١٢٣
عين الحيوة.

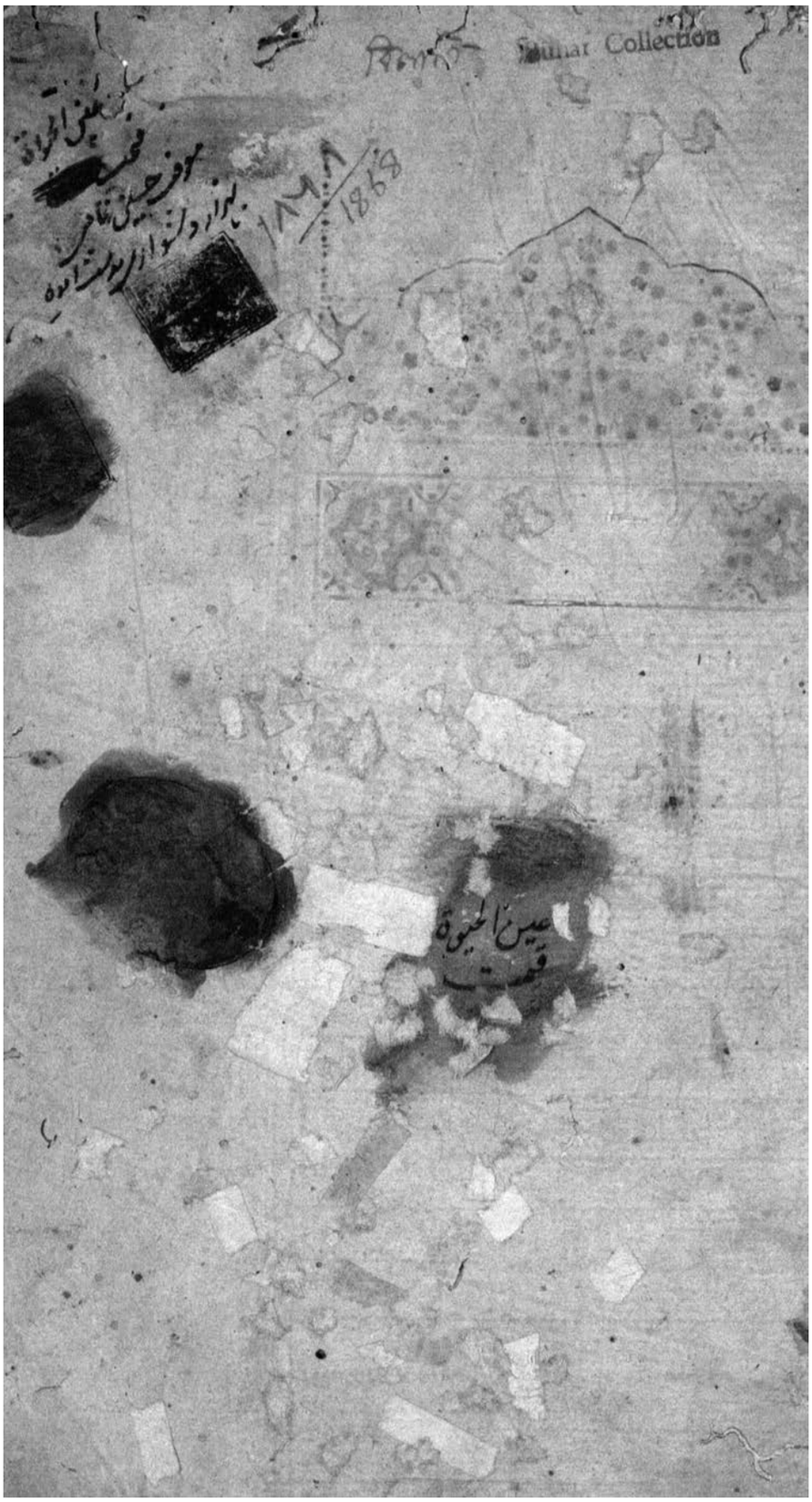
Bihar Collection

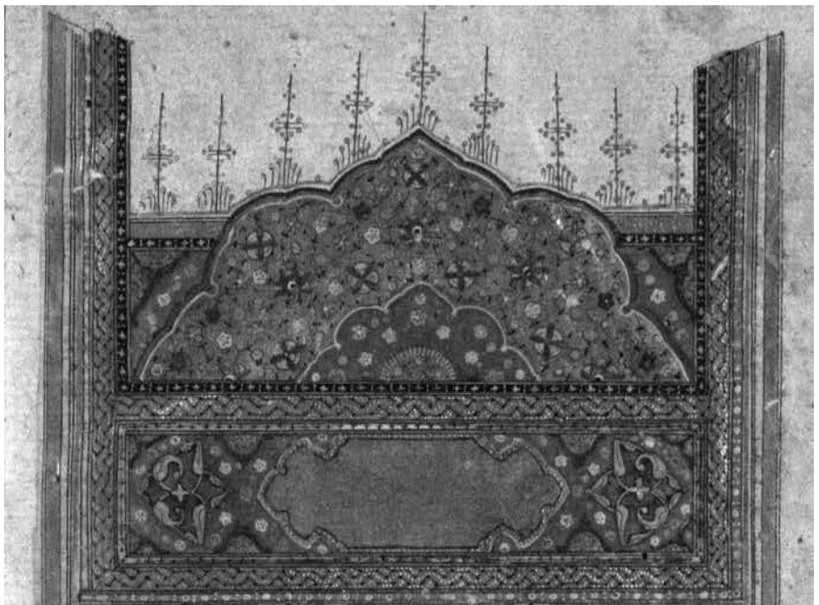

بسم الله الرحمن الرحيم

لا الحمد وجواهر ثنا تحفه بارگاه جلال کبریای حکیمی که الواح ارواح قابله نوع
بشر را که مظهر غرایب صنع قضا و قدراست بصیقل مواعظه دلپذیر و حکمتها
بی نظیر جلا داده عکس پذیر صفات کمال و جهره کشای نعوت جلال خویش
گردانیده و چشمهای حقایق از لسان معجزبیان انبیا و اصفیا بر بساتین قلوب
صافیه و مزارع صدور زکیه ارباب فطنت و ذکا جاری ساخته الوان
ریاحین محبت و انواع گلهای معرفت دمانیده و صلوة نامحدود بر برزیدهٔ
عالم وجود و صاحب مقام [illegible] اعنی ایجاد سبع طباق و متمم صحیفه
مکارم اخلاق مقدس جنابی [illegible] فیض ازلی بر تشریف شریف انک
لعلی خلق عظیم سرافراز است و امت نوازی که از وفور شفقت و مرحمت
بمنصب حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم ممتاز است اعنی سید
المرسلین و فخر العالمین و شفیع المذنبین و رحمة الله علی الاولین والاخرین
محمد بن عبد الله خاتم النبیین و درود نامعدود بر [illegible] اهل بیت اخیار
او که بنور تولای شان قنادیل دلهای محمان روشن
گردیده و از شعشعهٔ خورشید محبت شان بعقد
من اثر السجود صبح صادق یقین و ایمان از جبین شیعیان دمیده خصوصا

سید اوصیا و امام اتقیا و فریادرس روز جزا و محرم سر ادق لو کشف الغطاء باب
مدینه علم و لنکر سفینه حلم اعنی ولی الله المرتضی و سیف الله المنتضی امیر
المومنین و یعسوب المسلمین اسد الله الغالب و شهاب الله الثاقب سید الوصیین
علی ابن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الابدین
مستمد فیوض از ولی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرایمهما بموقف
عرض برادران ایمانی و دوستان روحانی میرساند که چون حکیم علیم نفوس
بشر را بر وفق حکمت کامله و مصلحت شامله بعوایق غفلات و علایق شهوات
مبتلا کرد انیده حیرت زدگان بوادی بحری و جهالت و مدهوشان شراب
بغی و ضلالت را از مواعظ حسنه و نصایح جمیله چاره نیست که شاید
از خواب غفلت بیدار و از مستی حیرت هشیار کردند لاجرم حکیم علی الاطلاق
کلام مجز نظام خویش را بنصایح شافیه و امثال و حکم وافیه مشحون گردانیده
پیشوایان راه دین و رهنمایان مسلک یقین را باین شیمه کریمه امر فرموده
کما قال الله تعالی وادع سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة
وجادلهم بالتی هی احسن و در کلام ربانی هدایت جناب باریغت
رسالت پناهی و اهلبیت کرام او صلوات الله علیهم اجمعین خطب مواعظ
ووصایا فوق حد و احصا وارد شده اکثر طالبان هدایت باعتبار
قصر بضاعت عربا از فواید و منافع انها محروم و مند لهذا این بی بضاعت را
بخاطر فاتر رسید که فی الجمله کلمات حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله برگزیده اصحاب و نخبهٔ اتباع خود ابوذر غفاری رضوان الله علیه را
که جامع ترین اخباریست که در این باب از ینابیع وحی و
[illegible] و بر اکثر مکارم اخلاق حسنه و محاسن اوصاف جمیله
اشتمال دارد ترجمه نمایم و مقید بر نکینی عبارات و حسن استعارات
نگردیده بعبارات قریب بفهم مضامین انرا ایراد کنم و انچه محتاج بتفسیر

جهالت

وتبیین واشکال آن مخصر در عدم فهم لغت نباشد وبر وجه ایجاز متوجه حل
ان میشوم تا کافهٔ مومنان عامه وشیعیان را ازین مایده ربانی بهره فاضل
ونصیب کامل بوده باشد وچون از فضل شامل سبحانی امید وارم که موجب
حیات قلوب وارواح مرده دلان سرای غرور گردد آنرا بعین الحیات مسمی
گردانیدم ملتمس از ناظران دراین رساله انکه چون در خور استعداد ناقص
این عدیم الاستطاعة بقلم آمده بدیده عیب جوئی نظر ننمایند ودر حیوة و
ممات این تبه روزگار را بدعای خیر اعانت فرمایند وحسبنا الله ونعم
الوکیل مقدمه در ذکر بعضی از فضایل واحوال ابوذر رضی الله عنه ابوذر ره در
کنیت اوست واسم او بر قول اصح جندب بن جناده است واصل او عرب بود
از قبیلهٔ بنی غفار وآنچه از اخبار خاصه وعامه مستفاد میشود انست که بعد از
رتبهٔ معصومین علیهم السلام در میان صحابه کسی کم بجلالت قدر ورفعت
شان سلمان فارسی وابوذر ومقداد بن الاسود الکندی نبود واز بعضی
اخبار ظاهر میشود که سلمان بر وتر چیزی دارد واو بر مقداد واحادیث
بسیار از ایمه اطهار صلوات الله علیهم وارد شده است که جمیع صحابه بعد از
وفات حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرتد
سه کس سلمان وابوذر ومقداد گریان از راه هیچ تزلزلی رشکی
قلیلی از سایر اصحاب برگشتند وباحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بیعت
کردند وباقی بکفر ماندند ومنقولست از خدمت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه که حضرت امیر المومنین علیه السلام بسلمان گفت که یا سلمان برو بخانه
فاطمه وبگو تحفه از تحفهای بهشت که از برای او حق سبحانه وتعالی فرستاده
بتو عطا فرماید سلمان چون بیرون آمده دید سه سبد نزد حضرت فاطمه
علیها السلام گذاشته گفت ای دختر رسول تحفه بمن کرامت فرما حضرت فرمود
که این سه سبد را سه حوریه از بهشت از جهت من آورده اند اسم ایشان پرسیدم

یکی از ایشان گفت که من سلمی نام دارم خدا مرا از جهة سلمان خلق کرده دیگری
گفت که من ذره نام دارم خدا مرا از جهة ابوذر خلق کرده سیوم گفت من
مقدوده نام دارم خدا مرا برای مقداد خلق کرده سلمان گفت که حضرت
فاطمه علیها السلام قدری از آن تحفه بمن کرامت فرمود و بهر قومی که میگذشتم
از بوی خوش آن متعجب میشدند و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مرویست
که در روز قیامت منادی از جانب رب العزت ندا کند که کجا اند حواری
و مخلصان محمد بن عبد الله که بر طریقه آن حضرت مستقیم بودند و بیمان
آنحضرت را نشکستند پس برخیزد سلمان و ابوذر و مقداد و مرویست از
حضرت صادق صلوات الله علیه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که خدا مرا امر کرده است بدوستی چهار کس صحابه گفتند که یا رسول الله
کیستند بجماعت فرمود که علی ابن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر و
باسناد بسیار در کتب شیعه و سنی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که آسمان سایه نکرده بر کسی و زمین بر نداشته کسی را که راست
گوتر از ابوذر باشد و ابن عبد البر که از اعاظم علمای اهل سنت است در کتاب
استیعاب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ابوذر
در میان امت من بمنزله عیسی بن مریم است و بروایت دیگر شبیه عیسی
بن مریم است در زهد و ایضا روایت نموده که حضرت امیر المومنین
علیه السلام فرمود که ابوذر پر علمی چند ضبط نمود که مردمان از حمل آن عاجز
بودند و کروهی بر آنند که هیچ از آن بیرون نیامد و ابن بابویه علیه الرحمه بسند
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که روزی ابوذر رحمة الله علیه
بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گذشت و جبرئیل بصورت دحیه
کلبی بخدمت آن حضرت خلوت نشسته بود و سخنی در میان داشت ابوذر
گمان کرد که دحیه کلبی است و با حضرت حرفی نهانی دارد بگذشت جبرئیل

خبر دادن جبرئیل از زهد ابوذر رضی الله عنه

گفت که یا محمد اینک ابوذر بر ما گذشت و سلام نکرد و اگر سلام میکرد ما او را
جواب سلام میگفتیم بدرستی که او را ذعائی هست که در میان اهل آسمانها تمام
چون من عروج نمایم از وی سوال کن چون جبرئیل برفت ابوذر بیامد حضرت
صلی الله علیه وآله فرمود که ای ابوذر چرا بر ما سلام نکردی ابوذر گفت که
چنین یافتم که در حیر کلبی نزد تو بود و برای امری او را بخلوت طلبیده
نخواستم کلام شما را قطع نمایم حضرت فرمود که جبرئیل بود و چنین گفت ابوذر
بسیار نادم شد حضرت فرمود که چه دعاست که خدا را بآن میخوانی که جبرئیل
مرا خبر داد که در اسمها معروفست گفت این دعا را میخوانم اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ
الْاِیْمَانَ بِکَ وَالتَّصْدِیْقَ بِنَبِیِّکَ وَالْعَافِیَةَ مِنْ جَمِیْعِ الْبَلَاءِ وَالشُّکْرَ عَلَی الْعَافِیَةِ
وَالْغِنٰی عَنْ شِرَارِ النَّاسِ و روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام
از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله فرمود که بهشت مشتاق است بسوی تو یا علی و بسوی عمار و سلمان و
ابوذر و مقداد و بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله فرمود که ابوذر صدیق این امت است و بسند معتبر از حضرت
صادق روایت کرده که آن حضرت فرمود که ولایت و محبت جمعی از مومنان
که بعد از حضرت رسالت بر دین حق ماندند و بتغییر و تبدیل امام برحق
و احکام دین نکردند واجب است مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و مقداد اسود و عمار بن یاسر و جابر بن عبد الله انصاری و حذیفه یمانی
و ابو هشیم بن التیهان و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و عبد الله
بن الصامت و عباده بن الصامت و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابو
سعید خضری و امثال ایشان و در حدیث دیگر مثل این از حضرت امام رضا
منقولست که ابوذر را خوف الهی چندان کریست که چشم او آزرده شد باو
گفتند که دعا کن که خدا چشم ترا شفا بخشد گفت مرا چندان غم ان نیست

گفتند چه غم است که ترا از چشم خود بیفکنده گفت دو خبر عظیم که در پیش
دارم که بهشت و دوزخ است و ابن بابویه از عبد الله عباس روایت کرده
که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله که در مسجد قبا نشسته بود ناگاه
جمعی از صحابه در خدمت آنحضرت بودند فرمود که اول کسی که ازین در درآید
درین ساعت شخصی از اهل بهشت باشد چون صحابه این را شنیدند جمعی
برخواستند که شاید مبادرت بدخول نمایند پس حضرت فرمود که جماعتی
الحال داخل شوند که هریک بر دیگری سبقت گیرند و هرکه در میان ایشان
مرا بشارت دهد به بیرون رفتن آفتاب از ماه او از اهل بهشت است پس ابو
بکر بجماعت داخل شد حضرت بایشان گفت ما در کدام ماهیم از ماههای
روحی ابوذر گفت که آن بدر است یا رسول الله حضرت فرمود که من امیدم
ولیکن میخواستم که صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی و چگونه چنین نباشی
و حال آنکه ترا از حرم من بسبب محبت اهل بیت من و دوستی ایشان بیرون خواهند
کرد بسر تنها در غربت زندگانی خواهی کرد و در تنهائی بمیرد و جمعی از اهل عراق
سعادت تجهیز و دفن تو خواهند یافت آن جماعت رفیقان من خواهند
بود در بهشتی که خدا بر هیزکاران وعده فرموده و بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود که ایمان ده پایه دارد مانند
نردبانی که بر و بالا روند و مسلمان در پایه دهم است و ابوذر در پایه نهم و مقداد
در پایه هشتم و بدانکه در کیفیت اسلام ابوذر طرق عامه احادیث مختلفه وارد شده
و ذکر آنها موجب تطویل میشود و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله علیه بسناد
معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت
بعضی از اصحاب خود فرمود که میخواهید شما را خبر دهم که چگونه بود مسلمان
شدن سلمان و ابوذر آن شخص گفت که کیفیت اسلام سلمان را میدانم مرا خبر ده
بکیفیت اسلام ابوذر و خطا کرد که هر دو را از حضرت نپرسید پس فرمود بدرستی

کیفیت اسلام ابوذر رضی الله عنه

که ابوذر در بطن مرّه محلیست در یک منزلی مکه معظمه گوسفندان خود را
چرا میفرمود گرگی از جانب راست متوجه گوسفندان او شد بعصای خود
او را براند پس از جانب چپ متوجه شد ابوذر عصای بروی حواله نمود و گفت
من گرگ از تو خبیث تر و بدتر ندیده ام ان گرگ با اعجاز حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وآله سخن در آمد و گفت که اهل مکه از من بدترند خداوند
عالم بسوی ایشان پیغمبری فرستاده او را بدروغ نسبت میدهند و باو دشنام
و ناسزا میگویند ابوذر چون این سخن بشنید بزن خود گفت که توشه و مطهره
و عصای مرا بیاور زیرا که من بر گرفت و بپای خود بجانب مکه روان شد که تا خبری
که از گرگ شنیده معلوم نماید و طی مسافت نموده در ساعت بسیار گرم داخل
مکه شد و تعب بسیار کشیده بود تشنگی بر و غالب گردیده نزد چاه زمزم
آمد و دلوی از ان آب برای خود کشید چون نظر کرد دید که ان دلو پر از شیر است
در دل افتاد که این گواه آن خبریست که گرگ مرا بان خبر داده و این نیز از معجزات
آن پیغمبر است پس بیاشامید و بکنار مسجد آمد دید جماعتی از قریش بر گرد یکدیگر
نشسته اند نزد ایشان بنشست دید که ایشان ناسزا بحضرت رسالت صلی الله
علیه وآله میگویند بنحوی که گرگ او را خبر داده بود و پیوسته درین کار بودند
تا آخر روز ناگاه حضرت ابوطالب بیامد چون نظر ایشان بر او افتاد گفتند
که خاموش شوید که عمویش آمد بس زبان از مذمت آنحضرت کوتاه کردند و چون
ابوطالب بیامد با و مشغول سخن گفتن شدند تا آخر روز ابوذر گفت که چون
ابوطالب از نزد ایشان برخاست من از پی او روان شدم رو بجانب من کرد و گفت
حاجت خود را بگو گفتم بطلب پیغمبری آمده ام که در میان شما مبعوث شده است
گفت با او چکار داری گفتم میخواهم با او ایمان آورم و آنچه فرماید بر است
دارم تا او را بیابم و خود را منقاد او گردانم و آنچه فرماید او را طاعت کنم گفت البته چنین
خواهی کرد گفتم بلی گفت فردا این وقت نزد من آی که ترا با و رسانم من شب در مسجد

بروز آوردم وچون روز شد در مجلس آن کفار بنشستم وایشان زبان بناسزا گشودند
برمنوال روز گذشته وچون ابوطالب بیامد زبان از ان قوم باز داشت بر گرفتند وباو
مشغول سخن شدند وچون از نزد ایشان برخاست از انجا روان شدم وباز
سوال روز گذشته را اعاده فرمود من همان جواب گفتم وتاکید فرمود که البته
آنچه میگوئی خواهی کرد گفتم بلی پس مرا باخود بخانه خود برد بخانه که در انجا حضرت
حمزه بود برو سلام کردم وازحاجت من پرسید همان جواب گفتم گفت گواهی میدهی
که خدا یکیست ومحمد فرستاده اوست گفتم اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ
مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ پس حمزه مرا باخود برد بخانه که حضرت جعفر طیار در آنخانه
بود سلام کردم ونشستم وازمطلب من سوال کرد همان جواب گفتم وبتکلیف شهادتین
کرد بزبان راندم پس جعفر طیار برد مرا بخانه که حضرت امیرالمومنین علی بن
ابی طالب صلوات الله علیه در انجا بود وبعد از سوال وامر بشهادتین آنحضرت
مرا بخانه بردند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله تشریف داشتند سلام
کردم ونشستم وازحاجت من پرسیدند وکلمه شهادت تلقین فرمودند
وچون شهادتین گفتم فرمودند که ای ابوذر بجانب وطن خود برو وتا رفتن
تو بسر عمی از تو فوت شده خواهد بود که بغیر از تو وارثی نداشته باشد مال
او را بگیر ونزد اهل وعیال خود باش تا امر نبوت ما ظاهر شود واخر بنزد ما
بیا چون ابوذر بوطن خویش باز آمد بسر عمش فوت شده بود مال او را بتصرف
در آورده مکث نمود تا هنگامی که حضرت هجرت بمدینه فرمودند وامر
اسلام رواج گرفت ودر مدینه بخدمت حضرت مشرف شد حضرت صلوات الله
علیه فرمود که این بود خبر مسلمان شدن تا بوذر وخبر اسلام سلمان از انکه
شنیده
انشخص بپیش ما شد از اظهار دانستن اسلام سلمان است عاکرد که از اینجا بفرستند
حضرت نفرمود ولیکن ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت موسی
بن جعفر صلوات الله علیه روایت نموده که شخصی از آنحضرت سوال نمود

کیفیت اسلام سلمان

از سبب اسلام سلمان فارسی آنحضرت ص فرمود که خبر داد مرا پدرم صلوات الله
علیه که روزی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه سلمان و ابوذر و جماعتی
از قریش نزد قبر رسول صلی الله علیه و آله جمع بودند حضرت امیر المومنین ع
از سلمان پرسید که یا اباعبدالله ما را از اول کار خود خبر نمیدهی که اسلام تو
چگونه بود سلمان گفت که والله که اگر دیگری می پرسید نمیگفتم ولیکن اطاعت فرمان
تو لازم است من مردی بودم از اهل شیراز از دهقان زادها و بزرگان ایشان
بود ام و پدر و مادر مرا بسیار عزیز و گرامی داشتند روز عیدی با پدرم
بعیدگاه میرفتم بصومعه رسیدم کسی با آواز بلند ندا میکرد که اَشْهَدُ اَنْ
لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ عیسیٰ رُوحُ اللّٰهِ وَاَنَّ مُحَمَّدًا حَبِیبُ اللّٰهِ پس چون این ندا
شنیدم محبت محمد در گوشت و خون من جا کرد و از عشق آنحضرت صلی الله
علیه و آله خوردن و آشامیدن بر من گوارا نبود مادرم گفت که امروز چرا آفتاب
را سجده نکردی و نپرستیدی من ابا کردم و چندان مضایقه نمودم که او
ساکت شد پس چون بخانه برگشتم نامه دیدم در سقف خانه آویخته بود بمادر
خود گفتم که اینجه نامه است مادر گفت که چون از عیدگاه برگشتم این نامه را
چنین آویخته دیدم بر نزدیک نامه نروی که بدتر از میکشد من همچنان
در حیرت بودم انتظار بردم تا شب شد و مادر و پدر در خواب شدند برخاستم
و نامه را برگرفتم و بخواندم نوشته بود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
این عهدی و پیمانیست که از خدا بحضرت آدم که از نسل او پیغمبری بهم رسد محمد نام
که امر نماید مردم را باخلاق کریمه و صفات پسندیده و نهی و منع نماید ایشان را
از پرستیدن غیر خدا و عبادت بتان ای روزبر تو وصی عیسیٰ بی پس ایمان
بیاور و بجوسیر و کبر را ترک کن پس چون این را بخواندم بیهوش شدم عشق
آنحضرت زیاده شد و چون پدر و مادر بر این حال مطلع گردیدند مرا گرفتند
و در چاه عمیقی محبوس ساختند و گفتند اگر این امر بر نگردی ترا بکشیم گفتم

با ایشان که انچه خواهید بکنید محبت محمد ص از سینه من هرگز بیرون نخواهد رفت
سلمان گفت من پیش از خواندن آن نامه عربی را نمیدانستم و از آن زمان عربی را بالهام
الهی آموختم پس مدتی در انجاه ماندم و هر روز یک گرده نان کوچک در آنجاه برای
من فرو میفرستادند و چون حبس و زندان بسیار بطول انجامید دست بآسمان
بلند کردم و گفتم تو محمد و وصی او علی بن ابی طالب را محبوب من گردانیدی پس بحق و وسیله
و درجه آنحضرت که فرج مرا نزدیک گردان و مرا راحت بخش از این محنت پس
شخصی بیامد بنزد من جامهای سفید در بر و گفت برخیز ای روزبه ودست مرا گرفت
و نزد صومعه آورد من گفتم اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمد
حبیب الله دیرانی سر از صومعه بیرون کرد و گفت تو ئی روزبه گفتم بلی مرا ببرد بنزد
خود و دو سال تمام او را خدمت کردم و چون هنگام وفات او شد گفت من این
دار فانی را وداع میکنم گفتم مرا بکه می سپاری گفت کسی را گمان ندارم که در مذهب
حق با این موافق باشد مگر راهبی در انطاکیه می باشد چون او را دریابی سلام من با و
رسان و لوحی بمن داد که این را با و برسان و بعالم بقا ارتحال نمود من او را غسل دادم
و کفن کردم و دفن کردم و لوح را برگرفتم و بجانب انطاکیه روان شدم و چون بانطاکیه
رسیدم بیای صومعه آن راهب آمدم و گفتم اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی
روح الله وان محمد حبیب الله راهب از دیر خود فرو نگریست و گفت تو ئی روزبه
گفتم بلی گفت ببالا بیا بنزد او رفتم و دو سال دیگر او را خدمت کردم و چون او را
هنگام رحلت او شد خبر وفات خود بمن گفت من گفتم مرا بکه میسپاری گفت
کسی را گمان ندارم که در مذهب حق باشد با من موافق مگر راهبی که در شهر اسکندریه است
پس چون با و رسی سلام من با و برسان و این لوح را با و بسپار چون وفات کرد
او را تغسیل و تکفین و دفن کردم و لوح را برگرفتم و بشهر اسکندریه در آمدم
و شهادت بر خواندم راهب سوال نمود که تو ئی روزبه گفتم بلی مرا بنزد خود برد
دو سال و یرا خدمت کردم تا هنگام وفات او شد گفتم مرا بکه میسپاری گفت

و نزد صومعه راهب آمدم

کسی گمان ندارم که در سخن حق با من موافق باشد و محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
نزدیک شده است که عالم را بنور وجود خود منور گردانید برو و آنحضرت را طلب
کن و چون بشرف ملازمت آنحضرت برسی سلام من بر و عرض کن و این لوح را
بدو سپار چون از غسل و کفن و دفن او فارغ شدم لوح را برگرفتم و بیرون آمدم
و با جمعی رفیق شدم و با ایشان گفتم که شما متکفل نان و آب من باشوید و من شما را خدمت
کنم در این سفر قبول کردند و چون هنگام طعام خوردن ایشان شد نسبت بکفار
قریش کوسفندی بیاوردند و چندان چوب بر و نزدند که بمرد و پاره کباب کردند و پاره
بریان کردند و مرا بتکلیف خوردن نمودند چون متیه بودم من ابا کردم باز تکلیف
کردند گفتم من مرد دیرانی ام دیرانیان گوشت تناول نمیکنند مرا چندان زدند
که نزدیک شد که مرا بکشند یکی از ایشان گفت که دست از و بدارید تا وقت
شراب شود اگر شراب نخورد ویرا بکشیم چون شراب بیاوردند مرا تکلیف کردند
گفتم من راهب و اهل دیرم و شراب خوردن شیوه ما نیست چون این بگفتم
در من آویختند و عزم کشتن من کردند با ایشان گفتم ای گروه مرا مزنید و
مکشید که من اقرار به بندگی شما میکنم و خود را به بندگی یکی از ایشان در آوردم و مرا
بیاورد و بمرد یهودی بسیصد درهم بفروخت و یهودی از قصه من سوال
کرد قصه خود را باز گفتم و گفتم من گناهی بجز این ندارم که دوستدار محمد و وصی
او یم یهودی گفت من نیز ترا و محمد ترا دشمن میدارم و مرا از خانه بیرون آورد و
بدر خانه اش ریگ بسیاری ریخته بود گفت والله ای دوز بر اگر صبح شود و تمام این
ریگها را از اینجا بدر نبرده باشی ترا بکشتم من تمام شب تعب کشیدم و چون عاجز
شدم دست باسمان برداشتم و گفتم ای پروردگار من تو محبت محمد و وصی او را
در دل من جا داده پس بحق درجه و منزلت آنحضرت که فرج مرا نزدیک گردانی
و مرا از این تعب راحت بخشی چون این بگفتم قادر متعال بادی بر انگیخت که تمام
ریگها را بمکانی که یهودی گفته بود نقل کرد چون صبح یهودی بیامد و احوال مشاهده

کرد گفت تو ساحری وجادوگری من چاره کار ترا نمیدانم ترا ازین شهر بیرون
می باید کرد که مبادا بسبب تو این شهر خراب شود پس مرا از آن شهر بیرون آورد
وبزن سلیم بفروخت وآن زن مرا بسیار دوست داشت وباغی داشت گفت
این باغ بتو تعلق دارد وخواهی میوه از آنرا تناول نما خواهی ببخش وخواهی تصدق
کن پس مدتی درین حال ماندم روزی دران باغ بودم هفت نفر مشاهده
نمودم که می آیند وابر بر سر ایشان سایه انداخته گفتم والله که همه ایشان همه
پیغمبر نیستند ولیکن درمیان ایشان پیغمبری هست پس بیامدند تا بباغ داخل
شدند چون مشاهده کردم حضرت رسول صلعم بود با حضرت امیر المومنین وحمزه
بن عبد المطلب وزید بن حارثه وعقیل بن ابی طالب وابوذر ومقداد پس
خرماهای زبون را تناول میفرمودند وحضرت رسول صلی الله علیه وآله
بایشان میگفت که بخرمای زبون قناعت نمائید ومیوه باغ را ضایع مکنید
من نزد مالکه خود آمدم وگفتم یک طبق از خرمای باغ بمن ببخش گفت ترا
رخصت شش طبق دادم بیامدم وطبقی از رطب برگرفتم ودر خاطر خود
گذرانیدم که اگر درمیان ایشان پیغمبر هست از خرمای تصدق تناول نمیفرماید
وهدیه را تناول می نماید پس طبق نزد ایشان آوردم وگفتم این خرمای تصدق است
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وامیر المؤمنین علیه السلم وحمزه وعقیل چون از
بنی هاشم بودند وصدقه بر ایشان حرام است تناول ننمودند وآن سه نفر
دیگر بخوردن مشغول شدند بخاطر خود گذرانیدم که این یک علامتست
از علامات پیغمبر آخر الزمان که در کتب خوانده ام پس برفتم ورخصت
طبق دیگر از آن زن طلبیدم ازین رخصت شش طبق داد پس طبق دیگر
رطب نزد ایشان حاضر ساختم وگفتم این هدیه است حضرت رسول صلی الله
علیه وآله دست دراز کرده وگفت بسم الله الرحمن الرحیم همگی تناول
نمودند در خاطر خود گفتم که این نیز علامت دیگر است ومن مضطرب

بر کردم سر آنجناب میکشیم و در عقب آنحضرت صلعم می نگریستم آنحضرت بجانب من
التفات نمودند و فرمودند که مهر نبوت را طلب میکنی گفتم بلی دوش مبارک
خود کشود دیدم مهر نبوت را که در میان دو کتف آنحضرت نقش کرده
و موی چند بر آن رسته بر زمین افتادم و قدم مبارکش را بوسه دادم فرمود
که روز دیگر بروی نزد خاتون خود و بگو محمد بن عبد الله صلعم میگوید که این غلام را
بما بفروش چون ادای رسالت نمودم گفت بگو را نفروشم مکر بچهار صد درخت
خرما که درو بست درخت آن خرمای زرد باشد و دو بست درخت خرمای
سرخ چون بحضرت صلعم عرض نمودم فرمود که چه بسیار بر ما آسانست آنچه
او طلبیده پس گفت که یا علی دانهای خرما را جمع نما پس حضرت رسول صلعم
دانه را از زمین فرو می برد و امیر المومنین علیه السلام آب میداد چون دانه
دوم را میکشتند دانه اول سبز شده بود و همچنین تا هنگامی که فارغ شدند
همه درختان کامل شده بودند پس حضرت صلی الله علیه و آله پیغام داد که پدر درختان بیاورد
خود را بگیرد و غلام را بما بسپارد چون زن درختان را بدید گفت والله نفروشم
تا همه درختان خرمای زرد نباشد در اثنای جبرئیل نازل شد و بال خود
بر درختان مالید همه خرما زرد شد پس آن زن بمن گفت که والله که یکی
ازین درختان نزد من بهتر است از تو و آنچه داری پس حضرت مرا آزاد فرمود
و سلمان نام نهاد و علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده است که در جنگ
تبوک ابوذر سه روز عقب ماند بجهت آنکه شتر او لاغر و ضعیف بود پس
چون دانست که شتر بقافله نمیرسد شتر را در راه بگذاشت و رخت خود را
بر پشت بست و پیاده متوجه شد پس چون روز بلند شد آفتاب گرم شد
نظر مسلمانان بروی افتاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر است
که می آید و تشنه است آب زود بروی رسانید آب بروی رسانیدند تناول
نمود بخدمت حضرت صلعم گشتا و مطهرم بر از آب در دست وی بود حضرت صلعم

بمیوم آمد

فرمود کدای ابوذر تو کراب داشتی چرا تشنه مانده بودی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله
بسنگی رسیدم بر و آب باران جمع شده بود چون چشیدم شیرین و سرد بود با خود
قرار کردم که تا حبیب من رسول خدا صلی الله علیه وآله از این آب نخورد من نخورم حضرت
فرمود کدای ابوذر خدا ترا رحم کند تو تنها خواهی مرد و غریب برانگیخته خواهی کرد
وتنها مبعوث خواهی شد و جمعی از اهل عراق بتو خواهند گروید سعادت مند شد که متوجه غسل
وتکفین و دفن تو خواهند شد و ارباب سیر معتمد نقل کرده اند که ابوذر در زمان
عمر بولایت شام رفت در انجا بود تا زمان خلافت عثمان و چون قبایح اعمال عثمان
بسمع او رسید خصوصا قصه اهانت و ضرب عمار یاسر بطعن و مذمت عثمان بر
بکشاد و عثمان را آشکارا طعن میفرمود و قبایح اعمال او را بیان می نمود و چون از معویه
اعمال شنیعه مشاهده می نمود او را توبیخ و سرزنش می نمود و مردم را بولایت خلیفه
بحق حضرت امیر المومنین ترغیب می نمود مناقب آنحضرت را بر اهل شام میشمرد
و بسیاری از ایشان بتشیع مایل گردانید و چنین مشهور است که شیعیانی که در شام
وجبل عامل اکنون هستند ببرکت ابوذر است معویه حقیقت این حال را بعثمان نوشت
واعلام نمود که اگر چند روز دیگر دین ولایت بماند همه مردم این ولایت را از تو منحرف
میگردانند عثمان در جواب نوشت که چون نامه من بتو رسد البته بایکدیگر ابوذر را
بر مرکبی درشت و نشانی کدیلی عنیف با او فرستی که آن مرکب را شب و روز بر اند
تا جواب بر و غالب نشود و ذکر من و ذکر تو از خاطر او فراموش گردد چون نامه بمعویه
رسید ابوذر را بخواند و او را بر کوهان شتری درشت رو برهنه بنشاند و مردی
درشت عنیف با او همراه کرد ابوذر رحمه الله مردی دراز بالا و لاغر بود
دران وقت شیب و پیری از نزی تمام در و کرده بود و موی سر و روی او سفید گشته
وضعیف و نحیف شده دلیل شتر او را بعنف میراند و شتر چهار روز راست از غایت
سختی و ناخوشی که آن شتر میرفت رانهای ابوذر مجروح گشت و گوشتان بیفتاد
و کوفته رنجور بمدینه داخل شد چون او را بنزد عثمان آوردند وان ملعون

وتنها داخل بهشت خواهی شد

رفتن ابوذر رضی الله عنه
بولایت شام

درونکریست گفت هیچ چشم بدیدار تو روشن مباد ای جندب ابوذر گفت پدر
من مرا جندب نام کرد و مصطفی صلی الله علیه وآله مرا عبدالله نام نهاد عثمن
گفت که تو دعوی مسلمانی میکنی و از زبان ما میگوئی که خدا تعالی درویش است
وما توانگرانیم اجر من کے این سخن گفته ام ابوذر گفت این کلمه بر زبان من نرفته است
ولیکن گواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله شنیدم که او گفت که
چون پسران ابی العاص سی نفر شوند مال خدا را وسیله دولت و اقبال خویش
کنند و بندگان خدا را چاکران و خدمتکاران خود گردانند و در دین خدا تعالی
خیانت کنند پس از آن خدا تعالی بندگان خود را از ایشان خلاص دهد و باز
رهاند و علی بن ابراهیم علیه الرحمه این آیات کریمه را در تفسیر خود ایراد نمود
إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ
ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ
تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ
وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ
بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ کہ ترجمه اش موافق قول اکثر مفسرین اینست که یاد کنید وقتی را که
پیمان از شما یاد ران بشما گرفتیم که نریزید خونهای خود یعنی خویشان و هم دینان
خود را و بیرون نکنید ایشانرا از ظلم و ستم از خانها و شهرهای خود و قبول نمودید
این عهد و پیمان را و حال انکه میدانید یعنی را و گواهی میدهید بر حقیقت
این پس شما آن گروهید که پیمان را شکستید و میکشید یکدیگر خود را و بیرون میکنید
گروهی را از خانها و شهرهای خود و یاری یکدیگر میکنید در بیرون کردن ایشان
بتعدی و ستم و اگر آیند نزد شما اسیران که در دست دشمن افتاده اند باز میخرید
اسیر انرا و بر شما حرام است بیرون کردن ایشان و فدیه که میدهید خواهد یافت

بپاره از احکام کتاب فدیه خدا که بر اسیر دادنست وکافر میشوید ببعض دیگر
که آن حرمت کشتن وبیرون کردنست پس نیست مکافات انکس که چنین نافرمانی
کند از شما مگر خواری در سوائی دنیا ودر روز قیامت بازگردند بسخت ترین عذاب
که آتش جهنم است وخدا غافل نیست از آنچه میکنند ایشان وعلی بن ابراهیم
ذکر کرده است که آن آیات در باب ابی ذر وعثمان نازل شده باین سبب که چون
ابی ذر بمدینه داخل شد علیل وبیمار تکیه بر عصائی داده بنزد عثمان آمد ودر آن
وقت صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف آورده بودند ونزد آن ملعون
جمع بود ومنافقان اضحاب او برگرد او نشسته بر آن مال نظر داشتند که بر ایشان
قسمت نماید با ذر بعثمان گفت که اینچه مالست گفت صد هزار درهم است
که از بعضی نواحی از برای من آورده اند وانتظار میبرم که مثل آن بیارند وبآن
ضم نمایم وآنچه خواهم بکنم وبهر که خواهم بدهم ابی ذر گفت ای عثمان صد هزار
درهم بیشتر است یا صد دینار گفت صد هزار درهم ابو ذر گفت که بیاد
داری که من وتو در وقت خفتن بنزد رسول صلی الله علیه وآله رفتیم دلگیر ومحزون
بود وبا ما سخن نگفت وچون بامداد بخدمت آنحضرت رفتیم او را خندان
وخوشحال یافتیم گفتیم پدران ومادران ما فدای تو باد سبب چیست که
دوش چنین مغموم بودی وامروز چنین شادمان فرمود که دی شب چهار صد
دینار از مال مسلمانان نزد من جمع شده بود وهنوز قسمت ننموده بودم ترسیدم
که مرا مرگ در رسد وآن نزد من مانده باشد وامروز بر مسلمانان قسمت نمودم
وراحت یافته خوشحال شدم عثمان بجانب کعب الاحبار نظر کرده وگفت
چه میگوئی در باب کسی که زکوة مال واجبی خود را داده باشد آیا بر وی چیزی
دیگر لازم است وبروایت دیگر گفت ای کعب چه حرج باشد اگر بعضی از
بیت المال بمسلمانان دهد وبعضی دیگر را حفظ نماید که تا بمرور ایام بهر که
مصلحت داند صرف نماید کعب گفت اگر یک خشت از طلا ویک خشت از نقره

چار

کعب

بسازد برو چیزی لازم نیست ابوذر عصای خود بر سر کعب زده گفت ای یهودی زاده
تر اچه کار است که در احکام مسلمانان نظر نمائی گفت خدا راست تر است از گفته تو
خداوند عالم میفرماید الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ
جُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ترجمه آنش
بقول مفسرین اینست که اثانکه جمع میکنند وگنج می نهند طلا و نقره را در راه
خدا نفقه نمیکنند بشارت ده ایشانرا بعذابی دردناک در روزی که آنچه
بگنج نهاده اند در آتش جهنم بر خ کنند پس داغ کنند بدان پیشانی ایشانرا که
در وقت دیدن فقرا کره بران زده و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر خالی و تهی
کرده اند و پشتهای ایشان را که بر درویشان کرد انیده اند و گویند بایشان اینست
ان گنج نهاده بودید بخود و گمان نفع ازان داشتید پس بچشید وبال آنچه
ذخیره کرده میکردید از برای خود چون ابوذر این آیات را بخواند عثمان گفت
تو بیرو خرف شده و عقل از تو زایل شده است گفت این بود که تو صحبت رسول
خدا صلی الله علیه وآله را دریافته هر آئینه ترا میکشتم ابوذر گفت که دروغ میگوئی
ای عثمن و قادر بر قتل من نیستی حبیب من رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا
خبر داده که ای ابوذر ترا ازدین برمیگردانند و ترا میکشند اما عقل من اندک
اینقدر مانده است که یکحدیث در شان تو و خویشان تو از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله بخاطر دارم گفت چه حدیث است ابوذر گفت که
شنیدم که آنحضرت فرمود که چون آل ابی العاص سی تن برسند مالهای
خدا را بنا حق تصرف نموده در میان خود بنوبت میگیرند و قرآنرا بباطل
تاویل مینمایند و مردمانرا ببندگی خود میگیرند و فاسقانرا و ظالمانرا بیاوری
خود گردانند و با صالحان در محاربه و منازعه باشند عثمان گفت که ای گروه
اصحاب هیچیک از شما این حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیده اید همه از برای

حرش آمد او گفتند نشنیدیم عثمان گفت که حضرت علی علیه السلام را بخوانید چون
حضرت بیامد عثمان گفت کرای ابوالحسن ببین که این بیدروغ گوچه میگوید
حضرت فرمود که بس کن ای عثمان او را بدروغ نسبت مده که من شنیده ام
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در حق او فرموده آسمان سبز سایه نیفکنده
برکسی و زمین تیره برنداشته سخن گوئی راست گوتر از ابوذر باشد جمع
صحابه که حاضر بودند گفتند والله که حضرت علی عم راست میفرماید ما این
حدیث از پیغمبر خدا شنیده ایم پس ابوذر بگریست و گفت وای بر شما که هم
بسوی مال کردن فراز کرده اید و مرا بدروغ نسبت میدهید و گمان میبرید
که من بر پیغمبر دروغ می بندم پس ابوذر روبان منافقین کرده گفت که در
میان شما بهتر کیست عثمان گفت که تر اگمان اینست که تو از ما بهتری گفت بلی
از روزی که از حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه وآله جدا شدم تا حال همین
جبه را پوشیده ام و دین را بدنیا نفروخته و شما بدعتها در دین پیغمبر صلی الله
علیه وآله احداث کرده اید و برای دنیا دین را خراب کردید و در مال خدا تصرفها
بناحق کردید و خدا از شما سوال خواهد کرد و از من سوال نخواهد کرد عثمان گفت
بحق رسول ترا سوگند میدهم که از آنچه می پرسم جواب بگوئی ابوذر گفت که
اگر قسم ندهی هم بگویم عثمان گفت بگو که کدام شهر را دوست میداری گفت
شهر مکه حرم خدا و حرم رسولست میخواهم در آنجا خدا را عبادت کنم تا مرا
مرگ در رسد گفت ترا در آنجا نفرستم و ترا نزد من کرامتی نیست پس ابوذر
ساکت شد عثمان گفت کدام شهر را دشمن تر میداری گفت ربذه که در حالت
کفر در آنجا بودم عثمان گفت که ترا در آنجا میفرستم ابوذر گفت کرای عثمان
تو از من سوال کردی و من راست گفتم اکنون من سوالی دارم تو نیز راست بگو
مرا خبر ده که اگر لشکری بجانب شمن فرستی و مرا در میان کافران باسری
بگیرند و گویند که او را باز نمیدهیم تا ثلث مال خود را ندهی خواهی داد گفت بلی

گفت اگر نصف مال ترا خواهند طلبید میدهی گفت بلی اگر بقدر ایمن تمام میدهم
میدهی گفت بلی ابوذر گفت الله اکبر حبیب من رسول خدا صلی الله علیه وآله
روزی بمن گفت کدای ابوذر چگونه باشد حال تو در روزی که از تو بپرسند
بهترین بلاد را و تو مکه را کوئی و قبول سکنا نیتو در آنجا ننمایند و بدترین شهرها را
از تو بپرسند و تو کوئی ربذه و ترا در آنجا فرستند گفتم یا رسول الله چنین
زمانی خواهد بود فرمود آری بحق آنخدائی که جان من در قبضه تصرف اوست
این امر خواهد بود گفتم یا رسول الله در آنروز شمشیر بر دوش بگیرم و مردمانرا
بآنها از برای خدا جهاد کنم حضرت فرمود نه بنشو و خاموش باش و متعرض
کسی مشو اگرچه غلام حبشی باشد بدرستی که حق تعالی در ما جرای تو
و عثمان ایه چندی فرستاده و این آیات را که نگذشت حضرت بخواند و انطباق
جمیع این آیات بر این قصه بر نجیبی پوشیده نیست از بیرون کردن ابوذر
و قصه فدک که ابوذر از و سوال کرد و جواب گفت و خواری دنیا که بحال
سکان گشته شد و عذاب آخرت که ابدالاباد باشد عذاب معذبست
پس مروان بن الحکم علیه اللعنه را حکم کرد ابونضر را با عیال از مدینه بیرون فرستد
بجانب ربذه و تاکید کرد که کسی از صحابه بمشایعت او بیرون نرود ولیکن اهل
بیت رسالت ص با جمعی از خواص امر عثمان را اطاعت نکرده بمشایعت
بیرون رفتند و دلداری نمودند چنانچه محمد بن کلینی رحمه الله روایت
نموده که چون ابوذر از مدینه بیرون رفت حضرت امیر المومنین ع
و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم و عقیل برادر حضرت
امیر المومنین ع و عمار بن یاسر بمشایعت او بیرون رفتند و چون هنگام
وداع شد حضرت امیر المومنین ع فرمود کدای ابوذر تو از برای خدا غضب
کردی امید بدار از انکه خدا از برای او غضب کرده این گروه ترسیدند که
مبادا تو در دنیای ایشان تصرف نمائی و تو ترسیدی بردین خود و دین

اخراج ابوذر از مدینه

خود را

خود را این نگذاشتی و حفظ کردی پس ترا از فنای خود برانند و ببلاها ممتحن
سازند والله که اگر راههای آسمان و زمین را بر کسی ببندند و او بر هیچ کار
باشد البته حق تعالی بدروی از برای او مقرر گرداند مونس تو نیست مگر خدا
تو وحشت و تنهائی تو از باطلست پس عمار گفت که ای ابوذر تو میدانی
که ما اهل بیت ترا دوست میداریم و ما میدانیم که تو ما را دوست میداری
تو حق حرمت ما را بعد از پیغمبر نگاه داشتی و دیگران ضایع گردانیدند مگر
قلیلی از اهل حق پس ثواب تو بر خداست و بجهت محبت اهل بیت رسالت
ترا وارد شهر و دیار میکنند خدا مزد ترا دهد بدانکه از بلا گریختن جزع است
و عافیت را بزودی طلب نمودن از نا امیدی جزع و نا امیدی را بگذار
و بر خدا توکل کن و بگو حَسْبِیَ اللّٰهُ وَنِعْمَ وَکِیلُ پس حضرت امام حسن صلوات
الله علیه فرمود که ای عم این کروه با تو کردند آنچه میدانی و خداوند
عالمیان بر جمیع امور مطلع و شاهد است یاد دنیا را ببیاد مفارقت
دنیا از خاطر محو نما و سختیها را با میدراحتهای عقبی بر خود آسان کن و بر
بلاها صبر نما تا چون پیغمبر را ملاقات نمائی از تو خشنود و راضی باشد
پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه گفت ای عم خداوند عالمیان
قادر است که بدل نماید این حالت ترا بحالت رخا و خدا را بر وفق حکمت
و مصلحت هر روز تقدیری و کاریست این کروه دنیای خود از تو منع کردند
و تو دین خود را از ایشان منع کردی توجه بسیار بی نیازی از آنچه ایشان
از تو منع کردند و ایشان بسی محتاجند بآنچه تو از ایشان منع نمودی
و بر تو باد بصبر که عمده خیرات در شکیبائی است و شکیبائی از صفات کریمه است
و جزع را بگذار که نفعی ندهد پس عمار گفت که ای ابوذر خدا بوحشت
و تنهائیست مبتلا کند کسی را که ترا بوحشت انداخت و خدا بترساند
کسی را که ترا ترسانید والله که مردم را باز نداشت از گفتن سخن حق مگر
میل بدنیا و محبت آن والله که طاعت الهی با جماعت اهل بیت است و بادشاهی

دنیا ازان کسیست که بزور متصرف شود این گروه مردم را بسوی دنیا خواند
و مردم ایشانرا اجابت نمودند و دین خود را بایشان بخشید ند پس زیان کار
دنیا و آخرت شد ند این است خسران عظیم پس ابوذر رضوان الله علیه
در جواب ایشان گفت که بر شما باد سلام و رحمت و برکتهای الهی پدرم
و مادرم فدای این روها باد که می بینم بدرستی که هر گاه شما را می بینم حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بخاطر می آورم و مرا در مدینه کاری و دلبستگی
و انسی بغیر شما نیست و چون من در مدینه بر عثمان گران آمد همچنان که
بودن من در شام بر معاویه دشوار بود عثمان سوگند خورد که مرا از مدینه
بشهری از شهرها فرستد از و در خواستم که مرا بکوفه بفرستد ترسید
که من مردم کوفه را بر برادرش بشورانم قبول نکرد و قسم یاد کرد که مرا
بجائی فرستد که دو آنجا مرا مونسی نباشد و آواز دوستی بگوش من نرسد
و الله که من بغیر از خداوند خود انیسی و مصاحبی نمیخواهم و چون خدا
با من است از تنهائی پروائی ندارم و او مرا در جمیع امور کافیست و خداوندی
بجز او نیست بر و توکل دارم و اوست خداوند عرش عظیم و بر همه چیزها
قادر و توانا و صلوات و درود بر محمد و اهل بیت طاهرین و طیبین او باد
علی بن ابراهیم روایت کرده که ابوذر را ببری بود در نام و در زبده وفات یافت
ابوذر چون او را دفن کرد بر سر قبر وی استاد پس دست بر قبر وی نهاد و گفت
ای ذر خدا ترا رحم کند بدرستی که خوش خلق و نیکوکردار بودی بر پدر و مادر
و چون از دنیا رفتی من از تو راضی بودم و بر من از رفتن تو نقصی راه نیافته و
مرا بغیر حق تعالی حاجتی نیست و از دیگری امید نفعی ندارم که از رفتن او
دلگیر باشم و اگر نه اهوال بعد از مرگ میبود آرزو داشتم که بجای تو باشم و مرا
اندوه بر تو مشغول ساخته است آن اندوه از برای تو و الله که ریا از برای تو نکرده ام
بلکه بر تو گریستم گاشکی میدانستم که با تو چه گفتند و تو در جواب چه گفتی خداوندا

دعا از ابن بابویه در
رجعت تعویذ

حق چند

حرش بگذار برای خود برواجب گردانیده بودی و حقی چند بر ایمن بر و فرض کرده
بودی الهی من حقوق خود را باو بخشیدم و تو نیز حقوق خود را باو ببخش
و از و عفو کن فرمود که تو سزاوارتری بجود و کرم از من و ابوذر را گوسفندی چند
بود که معاش خود و عیال با نها میکذرانید افتی در میان انها رسید
و همکی تلف شدند و روجه اش نیز فرزند بدنیا آورد و وفات یافت همین ابوذر ماند
بود و دختری که نزد وی می بود و دختر ابوذر گفت که سه روز بر من و
بر پدرم گذشت که هیچ بدست ما نیامد که بخوریم و گرسنکی بر ما غلبه کرد
پدر من بمن گفت کدای فرزند بیا بابن صحرای ریگستان رویم و شاید که چیزی
بدست آوریم و بخوریم بصحرا رفتیم چیزی بدست ما نیامد پدرم ریگی جمع
نموده سر بران گذاشت نظر کردم چشمهای او دیدم میگردد و بحال احتضار
افتاده گریستم و گفتم ای پدر من با تو چه کنم درین بیابان بانهائی و
غربت گفت ای دختر مترس که چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند
و متوجه امور من شوند بدرستی که حبیب من رسول خدا صلی الله
علیه و آله مرا در غزوه بتوک خبر داده ای دختر چون من بعالم بقا
رحلت نمایم عبا را بر روی کش و بر سر راه عراق بنشین و چون قافله
پیدا شود نزدیک برو و بگو ابوذر که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله است
وفات یافته دختر گفت که درین حال جمعی از اهل زبذه بعیادت پدرم
آمدند و گفتند چه چیز خواهش داری گفت رحمت پروردگار خود را
میخواهم گفتند آیا طبیبی میخواهی که برایت ببایم گفت طبیب مرا بیمار کرده
طبیب خداوند عالم است و درد و دوا از اوست دختر گفت چون نظر
وی بر ملک الموت افتاد گفت مرحبا بروستی که در هنکامی آمده است
که نهایت احتیاج باو دارم رستکاری مباد کسی را که از دیدار تو نادم و پشیمان
کرد خداوندا مرا زود بجوار رحمت خویش برسان بحق تو سوگند که میدانی

چه از اوراد داری و از چه حکایت داری گفت از گفتهای خود گفتند

که همیشه خواهان لقای تو بودم و هرگز کاره مرگ نبودم دختر گفت که چون خدای تعالی
قدس ارتحال نمود عبا بر روی او کشیدم و بر سر راه قافله عراق نشستم جمعی
پیدا شدند با ایشان گفتم که گروه مسلمانان ابوذر صاحب حضرت رسول
خدا صلی الله علیه وآله وفات یافته ایشان فرود آمدند و بگریستند و او را
غسل داده اند و کفن کرده اند و بر و نماز کرده اند و مالک اشتر در میان
ایشان بود و مروی است که مالک گفت که من او را در حله کفن کرده که با خود
داشتم و قیمت حله چهار هزار درهم بود دختر گفت که من چنین بر سر او
می بودم و نمازی که او میکرد میکردم و روزه که او میداشت میداشتم شبی
نزد قبر او خوابیده بودم او را بخواب دیدم که قرآن در نماز شب میخواند چنانچه
در حال حیات میخواند با و گفتم ای پدر خداوند تو با تو چه کرد گفت ای دختر
نزد بر وردگار کریمی رفتم او از من خشنود شد و من از وی راضی شدم و
کرمها فرمود و مرا اکرامی داشت و عطاها بخشید اما ای دختر عمل کن و
مغرور مشو و اکثر ارباب تواریخ بجای دختر ابوذر زن او را نقل کرده اند
و احمد بن عثمم کوفی نقل کرده است که جمعی کثیر در تجهیز ابوذر حاضر بودند
احنف بن قیس تمیمی و صعصعه بن صوحان العبدی و
التیمی و عبد الله بن مسلم التیمی و هلال بن مالک المزنی
الیحمدی و اسود بن یزید النخعی و علقمه بن قیس النخعی و مالک اشتر بودند
چون از نماز ابوذر فارغ شدند مالک اشتر بر سر قبر او برپای خواست و
بعد از حمد و ثنای باریتعالی گفت بار خدایا ابوذر غفاری از صحابه رسول تو
بود و کتابها و رسولان تو بما ان آورده و در راه دین جهاد کرده و بر
جاده اسلام ثابت قدم بوده و بر تبدیل و تغییر بشعایر دین راه ندادی چیزی
چند دیده بودند بطریق سنت و جماعت بر انها انکار کرده بود بزبان
و بر ایذا سبب او را حقیر شمردند و محروم گردانیدند و از شهر بیرون کردند

دفن کردیم

رشایع نگاشتند تا در غربت او را وفات رسید بار خدایا آنچه از بهشت
مومنان را وعده کرده احظ او را آن موفور گردان و جزای آنکس که او را
از مدینه که حرم رسول است بیرون کرده ضایع گذاشت چنانچه مستوجب
آنست برسان مالک این دعا بگفت و حاضران آمین گفتند و ابن عبد البر
در کتاب استیعاب ذکر کرده که وفات ابوذر در سال سی و یکم یا سی و دوم
هجرت بود و عبد الله مسعود بر و نماز گذارد و بعضی گفته اند که بیست سال
و چهارم هجرت بود و قول اول اصح است بدانکه تذکر و احوال دوستان خدا
و یاد مصایب و محنتهای ایشان متضمن فواید بسیار است و سبب اینست
که با عتباری دنیا و باطل بودن اهل دنیا بر احسن وجوه ظاهر گردد و موجب
رغبت اینکس است که باطوار ایشان و باعث این میشود که اکر اهل حق
در دنیا مغلوب و منکوب باشند راضی باشند و بدانند که بزرگواران دین
در دنیا همیشه ممتحن بودند لهذا در ذکر احوال این بزرگوار بعضی از تطویل
نمود اکنون شروع در مقصود مینمائیم بدانکه این وصیت از جمله اخبار مشهوره است
و شیخ ابو علی طبرسی رحمة الله علیه در کتاب مکارم الاخلاق مسندا ایراد نموده
و در امالی فراس در جامع خود مرسل روایت کرده و اجزایش را در کتب
حدیث متفرق ایراد نموده اند و هر مضمونی از مضامین آن در اخبار
بسیار وارد است چنانچه در ضمن اشاره خواهد شد و ما ابتدای نقل بر آن
میداریم که شیخ طبرسی رحمة الله علیه روایت کرده بقول مولای ابی طول
الله عمره الفضل بن الحسن هذا الاوراق من وصیته رسول الله صلی الله علیه و آله لابی ذر
الغفاری التی اجزنی بها الشیخ المفید ابو الوفا عبد الجبار بن عبد الله
المقری الرازی و الشیخ الاجل الحسن بن الحسین بن حسن بن بابویه رضی الله
عنهما اجازة قالا املی علینا الشیخ الاجل ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی
قدس الله روحه و اخبرنی بذلک الشیخ العالم الحسین بن الفتح الواعظ

وصایای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مر ابی ذر غفاری را رض

الجرجانی فی مشهد الرضا علیه السلام قال اخبرنا الشیخ الامام ابو علی الحسن بن محمد بن
قال حدثنی ابی الشیخ ابو جعفر قدس الله روحه قال اخبرنا جماعة عن ابی المفضل
محمد بن عبد الله بن محمد المطلب الشیبانی قال حدثنا ابو الحسن رجا ابن یحیی
الکاتب سنه اربع عشر وثلثمایه وفیها مات قال حدثنا محمد بن الحسن المیمون
قال حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن الفضل بن یسار عن وهب بن
عبد الله قال حدثنی ابو حرب بن ابی الاسود الدیلی عن الاسود قال قدمت
الذبذة فدخلت علی ابی ذر جندب بن جنادة رضی الله عنه فحدثنی ابوذر قال
دخلت ذات یوم فی صدر نهاره علی رسول الله صلی الله علیه وآله فی مسجده
فلم ار فی المسجد احدا من الناس الا رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی الی جانبه فاغتنمت
خلوة المسجد فقلت یا رسول الله بابی انت وامی اوصنی بوصیة ینفعنی الله
بها فقال نعم واکرم بک یا اباذر انک منا اهل البیت وانی موصیک بوصیة
فاحفظها فانها جامعة لطرق الخیر وسبیلة کانک ان حفظتها کان لک
بها اکفل ابو الاسود دیلی روایت میکند که وارد در زبذ شدم در هنگامی که ابوذر
علیه الرحمه در انجا متوطن بود وبخدمت او رفتم مرا خبر داد که در او
داخل مسجد مدینه شدم در مسجد کسی را ندیدم جز حضرت رسالت
الله علیه وآله وحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه وآله
نشستم خلوت مسجد و تنهائی انحضرت را غنیمت شمرده گفتم یا رسول الله
پدر ومادرم فدای تو باد وصیت کن مرا ومواعظ بگو بوصیتی که خدا مرا بان
وصیت نفع دهد یعنی بتوفیق الهی بان عمل نمایم حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله فرمود بلی ترا وصیت میکنم بوصیت عظیم پس حفظ کن انرا وعمل
نما بان وچه بسیار کرامی وپسندیده تو نزد ما ای ابوذر تو از ما اهل بیتی وچیزی
که جامع جمیع مسالک خیرات وطرق نجاتست واگر بخاطر داری وعمل نمائی
بان ترا بهره عظیم از رحمت الهی خواهد بود یا اباذر اعبد الله کانک تراه فان

وصیت بکرامی وپسندیده تو نزد ما
ای ابوذر تو از ما اهل بیتی و
بدرستی که ترا وصیت
بوصیتی عظیم

کذا

کرشمه تراه فانه یراک ای ابوذر خدا را چنان عبادت کن گویا او را می بینی پس
اگر تو او را نه بینی او ترا می بیند چنین گوید مترجم این حدیث شریف که این مضمون
سندهای معتبر از آنحضرت منقولست چنانچه نقل کرده اند که پرسید نداز
حضرت رسول صلی الله علیه وآله از معنی احسان که خداوند عالمیان امر فرموده
با آنحضرت صلی الله علیه وآله این کلام را در جواب فرموده اند و باید دانست
که کلمات معجزات آیات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله بمقتضای
حدیث اعطیت جوامع الکلم در هر کلمه از آنها با نهایت ایجاز بلفظ انواع حکم
وحقایق ربانی مندرج ومنطویست وهر کس بمرخور قابلیت واستعداد
خود ازان بهره ونصیبی دارد واگر در هر فقره آنچه برین بی بضاعت ظاهر
گردیده استیفا کنم بر هر یک کتابی باید نوشته شود ولیکن بمقتضای ما لا
یدرک کله لا یترک کله اکتفا بمحض ترجمه نموده بقدری از تفصیل و
تبیین قناعت مینمایم وبیمن این فقره علیه موقوف بر چند فصلست

فصل اول بدانکه رویت را بر دیدن بچشم اطلاق میکنند وبر نهایت انکشاف
وظهور اطلاق میکنند گو بچشم دیده نشود وضروری مذهب شیعه است
که [illegible] وان دید زیرا که جسم وجسمانی نیست وحصول او در مکان
نیست که چنین باشد محالست که بچشم دیده شود وآنچه در آیات
واخبار در بسیاری از بارها بلفظ رویت واقع شده مراد ازان معنی دویم است
زیرا که ظهور او نزد عارفان زیاده از ظهور امریست که بچشم دیده شود چنانچه
باسانید معتبره از حضرت امام العارفین ویعسوب الدین امیر المومنین
صلوات الله علیه منقولست که ازو پرسیدند که یا امیر المومنین خدای خود را
دیده مسیر مود که تا خدا ندیدیم هرگز او را عبادت نکردم سایلی پرسید
که خدا را بچه کیفیت دیدی فرمود که خطا کردی بچشم او را ندیدم وبچشم او را
نتوان دید ولیکن دل او را بحقیقت ایمان ویقین دیده است بروایت دیگر

در بیان معنی رویت

مثل این سوال از حضرت مبین الحقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمودند
و آنحضرت چنین جواب فرمود و جناب نبوی در این عبارت بایرعی اشارت
فرمودند که گویا که او را می بینی یعنی او را نتوان دید اما مقام در عبادت از
بابت کسی باشد که شخصی را بیند و در حضور او خدمت کند و در مرتبه یقین
خود را بدرجه عارفان کمل اقوی از مشاهده و عیانست برسان و ممکنست
که معنی دویم رویت مراد باشد و مراد غایت مرتبه انکشاف باشد و چون
این قسم از انکشاف مخصوص انبیا و ایمه است و ابوذر و مثل او متصور نیست
فرمود که چنان عبادت کن که گویا بآن مرتبه رسیده چنانچه رویت در همه
سخن بهمین معنی است زیرا که خدا اشیا را بچشم نمی بیند و او را جارحه
و عضو نباشد و باید دانست که عبادت عبارت از نهایت مرتبه خضوع
و شکستگی و فروتنی است و لهذا نزد غیر معبود حقیقی که بخشنده وجود و
حیات و جمیع نعمتها و کمالاتست سزاوار نیست و چون خدمت و عبادت
باید که در خور معبود باشد هر چند مخدوم مرزکوار تر است خدمت
او را باشرایط بجا آوردن دشوار تر است چنانچه اشرف مکونات اقرار
بعجز نموده میفرماید که ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ یعنی الهنا عبادت نکردیم
ترا چنانچه تو سزاوار پرستیدنی و اعلای مراتب عبادت عابدان اقرار
ایشانست بعجز از عبادت با نهایت سعی و بذل طاقت و چون حق سبحانه تعالی
میدانست که عقول خلایق از ادراک چگونگی عبادت او قاصر است تا ادای
عبادت تعلیم نفرمود تکلیف ننمود و جمعی را بلطف کامل خود از جمیع شوائب
معصوم گردانیده محرم ساخت بر ای خود گردانیده محرم ساخت کبریای
خود را دریابند و در علم و عمل بدرجه قصوی برسانند و زبان مکالمه مناجات
تعلیم ایشان نمود ایشانرا بتکمیل خلایق فرستاد که راه بندگی تعلیم ایشان نمایند
چنانچه بلا تشبیه اگر پیکانرا که از طور و آداب مجالس ملوک اطلاع نداشته

باشد

از مقربان

باشد بمجلس پادشاه درآورند وکسی که آداب شناس آن درگاه است معلم
او باشد البته از و حرکتی چند بی ادبانه صادر خواهد شد که لایق آن مجلس شریف
نباشد و مستحق ملامت بوده باشد پس کسی را بخاطر نرسد که بمجلس قرب ملک
الملک بدون پروی طرق شرع بنوی میتواند رسید یا هر عبادت اختراعی
که بخاطر او یا ناقصی مثل او کرده بوحی الهی بدان رسیده باشند مقرب آنجناب
میتواند کردید اگر دیده بصیرت ترا بنور ایمان روشن ساخته و در دقایق
آداب کردر هر عبادتی مقرر ساخته اند تفکر نمائی خواهی دانست که

مقرر

سرپنجه سست حواس و اوهام و کمند نارسای عقل مستهام برین قصر
رفیع بر نمیتوان آمد و بدون متابعت اخیار بمراتب کمال فایز نمیتوان
شد فصل دویم بدانکه از آیات بسیار و احادیث بیشمار مکشوف و ظاهر

بیان معرفت و عبادت

است که غرض از خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و جمیع مخلوقات معرفت
و عبادتست و هر دو بر یکدیگر بسته است نه معرفت کامل و علم نافع
بدون عبادت حاصل میشود و نه عبادت شایسته بدون معرفت
و علم میسر میکردد چنانچه تمثیل کرده اند علم را بچراغ و عبادت را به
پیمودن راه اگر چراغ در دست داشته باشی و بریک مقام ایستاده
باشی بغیر از چند ذرع مسافت را نرینی و هر چند بیشتر میروی بر تو
بیشتر ظاهر میکردد بلکه عمل روغن این چراغست اگر چراغ را مدد روغن
نرسد زود منطفی میشود و بدانکه هر عمل را روحی و بدنی می باشد
بدن عمل عبارتست از اصل اعمالیست که نام آن عبادت را بران اطلاق
میکنند و روح عبادات آداب و شرایط و کیفیاتیست که کمال آن عمل
بانهاست مانند اخلاص و حضور قلب و سایر شرایطی که در قبول
نماز درکارست پس نماز بدون این شرایط از بابت جسد بی روحست
چنانچه قالب بی روح از کار نمی آید همچنین نماز بی شرایط چندان

تمره نمی بخشد که خداوند عالمیان در وصف نماز میفرماید که اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْکَرِ یعنی نماز نهی ومنع میفرماید از زشتیها واعمال ناشایست پس نمازمن وتو
که ما را از زشتیها باز نمیدارد از نقصان شرایط وآداب است فصل سیم بدانکه
شرایط اعمال را درین رساله احصا نمیتوان نمود ولیکن اشاره ببعضی از شرایط
که این کلمات جامعه بآن اشاره دارد مجملا مینماید از جمله ارواح عبادت که بسبب
آن مؤثر ثمرات میشود واز عادات متمایز بهم میرساند نیت است چنانچه
منقولست از رسول خدا صلی الله علیه وآله اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ یعنی عمل نیست
عمل مگر بنیت وکلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که رسول
خدا صلی الله علیه وآله فرمود که نیت مومن بهتر است از عمل او وهر عمل کننده موافق نیت
عمل خود میکند وایضا از آنحضرت روایت نموده در تفسیر این آیه لِیَبْلُوَکُمْ
اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا تا بیازماید شما را که کدام یک از شما نیکوکارترید که حضرت
فرمود که مراد این نیست که هر که بیشتر عمل کرده باشد بلکه مراد این است که هر که
عملش درست تر بصواب وحق نزدیکتر باشد وعمل [illegible] که با خوف
الهی ونیت صادق وبی ریا درست باشد باقی ماندن بر یک عمل [illegible] که از برای
خدا خالص کردد وبهتر است از اصل عمل وعمل خالص آنست [illegible] کسی غیر
خدا تر ا بر آن کار مدح وستایش نماید ونیت بهتر از عمل است زیرا که عمل بلکه همین نیت
عمل است وبس بعد ازین فرموده اند قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلٰی شَاکِلَتِهٖ یعنی بگو ای محمد که
هر کس کار میکند بر شاکله خود وحضرت فرمود که شاکله نیت است ودر معنی
نیت اشتباه بسیار واقع شده واکثر باصل حقیقت آن راه نیافته اند بعضی
از عوام را گمان این است که نیت آن لفظیست که بآن تلفظ مینمایند در هنگام
شروع کردن بوضو ونماز وغیر آن هر چند در خاطر ایشان معنی نیت نباشد
واین باجماع لغو وبی فایده است وبعضی که ازین درجه ترقی نموده اند نیت را
بخاطر گذرانیدن آن الفاظ وتعقل معانی آنها میدانند واین نیز خطاست

زیرا که ثمره نیت اخلاص در عمل است و عمل را از شرک و ریا بیرون آوردن و ظاهر است
که اینمعنی با غرض اخلاص نمیشود مثلا اگر شخصی تارک صلوة باشد و هرگز نماز نکند
و روزی بشنود که برزگی بمسجد آمده و نذری بصلحا قسمت می نماید و از برای همین غرض
وضو بسازد و بمسجد بیاید و در برابر آن برزگ بهمین قصد متوجه نماز شود و در
خاطر بگذراند که نماز واجب پیشین میگذارم از برای رضای خدا و جمیع اعمال
نماز را بجا آورد با آنکه نیت باینمعنی با جمیع افعال صلوة بجا آورده البته نماز او
باطل است پس معلوم شد که آن نیت نیست و نفعی ندارد بلکه تحقیق معنی نیت
آنست که برو معنی اطلاق میتوان کرد که هر دو در کار است و یکی در غایت
آسانی است و یکی در غایت دشواری امّا اول عبارت از آنست که مقارن فعل
قصد کردن خصوص آن فعل داشته باشد و از روی سهو و غفلت بجا نیاورد
مثل آنکه شخصی بقصد غسل جنابت بحمام رود و در حمام فراموش کند که جنب است
و بقصد دیگر سر آب فرو برد و بیرون آید این شخص نیت غسل نکرده آن سر آب
فرو بردن اغسل جنابت نیست و اگر بخاطر داشت و باین مطلب سر فرو برد
غسل کرده و نیّت داشته هر چند بلفظ در نیاورده و آن معنی را بخاطر نگذراند
و نیت باینمعنی بسیار نادر است که کسی از آن خالی باشد چنانچه بعضی از علماء
گفته اند و اگر ما را تکلیف میکردند افعال را با نیت بکنیم تکلیف ما لا یطاق
بود امّا نیت بس از آن عبارتست از غرض و علت و باعثی که آدمی را محرّک و داعی بر فعل
و افعال اختیاریّه عقلا از این خالی نمیباشد مثل آنکه شخصی متوجه بازار میشود
از وی پرسی که بکجا میروی میگوید که بباز ار میروم این نیت بمعنی اولست که در نفس
او هست و بعد از سوال اظهار مینماید و اگر بگوید که بجائی دیگر میروم دروغ
گفته و از خلاف نیت خود خبر داده و بعد از آن که از و میپرسی که چرا بباز ار
میروی میگوید که میروم که متاعی بگیرم این نیت بمعنی دویم است زیرا که چیزی
باعث حرکت او شده همین امر است و اصل این نیت مشکل نیست امّا اخلاص

درین نیت در غایت صعوبتست و مدار کمال و پستی و زیادتی و نقصان عبادت
بر اخلاص این نیت است و این اخلاص را در وقت نماز بجشم بر هم گذاشتن و حرکات
و سواسها تر کردن تحصیل نمیتوان نمود بلکه در مدت مدیدی بریاضات
و مجاهدات و تفکرات صحیح بعد از توفیق الهی قدری ازان تحصیل میتوان نمود
زیرا که این نیت تابع حالت آدمی است تا حال خود را مبدل نسازی نمیشود چنانچه
در حدیث سابق حضرت صادق علیه السلام بیان اشاره فرمود که شاکله که بمعنی
طریقه و حالتست در اینجا نیت تفسیر فرمود و توضیح اینمعنی موقوف بر ذکر
بعضی از مراتب نیت است بدانکه بنای این عالم بر عشق و محبت است و هر کسی را
معشوق و مقصودیست که آن مطلب در نظر او عظیمست و سایر اشیاء
بتبعیت آن مطلوب و تحصیل آن مطلوب در جمیع اعمال نیت اوست و آن مطلوب
غرض صحیح می باشد و غرض فاسد میباشد تا اعراض فاسده افراد بسیار دارد
مثلا یک شخصی در نظر او مال بسیار عظیم و بزرگست و شیطان از اول نظر
او نیت داده و محبت آن در صمیم قلبش جا کرده بوسیله خیال او
متوجه تحصیل آنست که اگر بشنود که نماوی هست که مالش
زیاده میشود البته بآن مبادرت مینماید و اگر بشنود که
که هر که میکند صد هزار درجه بهشت باو میدهند مطلقا رغبت نمینماید
و اگر نماز شب و روزه را میکند از جهت این میکند که مبادا مردم باو بی اعتقاد
شوند و مالش بگیرند یا خدا مال او سلب کند صاحب این خیال تا این حال با وجود
مال پرستست و معبود او مال است و نیت او تحصیل مال است در جمیع مراتب
و اشاره باینمعنی است آن حدیث نبوی که فرموده که ملعونست ملعونست
هر پرستنده دینار و درهم را زیرا که هیچکس دینار و درهم را سجده نکرده است
بلکه این پرستیدن مراد است و اگر غرض او محض اینمطلب خسیس باشد عبادات او
باطلست و اگر این مطلب بسیار در نفس او مستقر نشده باشد و مطلب اخروی هم

منظور

منظور او باشد و این صفت در بطلان عبادتش اشکالی هست و مشهور بطلان است
و یک شخصی دیگر در نظر او مال چندان اعتبار ندارد و جاه و اعتبار میطلبد
و این را معشوق خود ساخته از پی معشوق خود میگردد هر جا که او را یابد بآن
میل میکند و در جمیع اعمال خود ملاحظه می نماید که آیا مؤید اعتبار و جاه
دنیوی او هست میکند و الا ترک میکند و بسوستر متفحص عبادتیست که در ثواب
آن نوشته باشند که در نظرها عزیز میشود و بزرگ میشود از اینجا می آید و اگر
صاحب منصبی را در عزت می بیند چون جاهی که معشوق او هست نزد او می بیند
و باو میل میکند و اگر صاحب منصب فریب میخورد و گمان میکند که عاشق کمالات
اوست چون از درجه اعتبار ساقط شد و مطلوب او از آن مفارقت کرد بدیگری
پیوست و همچنین بجانب دیگری میکند لهذا حق سبحانه و تعالی بجهت اینکه خدا پرست و
دنیا پرست از یکدیگر ممتاز شوند اهل حق را در غالب احوال فقیر و منکوب میدارد
و مال و جاه با اهل باطل می باشد چنانچه در هنگام استیلاء دولت اسلام چون
دنیا و دین در یکجا مجتمع بود اعوان و انصار بسیار شدند بعد از وفات حضرت
رسالت که پادشاهست بدشمنان دین رسید و دین و دنیا از یکدیگر جدا
شد دین طلب و دنیا طلب نیز جدا شدند و قلیلی بجانب حق ماندند و همچنین
در زمان استیلای حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و زمان ابتلای
حسنین صلوات الله علیه و صاحب این مرتبه نیز مثل صاحب مرتبه
سابق است و اعتراض فاسدهٔ دنیوی بی نهایتست و این دو فرد بر سبیل مثال
مذکور شد و اعظم افات این نیات فاسده است و در مرتبه شرک بخداست
چنانچه ابن بابویه رحمة الله علیه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
اجتناب کنید از ریا بدرستی که آن شرکست بخدا و مرائی را در روز قیامت
بچهار نام میخوانند ای کافر ای بدکردار ای مکار ای زیانکار ثواب عمل تو بر طرف شد

و در مذمت ریا و کیفیت آن

ومزد تو باطل شد و ترا در این روز بهره نیست برو مزد خود را بطلب از کسی که
از برای او کار کردی و بسند صحیح از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت
کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که در روز قیامت
جماعتی را حق تعالی امر فرماید بجهنم برند پس خطاب فرماید بمالک که بگو آتش
که قدمهای ایشان را نسوزاند که ایشان بپای خود بمساجد میرفتند و روی
ایشان را نسوزاند که وضو را تمام و کامل بجا می آوردند و دستهای ایشان را
نسوزاند که بدعا بدرگاه من برمیداشتند و زبان ایشان را نسوزاند که
بسیار قرآن میخواندند پس خازن جهنم بایشان میگوید که ای اشقیا چرا کرده اید
که با این اعمال مستحق جهنم شده اید ایشان گویند ما کارهای خود را از برای
غیر خدا میکردیم در این روز بما گفتند که مزد خود را از کسی بگیرید که کار را
برای او کرده اید و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت
کرده که لقمان فرزند خود را وصیت کرد که ریاکننده سه علامت است چون
تنبل است در عبادت کسل و سستی مینماید و در نزد مردم مردانه بعبادت
می ایستد و هر کار که میکند توقع دارد که او را بران کار ستایش کنند و علی
بن ابراهیم بسند خود روایت کرده است از حضرت امام محمد تقی صلوات الله
علیه که حضرت رسول صلعم فرمود که کسی بریای مردم نماز گذارد او مشرک است
و کسی که زکوة بریاء مردم دهد مشرک است و کسی که روزه بریای مردم گیرد
مشرک است و کسی که حج بریای مردم کند مشرک است و هر که وضو خدا را
بریای مردم کند مشرک است و خدا قبول نمیکند عمل ریاکننده را و کلینی
باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که ریا شرک است
بدرستی که هر که از برای مردم کار کند مزدش بر مردم است و هر که از برای
خدا کار کند مزدش بر خدا است و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده که هر
بنده که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند نگذرد روزی چند

علاج مرض ریا و تفریق میان عبادتها

مکر اینکه خدا بنکی او را بر خلق ظاهر گرداند و هر که باطن خود را بد دارد نکند
روزی چند مکر اینکه خدا بدی او را ظاهر گرداند و در حدیث دیگر فرموده
که هر که اندکی عمل را برای خدا بکند زیاده از آن بر خلق ظاهر سازد و کسی که بسیاری
از اعمال با تعب بدن و بیداری شبها بقصد ریا بکند البته عمل او را در نظر
جماعت که ایشان را منظور داشته سهل و اندک نماید و آیات و اخبار در این
باب بسیار است و علاج ریا باین نحو میشود که اغراض فاسده و مطالب
دنیه که در نفس او مستقر گردیده قلع نماید بتوسل بجناب اقدس ربانی و
تفکر در فنای این نشاء فانی و در اعتباری مال و جاه و اعتبارات آن و در
اینکه کسی بدون اعانت الهی قادر بر نفع این کس نیست و تفکر در عظمت
عقوبات و وسعت رحمت و مثوبات الهی تا انکه آن مطالب عظیم در نظرش
عظیم شود و مطالب سهل بدی و حقارتش بر و منکشف گردد و الا با وجود
این شهوات در نفس اخلاص میسر نیست چنانچه نقل کرده اند که شخصی
در پای درختی نشسته بود و میخواست مشغول ذکر باشد و با حضور قلب
عبادت کند جانوری چند بر درخت جمع شدند و او را از بلند کردن از
حضور قلب باز میماندند برخاست و متوجه دفع ایشان شد چون مشغول
شد باز جمع شدند و چند انکه ایشان را میراند فائده نمیکرد و شخصی رسید
و گفت ای برادر تا این درخت با قیست از این جانوران خلاصی ممکن
نیست و اگر خلاصی میخواهی درخت را بکن چنین کرد فارغ شد همچنین
در دل آدمی تا درخت محبت دنیا و غیر ان ریشه دارد مرغان خواهشها
و خیالات را دفع نمیتوان کرد و اما اغراض صحیحه که بان درجه درجه
او راسخ ناس است و نهایت مرتبه اخلاص ایشان انست که عمل خود را
از ملاحظه عمر و زید و تحصیل مال و منصب مبرا ساخته غرض آخری
منظور ایشان باشد و گاه در مقام خوف و خوف عظیم بر ایشان

غالبست عبادتراز ترس جهنم بجا آورند وکاه رجا بر ایشان غالبست وبرای
طمع بهشت عبادت میکنند واگرچه خلافی هست که ایا عبادت ایشان با این
نیت صحیح است یا نه امّا حق اینست صحیح است خصوصًا وقتی که متضم باشد
با یکی از معانی که بعد ازین مذکور خواهد شد وبنا بر تحقیقی که گذشت که بمحض
خطور مال نیت درست نمیشود ومعلوم است تکلیف گذشتن ازین مرتبه
نسبت بغالب ناس تکلیف مالایطاق است امّا این عبادات در درجه
نقص است زیرا که این مرد خود را برسته فی الحقیقت نه خدا را زیرا که
مطلبش دفع ضرر از خود است وجلب نفع بسوی خود بسیار است
که عملی را مینشنوند که احادیث بسیار وارد شده است که باعث خشنودی
خدا میگردد مطلقا محرک در نفس ایشان بهم نمیرسد واگر بشنوند که
هر که فلان عمل بجا می آورد کاسه در بهشت باو میدهند که چندین هزار
لون طعام در وهست یا حوریه با نهایت جمال باو میدهند با نهایت رغبت
بجا می آورند واگر کسی را حق سبحانه وتعالی ازین مرتبه نجات بخشد درجات
مختلفه بالاتر ازین هست اوّل عبادت شاکرانست که ملاحظه نعمتهای غیر
متناهی الهی باعث عبادات اینانست چه عقل حکم میکند که شکر منعم واجبست
خصوصا چنین منعمی که جمیع نعمتها منتهای باو میشود واصل نعمتها که وجود است
ازوست وجمیع اعضا وجوارح وقوی از عطایای اوست وجمیع آسمان
وزمین وکواکب وآفتاب وماه وعرش وکرسی وملک وحوش وطیور
از برای منفعت بنی آدم خلق کرده ودر هر لحظه بر بدن هر فردی از افراد
بشر از حفظ وتربیت وتغذیه وتمیه چندین هزار نعمت دگر بروح
جان ودوستان در هر آن صدهزار نوع لطف ورحمت از افاضات
هدایت وتوفیقات میفرماید ودر عین کفران ومعصیت منع لطف
خود نمیفرماید چنانچه در خبر آمده که خدا با هر یک از بندگان بنوعی

باعث قریب ایا

اول عبادت شاکران است

لطف

لطف میفرماید که گویا بغیر این بنده بنده ندارد و هزار گونه احتیاج با و دارد و با
آنکه خالق جمیع بندگان و بی نیاز از عالمیانست و بنده با خداوند بنوعی سلوک
مینماید که گویا خدایان دیگر دارد و با و هیچ احتیاج ندارد با اینکه خداوندی
بجز او ندارد و مالک ضرر و نفع او بغیر او نیست و از حضرت امیر المومنین
علیه السلام منقولست که جمعی عبادت الهی کردند برای رغبت در ثواب این
عبادت تاجرانست و جمعی عبادت الهی کردند از ترس عذاب این عبادت
غلامانست و جمعی عبادت خدا کردند برای شکر او این عبادت آزادانست
و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که اگر خدا تعالی مردم را
امید وار نمیکردانید و نمیترسانید بر هیچ شت و دوزخ هر آئینه بر مردم واجب
بود که او را اطاعت کنند و عصیان او ننمایند برای تفضل و احسانهائی که
نسبت بایشان کرده است و برای نعمتهای که پیش از استحقاق بایشان کرامت
فرموده است و تفکر در آلاء و نعمای الهی نهایت ندارد کما قال تعالی
وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا و این تفکر از اعظم عبادا تست و
موجب مزید محبت و قرب و داعی و باعث بر فعل عبادات و صارف
از منهیّات و محرمالتست دویم عبادت جمعی است که باعث ایشان
بر عبادت تحصیل قرب باری جل شانه است و مراد از قرب نزدیکی مکانی
و زمانی نیست زیرا که خداوند عالمیان از مکان و زمان منزه است و قرب
الهی را معانی بسیار است بیان دو معنی در این رساله مختصر اکتفا مینماید
یکی قرب بحسب مرتبه و کمالست یعنی که چون حضرت واجب الوجود
کامل من جمیع الجهاتست و نقص در ذات و صفات او بهیچ وجه راه
ندارد و ممکن تمام نقص و عجز ناقص است و از اینجهت نهایت تقابل
و تباین در میان واجب الوجود و ممکن الوجود حاصل است و هر چند یک نقص
از نقایص خود را زایل مینماید از فیاض علی الاطلاق کمالی از کمالات

دویم عبادت مقربانست

بر و فایض میگردد و او را فی الجمله نزدیکی معنوی بهم میرسد چنانچه اگر دو کس
با یکدیگر در اخلاق تضاد و تباین داشته باشند میگویند از یک دیگر بسیار
دورند و اگر یکی از ایشان اخلاق دیگری را کسب کند میگویند که با او یارهٔ نزدیک
شد اگرچه صفات واجب و ممکن را بیک دیگر ربطی نیست و کمالات ممکن
بصد هزار نقص آمیخته است اما بالاشتباه بکنوع آشنائی و ارتباطی بهم
میرسانند که از و بقرب تعبیر میتوان نمود چون عبادات ظاهر افطست
در عبادات باطنه و هر عباداتی موریث تکمیل کمال و خلقی است در نفس پس
ممکن است که در عبادت منظور آدمی تحصیل این امر باشد درجات و مراتب
این قرب نامتناهی است و تفصیل اینمعنی انشاء الله در مقام دیگر بیان شود
و معنی دیگر قرب بحسب تذکر و محبت و مصاحبت معنویست چنانچه
اگر کسی در مشرق باشد و دوستی او در مغرب باشد و پیوسته این در
ذکر محبوب خود باشد از خاطر او محو نشود و بزبان ستوده و کمالات او مینماید و
باعضا و جوارح مشعول کارهای او باشد بحسب قرب معنوی با او نزدیکتر
از یکانه یا دشمنی که در پهلوی او نشسته باشد و ظاهر است که از
کثرت عبادت و ذکر اینمعنی بحصول می آید سیوم عبادت جمعی است که باعث
ایشان تجلی خداوند عالمیان است و این درجه کسی را که بنور ایمان دل او منور
شده و حسن طاعات و قبح سیئات کماهی بر و ظاهر گردیده و در مقام معرفت
بدرجه کمال رسیده پیوسته در یاد خداوند خود است و همیشه متذکر
این معنی هست که خداوند عالمیان بر دقایق امور و ضمایر نیات او مطلع است
و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او جلوه گر است و اینمعنی باعث است او
بر فعل طاعات و ترک منهیات چه ظاهر است که اگر کسی ملاذی یا غلامی
داشته باشد که از او هیچ باک نداشته باشد و خوف و ضرری و توقع
نفعی از و نداشته باشد در حضور او بسیاری از معاصی را شرم میکند که بجا آورد

سیوم عبادت جمعی است که باعث ایشان تجلی خداوند عالمیان است

حبای

پس

پس چنین کسی که در مقام مراقبه چنین خداوندی را حاضر داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از و صادر تواند شد مگر اینکه از یاد برفته باز ماند و غفلت دیده بصیرت او را کور کرداند چنانچه منقولست که حضرت لقمان پسر فرزند خود فرمود که ای فرزند اگر خواهی معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا در آنجا نباشد و یا سایر معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که از خداوند خود حیا بدارید چنانچه حق حیا شرم است صحابه گفتند که چگار کنیم که حیا بعمل آمده باشد فرمود اگر خواهید که چنین باشید باید که همیشه اجل شما در برابر دیدهٔ شما باشد و سر را و آنچه در سر است از چشم و گوش و زبان و غیر آنها از معصیت الهی باز دارید و شکم از حرام نگاه دارید و فرج را از محرمات منع نمائید و یاد کنید قبر را و پوسیده شدن و خاک شدن در قبر را و کسی که آخرت را خواهد باید زینت زندگانی دنیا را ترک نماید و عبارت این حدیث ابوذر بر نیمعنی بسیار منطبق است هرچند بر معانی دیگر نیز منطبق میشود چهارم عبادت جمعی است که عبادت را یافته اند و کمال بندگی را فهمیده اند و عقل ایشان مصفا شده و نفس ایشان نور یافته و با عقل موافق کردیده و شهوات نفسانی منکسر شکسته کشته و هیچ لذتی را بر طاعت و فرمان برداری ترجیح نمیدهند و هیچ المی نزد ایشان بدتر از ارتکاب معصیت نیست زیرا که قباحت گناهرا چنانچه باید دانسته اند در اصل عبادت فرد خود را می یابند و لذت خود را میبرند و سختیها و مشقتهای عبادت بر ایشان کوارا است بهشت خود را عبادت میدانند و جهنم خود را معصیت از هر عبادتی لذتی می برند که فوق لذات عالمیانست و در هر قطره از قطرات آب دیده بهره می برند از یک قطره لذت خوف می یابند و از یک قطره لذت شوق و از قطره دیگر لذت رجاء امیدی با تمام چنانچه بسند صحیح از حضرت امام العارفین

چهارم عبادت الذین یافتها اند

جعفر بن محمد صادق صلوات الله علیه مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله فرمود که بهترین مردمان کسیست که عاشق عبادت شده باشد
ودست در گردن آن در آورده باشد ومحبانه او را در بر گرفته باشد و محبت
بنگی در دل او جای کرده باشد و بجمیع بدن و اعضا و جوارح مباشران
شده باشد و بشب عبادت خود را از جمیع کارهای دنیا فارغ ساخته
باشد و بسبب آن پروا نداشته باشد اگر روز کار او باسانی بگذرد یا بدشواری
و صاحب این مرتبه را از لذت جسمانی چندان لذتی نباشد بلکه در بهشت
نیز عمده لذت او از عبادت او قرار باشد چنانچه از حضرت جعفر بن محمد
صلوات الله علیه منقولست که خداوند عالم میفرماید که ای بندگان
بسیار تصدیق کننده که تصدیق پیغمبر من چنانچه باید کرده اید
و فرمان مرا قبول نموده اید تنعم نمائید و لذتها بیریا از عبادت در
دنیا ببرستی که در عبادت تنعم خواهید کرد در آخرت ای عزیز چنانچه
در بدن آدمی حواس جسمانیه هست که بآن تمیز در میان محسوسات
مینماید در روح آدمی نیز مثل آن هست که بآن تمیز میان حقایق
و معانی میکند و چنانچه حواس جسمانی بآفتها از کار خود باز می مانند
حواس روحانی را نیز آفتهائی باشد مثل آنکه ذایقه صحیح نیک و بد مطعوم
می شناسد و چون بیمار شد و مزاج او از اعتدال منحرف شد شیرین در
ذایقهٔ او تلخ مینماید و بر ذایقهٔ او اعتمادی نمیماند همچنین روح
و عقل آدمی تا بشهوات جسمانی آفت نیافته در ذایقهٔ او اعمال نیکو
و اخلاص پسندیده لذیذ و خوش آینده است و اطوار قبیحه و اعمال
از زهر در کام او ناگوارتر است و چنانچه دیده سر تا صحیح است بر
می شاید و چون سیل بر دیده انداخت نیک و بد را نمیشناسد همچنین
دیده جان تا بنور ایمان روشنست حق را چنانچه باید می بیند باطل را

می شناسد

می‌شناسد وچون سبل معاصی وبیماها نور انرا مستور کرده‌اند بد را نیک می‌بیند
ونیک را بد میداند ونیک وبد بشهوتهای نفس میشناسد لهذا از طاعت کریزان است
ومعصیت را خواهان وهمچنین نظیر هر حاسه از حواس در روح آدمی هست
وصحت وبیماری میدارد وانشاءالله در محل دیگر تحقیق معنی قلب ونور
وظلمت آن وکوری وبینائی آن بیان خواهد شد پنجم عبادت عبا است
که سبب کثرت عبادت وبندگی بدرجهٔ محبت که اعلای درجات کمال است
رسیده اند بلکه محبوب معشوق حقیقی گردیده اند چنانچه حق تعالی در وصف
حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه واولاد اطهار او میفرماید که
یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ یعنی خدا ایشانرا دوست میدارد وایشان خدا را دوست
میدارند وهرگاه محبت کسی در دل قرار گرفت وکار فرمائی بدن او شد
دیگر باعث اعمال او بغیر محبت چیزی نیست وبغیر رضای محبوب چیزی
نمیخواهد واگر در بهشت باشد ورضای محبوب نباشد آنرا جهنم خود میداند
واگر در جهنم باشد وبا رضای دوست باشد آتش را کل وریحان میداند
چنانچه حضرت خلیل الرحمان در مقام خلت ومحبت آتش نمرود چون
با رضای دوست بود در نظر او از کل ولاله خوشنما تر بود وباین سبب خدا آتش را
برای او باغ وبستان کرد واگر ریحان نمیشد هم در نظر او از شقایق وارغوان
بهتر مینمود ونمی بیند که جاهلی در عشق مجاز بمرتبهٔ میرسد که اگر عبادت
میکند معشوق را میخواهد واگر معصیت میکند برای معشوق میکند
ودر خدمت معشوق هرگز بخاطر او نمیرسد که از و نفعی بمن خواهد رسید
یا زری بمن خواهد بخشید واگر ببازار میرود برای این میرود که شاید او را ببیند
واگر بباغ میرود بیاد او میرود ومحل یاد او در جمیع کارها محبت فاسد است
همچنین محبت محبوب حقیقی بر کسیکه غالب شد جمیع کارهای او منوط
بهمان محبت است وبهشت ودوزخ در اینمقام منظور نیست بلکه بهشت را

سجانه

برای این میخواهد که دوست ترا میخواهد و جهنم را برای آن دشمن دارد که دوست
ترا نمیخواهد چنانچه امام المحتبین امیرالمومنین صلوات الله علیه در دعای
کمیل میفرماید که الهی اگر مرا بجهنم در آوری و از دوستان خود جدا کردانی اگر
بر عذاب صبر کنم چگونه بر فراق تو صبر نمایم و اگر بر کری آتش شکیبائی نمایم چگونه
تاب آورم جدائی از کرامتها و لطفهای ترا و کسی که درین مرتبه از محبت باشد
کی نزد یک گناه میکرده که نپسندیده محبوبش نیست و طاعت را بجان برای محبوب
میکند و مزد منظورش نیست و محبت خواب و غفلت را بر او حرام کرده چنانچه
محبوب العالمین حضرت جعفر بن محمد ع میفرماید که دوست خدا نیست آنکه
معصیت خدا میکند بعد ازان شعری فرموده اند که مضمونش این است
که تو معصیت الهی میکنی و محبت او را اظهار مینمائی بسیار دور است کار تو
از گفتار تو اگر در محبت او راست کو بودی فرمان او را ترک نمیکردی بدرستیکه
دوست مطیع دوست خود می باشد و ایضا بسند معتبر از انحضرت منقولست
که فرمود که مردم عبادت الهی را بسه وجه میکنند جمعی عبادت را برای طمع
ثواب میکنند و این عبادت حریصانست که حرص و خواهش لذات موجب
بندگی ایشان شده و طایفه دیگر عبادت را از ترس آتش میکنند این عبادت
غلامانست که از ترس سیاست آقا کار میکنند و لیکن من عبادت خدا را برای
محبت او میکنم و این عبادت کرام بزرگوارانست و این مرتبه ایمنی است چنانچه
حق تعالی میفرماید وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ایشان از ترس روز قیامت
ایمن اند و میفرماید کبر بگوای محمد که اگر خدا را دوست میدارید پیروی من
بکنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد پس فرموده که
کسی که خدا را دوست میدارد خدا او را دوست میدارد و هر که خدا او را دوست
داشت او از صالحین ایمانست یعنی در دنیا از شر شیطان و هواهای نفسانی
ایمن است و در قیامت از خوف و بیم عذاب الهی نجات دارد ایضا از انحضرت

مرویست

مرویست کہ خداوند عالمیان بحضرت موسی بن عمران علی نبینا علیہ السلام وحی
فرمود کہ ای پسر عمران دروغ میگوید کسی کہ گمان میبرد کہ مراد وستی میدارد
وچون شب شد بخواب میرود واز من غافل میشود آخر نہ ہر دوستی میخواہد
کہ با محبوب خود خلوت کند اینکہ من ای پسر عمران مطلعم بر احوال دوستان
خود ونظر لطف بسوی ایشان دارم چون پرده شب ایشان را فرو گرفت دیدہ
دلهای ایشان را میکشایم وعقوبتهای خود را در برابر دیده های ایشان میدارم
با من بنحوی مخاطبہ مینمایند کہ گویا روبرو با من سخن میگویند وگویا حضرتی
وحاضرند با من سخن میگویند ای پسر عمران از دل خود خشوع ورقت برای
من بیاور وبدن خود را برای من شکستہ وخاضع گردان واز دیدهای خود
در تاریکی شب آب بریز مرا بخوان کہ من بتو بسیار نزدیکم ورتبہ محبت کہ اشرف
سعادتست مراتب مختلفہ دارد وباین درجہ عالیہ فایز نمیتوان شد مگر بعبادت
وبندگی ومتابعت شریعت مقدس نبوی واز جملہ موانع محبت تفکر
ونعمتهای منعم حقیقی است وچنانچہ محبتهای بشری بر بسیاری لطافت
ومہربانی محبوب در تزاید می باشد ہمچنین عشق حقیقی تفکر در نعمتها ولطفهای
معشوق حقیقی کہ در ہر لحظہ صدہزار نوع از آن بر ہر فردی از افراد مخلوق
دارد زیادہ میکردد وچنانچہ منقولست از حضرت امام محمد باقر علیہ السلام
کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود با اصحاب خود کہ خدا را دوست
دارید برای نعمتهای کہ روزی شما کردانیدہ ومرا دوست دارید از برای خدا
واہل بیت مرا دوست دارید برای من وبسند معتبر از حضرت امام رضا علیہ السلام
مرویست کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود کہ خداوند عالمیان
بہم از خود موسی بن عمران وحی فرمود کہ ای موسی مرا دوست دار و
مردم را دوست من کردان موسی گفت خدایا دانم من ترا محبم وبدوستی تو
فایز کردیده ام مردمان را چگونہ دوست تو کردانم فرمود کہ نعمتهای مرا

بر ایشان بخوان و احسانهای نامتناهی مرا بیاد ایشان بیاور چون بدانند که
جمیع نعمتها و کمالات و منعوبات از منست و از جانب من بایشان رسیده
غیر مرا یاد نکنند و بپوستند در یاد من باشند و شیخ طوسی علیه الرحمه
در کتاب امالی از حضرت موسی بن جعفر از اباکرام صلوات الله علیهم روایت
نموده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند
با جمعی از صحابه که در میان ایشان بودند ابوبکر و ابوعبیده و عمر و عثمان
و عبد الرحمن و دو کس از قراء اصحابه عبد الله بن ام عبد و ابی بن کعب
پس عبد الله سوره لقمان را خواندند تا باین ایه رسید که وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ
نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً و ابی ابن کعب سوره ابراهیم را خواند و باین ایه رسید
که وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ حضرت
فرمود که مراد از ایام الهی که مرا امر فرموده است که بیاد مردم بیاورم نعمتها
و احسانها و امثال و محکمتها و بلاهای اوست پس متوجه صحابه شد
و فرمود که بگویید کدام است اولی نعمتی از این نعمتها که خداوند عالمیان
شما را بذکر آنها امر فرموده هریک از ایشان نعمتی از نعمتها را گفتند از انواع
خورشها و پوششها و فرزندان و زنان و غیرها چون ایشان ساکت
شدند بجانب حضرت امیر المومنین علیه السلام التفات نمود و فرمود که
ای ابو الحسن تو نیز بگو حضرت فرمود که پدر و مادرم فدایت باد من چگونه
بیان کنم بحضور تو امر مرا و حال آنکه خدا ما را بتو هدایت فرموده و جمیع
علوم و کمالات را بوسیله تو بما فرستاده حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که باید گفت که کدام نعمت اولی نعمتی است که خدا بتو کرامت
فرموده حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که اولی نعمتها نعمت ایجاد است
که من هیچ نبودم و مرا از کتم عدم بوجود آورد فرمود که راست گفتی
دویم کدام است فرمود که دویم آنست که احسان فرموده مرا از جمله

صاحبان حیات

صاحبان حیات و زندگانی مقرر فرمود و مانند جمادات و نباتات نگردانید
فرمود که راست گفتی سیم را بگو فرمود که سیم آنکه مرا به بهترین صورتها
که صورت انسانست خلق فرمود بصورت حیوانات خلق نفرمود گفت راست
گفتی چهارم را بگو فرمود که چهارم آنکه برایمن حواس ظاهره و باطنه مقرر
ساخته فرمود که راست گفتی پنجم آنکه قوای عقلانی و مشاعر روحانی بمن
داد برسایر حیوانات مرایشان زیادتی بخشید فرمود که راست گفتی ششم را
بگو فرمود ششم آنست که مرا بدین حق هدایت نمود از گمراهان نگردانید
فرمود راست گفتی هفتم را بگو فرمود که هفتم آنکه در آخرت برایمن زندگانی
مقرر فرمود که نهایت ندارد فرمود راست گفتی فرمود که هشتم کدامست
فرمود هشتم آنست که مرا مالک گردانیده و بنده کسی نگردانید فرمود که
راست گفتی نهم را بگو گفت نهم آنست که آسمان و زمین و آنچه در انهاست
و درمیان انهاست از خلایق برایمن خلق کرده و مسخر من گردانیده که بتمامن
در کارند فرمود که راست گفتی دهم را بگو گفت دهم آنکه ما را مرد خلق
کرده و بزبان استیلا و زیادتی داده فرمود که راست گفتی بعد ازین دیگر
چه نعمت است فرمود که یا نبی الله نعمت الهی بسیار است همه نیکو و طیب و شمردن
احصای آنها نمیتوان نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله تبسم نموده
و فرمود که کوا را باد ترا حکمتهای الهی کوا را باد ترا علوم نامتناهی ای ابوالحسن
تو ئی وارث علم من و تو بیان خواهی کرد از برای امت من آنچه دران اختلاف
نمایند کسی که ترا برای دین تو دوست دارد و بپروی راه تو کند او هدایت
یافته است براه راست و کسی که از هدایت تو بجانب دیگر میل کند و ترا دشمن
دارد و تنها بگذارد در قیامت هیچ بهره از رحمت الهی نداشته باشد و از
جمله دواعی محبت بسیاری عبادت و ذکر است و پیوسته صفات
کمالیه الهی را منظور نظر داشتن و این معنی ظاهر است که هر چند یاد کسی

پنجم را بگو فرمود که م

بیشتر میکند محبت او بیشتر در خاطر مستقر میشود خصوصًا در هنگامی
که با تفکر در صفات کمالیه الٰهی منضم باشد و فضیلت ذکر و شرایط فواید
آن و افضلیت ذکر و تفکر بر یکدیگر بعد ازین انشاءالله بیان خواهد
شد ششم عبادت عارفانست که باعث ایشان بر عبادت کمال معبود است
و انکه او سزاوار عبادتست چنانچه حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود
که ما عَبَدْتُکَ خَوْفًا مِنْ نارِکَ وَلا طَمَعًا فی جَنَّتِکَ وَلکِنْ وَجَدْتُکَ
اَهْلًا لِلْعِبادَةِ فَعَبَدْتُکَ یعنی نپرستیدم ترا از ترس آتش تو و نه از برای
طمع در بهشت تو ولیکن ترا سزاوار پرستیدن یافتم پس عبادت کردم
و این درجه اعلای درجات مقربانست و کسی این دعوی میتواند نمود
که قریب از نفس خود نخورده باشد و یقین داند که اگر نام بهشت و دوزخ
نشنیده بود هم عبادت را چنین که الحال میکند میکرد بلکه اگر والعیاذ
بالله عبادت کننده را بجهنم میکردند چون معبود را سزاوار عبادت
میدانند ترک نمیکرد بدانکه مراتب نیات غیر متناهیست چنانچه
مراتب کمالات نهایت ندارد صاحب هر مرتبه در خور مرتبه خود
نیتی دارد که اعمالش منوط بهمان نیت است و در هر درجه شاهدی
و گواهی چند از اطوار و اخلاق دارد که دعوای مدعی و کمال واقعی با آنها
ممتاز میشود فایده اگر کسی گوید که از تحقیقات سابقه چنین معلوم
میشود که مقربان را بهشت چندان منظور نمی باشد و از جهنم چندان
بیم نباشد پس تضرعات و مبالغاتی که در دعا از برای طلب بهشت وارد شده
و آثار خوف جهنم و عذاب که از اطوار انبیا و ائمه علیهم السلام مفهوم میشود
چه معنی دارد بنده را در اینمقام معنی لطیفی بخاطر رسیده که تا کسی بهره
از معنی محبت نداشته باشد از آن نمی نماید بدانکه بهشت را ظاهری
و باطنی و صورتی و معنی می باشد و هر کسی از بهشت بلذتی مخصوصست

وازیک میوه بهشتی بایک طعم متنعم صدهزار لذت متصور است که هر فردی
بیکی ازانها التذاذ می یابد یک شخص همت او مقصور است برخوردن مطعومات
لذیذه وکامش شیرین میشود وبغیر این معنی لذت جسمانی دیگر چیزی نمیبابد
دیگری که یک قدری از عظمت منعم خود شناخته همین شیرینی در کام او لذیذ
تراست وتفکر مینماید که مرا نزد آن خداوند رتبه هست که چنین میوه شیرینی
برای من خلق کرده وبمن عطا فرموده پس کام جسم وکام روحش هر دو شیرین
شده دیگری این میوه همین شیرینی می یابد که محبوب حقیقی از من راضی شده
واین میوه از لطف او بمن رسیده چنانچه در اخبار وارد شده که اعلای لذات
اهل بهشت مرتبه رضوانست که نوید خشنودی الهی بایشان میرسید واگر
توضیح اینمطلب را خواهی تمثیلی از برای تو بیان کنم مثلا اگر پادشاهی خوان
نقلی در پیش خود گذارد و بار عام دهد وهر کس را یک نقل عطا کند ان گدای ژنده
پوزه که همت او همین نقل گرفتن است همین لذت مالیت این نقل را می یابد
وشادی که دارد از همین است اگر این را نگیرد فتم فلسی ببهایش میبایستی داد
وخرید وکام خود را شیرین کرد اگر قناد هم نقل را باو دهد همان فرح او را
حاصل میشود ویکی از اوساط الناس که این را میگیرد از اینمعنی هم التذاذی
دارد که پادشاه مرا طلبیده ونقل بمن داد وکسی از ارباب مناسب جزو که
میگیرد چون بکارش می آید در استقلال منصبش بیشتر محظوظ میشود
تا برتبهٔ آن مقربی میرسد که لذت قرب وانس پادشاه را یافته این لطف
نزد او با ملک دنیا برابر است با آنکه در خانه خود اگر انواع تنقلات باشد
نگاه نمیکند واین مراتب در نعمتهای دنیا نیز می باشد که شکم پرستان لذت
جسمانی می برند ومقربان لذت معنوی وتوجه دوست ازلی می یابند لهذا
دردها والمهائی که از جانب دوست بایشان میرسد از انگبین در کام جان
ایشان شیرین تراست وچنانچه درین مایدهای جسمانی این تفاوت مراتب

میباشد درمایدهای روحانی نیز اضعاف میباشد چنانچه آیات قرانی که متواند
علوم ربانی است هرکسی را در خور فهم خود از ان بهره ایست که دیگری از ان خبر
نیست ای عزیز هرکه کاملست بهره او از همه چیز کاملست و ناقص از کمال
هر نعمتی محروم است فقیر خداشناس از لقمه نان خشک لذتی می برد که غنی
محروم از الوان نعمتهای خود نمی برد و همین در الام ایام عذابهای الهی برین قیاس
اگر بفرض محال دوست خدا را بجهنم کنند از آتش حرمان میسوزد نه از آتش
سوزان پس چون جهنم جای محرومانست و سرای مهجورانست و بهشت جای مجبوران
تضرع و استغاثه مینماید و ازان گریزانست و این معانی در مراتب عشق
مجازی بر جمیع خلق ظاهر است که اگر جدا از دوست در گلستان با انواع نعمتها
باشد نزد او جهنم است و چوب لطف دوست هرچند بدنش را مجروح سازد
تر او از نی شکر شیرین تر است رَزَقَنَا اللهُ وَجَمِیعَ المؤمنین الوصول الی درجات
الکاملین بمحمد و آله الطاهرین فصل چهارم بدانکه شرط دیگر از شرایط عبادت
که این فقره جامع بان اشاره دارد حضور قلب است و عبادت بدون
حضور قلب ناقص است و مقبول درگاه الهی نیست و باعث کمال و قرب
نمیگردد بلکه اگر نه فضل شامل کریم علی الاطلاق میبود می بایست که
آدمی در عبادتی که بی حضور قلب باشد مستحق عقاب گردد چنانچه
اگر کسی در حضور پادشاهی سخن گوید و بآن پادشاه در مقام مخاطبه
و مکالمه باشد و خاطرش مطلقا متوجه او نباشد و متوجه امور دیگر
باشد و آن پادشاه از ضمیر او اطلاع داشته باشد البته مستوجب سیاست
بلیغ میگردد زیرا که پادشاه را حقیر شمرده و اعتنا بشان او نکرده چنانچه
خداوند عالمیان میفرماید که قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلَوٰتِهِمْ خَاشِعُونَ
بتحقیق که رستگار شدند مومنانی که در نماز خود با خشوع دل آنست که بیاد
خداوند خود باشد و بغیر از ذات مقدس او بچیزی ملتفت نشود غیر را

از خاطر خود بیرون کند و خشوع سایر اعضا و جوارح آنست که هریک بانکاری
که مامور شده اند مشغول باشند و ادائی که در هر عضوی از اعضا از
شارع مقرر گردیده ترک ننمایند چنانچه نظر را فرموده اند که در حالتی باید
که بر موضعی خاص باشد و دست را فرموده اند که در هر حالی بر وضعی
مخصوص باشد و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه منقول است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله شخصی را دید که در نماز با ریش خود بازی
میکرد فرمود که اگر دل این مرد خاشع بود و با خدا بود اعضا و جوارح او نیز
بکار خدا مشغول بودند و این معنی بحسب تجربه ظاهر است و بدانکه هر
هر مملکتی را بادشاهی میباشد که جمیع رعیت تابع او میباشند بادشاه مملکت بدن
و امام و پیشوای سایر اعضا و قوی قلب است و چون دل متوجه خدا شد
اعضا تابع او شده و بروی او می نمایند و این است یک معنی آن حدیث که صلوة
المومن وحده جماعة یعنی نماز مومن بتنهائی جماعتست غیر اگر دل او با خدا است
و مقتدای سایر جوارحست و جوارح بآن اقتدا مینمایند و بدانکه نماز بحضور
قلب اگر آدمی را از جهنم خلاصی دهد اما بدرجات عالیه کمالات نمیرساند
و پسندیده درگاه حق نیست چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که در رکعت نماز نگذارد و بداند که چه میگوید یعنی قراءتی و اذکاری
که میخواند متوجه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود بر و گناهی نمانده باشد
و از حضرت امام محمد باقر علوم اولین و آخرین علیه السلام منقولست که بعضی
که بالا میبرند از نماز بعضی بندگان نصف آنرا و از بعضی ثلث و از بعضی ربع
و از بعضی خمس و بالا برند و بدرجه قبول نمیرسانند مگر آنچه را بحضور
قلب کرده باشد و لیکن مامور شده اند بندگان بادای نوافل تا بسبب آن تمام
سازند نقصهای نماز فریضه را و منقولست از حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله علیه که رغبت بثواب و خوف از عقاب در دلی جمع نمیشود مگر اینکه
بهشت او را واجب می شود پس چون متوجه نماز شوی روی دل خود را بسوی خداوند
خود بگردان بدرستی هر مومنی که در نماز دل خود را با خدا دارد خدا نظای مومنان را
بسوی او مایل گرداند و باینمعنی بهشت را بنماز برای او لازم گرداند و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
چون بنده مومن بسوی نماز بر میخیزد خداوند عالم نظر رحمت بسوی او افکند
و روی لطف و احسان بسوی او میدارد و رحمت از بالای سرش تا آسمان برود
سایه می اندازد و ملائکه بر گرد او احاطه مینمایند تا افاق آسمان و ملکی را موکل
میسازد حق تعالی که بر بالای سر او ایستاده میگوید که اگر بدانی که منظور نظر
رحمت کیستی و با که مناجات میکنی هرگز اینه بغیر او التفات ننمائی و هرگز
از جای نماز حرکت نکنی و از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقولست
که بنده چون در نماز خود التفات بجانبی مینماید یا برو دیا بچشم یا بدل حق
سبحانه تعالی او را ندا میکند که ای بنده من بسوی که التفات مینمائی آیا التفات
بجانب کسی مینمائی که از من بهتر باشد از برای تو پس چون سه مرتبه التفات
از و صادر شود حق تعالی نظر لطف از و بر میدارد و بعد از ان دیگر نظر بجانب
او هرگز نمیفکند و اخبار در این باب بسیار است و حضور قلب در صلوة
نیز تابع حالات آدمی است و هر چند انکس در مراتب یقین و معرفت کامل تر
میشود عظمت معبود را بیشتر میشناسد و آداب عبادت را نیکو بیشتر
منظور میدارد و در مقام بندگی خاضع تر و ذلیل تر میباشد چنانچه جعفر
بن احمد القمی روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلعم چون بنماز می ایستادند
رنگ مبارک آنحضرت متغیر میشد از خوف الهی و از سینه آنحضرت صلعم
مانند دیگی که در جوش باشد می شنیدند و منقولست که چون
وقت نماز داخل میشد حضرت امیر المومنین علیه السلام اندام مبارکش بلرزه

می آمد و از زنك برنك میکردید می پرسیدند که چه میشود شما را میفرمود
رسید هنگام ادای امانتی که بر آسمان و زمین عرض کردند و انها ابا کردند
و ترسیدند و آدمی متحمل آن شده یعنی بار تکلیف پس نمیدانم که چون
متحمل این بار شده ام نیك ادا خواهم کرد یا نه و در روایات معتبر وارد است
که حضرت امام حسن علیه السلام چون متوجه وضوی نماز میکردید صفا صل
بدنش میلرزید و رنك مبارکش بر زردی مایل میشد از حضرت از علت
اینحال سوال نمودند فرمود که حق لازم است بر هر کسی که نزد خدا و بعزتش
عظیم بر بندگی ایستد انکه رنگش زرد شود و بندهایش از بیم او بلرزه در آید
و منقولست که حضرت سید الساجدین عم روزی در نماز ایستاده بودند
و حضرت امام محمد باقر کودك بود و چاهی بسیار عمیق در خانه آنحضرت
بود حضرت امام محمد باقر علیه السلام بکنار چاه آمد که نظر نماید دران ناگاه
در افتاد و مادر چون آنحال مشاهده نمود بسوی چاه آمد و بر خود میزد
و فریاد میکرد و استغاثه مینمود و میگفت یابن رسول الله فرزند غرق
شد و آنحضرت در نماز مطلقا التفات نمیفرمود و حال انکه صدای
اضطراب فرزند در چاه بگوش آنحضرت میرسید چون بسیار بطول
انجامید مادر از روی اضطراب گفت که اهلبیت رسالت دلهای شما
بسیار سنگین است باز حضرت التفات نفرمود تا نماز را باداب مستحبه
تمام بجا آورده فارغ گردید پس بنزد چاه آمد و با عجاز دست در آنچاه
عمیق دراز کرده حضرت امام محمد باقر را بیرون آورد و آنحضرت خنده
میکرد و سخن میفرمود و جامه آنحضرت تر نشده بود پس فرمود
که فرزند خود را بکبرای ضعیف الیقین بخدا مادر حضرت امام محمد باقر
علیه السلام از سلامت بودن فرزند بخندید و از تنبیه آنحضرت بگریه در آمد
حضرت فرمود که بر شما ملامتی نیست نمیدانی که من در خدمت خداوند

جباری ایستاده بودم که اگر رو از جانب او بدیگری میگردانیدم و بغیر از
او توسل می نمودم روی لطف خویش از جانب من میگردانید و بغیر او از که
توقع رحمت میتوان داشت و صاحب کتاب حلیه الاولیا روایت نمود که چون
حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وضو فارغ میشدند و اراده نماز
میفرمودند رعشه در بدن و لرزه بر اعضاء آنحضرت مستولی میشد
چون سوال می نمودند میفرمود که وای بر شما مگر نمیدانید که بخدمت چه خداوندی
ایستاده ام و باچه عظیم الشانی میخواهم مناجات کنم در هنگام وضو نیز از این حالت
بقل از آنحضرت کردند و روایتی وارد شده که فاطمه دختر حضرت امیر المومنین
علیه السلام روزی جابر بن عبد الله انصاری را طلبیده و گفت تو از صحابه کبار حضرت
رسولی و ما اهل بیت را حق بر تو بسیار است و از بقیه اهل بیت رسالت همین
علی بن الحسین مانده و او بر خود جور مینماید در عبادت الهی و پیشانی و زانوها
و کفهای او از بسیاری عبادت پینه کرده مجروح گشته و بدن او نحیف شده و کاهیده
از و التماس نمائی که شاید پاره تخفیف دهد چون جابر بخدمت آنجناب رسید
و دید که در محراب نشسته و عبادت بدن شریفش را کهنه و نحیف گردانیده
حضرت جابر را اکرام فرمود و به بهلوی خویش تکلیف نمود با صدای بسیار
ضعیف احوال او پرسید پس جابر گفت یا بن رسول الله خداوند عالمیان
از برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را برای دشمنان و مخالفان شما
آفریده پس چرا اینقدر بر خود تعب میفرمائی حضرت فرمود که ای مصاحب
رسول خدا نمیدانی که جدم رسول خدا با آن کرامتی که نزد خداوند خود داشت
که ترک اولای گذشته و آینده او را آمرزید و مبالغه و مشقت در عبادت را
ترک نفرموده پدر و مادرم فدای او باد تا انکه بر ساق مبارکش نفخ ظاهر شد
و قدمش ورم کرده صحابه گفتند که چرا چنین زحمت میکشی و حال انکه
بر تو تقصیر نمینویسند فرمود که ایا من بنده شاکر خدا نباشم و شکر نعمتهای

او را ترک نمایم جابر گفت که یا ابن رسول الله بر مسلمانان رحم کن که ببرکت شما خدا
بلاها را از مردمان دفع می نماید و اسمانها را نگاه میدارد و عذابهای خود را بر
مردم نمی گمارد و فرمود که ای جابر بر طریقه پدران خود خواهم بود تا ایشان را
ملاقات نمایم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که پدرم فرمود که
روزی بر پدرم علی بن الحسین ع داخل شدم دیدم که عبادت در آنحضرت بسیار
تاثیر کرده و رنگ مبارکش از بیداری زرد کرده و دیده اش از بسیاری گریه
مجروح کرده و پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه کرده و قدم شریفش از
وفور قیام در صلوة ورم کرده چون او را بر اینحال مشاهده کردم خود را
از گریه منع نتوانستم نمود و بسیار بگریستم و آنحضرت متوجه تفکر بودند
بعد از زمانی بجانب من نظر افکندند و فرمودند که بعضی از کتابها که عبادت
امیر المومنین علیه السلام در آنجا مسطور است بمن ده چون بیاوردم و پاره
بخواندند و بر زمین گذاشتند و فرمود که کی یارای آن دارد که مانند
علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت کند و کلینی از حضرت جعفر بن محمد
صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت سید الساجدین ع چون بنماز
می ایستاد رنگش متغیر میشد و چون بسجود میرفت سر بر نمیداشت تا عرق
از آنحضرت میریخت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که علی بن
الحسین علیهما السلام در شبانروزی هزار رکعت نماز میگذارد و چون
بنماز می ایستاد از رنگ برنگ میگردید و ایستادنش در نماز گویا بنده
ذلیلی بود که بنزد بادشاه جلیل ایستاده باشد و اعضای او از خوف
الهی لرزان بود چنانچه نماز میکرد که گویا نماز وداع است چنین دیگر
نماز نخواهد کرد و چون از تغیر احوال آنحضرت سوال میکردند میفرمود
که کسی که نزد خداوند عظیمی ایستد سزاوار است که چنین خایف باشد
و نقل کرده اند که در بعضی از شبها یکی از فرزندان آنحضرت از بلندی

چنین ع

افتاد و دستش شکست و از اهل خانه فریاد بلند شده همسایگان جمع شدند
و شکسته بند آوردند و دست آن طفل را بستند و انطفل از دست فریاد میکرد
و آنحضرت از اشتغال بعبادت نمی نشستند چون صبح شد و از عبادت فارغ
گردید دست طفل را دید در گردن آویخته از کیفیت حال پرسید خبر دادند
و در وقت در کوچه آن خانه که بیهود بود آتشی گرفت و اهل خانه فریاد میکردند
که یا ابن رسول الله النار النار حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد
بعد از زمانی سر برداشته از آنجناب پرسیدند که چه چیز بود که شما را از آن
آتش غافل گردانیده فرمود که آتش کبری قیامت مرا از آتش آنروز دنیا غافل گردانید
بود و هر سال هفتاد مرتبه بوست از پیشانی آنحضرت می افتاد از بسیاری سجده
و ابو ایوب روایت کرده که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام چون بنماز می ایستادند رنگ مبارک شان کاه سرخ و گاه زرد
میشد و چنان بود که گویا خدا را می بینند و با او سخن میگویند ای عزیز
مقربان هر پادشاهی چون معرفت او بیشتر دارند و جلال او را زیاده از
دیگران میشناسند بیم سطوت او زیاده دارند و زودتر محل عتاب میشوند
چنانچه ملوک دنیا از عامه رعایا توقع ان آداب که از مقربان خود دارند
ندارند و خطرهای مقربان ایشان زیاده از دیگران می باشد و بدانکه خداوند
عالمیان ملک را از طینت قدس و طهارت خلق فرموده و شهوات و
علایق جسمانی را ایشان ترکیب ننموده و حیوانات را از محض جسمانیت
و شهوات ترکیب فرموده و منشاء استعدادی در ایشان مقرر نساخت
و منشاء جامع انسانی را از هر دو جهت خلق فرموده و جهت نفس و عقل
که او را داعی بر کمالات بوده باشد با و کرامت نمود و بکسافات جسمانیه
و علایق بدنیه و شهوات ظلمانیه او را مبتلا ساخت و او را بتکلیف فرمود
که بعد از تشبث باین علایق رفع آنها از خود نموده خود را بصفات قدسی

وملکات ملکی گردانند تا از ملک اشرف باشد زیرا که ترقی در مراتب کمالات
بدون معارضات میسر نمیشود چنانچه کار زجامه را که میخواهد بسیار
سفید کند اول او را ببعضی کثافات آلوده می سازد و چون رفع ان کثافات
نمود از اول پاک تر می آید و اگر میل بپستی نماید و تابع شهوات جسمانی شود
و عقل را مغلوب هوا سازد از بهایم پست تر میشود چنانچه حق سبحانه
تعالی در شان کفار میفرماید که نیستند ایشان مگر مانند انعام بلکه
از ایشان گمراه ترند زیرا که در حیوانات قابلیت کمالات نبود و ایشان با وجود
قابلیت خود را بدرجه بهیمت رسانیدند و از جمیع کمالات محروم گردیدند
پس چون خلقت انسانی را باین سبب محتاج بامری چند گردانیده انداز
تحصیل معاش و معاملات و معاشرات که بالتاضیر موجب بعد از جناب
اقدس ایزدی و انهماک در شهوات و غفلت او غفلت از خیرات و سعادات
میگردد و لهذا هر روزی پنج مرتبه این خلق را بعد از تو غل در امور دنیویه
و تشبث بعلایق دنیه امر بحضور مجلس قرب مالک ملوک نموده اند
تا لذت مواصلت بعد از فراق که موارث مزید اشتیاق است دریابند
و بسعادتهای ابدی فایز گردند و چون نماز معراج مومن است و نهایت
قرب او در نماز بحصول می پیوندد و بنا بر مقدماتی که سبق ذکر یافت بعد از
نهایت حرمان بعد او را تکلیف قرب مینمایند و در عین غفلت او را
آگاه می سازند اول مرتبه اذان را برای تنبیه غفلت زدگان بوادی حیرت
مقرر ساخته اند که اول در تکبیر بزرگواری خداوندی را بیاد ایشان
بیاورند تا انکه غیر خدا از منظورات ایشان در نظر ایشان حقیر
شود و چون در عین غفلتند چهار مرتبه بر ایشان میخوانند که متنبه شوند
و بدانند که چون خداوند ایشان در رتبهٔ جلال و عظمت از همه چیز
عظیم تر است بلکه از ان بزرگتر است که عقلها بکنه ذات مقدس او

توانند رسید پس چنین بزرگواری را طاعت نمودن و عبادت کردن واجب
و لازم است بعد از ان شهادت بوحدانیت الهی را بر گوش ایشان میخوانند
تا بدانند که بغیر او خداوندی ندارند و یکانه در جمیع کمالات و صفات است
پس چاره بجز توسل بجناب اقدس او نیست و او را بیکانگی و اخلاص باید
پرستید و بگوش دل ایشان میرسانند که چنین خداوندی عظیم الشان یکانه
پیغمبری برستاد پس باید عبادت را بطوری که ان پیغمبر آورده و بتراطی
که او امر فرموده بجا آورند بعد از تمهید این مقدمات از جناب خدا ایشان را
مدد میکند و بخوان انعام و اکرام الهی میخواند که برخیزید و مسارعت نمائید
بسوی نماز پس عظمت نماز را در نظر ایشان جلوه میدهد که برخیزید
بامری که باعث فلاح و رستگاری دنیا و اخرت است دیگر عظیم تر ان را
یاد میکند که برخیزید بعملی که بهترین اعمال و عبادتست دیگر باره خدا را بعظمت
و جلال و یگانگی یاد میکند که ای غافلان مخالفت چنین خداوندی که
بر همه چیز قادر است و یکانه است و معارضی و شریکی ندارد روا نیست
این ندا را موذنان ظاهر بگوش سر میخوانند و انانکه دیده ایمان و یقین
ایشان شنوا کردیده ندا های روحانی را نیز بگوش دل میشنوند چنانچه
منقولست که وقت هر نماز منادی از جناب رب العزت ندا میکند که
ای گروه مومنان برخیزید و اتش های گناهان را که بر پشت خود افروخته اید
بنور نماز فرو نشانید و خاموش کردانید بلکه هر لحظه ایشان ندای جانفزای
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک را بسمع جان میشنوند پس چون
بندهٔ سعادتمند ازین ندا ها اندکی هشیار کردید و متوجه نماز شد
اول او را ببا کیزه کردن خود امر میفرمایند که ادبانه داخل مجلس بزرگوار
نمیتوان شد امر کرده اند او را که بر بیت الخلا در آید و کثافتهای ظاهر را
از خود دور کرداند و در ضمن دعاها که از ایمه علیهم السلام در اداب خلوت وارد شده

تعلیم او کرده اند چنانچه این نجاستها ظاهری مانع قربست تلویثات معنوی
که از گناهان و اخلاق رزیله هم رسید بیشتر مانع است لهذا در اینجا
استعاذه از شیطان و طلب مغفرت گناهان مینماید که خدا بفضل خود
او را از ارجاس صوری و معنوی پاک گرداند پس باز دیگر او را در مقام تطهیر
می آورند که زود دستها و پاها و سر را که در حالت صلوة در اکثر افعال بکار میفرماید
پاکیزه گرداند و در آن ضمن در دعاهای منقول او را آگاه گردانده اند
که این اعضا نجاستهای معنوی بسبب گناهان بهم رسانیده و استحقاق عقوبتهای
عظیم حاصل کرده اند پس باید در اینوقت از خدا پاکیزگی معنوی طلبد
و درین ضمن او را متنبه میسازند که باید عبادت کرد تا خود را ازین عقوبات
برهانی پس شوق عبادت زیاده میشود و بعضی از شهوات و علائق شکسته
میگردد لهذا در وقت روشستن میگوید که خداوندا چو بنده نمودی
که در روز قیامت بعضی از روها سیاه خواهد بود و بعضی از روسفید
و نورانی خواهد گردید پس خداوندا روی مرا در آن روز سفید گردان و
سیاه مگردان و چون دست راست را می شوید باید می آورد که خدا فرمود
که روز قیامت نامه نیکوکاران بدست راست ایشان میدهند و نامه
مجرمان و بدکاران بدست چپ میدهند از خداوند خود میطلبد
که نامهٔ او را بدست راست او دهد و برات مخلد بودن بهشت را بدست
چپ او دهد و او را حساب آسان کند و در وقت دست چپ شستن دعا
میکند که خدایا نامه اعمال مرا بدست چپ من مده و دست مرا در گردن
غل مکن و مرا از جامهای آتش نجات ده و چون مسح سر میکند از خدا
میطلبد که رحمتهای خود را بر سر من فرو ریز که سرمایهٔ مرا فراگیرد و چون مسح پا میکند
بیاد می آورد که بر این پاها بر صراط میباید گذشت و در آنروز پاهای بسیار
از صراط خواهد لغزید پس ثبات بر صراط از خدا میطلبد و طلب مینماید

کند خدا او را توفیق دهد کریاس یا ها همیشه تحصیل رضای الهی نماید پس چون
چنین وضوی بساخت موافق احادیث معتبره گناهان این اعضا امریزه
میشود و پاکیزه صورت و معنی میگردد و قابل قرب می شود و از آن غفلتها
پاره هشیار میگردد و ظاهر خود را ببوهای خوش معطر میسازد و باطن
خود را بنور بیات صحیحه منور میگرداند و چون در حدیث وارد شده که
در خانه که سگ یا شراب یا صورت در آن خانه است ملک داخل نمیشود پس سگ
ظاهر از ساحت خانه خود دور میگرداند و سگ نفس اماره و شیطان را از
ساحت ضمیر خود میراند و شراب ظاهر را از خانه و شراب مستی معنوی که
غفلت و شهوت است از سر بدر میکند و صورتهای ظاهر را از در و دیوار خانه
محو مینماید و در و دیوار خاطر را از صورتهای غیر خدا و محبتهای ایشان مصفا
میسازد و متوجه بارگاه قرب میشود چون بدر مسجد میرسد در بند اول
از بندهای دولتخانه معبود حقیقی رسیده از خدا میطلبد که درهای رحمت
خود را بر روی من بگشای و چنانچه این در ظاهر را بروی من بسته درهای
معنوی را بر روی من میبند و در اینمعنی نیز عارف را آگاهی دیگر حاصل میگردد
و چون پا در مسجد میگذارد و چنان میداند که در کریاس کبریا و جلال داخل
گردیده و بر بساط قرب نهاده با ادب میرود و بغیر جناب الهی متوجه نمیشود
و چون بجای نماز آید بار دیگر اقامت را میخواند و تفکر در جلال الهی زیاده
میکند و عظمت شان عبادت را بدیده روشن تر می بیند چون در وقت
از آن غفلت عظیم پرده دار دیده او کرده بود چون نماز معراج مومنست
و در شب معراج حضرت رسول صلی الله علیه وآله بهر آسمانکه داخل میشد
یک الله اکبر میگفت در نماز نیز هفت الله اکبر در افتتاح صلوة مقرر شده
که هر تکبیری بر اسمی از اسمهای قرب و معرفت در آید و قابل عرش حضور گردد
و در اینمقام هنوز در شناختها و کبریاسهای عظمت و جلالت و در مقام غیبت است

و بمقام

وبمقام حضور نرسیده لهذا هنوز حرف زدن وباغیر او سخن گفتن جایز
وچون تکبیر اخر را گفت بلا تشبیه داخل مجلس رب ملک الملوک گردید
باغیر او سخن گفتن وروی از جانب پادشاه پادشاهان گردانیدن بروحرام
شد این است دعای توجه در این مقام میخواند کم روی دل وجمیع اعضا وقوا
ومشاعر خود را بجانب خداوندی گردانیدم کم خالق آسمانها وزمینها
موافق ملت ابراهیم که یکانه پرستی است ودین محمد وطریقه امیر المومنین ع کم
جمیع شرایط وآداب بندگی از ایشان مانند وعبادت دین خود را از
خالص گردانیدم ومنقاد او شدم وترک جلی وخفی وریاهای شیطانی را از
دور گردانیدم نماز من وعبادت های من وزندگانی من ومردن من همه
خالص از برای خداوندیست که پروردگار عالمیان است واورا شریک نیست وچنین
از جانب اوما مور گردیدم که اورا عبادت کنم ومن جمله مسلمانان او
ایم وچون درین بارگاه چنین دعوی بزرگی کرد وشیطان دشمن این راه وراه زن
این درگاه است ودشمن مکار زنده محیلیست که با ابوالاباء درآمده و
دشمنی کرده وتا امروز شجاعان این میدان را برزمین انداخته وچندین
هزار لشکر اندرونی از شهوات ودواعی نفسانی ولشکر بیرونی از شیاطین
انس واتباع خود دارد بقوت خود با او برنمیتوان آمد پس باید که با خداوندی
که این سگ درگاه اوست پناه برد تا رفع او بنماید چنانچه تشبیه کرده اند
اورا بسگی که قصد خیمها وخانها میکند که هرکه را شناسد صاحبخانه است
وبا آنخانه بسیار تردد دارد اورا متعرض نمیشود وچون بیگانه تازه آید
اورا مانع میشود وبغیر آنکه صاحبخانه او را صدا زند بهیچ حیله او را ازمنع
نمیتوان ساخت همچنین که شیطان که سگ بیگانه این درگاه است با
قدرت ستیزه ندارد وکسی را که پیوند مکرر در مجلس رب خداوندش
فایز میشود کی متعرض او میتواند شد چنانچه خداوند عالمیان در روز

اول اورا از ایشان مایوس گردانید کہ اِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ یعنی
درستی کہ بندگان خالص مرا تو بر ایشان سلطنت نداری بلی
اگر دوری کہ قابل فریب باشد خواهد بخانہ ملک مالک الملوک در آید باید کہ
بجناب او متوسل شود کہ بریک اشارہ لطف او را دور گرداند امّا بسکانہائی کہ
آشنائی نمیخواهد و راہ آشنائی نمیطلبند کار ایشان را چنانچہ بخواهد
می سازد پس لهذا در اینمقام حضرت پناہ بخداوند کبیر خود می برد از شر او میگوید
اَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِیعِ الْعَلِیمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ یعنی پناہ می برم بخداوند
ستوده دانائی کہ بر عجز و بر بیخبارگی من اطلاع دارد و میداند کہ عاجزانہ شنیدم
از شر شیطان دور از رحمت الٰهی رانده شدہ درگاه او پس شروع بمکالمه
مینماید امّا هنوز خود را قابل مخاطبه نمیداند غایبانہ سخن میگوید و چون
اعلای درجات کمال مرتبه فنا و نیستی است یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن
و در همه باب نبا توانی خود اقرار نمودن و در جمیع امور بخداوند خود توسل
جستن لهذا در جمیع کارها سنت است بسم الله گفتن چون نماز
از جمیع امور اعظم است میگوید کہ شروع در قرأت و عبادت و بندگی بنام
باستعانت خداوندی کہ جامع جمیع کمالات است و رحمان است بنعمتهای
عامه بر مومن و کافر و رحیم است بر رحمتهای خاصه بر مومنان چون آداب
مجلس عظما این است کہ پیش از ذکر مطلوب ستایشی مناسبان بزرگ بجای
آرند لهذا حق تعالی شانہ تعلیم بندگان نموده کہ چنین مرا ستایش نمائید
و نعمتهای عامه و خاصه مرا بیاد آورید و مکرر مرا برحمت بستائید تا بر شما
رحمت کنم و بدانید کہ من خداوند روز جزایم و بحشر و قیامت اقرار کنید تو چون
عارف تفکر در این اوصاف کمالی نمود و بدرجه شهود و حضور کہ اعلای
درجات معرفت است فایز میگردد و از مقام غیبت بخطاب می آید و او را
بمجلس مخاطبه و انس راه میدهند پس میگوید کہ اِیَّاکَ نَعْبُدُ یعنی ترا عبادت

می نمائم وپس دراین ایه کریمه که حق تعالی اشاره فرمود باینمعنی که جناب مقدس
نبوی دراین فقره بیان فرموده یعنی میباید که چون بمقام عبادت رسی چنان
عبادت کنی گویا ما را می بینی وباین خطاب مینمائی پس چون دعوی عبادت کردن
موهم این نبود که ازمن کاری متمشی تواند شد تدارک آن فرمود که ایاک نستعین
یعنی درجمیع امور از تو استعانت میجوئیم وپس همچنین در مقام اداب چون
بر عبادت خود اعتماد ندارد وبجز خود اعتراف دارد عبادت خود را درمیان
عبادت دوستان خدا درمی آورد ومیگوید از زبان همه که ما ها هم مندکان
ترا عبادت میکنیم کرمتش باید عبادت او ببرکت عبادات ما مقبول کرد دیگر
از لطف کریم دور است که چند چیز را بدرگاه او برند بعضی را قبول فرماید
وبعضی را رد کند ویک حکمت از حکمتهای نماز جماعت اینست وهمچنین در مقام
استعانت چون این دعوی بسیار عظیم است که از غیر او استعانت نمیجوئیم
در هیچ امری خود را درمیان جمع کرد این دعوی از ایشان بسندیده است
بدرگاه آورد وگویا بزبان ایشان سخن میگوید وخود را طفیلی ایشان ساخته
وایضا موافق آداب ارباب صفا آنست که چون بنعمتی یا رحمتی فایز گردند دیگران را
فراموش نکنند وهمگی را با خود شریک کنند ولهذا در جمیع دعاها موافق
احادیث معتبره عموم در دعا مطلوبست که هر دعائی که کنند جمیع مومنان را
با خود شریک گردانند که باعث استجابت دعا میگردد پس هدایت براه راست
وطریق حق را که راه متابعت حضرت امیرالمومنین علیه السلم است در عقاید
واعمال تمودند ومراتب قرب وکمال طلب نمود ایشان در عقاید واعمال نمود وجمیع
اعتقادات بد واعمال ناشایست طریقه دشمنان ایشانست وبدانکه اسرار
عبادات خصوصا نماز را درین کتابهای مختصر احصا نمیتوان نمود انشاء الله تعالی
کتابی در ترجمة الصلوات نوشته شود وغرض از ذکر این مجمل اشعاری
بود پس عبارت این حدیث نبوی وتنبیهی بر سر عبادت که کسی را که خداوند

واستعانه از راه دشمنان

عالمیان را توفیق و رتب خویش کرامت فرماید هر روز او را بوسیله نماز ازیست
ترین در رکعات با علاء درجات میرسانند و جسم خاکی را کهربای این ترقیات قابل مناجات
خود میگرداند و در بیان این فقره شریفه بهمین اکتفا مینمائیم که بعیار بطول
بانجامد و موریث ملال عزیزان نگردد و اعلم ان اول عبادالله معرفته بانه
الاول قبل کل شیء فلا شیء قبله والفرد فلا ثانی له والباقی لا الی
غایة ناصر السموات والارض وما فیهما وما بینهما من شیء وهو اللطیف
الخبیر وعلی کل شیء قدیر پس حضرت فرمود که بدان اول عبادت
الهی معرفت و شناخت اوست با انکه او اولست پیش از همه اشیا پس چیزی از و
پیشتر نیست و یگانه است پس دویمی و شریکی ندارد و باقیست همیشه باقی
بودن او نهایتی ندارد و بدید آورنده آسمانها و زمین است و آنچه
در آسمانهاست و آنچه در زمین است و آنچه در میان آسمان و زمین است
و اوست خداوند صاحب لطف و عالم بدقایق امور و بر همه چیز قادر
و توانا و توضیح بعضی از مطالب علیه که این کلمات بانها اشاره واردست
و بر سبیل اجمال موقوف بر چند اصل است اصل اول انکه اول او اول عبادات
معرفتست و قول جمیع عبادات موقوفست بر آن و اینمعنی از آیات بسیار
و اخبار بیشمار بظهور پیوسته و خلافی درین نیست که صحت عبادات
موقوف بر ایمان است و بدون ایمان هیچ عبادتی موجب ثواب نیست
بلکه موریث عقابست و ایمان مشتمل است بر اعتقاد بوجود واجب الوجود
و صفات ثبوتیه و سلبیه و اقرار بیکانگی خداوند و بعدالتا و و اقرار بر
نبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله و حقیقت آنچه او از جانب خدا
آورده آنچه ضروری دین باشد مفصلا و آنچه غیر آن باشد مجملا و
اقرار بامامت و خلافت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و اقرار بمعاد
جسمانی که خداوند عالمیان همین بدنها را بعد از مردن زنده خواهد کرد

وثواب وعقاب خواهد داد واقرار بهشت ودوزخ وسایر اموری که از صاحب
شرع معلوم گردیده وتفصیل مراتب ایمان وخلافهای که در آن شده اینمقام
گنجایش ذکر آنها ندارد وبدانکه چون عبادت بر جمیع جوارح آدمی متفرق است
وهر عضوی از اعضا عبادتی دارد واعتقادات عبادت دلست لهذا معرفت
را نیز عبادت فرمود وگفته اول عبادت دلست یعنی بر همه مقدم است وعبادات
دیگر بدون آن بیفایده است فصل دویم بدانکه چون ایمان مایهٔ سعادت ابدی است
وترک آن شقاوت ابدی وشیطان در زرع عقاید واعمالست ودر زراعت تا است
اول بر متاع نفیس میزند واگر بران دست نیافت متاعهای دیگر برای می برد وعقبهای
که کمین گاه شیطانست در این باب بسیار است عقبه اول معرفت واجب
الوجود است ولزین عقبه اکثر عالم را بجهنم برده واگر نجاتی ازین عقبه خواهی
دست از سفینه نجات که اهل بیت رسالتند بر مدار که ایشان در درد وای
هر چیز را میدانند ولمین گاههای شیطان را می شناسند وتابعان خود را بساحل
نجات میرسانند اینفقیر را محذور که تا خدا نشناسی بدلیل عقل بغمبر وامام را نمیتوان
شناخت نیز اگر معرفت الهی دو شعبه دارد شعبه اول علم بوجود واجب الوجود است
وان از جمیع اشیا ظاهر تر است بدلیل ودور وتسلسل که موجب سرگردانی
وتعطلست احتیاج ندارد چنانچه از اخبار بسیار ظاهر میشود که معرفت
وجود واجب الوجود فطریست وهمین که آدمی بحد شعور رسید میداند
که صانعی دارد وهر کس در حال خود تفکر نماید خواه فاضل وخواه جاهل
میداند که خدا را از روی دلایل حکمی نشناخته بلکه خدا در هنگام صبا
او را معرفت روزی کرده بلکه هرگز کفار را تکلیف اذعان بوجود واجب
الوجود نکردند بلکه ایشان را باقرار بکانکی خدا خواندند وبعد از ان ایشان را
بعبادت وبندگی خدا داشته اند که از ان راه ایمان ایشان کامل گردد ومنقولست
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله از اعرابی پرسید که که وجود خداوند

خود چگونه دانستی گفت مادر راهها که بشکل شتر راکه می بینم حکم میکند عقل
ما گشتری ازین راه رفته و پی بار راکه می بینم میدانیم که شخصی ازین مکان گذشته
آیا این آسمان با این کواکب نورانی و زمین با این وسعت کافی نیست از برای
تصدیق وجود واجب الوجود علیم خبیر حضرت فرمود که بر شما باد بدین
اعرابی وچه چیز ظاهرتر میباشد از چیزی که در هر امری که نظر نمائی صد هزار
آیه از آیات صنع او را در او ظاهر باشد و هر عضو یرا از اعضای تو صد هزار
دلیل بر اینتو قرار داده باشد و در هر لحظه صد گونه احتیاج باو داری و کار فرمای
و مربی بدن تست بل از بسیاری ظهور و هویدای اوست که مخفی می نماید
چون همیشه ظاهر است و آثار قدرتش هر کز کم نمیگردد و اگر آفتاب همیشه
ظاهر میبود توهم میکردند که شاید این روشنی از آفتاب نباشد و چون غروب
میکند و بعد از طلوع عالم را روشن میکند مشخص میشود که نور از دست
بلا تشبیه چون آفتاب عالم وجود را غروب و افول و زوالی نمیباشد معاند
میگوید که بکلی از و نباشد با انکه اگر عناد را بر کنار گذارد یقین میداند که
بغیر او در این عالم مدبری نیست چنانچه حق سبحانه تعالی میفرماید وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ
مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ اگر از کافران بپرسی که که خلق کرده
آسمان و زمین را هر ابینه خواهند گفت که خدا خالق اینها است و از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که شخصی بخدمت حضرت صادق صلوات
الله علیه آمد و گفت که مرا دلالات کن بخداوند خود که ملاحده با من بسیار مجادله
مینمایند و مرا حیران کرده اند حضرت فرمود که هرگز بکشتی سوار شده گفت بلی
فرمود که هرگز کشتی تو شکسته است که مضطر شده باشی و هیچ چاره از برای
نجات خود ندانی گفت بلی فرمود که در آنهنگام امید نجات از که داشتی و که را
بر نجات دادن خود میدانستی همان خداوند تواست و این راه ها از برای علم
بواجب الوجود چنانچه خداوند عالم میفرماید که کیست که اجابت مضطران

راه ظاهرترین

میفرماید

میفرماید وقتی که او را میخوانند و رفع مکروهها از ایشان مینماید و هیچکس نیست
که با خدا همیشه این معامله نداشته باشد پس چنین کسی چه احتیاج بدلیل
دارد چنانچه تمثیل کرده اند که بلا تشبیه مثل ارباب استدلال در تکلیف
مردم بر لیل و برهان از بابت مثل آنجماعتیست که در دریای بخانه ایشان آمده
بود و از بی او میدویدند یکی در را گرفت و در دست داشت دیگری او را
فریاد زد که بیا من یافتم او در را از دست گذاشت و بجانب آن شخص دیگر
آمد گفت بیا که جای تو در را یافتم هیچنین بلا تشبیه در اینماده
این مرد صالح خدا شناس که همیشه با خداوند خود در مقام مکالمه و مناجاتست
و پیوسته از و لطف و احسان میبابد و روز بروز بکثرت عبادت بیقین
او در تزایدست و هیچ چیز نزد او از وجود واجب الوجود ظاهرتر نیست آن
حکیم مشرب را زخدا دور میگوید بیا و بدور و تسلسل بدان خدا را و از راه
آثار او را بشناس و کرنه ایمان تو درست نیست و هیچنین در اثبات اصل
صفات کمالیه بر وجه اجمال مانند علم و قدرت و اراده و سایر صفات کمالیه
کسی که در غرایب صنع و لطایف حکمتهای الهی که در آفاق و انفس
مقرر ساخته تفکر نماید او را شکی در ثبوت آنها نمیماند اگر از حکمت چیزی
بر انیکس مخفی باشد مجمل میداند که کسی که صانع چنین خلق و مدبر چنین
نظامی باشد البته کار او بر غیر جهت حکمت نمی باشد چنانچه حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه در توحید مفصل میفرماید که انسان عالم از بابت
خانه ایست که بزرگی در نهایت احکام ساخته بانواع زینتها آراسته باشد
و الوان فرشها گسترده باشد و خوانی کشیده انواع نعمتها در آن خوان ساخته
باشند و مثل اینجماعت که بر خدا اعتراض مینمایند مثل کوریست که بچنین
مجلسی در آید و کور از راه رود و گاهی با در میان طعام گذارد و گاهی باید
کاسهٔ آشرا بزند و اعتراض کند که این را چه بی موقع گذاشتند و بچه بی تدبیر است

حاضر

صاحب اتخاذ نه بعینه اعتراض ملاحده کفروان این عالمند ازین بابست شعبه دویم
تفکر در کنه ذات وچون نکی صفات واجب الوجود است وکنه ذات واجب الوجود
دانستن محال است وکنه صفات نیز چون عین ذاتست محالست وتفکر در
کیفیات وجود وکیفیات ذات وصفات ممنوع است واخبار بسیار بر نهی وارد
شده است وعقلی که از شناخت خود واز معرفت نبی که مدبر اوست وباو
تعلق دارد واز معرفت اجسامی که همیشه در نظر دارد عاجز است چگونه جرأت
میتواند کرد که در معرفت واجب الوجود تفکر نماید پس در ین باب بایدکه بنحوی که
خدا در قرآن مجید فرموده وحضرت رسول صلی الله علیه وآله وحضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین در خطبهای بلیغ واخبار متواتره بیان فرموده اند
اعتقاد نماید وبعد ازان از راه عباد وبندگی زیادتی قدر را طلب نماید وبعقل
ناقص خویش مغرور نشود که بغیر حیرت وکفر وضلالت ثمره نبخشد چنانچه
در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که در خلق
خدا وغرایب صنع او سخن بگویید ودر خدا سخن مگوئید که سخن گفتن در خدا بغیر حیرتی
ثمره نمی بخشد ودر حدیث دیگر فرموده که در هر چه خواهید سخن گویید ودر ذات
خدا سخن مگوئید وبسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
در تفسیر این آیه که وَاَنَّ اِلٰی رَبِّکَ الْمُنْتَهٰی فرموده که یعنی چون سخن بخدا منتهی شد
از سخن باز آئید ودر حدیث معتبر دیگر فرموده که زنهار که تفکر در خدا نکنید
ولیکن اگر خواهید نظر کنید وتفکر نمائید در عظمت خلقش ومنقولست که از حضرت
علی بن الحسین علیهما السلام پرسیدند از توحید وخداشناسی فرمود که خداوند تعالی میداند
فرمود که در آخر الزمان جماعتی متعمق مدقق بهم خواهند رسید سوره قل هو الله احد
وآیات سوره حدید را فرستاد که خدا را باین نحو بشناسند وکسی که زیاده
ازین تفکر نماید هلاک میشود ودر خبر دیگر وارد است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که اوصیا وامید درهای اند که از راه ممانعت ایشان بخدا میتوان رسید

بیان تفکر در ذات وصفات واجب الوجود

بیان کیفیت صفات حق تعالی
واختلاف اقوال در ان
واحوال اهل وجد وحال

وکرنه

وگرنه ایشان بودند خدا را نمیتوانست شناخت و بایشان خدا حجت خود را بر خلق
تمام کرده و درین باب احادیث بسیار وارد شده و اکثر عالم را شیطان ازین
راه فریب داده که دست از فرموده خدا و رسول وا نمیدارشته اند و
بعقلهای ضعیف اعتماد نموده اند هر طایفه خدا را بنحوی شناخته اند
باعتقاد خود و همه خطا کرده اند آخر تفکر نمینمایند که اگر عقل مستقل
میبود درین باب فرق بسیار از متکلمین و حکما که همه از اهل عقلند جزا
درین باب و در هر باب دو فرقه با یکدیگر موافق نیستند چنانچه جمعی
از متکلمین بعقل سخیف خویش خدا را جسم دانسته اند و میگویند نور
از بابت شمس میدرخشد و بعضی از صوفیه اهل سنت مجسمه ایشان
خدا را بصورت پیر ساده میدانند و بعضی بصورت مرد پیر ریش سفید
میدانند و بعضی خدا را جسم بزرگی میدانند بر روی عرش نشسته و بعضی
دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر نصاری بحلول
خدا قایل شده اند همچنانچه نصاری در خصوص عیسی ع قایل شده اند و
صوفیه حلولیه در جمیع چیزها خداوند عالمیان نصاری را در اکثر قرآن
باین سبب لعن کرده و ایشان را بکفر یاد نموده که بخدا چنین نسبتی میدهند
و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حلولیه گریخته اند بامری قبیح
تر و شنیع تر قایل شده اند که آن اتحاد است و میگویند که خدا با همه
چیز متحد است بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی ندارد و همچنین
اوست که بصورتهای مختلف برآمده گاه بصورت زید ظهور میکند
و گاه بصورت عمر و غیر حیوانات چنانچه دریا موج میزند و صورتهای
بسیار از ان ظاهر میشود و بغیر دریا چیزی نیست که موجها این
دریاست موج دریا یکیست غیر کجاست و ماهیات ممکنه امور اعتباریست
که عارض ذات واجب الوجود است و در جمیع کتب و اشعار خود تصریح

اینهم ع

همین ع

دیگر چیزی

بامثال این کفرها و مزخرفات نموده اند و جمعی از کفار و ملاحده هند نیز بعینه
همین اعتقاد دارند و کتاب جوگ باسم ایشان نوشته اند در عقاید فاسده
خود مشتمل بر همین مزخرفات است و لهذا جمعی از اهل این عصر که مشرب
تصوف دارند ان کتاب را نهایت حرمت میدارند و از کتاب های
شیعه بیشتر اعتبار او میکنند و از کتب عقاید شیعه شده است که
باید همه کس انرا داشته باشند و بعضی از شیعیان بیچاره را گمان اینست که
ایشان از اهل حق اند و بهترین علمای نادانی سخنان ایشان را میخوانند
و کافر میشوند و گمان ایشان اینکه هر که صوفیست البته مذهب او حقست
و انچه گفته است از جانب خدا گفته است نمیدانند که چون کفر
و باطل عالم را گرفته بود و اهل حق همیشه منکوب و محذول بوده اند و
اهل هر صنفی اکثر ایشان تابع باطل بوده اند و از فرق اهل سنت بودند
و پاره از ایشان در لباس تصوف بودند و پاره در لباس علمای و همچنان اکثر
علمائی که کتابهای ایشان در میان است کافر بودند و گمراه کننده عالم
بودند و قلیلی از ایشان که تابع اهلبیت صلوات الله علیهم بودند بر مذهب
حق ماندند همچنین صوفیه اکثر ایشان سنی و اشعری مذهب و ملعون
بودند و همان اعتقادات جبر و حلول و تجسم و امثال آن از عقاید فاسده را
را در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند و در عبادات و اعمال هم طریقه اهل سنت را
در کتابهای خود ذکر کرده اند و نگوا بو حنیفه در کتاب خود ذکر میکند که
فلان نماز را می باید کرد قبول نمیکند و اگر از سفیان ثوری عملی بایشان میرسد عمل
میکنند با انکه سفیان از ابو حنیفه بدتر بوده چنانچه کلینی بسند معتبر
از سدیر روایت کرده است که من روزی از مسجد بیرون می آمدم و حضرت
امام محمد باقر علیه السلام داخل مسجد میشدند دیدم دست مرا گرفته اند و روبخانه
کعبه کردند و فرموده اند که مردم [illegible] شده اند از جانب خدا که بیایند

واین خانه را طواف کنند و بنزد ما آیند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند چنانچه
خداوند عالم میفرماید که وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ
که ترجمه اش اینست که آمرزنده ام کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل
شایسته بکند و هدایت بیابد پس حضرت اشاره بسینه خود فرمودند
که مراد هدایت یافتن بولایت و امامت ماست پس فرمود که ای سدیر میخواهی
بتو بنمایم راه زنان و منع کنندگان دین خدا را و نظر فرمود بابو حنیفه
و سفیان ثوری و ایشان حلقه زده بودند در مسجد و فرمود که ایشان راه زنان
دین خدا اند که نه هدایتی از جانب خدا یافته اند و نه بکتابهای خدا عمل مینمایند
اگر این اخابیث و بدترین کفار در خانهای خود بنشینند و مردم را گمراه نکنند
مردم بسوی ما خواهند آمد و ما ایشان را از جانب خدا و رسول خبر خواهیم
داد و بسند معتبر دیگر روایت کرده است از شخصی از اهل مکه که روزی
سفیان ثوری بمن گفت که بیا برویم نزد جعفر بن محمد با و رفتم و وقتی رسیدیم
که حضرت اراده سواری داشتند سفیان گفت که یا ابا عبد الله خبر ده ما را
بخطبه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد خیف خواندند حضرت
فرمود که بگذار برویم که کاری دارم و چون برگردیم نقل کنم گفت بحق خویشی
که بر پیغمبر داری مرا حدیث بگو حضرت فرمود آمد سفیان دوات و قلمی
طلبیده حضرت فرمود و او نوشت و بار دیگر بر حضرت عرض کرد و حضرت
سوار شد و من و سفیان روانه شدیم در راه با و گفتم باش که در این حدیث
نظر کنم چون دیدم گفتم که والله حضرت یک حقی بگردن تو لازم کرد که هرگز
برطرف نمیشود گفت چه چیز گفتم در تاریخ که نوشتی نه پیغمبر فرمود که سه
چیز است که هر که اظهار داشته باشد دل او کینه بهم نمیرساند یا خیانت در دل
او راه نمیابد عمل را برای خدا خالص گردانیدن و خیرخواه امامان مسلمانان
بودن و ملازم جماعت مسلمانان بودن این امامان که متابعت و خیرخواهی

سوال نمودن سفیان ثوری از حضرت
صادق و املا نمودن آن حضرت
بر او آنرا

ایشان واجبت کیستند معاویه ویزید ومروان بن الحکم واین ملاعینند که کواهی
ایشانرا هم قبول نمیتوانکرد ونماز بالیشان نمیتوان کرد وملازم جماعت مسلمانان
که میبا بدبود کدام جماعتند جماعه یعنی طایفه مراداست که میکویند
که هرکه نماز نکند وروزه ندارد وغسل جنابت نکند وکعبه راخراب کند
وبامادر زنا کند ایمانش مثل ایمان جبرئیل ومیکائیل است یامراد قدریه
که میکویند خدا هرچه میخواهد نمیتواند کرد وشیطان هرچه میخواهد
می تواند کرد ویا خوارج مراداست که علی بن ابی طالب را کافر میدانند ولعنت میکنند
یا غیر ایشان از کمراهان پس کفت شیعه وامیه ایشان چه میکویند کفتم
علی بن ابی طالب علیه السلام والله امامی است که بر ما واجب است خیرخواهی او
ملازمت جماعت اهل بیت او چون این راشنید تحدیث را کرفت وپاره کرد وکفت
این را بکسی نقل مکن والحق اینچنین کفری وانکار حقی از ابو حنیفه هم صادر
نشده با انکه او واتباعش دعوی خلاف نفس وترک دنیا می نمایند واحوال
بعضی از اکابر ایشان بعد ازین مذکور خواهد شد باین جماعت جهالت
ونادانی که درمیان شیعیان شایع کردیده رخنهای عظیم در اصول و
فروع دین بهم رسیده ومحی الدین که از روسای ایشانست در فصوص
الحکم میکوید که ما وصف حق بهیچ وصف نکرده ایم الا ما عین آن وصف
بوده ایم وحق تعالی وصف نفس خود را از برای ما میفرماید پس هرکاه
که او را مشاهده کنیم خود را مشاهده کرده باشم وهرکاه که او مشاهده
ما را میکند مشاهده خود کرده باشد ودر جائی دیکر ترجیح میدهد
مرتبه ولایت را بر مرتبه نبوت وخود را خاتم ولایت میکوید واز اینجا
ترجیح خود را بر پیغمبران دعوی مینماید ودر فتوحات میکوید که سُبْحَانَ مَنْ
أَظْهَرَ الْأَشْيَاءَ وَهُوَ عَيْنُهَا یعنی منزه خداوندی که چیزها را ظاهر کرد و
او عین همه چیزهاست ودر جای دیکر از فصوص الحکم خطاب بنوح ع

میدهد

میدهد کہ او غلط کرد در تبلیغ رسالت و قومش درست رفتند و غرق دریای
معرفت شدند اگر ایشانرا نوح ازان دریا بکنار می آورد از درجہ نیکبختی بدرجہ
پستی می آمدند و مکرر در تصانیف خود میگوید کہ زنہار کہ مقید بمذہبی مشو
و بقی ہیچ مذہب مکن و ہیچ معبود غیر خدا را از بت و غیرہ انکار مکن کہ بقدر
آنچہ از انہا انکار میکنی از خدای خود انکار کردہ۔ و خدا در ہمہ چیز ظہور دارد
و میگوید کہ خداہا و نمرود را بر کوسالہ برستان مسلط نکردانید آنچنانچہ موسیٰ
کردانید تا انکہ حق تعالیٰ در جمیع صور معبود شود و لہذا ہیچ نوعی از انواع
عالم نماند کہ معبود نشد و میگوید کہ نصاری برای این کافر ند کہ دعوی
اتحاد خدا را در خصوص عیسی گفتند اگر در ہمہ چیز ہمہ چیز میگفتند
عین توحید میبود و در یکی از تذکرہای ایشان بنظر رسید کہ از شمس تبریز
پرسیدند از احوال ملای رومی گفت اگر از قولش می پرسی اِنَّمَا اَمْرُہٗ اِذَا
اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَّقُوْلَ لَہٗ کُنْ فَیَکُوْنُ و اگر از فعلش می پرسی کُلَّ شَیْءٍ ھَالِکٌ
اِلَّا وَجْھَہٗ و اگر از صفاتش می پرسی ھُوَ اللّٰہُ الَّذِیْ لَا اِلٰہَ اِلَّا ھُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ
وَالشَّھَادَۃِ ھُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ و اگر از ذاتش میپرسی لَیْسَ کَمِثْلِہٖ شَیْءٌ
وَھُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ و ازین باب کلمات کہ موجب کفر و الحاد است در کتب
ایشان بسیار است ای عزیزان باانصاف نظر نمائید کہ نسبت بذات مقدس
خدا اینقسم نسبتہا رواست و ہرگز از پیغمبر و ائمہ معصومین صلوات اللہ
علیہم اجمعین کہ پیشوایان دین شما اند اینقسم سخنان صادر نشدہ یا اصحاب
خود را اینقسم جرات نداده اند خداوند عالمیان اینقدر مذمت میفرماید
نصاریرا کہ ایشان کافر شدند باین عقاید فاسدہ و جمعی نزد حضرت
امیر المومنین علیہ الصلوٰۃ والسلام آمدند و چنین ذات شریفی را گفتند
کہ تو خدائی حضرت ایشانرا در چاہ ہا کرد و از و در گشت ہر گاہ چنین
ذاتی را نسبت بالوہیت نتوان داد و العیاذ باللہ چون در ہر سگ و گربہ

نویسندہ
موسوم بہ مولانا
ملا محمد باقر
رحمۃ اللہ

چنین امر را قابل توان شد که تو عین خدائی که را عبادت میکنی و چرا عبادت
میکنی و این جهت است که اکثر ایشان را اعتقاد این است که همین ظاهر شد
دیگر عبادت ساقط میشود و عبادت بنا بر توهم مغایرت و بنا بمعنی برگرد
و تاویل کرده اند این را که واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی عبادت کن
خداوند خود را تا ترا مرگ در رسد ایشان یقین را بمعنی یقین بوحدت
موجود برده اند چنانچه علامه حلی علیه الرحمه والرضوان در کتاب کشف الحق
ونهج الصدق فرموده است که خداوند عالمیان در چیزی حلول نکرده زیرا که
معلوم است که چیزی حلول کند محتاج بمحلش میباشد و بدیهیست که خدا بغیر
محتاج نیست و هر محتاجی بغیر ممکن است پس اگر خدا در چیزی حلول کند
ممکن خواهد بود و صوفیه اهل سنت باین قایل شده اند و تجویز کرده اند
بر خدای که بر بدن عارفان حلول کند بر بین این مشایخ را که بترک بقرها
ایشان میگویند چه اعتقاد در حق خداوند دارند و گاهی حلول بر خدا
تجویز میکنند و گاهی خدا را باتحاد نسبت میکنند و عبادت ایشان رقص
کردنست و دست بر هم زدن و غنا و خواندن کی کردن و خدا عیب کرده
و تشنیع فرموده بر کفار در این اعمال که وما کان صلوتهم عند البیت الا
مکاء وتصدیة یعنی نبود نماز یاد عای مشرکان نزد خانه کعبه مگر صفیر
زدن و دست بر دست زدن و چه غفلت و گمراهی ازین بالاتر می باشد که
کسی بترک جوید بجماعتی که عبادت کنند خدا را بعبادتی که خدا کفار را بران
عیب کرده بلی دیده ظاهر ایشان کور نیست و دیده دل ایشان کور است
و من دیدم جماعتی از صوفیه را بر روضه حضرت امام حسین علیه السلام که ایشان
نماز شام گذارند و بغیر یک نفر از ایشان که او نماز نکرده نشسته بود و
بعد از ساعتی از جماعت نماز خفتن را گذرند و آنشخص نکرد از یکی از ایشان
سوال کردم که این شخص چرا نماز نکرد گفت او چرا احتیاج دارد بنماز

او بخدا واصل شده است یا جایز است که کسی بخدا واصل شد میان خود و خدا
حاجبی قرار دهد و نماز جاجبست میان بنده و خدا پس بنگرای عاقل و تفکر
نما در حال اینجماعت که اعتقاد ایشان بر رباب خدا آنست که دانستی و
عبادت ایشان آنست که گفتم و عذر ایشان در ترک نماز شنیدی و باین اعتقادات
و اعمال ایشانرا از ابدال میدانند با اینکه جاهل ترین جهالند تا اینجا ترجمه
کلام علامه رضوان الله علیه بود درین زمان نیز بسیاری ازین مزخرفات
از ایشان میشنویم و این مضامین را در شعرهای عاشقانه بسته و بدست
جلفی چند داده که ایشان خوانند و دست برهم زنند و فریاد کنند و
بدعتی چند که انشاء الله بعد ازین بیان خواهد شد کنند و عبادتش نام نهند
اخر چرا بر خود رحم نمیکنی و دین خود که مایه سعادت ابدی تست در معرض
چنین مخاطره میگذاری که بیک احتمال نجات داشته باشی و بصد هزار
احتمال مستحق خلود در جهنم باشی اگر کسی بگوید که جاهی سرپوشیده و راهی
هست اگرچه اعتماد بر سخن قابل نداشته باشد بآن راه نمی رود و از راه بے
خطر میرود و تو دعوی تشیع میکنی سخن پیشوایان تو در میان است
و جمیع اثار ایشان معلوم است ببری از ایشان بهتر میخواهی و مرشدے
بهتر از ایشان میطلبی پیغمبری فرستاد و فرمود که مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ
وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی انچه پیغمبر از برای شما آورده عمل
نمائید و انچه شمارا از ان نهی فرموده ترک نمائید و پیغمبر گفت که من
از میان شما میروم دو چیز عظیم در میان شما میگذارم که اگر بآنها تمسک
جوئید و متابعت ایشان نمائید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدا
و یکی اهل بیت من و این دو تا از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من
وارد شوند و معنی کتاب را اهل بیت میدانند و اهل بیت فرموده اند
که ما از میان شما میرویم احادیث ما در میان شما است و رجوع باحادیث ما کنید

پس ایمه چه تقصیر در میان احکام اصول و فروع دین تو کرده اند که تو رجوع
بکلام دشمنان ایشان میکنی و در کلام ایشان نظر مینکنی اگر تو عمل نمائی
بهزار یک آنچه بپیغمر تو در دین تحت بتو زبیان فرمود ترا بسبت میدهد که
حق سبحانه و تعالی جمیع حق طلبان را براه خود هدایت نماید و ما جمیع شیعیان را
بر صراط مستقیم متابعت اهل بیت درست بدارد بمحمد و آله الطاهرین

اصل سیوم بدانکه معرفت را مراتب مختلفه هست و در مراتب ایمان زیادتی
و نقصان میباشد چنانچه خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه ذکر کرده است
که مراتب معرفت خدا بلا تشبیه مثل مراتب معرفت آتش است و اول مرتبه
معرفت آتش آنست که شخصی بشنود که چیزی میباشد که هر چیز را که در آن افکنی
آنرا میسوزاند و فانی میگرداند و هر چه محاذی آن واقع شد اثرش در آن ظاهر
میگردد و هر چند از او اخذ مینمائی کم نمیشود و همچنین موجود دیگر را آتش میکوید
و نظیر این معرفت در معرفت خدا معرفت جماعتیست که دین خود را بتقلید
بدانند و آنرا دلیلی ندانند و هر مرتبه بالاتر از این مرتبه کسی است که دود آتش
باو رسیده اما آتش را ندیده و میگوید این دود البته از چیزی حاصل شده و
هر اثر موثری میخواهد پس آتشی هست که این دود اثر اوست و نظیر این مرتبه در
مرتبه معرفت باری تعالی معرفت اهل نظر و استدلالست که بدلایل عقلیه
و براهین قاطعه حکم مینمایند بوجود صانع و مرتبه از این بالاتر مرتبه کسیست
که نزدیک آتش شده و حرارت آتش باو میرسد و نور آتش بر چیزها تابیده چیزها را
بآن نور می بیند و نظیر این مرتبه در معرفت خدا معرفت مومنان خاصیست
که دلهای ایشان بنور الهی اطمینان یافته و در جمیع اشیا بدیده یقین آثار
صفات کمالیه الهی را مشاهده مینمایند و مرتبه از این مرتبه بالاتر مرتبه کسیست
که در میان آتش باشد و آثار آتش بر و ظاهر گردیده باشد و این در مراتب
معرفت الهی اعلای درجات معرفتست که تعبیر از آن بفنای فی الله میکنند

وحصول

وحصول اینمعنی بکثرت عبادات و ریاضات میشود چنانچه منقولست که از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود
که خداوند عالمیان میفرماید که کسی که بدوستی از دوستان مرا اهانت
نماید و خوار گرداند جنانست که با من محاربه کرده و تقرب نمیجوید بسوی من
بنده بچیزی که نزد من دوستر و پسندیده تر باشد از واجباتی که بر و واجب
گردانیده ام و بعد از فرایض تقرب میجوید بمن بنوافل و سنتها تا بمرتبه که من
او را دوست میدارم پس چون او را دوست داشتم گوش او میم بان گوش میشنود
و دیده او میم که بان دیده می بیند و زبان او میم که بان زبان سخن میگوید
و دست او میم که بان کارها میکند اگر مرا بخواند او را اجابت مینمایم و دعای
او را رد نمیکنم اگر از من سوالی نماید باو عطا میکنم و در هیچ چیز آنقدر تردد
ندارم مانند تردد ی که در قبض روح بنده مومن خود دارم او مرگ را
نمیخواهد و من آزرده گی او را نمیخواهم بدانکه اینمرتبه آخر مرتبه نازکی است
و این باعث لغزش انجماعت شده است که بآن معنی باطل که گذشت قایل
قایل شده اند و کاهی باین حدیث نیز استدلال میکنند و این خطای محض است
زیرا که اینمعنی که ایشان دعوی مینمایند خصوصیتی بجاهل و کامل
و انسان و غیر آن ندارد و اینمعنی همیشه از برای همه چیز حاصل میدانند
و این حدیث قدسی ظاهر است که اینمعنی است که بعد از عبادات و نوافل
حاصل میشود و چون معنی حق که دقیق شد باطل بسیار مشتبه میشود
مجملی از معنی حق این حدیث شریف را برایتو بیان میکنم که تا فریب اهل باطل
نخوری و اگر نه عبادات حق سبحانه بسیار است که موهم معنی باطل میباشد
کسی که قانون شرع و عقل را در دست دارد و انسی بکلام اهل بیت
علیهم السلام همرسانیده معنی اینها را میفهمد بدانکه یک معنی این حدیث
آنست که در مقام محبت کامل و محبت و محبوب حقیقی در دل او مستقر

کرد ید وبجمیع اعضا وجوارح او سرایت نمود در دیده اش نوری دیگر بهم
میرسد ودر جمیع قوا واعضا یش قوتی دیگر حاصل میشود چنانچه سابقا
اشاره باین رتبه کردیم ودرین مرتبه چون همکی منظورش محبوب خود است
در هرچه نظر میکند او را دران چیز می بیند یعنی آثار قدرت او را دران
مشاهده میکند بس گویا او را دیده و آثار صنع او را و آثار علم او را و آثار کمالات
او را که دران چیز ظاهر کرده می بیند و اگر چیزی را میشنود از ان کمالات دوست را
میشنود و اگر دستش حرکت میکند در خدمت دوست حرکت میکند و همچنین
در جمیع اعضا وجوارح و تردید باینمعنی در عشق مجازی نیز حاصل میشود
وعلاء الدوله سمنانی نیز گفته است که معنی وحدت موجود را ازین مرتبه است اشتباه
کرده اند وعین کفر است ومن نیز این اشتباه را کردم وتوبه کردم وظاهر است
که اینمعنی که مذکور شد باعث حلول واتحاد نیست وکفر نیست ممکن است
که مراد الهی در ینحدیث قدسی اینمعنی باشد یعنی باین مرتبه که رسید من
دیده اویم یعنی بغیر آثار صنع من وچیزی که رضای من دران باشد چیزی
نمی بیند وبغیر رضای من چیزی نمیشنود ومراد نفسانی او برطرف میشود
ومرادات مرا بر مرادات خود اختیار میکند وبعضی گفته اند که مراد این است
که چون اعضا وجوارح آدمی نزد اینکس عزیز وگرامی میباشد در مرتبه
محبت بمرتبه میرسد که مرا بر اینها ترجیح میدهد وقوای اینها را در رضای
فانی میسازد وباک ندارد ویک معنی دیگر این دقیق تر هست که ذکر میکنم
واز خدا میطلبم که در نظر باطل بینان واحول بصیرتان بمعنی باطل مشتبه
نشود ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ای عزیز بدانکه حق سبحانه
وتعالی در خلقت انسان قوی شهوات بسیاری مقرر کرده چنانچه سابقا مذکور
شد وامر فرمود که اینها را در رضای او صرف نماید ووعده فرموده بمقتضی
قل ما انفقتم من شیء فهو یخلفه که آنچه را در راه او صرف نمایند عوض

کرامت فرماید که مشابهتی بآن اول نداشته باشد چنانچه خداوند عالمیان مالی
کرامت فرموده که فانیست و در معرض زوالست و ممکنست که یک شب با تتقی
بسوزد یا بدزدی از دست تو بیرون رود و وعده فرموده است که این را در راه من
انفاق کن که در عوض مالی بتو دهم در بهشت که از زوال نباشد و اضعاف
مضاعف بر آن باشد که دادهٔ بمردن وافتهای دیگر از تو جدا نشود و یکقدر
عزتی بتو داده بعاریت و بمقتضای لا یخافون فی الله لومة لائم از تو خواستم
که در راه او صرف نمائی و چون کارهای حق منافی طریقهٔ ذوق اهل باطلست
و طبع اکثر اهل عالم بباطل مایلست پس کسیکه مردانه از این اعتبار باطل بگذرد
و حق را موافق رضای الهی بعمل آورد خدا بعوض او را عزتی کرامت فرماید
که شباهتی بکرامت اول نداشته باشد و نهایت نداشته باشد چنانچه
از احوال ابوذر یاره معلوم شد که عثمان و آنهائی که عزت نزد او طلب نمودند
ذلیل و ملعون ابد شدند ابوذر که مردانه از آن اعتبار گذشت تا قیامت بر او
صلوات میفرستند و ذکر اسمش را شرف میدانند قطع نظر از کرامت ابدی
آخرت و یزید بلید را گمان این بود که خود را عزیز میکند و حضرت امام
حسین صلوات الله علیه را ذلیل میکرداند خود را ملعون ابد و مستحق عقاب
سرمد کرد و نام امام حسین علیه الصلوات والسلام تا قیامت بر منابر شرف
خوانده میشود و بادشاهان عالم جبین بر آستانش میسایند و خاک بخش را
بر دیده میکشند و خداوند عالمیان یکقدر قوتی بهر کس کرامت فرموده
که بانقوت قدری از کارها میتوانند کرد جمعی که این قوت را ضنت کردند
و در راه او صرف نکردند در اندك وقتی این ناقص میشود و یا به بتی یا بمرگ
زایل میگردد و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بزرگوارانی که او را
متابعت نمودند و در عبادات و طاعات این قوتها را صرف نمودند خداوند قوتی
بایشان کرامت فرمود که فوق قوت بشر است چنانچه فرمود که در خیبر را بقوت

جسمانی نکند هم بقوت ربانی کند و در آن قوت اگر دست را حرکت هم ندهد اگر
متوجه شود آسمان و زمین را بر یکدیگر میتواند زد و جمیع عالم مطیع اویند
و این قوت بمردن برطرف نمیشود و زنده و مرده ایشان یک حکم دارند بلکه
چون غیر مراد الهی مرادی ندارد و از مرادات و ارادات خود خالی شده اول
امری که اراده میکند بقوت خود آنکار را میکند اکنون مقارن اراده او خدا
قدرت خود را در مراد او بکار میفرماید و چون از برای خدا از مرادات
خود کدشته خدا ارادات او را در قلب او القا مینماید و خدا مدبر امور
او میشود و اشاره باینمعنی است آنچه در آن حدیث مشهور وارد شده است
که دل مومن در میان دو انگشت است از انگشتهای الهی کنایه از قدرتست
بهر طرف که میخواهد میگرداند و موافق حدیث معتبری و ما یریدون
الا ان یشاء الله که در سوره هل اتی در شان اهل بیت نازل شد و باینمعنی
تفسیر نموده اند یعنی در اینمرتبه از کمال مشیت ایشان متعلق نمیشود
مگر بچیزی که مشیت الهی بان متعلق کردد و همچنین نور دیده خود را که
کهنه کردد در راه دوست و پروا نکرد از اینکه بیداری که میکشم چشم ضعیف
میشود یا در نظر کردنها اراده دوست را ملاحظه کرد و از اراده خود کذشت
خدا نوری بدیده چشم و دل و جان او میدهد که حقایق و معانی و امور
غیبیه را بان نور می بیند و ان زوال ندارد چنانچه فرمود اتقوا فراسة
المومن فانه ینظر بنور الله بپرهیزید از فراسته مومن که او بنور
خدای در چیزها نظر مینماید و همچنین بمقتضای ام لهم اذان یسمعون
بها از آنچه میشنوند چیزی حس میشوند که دیکران از انها کر ند و نمیشنوند
و بمقتضای فتح الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه چشمهای
حکمت و معرفت از دل ایشان بر زبان شان جاری میشود که خود هم
خبر ندارند و این چشمه چنانکه بر دیکران می ریزد بر خود شان هم فایض

میکردد

میکرد و هم یکبار می یابند و این حکمت همیشه بر زبان ایشان جاریست
و چون سرچشمه اش نامتناهیست نهایت ندارد و در اینمقام سخن بسیار
نازك میشود زیاده ازین نمیتوانگفت و اگر بلطف الهی فهمیدی آنچه
مذکور شد معنی حدیث را درست می فهمی که من بنائی اویم چه معنی دارد
و در اخبار عامه باین عبارت واقع شده است که بی یَسْمَعُ وَبی یُبْصِرُ
وَبی یَمْشی وَبی یَنْطِقُ یعنی چون با اینمرتبه رسید بمن میشنود و بمن
می بیند و بمن راه میرود و بمن سخن میگوید یعنی جمیع این امور را باعانت
و قوت و توفیق من بجا می آورد و از اینجا معلوم شد که اینمعنی مخصوص
مقربانست و اینمعنی باطل است که ایشان میگویند در هر خسك و خاشاکی که
میباشد اگر خدا توفیق دهد از آنچه مذکور شد معنی تخلق باخلاق
الهی را میتوان فهمید و تشبیهی که بعضی کرده اند بلا تشبیه از بابت آهنی
میشود که در میان آتش سرخ کرده اند گمان می کنی که آتش است امّا آتش
نیست برنك آتش برآمده است بلا تشبیه خدا از صفات کمال خود صفتی
چند بر وفایض ساخته که یك نوع آشنائی با بعضی صفات بهم رسانیده هرچند
علم تو همه جهلست امّا کمالی که دارد از پرتو علم کیست و از کدام علم بتو رسیده
ذره از علم غیر متناهی اوست که جمیع علما را بخروش آورده و ذره از قدرت
اوست که بپادشاهان عالم داده کوس لمن الملك میزنند و قطره از بحر کمالات
اوست که جمیع عالمیان بآن دعوی کمال میکنند و لیکن کمالات انسانی وجهت
کمالی میدارد و وجهت نقص و عجزی میدارد جهت کمالش از اوست و وجهت
نقصش از خود است زیاده ازین بیان اینمقام گنجایش ندارد خدا جمیع شیعیان را
از وسواس شیاطین جن و انس نجات بخشد و بعین الحیوة تحقیق حق
برساند بحق محمد و اهلبیت او صلوات الله علیهم اجمعین اصل چهارم
بدانکه از جمله چیزهائی که این کلمات معجزات نبوی بر آن دلالت دارد حدوث

ومن شنوائی اویم

در حدوث عالم

عالمست چنانچه فرمود که اولست پیش از همه چیز و اولیتش اولیت اضافی
نیست که چیزی پیش از و تواند بود یا انکه زمان موجودی نیست که اولیت
بآن اعتبار یابد تا انکه لازم آید که ان زمان سرو سابق باشد و بتحقیق معنی
اولیت و سبق الهی در مقام مناسب نیست ولیکن اعتقاد باید داشت که
آنچه غیر خداوند عالمیانست زمان وجودش از طرف ازل متناهی است که
چند هزار سالست و وجودشان زمان اولی دارد و خداوند عالمیان قدیم است
و وجود او را اولی و نهایتی نیست و حدوث عالم بانیمعنی اجماع جمیع اهل
ادیان است و هر طائفه که دینی داشته اند و بر پیغمبری قایل بوده اند
و آیات بسیار بر انیمعنی دلالت دارد و اخبار بر انیمعنی متواتر است و جمعی
از حکما که بر پیغمبری و شرعی قایل نبوده اند و مدار امور را بر عقل ناقص خود
میگذاشته اند بقدم عالم قایل بوده اند و بقول قدیم قایل شده اند
و افلاک را قدیم میدانند و هیولای عناصر را قدیم میدانند و اینمذهب
کفر است و مستلزم تکذیب پیغمبرانست و متضمن انکار بسیاری
از آیات قرآنیست زیرا که اینشانرا اعتقاد این است که هر چیز که قدیم است
عدم بر و محالست و هیولی و صورت افلاک را قدیم میدانند پس میباید
که بر طرف شدن و متفرق شدن افلاک و کواکب محال باشد و حال
آنکه حق تعالی در سوره انشقاق و انفطار و غیرها از مواقع بسیار میفرماید
که در قیامت آسمانها از یکدیگر خواهند پاشید و شق خواهد شد
و پیچیده خواهد شد بنحوی که کاغذ را بهم پیچند و کواکب از یکدیگر جدا
پاشید و عبارت فاطر که در قرآن و در حدیث وارد است هم دلالت
بر حدوث دارد زیرا که در لغت فطر اختراع کردن است و از نو پدید آوردن
و ایشان میگویند که هر چیز که هست مسبوق بماده ایست که قبل از آن
میباشد و تفصیل این سخن در مقام گنجایش ندارد اصل پنجم در تحقیق معنی

و باین معنی قایل بوده اند

مخفی نماند که معنی فوق فوق و
و ما شابه و امثال آن اسماء آن

۳۴

فراسیه

فرداست بدانکه فرد و وتر و واحد و احد که در اسماء الهی وارد شده بحسب معنی
نزدیک باند یکدیگر و فردیت مشتمل است بر دو معنی که از آن بهر دو
واجبست اول یگانه بودن در الهیت که در خداوندی شریکی ندارد چنانچه
کفار قریش بتانرا شریک خدا میدانستند و بعضی از نصاری عیسی و مریم را
شریک او میدانند و کبران بنور ظلمت قایلند و اینمعنی کفر است و بطلان
آن در آیات و اخبار بابراهین قاطعه وارد شده و عقل هم بآن حکم میکند
که اینچنین نظامی باین نسق بیک شخص منسوب میباید باشد و اگر خداوند
دیگر والعیاذ بالله می بودی بایست که خلق را از شناخت خود محروم
گردانند چنانچه این خداوند پیغمبران و کتابها فرستاده و خود را بمردم
شناسانیده میبایست که او نیز بفرستد چنانچه حضرت امیرالمومنین
علیه الصلوة والسلام باینمعنی اشاره فرموده پس آنکه درین باب اخبار
خدا و رسول و ائمه که صدق و حقیت ایشان ظاهر شده و از نقص و عیب
و کذب مبرا ایند کافیست دویم یگانه بودن در ذات و صفات یعنی بسیط است
و او را اجزا هیچ نحو نیست و جزو بر دو قسم است جزو خارجی و جزو
ذهنی جزو خارجی آنست که داخل در ماهیت شی باشد و وجودش
در خارج ممتاز وجدا باشد از وجود کل مثل دست و پا و چشم و گوش
از برای انسان و سر که و عسل از برای سکنجبین و اینچنین جزوی بر کل
محمول نمیشود نمیتوان گفت که انسان دست است و یا چشم است و یا سر که
عسل است یا سر که است و جزو ذهنی آنست که داخل در ماهیت شی باشد
لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل
لیکن عقل تحلیل نماید انرا باین دو جزو مثل حیوان ناطق نسبت بانسان
که هر دو در وجود خارجی با انسان متحدند اما عقل ماهیت انسانرا
بعد از تعقل این دو جزو تحلیل میدهد و این چنین جزوی محمول میشود

برکل ولهذا میتوان گفت که انسان حیوانست وانسان ناطقست و بدلایل عقلی
ونقلی ما ثابت کردیده که این هر دو قسم جزو در باب خدا محالست وکون را احتیاج
اولازم می آید وان محال است وتعدد واجب الوجود لازم می آید وان ممتنع است
ومعنی فرد بودن مشتمل بر توحید صفاتی هم هست وانرا نیز اعتقاد باید داشت
که خدا را صفات زاید بر ذات نیست چنانچه ممکنات صفتی میدارند وذاتی
وبا نصفات متصف میشوند ذات ایشان مثلا زید ذاتی میدارد وعلمی جدا
از ذات میدارد وبا نعلم متصف میشود وبسبب آن او را عالم میکویند وهمچنین
قادر است بقدرتی که خدا در او ایجاد کرده وبهمچنین سایر صفات وخداوند
عالمیان صفات مقدس او عین ذاتست واصل ذات قایم مقام جمیع صفاتست
وچنانچه ما چیزها را بعلم میدانیم واو با صل ذات میداند وما کارها را بقدرت
میکنیم او با صل ذات میکند وموجود بودن ما بوجودیست زاید بر ذات و
وجود او عین ذاتست وباصل ذات موجود است ولهذا عدم او ممتنع است
واکر صفات زاید داشته باشد در کمالش محتاج بغیر خواهد بود وانصفاتش
نیز واجب الوجود وقدیم خواهند بود وشریک او خواهند بود چنانچه
از حضرت امیر المومنین ع واز امام موسی ع واز امام رضا صلوات الله علیهم
بطرق متعدده منقولست کما اولا دین معرفت حق تعالی است وکمال معرفت
او اقرار بیکانکی اوست وکمال توحید واقرار بیکانکی او نفی کردن صفات زاید
از او زیرا که هر صفتی که اثبات میکنی با نصفات انصفت کواهی میدهد که
غیر موصوفست وموصوف کواهی میدهد که غیر صفتست وهر دو کواهی
میدهند باثنینیه ودوی واز لی بودن با دوی منافات دارد زیرا که ازلی واجب
الوجود میباشد وواجب الوجود محالست پس کسی که خواهد خدا بکتنه
وصفت کند حدی از برایش قرار خواهد داد وکسی که از برای او حد قرار
دهد او را بعدد در آورده است وجزو از برای او قرار داده وجزو داشتن

منافات با ازلیت او دارد پس کسی که پرسد که خدا چه کیفیت دارد وصفات
زاید و صفات ممکنات برای او اثبات کرده است و این محالست و کسی که پرسد
که خدا در کجاست مکانی از برایش اثبات کرده است و او مکانی نیست و کسی که پرسد
که بر روی کجا نشست چیزی که حامل او باشد از برای او توهم کرده و این کفر است
و کسی که پرسد که پس در کجاست خدا را اختصاص بمکانی داده و حال آنکه
مکان در اصل ندارد و علم و قدرتش بجمیع مکانها احاطه کرده عالم بود
در هنگامی هیچ معلوم نبود و قادر بر خلق بود در وقتی که هیچ مخلوقی نبود
و پروردگاری داشت در هنگامی که هیچ مربوبی نبود و خداوند ما را چنین وصف
میباید کرد و او زیاده از آنست که وصف کنندگان او را وصف نمایند و بشناسند
معتبره از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که بعد از فوت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنه روز خطبه فرمودند که مضمون
بعضی از آن اینست حمد و سپاس خداوندیرا سزاست که عقلها را عاجز گردانیده از
آنکه بغیر هستی و وجود او چیزی از کنه ذات و صفات او را بیابند یا ذات او را
تعقل نمایند زیرا که محالست که او را شبیهی و مانندی بوده باشد که از راه مشابهت
بذات و صفات او توانند برد بلکه او خداوندیست که تفاوت در ذاتش نیست
که اجزای مختلفه داشته باشد و تبعض در وی نباشد که تعدد در صفات او
لحاظ بهم رسد و دوراست از آنکه اشیا را در بر داری مکانی بلکه بکمال تنزه
و مستولی بر و متمکن است بر جمیع اشیا نه بآنکه در میان اشیا ممزوج بآنها
باشد بلکه بعلم و حفظ و تربیت عالمست بجمیع اشیا نه بیک آلتی که
بدون آن آلت علم نتواند داشت تا محتاج باشد بلکه بنفس ذات و میانه
او و معلومش علمی واسطه نیست بغیر ذاتش اگر گویند که بود همیشه نه اینمعنی
دارد که همیشه در زمانی بود بلکه تا ویل ازلیت وجود است یعنی واجب
وجود و اگر گویند که هرگز بر طرف نمیشود نه اینمعنی دارد که همیشه در زمانها

خواهد بود بلکه تاویلش اینست که عدم بر وی محالست و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود که خداوند قدیم واحد است جل
یعنی یگانه و محتاج الیه جمیع خلقست واحد المعنی است و معانی مختلفه
در وی نیست از جهت تعدد در ذات و صفات و وی گوید که عرض کردم که
جماعتی از اهل عراق میگویند که خدا میشنود بغیر آنچه بآن میشنود و میبیند بغیر آنچه بآن میبیند و میبیند
دروغ میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه بخلق کرده اند بلکه خداوند
عالمیان میشنود بهمان چیز که بآن میبیند و میبیند بهمان چیز که بآن میشنود
یعنی همه ذاتست و عضوی و جارحه و آلتی ندارد و در حدیث دیگر
از حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که هر که این اعتقاد داشته باشد باخدا
خدایان دیگر شریک کرده است و از ولایت و تشیع ما هیچ بهره ندارد بلکه
حق تعالی همیشه عالم و دانا و قادر و توانا و زنده و شنوا و بینا بوده بذات
خود نه بچیز دیگر و بلند مرتبه و منزهست از آنچه کافران و تشبیه کنندگان میگویند
بلندی بسیار و ایضا منقولست که اعرابی در وقت جنگ جمل بخدمت
امیر المومنین علیه الصلوات والسلام آمد و از معنی واحدیت خدا پرسید مردم
بر وی حمله کردند و اعتراض نمودند که مگر نمی بینی که حضرت در عین جدال و
قتالست با این پرا کندگی خاطر چه سوال از وی میفرماید حضرت فرمود که او را
بگذارید که ما این قتال برای این میکنیم که مردم با اقرار بیگانگی خدا در آوریم
الحال که او می پرسد بگذارید تا بفهمد پس متوجه اعرابی شد و فرمود ای اعرابی
اینکه میگوئی خدا واحد است چهار معنی دارد دو معنی بر خدا محالست
و دو معنی بر خلاف محالست و دو معنی بر وی ثابت است اما آن دو معنی که
بر وی روا نیست یکی آنکه گوئی خدا واحد است یعنی یکمین است این دلالت
بر این دارد که خدا دو می هست که آن یکمین اوست و آن کفر است و اثبات
شریکست برای خدا و بمنزله قول ایضا دیست که خدا سیمین خدایان

میگفتند

اینکه

میگفتند و معنی دیگر انکه گوی که او واحدیست از یک جنسی همچنانکه میگویند
زید واحدیست از افراد انسان واین کفراست وتشبیه است که برای خدا تعالی
در ماهیه ونوع اثبات مینمائی واما آن دو وجه که در خدا ثابتست یکی انکه
واحداست یعنی یکانه است در کمالات وشبیه او مانندی وشریکی ندارد چنانچه
میگویند فلان شخص یکانه دهراست وایمعنی از برای خدا ثابتست ومعنی
دیگر انکه واحد المعنی است یعنی منقسم نمیشود نه در وجود خارجی نه در عقل
ونه در وهم وخداوند ما چنین است وایمعنی برای او ثابت است وبراین
مضامین احادیث بسیار است ای عزیز بدان که آنچه در غرض چندین هزار
سال حکما وعلما وعقلا فکر کرده اند وبعد از صد هزار خطا بیک معنی یا دو معنی
عقل برده اند ما میتوانیم در یک خطبه ویکحدیث اصعافا نرا بیرایتیو مبرهن بیان
کرده اند ولکن اکثر الناس لا یعلمون اصل ششم حق تعالی باقیست وفنا
وعدم بر وی محالست وبقای او غایتی ندارد وبیان اینمعنی سابقا نوشته شد وکسی
توهم نکند که چون بهشت وجهنم واهل هردو همیشه باقی خواهند بود پس
این صفت بخدا اختصاص ندارد زیرا که بقای الهی بذات خود است وبقای
ایشان بغیر وبقای الهی بر یک صفت وحالتست وهیچ تغیر در وی نیست و
بقای دیگران بانواع تغیرات وتبدلاتست چنانچه منقولست که عبد الله
بن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام پرسید از تفسیر این ایه هو الاول
والاخر که گفت اول را دانستیم بیان معنی اخر بفرما که حضرت فرمود که
هیچ چیز نیست مگر اینکه کهنه میشود ومتغیر میگردد یک نحو زوال در وی راه
مییابد واز رنگی برنگی متغیر میشود واز هیئتی بهیئتی میگردد واز صفتی
بصفتی انتقال مینماید ونقصان وزیادتی بران طاری میشود مگر خداوند
عالم که همیشه واحد ویکانه بوده وبر یک حال بوده واولست پیش از همه
اشیا واخراست وهمیشه خواهد بود وصفات ونامهای مختلف بر وی وارد

بیان آنکه حق تعالی باقیست وفنا وعدم بر وی محالست

نمیشود چنانچه بر دیگران میشود مثل آدمی یکرتبه خاک است و یکرتبه کوشت و
خون است و یک مرتبه استخوان بوسیده است و مانند خرما که یکرتبه غوره است
و یکرتبه رطب است و یکرتبه تمر است پس اسما و صفات بر اینها متبدل میشود و خدا
برخلاف اینها است فصل هفتم این حدیث موافق آیات و حدیث متواتره و ادله عقلیه
دارد بر آنکه خدا آفریننده آسمان و زمین و چیزهائیست که در اینهاست
از کواکب و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع اشیا برخلاف
قول جمعی از حکما که عقول عشره را خالق اینها میدانند و قول جمعی از غلات
شیعه که ایمه علیهم السلام را خالق آسمان و زمین میدانند و بر نفی این قول
احادیث بسیار است چنانچه ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از یاسر خادم
روایت کرده که بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم که
جمعی میفرمایند در مذهب تفویض حضرت فرمود که خدا امر و نهی را به
پیغمبر صلعم تفویض فرموده که آنچه پیغمبر بسوی شما بیاورد اخذ نمائید و عمل
کنید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید اما خلق کردن و روزی دادن را
باو نگذاشت بعد از آن فرمود که خدا آفریننده همه چیز است چنانچه در آن
قرآن میفرماید که آخدا وندی که شما را خلق کرده پس روزی داد بعد از آن
میمیراند شما را پس زنده میکرداند یا آن شریکهائی که از برای خدا قایل میشوند
هیچ یک از اینکارها را میتوانند کرد منزه و متعالی است خدا از آنچه ایشان شریک
او میکرداند و از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که از حضرت امام رضا
علیه السلام پرسیدم از حال غالیان گفت ایمه را خدا میدانند و مفوضه میگویند که خدا
خلق عالم را بایمه گذاشت حضرت فرمود نخورید گوشت غلاة کافرند و مفوضه
مشرکند هر که با ایشان همنشینی کند یا مخالطه نماید یا با ایشان چیزی بخورد
یا بیاشامد یا مهربانی کند یا دختر از ایشان بگیرد یا با ایشان بدهد یا ایشان را
امین گرداند بر امانتی یا تصدیق گفته ایشان نماید یا اعانت ایشان کند بتبسم

بیان آنکه آفریننده اعمال خلق
و زمین خدا بیعمار است و
بیان اعمار است علامات
و مفوضه ضد

نموده

کلمه

کلمه از دوستی خدا و دوستی رسول و دوستی امیر علیه السلام بیرون میرود و در حدیث دیگر از حضرت
منقول است که هر که گمان کند که خدا امر خلق کردن و روزی دادن را بایمه گذاشته
بتفویض قایل شده است و هر که بتفویض قایل شود او مشرک است و بشریک از برای
خدا قایل شده و در کتاب احتجاجات از علی بن احمد قمی مرویست که گفت که اختلاف
در میان شیعه واقع شد درین که ایا خدا امر خلق و روزی را بایمه تفویض
نموده است یا نه جمعی گفته اند که این محالست و برخدا جایز نیست زیرا که کسی
غیر خدا بر خلق اجسام قادر نیست و جماعتی گفته اند که خدا ایمه علیهم السلام را قادر
گردانید و این امر را بایشان تفویض نمود پس ایشان خلق را آفریده اند و روزی
میدهند پس رفتند بنزد محمد بن عثمان عمروی که وکیل حضرت صاحب
صلوات الله را بود و عریضه درین باب نوشتند که بدرستی که خدا
خلق کرده است اجسام را و روزی را و قسمت مینماید زیرا که او جسم نیست
و در جسمی حلول نکرده است و هیچ چیز مثل و مانند او نیست و او سمیع و بصیر
است اما ایمه علیهم السلام پس ایشان سوال مینمایند از خدا و خدا اجابت دعای
ایشان می نماید و خلق میکند و از و سوال مینمایند و بسوال ایشان مردم را روزی
میدهد از جهت اجابت مسئلت ایشان و تعظیم حق ایشان اصل هشتم بدانکه از
احادیث معتبره ظاهر میشود که آسمانها متصل بیکدیگرنیست و همچنین و
کندی هر آسمانی پانصد سال راهست و مابین آسمانها براست از ملائکه و
قول حکما که بر یکدیگر جسیده اند بعد از قول رسول و ایمه هدی صلوات
الله علیهم اعتبار ندارد و باید دانست که ملائکه اجسام لطیفه اند و مکان
دارند و نزول و عروج مینمایند و احادیث درین باب متواتر است و نص
قرآن برین دلالت دارد و تاویل ملائکه بعقول مجرده و نفوس فلکی و
طبایع و قوی چنانچه بعضی از حکما ذکر کرده اند تکلف ضرورت دینیست
و کفر است و هیچ خلقی زیاده از ملائکه نمی باشد و هیچ مخلوقی بحسب جسم از ایشان

نوشتند حضرت در جواب

بیان عدم اتصال آسمانها بیکدیگر
و مرور بر حرکت احتجاب دیگر

و ازهر آسمانی با آسمانی پانصد ساله راهست

بیان عظمت خلقت ملایکه باعتبار صفت وجنس

عظیم تر نیست مگر روح چنانچه ابن بابویه بسند معتبر روایت نموده است که از
حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان
بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که خداوند عالمیان را ملکی چند هست که اگر
یکی از ایشان بر زمین بیاید زمین کنجایش او نداشته باشد از عظمت جثه
و بسیاری بالهای او و بعضی از ملائکه هستند که اگر جن و انس خواهند
که او را وصف نمایند عاجز میشوند بسبب دوری ما بین مفاصلش و حسن
ترکیب صورتش و چگونه وصف توان نمود ملکی را که از ما بین دوشش تا نرمه
گوشش هفتصد ساله راه باشد و بعضی از ایشان هست که افق آسمان را بر میکند
و سر میماید بیکبال از بالهای خود قطع نظر از بزرگی بدنش و بعضی از ایشان را
اسمانها تا کمر اوست و بعضی هست که بر روی هوا استاده و زمینها تا زانو است
و بعضی هست که اگر جمیع آبهای عالم را بگوانکشت بهامش بریزند کنجایش دارد
و بعضی دیگر هستند که اگر کشتیهای عالم را در آب دیده اشر جاری کنند سالها
بسیار جاری خواهد گردید فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ رَبُّ الْعَالَمِينَ
بعد از ایشان سوال نموده اند از حضرت از کیفیت حجبه که بر بالای اسمانهاست
فرمود که حجاب اول هفت طبقه است غلظت هر حجابی پانصد سال و ما بین
هر حجابی تا حجابی پانصد سال و حجاب دویم هفتاد حجابست که غلظت هر حجاب
و ما بین هر دو حجاب مسافت پانصد سالست و حاجبان و دربانان هر
حجابی هفتاد هزار ملکند که قوت هر ملکی با قوت جن و انس برابر است دیگر
حجابهای دیگر هست که کندگی هر حجابی هفتاد هزار ساله راهست بعد از آن
دیگر سرادقات جلال است و ان هفتاد سراپرده است که در هر سراپرده هفتاد
هزار ملک هست و ما بین هر دو سراپرده پانصد سال مسافتست بعد از آن
سرادق غراست دیگر سرادق کبریاست دیگر سرادق عظمت است دیگر سرادق
قدست دیگر سرادق جبروت است دیگر سرادق نور ابیض است و دیگر

سرادق وحدانیة است وآن هفتاد هزار در هفتاد هزار سالست بعد از ان حجاب
اعلی است وعلی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه الصلوة والسلام روایت کرده است
که خداوند عالمیان ملایک را مختلف خلق کرده است وحضرت رسول صلی الله
علیه وآله جبرئیل را دید که ششصد بال داشت وبر سر فرق سر وارید بسیار بود
مانند قطرهائی که بر سبزه نشیند وبر کرده بود ما بین آسمان وزمین را و
میفرمود که هر گاه خدا امر فرماید میکائیل را بر زمین آید پای راست را در
آسمان هفتم گذارد وپای دیگر در زمین هفتم وفرمود که خداوند عالمیان
را ملکی چند هست که نصف بدن ایشان از برف ونصف دیگر از آتش
وذکر ایشان اینست که ای خداوندی که الفت داده میان برف وآتش دلهای
ما را بر طاعت خود ثابت بدار وفرمود که ملکی هست که ما بین نرمه گوشش
تا چشمش پانصد سال مسافتست ببرد از مرغ وفرمود که ملائکه نمیخوابند
ونمی آشامند وجماع نمیکنند وبر نسیم عرش زندگانی میکنند وخدا را ملکی چند هست
که تا قیامت در رکوعند وخدا را ملکی چند هست که تا قیامت در سجودند بعد از ان
فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هیچ خلقی از خلق خدا بیشتر از
ملک نیست در هر روزی وهر شبی هفتاد هزار ملک فرود می آیند وطواف
خانه کعبه میکنند دیگر بر سر تربت حضرت رسول صلی الله علیه وآله میروند
وبر وسلام میکنند دیگر بر روضهٔ حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
می آیند وبر وسلام میکنند دیگر بر روضهٔ حضرت امام حسین علیه السلام می آیند
ودر انجا میمانند چون سحر میشود بآسمان میروند ودیگر هرگز فرود نمی آیند
وروز دیگر هفتاد هزار دیگر فرود می آیند وایضا بسند معتبر روایت کرده است
که از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام پرسیدند که ملائکه بیشتر اند یا بنی آدم
فرمود که بحق خدا که جانمن در دست قدرت اوست که ملائکه خدا در
آسمانها بیشتر اند از عدد ذرهای خاک در زمین ودر آسمان قدر جای پائی نیست

جماع

مگر اینکه دران محل ملکی هست که خدا تسبیح و تقدیس مینماید و در زمین قدمی
و کلوخی نیست مگر اینکه ننوآدمی هست که موکل است بر اینکه احوال آنرا
هر روز بر خدا عرض مینماید با انکه خدا ازان ملک اعلم است باحوال آنچیز و
هیچ یک از ملائکه نیستند مگر اینکه بخدا تقرب میجویند بولایت و محبت ما
اهلبیت و استغفار مینمایند برای دوستان ما و لعنت میکنند بر دشمنان
ما و از خدا میطلبند که عذاب خود را بر ایشان بفرستد و ابن بابویه علیه الرحمة
الله بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است زینب عطاره
یعنی عطر فروش بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد از عظمت
خلق الهی پرسید حضرت فرمود بلکه من بعضی را از آنها بیان میکنم پس فرمود
این زمین با آنچه در وست و آنچه بر روی اوست نزد زمینی که در زیر او
است مانند حلقه ایست در بیابانی و این هر دو با آنچه در آنهاست و در میان اینها نزد
زمین سیوم مانند حلقه ایست در بیابانی و همچنین تا زمین هفتم بعد ازان
این را خواند ندکه خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یعنی آفرید
خدا هفت آسمان را و از زمین نیز مثل آنها و هفت زمین با آنچه در میان اینها
و بر روی شان هست در بیشت خروس مانند حلقه ایست در میان بیابانی
و آخر وس یکبال او در مشرق و یکبال او در مغرب و مجموع اینها نزد سنگی که
خروس بر روی اوست مانند حلقه ایست در بیابانی و تمامی اینها نزد ماهی که اینها
بر روی اوست مانند حلقه ایست در بیابان و مجموع اینها نزد دریای تاریک
مانند حلقه ایست در بیابان و جمیع اینها نزد هوا مثل حلقه ایست در بیابان
اینها نزد ثری مانند حلقه ایست در بیابان اینست که خدا میفرماید که له
ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری یعنی مخلوق
و مملوک خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و آنچه در زیر
ثراست خدا میداند و جمیع اینها نزد آسمان اول مانند حلقه ایست در بیابان

وتمام اینها

وهمچنین

وهمچنین فرمود تا آسمان هفتم وتمام اسمانها وآنچه در وست نزد دریای
مکفوف که از اهل زمین باز داشته اند انرا مانند حلقه ایست در بیابان
پس این امیر را خواندند ونیز مِنَ السَّمَاءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ یعنی
فرو میفرستد تکرک را از آسمان از کوههائی که در آسمان هست از تکرک
وجمیع اینها نزد حجب نور مثل حلقه ایست در بیابان واین حجب هفتاد
هزار حجابست که نورش دیدها را کور میکند ومجموع اینها نزد هوائی که
دلها را حیران میکند مانند حلقه ایست در بیابان ومجموع اینها نزد کرسی
مانند حلقه ایست در بیابان پس این را خواندند وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ یعنی کرسی او آسمان وزمین را فرو گرفته ومجموع اینها نزد عرش
مانند حلقه ایست در بیابان پس خواندند اَلرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى
وفرمودند که ملائکه عرش را با این عظمت باین قول برمیدارند که
لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اصل فهم در بیان
معنی لطیف وخبیر است بدانکه لطیف را بر چهار معنی اطلاق مینمایند
اول چیزهای بسیار ریزه را که بدیده در نیاید لطیف میگویند وبا ینمعنی
در باب خدا کنایه از تجرد خداست یعنی از خواص اجسام مبراست و
در مکانی وجهتی نیست ودیده نمیشود بچشم بلکه بعقل درمی آید دوم
لطیف میگویند وصانع امور لطیفه را میخواهند چنانچه صانعی که چیزهای
بسیار ریزه سازد ودقایق دران صنعت بکار برد که دیگران از و عاجز
باشند او را لطیف میگویند واطلاق اینمعنی بر خدا ظاهراست که اگر
کسی تفکر نماید در اعضا وجوارحی که خلق کرده است در حیوانی که
بدیده درمی آیند وقوی ومشاعری که در ایشان مقرر فرموده عقل
حیران میشود سیم عالم بلطایف ودقایق را لطیف میگویند واین نیز
ظاهراست چهارم لطیف مشتق از لطف واحسان میباشد یعنی

وجمیع اینها نزد کوههای تکرک مانند حلقه ایست در بیابان

بیان معنی لطیف وخبیر از اسماء الله تعالی

صاحب لطف وکرم واحسان وبدانکه خبیر را بدو معنی اطلاق میسازند الی
فعیل بمعنی فعل فاعل باشد یعنی عالم بجمیع امور وکنه حقایق وحقیقات
ودقایق اشیا دوم انکه فعیل بمعنی مُفعِل باشد یعنی خبر دهنده ومطلع
گرداننده بر حقایق اشیا وابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که حضرت
موسی الرضا علیه السلام بحسین بن خالد گفت که بدانکه خداوند عالمیان
قدیمست وقدیم بودن صفتی است که عاقل را دلالت میکند بر انکه چیزی
پیش از خدا نبوده وچیزی هم در وجود از لی همیشه با او نبوده پس باطل باشد
گفته کسی که گمان کند که پیش از خدا یا با او همیشه چیزی بوده است زیرا
اگر چیزی همیشه با خدا باشد خدا خالق آنچیز نمیتواند بود وچگونه خالق
چیزی باشد که همیشه با اوست واگر پیش از او چیزی باشد آن اول او خواهد
بود بخالق بودن از دیدم پس خدا تعالی خود را وصف نمود بنامی چند واسمی چند
برای خود مقرر فرمود تا که چون مردم با او محتاج ومضطر اند در هنگام
اضطرار او را بآن نامها بخوانند پس خود را مسمی گردانید بسمیع وبصیر
وقادر وعالم قاهر وحی وقیوم وظاهر وباطن ولطیف وخبیر وقوی وعزیز
وحکیم وعلیم وما شابه ذلک پس چون غلاة وتکذیب کنندگان این اسماء
الهی را میشنوند واز ما شنیده اند انکه میگوئیم که هیچ چیز مثل خدا نیست
وهیچ خلق در صفات وحالات با خدا موافق نیستند بر ما اعتراض مینمایند
که چون میگوئید که خدا شبیه ومثل ندارد وحال انکه این اسماء را بر شما اطلاق
میتوان کرد ومتصف باین صفات هستید ودرین صفات با خدا شریکید
جواب ایشان اینست که اگرچه اسم شریکیست اما معنی مختلف است چنانچه
شخصی را حمار نام میکنند واسد نام میکنند وسکر نام میکنند وحال انکه
این مسمیات اولا این اسما مشابهتی ندارند وهمچنین خداوند عالمیان که
خود را عالم فرموده نه باعتبار علم حادثیست که عارض او شود واگر ان علم

نزد او حاضر نباشد یا از و مفارقت نماید جاهل باشد چنانچه در مخلوقین میباشد
که او را جاهل میباشند و بعلم حادثی عالم میشوند و گاه آن علم از ایشان مفارقت
مینماید و باز جاهل میشوند و خدا را عالم می نامند بعلم ازلی که عین ذات
اوست و جمیع اشیا را میداند و جهل او محالست پس اسم علم مشترکست میان
خالق و مخلوق و بمعنی مختلف است و خداوند ما را سمیع مینامند نه بآلتی
چرا که در و باشد که بآن چیزها را بشنود و بآنچیز چیزها را نتواند دید
چنانچه در مخلوقین بیکعضو میشنوند و بیک عضو می بینند و در دیدن و
شنیدن محتاج باین دو عضوند ولیکن خدا بذات خود چیزهای شنیدنی
و دیدنی را همه میداند بی عضو و جزو و همچنین در اسم بصیر پس اسم مشترکست
و معنی مختلف و حق تعالی را قایم میگویند نه باینمعنی که بر پا استاده ولیکن قایم است
باینمعنی که حفظ کننده و مطلع بر احوال خلایق چنانچه میگویند که فلان شخص
قایم است بامر فلان یعنی بر احوالش مطلع است و حافظ و نگاهدارنده
اوست چنانچه فرموده است که من قایم و مطلع بهر نفسی بآنچه میکنند
و قایم در لغت عرب بمعنی باقی نیز آمده است و باینمعنی بر خدا رواست
یعنی زوال ندارد و ایضاً میگویند که فلان قایم است بامر فلان یعنی
مهمات او را کفایت مینماید و باینمعنی بر خدا رواست و در مخلوق قایم میگویند
یعنی بر پا استاده پس یک لفظ را در هر دو اطلاق مینمایند و معنی
مختلف است و همچنین لطیف در مخلوق بمعنی کوچکی و رزو کیست
و در خداوند عالمیان باینمعنی است که محال است که او را ادراک توان
نمود چنانچه میگویند که لَطُفَ عَنِّی هٰذَا الْاَمْرُ یعنی پی نبردم بهذا
امر پس لطیف بودن الهی عبارتست از اینست که او را بحدی و اندازه
نمیتوان یافت و بهیچ صفتی او را وصف نمیتوان نمود و خبیر در مخلوق
آنست از تجربه علمی اموخته باشد و خبیر در باب خدا آنست که همیشه

بجمیع جزئیات عالم باشد وظاهر در مخلوقین بر چیزی اطلاق مینمایند
که بر بالای چیزی برآمده باشد وخدا ظاهر است باینمعنی که غالبست بر جمیع
اشیا وهمگی مقهور قدرت اویند چنانچه عرب میگویند که ظَهَرَ عَلَی اَعدائِهِ
یعنی بر دشمن غالب شد ومعنی دیگر خدا را ظاهر مینامند که وجودش از همه
چیز ظاهرتر است وچه چیز از خدا ظاهرتر میباشد که در هر چیز نظر
میکنی صفت او را مشاهده مینمائی واثار قدرتش در تو انقدر هست که ترا
بس است وظاهر باینمعنی که در مخلوق میگویند آنست که خودش را توان
دید یا ذاتش را بحدی توان شناخت واینمعنی بر خدا محال است ودر مخلوق
امری را باطن میگویند که در میان چیزی فرو رفته باشد ودر زیر چیزی
پنهان شده باشد ودر خدا باینمعنی است که علم وحفظ تدبیرش بباطن
همه چیز سرایت کرده است چنانچه عرب میگویند که اَبطَنتُهُ یعنی باطن
او را دانستم وقاهر در مخلوق آنست که بسعی دیگر حیله واسباب والات بر کسی
غالب شود وگاه هست همان غالب مغلوب میشود ودر خدا باینمعنی است
که فاعل وخالق جمیع اشیا است وهمه مقهور ومغلوب قدرت اویند وهر چیز
نسبت بایشان اراده نماید بعمل می آید وآنچه را بگوید باش میباشد و
آنچه را خواهد فانی میکند پس در جمیع اینها اسم مشترکست میان خالق و
مخلوق ومعنی مختلف وسایر اسماء الهی بر نیقیاسست ودر حدیث دیگر
از آنحضرت منقولست که خدا را لطیف مینامند چونکه خالق مور
لطیف است از حیوانات بسیار ریزه مثل پشه وآنچه ازان خوردتر است
که از ریزگی بچشم درنمی آید ودر هر نوع ازاینها ماده وذری خلق کرده واز
یکدیگر ممتاز ساخته واز برای هر فردی از افراد اینها آنچه صلاح ایشان
در آنست خلق کرده وهمگی را بتربیت میفرماید وروزی میدهد آنچه در
قعر دریا وآنچه در پوست درختان خلق فرموده وآنچه در صحراها و

بیابانها آفریده و آنچه مصلحت ایشان در آنست تعلیم ایشان فرموده و قوت
مجامعت بایشان داده و کیفیت از تعلیم ایشان نموده و هریک را از صرف
کریزان ساخته و هریک را بزبان نوع خود اشنا کرده که سخن یکدیگر را
می فهمند و مطالب را بفرزندان خود میفهمانند و ایشانرا محبت فرزندان
داده که روزی برای ایشان می برند و در هریک رنگهای مختلف خلق کرده
نهایت صنعت در رنگ آمیزیهای ایشان کرده و اینها را در جانوری چند
کرده که از خوردی بدیده در نمی آیند و بدست لمس ایشان نمیتوان نمود
پس چون این خلقتهای لطیف را مشاهده کردیم دانستیم که صانع ایشان
لطیفست و عالم بطایف امور و خالق دقایق اشیاست که بی عضو و جارحه
و بی داة و الت و پیماده و مدت بر لوح عدم چنین رنگها ریخته و گلستان
عالم وجود را باین صفتها آراسته اصل دهم بدانکه علم الهی بجمیع اشیا
از کلیات و جزئیات احاطه نموده و اینمعنی اجمالا بین مسلمانانست
و انکار جمعی از حکما علم الهی را بجزئیات کفر است بلکه خداوند
عالم بجمیع اشیاء عالم بوده در ازل ازال و بعد از وجود آن چیز علم او
ستبدل نمیشود و زیاده نمیکردد و این امر از ایات و اخبار بحد ضرورت
رسیده و احتیاج بتوضیح ندارد و باید دانست که قدرت الهی عام است نسبت
بجمیع ممکنات و قادر است که در هر آنی صد هزار مثل برابر آنچه خلق کرده است
خلق نماید و لیکن مصلحت اقتضا نموده که بر همین قدر از خلق اکتفا نماید
چنانچه قدرت دارد که از برای هر شخصی سه دست یا بیشتر خلق فرماید
و لیکن مصلحت مقتضی آنست که غالبا دو دست بیشتر نباشد و انچه در این
حدیث و در ایات و اخبار موافق این وارد شده است که خدا بر هر شیء
قادر است دلالت بر این دارد که ممتنعات و امری چند که محال الذات شیء نیستند
و همین بر واجب و ممکن شیء اطلاق میتوان نمود در ممتنعات قصور از جناب

انجاست که چون قابل این نیست که وجود بآن تعلق یابد وچگونه متصور در
قدرت کسی باشد که خزانه او عدم باشد وآنچه خواهد بمحض ارادهٔ که
تعبیر ازان بلفظ کن می‌کنند موجود نماید چنانچه منقولست از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت موسی بکوه طور رفت وباخداوند
خود مشغول مناجات شد وگفت خداوندا خزینهای خود بمن بنما فرمود که
ای موسی خزانهٔ من آنست که هرامری را که ارادهٔ نمایم میگویم موجود شو
وان شئ موجود میشود وچون این ده اصل از وصول ضروریه دین بود
واعتقاد بانها الازم بود واختلاف بسیار از اهل باطل درانها شده بود موافق
طریق اهل بیت علیهم السلام بروجه اجمال بیان نمود که بیشتر ازیات شکوک
وضلالت از راه دین بدر نروی والسلام علی من اتبع الهدی ثم الایمان بی
والاقرار بان الله تعالی ارسلنی الی کافة الناس بشیرا ونذیرا وداعیا الی الله
باذنه وسراجا منیرا حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که بعد از
معرفت ذات وصفات واجب ایمان بانها ایمان بمن است واقرار نمودن بانکه
حق تعالی مرا بکافهٔ آدمیان بپیغمبری فرستاده که اطاعت کنندگان را
بشارت میدهم بثوابهای غیر متناهی ومخالفت کنندگانرا میترسانم
از عذابهای الهی ومیخواهم مردم را بسوی خدا واطاعت او وبفرمان او وتوفیق
او وچراغ نور بخشنده ام که مردم را از تاریکهای جهل وضلالت بنور
ایمان وهدایت میرسانم بدانکه یکی از اصول دین اقرار بنبوت پیغمبر آخر
الزمان صلی الله علیه وآله است وبیان این امر دین مختصر بروجه کمال عنوان
نمود ولیکن مجمل انرا در ضمن چند فایده تحریر مینماید فایدهٔ اولی
در بیان ضرورت وجود نبی واحتیاج خلایق بآن بدانکه این بستی ظاهر
ومعلوم است که غرض الهی از خلق این عالم بتحصیل منفعتی از برای خود
نیست چه معلوم است که او غنی بالذات است ودر هیچ کمالی بغیر محتاج نیست

در بیان احتیاج خلایق بنبی وضرورت وجود او

بکر

بلکه غرض انست که افراد قابله خلق را بکمالاتی که قابل آن باشند فایز گرداند
و بنای انسانی چنانچه سابقاً بآن اشاره شد از جمیع مخلوقات قابلیت و استعداد
و کمالات زیاده دارد و غرض کمالاتش از رتبه خاتم الانبیاست که اشرف مکونات
تا رتبه عمری و ابو بکری و ابو جهلی علیهم اللعنه که اخس موجودات و ظاهر است
که کمالات و رفع نقایص میشود و شکی نیست که این نحو از کمال بدون معلم ربانی
که از جانب حق تعالی مؤید بوده باشد و بوحی الهی حسن و قبح اشیا را داند
و بوعد و وعید مردم را بر خیرات بدارد میسر نیست چه ظاهر است که
نفوس بشری باعتبار دواعی شهوات و لذات راغب ببدیها میباشند و امور
قبیحه در نظر ایشان مستحسن میباشد و اکثر عالم امور قبیحه را بشهوات
خود حسن میدانند و ایضا معلوم است که این امور بدون وعد بثواب
و وعید از عقابها متمشی نمیشود و معلوم است که عقل انسانی بدون
وحی ربانی احاطه بخصوصیات ثواب هر عملی و عقاب هر شری نمیکند پس بغیر
شخصی که از جانب حق سبحانه و تعالی مامور باشد و حسن و قبح اشیا را بوحی
الهی داند ارشاد خلق و تکمیل ایشان حاصل نمیگردد و این شخص را ناچار است
از دو جهت یکی بجهت بشریت که بآن اعتبار مجالست و موانست و مکالمه
و مصاحبت با مکلفین نماید و الفت و امیزش با ایشان کند که سخن او در نفس
ایشان تاثیر نماید و جهت دیگر جهت روحانیت و تقدس و کمالست
که بآن جهت مستعد فیوضات نامتناهی و قرب بجناب اقدس الهی بوده باشد
که از جهت ثانی استفاضهٔ علوم و حکم و معارف نماید و بجهت اول
بخلق رساند چنانچه منقولست که زندیقی بخدمت حضرت صادق
صلوات الله علیه آمد و سوالها نمود و بجوابهای آنحضرت بشرف اسلام
فایز گردید و از جمله ان سوالها این بود که بچه دلیل اثبات انبیا و رسل مینمائید
حضرت فرمود که چون ما ثابت کردیم خداوندیرا که خالق و صانع ماست

کمال نوع انسانی بتحصیل

ومنزه است از صفات ما و از صفات جمیع مخلوقین و ان صانع حکیمیست و بنای کل جمیع
امورش بر حکمت و مصلحت است و خلق او را نمیتوانند دید و بلمس و حس
در نمی آید و جسم نیست که با او روبرو مکالمه و مخالطه و گفتگو نمایند
پس ثابت شد که بر وفق حکمت باید رسولان در میان او و خلایق باشند
که ایشانرا دلالت نمایند بر آنچه مصلحت ایشان در انست و باعث
نفع ایشانست و راهنما گردند بخیری چند که باعث بقای نوع ایشان است
و ترک نواهی مورث فنای ایشانست پس ثابت شد که جمعی میباید باشند که
از جانب حکیم علیم مردم را امر و نهی نمایند و تکالیف الهی و حکم ربانی را
بخلق برسانند و ایشان پیغمبران و اوصیای ایشانند که برگزیده های خدایند
از میان خلق که ایشانرا تادیب بحکمت نموده و کامل گردانیده و مبعوث
بحکمت ساخته که در اخلاق و صفات با عامهٔ خلق شریک نیستند و در خلق
و صورت و ترکیب با ایشان شبیهند و از جانب خدا مؤیدند بدلایل
و معجزات و براهین و شواهد که بر حقیقت ایشان دلالت میکند مثل
مردهٔ زنده کردن و کور روشن کردن و پس از افتادن و هر کر زمین
خدا یکی از ایشان خالی نمی باشد که کمال علم و معجزش دلیل حقیقت اوست
و هر وصی دلیلیست بر حقیقت پیغمبر شان بدانکه حضرت صادق در حدیث اشاره
بدلیل دیگر نیز فرموده که چون انسان مدنی بالطبع است و هر فردی
بدیگری در امور معاش و معاد خود محتاجند و با یکدیگر امیزش ایشان
ضرور است و امیزشها باعث منازعها و مشاجرات میشود پس ناچار است
ایشانرا از حاکمی که رفع منازعات ایشان نماید بنحوی که حیفی و میلی در حکم او
نباشد و اگر نه بزودی یکدیگر را میکشند و فانی میشوند و این حکم متلمود
از جانب خدا نباشد مامون از حیف و میل نیست و ایضا حکم موقوف
بر علم بخصوصیات احکام و ظاهر است که عقل بشری احاطه بجمیع

حصول

دلیل نبوت پیغمبران ص

خصوصیات احکام نمیتواند نمود پس حاکم مؤید بوحی میباید باشد فایده ثانیه
بدانکه دلیلی که عامه ناس بآن علم بنبوت نبوی بهم تواند رسانید آنمعجزاست
وآن عبارتست از امر خارق عادت که از مدعی پیغمبری ظاهر کرد و دیگران از
اتیان بمثل آن عاجز باشند مانند عصا را اژدها کردن ومرده زنده کردن
وماه را شق کردن و وجه دلالت معجزه بر نبوت ظاهر است چه هرگاه
شخصی دعوی نماید که من پیغمبرم فرستاده خدایم وگواه بر حقیقت من
این است که فلان امر غریب را بردست من جاری میکند ومطابق آنچه
گفته بظهور آید وآنکار خارج از طاقت بشر باشد علم بهم میرسد که
آن شخص فرستادهٔ خداست همچنانچه هرگاه شخصی بحضار مجلس بادشاهی
بگوید که من اجابت بادشاه مامور شدم که شما را بفلان کار بدارم وشاهد
بر صدق من آنکه بادشاه امروز تراسه مرتبه می بندد ومیکشاید یا سه بار
از تخت بر میخیزد وبادشاه سخن آنشخص را می شنیده باشد خواه حاضر باشد
نزد انجماعت بحجاب وخواه پرده درمیان باشد وبعد آنان مطابق گفته آن شخص
از بادشاه بظهور آید جمیع حاضران را یقین بهم میرسد که آنشخص راست
میگوید ونیز اگر خدا تعالی معجزه را برطبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد وتصدیق
کرده باشد وتصدیق کاذب قبیح است وبر خدا روا نیست وایضا چگونه
عقل تجویز مینماید که از خدا وند بانهایت لطف ورحمت اینچنین تصدیقی
که موجب ضلالت ابدی خلق باشد بظهور اید وهمچنانچه از دیدن
معجزه علم بنبوت بهم میرسد از علم بظهور معجزه از اخبار متواتره نیز
علم بهم میرسد چنانچه ما را از تواتر وجود شهر مکه علمی بهم رسیده
که بعد از دیدن هیچ زیاده نمیشود فایده ثالثه در تقریر دلیل بر نبوت پیغمبر
آخر الزمان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی الله علیه وآله است بدانکه
معجزات ظاهرات وآیات باهرات آنحضرت فوق حد واحصاست وازجمله معجزات

معجزه ص

دلیل نبوت پیغمبر آخر الزمان ص

انحضرت قرآن مجید است زیرا که بتواتر معلوم شده است که انحضرت قرآن را
برطبق دعوی نبوت خود معجزه آوردند وجمیع فصحا وبلغای قبایل عرب را
با انکه از یک بیابان بیشتر نبودند تکلیف نمودند که در برابر یک سوره کوچک
از سورهای قرآنی سورهٔ بیاورید که در بلاغت وفصاحت مثل آن باشد
وبا وفور جماعات وکثرت ایشان وشدت وعداوت وعصبیت وکفری
که داشتند چندانکه سعی کردند چیزی نتوانستند آورد وهمه اعتراف
بعجز کردند وبمقاتله وکشته شدن تن در دادند وباین امر ایتان نکردند
با اینکه دران زمان فصاحت وبلاغت پیشه ایشان بود ومدار ایشان
برخطب واشعار بوده چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است
که ابن السکیت که از علمای عامه بود بخدمت حضرت امام رضا صلوات
الله علیه آمد وسؤال کرد که چرا خداوند عالمیان موسی بن عمران را بتابید
وعصا وچیزی چند که شبیه بسحر بود فرستاد وحضرت عیسی را بطب
فرستاد وپیغمبر ما را با معجزه سخن وکلام فرستاد وحضرت فرمود
که خدا چون موسی را فرستاد براهل عصرش سحر غالب بود وساحران
دران زمان بسیار بودند لهذا موسی را با معجزه چند فرستاد بآن امری که ایشان
دران مهارت داشته شبیه بود وسحر ایشان را باطل کرداند وایشان
عاجز شدند از برای ان وباین نحو حجت را برایشان تمام کرد وحضرت عیسی
در زمانی مبعوث گردید که کوفتهای مزمن وبلاهای عظیم در انزمان
بهم رسیده بود ومردم بطبیب بسیار محتاج بودند واطبای ماهر نبودند
پس او را معجزه چند فرستاد از مرده زنده کردن وکور مادرزاد را شفا بخشیدن
که اهل آن عصر از انها عاجز شدند وحجت الهی برایشان تمام شد وپیغمبر
ما را در زمانی مبعوث گردانید که مدار اهل انعصر بر خطبها وکلامهای
بلیغ واشعار بود وتفاخر ایشان بهمین صنعت سخن بود پس انحضرت

از کتاب الهی و مواعظ و احکام چیزی چند آورد که ایشان معترف بعجز
خود شدند و حجت خدا را بر ایشان تمام کرد ابن السکیت گفت که والله
که مثل تو عالمی در این زمان من ندیده ام بگو که امروز حجت خدا بر مردم چه چیز است
فرمود که حجت خدا در این زمان عقلست که بآن تمیز نمایند میان کسی که
راست بر خدا گوید و تصدیق او نمایند و بگفته او عمل کنند و کسی که دروغ
بر خدا بندد و او را تکذیب کنند ابن السکیت گفت که والله که جواب حق
همین است و غیر قرآن از معجزات و خوارق عادات که در کتب خاصه و عامه
روایت نموده اند و اکثر آنها بتواتر پیوسته بسیار است و بر تقدیر عدم تواتر
بعضی در متواتر بودن قدر مشترک میان آنها شکی نیست مثل شق قمر و حرکت
کردن درخت از جای خود و آمدن بنزد آنحضرت و باز بفرموده آن بجای
خود برگشتن و جاری شدن آب از میان انگشتان مبارکش بنحوی که جمیع
لشکر و چهارپایان از آن سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگ ریزه در دست
آنحضرت و سخن گفتن بز خالد مسموم که زهر بر من زده اند و سیر کردانیدن
جمعی کثیر از طعام اندک و گردیدن جن و گرداندن آفتاب برای نماز حضرت
امیر المومنین علیه السلام و شهادت دادن سوسمار بر نبوت او و شکوه کردن
ناقه از صاحبش و با وجود چیزی نخواندن و از بشری تعلیم نگرفتن از
احوال گذشتها از بعمران و غیر ایشان خبر دادن موافق واقعه بدون خلل
و اختلاف و باین حال بر جمیع حقایق مطلع بودن و از هیچکس در حجت
مغلوب نشدن و در هیچ سوال عاجز از جواب نشدن و خبر دادن از وقوع
امور بسیار در زمان آینده و همه بعمل آمدن مثل فتح مکه و فتح خیبر و مغلوب
شدن روم و مفتوح گشتن خزاین فارس و روم بدست اهل اسلام
و مقاتله نمودن حضرت امیر المومنین علیه السلام با سپاه عایشه و طلحه و زبیر
و با معاویه و با خوارج نهروان و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و وفات

حضرت فاطمه وشهادت حضرت امام حسین صلوات الله علیه واختلاف
امت بهفتاد وسه فرقه ومسلط کشتن اهل اسلام بر بلاد وغالب کشتن
این دین بر ادیان انبیای سابق وبهم رسیدن صوفیه در این امت چنانچه
در یحدیث ابوذر خواهد آمد وامثال این معجزات زیاده ازان است که احصا
توان نمود وقطع نظر ازاینها از ملاحظه اوصاف واطوار آنحضرت از نسب
وحسب وعلم وحلم وخلق وهمت ومروت وامانت وديانت وعدالت
وشجاعت وفتوت وزهد وورع وقناعت وریاضت وعبادت
وترك علایق وصفای طینت ومجاهده بانفس وحسن سلوك وكيفيت
معاشرت باخلق وگفتار ودرستی وراستی كردار واستقرار محبتش
در دلها وسایر صفات حمیده واثار پسندیده آنجناب هر عاقلی جزم بحقیت
آنحضرت بهم رسد وهمچنین اگر کسی اندك تاملی بکند در احکام دین و
ضوابط شریعت مقدس او میداند که این قانون واین نسق از غیر خداوند
عالمیان نمیباشد واخبار بمبعث آنحضرت در کتابهای انبیای سابق
که الحال در میان هست بسیار است وذکر انها موجب تطویل میشود ودر بیان
معجزات آن جناب بایراد یك حدیث درین باب اکتفا مینمائیم چیزی در کتاب
قرب الاسناد بسند صحیح از معمر روایت کرده که حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود که پدرم موسی بن جعفر صلوات الله علیه مرا خبر داده که روز
نزد پدرم جعفر بن محمد علیه السلام بودیم من طفل خماسی بودم حاشیه حضرت
مولانا عبد الله یعنی قائم پیش بود یا پنجساله بودم که جماعتی از یهود
بخدمت پدرم آمدند وگفتند که تو فرزند محمدی که پیغمبر این امتست وحجت
بر اهل زمین است فرمود بلی ایشان گفتند که ما در توریت خوانده ایم
که حضرت ابراهیم را وفرزندان او را کتاب حکمت ونبوت کرامت کرده کرامت ۳
وبرای ایشان پادشاهی وامامت مقرر فرموده وهمیشه چنین یافته ایم و

اولاد

اولاد پیغمبران را که خلق و پیغمبری و وصیت از ایشان تجاوز نمینماید و بغیر
ایشان نمیرسد پس چرا از شما که نسل پیغمبرید بدر رفته و بدیگران قرار گرفته
و شما را ضعیف و مغلوب می بینم و حرمت پیغمبر شما را در شما مرعی نمیدارند
و شما را چنانچه باید اکرام نمینمایند چشمان حضرت امام صادق علیه السلام گریان شد
و فرمود که بلی همیشه پیغمبران و اوصیاء انبیاء خدا مظلوم و متهم بوده
بوده اند و بناحق کشته شده اند و همیشه ظالمان غالب بوده اند و اند
از بندگان خدا شاکر و مطیع او میباشند آیشان گفتند انبیا و اولاد ایشان
بتعلیم خلق علوم الهی را میدانند و بتلقین الهی عالم میباشند و ایمه و پیشوایان
خلق و خلیفها پیغمبران و اوصیاء ایشان چنین میباید باشند ایام علوم
الهی بشما چنین رسیده حضرت بمن فرمود که پیش بیا ای موسی پس من
نزدیک رفتم دست بر سینه من مالید و فرمود که خداوندا تو او را بقوت
فرما و تائید کن بنصرت و یاری خود بحق محمد و آل محمد و بیان کرده یهود گفت
که آنچه میخواهید از و سوال نمائید آیشان گفتند که ما چه کونه سوال نمائیم از طفلکه
که چیزی هنوز نیافته و بمرتبه علم نرسیده من گفتم بایشان که سوال نمائید
از روی تفقه و فهمیدن و عنت و لجاج را بکذارید گفتند که ما را خبر ده
از نه ایتی که خدا معجزه حضرت موسی کرد امیده بودم من گفتم که عصا بود که
اژدها میشد و دست را از کریبان بیرون می آورد و جهانرا از نور روشن
میساخت و ملخ و شپش و ضفدع و خون را بر اصحاب فرعون گماشت و طور را بر بالای سر
بنی اسرائیل آورد و من و سلوی برای ایشان آورد و من و سلوی هر دو بیان است
و دریا را برای ایشان شکافت گفت راستی گفتی بکو پیغمبر شما چه آیت و معجزه
آورد که بآن شک از دل امتش زایل شد و باو گرویدند گفتم آیات معجزات
بسیار است من پاره را بشما رام کوش باید و بفهمید و حفظ نمائید اما اول
شما میدانید که جن و شیاطین پیش از بعثت آنحضرت باسمانها میرفتند

بیان قلیل از معجزات
پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه و آله
صلوات الملک المنان

وگوش میدادند وچیزها ازمین می آوردند بکاهنان میگفتند کرو بعد از
رسالت او ایشانرا بر تیر شهاب وریختن ستارها راندند ومنع کردند وکاهنان
وساحران باطل شدند وخبرهای ایشان منقطع شد دوم سخن گفتن وگواهی
دادن کرگ بر پیغمبری آنحضرت چنانچه در قصه ابوذر گذشت سیم انکه
اتفاق داشتند ودوست ودشمن براستی وامانت ودیانت ودانائی
او در ایام طفولیت ودر هنگام شباب وجوانی ودر سن کهولیت وپیری
او همه معترف بودند که مانند او در علوم وکمالات نیست چهارم انکه چون
سیف بن ذی یزن پادشاه حبشه شد گروه قریش باعبد المطلب بنزد
او رفتند واو از احوال آنحضرت از ایشان سوال کرد واوصاف آنحضرت را
بایشان گفت که پیغمبری با این اوصاف درمیان شما هم خواهد رسید جمع
قریش اقرار کردند که این اوصاف محمد است که تو پیشماری گفت زمان بعثت
او نزدیک شده است مستقر او در مدینه خواهد بود ودر انجا مدفون
خواهد شد پنجم انکه چون ابرهه بن مکسوم که پادشاه یمن بود فیل از را
آورد که کعبه را خراب کند قبل از بعثت آنحضرت عبد المطلب گفت که بعد از
این خانه صاحبی دارد که نمیگذارد که ترا خراب کنند واهل مکه را جمع کرد ودعا
کرد وایشان بعد از خبر سیف بن ذی یزن بود وبه برکت آنحضرت خدا ابابیل را بر ایشان
فرستاد وایشان را هلاک کرد ومکه واهل مکه را نجات داد ششم انکه ابوجهل
سنگی برگرفت وبطلب آنحضرت بیرون آمد دید که پشت دیواری خوابیده
خواست که ان سنگ را بر روی آنحضرت بیندازد وبر دستش چسپید
وچندانکه تلاش کرد نتوانست انداخت هفتم انکه ابوجهل از اعرابی شتری خرید
بود ورزش را نمیداد اعرابی نزد قریش آمد وشکایت کرد ایشان از باب
تمسخر آنحضرت را نشان اعرابی دادند حضرت نزد کعبه نماز میگذارد گفتند
او را که حق تو از ابوجهل بگیرد چون اعرابی بنزد حضرت آمد وطلب نصرت

بگوید

غود

نصرت نمود حضرت اورا با خود بدر خانه ابو جهل برد و در را کوفت ابو جهل
متغیر الاحوال بیرون آمد و گفت چه کار داری فرمود که حق اعرابی را بده گفت
میدهم و در ساعت حق اعرابی را تسلیم کرد اعرابی نزد قریش آمده و گفت
خدا شما را جزای خیر دهد که آنشخص حق مرا از و گرفت قریش با بو جهل گفتند
که حق اعرابی را بفرموده محمد دادی گفت بلی گفتند ما استهزا با اعرابی میکردیم
و میخواستیم که ترا باز از محمد بدارم ابو جهل گفت که چون در را کشودم گفت
حق اعرابی را بده نظر کردم جانوری مهیبی از بابت شیر دیدم که دهان باز کرده
روبمن آورده میگوید بده اگر میگفتم نه سرم را میکند از ترس دادم هشتم
آنکه قریش نضر بن الحرث و عقبه بن ابی معیط را بنزد یهودان مدینه فرستادند
و احوال آنحضرت را ایشان بپرسند که او پیغمبر است یا نه و پادشاهی او ثباتی
خواهد داشت چون بیامدند یهود گفتند که اوصاف او را بما نقل کنید چون
کردند پرسیدند که از شما چه جماعت تابع او شدند گفتند مردم پست و فقیر تابع
او گردیدند یکی از علمای ایشان فریاد برآورد که همین پیغمبر است که ما اوصاف
او را در توریه خوانده ایم که قوم او زیاده از دیگران با او دشمنی خواهند کرد نهم
آنکه چون حضرت هجرت فرمود قریش سراقه بن جعشم را بطلب آنحضرت
فرستادند چون حضرت را دیدند فرمود که خداوندا دفع شر او از ما
بکن در حال پاهای اسبش بزمین فرو رفت فریاد برآورد که ای محمد مرا دعا کن
که من عهد میکنم که همیشه خیر خواه تو باشم و با دشمن تو مصالحه ننمایم
حضرت فرمود که خداوندا اگر راست میگوید اسبش رها کن پس رها شد
برگشت و از انعهد بنگشت دهم آنکه عامر بن طفیل و زید بن قیس هر دو
بنزد آنحضرت آمدند و عامر با زید گفت چون بنزد او میرویم من او را مشغول
سخن میسازم و تو شمشیر کار او بساز چون بیامدند چند آنکه عامر با
حضرت سخن گفت زید کاری نکرد و چون بیرون آمدند عامر از زید را

زیاده از حد ملامت کرد که ترسیدی او گفت هرگاه اراده میکردم که بزنم بغیر
تو دیگری را نمیدیدم و اگر میزدم بر تو میزدم یازدهم آنکه روزی از زید بن قیس
و نضر بن الحرث با یکدیگر متفق شدند که غیب از آنحضرت بپرسند چون بمجلس
آنحضرت رسیدند حضرت متوجه ازید شدند و فرمودند که بیاد داری
روزی را که با عامر آمدی و قصد کشتن من داشتی و خدا نگذاشت و تمام قصه را
نقل کرد ازید گفت که والله که بغیر من و عامر ازین قصه کسی خبر نداشت
و کسی ترا خبر نکرد مگر ملک اسمان و شهادت گفت و مسلمان شد دوازدهم
آنکه گروهی از یهود آمدند نزد جدم علی بن ابی طالب و گفتند که رخصت
بگیر که ما بر پسر عمت درایم که سوالی چند از و داریم چون حضرت رخصت
طلبید حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چه میخواهید من بنده از
بندگان خدایم انچه من تعلیم مینمایید میدانم پس رخصت فرمود چون داخل
شدند فرمود که میخواهید خود سوال کنید یا من مطالب شما را بیان کنم ایشان
گفتند تو بیان کن فرمود که آمده اید تا حال ذی القرنین سوال کنید گفتند بلی
فرمود که طفلی بود از اهل روم و پادشاه و بمشرق و مغرب عالم رفت و در آخر
سد را بنا کرد گفتند گواهی میدهیم که چنین است سیزدهم آنکه واره صیه
بن معبد اسدی بخدمت حضرت آمد و در خاطر گذرانید که از هر که سوالی
از سوالهای خواهم کرد
حضرت فرمود که آمده تا سوال از نیکی و گناه بکنی پس دست
بر سینه او زد و فرمود که برو نیکی آنچیزیست که نفس تو بآن مطمئن شود
و دلت گواهی بدهد که نیکو است و در سینه ات حقیقتان مستقر گردد و اثم
و گناه آنست که در سینه ات کرد و در دلت جولان کند و دلت بر حقیقت
آن گواهی ندهد هر چند ترا فتوی دهند که خوبست از امکن چهاردهم
آنکه گروه عبد القیس بخدمت آنحضرت آمدند و چون مطالب ایشان بعمل
آمد حضرت فرمود که خرما بلاد خود که همراه دارید بیاورید و هریک

فرمود ص

خواهم کرد ل

ازایشان

از ایشان نوعی از خرما آوردند حضرت نام آن خرما را هم فرمودند ایشان
گفتند که تو خرما های مارا از ما بهتر میشناسی پس آنحضرت خصوصیات
زمین ها و خانهای ایشان را بیان فرمودند گفتند تو مگر بلاد و خانهای
ما را دیده حضرت فرمود حجاب از پیش برداشتند من از اینجا دیدم پس
یکی از ایشان برخاست و گفت خالوی دارم دیوانه شده است حضرت او را
طلبید و ردایش را گرفت و سه مرتبه فرمود که بیرون رو ای دشمن خدا
هما ساعت عاقل شد و گوسفند بری با خود داشتند حضرت گوش او را
در میان دو انگشت خود گرفت و فشرد بشکل داغ علامتی در آن پیدا شد
و فرمود که بگیرید این را که این علامت در گوش فرزندان این گوسفند
خواهد بود تا روز قیامت و هنوز در گوش اولادان این گوسفند علامت
معروفست یازدهم آنکه سفری حضرت بر شتری گذشت که واماندنی
بود و حرکت نمیکرد و ابی طلبید و مضمضه نمود و در ظرفی کرد و در
گلوی شتر ریخت فرمود که خداوندا چنین کن که خلاد و عامر و رفیق
ایشان را برگیرد پس ایشان هر سه سواران شتر شدند و بر جست
و در پیش شتران دیگر میدوید شانزدهم آنکه در سفری ناقه یکی از اصحاب
گم شد او گفت که اگر پیغمبر است میداند که شتر من در کجاست حضرت
او را طلبید و گفت ناقه تو در فلان موضع مهارش بدرختی بند شده است
رفت و گرفت هفدهم آنکه آنحضرت بر شتری گذشت و آن شتر سر پیش
آورد و سخن گفت حضرت فرمود که شکایت صاحبش میکند که با او
بد سر میکند حضرت صاحبش را طلبید و فرمود این را بدیگری بفروش و
براه افتادان شتر بر جست و از پی آنحضرت روان شد و فریاد میکرد
و استغاثه مینمود حضرت فرمود که میگوید از برای من صاحب نیکو
هم رسان پس حضرت فرمود حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه

که این را خریداری تا حضرت ترا خرید و داشت تا جنگ صفین همچنین
انکه روزی حضرت در مسجد نشسته بودند شتری از در مسجد درآمد و همه
جا دوید تا بنزدیک حضرت آمد و سر در دامن حضرت گذاشت و استغاثه
کرد حضرت فرمود که میگوید یکی صاحب من امروز مرا میخواهد برای دلیمه
پسرش بکشد و از من استغاثه مینماید که نگذارم او را بکشد شخصی از صحابه
گفت که بلی شتر فلان شخص است و امروز برای دلیمه پسرش اراده کشتن
این شتر دارد حضرت کس فرستاد و شفاعت فرمود او از کشتنش گذشت نوزدهم
انکه حضرت نفرین فرمود بر قبیله مضر که خدا قحط بر ایشان مستولی سازد
ایشان مبتلا بقحط شدند کس بخدمت حضرت فرستادند و اضطرار خود را
عرض کردند و تضرع نمودند که از تقصیر ایشان بگذرد حضرت فرمود
که خداوندا نفرین مرا بر ایشان مستجاب فرمودی اکنون التماس مینمایم
که بر ایشان باران نافع زود بفرستی و چنین کنی که ضرر بایشان نرساند
هنوز در دعا بود حضرت که باران ریخت که عالم را گرفت و گذشته بر ایشان
باریدا هل مدینه آمدند و گفتند یا رسول الله راههای ما بند شد و بازارهای
ما بسته شد حضرت اشاره فرمود ابر که بر حوالی بیاد و بر ما مبارا بر
از مدینه دور شد و تا یکماه در حوالی مدینه می بارید بیستم انکه حضرت را
قبل از بعثت در طفولیت ابو طالب بسفر شام برد و در راه در حوالی دیر بحیرا
راهب فرود آمدند بحیرا علوم کتب اسمائی را میدانست و کتب بسیار
خوانده بود و در توریة کتب دیگر خوانده بود که پیغمبر آخر الزمان در این
وقت بر این مکان عبور خواهد فرمود چون این قافله را دید فرمود
طعامی مهیا کردند و اهل قافله را بضیافت طلبید و در میان ایشان
چند انکه تفحص نمود کسی را نیافت که موافق اوصافی باشد که در کتب
خوانده بود گفت یا بر سر بارهای شما دیگر کسی از قوم شما مانده است که

ویک بیضه

توریة

حاضر

حاضر نشده باشد گفتند طفلی یتیمی هست با مالکه نیامده است بحیرا نظر کرد
دید که حضرت خوابیده و ابر بر حضرت سایه کرده بحیرا گفت که این یتیم را
بطلبید که آن یتیم است و مطلب من آن پیغمبر واجب التعظیم است چون حضرت
متوجه شدند بحیرا دید که ابر بان آفتاب فلک بنود حرکت میکند و سایه
می افکند بیامد و شرایط بندگی تقدیم رسانید و بقریش گفت که این پیغمبر آخر الزمان
و از جانب خدا مبعوث خواهد شد و از احوال آنحضرت بسیار بیان کرد بعد
ازان خبر قریش از آنحضرت مهابت بسیار داشتند و زیاده تعظیم می نمودند
و چون بمکه آمدند سایر قریش را خبر دادند و باین سبب خدیجه بنت خویلد
تزویج آنحضرت رغبت فرمود و او بزرگ زنان قریش بود و صنادید
و اکابر قریش هم خواستگاری او نمودند اما کرد و بشرف مزاوجت
آنحضرت مشرف شد بیست و یکم آنکه قبل از هجرت حضرت علی بن ابی طالب را فرمود
که خدیجه را بگو طعامی مهیا کند و فرمود که خویشان ما را از فرزندان عبد
المطلب طلب کن حضرت چهل نفر از خویشان را طلب نمود و چون بیامدند فرمود
که یا علی طعام بیاور حضرت اندک طعام آوردند که سه نفر سیر توانند شد
بایشان فرمودند که بخورید و بسم الله بگویید ایشان بسم الله نگفتند
حضرت خود بسم الله فرمود ایشان بخوردن مشغول شدند و همگی
سیر شدند ابو جهل گفت محمد خوب سحری برای شما کرده بطعام سه نفر چهل
نفر را سیر کرده این سحر بالاتر نمی باشد حضرت امر فرمود که بعد از چند روز
دیگر که فرمود ایشان را طلبیدم و از همان طعام ایشان را سیر گردانید بیست
و یکم آنکه حضرت امیر المومنین علیه الصلوة و السلام که من بیابان رفتم و گوسفندی
خریدم بیکدرهم و قدری دیگر رفتم بیکدرهم و نزد حضرت فاطمه
علیها السلام آوردم فاطمه در زمان بخت و گوشت را شیر ما کرد و فرمود
که پدرم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله طلبیدی با یکدیگر میخوردیم

چون بخدمت آنحضرت آمدم بر پهلو خوابیده بود و میفرمود که خداوندا بناه
میبرم بتو از گرسنگی من عرض کردم که یا رسول الله ص طعامی نزد ما حاضر شده
اگر میل بفرمائی برخواستند و از ضعف بر من تکیه فرمودند چون بنزد حضرت
فاطمه صلوات الله علیها آمدند فرموده اند که ای فاطمه طعام بیاور حضرت
فاطمه دیگ را تا کردهای نان حاضر گردانید حضرت جامه بر روی نان پوشید
و فرمود خداوندا برکت ده طعام ما را پس فرمود که کاسه و مرکوده نان برای
زنان خود یکیک جدا کردند و فرستادند پس فرمود که از برای فرزندان و
شوهر خود حصه بگذارید پس فرمود که خود تناول نمائید و برای همسایگان هم
حصه بفرست بعد از اینها همه تا چند روز آن برکت نزد ما بود و از آن میخوردیم
بیست و سیم آنکه زن عبد الله بن مسلم گوسفندی برای آنحضرت آورد که بر آن
بریان کرده بود و در آن وقت بشیر بن البراء بن عاذب در خدمت آنحضرت
بود و از آن تناول کرد و حضرت تناول نفرمود که این گوسفند میگوید که
مرا بزهر آلوده کرده اند و بعد از زمانی بشیر بمرد حضرت آن زن را طلبیده فرمود
که چرا چنین کردی گفت شوهر من و اشراف قوم مرا کشته بودی گفتم اگر پادشاه است
کشته خواهد شد و اگر پیغمبر است خدا او را مطلع خواهد گردانید که نخورد
بیست و چهارم آنکه جابر بن عبد الله انصاری گفت که مردم را در روز
خندق دیدم که مشغول حفر خندق اند و همگی گرسنه اند و حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه و آله دیدم مشاهده نمودم که مشغول کندن است و از گرسنگی
شکمش برداشته چسبیده آمدم بخانه و حال با زن خود گفتم زنک در خانه
ما یک گوسفندی هست و یا یک ذره گوسفندی را کشتم و ذره را نان کرد
و نصف گوسفند را بریان کرد و نصفی را مرق ساخت و بخدمت حضرت
آمدم و عرض نمودم که طعام کرده ام میخواهم که تشریف بیاوری هر کس را
که خواهی با خود بیاوری حضرت جمیع اصحاب را ندا فرمود که جابر شما را بسوی

طعام خود دعوت فرماید جابر ترسان و با خجالت تمام بخانه آمد و بزن خود
گفت که عجب فضیحتی شد جمیع صحابه با حضرت آمدند زن پرسید از جابر
که تو ایشانرا خواندی با حضرت جابر گفت که حضرت طلبید ایشانرا زن
گفت که پس بات نیست او بهتر میداند از تو جابر گفت که چون حضرت
تشریف آوردند فرمودند که نطعها پهن کردیم درمیان شارع و فرمود
که کاسها و ظرفها بهم رسانیدیم و پرسید چه مقدار طعام داری آنچه بود
عرض نمودم فرمود که یکجا مر بروی ظرفی که بختی در انجاست بروری
دیگ مرق و بروی تنور بپوشانید و ازینرجا مر بدر آورید و کاسها بگشید
و برای مردم ببرید ما چنین کردیم چندانکه بیرون آوردیم کم نشد تا انکه
سه هزار نفر از صحابه با حضرت بودند سیر شدند و جابر و اهل خانه اش
سیر شدند و هدیه برای همسایها فرستادند و چند روز دیگر طعام در خانه
داشتم بیست و پنجم انکه سعد بن عباده انصاری هستی در خدمت حضرت
آمد و حضرت صایم بودند آنحضرت با حضرت امیرالمومنین علیه السلم دعوت
فرمود چون تشریف بردند و طعام تناول فرمودند حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که پیغمبر و وصی او در خانه تو افطار نمودند ای
سعد طعام ترا ابرار و نیکان خوردند و نزد تو روزه داران افطار کردند
و ملائکه بر شما صلوات فرستادند چون حضرت برخواستند سعد
الاغی برای حضرت حاضر گردانید و قطیفه بر روی آن انداخت و از حضرت
التماس کرد که سوار شوند و ان الاغ بسیار بد راه رونده بود چون حضرت
سوار شدند ببرکت قدم آنحضرت ان الاغ چنان رهوار و خوش راه
شده بود که هیچ اسبی با او نمیرسید بیست و ششم انکه آنحضرت از حدیبیه
مراجعت فرمود در راه بابی رسیدند بسیار صعیف بقدر انکه یک سوار
یا دو سوار سیر آب شود حضرت فرمود که هرکس پیش از ما باب برسد اب نکشد

چون حضرت بر سر آب رسیدند قدحی طلبیدند و مضمضه فرمودند
در آن قدح آب مضمضه بچاه ریختند آب بچاه بحدی بلند شد که همگی
سیراب شدند و مشکها و مطهرهای خود را پر کردند و وضو ساختند
بیست و هفتم خبرهائی که از امور آینده فرمودند و همه موافق فرموده
آنحضرت واقع شد بیست و هشتم آنکه در صباح شب معراج قصه شب
نقل میفرمودند جمعی از منافقان لعین آنحضرت فرمودند که بقافله
که شتیم آنوقت می آوردند وصیات ایشان چنین بود و در فلان محل
ایشانرا ملاقات کردم و فلان متاع با خود داشتند و در فلان روز هنگام
طلوع آفتاب از عقبه بالا خواهند آمد و در پیش قافله شتر کندم کوتاهی
بود چون آنروز شد همگی دویدند که حقیقت حال را معلوم نمایند و چون
آفتاب طلوع کرد آنچه فرموده بود بظهور آمد بیست و نهم آنکه از جنگ
بتوک مراجعت میفرمودند در منزلی تشنگی بر صحابه غالب شده همگی بخدمت
آنحضرت آمدند و گفتند الماء الماء یا رسول الله حضرت ص فرمودند
با بوهریره گفت که هیچ آب داری گفت بقدر قدحی در مطهره من مانده
فرمود که بیاور و در میان قدحی ریخت و دعا فرمود و در روایات دیگر است
مبارک در میان قدح گذاشت آب از میان انگشتانش جاری شد و فرمود
که هر که آب میخواهد بیاید و آنقدر آب جاری شد که جمیع سیراب
شدند و مشکهای خود را پر کردند پس چون همه سیراب شدند خود
تناول فرمود با ابوهریره اب داد سی ام آنکه خواهر عبدالله بن رواحه
انصاری را دیدند در ایام کندن خندق که خبزی با خود دارد پرسیدند
که بکجا میروی گفت این خرماها را برای برادرم عبدالله میبرم فرمود
که نزد من آور و از وی گرفتند و نطعها طلبیدند و این خرماها را بر روی
نطعها پهن کردند و جامه بر روی آنها پوشیدند و متوجه نماز شدند

چون فارغ شدند نطعها بر از خرما شده بود صحابه را طلبیدند هر یک آنچه
میخواستند خوردند و توشه بر گرفتند و آنچه ماند بآن زن عطا
فرمود سی و یکم آنکه در سفری بودند صحابه بسیار گرسنه شدند فر
هر که توشه با خود دارد برای ما بیاورد چند نفر آوردند مجموع بقدر
یک صاع شد پس نطعها و جامها طلبیدند و این یک صاع خرما
را بر روی نطعها ریختند و بجامها مستور گردانیدند و دعا فرمودند
خدا یتعالی آنقدر زیادتی و برکت کرامت فرمود که تا مدینه همگی توشه
داشتند سی و دوم آنکه از بعضی سفرها مراجعت میفرمود فرمودند
جمعی بر سر راه آمدند و گفتند یا رسول الله جاهی داریم که در هنگام
وفور آب بر سر چاه اجتماع مینمائیم و آبش کم میشود برایهای دیگر که
حوالی ماست متفرق میشویم و آب کم شده و جمع از دشمنان مانع شده اند
رفتن بر سر آنجا دعا کن که آب ما زیاده شود حضرت آب دهان در چاه
ایشان انداخت چندان آب ایشان زیاده شد که عمق انرا نمیدانستند
چون این خبر بمسلمه کذاب رسید آب دهان در چاهی افکند که آبش زیاده
شود بخوست او چاه خشک شد سی و سیوم آنکه چون حضرت دعا فرمود
که زمین است سرافیه بن جعشم را رها کرد تیری از جعبه بیرون آورد
و بر نشانه بآنحضرت داد التماس نمود که چون بر اعیان من برسید
این تیر را بر نشانه بایشان بدهید و آنچه احتیاج باشد از مطعومات
از مال من بگیرید چون حضرت بایشان رسیدند بزی هدیه آوردند
که آبستن بود و شیر نداشت حضرت دست بابرکت بر پستان او مالیدند
فی الحال حامله و شیر از پستانش روان شد چندانکه تمام ظرفها را پر کردند
سی و چهارم آنکه مهمان زنی شدند که او را ام شریک میگفتند و مشکی
نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله آورد که اندکی روغن در آن بود حضرت ص

با صحابه تناول فرمودند و دعا فرمودند برای آن زن ببرکت تا ان زن زنده
روغن بزرگ مشک بیرون می آورد و تمام نمیشد سی و پنجم آنکه چون
سوره تبت نازل شد در مذمت ابولهب و زنش ام جمیل زن او سنگی برگرفت
و بطلب حضرت آمد چون پیدا شد ابوبکر به حضرت گفت یا رسول الله
ام جمیل می آید خشمناک و سنگی در کف دارد میخواهد بر تو زند حضرت
فرمود که مرا نخواهد دید چون نزدیک شد از ابوبکر احوال آنحضرت را
پرسید که کجاست ابوبکر گفت هرجا که خدا خواهد نمیدانم او گفت که
اگر او را میدیدم این سنگ را بر و می انداختم او مرا هجو کرد است بخلاف
و عزی که من نیز شاعرم و او را هجو میتوانم کرد چون برفت ابوبکر گفت
که چون بود که شما حاضر بودید و شما را ندید حضرت فرمود که خدا میان
من و او حجابی مقرر ساخت که دیده او بر من نیفتاد پس فرمود که از جمله
معجزات کتابیست که گواه بر حقیقت خود و جمیع کتابهای گذشته است
و عقلهای متفکران در کمال آن حیرت با معجزات بسیار دیگر که اگر ذکر کنیم
بطول می انجامد آن یهودان گفتند ما چه میدانیم که راستست حضرت اما
موسی علیه السلام فرمود که ما چه دانیم که آنچه شما از معجزات حضرت موسی
ذکر میکنید حق است گفتند که نیکان و راست گویان ما علم بهم رسانیده ایم
حضرت فرمود که پس در اینجا نیز بدانید که حقیت اینها را بخبر دادن طفلی
گفت که از خلق یاد نگرفته و بعلم الهی دانسته و اصل خبر دادن او گواه
ایشان همه گفتند که گواهی میدهیم که خدا یکی است و محمد پیغمبر و فرستاده
اوست و شما پیشوایان و امامان و حجتهای خدائید بر خلق انگاه حضرت
صادق علیه السلام برجست و پیشانی حضرت امام موسی علیه السلام را ببوسید
و فرمود که تو ئی امام و حجت الهی بعد از من پس جمیع آن گروه را خلعت
داد و نوازش نمود و زرها عطا فرمود و باسلام کامل برگشتند بدانکه اگر

آنچه از معجزات بیان کردی

بنقل

کسی اندك بصیرتی داشته باشد و در احوال و اطوار آنحضرت و اهل بیت صلوات
الله علیهم نظر نماید میداند که آیات صدق و حقیقت ایشان نهایت ندارد
و هر حدیثی از احادیث ایشان معجزه کامليست برای حقیقت ایشان و همیشه
انوار فیض ایشان بشیعیان میرسد و بتوسل بایشان حصل میکردد و ابواب
فیض و برکت ایشان بر خلق مفتوح میکردد بلی روشنی که بسیار شدید
دیده های معیوب را کور میکرداند زیادتی نور و جلالت و عظمت ایشان
کدیده جمعی را نابینا کرده است دوست و دشمن همه اعتراف بفضل و
بزرکواری ایشان دارند و هر یك از ایشان دلیلند بر حقیقت خود و امامت
باقی ایمه بلکه بر وجود واجب الوجود و کمال قدرت او و جمیع کمالات او
صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین فایده رابعه باید دانست که
پیغمبر ما بر نص قرآن مبعوث بر کافر عالمیانست از دمیان و جنیان
و خاتم پیغمبرانست که بعد از و پیغمبری نمیباشد و آنجناب و جمیع پیغمبران
از جمیع کناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر عمر معصوم و منزهند
و باید اعتقاد داشت موافق احادیث متواتره که پدران آنحضرت تا حضرت
آدم علیه السلام همه بزرکواران و انبیا و اوصیا بوده اند و از کفر و شرك مبرا بوده اند
و در هر عصری بهترین اهل عصر خود بوده اند و آنچه اهل سنت لعنهم الله
در تواریخ و تفاسیر خود ذکر نموده اند از چیزهائی که مستلزم نسبت کناه
بآنجناب یا بغیر او از پیغمبران یا متضمن نسبت کفر و شرکت بپدر و مادر
آنحضرت یا یکی از اجداد آنحضرت همه دروغ و افتراست و محض تهمت
و خطاست و چون خلیفهای ثلثه ایشان بانواع کفر و فسق و بدیها
آراسته بودند از برای انکه قباحت از ایشان در نظرها برطرف کنند هر یك
از پیغمبران و ایمه و اوصیا خطاها و بدیها نسبت کرده اند و بعضی از منافقان
یهود در میان مسلمانان بودند که خبرها از کتب خود که محض افترا بود

مطالب آن

بیان آنکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
بر عالمیان مبعوث شده است

و مادران آنحضرت تا حوا همکی
معصومات از زنا و بدیها
بوده اند

در میان مسلمانان نقل میکردند واکثر از اهل تواریخ اهل سنت بایشان
منتهی میشود لهذا این حقیر یک جلد کتاب بمسمی بانوار در تاریخ انبیا
نوشته ام که تواریخ ایشان بنحوی که از اهل بیت صلوات الله علیهم بما رسیده
مضبوط کرده ان شاء الله تعالی در خاطر هست که اگر اجل مهلت دهد
بعد از اتمام بفارسی ترجمه نمایم که تواریخ اهل سنت و یهود و خطاهای
که نسبت به پیغمبران غالیشان داده اند از میان مسلمانان برطرف شود
وتوضیح بعضی ازین مطالب که مذکور شد با سایر اوصاف آنحضرت در
فصول بعد ازین در ضمن اوصاف امام بیان خواهد شد فایدهٔ خامسه
در بیان بعضی از شمایل و اوصاف آنحضرت ابن بابویه رحمة الله علیه باسناد
معتبر روایت کرده از حضرت امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه
السلام از پدران کرام عظام او صلوات الله علیهم که حضرت امام حسن صلوات
الله علیه و آله فرمود که از هند بن ابی حصاله پرسیدم از حلیه و شمایل حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و هند وصاف و شمایل آنحضرت میکرد
و گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عظیم الشان بود در نظرها
وجلالت و مهابت ایشان در دلها و سینها جا کرده بود روی آنحضرت
نور میداد و میدرخشید مانند ماه شب چهارده میانه بالا بود نه
بسیار بلند و نه بسیار پست سر مبارک ایشان کوچک نبود و در موی
شکمها و حلقها بود که موجب زینت میشد و اگر بذرت بسیار بلند
میشد دو حصه میکردند که محل هم کشاده باشد و غالب اوقات آنقدر
بود در بلندی که بزمه گوش میرسید و چون در میان عرب در آنزمان
سر تراشیدن بسیار بد نما بود و غیر حج و عمره سر نمی تراشیدند زیرا که
می باید نبی و امام کاری نکنند که در نظرها بسیار بد نماید و رنگ مبارک
سفید بسیار نورانی بود و موافق چند حدیث دیگر بسرخی آمیخته بود و کشاده

بیان بعضی از اوصاف
و شمایل آنحضرت صلی
صلی الله علیه و آله

وکشاده بیشابی بودند وابروهای شان بلند ومقوس بود ونازک کردیده تا تمام
شده بود اما پیوسته نبود ودر بعضی از احادیث عامه وخاصه وارد
شده است که ابروهای شان پیوسته بود وآنچه در بعضی حدیث مشهور ترا
ودرمیان دو ابروی ایشان رکی بود که درهنکام غضب پر میشد
وبلند میکردید وبینی آنحضرت کشیده وبلند بود ومیانش اندک برآ
داشت وسرش نازک بود وپوسته نور ازان می تافت وموی ریش آنحضرت
انبوه بود وتنک نبود درخد آنحضرت برامدکی نبود هموار بود ودهان
ایشان بسیار کوچک نبود ودهان خورد نزد عرب بسیار مذموم است
ودندانهای منور شان بسیار سفید ونازک واز یکدیکر کشاده بود
وموی نازکی ازمیان سینه شان روئیده بود وتا ناف بمثابه خطی
ممتد کردیده وکردن شریفشان بمثابه کردن صورتی بود که از نقره ساخته
باشند وجلا داده باشند ودرنهایت سفیدی وجلا وجمیع اجزای ترکیب
بدن شان معتدل ومتناسب بود ووسط بود ندنه بسیار تنومند ونه
بسیار لاغر سینه وشکم باهم برابر بود ومیان شانها کشاده وعریض
بود وسرهای استخوانها قوی بود وبدن شریف شان درنهایت صفا
وسفیدی ونور بود بغیر خطی از موکه درمیان سینه ایشان بود ودیکر
برسینه وشکم موی نبود وبر ذراعین وکفهای شان مو روئیده بود و
وکف دست مبارک شان وسیع وپهن بود وکفهای شان بضخامت
مایل بود ونزد عرب دست بزرک بسیار پسندیده است وپایهای شان
نیز ضخیم بود وانکشتان شان کشیده وبلند بود وساعد وساق مبارک
شان صاف بود کره وناهمواری نداشت وکومیانه پای شریفشان میانه
بود ونه بسیار کو بود ونه هموار پشت پای شان درنهایت نرمی وهموار
بود بحدی که اکر آبی برآن میریختند هیچ برویش بند نمیشد وچون راه میرفتند

کتفهای

وتند نمیرفتند وکردن نمیکشیدند ودرهنگام راه رفتن سر مبارک بپیش می
افکندند مانند کسی که از بلندی بزیر آید واگر با کسی سخن میگفتند بروش
منکران بگوشه چشم نظر نمیکردند بلکه بتمام بدن میگشتند ومتوجه او
میشدند ونظر آنحضرت غالب اوقات بر زمین بود وبسوی مردم کم نظر
می افکندند وباسمان کم نگاه میکردند از روی حیا وچون بکسی نظر میفرمودند
چشم نمی گشودند که بتمام دیده نظر کنند بلکه بخضوع نظر میفرمودند
وهرکه را میدیدند مبادرت بسلام میکردند فرمود که از هند صفت
سخن گفتن جدم را پرسیدم گفت آنجناب اکثر اوقات در حزن واندوه
بودند وپیوسته مشغول تفکر بودند راحت از برای خود نمی پسندیدند
وعبث سخن نمیفرمودند ومتکلم از سخن نمیگفتند بلکه بدهان از
میکردند وکلمات جامعه میفرمودند که کلمهای اندک معانی بسیار
مندرج بود وکلامشان فصل کننده وتمیز دهنده میان حق وباطل
بود وزیادتی ولغو در تقریرشان پنهان نبود وکلام نارسا از مطلب نبود نرم
طبیعت وخوش خلق بودند وغلظت وخشونت هرگز نمیکردند
وکسی را حقیر نمیشمردند وخفیف نمیکردند ونعمت عظیم می شمردند واگرچه
اندک باشد هیچ چیز از نعمتهای الهی را مذمت نمیفرمودند ولیکن مطعوم
را مدح بسیار هم نمیکردند وهرگز برای امور دنیا بغضب نمی آمدند واز کسی
آزرده نمی شدند امّا چون بحق میرسیدند دوست ودشمن نمیدانستند
واز برای خدا که غضب میفرمودند هیچ چیز بایشان مقاومت نمیکرد
واستادگی میکردند تا حق را بمقرش قرار میدادند وچون اشاره میفرمودند
بجای تمام دست اشاره میفرمودند بانگشت وبعضی نکته گفتند که تا فرق
شود میان اشاره که درهنگام شهادت گفتن میکردند واشارهای
دیگر ودر مقام تعجب دست را میگردانیدند وحرکت میدادند ودر

۳ میفرمودند

امری که

امری که از برای خدا غضب میفرمودند بسیار متوجه میشدند و اهتمام
میفرمودند و چون فرحی روی میداد نظر بزرگان افکندند که بسیار آثار
فرح و خوشحالی از ایشان ظاهر نگردد اکثر خنده آنحضرت تبسم بود
که صدا ظاهر نمیشد ولیکن همین مقدار بود که دندانهای نورانی شان
مانند تگرگ ظاهر میشد پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه فرمود
که من از پدرم پرسیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه چه
سلوک میفرمودند فرمود که هرگاه میخواستند بخانه تشریف می بردند
اوقات خود را بخانه سه قسمت میکردند یکجزو را برای عبادت مقرر
میساختند و یکجزو را صرف اهل و زنان میکردند و یکجزو را برای راحت
خود میگذاشتند و آن جزوی که برای خود گذاشته بودند صرف مردم
میفرمودند و خواص و عوام اصحاب را مرخص میفرمودند که سوالات
و مطالب عرض میکردند و در هنگامی که با مردم معاشرت میفرمودند
و بعضی از مردم یکحاجت داشتند و بعضی دو حاجت و بعضی سه حاجت
در خور حاجت ایشان مشغول ایشان میشدند و آنچه صلاح ایشان
و جمیع امت در آن بود بیان میفرمودند و میفرمودند که آنچه حاضران
از من شنیده اند بغایبان برسانند و اگر کسی حاجتی بمن داشته باشد و
نتواند برسید شما حاجت او را من برسانید بدرستی که هر که صاحب
سلطنتی برساند حاجت کسی را که قدرت برسانیدن مطلب خود نداشته
باشد خدا در روز قیامت قدمش را ثابت دارد بر صراط و نزد او بغیر
احکام دین و صلاح مسلمین چیزی مذکور نمیشد صحابه نزد او می آمدند
طالب تذکار دین و چون بیرون میرفتند هادیان مردم بودند و آنچه
شنیده بودند میرسانیدند بدیگران فرمود که پرسیدم در بیرون آداب
آنحضرت چون بود فرمود که چون بمیان مردم می آمدند سخن نمیفرمودند

مگر چیزی که نافع باشد و با مردمان الفت میفرمودند و ایشانرا امر بالفت
مینمودند و بزرگ هر قومی را اکرام میداشتند و بر قوم خود او را والی
میساختند و مردم را از عذاب الهی میترسانیدند و ایشان در خلق بسیار
ولیکن خوش خلق و خوش روی و لطف خود را از هیچ کسی منع نمیفرمودند
و جست و جوی اصحاب خود میفرمودند و احوال ایشان می پرسیدند و از اخلاق
مردم و اعمال ایشان میپرسیدند آنچه از احوال بد ایشان مطلع میشدند
ایشانرا منع میفرمودند و قباحت آنرا بایشان میفهمانیدند کارهای نیک
ایشان را تحسین میفرمودند و پیوسته احوال شریف ایشان بر یک نهج
بود و اختلاف در احوال و اطوار ایشان نبود هرگز غافل نمیشدند مگر باعث
دیگران میشود یا از حق برگردند و در باب حق تقصیر نمیفرمودند و از حق تجاوز
آنجمعی که نزد آنحضرت بودند کسی را کهتر میداشتند کرامی تر میداشتند
که نسبت بمسلمانان خیر خواه تر باشد و کسی را مرتبه اش نزد آنحضرت بیشتر
بود که مواسات معاونت مومنان بیشتر کند فرمود پرسیدم از کیفیت جلوس
آنحضرت در مجلس فرمودند که در مجلسی نمینشستند و بر نمیخواستند مگر
بیاد خدا و مکان مخصوص برای خود مقرر نمیفرمودند که همیشه در آنجا
نشینند هر جا که اتفاق می افتاد می نشستند و نهی میفرمودند از اینکه
در مجالس مردم برای خود جای معینی قرار دهند و اگر بمجلسی وارد میشدند
در آخر مجلس می نشستند و مردم را نیز باین امر میفرمودند که تلاش بالا
نکنند و هر یک از اهل مجلس را نوازش میفرمودند بحدیکه هر یک گمان میکردند
که نزد آنحضرت کرامی تر از دیگرانست با کسی که می نشستند بر نمیخواستند
تا رفیق او برخیزد و کسی که از آنجناب سوالی مینمود بر نمیگشت مگر باینکه
حاجت او را برآورده بودند یا بعذری او را راضی کرده بودند خلق او جمیع
مردم را فرا گرفته بود و با همگی مانند پدر مهربان بودند همه در حق نزد

او مساوی بودند و مجلس آن حضرت حلم و حیا و راستی و امانت بود صداها
را نجلس بلند نمیشد و عیب کسی در حضور آنحضرت مذکور نمیشد
خطا و بدی در انجلس شریف مذکور نمیشد زیرا که بدی نداشت همه با
یکدیگر در مقام مهربانی و صله و احسان بودند یک دیگر را بتقوی میدانشتند
و با تواضع شکستگی سر میکردند بزرانرا تعظیم میکردند و خویشانرا رحم میکردند
و کسی که حاجتی داشت و مضطر بود اورا بر خود اختیار میکردند تا او
سوال نماید و حق غریبان را رعایت میکردند فرمود که پرسیدم که سلوک
آنحضرت با اهل مجلس چون بود فرمود که با همه خوش رو و خوش خلق بود
و بی از اهل بوی آنحضرت ازاری نمیدید و درشت نبود و تند خو نبودند
و صدا بلند نمیکردند و دشنام نمیدادند و کلمه بدی از ایشان صادر نمیشد
و عیب مردم را ذکر نمیکردند و مداحی مردم نمیفرمودند اگر بدی میدیدند
تغافل میفرمودند و هیچ دشمنی از ایشان مایوس نبود و هیچ امیدواری
از آنجناب ناامید نمیشد و سه چیز را از خود دور کرده بودند مجادله نمیفرمودند
و بسیار حرف نمی زدند و کاری که فایده نداشته باشد متعرض نمیشدند و سه
چیز از امور مردم را ترک کرده بودند کسی را مذمت نمی فرمودند و عیب
جوئی کسی نمیکردند و لغزشهای مردم را پی نمیرفتند و سخنی نمیفرمودند مگر
در لام که در ان امید ثواب داشتند و چون شروع بسخن می فرمودند اهل
مجلس چنان خاموش میشدند و سرها بر زیر افکندند که گویا مرغ بر بالای
سرشان نشسته و این مثلیست در میان عرب در بسیاری سکوت و حرکت
نکردن و چون ساکت میشدند ایشان سخن میگفتند و در حضور آنحضرت
منازعه نمیکردند و در میان سخن یکدیگر سخن نمیگفتند با ایشان در
خنده و تعجب موافقت میفرمودند و اگر غریبی می آمد خلاف آداب
اورا عفو میفرمودند و اگر یاران با او سخن میگفت از و میکذرانیدند

وصحابه را نصیحت میفرمودند اگر صاحب حاجتی بیاید او را اعانت کنید و بمن
رسانید و قبول شما نمیفرمودند از مداحان مکر کسی در برابر بعضی باندازه
مدح کند و در میان سخن کسی سخن نمیفرمودند تا او حرف خود را تمام میکرد
و بدی میگفت که او را نهی میفرمودند یا برمیخواستند و نمیفرمود که برسید
از سکوت آنحضرت فرمود که سکوت شان بر چهار قسم بود یا بر سبیل
حلم که در برابر درشت گوئی ساکت میشدند یا بر سبیل حذر و اندیشه
از ضرر سخن بود یا از برای این بود که اندازه ملاطفت بهر یک را ملاحظه
میفرمودند که جمیع را در گوش دادن بسخن ایشان و نظر کردن بسوی ایشان
در یک رتبه بدارند یا تفکر در امور دنیا و آخرت میفرمودند و آنحضرت
حلم را با صبر جمیع فرموده بودند پس هیچ امری ایشانرا از جا بدر نمی آورد
و از هیچ ناخوش بطبعش نمی آمدند و چهار خصلت در آنحضرت مجتمع شده
بود کارهای خیر را مداومت میفرمودند که مردم بپروی ایشان نمایند
و جمیع قبایح را ترک میفرمودند که مردم نیز ترک کنند و رای خود را بکار
میفرمودند در چیزی که صلاح امت دران بود و قیام بامری مینمودند که
خیر دنیا و آخرت ایشانرا دران میدانستند و کلینی بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در رسول خدا صلی الله علیه وآله سه صفت
بود که در هیچکس غیر ایشان نبود سایه نداشت و از هر راهی که میگذشت
تا دو روز یا سه روز بعد ازان هر که میگذشت از بوی خوش آنحضرت میدانست
که حضرت ازین راه عبور فرموده و بهیچ سنگی و درختی نمیگذشت مگر اینکه
آنحضرت را بسجده تعظیم میکردند و بسند دیگر از حضرت صادق صلوات
الله علیه روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله را
در شب تاریک میدیدند نوری از روی مبارکش ساطع بود مانند ماه و در
اخبار دیگر وارد شده است که شبهای تاریک که حضرت در کوچها عبور میفرمودند

مکر اینکه از حد
تجاوز میکرد

نور چهره مبارکش بر در و دیوار میتابید مانند ماه تابان و در حدیث دیگر از
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه وارد است آنحضرت در هر مجلسی که
می نشستند نوری از جانب راست و از جانب چپ آنحضرت ساطع بود که مردم
میدیدند و منقولست که یکی از زنان آنحضرت در شب تاری سوزنی گم
کرده بود آن حضرت که داخل حجره او شد بنور روی آنحضرت آن سوزن را
یافت و عرق مبارک آنحضرت را میگرفتند و داخل بوهای خوش میکردند
هیچ شامه تاب آن نمی آورد و از هر طرفی که عرضه میفرمودند مشابه مشک
خوشبو میشد و هرگز از بالای سر آنحضرت مرغ پرواز نمیکرد و از پشت سر میدید
همچنانکه از پیش روی میدید و در خواب و بیداری بیک نحو می شنید و در
بعضی اخبار آمده که چون مهر نبوت را میکشود نورش بر نور آفتاب زیادتی
میکرد و هرگز مدفوع آنحضرت را کسی ندید زمین فرو می برد و بر هر چهارپائی
که سوار میشد هرگز پی پر نمیشد تا مردن و بر هر درختی که میگذشت بر آن
سلام میکرد و هرگز مگس و حیوانات دیگر بر بدن آنحضرت نمی نشست و در
آنحضرت بیگاه راه در دلها تاثیر میکرد و از حضرت امیر المومنین علیه السلام
منقولست که هرگز آنحضرت نان گندم تناول نمیفرمود و از نان جو هرگز
سه مرتبه متوالی سیر نخورد و چون از دنیا رفت زرهش نزد یهودی بچهار
درهم مرهون بود هیچ طلا و نقره از خود نگذاشت با آنکه عالم مسخر او شده بود
و غنیمتهای عظیم از کفار بدست او آمده بود و روزی بود که سیصد هزار
درهم و چهارصد هزار درهم قسمت میفرمود و شب سایل می آمد
و سوال میکرد میفرمود که والله نزد آل محمد یکصاع جو و یکصاع گندم و یکدرهم
و یکده نیار نیست و منقولست که بر لاغ بی پالان سوار میشدند و نعلین
مبارک خود را بدست مبارک بینه میکردند و بر اطفال سلام میکردند و
بر روی زمین با غلامان چیزی تناول میفرمودند که بر دوش بندگان

می نشینم و بر روش بندگان طعام میخورم و کدام بنده از من سزاوارتر است بنده
و بندگی خدا و اگر غلامی یا کنیزی آنحضرت را بکاری میخواند اجابت میفرمود
و عیادت بیماران فقرا میکردند و مشایعت جنازها میفرمودند و باسا
معتبر منقول است که ملکی از جانب خداوند عالمیان بنزد آنحضرت آمد
و گفت خدا سلامت میرساند که اگر خواهی صحرای مکه را تمام بر تو طلا میکنم
سر بسوی آسمان کرد و فرمود که خداوندا میخواهم یک روز سیر میباشم
و ترا حمد کنم و یک روز گرسنه باشم و از تو طلب نمایم خواستم که این رساله
بذکر قلیلی از مکارم اخلاق آنحضرت معطر گردد و گرنه این رساله را
بسیار از عهده ذکر صدهزار یک اوصاف آنجناب بیرون نمی آید
اَهْلَ بَیْتِیَ الَّذِینَ اَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِیرًا یعنی بعد
اقرار برسالت حجت اهل بیت منست که خدا از ایشان هر شکی و شرکی را دور
گردانید و ایشانرا معصوم و مطهر گردانید از جمیع گناهان و بدیها پاک گردانیدی
بدانکه در بحدیث حضرت اشاره فرموده اند باینکه این تطهیر در شان اهل بیت
صلوات الله علیهم نازل شد و این یکی از دلایل عصمت و امامت ایشانست
و در کتب اصحاب تفاصیل این امور مذکوراست و ما بعضی از مطالب را در ضمن
چند تنویر بر سبیل اجمال بظهور میرسانیم تنویر اول در بیان انکه هیچ عصری
خالی از امام نمیباشد و ان امام از جانب خدا میباید منصوب باشد
بدانکه امامت عبارتست از اولی تصرف و صاحب اختیار بودن در دین
و در دنیای امت بجانشینی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در ضمن
دلایل بر وجود نبی ظاهر شد که صلاح ناس و هدایت ایشان و رفع نزاع
و جدال از میان ایشان بدون قیمی و رئیسی میسر نمیشود چنانچه حضرت
امام رضا علیه التحیة والثنا در علل فضل بن شاذان فرموده است که
چون خداوند عالمیان مردم را بامری چند تکلیف فرموده و انرا چند

بیان انکه هیچ عصری خالی از امام نمیباشد و وجوب عصمت و منقبت ایشان

از برای او امر و نواهی خود مقرر ساخت و امر فرمود ایشان از آن حدود تعدی
نکنند که مورث فساد ایشان است پس ناچار است که بر ایشان امینی بگمارد
که مانع ایشان گردد از تعدی کردن و ارتکاب محارم نمودن زیرا که اگر چنین
شخصی نباشد هیچ کس لذت و منفعت خود را از برای مفسده که بدیگری
عاید گردد ترک نخواهد کرد چنانچه ظاهر است از نفوس و طبایع مردم پس لهذا
خدا قیمّی و امامی برای ایشان مقرر فرمود که ایشان را منع نماید از فساد
و اجرا احکام الهی را در میان ایشان جاری سازد چنانچه ظاهر است که
قوام فرق و ملل از مللِ تعیّش و بقای ایشان بدون سرکردهٔ و رئیسی نبوده
و نمی جایز باشد که حکیم علیم این خلق را خالی گذارد از امامی که مصلح احوال
ایشان باشد و یاد شمنان ایشان محاربه نماید و غنایم و صدقات را در میان
ایشان بعدالت قسمت نماید و اقامت جمعه و جماعت در میان ایشان
بنماید و رفع شر ظالم از مظلوم بکند و ایضا اگر امامی در میان مردم نباشد که
حافظ دین پیغمبر باشد هر آئینه ملت مندرس شود و دین برطرف شود
و احکام الهی متغیر و متبدل گردد و ارباب بدع و ملاحده در امور دین و
احکام شرع زیاده و کم بسیار بکنند و شبهها در میان مسلمانان پیدا کنند وَشُبَّهَهَا
زیرا که خلق چنانچه می بینم همگی ناقص اند و در طبایع و راهای ایشان اختلاف
بسیار است و هر یک بخواهش خود رائی اختراع مینمایند پس اگر حافظی
از برای دین نباشد دین بزودی باطل میشود و بسند معتبر منقول است که
جمعی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در خدمت
آنحضرت نشسته بودند و هشام بن الحکم در میان ایشان بود و او در سن
شباب بود حضرت از و پرسیدند که ای هشام گفت لبیک یا ابن رسول الله
فرمود که مرا خبر نمیدهی که با عمرو بن عبید بن بصری چه بحث کردی
و عمرو از علمای سنت بود هشام گفت فدایتو گردم من حیا میکنم و زبان من

راجان ندارد که در حضور تو چیزی بیان کنم حضرت فرمود که آنچه ما شما را
امر میکنم میبایدا طاعت کنید هشام گفت که من او را از عمرو بن عبید
شنیده بودم که در مسجد بصره افاده میکند بصره رفتم و روز جمعه داخل
بصره شدم و بمسجد درآمدم دیدم که او نشسته و حلقهٔ بزرگی بر گرد او
نشسته اند و او در جامهٔ سیاه پوشیده یکی را الثام کرده و یکی را رداء
کرده و مردم از و سوال میکنند و داخل مجلس شدم و بدو ز انو در اخر ایشان
نشستم و گفتم ایها العالم من مرد غریبم رخصت میفرمائی که از تو سوال بکنم
گفت بلی پرسیدم که چشم داری گفت ای فرزند اینچه سوالیست که میکنی
گفتم سوال من چنین است و جواب میخواهم گفت دیگر بپرس اگرچه سوال
تو احمقانه است بار دیگر پرسیدم که چشم داری گفت بلی گفتم بآن
چه چیز را میبینی گفت رنگها را و شخصها را بآن می بینم پرسیدم که بینی
داری گفت بلی گفتم بچکار تو می آید گفت بوها را بآن میشنوم پرسیدم
که دهان داری گفت بلی گفتم بچکار تو می آید گفت مزهٔ چیزها را بآن می یابم
گفتم زبان داری گفت بلی پرسیدم بچکار تو می آید گفت بآن سخن میگویم
پرسیدم که گوش داری گفت بلی گفتم بچکار تو می آید گفت با وصداها را
میشنوم پرسیدم که دست داری گفت بلی گفتم بچکار تو می آید گفت
چیزها را بآن برمیگیرم پرسیدم که دل داری گفت بلی گفتم بچکار تو می آید
گفت بآن تمیز میکنم میان چیزهائی که برین جوارح و اعضا وارد میشود
گفتم ایا این جوارح از قلب مستغنی نیستند گفت نه گفتم چرا این اعضا را
بآن احتیاج است با انکه اینها صحیح و سالمند و نقصی ندارند گفت ای فرزند
وقتی این جوارح شک میکنند در چیزی که پوشیده باشند یا دیده نباشند
یا شنیده نباشند یا چشیده یا لمس کرده نباشند رجوع بقلب میکنند
و او را حکم میسازند که انچه معلوم است متیقن میسازد و شک را زایل

اگر مواو اصلی

میکرداند

میکرداند گفتم که پس خدا دل را بکدام دمی از برای رفع شک و اختلاف جوارح مقرر
ساخته است گفت بلی گفتم پس ناچار است از دل و بدون آن امور جوارح
مستقیم نمیشود گفت بلی گفتم ای یا مروان انصاف بده که خدا اعضا
وجوارح بدن ترا بخود وا نگذاشت تا امامی از برای ایشان مقرر فرمود
که انچه درست یافتند تصدیق ایشان بکنند و انچه دران شک داشتند
باشند ایشان را برطرف کند و تمام این خلق را در حیرت سرگردانی و شک
و اختلاف گذاشت و امامی از برای ایشان مقرر نفرمود که اگر شکی بهم رسانند
باو رجوع کنند و رفع حیرت از ایشان بکند پس ساکت شد و بعد از زمانی
مالفت شد و گفت تو هشام نیستی گفتم نه گفت با او هم نشینی کرده گفتم نه
گفت از کجائی گفتم از اهل کوفه ام گفت پس البته تو هشامی و برخواست
و مرا در بر گرفت و بجای خود نشانید و تا من حاضر بودم سخن بگفت پس
حضرت صادق علیه السلام بتبسم فرمود گفت ای هشام این سخن را از کدام موضع
بوری گفت یا ابن رسول الله چنین بر زبانم جاری شد حضرت فرمود که
ای هشام والله ملهم شده از صحف ابراهیم و موسی نوشته است
از حضرت علی بن الحسین علیه السلام مرویست که فرمود ما ائمه امامان مسلمانان
و حجتهای خدا بر عالمیان و سید بندگان مومنان و پیشوای شیعیان و
اقای مومنان ما ائمه امان اهل زمین از عذاب خدا چنانچه ستارها
امان اهل اسمانند و ما ائمه انحماعت که ببرکت ما خدا تعالی اسمانرا
نگاه میدارد از این که بر زمین افتد و نگاه میدارد ببرکت ما زمین را
از اینکه باب فرو روند و ببرکت ما باران را از اسمان میفرستد و بشفاعت
ما رحمت بر ایشان پهن میکند و از برای ما نعمتها از زمین می رویاند
و اگر در زمین امامی از ما نباشد زمین از هم بپاشد و اهل زمین فرو
روند پس فرمود که از روزی که خدا ادم را خلق فرمود هرگز زمین

بی حجتی و خلیفه نبوده یا ظاهر و مشهور بوده یا باطن و مستور و از امام
خلیفه خالی نخواهد بود زمین تا روز قیامت و اگر نبود این عبادت خدا در زمین
نمیشد راوی گوید که عرض کردم که مردم از حجتی که غایب باشد چه نفع
می برند فرمود که مانند انتفاعی که مردم از آفتاب زیر ابر میبرند و منقولست
از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر ع پرسیدم که مردم را چه احتیاج است
به پیغمبر و امام فرمود که از برای اینکه عالم بر صلاح خود باقی نماند زیرا که
حق تعالی عذاب را دفع میکند از اهل زمین تا پیغمبر یا امام در میان
هست چنانچه حق تعالی به پیغمبر فرمود که خدا ایشانرا عذاب نمیکند
تو در میان ایشان هستی و به پیغمبر فرمود که ستارها امان اهل
و اهل بیت من امان اهل زمین پس چون ستارها از آسمان بروند روز
قیامت ایشان قایم شود و چون اهل بیت از زمین برطرف شوند قیامت
اهل زمین برپا شود و مراد باهل بیت آنجماعتند که خدا فرموده است
که ای گروه مومنان اطاعت نمایید خدا را و اطاعت نمایید رسول خدا را و
صاحبان امر از خود را و صاحبان امر معصومان مطهران از جمیع گناهانند
که هرگز گناه و معصیت نمیکنند و همیشه از خدا میترسند و موفق اویند
ببرکت ایشان خدا بندگان را روزی میدهد و بمن ایشان شهرهای خدا
معمور است و برای ایشان آسمان میبارد و از زمین گیاه میروید و بایشان
خدا مهلت میدهد کنا هکاران را و عذاب خود را بزودی نمیفرستد و هرگز
از روح القدس جدا نمیشوند و روح القدس از ایشان جدا نمیشود و هرگز
ایشان از قران جدا نمیشوند و قران از ایشان جدا نمیشود یعنی قران تمام
نزد ایشانست و معنی قران ایشان میدانند و عمل بجمیع قران ایشان مینمایند و
متواتره این مضامین از اهل بیت علیهم السلام وارد شده و بسندهای معتبر
منقولست از حضرت صادق علیه السلام که اگر در زمین نباشد مگر دو نفر

که یکی از ایشان البته امام خواهد بود و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که جبرئیل
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که من هرگز زمین را
بدون اشتم مگر اینکه در او عالمی و اماهی بود که طاعت من و هدایت مرا بخلق می نماید
و از میان پیغمبر تا پیغمبر دیگر باعث نجات خلق بود و هرگز نمیگذارم و شیطان را
که مردم را گمراه کند و کسی نباشد که حجت من باشد و خلق را بسوی من هدایت نماید
و عارف بامر من باشد و از برای هر قومی البته هدایت کننده هست که سعادت
مند را هدایت مینماید و حجت مرا بر اربابشقاوت تمام میکند و ایضا از آنحضرت
باید متکاثره منقولست که فرمود هرگز زمین خالی نیست از کسی که زیاده و
نقصان دین را میداند اگر زیادتی در دین بکنند زیاده را بیندازد و اگر کم کنند
کمی را تمام کند و اگر امور مسلمانان مختلط و مشتبه شود و میان حق و باطل
فرق نکنند و عقول سلیمه برین مضامین حکم مینماید و این اخبار معتبره متواتره
و اگر کسی تفکر نماید مشتمل بر براهین حقه واقعیه هست هریک ازین احادیث
و ایضا دلایل عقلیه که بعضی گذشت و در کتب اصحاب مفصل مذکورست
شاهداست بر اینکه امامت بدون نص الهی نمیباشد و وضاحت عقل مستقیم
بعین الیقین میداند که خداوندی که جمیع جزئیات احکام را حتی
احکام بیت الخلا رفتن و جماع کردن و خوردن و آشامیدن را بیان فرموده
و بعقل مردم نگذارده البته امر خلافت و امامت که از اعظم امور است و
موجب بقای احکام شریعت و صلاح امت و نجات ایشان آنست بعقول ضعیفه
خلق نخواهد گذاشت و ایضا جمیع پیغمبران وصی تعیین فرموده اند چون
پیغمبر آخر الزمان وصی تعیین نفرماید با اینکه شفقت او نسبت با امت
از جمیع پیغمبران بیشتر بود پیغمبران دیگر را احتمال بعثت پیغمبر دیگر بعد از
ایشان بود و آنحضرت میدانست که بعد از او پیغمبری نخواهد بود و ایضا
این معلوم است که آن حضرت در ایام حیوة غیبتی اختیار نمیفرمود مگر اینکه

وجوه نقلیه

خلیفه نصب میفرمود پس در غیبت کبرا و ارتحال بعالم بقا چون تعیین نفرماید
و ایضا جمیع عالم را امر بوصیت میفرمود چون خود ترک وصیت نماید و ایضا
چنانچه بعد ازین معلوم خواهد شد عصمت از شرایط امامت است و این امر
باطنیست و بغیر علام الغیوب کسی بر آن اطلاع ندارد پس باید که از جانب
خدا منسوب باشد و این مضمون از حضرت صاحب الامر صلوات الله
علیه منقولست در ضمن حدیثی که بر فواید بسیار مشتمل است لهذا اکثر
انرا ایراد مینمائیم منقولست از سعد بن عبد الله قمی که از اکابر محدثین است
که روزی مبتلا شدم بمباحثهٔ بدترین نواصب و بعد از مناظره
وای بر تو و بر اضحاب تو شما روافض مهاجرین و انصار را طعن میکنید
محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت بایشان مینمائید اینکه ابو بکر علیه اللعنه
بسبب زود مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود و از بسکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
او را دوست میداشت در شب غار او را با خود برد چون میدانست که او بعد از
آنحضرت خلیفه خواهد کرد مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از او
معطل شود و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را بر جای خود خوابانید برای
آنکه میدانست که اگر کشته شود ضرری بامور مسلمانان نمیرسد و من ازین
سخن جوابها گفتم و ساکت نشد پس گفت ای گروه روافض شما میگوئید
که عمر و ابو بکر منافق بودند و حکایت شب عقبه و دیگر امثال آن را
دلیل خود می آورید بگو اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود یا از روی
اکراه با خود فکر کردم اگر گویم که از طوع و رغبت بود خواهد گفت که پس
نفاق چه معنی دارد و اگر گویم از اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکه جبری
نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند از جواب او ساکت شدم
و دلگیر برگشتم طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل سوال
و این دو مسئله را ذکر کردم تا بخدمت حضرت عسکری صلوات

بفرستم با احمد بن اسحاق تکر وکیل آنحضرت بود در قم چون او را طلب کردم گفتند
متوجه سر من رای شد من از عقب او روان شدم چون باو رسیدم و حقیقت
حال گفتم گفت خود با من بیا و از حضرت سوال کن با او رفیق شدم چون بدر
دولت سرای حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم و رخصت فرمود و داخل شدیم و احمد بن
اسحاق با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان
صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده
بود و بخدمت حضرت فرستاده بود چون نظر بر روی مبارک حضرت
امام الحق روی آنحضرت از بابت ماه شب چهارده بود در حسن و صفا
و نور و ضیا و بردامن حضرت طفلی نشسته بود که از بابت مشتری بود و در
کمال حسن و جمال و بر سر تن دو کاکل بود و نزد آنحضرت اناری از طلا بود
که بجواهر گران بها و نگینها مرصع کرده بودند یکی از بزرگان بصره
جهت برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابت
میفرمود و آن طفل مانع میشد ندان اناری می انداختند که آن طفل متوجه
آن میشد تا و خود کتابت میفرمود تا پس احمد همیان آن صد کیسه
خود را کشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت با نطفل فرمود که اینک
هدایا و تحفهای شیعیان بتست بگشا و متصرف شو حضرت صاحب الامر صلوات
الله علیه فرمود ای مولای من ایا جایز است که من دست طاهر خود را که
از جمیع گناهان پاک آفریدند بسوی مالهای حرام و هدیهای رجس و باطل
بعد از ان حضرت خطاب فرمود که ای پسر اسحاق بیرون آور آنچه در همیان است
تا ما حلال و حرام را از هم جدا کنیم ابن اسحق یک کیسه بیرون آورد حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه فرمود که این از فلان است که در فلان محله
قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج دینارش
قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده

کیسه صح

دینارش قیمت هفت جامه است که فروخته و از کرایه دوکان سه دینار است حضرت
حسن علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز درین میان
حرام است تا بیرون کند فرمود که درین میان یک اشرفی هست بسکه
زر که بتاریخ فلان زده اند و تاریخش بران نقش است و نصف نقشش
محو شده است یک دینار مقراض شده ناقصی هست که یک دانگ و نیم است
و حرام درین کیسه همین دو است و وجه حرمتش اینست که صاحب این
در فلان سال در فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایگانش بود
یکمن و نیم ریسمان بود و مدتی برین گذشت و زر دانرا ربود و او
که این را از زر برد تصدیقش نکرد و تاوان از و گرفت ریسمانی بار
که زر برده بود بهمان وزن داد که انرا بافتند و فروخت و این دو از قیمت
انجامه است و حرا[illegible] چون کیسه را احمد گشود و دینار بهمان علامتها
که حضرت صاحب الامر علیه السلام فرموده بود پیدا شد برداشت و قبالا تسلیم
نمود پس صره دیگر بیرون آورد و حضرت صاحب علیه السلام فرمود که این
مال فلانست که فلان محله قم میباشد و بنجاه اشرفی درین صره است و
مادست باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود این اشرفیها قیمت کنیزی است
بدین سبب که میان او و برزه گر آنرا شتر مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل
کرده گرفت و مال اینها دران نشست میان حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که را
گفتی ای فرزند پس باحمد گفت که این کیسها را ببر و وصیت کن که بصاحبانش
برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است بعد ازان فرمود که آن جامه زن
برای ما فرستاده بیاور احمد گفت که انرا درمیان خود چون بهمان کرده بودیم
فراموش کردم برخواست که بیاورد پس حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند
که ای سعد بچه مطلب آمده گفتم شوق ملازمت تو مرا آورده است فرمودند
که آن مسائلی که داشتی چه شد گفتم حاضر است فرمود که از نور چشم بپرس

واشاره بحضرت صاحب الامر فرمود انچه را میخواهی گفتم ای مولا و فرزند مولا
روایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر طلاق زنان خود را باختیار حضرت
امیرالمومنین ع گذاشت حتی انکه در روز جمل حضرت رسولی فرستاد بنزد
عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی بآن غش و فریبی که
از تو صادر شده و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت و بهلاکت انداختی
اگر دست این عمل بر میداری که طلاق میکویم انچه طلاق بود که بعد از
وفات بآنحضرت مفوض بود حضرت صاحب علیه السلام فرمود که حق
سبحانه تعالی شان زنان پیغمبر را عظیم گردانیده بود ایشان را بشرف مادری
مومنان بودن مخصوص ساخته بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت
امیرالمومنین علیه السلام فرمود که این شرف برای ایشان باقیست تا مطیع خدا
باشند و هریک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کند و بر تو خروج کنند
تو او را طلاق بگو و از این شرف بیفتد از بعد از ان پرسیدم که یا این رسول الله ص
مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان بحضرت موسی علیه السلام میفرماید
که فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى که ترجمه ظاهر لفظش اینست که
بکن نعلین خود را بدرستی که تو در وادی پاکیزه که طوی نام دارد بدرستی
که اتفاق علما است که نعلین آنحضرت از پوست میته بود لهذا خدا امر فرمود
له بکند حضرت فرمود که هر که این سخن را میگوید بر موسی افترا بسته است
و او را بار بته بنوت جاهل دانسته زیرا که خالی از این نیست که نماز موسی در ان
نعلین جایز بود یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن نعلین در ان بقعه نیز جایز
خواهد بود هر چند آنمکان مقدس و مطهر باشد و اگر نماز در ان جایز نشود
پس موسی حلال و حرام را نمیدانست و جاهل بود بچیزی که در ان نماز نتوان
کرد و اینقول کفر است گفتم پس شما مطلب الهی را بفرمائید فرمود که موسی
در میدان وادی مقدس قرب بود و گفت خداوندا من حجت را برای تو خالص

کردانیده ام ودل خود را از یاد غیر تو شسته ام ومحبت زن وفرزند هنوز در دلش
بود وآمده بود برای ایشان اتش بیاورد حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل بدر کن
اگر محبت تو از برای ما خالص است ودل تو از خیال دیگران مطهر است واگر در
وادی مقدس محبت ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه از این محبتهاست چنانچه
بعضی موید این تفهیم کرده اند که در عالم خواب که چیزها بمثالها بنظر می آید کفش مثال
زنست وکسی که خواب می بیند که کفشش را دزد برد زنش میمیرد یا از او دور
میشود سعد گفت که دیگر پرسیدم از تاویل کهیعص فرمود که این حروف
از اخبار غیب است که خدا بذکریا علیه السلام خبر داده وبعد از
رسول صلی الله علیه وآله اعلام فرموده وسببش این بود که حضرت
از خدا طلب کرد اسماء مقدسه اعبار را باو تعلیم نماید که در شدایدها پناه
برد جبرئیل آمد واسماء ایشان را تعلیم آنحضرت نمود پس چون ذکریا نام محمد
وعلی وفاطمه وحسن وحسین صلوات الله علیهم را باو تعلیم میکرد غم او
برطرف میشد وخوشحال میشد وچون نام مبارک حضرت امام حسین
صلوات الله علیه یاد میکرد گریه بر او مستولی میشد وضبط خود نمیتوانست
کرد روزی مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار را که بر زبان میرانم
غمهای من زایل میشود ومسرور میگردم ونام آن عالی مقدار را که ذکر
میکنم غمهای من بهیجان می آید ومرا از گریه طاقت نمیماند پس خداوند عالم
قصه شهادت ومظلومیت آنجناب را وحی فرمود وگفت کهیعص پس
کاف اشاره بنام کربلا وها هلاکت عترت طاهره ویا یزیدست که کشنده
وظالم ایشان بود وعین عطش وتشنگی ایشانست ودر آن صحرا وصادصبر ایشانست
چون ذکریا این قصه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد وکسی را
بنزد خود راه نداد ومشغول گریه وزاری وناله وبیقراری شد ومرتبه بمرتبه مصیبت
آنحضرت میخواند ومیگفت الهی یا دلبهترین خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد

خواهی آورد یا بلاء چنین مصیبتی را بساحه عزت او راه خواهی داد یا علی و فاطمه
جامهٔ مصیبت را خواهی پوشانید یا چنین درد والمی را بمنزل رفعت و جلال
ایشان در خواهی آورد بعد ازین سخنان میگفت که الهی مرا فرزندی کرامت
فرما که در بری دیده من باو روشن شود و چون چنین فرزندی کرامت فرمائی
مرا فریفتهٔ محبت او گردان پس چنین کن که دلمن در مصیبت آن فرزند چنان
بدرد آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدا
یحیی را کرامت فرمود و مانند حضرت امام حسین ع بشهادت فایز گردید
و حضرت یحیی شش ماه در شکم بود و حمل حضرت امام حسین ع صلوات الله
علیه نیز شش ماه بود پس عرض کردیم که بفرما که دلیل چیست برین که امت
برای خود امام اختیار نمیتوانند کرد فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که
مصلح احوال ایشان باشد یا اما که مفسد احوال ایشان باشد گفتم امامی
که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که چون میدانند که باعث صلاح ایشان
خواهد بود و حال انکه از ضمیر او خبر ندارند گاه باشد که گمان کنند که مصلح است
و آخر مفسد ظاهر شود و ازهمین علتست که مردم نمیتوانند برای خود
امامی تعیین نمایند پس فرمود که برای تایید این مطلب برایتو برهانی بیان
نمایم که عقل تو انرا قبول کند بگو که پیغمبرانی که خدا بخلق فرستاده و ایشان را
از میان خلق برگزیده و کتابها را برای ایشان فرو فرستاده و ایشان را بوحی
و عصمت گردانیده و ایشان علمهای هدایت دانند و اختیار ایشان
از اختیار امت بهتر است و موسی و عیسی از جمله ایشانند یا جایز است
با فور عقل و کمال علم ایشان یک کسی را از میان امت اختیار کنند بخوبی
بعقل خود و برگزیدهٔ ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که
او مومنست گفتم نه فرمود که موسی کلیم خدا با کمال عقل و نزول وحی
بر او از اعیان قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد

که باخود بطور برد که همه را مومن میدانست ومخلص ومعتقد
ایشانرا واخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانچه خدا حال ایشانرا بیان
فرموده پس هرگاه برگزیدهٔ خدا کسی را اختیار کند بگمان اینکه اصلح امت است
وافضل امت ظاهر شود پس چه اعتماد بانتخاب مختار وبرگزیدهٔ عوام الناس کجا
خبر از ما فی الضمیر مردم ندارند پس میباید امام از جانب کسی منصوب شود که عالم بضمایر
وخفیات امور است بعد ازان باعجاز فرمود که ای سعد خصم تو میگفت که
حضرت رسول صلی الله علیه وآله ابوبکر را برای شفقت بغار برد چون که میدا
که او خلیفه است مبادا کشته شود چرا در جواب نگفتی که شما روایت
پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود وبین
سال را بعمر چهار خلیفه قسمت کرده اید پس بگمان فاسد شما این هر چهار
خلیفه بحق اند پس اگر این معنی باعث بردن بغار بود بایست که همه را باخود برد
وبنا بر انکه میگوئی آنحضرت در باب آن خلیفه دیگر تقصیر کرده وشفقت
ایشانرا ترک کرده حق ایشانرا اسبک شمرده وانچه خصم تو از تو پرسید که سلام
ابوبکر وعمر بطوع یا بکراهیت چرا نگفتی که طوعا بودا ما از برای طمع دنیا زیرا که
ایشان باکفر یهود مخلوط بودند وایشان از روی توریة وکتابهای خود
احوال محمد صلی الله علیه وآله را برایشان میخواندند ومیگفتند او بر عرب مستولی
خواهد شد وپادشاه خواهد شد وپادشاهی او از بابت پادشاهی بخت نصر خواهد بود
امّا دعوی پیغمبری خواهد کرد وازکفر وعناد میگفتند که پیغمبر نیست امّا بدروغ
دعوی خواهد کرد چون حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان از روی
گفته یهود بظاهر گفتند از برای طمع این که شاید ولایتی وحکومتی بایشان
ودر باطن کافر بودند چون در اخر ما یوس شدند با منافقین بر بالای عقبه رفتند
ودهانهای خود را بستند که کسی ایشانرا نشناسد ودیها انداختند که شتر حضرت
رم دهند وحضرت را هلاک کنند پس خدا تعالی جبرئیل را فرستاد وپیغمبر

خود را از شر ایشان حفظ کرد ضرری نتوانستند رسانید وحال ایشان مثل حال
طلحه وزبیر بود که با حضرت امیر المومنین علیه السلام بیعت کردند بعد حضرت
یک بهتر از ایشان ولایتی وحکومتی دهد چون مایوس شدند بیعت را شکسته
وخروج کردند وبجزای عمل خود در دنیا وآخرت رسیدند سعد گفت که
چون سخن تمام شد حضرت امام حسن علیه السلام برای نماز برخواستند و
حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه با ایشان برخواستند ومن برگشتم
ومحمد بن اسحق را در راه دیدم که گریان می آید گفتم چرا دیر آمدی وسبب
تاخیر نامه که حضرت فرمود پرسیدند گفتم با کی نیت برو
عرض کن پس رفت وخندان برگشت وصلوات بر محمد وآل محمد میفرستاد
وگفت همانا نامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود وبر رویش نماز میکردند
سعد گفت که حمد الهی کردیم وچند روز که در انجا بودیم هر روز بخدمت
حضرت میرفتیم وحضرت صاحب الامر را نزد حضرت ما لازمت میکردیم
پس چون روز وداع شد من واحمد بادومرد از اهل بخدمت آنحضرت
رفتیم احمد در خدمت استاد وگفت یا بن رسول الله رفتن نزدیک شده
ومحنت مفارقت تو بسیار دشوار است از خدا سوال میکنم که صلوات فرستد
بر جدت مصطفی وبر پدرت مرتضی وبر مادرت سیدة النساء وبر
بهترین جوانان اهل بهشت برادر وعمویت وبر امیر طاهرین پدرانت
وبر تو صلوات فرستد وبر فرزندت واز خدا طلب مینمائیم که شان ترا رفیع
گرداند ودشمن ترا منکوب گرداند واین آخر دیدن ما نباشد جمال ترا
چون این بگفت حضرت گریست که قطرات گریه از روی مبارکش فرو ریخت
وفرمود که ای پسر اسحاق در دعا زیاده مطلب که درین برگشتن بجوار
رحمت الهی خواهی رفت احمد چون این را شنید بیهوش شد وچون بهوش
آمد گفت از تو سوال میکنم بحق خدا وبحرمت جدت که مرا مشرف سازی بنامه که

کفن خود کنم حضرت دست بزیر بساط خود کردند و سیزده درهم بدر آوردند
و فرمودند که این را بگیر و از غیر این زر خرج مکن و کفن که طلبیدی بتو خواهد
رسید و مزد نیکوکار را خدا ضایع نمیکند سعد گفت که چون برگشتیم و بسه
فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیماری صعبی او را عارض شد که از خود
مایوس شد چون در کاروان سرا فرود آمدیم احمد شخصی از اهل قم را طلبید
که در حلوان میبود بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید ما هر یک
بجای خود برگشتیم چون نزدیک صبح شد چشم گشودیم کافور خادم حضرت
امام حسن علیه السلام را دیدیم که میگوید که خدا شما را صبر بگوید بهاء مصیبت
احمد بن اسحاق و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند او را غسل و کفن
احمد فارغ شدیم برخیزید و او را دفن کنید که او از همه شما گرامی تر بود نزد
امام و پیشوای شما این را بگفت و از نظر غایب شد پس ما برخواستیم و بگریه و نوحه
او را دفن کردیم رحمه الله تعالی و ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که خدا سه عهد خود را صد و بیست مرتبه
بمعراج برد و در هر مرتبه تاکید در باب امامت و وصایت امیر المومنین
و ایمه علیهم السلام زیاده از واجبات دیگر فرمود کلینی روایت کرده است از حضرت
امام موسی علیه السلام که پدرم حضرت صادق علیه السلام گفتم که نه چنین بود که
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نامه وصیت خود را نوشت
که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود و آنحضرت مینوشت و جبرئیل و ملائکه مقربین
گواه شدند فرمود که ای ابو الحسن چنین بود ولیکن چون نزدیک وفات حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله شد نامه را نوشته جبرئیل آورد با امینان خدا از ملائکه و جبرئیل
گفت که یا محمد امر کن که بیرون رود هر که نزد تو هست بغیر وصی تو علی بن ابیطالب
که وصیت نامه را با و تسلیم کنیم و بر او گواه شویم که تو رفع وصیت نمودی
و او قبول نمود و ضامن ادای آن شد پس هر که در خانه بود بغیر حضرت امیر المومنین

علیه السلام فرمود که از خانه بیرون رو حضرت فاطمه علیها السلام در میان پرده ورد
استاده بود پس جبرئیل گفت که یا محمد ص خداوند تو سلامت میرساند و میگوید
که این نامه ایست مشتمل بر آنچه ما ترا خبر داده بودیم و بر تو شرط کرده بودیم از
وصیت و امامت علی بن ابی طالب علیهم السلام من گواهم در ین امر بر تو و ملا
بر تو گواه گرفته ام و من ای محمد کافیم از برای گواهی در ین هنگام مفاصل حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بلرزه آمد و فرمود که ای جبرئیل بر و دگار
سلام است یعنی سالم است از جمیع عیبها و نقصها و سلام و سلامتها همه
سلامها و تحیتها او بر میگردد راست میفرماید خداوند من
و فیر مود نامه را بده پس جبرئیل نامه را تسلیم حضرت رسول صلی الله علیه
و آله کرد و فرمود که بحضرت امیر المومنین تسلیم نما چون آنحضرت بحضرت
امیر المومنین علیه السلام تسلیم نمود جمیع نامه را حرف بحرف خواند پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که یا علی ع این عهدیست که خدا با من
کرده بود و پیمان و شرطیست که بر من گرفته بود و امانت او بود نزد من تبلیغ
رسالت کردم و ادای امانت نمودم حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که
منکه گواهی میدهم بر ایتو پدر و مادرم فدایتو باد که تو رسانیدی رسالتهای
خداوند خود را و خیر خواهی همه امت کردی و آنچه فرمودی راست فرمودی
گواهی میدهد بر ایتو گوش و چشم و گوشت و خون من جبرئیل گفت که من
براستی گفتار هر دو گواهی میدهم آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که یا علی وصیت مرا گرفتی و دانستی و ضامن شدی برای خدا و بر ایمن وفا کنی
بآنچه در تو وصیت تو را بآن امر کرده اند حضرت امیر المومنین ع فرمود که
بلی یا رسول الله و مادرم فدایتو باد بر منست ضمان ایمانها و بر خداست که مرا اعانت
فرماید و توفیق دهد که ادای ایمانها بکنم حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که همگی یا علی میخواهم بر تو گواه بگیرم که من از تو پیمان گرفتم که در روز

وپیمان از تو گرفته بودیم

او ع

قیامت براین گواهی میدهند حضرت امیرالمومنین فرمود که گواه بگیر حضرت
رسول صلعم فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین حاضر شده اند
که گواه شوند ایشان میانمن و تو گواهند فرمود که بدر و مادرم فدای تو باد ایشان را
گواه بگیر و من نیز ایشان را گواه میگیرم پس حضرت رسول ایشان را گواه گرفت
و از جمله چیزهای که بامر الهی بر حضرت امیرالمومنین شرط کرد این بود که یا علی
وفا میکنی بآنچه درین نامه نوشته است از دوستی هر که دوست خدا و رسول
باشد و تبرا نمودن از ایشان باصبر فرو بردن خشم و باصبر بر غصب کردن
حقت و غصب نمودن خمست و نگاه داشتن حرمت گفت بلی یا رسول الله
قبول کردم و حضرت امیرالمومنین فرمود که بحق خدائی که دانه را شکافته و گیاه
رویانیده و خلایق را آفریده که شنیدم که جبرئیل عرض بحضرت رسول میگفت
که بشناسان بعلی که حرمتش را باطل خواهند کرد و حرمت او حرمت
خدا و رسولست و بکوفه شهید خواهد شد در راه دین و ریشش از
خون سرش رنگ خواهد شد فرمود که چون سخن جبرئیل شنیدم مدهوش شدم
چنانچه بر رو در افتادم و گفتم بلی قبول کردم و راضی شدم و سعی خواهم کرد
و صبر خواهم نمود هر چند حرمت من ضایع شود و سنتهای پیغمبر معطل شود
و کتاب دریده و ضایع شود و کعبه خراب شود و ریشم بخون سرم خضاب شود
صبر خواهم کرد و رضای الهی را طلب خواهم نمود تا بثواب فایز شویم آنگاه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
صلوات الله علیهم را طلبیده و آنرا خبر داد مثل آنچه امیرالمومنین علیه السلام
خبر داده بود و ایشان را بیمان گرفت و ایشان مثل فرموده آنحضرت جواب
فرموده اند پس وصیت را مهر کردند بمهرهای طلای هشت که آنرا بان نوشته بود
و بحضرت امیرالمومنین علیه السلام سپردند راوی گوید که بخدمت حضرت امام
موسی عرض نمودم که بدر و مادرم فدای تو باد نمیفرمائی که دران وصیت

چه نوشته بود فرمود که سنتهای خدا و رسول و احکام ایشان بود پرسیدم که
که ایا این در وصیت بود که ان کافران غصب خلافت خواهند کرد و مخالفت
امیر المومنین خواهند نمود فرمود که والله که جمیع انها بود حرف بحرف
مکرر شنیده این ایه را اِنّا نَحْنُ نُحْیِ الْمَوْتٰی وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَاٰثَارَهُمْ وَکُلَّ
شَیْءٍ اَحْصَیْنَاهُ فِی اِمَامٍ مُبِیْنٍ که ترجمه اش بقول ایشان است که بدرستی
که ما زنده میکردانیم مردگانرا در روز بعث و جزا مینویسیم آنچه پیش
فرستاده اند از عملهای نیک و بد و نشانهای قدم ایشانرا با انچه اثر افعال
ایشان بعد از ایشان میماند مینویسیم و همه چیزرا از نیک و بد شمرده ایم
و بیان کرده ایم در امام مبین بعضی گفته اند امام مبین لوح محفوظ است
و بعضی گفته اند نامه اعمالست در بعضی احادیث ما بحضرت امیر المومنین
تفسیر شده و ظاهر اینحدیث نامه وصیت است انگاه فرمود که والله که
رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیر المومنین و فاطمه علیهما السلام گفت که ایا
فهمیدید آنچه بشما گفتم و قبول کردید ایشان گفتند بلی راضی شدیم و
قبول کردیم و صبر مینمائیم بر انچه ما را بختم آورد و موجب ازار ما باشد
و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که
فرمود که خداوند عالمیان بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله نامه فرستاد
پیش از وفات او وحی فرمود که یا محمد این وصیت تست که بجیبان از
اهل بیت فرمود که کیستند بجیبان ای جبرئیل گفت علی بن ابی طالب و
فرزندانش و بر نامه مهرها از طلا بود پس حضرت رسول صلی الله علیه
و آله ان کتابرا با امیر المومنین علیه السلام داد و امر فرمود که مهرانرا
برکیرد و با انچه در تحت ان مهرهست عمل نماید آنحضرت چنین کرد
و انچه کرد از روی ان نامه الهی بود و در هنکام وفات بحضرت امام
حسن ع تسلیم نمود آنحضرت یک مهر دیکررا برکرفت و با انچه در تحت

بود عمار نمود پس بحضرت امام حسین علیه السلام تسلیم نمود آنحضرت مهر خود را
برداشت نوشته بود که خروج کن با جماعتی بسوی شهادت که ایشان
میباید البته با تو شهید شوند و جان خود را در راه خدا بفروش پس آنحضرت
چنین کرد و نامه را بعلی بن الحسین علیهما السلام داد آنحضرت مهر خود را کشود
و نوشته بود که سر در پیش افکن و خاموش و متعرض کسی مشو تا مدت
ترا در رسد آنحضرت چنین کرد و نامه را بامام محمد باقر سپرد و چون مهر را
برداشت نوشته بود که مردم را حدیث بگو و فتوی بده و از غیر خدا
اندیشه مکن که هیچکس بتو ضرری نمیتواند رسانید پس آن نامه را
بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه داد و آن حضرت در زیر مهر خود
یافت که مردم را حدیث کن و فتوی بیان فرما و علوم اهلبیت خود را
نهن کن و تصدیق بدان شایسته خود را بمردم برسان و از غیر خدا مترس
که در حرز و امان خدائی و همچنین هر یک دیگری تسلیم مینمایند و بمقتضای
آن عمل میکنند تا قیام مهدی آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین تنویر

دویم در بیان عصمت امامت بدانکه فرقه ناجیه امامیه را اعتقاد
آنست که امام میباید از اول تا آخر عمر از جمیع گناهان صغیر و کبیر معصوم
باشد و اهل سنت چون میگویند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد حقیقت
امامت خلفای ایشان برهم میخورد میگوییم عصمت در امامت شرط
نیست و بر بطلان آن بمعنی دلایل عقلی و سمعی بسیار است و بر صاحب عقل مستقیم
پوشیده نیست که اینچنین شخصی واجب الاطاعه که جمیع امورین و
دنیای امت باو وابسته است باید معصوم باشد بدرجه علم و عمل والا
فواید مرتبه بر امامت کما ینبغی بظهور نخواهد آمد و انشخص نیز محتاج
خواهد بود بامامی و رهنمائی چنانچه نزد اضافاظ ظاهر است و از امامتش
خلل بسیار در دین بهم خواهد رسید زیرا که از فتاوی غلطش ممکن است

بیان عصمت امام

که بدعتها منتشر گردد و احکام حقه دین متروک شود و بسیار باشد که مفاسد
عظیم بظهور آید که بهیچ نحو اصلاح پذیر نباشد مثل آنکه غلط کنند در تعیین
خلیفه بعد از خود بگمان اینکه قابل خلافت و امامت است و از امور منافی امامت
بظهور آید پس کرامت متعرض او نشود مورث نقض ام دین است و اگر
قصد عمدش کنند منازعه و مشاجره عظیم در میان امت حادث شود که
حق در میان ضایع شود چنانچه در واقعه کشتن عثمان و خروج عایشه
و طلحه و زبیر و معویه و خوارج بظهور آمد تا آنکه کار امامت و نیابت
خدا و رسول بمعویه و یزید و امثال آن ظالمان بی دین قرار گرفت و آن قسم
ظلمها بر اهل بیت رسالت و سایر اهل اسلام جاری شد و ایضاً ظاهر است
قبح امامت امامی که آنچه مردم را بآن امر کند خود بفعل نیاورد و آنچه را از آن
نهی کند ارتکاب بظهور آید و لهذا حق تعالی در قرآن مکرر اینقسم جماعت را
مذمت و توبیخ فرموده و ایضاً نفوس مردم از اطاعت چنین شخصی متنفر
میباشد و فخر رازی در تفسیر آیه اولوالامر گفته است که این آیه دلالت
میکند بر عصمت و عدم جواز خطا اولوالامر و الا لازم آید که هم امر باطاعت
آن شده باشد و هم نهی از اطاعت زیرا که اطاعت در محرمات حرام است
و همچنین در تفسیر آیه کونوا مع الصادقین گفته است مراد از صادقین
معصومند و خدا در آیه تطهیر از عصمت شان خبر داده چنانچه بعد
ازین بیان خواهد شد و اکثر مفسرین در آیه لا ینال عهدی الظالمین اعتراف
کرده اند که دلالت بر عصمت امام دارد زیرا که حضرت عزت تعالی شانه
بحضرت ابراهیم وحی فرمود انی جاعلک للناس اماما ما ترا برای مردم
امام گردانیدم حضرت ابراهیم درخواست نمود که بعضی از ذریت من
نیز این شرف را کرامت فرما خطاب رسید که عهد امامت و خلافت بظالمان
نمیرسد و هر فاسقی ظالم است بر نفس خود چنانچه خدا مکرر فاسقان را

نظم وصف نموده تنویر سیوم بدانکه احادیث از طریق عامه وخاصه
بحد تواتر رسیده که ایۀ تطهیر در شان اهل بیت رسالت نازل شده که آن عبا
باشند وموافق بعضی از احادیث ما جمیع ایمه داخلند وصاحب
کشاف که از متعصبین علماء اهل سنت است در قصه مباهله ذکر کرده است
که چون حضرت رسول نصاری نجران را بمباهله خواند ایشان مهلت
طلبیدند وچون با یکدیگر خلوت کردند بعاقب که رای ایشان بود گفتند
چه مصلحت میدانی گفت والله ای گروه نصاری شما دانستید که محمد پیغمبر
فرستاده خداست وسخنان حق را بر شما ظاهر ساخت ووالله که
هیچ قومی با پیغمبر خود مباهله نکرده اند که پیر وجوان ایشان هلاک نشوند
واگر مباهله کنید البته هلاک خواهید شد واگر بسیار اهتمام در نگاه داشتن
دین خود دارید وازمسلمان شدن ابا دارید با او مصالحه نمائید وبرگردید
چون صبح شد رسول خدا صلی الله علیه وآله حضرت امام حسین را در بر گرفت
ودست حضرت امام حسن را گرفت وفاطمه وعلی از پی خود روان ساخت
وفرمود که من چون دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت که ای
گروه نصاری من روئی چند می بینم که خدا بایشان روها کوه را از جا میکند
بایشان مباهله مکنید که هلاک میشوید وبر روی زمین یک نصرانی
تا قیامت نخواهد بود ایشان بخدمت حضرت صلی الله علیه وآله آمدند وگفتند
ما با تو مباهله نمیکنیم تو بر دین خود باش وما بر دین خود حضرت فرمود
که اگر مباهله نمیکنید مسلمان شوید یا باکر هند فرمود که پس با شما جنگ
میکنیم گفتند ما طاقت جنگ عرب نداریم ولیکن با تو صلح میکنیم که
با ما جنگ نکنی وبدین ما کار نداری وما با تو هر سال دویست حله در
ماه صفر میدهیم ویکهزار حله در ماه رجب وسی زره نفیس هر سال میدهیم
حضرت صلی الله علیه وآله باین نحو با ایشان مصالحه فرمود وگفت والله که

هلاک

هلاك بر اهل نجران مشرف شده بود و اگر مباهله میکردند همه مسخ میشدند
بصورت میمون و خوك و این صحرا همه بر ایشان آتش میشد و خدا جمیع
اهل نجران را هلاك میکرد حتی مرغی که بر روی درختان بود و بر تمام نصاری
سال تمام میگذشت که همه هلاك میشدند و باز صاحب کشاف از عایشه روایت
کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد و عبائی
پوشیده بود از موی سیاه پس حضرت امام حسن علیه السلام آمد و او را
داخل عبا کرد بعد از ان حضرت امام حسین علیه السلام آمد او را داخل عبا کرد
پس حضرت فاطمه ع و حضرت علی بن ابیطالب علیهما السلام آمدند هر دو را داخل
عبا کرد و این آیه را خواند که اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ
وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا بعد از ان صاحب کشاف گفته است که اگر کسی
گوید که چرا انجماعت را در مباهله داخل کرد جواب گوییم برای انکه این دلالت
بر حقیقت و اعتماد بر راستی او بیشتر میکرد از انکه دیگران را داخل کند
زیرا که عزیزترین خلقان را نزد خود و یارهای جگر خود و محبوب ترین مردم
را نزد خود در معرض مباهله و نفرین در آورده و الکفا بر خود بکرد بتنهائی
چه بسیار است آنکه آدمی خود را هلاکت میدهد و این قسم اعزا را حفظ میکند و
در موطای مالك که امام اهل سنت است روایت شده است از انس که چون
این تطهیر نازل شد قریب بشش ماه رسول خدا در هنگام رفتن بنماز صبح بر در خانه فاطمه ع
میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت ویطهرکم تطهیرا و در صحیح ابو داود سجستانی نیز بهمین طریق
روایت شده است از انس و در صحیح بخاری در جزو چهارم روایت کرد
بنحوی که صاحب کشاف روایت کرده و در صحیح مسلم و در صحیح ابو داود و در جمیع
بین الصحیحین حمیدی هم باین مضمون از عایشه مرویست لکن در صحیح مسلم
در جزو چهارم در باب فضایل امیر المومنین علیه السلام از سعد وقاص چنین

روایت کرده که چون این مباهله نازل شد خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسنین را و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و در محل دیگر نیز همین مضمون را روایت کرده ابو داود در صحیح خود از ام سلمه روایت کرده است که گفت این تطهیر در خانه من نازل شد و در آنخانه حضرت رسول ص بود و علی بن ابیطالب ع و فاطمه ع و حسن و حسین علیهما السلام و من در خانه نشسته بودم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ایشان کلیمی پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند از ایشان دور گردان و برطرف کن رجس و گناه را و پاکیزه گردان ایشان را از بدیهای پاکیزه کردنی من گفتم یا رسول الله من از اهل بیت نیستم فرمود که تو از زنان منی و عاقبت تو بخیر است و این مضمون و قریب باین مضمون در اکثر کتب ایشان مرویست بطریق متعدده و تعداد اینها موجب تطویل است و دلالت این آیه بر عصمت ایشان بسی ظاهر است چه عامه محققین مفسرین رجس را درین آیه بگناه تفسیر کرده اند و تطهیر ظاهر است که مراد ازان پاک گردانیدن از بدیها و عیبها و قبایح است و از سیاق این و احادیث مذکوره ظاهر است که مراد جمیع بدیهاست و اراده که در این وارد شده اراده حتمی میباشد زیرا که اراده تکلیفی با ایشان اختصاص ندارد و اراده حتمی الهی تخلف نمیکند پس عصمت ایشان ثابت است و هرگاه عصمت ثابت شد دروغ بر ایشان روا نیست و این ثابت شده است که ایشان دعوی امامت کردند پس دعوی ایشان برحق باشد و تفصیل این سخنان را اینمقام گنجایش ندارد تنویر حما تم در بیان فضیلت محبت اهل بیت علیهم السلام است ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع از ابای کرام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که محبت من و اهل بیت من نفع میکند در هفت موطن که اهوال اینها عظیم است در هنگام مردن و در قبر و در وقت مبعوث شدن و در هنگامی که نامها پرست

بیان فضیلت محبت اهل بیت علیهم السلام

راست

راست وچپ آید ودرهنگام حساب ونزد میزان کداعمال خلایق راسنجند
ونزد صراط وروایت کرده است ازحرث همدانی که روزی بعد مشحضرت
امیرالمومنین ص رفتم پرسید که چه چیز ترا باینجا آورده گفتم محبت تو
یا امیرالمومنین فرمود که ای حرث تو مرا دوست میداری گفتم بلی
والله ای امیرالمومنین فرمود که وقتی که جانت بگلو میرسد مرا خواهی
دید چنانکه میخواهی وچون ببینی مرا که دشمنان خودرا ازحوض
کوثر دور میکنم خوشحال خواهی شد وچون ببینی که برصراط میگذرم
وعلم حمد بردست منست وپیش حضرت رسول صلی الله علیه وآله میروم
چنان مرا خواهی دید که مشعوف گردی وازابو حمزه شمالی روایت کرده است
ازحضرت امام محمد باقر ع که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که
یا علی محبت تو در دل هرکس که قرار گیرد اگر یکقدم از صراط بلغزد البته قدم
دیگر ثابت میماند تا خدا اورا بسبب محبت تو داخل بهشت گرداند وازحضرت
صادق علیه السلام منقولست که محبت ما اهل بیت گناهانرا میریزد چنانچه
بادتند برگ را ازدرختان میریزد وباسانید معتبره ازحضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که حضرت رسول ص فرمود که چهار کس اند که من در روز قیامت
شفاعت ایشان خواهم کرد اگرچه باگناه اهل زمین آمده باشند کسیکه
اعانت اهل بیت من بکند وکسیکه قضای حوایج ایشان درهنگامی که
مضطر شده باشند وکسیکه بدل وزبان ایشانرا دوست دارد وکسیکه بدست
رفع ضرر ازایشان بکند وایضا ازآنحضرت منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله فرمود که هرکه اهل بیت مارا دوست دارد خدا اورا در روز
قیامت ایمن مبعوث گرداند که هیچ خوف نداشته باشد ودرکتاب بصایر
الدرجات ازامام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله که فرمود که یا علی امت مرا تمام در عالم ارواح بمن نمودند

یکقدم ع

کوچك و بزرك ایشانرا دیدم و شیعیانتو کنشتم و از برای شما استغفار
کردم حضرت امیرالمومنین فرمود که یا رسول الله دیگر از فضایل شیعه بفرما
فرموده که یا علی تو و شیعیانتو از قبرها بیرون خواهید آمد و رویهای
شما مانند ماه شب چهارده خواهد بود و جمیع شدتها و غمها از شما برطرف
خواهد شد و در سایه عرش الهی خواهید بود مردم خواهند ترسید و شما
نخواهید ترسید و مردم اندوه ناك خواهند بود و شما نخواهید بود
و برای شما خوان نعمتهای الهی می آورند و مردم مشغول حساب خواهند
بود و باسانید معتبره از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی هر که ترا دوست دارد با پیغمبران خواهد
بود و در درجه ایشان در روز قیامت و کسی که بمیرد و دشمن تو باشد اگر
خواهد یهودی بمیرد و اگر خواهد نصرانی بمیرد و فرمود که او چیزی که در روز
قیامت از مردم سوال کنند محبت ما اهل بیت خواهد بود و بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که والله که در اسمان هفتاد
صف از ملائکه هستند که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد هر صنفی از
ایشانرا احصا نمیتوانند کرد و ایشان خدا را بولایت ما عبادت میکنند
و شیخ طوسی علیه الرحمه از مثیم تمار که از اصحاب اسرار امیرالمومنین صلوات الله
علیه است روایت کرده است که شبی در خدمت حضرت امیرالمومنین علیه السلام
بودم که نیست بنده که خدا دل او را بایمان امتحان کرده باشد مگر اینکه
چون صبح کند دوستی ما اهل بیت را در دل خود میابد و نیست بنده که
خدا بر او غضب کرده باشد مگر اینکه چون صبح میشود دشمنی ما را در دل خود می یابد
پس چون ما صبح میکنیم شاد میشویم بمحبت دوستان خود و میدانیم که دشمنان
دشمنان خود را و چون دوست ما صبح میکند منتظر رحمتهای الهی است و
دشمن ما که صبح میکند بر کنار جهنم ایستاده است همین که میبیند داخل

فرمود

میکند صبح

چهنم میشود

جهنم میشود بدرستی که درهای رحمت برای دوستان ما باز است کوارا باد
ایشانرا رحمتهای الهی و وای بحال دشمنان ما و دوستان ما کسی دشمن ما را
دوست میدارد دوستی ما و دوستی دشمنان ما در یک دل نمیگنجد کسی که
ما را دوست دارد باید که دوستی را برای ما خالص گرداند چنانچه طلا را
از غش خالص میکنند ما ایمن بخیبان و برگزیدهای خدا و فرزندان پیغمبرانیم
و منم وصی اوصیا و منم حرب کننده با یاور خدا و رسول و ظالمان با
من محاربه میکنند و شیطانها سلطانند پس کسی که خواهد که خود را در محبت
ما بداند دل خود را امتحان نماید اگر محبت دشمنان ما را در دل خود یابد
بداند که خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن او بیند و خدا دشمن کافران است
و روایت کرده از ابی عبد الله جعفی که حضرت امیر المومنین علیه السلام گفت که
میخواهی ترا خبر دهم بحسنه که اگر داشته باشد در روز قیامت او را
هیچ ترس نباشد و خبر دهم بگناهی که هر که او را داشته باشد او را بر رو
بآتش اندازند گفتم بلی فرمود که حسنه محبت ما است و آن گناه دشمنی ما است
و از سلمان رحمه الله روایت کرده که روزی در مسجد در خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد
حضرت رسول صلعم سنگ ریزه در دست داشت بدست آنحضرت داد آن سنگ ریزه
سخن آمد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله راضی شدم به پروردگاری
خدا و پیغمبری محمد و بولایت علی ابن ابی طالب حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که هر که از شما صبح کند و بخدا و رسول و ولایت علی ابن ابیطالب راضی
باشد او از خوف و فقر خدا ایمن است و این بابویه بسندها بسیار از حضرت
امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است او روایت کرد از پدران بزرگوارش
تا رسول خدا صلوات الله علیهم از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح
از قلم خداوند عالمیان فرمود که ولایت علی حصن و قلعه منست هر که

ما فرزندان ص

هر که ص

داخل آن حصن شود از عذاب من ایمن است و باسانید بسیار در کتب
سنی و شیعه و از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که اگر مردمان
بر ولایت علی مجتمع میشدند جهنم را خلق نمیفرمود و روایت کرده است
از انس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالم در روز
قیامت جمعی را مبعوث خواهد گردانید که رویهای ایشان از نور باشد
و بر کرسیهای نور خواهند نشست و جامها از نور خواهند پوشید
و در سایه عرش الهی خواهند بود ما نه پیغمبران و پیغمبران نیستند و نه
شهدا و همگی شهید نخواهند بود بعد ازان دست بر سر حضرت امیرالمومنین
گذاشت و فرمود که این شیعیان تست چنین خواهند بود و شیخ طوسی
باسانید معتبره از حضرت امام رضا علیه السلام از آبای طاهرش صلوات الله
علیهم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمومنین
علیه السلام فرمود که چون در روز قیامت خدا از حساب خلایق فارغ شود کلید
بهشت و دوزخ بمن تسلیم نماید و من تو تسلیم کنم و گویم هر که را خواهی بجهنم
فرست و هر که را خواهی بر بهشت داخل کن و این بابویه بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون قیامت قایم شود منبری بگذارند
که جمیع خلایق او را ببینند و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه بر آن
منبر برآید و ملکی بر دست راست او بایستد و ملکی بر دست چپ او و ملک
دست راست ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است هر که با
میخواهد داخل بهشت کند و ملک دست چپ ندا میکند که ای گروه خلایق
این علی بن ابیطالب است هر که را خواهد داخل جهنم میکند از عبد الله بن عمر
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمومنین
فرمود که چون قیامت شود بیائی تو بر اسبی از نور سوار و بر سرت تاجی از
نور باشد که روشنی آن دیدها را خیره گرداند پس ندا از جانب رب العزت

برسید که کجاست خلیفه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله تو کوئی اینک منم پس
ندا فرماید ترا که یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را
داخل جهنم کن تو نیز قسمت کننده بهشت و دوزخ و از حضرت امام
رضا ع منقولست که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که روزی با حضرت
رسول ص نزد یک کعبه نشسته بودیم مرد پیری پیدا شد از پیری خم شده
و ابروهایش بر چشمهایش افتاده و عصای در دست و کلاه سرخی در
سر و پراهن موی پوشیده بنزدیک حضرت آمد و گفت یا رسول الله دعا
کن که خدا مرا بیامرزد حضرت فرمود که امید تو روا نیست و عمل تو
فائده ندارد چون پشت کرد حضرت فرمود که ای ابو الحسن شناختی این
پیر را گفتم نه فرمود که شیطان ملعون بود حضرت امیر المومنین ع
فرمود که از پی او دویدم و او را گرفتم و بر زمین زدم و دست در گلویش
فشردم گفت دست از من بدار ای ابو الحسن که مرا تا قیامت مهلت داده اند
و الله یا علی من ترا دوست میدارم و هر کس که دشمن تست با پدر او
شریک شده ام در وطی مادرش و او حرامزاده است پس بخندیدم
و او را رها کردم از سلمان رحمه الله منقولست که روزی شیطان
گذشت بر جماعتی که مذمت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
میکردند نزد ایشان استاد پرسیدند که کیستی گفت ابو قره ام گفتند
که شنیدیم ما چه گفتیم گفت بد حال شما که ناسزا بمولای خود علی بن ابیطالب
میگفتید ایشان گفتند که چه دانستی که او مولا و امام ماست گفت از گفته
پیغمبر شما صلی الله علیه و آله هر که را من مولای اویم علی مولای اوست خدایا
و یدا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد
و یاری کن هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را یاری نکند ایشان گفتند
تو از شیعیان اوئی گفت نه ولیکن او را دوست میدارم و هر که دشمن اوست

آمدن شیطان لعین نزد حضرت رسول رب العالمین و شناختن او را و آن پیر کیست

کشتن ابلیس رحمی که مذمت حضرت امیر المومنین علیه السلام میکردند و سرزنش کردن او ایشان را از آن و عاقبت عروج بر آسمان

در مال و فرزندش شریک میشوم گفتند ای ابو مرّه تو فضیلت او میدانی گفت
بشنو بیدای گروه ناکسان و قاسطان و مارقان که بما او را شکستند ایزد
از دین بدر رفته اید بدرستی که من عبادت خدا کردم در میان جان دوازده
هزار سال و چون خدا انها را هلاک کرد تسلی خود را در زمین بخدا آشکارا
کردم مرا با آسمان اول عروج فرمودند دوازده هزار سال در انجا در میان ملائکه
عبادت کردم و نوری مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودیم نور شعشعانی بسیار
بسیار روشنی گذشت ملائکه بسجده افتادند و گفتند سبّوح قدّوس این نور
ملک مقربیست یا نوریه پیغمبر مرسل ندا از جانب رب العزت رسید که
این نور طینت علی بن ابی طالبست و منقولست که از ابو هریره که شخصی بحضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت که فلان شخص بکشتی نشست با ما
بدکی و بچین رفت و زود برگشت و مال بسیاری آورده است که محسود دوستان
و خویشان خود شده است حضرت فرمود که مال دنیا هر چند زیاد گردد بلا
و محنت صاحبان بیشتر میشود آنروی عاقل صاحبان اموال میکند
مگر کسی که در راه خدا صرف مینماید بعد ازان فرمود که میخواهید شما را خبر دهم
بکسی که مایه اش ازان سود اکمتر بوده و زودتر برگشته و غنیمت و فایده
بیشتر بهم رسانیده و انچه را بهم رسانده در خزاین های عرش الهی برای او
حفظ کرده اند صحابه گفتند بفرما یا رسول الله فرمود که نظر کنید باین شخص
که می آید و بدیدیم جنده پوشی از انصار می آید فرمود که امروز ثواب این
مرد بالا بردند که اگر بر جمیع اهل اسمان و زمین آن ثواب را قسمت کنند
حصه کمتر ایشان را خواهد بود که گناهانش آمرزیده شود و بهشت او را
واجب شود صحابه ازو پرسیدند که امروز چکار کرده بشارت باد ترا کبرامت
الهی انشخص گفت کاری بغیر ازین نکرده ام که برای حاجتی از خانه بیرون
آمدم چون دیر شده بود گمان کردم که ان کار فوت شده است با خود گفتم

نظلم تا اوخر وجع کرده امد

بیان انکه نظر کردن در روی علی ابن ابیطالب علیه السلام
بهتر از طاعت دو عیام و الصلوة

که بعوض اینحاجت میروم ونظر بر روی علی بن الحسین میکنم چون آنحضرت رسول را
شنیده بودیم که نظر کردن بر روی علی عبادتست حضرت فرمود بلی والله عبادت
وعبادت برای عبدالله میرفتی که دنیاری برای روزی عیال خود نماند واز تو فوت
شد وبعوض آن نظر بر روی علی کردی از روی محبت وفضیلت او را میدانستی
واین از برای تو بهتر است از این که تمام دنیا طلای سرخ شود بر ایتو وتو در
راه خدا بدهی وشفاعت خواهی کرد بعدد هر نفسی که در آن راه کشیده
در حق هر کس که همه از شفاعت تو از آتش جهنم آزاد خواهند شد تنویر بیغم
در بیان آنکه صحت عبادت مشروط است باعتقاد امامت امیر اثنی عشر صلوات
الله علیهم وبدون آن عبادت ثمر نمی بخشد بلکه باعث عقاب میشود
واینمعنی اجماعی علمای شیعه است واحادیث در این باب متواتر است
چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که چون بنده را در مقام حساب نزد خداوند عالمیان میدارند اول چیزی که
از او سوال میکنند از نماز وزکوة وروزه وحج وولایت ما اهل بیت است پس
اگر اقرار بولایت کرده وبر آن حال مرد نماز وروزه وزکوة وحجش را قبول
میکنند واگر اقرار بولایت ما نکرده هیچ عملی از اعمال او را قبول نمیکنند
وبسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت رسول
صلی الله علیه وآله نازل شد وگفت خداوند عالم سلام میرساند که من
آسمانها هفتگانه وزمینهای هفتگانه را وآنچه بر روی آنهاست خلق کرده ام
هیچ محلی بهتر از میان رکن ومقام ابراهیم خلق نکرده ام اگر بنده مرا در
آنجا بخواند از آنروزی آسمانها وزمینها را خلق کردم تا انقراض عالم واقرار
بولایت علی نداشته باشد او را سرنگون در جهنم اندازم ودر حدیث
دیگر وارد شده که خدا وحی فرمود بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که
یا محمد اگر بنده مرا عبادت کند تا از هم بپاشد مثل پوسیده شود و

ولایت اهل بیت باشد در بهشت جاندهم وبسایهٔ عرش خود درنیاورم و منقوله است
از حضرت امام علی بن الحسین علیهما السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
فرمود بحق خداوندی که جان محمد در قبضه تصرف اوست که اگر بنده در روز
قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید خدا از و قبول نکند تا ولایت من واهل بیت
من نداشته باشد واز ابوحمزه ثمالی منقولست که حضرت علی بن الحسین علیه السلام
پرسیدند از اینکه کدام بقعه از جاهای زمین بهتر است گفتیم خدا ورسول وفرزند
رسول بهتر میدانند فرمود که بهترین بقعهای زمین میان رکن حجر ومقام
ابراهیم است واگر کسی بقدر آنچه نوح درمیان قوم خود ماند هزار سال عمر کند ودر آن موضع عبادت کند که روزها را بروزه وشبها را بعبادت
گذارند وخدا را بدون ولایت ما ملاقات کند آن عبادت هیچ نفع ندهد اورا
وایضا روایت از طرق شیعه وسنی متواتر است که هرکه بمیرد وامام خود را نشناسد
کافر مرده است ومرگ او جاهلیت وکفر مرده است تنویر ششم درباین
بعضی از صفات وعلامات امام شرایط امامت باید دانست که چون احکام دین
ودنیای امت منوط بحکم امام است باید که عالم باشد باحکام دین وواقف
باشد بر خصوصیات ایات قرآن از محکم ومتشابه ومجمل ومفصل وناسخ و
منسوخ وعام وخاص وهمچنین بر اخبار نبوی وبالجمله باید عالم بجمیع
علوم باشد وباید که کمال رای وشجاعت داشته باشد تا از عهدهٔ مجاهده
با اعدای دین برتواند آمد وباید که اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول بر
فاضل وتقدیم متعلم بر معلم وتفضیل جاهل بر دانا قبیح است عقلا چنانچه
حق سبحانه وتعالی در قرآن مجید میفرماید که أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن
يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ یعنی ایا کسی که هدایت میکند مردم را
بسوی حق سزاوارتر است باینکه او را متابعت کنند یا آنکس که هدایت نمی
یابد مگر وقتی که او را هدایت کنند ودیگران او را راه ننمایند وچگونه جایز

بیان بعضی از علامات امام

باشد

باشد وحال انکه علم سرمایه فضلت وکمالست ولهذا حق تعالی بنیان حضرت
ادم را بر ملائکه بعلم فرمود وباین سبب وراسجود ملائکه کردانید وهمچنین
طالوت را از حیث زیادتی در علم وقوت بدن از قوم خود برگزید وچنانچه
ظاهرست از آیه کریمه کما انَّ اللّٰهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَزادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ
وَالْجِسْمِ وایضًا در بیان تقدیم رتبه علما فرموده است که هَلْ یَسْتَوِی
الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ که ایا مساویند انجماعتی که عالمند
وانجماعتی که عالم نیستند واگر کسی اندکی تامل نماید میداند که امام در
جمیع صفات وکمال میباید که از امت افضل باشد چه غرض اصلی از وضع
شرایع دین وتکالیف تکمیل افراد انسانی است ونجحات ایشان از نقایص
دفایص گردانیدن بسعادات وکمالات وچون امام بنیابت پیغمبر مرشد
طریقه استکمال است باید که مثل نبی در جمیع کمالات علمی وعملی ازهمه
در پیش باشد تا این فایده مترتب شود وباتفاق ایمه صلوات الله علیهم در علم
وکمالات بر جمیع اهل عصر خود زیادتی داشته اند وابن بابویه رحمه الله بسند
قوی از حضرت علی بن الرضا علیه التحیة والثنا روایت کرده است که امام
چند علامتست دانا ترین مردم است واز جمیع اهل عصر بر هیز کار تر
وبردبار تر است ودر شجاعت وسخاوت از همه پیش است وعبادتش از همه
بیشتر است وختنه کرده متولد میشود ودر هنگام ولادت خوش
وکساقت با و نمیباشد واز پی سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند واورا
سایه نمیباشد وچون متولد میشود دست بر زمین میگذارد وآواز
بشهادتین بلند میکند ومحتلم نمیشود ودیده اش بخواب میرود ولش
بخواب نمیرود واز انچه واقع میشود در خواب مطلع میباشد وملک با او
سخن میگوید ودره رسولخدا صه بر قامتش راست می آید وهرگز بول و
غایطش را کسی ندیده زیرا که خدا زمین را موکل ساخته که فرو برد که کسی

نرسند وبدن او از مشك خوشبوتر می باشد و او لیاست بمردم از جان ایشان
یعنی میباید که جان خود را فدای جان او کنند و بر مردم مهربان تر است از پدر
و مادر ایشان و تواضع و فروتنی او از برای خدا از همه کس بیشتر است و آنچه
از امور خیر که مردم را امر میفرماید خود پیش از دیگران بآن عمل مینماید و هر چه
مردم را از آن منع میفرماید خود زیاده از دیگران از آن اجتناب میفرماید و دعای
او مستجاب میباشد حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند دو نیم میشود و سلاح
و حربه حضرت رسول ص نزد او میباشد و ذوالفقار نزد او میباشد و نزد
او صحیفه هست که نامهای شیعیان ایشان که تا قیامت بهم خواهند رسید
در آن هست و صحیفه دیگر دارد که نام دشمنان ایشان که تا روز قیامت
بهم خواهند رسید در آن نوشته هست و جامعه نزد او هست و آن
نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است که جمیع آنچه بنی آدم بآن محتاجند
از احکام الهی در آن هست و جفر اکبر و اصغر را دارد که یکی از پوست بزاست
و دیگری از پوست گوسفند و در آنها جمیع علوم هست حتی ارش خدش
کردن کسی که در بدن کسی بکند و حتی یک تا زیانه و نیم تا زیانه و مصحف فاطمه علیها السلام
نزد او هست و کلینی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ع که امام را
ده علامت متولد میشود پاکیزه و ختنه کرده بزمین می آید کف را بر
زمین میگذارد و او از شهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و دلش بخواب
نمیرود و خمیازه و کاهش نمیکند و از عقب می بیند چنانچه از پیش رو می بیند
و مدفوع او از مشك خوشبوتر است و زمین موکل است که بپوشاند
و فرو برد آنرا و چون ذره حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بپوشد
موافق قامتش میباشد و اگر دیگری بپوشد خواه بلند و خواه پست یک
شبر او بلندتر می باشد و پوستر ملك با او سخن میگوید تا از دنیا برود
و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسندی قوی از ابو بصیر روایت کرده است

که روزی بخدمت حضرت امام موسی علیه السلام رفتم و گفتم فدایتو شوم امام
را بچه میتوان شناخت فرمود که بچند خصلت اما اول انکه پدر او مردم را
بامامت او خبر دهد و نصب کند او را برای امامت که حجت بر مردم تمام شود
همچنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت امیر المومنین علیه السلام را نصب
فرمود دیگر انکه از هرچه پرسند عاجز نشود و جواب بگوید و اگر نپرسند
خود بیان کند و مردم را خبر دهد بانچه در آینده واقع خواهد شد و بهمه
زبان با مردم حرف گوید بعد ازان فرمود که بنشین تا بتو علامتی برای
امامت خود بنمایم که خاطرت مطمئن گردد و در بخیال مرد خراسانی از در در آمد
و بعربی از آنحضرت سوال کرد حضرت بفارسی جوابش فرمود خراسانی گفت
من بزبان خود سخن نگفتم و بگمان اینکه نمیدانی فرمود که سبحان الله اگر
من ترا بزبان تو جواب نتوانم گفت پس بر تو چه زیادتی خواهم داشت
پس با من گفت که ای ابو محمد امام بر و مخفی نیست زبان هیچ یک از مردم
و سخن مرغان و حیوانات و هر نبی روح را میداند باین علامتها امام را میتوان
شناخت پس اگر اینها در او نباشد امام نیست از ابن ابی نصر منقولست که
از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که بچه چیز امام را میتوان دانست
فرمود که چند علامت اینکه بزرگ تر فرزندان باشد و فضل و علم داشته
باشد و هر که بدین آید و بپرسد که پدرش کرا وصی کرد گوید که او را فرمود
که سلاح و شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان ما از بابت تابوتست
در بنی اسرائیل و هر جا که سلاح هست امامت در انجاست چنانچه
تابوت بنی اسرائیل در هر خانه که بود پیغمبری در انجا بود و منقولست از عبد الله
بن ابان که عرض کردم بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام که از برای من
و اهل بیت من دعا کن فرمود که مکر نمیکنم والله که اعمال شما هر روز و هر شب
بر من عرض میشود راوی گوید این بسیار بر من عظیم نمود فرمود که مگر

مکر نخوانده این ایه را که بگوای محمد بکنید آنچه میکنند که عنقریب خدا و رسول و
مومنان عمل شما را می بینند والله که مومنان علی بن ابیطالب و ایمه فرزندان اویند
وکلینی از ابوبصیر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلام
رفتم فرمود که رسول خدا صلی الله علیه وآله بحضرت امیرالمومنین علیه السلام هزار
باب از علم تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب گشوده میشد گفتم ایست والله
والله اعلم پس ساعتی سر بزیر افکند و فرمود که این علم عظیم است امّا هم چنین نیست
ای ابومحمد جامعه نزد ماست گفتم فدایتو گردم جامعه کدام است فرمود
که نامه ایست که طول آن هفتاد ذرعست بذراع رسول صلی الله علیه وآله
وآنحضرت فرموده و حضرت امیرالمومنین علیه السلام خود املا نوشت و در آن
هر حلال و حرامی و هر چه امت بآن احتیاج دارند هست حتی ارش خراشیدن
بدن دُوست بر من گذاشت و فرمود که رخصت میدهی گفتم بنده توام آنچه
خواهی بکن پس بدن مرا فشرد و فرمود که حتی ارش این در اینجا هست گفتم والله
که علم اینست فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود جفر نزد ماهست
و مردم چه میدانند که جفر چیست گفتم جفر کدام است فرمود که ظرفیست
از پوست که علم جمیع پیغمبران و اوصیاء ایشان و علم جمیع علمائی که گذشته
در آن هست گفتم والله که اینست علم فرمود که همین نیست بعد از ساعتی
فرمود نزد ما مصحف فاطمه است و مردم چه میدانند که چه چیز است مصحف فاطمه
گفتم بیان فرما فرمود که مصحفی است سه برابر این قرآن که شما دارید و بیک
حرف از قرآن شما در آن نیست گفتم والله که این علم است فرمود که همین نیست
بعد از زمانی فرمود که علم گذشته و آتیه تا روز قیامت نزد ماست گفتم
فدایتو گردم اینست علم فرمود که همین نیست گفتم پس دیگر علم چه چیز است
فرمود عمده علم آنست که روز بروز و ساعت بساعت حادث میشود
تا روز قیامت و بسند دیگر از حماد بن عثمان روایت کرده است که شنیدم

از حضرت صادق علیه السلام که زنا دقم در سال صد و بیست و هشت ظاهر خواهند
شد در مصحف فاطمه چنین دیدم پرسیدم که مصحف فاطمه کدام است
فرمود که چون حضرت رسالت پناه صم از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه
اندوهی روی نمود که خداوند قدیر از انگاه ملکی را فرستاد که تسلی آنحضرت
بفرماید و قصه برای او بخواند پس آنملک میگفت و حضرت امیر المومنین
علیه السلام مینوشت تا انکه کتابی جمع شد پس فرمود که در ان کتاب چیزی
از حلال و حرام نیست علوم آینده است تا روز قیامت و پسند معتبر
روایت کرده است از ابی بصیر صنعانی که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که ما را در شبهای جمعه شان و مرتبه عظیم هست گفتم فدایتو
کردم چه شانست فرمود که رخصت فرماید روح پیغمبران و
اوصیای گذشته را و روح امامی را که در میان شماست که ایشان عروج
نمایند باسمان تا بعرش میرسد ارواح ایشان پس هفت مرتبه طواف
عرش میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میگذارند
و پس ببدنهای خود برمیگردند و پیر میشوند انبیا و اوصیا از سرور
و خوشحالی و علوم بسیار بر علوم امام شما می افزاید و از سیف
تمام مرویست که حضرت صادق ع فرمود که اگر من در میان موسی
و خضر میبودم ایشان را خبر میدادم که از هر دو داناترم و علمی چند با ایشان
میگفتم که ایشان خبر نداشتند زیرا که ایشان علم گذشته را میدانستند
و علم آینده نمیدانستند و ما میدانیم علم گذشته و آینده را تا روز قیامت
و از پیغمبر میراث رسیده و در حدیث دیگر فرمود که خدا از کریم
تر است که بر بندگان خود حجت آینده را واجب گرداند و چیزهای آسمان را
از و باز دارد بلکه هر صبح و شام خبرهای آسمان بما میرسد و ایضا از
حضرت صادق ع منقولست که جبرئیل دوانار بخدمت رسول صلی الله

این حدیث را در بحث
برسانند

علیه و آله آورد حضرت یکی تناول فرمودند و یکی را دو نیم کردند و نصفی را خود
تناول فرمودند و نصفی را بعلی ابن ابیطالب صلوات الله علیه دادند پس فرمودند
کرای برادر دانستی که این دو انار چه بود انار اول پیغمبری بود و تو از دان بهره نیست
و انار دوم علم بود و تو شریک منی در علم راوی گفت چرا کرد شریک آنحضرت
بود در علم فرمود که خدا هیچ علمی را تعلیم پیغمبر نفرمود که بعلی ابن ابیطالب
یاد ندهد و این علوم همه بما منتهی شده است و منقولست از ابو بصیر که
از حضرت صادق علیه السلام کردم از روح که خدا میفرماید که یَسْئَلُونَکَ
عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی فرمود روح خلقیست عظیم تر از جبرئیل
و میکائیل و با هیچ یک از پیغمبران گذشته نبوده است بغیر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که با او بود و با ائمه میباشد و خبرها با ایشان میکوید
و تسدید ایشان مینماید و در بعضی روایات وارد شده که چون حضرت
موسی و خضر بر کنار دریا میخواستند از یکدیگر جدا شوند مرغی پیدا شد و قطره
از آب برداشت و بجانب مشرق انداخت و قطره دیگر بجانب مغرب انداخت
و یکقطره بجانب آسمان انداخت و یکی بسوی زمین و قطره پنجم را بسوی
دریا افکند هر دو حیران ماندند در اینحال صیادی در میان دریا پیدا شد
و گفت در امر مرغ تفکر مینمائید شما دو پیغمبر تا و بکار ما نمیدانید
و منکه مرد صیادم میدانم گفتند ما نمیدانیم مگر چیز بر آنکه خدا بما
تعلیم مینماید صیاد گفت که این مرغیست در دریا میباشد و مسلم
نام دارد و اینکار او اشاره باین بود که پیغمبری در آخر الزمان خواهد
آمد که علم اهل مشرق و مغرب و اهل آسمان و زمین نزد علم او مثل این قطره
باشد نزد این دریا و پسر عم و وصی او وارث علم او خواهد بود پس این
صیاد غایب شد دانستند که ملکی بود از جانب خدا ایشانرا متنبه ساخت
و کلینی از عبد الاعلی روایت کرده که حضرت جعفر بن محمد علیه السلام

سؤال

فرمود که

فرمود که من کتاب را میدانم از اول تا آخر چنانچه همه در کف منست و در
قرآنست خبر آسمان و خبر زمین و خبرهای گذشته و خبرهای آینده چنانچه
فرموده است که فِیهِ تِبْیَانُ کُلِّ شَیْءٍ و ایضاً اسبند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که خدا بحضرت عیسی دو اسم اعظم تعلیم فرموده
بود که آن آثار از آن بظهور می آید و موسی چهار اسم داشت و حضرت ابراهیم
هشت اسم داشت و نوح پانزده اسم داشت و آدم بیست و پنج اسم داشت
و خدا جمیع انها را تعلیم بغمبر آخر الزمان فرمود و بدرستی که اسماء اعظم
الهی هفتاد و سه اسم را تعلیم آنحضرت فرمود و یک اسم را بهیچ کس تعلیم
نکرد و از امام علی نقی علیه السلام منقولست که خدا را هفتاد و دو اسم اعظم است
یک اسم از انها اصف میدانست که تخت بلقیس را در یک چشم زدن نزد سلیمان
حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم را میدانیم و یک اسم مخصوص خداست
که ذکری نمیداند بسند موثوق از امام محمد باقر ع روایت کرده است
که عصای موسی از آدم بود و به شعیب رسید و از شعیب بحضرت موسی
منتقل شد و آن عصا نزد ما است و در بن زودی او را مشاهده کردم
و هنوز سبز است بهیئت انروزی که درخت جدا کرده اند و چون با او
سخن میگوئی جواب میگوید از برای قائم ما مهیاست که چون خروج کند
آنچه موسی بآن میکرد آنحضرت نیز خواهد کرد چون انرا امر کند که چیزی
برباید و شعبه میشود که یک کامش در زمین است و یکی در سقف
بقدر چهل ذراع و چیزها را بزبان خود میرباید و در حدیث دیگر حضرت
صادق ع فرمود که الواح موسی و عصای نزد ماست و ما ایم وارث
بغمبران و در حدیث دیگر حضرت باقر علیه السلام فرمود که چون قایم آل
محمد از مکه ظاهر شود و اراده کوفه نماید منادی آنحضرت ندا کند کسی با خود
توشه و آب بر ندارد و بس سنگ موسی را بردارند که بر یک شتر است و در

عدد اسم اعظم الهی جل جلاله

کیفیت عصای موسی و سنگ او

مترلی که فرود آیند چشمه از آن جاری شود که هر که از آن بخورد سیر شود
و هر تشنه که بخورد سیراب شود و توشه ایشان همین باشد تا بصحرای نجف
فرود آیند و ایضاً بسند معتبر از آنحضرت منقولست که حضرت امیرالمؤمنین
شبی از خانه بیرون آمدند بعد از خفتن و آهسته میفرمودند که در این شب تاریک
امام شما بیرون آمده است پیراهن آدم در بر و عصای موسی و انگشتری
سلیمان در دست و بسند دیگر از معضل روایت کرده که حضرت صادق
صلوات الله علیه پرسید که میدانی که چه خبر بود پیراهن یوسف گفتم
نه فرمود که چون آتش از برای حضرت ابراهیم افروختند جبرئیل جامه
از جامهای بهشت آورد و بر آنحضرت پوشانید که سرما و گرما در او اثر نکند
و حضرت ابراهیم در وقت وفات آن پیراهن را تعویذی کرد و بر حضرت
اسحق آویخت و همچنین اسحق بر یعقوب داد و چون حضرت یوسف متولد
شد یعقوب آن پیراهن را تعویذ او کرد و با او بود در همه احوال و در
مصر آنرا کشود که از برای پدر بفرستد و بویش بمشام یعقوب رسید چنانچه
گفت که اِنّی لَاَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلَا اَنْ یُفَنِّدُونِ بوی همان پیراهن بود
که خدا از بهشت فرستاده بود گفتم فدایتو شوم آخر آن پیراهن بکه
منتقل شد فرمود که باهلش رسید بعد از آن فرمود که پیغمبری نمرد
یا غیر علم چیزی از او بمیراث ماند بآل محمد منتهی شد و الحال نزد ایشانست
و از سعید سمان روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که
نزد منست شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علمهای آنحضرت و ذرههای
و خود آن حضرت نزد من است الواح و عصای موسی و انگشتر سلیمان
و آن نزد منست آن طشتی که موسی در آن قربانی میگشت و نزد من است
آن ناقه که چون حضرت رسول صلعم میان مسلمانان و کفار میگذاشت نیز لشکر
کفار بمسلمانان نمیرسید و مثل سلاح حضرت رسول مثل تابوت است

در میان بنی اسرائیل که در هر خانه که تابوت در انجا بود پیغمبری در انجا نبود
که از اهل بیت سلاح نزد او ست و محمد بن الحسن الصفار باسناد خود از مسمع
روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که گو
مرا عارض شده و هرگاه طعام دیگران میخورم از او سیکشم و چون طعام
شما را میخورم از او نمیکشم فرمود که تو طعام جمعی را میخوری که ملائکه
با ایشان مصافحه میکنند در فراشهای ایشان عرض کردم که ملائکه بر شما
ظاهر میشوند فرمود که با طفال ما مهربان ترند از ما و بسند معتبر
از حسین بن ابی العلاء روایت کرده است که فرمود یا حسین خانهای
ما منزول ملائکه است و محل وحی الهی است بعد ازان دست زد بدیوار پشتی
که در انخانه بود و فرمود ند که بسیاری تکیه بر انها کرده اند
ملائکه و بسیار است که ما از پی ایشان بر می چینیم و از ابو حمزه ثمالی
نقل کرده است روزی بخدمت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام رفتم
و ساعتی در بیرون ماندم تا مرخص شدم چون داخل شدم دیدم که
حضرت چیزی از زمین بر میچیند بعد ازان دست دراز کردند و تبختری
در عقب برده بود باو دادند گفتم فدایتو گردم این چه چیز بود که
بر چیدی فرمود برهای ملائکه بود چون ایشان بنزد ما می آیند ما
برهای ایشان را جمع میکنیم و تعویذ برای اولاد خود میکنیم پرسیدم
که ملائکه نزد شما می آیند فرمود که پیوسته بر تکیه گاه ما تکیه
و بسند دیگر از مفضل بن عمر روایت کرده است که روزی بخدمت
حضرت صادق علیه السلام رفتم و چون بنشستم حضرت موسی علیه السلام آمدند
و در کردن آنحضرت قلاده بود که در آن برهای کنده بود حضرت را
بوسیدم و بسر رفتم و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که این برها چیست
که در کردن حضرت موسی علیه السلام است فرمود که اینها از بال ملائکه

بیان انکه خانهای ائمه علیهم السلام محل نزول ملائکه است

گفتم ملائکه بخدمت شما می آیند فرمود که می آیند و بر فراش ما میخوابند و آنچه
در کردن امام موسی است از بالا ایشانست و ایضاً روایت نموده که آنحضرت
فرموده که ملائکه در خانهای ما نماز میشوند و بر فراش ما میکردند و بر
خوان ما حاضر میشوند و هر کیاهی و میوه را تر و خشک از برای ما می آورند
و با خود را بر ما و بر فرزندان ما دور میکردانند و در هر وقت نماز
حاضر میشوند که ما با نماز کنند و خبرهای اهل زمین را هر روز و هر شب
بما میرسانند و هر بادشاهی میرود و دیگری بجایش منصوب کرد خبرش بما
میرسانند و سیرت و طریقه او را بما میگویند و بسند معتبر از سدیر صیرفی
روایت کرده است که در مدینه حضرت امام محمد باقر علیه السلام خدمتی چند بمن
رجوع فرمود و چون بفتح الروحا رسیدم شخصی را دیدم از دور که حامه
خود را حرکت میدهد بجانب او رفتم و گمان کردم که تشنه است مطهره
خود را باو دادم گفت نمیخواهم و نامه بمن داد که مهری از کل بر او بود
و هنوز کل تر بود چون ملاحظه کردم مهر حضرت امام محمد باقر علیه السلام
بود گفتم در چه وقت از حضرت جدا شدی گفت در همین ساعت چون
گشودم خدمتی چند رجوع فرموده بودند و چون ملاحظه کردم کسی را
ندیدم بخدمت حضرت که رسیدم عرض کردم که نامهٔ تو در فلان موضع
بمن رسید و کل هنوز تر بود فرمود که ما چون امر بر اخواهیم تعجیل
صورت یابد خدمتکاران از جن داریم بایشان میفرمائیم و بسند
معتبر از ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده است که در خدمت حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام بودم در مابین مکه و مدینه ناگاه سگ سیاهی پیدا شد
حضرت فرمود که خوش نیامدی پس چون نظر کردم بصورت
مرغی شد گفتم این چه چیز است فدایت گردم فرمود که این پیکیست
از جن هشام در این ساعت مرده است این بر او نازل میکند و در هر شهری

خبر مرا و را میرساند و کلینی علیه الرحمه از سعد اسکاف روایت کرده است
که بخدمت حضرت محمد باقر علیه السلام رفتم و رخصت طلبیدم فرمود که باش تا نقد
ماندم که آفتاب گرم شد پس جماعتی بیرون آمدند با روهای زرد و عبادت
ایشان نحیف گردیده و کلاههای خز در سر چون داخل شدم فرمود که ایشان
برادران شما اند از جن پرسیدم که بخدمت شما می آیند فرمود که بلی می آیند
و از مسائل دین و حلال و حرام خود سوال مینمایند و از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمومنین ع بر منبر مسجد کوفه نشسته
بودند ناگاه اژدهائی از در مسجد داخل شد مردم خواستند او را بکشند حضرت
فرمود که متعرض آن مشوید و آمد تا نزدیک منبر بلند شد و بر حضرت سلام
کرد و حضرت اشاره فرمودند که باش تا از خطبه فارغ شوم چون فارغ
شدند پرسیدند که تو کیستی گفت منم عمر بن عثمان که پدر مرا بر من
خلیفه کرده بود و دیی و پدرم مرد مرا وصیت کرد که بخدمت تو ایم و
آنچه رای تو اقتضا نماید بآن عمل کنم و آمده ام که آنچه فرمائی اطاعت
کنم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و امر میکنم
که برکردی و جانشین پدر خود باشی که مرترا از جانب خود بر ایشان
خلیفه کردم راوی بخدمت حضرت عرض کرد که اکنون عمر بخدمت تو
می آید و اطاعت تو بر او واجب هست فرمود که بلی و بسند معتبر
از نعمان بن بشیر روایت کرده است که گفت من با جابر بن یزید جعفی
هم کجاوه شدم و چون از مدینه بیرون می آمدیم بخدمت حضرت امام
محمد باقر علیه السلام رفت و داع کردیم و خوشحال بیرون آمد و بجانب کوفه
روان شدیم در روز جمعه در یکی از منازل نماز ظهر کردیم و چون
براه افتادیم مرد بلندی کندم کون پدا شد و نامه در دست داشت
و نامه را بجابر داد جابر بوسید و بر دیده نهاد و آن نامه را حضرت بجابر

دیوانه ختی جابر جعفی خود را و بر حق سوا رشدن با امام عبدالله

نوشته بودند و مهر کلی بران زده بودند هنوز تر بود گفت درین ساعت از خدمت
آنحضرت جدا شدم پرسید جابر کی پیش از نماز پیشین یا بعد از نماز گفت
بعد از نماز چون جابر نامه را خواند بسیار مغموم شد و دیگر اوراد و اشغال
ندیدیم تا بکوفه داخل شدیم در شبی و چون روز شد رفتم که جابر را ببینم
دیدم که از خانه بیرون آمد قبای چند بر کردن او یخته و بر نی سوار شده
و میگوید که می یابم منصور بن جمهور را که در کوفه بر سر خود امیر خواهد شد
و بیتی چند ازین باب میخواند و چون نظر بمن کرد با من هیچ سخنی نگفت
و من از حال او گریان شدم و اطفال و مردمان کرد او بر آمدند و بیامدند
و بیامد تا ما را در حبه کوفه و با اطفال میگردید و در کوفه شهرت کرد که جابر
دیوانه شده است بعد از چند روز نامه هشام بن عبد الملک رسید بوالی
کوفه که کردن جابر جعفی را بزنند و سرش را بفرست والی از اهل مجلس پرسید
که جابر بزید کیست گفتند مردی بود عالم و فاضل و راوی حدیث و حج بسیار
کرده بود درین اوقات دیوانه شده است و بر نی سوار شده و در رحبه کوفه
با اطفال بازی میکند والی گفت که الحمد لله که ما از کشتن چنین مردی
نجات یافتیم و بعد از اندک وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و آنچه
جابر میگفت بظهور آمد محمد بن الحسن الصفار بسند صحیح از حضرت
جعفر بن محمد صلوات الله علیهما روایت کرده است در تفسیر این کریمه وکذلک
نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین که گشودند
و ظاهر گردانیدند برای ابراهیم آسمانهای هفت گانه را تا بالای عرش نظر
کرد و زمین را گشودند تا آنچه در هوا زیر زمین بود دید و از برای رسول
خدا صلی الله علیه وآله و امیر المومنین بود دید و از برای رسول خدا و امیر المومنین
و امامان بعد از و صلوات الله علیهم همه چنین گردند و باسانید
معتبره بسیار ازان حضرت روایت کرده است که خدا را دو علم است یک علم خاص

اوست

اوست که باحدی تعلیم نفرموده است ویك علم هست که تعلیم پیغمبران وملائکه
فرموده است پس آنچه را تعلیم ایشان فرموده ما میدانیم وایضا باسانید
معتبره از امیر علیهم السّلام مرویست که علمی که بادم فرود آمد بالا نرفت
وعلم بمیراث میرسد وهر عالمی که میمیرد البته عالم دیگر مثل او را زیاده میداند
وجمیع علوم انبیا رسیده است وباسانید صحیحه منقولست که از امیر
صلوات الله علیهم که توریت موسی وانجیل عیسی وزبور داود وصحف
ابراهیم وکتب جمیع پیغمبران نزد ما است وبخوی که ایشان میخوانده اند
ما میخوانیم وتفسیر انها را میدانیم وباسانید مختلفه از جویبر بن مسهر
منقولست که با حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بجنك خوارج
برمیگشتیم وچون برمین بابل داخل شدیم وقت نماز عصر داخل شد پس
حضرت فرود آمد ولشکری فرود آمدند حضرت فرمود که کروه مردم
این زمین ملعون است وسه مرتبه اهل این زمین معذب شده اند
واین اول زمین است که عبادت بت در اینجا شده است وبپیغمبر
وصی پیغمبر را جایز نیست که در این زمین نماز کنند شما نماز کنید مردم بجانب
راست وچپ راه میل کردند ومتوجه نماز شدند وحضرت بر استر خود
رسول صلی الله علیه وآله سوار شدند وروانه شدند منکفتم که والله من
از جا امیر المومنین میروم وامروز نماز خود را تابع نماز او کردانم واز عقب
حضرت میرفتم هنوز از جسر حلة نگذاشته بودیم که آفتاب غروب نمود مرا
وسوسها در خاطر بهم رسید چون کذشتیم فرمود که ای جویبر اذان
بکو وخودش متوجه وضو شدند بعد ازان بسخنی متکلم شدند که
نفهمیدم وکمان من این بود که غیر اینست پس اقامت فرمودند پس نکاه کردم
والله بافتاب زمان کروه بیرون آمده وصدایهای ازان ظاهر میشد
تا رسید بجائی که وقت فضیلت عصر بود پس آنحضرت نماز عصر را کردند ومن

بیان رد شمس برای شاه اولیاء

اقتدا بآنحضرت کردیم وچون از نماز فارغ شدیم آفتاب عروب کرد وستارها
ظاهر شد پس حضرت متوجه من شدند وفرمودند کدای جویریه خدا میفرماید
که فسبح باسم ربک العظیم من خدا را بنام عظیمش خواندم آفتاب را برایمن
برگردانید وصفار بسند معتبر از حارث اعور روایت کرده است که روزی
با حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بمنزلی رسیدیم که از اعاقل میگویند
در انجا بدرخت خشکی رسیدیم که بوستهایش ریخته بود وساقش مانند بود
حضرت دست بر آن زد وفرمود که برگرد باذن الهی در حال شاخهایش روئید
وميوه داد ومیوه اش آمرود بود وچون صبح آمدیم باز سبز بود ومیوه داشت
واز صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسن صلوات الله
علیه با شخصی از اولاد زبیر بمزرعه میرفتند برای حضرت در زیر درخت خرمائی
فرش انداختند وبرای آن زبیر در زیر درخت دیگر واندر درختان خشک
بود آنشخص گفت که اگر این درخت رطب میداشت میخوردیم حضرت فرمود
که میل رطب داری گفت بلی حضرت دست بآسمان بلند کرد ودعائی خواند
بزبانی که انشخص نفهمید در همان ساعت درخت سبز شد وبار برداشت
شتر داری که همراه ایشان بود گفت والله که سحر کرد حضرت فرمود که نیست سحر
دعاء فرزند پیغمبر صلی الله علیه وآله مستجاب شد وایضا از سلیمان بن خالد روایت
کرده است که ابو عبد الله علیه السلام در خدمت حضرت صادق علیه السلام بمکه رفت
خرمائی بی میوه رسیدند حضرت فرمود ای نخله شنونده اطاعت کننده
خدا ما را طعام ده از انچه خدا در تو مقرر ساخته در ساعت رطبهای
رنگارنگ از درخت فرو ریخت وخوردند تا سیر شدند پس بلی گفت که در باب
شما بعمل آمد آنچه در باب مریم شده بود حدیث دیگر روایت کرده است
که حسن بن عبد الله از حضرت امام موسی علیه السلام سجزه طلبید ودر
ام غیلان در برابر بود حضرت فرمود که برو نزد این درخت وبگو موسی

بن جعفر میفرماید که بیا چون بیامد وگفت انچه فرموده بودی درخت
زمین را همه جا قطع کرد و آمد بخدمت حضرت استاد باز اشاره فرمود
بمکان خود برگشت فرزند من از ابو بصیر روایت کرده که روزی بخدمت
حضرت باقر صلوات الله علیه رفتم و حضرت صادق نیز حاضر بود گفتم
نشما هر دو وارث پیغمبر آخر الزمان هستید حضرت باقر علیه السلام
فرمود که بلی گفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارث جمیع پیغمبران بود
و آنچه ایشان میدانستند آنحضرت میدانست فرمود که بلی گفتم شما
میتوانید مرده زنده کنید و کور و پیس را شفا دهید فرمود بلی باذن الهی
ناگاه فرمود که نزدیک من بیا پس دست بر چشم و روی من کشید من آفتاب
و زمین و آسمان و آنچه در خانه بود همه را دیدم فرمود که میخواهی روشن
باشی و ثواب عقابت مانند دیگران باشد یا بحال اول برگردی و بهشت
از برایتو واجب باشد گفتم حال اول را میخواهم بار دیگر دست بر چشم
من کشید بحال اول برگشتم و بسند دیگر از ابو بصیر روایت کرده است
که حضرت صادق علیه السلام بار دیگر مرا روشن کرد و فرمود اگر نه از ترس
شهرت میبود ترا چنین میگذاشتم پس مرا بحال اول برگردانید و بسند
معتبر از علی بن المغیره منقولست که حضرت امام موسی کاظم صلوات
الله علیه در منی بر خرقی که گذشتند که او و فرزندانش میگریستند برای گاوی
که داشتند مرده بود حضرت نزدیک زن رفتند و از سبب گریه سوال
فرمودند آن زن گفت فرزندان من یتیمند و معیشت من و ایشان از
اینگاو بود و الحال راحیله من بسته شده است حضرت فرمود که میخواهی
برایتو زنده کنم گفت بلی حضرت دو رکعت نماز گذاردند و دست بدعا
برداشتند و بعد از ان برخاستند و پای بر گاو زدند برخاست و ایستاده
چون زن اینحال را دید فریاد زد که بحق صاحب کعبه که عیسی بن مریم است

بقیه شدن ابو بصیر
بدعای حضرت امام
محمد باقر ع

بیان احیاء اموات
بدعای حضرات ع

حضرت در میان از دحام مردم خود را از ان زن مخفی گردانید از زواده بن کثیر
روایت کرده که شخصی از اصحاب ما بحج رفت و چون بخدمت حضرت صادق
صلوات الله علیه رسید عرض کرد که مادر و پدرم فدایت و با در زنی داشتم فوت
شد و تنها ما ندم حضرت فرمود که بسیار او را دوست میداشتی گفتم آری فدایت
شوم فرمود که چون بخانه خواهی رفت خواهی دید او را در خانه که چیزی
میخورد راوی گفت که چون بخانه برگشتم او را چنان دیدم نشسته و چیزی
تناول مینماید و بسند صحیح از حسن بن علی وشا روایت کرده که حضرت امام رضا
علیه السلام در خراسان فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و او را
در بر گرفتم و از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است باسند بسیار
که چون ابا بکر غصب خلافت نمود حضرت امیر المومنین ع او را دید بحجره با
سر و تمام کرد و در اخر گفت نمیخواهی که رسول خدا ص در میان ما و تو حاکم باشد
گفت چگونه آن حضرت حکم میشود و حضرت دستان ملعون را گرفت و آورد
بمسجد قبا دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته و با و گفت
که برو و ترک ظلم کن حضرت امیر المومنین علیه السلام بر روایت دیگر فرمود که نگفتم
که حق را بعلی تسلیم کن و متابعت او کن چون این را شنید ترسان برگشت
و بعمر رسید و حقیقت حال را گفت عمر گفت که تو هنوز سحر بنی هاشم را
ندانسته و منقول است که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که روزی
ردیف پدرم بودم و بجانب عریض میرفت در اثنای راه مردی پیدا شد
موی سر و ریش سفید شده بپدرم فرود آمد و میان دو چشمش را و دست
بوسید و میگفت فدایت گردم آن مرد را موعظه و نصیحت میفرمود
پس چون آن پیر برفت پدرم سوار شد گفتم آنچه با این مرد کردی از شکستگی
و احترام نسبت بهیچکس نکردی فرمود که پدرم امام محمد باقر علیه السلام
بود و از سماعه منقول است که روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلام

رفتم

رفتم بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام فرمود که میخواهی پدرم را ببینی گفتم
بلی فرمود که داخل اینخانه شو چون رفتم حضرت را دیدم در اینجا نشسته پس فرمود
که مجمع او از شهادت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بخدمت حضرت
امام حسن صلوات الله علیه آمدند وسوالی چند از انحضرت پرسیدند
بعد ازان حضرت فرمود که اگر امیر المومنین را ببینید میشناسید گفتند
بلی فرمود که پرده را بردارید چون برداشتند ونظر کردند حضرت را دیدند
نشسته است وازحضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت امیر المومنین
علیه السلام را بمسجد آوردند از برای بیعت ابوبکر لعنه الله حضرت رو بقبر
کرد حضرت رسول صلعم کرده وایستاد وفرمود که یا ابن عم ان القوم استضعفونی
وکادوا یقتلونی ای برادر این گروه مرا ضعیف کردند ونزدیک شد
که بکشند پس دستی از قبر بلند شد بجانب ابوبکر که شناختند که دست حضرت است
وصدای از قبر برآمد شناختند که صدای انحضرت است واین ایه را شنیدند
اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا ایا کافر شدی
بانخدائی که ترا از خاک افرید پس از نطفه افرید پس ترا بحد رجولیت رسانید
ومردی کرد ودر حدیث دیگر وارد شده است که چون دست طاهر شد
این ایه برآن دست نوشته بود واز حضرت صادق علیه السلام سند معتبر
روایت کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بجانب صفین
متوجه شدند چون از فرات عبور فرمودند ونزدیک بکوهی رسیدند
در صفین وقت نماز شام داخل شد از مردم دور شدند ووضو ساختند
واذان گفتند چون از اذان فارغ شدند کوه شکافته وسری بیرون آمد
موی سر وریش سفید کرده وبسخن آمده وگفت السلام علیک یا امیر
المومنین ورحمة الله وبرکاته مرحبا بوصی خاتم پیغمبران وقاید دست
وپاسفیدان بهشت وفایز گردیده بثواب صدیقان وبهترین اوصیا

معجزه دیگر

معجزه دیگر

حضرت فرمود که علیک السّلام ای برادر من شمعون بن جمهور وصی حضرت
عیسی بن مریم چه حال داری گفت بخیراست رحمت الهی بر تو باد منتظر حضرت
عیسی ام که فرود آید برای نصرت فرزندت و نمیدانم کسی را که در راه خدا
زیاده از تو مبتلا کرده باشد و در قیامت کسی نزد خدا از تو بینوا تر و ریش
بلند تر نخواهد بود صبر کن ای برادر تا آنکه خدا را ملاقات نمائی و ببرستی
که دیروز بود که دیدم جمعی را که از بنی اسرائیل از دارها کشیدند و پاره پاره ایشانرا
بریدند و بر جویهای حلق کشیدند تا کراین جماعت که با تو جنگ میکنند بدانند
که چه عذابها برای ایشان مقرر کرده است کوتاه خواهند کرد کراین
روهائی نورانی که ترا یاری مینمایند بدانند که چه ثواب برای ایشان
مهیا کرده هر آینه آرزو کنند که بمقراض بدن ایشان پاره پاره شود
والسّلام علیک یا امیرالمومنین ورحمة الله وبرکاته پس کوه بهم آمد و حضرت
متوجه نماز شدند پس عمار بن یاسر و ابن عباس و مالک اشتر و هاشم بن
عتبه و ابو ایوب انصاری و قیس بن سعد و عمرو بن الحمق و عبادة
بن الصّامت و ابو الهیثم بن التیهان برسیدند که امیر ما کیست فرمود که شمعون
وصی حضرت عیسی بود پس عباد بن الصّامت و ابو ایوب گفتند بدر و
مادر خود فدایت میکنیم و ترا یاری میکنیم چنانچه برادرت حضرت
رسول را یاری کردیم و تخلف نمیکند کسی از مهاجرین و انصار از تو مگر
شقی پس حضرت ایشانرا دعای خیر فرمود و ایضا از عبایة اسدی روایت
کرده که روزی بخدمت حضرت امیرالمومنین ع رفتم و دیدم شخصی نزد حضرت
نشسته و حضرت متوجه او است و با او سخن میگوید چون برفت پرسیدم
که امیر ما کیست که شما را از ما مستغنی ساخته بود فرمود که وصی حضرت
موسی بود و در اخبار مستفیضه از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه
منقول است که حضرت رسول ص فرمود که چون من بمیرم مرا غسل بده و کفن

کن و مرا بنشان و انچه خواهی از من بپرس که جواب خواهی شنید و باسانید معتبره

معجزه دیگر
احوال معاویه بر بد
مال

از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که روزی با پدرم
در وادی ضجنان که در میان مدینه و مکه است میرفتم ناگاه استر پدرم رم
کرد و نظر کردم مردی بر بیابان دیدم که در گردنش زنجیری بود و سر زنجیر در دست
مردی بود میکشید گفت مرا آبی ده انشخص که زنجیر داشت گفت ابش مده
خدا او را آب ندهد از پدرم پرسیدم که که بود فرمود معویه بود بطریق کثره
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که با پدرم براه مکه میرفتم
و هرد و بر شتر سوار بودیم چون بوادی ضجنان رسیدیم شخصی بیرون آمد
و در گردنش زنجیری بود و بر زمین میکشید گفت یا ابا جعفر مرا آب ده خدا
ترا آب دهد شخصی دیگر از عقب آمد و زنجیرش را کشید و گفت یا ابن
رسول الله آبش مده خدا او را آب ندهد انگاه پدرم رو بمن کرد و فرمود
اینمرد را شناختی معویه علیه العنه بود و از یحیی بن ام الطویل نیز منقولست
که در خدمت حضرت علی بن الحسین براه مکه میرفتم و چون بوادی ضجنان

معجزه دیگر

رسیدیم چنین واقع شد و حضرت فرمود که معویه بود و از ابو حمزه ثمالی
روایت کرده است که در خانه حضرت علی بن الحسین بودم و در انجا گنجشکی
چند فریاد میکردند فرمود ندانی که میدانی چه میگویند گفتم نه فرمود که تسبیح
پروردگار خود میکنند و طلب روزی از و مینمایند بعد از ان فرمود که
ای ابو حمزه زبان مرغان را تعلیم ما کرده اند و همه چیز ما داده اند و از فضل

معجزه دیگر

بن سیار روایت کرده است که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم پدرم
که یکجفت کبوتر بیامدند و نر با ماده حرفی گفت فرمود که میدانی چه گفت
گفتم نه فرمود که میگفت ای انیس من ری جفت من هیچ خلقی نزد من از تو
محبوبتر نیست مدرمود یمن جعفر بن محمد علیه السلام و باسناد معتبر از محمد بن مسلم

معجزه دیگر

روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت امام باقر صلوات الله علیه بودم

که یک جفت کبوتر بنزد آنحضرت آمدند بزبان خود صدائی کردند حضرت بجوابی
چند ایشانرا فرمود بعد از ساعتی پرواز کردند و بر سر دیوار نشستند و در آنجا
نیز نر با ماده حرفی چند گفت و رفتند و از حقیقت ماجرای ایشان سوال کردم
فرمود که یابن مسلم هر جنبنده که خدا خلق کرده است از مردمان و حیوانات و هوام
روحی اطاعت ما زیاده از بنی آدم میکنند این کبوتر نر گمان بری بجفت خود
برده بود و او شوکند یاد میکرد که من بری ام از کمانی که بمن میبری او قول نمیکرد
بس گفت که راضی میشوی بمحاکمه محمد بن علی گفت بلی چون نزد من آمدند
حکم کردم که کبوتر ماده راست میگوید و بیگناه است قبول کرد و رفتند و از
سلیمان بن جعفری روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام
رضا علیه السلام بودم در باغ از باغهای آنحضرت ناگاه گنجشکی بیامد و در پیش
آنحضرت بر زمین افتاد و فریاد میکرد و اضطراب مینمود حضرت فرمود
که میدانی چه میگوید گفتم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود که
میگوید ماری آمده است که جوجه مرا بخورد و در اینخانه این عصا را بردارد
و باین خانه برو ما را بکش چون بخانه داخل شدم ماری دیدم بکرخانه
میکرد و او را کشتم و از احمد بن هارون روایت کرده که روزی حضرت امام موسی
صلوات الله علیه بخیمه من در آمدند و لجام اسب خود را بر روی طنابی
از طنابهای خیمه انداختند و نشستند بعد از ساعتی اسب صدائی کرد
حضرت تبسم فرمودند و گفتند بفارسی که برو و بول کن آن اسب رفت و
دور شد و در صحرا بول کرد و برگشت پس حضرت فرمود که خدا بداود
والد او کرامتی نفرموده مگر آنکه بمحمد و آل محمد زیاده از آن کرامت فرموده
و بسند معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده است که در خدمت امام محمد باقر علیه السلام
بودم در مابین مکه و مدینه و من بر الاغی سوار بودم و حضرت بر استری ناگاه
کرکی از سر کوه دوید و بنزد یک استر آنحضرت آمد و دست را بر قربوس زین

بمحاکمه

مجوزه دیگر

مجوزه دیگر

کذاشت

گذاشت و گردن کشید حضرت سر را نزدیک دهان ان کرک آوردند و بعد
از ساعتی فرمودند که برو چنین کردم ان کرک شادی کنان برگشت گفتم
فدایت گردم عجب چیزی دیدم فرمود که میدانی چه گفت گفتم خدا و رسول
و فرزندانش بهتر میدانند فرمود که میگفت یابن رسول الله زن من دین
کوه در زائیدن بر وی دشوار شده است دعا کن که خدا بر او اسان گرداند و
دعا کن که هیچ یک از فرزندان مرا بر احدی از شیعیان شما مسلط نگرداند
من همچنین دعا کردم و مستجاب شد و باسانید معتبره روایت کرده که حضرت
علی بن الحسین صلوات الله علیه روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند
که اهوئی نزد حضرت آمد و دست بر زمین میزد و صدائی میکرد فرمود
که میدانید چه میگوید گفتند نه فرمود که فلان شخص از قریش فرزند مرا
امروز شکار کرده است و از من التماس میکند که از ان قریشی سوال کنم که فرزند را
بان دهد که شیرش بدهد و باز باو بسپارد و برود پس حضرت با صحاب
فرمود که برخیزید تا بخانه انشخص رویم و حاجت اهو را بر آوریم چون
بخانه ان مرد آمدند و بیرون آمد حضرت فرمود که ان آهو بچه را که امروز
شکار کرده بیاور که مادرش او را شیر دهد چون بیاورد مادر او را شیر
داد و گذاشت حضرت از انشخص التماس فرمود که این آهو بره را بمن ببخشد
او بحضرت بخشید و حضرت او را با مادرش رخصت فرمود آهو میرفت
و دم را حرکت میداد و بزبان خود سخنی میگفت فرمود که میدانید که
چه میگوید گفتند نه فرمود که میگوید که خدا غایبان شما را بشما برساند
و علی بن الحسین را بپای مرزد چنانچه فرزند مرا بمن رسانید و بسند معتبر
از یونس بن طبیان و جمعی از اصحاب روایت کرده که روزی در خدمت
حضرت صادق علیه السلام بودیم فرمود که خزاین زمین در دست ماست
اگر بپای خود اشاره کنم گنجهای خود را ظاهر میگرداند پس بپای خود

دراز کردند و بزمین کشیدند و دست دراز کردند و شمسی از طلا بیرون آوردند
و بقدر یک شیر و فرمودند که نگاه کنید چون نظر کردیم شمسهای بسیار دیدیم
بر روی یکدیگر ریخته سید رخشید یکی از ما گفت فدایتو گردم اینها همه
دارید شما و شیعیان شما اینقدر محتاج اید فرمود که خدا بهشت را برای
شیعیان ما خلق کرده است و ایضا منقولست که حضرت امیرالمومنین
صلوات الله علیه با اصحاب خود در مسجد کوفه نشسته بودند شخصی
گفت که پدر و مادرم فدایتو باد من تعجب دارم از این دنیا که در دست
دشمنان ماست و در دست شما نیست فرمود که گمان داری که ما دنیا را میخواهیم
و خدا بما نمیدهد انگاه دست زدند و مشتی از ریگ برگرفتند تمام جواهر
قیمتی شده برسیدند که این چیست گفت که از بهترین جواهر است
فرمود که اگر میخواهیم همه زمین را چنین میتوانیم کرد اما نمیخواهیم
پس بر زمین انداختند باز ریگ شد و ایضا صفار باسناد معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود شخصی از ما نماز خفتن
را در مدینه کرد و بشهر جابلقا و جابرسا که قوم موسی در آنجا سالکند رفت
و منازعه در میان ایشان بود فیصل کرد و در همانشب برگشت و نماز صبح را
در مدینه کرد حضرت خود را میفرمود و از جابر جعفی روایت کرده است که
روزی در خدمت امام محمد باقر ع نشسته بودم فرمود که ای جابر الاعور
کدام یکشب از مشرق بمغرب رود گفتم نرا فدایتو شوم فرمود که شخصی را می
شناسم در مدینه که الاغی دارد که سوار میشود یکشب بمشرق و مغرب
میرود و خود را میفرماید و سند معتبر ارسدیر صیرفی روایت کرده است
که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که من میشناسم شخصی از اهل مدینه را
که رفت بسوی آنجماعتی که خدا فرموده است و من قوم موسی امة یهدون
بالحق و به یعدلون که در مشرق و مغرب میباشند و منازعه در میان ایشان

بود اصلاح نمود و برگشت و بر هر نهر فرات گذشت و از آب فرات تناول نمود
و از در خانه تو گذشت و در زد و پنداشت که بگشایند از ترس شهرت و بشخصی
گذشت که اولاد ربیع کشیده بودند و ده کس بر او موکل بودند که در تابستان
اورا در برابر چشمه آفتاب میداشتند و آتش در او می افروختند و در
زمستان آب سرد بر او میریختند و او را برهنه میداشتند و او قابیل فرزند
آدم بود و محمد بن مسلم گفت که مراد حضرت از آن شخص که در مدینه است
خودش بود و از عبد الصمد بن علی روایت کرده است که شخصی نزد حضرت
علی بن الحسین صلوات الله علیه آمد حضرت از او پرسیدند که تو کیستی
گفت من مبخم فرمود میخواهی ترا خبر دهم بهیچ کسی که از آن وقت که
تو آمده تا حال چه ها کرده عالم را اسیر کرده است که هر عالمی سه بر این دنیاست
و از جای خود حرکت نکرده است آن شخص گفت بله آنگه کیست فرمود که
منم و اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه خورده و در خانه پنهان کرده و بستند
معتبر از ابان بن تغلب روایت کرده است که منجمی از اهل یمن بخدمت
حضرت جعفر بن محمد علیه السلام رسید پرسیدند که علمای یمن علم ایشان
در چه مرتبه است گفت از علم نجوم گفت از علم نجوم بردوماهه را حکم
میکنند در یک شب حضرت فرمود که عالم مدینه اعلم است از عالم شما
در یک ساعت از روز بقدر آنچه یکسال آفتاب طی کند قطع مینماید و سیر
میکند دوازده هزار عالم را که هر یک از آن علما مثل این عالمست که
ایشان نمیدانند که آدم و شیطان خلق شده اند پرسید که اهل آن
علما شما را میشناسند فرمود بلی خدا و اب نکرده است بر ایشان
مگر ولایت ما و بیزاری از دشمنان و از علی بن حسان روایت کرده است
که من در سر من رای بودم شنیدم که شخصی را محبوس کرده اند که دعوی
بغمبری کرده و او را از شام آورده اند رفتم التماس از دربانان کردم و خود را

بان مرد رسانیدم و از قصه او سوال نمودم گفت من در شام می بودم و در موضعی
که سر مبارک حضرت امام حسین ع است عبادت الهی میکردم ناگاه شخصی
پیدا شد و گفت بر خیز برخواستم و با او روان شدم چون اندک زمانی برآمد
خود را در مسجد کوفه دیدم پرسیدم که این مسجد چیست گفتند مسجد
کوفه است پس متوجه نماز شده و من نیز نماز کردم بعد از زمانی خود را در
مسجد مدینه دیدم و نماز کردیم و زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله
کردیم پس ناگاه خود را در مکه دیدم و با او افعال حج را همه بجا آوردم و چون
از افعال حج فارغ شدیم خود را در شام دیدیم و آن شخص ناپیدا شد چون سال
دیگر موسم حج شد باز همان شخص پیدا شد و مرا با خود بهمان مواطن
برد و چون از افعال حج فارغ شدیم و مرا بشام برگردانید خواست از من جدا
شود گفتم بحق آن خدائی که ترا چنین قدرتی کرامت فرموده بگو که تو کیستی
ساعتی سر بزیر افکند آنگاه نظر بمن کرد و فرمود که محمد بن علی بن موسی ام
این خبر شهرت کرد و خبر بعبد الملک رسید و مرا در بخیر کرد و بایجا فرستاد
گفتم تو نامه بنویس و احوال خود را بمحمد بن عبد الملک بنویس شاید ترا
رها کند دولت و قلمی برای او حاضر کردم و او قصه خود را نوشت او
در جواب نوشت که انکسی که ترا یکشب از شام بآن اماکن برد بگو که ترا از زندان
نجات دهد راوی گوید که من چون جواب را خواندم گریستم و پاره او را
تسلی دادم و بیرون آمدم و صبح روز دیگر رفتم که احوال او را بگیرم دیدم که
زندان بانان و لشکری در تفحص او اند از حقیقت حال پرسیدم گفتند دوش
آمد که دعوی پیغمبری میکرد ناپیدا شده است و درها بسته بود نمیدانم
بزمین فرو رفته است یا بآسمان بالا رفته است و از حفص تمار روایت
کرده است که در ان ایام که معلی بن خنیس را بدار زدند بخدمت حضرت
صادق علیه السلام رفتم فرمود که من معلی را بامری امر فرمودم و مخالفت

من کرد

من کرد و خود را بکشتن داد و بدرستی که من روزی با و نظر کردم او را
مغموم یافتم گفتم ای معلی اهل و عیال خود را بخاطر آورده و از مفا
ایشان محزونی گفت بلی گفتم نزدیک من بیا پس دست بر روی او کشیدم
و از و پرسیدم که خود را در کجائی گفت خود را در خانه خود می بینم و اینک
زن منست و اینها فرزندان منند من از خانه بیرون آمدم تا ایشان را
سر دید و باز نزد خود مقاربت کرد بعد از ان او را طلبیدم و دست بروی
او مالیدم و پرسیدم که خود را در کجا می بینی گفت با شما در مدینه ام اینک
منزل شما گفتم ای معلی هر که حدیث ما را حفظ کند و محفوظ دارد خدا دین
و دنیای او را حفظ میکند ای معلی اسرار ما را نقل میکند که خود را اسیر مردم
کند ای معلی هر که احادیث صعب ما را کتمان کند خدا نوری در میان چشم او
او ساطع گرداند و او را عزیز گرداند در میان مردم و هر که افشا کند نمیرد مگر
اینکه المجرب و سلاح با و رسد یا در زنجیر و بند بمیرد ای معلی تو کشته
خواهی شد مستعد باش و از عبد الله بن سنان روایت کرده است که حضرت
امام صادق صلوات الله علیه فرمود که ما را حوضی هست از ما بین بصری تا
صنعای یمن میخواهی به بینی گفتم بلی فدایتو شوم پس دست مرا گرفتند
و مرا بیرون مدینه آوردند و با بن زمین زدند نگاه کردم نهری دیدم
که سلاحش بیدانیست مگر انجا را که ما بر آن ایستاده بودیم که ما نند جزیره
در میان این نهر بود در بن جزیره نهری دیدم که در یک طرفش آبی جاریست
از برف سفیدتر و در طرف دیگرش شیری جاریست از برف سفیدتر
و در میانش شرابی جاریست از یاقوت رنگین تر و هیچیک بدیگری ممزوج
نمیشود و ان سرخی در میان ان دو سفیدی بمثابه خوشی نماست که هرگز
چنین چیزی ندیده بودم گفتم فدایتو گردم این نهر از کجا بیرون می آید
فرمود که این چشمها ئیست که خدا در قران وصف فرموده است در بهشت

معجزه

جزیره ا

ودر دو کنار این نهر درختان دیدم حوریان برین درختان نشسته هوهای
ایشان بحسنی که هرگز ندیده بودم و در دست ایشان ظرفها در نهایت لطافت
که هرگز چنین ظرفی تعقل نکرده بودم و شباهت بظرفهای دنیا نداشت
پس حضرت نزدیک یکی از ایشان رفت و اشاره فرمودند که آب بده
دیدم خم شد و درخت نیز خم شد تا ظرف را پر کرد و بحضرت داد باز
درخت راست شد پس حضرت بمن عطا فرمودند و من بخوردم و هرگز
بان لذت و لطافت چیزی نخورده بودم و بویش بمشابه بوی مشک بود
و چون در کاسه نظر کردم سه لون از شربت در آن بود عرض کردم که قدیتو
کردم هرگز چنین حالی مشاهده نکرده بودم و نمیدانستم که اینقسم غرایب
در عالم میباشد حضرت فرمود که این کمتر خربیست که خدا برای شیعیان
ما مهیا کرده است و چون مومن از دنیا میرود روحش را بایجانب میاورند
و درین باغها سیر میکند و از این شرابها میخورد و دشمن ما که میمیرد روحش را
بوادی برهوت می برند که صحرائیست در حوالی یمن و همیشه در عذاب
میباشد و از زقوم و حمیم میخورد پس بناه گیرید بخدا از شراب وادی و
از جابر جعفی روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه سوال نمودم از فرموده خدا وَكَذٰلِكَ نُرِيٓ إِبْرٰهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ چگونه ملکوت آسمان و زمین را بحضرت ابراهیم نمود و من
سر در زیر بود حضرت بدست مبارک بجانب بالا اشاره نمود و فرمود
که بجانب بالا نظر کن چون سر بالا کردم دیدم که سقف خانه شکافته
و حجابها برخواسته نور عظیم دیدم که دیده ام خیران شد پس
حضرت فرمود که حضرت ابراهیم ان آسمان و زمین را چنین مشاهده
نمود انگاه فرمود که زیر نگاه کن پس فرمود بالا نظر کن چون نظر
کردم سقف را بحال خود یافتم پس دست مرا گرفتند و بخانه دیگر بردند

معجزه

وجاهما

و جامهای دیگر بپوشیدند فرمودند که چشم برهم گذار و باز مکن و
بعد از ساعتی فرمودند که میدانی در کجائی گفتم نه فدایتو شوم فرمود که
الحال در ظلمتی که ذوالقرنین در انجا رسیده بود گفتم فدایتو گردم رخصت
میدهی که دیده بگشایم فرمود بگشا امّا چیزی انجا نخواهی دید چون چشم گشودم
از ظلمت جای پای خود را ندیدم باز اندکی راه رفتند و فرمودند که میدانی
در کجائی گفتم نه فرمود بر کنار آب زنده کانی استاده که خضر از این آب خورده است
پس از این زمین از این عالم بیرون رفتیم و بعالم دیگر در آمدیم و چون پاره
راه رفتیم مثل این عالم خانها و بناها و مردمان دیدیم و از آن عالم بدر رفتیم
و بعالم سیم داخل شدیم شبیه بآن دو عالم تا بر پنج عالم گذشتیم آنگاه
فرمود که این ملکوت زمین بود و ابراهیم همه اینها را ندیده بود همین ملکوت
اسمانرا دیده و ملکوت زمین دوازده عالم است هر عالمی مثل آن عالم او
و هر امامی از ما که از دنیا میرود در یکی از آن عالمها ساکن میشود تا امام آخر
که صاحب الامر است در عالم او ساکن شود آنگاه فرمود که چشم برهم
گذار برهم گذاشتم و دست مرا گرفتند ناگاه خود را در همان خانه دیدم
که بیرون رفته بودیم پس انجامهای ما را کندند و جامهای اول را پوشیدند و
بجای خود نشستند و پرسیدم که فدایتو گردم چند ساعت از روز گذشته است
فرمود که سه ساعت و بسند معتبر از ابوبصیر روایت کرده است که روزی
در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم باران بزمین زدند پس دریای
عظیم ظاهر شد که کشتیها از نقره در کنار آن دریا استاده بیکی از آن کشتیها
سوار شدند و مرا سوار کردند و رفتیم تا بجزیره رسیدیم که در انجا خیمها از نقره
زده بودند آن حضرت داخل خانه یکی از خیمها شدند و بیرون آمدند و فرمودند
که آن خیمه که اول داخل شدم خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و دویم
از حضرت امیرالمومنین علیه السلام و سیوم از فاطمه علیها السلام و چهارم از خدیجه

معجزه

وپنجم از حضرت امام حسن ع وششم از حضرت امام حسین ع وهفتم از حضرت علی
بن الحسین ع وهشتم از پدرم ع ونهم بمن تعلق داشت وهریکی از ما که از دنیا میرود
خیمه دارد که در انجا ساکن میشود وازصالح بن سعید روایت نموده که حضرت
امام علی نقی صلوات الله علیه در کاروان سرای فقر جا داده بودند بخدمت
حضرت رفتم وگفتم ایشان چندان سعی در تضییع تو وهتک حرمت تو کردند
تا انکه در چنین جائی ترا ساکن گردانیدند فرمودند که یا بن سعید تو هنوز
درین مرتبه از معرفت ما پس دست بجائی حرکت دادند چون نظر کردم باغهای
سبز وحوریان خوش رو خوش بو وغلمان پاکیزه مانند مروارید وطبقهای
رطب وانواع میوها مشاهده نمودم که دیده ام حیران شدم فرمود که ما هرجا
هستیم اینها از برای ما مهیا است وباسانید معتبره از حضرت حضرت صادق علیه السلام
منقولست که تمام دنیا در دست امام از بابت پاره کردکانیست که هیچ چیز
از امور دنیا بر او مخفی نیست وانچه خواهد دران میتواند کرد وبچند سند
معتبر از حضرت باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که ذوالقرنین را مخیر
گردانیده اند میان سحاب ذلول وسحاب صعب پس سحاب ذلول ورام را که
پست تر بود برای خود اختیار کرد وسحاب صعب را که تند رو تر وشدید تر است
برای ایمه کما الی محمد گذاشت گفتم صعب کدام است فرمود که انست که رعد وبرق
وصاعقه دارد وحضرت صاحب الامر بران سوار خواهند شد وباسمانهای
هفتگانه وزمینهای هفت گانه که پیش زمینش معمور است ودوتا خراب خواهد
گردید ودر حدیث دیگر از انحضرت منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه مالک شدند انچه در زیر زمین است وانچه در زیر زمین است ودوابرا
بر حضرت عرض کردند صعب را اختیار فرمود [illegible] هفت از زمین
گذشت وپنج را معمور دید ودو را خراب وباسانید صحیحه از حضرت امام
رضا علیه السلام منقولست که چون حق تعالی اراده میفرماید که امامی را خلق

کند

کند قطره از آب مزن فرو میفرستد که برگیاهی یا میوه بنشیند و والدا و آنرا
تناول میکنند و بجا میکنند پس آن نطفه در رحم قرار میگیرد و خدا امام را از آن خلق میفرماید
پس در شکم مادر صدا میشنود و میفهمد و چون بزمین می آید بر بازوی
راستش مینویسند که تمت کلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته
وهو السمیع العلیم پس چون بسخن و رفتار آمد عمودی از نور برای او نصب
میکنند که اعمال جمیع خلایق را میداند و می بیند و کلینی و غیره باسانید
معتبره روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام که چون خداوند علیمان
میخواهد که امام را خلق نماید ملکی را میفرستد که شربتی از آب تحت عرش
برمیدارد و بامام میدهد که تناول فرماید و از آن آب نطفه منعقد
میشود و چون برحم منتقل شد تا چهل روز سخن نمیشنود و بعد از چهل
روز آنچه گویند میشنود پس چون متولد شد خداوند ملک را میفرستد
که ایه را بر بازویش نقش می نماید پس چون بمنصب امامت فایز گردید
از برای او منارهای از نور بلند میکنند که بآن اعمال خلایق را میدانند
و بسند دیگر از آنحضرت منقول است که چون مادران اوصیای پیغمبران
بایشان حامله میشوند مادر را سستی بهم میرسد مانند غش
و تمام ان روز یا شب چنین می باشد پس بحال خود می آید و از جانب
راست خود از یکطرف خانه آوازی میشنود که کسی میگوید که حامله
شدی بخیر و خوبی و عاقبت تو بخیر خواهد بود بشارت باد ترا بفرزند
برد و بار و دانا بعد ازان دیگر هیچ سنگینی و المی و اثر حمل در خود نمی یابد
تا چون ماه نهم میشود و آوازها از خانه شنیده میشنود و چون شب
ولادت میرسد نوری در خانه ساطع میشود که بغیر او و پدر
امام نمی بیند و چون متولد میشود چهار زانو نشسته از پا بزیر می آید
و چون بزمین میرسد سر بقبله میکند و سه مرتبه عطسه میکند

معجزه

شد

معجزه

وبانگشت اشاره مینماید الحمدلله میگوید وناف بریده وختنه کرده متولد
میشود و دندانهای پیش دهانش همه رویده میباشد واز پیش روش
نوری میباشد مانند سبیکهٔ طلا و در تمام آنشب و روز از هستهایش نور
ساطع است وهم چنین پیغمبران نیز چنین متولد میشوند وصفدار از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه
فرموده که خدا را شهری هست در پشت مغرب که از اجابلقا میگویند و در آن
شهر هفتاد هزار امت هستند که هر امتی از ایشان مثل این امتند وهرگز
معصیت خدا نکرده اند وهیچ کار نمیکنند وهیچ چیز نمیگویند مگر لعنت الله
بر ابوبکر وعمر وعثمان و بیزاری از ایشان و ولایت اهل بیت رسول خدا صلوات
الله علیهم واز هشام بن سالم روایت کرده است که حضرت صادق ع
فرمود که خدا را شهری هست در پشت دریا و وسعت آن بقدر سیر چهل
روز آفتابست و در آن شهر جمعی هستند که هرگز معصیت الهی نکرده اند
وشیطان را نمیشناسند ونمیدانند که شیطان خلق شده است و در هر
چند گاه ما ایشان را می بینیم وآنچه احتیاج دارند ما سؤال مینماید ع
کیفیت دعا را و ما تعلیم ایشان مینمائیم و می پرسند که قایم آل محمد کی
ظهور میکند و در عبادت و بندگی سعی بسیار میکنند و شهر ایشان در
بسیار دارد و از هر دروازه تا دروازه صد فرسخ مسافتست و ایشان را تقدیس و
تنزیه و عبادت بسیار هست که اگر ایشان را ببینید عبادت خود را سهل
خواهید شمرد و در میان ایشان کسی هست که یکماه سر از سجود بر نمیدارد
وخوراک ایشان تسبیح الهی است و بوی خوش ایشان برگ درختانست و رویهای
ایشان از نور روشن است وچون یکی [illegible] کرده بر می آیند
واز خاک قدمش بر میگیرند برای برکت وچون وقت نماز ایشان میشود
صداهای ایشان بلند میشود مانند باد تند و در میان ایشان جمعی
هستند

کر هرگز

که هرگز حربه از خود نینداخته اند برای انتظار قایم آل محمد و از خدا میطلبند
که بخدمت او مشرف شوند و عمر هریک از ایشان هزار سال است اگر ایشان را
به بینی آثار خشوع و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است و پیوسته طلب
میکنند امر بر اکه موجب قرب بخدا باشد و چون ما دیر به نزد ایشان رفتیم
بخدا تقرب میجویند که مبادا از غضب الهی باشد و پیوسته منتظر آن وقت
هستند که وعدهٔ ملاقات ما و ایشان نست و هرگز از عبادت سست
نمیشوند و تنبل نمی آیند و بنحوی که ما قرآن را تعلیم ایشان کردیم تلاوت
مینمایند و در میان آن قرآن چیزی چند هست که اگر بر این مردم بخوانیم
کافر میشوند و اگر چیزی از قرآن بر ایشان مشکل میشود از ما می پرسند و چون
بیان میکنم سینهای ایشان کشاده و منور میشود و از خدا میطلبند که
ما را برای ایشان باقی دارد و میدانند که خدا بوجود ما ایشان را چه نعمتها
داده و قدر ما را می شناسند و ایشان با قایم آل محمد ع خروج خواهند کرد
و جنگیان ایشان بر دیگران سبقت خواهند گرفت و همیشه از خدا همین را
میطلبند که در میان ایشان بودن و جوانان هستند چون جوانی پیری را
می بینند نزد او متشابه بندگان می نشینند و تا رخصت نفرماید بر نمیخیزند و ایشان
بهتر از جمیع خلق اطاعت امام میکنند و بهر امری که امام ایشان را بان داشت
ترک نمیکنند تا امر دیگر بفرماید و اگر ایشان را بر خلق ما بین مشرق و مغرب
بگمارند در یکساعت همه را فانی میکنند و حربه در ایشان کار نمیکند و خود
شمشیرها از آهن دارند غیر این آهن که اگر برکه بزنند دو نیم میکنند و امام
این لشکر باهند و روم ترک و دیلم و بربر و ... در ما بین جابلقا و جابرسا
جنگ خواهند کرد و جابلقا و جابرسا دو شهر است یکی در مشرق و دیگری
در مغرب و بر هریک از اهل ادیان که وارد شوند اول ایشان را بخدا و رسول
و دین اسلام بخوانند و هرگه مسلمان نشود او را بکشند تا انکه در میان

مشرق ومغرب کسی نماند که مسلمان نباشد وباسانید معتبره از حضرت امام
حسن صلوات الله علیه منقولست که فرمود خدا را شهری هست در مشرق
وشهری هست در مغرب وبر هریکی ازین دو شهر حصاری هست ازاهن که
در هر حصاری هفتاد هزار در است واز هر دری هفتاد هزار طایفه داخل میشوند
که هریک بلغتی سخن میگویند که دیگری نمیداند ومن جمیع آن لغتها را میدانم
ودران شهرها وما بین آن شهرها خدا را حجتی واماتی نیست بغیر از من و
برادرم وما ها حجت خدائیم بر ایشان واعلم یا بازل ان الله عز وجل
جعل اهل بیتی فی امتی کسفینة نوح من رکبها نجا ومن رغب عنها غرق
ومثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله کان امنا وبدان ای ابوذر
که خداوند عالمیان اهل بیت مرا در میان امت من از بابت کشتی نوح گردانید
که هرکه سواران کشتی شد نجات یافت وهرکه بدل نخواست انرا وداخل ان
کشتی نشد غرق شد وهمچنین اهل بیت من هرکه در کشتی ولایت محبت
ولایت ومتابعت ایشان می نشیند از گرداب فتنه وکفر وضلالت نجات
می یابد وهرکه از جانب ایشان بسوی دیگر میل میکند در دریای شقاوت
غرق میشود واهل بیت من در بین امت مانند وحطه اند که در بنی اسرائیل
بود که خدا امر فرمود که داخل آن در شوند وهرکه داخل آن در شد از عذاب
خدا در دنیا وعقبی ایمن شد همچنین در بین امت هرکه جنك در امان
متابعت ایشان میزند واز درگاه بروی ومتابعت ایشان خدا را طلب میکند
از جمله ایمانست والا طعمه شیطان ومستحق عذاب وخذلانست بدانکه خداوند
عالمیان امر فرمود بنی اسرائیل را که ادخلوا الباب سجدا وقولوا حطة نغفر
لکم خطایاکم وجمعی از مفسرین گفته اند که مراد از در قریه بیت المقدس
یعنی درآئید بدری از درهای قریه بیت المقدس از روی خضوع وشکستگی
یا چون در کوچکست خم شوید وبرکوع داخل شوید یا بعد از داخل شدن

سجده کنید واستغفار کنید وبگوئید خداوندا از گناهان ما بگذر تا بما مرزیم گناهان
شما را وبعضی گفته اند که در قریه ارتجا مراد است وجمعی از محققین را اعتقاد
انیست که مراد در آن قبر ایست که در تیر برای قبلهٔ ایشان مقرر کرده بودند وروی
بآن نماز میکردند پس بعضی ابا کردند واز درهای دیگر داخل شدند یا داخل
نشدند وبعضی که از ان در داخل شدند آن عبادت که استغفار ایشان بود
تغییر دادند وبجای حطه حنطه گفتند وگندم طلبیدند پس خدا طاعون
بر ایشان گماشت که در یکساعت بیست وچهار یا هفتاد هزار کس ایشان بمرد
وبدانکه مضمون این دو تشبیه بلیغ که در بعضی از روایات وارد شده است در اعتقاد
سنی وشیعه متواتر است ودلالت برین میکند که در هر زمان تسلیم وانقیاد ایشان
باید نمود وبا از جادهٔ متابعت ایشان بدر نباید گذاشت وبهمین اکتفا نباید
کرد که نام شیعه بر خود گذارند ودر اعمال واعتقادات از طریقهٔ ایشان بدر
روند بلکه ایشانند وسیله میانه خلق وخدا وهدایت از غیر ایشان حاصل
نمیشود چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه وشیخ طوسی بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت فرمود که بلیه مردم برای ما عظیم شده است
اگر ایشان را میخوانیم اجابت ما نمیکنند واگر ایشان را وا میگذاریم بغیر ما
هدایت نمییابند وشیخ طوسی بسند معتبر از انحضرت روایت کرده است
که ما ائمه سبب ووسیله میان شما وخدا وشیخ طبرسی در احتجاج از روایت
کرده است از عبد الله بن سلیمان که من در خدمت حضرت امام محمد باقر
علیه السلام بودم شخصی از اهل بصره آمد وگفت حسن بصری میگوید انجا علمی که
علم خود را کتمان میکنند کند شکمهای اشتار اهل جهنم را متاذی خواهد
کرد حضرت فرمود که الکمن راست میگوید بر هلاک شده است مومن
آل فرعون وخدا او را بکتمان ایمان وعلم مدح کرده است وهمیشه علم مکتوم
بود از انروز که خدا نوح را بپیغمبری مبعوث گردانید حسن بصری اگر میخواهد

بیاض حسن بصری
مراد بیست جلد

بجانب راست رود و اگر خواهد

بجواب چیز بود که علم یافته نمیشود مگر نزد ما و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از
اسحق بن اسمعیل روایت کرده است که حضرت امام حسن عسکری صلوات علیه
باو نوشت بدرستی که خداوند عالمیان برحمت و احسان بر شما فرایض را
واجب گردانید نه از برای انکه خود محتاج بود بعبادت شما بلکه از برای احسان
و تفضل بر شما تا انکه ممتاز گرداند بد را از نیک و بدکردار را از فرمان بردار و تا
ظاهر گرداند انچه در سینها مخفی است و دلها را پاکیزه گرداند و از بدیها او از برای
انکه بسبقت جوئید برحمتهای او و منزلتها و بهتهای شما در بهشت رفیع گردد
پس واجب گردانید بر شما حج و عمره و نماز و روزه و زکوه و ولایت اهل بیت
رسول الله را و از برای شما دری مقرر ساخت که بآن در درهای فرایض بر شما
گشوده میشود که آن ولایت و متابعت اهل بیت است و از برای شما کلیدی
از برای گشودن درهای قرب و راههای معرفت قرار داده که بیری ایشانست
اگر نه محمد و اوصیای او صلوات الله علیهم میبودند شما حیران می بودید از ابواب
بهایم و حیوانات که هیچ فریضه از فرایض خدا را نمیدانستند و ایاد اخل
شهر میتوان شد از غیر راهش پس چون خدا بر شما منت گذاشت بغیبت امامان
بعد از پیغمبر شما فرمود که امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را
بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم و برگزیدم و از طرق سنی
و شیعه متواتر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المومنین
علیه السلام فرموده که من شهرستان علم و تو در آن شهرستانی و داخل شهر نمیتوان
شد مگر از در آن و اخبار در این باب بسیار زیاده از حد و حصر است چنانچه
از احادیث معتبره ظاهر میشود ایشان همین سفینه نجات این امت اند بلکه
جمیع ملائکه و پیغمبران بعد از ایشان بسعادت فایز گردیده اند
و در جمیع شدائد بانواع ایشان پناه برده اند و ایشانند علت غائی ایجاد
جمیع اسمانها و زمین و عرش و کرسی و ملک و جن و انس چنانچه در احادیث

بسیار

بیان موعظ مشتمل فواید
عظیمه و تمثیلات جسیمه

بسیار وارد شده است که خطاب بمحمد و علی فرموده اند که لولاکما لما خلقت
الافلاک اگر نه شما میبودید من افلاک را خلق نمیکردم و بیان سر این اخبار
موقوف بر تبیین رمزیست که موجب انکشاف اینمعنی میشود بدانکه خداوند
عالمیان فیاض مطلق است و ذات مقدسش مقتضی فیض و جود است اما
قابلیت مادهٔ از جانب ممکنات شرط است تا افاضان فیض عقلا قبیح نباشد
و کسی که قابل آن باشد که چنین بنائی مثل عالم امکان را برپا کند
و چنین مهمانخانه برای او مرتب سازند و در میدان وسیع عرصه ایجاد
چنین سقفهای رفیع و بناهای منیع برپا کنند و چندین هزار از سرادق
رفعت و حجب جلال او تا قدرت و اطناب عزت استوار کرده اند و این
عرصه ظلمانی را بچراغهای نورانی از آفتاب و ماه و ستارگان روشن سازند
و سفایح افلاک و لوح خاک را بانواع زینتها و الوان نقشها بیاراید و نهاده
احسانی که تمام عالم را فرا گرفته برای او بگشند و الوان نعمتها و میوها و
گلها و ریاحین برای او حاضر سازند و نشاء آخرت که این نشاء دنیا نمونه
حقیریست از آن یعنی بهشت اعلی را بانواع حور و قصور بپارایند و غیر متناهی
از ملائکه مقربین و جن و طیور و وحوش و بهایم را خادم او کرده اند بزرگواری
میباید باشد که این کرامتها را سزاوار باشد این نوازشها را لایق باشد پس اگر
دیگران بطفیل او از بیخوان بهره برند نزد عقلا پسندیده است و اگر نه امثال
ما ها لایق این کرامتها نیستم و برای ما برتنهای اینقسم تشریفات نزد عقلا
قبیح است چنانچه اگر بالفرض ایرج یا کردی یا روستائی ناقص جاهلی نزد
پادشاه عظیم الشانی بیاید و پادشاه بفرماید که میدان را چراغان کنند
و انواع فرشها گسترده الوان نعمتهای پادشاهانه برای او حاضر کرده
و جمیع امرای خود را بخدمت او بازدارد و جمیع عقلا او را مذمت کنند
که این او را پادشاهانه نبود و این مرد قابل این کرامت نبود نهایت اکرام این

مرد این بود که ده سومان زر یا کمتر با و بدهند و او را در مجلس حضور هم راه ندهند
و اگر مرد کامل قابل بزرگ عظیم الشانی بیاید و این تهمتها برای او بکنند و بطفیل
او چندین هزار کرد و روستائی سیر کنند و بخورند و بدنما نیست و جمیع عقلا
مدح میکنند و همچنین در این ماده چون جناب مقدس نبوی و اهل بیت
او صلوات الله علیهم اشرف مکونات و زبده ممکنات و نهایت آنچه رتبهٔ
امکانی را کمالات و استعدادات کجایش داشته باشد در ایشان مجتمع است
ایشان ماده قابله جمیع فیوض و رحمتها یند و هر فیضی و رحمتی اول بر ایشان
فایض میگردد و بطفیل قابله ایشان سایر خلق سرایت میکند درخور استعدادات
ایشان چنانچه نعمت ایجاد که اول نعمتهاست اول بر ایشان فایض گردید
و بعد از ان بر دیگران چنانچه فرمود که اول ما خلق الله نوری و همچنین
معنی نبوت اول از برای ایشان حاصل شد و به برکت او بدیگران رسید چنانچه
فرمود که کُنتُ نَبِیًّا وَآدَمُ بَینَ الماءِ وَالطِّینِ من پیغمبر بودم و آدم در میان
آب و گل بود فرمود که ما ایم آخران سابقان که بعد از همه ظاهر شدیم
و پیش از همه جمیع کمالات را داشتیم و اینست معنی شفاعت کبری که
از روز اول تا ابد آباد و جمیع خیرات و کمالات بوسیله ایشان بجمیع خلق
فایض گردید و میگردد و اینست سر صلوات بر ایشان که در جمیع مطالب باید
که اول بر ایشان صلوات فرستاد و بعد از ان حاجت خود را طلبید تا بر آورده
شود زیرا که یک علت نارو ائی حاجت عدم قابلیت تو است پس چون صلوات
فرستادی برای آن ماده قابله رحمت طلبیدی مانعی نیست در حق آن حضرت
و اهل بیتش البته مستجاب میشود و همچنین که آب بسر چشمه آمد هر کس
درخور قابلیت او از آن چشمه باو بهر سد درخور راهی که بآن سر چشمه دارد
کسی باشد که نهری عظیم از راه ولایت و اخلاص و توسل از آن منبع خیرات
و سعادات بسوی خود کنده باشد از هر رحمتی که بانجا میرسد درخور ان نهر و

وکجایش ان بهره می برد وکسی که جوی ضعفی داشته باشد همان قدر حصه می یابد
است ۴ پس معلوم شد که انتفاع انبیا ومقربان از انوار مقدسه ایشان زیاده از تصور
ومنت تنها ونعمت ایشان بر پیغمبران واوصیا ودوستان خدا زیاده
بر عموم است چون سخن بما اینجا کشید اینمطلب را ازین نازکتر بیان میتوان
کرد بدانکه این معلوم است که چندانکه مناسبتی میان فاعل وقابل وفیض
ومستفیض بیشتر است فاضه بیشتر میشود بلکه جمعی را اعتقاد اینست
که تا یک قدر مناسبتی نباشد افاضه نمیتواند شد پس این ناقصان که
در نهایت مرتبهٔ نقصند در استفاضه از کامل من جمیع الوجوه ناچار است
از واسطه که ایجهات کمال جناب ذی الجلال یک نوع از تباطی داشته باشد واز
جهت امکان واعوارض ان مناسبتی با ممکنات ناقصه داشته باشد
که افاضه واستفاضه باین دو جهت بعمل آید چنانچه در هدایت وایصال
احکام وحکم وحقایق بخلق دو جهت ضرور است واشاره مجملی باینمعنی
در ابواب نبوت شد ودر بیان معنی قرب نیز اشاره شد وبدانکه ایشان
مظهر صفات کمالیه الهیه اند وبمونه از صفات جلال وجمال او متصف
گردیده اند ایشانرا کلمات الله واسماء الله میگویند واحادیث درین باب
بسیار است وچنانچه اسمای الهی دلالت بر کمالات او میکنند ایشان نیز ازین
حیثیت که مظهر توی از صفات او متصف گردیده اند ودلالت بر صفات او
میکنند مثل اسم رحمن که دلالت بر اتصاف الهی بصفت رحمت میکند چون
رحمت وشفقت رسول خدا صلی الله علیه وآله را مشاهده میکنی ترا دلالت
میکند بر کمال رحمت خداوندی که این رحمت در این بسیاری قطره از دریای
رحمت اوست وهمچنین در جمیع کمالات بلکه دلالت ایشان بران کمالات
بلکه دلالت ایشان بران کمالات زیاده از دلالت اسمای از اسماء مقدس
الهی از یکجهت تاثیر ابر ایشان مترتبست که دلالت بران مسمی میکند لهذا

برایشان نیز آثار عجیبه در عالم ظاهر میکردد که اسماء مقدس الهیند و مظهر
قدرت و کمالات اویند چنانچه پیش دانستی کنه ذات و صفات را دانستن
محالست ولیکن در اینجا وجوهات صفات و تعبیرات از ان عارفان را در جات مختلفه
میباشد و در هر اسمی صاحب هر معرفتی در خور معرفت خود از ان اسم بهره
میبابد مثلا بالتشبیه مردم در معرفت پادشاه مختلف میباشند یکی دکری
میباشد که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت که خواهد
اراده دوشاب او را میراست و اکر خواهد هزار دینار بر خصت بکسی میتواند
داد و اینمرد پادشاه را بصفات استاد حلوائی و استاد بزاز شناخته و اکر پادشاه
باو احسانی کند در خور شناخت و احسان خواهد کرد و همچنین تا بمرتبه
انشخص که از عظمت پادشاه انقدر دانسته که او قادر بر عطای حکومتهای
عظیم هست و منصبی میتواند بخشید که در سالی الاف الوف تحصیل
میتواند کرد پادشاه بچنین شخصی در خور معرفتش میدهد همچنین عارفان
در مراتب معرفت بالتشبیه این تفاوت هست یک لفظ رحمن را هر
عارفی بمعنی می فهمد و در خور ان معنی فایده می برد تا ان عارف کامل که
نهایت وجوه ممکنه را یافته بر حسن فیض ازل و ابد را برای ممکنات میطلبد
و میرساند و همچنین در مراتب معرفت رسول خدا و ائمه معصومین صلوات
الله علیهم که اسماء مقدس الهی اند و در خور شناخت معرفت ایشان
از توسل بایشان منتفع میتوان شد یک شخصی علی را مردی شناخته است
که هر مسئله که میپرسیدند و علی را در مرتبه علامه شناخته بلکه علی را
وسیله نکرده علامه را وسیله کرده و دیکری علی را چنین شناخته که
شبی با یضد کس را نمیتواند کشت علی او را شناخته مالک اشتر را شناخته
و یکی علی را چنین شناخته که شفاعت کند خدا هزار تومان باو میدهد
تا بمرتبه آن بزرکی که علی را در مرتبه کمال شناخته اکر نام علی را بر آسمان

نوشتند

خواند میکند چنانچه در احادیث بسیار هست که نامهای ایشان را بر عرش
قرار گرفت و بر کرسی نوشتند بر پا استاده و بر اسمانها نوشتند بلند شدند
و بر زمین نوشتند قرار گرفت و بر کوهها نوشتند ثابت گردیدند و دوستان
ایشان را بتجربه معلوم است که در وقت دعا در خوان ربطه و معرفت و توسلی
که بایشان حاصل میشود همانقدر استشفاع بایشان نفع میکند و اگر
را ازین نارک تر ذکر کنیم سخن دقیق میشود و مطلب مخفی میشود بعضی
تمثیلی ذکر کرده اند از برای وضوح این معنی که یک فیل را بردند بشهر کوران
چون شنیدند که چنین خلق عظیمی بشهر ایشان آمده همگی بسیار جمع
شدند و دست بران میمالیدند یکی از ایشان دست بر گوش آن مالید و یکی
دست بر خرطوم آن مالید و یکی دندانش را لمس کرد و یکی بدنش را و یکی دمش را
و چون فیل را بردند اینها با یکدیگر نشستند و بوصف آن شروع کردند و در میان
ایشان نزاع شد انکه گوش را لمس کرده بود گفت فیل یک چیز هیست از بابت
گلیم دیگری که خرطومش را یافته بود گفت غلط کردی از بابت ناودانست
و میان تهی و هریک بانچه یافته بودند تصور کردند و نزاع ایشان بطول
انجامید مردبینائی که فیل را درست دیده بود در میان ایشان حکم شد و گفت
هیچکس او را نشناخته اید اما هریک راهی بان برده اید بالاتشبیه کوران عالم
و امکان و جهالت را در معرفت واجب الوجود و دوستان او که متخلق
باخلاق او شده اند چنین حالتی هست و در اینمقام گنجایش زیاده ازین
سخن نیست و این مضامین از اخبار بسیار ظاهر میشود چنانچه ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه الصلوة والسلام روایت کرده است
که حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله فرمود که خدا خلق نکرده است خلقی را که از من بهتر و گرامی تر باشد
نزد او گفتم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود که یا علی انبیای مرسل را

بیان حدیث نبوی مشتمل بر وصف ذات خود و حضرات ائمه معصومین و وقوع معراج

الصلوة

افضل گردانیده است از ملائکه مقرب و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل داده است و بعد از
من ترا و ایمه بعد از تو بر همه تفضیل و زیادتی داده و ملائکه خدمتکاران ما و دوستان
ما اند یا علی ایهائی که حاملان عرش اند و بر دور عرش میباشند تسبیح و تمجید
خداوند خود میکنند و استغفار میکنند برای انجماعتی که ایمان بولایت ما آورده اند
یا علی اگر نه ما ها بودیم خدا نه آدم را خلق میکرد و نه حوا را و نه بهشت را و نه
دوزخ را و نه آسمان را و نه زمین را و چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه
ما پیش از ایشان خدا را شناختیم و تسبیح و تقدیس و تنزیه خدا کردیم زیرا که
اول چیزیرا که خدا خلق کرد ارواح ما بود پس ما را گویا گردانید بتوحید و تمجید
خود که او را بیکانگی یاد کنیم و حمد او بکنیم بعد از ان ملائکه را خلق کرد و ارواح
ما یک نور بود چون ارواح ما را ملائکه دیدند بسیار عظیم نمود در نظر ایشان
پس گفتم سبحان الله اما انکه ملائکه بدانند که ما خلق آفریده خدائیم و خدا منزه است
از اینکه با ما شباهتی داشته باشد یا انکه صفات ممکنات در او باشد پس ملائکه
چون تسبیح ما را شنیدند خدا را تسبیح کردند و خدا را منزه از صفات ما دانستند
و چون بزرگواری شان ما را مشاهده نمودند لا اله الا الله گفتیم تا بدانند
ملائکه خدا شریک در بزرگواری و عظمت ندارد و ما بندگان خدائیم و در عظمت
و خداوندی او شریک نیستیم پس ایشان گفتند لا اله الا الله پس چون رفعت
محل و درجه ما را دیدند ما گفتیم الله اکبر تا بدانند که خدا از ان عظیم تر است
که کسی بدون توفیق و تائید او نزد او رتبه و منزلت تواند بهم رسانید انگاه
گفتند الله اکبر چون قوت و قدرت و غلبه ما را مشاهده کردند گفتیم لا حول
و لا قوة الا بالله تا بدانند که قوت و قدرت و توانائی ما از خداوند ماست پس چون
دانستند که خدا چه بما کرامت فرموده و اطاعت ما را بر جمیع خلق لازم
گردانیده ما گفتیم الحمد لله تا بدانند ملائکه که خدا از جانب ما مستحق حمد و ثنا
بر این نعمتهای عظیم که بما انعام فرموده پس ملائکه گفتند الحمد لله پس برکت

ما هدیت

ما هدایت یافتند ملائکه بتسبیح و تهلیل و تمجید و توحید و تحمید خدا پس حق تعالی
حضرت آدم را خلق فرمود و ما را در صلب آدم بودیعت سپرد و امر فرمود که ملائکه
را که حضرت آدم را سجده کنند از برای تعظیم و تکریم ملکه در صلب آدم بودیم و
سجود ایشان سجده بندگی خدا بود و سجده تکریم و اطاعت آدم بود چون ما
در صلب وی بودیم پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه جمیع ملائکه
سجده آدم از برای تکریم ما کردند و بدرستی که چون مرا باسمانها عروج
فرمودند جبرئیل اذان و اقامت گفت و گفت یا محمد پیش بایست تا با تو نماز
کنیم من گفتم که یا جبرئیل من بر تو تقدیم بجویم گفت آری زیرا که خدا پیغمبرانش
را بر جمیع ملائکه تفضیل داده است و ترا بخصوص بر جمیع خلق تفضیل
داده است پس من مقدم شدم و با من نماز گذارده اند و فخر نمیکنم پس چون
بحجابها نور رسیدم جبرئیل گفت که پیش برو یا محمد که من در اینجا میمانم گفتم
در چنین جائی مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت که یا محمد این نهایت اندازه ایست
که خدا برای من مقرر ساخته است و اگر از این حد درگذرم بالهایم میسوزد
پس فرو رفتم در دریاهای نور و رسیدم بانجائی که خدا میخواست از اعلای
درجات ملکوت پس ندا بمن رسید که یا محمد گفتم لبیک ربی و سعدیک و
تبارک و تعالیت پس ندا رسید که ای محمد تو بنده منی و من پروردگار
توام مرا عبادت کن و بس و بر من توکل کن در جمیع امور بدرستی که تو
نور منی در میان بندگان من و فرستاده منی بسوی خلق و حجت منی بر
جمیع خلایق از برای تو و متابعان تو بهشت را خلق کرده ام و برای مخالفان تو
جهنم را خلق کرده ام و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب گردانیده ام و از
برای شیعیان ایشان ثواب خود را لازم ساخته ام گفتم خداوندا اوصیای
من کیستند ندا رسید که ای محمد اوصیای تو آنهائند که بر ساق عرش نام
ایشان نوشته است و چون نظر بساق عرش کردم دوازده نور دیدم بر هر نور

سطری سبز بود که بر نام وصی از اوصیای من نوشته بود اول ایشان علی بن ابیطالب
و آخر ایشان مهدی امت من گفتم خداوندا اینها اوصیای منند بعد از من
ندا رسید که یا محمد اینها اولیا و دوستان و اوصیا و برگزیدگان منند و حجتهای
منند بعد از تو بر جمیع خلایق و ایشان اوصیا و خلیفها یتواند و بهترین خلق
منند بعد از تو بعزت و جلال خودم سوگند که با ایشان دین خود را ظاهر
گردانم و کلمه حق را با ایشان بلند گردانم و باخر ین ایشان زمین را از دشمنان
خود پاک گردانم و او را بر مشرق و مغرب زمین مسلط گردانم و بادرا مسخر او کنم
و ابرهای صعب را ذلیل او گردانم و او را باسمانها بالا برم و او را باسمانها بالا برم
و او را بلشکرهای خود یاری کنم و ملائکه را مدد کار او گردانم تا آنکه دین حق
بلند شود و جمیع خلق ببکانگی من اقرار کنند و ملک و پادشاهی او را دایم گردانم
و دولت تا روز قیامت از دودمان من بدر نرود و پسندیده معتبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که چون جبرئیل نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
می آمد و در خدمت آنحضرت مانند بندگان می نشست و تا رخصت نمیفرمود
آنحضرت او داخل نمیشد و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه
روایت کرده است که از حضرت رسالت پناه صلعم پرسیدند که علی بن ابیطالب ع
افضل است یا ملائکه حضرت فرمودند که ملائکه شرف نیافتند مگر بمحبت
محمد و علی و قبول ولایت ایشان و هر کس از محبان علی که دل خود را از غش و غل
و کینه و حسد و کناهان پاک کند او افضل است از ملائکه و پسندیده معتبر از حضرت
صادق ع روایت کرده است که یهودی بخدمت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت
تو افضلی یا موسی بن عمران حضرت فرمود که خوب نیست که آدمی تعریف
خود کند ولیکن مرا ضرور است میگویم چون حضرت آدم علیه السلام خطیه
از و صادر شد توبه اش این بود که خداوندا از تو سوال میکنم بحق محمد و آل
محمد که مرا بیامرزی پس خدا توبه اش را قبول فرمود و نوح چون بکشتی نشست

بیان افضل بودن امیر المؤمنین
از ملائکه و اصحاب او و دیگران

واز غرق

واز غرق ترسید گفت خداوندا از تو سوال میکنم بحق محمد وآل محمد که مرا از غرق
نجات دهی پس خدا او را نجات داد وابراهیم را چون باتش افکندند گفت خداوندا
سوال میکنم بحق محمد وآل محمد که مرا از آتش نجات دهی پس خدا آتش را بر وسرد کرد
وموسی چون عصایش را انداخت وترسید گفت خداوندا سوال میکنم
بحق محمد وآل محمد که مرا امین گردانی پس خدا فرمود که مترس که تو بر ایشان
غالبی ای یهود اگر موسی مرا درمییافت وایمان بر پیغمبری من نمی آورد ایمان او
هیچ نفعی نمیداد او را پیغمبری او را فایده نمیکرد ای یهود یکی از فرزندان من محمد است
چون بیرون آید عیسی بن مریم از آسمان برای یاری او فرود آید واورا مقدم دارد
ودر پی او نماز گذارد وایضا باسند معتبر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه وآله بحضرت امیر المومنین ع گفت که یا علی حق تعالی مرا از میان جمیع مردان
عالمیان برگزید واز بعد از من ترا از جمیع مردان عالم اختیار کرد پس امیر
فرزندان ترا از جمیع مردان اختیار کرد پس فاطمه را از جمیع زنان عالم اختیار
کرد ودر احادیث معتبره وارد شده است که در روزی که از ذریت آدم پیمان
میگرفتند از جمیع ملائکه وپیغمبران وسایر خلق باین نحو پیمان گرفتند که ایا من
پروردگار شما نیستم ومحمد پیغمبر شما نیست وعلی امام شما نیست وائمه ما ان
هادیان از فرزندان او امامان شما نیستند همه گفتند بلی وهر که سبقت
گرفت باین اقرار وعزم بر نگاهداشتن آن پیمان پیشتر داشت از پیغمبران اولوالعزم
شدند وهر ملکی که قبول ولایت پیشتر کرد مقرب شد یا باذر احفظ ما اوصیک
به سعیدا فی الدنیا والاخرة یا باذر نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس
الصحة والفراغ یا باذر اغتنم خمسا قبل شبابک قبل حرمک وصحتک
قبل سقمک وغناک قبل حرمک وصحتک قبل سقمک وغناک قبل فقرک
وفراغک قبل شغلک وحیوتک قبل موتک یا باذر ایاک والتسویف
بامالک فانک بیومک ولست بما بعده فان یکن غدا لک فکن فی الغد

بیمان گرفتن خدا و پیغمبر از اولاد آدم ع

بیان نصایح حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ابوذر غفاری خصوصا و جمیع عالمیان عموما فرموده

خمس

كما كنت في اليوم وان لم تكن غدا لك تندم على ما فرطت يا اباذر كم مستقبل يوما
لا يستكمله ومنتظر غدا لا يبلغه يا اباذر لو نظرة الى الاجل ومصير لاحتقرت
الامل وغروره يا اباذر كن كانك في الدنيا غريبا ولغابر سبيل وعد
نفسك من اصحاب القبور يا اباذر اذا اصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء
واذا امسيت فلا تحدث نفسك بالصباح وخذ من صحتك قبل سقمك
ومن حياتك قبل موتك فانك لا تدري ما اسمك غدا يا اباذر ياتيك ان
تدرك الصرعة عند العثرة فلا تمكن من الرجعة ولا يمهلك من خلقت
بما تركت ولا يعذرك من تقدم عليه باشتغلت به يا اباذر ما رايت كالنار
نام هاربها ولا مثل الجنة نائم طالبها يا اباذر كن على عمرك اشح منك على
درهمك ودينارك يا اباذر هل ينتظر احدكم الا غنى مطغيا او فقرا منسيا او
مرضا مفسدا او حرما مفندا او موتا مجهزا او الدجال فانه شر غائب ينتظر
والساعة والساعة ادهى وامر اى ابوذر حفظ كن انچه من تو را وصيت ميكنم
وعمل نما تا سعادتمند كردى در دنيا واخرت اى ابوذر دو نعمت است كه غبن
دارند در آنها دو نعمت بسيارى از مردم يكى صحت بدن واعضا وجوارح ويكى
فراغ وفرصت ومجال يعنى درين دو نعمت فريب ميخورند وغنيمت نميشمارند
وميكذارند كه از دستشان ميرود وبعد ازان حسرت ميخورند وفايده
ندارد ودر احاديث ديكر مفتون بقا فارد شده است يعنى باعث فتنه
وايشانرا از خدا غافل ميكرداند اى ابوذر غنيمت شمار وقدر بدان پنج چيز را
پيش از پنج غنيمت شمار جوانى را پيش از پيرى كه چون پير شدى بندكى نميتوانى
وحسرت خواهى خورد وغنيمت دان صحت وتندرستى را پيش از بيمارى
كه چون بيمار شوى عبادت نميتوانى كرد چنانچه در صحت ميتوانى كرد وقدر
بدان تونكرى را پيش از انكه فقير شوى واحسرت خواهى در راه خدا نتوانى
داد وحسرت تونكرى را پيرى يا بعلت فقر از عبادت باز مانى وغنيمت دان

فارغ

فارغ بودن پیش از انکه مشغول شوی بچیزی چند که بسبب آن فرصت عبادت
نداشته باشی و مغتنم دان زندگی را پیش از مرگ که بعد از مرگ هیچ چاره نتوانی
کرد ای ابوذر زینهار که تاخیر کارهای خیر مکن بطول امل و آرزوها که بعد ازین
خواهم کرد بدرستی که این روز که در دست تو است همین را داری و بعد ازین را
نمیدانی که چه خواهی داشت پس امروز را صرف کار خود کن که فردا زنده باشی
در فردا هم چنان باشی که امروز را بودی و اگر فردا از عمر تو نباشد
نادم و پشیمان نباشی که چرا امروز را ضایع کردی و حال انکه آخر عمر تو بود ای
اباذر چه بسیار کسی که روزی در پیش داشته باشد و از روز تمام نکرده بمیرد
و چه بسیار کسی که انتظار فردا برد و بآن نرسد ای اباذر اگر به بینی اجل خود
و تندی رفتار او را که چه زود می آید و عمر چه بسرعت کم میشود هر آئینه
دشمن خواهی داشت از روزها دور و دراز خود را و قریب آن خواهی خود
ای ابوذر در دنیا مانند غریبی باش که بغریبی در آید و از اوطن خود نشمارد
یا مسافری که بمنزلی فرود آید و قصد اقامت ننماید و خود را از اصحاب قبور
بشمارد و قبر را منزل خود دان و در تعمیر و آبادانی آن همت بکار ای اباذر چون
صبح کنی در خاطر خود فکر شام را راه مده و شام را از عمر خود حساب مکن
و چون شام کنی خیال صبح و اندیشه او را در خاطر مگذران و از صحت خود
توشه بگیر پیش از بیماری و از زندگی بهره بردار پیش از مردن که نمیدانی
که فردا که نام خواهی داشت نام زندگان خواهی داشت یا نام مردگان یا انکه
در روز قیامت نمیدانی که نام سعدا خواهی داشت یا نام اشقیا ای اباذر
بیندیش که مبادا از بادرائی و بیمری و در هنگام غفلت در جمع دنیا پس ترا
رخصت برگشتن نباشد که کار خود درست کنی و وارث تو ترا مدح نکند
بآنچه از برای او گذاشته و خداوند بیکه بنزد او رفته ترا معذور ندارد و
سر انجامهائی که مشغول آنها شده و بندگی او را برای آنها ترک کرده ای ابوذر ندیدم

چون آتش جهنم چیزیرا که گریزنده از آن خواب کند و غافل باشد زیرا که کسی که از امر
سهل خایف و گریزانست از خوف آن خواب نمیکند و آتش جهنم با این عظمت
جمعی که دعوی خوف از آن میکنند بخواب میروند بلکه همیشه در خوابند و
ندیدم مثل بهشت چیزیرا که طالبش نه و خواهان آن خواب کند زیرا که مردم
از برای لذتهای سهل دنیای فانی خواب را بر خود حرام میکنند و سعی در تحصیل
آن مینمایند و طالبان بهشت ابدی و نعیم سرمدی پیوسته در خوابند ای
ابوذر قدر عمر را بدان و بر عمر خود بخل بیشتر باش که ضایع نشود از دنیا رو
در هم ای ابوذر هریك از شما یکی از چند چیز را انتظار میبرید و در پیش دارید
یا توانگری که همراه شما شود و طاغی شوید و بسبب آن از سعادت ابد محروم شوید
یا فقر و چیزی که بسبب آن خدا را فراموش کنید یا بیماری که شما را فاسد
گرداند و از صلاح باز دارد و یا پیری که شما را از کار بیندازد یا مرگ که بسرعت
در رسد و مهلت ندهد یا فتنه دجال که شر بیست غایب و میرسد یا قیامت باشد
و قیامت از همه چیز عظیم تر و تلخ تر است توضیح این کلمات طریقه و مواعظ
شریفه در ضمن سه مقصد مینماید مقصد اول بدانکه مفاد این نصایح
شافیه اهتمام در عمل و احتراز از طول امل است و طول امل از امهات صفات ذمیمه است
و موروث جمیع رذایل و کسل و ترك طاعت زیرا که شیطان او را از این راه
فریب میدهد که فرصت بسیار است و عمر دراز است هر هنگام بیری
عبادت میتوان کرد ایام جوانی را صرف عیش و طرب میباید کرد دوم آنکه
باعث ترك توبه میشود و تاخیر میکند توبه را بگمان اینکه مهلت خواهد یافت
تا مرگ بناگاه او را بگیرد و مهلت ندهد سیم آنکه باعث حرص جمع مال
و تحصیل امور لایعنی آن میشود برای آنکه چون گمان عمر بسیار بخود دارد
باندازه آن تحصیل ما یحتاج خود میکند چون اعتماد بر خداوند خود
ندارد و نمیداند که اگر خدا خواهد او را زود فقیر میکند و آنچه تحصیل کرده است

بکار او نمی آید و اگر خداوند مصلحت داند اگر بکار خدا باشد خدا او را تو نگر میکند

چهارم آنکه باعث قساوت قلب و فراموشی آخرت میگردد و این صفات

ذمیمه مایه شقاوت ابدیست چنانچه از حضرت امیرالمومنین ع باسانید معتبره

منقولست که فرمود که خصلتی که از ان بیشتر بر شما میترسم دو خصلت است

یکی متابعت خواهشهای نفس کردن و یکی طول امل امّا متابعت هواهای

نفسانی پس آدمی را از قبول حق و متابعت آن منع میکند و باز میدارد و اما طول

امل پس موجب فراموشی آخرت میگردد و ایضا از آنحضرت منقولست که

هرکه املش دراز است عملش نیکو نیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

منقولست که صلاح اول این امت بزهد و یقین است و فساد آخر ایشان

بخل و طول امل است و ایضا از آنحضرت منقولست که بحضرت امیرالمومنین

صلوات الله علیه فرمود یا علی چهار خصلت است که از شقاوت ناشی

میشود خشکی دیده و سنگینی دل و درازی امل و محبت بقای بسیار در دنیا

و در حدیث دیگر فرمود که پیر میشود فرزند آدم و جوان میشود در او

دو خصلت حرص و طول امل و بدانکه معالجه این درد منزمن بسیاری

یاد مرگ و شاید بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتبار عمر و سرعت انقضای

ان امل میشود چه ظاهر است که مرگ را بپیر و جوان کاری نسبت است بلکه

بجوانان نزدیکتر است و هر روز یک شخص از هم سالان اینکس میمیرد و در حال

سنان

او تفکر نماید که ممکن بود که من بجای او مرده باشم و اکنون حسرتهای عظیم

داشته باشم و در بدن خود تفکر نماید که هر ساعت در خرابی و انهدام است

و در هر روز یک قوتی از قوی و عضوی از اعضای او ضعیف و باطل

میشود و هر لحظه حزن بدن بمرگ او میرسد و مطالعه نماید در مواعظ

و نصایحی که از رسول و ایمه صلوات الله علیهم اجمعین رسیده و بدیده

ایمان نظر نماید و بسمع یقین قبول کند زیرا که ایشان طبیب نفوس تحلا یقند

ومواعظ وحکمی از ایشان رسیده نسخهای معالجه دردهای نفوس خلایقست
وعقابر بود از احوال ایشان پند پذیر چنانچه منقولست که از عبایتترین
ربیعی که جوانی بود از انصار بسیار می آمد بمجلس عبدالله بن عباس و عبدالله
او را کرامی میداشت و نزدیک خود می نشاند روزی بعبدالله گفتند تو
این جوان را اینقدر اکرام مینمائی و اینمرد بدیست شبها میرود و قبرها را نبش
و کفن مردها را میدزدد عبدالله شبی برای استعلام اینحال بقرستان
رفت و پنهان شد دید که این جوان آمد بیک قبر کنده داخل شد و در لحد
خوابید و او را بلند کرد که وای بر من در روزی که تنها داخل این لحد شوم
و زمین از زیر من گوید که ترا وسعت مباد و خوش مباد منزلتو که بر روی من
راه میرفتی من ترا دشمن میداشتم پس چون ترا خواهم که در میان من
درآمده وای بر من در روزی که از قبر بیرون می آیم و پیغمبران و ملائکه
در صفها استاده باشند در انروز مرا از عدالت تو که نجات خواهد داد و از
دست جماعتی که بر ایشان ظلم کرده ام مرا کرهها خواهد کرد و از آتش جهنم کی مرا
امان خواهند بخشید معصیت کرده ام خداوندیرا که سزاوار آن نبود
که از معصیت کنم و مکر ریا و عمد کردم که گناه نکنم و از من راستی وفا ندید
و امثال این سخنان را مکرر میگفت و میگریست چون از قبر بیرون آمد
عبدالله او را در بر گرفت و دست در گردنش کرد و گفت که نیکو نباشی تو
و وجه خوبکاران و خطاها را پیش میکنی و میشکافی و از هم جدا شده اند
و از حضرت امیرالمومنین ع منقولست که بسیار یاد کنید مرگ را و بیرون
آمدن از قبرها و استادن نزد خداوند خود را در مقام حساب با
مصیبتهای بیقیاس بر اسان شود و فرمود که هر که فردا را از اجل خود حساب
کند مصاحبت مرگ را نیکو نکرده است و او را نشناخته است و در وصیتی
که در هنگام وفات فرمود گفت ای فرزند امل و آرزوی خود را کوتاه کن

ومرك را یاد کن ودنیا را ترك کن بدرستی که تو در کرو مرکی ونشانه بلاهای دنیائی
ومغلوب دردها ومحنتهائی وباهل مصر نوشتند که ای بندگان خدا کسی از مرك
نجات نمیابد بس حذر کنید از آن پیش از آنکه بشما رسد وقصه انرا درست کنید
بدرستی که برهمه احاطه کرده است اگر می ایستید شما را میگیرد واگر میگریزید
در می یابد واو از سایه بشما نزدیکتر است ومرك پشتبانی همه نسلهاست ودنیا را
از پی شما برهم می پیچند وعنقریب تمام شده است پس هرگاه شهوات نفسانی با شما منازعه
کند بسیار یاد کنید مرك را ومرك از برای مواعظ وپندگانی است ورسول خدا
صلی الله علیه وآله بسیار وصیت میفرمود اصحابش را بیاد مرك ومیگفت که بسیار
بخاطر آورید مرك را بدرستی که آن شکننده لذتهاست وحایلست میان شما
وخواهشهای نفسانی واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که فرمود اگر
حیوانات از مرك آنقدر که شما میدانید میدانستند بدان کوشت فربه از ایشان نمیخوردید
واز یاد مرك لاغر میشدند وبسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه منقولست که فرزند آدم چون آخر روز دنیا واول روز آخرت میرسد
مثال اهل وفرزندان ومال وعمل او را در نظر او می آرند پس او بکناه روی مال میکند
ومیگوید که والله که من بسیار حریص بودم در جمع تو وبخیل بودم در صرف
کردن تو الحال چه مدد میکنی مرا جواب گویند که کفن خود را از من بگیر وپس بجانب
فرزندان التفات نماید وگوید که والله که شما را بسیار دوست میداشتم وحمایت
شما میکردم امروز بر ایمن چه چیز دارید گویند که ترا بقبر میرسانیم ودر خاك پنهان
میکنیم پس روی بعمل خود کند وگوید که والله که خواهان تو نبودم وبر من گران وزشوار
بودی امروز مرا چه مدد میتوانی کرد گوید که قرین تو ام در قبر وچون محشور میشوی
با تو ام تا من ترا بر خدا عرض کنند پس اگر دوست خدا باشد شخصی بنزد او
می آید از همه کس خوشبوتر وخوش روتر وجامهای فاخره پوشیده ومیگوید
که بشارت باد ترا بنسیم وکرامتهای بهشت ونعمت ابدی خوش آمدی می پرسد که

ومنتقل شدن اهل واموال
واولاد پیشی از مرك
در نظر

تو کیستی میگوید کہ من عمل صالح توام و چون از دنیا بدر میروی جای تو بهشت است
و چون مرده غسل دهند آش را میشناسد و قسم میدهد تا نبارا که جنازه اش را
برداشته اند که مرا زود ببرید پس چون او را داخل قبر میکنند دو ملک می آیند
که موهای شان از بن زمین میکشند و بپای خود زمین را میشکافند صدای
ایشان مانند رعد بلند و از چشمهای شان مثل برق بسیار روشن و میگویند
کیست خدایتو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو و کیست امام تو پس چون
جواب گفت میگویند خدا ترا ثابت دارد و آنچه دوست میداری و پسندیده
تست پس قبر او را فراخ میکنند آنقدر که چشم کار کند و دری از بهشت بقبر او
میکشایند و میگویند که خواب کن و با فرح و شادی و راحت و اگر دشمن
خدا باشد شخصی بنزد او می آید در نهایت زشتی و بد بوئی و میگوید
بشارت باد ترا بجهیم و آتش جهنم و غسل دهنده خود را میشناسد و قسم
میدهد حاملانش را که او را بگذارند و نه برند پس چون داخل قبر میشود
دو ملک بنزد او می آیند و کفن را از او دور میکنند و از خدا و پیغمبر و دین
و امام او می پرسند میگوید که نمیدانم میگویند که هرگز ندانستی و هدایت
نیافتی پس گرزی بر و میزنند که هیچ جانوری نیست که صدای آن را نشنود و بتر
مکر جن و انس و دری از جهنم بقبر او میکشایند و میگویند بخواب بدترین
حال و چنان قبر بر و تنگ میشود و او را فشاری میدهد که مغزش از ناخن های
پایش بدر میرود و بر و مسلط میکردانند حق تعالی مارها و عقرب ها و جانوران
زمین را که او را گزند تا روزی که مبعوث شود و از بسکه در شدت آزار و
میکنند که قیامت قایم شود و حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله میفرمود که
من قبل از نبوت گوسفندان میچرانیدم و هیچ پیغمبری نیست مگر اینکه
گوسفند چرانیده پس من گاهی میدیدم که جمیع گوسفندان بی سببی
خایف میشدند و از جای می استادند چون جبرئیل نازل شد از سبب آن

پرسیدم

علیه السلام فرمود که رسول خدا

شنیدن اصوات عذاب کفار عذاب آدمیان و حیوانات

پرسیدم فرمود که کافر انرا در قبر ضربتی میزنند که بغیر جن وانس جمیع مخلوقات
صدای انرا میشنوند و بترسان میشوند و بسند معتبر از حضرت رسول
خدا صلی الله علیه وآله منقولست که فرمود که چون دشمن خدا را بر میدارند و
بجانب قبر می برند ندا میکند حاملان خود را ای برادران نمیشنوید
شکایت میکند بشما برادر شقی شما دشمن خدا شیطان جن وانس مرا
فریب داد و ببلا انداخت و الحال بفریاد من نمیرسد و قسم میخورد که جز جواه
منست و مرا فریب داد و شکایت میکنم بشما دنیا را که مرا مغرور کرد و چون
برو اعتماد کردم دل بر و بستم مرا بزمین انداخت شکایت میکنم بشما
دوستانی را که بخواهش نفس یار خود کرده بودم مرا امیدها دادند مرا و
از من بیزار شدند و تنها گذاشتند و شکایت میکنم بشما فرزندان خود را
که حمایت ایشان کردم و ایشان را بر جان خود اختیار کردم و مالم را خوردند
و مرا واگذاشتند و شکایت میکنم بشما مالی را که حق خدا از ان ندادم و
وبال و عذابش بر منست و نفعش را دیگران میبرند و شکایت میکنم
بشما خانه را که مایه خود را صرف تعمیر ان کردم و دیگران در ان ساکن شدند
و شکایت میکنم بشما بسیار ماندن در قبر را که ندا میکند که منم خانه که
بدنها در ان کرم میشود منم خانه تاریکی و وحشت و تنگی ای برادران
تا میتوانید مرا نگاه دارید و دیر بیرید و شما حذر کنید از انچه من بان
مبتلا شدم بدرستی که مرا بشارت داده اند بانش جهنم و خواری
و مذلت ابدی و غضب خداوند جبار و احسرتا بر انچه تقصیر کردم در
فرمان خدا و دوستان خدا بسر نالها و گریهای دراز که پیش دارم نه شفاعت
کننده دارم که سخنش را بشنوند و نه دوستی که مرا رحم کند گاهی مرا
بر میگردانیدند تا داخل مومنان میشدم و از حضرت صادق ع منقولست
که قبر هر روز سه مرتبه ندا کند که منم خانه غربت و منم خانه تنهائی و وحشت

منم خانه کرم و جانوران منم قبر کرباغی از باغهای بهشت یا کوهی از کوههای
جهنم و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که زیاد از زیارت مرگ را یاد کنید که چاره از مرگ نیست اینک مرگ رسید
یا روح و راحت و نعمت ابدی برای آنان از برای بهشت سعی کردند و یا شقاوت
و ندامت و عذاب ابدی برای آنانکه فریب دنیا خوردند و برای او سعی کردند
کسی که دوستی خدا و سعادت ابدی برای او لازم شده است اجل او در میان
دو چشم اوست و امل او در پس پشت او و کسی را که دوستی شیطان و شقاوت
ابدی برای او واجب کرده آرزوهای او در میان دو چشم اوست و اجل
او در پس پشت او و از آنحضرت پرسیدند که کدام یک از مومنان زیرک
ترند فرمود که آنکس که یاد مرگ بیشتر کند و تهیه او را بیشتر کند و از ابو صالح
منقولست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که ای ابو صالح
هر وقت جنازه را بر میداری جنان باش که گویا تو در میان آن جنازه و از
خدا میطلبی که ترا بدنیا برگرداند که تدارک کنی شاید بکنی و خدا طلب ترا قبول
کرد و برگرداند در آنحال چه خواهی کرد اکنون چنین گمان کن و تدارک خود بکن
بعد از آن فرمود که عجب دارم از جماعتی که جمعی از ایشان را بردند و بر
نگردانیدند و بقیه را ندای رحیل در میان ایشان زدند که روانه میباید
شد و باز مشغول لعب و بازی اند و منقولست از جابر جعفی که از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم از نظر کردن ملک الموت به بنی آدم فرمود
نمی بینی که جماعتی در مجلس نشسته اند همه یکمرتبه خاموش میشوند
ان وقتیست که ملک الموت با ایشان نظر میکند و از حضرت صادق صلوات الله
علیه منقولست که حضرت عیسی بر سر قبر میتی آمد و دعا کرد که خدایا او را زنده
کند چون زنده شد و از قبر بیرون آمد به عیسی گفت که از من چه میخواهی گفت
میخواهم که در دنیا مونس من باشی گفت بیشتر بودی گفت یا عیسی هنوز

حرارت

زنده شدن مرده بدعای جعفر از پادشاه
زاده با بحکمت اختیار
احوال مرگ و کراهت
داشتن او از
زنده شدن
حق

حرارت و شدت مرگ از من برطرف نشده است میخواهی مرا باردیگر بدنیا
آوری که مرتبه دیگر سختی جان کندنت بکشم پس او را گذاشت که بقبر برگشت
و از امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که جوانی چند از پادشاهزادگان
بنی اسرائیل متوجه عبادت شده بودند و عبادت ایشان این بود که در زمین
سیر میکردند و عبرت میگرفتند روزی بقبری رسیدند بر سر راهی که
مندرس شده بود و خاک بر روی آن نشسته بود و بغیر از علامتی از آن
نمانده بود گفتند بیائید دعا کنیم شاید خدا این میت را زنده گرداند و از و
بپرسیم بچه نحو چشیده است مزه مرگ را پس دعا کردند و دعای ایشان
این بود که تو ای مالک ای پروردگار ما و ما را بجز تو خالقی و معبودی نیست
تو پدید آورنده چیزهای و همیشه هستی و هرگز غافل نمیشوی و زنده
و هرگز ترا مرگ نمیباشد و هر روز بر شانی و کاریست غریب و همه چیز را
میدانی و محتاج بتعلیم نیستی زنده کن این میت را بقدرت خود پس از آن
قبر میتی سر بیرون کرد موی سر و ریشش سفید و خاک از سرش فرو میریخت
ترسان و دیده سوی آسمان باز کرد بایشان گفت که برای چه بر سر قبر من
ایستاده اید گفتند دعا کردیم که خدا ترا زنده کند که از تو سوال کنیم که چون
یافتهٔ مرگ را بایشان گفت نود و نه سالست که در این قبر ساکنم و همنوز
الم و محنت و کرب مرگ از من برطرف نشده است و همنوز تلخی جان کندن
از کام و من بیرون نرفته است از و پرسیدند که روزی که مردی موهایت
چنین سفید بود گفت نه اما چون الحال صدا شنیدم که بیرون بیا و خلقها
و ریزهای بدنم جمع شد و روح در ان داخل شد ترسان و با این سرعت
بیرون آمدم از هول قیامت موی سر و ریشم سفید شد و از امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که هر که کفن او در خانه اش مهیا شد با او را از
غافلان نمی نویسند و هر وقت که نظر بآن میکند او را ثواب میدهند

واز امام محمد باقر علیه السلام منقولست که منادی هر روز فرزند آدم را ندا میکند
که متولد شو برای مردن وجمع کن برای فانی شدن وبنا کن برای خراب شدن
واز امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که بنده مؤمن را وسعتی
در امر او هست تا چهل سال وچون سن او بچهل رسید حق تعالی وحی میفرماید
بآن دو ملک که بر او موکلند که من این بنده را برای عبرت مدتی عمر داده ام
اکنون کار را بر او سخت گیرید ونیکو اعمالش را ضبط کنید واندک وبسیار خود
وبزرگ اعمالش را بنویسید واز امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون
چهل سال بر بنده گذشت باو میگویند که باخبر باش وتهیه خود را درست
کن که دیگر تو معذور نیستی واز حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه
منقولست که هر روز که داخل میشود فرزند آدم را ندا میکند که ای فرزند
آدم من روز تازه ام بر تو گواهم پس در من خیر بکو وعمل خیر بکن که بر ایتی
گواهی دهم در روز قیامت بدرستی که مرا بعد ازین نخواهی دید ومنقولست
که قیس بن عاصم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمد وگفت که
یا رسول الله صلی الله علیک وآله ما را موعظه بکو که در بیابانها میباشم واحتیاج
بموعظه بسیار داریم فرمود یا قیس بدرستی که باهر عزتی در دنیا مذلتی
وباهر زندگانی مردنی هست وبادنیا آخرت هست ودر هر چیز حسابکننده
وگواهی هست وهر حسنه را ثواب هست وهر گناهی را عقابی هست وهر
اجلی را اندازه هست ای قیس بدانکه البته باتو قرینی خواهد بود که باتو مدفون
وزنده باشد وتو با او مدفون شوی ومرده باشی واو عمل تست پس آن قرین تو اگر
کریم است ونیکوست ترا گرامی خواهد داشت واگر لئیم است وبد است ترا
واخواهد گذاشت وبدانکه آن قرین باتو محشور خواهد شد وازتو نخواهد
پرسید مگر از آن قرین پس قرین خود را عمل صالح گردان تا انس با آن داشته
باشی واگر غیر صالح باشد غیر آن وحشت نخواهی داشت وحضرت صادق

بجابر جعفی گفت که سلام مرا به شیعیان من برسان و بایشان بگو که میان
ما و خدا خویشی نیست و تقرب بخدا نمیتوان جست مگر بطاعت ای جابر
هر که اطاعت خدا کند و محبت ما داشته باشد او شیعه ما است و کسیکه
معصیت خدا کند محبت ما با و نفع نمیدهد و حضرت امیرالمومنین صلوات
الله علیه فرمود که هر که خواهد که بدون عشیره و قوم عزیز باشد و بی سلطنت
و حکم صاحب مهابت باشد و بی مال غنی و بی نیاز باشد و مردم اطاعتش
کنند بدون آنکه کسی بایشان دهد پس باید که از ذلت معصیت خدا بیرون
آید و بعزت اطاعت و فرمان برداری خدا داخل شود که اینها همه برای
او حاصل است و بسندهای معتبر از حضرت رسول صلعم منقول است که قدمهای
هیچ بنده در روز قیامت از جای خود حرکت نمیکند تا سوال نکنند از او
از چهار چیز از عمرش که در چه چرفانی کرده است و از جوانیش که در چه چیز
کهنه کرده است و از مالش که از کجا بهم رسانیده است و در چه چیز صرف
کرده است و از محبت ما اهل بیت و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که فرمود که در توریت نوشته است که ای فرزند آدم خود را برای عبادت
من فارغ ساز تا دل ترا پر کنم از غنا و بی نیازی از خلق و ترا از سعی و طلب تو
وانکذارم و بر منست که رفع احتیاج تو کنم و خوف خود را در دل تو جا دهم
و اگر خود را برای عبادت من فارغ نسازی دل ترا پر کنم از شغل دنیا و رفع
احتیاج تو نکنم و ترا از سعی خود بگذارم و از حضرت علی بن الحسین صلوات
الله علیه منقولست که فرمود که بدرستی که دنیا بار کرده است و پشت کرده است
و میرود و آخرت بار کرده است روکرده است و میآید و هر یک از دنیا و
آخرت را فرزندانی خواهست پس شما از فرزندان آخرت باشید و بسوی
آخرت رغبت نمائید بدرستی که زاهدان در دنیا باشید و بسوی آخرت
رغبت نمائید بدرستی که زاهدان مردم دنیا زمین را بساط خود میدانند

وخاك را فرش خود قرار داده اند و آب را بوی خوش خود میدانند و بآن خود را
می شویند و خوش بو میسازند و خود را مجاب کرده اند و بریده اند از دنیا بریدنی
بدرستی که کسیکه مشتاق بهشت است شهوتها دنیا را فراموش میکند و کسی که
از آتش جهنم میترسد البته مرتکب محرمات نمیشود و کسی که ترک دنیا کرد مصیبتها
دنیا بر و سهل میشود بدرستی که خدا را بندگان هست که در صرتبهٔ یقین جنانند
که گویا اهل بهشت را در بهشت دیده اند که معذبند مردم از شر ایشان ایمن اند
و دلهای ایشان پوسته از غم آخرت محزونست نفسهای ایشان عفیف است
از محرمات و شبهات و کارهای ایشان سبکست و بر خود دشوار نکرده اند
چند روزی اندك صبر کرده اند پس در آخرت راحتها دوروند از غیر متناهی
برای خود مهیا کرده اند چون شب میشود نزد خداوند خود بر پا می ایستند
و آب دیدهٔ ایشان بر روی ایشان جاری میگردد و تضرع و زاری و استغاثه
بپروردگار خود میکنند و شکایت میکنند که بینهای خود را از عذاب الهی آزاد کند و چون روز
شد بردبار اند حکیمانند دانایانند نیکوکارانند و پرهیزگارانند از بابت
تیر باریك شده اند خوف الهی بعبادت ایشان را چنین تراشیده و نحیف گردانیده
که چون اهل دنیا با ایشان نظر میکنند گمان می کنند که ایشان را بیماری بدی نیست
بلکه بیمار خوف و عشق و محبتند و بعضی گمان می برند که عقل ایشان بدیوانگی
مخلوط شده است و نه چنین است بلکه بیم آتش جهنم در دل ایشان جای
کرده و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت عیسی
بر قریه گذشت که اهلش و مرغان و حیوانات همه مرده بودند و موتی
که اینها نامرده اند مگر بعذاب الهی اگر متفرق بودند یکدیگر را دفن میکردند حضار
گفتند که یا روح الله ما را بخوان که اینها را زنده گردانند که از اعمال
خبر دهند که ما آن اعمال را بدانیم و ترك کنیم که مستحق عذاب الهی نشویم
دعا کرد ندا رسید که ایشان را ندا کن جواب خواهند داد چون شب شد حضرت

که مخلدند و گویا که اهل جهنم را
در جهنم دیده اند

ایشان بیمارند و

عیسی بر بلندی استاده و گفتای اهل قریه یکی از ایشان جواب گفت لبیک یا روح الله
حضرت فرمود که بگوئید چه بود اعمال شما که چنین هلاک شدید گفتند که
طاغوت و باطل و گمراهان را اطاعت میکردیم و دنیا را بسیار دوست میداشتیم
و از مخالفکم میترسیدیم و املها و آرزوهای دراز داشتیم و غافل بودیم و بپوستر
مشغول لهو و لعب بودیم فرمود که چگونه بود محبت شما دنیا را گفت مانند
محبت طفل باما در خود هرگاه که روی بما میکرد خوشحال میشدیم و اگر پشت
میکرد میگریستیم و محزون میشدیم فرمود که اطاعت طاغوت چون میکردید
گفت اطاعت گناه کاران میکردیم فرمود چگونه بود عاقبت کار شما گفت شبی در
عافیت و راحت خوابیده بودیم و صبح خود را در ها ویه دیدیم فرمود که ها ویه
چیست گفت که سجّین است فرمود که سجین کدام است گفت کوهها است از آتش
که بر ما افروزند تا روز قیامت فرمود که شما چه گفتید و ایشان بشما چه
گفتند گفت ما گفتیم که ما را برگردانید بدنیا تا ترک دنیا کنیم و بندگی کنیم و ما
گفتند که دروغ میگوئید فرمود که در میان اینها جرا همین تو با من سخن
گفتی و غیر تو سخن بگفت گفت یا روح الله لجامهای آتش در سر ایشان و در دست
ملائکه غلاظ شداد است لجامهای ایشان و من در میان ایشان بودم امّا از
ایشان نبودم چون عذاب الهی نازل شد مرا هم با ایشان فرا گرفت سر بیک
مو آویخته ام در کنار جهنم نمیدانم که در آتش خواهم افتاد یا نجات خواهم
یافت حضرت عیسی رو بحواریان کرد و فرمود که ای دوستان خدا نان
با نمک درشت خوردن و بر روی مزبلها خوابیدن خیلی بسیار دارد و موجب
عافیت دنیا و آخرت است و منقولست از حضرت صادق ع که چون حضرت
داود ترک اولی از و صادر شد چهل روز در سجده ماند که در شب و روز
میگریست و سر از سجده برنمیداشت مگر وقت نماز تا آنکه بستانیش
شکافته شد و خون از چشمهایش جاری گردید بعد از چهل روز ندا باو رسید

که ای داود چرا چنین میکنی گفت الهی گناه بزرگ کردم و تغیر خاطر قبیل
مرا و بو و پدر رفتی تو بر من آشکار شد

کدای داود چه میخواهی یا کرسنه کد ترا سیر کردانیم یا تشنه کد ترا آب دهیم یا عریانی
کد ترا پوشانیم یا ترسانی کد ترا امن کردانیم گفت پروردکارا چرکونه ترسان نباشم
حال انکه میدانم که خداوند عادلی وظلم ظالمان از تو نمیکذرد خدایا ووحی
فرمود کدای داود توبه کن پس روزی داود بیرون رفت بجانب صحرا وزبور
میخواند وهرکاه که اخضرت زبور میخواند هیچ سنکی ودرختی ومرغی ودرنده
نمیماند مکر انکه با او موافقت میکردند ودر فغان وکریه تا انکه بکوهی
رسید وبران کوه غاری بود که درانجا پیغمبری عابدی بود کد اورا خرقیل
میکفتند چون صدای کوهها وحیوانات را شنید دانست که حضرت داود است
داود کفت کدای خرقیل رخصت میدهی که من ببالا بیایم کفت نه توکناهکاری
داود کریست بخرقیل وحی آمد که سر زنش مکن داود را بترک اولی واز من عافیت را
طلب کن که هرکرا من بخود واکذارم البته بخطائی مبتلا میشود پس خرقیل
دست داود را کرفت وبنزد خود برد داود کفت ای خرقیل هرکز اراده کناهی
بخاطر کذرانیده کفت نه کفت هرکز عجب بهم رسانیده از اینحالی که داری
از عبادت خدا کفت نه کفت هرکز میل بدنیا وشهوات آن بخاطر خطور
کرده است کفت بلی کاهی هست که این خیال در دل من در میآید پرسیدم
از اچه علاج میکنی کفت باندرون این شکاف کوه داخل میشوم واز آنچه
در آنجا هست عبرت میکیرم داود با او داخل شعب شدند دیدکه تختی
از آهن کذاشته است وبر روی آن تخت استخوانهای پوسیده ریخته است
ولوحی از آهن نزد آن تخت کذاشته است داود لوح را خواند نوشته بود که
منم آن روی زمین هزار سال پادشاهت کردم وهزار شهر بنا کردم وهزار
دختر را بکارت بردم واخر کار من باین شد که خاک فرش من
وخشت کاه من شد ومار وکژدم همسایکان ومصاحبان من شدند
مرا بپسند فریب دنیا نخورد مقصد دوم در بیان دجال بدانکه یکی از فتنها

بیان احوال دجال خبر آن از مال وکیفیت
ولادت او علامات ظهور او بعضی از
علامات قرب او زمان ظهور او

آخر الزمان

اخر الزمان رجالست که قبل از ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه
خروج خواهد کرد وچنانچه در احادیث عامه وارد شده است او در زمان
حضرت رسول صلی الله علیه وآله متولد شد وحضرت بنزد او رفتند او با حضرت
سخن گفت وحضرت باو تکلیف اسلام کرد وقبول نکرد وگفت تو پیغمبری
از من سزاوار نیستی وهرزه ها گفت ودعواهای بزرگ کرد حضرت صبا و
فرمود که دور شو که از اجل خود تجاوز نخواهی کرد وبآرزوی خود نخواهی رسید
وغیر آنچه از برای تو مقدر شده است نخواهی یافت پس حضرت باصحابش
فرمود که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر اینکه قوم خود را از فتنه
دجال حذر فرموده است وخدا او را تا خیر فرمود ودر ایام ظاهر گردانید
پس اگر دعوای خدائی کند ودر نظر شما امر او مشتبه شود یقین بدانید
که خداوند شما اعور ویک چشم نیست وبیرون خواهد آمد بر خری سوار
خواهد شد که مابین دو گوش الاغ او یک میل باشد یعنی ثلث فرسخ ویا او
بهشتی ودوزخی وکوهی از نان ونهری از آب خواهد بود واکثر اتباع او یهود
وزنان وبادیه نشینان خواهند بود وکرد عالم خواهد گشت وداخل آفاق
زمین خواهد شد وبغیر از مکه ومدینه ودو سنگستان مدینه که داخل
نمیتواند شد وابن بابویه رحمه الله از زال ابن سبره روایت کرده است که
روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام در خطبه فرمود سه مرتبه که ای گروه
مردم آنچه خواهید از من سوال نمائید پیش از انکه مرا نیابید پس صعصعه
بن صوحان برخاست وگفت یا امیر المومنین ع چه وقت دجال خروج
میکند حضرت فرمود که خروج او را علامتی وصفتی چند هست که از یکی
یکدیگر ظاهر میگردد علامتش انست که مردم نماز را ضایع کنند وامانتها را
خیانت کنند ودروغ را حلال دانند وربا خورند ورشوه گیرند وبناهای
عالی سازند ودین را بدنیا بفروشند وکارها را بسفیهان فرمایند وبمشورهٔ زنان

عمل نمایند وقطع رحم کنند واز پی خواهشهای نفس روند وخون مردم را سهل شمارند
وحلم وبردباری را از ضعف وناتوانی دانند وظلم کردن را فخر خود شمارند
وامیران ایشان مردم فاجر وبدکردار باشند ووزیران ایشان مراطالم باشند ورؤسای
ایشان خائن باشند وقاریان قرآن فاسقان باشند وگواهی ناحق در میان
فاشق باشند وزنا وبهتان وکناه وطغیان را علانیه مرتکب آورند ومصحفها را
زیور کنند ومسجدها را بظلم زینت دهند ومنارهای بلند سازند وبدانرا
کرامی دارند وصفهای ایشان برپا شد اما آرایهای ایشان مختلف باشد
وبیمان ها را شکنند وزنان با شوهران شریک شوند در تجارت برای حرص
دنیا وصدای فاسقان بلند باشد وسخن ایشان شنوند وبزرگ هر قومی پست ترین
ایشان باشد واز فاجران تهیه کنند از ترس ضرر ایشان ودروغ کورا
تصدیق نمایند وخائنان را امین گردانند وکنیزان خوانند وسازها برای
خود نگاهدارند وگذشتگان را لعنت کنند وزنان بر زین سوار شوند
وزنان بمردان شبیه باشند ومردان در زی زنان درآیند وگواهان
گواهی نداده گواهی دهند وعلوم غیر دین را یاد گیرند وکار دنیا را بر آخرت ترجیح
دهند وپوست میش را بر دلها مانند گرگ کشند ودلهای ایشان از مردار
گندیده تر باشد واز صبر تلخ تر باشد ودرین هنگام قیامت بسیار نزدیک تر
باشد پس برخاست اصبغ بن نباته وگفت یا امیرالمومنین ع دجال کیست
فرمود که صائد بن الصید است وشقی آنکسی است که اورا تصدیق نماید
وسعادتمند کسی است که تکذیب او کند از شهری خروج کند که اورا اصبهان
گویند از دهی که مشهور بیهودیه باشد چشم راستش کور باشد وچشم چپ
بشانی او باشد ومانند ستاره صبح درخشنده ومیان چشمش
یاره خوانی باشد درمیان دو چشمش نوشته باشد کافر بخط
تواند خواند وبروی دریاها رود ودر پیش رویش کوهها زند ودود باشد

ودر پس پشتش کوهی که مردم گمان کنند که خود زمین است ودر گاهی خروج کند که خط
عظیم در میان مردم باشد وبر خر سفید سوار باشد که هر گامش یک میل باشد
وزمین از زیر پایش بچهار شود وهر آبی که بگذرد آن آب فرو رود باواز
بلند فریاد کند که همه کس بشنوند که دوستان من نزد من آیند منم الخداوند که
شما را خلق کرده ام واعضای شما را درست کرده ام وتقدیر امور شما را بنها راه
نموده ام منم پروردگار بزرگوار شما ودروغ میگویند دشمن خدا است
او یک چشم است وطعام میخورد وجسم است وراه میرود وخداوند شما
ازین صفات منزه است واکثر متابعان او در آن زمان فرزندان زنا وصاحبان
کلاهای سبز خواهند بود وخدا او را در شام خواهد کشت وبر کردن گاهی که
از اعقبه رفیق میگویند بعد از سه ساعت از روز جمعه بر دست انکسی که
عیسی در عقب او نماز خواهد کرد بعد از آن بلیه عظیم خواهد بود گفتند
چه چیز خواهد بود یا امیر المومنین ع فرمود که پیرون خواهد آمد دابة
الارض از پیش کوه صفا وباخود خواهد داشت انکشتری سلیمان وعصای موسی را
وانکشتر را بر پیشانی مومن میگذارد نقش میکند که هذا مؤمن حقا و
عصا بر پیشانی کافر نقش میکند که هذا کافر حقا حتی انکه مومن
میگوید وای بر تو ای کافر کافر میگوید خوشا حال تو ای مومن کاش من
امروز مثل تو بودم وبسعادت عظیم فایز میشدم پس در آن هنگام
دابة الارض سر خود را بلند کرداند که همه کس او را ببیند باذن الهی واین بعد از انست
از مغرب طلوع نماید ودر آن هنگام توبه بنفع نمیدهد وهیچ عمل قبول
نمیشود وکسیکه پیشتر ایمان نیاورده باشد ایمان او فایده نمیکند پس
آنحضرت فرمود که از حال بعد از این میپرسید که حضرت پیغمبر فرمود که
بعین اهل بیت خود بدیگری نگویم تو از میگوید که من از صعصعة بن سیحان
که در عقب او عیسی نماز خواهد کرد کیست گفت نهم از فرزندان امام حسین است

کراهاب ع

واما دوازدهم است و افتابیست که مغربش طالع میکردد از میان رکن حجر
و مقام ابراهیم ظاهر خواهد شد و زمین بنور از کافران پاک خواهد کرد و ترا
ذوی عدالت برپا خواهد کرد که هیچکس بدیگری ظلم نکند و بدانکه از احادیث
معتبره ظاهر میشود که در ابتدا الارض حضرت امیر المومنین است بعد از انقضای
ملک حضرت صاحب الامر ظاهر خواهد شد و متصل بقیام قیامت
خواهد بود مقصد سیم در بیان مجملی از معاد و ذکر بعضی از احوالات
که اینحدیث اشاره بدان دارد بدانکه معاد عبارتست از زنده کردانیدن
حق تعالی خلایق را در روز قیامت از برای مکافات و اینمعاد ضروری دین
پیغمبر است و از راه آیات صریحه قرانی و اخبار متکثره نبوی و اجماع امت بخوبی
بظهور رسیده که قابل شک نیست و شمه از دلیل راه ندارد و انکار کردن
آن یا تاویل کردن که روح لذتها میدارد اما این بدن بر نمیگردد موجب
کفر و زندقه است و بر هر مکلف واجبست که اعتقاد کند و بیقین بداند
که اخر تنزل در بنای آسمان و زمین راه خواهد یافت و اسمانها بامر الهی
در نوردیده خواهد شد و کوهها از یکدیگر خواهد پاشید و حق تعالی
بدنهای همه را از اجزاء خودشان چنانچه بوده خواهد ساخت و اجزای
پوسیده متفرق شده از هم پاشیده را جمع خواهد کرد بقدرة کامله خود
و حیات خواهد بخشید و ارواح خلایق را بابدنها امیزش خواهد داد
و محشور خواهد کردانید زیرا که این امور ممکنست و ایات متکثره و
احادیث متواتره از وقوعش خبر داده بخوبی که اصلا قابل نیست و ایضا
باید دانست که خصوصیات قیامت از صراط و میزان و سنجیدن نامهای
اعمال و امثال اینها متحقق خواهد گشت و بعد از ان حق تعالی همه
وعده و وعید خود بهشتی را بهشت جاودان ارزانی خواهد
و حور و قصور و سیاتین و غلمان و غیر اینها از انچه آدمیان

حیان مجملی از احوالات معاد و کیفیت حشر
و نشر اجساد و بودن ارواح موتی
و عالم برزخ در دار السلام و دار
و اهل کفار در دار البوار
بیوست شام

تاویل

غلمان

ودر دیگر

ودوزخ را بعذاب الیم دوزخ که مشتمل است بر اتش ومار وعقرب وزقوم وحمیم
وامثال آنها از موذیات وموذیات که رفتار خواهد کرد وجمیع اینها از آیات واحادیث
محقق وثابت گردیده وقابل تاویل نیست ودیگر باید دانست که بمقتضای
ایات واحادیث خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر وسوال منکر ونکیر
وامثال اینها حق است ونفوس در زمان بعد از موت وپیش از ظهور قیامت
که از برزخ گویند موجودند ودر ساعت اول بهمین بدن تعلق میگیرند ومنکر
ونکیر از ایشان در همین بدن سوال میکنند وضغطه وفشار قبر که اکثر موتی را
میباشد در همین بدنست وبعد از ان ارواح مومنان در بدنهای مثالی
در میان هوا طیران میکنند ودر بهشت دنیا میباشند واز نعمتهای آن متنعم
میباشند وگاهی در وادی السلام که صحرای نجف اشرفست حاضر میشوند
وبر قبر خود وزیارت کنندگان خود اطلاع دارند وروح کافران در بدنهای
مثالی معذب میباشند ودر وادی برهوت یا غیر آن ایشان را عذاب میکنند
تا هنگامی که محشور شوند پس همهای ملاحده را درین باب ها گوش نباید کرد
بعد از خبر دادن مخبر صادق که موجب کفر وضلالت است وراه تاویل باطل را
در هر باب باید بست که بزودی اینکس را بالحاد میرساند چنانچه منقولست
که از جید عرفی بسند معتبر که شبی در خدمت حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه بصحرای نجف رفتم که از وادی السلام میگویند حضرت در انجا استادند
چنانچه گویا با جمعی سخن میگویند من هم استادم انقدر که ماندن شد
پس نشستم آن قدر که دلگیر شدم پس برخاستم واستادم انقدر که بتنگ
آدم باز نشستم انقدر که دلتنگ شدم پس برخاستم ورداى خود را جمع
کردم وگفتم یا امیر المومنین میترسم که از بسیاری استادن از ریگشی
اندك استراحتی بفرمائی فرمود با مومنان صحبت میدارم ویا ایشان انس
میگیرم گفتم یا امیر المومنین بعد از مرگ چنین باشند که با ایشان گفت

وکو توانکرد حضرت فرمود بلی ولکن بیقوظ ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه
حلقه نشسته‌اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است
یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مومنی نیست که بمیرد در بقعه
از بقعهای زمین مگر اینکه روحش را میگویند که ملحق شو بوادی السلام و این
وادی بقعه‌ایست از جنت عدن و منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق
علیه السلام عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم که در انجا بمیرد فرمود
که باک داری هر جا که خواهد بمیرد بدرستی که هیچ مومنی در مشرق و مغرب
زمین نمیماند مگر اینکه خدا روح او را بوادی السلام میرساند راوی گفت وا
تسلیم کجاست فرمود که پشت کوفه گویا می بینم ایشان را که در آن صحرا حلقه
حلقه نشسته‌اند و با یکدیگر صحبت میدارند و بسند معتبر از ابی ولاد منقولست
که بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه عرض کردم که چنین روایت
میکنند که ارواح مومنان در حوصله مرغان سبزاست که در درو عرش
میپرانند فرمود نه مومن از آن عزیزتر و کریمتر است نزد خدا که روحش را در
حوصلهٔ مرغ کند ولیکن روح ایشان در بدن ایشانست مثل همین بدن که
داشتند و از ابو بصیر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ارواح
بصفت بدنها خود در درخت بهشتند با یکدیگر سخن میگویند و آشنائی میکنند
پس روحی که تازه بر ایشان وارد شد میگویند که ساعتی او را مهلت دهید
که از هولهای عظیم رها شده است پس احوال یاران و آشنایان از او سوال
میکنند هر کرا میگوید که زنده گذاشتم امید وار میشوند که شاید بزودی
بمیرد نزد ما آید و هر کرا میگوید که مرد میدانند که حالش بد بوده که نزد
ما نیامده میگویند هوی هوی یعنی بزیر رفت و بجهنم واصل شد
معتبر از ابو بصیر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام
از ارواح مومنان فرمود که در حجرهای بهشتند و از طعام و شراب

بهشت میخورند

بهشت میخورند و میگویند خداوندا قیامت را برای ما برپا کن وانچه وعده
فرموده بما اکرامت فرما و مومنانی که بعد از ما مانده اند بما ملحق کردان و پسند
معتبر از خریس کنانی منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم
مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون می آید این چگونه است فرمود
که خدا را بهشتی هست که در مغرب خلق کرده است و آن آب فرات از انجا
بیرون می آید و هر شام ارواح مومنان از قبرهای خود بانجا میروند و
از میوهای آن میخورند و تنعم میکنند در انجا و با یکدیگر ملاقات میکنند
و یک دیگر را میشناسند و چون صبح میشود در میان زمین و آسمان پرواز
میکنند و می آیند و میروند و از قبر خود خبر میگیرند و خدا را آتشی هست
در مشرق که ارواح کفار را در انجا معذب میگرداند و از ذقوم آن میخورند
و از حمیم آن می آشامند در شب و چون صبح شد ایشان را بوادی برهوت
که در یمن است میبرند و در انجا حرارت بیش از آن آتش بایشان میرسد و باز شب ایشان را
باتش میبرند و در اینحال هستند تا روز قیامت و علی بن ابراهیم بسند معتبر
از ثویر بن ابی فاختر روایت کرده است که از حضرت علی بن الحسین صلوات الله
علیه سوال کردند از کیفیت نفخ صور فرمود اما نفخه اولی پس خدا امر فرماید
اسرافیل را که بزمین می آید و صور را با خود دارد و صور را دو شعبه و دو طرف
دارد و دوری هر طرفی از طرف دیگر مثل ما بین آسمان و زمین است پس
چون ملائکه می بینند که اسرافیل بزیر می آید با صور میگویند که فرمان الهی
شده است که اهل آسمان و زمین همگی بمیرند پس فرود می آید اسرافیل در
خطیره بیت المقدس و روبقبله میکند چون اهل زمین او را می بینند
میگویند که خدا رخصت فرموده است بهلاک اهل زمین پس یکمرتبه
صدا از طرفی که بجانب اهل زمین آ بیرون می آید هیچ صدا روحی در زمین نیست
مگر اینکه میمیرد و صدا از طرفی که بجانب آسمانست بیرون میرود پس هر صاحب

بیا انکار ارواح مومنان و اعلم
کفار معذب بنار و ارواح
آب فرات از آن بهشت بیرون آمدن

کیفیت نفخ صور و صاعقه شدن دنیا
بعد از آن و فنای شدن اجسام
بان

جائی که در آسمان ها میمیرد پس خداوند عالم باسرافیل میفرماید که بمیر او نیز میمیرد
و بر اینحال میماند انقدر که خدا خواهد پس امر میفرماید آسمان ها را مضطرب
شوند و از یکدیگر جدا باشند و امر فرماید کوهها را که روان شوند و ریزه ریزه
شوند و بر هوا روند مانند غبار و زمین را بدل میکنند بزمین دیگر که بروی
آن گناه نشده باشد و کشاده باشد و کوهی و عمارتی و حایلی و گیاهی بر روی
آن نمیباشد چنانچه در روز اول همچنین کرده بود عرش را بر روی آب قرار میدهد
چنانچه اول کرده بودند و بجاملی بقدرت خود او را نگاه میدارد و درین
هنگام ندا میفرماید خداوند جبار در اطراف آسمان و زمین که از کیست
امروز ملک و پادشاهی پس هیچ کس نباشد که جواب گوید پس خود میفرماید که
پادشاهی از خداوند یکانه قهار است منم که همه خلایق را قهر کردم و بعد
بردم و میراندم منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و شریک و وزیر
ندارم بدست خود جمیع خلایق را خلق کردم و بمشیت و اراده خود همه را
میراندم و بقدرت خود همه را زنده میگردانم پس خداوند عالمیان بقدرت
خود چنان میکند که صدای از صور بیرون می آید که اهل آسمانها زنده میشوند
و میکائیل میمیرد و همه از اهل زمین زنده میشوند و حاملان عرش عرش را
بر میدارند و ملائکه بهشت و دوزخ را خاص میگردانند و خلایق را برای حساب
محشور میشوند این را فرمود حضرت و مشغول گریه شد و در حدیث دیگر
از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله منقولست که چون روز قیامت شود
خداوند عالمیان بملک موت فرماید که ای ملک موت بعزت و جلال خود
سوگند که من مرا بتو چشانم چنانچه همه بندگان من چشانیدی و از
صادق علیه السلام منقولست که چون خداوند عالمیان خواهد
که را خلق را فرماید که آسمان چهل روز بر زمین ببارد و پس
و گوشت بروياند و از حضرت باقر صلوات الله علیه منقولست بسند معتبر که

قدرت ع

فرمود

فرمود در تفسیر این آیه هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم که چون روز قیامت
میشود و مردم را برای حساب محشور میکردانند میکذرند بر هول قیامت تا بعرصه
حساب میرسند و در یک مقام از کثرت و ازدحام و شدت مشقت عظیم
میکشند پس او را ندا میکنند بندگی که جمیع خلایق میشنوند و می طلبند محمد بن
عبد الله پیغمبر قریشی عربی را و چون می آید او را بجانب راست عرش میدارند
پس حضرت امیر المومنین و امیر معصومین صلوات الله علیهم را میطلبند
و در دست چپ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میدارند پس امت آنحضرت را
میطلبند و در دست چپ ایشان میدارند بعد ازان هر پیغمبر را با امتش
میطلبند و در جانب چپ عرش باز میدارند پس اول مرتبه قلم را در صورت
شخصی می آورند و در برابر عرش بمقام حساب میدارند پس ندا میفرماید
حق تعالی که ای قلم آنچه ما گفتیم و ترا الهام کردیم بر لوح نوشتی قلم گوید که بلی
خداوندا تو میدانی که آنچه فرمودی بر لوح نوشتم پس فرماید که بر این تو گواهی
میدهم گوید پروردگارا تو میدانی و گواهی و بر از مخفی تو دیگری مطلع نبود
فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را طلبند و بیاید بصورتی در میان
بنزد عرش و ازو پرسد حق تعالی که ایا قلم در تو ثبت کرد آنچه ما با و الهام کردیم
و وحی نمودیم گوید که بلی پروردگارا آنچه او در من نقش کرد من باسرافیل رسانیدم
پس اسرافیل آید بصورتی در میان و بایشان بایستد و ازو سوال نماید که
لوح بتو رسانید آنچه قلم با و رسانیده بود و وحی من میگوید بلی خداوندا و
من بجبرئیل رسانیدم همه را پس جبرئیل را طلبند و بیاید و در پهلوی اسرافیل
بایستد و خداوند عالمیان ازو بپرسد که اسرافیل تمام وحیهای من را بتو رسانید
گوید که بلی ای پروردگار من و آنچه بمن رسید بجمیع پیغمبرانت رسانیدم
و آنچه از زمان تنمن رسید بایشان تبلیغ کردم و ادای رسالت تو هم بپیغمبری
کردم و تمام کتابها و وحیها و حکمتهای ترا بیکیک بر ایشان خواندم آخر کسی که

برو وحی رسالت وحکمت وعلم وکتاب وکلام ترا خواندیم محمد بن عبد الله
صلی الله علیه وآله وحبیب تو پس اول کسی که از فرزندان آدم را بسوال طلبند
محمد بن عبد الله م باشد وخدا او را در آن روز در مرتبه قرب وکرامت از همه کس
بالاتر بدارد وازو سوال نماید که یا محمد جبرئیل بتو رسانید انچه من وحی بتو
کرده بودم وبر تو فرستاده بودم از کتاب وحکمت وعلم خود وحضرت فرماید که
بلی خداوندا جمیع را بمن رسانید فرماید که همه را بامت خود رسانیدی حضرت
فرماید که همه را بایشان رسانیدم ودر راه دین تو جهاد کردم وزحمت کشیدم
پس خطاب رسد که از برای تو گواهی میدهد حضرت فرماید که پروردگارا
تو گواهی که من تبلیغ رسالت تو کردم وملائکه تو گواهند ونیکوکاران امتم گواهند
وگواهی تو مرا کافیست پس ملائکه را طلبند وگواهی بر تبلیغ رسالت آنحضرت
بدهند پس امتان حضرت را طلبند وسوال کند که ای محمد رسالتهای مرا
بشما رسانید وکتاب وحکمت وعلم مرا بشما خواند پس همه گواهی دهند انگاه
ندا بحضرت رسول صلی الله علیه وآله رسد که چون از میان ایشان رفتی خلیفه
در میان ایشان که گذاشتی که حکمت وعلم وکتاب مرا برای ایشان بیان کند و
هر چه دران اختلاف کنند برای ایشان ظاهر سازد وحجت من باشد بعد از
تو حضرت فرماید که بلی علی بن ابی طالب را در میان ایشان گذاشتیم که برادر
من بود ووزیر من بود ووصی وبهترین امت من بود ودر حیوة خود او را بر
ایشان نصب کردم ومردم را باطاعت او خواندم وخلیفه خود کردم او را
در میان امت خود که پیروی او نمایند پس علی بن ابی طالب را طلبند وندا
فرماید که ای محمد ترا وصی خود کردانید وخلیفه خود در حیوة خود نصب
کرد وتو بعد از او در میان امت با امر امامت قایم شدی علی گوید
محمد مرا وصی وخلیفه خود کردانید ودر حیوة خود مرا به
انحضرت را بجوار رحمت خود برد امت او انکار امامت من کردند وبا این

مکرر کردند

مکر کردند و مرا ضعیف گردانیده اند و نزدیک شد که مرا بکشند و جمعی را که مرا و
تقدیم نبودند بر من مقدم داشته اند و سخن مرا نشنیده اند و اطاعت من نکرده اند
پس من شمشیر کشیدم و در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم پس ندا فرماید
که یا علی خلیفه برای خود نصب کردی در میان امت محمد که بندگان مرا بدین من
بخواند و براه من هدایت نماید گوید که بلی خداوندا امام حسن را که فرزند من بود
پیغمبرت بود نصب کردم و همچنین هر امامی را طلبند و اهل عالم را و جمیع پیغمبران را
تا حجت همه بر امت شان تمام شود بعد ازان حق تعالی فرماید که امروز نفع میکند
راست گویان را راستی ایشان و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که چون حق تعالی خلایق را برای حساب جمع کند نوح را طلبند و پرسند که آیا
تبلیغ رسالت ما کردی گوید که بلی گویند بر اینتو که گواهی میدهد گویند که محمد بن
عبد الله گواه منست پس نوح آید نزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله و آنحضرت
بر بلندی با حضرت امیر المومنین ایستاده باشند و گوید که یا محمد خداوند تعالی
از من گواه بر تبلیغ رسالت طلبیده حضرت فرماید که ای جعفر و ای حمزه بروید
و از برای نوح گواهی بدهید که او تبلیغ رسالت کرد پس در انروز جعفر و حمزه
گواه پیغمبران خواهند بود راوی عرض کرد فدایتو کردم علی در کجاست که ایشان
گواهی میدهند فرمود که ریته به او ازان عظیم تر است که تکلیف این شهادت
باو کنند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمود
که خسائف نفس خود را بکنید پیش از انکه شما را خساکنند بدرستی که در قیامت
پنجاه موقفست و در هر موقفی هزار سال جمیع را میدارند جناب حق تعالی
میفرماید که در روزی مقدار او پنجاه هزار سالست و حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه فرمود که چون این آیه نازل شد که وَجِیءَ یَوْمَئِذٍ
بجهنم از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله تفسیر انرا پرسیدند فرمود
که جبرئیل مرا خبر داد که چون خداوند عالمیان اولین و آخرین را در محشر

زادهٔ ۵

استنساخ دستنویس دارون جعفر طیار
و هدیهٔ سید شهداء بر تبلیغ
رسالت جعفر بن ابی طالب
علیهما السلام

بیان مواقف
اربعین

صفت جهنم
و پل صراط

جمع نماید بفرماید که جهنم را بمحشر در آورند و از آن کشند بهزار مهار و هر مهار
صد هزار ملک داشته باشند ار ملائکه غلاظ شداد و جهنم فریاد کند از خشم
بر گناهکاران و حمله کند پس چون بانصحرا در آیند زفیر کند که اگر نه خدا حفظ
نماید همگی از شدت آن صدا هلاک شوند پس کرسی بکشد که جمیع محشر را فرا
گیرد و در آن حال هیچ بنده از بندگان خدا نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل نباشد
مگر اینکه فریاد برآورد نفسی نفسی یعنی خداوندا بفریاد من برس و جان مرا
از عذاب آزاد کن و تو یا محمد فریاد برآوری که امتی امتی یعنی امت مرا نجات ده
و امت مرا از عذاب آزاد کن پس صراط را بر روی جهنم کذارند از دم شمشیر نازکتر
و برنده تر و در آن سه قطره باشد یکی صله رحم و امانت دویم نماز سیم عدالت خدا
در مظالم بندگان پس مردم را تکلیف کند که از صراط بکذرند پاره را رحم و امانت
نگاهدارد که اگر قطع رحم کرده باشد یا امانتهای الهی و پیمانهای او را شکسته
باشند در اینجا بمانند و از اینجا نجات یابند نماز ایشان را نگاهدارد و هر که در نماز
تقصیر نکرده باشد و از اینجا بکذرد بمقام مظالم عباد برسند چنانچه میفرماید
اِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ پروردکار تو در کمین کاه صراط است و ایشان را در اینجا
باز میدارد و سوال میکند و مردمان بر صراط میروند و بعضی چسپیده اند
و بعضی قدمهای ایشان میلغزد و بعضی یکقدم میلغزد و یکی بند میشود و ملائکه
در دور ایشان فریاد میکنند که ای خداوند حلیم بردبار رسیدار ایشان را
و از کناه ایشان درکذر و بفضل خود با ایشان سرکن و ایشان را ایمن بکذران
و مردم ریزند از صراط بجهنم مانند پروانه پس چون کسی برحمت الهی
نجات یابد بکذرد از صراط کوید الحمد لله که خدا مرا نجات داد بعد از آنکه مایوس
شده بودم بفضل و احسان خود هر ستی که پروردکار ما آمرزنده و منعم
دهنده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که کذشتن مردم بر صراط
مختلف است و صراط از مو باریکتر است و از شمشیر تیزتر است پس بعضی

که مانند برق میگذرند و بعضی هستند مانند اسب تندرو و بعضی مانند پیاده
که راه رود و بعضی بدست و پا مانند طفلی که خود را بر زمین کشد و بعضی او بخته
باشند که پاره از ایشان را آتش گیرد و پاره را نگیرد و از حضرت امیرالمومنین صلوات
الله علیه منقولست که چون بنده را بمقام حساب بازدارند خداوند عالم فرماید
که بسنجید نعمتهای مرا با عمل او پس نعمت عمل را فراگیرد فرماید که نعمتها را با او
بخشیدم و نیک و بدش را باهم بسنجید پس اگر مساوی باشند فرماید که او را
بهشت برند و اگر خیرش زیاده باشد خدا تفضلها و احسانها نسبت باو
بفرماید و اگر بدیش زیاد باشد و اگر از اهل ایمان باشد و شرک نیاورده باشد
او محل رحمت و مغفرت الهی است و اگر خواهد بتفضل میفرماید و می بخشد و از
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که پرسیدند از تفسیر آیه که ترجمه اش
اینست که ای کروه خدا بدل میکند سیات ایشان را بحسنات و خداوند آمرزنده
و مهربانست فرمود که روز قیامت مومن گناهکار را بمقام حساب آورند پس خداوند
عالمیان خود متکفل حساب او شود که دیگری بر بدیهای او مطلع نشود پس
چون بگناهان خود اقرار کند و حق تعالی بکاتبان اعمالش فرماید که بعوض
بدیهای او نیکی بنویسید و بر مردم ظاهر گردانید پس چون مردم نامه اعمال
او را ببینند گویند که این بنده هیچ گناه نداشته پس خدا امر فرماید که او را ببهشت
برند و همین است تاویل این آیه و فرمود که این مخصوص گناهکاران شیعیان
ما است و از حضرت صادق ع منقولست که چون روز قیامت شود و بنده مومن
نزد حساب دارند که هر دو از اهل بهشت باشند و یکی در دنیا فقیر باشد و دیگری
تونگر پس فقیر گوید که خداوندا مرا برای چه باز میداری بعزت تو قسم که میدانی
که مرا ولایتی و حکومتی ندادی بودی که عدله یا جور کرده باشم و مالی ندادی
بودی که حقی در آن مال واجب شده باشد و عطایا منع کرده باشم و روزی
مرا همیشه بقدر کفاف میدادی حق تعالی فرماید که راست میگوید بنده من بگذارید

داخل شده موم
فقیر بهشت بخ
سرش از عین عبد

که به بهشت رود و آن تو نکرا آنقدر نگاه میدارند که از و آنقدر عرق بریزد که
اگر چهل شتر بخورند سیراب شوند پس او را به بهشت برند پس فقیر باو بگوید که
چرا اینقدر ما را نگاه میکوید که درازی حساب و بسیاری آنرا اینقدر مکث
فرمود در هر ساعت یک چیزی پیش می آمد که مستحق عذاب بودم خدای بخشید
دیگر از چیز دیگر میرسیدند و همچنین تا خدا مرا برحمت خود فرا گرفت و بتو به
کاران ملحق گردانید و امر زید پس پرسد که تو کیستی کوید که منم آن فقیری که
با تو همراه در مقام حساب ایستادیم کوید که نعیم بهشت ترا تغیر کرده است
که من ترا نشناختم و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که چون
خداوند عالمیان خلایق را جمع کند در روز قیامت نامه اعمال هر کرا بدست
او دهند پس جمعی از اشقیا انکار کنند که ما این اعمال را نکرده ایم پس ملائکه
کاتبان عمل کواهی دهند ایشان کویند خداوندا اینها ملائکه تو اند و بر ایشان
کواهی میدهند و قسم خورند که ما این کارها را نکرده ایم چنانچه خدا میفرماید
يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ یعنی روزی که خدا همه
ایشان را مبعوث کرداند پس سوکند خورند برای او چنانچه سوکند دروغ برای
شما میخورند و حضرت فرمود که اینها جماعتی اند که حق حضرت امیر المومنین را
غصب کرده اند پس در این هنکام خدا مهر بر زبان ایشان نهد و اعضا و جوارح
ایشان را کویا کند پس کوش کواهی دهد بآنچه از چیزهای حرام شنیده است و
چشم کواهی دهد بآنچه بحرام دیده است و دستها کواهی دهند بآنچه کرفته اند
و پاها کواهی دهند بآنچه بحرام سعی کرده اند و فرج کواهی دهد بآنچه بحرام مرتکب
شده است پس خدا زبان ایشان را کویا کند باعضاء خود کویند که چرا بر ما کواهی
دادید آنها کویند که کویا کرد ما را خدا وندی که همه چیزها را کویا کرده است
و شما را اول مرتبه خلق کرده است و بازکشت شما بسوی اوست و از حضرت
محمد باقر علیه السلام منقولست که چون قیامت برپا شود خداوند عالم جمیع خلایق

اولین

اولین و آخرین را در یک زمین جمع کند عریان و با برهنه و بر راه محشر
ایشان را آنقدر بدارند که عرق از ایشان ریزد و نفسهای ایشان تنگ شود و
مدتی چنین بمانند پس منادی از جانب رب العزت از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر
امی پس بار دیگر ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله آنگاه آنحضرت
برخیزد و در پیش جمیع مردم روان شود تا بیاید بحوض کوثر که طولش از میان
ایله که موضعیست در حوالی شام و عرضش بمن باشد و بر کنار آن حوض بایستد
پیش حضرت آله امیر المومنین علیه السلام بیاید و در پهلوی آنحضرت بایستد مردم را بعضی
آب دهد و بعضی را ملائکه برانند و دور کنند پس حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بیند که جمعی از دوستان ما اهل بیت را نیز دور میکنند بخطرهای
ایشان حضرت بگرید در آید و گوید خدایا ایشان شیعیان علی اند پس
حق تعالی ملکی را بفرستد و گوید که یا محمد چرا گریه میکنی فرماید که چگونه نگریم
نکنم که می بینم جمعی از شیعیان برادرم علی بن ابیطالب را از حوض کوثر منع میکنند
و بسوی جهنم می برند پس ندا رسد که یا محمد من ایشان را بر ایتو بخشیدم و از گناهان
ایشان در گذشتم و ایشان را بتو و با جمعی از فرزندان تو که ایشان ولایت ما را
داشته اند ملحق ساختم ایشان را در زمره شما داخل گردانیده ام و رخصت حوض
کوثر دادم و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که در آنوقت چه بسیار مرد و زنی که گریان شوند پس جمع دوستان و شیعیان
ما را ببخشند و از ابو ایوب انصاری منقولست که از حضرت رسالت پناه صلعم
پرسیدند از حوض کوثر فرمود که آن حوضیست که خدا بمن کرامت فرموده و مرا
بآن زیادتی بخشیده است بجمیع پیغمبران گذشته آن حوض از ما بین ایله
وصنعا و در کنار آن طرفها بعدد ستارهای آسمان سفید تر و خوشبو تر و طعم عظیم
از پای عرش در و میریزد و آبش از شیر سفید تر و از عسل شیرین تر است و سنگ
ریزه اش از زمرد و یاقوتست و زمینش از مشک خوشبوست و کیاهش

بیان طول و عرض حوض کوثر

زعفرانست وخدا با من شرط کرده است که وارد آن حوض نشود مگر انانکه دلها
ایشان از شرک ونفاق پاک باشد ونیتهای ایشان صحیح باشد وانقیاد ومتابعت
وصی من علی بن ابیطالب کرده باشند ودور خواهد کرد غیر شیعیانش را از
حوض همچنانچه شتر صاحب جرب را از میان شتران بدر میکنند وهرگز از آن
آبخورد دیگر هرگز تشنه نمیشود ودر اخبار متواتره از رسول خدا صلی الله
علیه وآله منقولست که فرمود که هرگز ایمان بحوض کوثر نداشته باشد خدا او را
بشفاعت من فایز نگرداند وفرمود که شفاعت من برای اصحاب من کناهان
کبیره است از امت من واما نیکوکاران پس بر ایشان اعتراض نیست وبسند معتبر
از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که مردم را در شدت قیامت چنان
کار تنگ شود که عرق بدهان ایشان برسد پس گویند که بیائید بنزد حضرت آدم
رویم شاید ما را شفاعت کند چون بیایند گویند که من گناه کارم بروید بنزد نوح وهمچنین
نزد هر پیغمبری که آیند ایشانرا بنزد دیگری فرستد تا بنزد حضرت عیسی آیند گویند که
بخدمت پیغمبر آخر الزمان روید چون بخدمت آنحضرت آیند فرماید که با من بیائید
وبیاورد ایشانرا بدر بهشت وروبدرگاه رحمت بسجده درآید پس ندا رسد که سر بردار
وشفاعت کن که شفاعت تو مقبولست واین است تفسیر این آیه که فرموده است
عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا وبسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت
حضرت محمد باقر صلوات الله علیه آمد وگفت که شما حرف شفاعت بسیار میگوئید
ومردم را مغرور میکنید وفرمود که گمان تو اینست که شکم وفرج خود را از حرام
نگاه داشته وبشفاعت محمد احتیاج نداری والله که اکثر فرجهای مرد قیامت را
بر بینی محتاج بشفاعت خواهی شد وشفاعت از برای جماعتیست که مستحق آتش شده باشند
وهیچکس از اولین واخرین نیست مگر اینکه بشفاعت آنحضرت محتاجست در روز
قیامت پس فرمود حضرت رسول صلی الله علیه وآله برای امت خود شفاعت خواهد
کرد وما برای شیعیان خود شفاعت خواهیم کرد وشیعیان ما برای آنها شفاعت خواهند

شفاعت
نمودن حضرت رسالت پناه
وائمه اطهار صلوات الله علیهم

خود شفاعت خواهند کرد و گاه باشد که مومنی شفاعت کند مثل عدد ربیعه
و مضر یا که دو قبیلهٔ عظیمند و مومن شفاعت میکند حتی از برای خدمتکارش
میگوید خداوندا حق خدمت بر من دارد و مرا از سرما و گرما نگاه میداشت و
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سه طایفه در روز قیامت شفاعت
خواهند کرد اول پیغمبران دیگر علما دیگر شهیدان و از حضرت صادق صلوات الله
علیه منقولست که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله پرسید از تفسیر این آیه یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا که ترجمه اش
اینست که روزی که محشور کردانیم پرهیزکاران را بسوی خداوند بسیار بخشنده که
ایشان حال کودنی که وارد شوند کان باشند بر خداوند خود یا سواران باشند حضرت
فرمود که یا علی این گروه نیستند مگر سوارهٔ ایشان جماعتی اند که پرهیزکاری
از معاصی الهی کرده اند پس خدا ایشان را دوست داشته و مخصوص خود گردانیده
و اعمال ایشان را پسندیده و ایشان را متقیان نام کرده یا علی بخدائی که حبه را
شکافته و گیاه از آن بیرون آورده و خلایق را خلق کرده که ایشان از قبرها بیرون
خواهند آمد و روهای ایشان مانند برف سفید و نورانی خواهد بود
و جامهای سفید پوشیده باشند از شیر سفیدتر و نعلهای طلا در پا داشته و بند آن
نعلها از مروارید درخشان باشد و ملائکه باستقبال ایشان آیند ناقهای
بهشتی را که جهاز آنها از طلا باشد و مروارید و یاقوت مرصع کرده باشند و جلهای
آن شتران از استبرق و سندس بهشت باشد و مهار ایشان از زبرجد باشد
و این شتران ایشان را بر گرفته در صحرای محشر پرواز کنند و با هر یک از ایشان هزار
ملک همراه باشد از پیش رو و جانب راست و چپ ایشان را در نهایت حرمت
و اکرام میبرند تا درگاه بزرگ بهشت و بر آن درگاه درختی باشد که هر برگ
از آن صد هزار کس را سایه کند و از جانب راست درخت چشمه مطهر و پاکیزه
از آن چشمه شربتی بایشان دهند که خارهای ایشان را از حسد و کینه پاک

کرداند واز بدنهای ایشان موهای ناخوش بریزند چنانچه میفرماید که وَسَقٰیهُم
رَبُّهُم شَرَابًا طَهُورًا آن شراب پاک کننده را ازین چشمه می آشامند که ظاهر و
باطن ایشانرا از بدیها مصفا میگرداند پس می آیند بر سر چشمهٔ دیگر از دست
چپ آن درخت و دران چشمه غسل میکنند واین چشمه زندگانیست که چون
دران غسل کردند هرگز نمیرند پس ایشانرا بنزدیک عرش می آورند وحال آنکه
از جمیع بلاها واندوهها وکرمها وسرماها ایمن شده اند پس حق تعالی بملائکه ندا میفرماید
که دوستان مرا ببهشت ببرید وایشانرا با سایر خلایق باز مدارید که من همیشه
از ایشان خشنود بودم ورحمت من برای شان لازم گردید پس ایشانرا ملائکه ببهشت
آورند پس چون بدر بهشت رسند ملائکه حلقه بر در زنند واوازی ازان
بلند شود که جمیع حوریان که خدا برای ایشان خلق کرده است بشنوند آنگاه
حوریان شادی کنند وبیکدیگر بشارت دهند که دوستان خدا آمدند پس
چون در را بکشایند وایشان داخل بهشت شوند زنان ایشان از حوریان
وآدمیان از قصرهای مشرف میشوند وگویند مرحبا وخوش آمدید چه قصرها
بسیار مشتاق شما بوده ایم پس دوستان خدا نیز بمثل این سخن جواب بایشان گویند
پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که یا رسول الله ایشان چه
جماعتند فرمود که شیعیان خالص تو اند وتو امام وپیشوای ایشانی واز حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که در روز قیامت منادی از جانب رب العزت ندا کند که جمیع اهل
محشر بشنوند که کجا اند اهل صبر گروهی از مردم برخیزند ملائکه استقبال ایشان
کنند وگویند چگونه بود صبر شما جواب گویند که نفس خود را بر مشقت طاعت وترک
معصیت صبر فرمودیم پس منادی ندا کند که راست میگویید بگذارید که بهشت
ببهشت روند پس منادی دیگر ندا کند که کجا اند اهل فضل پس گروهی برخیزند
وملائکه ایشانرا استقبال کنند وبپرسند که چه فضیلت است که شما را باین کرامت

رسانیدند

رسانید ندکویند برما سفاهت وبخردی میکردند وما حلم میکردیم وبدی نسبت
بما میکردند وبرای خدا عفو میکردیم نداریسید که راست میکویید بکذارید که
بحساب به بهشت روند دیکر منادی ندا کند که کجا اند همسایکان خدا پس
کروهی برخیزند وملائکه استقبال ایشان کنند وکویند چه بود عمل شما که امروز
خدا شما را بجوار رحمت خود نسبت داد کویند که ما برای خدا بر برادران ومومنان
دوستی میکردیم خالصاً لوجه الله عطا کردیم ومدد اعانت ایشان میکردیم
ندا رسد که راست میکویید بکذارید بجوار رحمت وقرب من درآئید بحساب
پس حضرت فرمود که ایشان همسایکان انبیا واوصیا ومقربان خدایند
مردم می ترسند از هول قیامت ایشان نمیترسند ومردم را حساب
میکنند وایشان را حساب نمیکنند وحضرت صادق علیه السلام که خداوند
عالمیان در روز قیامت جنان رحمت خود را هین کند که شیطان هم طمع کند
در آن رحمت وباسانید معتبره از رسول خدا صلی الله علیه وآله منقولست
که فرمود یا علی تو لوای اولکسی که داخل بهشت میشود ودردست تو خواهد
بود علم ولوای حمد وآن هفتاد شقه است که هر شقه از آفتاب ومه بزرکتر
ودر حدیث دیکر وارد شده است که آنحضرت فرمود که اول مرتبه یا علی
ترا میطلبند در روز قیامت وبتو میدهند علم مرا که آن لواء حمد است ودر وصف
می ایستند اهل محشر وتو از میان ایشان میروی وآدم وجمیع خلایق در زیر
علم من خواهند بود طولش هزار ساله راهست سرش از یاقوت سرخست
وجویش از نقره سفید است ونقش از دو سبز است وسر او بر دارد یکی در مشرق
ویکی در مغرب ویکی در میان دنیا وبر آن سه سر سطر نوشته است سطر اول
بسم الله الرحمن الرحیم سطر دوم الحمد لله رب العالمین سطر سیوم
لا اله الا الله محمد رسول الله وطول هر سطری هزار ساله راه است وعرضش
هزار سال پس تو ای علی علم مرا بر میداری وروان میشوی وحضرت امام

حسن از دست راست تو و حضرت امام حسین از دست چپ تو اند و مرا نزد
من و ابراهیم در سایه عرش الهی بس حله سبزی از حلهای بهشت در تو میپوشانند
پس منادی از جانب رب العزت ندا میکند که نیکو پدر بیست بر ایتو ابراهیم
و نیکو برادر بیست برادر تو علی بن ابی طالب و بسند معتبر صحیح از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میفرمود که هرگاه
از برای من چیزی از خدا طلب نمائید وسیله را برای من بطلبید پس از حضرت
سوال کردند از وسیله که چه چیز است فرمود که آن درجه منست در بهشت
و این هزار پایه دارد از هر پایه تا پایه هزار سال راه است مرنبه بدو
پایها یکی از جواهر است و یکی از زبرجد و یکی از یاقوت و یکی از مروارید و یکی
از طلا و یکی از نقره بس بیاورند در روز قیامت و بادرجه پیغمبران نصب کنند
و این درجه در میان درجه سایر پیغمبران از بابت ماه باشد در میان ستارگان پس
جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان گویند خوشا حال آن بنده که این درجه
او باشد پس منادی از جانب رب العزت ندا کند که جمیع خلایق بشنوند
که این درجه محمد است پس بیاید من جامه از نور از خود کرانیده و تاج ملک
پادشاهی و اکلیل کرامت و بزرگواری بر سر داشته باشد و علی بن ابیطالب پیش
من رود و علم من لوای حمد در دست او باشد و بر آن علم نوشته باشد لا اله
الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفایزون بالله بس بیاییم تا بر آن درجه
بالا رویم و من بر پایه بالا بایستم و علی یک پایه بعد از من بس جمیع پیغمبران و صدیقان
و شهیدان گویند که خوشا حال این دو بنده چه بسیار کرامی اند نزد خدا بس
ندا رسد که این ولی و دوست منست اینک حبیب من است محمد و علی خوشا
حال کسی که او را دوست دارد و وای بر حال کسی که دشمن او باشد و دروغ
بر و ببندد آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ مومنی نماند که
ترا دوست دارد مگر اینکه از این ندا راحت یابد و روی آن سفید شود و دل

اوشاد گردد و نماند کسی که دشمن تو باشد یا با تو حرب کرده باشد یا انکار حق کرده
باشد مگر اینکه روی او سیاه شود و با های او بلرزه در آید پس در یخال دو
ملک بیایند یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان
بیاید و بگوید السلام علیک ای ملک تو کیستی چه بسیار خوشبو و خوشروئی
گوید که منم رضوان خازن بهشت و این است کلیدهای بهشت جناب رب
العزت برایتو فرستاده بگیر ای محمد من گویم که قبول کردم از پروردگار خود او را
محمد بر اینکه مرا برهمه خلق زیادتی و فضیلت داد باین کرامت بده بر برادرم علی
بن ابی طالب پس رضوان برگردد و ملک بیاید و بگوید السلام علیک ای احمد
منگویم السلام علیک ای ملک تو کیستی چه بسیار مهیب و عجیبی گوید
منم خازن جهنم و اینست کلیدهای جهنم جناب رب العزت برایتو فرستاده بگیر
گویم که قبول کردم و او را احمد میکنم بر این کرامت بده بر برادرم علی بن ابیطالب
پس مالک برمیگردد و علی متوجه میشود با کلیدهای بهشت و کلیدهای
جهنم و می آید و بر کنار جهنم می ایستد در حالتی که شررهای آن در پرواز است
و فریاد میکند و میخروشد و زبانه آتش بلند گردیده علی مهارش را بدست میگیرد
جهنم گوید که بگذار یا علی که نور تو آتش مرا خاموش کرد علی میگوید که قرار بگیر
ای جهنم و انجر میگویم بنشو این را بگیر که دشمن منست و این را بگذار که دوست
پس حضرت رسول فرمود که والله که جهنم در آن روز اطاعت علی زیاده میکند
از غلامان شما نسبت بشما اگر خواهد جهنم را بجانب راست میفرستد و اگر
خواهد بجانب چپ میفرستد و جهنم اطاعت و فرمان برداری او زیاده
از جمیع خلق خواهد کرد در آنجا و او را فرماید یا اباذر ان شر الناس منزلة
عند الله یوم القیمة عالم لا ینتفع بعلمه و متطلب علما لیصرف به وجوه
الناس الیه لم یجد ریح الجنة یا اباذر من ابتغی العلم لیجذع به الناس لم
یجد ریح الجنة یا اباذر اذا سئلت عن علم لا تعلمه فقل لا اعلم تنج من عذاب الله

السلام علیک یا احمد من گویم

بیان فضیلت علمای عمل و فضیلت علم و امر حق آن در دیگران

يوم القيمة يا اباذر يطلع قوم من اهل الجنة الى قوم من اهل النار فيقولون
ما ادخلكم النار وقد دخلنا الجنة بفضل تاديبكم تعليمكم فيقولون انا كنا ناوند
نامر بالخير ولا نفعله واى ابوذر بدترين مردم وبيست مرتبه ترين مردم نزد خدا
عالميان در قيامت عالميست كه مردم از علم او منتفع نشوند يا خود از علم منتفع
نشود كسى كه طلب علم كند براى اينكه روى مردم را بسوى خود بگرداند و مرجع
ايشان باشد بوى بهشت را نشنود اى ابوذر كسى كه طلب علم كند براى اينكه مردم را
فريب دهد نيابد بوى بهشت را اى ابوذر اگر از تو بپرسند از علمى كه ندانى بگو كه نميدانم
تا نجات يابى از گناه تا انكه برخلاف واقع چيزى را بيان كنى وفتوى مده مردم را
بچيزى كه علم بآن داشته باشى تا نجات يابى از عذاب الهى وروز قيامت اى ابوذر
مشرف ميشوند ونظر ميكنند جماعتى از اهل بهشت بسوى گروهى از اهل جهنم
پس از ايشان مى پرسند كه چه چيز باعث اين شد كه شما بجهنم رفتيد وحال انكه
ما ببركت تعليم وتاديب شما داخل بهشت شده ايم گويند كه ما مردم را امر بخوبى
ميكرديم وخود بجا نمى آورديم وتوضيح اين فضل مبنى بر چند قاعده است
اول در بيان فضيلت علم وياد گرفتن ويادادن آن وفضل علما بدانكه علم از
اشرف سعادات وافضل كمالات است وايات واخبار در فضيلت آن بسيار است
وقدرى از آن در وصول وفروع دين واجب عينى است وفضيلت ايشان
بر جميع مخلوقات بعلم است وسر ما اين جميع كمالات ديگر است چنانچه باسانيد
معتبره از رسول خدا صلى الله عليه وآله منقولست كه طلب علم واجبست
بر هر مسلمانى بدرستى كه خداوند عالميان دوست ميدارد طالبان علم را
واز حضرت امام موسى كاظم عليه السلام پرسيدند كه ايا جايز است مردم را كه
سوال نكنند از چيزهاى كه بآنها محتاج اند فرمود كه نه وحضرت امير المومنين
صلوات الله عليه فرمود كه ايها الناس بدانيد كه كمال دين در طلب علم است
وعمل كردن بآن بدرستى كه طلب علم بر شما لازم تر است از طلب مال زيرا كه روزى

قسمت
درمیان شما قسمت شده است وضامن شده اند از آنکه از برای شما خداوند عادلی
کرده است وضامن شده است والبته وفا میکند بضمان خود وعلم را نزد اهلش
سپرده اند وشما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید پس طلب نمائید تا بیابید
وحضرت صادق ع فرمود که کسی که علوم دین را یاد نگیرد خداوند عالمیان
در روز قیامت نظر بسوی آن نفرماید واعمال او را قبول نکنند وفرمود که چون
خدا خیر بنده را خواهد او را دانا میگرداند در دین خود وفرمود که حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که خیری نیست در زندگانی مگر در کس را
عالمی که اطاعت او کنند یا شنوندهٔ که حفظ کند وعمل نماید وحضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه فرمود که عالمی که مردم بعلم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد
هزار عابد واز معویه بن عمار منقولست که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم
که یک شخص هست که روایت کننده حدیث شماست که در میان مردم احادیث
شما را بهم میکند ودلهای شیعیان را بآن محکم میسازد وعابدی هست که این
روایت وعلم را ندارد کدام بهتر اند فرمود که آن بسیار روایت کنندهٔ حدیث ما
که دلهای شیعیان ما را بآن محکم وثابت میسازد بهتر است از هزار عابد
وفرمود که یا عالم باش یا طالب یا شنونده علم باش یا دوست اهل علم وقسم دیگر
مباش که دشمنی ایشان هلاک میشوی واز حضرت صادق صلوات الله
علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر که در راهی رود بطلب
علم خدا راهی برای او بسوی بهشت بگشاید بدرستی که ملائکه بالهای خود را
بر زمین میگذارند برای طالب علم از روی رضا وخشنودی واستغفار میکند
برای طالب علم هر که در آسمانهاست وهر که در زمین است حتی ماهیان دریا
وفضل عالم بر عابد مانند فضل ماه است بر سایر ستارگان در شب چهارده
وبدرستی که علما وارثان پیغمبرانند وپیغمبران میراث طلا ونقره نگذاشتند
بلکه علم میراث ایشان است پس هر که بهره از آن گیرد بهره تمام بگیرد واز حضرت حسن عسکری

در ثواب ارشاد وهدایت
نمودن گمراهان

صلوات الله علیه منقول است که بدحال ترین یتیمان شیعه است که از امام خود دور
مانده باشد و دستش باو نرسد و در شرایع دین حیران باشد پس کسی که از شیعیان
ما که عالم بعلوم ما باشد ان جاهل بشریعت که از ما دور مانده است مانند
یتیمی است در دامن او اگر هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را تعلیم نماید باما
خواهد بود در رفیق اعلی چنین خبر داده مرا پدرم از پدرانش از رسول خدا صلوات
الله علیهم و حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که هر که از شیعیان ما عالم
بشریعت ما باشد ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که از ما
باو رسیده است برساند باید در روز قیامت و تاجی بر سر او باشد که روشنی
دهد جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد که برابری نکند بیک تار از ان
تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند ای بندگان خدا این عالمیت
از شاگردان آل محمد پس هر کس که این عالم در دنیا او را از حیرت جهل بیرون آورده
در این روز نورا و جنک زند تا او را از حیرت و ظلمت عرصات به نزهتگاه
جنات قدس رساند پس هر که از و هدایتی یافته باشد همراه او به بهشت در آید
و فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود که از پدرم شنیدم
که فرمود که علماء شیعه ما چون محشور میشوند بقدر بسیاری علوم و
ارشاد ایشان خلایق را حلهای کرامت بر ایشان می پوشانند حتی اینکه
گاه باشد که بر یکی از ایشان هزار حله نور بپوشانند و منادی از جانب خدا
ماند که کجاست جماعتی که تکفل کردند یتیمان آل محمد را و ایشان را برداشتند
رعایت و هدایت کردند در وقتی که بدران حقیقی که امامان ایشانند جدا
مانده بودند یتیمان نزد که شاگردان شما بودند بقدر آنچه علم از شما فرا گرفته اند
بر ایشان خلعت بپوشانید تا انکه یکی را صد هزار خلعت دهند و همچنین
ایشان خلعت بپوشانند جمعی دیگر را که از ایشان یاد کرده اند پس ندا رسد
که خلعتهای که بخشیده اند با ایشان عوض بدهند و مضاعف کردانند

در فضیلت علما

پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که هر تاری ازان خلعتها بهتر است از انچه
آفتاب بر آن میتابد هزار هزار مرتبه و حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که
فضیلت کسی که تکفل جاهلان شیعیان کند و امور مشتبه را بر ایشان واضح
گرداند بر کسی که یتیمان دیگر را آب و طعام دهد مثل فضیلت ما هست بر سما
که مخفی ترین ستارها است و فرمود که هر که متکفل یکی از شیعیان ما شود
در عیبت ما و از علوی که باو رسیده است او را هدایت کند و در علوم ما باو مواسات
کند خداوند علمیان او را ندا کند که ای بنده کریم مواسات کردی من اولایم بکرم
کردن از قوای ملائکه در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار
قصر باو بدهند و در ان قصرها انچه مناسب انها است از نعمتها برای او مقرر
سازند و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی وحی نمود
بحضرت موسی ع که ای موسی مردمانرا دوست من گردان و مرا دوست ایشان کن گفت
خداوندا چون کنم که ایشان چنین شوند فرمود که بیاد ایشان آور نعمتهای مرا
تا مرا دوست دارند بدرستی که اگر یک کس مرا که از درگاه من گریخته باشد
و از ساحت عزت من گم شده باشد بسوی من برگردانی بهتر است از برای تو از صد
ساله عبادت که روزها بروزه باشی و شبها بر پا استاده باشی موسی گفت
گریختگان تو کدامند فرمود که گناهکاران و انهائی که فرمان من نمیبرند
فرمود که گم شده کیست فرمود که آن جاهلی که شریعت را نمیداند و طریق
عبادت و بندگی راه حق نمیداند و حضرت امیر المومنین علیه السلام
فرمود که بشارت دهید علما و شیعیان ما را بثواب عظیم و جزاء کامل و حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که عالم از بابی بیست که شمعی در تاریکی
داشته باشد که مردم از ان روشنی یابند هر که بروشنی شمع او بینا میشود
برای او دعاء خیر میکند همچنین عالم با و شمعی هست که تا در یکی جهل و ظلمت
حیرت را برطرف میکند پس هر که از ان نور میابد از آزار کردهای او ستاد

آتش جهنم وخدا میدهد باو ثواب صد هزار رکعت نماز که در پیش کعبه کرده
باشد وحضرت جعفر بن محمد علیه السلام که علماء شیعیان ما مرابطان وپاسبانان
در سرحدی که در جانب شیطان واتباع ولشکر اوست که منع میکند از این که
شیطان واتباع او از جن وانس آسیب برشیعیان مسلط شوند وایشانرا
گمراه گردانند بدرستی که هر که از شیعیان ما خود را برای این کار نصب کند ومتوجه
این امر شود او بهتر است از کسی که جهاد کند با ترک وروم وخزر هزار هزار
مرتبه زیرا که این عالم رفع ضرر از دین محبان وشیعیان ما میکند واین جهاد
کننده دفع ضرر از بدنهای ایشان میکند وحضرت موسی بن جعفر صلوات
الله علیه فرمود که یک فقیه وعالم که جهال شیعیان ما را از حیرت نجات بخشد
بر شیطان گران تر است از هزار عابد زیرا که عابد همتش آنست که خود را خلاص کند
وعالم همتش مصروفست بر خلاص خود وبندگان خدا از دست شیطان وگمراه
کنندگان واتباع او در روز قیامت آن فقیه را نداکنند که ای آنکس که کفالت یتیمان
آل محمد کردی وضعیفان شیعیان ما را هدایت مینمودی باش تا شفاعت کنی آنهارا
که از علم تو اخذ کرده اند پس بایستد وبشفاعت او داخل بهشت شوند فیامی
وفیامی تا ده فیامی که فیامی صد هزار کس باشد که بعضی از وکسب علم کرده باشند
وبعضی از شاگردان او وبعضی از شاگردان شاگردان او وهمچنین تا روز قیامت
وامام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که اگر بعد از غیبت قایم ما علمائی نبودند
که مردم را بر امام دلالت کنند وبسوی او بخوانند وبحجت دهند ضعفای شیعه را
از دامهای مکر شیطان ونواصب هر آئینه کسی از شیعیان نمی ماند مگر اینکه
مرتد میشدند ولیکن ایشان مهارهای ضعیفان شیعه را دارند چنانچه
کشتیبان بلنگر کشتی را نگاه میدارد ایشان بهترین مردمانند نزد خدا واز حضرت
رسول صلی الله علیه وآله منقولست که کسی که از خانه خود بطلب علم بیرون آید
هفتاد هزار ملک او را مشایعت نمایند واز برای او استغفار کنند وحضرت

در فضیلت فقه

در وجوب طلب علم

امام رضا علیه السلام از اباى كرامش روايت نموده كه رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود كه
طلب علم واجبست بر هر مسلمانى پس طلب نمائيد علم را از محلش واقتباس نمائيد
انرا از اهلش بدرستى كه از براى خدا علم را ياد دادن حسنه است وطلب نمودنش
عبادتست ومذاكره نمودن آن ثواب تسبيح دارد وتعليم نمودنش بكسى كه نداند
صدقه است وباهلش عطا نمودن موجب قرب بخداست زيرا كه بعلم دانسته
ميشود حلال وحرام وموجب وضوح وروشنى راه بهشت است و
مونس است در وحشت ومصاحب است در غربت وخلوت وهمزبانست
در تنهائى وخلوت وراهنما در شادى وغم وحربه است براى دفع دشمنان
وزينتست نزد دوستان خدا بعلم جماعتى را بلند خواهد كرد كه ايشان پيشوايان
بوده باشند در خير ومردم بروى ايشان نمايند وبافعال ايشان هدايت
يابند وبراى ايشان عمل كنند وملائكه رغبت نمايند وبردوستى ايشان وبال
خود را بر ايشان مالند ودر هنگام نماز براى ايشان بركت فرستند وبراى
ايشان استغفار نمايند هر تر وخشكى حتى ماهيان وحيوانات درياها و
درندگان وحيوانات صحراها وبدرستى كه علم زندگانى دلهاست از جهالت
وروشنى ديدهاست از ظلمت وقوت بدنهاست از ضعف بنده را ميرساند بمنازل
نيكان ودر مى آورد در مجلس نيكوكاران ودرجات عاليه در دنيا وآخرت
وتذكر وتفكر در آن برابر است با روزه داشتن ومدارسه ومباحثه اش
ثواب نماز گذاردن دارد بعلم اطاعت وبندگى خدا ميتوان كردن وبآن صله رحم
كرده ميشود وحلال وحرام را دانسته ميشود علم پيشواى عمل است وعمل تابع اوست
علم را الهام مينمايند سعادتمندان ومحروم ميگردانند از آن اشقيا پس خوشا حال
كسى كه از آن بهره خود را گرفته باشد ومحروم نشده باشد وفرمود كه عالم در ميان
جهال مانند زنده است در ميان مردگان واز حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله عليه منقولست چون روز قيامت ميشود وخداوند عالميان جميع

قلمهای

در بیان اصناف علم و انچه از آن نافع است

مقدمات

خلق را در یک صحرا جمع مینماید و ترازو ولی عمال را برپا میکند و میسنجد مدادهای علما را
باخونهای شهیدان پس مدادهای علما برخون شهیدان زیادتی میکند قاعده
دوم در بیان اصناف علم و انچه از آن نافع است بدانکه طالب علم را بعد از اخلاص
در نیت که بعد ازین مذکور خواهد شد ضرور است که علمی را برای تحصیل کردن
اختیار نماید که داند رضای الهی در تحصیل انهست و موجب سعادت ابدی
میگردد چه ظاهر است که هر علمی موجب نجات نیست چنانچه اگر کسی علم
سحر یا علم کهانت را برای عمل یاد گیرد موجب ضلالت اوست و اصل یاد گرفتن
شان حرام است و از مقدمات سابقه که در مباحث توحید و امامت بیان
کردیم ظاهر شد که علم نافعی که موجب نجاتست علوم ایست که از اهل بیت
رسالت علیهم السلام بما رسیده زیرا که محکمات قرانی همه در احادیث مفسر شده است
و اکثر متشابهات نیز تفسیرش بما رسیده و بعضی که نرسیده تفکر در انها خوب نیست
و از سایر علوم آنچه هم کلام ایشان بر انها موقوف است لازمست و غیر انها
یا لغو و بی فایده است و موجب تضیع عمر است یا باعث احداث شبهاتست
در نفس که غالب اوقات موجب کفر و ضلالتست و احتمال نجات بسیار نادر است
و هیچ عاقلی خود را در چنین مهلکه بدر نیاورد که نداند که نجات خواهد
یافت یا نه قطع نظر از انکه عمر را ضایع میکند و در هر لحظه سعادتهای ابدی
تحصیل میتوان نمود چنانچه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست
که رسول الله صلی الله علیه و آله روزی داخل مسجد شدند جماعتی را دیدند که
بر گرد شخصی بر آمده اند فرمود که این شخص کیست گفتند علامه است یعنی
بسیار داناست فرمود که چه علم را میدانند گفتند داناترین مردمست
بنسبهای عرب و وقایعی که در میان عرب واقع شده است و روزهای که در جاهلیت
مشهور بوده است و اشعار عربیت را خوب میداند حضرت فرمود که این علمیست
که ضرر میرساند کسی را که نداند و نفع نمی بخشد کسی را که داند بعد ازان فرمود که علم

همین سه علمست یا آیه واضح الدلالة محکمه را بداند یا فریضه و واجبی را که خدا بعدالت
مقرر فرموده یا سنتی را که باقیست تا روز قیامت و آنچه غیر اینهاست زیادتیست
و بکار نمی آید و از حضرت صادق ع منقولست که لقمان به پسرش گفت که عالم را
سه علامتست اول آنکه خدای خود را شناسد دوم آنکه بداند که خدا چه چیز را
میخواهد و دوست میدارد که بعمل آورد سیم آنکه بداند که خدا چه چیز را
کراهت دارد و نمی خواهد تا ترک نماید و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که فرمود علوم مردم را که بکار ایشان می آید میخورد
چهار چیز یا قسم اول آنکه خداوند خود را بشناسد دوم آنکه بداند آنچه نعمتها
بتو کرامت فرموده سیم آنکه بداند که خدا از تو چه چیز خواسته و طلبیده
چهارم اینکه بداند که چه چیز ترا از دین بیرون میبرد و بسند صحیح از زراره
و محمد بن مسلم و بریده منقولست که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض
کرد که من پسری دارم و میخواهد سوال کند از شما از حلال و حرام و از چیزی که
فایده برای او ندارد سوال نکند فرمود که ایا مردم از چیزی سوال میکنند که
از حلال و حرام بهتر باشد قاعدهٔ سیوم در شرایط و آداب علم و عمل نمودن
بآن و بیان اصناف علما بدانکه چون علم اشرف عبادتست باید که شرایط
عبادت را دریابد و بر وجه اکمل رعایت نمایند تا ثمرهٔ کمالات و سعادات کردد
و سابقا مذکور شد که عمده شرایط قبول عمل اخلاص در نیت است پس باید
که سعی کند که غرض او از تحصیل علم تحصیل رضای حق تعالی باشد و نفس را
از اغراض فاسده و مقاصد دنیه خالی کرداند و پیوسته بجناب اقدس الهی متوسل
باشد و از و طلب توفیق نماید تا علوم حق از جانب فیاض مطلق بر و
فایض کردد و خیالات شیطانی بآن ممزوج نباشد و چون هر چند عمل نفیس
تر است شیطان را در تضییع آن سعی بیشتر است لهذا اخلاص در طلب علم
دشوارتر است از اخلاص در سایر اعمال و در اکثر اوقات مستوجب باغراض باطله

بیان شرایط و آداب علم و عمل نمودن بان و اصناف علماء

میباشد زیرا که در سایر عبادات چندان اثری در این کس نمیماند بحسب دنیا موجب
فخر باشد و علم بحسب دنیا نیز همین گونه است و در بعضی امور موجب ترحم میگردد
و ثمره آن ظاهر میباشد و از این جهت شیطان از او وسواس بسیار دارد پس باب میباشد
چنانچه باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که طالب حدیث
از برای منفعت دنیا بکند و را در آخرت بهره و نصیبی نباشد و کسی که مطلبش
خیر آخرت باشد خدا او را خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقول است که هر که طلب علم کند برای اینکه با علما مباهات و مفاخرت
نماید یا برای اینکه با سفیهان و بیخردان مباحثه و مجادله نماید یا برای اینکه
روی مردم را بجانب خود بکرداند بس جای خود را در جهنم مهیا داند دیگر از شرایط
علم آنست که نفس خود را از صفات ذمیمه و اخلاق دنیه پاک گرداند و ریشه
حسد و کبر و ریا و بغض و محبت دنیا و امثال اینها را از دل بر کند تا نفس او قابل
فیضان حقایق گردد چنانچه علم و حکمت را تشبیه کرده اند بدانه که در زمین
باشند و بعضی از آن بر روی سنگ می افتد و از آن هیچ حاصل بر نمی آید و بعضی
از آن بر خاک می افتد اما در زیر آن سنگ هست زود ریشه اش میرسد و خشک
میشود و بعضی در زمین شور می افتد و زمین ناقابل است و حاصل نمیدهد
و بعضی بر زمین می افتد که خارها و گیاهها آنرا بقع در آن ریشه کرده ریشه این دانه
با ریشه انها ضم میشود و چنانچه باید حاصل نمیدهد و این است حال کسی که هزار
کس نشسته اند حرف حکمتی که مذکور میشود در بعضی که دل ایشان از سنگ
سخت تر است هیچ تاثیر نمیکند و در بعضی که اندکی دل ایشان بمواعظ و نصایح
و عبادات نرم شده است اندک تاثیری میکند و چون ریشه اش بسنگ
رسید خشک میشود و بر طرف میشود و اثری از آن خشنودند در نفس ایشان
نمیماند و در بعضی تخم اثر میماند اما چون حقد و حسد و محبت دنیا در
ایشان ریشه دارد مانع میشود از اینکه ریشه آن محکم شود و آثار خوب از آن

بسنگ م

فی
مولوا اصلاح

بظهور آید

بظهور آید وجمعی که دلخود را از آن موانع پاک ومصفا کرده اند همین که کلمه
حکمت وموعظه را شنیده اند در دل ایشان ریشه میکند واثارش بر اعضا و
جوارح ایشان ظاهر میشود ویوما فیوما آثار خیر ایشان بیشتر ظاهر میشود
چنانچه از حضرت امیر المومنین ع منقول است بدرستی که دلهای مومنان
بچیده شده است بایمان پس رفق کند بس چون خداوند عالمیان خواهد که
آن دل را روشن گرداند ومیکشاید از او بوجهای خود پس میکارد دران دل حکمت
وخود در رو میکند وتشبیه دیگر کرده اند علم وحکمت را بغذاهای مقوی
بدن زیرا که چنانچه دل بغذاهای موافق قوت میابد وحیوت آن باین
غذاهاست همچنین روح بحکم ومعارف قوت میابد وحیوة روح بانهاست
چنانچه حق تعالی در بسیار جای از قران کافران ونادانان را بمردن وصف کرده
چنانچه فرمود که اَمْوٰاتٌ غَیْرُ اَحْیٰاءٍ وَمٰا یَشْعُرُونَ که ترجمه اش اینست که کافران
مردگانند نه زندگان ولیکن نمیدانند واز حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه منقولست که راحت دهید نفسهای خود را بحکمتهای تازه بدرستی که آنها را
کلال واماندگی حاصل میشود چنانچه بدنها را سستی وکلال هم میرسد
ودر اخبار بسیار وارد شده است که علم حیات وزندگی دلهاست ودر بدن
وقتی که ماده فاسدی هست غذاهای صالح مقوی باعث طغیان مرض وقوت
آن ماده فاسد میشود چنانچه بیمار را تا ماده مرض باقیست انکوشت وچیزهای
شیرینها که باعث قوت صحیح است منع میکنند واول علاج آن ماده فاسد
میکنند وبعد ازان غذاهای مقوی میدهند همچنین طبیبان نفوس و
ارواح اول امراض نفسانیه را از نفس زایل میگردانند وبعد ازان از تقویت
بعلم وحکمت میکنند چنانچه می بینی که جمعی باین امراض مبتلایند علم باعث
زیادتی فساد ایشان میشود وشیطان بآن علم مرتبه شقاوت را بکمال
رسانیده وتشبیه دیگر کرده اند علم را بنور چراغ وآفتاب که در دیدهٔ اعمی

بیان احوال ملک و صلاح و
ان و معنی نور و ظلمت و زیادتی
و نقصان ایمان

هیچ اثری از آن ظاهر نمیشود و دیدهای دیگر در خور نور دیده از آن منتفع
میشوند پس اول علاج چشم دل میباید کرد تا علم نفع دهد چنانچه حق تعالی
وصف حال جماعتی از اشقیا فرموده که دیدهای سر ایشان کور نیست ولیکن
دیدهای دلهائی که در سینهای ایشانست کور است چون سخن بایجا کشید اکنون
مجملی از احوال قلب و صلاح و فساد آن و معنی نور و ظلمت آن و زیادتی و نقصان
ایمان مذکور شود مناسبست بدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند
یکی بر این شکل صنوبری که هلوی چست و دیگری نفس ناطقه انسانی
و بدانکه حیوت بدن آدمی بروح حیوانیست و روح حیوانی بخار لطیفیست
که حاملش خونست و منبعش قلبست و از قلب بدماغ متصاعد میشود
و از انجا بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس
ناطق چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوف بر بدنست و این
بدن آلت انست که باین بدن تعلقی دارد و او را بچیزی که باعث حیوة بدنست
تعلق دارد و چون حیات بدن بکار او میآید پس بروح حیوانی او تعلق میگیرد
و چون منبع آن قلبست بقلب زیاده از جوارح دیگر تعلق دارد لهذا تعبیر
از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن
بر قلب باینمعنیست و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات
باین بدن و جمیع اعضا و جوارحش سرایت میکند و چندانکه آن صفت
در نفس کاملتر میشود چنانچه روح ظاهری و روح بدنی هر چند مادهٔ آنش
در قلب صنوبری بیشتر هم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر
ظاهر میشود مانند سرچشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند آب
در چشمه بیشتر هم میرسد نهرها معمور میشود و چندین نهر از دل
صنوبری می آید بجمیع بدن و چندین نهر از دل روحانی میرسد که از آن نهرها
حیاتهای معنوی از ایمان و یقین و معارف بر اعضا بیک نسبت قسمت

میشود

میشود واین هردو سرچشمه از دریاهای فیض نامتناهی حق تعالی جاری میگردد
امّا بتوفیق الهی بنده را در کار است که حفر این نهرها بکند وخس وخاشاک
شبهه های باطل وکناهان یا مواد فاسده بدنی بکند تا صافی وبی کدورت
جاری گردد چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه وآله منقولست که در آدمی
پاره گوشتی هست که هرگاه ان سالم وصحیح باشد سایر بدن صحیح است
وهرگاه ان بیمار وفاسد باشد سایر بدن بیمار وفاسد است وآن دل آدمی است
ودر سند معتبر منقولست که فرمود که هرگاه دل پاکیزه است تمام بدن
پاکیزه است وهرگاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است وحضرت
امیر المومنین علیه السّلام بحضرت امام حسن ع وصیت فرمود که از جمله
بلاها فاقه وفقر است وازان بدتر بیماری بدنست وازان بدتر بیماری
دلست واز جمله نعمتها وسعت در مال است وازان بهتر صحت بدنست
وازان بهتر پرهیزکاری است واز حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقولست که دلها بر سه قسمند یک دل سرنگونست که هیچ چیزی دران
جا نمیکند وآن دل کافر است ویکدل آنست که خیر وشر هردو دران می آید
هریک که قوی تر است بر آن غالب میشود ویکدل هست که گشاده است
ودر آن چراغی از انوار الهی است که پیوسته نور میدهد وتا قیامت نورش
برطرف نمیشود وآن دل مومنست واز حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که منزلهٔ قلب از بدن آدمی منزلهٔ امام است نسبت بسایر خلق
نمی بینی که جمیع جوارح بدن لشکرهای قلب اند وهمه از جانب او متحرکند
ومردم را خبر میدهند از احوال آن وهرچه دل اراده میکند فرمان انرا
قبول میکند همچنین امام را در عالم چنین میباید اطاعت کنند وتابع
او باشند وحضرت امام محمد باقر ع فرمود که دل مومن در میان دو انگشت
قدرت خداست بهر طرف که میخواهد میگرداند وحضرت علی بن الحسین

علیهما السلام فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر اوست که امور
دنیای خود را بانها می بیند و دو چشم دل اوست که امور آخرت را بانها می بیند
پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند پس امور
غیب را بانها می بیند و عیبهای خود را بانها میداند و اگر کسی شقی باشد ان
دو چشم دلش کور میماند و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که دل را
دو کوشت روح ایمان در یک کوشش خیرات و طاعات را میکوبد و شیطان
در کوشش دیگرش بدیها و شرور را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری
غالب شد میل بان میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود که
هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستی که دل مرتکب گناه میشود
تا وقتی که گناه بر و غالب میشود و انرا سرنگون میکند که چیزی در انجا نکند
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که
ذکر مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دل
و حضرت امیر المومنین ع فرمود که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب
سنگینی دل و قساوت قلب پس باشد مگر بسیاری گناهان ای عزیز چون
فی الجمله اطلاعی بر معنی قلب و بعضی از احوال آن بهم رسانیدی
بدانکه از آیات و احادیث بسیار ظاهر میشود که ایمان قابل زیادتی
و نقصان میباشد و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اعمال خیر از ایمان است
و هر عضوی از اعضا را حصه و بهره از ایمان هست و اعتقاد ایمان
دلست و هر عضوی از اعضا ایمانش آنست که فرمان برداری الهی بکند
در آنچه متعلق بانست از تکالیف الهی و احادیث بسیار هست مومنی که
مرتکب گناه میشود روح ایمان از و مفارقت مینماید و تصحیح این آیات
و اخبار بیکی از دو وجه میتوان نمود اول انکه قابل شویم بانکه ایمان در
اصطلاح شرع معانی مختلف میدارد و آنچه از اکثر اخبار ظاهر میشود

گناه

اصطلاح

است

انست که ایمانرا اطلاق میکنند بر اعتقادات حق با ترک کبایر و فعل فرایضی
که ترک انها کبیره است مثل نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال انها و یک
معنی دیگر از ایمان اعتقاد است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات
چنانچه از بعضی اخبار ظاهر میشود و یک معنی دیگر از ایمان اعتقادات
کامله یقینیه است با فعل واجبات و سنتها و ترک محرمات و مکروهات و یک معنی
ایمان مرادف اسلام است که همین محض عقاید ضروریه باشد یا عدم انکار
انها یا اقرار بانها ظاهرا و اسلام را بر اعم از اینهم اطلاق میکنند که همین بکلمه
بکلمتین نماید که منافق باشد و بدل اعتقاد نداشته باشد و از اکثر اخبار
همان معنی اول ظاهر میشود چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است
که فرمود که اصحاب کبایر نه مومنند و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانند
و باید مستفیضه از حضرت امام رضا و ایمه دیگر صلوات الله علیهم
منقولست که ایمان اقرار بزبانست و معرفت بدل و عمل کردن باعضا و
جوارح است و بر هر یک از معانی اسلام و ایمان ثمره مترتب میشود
و اسلام بمعنی گفتن کلمتین که اعتقاد نداشته باشد در اخرت فایده
نمیدهد و در دنیا فائده میدهد که خون ایشان محفوظ می باشد و
نکاح ایشان جایز است و میراث که از مسلمانان میبرند و پاکند اما
عذاب ایشان در اخرت ابدیست مثل کفار و بدتر و سنیان و سایر فرقهای
اسلام غیر شیعهٔ دوازده امامی داخل این فرقه اند و ایمان بمعنی مجموعه
اعتقادات حق داشتن و اظهار انها کردن و در اخرت این فائده میکند که
همیشه در جهنم نباشند و مستحق مغفرت الهی و شفاعت باشند و
اعمالش صحیح باشد و عبادتش باطل نباشد و انچه از اخبار و ایات
دلالت بر این میکند که مومن مرتکب گناهان کبیره معذب میشود و مومن
در جهنم معذب میشود باینمعنی است و بعضی احادیث که واقع شده است

که بارتکاب کبیره از ایمان بدر میرود و محمول بر معنی اولست و بعضی که دلالت
بر یمعنی میکنند که بارتکاب جمیع گناهان از ایمان بدر میرود محمول بر معنی
دویم است و اینخبر واقع شده است در احادیث از صفات مومن که در غیر
انبیا و اوصیا جمع نمیشود آنها محمول بر معنی سیم است و تحقیقش
انست که فعل جمیع عبادات و تحصیل جمیع کمالات و ترک جمیع منهیات
و ازاله جمیع صفات ذمیمه و نقایص اجزای ایمانند اما اجزاء شئ مختلف
میباشند بعضی اجزا باشفای انها کل منتفی میشود و بعضی چنین است
مثل اعضاء ادمی که سر از جمله اعضائیست که بزوال آن شخصی زایل میشود
و همچنین قلب و بعضی از اعضاء رئیسه و بعضی چنین است که بزوال آنها
انتفاعات آن برطرف میشود و بعضی هست که موجب حسن و کمال
شخصی است و از فوت ان انتفاع بسیاری فوت نمیشود همچنین اجزاء
ایمان مثلا اعتقاد احقی نسبت بایمان از بابت اعضائیست بزوال انها
شخصی فانی میشود همچنین ایمان بزوال انها مطلقا برطرف میشود و فعل فرایض
و ترک کبایر از بابت آنست که شخصی را دستش را ببرند یا زنده است و
انسانست امّا انسان ناقصیست و حیوتش بسبب این در معرض زوالست
امّا بمحض این زایل نمیشود و همچنین اگر چشمش را بکنند یا زبانش را ببرند
پس کسی که جمیع فرایض را ترک کند و جمیع کبایر و مناهی را بجا آورد از بابت
شخصی است که دست و زبان و گوش و چشم و پایش را بریده باشند
و زنده باشند و زنده باشد چنین زنده در حکم مرده است ایمان او
از بابت حیات انشخص است همچنانچه حیات او جندان بکارش
نمی آید این ایمانهم چندان ثمره ندارد و چنانچه حیات چنین کسی زود
برطرف میشود اصل ایمان انشخص هم بانرک چیزی زایل میگردد زیرا که
هریک از این اعمال حصاری اند برای دفع شیاطین و بلاهای که صورت

زوال ایمان چنانچه در حدیث وارد است که شیطان از آدمی خائف و ترسان
مادام که مواظبت بر نمازهای پنجگانه مینماید پس چون ترک آنها کرد یا سبک
شمرد بر و مسلط میشود و ازاد بلاها و گناهان عظیم می اندازد نزد اگر کسی
که این لشکرها و اعوان را از عبادات و توفیقات الهی که لازم عبادت است از خود دور
کرد شیطان زود او را بمهالک می اندازد و این بعینه از بابت آنست که کسی
در دی بر درویش بکشاید و بخانه در آورد و بگوید که چیزهای سهل را ببرد
چیزهای نفیس را برای ما بگذارد و خود غافل بخوابد دزد اول آنچه نفیس تر است
می برد اینست کار ارباب معاصی زود فریب گمراه کننده کان را میخورند و بنادانی
کافر میشوند و بجهنم میروند و ان مستحبات و صفات حسنه از بابت زینتهای
صورت آدمی و غذاهای مقویست که باعث قوت روح ایمان میشود
همچنانچه روح بدن با زکوشت قوت میباید روح ایمانی از نماز شب مثلا
قوت می یابد و حفظ ایمان بیشتر میتواند کرد وجه دوم آنکه گوییم ایمان اصل
اعتقاد است و اعتقاد ایمان در تزاید میباشد و با عمال و طاعات کامل میگردد
تا برتبه یقین میرسد و یقین را نیز مراتب بسیار است و هر مرتبه از مراتب
ایمان و یقین لازمی چند و گواهی چند از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه یک
شخص در خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید که ماری متوجه است
و بایخانه می آید یک خوفی در نفس او حاصل میشود اما چندان اعتبار
نمیکند پس اگر بعد از او دیگری بیاید و همچنین حرف را بگوید اعتقادش
بیشتر میکند تا بحدی که میگریزد و از جاهای بلند خود را می اندازد از ترس
همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر
میشود شوقش با موری که موجب ثوابست و حذرش از اموری که موجب
عقابست زیاده میگردد پس اعمال آثار و شواهد ایمانند چنانچه از حضرت
صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

بیشتر میشود و حذر

فرمود که ایمان باراستن خود و باآرزوها درست نمیشود ایمان آنست
که خالص وصافی شود در دل و اعمال تصدیق آن کنند و گواهی بر حصول آن
در دل بدهند پس بهمان تحقیق که در باب قلب مذکور شد هر صفتی و کما
از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل میشود و منقش در قلبست و باعضا
و جوارح جاری میشود آثارش از انها ظاهر میگردد پس چندانکه علم او
بخدا و عظمت و جلال او و بهشت و دوزخ و نماز و روزه و عبادت و حسن
انها و بدی گناهان و قبح انها و خوبی صفات حسنه و بدی صفات ذمیمه
بیشتر میشود و یقینش کامل تر میشود شعاعها که از ان چشمه باعضا
و جوارح میرسد بیشتر میشود و چندانکه در اعضا و جوارح انها بیشتر
صرف میشود چشمه زاید تر میشود و آتش صافی تر و گوارا تر میشود پس
عمل باعث کمال علم و ایمان نیز موجب کمال و زیادتی اعمال میشود چنانچه
از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که روزی حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در مسجد نماز صبح گذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثه
بن مالک میگفتند دیدند رنگش از بسیاری بیخوابی بزرد میگراید و رنگ
رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته
حضرت از و پرسیدند که بر چه حال صبح کرده و چه حال داری ای حارثه
گفت صبح کردم یا رسول الله بایقین حضرت فرمود که بر هر چیزی که دعوی
حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت
من یا رسول الله اینست که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا
بیدار دارد و روزهای گرم مرا روزه میدارد دلم از دنیا و گرد انیده و انچه
در دنیا مکروه دلم گردیده و یقین بمرتبه رسیده که گویا می بینم عرش خدا را
که برای حساب در محشر نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند
و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که تنعم مینمایند در بهشت

وبر کرسیها نشسته با یکدیگر اشنائی میکنند وصحبت میدارند وتکیه کرده اند
وکویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند واستغاثه وفریاد میکنند
وکویا زفیر واز جهنم در کوش منست پس حضرت باصحاب فرمود که
این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور کردانیده است پس فرمود که بر
اینحال که داری ثابت باش آنجوان کفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت
مرا روزی کرداند حضرت دعا فرمود چند روزی که شد حضرت او را با جعفر
بجهاد فرستاد وبعد از نه نفر او شهید شد واز حضرت صادق صلوات الله
علیه منقولست که علم مقرونست باعمل پس هر که دانست عمل میکند وهر که
عمل میکند عالمست وعلم او را میکند عمل اکر اجابت کرد وبجانب آن آمد
علم میماند وعمل نمیماند علم میرود ونمیماند واز حضرت امیر المومنین صلوات الله منقولست
که فرمود ای طالب کننده علم بدرستی که علم را فضایل بسیارهست پس سر علم
تواضع وفروتنی است وچشم آن بیزاری از حسد است وکوش آن فهمیدن
وزبانش راست کوئیست وحافظه اش تفحص کردنست ودلش نیکی نیت است
وعقلش دانستن اشیاست ودستش رحمت بر خلایق است وپایش
زیارت کردن علماست وهمتش سلامتی مردمست از ضرر او وحکمتش ورع
وپرهیزکاریست ومستقر وقرارکاهش نجاتست وقایدکشانده اش
عافیت از بدیهاست ومرکبش وفا بعهود خدا وخلقست وحربه اش بزمی
سخنست وشمشیرش راضی بودن از خلق است وکمانش مدارا کردن باد
ولشکرش صحبت داشتن با علماست ومالش ادبست وذخیره اش اجتناب
از کناهانست وتوشه اش نیکیست ومایی محل آرامش مصالحه یا خلقست
وراه نمایش هدایت است ورفیقش دوستی نیکانست قاعده چهارم
در بیان اصناف علماست وصفات عالمی که متابعت او میتوان نمود از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر کاه پند عالمی را که دنیا را دوست میدارد

بیان اصناف علما و صفت عالم که متابعت او میتوان کرد

او را متهم دانید بر دین خود و دین خود را باو مگذارید بدرستی هر که چیز را دوست
میدارد انچه را جمع میکند و طلب مینماید که محبوب او ست گاه باشد که دین شما را
بدنیای خود ضایع کند بدرستی که خداوند عالمیان وحی فرمود بحضرت داود
که میان من و خود واسطه مکن عالمیرا که فریب دنیا خورده باشد و ترا
از راه محبت من برمیگرداند بدرستی که ایشان راه زنان بندگان منند که
رو بمن دارند کمتر چیزی که نسبت بایشان میکنم انست که شیرینی و لذت مناجات
خود را از دل ایشان برمیدارم و حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت نموده که دو صنفند از امت من که اگر ایشان صالح شوند
جمیع امت صالح شوند و اگر ایشان فاسد شوند جمیع امت فاسد شوند پرسیدند
از صحابه گفتند کیستند یا رسول الله فرمود که فقیهان و پادشاهان و حضرت
امیر المومنین علیه السلام فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را بکسی که سزاوار
فقیه بودنست گفتند بلی یا امیر المومنین فرمود که انکیست که مردم را از
رحمت الهی ناامید نگرداند و از عذاب الهی ایمن نگرداند و بمعصیت خدا مردم را
رخصت ندهد و قرآن را ترک نکند برای رغبت بچیزهای دیگر و از حضرت
صادق صلوات الله علیه منقولست که طالبان علم بر سه قسمند پس بشناس
ایشان را بصفات و علامات ایشان یک صنف انست که علم را طلب میکند از برای
بحث و جدل کردن و یک صنف طلب علم مینماید برای زیادتی و تکبر
و فریب دادن مردم و یک صنف طلب علم میکند برای دانستن و عمل کردن پس
صنف اول موذی مردم است و مجادله میکند و متعرض گفتگو میشود در
مجالس و دانش و علم خود را بسیار یاد میکند و خشوع را بر خود می بندد
و خالیست از ورع و پرهیزکاری پس خدا برای این عمل بینی او را بکوبد و پشتش را
بشکند و انکه برای تکبر و مکر طلب میکند صاحب مکر و فریب و حیله است
و چون با مثال خود از علما امر سد استطاله و گردنکشی و زیادتی میکند و چون

باعتبار

باغنیا میرسد شکستگی و فروتنی میکند وچرب وشیرین ایشانرا میخورد
ودین خودرا برای ایشان ضایع میکند پس خدا بینای اورا کور گرداند واثر
اورا ازمیان علما برطرف کند وآن صنف دیگر که پوسته باندوه وحزن
وشبها بعبادت بیدار است وتحت الحنک می بندد وبرکلاهی که برسر
دارد ودرتاریکی شب بعبادت می ایستد وعبادت بسیار میکند وپیوسته
ترسانست که مبادا عبادتش مقبول نباشد وازعقوبت الهی خائفست
وپیوسته مشغول دعا وتضرع است درو بکار خود کرده متوجه اصلاح
احوال خوداست واهل زمانه خودرا میشناسد وازمعتمدترین برادران
ودوستانش درحذراست که مبادا دینش راضایع کنند پس خدا ارکان
اورا محکم گرداند وازخوفها امنیت اورا امان دهد قاعده پنجم درمذمت
عمل بعلم ازحضرت صادق علیه السلام منقولست که کسی که ببصیرت وعلم
عمل میکند مانند کسیست که براه میرود هرچند بیشتر میرود ازراه
دورتر میشود وایضاً ازانحضرت منقولست که حق تعالی قبول نمیفرماید
معرفتی را مگر باعمل پس کسی که عارف شد معرفت اوراراهنمائی میکند
بعمل وکسی که عمل نکند اورا معرفت نخواهد بود یا عمل ازو مسلوب میشود
بدرستی که اجزای ایمان بعضی ازبعضی حاصل میشود بیک دیگر مربوطند
وایضاً ازانحضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود
هرکه عمل ننماید بغیر علم افساد او بیش از اصلاح او خواهد بود وایمعنی
ظاهراست که عقل آدمی مستقل نیست درادراک خصوصیات عبادتی
که موجب نجاتست وکثرت ارسال پیغمبران بیفایده خواهد بود وهر
عبادتی را شرایط بسیارهست که بفوت هریک ازانها آن عبادت باطل
پس بدون علم ظاهراست که خدارا بنحوی که فرموده است عبادت نمیتوان
نمود وهرگاه راهنمای دنیا را بدون قایدی وراهنمای نتوان طی نتوان نمود

در مذمت علم بی عمل

عمل را مگر با معرفت وقبول نمیفرماید

راه بندگی خدا که خطیرترین راهها است و در هر گامی چندین هزار از شیاطین
جن و انس در کمینند چون بدون دلیلی و راهنمائی توان رفت و دلیل و راهنمای
این راه شارع و اهالی آنست از انبیا و ایمه علیهم السلام و علمائی که از علوم ایشان
بخبر و مشرب بهره باشند و طرق نجات و هلاک را دانند تا عمل نمایند
در مذمت فتوی دادن کسی که اهلیت آن نداشته باشد بدانکه چنانچه
از آیات و اخبار ظاهر میشود که بدترین گناهان کبیره افترا بر خدا و
رسول بستن است بانکه حکمی از احکام الهی را کسی که اهلیت فهم آن حکم از آیات
و اخبار نداشته باشد بیان کند بدون آنکه نسبت دهد بکسیکه او اهلیت
این امر داشته باشد پس اگر کسی خود اهلیت یا فهم نداشته باشد ما از
عالمی که او را امین دانسته باشد و از او شنیده باشد و از او روایت کند که از وی چنین شنیده ام
جایز است و بغیر این دو صورت هر چند موافق واقع گفته باشد خطا
گفته است و گناه کار است و حق سبحانه و تعالی میفرماید که کیست ظالمتر از
کسی که افترا بر خدا ببندد بدروغ میفرماید که انجماعتی که افترا بر خدا می بندند
روهای ایشان سیاه خواهد بود در روز قیامت و انجماعتی را که حکم بغیر
ما انزل الله میکنند در یکجا کافر فرموده و در یکجا ظالم فرموده و در یکجا
فاسق فرموده و بسند معتبر صحیح از عبد الرحمن بن الحجاج منقولست که
حضرت صادق صلوات الله علیه فرموده که تر احذر مینمائیم از دو خصلت
که بدین دو خصلت هلاک شده است هر که هلاک شده است زینهار که فتوی
ندهی مردم را برای خود و زینهار که عبادت نکنی خدا را بچیزی که ندانی رضای
خدا را در آن یابد بتحقیق که حقیقت از ندانی و بسند صحیح از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که فتوی دهد مردم را بغیر
علم و هدایتی که خدا او را کرده باشد لعنت کند او را ملائکه رحمت و ملائکه
عذاب و باو ملحق شود گناه آنکسی که بفتوی او عمل نماید و فرمود که حق الهی

بر مردم است که آنچه را دانند بگویند و آنچه را ندانند توقف نمایند و سلکت
شوند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که عمل بقیاس نماید خود را
و دیگران را هلاک میکند و هر که فتوی دهد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه
قرآن را نداند خود هلاک شده است و دیگران را هلاک کرده است یا اباذر ان حقوق الله
جل ثناؤه اعظم من ان یقوم بها العباد و ان من نعم الله اکثر من ان تحصیها
العباد و لکن امسوا تائبین و اصبحوا تائبین ای ابوذر حقوق الهی بر بندگان
و آنچه از بندگی او بر ایشان لازم است از ان عظیم تر است که بندگان قیام بان
توانند نمود و بندگی او را چنانچه او سزاوار آنست بجا توانند آورد و بدرستی
که نعمتهای خدا از ان بیشتر است که بندگان احصای انها توانند نمود پس چون
در بندگی و احصای نعمت و شکران آن عاجز است پس هر صبح و شام توبه
کنید تا خداوند عالمیان از تقصیرات شما بگذرد بدانکه این فقرات شریفه
مشتمل است بر چند خصلت از مکارم خصال خصلت اولی عدم اعتراض
در عبادت و اعتراف بعجز است بدانکه بدترین صفات ذمیمه عجب است و عمل
خود را خوب دانستن و خود را مقصر ندانستن و این از جهل ناشی میشود زیرا
که کسی در شرایط قبول و کمال عبادت چنانچه اشاره اجمالی در اول کتاب به بعضی
از انها شد تفکر بکند و در عیوب خود و پستیها و عجز و نقص خود بدیده
بصیرت نظر نماید و عظمت معبود خود را قدری میدانند که هیچ عبادت
نکرده و اعتماد بر غیر لطف معبود خود که ارحم الراحمین است نمیتوان کرد
چنانچه منقولست که حضرت امام موسی بیکی از فرزندان خود فرمود که
ای فرزند من بر تو باد بجد و اهتمام در عبادت و بپرهیز هرگز نفس خود را
از حد تقصیر در عبادت و طاعت الهی و همیشه خود را در آن درگاه صاحب
تقصیر بدان بدرستی که خدا را عبادت نمیتوانکرد بنحوی که او سزاوار عبادتست
و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بجابر فرمود که ای جابر خدا هرگز ترا

از نقص و تقصیر بیرون نبود یعنی چنین کند که همیشه دانی که مقصر و ناقص
و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال
خدا را عبادت کرد و بعد از آن قربانی کرد و قربانی او مقبول نشد زیرا که علامت
قبول قربانی ایشان آن بود که آتشی می آمد و او را میسوخت چون دید که قربانی
قبول نشد با نفس خود خطاب کرد که تقصیر همه از تست و ناقص بودن
عمل از تقصیر و گناه تست پس خدا وحی بسوی او فرستاد که مذمتی که نفس خود را
کردی در درگاه ما بهتر بود از عبادت چهل ساله تو و حضرت امام
موسی علیه السلام فرمود که هرگز عابدی از برای خدا کنی در اثنای عبادت در پیش
نفس خود صاحب تقصیر باشی بدرستی که بندگان همه در عملهائی که میکنند
در میان خود و خدا مقصرند مگر کسی که خدا او را معصوم گردانیده باشد
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خدا میداند که گناه از برای
مومن از عجب بهتر است و اگر این نبود نمیگذاشت که هیچ مومنی بگناه مبتلا
شود و از آنحضرت منقول است که گاه هست که ادمی گناهی میکند و ازان
نادم و پشیمان میشود و بعد ازان عمل خیری میکند و مسرور و خوشحال
میشود و ازان ندامت و پشیمانی باز میماند اگر بر احوال برای او بهتر بود
از حالی که اخر بهم رسانید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که عالمی بنزد
عابدی آمد و پرسید که نماز تو چونست گفت کسی از زنان من پرسیده است
و حال انکه من سالهاست که عبادت میکنم پرسید که ذکر تو چونست گفت نقد
میگریم که از روی من جاری میشود آن عالم گفت که اگر خنده کرده بودی
و لحال ترسان بودی بهتر بود از گریه که باعث اعتماد و اعتقاد تو با عبادت
شده است بدرستی که عبادت کسی که بر عبادت خود اعتماد داشته باشد
بالا نمیرود و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که دو کس داخل مسجد شدند
یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون آمدند عابد فاسق بود و فاسق ضد

اول میماند

ونیکوکار شده بود زیرا که عابد اعتماد بر عبادت خود کرده بود وخود را از نیکان
میدانست واین عجب در خاطر او بود وفاسق در فکر گناه خود نادم وپشیمان بود
واستغفار میکرد از گناه خود واز حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که شیطان روزی نزد موسی علیه السلام امد وکلاهی
بر سر گلهای مختلف در سر داشت چون نزدیک رسید کلاه از سر برداشت ودر برابر
استاد وسلام کرد موسی گفت تو کیستی گفت منم ابلیس فرمود خدا خانه ترا از همه کس
دور گرداند گفت آمدم ترا سلام کنم برای قرب ومنزلتی که نزد خداداری موسی
پرسید که این کلاه چیست که بر سر داری گفت باین ربایم دلهای بنی آدم را فرمود
که بکو کدام گناه است تا که چون فرزند آدم مرتکب ان میشود تو بر وی مسلط وغالب
میشوی گفت وقتی که از خود راضی باشد وعملهای خیر خود را بسیار داند و
گناهانش از چشم او اندک نماید پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود
که خداوند عالمیان بداود خطاب نمود که ای داود بشارت ده گناه کاران را وبترسان
صدیقان را بشارت ده گناه کاران را که تو بهم ایشان را قبول می نمائیم وگناهان ایشان را
عفو میفرمائیم وبترسان صدیقان را که عجب نورزند بعملهای خود که هر بنده را
که من او را بمقام حساب در اورم وبعدالت حساب او کنم هلاک میشود
خصلت دوم شکر نعمتست وشکر از امهات صفات حمیده است وضد آن که
کفرانست از وصول صفات ذمیمه است وشکر هر نعمتی موجب مزید آن نعمتست
وکفرانش موجب حرمانست چنانچه حق تعالی میفرماید که اگر شکر نعمت کنید
نعمت را زیاده میکردانم واگر کفران آن نمائید عذاب من شدید وعظیم است
وحضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که را چهار چیز دادند از چهار چیز محروم
نگردانیدند کسی را که راه دعا دادند او را از ان اجابت محروم نگردانیده اند
وکسی را که راه استغفار دادند توبه او را قبول کردند وکسی را که شکر دادند او را
از زیادتی نعمت محروم نگردانیدند وکسی را که صبری کرامت کردند او را از اجر وثواب

ترسان

بیان شکر نعمت

محروم میگردانند و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که با نعمتها حاضر میرساند دعا
کردن در هنگام شدائد و الهام و استغفار نزد گناه و شکر در وقت نعمت و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طعام خورندهٔ شکر کننده ثوابش مثل روزه دار است
که از برای خدا روزه داشته باشد و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش
مثل کسی که مبتلا باشد و صبر کند و مالداری که شکر کند در ثواب مثل فقیر و
که قانع باشد و بدانکه شکر هر نعمتی مشتمل بر چند چیز است اول آنکه منعم خود را بداند
و چیزیکه لایق آن نباشد در ذات و صفات باو نسبت ندهد و انکار وجود
او ننماید و هر چه مقابل این معنیست کفر است چنانچه حق تعالی در بسیاری از
ایات کافران را بکفران نعمت مذمت فرموده است که انکار وجود منعم خود
کرده اند و شریک از برای او قرار داده اند دویم آنکه بداند که این نعمت از جانب
کیست و نعمتهاء خدا را از جانب دیگران ندانند چنانچه از حضرت صادق ع منقولست
که هر که خدا باو نعمتی کرامت فرماید و آن نعمت را بدل خود نشناسد و بداند که
از خدا باو رسیده پس شکر آن نعمت را ادا کرده است سیم آنکه اظهار آن نعمت
بکند و ثنای منعم بزبان بجا آورد چنانچه باسانید معتبره منقولست از حضرت
صادق ع که هر نعمتی که خدا انعام فرماید خواه خورد باشد و خواه پوشاک
و بنده بگوید الحمد لله شکر آن نعمت را ادا کرده است چهارم آنکه آن نعمت را در خیری
صرف نماید که رضای منعم در آنست و حقی که خدا در آن نعمت بر و واجب کرده
ادا کند مثل آنکه نعمت زبان شکرش آنست که چیزهایرا که خدا گفتن آنرا بر او واجب
یا مستحب گردانیده بگوید و از آن چیزها که خدا نهی فرموده یا مکروه ساخته باز
و همچنین است شکر گوش و دست و پا و سایر اعضا و جوارح و قوی و شکر
مال آنست که آنرا در مصرفی صرف کند که منعم بآن راضی باشد و حقوقی که خدا
در مال واجب گردانیده ادا کند و شکر علم آنست که بذل کند بطالبانش و عمل
بآن بکند و وسیله باطل نگرداند و در هریک از اینها هر چند که صرف میکند حق تعالی

چشم و

بر وفق وعده خود عوض را زیاده کرامت میفرماید و بدانکه در هر معصیتی
کفران نعمتهای نامتناهی از نعمتهای الهی بعمل می آید خواه در اصول دین و خواه
در فروع دین مثلا وجود پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله و بعثت آنحضرت
اعظم نعمتهای الهیست بر بندگان که آنحضرت را وسیله سعادات ابدی
و واسطه نعمتهای دنیوی و اخروی گردانیده و همچنین اوصیای آنحضرت
و شکر این نعمت آنست که اقرار به برزکواری ایشان بکند و اطاعت ایشان
در اوامر و نواهی بکند پس انکار ایشان بدترین اقرار و کفران نعمت ایشانست
و بعد از اقرار در هر گناهی کفران این نعمت عظیم کرده است و آن گناه البته بعضوی
از اعضا میشود پس کفران نعمت آن عضو نیز کرده است و عقل و نفس و مشاعر
و قوی و عضلات و رباطات و سایر ادواتی که در تحریک آن عضو دخل دارند
هریک نعمتی از نعمتهای الهی اند و در غیر مصرف ایشان صرف کرده و کفران هریک
از این نعمتها کرده و از همه غذائی که خورده که باعث این قوتست که بسبب آن این
فعل از وصادر شده با آن امور متناهی از عرش و کرسی و سموات و ارض و ملا
وجود این هزار انبی آدم که مدخلیت در تحصیل ان غذا داشته اند همه
نعمتهای الهیست و کفران همه کرده است و آن عملی که خدا با و کرامت فرموده
بقبیح این عمل از اینها کفران کرده است پس در هر معصیتی اگر تفکر نمائی کفران
نعمتهای غیر متناهی از خدا بعمل می آید چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود
شکر نعمت اجتناب از محارم و ترک گناهانست و تمام شکر انست که بگوید الحمد لله
رب العالمین و بدانکه از جمله شکر منعم تفکر در نعمتهای منعمست و اقرار
باین که احصای آنها نمیتوان نمود و اگر کسی تفکر نماید در خوردن یک لقمه نان
که خدا آنرا چه نعمتها بر است از اموری که سبب ساخته از برای حصول
اینلقمه که باین حد رسیده است که میتوان خورد بعد از ان خوردن
چه نعمتها دارد بر و از اسبابی که بدن بر انگیخته تا جزو بدن آن بشود

از دست و دهان و دندانها و زبان و معده و قوت هاضمه و ماسکه و دافعه
و جاذبه و قدبیراتی که در هر حالتی از حالات غذا میفرماید و قسمتهای که با خلط
اربعه منقسم میگرداند و هریك را از راه عروق و شرائین بمحل خود میفرستد
و جزو آن عضو میگرداند اعتراف میکند که عدّ نعمتهای الهی کردن محالست
بلکه اگر تو نیکو تفکر نمائی میبینی که خدا بر هر فرد از افراد خلق دارد بر تو
نیز انها نعمتست زیرا که آدمی مُدنی بالطبع است و همه را بیکدیگر احتیاج است
پس هر نعمتی که خدا بران جولاه هندی دارد از اعضا و جوارح و تغذیه
و تنمیه و سایر نعم همه بر تو نعمتست زیرا که اگر این نعمتها نسبت باو نمیشد
آن پارچه را نمییافت که تو باجماعتی که بایشان محتاج منتفع شوید و
هر نعمتی که بر پدر از ان جولاه کرده اند همه در وجود آن جولاه دخلیست
پس آنها نیز بر تو نعمتست و این راه که ملاحظه میکنی هر نعمتی که بر احدی
از خلق از زمان آدم تا زمان تو منتشر شده است همه در وجود بقا و کمالات تو
مدخلیّت دارند و کسیکه در گلستان نعمت و سحابیت الهی تفکر نماید
گلهای حقایق بفضل الهی بر روی عقل او شکفته میشود و این
دریای بی پایان بهره میبرد و این تفکر است که مدوحست و امر کرده اند ما
علیهم السّلام که تفکر در نعمای الهی بکنید و این تفکر فواید بی نهایت دارد زیرا که
موجب مزید معرفت منعم و معرفت عجز و ناتوانی احتیاج خود میگردد و محرك
بر عبادات و صارف از محرمات میشود و موجب رضا بقضای الهی و عدم
کفران نعمتهای او میشود چنانچه از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه
منقولست که سلمان روزی ابوذر را بخانه خود طلبید و دو گرده نان نزد
او حاضر کردانید ابوذر نانها را بدست گرفت و میگردانید و نظر میکرد سلمان
گفت کدای ابوذر برای چه ملاحظه آن نانها میکنی گفت میخواستم ملاحظه
کنم که خوب پخته است سلمان بسیار در غضب شد و گفت بسیار جرئت مینمائی

که نعمت

که نعمت الهی را سبک میشماری والله که در بریان نان عمل کرده است آنکه در زیر
عرش است وملائکه عمل کرده اند تا آن آب را باد داده اند وباد انرا در ابر ریخته
وابر دران کار کرده تا انرا بزمین بارید ورعد وملائکه در آنعمل کرده اند
تا بجاهای خود قطرهای باران را گذاشتند ودرین نان زمین وجوب و
حیوانات وآتش وهیزم ونمک بکار رفته ودر انعمل کرده وانچه دران
دخل دارد احصا نمیتوان نمود پس چگونه تو این شکر را میتوانی کرد ابوذر
گفت کران سخن خود توبه کردم واستغفار مینمایم وعذر ترا نیز میخواهم فرمود
که مرتبه دیگر سلمان ابوذر را بضیافت طلبید وپاره نان خشکی چند
از انبان خود بدر آورد ودر حسینی اب فرو برد وتر کرد ونزد ابوذر گذاشت
ابوذر گفت چرنیکو نانیست کاشکی بآن نمکی میبود سلمان رفت وحسینی
خود را کرو کرد ونمکی کرفت وحاضر ساخت ابوذر نمک بران نان میباشید
ومیخورد ومیگفت حمد وسپاس خداوندیرا که ما را این قناعت روزی کرده است
سلمان گفت که اگر قناعت میداشتی حسینی من بکرو نمیرفت وبدانکه چون
کمال هر صفت کمال در ممکن بآن میشود که اقرار بعجز از ادراک ان کمال کند همچنین
در مراتب شکر هر چند آدمی بیشتر شکر میکند چون تفکر مینماید در نعمتهای
که خدا در وقت شکر بر وارد ودرین که ادوات والات وانچه موقوف
علیه این شکر است همه از خداست وتوفیق شکر هم از اوست میداند که
در هر شکری چندین هزار شکر دیگر بر و لازم میشود واقرار مینماید که
از عهده شکر او بیرون نمیتوان آمد چنانچه منقولست که حضرت
صادق صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی
که ای موسی مرا شکر کو چنانچه حق شکر منست موسی گفت خداوندا
چگونه ترا شکر کنم چنانچه حق شکر تست وحال انکه هر شکری که ترا کنم ان شکر
نعمتیست از نعمتهای تو خطاب رسید که ای موسی الحال شکر مرا کردی که

که دانستی که شکر از منست و از شکر عاجزی خصلت سیم توبه است بدانکه توبه
از جمله نعمتهای عظیم است که حق تعالی باین امت کرامت فرموده است ببرکت
پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت او صلوات الله علیه بر این امت آسان کرده است
زیرا که در امم سابقه توبها دشوار بود چنانچه در توبه گوساله پرستی امر
شد که شمشیر بکشند و یکدیگر را بکشند تا توبه ایشان مقبول شود بر این
امت در پوشانید گناهان و توسعه در توبه ایشان نعمتهای عظیم فرموده است
چنانچه از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده اراده حسنه میکند اگر آن حسنه را
نکرد بمحض آن نیت خیر خدا یک حسنه در نامه اعمال او مینویسد و اگر بجا
آورد خدا ده حسنه در نامه عملش مینویسد و چون اراده گناهی میکند
اگر بجا نیاورد بر او چیزی نمینویسند و اگر بجا آورده تا هفت ساعت او را
مهلت میدهند ملک دست راست که کاتب حسنات است بملک دست چپ
که کاتب سیئات است میگوید که تعجیل مکن و زود ننویس شاید که حسنه
بکند که این گناه را محو کند زیرا که خدا میفرماید که بدرستی که حسنات گناهان
و سیئات را برطرف میکند یا شاید که استغفاری بکند که گناهش آمرزیده
شود پس اگر گفت أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ بروی
چیزی نمینویسند و اگر هفت ساعت گذشت و حسنه و استغفار هیچ یک
نکرد ملک دست راست بدیگری میگوید که بنویس برین شقی محروم و
از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون بنده توبه بنصوح میکند
میکند که عزم داشته باشد که دیگر آن گناه را نکند و تدارک ما فات
بکند خدا او را دوست میدارد و در دنیا و آخرت بر او ستر مینماید راوی گفت
که چگونه بر او ستر مینماید فرمود که فراموش میکند از خاطر ملکین آنچه را بر او

نوشتند

نوشته اند از گناه و وحی میفرماید باعضا و جوارحش که گناهان او را کتمان
نمائید و وحی میفرماید بقعهای زمین که آن گناهانی که بر روی شما کرده است
کتمان نمائید پس چون بمقام حساب می آید هیچ چیز بر و بگناه گواهی نمیدهد
و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که شادی و فرح خشنودی خدا از توبه
بنده اش زیاده از فرح شخصی که در شب تاری راحله و توشه اش را گم کرده
باشد و بعد از آن بیابد و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که خدا
دوست میدارد بنده را که فریب خورد و گناه کند و هر چند که گناه کند
توبه کند و کسی که در اصل گناه نکند بهتر است ولیکن خدا آن گناه کننده توبه
نیزد و ستمیدارد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که خدا وحی نمود بحضرت
داود که برو بنزد بنده ام دانیال و بگو با و که مرا معصیت کردی و ترا آمرزیدم
و باز معصیت کردی و ترا آمرزیدم و دیگر معصیت کردی و ترا آمرزیدم
اگر مرتبه چهارم معصیت میکنی ترا نمی آمرزم چون داود آمد و بتبلیغ رسالت
نمود دانیال گفت ای پیغمبر خدا پیغام خدا رسانیدی پس چون سحر شد دانیال
باخداوند خود مناجات کرد که ای پروردگار من داود پیغمبر تو رسالت بسوی من آورد
بعزت و جلالت قسم که اگر تو مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر آینه معصیت
خواهم کرد و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله باسانید معتبره منقول است که
فرمود هر که توبه کند پیش از مرگش یک سال توبه او مقبول است پس فرمود که
یکماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش یک هفته خدا توبه اش را
قبول میفرماید پس فرمود که هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش
بیکروز توبه اش را قبول میفرماید پس فرمود که یک روز بسیار است هر که
توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند توبه اش مقبول است و منقول
که هر دردی را دوائی است و دوای دردگناهان استغفار و توبه است و حضرت
صادق ع فرمود که هر گاه هست که مومن گناهی میکند و بعد از بست سال بخاطر

یکسال بسیار است هر که توبه
کند قبل از مردنش بیکماه
توبه او قبول است پس فرمود

می آورد و توبه میکند و آمرزیده میشود و کافر کناهی که میکند همانست فراموش
میکند و فرمود که هر که در روز صد مرتبه استغفرالله بگوید خدا هفصد کناه
او را بیامرزد و چیزی نیست در بندهٔ که هر روز هفصد کناه کند و فرمود که حضرت
عیسی ع بر جماعتی کذشت که میکریستند پرسید که اینجماعت بر چه چیز میکریند
کفتند بر کناهان خود فرمود که ترک کنید تا خدا ایشانرا بیامرزد و حضرت رسول ص
فرمود که هیچکس نزد خدا محبوب تر نیست از مرد و زنی که توبه کرده باشد و حضرت
امیرالمومنین ع فرمود که عجب دارم از کسی نا امید میشود از رحمت خدا و محو
کنندهٔ کناهان با اوست پرسید که کدام است محو کنندهٔ کناهان فرمود که
استغفار و فرمود که خود را معطر و خوشبو کنید باستغفار تا بوهای بد
کناهان شما را رسوا نکند و منقولست که روزی معاذ بن جبل کریان بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و سلام کرد حضرت جواب فرمود و کفت
یا معاذ سبب کریه چیست کفت یا رسول الله درین در جوانی پاکیزهٔ خوش
صورتی استاده و بر جوانی خود کریه میکند مانند زنی که فرزندش مرده
باشد و میخواهد بخدمت تو بیاید حضرت فرمود که بیاورش چون بیامد
سلام کرد حضرت جواب فرمود و پرسید که ای جوان چرا کریه میکنی کفت
چون نکریم کناهان کرده ام که اکر خدا ببعضی از انها مواخذه نماید مرا
بجهنم خواهد برد و کمان من اینست که مرا مواخذه خواهد کرد و نخواهد
آمرزید حضرت فرمود که بخدا شرک آورده کفت پناه میکیرم بخدا از اینکه
با و مشرک شده باشم فرمود که کسی را بناحق کشته کفت نه فرمود خدا
کناهت را می بخشد اکرچه مانند کوهها باشد در عظمت کفت کناهان
من از کوهها عظیم تر است فرمود که خدا کناهانت را می آمرزد اکرچه مثل
زمینهای هفتکانه و دریاها و درختان و آنچه در زمین از مخلوقات
خدا بوده باشد کفت از انها نیز بزرکتر است کفت خدا کناهت را می آمرزد

اگرچه مثل اسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد گفت از انها نیز بزرگ تر است حضرت
غضبناک بسوی او نظر فرمود و گفت ای جوان گناه عظیم تر است یا پروردگار
تو پس انجوان بر رو در افتاد و گفت منزه است پروردگار من و هیچ چیز از پروردگار
اعظم نیست و او از همه چیز بزرگوار تر است حضرت فرمود که مگر نمی آمرزد
گناهان عظیم را بغیر از پروردگار عظیم جوان گفت نه والله یا رسول الله
و ساکت شد حضرت فرمود که ای جوان یکی گناهان خود را میگوئی گفت هفتاد
سال که قبرها را میشکافتم و کفن مردها را میدزدیدم پس دختری از انصار مرد
و او را دفن کردند چون شب در آمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون آوردم
و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم در بین راه شیطان
مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت میداد و میگفت ای ناسپاسی
بدنش را ندیدی فرجی را ندیدی و مرا چنین وسوسه میکرد تا برگشتم
و باو وطی کردم و او را با نخاله گذاشتم و برگشتم ناگاه صدائی از پس خود شنیدم
که میگفت ای جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت روزی که من و تو بخاصه
نزد او بایستیم که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبر بدر
آوردی و کفنم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم پس وای بر
جوانی تو از آتش جهنم پس جوان گفت که من با این اعمال گمان ندارم که بوی
بهشت را بشنوم هرگز حضرت فرمود که دور شو ای فاسق که میترسم که با آتش
تو بسوزم چه بسیار نزدیکی تو بجهنم حضرت مکرر این را میفرمود تا انجوان
بیرون رفت پس ببازار مدینه آمد و توشه گرفت و بیکی از کوهها مدینه رفت
و بلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش در گردن غل کرد و فریاد
میکرد که پروردگارا اینک بندهٔ تست بهلول در خدمت تو ایستاده و دستش
در گردن غل کرده پروردگارا تو مرا میشناسی و گناه مرا میدانی خداوندا
پروردگارا پشیمان شده ام بنزد پیغمبر تو رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد

اندیشه نکردی از

وخوف مرا زیاده کرد پس سوال نمیکنم از تو بحق نامهای بزرگوارت و بجلال و عظمت
پادشاهیت مرا از امید خود ناامید نکردانی ای خداوند من و دعاء مرا باطل
نکردانی و مرا از رحمت خود مایوس نکنی تا چهل شبانروز این را میگفت و پیکر
و درندگان و حیوانات برو میگریستند چون چهل روز تمام شد دست باسمان
بلند کرد و گفت خداوندا حاجت مرا چه کردی و اگر دعاء من مستجاب نشده
آمرزیده نشدم و میخواهی عقابم کنی پس آتشی بفرست که مرا بسوزد یا عقوبتی
مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص کن پس خداوند عالمیان
این ایرا فرستاد که امتی که فاحشه میکنند یعنی زنا و ظلم بر خود میکنند
بمرتکب شدن گناهان بزرگ تر از زنا از شکافتن قبر و کفن دزدیدن و خدا را
یاد می آورند پس استغفار میکنند از گناهان خود یعنی از خدا میترسند و بزودی
توبه میکنند که می آمرزد گناهانرا بغیر از خداوند عالمیان میفرماید که یا محمد
بنده من بنزد تو آمد تایب و پشیمان و او را راندی و دور کردی پس بکجا
رود و بکه رو آورد و از که سوال میکند غیر از من که گناهش را ببیامرزد بعد ازان
در ایه فرمود که بعد از گناهان مصر نیستند بر کردهای خود و میدانند
بدی اعمال خود را ایشان جز ایشان آمرزش بر وردگار ایشان است
و بهشتها که جاری میشود از زیر انها و نهرها حال اونی که خالد ند در ان
بهشتها و هرگز از ایشان برطرف نمیشود و بسیار نیکوست مزد عملکنندگان
از برای خدا چون این ایه نازل شد حضرت بیرون آمدند و میخندند
و تبسم میفرمودند و احوال بهلول را می پرسیدند معاذ گفت
که یا رسول الله شنیدم که در فلان موضع است حضرت با صحابه متوجه
آن کوه شدند و بران کوه بالا رفتند دیدند که انجوان در سنگ استاده
و دستها را در گردن بسته و رویش از حرارت افتاب سیاه شده و مژهای
چشمش از بسیاری گریه ریخته و میگوید ای خداوند من خلق مرا نیکو

اگر دعای مرا مستجاب کرد امید
وگناه مرا آمرزید بغیر وحی
فرمان کرد الخ

بالای ص

ساختی

ساختی ومرا بصورت خلق کردی کاشکی میدانستم که نسبت بمن چه اراده داری
ایا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود بهشت مرا ساکن خواهی گردانید
الهی احسان نسبت بمن بسیار کردی ونعمت بسیار بر من داری دریغا که
میدانستم که آخر امر من چه خواهد بود ایا مرا بعزت بهشت خواهی برد یا
بمذلت بجهنم خواهی فرستاد الهی گناه من از اسمان تا زمین وکرسی واسع
وعرش عظیم بزرگتر است چه بودی اگر میدانستم که گناه مرا خواهی امرزید
یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد ازین باب سخنان میگفت ومیگریست
وخاک بر سر میریخت وحیوانات ودرندگان بر دورش حلقه زده بودند
ومرغان بر سرش صف زده ودر گریه با او موافقت میکردند پس حضرت
بنزدیک او رفتند ودستش را از گردنش کشودند وخاک را بدست مبارک
از سرش پاک کردند وفرمودند که ای بهلول بشارت باد ترا که تو آزاد کرده خدائی
از آتش جهنم پس بصحابه گفتند که همچنین تدارک گناهان بکنند چنانچه
بهلول کرد وایشان را بر خواند واو را ببهشت بشارت فرمودند وبایدانست
که توبه را شرایط وبواعث هست اول باعث توبه که آدمی را بر توبه میدارد
آنست که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است
ودر عظمت گناهانی که مرتکب انها شده است ودر عقوبت گناهان و
نتیجهای دنیا واخرت انها که در آیات واخبار آورده شده است وشمه
از انها بعد ازین بیان خواهد شد وتفکر نماید که چه منفعتها وفواید
عظیم بسبب گناهان از فوت شده است تا این تفکرات باعث این شود
که او را الم وتاسف حاصل شود از فوت آن محبوبات وتحصیل آن عقوبات
واین ندامت او را باعث میشود بر سه چیز که توبه مرکب انهاست اول
از انها تعلق بجا دارد که الحال ترک آن گناهان که مرتکب انها بوده است بکند
ودوم متعلق است که باید که عزم جزم بکند که بعد ازین عود باین گناهان

از انها قطع تعلق بجا آورد

نکند تا اخر عمر وسیم متعلق است بگذشته که پشیمان باشد از گذشتها و تدارک
آن گذشتها بکند اگر تدارک داشته باشد و بدانکه گناهان که ازان توبه واقع
میشود بر چند قسم است اول گناهی باشد که مستلزم حکمی دیگر بعد از عقوبت اخرت
نباشد مانند بوشیدن حریر و توبه این گناه همین ندامت و عزم بر نکردن
کافیست و برای برطرف شدن عقاب اخری و دویم آنست که مستلزم
حکم دیگر هست و آن بر چند قسم است یا حق خداست یا حق خلق و اگر
حق خداست یا حق مالیست مثل انکه گناهی کرده است میباید بنده از اد کند
پس اگر قادر بآن باشد تا بعمل نیاورد بمحض ندامت رفع عقاب از و نمیشود
و واجبست که آن کفاره را ادا کند یا حق غیر مالیست مثل انکه نماز و روزه
از او فوت شده است میباید قضای انها را بجا آورد و اگر کاری کرده است
که حدی خدا بر آن مقرر ساخته است مثل انکه شراب خورده است پس
اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد میخواهد توبه میکند
میان خود و خدا و اظهار آن نمیکند و میخواهد نزد حاکم اقرار میکند که
او را حد بزند و اظهار نکردن بهتر است و اگر حق الناس باشد اگر حق مالیست
واجبست که بصاحب مال یا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی باشد اگر
کسی را اگراه کرده است میباید او را ارشاد نماید و اگر قصاص باشد مشهور
میان علما آنست که میباید که بمستحق قصاص بشناساند اعلام بکند و اگر
صاحب حق خواهد او قصاص کند و اگر حدی باشد مثل اینکه فحش
گفته است پس اگر این شخص عالم باشد باینکه اهانت نیست نسبت باو
واقع شده است میباید که تمکین خود بکند از برای حد و اگر نداند خلاف
میان علما و اکثر اعتقاد اینست که گفتن باو باعث ازار و اهانت اوست
و در کار نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد و در باب غیبت
مذکور خواهد شد و اکثر علما را اعتقاد اینست که اینها واجبی چندان

بر سر خود و شرط توبه نیستند و اصل توبه بدون آنها متحقق میشود و بترک اینها عقاب
خواهد داشت و ظاهر بعضی احادیث این است که اینها شرط قبول توبه اند و توبه
کامل انست که تدارک ما فات مهما امکن بکند و باخر از ثمرات گناهان در
نفس او حاصل شده اینها را ازاله نماید چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در حدیث گذشته اشاره بآن فرمود که اولیک ینال تجدید فرمود که
در توبه کامل شرطست که یکسال بعد ازان بریاضات و مجاهدات تدارک
ما فات بکند و بعد ازان توبه ازان ناقص تر یکماهست و همچنین تا یکروز
و اقل مرتبه اجزای توبه انست که معاینه امور آخرت شده باشد که بعد ازان
که معاینه امور آخرت شد دیگر توبه مقبول نیست و از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه منقولست که شخصی در حضور انحضرت گفت استغفر الله
حضرت فرمود که میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است
و ان اسمیست که بر شش چیز اطلاق میکند و شش جزو دارد اول پشیمانی
بر گذشته دویم عزم بر اینکه عود نکنی هرگز سیم انکه حق مخلوقین با ایشان
رسانی که چون خدا را ملاقات نمائی پاک باشی و هیچ حقی از مردم در ذمه
تو نباشد چهارم انکه هر واجب که از تو فوت شده باشد بجای آوری
پنجم انکه گوشتی که بحرام در بدن تو روئیده از با بدوه و حزن و مشقت
بگذاری تا پوست با استخوان تو بچسبد و گوشت تازه در میان پوست و
استخوان تو بروید ششم انکه ببدن خود الم طاعت بچشانی انقدر که لذت معصیت را
بان چشانیده یا اَبَا ذَرٍّ فِی اللَّیلِ وَالنَّهَارِ فِی اٰجَالٍ مَنقُوصَةٍ وَالمَوتُ یَاتِی
بَغتَةً وَمَن یَزرَع خَیرًا یُوشِكُ اَن یَحصُدَ خَیرًا وَمَن یَزرَع شَرًّا یُوشِكُ
اَن یَحصُدَ نَدَامَةً لِكُلِّ زَارِعٍ مَا زَرَعَ ای ابوذر تو در گذرگاه شب و روزی
و شب و روز بر تو میگذرند و از اجل تو و عمر تو کم میکنند و خدا و ملائکه
عملهای ترا حفظ مینمایند و ثبت میکنند و مرگ بیخبر و ناگاه میرسد و هر که

تخم بدی درین دنیا میباشد عنقریب حاصل ندامت و پشیمانی درو میکند و هر زراعت
کند مثل انچه زراعت میکند میبابد یا اباذر لا یسبق بطئ بخطه و لا یدرک
یدرک حریص ما لم یقدر له من اعطی خیرا فالله اعطاه و من وقی شرا
فالله وقاه ای ابوذر کسی که سستی درزد و در طلب روزی دیگر بهره او
نمی برد و کسی که حریص باشد و بسیار سعی کند در طلب رزق زیاده از انچه خدا
مقدر کرده است باو نمیرسد و هر که چیزی باو عطا میرسد خدا باو عطا فرموده است
باید که از جانب خداوند و کسی که شری و بدی از و دور میشود خدا از و دور
گردانیده و او را حفظ کرده باید که خدا را شکر کند بدانکه بمقتضای آیات
و احادیث بسیار روزی که عبارت از چیزی چند است که صاحب جان
بآن منتفع شود خواه خوردنی باشد و خواه پوشیدنی و خواه غیر انها
مقدر است از جانب حق سبحانه و تعالی از برای هر کس بقدری بر وفق حکمت و
مصلحت و خلافست که ایا حرام روزی مقدر است یا نه و حق اینست که
خدا از برای هر کس از مصارف حلال روزی مقدر ساخته که اگر متوجه
حرام نشوند بایشان برسد و بقدر انچه از حرام متصرف میشوند از روزی
حلال ایشان باز میگردد و باز بایشان نمیرسد چنانچه بسند صحیح از حضرت
امام محمد باقر علیه الصلوات و السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در حجة الوداع فرمود بدرستی که روح الامین در دلمن دمید که هیچ
نفسی نمیرد تا روزی مقدر خود را تمام صرف نکند پس از خدا بترسید و
تقوی و پرهیزکاری را پیشهٔ خود کنید اهمال کنید در طلب روزی و بسیار
سعی کنید و اگر چیزی از روزی شما دیر میرسد شما را باعث نشود که از راه حرام طلبید
و معصیت خدا را وسیلهٔ تحصیل روزی گردانید بدرستی که خدا روزی
حلال قسمت کرده است و حرام قسمت نکرده است پس کسی که تقوی ورزد
و گناهان را ترک نماید و بر تنگی روزی صبر کند روزی حلال او میرسد و کسی

پرده ستر الهی را بدرد و از غیر حلال معاش خود را اخذ کند تفاص میکند خدا او را
از روزی حلال او در روز قیامت حساب از و میطلبند و بدانکه احادیث در طلب
رزق بسیار است و احادیث دعا کردن برای روزی بسیار و کسیکه گمان
نکند که چون روزی مقدر است سعی و دعا بیفایده است زیرا که بعضی از
روزی چنان مقدر شده است که بی سعی حاصل شود و بعضی چنان مقدر
شده است که با دعا بدست آید پس آدمی میباید که موافق فرموده خدا سعی
بکند و مبالغه بسیار در سعی چیز نکند و سعی را مانع عبادت و بندگی
خدا نکند و با وجود سعی توکل بر خدا داشته باشد و بداند که از سعی
بدون مشیت الهی چیزی حاصل نمیشود بزیادتی حرص و سعی کردن و ترک
عبادات الهی نمودن چیزی بر مقدر نمی افزاید و دعا نیز بکند و بداند که دعا
از جمله اسباب تقدیر روزیست و اگر نه ترک تجارت و سعی کردن مذموم است
و احادیث متواتره بر اینمضمون وارد است و ایضا باید که روزی را از جانب
خداوند و جمیع خیرات و دفع شرور ضرر را که از و داند باعث این نشود که
اگر کسی را خدا واسطه کند و احسانی با و بکند شکر احسان او نکند بلکه میباید که
همه را از خلق با و نیکی و احسانی کند حق نعمت او را بشناسد و شکر او را بکند اما اعتماد
بر و نکند و او را از ارزاق خود بداند و برای خشنودی او مخالفت پروردگار خود
نکند و بداند که خدا او را واسطه کرده است و این روزی با و رسیده است و اگر
خدا نمیخواست او قادر بر ایصال این نعمت نبود چنانچه از حضرت علی بن الحسین
صلوات الله علیه منقولست که حق تعالی در روز قیامت بر بنده از بندگانش
فرماید که آیا شکر کردی فلان شخص را گوید که نه بلکه ترا شکر کردم فرماید
که چون او را شکر نکردی مرا نیز شکر نکردی پس حضرت فرمود که شکر کنید
ترین شما برای خدا کسیست که شکر مردم را بیشتر کند و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که از درستی یقین مردم مسلمان آنست که راضی

و بعضی چنان مقدر شده
که با سعی حاصل شود

نکرداند مردم را بغضب الهی و ملامت نکند مردم را بر چیزی که خدا باو نداده بدرستی
که روزی حریص نمیکشاند و نخواستن و کراهیت کسی دور نمیکرداند و اگر کسی
از روزی خود بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را دریابد چنانچه
مرگ او را درمیابد و بسند معتبر از حسین بن علی علوان منقولست که
گفت در مجلسی بودیم که طالبان علم در آنجا حاضر بودند در بعضی از سفرها
نفقه ام منتهی شده بود بعضی از اصحاب من گفتند که از برای رفع این پریشانی
کرا میگمانی و امید داری من گفتم بفلانی شخص گفت پس والله که حاجت برآورده
نمیشود و بامید خود نمیرسی گفتم چه میدانی که چنین خواهد بود گفت که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که در بعضی از کتب سماوی خواندم که
خداوند عالمیان میفرماید که بعزت و جلال و مجد و بزرگواری و رفعت
خود سوگند میخورم که قطع میکنم امل هر کسی را که از غیر من امیدی
داشته باشد بیاس و ناامیدی بروی بپوشانم جامه مزلت و خواری را نزد
مردم و از ساحت قرب خود او را دور میگردانم و از فضل خود او را محروم
میگردانم آیا در سختیها و شدتها امید از غیر من میدارد و حال آنکه کلید همه درها
بدست منست و درها همه بسته است و درگاه من برای دعا کنندگان باز است
کرا امید من کرده و در بلاها روی بمن آورده او را محروم کرده ام که از برای مطلب
عظیمی بدرگاه من آمد که امید او را قطع کردم از آنروها و مطلبهای بندگان
خود را نزد خود حفظ کرده ام که در روز احتیاج بایشان برسانم بحفظ من
راضی نمیشوند و پر کرده ام آسمانهای را از جماعتی که هرگز از تسبیح من ملال و سستی
بهم نمیرسانند و امر کرده ام ایشان را که درهای فیض و رحمت را میان من
و بندگان من نبندند پس اعتماد بقول من نمیکنند یا نمیدانند کسی که بلائی
از بلاها بر او نازل شود که کسی غیر از من رفع نمیتواند کرد مگر باین من چرا
این بنده از من چنین غافلست عطا کردم با و بیجود و رحمت خود چیزی

شاید و بلا با بدست منست
و امید از غیر من صد دارد و
بفکر خود در دیگر را
میکوبد و خال
دارد

چندانکه

چندانکه از من نطلبید بود چون از و باز گردم از من میطلبد کرم و
از دیگران سوال میکند یا کمانش اینست که من نطلبیده میدهم بعد از
طلبیدن و سوال کردن نخواهم داد یا من بخیلم که بنده مرا بخیل میداند
یا جود و کرم از من نیست یا عفو و رحمت بدست من نیست محل آرزوهای
خلایق و امید گاه بندگان بس کرا امید دارند و طلب مینمایند اگر اهل آسمانها
و اهل زمین همه از من آرزو بخواهند و حاجت بطلبند و بهریک را دادشان
آنچه طلبیده اند بدهم از ملک و پادشاهی من مثل یک عضو موی چیزی
کم نمیشود و چگونه کم شود ملکی که من پادشاه آنملک باشم پس بدانحال
کسی که از رحمت من ناامید شود و بدا حال کسی که معصیت چون من خداوندی
کند و از من نترسد یا باذر المتقون سادة و الفقهاء قادة و مجالستهم
زیادة ان المؤمن لیری ذنبه کانه تحت صخرة یخاف ان تقع علیه
و ان الکافر لیری ذنبه کانه ذباب مر علی انفه یا باذر ان الله تبارک
و تعالی اذا اراد بعبد خیرا جعل الذنوب بین عینیه ممثلة و الاثم
علیه ثقیلا و بیلا و اذا اراد بعبد شرا انساه ذنوبه یا باذر لا تنظر
الی صغر الخطیئة و لکن النظر الی من عصیت یا باذر ان نفس
المؤمن اشد ازیکاضا من الخطیئة من العصفور حین یقذف
بنفسه فی شرکه یا باذر من وافق قوله فعله فذاک الذی اصاب حظه
و من خالف قوله فعله فانما یوبخ نفسه یا باذر ان الرجل لیحرم
رزقه بالذنب یصیبه ای ابوذر متقیان و پرهیزکاران بزرگوارانند
و فقها و علما قاید و راهنمای مردمانند و همنشینی علما کردن موجب
زیادتی علم و کمالاتست و بدرستی که مومن گناه خود را چنان عظیم
می بیند و از آن حذر است که گویا در زیر سنگیست که میترسد که بر سرش

مگر من نیستم

فرو آید و بتحقیق که کافر کناه خود را چنان سهل میداند که گویا مگسی
بر بینی او نشست و گذشت ای ابوذر بدرستی که هرگاه حق تعالی خیر و سعادت
بنده را خواهد گناهان او را بپوسته در میان دو چشم او متمثل میگرداند که منظور
نظر او باشد و گناه را بزرگ و دشوار میگرداند و اگر سعادت نبیده را نخواهد
او بیشتی باشد گناهرا از خاطر او فراموش میسازد ای ابوذر نظر مکن بکوچکی
و خوردبودن گناه ولیکن نظر کن به بزرگواری و عظمت خداوندی که
معصیت او کرده ای ابوذر نفس مومن اضطرارش از گناهان بیشتر است
از اضطراب گنجشکی که در دام افتاده باشد ای ابوذر هرگاه گفتارش با کردارش
موافق بوده باشد پس او بهره خود را از سعادت یافته است و اگر نه چنین
باشد که قولش نیکو و کردارش بد باشد در قیامت خود را سرزنش و ملامت
خواهد کرد ای ابوذر بسیار است که کسی از روزی خود محروم میگردد
و بسبب گناهی که از او صادر میشود بدانکه تقوی در حد رفیع است از ذکر
مقربان و بعد ازین مجملی از احوال متقیان انشاء الله مذکور خواهد شد
و مجالست و همنشینی علمای ربانی که بشرایط علم عمل کرده باشند و باثار انبیا
دانسته اند متصف شده باشند موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانچه
از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که با عالم گفتگو
کردن و صحبت داشتن برروی مزبلها بهتر است از سخن گفتن و مصاحبت
کردن با جاهل برروی فرشها و تکیه گاههای زیبا و بسنده معتبر منقولست
که از حضرت رسول ص که حواریان بحضرت عیسی گفتند که با چه جماعت همنشینی
کنیم فرمود که با کسی بنشینید که خدا را بیاد شما آورد و دیدن او و علم شما را بیفزاید
سخن گفتن او و دیدن عمل او شما را با آخرت راغب گرداند و منقولست که لقمان
بفرزند خود گفت که بدیده بصیرت نظر کن و از روی بینائی مجالس برای خود
اختیار کن پس اگر به بینی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین پس

اگر تو عالم باشی علم تو برایتو نفع خواهد کرد در اینمجلس اگر جاهل باشی اینجماعت ترا
تعلیم خواهند کرد و گاه باشد که رحمتی از خدا بر ایشان نازل گردد و ترا با ایشان
فرا گیرد و اگر جماعتی را ببینی که در یاد خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالم
باشی چون با ایشان نشینی علم تو بتو نفع نمیدهد و اگر جاهل باشی جهل ترا
زیاده میکردانند و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل گردد و ترا فرا گیرد و بدانکه
معاصی کناهان هرچند صغیره باشند عظیم است موجب جرأت شیطان
و سبب توفیق خداوند عالمیان میگردد و باعث قساوت قلب و سیاهی
دل و دوری از رحمت الهی میشود بلکه مکروهات را سهل نمیباید شمرد
که ارتکاب مکروهات موجب خوف در محرمات و کناهان صغیره میشود
و بر کناهان صغیره که مصر شدند و از انها توبه نکردند خود بکبیره میشوند
زیرا که اصرار بر صغیره کبیره است و باعث جرأت بر کناهان کبیره نیز میگردد
و ارتکاب کبایر آدمی را بکفر و شرک میرساند نعوذ بالله منه پس باید که کناهان
خورد نشمارند و نظر بعظمت پروردکار کنند که معصیت عظیم سهل نمیباشد
چنانچه حضرت امیر المومنین ع فرمود که صغیره خورد نمیباشد چیزی که
در روز قیامت نفع دهد صغیر نمیباشد چیزی که در روز قیامت ضرر کند
و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه و آله منقولست که کناهان صغیره
را مانند بکناهان کبیره و کسی که در اندک از خدا نترسد در بسیار هم نمیترسد
و اگر خدا مردم را بهشت و دوزخ نمیرسانید واجب بود بر مردم که او را اطاعت
کنند و معصیت او نکنند برای تفضلهای که با ایشان فرموده و احسانهائی که
نسبت با ایشان کرده و نعمتهای که بدون استحقاق بر ایشان فرستاده
و حضرت رسول ص فرمود که حقیر مشمارید چیزی از بدیرا که هرچند خورد نماید
در نظر شما و اعمال خیر خود را بسیار مدانید هرچند بسیار نماید در نظر
شما بدرستی که کبیره با نماند با استغفار و صغیره صغیره نیست با اصرار

وامام محمد باقر علیه السلام فرمود که از جملهٔ گناهان که آمرزیده نمیشود آنست که
کسی بگوید کاش که مرا مواخذه نمیکردند بهمین گناه و حضرت امیر المومنین ع
فرمود که هیچ بنده نیست مگر اینکه بر وجهی پرده بوشیده است تا هنگامی
که چهل گناه کبیره بکند پس تمام پرده‌ها از و دریده میشود پس ملائکه که حافظ
اعمال میگویند خداوندا این بنده تو پرده‌های ستر تو همه از و گشوده شد
خدا بایشان وحی فرماید که او را بیالهای خود بپوشانید پس هیچ فضیحی را
نمیگذارد مگر اینکه مرتکب میشود و خود را بافعال قبیحه خود در میان
مردم میستاید ملائکه که میگویند که خداوندا این بنده هیچ گناهی را ترک
نمیکند و ما را شرم می آید از کارهای او پس خدا وحی میفرماید که بالهای
خود را از و بردارید پس بعد از ان اظهار عداوت ما اهل بیت مینماید و درین
هنگام خدا او را در اسمان و زمین رسوا میکند پس ملائکه میگویند که خداوندا
این بنده تو چنین پرده دریده و رسوا ماند میفرماید که اگر من در و چیزی
میدانستم نمیگفتم که شما بال خود را از و بردارید و ایضا منقولست که از حضرت ع
فرمود که ترک گناهان کردن آسان تر است از طلب توبه کردن و چه بسیار است
شهوت یکساعت که باعث اندوه دور و دراز میشود و مرگ دنیا را رسوا
کرده است و از برای عاقل در دنیا جای فرح و شادی نگذاشته است و حضرت
صادق ع فرمود که اگر خدا خیر بنده را میخواهد و او گناهی میکند او را ببلائی
مبتلا میگرداند که استغفار را بیاد آورد و توبه کند و کسی را که خیری در و
نمی بیند چون گناهی کرد استغفار را از خاطر او محو مینماید و او را در نعمت
میدارد چنانچه میفرماید که استدراج و از مایش میکنم ایشان را از جهتی
که نمیدانند بعضی در هنگام معاصی بایشان نعمت میدهیم و حضرت
صادق ع فرمود که خدا دوست میدارد بنده را که در گناهان عظیم رو
بدرگاه او آورد و از و طلب آمرزش نماید و دشمن میدارد بنده را که اندک

کناهی کرده باشد وانرا حقیر و خفیف شمارد وایضاً فرمود که بپرهیزید از
کناهان حقیر شمرده شد که انها آمرزیده نمیشود پرسیدند که کدام کناهانست
فرمود اینکه کسی کناهی کند وگوید خوشا حال من اگرچه این کناه نداشته باشم
وفرمود که حضرت رسول الله ص بصحرا خشک ساده رسیدند وبصحابه فرمودند
که هیزم جمع نمائید صحابه گفتند یارسول درین زمین هیزم نیست فرمود که هرچه
بدست آید بیاورید پس آوردند تا بسیار جمع شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که کناهان باین نحو جمع میشود پس فرمود که ازینها رسهل مشمارید
کناهان اگر هر کناهی طالب کننده هست وجمیع کناهانرا نوشته است در نامه
اعمال ثبت کرده است وحضرت صادق ع فرمود که ادمی که کناهی میکند در دل او
نشان سیاهی پیدا میشود پس اگر توبه کرد بطرف میشود واگر دیگر کناه کرد زیاده
میشود تا دلش را تمام فراگیرد دیگر بعد ازان هرگز رستگار نمیشود وحضرت
باقر علیه السلام فرمود که کاه هست که بنده از خدا سؤالی مینماید ونزدیک
میشود که حاجتش برآورده شود پس کناهی میکند وخدا وحی میفرماید
بملک که حاجتا وا بر میاورد که متعرض غضب من شد ومستوجب
حرمان کردید ودر حدیث دیگر فرمود که هیچ سالی باران از سال دیگر کمتر نمی
آید ولیکن خدا هر جا که میخواهد میفرستد بدرستی که هر کاه جماعتی معصیتها
کرده اند آنقدری از باران که برای ایشان مقدر شده است حق تعالی از
ایشان باز میگیرد ودر بیابانها ودریاها وکوهها می بارد وکاه هست
که جعل را خدا غذا میفرماید در سوراخش بسبب نیامدن باران برای
کناهان اجماعتی که در حوالی ایشان جا کرده است وخدا او را راه داده است
بجلهٔ دیگر جا بگیرد وبعد ازان حضرت فرمود که عبرت بگیرید ای صاحبان
بصیرتها وحضرت صادق ع فرمود که کاه هست که شخص کناهی میکند
وبسبب آن از نماز شب محروم میماند وبدرستی که عمل بد تاثیرش در صاحبش

تندتر است از فرو رفتن کارد در گوشت و فرمود که کسیکه گناهی را اراده کند و بعمل
نیاورد که بسیار است کسی که گناهی میکند پس خدا میفرماید بعزت و جلال خود سوگند
که ترا نیامرزم هرگز و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که گاه
باشد که بنده را بر گناهی از گناهان شش صد سال در محشر محبوس بدارند و او نظر
کند بزنانش که در بهشت متنعمند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که
حق تعالی قضای حتم نفرموده که نعمتی که بنده را کرامت فرماید از و سلب
ننماید تا گناهی از و صادر نشود که مستحق غضب الهی و زوال نعمت گردد
و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که هیچ دردی برای دلهای مردان
بتر از گناهان نیست و هیچ خوفی بدتر از مرگ نیست و از برای تفکر احوال
گذشتگان کافیست و مرگ از برای موعظ بس است و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام فرمود که گناهی که تغییر نعمت میدهد بغی و تکبر
و فخر است و گناهی که صورت ندامت میشود قتل نفس است و گناهی که
موجب نزول عذاب الهیست ظلم است و گناهی که موجب رسوائی و درد
بدن بردهاست شراب خوردنست و گناهی که باعث منع روزیست زنا
و گناهی که باعث زود فنا شدنست قطع رحم است و گناهی که دعا را مردود
میگرداند و هوا را تاریک میگرداند عقوق والدین است یا اباذر ورع
مَا لَسْتَ مِنْهُ فِي شَيْءٍ وَلَا تَنْطِقْ فِيمَا لَا يَعْنِيكَ وَاحْزُنْ لِسَانَكَ
كَمَا تَحْزُنُ وَرِقَكَ يَا اَبَا ذَرٍّ اِنَّ اللهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لَيُدْخِلُ قَوْمًا الْجَنَّةَ بِالْ
حَتَّى يَمْلُوَ وُفُوقَهُمْ قَوْمٌ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فَاِذَا نَظَرُوا اِلَيْهِمْ عَرَفُوهُمْ
فَيَقُولُونَ رَبَّنَا اَخْوَانُنَا كُنَّا مَعَهُمْ فِي الدُّنْيَا فَلِمَ فَضَّلْتَهُمْ عَلَيْنَا فَيُقَالُ
هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ اِنَّهُمْ كَانُوا يَعُوعُونَ حَيْثُ تَشْبَعُونَ وَيَظْمَؤُونَ
حِينَ تَرْوَوْنَ وَيَقُومُونَ حِينَ تَنَامُونَ وَيَشْخَصُونَ حِينَ تَخْفِضُونَ
ای ابوذر ترک کن کاری را که از و فایده بتو عاید نمیگردد و سخن مگو در

امر بکر

امری که از آن منتفع نمیشوی و زبان خود را حفظ کن چنانچه ز خود را ضبط
نمائی ای ابوذر حق تعالی جمعی را داخل بهشت خواهد کرد و آنقدر از نعمت با ایشان
کرامت خواهد فرمود که نزدیک شود که ایشان را از بسیاری نعمت ملال حاصل
کرده و بالاتر ایشان جماعتی باشند در درجات عالیه بهشت پس چون ایشان
نظر بآن جماعت کنند بشناسند ایشان را و چون حال ایشان را از حال خود
بهتر یابند گویند که پروردگارا ایشان برادران ما بودند و ما در دنیا با
ایشان می بودیم چه سبب ایشان را بر ما زیادتی داده اید در جواب ایشان
رسد که همه هیهات هیهات مرتبه شما جا و مرتبه ایشان جا ایشان کرسنه شدند
در هنگامی که شما سیر بودید و تشنه میشوند در وقتی که شما سیراب بودید
و بعبادت ایستاده بودند در اوقاتی که شما در خواب بودید و مسافر میشدند
و از خانها بیرون میرفتند از برای خدا در راههای خیر در هنگامی که شما در رفاهیت
و عیش ساکن بودید بدانکه از زبان بسخن گفتن سعادتها تحصیل میتوان
نمود و ممکن است بیک کلمه شقاوت ابدی حاصل شود یا بحسب دنیا مفاسد
مترتب شود که اصلاح پذیر نباشد چنانچه اگر بدة متکلم شود کافر میشود
و بر و خلود جهنم واجب میشود و ممکن است که در مجلس حرف شری
بگوید که باعث قتل چندین هزار نفس شود و ممکن است که کلمه خیری بگوید
که باعث خلاصی چندین هزار کس از کشتن بشود پس چون مفاسد سخن
گفتن بسیار است و غالب اوقات آدمی بی تفکر سخن میگوید و مفاسد دنیا و اخرت
بسیار بر سخن گفتن مرتب میشود لهذا فضیلت خاموشی بسیار وارد
شده است امّا مراد خاموشی از سخنی است که خیریت از او نداند پس زبانش
باذکار واردعیّه و تلاوت قرآن جاری باشد یقین که بهتر از خاموشی است
و مودت سعادت ابدیست و اگر سخنان دیگر گویید باید که اول تفکر نماید و رعایت
فواید و مفاسد آن بکند و بعد از آن که بداند که فائده اخروی یا اصلاح

دنیوی دران هست بگوید والا ساکت شود که سلامتی و نجات در اینست چنانچه
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت لقمان بفرزند خود وصیت
فرمود که ای فرزند اگر گمان کنی که سخن گفتن از نقراست بدانکه ساکت بودن
از طلاست و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که نجات مرد مسلمان
در نگاه داشتن زبان خود خواست و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که
ابوذر میگفت که ای طلب کننده علم این زبان هم کلید خیراست و هم کلید
شراست پس بر زبان خود مهر بزن چنانچه بر طلا و نقره مهر میزنی و حضرت
صادق ع فرمود که حضرت عیسی میفرمود که بسیاری سخن مکوئید
در غیر یاد خدا بدرستی که بسیار سخن میکویند دلهای ایشان
قساوت دارد و نمیدانند و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهم
وارد شده که زبان فرزند آدم هر صبح مشرف میشود بر سایر اعضا و جوارح
او میرسد که برچه حال صبح کرده اید میکویند که حال ما خیراست اگر تو ما را بحال
خود بگذاری و ببلائی مبتلا نکردانی و از تو بخدا میدهند و مبالغه
میکنند که ما را ببلائی مبتلا مکن و میکویند که ما بسبب تو ثواب میبریم و بسبب
تو معاقب میشویم و روایت کرده اند که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله
علیه وآله آمد و گفت که یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را
نگاه دار باز گفت یا رسول خدا مرا وصیتی بفرما فرمود زبان خود را حفظ
کن و باز گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما حضرت فرمود که مگر مردم را از آتش
بر رویشان در افکند بغیر از ورد کردهای زبان ایشان و در حدیث دیگر فرمود کسی که کلام
خود را از عملش حساب نکند گناهان او بسیار و عذابش مهیاست و حضرت جعفر
بن محمد علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت فرمود خدا زبان را در
جهنم عذاب خواهد فرمود که هیچ عضو را بآنچنان عذاب نکند پس زبان خواهد گفت
که خداوندا چرا مرا زیاده از سایر اعضا عذاب کردی خطاب رسد که یک کلمه

از تو صادر شد و بمشرق و بمغرب عالم رسید و خونهای حرام بسبب آن ریخته شد و مالها
بسبب آن بحرام غارت شد بعزت و جلال خودم سوگند که ترا عذاب کنم که هیچ یک از
جوارح را آن عذاب نکنم و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود هیچ چیز
سزاوارتر نیست بر بسیار حبس کردن از زبان و فرمود که خوشحال کسی که زیادتیهای مال
خود را در راه خدا انفاق نماید و زیادتی سخن را امساک کند و نگاه دارد و از حضرت
امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند از سخن گفتن و خاموشی که کدام یک بهتر اند
حضرت فرمودند که هر یک را آفتهاست پس اگر هر دو از آفت سالم باشند سخن
گفتن بهتر از خاموشیست زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیای ایشان را
بخاموشی نفرستاد بلکه بسخن امر فرمود و مستحق بهشت نمیتوان شد بخاموشی
و مستوجب محبت الهی نمیتوان شد بسکوت و از آتش جهنم خلاصی نمیتوان
یافت بسکوت و جمیع اینها بسخن گفتن میشود هرگز من ماه را با آفتاب برابر
نمیکنم تو فضل خاموشی را بسخن بیان میکنی و فضل سخن را بخاموشی بیان
نمیتوانی کرد و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که جمیع خوبیها
در سه چیز جمع شده اند در نظر کردن و ساکت بودن و سخن گفتن پس هر
نظری که در آن عبرت گرفتن نباشد بکار نمی آید و هر خاموشی که در آن تفکری
نباشد آن غفلتست و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد آن لغو است پس
خوشحال کسی که نظرهای او همه عبرت باشد و خاموشی او همه تفکر
در امری باشد که بکار او آید و سخن او همه یاد خدا باشد و بر کناهان خود بگرید
و مردم از شر او ایمن باشند و حضرت صادق علیه السلام فرمود خواب راحت بدنست
و سخن گفتن راحت روحست و خاموشی راحت عقلست یا اباذر جعل الله جل
ثناؤه قرة عيني في الصلوات وحبب الي الصلوة كما حبب الى الجايع الطعام
والى الظمان الماء وان جايعا اذا اكل شبع وان الظمان اذا شرب روى وانا
لا اشبع من الصلوة يا اباذر ان الله عز وجل بعث عيسى بن مريم بالرهبانية

وبعثت بالحنفية السمحة وحبب الي النساء والطيب وجعل في الصلوات
قرة عيني يا اباذر ايما رجل تطوع في كل يوم وليلة اثنا عشرة ركعة سوى
المكتوبة كان له حقا واجبا بيت في الجنة يا اباذر انك ما دمت في الصلوة
فانك تقرع باب الملك الجبار وكل من يقرع باب الملك يفتح له يا اباذر ما من عبد
يقوم مصليا الا تناثر عليه البر ما بينه وبين العرش وكل بر ملك يناوي
يا بن ادم لو تعلم ما لك في الصلوة من تناجي ما انصرفت اي ابوذر الله
تعالى روشني چشم مرا در نماز مقرر فرموده ونماز را محبوب من ساخته است
چنانچه كرسنه را دوست دارد طعام وتشنه را خواهان آب كرا نيده است
وبدرستي كه كرسنه چون طعام را ميخورد سير نميشود وتشنه سيراب نميشود وتشنگي زائل
ميكردد ومن هركز از نماز سير نميشوم وهميشه خواهان آنم اي ابوذر عيسى
بن مريم را بر رهبانيت مبعوث كردانيده بود ودر شريعت او بود ترك معاشرت
خلق ودوري از زنان وترك لذتها ومرا مبعوث كردانيده است بادين پاكيزه
ومايل از اعوجاج واعراف بجانب استقامت ودر نهايت آساني كه تكليفها
شاق در ان نيست ومرا محبت زنان وبوي خوش داده اند وليكن فرح و
شادي وروشني ديده من در نماز است اي ابوذر هركه در هر شبانروزي دوازده
ركعت بغير از نمازهاي واجب بكذارد بر خدا لازم وواجبست كه خانه در بهشت
او اكرامت فرمايد اي ابوذر ما دام كه در نمازي در كاه فيض وفضل ورحمت
خداوند بادشاه جبار را ميكوبي وهركه بسيار در كاه بادشاهرا ميكوبد البته
براي او ميكشايند اي ابوذر هيچ مومني بنماز نمي ايستد مكر انكه بر و فرو ميريزد
رحمت از ميانه او تا عرش وملكي را بر او موكل ميكرداند كه او را ياد ميكند كه اي فرزند
آدم اكر بداني كه ترا در نماز چه ثوابها ورحمتها هست وبا چه خداوندي مناجات
ميكني هركز از نماز فارغ نشوي وترك نماز ننمائي توضيح اين مضامين قدسيه
در ضمن چند لمعه بظهور ميآيد لمعه اول در بيان فضيلت صلواتست

بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میگردد بعد از عقاید ایمان افعال بدنی هیچ
فعلی بفضیلت نماز نیست و نماز از جمیع افعال افضلست چنانچه حی علی خیر
العمل که در اذان متواتر است بر اینمعنی دلالت دارد و کسی که این را استبعاد نکند
که چون میشود که نماز از عملها بسیار دشوار افضل باشد چنانچه عمر علیه اللعنه
بعقل شوم خود انکار را بمعنی کرد و نهی کرد مردم را از که حی علی خیر العمل
در اذان زیرا که کمال و نقص عبادات را بعقول ناقصه خود نمیتوانیم دانست و حکیم
علی الاطلاق میداند که کدام عمل برای صلاح حال ما و قرب ما بجناب اقدس او
بیشتر خیلست و بسیاری و کمی مشقت را چندان دخلی در فاضل و مفضول
بودن عمل نیست چه ظاهر است که اگر کسی بگوید بسیار صعبی بالا رود یا باهای
خود را یکروز بشوید و بیدوا نماز دشوارتر است و هیچ فضیلت ندارد و اگر بقصد
ثواب کند معاقب خواهد بود مثل آنکه طبیبی گاه باشد که بدوائی سهل المؤنه
که بفلسی تحصیل توان نمود بیماری را معالجه نماید بدوائی که بصد تومان مدت
دو سال بعمل آورده باشند معالجه نتوان نمود و تقدیم و تقویتی که از چند
لقمه گوشت و برنج حاصل میشود از هیچ معجونی حاصل نمیشود هر چند مبلغها
جواهر دران بکار رفته باشد هیچدان حکیم علی الاطلاق طبیب نفوس و ارواح
و عقول خلایق هر عملی را در تکمیل عقول و نفوس و تقویت ایمان و یقین
تاثیری داده و از برای هر یک مرتبه از فضل بیان فرموده که هیچ یک از دیگری
مستغنی نیستند و هر یک را تاثیری خاص هست که از دیگری متصور نیست پس
کسی گمان نکند که چون نماز بهترین اعمالست پس کار دیگر باید کرد این بابت نیست
که کسی گوید چون گوشت تقویتش بیشتر است پس آب نباید خورد بلکه هر فعلی
را مدخلیتی در کمال ایمان هست که دیگری را نیست و همه در کارند اما نماز فائدش
زیاده از سایر اعمال است و بیشتر موجب قربتست و معراج مومنست و
آنحدیث مشهور که بهترین اعمال آنست که دشوارتر باشد ممکنست که مراد

ازان این باشد که هر که نوعی از عمل دشوارتر ش بهتر از آسان تر است مثل انکه
نمازی که در فصل آن مشقت بیشتر است بهتر باشد از نمازی که آسان تر میسر
شود و روزه که در تابستان کرم دارند چون دشوار تر است افضل باشد
از روزه زمستان که آسان تر است نه اعمال نیکو و پسند معتبر صحیح از معویه
بن وهب منقولست که از حضرت صادق صلوات الله علیه سوال کردم
که کدام عملست که بیشتر باعث قرب بنده بخدا میشود و نزد خدا محبوب
تر است فرمود که علی را که از معرفت اصول دین بهتر از نماز نمیدانم نمی بینی
که بنده صالح عیسی بن مریم گفت که خدا مرا وصیت کرده است نماز و روزه
و زکوه مادام که زنده باشم و در حدیث دیگر فرمود که محبوب ترین عملها
نزد حق تعالی نماز است و نماز اخر وصیتهای پیغمبرانست پس چه بسیار سست
که کسی غسل کند یا وضو بسازد و وضو را کامل بجا آورد بکناری رود که کسی
او را نبیند پس خدا او را ببیند که گاه در رکوعست و گاه در سجود است
بدرستی که بنده هر گاه که سجده میکند و سجده را طول میدهد شیطان فریاد
میکند که واویلاه فرزندان ادم اطاعت خدا کردند و من معصیت کردم
و ایشان سجده کردند و من ابا کردم حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که نماز
باعث قرب هر پرهیزکاریست و حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت فرمود که مثل نماز نسبت با ایمان از بابت عمود
خیمه است اگر عمود برپاست نفع میکند طنابها و میخها و پرده خیمه را و چون
عمود شکست انها هیچ نفع نمیدهد همچنین در ایمان اگر نماز هست اعمال
دیگر نفع میدهد و اگر نماز نیست عملهای دیگر چندان فایده نمی بخشد و حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که پدرم در هنگام وفات فرمود که ای فرزند
شفاعت ما نمیرسد بکسی که نماز را سبک شمارد و سبک بجا آورد و حضرت
صادق ع فرمود که مرد بیری را در روز قیامت اعمالش را ببرند و هند چون

علی ع

نظر کند بغیر از بدی چیزی در آن نامه نه بیند و بسیار دشوار آید پس بگوید خداوندا
مرا امر خواهی کرد که بجهنم برند خطاب رسد که ای شیخ من شرم میکنم که ترا عذاب کنم
و حال آنکه تو در دار دنیا نماز میکردی بفرمائید تا بندهٔ مرا ببهشت و حضرت امام محمد
باقر علیه السلام فرمود که هر که از شیعیان ما بنماز می ایستد احاطه میکند او را از ملائکه
بعدد جماعتی که در مذهب مخالف او بوده اند در عقب او نماز میگذارند و برای او
دعا میکنند تا از نماز فارغ شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در روز
قیامت که بنده را بمقام حساب میدارند اول چیزی که از و سوال مینمایند نماز است
پس اگر تمام بجا آورده است نجات می یابد والا او را در آتش فرو میبرند و حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه فرمود اگر نماز گذارنده بداند که از جلال و عظمت الهی
چه مقدار باو احاطه نموده خواهد که هرگز سر از سجده برندارد لمعه دوم در بیان
اختلاف شرایع و مذمت بدعت در دین است بدانکه حق سبحانه و تعالی هر پیغمبر
از پیغمبران اولوالعزم را که مبعوث گردانیده شریعتی برای او مقرر فرموده موافق
مصلحت آن زمان و احوال آن عصر و چون بپیغمبر دیگر از پیغمبران اولوالعزم بعد از او
مبعوث میشد و مناسب حکمت و مصلحت اهل آن زمان حکمی چند بود مخالف
حکم امت پیغمبر سابق این شریعتان احکام را متبدل میساخت حکمی چند مخالف آنها
برای ایشان مقرر میشد و این والعیاذ بالله نه از باب جهل و نادانی است که
یک چیز را بنوعی داند و بعد از آن رایش متغیر شود و بر خلاف آن علم بهم رساند
چنانچه ملاعین یهود باین سبب منکر نسخ شده اند بلکه باعتبار اختلاف احوال
و تبدل حکمت اینطور است چنانچه طبیب در اول بیماری مصلحت بیمار را در دوائی
و غذائی میداند و در وسط بیماری غذائی دیگر و دوائی دیگر صلاح میداند
و آخر بیماری غذا و دوائی دیگر و گاه باشد که اول بیماری تبرید کند و در آخر تسخین
کند چنانچه مثلا قوم موسی چون بسیار لجوج و عنود و سرکش و شریر
بودند برای اصلاح ایشان تکالیف شاقه مقرر فرموده مثل انکه بول اگر

بجائی از بدن ایشان میریخت می بایست آن موضع را مقراض کنند تا پاک شود و بدن
قصاص بایشان مقرر فرموده بودند که اگر کسی دیگری را بکشد البته قصاص
کنند و عفو جایز نبود و امت حضرت عیسی چون مردم بسیار ملایم و
هموار بودند جهاد را از ایشان ساقط فرمود و فرمود که ایشان را بموعظه
و نصیحت براه حق هدایت کنند و ایشان را بامر رهبانیت و کوشه گیری
و سیاحت در زمین فرمود و در کشتن نفس دیر و عفو برای ایشان مقرر
فرمود و امت پیغمبر آخر الزمان چون وسط بودند احکام ایشان را وسط مقرر
فرمود چنانچه قتل نفس ایشان را مخیر فرمود در میان قصاص کردن و دیه
گرفتن و عفو کردن و همچنین در سایر احکام و سابقا در ابواب بنود
بیان کردیم که عقول خلایق عاجز است از احاطه کردن بحسن و قبح خصوصیات
شریعت پس در هر شرعی آنچه صاحب آن شرع خبر داده بجا می باید آورد
و بعقل ناقص خود اختراع عبادتها و بدعتها نمیباید کرد که موجب ضلالت
و کمراهیت و قول شیطان را نمیباید خورد که این عبادت مرا خوشتر
می آید و این روش عمل کردن مرا بیشتر نزدیک میکند زیرا که قرب و بعد
بخدا معنی نیست که امثال ما مردم که عقلهای معیوب بهزار نقص و معیوب ص
مخلوط باصد هزار شهوت داریم توانیم فهمید بلکه عقول انبیا و اوصیا
بانها میتوانند رسید چنانچه گذشت نصرانی میگوید من اگمان میکنم
که بآن عبادت و ریاضتی که میکشد او را قرب حاصل میشود و حال آنکه
هرچند عبادت بآن طریقه میکند کفر و عنادش بیشتر میشود و
از خدا دورتر میگردد و بدانکه بدعت آنست که یک امری در دین
حرام کنند که خدا حرام نکرده باشد یا امری را که خدا حرام کرده باشد
حلال کنند یا امری را مکروه کنند که خدا مکروه نکرده باشد یا امری را واجب
گردانند که خدا واجب نکرده باشد یا امری را مستحب قرار دهند که خدا مستحب

قرار نداده باشد اگرچه باعتبار یک خصوصیتی باشد مثل انکه خدا فرموده است
که نماز در همه وقت مستحب است اگر کسی باین عنوان نماز کند که چون همه وقت
سنت است واین وقتست ازان وقتها پس من در اینوقت نماز میکنم ثواب دارد
واگر دو رکعت نماز در وقت غروب آفتاب بجا آورد بعنوان اینکه در خصوص
این وقت خدا این نماز را از من طلبیده است بدعت میشود وحرام است
چنانچه علیه اللعنه در خصوص جاشت شش رکعت مقرر ساخت که
در اینوقت میباید کرد بعنوان سنت وبا اینحیث بدعت حرام شد وایمه
ما صلوات الله علیهم ازان نهی فرمودند وهمچنین اگر کسی نماز سنتی را
سه رکعت بیک سلام بکند چون این هیئت در نماز سنت از پیغمبر ما نرسیده
بدعت وحرام است یا اگر کسی در هر رکعتی دو رکوع بجا آورد حرام است
وهمچنین کلمه طیبه لا اله الا الله را همه وقت گفتن سنت است وبهتر
از کار است اگر کسی چنین قرار دهد که بعد از صبح هزار وبا نصد مرتبه
سنت است وخصوص اینعدد را در خصوص اینوقت از جانب شارع مقرر
داند یا خود قرار دهد واین خصوصیت را عبادت داند بدعتست وبدعت
در دین بدین معاصیست وامتیاز شیعه از سنی همیشه باین بوده است وشیعه
بفرموده ایمه خود عمل مینموده اند وسنیان چون دست از متابعت ایشان
برداشته بودند بعقلهای سخیف خود بدعتها در دین میکردند وبان عمل مینمودند
وایمه ما صلوات الله علیهم ایشانرا باین مذمت میفرمودند چنانچه کلینی
وغیر او بسندهای متواتر از حضرت رسول وایمه هدی صلوات الله علیهم
روایت کرده اند که هر بدعتی ضلالت وگمراهیست وهر ضلالتی راهش
بسوی آتش است وکلینی بسند معتبر از یونس روایت کرده است که از
حضرت امام موسی ع پرسیدند که بچه چیز خدا را بیگانگی می پرستم
فرمود ای یونس بدعت در دین مکن وصاحب بدعت مباش که هر که

که هرکه برای خود ترک کند گمراه میشود و هرکه کتاب خدا و گفته پیغمبر را ترک کند کافر است
و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که هرکه فتوی دهد
مردم را برای خود پس خدا را عبادت کرده است بچیزی که میداند و دین خدا
مقرر ساخته است برای خود بنادانی و هرکه چنین کند با خدای خود مضاده
کرده است و ضد و معارض خدا شده است که حلال و حرام را از پیش خود
قرار داده است و از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه روایت کرده است
که هرکس بدعتی میکند البته سنتی از سنتهای پیغمبر را ترک کرده است و بسند
معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود هرگاه بدعتها
در امت من ظاهر شود باید که عالم علم خود را ظاهر کند و بیان کند بدعتست
و اگر نه او ملعونست بلعنت الهی و فرمود که هرکه برود بنزد صاحب بدعتی
و او را تعظیم نماید سعی کرده است در خرابی اسلام و فرمود که خدا توبه صاحب
بدعت را قبول نمیکند گفتند یا رسول الله چرا توبه او قبول نیست فرمود که
زیرا که در دل او محبت آن بدعت جا کرده است و از دلش بدر نمیرود و ابن
بابویه علیه الرحمه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
روایت کرده است که شخصی بود در زمان سابق طلب دنیا از حلال کرد بدستش
نیامد و از حرام نیز طلب کرد و او را میسر نشد پس شیطان بنزد او آمد و او را
وسوسه کرد که میخواهی ترا بیک چیز دلالت کنم که اگر او را بکنی دنیا بتو
بسیار شود و جمع کثیر تابع تو شوند گفت آری شیطان گفت که دینی اختراع
کن و مردم را بسوی آن دین بخوان پس مجنون او چنین کرد خلق بسیار او را
متابعت کردند و مال بسیار بهم رسانید بعد از مدتی بفکر خود افتاد که چه
کار بود که کردم دینی را اختراع کردم و مردم را گمراه کردم توبه من قبول نخواهد
شد تا آنها را که گمراه کرده ام برنگردانم بنزد هریک که می آمد و میگفت که دین
من بدعت بود و باطل برگردید در جواب میگفتند که دروغ میگوئی دین

تو حق بود الحال شك بهم رسانده دردين وهيچ برنگشتند چون ديد كه ايشان برنميگ
رفت وزنجيرى بركردن خود بست وسرش را برميخ بست وباخود قرار داد كه
نگشايد تا خدا توبه اش قبول كند پس خدا وحى فرمود بر پيغمبرى كه دران
زمان بود كه بگو بان صاحب بدعت كه بعزت وجلال خودم سوگند كه اگر
انقدر مرا بخوانى كه بندهايت از هم بپاشد دعاء ترا مستجاب نكنم
وتوبه ترا قبول نكنم تا زنده كنى انهائى را كه بر دين تو مرده اند وازان دين
برگردانى وبسند صحيح از حلبى روايت كرده است كه از حضرت صادق
عليه السلام پرسيد كه چه چيز است كه كمتر چيزى آدمى بآن كافر ميشود فرمود
كه اينقسم بدعتى در دين پيدا كند وهر كه باو در ان بدعت همراهى كند
دوست دارد وهر كه مخالفت او كند ازو بيزارى جويد وبسند معتبر ديگر
از ابى ربيع شامى روايت كرده است كه از حضرت صادق عليه السلام پرسيدم
ادنى چيزى كه بنده را از ايمان بدر ميبرد كدام ست فرمود كه انكه براى خدا
برخلاف حق قايل شود وبر آن بماند وبسند معتبر ديگر از بريد عجلى روايت كرده
كه از حضرت پرسيدم كه چه چيز است كمتر چيزى كه آدمى بآن كافر ميشود
وحضرت سنگ ريزه از زمين برداشتند وفرمودند كه اين ست
سنگ ريزه را ميگويد خسته خرما ست يعنى هر امر خلاف حق را كه
قرار دهد حتى اين امر سهل وبيزارى جويد از كسى كه مخالفت او نمايد درين
امر ودشمنى با مخالفان خود درين باطل بكند پس او ناصبى است وبامامت دشمنى
كرده است وبخدا مشرك وكافر شده است بنا دانى وبسند ديگر روايت
كرده است كه از حضرت امير المومنين ع پرسيدند از معنى سنت وبدعت
وجماعت وفرقت فرمود كه سنت انچيز است كه حضرت رسول خدا ص
جارى فرمود وبيان كرده است وبدعت آن چيزيست كه بعد از انحضرت
پيدا كرده اند وجماعتى كه پيغمبر فرموده است كه ما با ايشان ميباشد بود

اهل حقند اگرچه اندکی باشند وفرقه که پیغمبر ما از متابعت آن فرموده اهل باطلند
اگرچه بسیار باشند وکلینی علیه الرحمه از حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة والسلام
روایت کرده است که خدا هیچ امری نکرده که امت بآن محتاج باشند نگذاشته
مگر اینکه در قرآن فرستاده واز برای پیغمبر شرح آن فرموده واز برای هر چیز
اندازه مقرر فرموده وبرآن دلیلی مقرر نموده واز برای هر کس که از آن اندازه
بدر رود حدی مقرر ساخته وبسند صحیح از حضرت علی بن الحسین علیه السلام
روایت کرده است که بهترین اعمال نزد حق تعالی آنست که در آن عمل بسنت پیغمبر
عمل کند واگرچه اندکی باشد وبسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که
گفتار بکار نمی آید مگر اینکه با کردار نیک باشد وگفتن وکردن هردو
بیفائده است تا با نیت درست نباشد وگفتن وکردن ونیت هر سه
بیفایده است اگر موافق سنت وطریقهٔ پیغمبر نباشد ومنقولست که
چون شیطان از سجده حضرت آدم ابا نموده محل عتاب شد گفت
خداوندا مرا از سجده آدم معاف دار من ترا عبادتی بکنم که هیچ
ملک مقربی وپیغمبر مرسلی نکرده باشد حق تعالی فرمود که مرا احتیاج بعبادت
تو نیست از آن راهی که من میخواهم ومیفرمایم مرا عبادت می باید کرد
شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که بر شما باد بمتابعت سنت
من که عمل قلیلی که موافق سنت باشد بهتر است از عمل بسیاری که در
بدعت کنند وبسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه روایت کرده است که اگر بر شما چیزی از امور دین مشتبه شود توقف
کنید وبما عرض نمائید تا برای شما شرح نمائیم وبیان کنیم ودرین
باب احادیث بسیار است ودرین کتاب همه را احصا نمیتوان نمود

بعضی

وبعضی احادیث که درین مطلب دخیلست در باب پنجم علم ذکر کردیم
وبر اصحاب بصیرت بعد از مطالعه آنچه ذکر کردیم پوشیده نماند که هر
عملی هر چند دشوار و مشکل باشد چنین نیست که باعث نجات
باشد تا موافق سنت نباشد و عمل بدعت موجب ضلالتست و
کسیکه رجوع باخبار اهلبیت علیهم السلام تواند نمود معانی کلام ایشان
تواند فهمید باید که نیت خود را خالص گرداند و رجوع بکلام
ایشان کند البته بمقتضای این کریمه وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا
خدا او را براه حق هدایت فرماید وجمعی که این رتبه ندارند خدا برای ایشان
راهی مقرر فرموده که رجوع کنند بجماعتی که اخبار ایمه معصومین علیهم السلام
وعلوم ایشان را میدانند و تابع دنیا باطل نیستند چنانچه کلینی علیه الرحمه
روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه بخدمت صاحب الامر
علیه السلام نوشت که امور یکه بر ما مشتبه شود چگونه حضرت فرمان
همایون نوشتند که در حادثات که بر شما وارد شود وچیزهای که بر شما مشتبه
شود رجوع کنید بروایت کنندگان حدیث ما که ایشان حجت منند
بر شما و من بر ایشان حجت خدام بر همه و در احادیث معتبره وارد شده است
که در امری که در میان شما منازعه میشود نظر کنید بسوی کسی که حدیث
ما را روایت کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد و احکام ما را
دانسته باشد راضی شوید باو را حکم سازید در میان خود که ما او را بر شما
حاکم کرده ایم پس اگر او حکمی بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده اید
و سبک شمرده اید و حکم ما را رد کرده اید و هر که بر ما رد کند بر خدا رد
کرده است و رد حکم خدا کردن در مرتبه شرک بخداست و باید دانست
که خدا تعالی در روز قیامت در متابعت همه کس معذور نمیدارد تا انکه
بداند که او عالمست بعلم اهل بیت و از گفتار ایشان خبر میدهد و بداند که در

دینی دارد که کلام ایشان برای دنیا تاویل نمیکند چنانچه از حضرت امام حسن
عسکری منقولست که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که
هرگاه مردیرا ببینید که سکوت مینماید علامات وطریقه او وهیات وهیئات
اهل خیر میماند ودر سخن گفتنش ملاحظه بسیار میکند وباحتیاط سخن
میگوید وخضوع وشکستگی در حرکات اظهار مینماید پس زود فریب
او را مخورید که بسیار است که کسی عاجز میشود از طلب دنیا ومرتکب
شدن محرمات برای سستی نیت وپستی نفس وترس که در دل او هست
پس دین را دام وتله تحصیل دنیا حرام میگرداند ومردم را بپوستر ظاهر زینت
خود می فریبد پس چون مال حرامی او را میسر شد خود را دران می افکند
واگر ببیند که مال حرام هم میرسد عفت می ورزد وضبط خود میکند باز
فریبا او را مخورید زیرا که شهوات وخواهشها از خلق مختلف میباشد چه
بسیار است که کسی از مال حرام هرچند که بسیار باشد میکند ولی اگر بحرام
دیگر از مشتهیات نفس میرسد مرتکب میشود واگر ببیند که از انها نیز عفت
میورزد باز زود فریبا او را مخورید تا ملاحظه عقل وعملش نکنید زیرا که
بسیار است که ترک اینها همه میکند اما عقل متینی ندارد وانچه بنادانی فاسد
میگرداند زیاده ازان چیزهائیست که بعقل خود اصلاح مینماید واگر عقلش
هم متین یابید باز زود فریبش را مخورید تا انکه ملاحظه کنید که در
هنگامی که هواهای نفس بر و غالب میشود تابع انها میباشد یا تابع عقل
وببینید که چون است محبت وخواهش او از برای ریاستهای باطل ومطلع
مردم بودن وزهد او در ترک ریاستهای باطل درچه مرتبه است زیرا که
درمیان مردم جمعی هستند که ریا بکار دنیا وآخرتند ودنیا را از برای دنیا ترک
میکنند ولذت ریاست ومعتبر بودن نزد او بیشتر است از لذت اموال ونعمتهای
حلال پس جمیع لذتهای حلال را ترک میکند برای ریاست وبزرگی واعتبار

بعد ازان

بعد از آن حضرت باید خواند ذکر مضمونش این است که چون باو میگویند بترس
از خدای بکرد او را غیرت و حمیت جاهلیت باینکه مرتکب شود گناهی را
که او را از آن ترسانیده اند و بجهت لجاج و عناد بیشتر بآن مشغول شود
پس بر است او را جهنم برای مکافات او و بد فراشتی آتش جهنم برای او پس
از روی جهل و فساد و تعصب او و عناد و خطیها میکند و خطاها از و
صادر میگردد مانند ضبط شتر کوری که بر آبی رود و اول باطلی که
مرتکب میشود او را بنهایت مرتبه زیانکاری و خسارت میرساند پس
بر و رد کار او سبب بدی کرد ار او منع لطف خود از و مینماید و او را
در طغیان او میگذارد پس او حلال میکند چیز چند بر اکه خدا حرام
کرده است و حرام میکند چیزهائی را که خدا حلال کرده است و بر او عیب کند
هر چه قدر از دین او که فوت شود هر گاه سالم باشد برای او ریاست
دنیائی که تقوی و ترس الهی را برای تحصیل آن بمردم ظاهر میگرداند
پس این گروه جماعتی اند که خدا ایشان را غضب کرده است و ایشان را لعنت
کرده است و برای ایشان عذاب خوار کننده مهیا کرده است ولیکن
مرد و تمام مرد و بهترین مردان کسیست که هوا و خواهشهای خود را
تابع فرمود خدا کرده اند و قوای خود را در رضای الهی صرف نمایند و
بداند که راستی کار خوار و خفیف باشد باعث غرت ابدی آخرت است
و غرتی که بسبب باطل بهم رساند زود منقضی میشود و بدانکه اندک
مشقتی که در دنیا باو میرسد برای تابع حق بودن او را بنعیم ابدی عقبی میرساند
در بهشتی که هرگز کهنگی و زوال ندارد و بدانکه خوشحالی و سروری بسیاری که برای
متابعت هوا ها و خواهشهای نفس باو میرسد زود او را میگذارند بعذابی که
انقطاع و انتها ندارد و این چنین کسی مرد است و تمام مرد بیست پس باو
متمسک شوید و بپروی طریقه او بکنید و ببرکت او بخدا توسل جوئید که

دعای او از درگاه خدا رد نمیشود و حاجات او برآورده است و بسند معتبر منقول است
که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که بترس مرا سه کس و کسی دیگر
دنیا مرد دانا بزبان او و فاسق و مرد ناخدانی که کودکان را عبادت بسیار میکند
ان اول بزبانی که دارد مردم را بسبب فسق او و فجور از راه حق برمیگرداند
دویم بسبب جهل از راه عبادتی که میکند مردم را از حق باز میدارد پس
بپرهیزید از علمای فاسق و از جهال متعبد که ایشان موجب فتنه و ضلالت
هر گمراهی اند بدرستی که من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که
فرمود هلاکت امت من بدست هر منافق زبان دانیست و بسند معتبر
از حضرت صادق ع منقولست که بابو حمزه ثمالی فرمود که زنهار که ببینی
از ریاست و متبوع بودن و سرکرده بودن و زنهار که از پی مردم مردی گفت
فدایت کردم ریاست را که میدانم اما دو ثلث انچه میدانم انست که از پی مردم
رفتارم و احادیث شما را از ایشان اخذ کرده ام فرمود که انمرد اینست که تو
فهمیدی بلکه بپروی مردم آنست که شخصی غیر امام را از پیش خود نصب کنی
و هر چه گوید تصدیقش کنی پس چون دانستی که بمتابعت گفته هر کس نجات
حاصل نمیشود و بهر عملی آدمی مستحق ثواب نمیگردد و بهر مشقتی قرب خدا بدست
نمی آید و نیک و بد اشیا را بگفته خدا و رسول و امیر معصومین صلوات الله
علیهم میتوان دانست و بپروی طریقه ایشان باعث نجاتست در چند
لمعه بعد بعضی از بدعتها که مخالفت شرعست و بعضی از سنن و طریقه
اهل بیت علیهم السلام را بیان میکنم و از احادیث ایشان برایتو واضح میسازم
و حجت خدا را بر تو تمام میکنم و خود را از لعنت الهی خلاص میکنم اگر عمل کنی
شاید خدا بفضل خود مرا نیز ثوابی کرامت فرماید که باعث این خرشدم
و اگر عمل نکنی گناه ترا بر من نخواهند نوشت بآنچه حق تعالی میفرماید
قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدَیٰ فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ

وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بگوای محمد ای گروه مردم بدرستی
که حق از جانب خدا بسوی شما آمده و برخی از شما آمده و بر شما ظاهر شد پس هر که هدایت
یابد راه حق را بشناسد و متابعت نماید پس بجز این نیست که برای خود یافته
و نفعش باو عاید میگردد و هر که گمراه شود و متابعت حق نکند پس گمراه
شده است بر نفس خود و ضرر آن بخودش میرسد و من وکیل شما نیستم
که اعمال شما را از من سوال نمایند یا باید که من شما را بجزیره حق بدارم لمعه
سیوم در بیان انکه رهبانیت در دین امت نمیباشد و رهبانیت اختیار نمودن
در دین بدعتست بدانکه رهبانیت مرکب از ترک زنان و عزلت اختیار نمودن
از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات فاخره و در امت
حضرت عیسی اکثر اینها ممدوح بوده است و خود را خفی میکرده اند و در غارها
و کوهها جا میگرفتند و رختهای خشن و کنده میپوشیدند و سنت پیغمبر ما بر خلاف
اینها جاری گردیده و رهبانیت مذمومست و نکاح کردن و زنان و کنیزان
داشتن سنت موکده است چنانچه ابن بابویه در کتاب خصال بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که در امت من رهبانیت نیست
و دنیا کردی و سیاحت و عبادت خاموشی در امت من نیست و در حدیث
دیگر فرمود که رهبانیت امت من جهاد در راه خداست و حضی کردن امت
من در روزه داشتن است و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده است که زن عثمن بن مظعون بخدمت رسول خدا
صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله عثمن شوهر من روزها روزه میدارد
شبها همه شب عبادت میکند حضرت نعلین خود را برداشتند و عضبناک
بخانه عثمن بن مظعون آمدند دیدند که او نماز میکند چون فارغ شد
حضرت فرمود ای عثمان خدا مرا برهبانیت نفرستاده است و بدین مستقیم
اسان فرستاده است من روزه میدارم و نماز میکنم و با زنان نزدیکی میکنم

پس هر که خواهد بر فطرت اسلام باشد باید که بسنت من عمل نماید و از جمله سنتهای
من نکاح زنا بانست و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که روزی حضرت رسول صلعم بخانه ام سلمه درآمدند بوی خوشی شنیدند فرمودند
که مگر زن احوال آمده است و گفت پدرم و مادرم فدایت باد شوهرم از من
دوری میکند حضرت فرمود که دیگر بوی خوش کردن و زینت کردن را زیاده کن
شاید بتو رغبت کند گفت بهر بوی خوشی خود را خوشبو کردم فائده نکرد حضرت
فرمود که اگر میدانست که بر نزدیکی تو چه قدر ثواب دارد هرگز از تو دوری نمیکرد
پرسید که چه ثواب در آن هست فرمود که چون رغبت میکند دو ملک او را فراگیرند
و بمنزله کسیست که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند و چون مشغول
جماع میشود گناهان از او میریزد و چون غسل میکند از جمیع گناهان بیرون
می آید و بسند معتبر دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که
سه زن بخدمت حضرت رسول الله صلعم آمدند و یکی از ایشان گفت که شوهر من
گوشت نمیخورد و دیگری گفت که شوهر من بوی خوش نمیکند و دیگری گفت شوهرم
با زنان نزدیکی نمیکند پس رسول خدا صلعم از خانه بیرون آمدند و ردای مبارک را
از غضب بر زمین میکشیدند تا آنکه بر منبر رفتند بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند
که چه چیز باعث شده است که جمعی از اصحاب من گوشت نمیخورند و بوی خوش
نمی بویند و با زنان خود نمیروند بدرستی که گوشت میخورم و بوی خوش
میبویم و با زنان میروم پس هر که سنت مرا نخواهد و ترک کند او از من نیست
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که از اخلاق پیغمبر است محبت زنان و فرمود که
گمان ندارم کسی را که در ایمان خیر او زیاده گردد مگر آنکه محبت او با زنان بیشتر
میشود و بسند معتبر از ابراهیم بن عبد الحمید منقولست که مسکین بن اسحق
بن نخعی متعبد شد و متوجه ریاضت شد و ترک زنان و بوی خوش و طعامهای
لذیذ کرد و درین باب عریضه بخدمت حضرت صادق علیه السلام نوشت که معالجه کند

چنانچه برای او وحی میرود

که این کار خوبست یا نه حضرت در جواب نوشتند که اما ترک زنان پس میدانی
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله چهار عدد زن نان داشت و با ایشان معاشرت
میفرمود و اما ترک طعام لذیذ پس حضرت رسول ص گوشت و عسل تناول
میفرمودند و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که سه چیز است که از سنت
پیغمبر است خود را خوشبو کردن و موهای زیادتی را زدودن از اکردن
و بسیار جماع کردن و باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که دو رکعت نماز که کدخدا بکند برابر است با هفتاد رکعت نماز که عذب
بکند و فرمود که هر که زن کند نصف دین خود را حفظ میکند و
از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت فرمود که بدترین مردهای
شما عذبانند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که شخصی بنزد پدرم
آمد پدرم از او پرسید که ایا زن داری گفت نه پدرم فرمود که دوست
نمیدارم که دنیا و مافیها از من باشد و من یک شب بی زن بخوابم پس
فرمود که دو رکعت نماز که کدخدا میکند بهتر است از عبادت عذبی
که شما بعبادت ایستد و روزها روزه دارد پس پدرم هفت درهم
باو داد که برای زن زنی بخواه فرمود که رسول خدا صلی الله علیه وآله و
سلم فرمود که زن بهم رسانید که باعث زیادتی روزی شماست و علی بن
ابراهیم بسند صحیح روایت کرده است در تفسیر این ایه که یا ایها الذین
امنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ای کروه مومنان حرام
مکردانید بر خود چیزهای پاکیزه را که خدا برای شما حلال کردانیده است
که این ایه در باب حضرت امیر المومنین صلوات الله و بلال و عثمان
بن مظعون نازل شد که حضرت امیر المومنین ع قسم خورده بودند
که شبها هرگز خواب نکند و بلال قسم خورده بود که همیشه روزه باشد
و عثمان قسم خورده بود که هرگز وطی نکند پس زن عثمن نزد عایشه آمد

ودر نهایت جمال وحسن بود عایشه باو گفت که چرا زینت نکرده گفت از برای
که زینت کنم مدتهاست که شوهر من نزدیک من نیامده است شوهر من نامه
ورهبانیت اختیار کرده است ولباس پوشیده است وترک دنیا کرده است
پس چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله داخل خانه شد عایشه حقیقت
حال عثمن را عرض کرد حضرت چون این را شنیده اند بمسجد آمدند و
فرمودند که مردم را اندا کنند که جمع شوند وبر منبر برآمدند وبعد از حمد
وثنای الهی فرمودند که چرا جمعی از امت من چیزهای طیب وپاکیزه وحلال
را بر خود حرام کرده اند بدرستی که من در شب خواب میکنم وجماع میکنم
ودر روز افطار میکنم وهمه روز روزه نمیباشم پس هر که بعد ازین ترک
سنت من کند واز طریقه من کراهت داشته باشد از من نیست پس
آنجماعت برخاستند وگفتند یا رسول الله ما سوگند خود را چه کنیم فرمود
خدا فرستاد که شما را مواخذه نمیکند خدا در سوگندهای لغو که بی اختیار
از شما صادر شود ودر آن کفاره نیست ولیکن مواخذه میکند بانچه بعمد
وقصد سوگند خورید که در آن کفاره هست وبعد ازان کفاره قسم را
بیان فرمود وابن بابویه روایت کرده است که پسری از عثمن بن مظعون
فوت شد وبسیار محزون وغمگین شد حتی انکه در خانه مسجدی برای خود
قرار داد که در انجا عبادت کند پس چون این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه
وآله رسید که او را طلبید وفرمود ای عثمان خدا بر ما رهبانیت ننوشته است
ورهبانیت امت من جهاد در راه خداست لمعه چهارم در بیان اعتزال
از خلق است بدانکه چنانچه از احادیث متواتر ظاهر میشود اعتزال
از عامه خلق در بین امت ممدوح نیست چنانچه احادیث بسیار در
فضیلت دیدن برادران مومن وملاقات ایشان وعیادت بیماران ایشان
واعانت محتاجان ایشان وحاضر شدن بجنازه ها مردهای ایشان

وقضای

وقضای حوایج ایشان واقع شده است وهیچیک از اینها باعزلت جمع نمیشود
وایضًا باجماع واحادیث متواتره جاهل را تحصیل مسایل ضروریه واجبست
وبرعالم هدایت خلق و امر بمعروف ونهی از منکر واجبست وهیچ یک
از اینها باعزلت حاصل نمیگردد چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است
که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که شخصی هست
که مذهب تشیع را دانسته است واعتقاد خود را درست کرده است
ودر خانه خود نشسته وبیرون نمی آید وبا برادران خود اشنائی نمیکند
حضرت فرمود که اینمرد چگونه مسایل دین خود یاد میگیرد وبسند معتبر
از آنحضرت روایت کرده است که بر شما باد بنماز کردن در مساجد و
با مردم نیکو مجاورت کردن وگواهی برای ایشان دادن وبجنازهٔ ایشان
حاضر بودن بدرستی که ناچار است شما را از معاشرت مردم تا
وقتی که آدمی زنده است از مردم مستغنی نیست ومردم همگی بر یکدیگر
محتاجند وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود کسی که صبح کند
واهتمام بر امور مسلمانان نداشته باشد او مسلمان نیست وکسی که
بشنود که مستغاثه میکند واز مسلمانان اعانت میطلبد واجابت
او نکند مسلمان نیست واز آنحضرت پرسیدند که محبوب ترین مردم
نزد خدا کیست فرمود که کسی که نفعش بمسلمانان بیشتر برسد وبسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که مسلمانان
بر مسلمانان هفت حق واجبست که هریک از آنها اگر ترک کند از دوستی
خدا واطاعت او بدر میرود وخدا را در وی بهره ونصیبی نیست بعد از آن
فرمود که کمترحقی که او را بر تو هست آنست که آنچه از برای خود نمیخواهی
از برای برادر مومن نخواهی وآنچه برای خود میخواهی برای او نخواهی
آنچه از برای خود نخواهی حق دویم آنست که از آزردگی وخشم او احتراز

نمائی و بپروی خشنودی او بکنی و اطاعت مرا و بکنی و حق سیم انست که او را اعانت
کنی بنفس و مال و زبان و دست و پای خود حق چهارم انست که دیدهٔ او و
راهنمائی او ائینه او باشی حق پنجم انست که تو سیر نباشی و حال انکه او
گرسنه باشد و سیر او نباشی و او تشنه باشد و تو بپوشیده باشی و او عریان
باشد حق ششم انکه او خادم نداشته باشد تو خادم خود را بفرستی
که جامه او را بشوید و طعام او را مهیا گرداند و رخت خواب برای او
بگستراند حق هفتم انست که قسمش را اجابت کنی و دعوتش را قبول کنی
و بیمارش را عیادت کنی و بجنازه اش حاضر شوی و اگر بداند که حاجتی
دارد پیش از انکه از تو سوال کند حاجتش را برآری پس اگر اینها همه را
بکنی ولایت و دوستی ایمانی در میان تو و او استوار خواهد بود و پیوند
دیگر فرمود که هر که زیارت برادر مومن را از برای خدا بکند خداوند
عالمیان هفتاد هزار ملک را موکل گرداند تا او را ندا کنند که خوشا
تو و گوارا باد بهشت از برای تو و بسند معتبر از خیثمه روایت کرده است
که بخدمت حضرت امام محمد باقر رفتم که استخضرت را وداع کنم فرمود که
ای خیثمه هر کس از شیعیان و دوستان ما را که ببینی سلام من بایشان
برسان و ایشان را از جانب من وصیت کن ببرهیز کاری خداوند عظیم
و اینکه نفع رسانند اغنیاء شیعیان بفقراء ایشان و اعانت نمایند
اقوای ایشان ضعفا را و حاضر شوند زندگان ایشان بجنازه مردگان
و در خانها یکدیگر را ملاقات کنند بدرستی که ملاقات ایشان و صحبت داشتن
ایشان باعث احیاء امر تشیع میشود و خدا رحم کند بنده را که مذهب
ما را زنده دارد و حضرت صادق ع فرمود با اصحاب خود که یکدیگر برادران
باشید و نیکوکاران باشید و با یکدیگر از برای خدا دوستی و مهربانی
کنید و بر یکدیگر رحم کنید و بایک دیگر ملاقات نمائید و در امر دین مذاکره

او
در اصل لحیه سهو

کنید

کنید احیاء مذهب حق بکنید و در حدیث دیگر فرمود که سعی کردن در حاجت
برادر مومن نزد من بهتر است از بنکه هزار بنده آزاد کنم و هزار کس را بر اسپان
زین و لجام کرده سوار کنم و بجهاد فی سبیل الله فرستم و بر انکه در هر یک
از این امور احادیث متواتره وارد شده است که انشاء الله بعضی از انها
در این رساله در مواضع شان مذکور شود و ظاهر است که عزلت موجب
محرومی از این فضایل است و بعضی از اخبار که در باب عزلت وارد شده است
که مراد از انها عزلت از بدان خلق است در صورتی که معاشرت ایشان
موجب هدایت ایشان نگردد ضرر دینی باین کس رسانند و اگر نه معاشرت
با نیکان و هدایت گمراهان شیوه پیغمبران است و از افضل عبادات است
بلکه ان عزلتی که ممدوحست در میان مردم نیز میسر است و ان معاشرتی
که مذمومست در خلوت نیز میباشد زیرا که مفسدهٔ معاشرت خلق
میل بدنیا و تخلق باخلاق ایشان و تضییع عمر بمعاشرت اهل باطل
و مصاحبت ایشانست و بسیار است که کسی معتزل از خلق است
و شیطان در ان عزلت جمیع حواس او را متوجه تحصیل جاه و اعتبار
دنیا گردانیده است و هر چند از ایشان دور است امّا بحسب قلب با ایشان
معاشرت دارد و اخلاق ایشان را در نفس خود تقویت میکند و چه
بسیار کسی که در میان مجلس اهل دنیا باشد و از اطوار ایشان بسیار
متنفر باشد و از معاشرت باعث زیادتی کاهی و تنبه او و نفرت
او از دنیا گردد و در ضمن از معاشرت چون غرض او خدا است از تعلم
ایشان با غیر آن از اغراض صحیحه ثوابهای عظیم حاصل کند چنانچه
بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خوشا حال بندهٔ
خاموش کم نامی که مردم زمانه خود را شناسد و ببدن با ایشان مصاحبت
کند و با ایشان در اعمال ایشان بدل مصاحبت ننماید پس او را ظاهر شناسد

پس چنانچه مطلوب است از عزلت آنست که دل معتزل باشد از اطوار ناشایست خلق
و بر ایشان در امور اعتماد نداشته باشد و پیوسته توکل بخدا و ندخود
داشته باشد و از فایده ایشان منتفع گردد و از مفاسد ایشان محترز
باشد و اگر نه تنهائی از خلق جاره کار ادمی نمیکند بلکه اکثر صفات ذمیمه را
قوی تر میکند مانند عجب زیرا که آن گوشه گیر چون بمیان مردم بیاید و
در مجلسی اندکی او را حرمت ندارند همان ساعت جمیع اهل مجلس را
باطن میزند و تهدید قتل میکند ایشانرا و تا قیامت از ایشان راضی نمیشود
و شیطان این را برای مردم توجیه میکند که اینعالم جلال در ویشان است
و باعث نقص ایشان نیست و آن بیچاره که در میان مردم است چون
بسیار باین قسم مهالک افتاده است نفس خود را شناخته است و
آن عجب را ندارد و از تکرار این خفت که باو رسیده است و نفسش ملایم
شده است و تکبرش کمتر است و از بیقسم اهانتی انقدر از جا بدر
نمی آید و همچنین ریا در نفس آن گوشه گیر مخفی است و چون کسی را نمی بیند
که عبادت خود را با و بفروشد کمانش اینست که عبادتش خالص شده است
و از خیالهای مخفی نفس خود خبر ندارد و ازان زمزمها غافلست که شیطان
بگوشش دلش میخواند در شبهای تاریک مردم میدانند که تو که باین گوشه آمده
و ترک خلق کرده البته عبادتی میکنی و خوش شهرتی در افاق کردی و ترا
در همه عالم بزرگی یاد میکنند و عنقریب خاک بایت بر بترک خواهند برداشت
و آن بیچاره که در میان معرکه است چون بسیار از نفس خود انهار ادیده
بار نفس خود را شناخته است و چون در میان میباشد مردم بسیار
عمل او را مدح نمیکنند بلکه مزمتش میکنند و مرائی و سالوسش میگویند
و از بیجهت از ریا فارغ تر است و همچنین در باب توکل و عدم توکل معاشرت
مردم ازین فایده دارد که معاشرت مردم و تفکر در احوال ایشان بما حصل

مردم براو بیشتر ظاهر میگردد و یاس از ایشان بیشتر حاصل میشود و همچنین
در جمیع صفات اگر کسی تامل کند و بعین بصیرت نظر کند میداند که کسی در
مقام اصلاح نفس باشد و بخدا توسل نماید بفضل الهی در ضمن معاشرت
خلق نفس او بکمالات بیشتر متصف میتواند شد مگر نمیدانی که معاشرت
نیکان و دیدن اطوار ایشان و شنیدن پندهای پسندیدهٔ ایشان چه
دوائیست برای دردهای نفس قطع نظر از آنکه بنده را بایشها کار نیست
و مطیع خداوند خود میباید باشد و آنچه فرموده اند میباید عمل کند
بتصرف خود کار نداشته باشد و بعضی از تحقیق این مقام انشاء الله
تعالی در باب تحقیق معنی دنیا بیان خواهد شد لمعه پنجم در بیان طلب مال
از حلال نمودن و قدری تفاوت نشست کرد بدانکه چنانچه از احادیث معتبره
ظاهر میشود طلب مال از مصرف حلال کردن خوبست بلکه واجب و لازم است
امّا ان طلب را مانع بر سنتهای پیغمبر کردن یا اعتماد بر طلب خود کردن
خوبیست بلکه میباید که عمل بفرایض و سنن الهی بکند و چنانچه فرموده اند
قدری از سعی بکند و بداند که با وجود سعی معطی خداست و از او طلب
نماید و بسبب این سعی از یاد او غافل نشود چنانچه حق تعالی مدح کرده است
ایشانرا که مردانی که غافل نمیکرداند ایشانرا از تجارت و بیع از یاد خداوند
اقامت صلوة و دادن زکوة و دادن زکوة و بعد از تحصیل بانچه بهم رسد
باید قناعت کرد و اگر از حلال کم بهم رسد بر خود مشقت می باید گذاشت و
در اینصورت ترک لذتها کردن و جامهای درشت کهنه پوشیدن خوبست
که متوجه حرام نباید شد و اگر خدا وسعت و فراخی در روزی دهد
بعد از ادای حقوق واجبه الهی توسعه بر خود و عیال و مومنان و
اقارب فقرا و مساکین باید کرد که انقدر بفقرا ندهد که خود محتاج
شود و زیاده از قدر ضرورت و احتیاج خود هم نگاه ندارد و

و در همه باب وسط رعایت باید کرد

وانچه را انکاه دارد هم بر تعلق بآن نداشته باشد و روزی خود را منحصر دران ندا
وانچه از برای خود صرف کند بر عیال تنگ نگیرد و طعامهای لذیذ بخورد و
بمومنان و جامهای نفیس بپوشد و بپوشاند اما بقدری که بحد اصراف
نرسد اما اگر قدری از مال داشته باشد با طعام لذیذی توان خرید و فقیر را
محتاج داند خود بقلیلی قناعت کند و زیادتی را با و دهد و ایثار کرده است
و ایثار درجه مقربانست و حاصل آنست که اصل ترک لذتها را فی نفسه کمال
دانستن خوب نیست که در مجلسی وارد شوند و بر طعام لذیذی ایشانرا
دعوت نمایند بخورند که ما ریاضت میکشیم و اینها را نمیخوریم این مذموم
است اما اگر برای فقر و بچری یا اعانت مومنی بر خود تنگ گیرد خوبست و همچنین
در مرکب و خانه و غیر اینها از ما یحتاج اینکس چنانچه بسند معتبر روایت
کرده است که سفیان ثوری بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمد دید
که آنحضرت جامهٔ در نهایت سفیدی و نزاکت پوشیده اند مانند پردهٔ
که در زیر پوست تخم مرغ میباشد سفیان گفت ای امام جامهٔ تو نیست که
پوشیده و جامه باین نفاست نمیباید بپوشی حضرت فرمودند که بشنو از من
و انچه میگویم حفظ کن که در دنیا و آخرت ازین تو چویست که بر بست
پیغمبر میری و ترک بدعتها بکنی بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در زمان خشکی بودند که در میان مسلمانان تنگی بسیار بود که بان نخوکه
شنیده سلوک میکردند اما وقتی که دنیا رو کند و فراخی در روزی بهم رسد
سزاوارترین مردم بصرف کردن نعمتها ابرار و نیکوکارانند نه فجار و بدان
و مومنانند نه منافقان و مسلمانند نه کافران پس چرا جامه مرا انکار و مذمت
کردی ای ثور والله که باین لباس و اینحال کمتر از من می بینی از روزی که خود را
شناخته ام صبح و شام بر من نگذشته است که خدا را در مال من حقی ما
باشد که نداده باشم و بمصرفش صرف نکرده باشم چون ثوری رفت جمعی

دیگر

دیگر از صوفیه آنزمان که اظهار زهد میکردند و مردم را بترک دنیا و درشت
پوشی میخواندند چون شنیده اند که سفیان از جواب حضرت عاجز شده است
بخدمت حضرت آمدند و گفتند که سفیان جواب ترا در خاطر نداشت که
بگوید و عاجز شد حضرت فرمود که شما حجتهای خود را بیان کنید ایشان
گفتند که حجت ما از کتاب خداست حضرت فرمود که بگوئید که کتاب خدا
سزاوارتر است بعمل کردن گفتند خدا جماعتی از اصحاب پیغمبر را مدح فرموده است
که یُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ که ترجمه اش این است که اختیار میکنند و ترجیح میدهند
دیگران را بر نفس خود و از خود باز میگیرند و بایشان میدهند هرچند
که ایشان را نهایت فقر و احتیاج هست بآنچیزی که ایثار میکنند
و هرکه نگاه داشته شود از بخل نفس خود و خود را منع نماید از بخل
پس ایشان رستگارانند پس خدا مدح کرده است فعل ایشان را و در جای دیگر
میفرماید وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا که ترجمه اش
اینست که میخورانند طعام را بدوستی خدا یا بادوستی طعام و احتیاج
بآن بمسکین و بی چیز و یتیم بی پدر و کسی که در جنگ اسیر کردند و گفتند که
ما در محبت بر تو بهمین اکتفا میکنیم حضرت فرمود که ای کروه آیا شما
علم دارید بناسخ و منسوخ قرآن و محکم و متشابه قرآن که هرکه کمراه
و هلاک شده است ازین است بسبب اینها لت شده است گفتند بعضی را
میدانیم امّا همه را نمیدانیم حضرت فرمودند که باین سبب کمراه شده اید
و همچنین است احادیث حضرت رسول الله صه که ناسخ و منسوخ
و محکم و متشابه دارد و شما نمیدانید برای آنچه گفتند که خدا جمعی را
بایثار مدح کرده است اول جایز و حلال بود ایشان را نهی نکرده بودند
و نکرده بودند و بکرده خود مثاب شدند و در آخر خدا ایشان را نهی از آن

هنوز

فرمود برای ترحم بر ایشان و رعایت مصلحت ایشان تا ضرر بخود و عیال
خود نرسانند و در میان عیال و طفلان خورد و مردان پرور زنان پیر
هستند که بر گرسنگی صبر نمیتوانند کرد پس اگر من یک گرده نان خود را ایثار
کنم و دیگر چیزی نداشته باشم ایشان تلف خواهند شد و اگر گرسنگی
خواهند مرد لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که پنج
خرما یا پنج قرص نان یا پنج درهم یا پنج دینار که آدمی داشته باشد
بهترین انهاست که صرف پدر و مادر میشود دوم را صرف خود و
عیال میباید بکند سیم را صرف خویشان فقیر خود نمایند و چهارم را
صرف همسایگان فقیر خود و پنجم را در راه خدا صرف کند و این پنجم را
ثوابش از انها اکثر است و یکی از انصار فوت شد و در وقت مردن پنج
غلام که داشته است آزاد کرده بود و بغیر ایشان چیز نیز املاک نبود
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مرا خبر میکردید نمیگذاشتم
او را در میان مسلمانان دفن کنید که اطفال صغیر خود را محتاج بگدائی
کرده است و بدو فرمود که حضرت صلی الله علیه و آله میفرمود که نفقه
ابتدا بعیال خود کن بعد از ان هر که نزدیک تر باشد و انچه خدا در قرآن
بخلاف آن آیات فرموده است که نسخ انها کرده است وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا
لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا که ترجمه اش اینست که
انجماعتی که چون نفقه میدهند و مال را صرف میکنند اسراف
نمیکنند که در زیادتی از حد اعتدال بدروند و تنگ نمیگیرند و در میان
این دو حالت وسط و اعتدال را مرعی میدارند پس نمی بینند که خدا
در دین بر خلاف آنچه شما مردم را امر میفرمائید مدح فرموده است
و آنچه شما میگوئید که نفقه اسراف شمرده است و در بسیار جای از قرآن
فرموده است که خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد پس خدا امر بر

انست

از اسراف

خدا او را روزی دهد

از اسراف و تقتیر هر دو نهی فرموده است و بمیانه روی امر فرموده است پس نباید
که جمیع انچه دارد بدهد و بعد ازان دعا کند که خدا دعایش را مستجاب نکند موافق
آن حدیثی که از پیغمبر رسیده است که چند صنف از امت من هستند که دعا
ایشان مستجاب نمیشود شخصی که بر پدر و مادر خود نفرین کند و شخصی که
مالی بکسی قرض بدهد و بر و گواهی نگیرد و مالش ببرد و بر و نفرین کند و شخصی
که بر زن خود نفرین کند خدا طلاق را بدست او گذاشته است و شخصی که در خانه
خود نشسته باشد و دعا کند که خداوندا مرا روزی بده و بیرون نیاید که طلب
روزی کند خداوند عالمیان میفرماید که ای بنده من ترا راه داده ام بطلب روزی
و حرکت کردن در زمین و اعضا و جوارح صحیح بتو داده ام بایست که برای
متابعت فرموده من طلب میکردی و اگر مصلحت میدانستم در روزی تو وسعت
میدادم و اگر صلاح میدانستم روزی تو تنگ میکردم و تو نزد من معذور
بودی و شخصی را که خدا مال بسیاری روزی کند و او همه را صرف نماید و دعا
کند که پروردگار مرا روزی بده حق تعالی در جواب او میفرماید که من روزی
فراخ بتو دادم چرا میانه روی نکردی و اسراف کردی و حال انکه ترا از اسراف
نهی کرده بودیم و شخصی که نفرین بر خویشان خود کند پس خدا پیغمبر خود را
فرمود که چگونه اتفاق نماید باین سبب که روزی نزد آنحضرت یک اوقیه
طلا که چهل مثقال باشد بهم رسید و پیش از شب همه را بتصدق فرمودند
و چون صبح شد هیچ چیز نزد آنحضرت حاضر نبود و سائلی آمد و سوال
کرد چون چیزی نداشتند که باو بدهند ملامت کرد حضرت را و حضرت
از خیال آزرده و مغموم شدند که چیزی بان سائل نتوانستند داد و چون
بسیار رحیم و مهربان بودند پس حق تعالی آنحضرت را تعلیم و تادیب
فرمود که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ
فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا یعنی ترجمه ظاهر این است که دست خود را در گردن

خود مبند که هیچ صرف نمائی و مکشای دست خود را تمام کشودن که اسراف کنی
و همه را صرف نمائی پس بنشینی ملامت کرده شده و درمانده و محتاج معنی
که مردمان از تو سوال مینمایند و ترا معذور نمیدارند پس اگر تمام مال خود را
دادی دیگر انفاق نمیتوانی کرد پس آن احادیث حضرت پیغمبر را که شنیدی
قرآن تصدیق آنها میکند و اهل قرآن که عالم بعلوم قرآنند تصدیق قرآن مینمایند
و ابوبکر که شما با و اعتقاد دارید در وقت مردن گفت که بخمس مال وصیت
میکنم و خمس هم بسیار است و سلمان فارسی و ابوذر که فضل و زهد
ایشان را میدانید امّا سلمان پس چون وظیفه مقرر او با و میرسید و قوت
سال خود را بر میداشت و زیادتی را در راه خدا میداد باو میگفتند که تو با این
زهد چنین میکنی گاه باشد که امروز زیاد فردا بمیری جواب میگفت که چه اطمینان
مردن هست احتمال زیستن هم هست ای جاهلان مکر نمیدانید که اگر دی
اگر قوت خود را داشته باشد نفس با او معارضه مینماید و اضطراب میکند
و چون قوت را ضبط کرد اطمینان بهم میرساند و امّا ابوذر پس او شتران و
گوسفندان داشت و شیر ایشان را مینوشید و معاش میکرد و در هنگام
که مردمش کوشت میخواستند یا مهمانی بر و وارد میشد یکی از آنها را میکشت
و اگر میدید که جماعتی که با و همسایه آب میبودند و فقیر داشتند و گوسفندان
اینقدر میکشت که آنجماعت را کافی باشد و از برای خود مثل حصه یکی از
ایشان برمیداشت و ازین رو بزرگ زاهد تر است و حال آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در شان ایشان فرمود انچه فرمود با آن زهد چنین
نکردند که همه چیز را بدهند و فقیر بمانند و بدانید ای گروه که من از
پدرم شنیده ام از پدران خود روایت میکرد که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله در روزی فرمود که از هیچ چیز اینقدر تعجب نمیکنم که از حال مومن تعجب دارم
که اگر در دار دنیا بدنش را بمقراضها ببرند از برای او خیر است و اگر بادشاه مشرق

و در اصل نسخه نبود

ومغرب عالم شود که از برای او خیر است و هر چه خدا نسبت باو میکند از برای
او خیر است پس حضرت صادق علیه السلام بعد از چند حجت دیگر فرمودند
که پس بدانید که بد مذهبی اختیار کرده اید و مردم را بآن میخوانید بسبب
نادانی کتاب خدا و سنت پیغمبر و احادیث را رد میکنید بجهالت و نظر بر غرائب
قرآن نمیتوانید کرد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی قرآن را
نمیدانند ای گروه چرا نظر در حال حضرت سلیمان نمیکنند که پادشاهی
طلبید که از برای کسی بعد از او سزاوار نباشد و خدا باو کرامت فرمود و حق
میگفت و عمل بحق میکرد و هیچکس از مومنان او را بر این امر عیب نکردند
و پیش از او داود پیغمبر آن پادشاهی سلطنت داشت و یوسف پادشاه
مصر تا یمن را داشت و عمل بحق میکرد و هیچکس او را ندامت نکرد و ذوالقرنین
بنده بود که خدا دوست میداشت و خدا او را دوست میداشت و اسباب
برای او میسر گردانید و پادشاهی مشرق و مغرب را باو داد و حق میگفت و بحق
عمل میکرد و هیچکس او را بر این پادشاهی عیب نکرد پس ای گروه عمل نمائید باداب
الهی که برای مومنان مقرر فرموده است و اکتفا بامر و نهی خدا بکنید و انچه بر شما
مشتبه است که بیان ندارید بگذارید و علم را باهلش رد کنید و بنادانی اعتراف
نمائید تا انکه ماجور گردید و نزد خدا معذور باشید و طلب کنید علم ناسخ
و منسوخ و متشابه قرآن و حلال و حرام الهی را یاد گیرید که شما را این علم بخدا
نزدیک میگرداند و از جهل دور میگرداند و جهالت را باهلش واگذارید که
اهلش ببینند و اهل علم کمند و خدا فرموده است که بالاتر از هر صاحب
علمی دانائی هست و در حدیث دیگر از حضرت رسول صلعم روایت کرده است
که چه نیکو چیزیست پرهیزکاری خدا نه تو نگری و غنا و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که خیری هست در کسی که بخواهد که مال از حلال جمع نماید که
روی خود را از مذلت سوال نگاهدارد و قرض خود را ادا نماید و رحم و خویشان

وخویشان را اعانت کند و فرمود چرا نکو یاوری دنیا را بر تحصیل آخرت و از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که محمد بن المنکدر روزی ببدرم برخوردند بعضی
از اطراف مدینه در ساعت بسیار گرمی و آنحضرت مرطوب و سنگین بودند
و تکیه بر دو غلام سیاه کرده بودند و در خاطر گذرانید که سبحان الله مرد پیری
از پیران قریش در این ساعت با این حال و مشقت طلب دنیا میکند میروم که او را موعظه
کنم پس کفت تا نزدیک آمدم و سلام کردم جواب فرمود و عرق از آنحضرت میریخت
کفتم تو پیری از پیران قریش و در چنین وقتی با چنین حالی بطلب مال بیرون آمده
اگر اجل تو در این حال برسد چه خواهی کرد حضرت فرمود اگر اجل در این حال برسد
در حالی رسیده خواهد بود که بطاعتی از طاعتهای الهی مشغولم و کاری میکنم
که خود را از تو و دیکران مستغنی میکنم من در وقتی باید که از مرگ ترسم که
در معصیت الهی باشم پس کفت راست میفرمائی من خواستم ترا موعظه کنم تو
مرا موعظه کردی و در حدیث دیکر حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت
امیر المومنین علیه السلام ببیل کار میکرد و زمینها آباد ان میکرد و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله هسته خرما بدهان میبرد و تر میکرد و در زمین میکشت همان
ساعت سبز میشد و امیر المومنین صلوات الله علیه هزار بنده از کد دست خود آزاد
فرمود و بسند معتبر از اسباط بن سالم منقولست که بخدمت حضرت صادق
علیه السلام رفتم از احوال عمر بن مسلم کار و سوال فرمود کفتم صالح است خوبست
اما ترک تجارت کرده است حضرت سه مرتبه فرمود ندکه کار شیطانست مکر
نمیداند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تجارت فرمود قافله از شام آمده بود
متاع ایشان را خرید و انقدر نفع بهم رسید که قرض خود را ادا فرمود و بر
خویشان قسمت نمود خدا میفرماید که مردانی که غافل نمیکرداند ایشان را از تجارت
و بیع از یاد خدا و اقامت صلوة و دادن زکوة علمای اهل سنت که قصه خوانند
میکویند که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله تجارت نمیکردند دروغ میکویند تجارت

میکردند

میکردند اما نماز را ترک نمیکردند و در وقت فضیلت و چنین کسی افضل است از
کسی که بنماز حاضر شود و تجارت نکند و بسند معتبر منقولست که عمر بن یزید
بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که شخصی هست میگوید که در خانه خود
می نشینم و نماز میکنم و روزه میدارم و عبادت پروردگار خود میکنم و روزی
البته بمن میرسد حضرت فرمود که این یکی از آن سه نفریست که دعاء ایشان
مستجاب نیست و بسند معتبر از معلی بن خنیس مرویست که حضرت صادق
علیه السلام از احوال شخصی سوال فرمود گفتند پریشانست فرمود که در چه کار
مشغولست گفتند که در خانه مشغول عبادتست گفتند که قوتش از کجاست
گفتند که از برادران مومنش با و میرسانند فرمود که آن برادران که او را قوت میدهند
عبادتشان بیشتر و بهتر است از کسی که در خانه عبادت میکند و حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که طلب دنیا میکند و برای اینکه محتاج بسوال
نباشد و بر اهل خود توسعه نماید و مهربانی همسایگان بکند در روز قیامت
که مبعوث شود روی او مانند ماه شب چهارده باشد و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که عبادت هفتاد جزو است و بهترین جزوها
طلب حلالست و منقولست که صدیر صراف بحضرت صادق علیه السلام
عرض نمود که برادری مرا طلب روزی چیزی لازم است فرمود که چون در
دوکانرا گشودی و متاع خود را پهن کردی آنچه بر تو لازم است بجا آورده
اشتهم در بیان تجمل و زینت و ملبوسات فاخر و اسبان و خانهای نفیس و
امثال اینها کلینی بسند معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده
که خدای تعالی جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست میدارد یعنی اثر
نعمت او بر بنده اش ظاهر باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر گاه خدا نعمتی کرامت فرماید و بنده آن نعمت را ظاهر گرداند
و خود را بآن بیاراید صلا میکنند که دوست خدا و بیان نعمت خدا

کرده است واگر بر خود ظاهر نکند میگوید شمن خداست وتکذیب نعمت
خدا کرده است وحضرت امام رضا علیه السلام فرمود که حضرت علی بن
الحسین صلوات الله علیهما جامه می پوشید ند در تابستان که بیاصد
درهم قیمت آن بود وبسند معتبر از یوسف بن ابراهیم روایت کرده است
که بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم وجبه خزی پوشیده بودم
وکلاه خزی بر سر داشتم پس گفتم فدایتو کردم جبه وکلاه من از خزاست
چه میفرمائی فرمود که قصور ندارد گفتم اگر تارش ابریشم باشد چوست
فرمود قصور ندارد وفرمود که چون حضرت امام حسین صلوات الله
علیه شهید شدند جبه خزی پوشیده بودند انگاه فرمود که عبد الله
عباس را چون حضرت امیر المومنین ع بنزد خوارج فرستادند که بر ایشان
حجت تمام کند عبد الله بهترین جامهای خود را پوشید وبهترین بوهای
خوش خود را خوشبو کرد وبر بهترین اسپان سوار شد ورفت ودر برابر ایشان
ایستاد آن خارجیان گفتند که یا ابن عباس تو بهترین ما ها بودی حالا رخت
جباران پوشیده وبر اسپ ایشان سوار شده عبد الله بر ایشان این ایه را
خواند که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ
بگوای محمد که حرام کرده است زینت خدا را که برای بندگان بیرون اورده
وخلق فرموده است وچیزهای پاکیزه وحلال از روزی پس حضرت
فرمود که پوشش وزینت کن که خدا جمیل ونیکوست وجمال وزینت را
دوست میدارد اما باید که از حلال باشد وبسند معتبر روایت کرده است
که سفیان ثوری در مسجد الحرام میگذشت حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه را دید که جامهای نفیس بامقیمت پوشیده اند گفت والله
که میروم واورا بپوشیدن اینجامها سرزنش میکنم پس بنزدیک حضرت
آمد وگفت والله یا ابن رسول الله که بغیر مثل اینجامها نپوشید وعلی ابیطالب

علیه صلوات الله

صلوات الله علیه و هیچ کس از پدران تو چنین لباسی نپوشیده اند حضرت
فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمانی بودند که در میان
مسلمانان تنگی بود لهذا بر خود تنگ میگرفتند و بعد ازان وسعت
بهم رسید پس سزاوارترین اهل دنیا بصرف کردن نعمتهای خدا نیکو
کارانند پس این آیه را خواندند که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ و پس ما سزاوارتریم
از دیگران بانها بعد ازان فرمود که ای ثوری این جامها که می بینی
از برای لذت نفس نپوشیده ام از برای مردم پوشیده ام بعد ازان دست
سفیان را گرفتند و نزد خود کشیدند و جامه که بر بالا پوشیده بودند
دور کردند و با و نمودند جامه که ملاصق بدن ایشان بود جامه بسیار
کُنده بود و فرمودند که این جامه کُنده از برای خود پوشیده ام آن جامه
نفیس را برای زینت نزد مردم پس دست انداختند و جامه کنده سفیان
بر بالای جامها پوشیده بود دور کردند و جامه ملاصق بدنش جامه
بسیار نرمی بود فرمود که این جامه بالا را تو برای ریای مردم پوشیده
و جامه نفیس برای لذت نفس در زیر پوشیده و بسند معتبر منقول است
که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که من روزی در طواف بودم
ناگاه دیدم که کسی جامه مرا میکشد چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری
بود گفت ای جعفر تو مثل این جامها میپوشی در چنین مکانی با آن
ربطی که بعلی بن ابیطالب صلوات الله علیه داری گفتم این جامه فرقی است
یعنی که تا که از مصر می آورند و بیک دینار حزید ام و حضرت امیر المومنین جامه ص
در زمانی بوده اند که چیزی چند دران زمان میتوانست کرد که در
این زمان من مثل این جامها بپوشم میگویند که مرا نیست مثل عباد و منقول
از عبد الله بن القداح که حضرت صادق علیه السلام تکیه بر من یا بن پدر
فرموده بودند و در اثنای عباد بن کثیر رسید و حضرت در جامه نیکو

از جامهای مرو پوشیده بودند عباد گفت تو از اهل بیت نبوتی و پدرانتو
سلوکی داشتند اینجامهای باز نیت چیست که پوشیدن اگر از این بست ترجا
بپوشی بهتر است حضرت فرمود که وای بر تو ای عباد که حرام کرده است
زینتهائی را که خدا برای بندگانش خلق فرموده است و رو زینهای نیکو و پاکیزه را
خدا چون نعمتی به بندی کرامت میفرماید دوست میدارد که آن نعمت را بر آن شخص
ببیند و هیچ قصوری ندارد در این زینت وای بر تو ای عباد من بارهٔ تن
پیغمبر مرا از روایتی چرا میکنی و عباد عبای کنده پوشیده بود و
منقولست از حماد بن عثمان که نزد حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی
با حضرت عرض نمود که شما فرمودید که علی بن ابیطالب علیه السلام جامهای نیکو
می پوشیده اند و پیراهنی بچهار درهم میخریدند و می بینم شما جامهای نیکو
میپوشید حضرت فرمود که علی بن ابیطالب علیه السلام در زمانی بودند که اینجامه
بدنمی نمود اگر چنین زمانی میبوشیدند باینجامه مشهور میشدند پس بهترین
لباس هر زمانی لباس اهل آن زمانست امّا چون حضرت صاحب الامر صلوات
الله علیه ظهور خواهد کرد جامه را بروش حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه خواهد پوشید و بسیرت آنحضرت عمل خواهد فرمود و همچنین در کتاب
قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده است که حضرت امام رضا علیه السلام از من
پرسیدند که چه میگوئی از پوشیدن رختهای خشن و درشت گفتم چنین
شنیده ام بیشتر میپوشیدند و شنیده ام که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
جامه نو را در آب فرو میبردند و می پوشیدند فرمود که بپوش و زینت کن که
حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه جبه خزی بپانصد درهم میخریدند
و میپوشیدند و ردای خزیر بپنجاه دینار میخریدند و زمستان را در اینها میگذرانیدند
و چون زمستان میگذشت میفروختند و قیمتش را تصدق میفرمودند
بعد از آن این آیه را خواندند قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ تا آخر آیه و این بابویه بسند معتبر

از حضرت

از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که سه چیز است که خدا
مومن را بر انها حساب نمیکند طعامی که میخورد و جامه که میپوشد و زن صالحه
که او را اعانت مینماید و فرج او را از حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر
فرمود که خدا زینت و اظهار زینت را دوست میدارد و از بدحالی و اظهار
فقر کراهت دارد و دوست میدارد که اثر نعمت خود را بر بنده به بیند کسی پرسید
که چگونه کسی نعمت را ظاهر گرداند فرمود که جامه خود را پاکیزه دارد و بوی
خوش را بر خود بریزد و خانه خود را نیکو کند و ساحة خانه جاروب کند حتی
آنکه چراغ را پیش از غروب آفتاب افروختن فقر را برطرف میکند و روزی را
زیاده میگرداند و در کلینی و غیره بسندهای مختلف روایت کرده اند که دیزبصره
ربیع بن زیاد شکایت نمود بحضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه حال برادرش
عاصم بن زیاد را که عبا پوشیده و جامهای نرم و ملایم ترک کرده و ترک دنیا
نموده و اهل و فرزندش بسبب این بسیار مغموم و محزونند حضرت او را
طلبید چون بیامد درشتی کرد و فرمود ندای دشمن نفس خود شیطان خبیث ترا
حیران کرده است یا حیا از اهل خود نکردی یا رحم بر فرزندان خود نکردی
تو چنین گمان میکنی که خدا چیزهای طیب را بر تو حلال کرده است و کراهت دارد
که تو از انها برداری و منتفع شوی تو نزد خدا از این پست تری که عین
تکلیفی نسبت بتو بکند خدا نفرموده است که وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ
فِيهَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ ذَاتُ الْأَكْمَامِ که ترجمه اش اینست که زمین را خلق
فرمود و مقرر گردانید از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع میوهاست
و خرما ها که شکوفه ایشان در میان غلافهای حاصل میشود و ایا نفرموده است
که مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ و فرموده است که
يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ پس در اول میوها و خلق آنها بر خلائق
منت نهاده و در ثانی بدریا و مروارید و جواهر که از دریا بیرون میاید

سنت نهاده پس حضرت فرمود که بخدا سوگند که نعمت خدا بفعل اظهار کردن
وصرف نمودن نزد خدا محبوب تر است از بیان کردن وحال انکه امر فرموده است
وَاَمَّا بِنِعْمَتِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ حدیث کن بنعمتهای پروردگارت وبیان کن
آنها را پس عاصم گفت که یا امیر المومنین پس تو چرا در خوردن خویش اکتفا
کرده وبر طعامهای ناگوار ودر پوشش بر جامهای کهنه حضرت فرموده اند
که من مثل تو نیستم خدا واجب گردانیده است بر امامان حق که خود را بمثل
وفقیران مردم بسنجند وبپوشش ایشان سلوک نمایند تا بر فقیران فقر زور
نیاورد وچون امام خود را بمثل حال خود ببینند کم بحال خود راضی شوند
پس عاصم عبا را انداخت وجامهای نرم پوشیده وکلینی بسند معتبر روایت
کرده است که معلی بن خنیس بحضرت صادق ع گفت که اگر خلافت باشما
باشد ما باشما بر فاهیت تعیش خواهیم کرد حضرت فرمود هیهات هیهات
ای معلی اگر با ما باشد مدار بر سیاست وتدبیر در شب با عبادت وحرکت
وحرکت در روز بجهاد خواهد بود وپوشش ما جامهای درشت وخوراک
ما طعامهای غیر لذیز خواهد بود پس خلافت ظاهری را از ما غصب کرده اند
وگمان ایشان اینست که بر ما استیلا کرده اند وما را بر فاهیت انداخته اند ای عزیز
بدانکه احادیث درین باب بسیار است واحادیث بسیار نیز در فضل سواری
اسپان نفیس وبنکاهداشتن غلامان وزینت ایشان واقع شده است و
احادیث نیز در فقر وجامهای کهنه پوشیدن وبروی فرشهای سهل نفرو نشستن
وارد شده است وحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بر الاغ سوار میشدند
وجامهای زبون میپوشیدند که اگر بصیرتی داری ازین اخباری که نقل شد
واز معارضات وگفتگوهائکه درمیان ائمه ع وصوفیه از زمانها شده است
حق را میابی ومیدانی که اصل اینها ان کمال دانستن ومقید باینها بودن
خوب نیست وهمچنین مقید بزینتها ورفاهیتها بودن خوب نیست

بلکه

بلکه خدا توسعه دهد بر تو سعه بر خود و مومنان خوبست و اگر فقیر باشد
باید بقدر بسازد و زیاده نخواهد و اگر کهنه پوشی بر و انداشته باشد
و هر لباسی که میسر شود بپوشد و آنچه حاضر باشد بخورد و همه را از جانب
خدا و در خود داند و اگر خواهد تکبر را علاج کند و کاهی برای آن خوبست
زبون بپوشد خوبست امّا در صورتی که آن رخت زبون باعث زیادتی
تکبر او نشود مثلا در زمانی که اعتبار بشال پوشیست علاج تکبر ترک
شال پوشیست و در صدر اسلام که نخوت و عصبیّت باب بود و این
چیزها را اعتبار نمیکردند و تواضع و فروتنی در شال پوشی و کهنه پوشی
بود چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آخر این وصیت باینمعنی اشعار
فرموده است که ای ابوذر در آخر الزمان جمعی بهم خواهند رسید که
در زمستان و تابستان پشم پوشند و باین سبب خود را افضل از دیگران
دانند پس ایشان از لعنت میکنند ایشانرا که آسمانها و ملائکه زمین و عقل نیز
حکم میکند که بنده می باید که فرمان بردار باشد اگر خز و پرنیان اقا برایش
بفرستند بپوشد و اگر شال بفرستد بپوشد و در هر حال از اقا راضی باشد و
بیان خوبی و بدی پشم پوشیدن در ضمن بیان آن فقره شریفه که در آخر تتمه
می باشد خواهد شد انشاء الله تعالی لمعه هفتم در بیان فضیلت پاکیزه کردن
بدن و بوی خوش کردنست بسند معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام
منقولست که شستن سر دفع کسافت و چرک میکند و دیده را روشن میکرداند
و شستن جامه غم و حزن را برطرف میکند و پاکیزه کیست برای نماز و فرمود
که خود را باب پاکیزه کنید از بوهای بد بدن که مردم بآنها استاذی میشوند و
در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود باشید و باحوال خود پی برید زیرا
بدرستی که خدا دشمن میدارد از بنده کانش آن قاذوره کسیف بدبوی را
که در پهلوی هر کس که بنشیند از و متاذی شوند حضرت امام رضا علیه السلام

فرمود که سزاوار اینست که آدمی هر روز بوی خوش بکند و اگر قادر نباشد یکروز
بکند و یکروز ترک کند و اگر قادر نباشد در جمعه یکبار بکند و این را البته ترک
نکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا را حق لازمی است بر هر بالغی که
در جمعه شارب و ناخن بگیرد و بقدری از بوی خوش خود را خوشبو کند.
و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که بوی خوش از اخلاق پیغمبر است نسبت بر او حضرت
صادق علیه السلام فرمود که بوی خوش باعث قوت دلست و فرمود که یکنماز
با بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز بی بوی خوش و فرمود که هر چیز که از بوی
خوش صرف نمائی اسراف نیست و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله در بوی خوش زیاده از طعام مال صرف میکردند و احادیث در فضیلت
طیب و انواع آن و فضل و غنمهای خوشبو بر خود مالیدن بسیار است
و درین رساله بهمین اکتفا نمودیم و هشتم در مدح مطعوم الذین و مذمت
ترک کوشت و حیوانی نمودنست و بعضی از احادیث درین باب بسبق ذکر یافت
و کلینی و غیر او بسندهای معتبره از حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم
روایت کرده اند که سید و بهتر طعامهای دنیا و آخرت کوشت است و بسند
معتبر از عبد الاعلی منقولست که بحضرت صادق ع عرض نمود که زنان
بما رسانیده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حق تعالی دشمن میدارد
خانه پر کوشت را حضرت فرمود که دروغ میگویند حضرت مذمت
کوشت نفرموده اند مذمت خانه کردند که در آن خانه کوشت مردم را بغیبت
خورند و پدرم کوشت را دوست میداشت و بسیار تناول میفرمود و روزی
که فوت شد در آستین مولدش سی درهم بود که برای کوشت خریدن باو
داده بود و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که کوشت خوردن
در بدن کوشت میروياند و کسی که چهل روز کوشت را ترک کند بد خلق میشود
و هر که بد خلق شود از آن در کوش بکشید و در حدیث دیگر فرمود در کوش

راستش

راستش بگوئید و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود که ما گروه انبیا گوشت را دوست میداریم و بسیار میخوریم
و بیند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود هر که چهل روز او را گوشت میسر نشود قرض کند و بخورد که
خدا قرضش را ادا مینماید و منقول است که پیغمبری از پیغمبران بخدا از
ضعف شکایت کرد وحی آمد که گوشت باشیر بخور یا با ماست و حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه در نامه که باهل مصر نوشته اند در ضمن کلامی که
محمد ابا کر را بسوی ایشان میفرستادند بعد از ذکر فضایل بسیار برای متقیان
و پرهیزکاران و استدلال بایات بسیار بر اینکه خدا بسبب تقوی در دنیا با ایشان
نعمتها کرامت میفرماید و در آخرت ایشان را حساب نمیکند بر اینها فرمودند
که ای بندگان خدا بدانید که متقیان جمع کرده اند خیر دنیا و اخرت را و شریک شدند
با اهل دنیا در دنیای ایشان و اهل دنیا با ایشان در اخرت شریک نیستند
خدا تعالی برای متقیان حلال گردانیده است انچه ایشان را کافی باشد و غنی
گردانیده ایشان را از دیگران چنانچه فرموده است که بگو ای محمد که کیست که حرام
گردانیده است زینت و آرایشی را که خدا بیرون آورده است برای بندگان خود
کیست که حرام کرده است روزیهای پاکیزه را بگو این زینت و روزیها برای طیب
برای انجماعت که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و کفار و فجار بتبعیت
شریک ایشانند و جمیع انها خالص است برای مومنان در روز قیامت و
مخصوص ایشانست و در ان نشاء غیر ایشان با ایشان شریک نیستند
چنین تفصیل میکنم و بیان می نمائیم ایات خود را برای کسانی که عالمند و میفهمند
بعد از ذکر این ایه حضرت فرمود که متقیان ساکن شدند در دنیا بهترین
مسکنی و خوردند بهترین خوردنیها را و شریک شدند با اهل دنیا در دنیای
ایشان پس خوردند با ایشان نعمتهای پاکیزه را که ایشان میخورند و اشامیدند

شربتهای پاکیزه را که ایشان می آشامیدند و پوشیدند بهترین جامهائی که ایشان
می پوشیدند و ساکن شدند در بهترین مسکنها که ایشان ساکن میشدند
و تزویج کردن بهترین زنان را و سوار شدند بهترین مرکوبات و اسبان را
و تمام لذتهای دنیا را با اهل دنیا بردند و روز قیامت ایشان همسایگان
رحمت الهی خواهند بود و آنچه از خدا طلبند بایشان کرامت خواهد فرمود
و هیچ مطلب ایشان را رد نخواهد نمود و لذتهای دنیا هیچ لذت ایشان را
کم نخواهد کرد پس ای بندگان خدا بسوی چنین امری مشتاق باشید
و از او طلب نمائید که ان تقوی و پرهیزکاری از منهیات خدا است
که موجب این سعادتها است و بدانکه در مدح شیرینیها است و انواع میوها
و اصناف کوشتها و سایر ماکولات و مشروبات و نعمتها احادیث بسیار
وارد شده است اما کم خوردن بسیار ممدوح است و اخبار بسیار در
مذمت بسیار خوردن که آدمی سنگین شود و از عبادت باز ماند و انکه با
سیری طعام خورد وارد شده است و حریص در اینها بودن و پیوسته
طالب اینها بودن و عمر شریف خود را همه صرف تحصیل اینها نمودن بد است
اما مقید بترک اینها بودن هم خوب نیست و ترک طعامهای مقوی
نمودن که بدن و عقل و قوی ضعیف شود خوب نیست زیرا که بدن آلت
و مطمئنه نفس است در جمیع اعمال و در تحصیل هر کمال و بدن که ضعیف
شد نفس معطل میشود و بلکه در عبادات هم بر بدن بسیار زور نباید آورد
که بسیار ضعیف شود مثل انکه شخصی در سفری اسبی داشته باشد اگر
روزی پنج فرسخ او را براه برد و در بعضی منازل هم توقف برای قوت آن کند
و چیزهای مقوی بآن بخوراند او را بمنزل میرساند اگر در یکروز او را سی
فرسخ یا چهل فرسخ براند در همان روز از کار میماند بمنزل نمیرسد چنانچه
بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله

علیه‌السلام فرمود که این دین متین و محکم است پس سیر کنید و قطع مسافت آن
نمائید برفق و مدارا و هموار و بسیار نکنید با عبادت بر مردم سنگین
مکنید که عبادت خدا را مکروه طبع بندگان خدا کنید پس از بابت
کسی باشید که مرکوب خود را انقدر براند که باز ماند و نه سفر را قطع کرده
باشد و نه مرکوب را باقی گذاشته باشد و حضرت صادق علیه‌السلام فرمود
که عبادت خدا را مکروه نفس خود مکنید و در حدیث دیگر فرمود که
پدرم روزی بر من گذشت در اوایل سن و من در طواف بودم و بسیار
جهد و مشقت در عبادت میکشیدم و عرق از من میریخت فرمود که
ای فرزند خدا بنده را که دوست میدارد او را داخل بهشت میکند
باندک عملی از و راضی میشود و در این باب احادیث بسیار است و ایضا
باید عقل را ضعیف و ضعیف نکنند به ترک حیوانی و مثل نهار زیرا که مدار
تمیز امور بر عقل است و عقل که ضعیف باشد زود فریب اهل باطل را
میخورند چنانچه در احادیث ترک کوشت اشعار باین بود و ظاهر آنکه
شیطان این عبادت ترک کوشت و حیوانی که مخالف طریقه شرعست از
برای همین برای بعضی از مبتدعین صوفیه مقرر ساخته است که چون
چهل روز در سوراخ نشستند و عقل و قوی را ضعیف کردند اوهام
و خیالات بر عقل ایشان مستولی میشود و از راه وهم چیزها در خیال
ایشان بهم میرسد از بابت کسی که بمرض سرسام مبتلا باشد و باعتبار ضعف
عقل گمان میکنند که کمالیست و آنچه با ایشان گفته است و چون بسوستر
در سوراخ تاریک همین معنی در نظر شانست بتدریج باز و ما قوت
و همی و ضعف عقل حالی ایشان میشود و بر ون که اینداکر بر میگوید که دیشب
پنج مرتبه بعرش رفتم تصدیقش میکنند بدون بینه و برهان و اینها همه
از ضعف عقل است و بدانکه حدیثی از حضرت رسول صلی‌الله علیه‌وآله

بازیاده

منقولست که هرکه در چهل صباح عمل خود را از برای خدا خالص گرداند خدا
حکمت را از دلش بر زبانش جاری گرداند و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام منقولست که هرکه ایمان را از برای خدا چهل روز خالص گرداند
یا چنین فرمود که هرکه نیکو خدا را یاد کند در چهل روز خدا او را زاهد گرداند
و در دنیا او را بدرد و دوائی دنیا بینا گرداند و حکمت را در دل او جا دهد
و زبان او را بحکمت گویا گرداند بعد از آن آنحضرت این خواند که ترجمه اش
اینست که انا انکرکوساله را خدای خود اخذ کردند عنقریب بایشان خواهد
رسید غضبی از جانب پروردگارایشان و خواری در زندگانی دنیا و چنین
خبر میدهم جماعتی را که افترا بر خدا می بندند پس فرمود که صاحب بدعتی را
که می بینی البته ذلیل و خوارست و هرکس که افترا بر خدا و رسول او نهد
می بندد البته ذلیل و بیمقدار است و صاحبان بدعت از روی جهالت
این دو حدیث را حجت خود کرده اند در برابر اهل حق نمیدانند که این
هیچ دخلی بطلب ایشان ندارد زیرا که چنانچه در اول کتاب دانستی اخلاص عمل آنست
که از ثواب ریا عمل را پاک گرداند و سعی کند که آنچه از و صادر شود از اعمال و
افعال و اقوال او همه موافق رضای الهی باشد و نیت او در اعمال همه مشوب
بغرضهای فاسد نباشد بلکه عملهای مباحش را همه بنیت عبادت کند مثل
انکه اگر بر بیت الخلا رود با خود نیت را خالص کند و برای این برود که در
وقت عبادت پاکیزه باشد و عبادت را با حضور قلب کند و باین
نیت ان عمل عبادت میشود اگر در نیت صادق باشد و اگر بیازار رود
برای این رود که خدا فرموده است که بیازار روم و طلب روزی کنم برای فرموده
خدا میروم و همچنین در جمیع کارها و اخلاص از برای خدا وقتی میشود
که کاری را که خدا فرموده باشد از برای خدا بکند و اگر نه اگر کسی بدعتی
از برای خدا بکند خدا از و و از کار او بیزار است پس اول باید دانست که کدام

فرمود که صاحب بدعتی را که می بینی

کارها

کار را خدا میخواهد و اخر انکار را برای خدا کرد و در فصلها پیش این معنی را
واضح ساختیم پس لفظ جهل روز بچه کار را نضاحب بدعت می آید چه ظاهر است
که اگر کسی چهل روز ورزش کشتی کند این داخل حدیث نخواهد بود و حضرت
در اخر این حدیث دوم که مذمت بدعت فرمودند اشعار باین معنی نموده اند
و بعد ازان معنی که از اخلاص برایتو بیان کردیم میدانی که چهل روز با آن
حال بودن چه بسیار دشوار است و ظاهر است که کسی بان سعادت فایز
شود که از روی علم و دانائی عملش را برای خدا خالص کرداند و بدعت در اثنای
نباشد چشمهای حکمت بر زبانش جاری میشود و اگر بر وفق بدعت عمل کند
چشمهای ضلالت بر زبانش جاری میشود از شیطان که عالم را اکراه کند و
کرنه در میان اهل حق همیشه عباد و زهاد بوده اند و ایشان را داخل صوفیه
نمیشمرند چون بر طریقه حق مستقیم بوده اند و راه قرب و عبادت
و مناجات و بندگی خدا را داشته اند مانند سلطان العلماء المحققین و
برهان الاصفیا و الکاملین شیخ صفی الدین و سید الافاضل ابن طاوس
و زبدة المتعبدین ابن فهد حلی و شهید سعادتمند شیخ شمس الدین رضوان
الله علیهم اجمعین و غیر ایشان از زهاد که طریقه ریاضت و عبادت و
بندگی بقانون شریعت مقدس بنوی داشته اند بعد از کمال در علوم
این متوجه عبادت و ریاضت و هدایت خلق بوده اند و علوم حق را درس
میگفتند و بدعتی از ایشان نقل نکرده اند لهذا ملا جامی در نفحات هیچیک
از ایشان را ذکر نکرده است و داخل صوفیه نداشته با اینکه از افتاب
مشهورتر بوده اند و آثار او لاد امجاد و تصانیف ایشان عالم منور
کردید و تا قیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر و باطن معمور است
و در ترویج دین ایمه اثنا عشر صلوات الله علیهم سعیها کردند و جان
خود را در راه دین بذل کرده اند و ابتداعت دیگر از صوفیه باطل بر خلاف

جانب

زین

ایشان در خرابی دین سعیها کردند و شنیدی که سفیان ثوری و عباد بصری
و غیر ایشان از صوفیه با ائمه جور معارضتها کردند بعد از عصر ایمه سوسته با
علماء دین اشد معارضه و مجادلات میکرده اند و اکنون هم میکنند امید که
خدا جمیع طالبان حق را براه حق هدایت نماید بمحمد و آله الطاهرین لمعه
در بیان حرمت غناست و بدانکه در حرمت غنا میان علماء شیعه
خلافی نیست شیخ طوسی و علامه و ابن ادریس رحمهم الله همه نقل اجماع
کرده اند بر حرمتش و همه همیشه از مذهب شیعه معلوم بوده است حرمت
غنا و در میان سنیان خلافست بعضی از ایشان بلکه اکثر ایشان همه
حرام میدانند و بعضی از صوفیه ایشان علمای ایشان حلال دانسته اند
و احادیث در باب حرمت آن بسیار است و ظاهر بعضی احادیث آنست
که از کناهان کبیره است چنانچه کلینی بسند صحیح و بسند حسن از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه که حق تعالی مدح
میفرماید جمعی را که حاضر نمیشوند نزد قول روز یعنی کفتار باطل که مراد
غناست و بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که غنا از جمله کناهانیست
که خدا برانها وعید آتش فرموده است بعد از ان این آیه را خواندند
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ
يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ که ترجمه اش اینست که از مردمان
کسی هست که میخرد سخن لهو و باطل و غافل کننده از خدا را تا کمراه سازد مردم
از راه خدا بنادانی و استهزا میکند براه خدا و دین حق برای آن کروه مهیا
شده است عذابی خوار کننده و در احادیث دیکر وارد شده است که کناه
کبیره آنست که خدا وعید آتش بر آن کرده باشد پس معلوم میشود که
غنا از کناهان کبیره است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که حضرت فرمود که غنا داخلست در انچه خدا فرموده است

کَمَنَ النّاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ وبسند صحیح از حضرت
صادق ع منقولست که خانه که درات غنا میکنند ایمن نیست آنخانه از نزول بلای
دردناک ودعاها در انجا مستجاب نمیشود وملک داخل انخانه نمیگردد وبسند
صحیح مرویست که ریان بن الصلب از حضرت امام رضا ع پرسید که هشام
بن ابراهیم از شما نقل میکند که شما رخصت فرموده اید در شنیدن غنا حضرت
فرمود که دروغ میگویند ان زندیق او از من پرسید من باو گفتم که شخصی
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال نمود از غنا حضرت فرمود که اگر
حق و باطل متمیز شود غنا در کدام طرف خواهد بود آن شخص گفت در طرف
باطل فرمود که درست حکم کردی وبسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که فرمود که مجلس غنا مجلسی است که خدا نظر رحمت بسوی
اهل انمجلس نمیکند وغنا داخل است در آن ایه کَمَنَ النّاسِ مَنْ یَشْتَرِی
لَهْوَ الْحَدِیثِ وبسند صحیح از مسعدة بن زیاد منقولست که در خدمت
حضرت صادق ع بودم شخصی عرض نمود که پدر و مادرم فدایتو باد من
داخل بیت الخلا میشوم وهمسایگان دارم که ایشان کنیزان دارند که غنا
میکنند وعود مینوازند وبسیار من طول میدهم نشستن را از برای استماع
او از ایشان حضرت فرمود که چنین مکن آن شخص گفت که من بپای خود
برای این نمیروم همین شنیدنیست که بگوش خود میشنوم حضرت فرمود
که توبه کن مگر نشنیده که خدا میفرماید که گوش وچشم ودل از همه ایشان
سوال خواهند کرد گفت والله که گویا هرگز این آیه را نه از عربی شنیده بودم
ونه از عجمی وبعد ازین دیگر بآن عمل عود نخواهم کرد والحال استغفار
وتوبه میکنم حضرت فرمود که برخیز وغسل کن ونماز بکن که بر کار عظیمی
مقیم بودی چه بسیار بد بود حال تو اگر بر آن حال میمردی خدا را شکر کن
واز خدا طلب کن که توبه ترا قبول کند وتوبه کن از جمیع بدیها واز هر چه

خدا انها را نمیخواهد که خدا چیزی را که قبیح است نمیخواهد و نهی فرموده است که قبیح را
باهلش بگذارد که هر فعل را اهلیست که آن فعل را مناسب ایشان است و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست در تفسیر این آیه که فاجتنبوا الرجس واجتنبوا من
الاوثان اقول الزور اجتنابی نمائید از رجس و پلیدی که آن بتانست و اجتناب
کنید از قول زور و گفته باطل فرمود که مراد از قول دروغ غناست و در حدیث
دیگر فرموده که غنا اشیاء نفاقست و در حدیث دیگر وارد است که از حضرت
پرسیدند از غنا حضرت فرمود که داخل خانه جند مشو یعنی که خدا از اهل انها
اعراض فرموده و روی رحمت را از ایشان گردانیده است و در حدیث دیگر
فرمود که شنیدن لهو و غنا در دل میرویاند نفاق را چنانکه آب گیاه را میرویاند
و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که بخوانید قرآن را
بلحن عرب و صورت ایشان و احتراز نمائید از لحنهای اهل فسق و فجور و خوانان
گناهان کبیره بدرستی که بعد از من جماعتی خواهند آمد که ترجیع کنند اواز
خود را بقرآن مانند ترجیع نوحه و غنا و رهبانیت قرآن ایشان از گلویشان
ایشان بالاتر نخواهد رفت و دلهای ایشان برگشته و سرنگونست و دلهای
جماعتی که کار ایشان خوش ایشان میآید نیز سرنگونست و علی بن ابراهیم
در حدیث طولانی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
برای سلمان بیان میفرمود چیزهای بد را که در آخر الزمان بهم خواهند
رسید از علامات قیامتست از انجمله فرمود که تغنی بقرآن خواهند کرد یعنی غنی
خواهند خواند و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از خریدن کنیزان
غناکننده فرمود که خریدن ایشان و فروختن ایشان حرامست و تعلیم
کردن ایشان کفراست و گوش کردن خواندگی ایشان نفاقست و در حدیث
دیگر فرمود که ثمن مغنیه ملعونست و هر که گوشش را بخورد ملعونست
و در کتاب عیون الرضا روایت کرده است که حضرت امام رضا را پرسیدند

واجتنبوا

اخبار
در اصل لحن لهو

از شنیدن

از شنیدن غنا حضرت فرمود که اهل حجاز بجا نمیدانند و آن باطلست و لهو است
نشنیده که خدا میفرماید در مدح جماعتی که چون بلغو بگذرند کریمانه و
بزرگانه میگذرند و گوش نمیدهند و از حضرت امام رضا علیه السلام بسند
معتبر منقولست که هر که نفس خود را منزه گرداند از غنا و نشنود آنرا
پس بدرستی که در بهشت درختی هست که خدا بادهارا امر میفرماید
که اندرخت را حرکت دهند پس ازان صدای خوش خواهند شنید که
هرگز نشنیده باشند و کسی که غنا شنیده باشد ازانرا نخواهد شنید و علی
بن ابراهیم بسند صحیح از عاصم بن حمید روایت کرده است که بحضرت صادق
علیه عرض نمودم که سوالی میخواهم بکنم و حیا مانع میشود آیا در بهشت
غنا خواهد بود فرمود که در بهشت درختی هست که خدا بادهای بهشت را
امر میفرماید که میوزند و آن درخت را بنغمه چند مرتبه میسازند
که خلایق بخوبی آن نغمه‌ها هرگز صدای نشنیده باشند بعد ازان فرمود که حوض
وتواریست که ترک شنیدن غنا در دنیا از ترس خدا کرده باشد و این با آن
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که غنا موجب
نفاق است و باعث فقر میشود و بسند دیگر از حضرت امیر المومنین ع
منقولست که بسیار کوش دادن بغنا باعث فقر و پریشانی است و بسند
معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق ع سوال کرده اند از معنی
قول خدا که خدا ازان نهی فرموده است فرمود که از جمله قول زور است
انکه شخصی بگوید که غنا کند کویدکه احسنت خوب خواندی و احادیث
دیگر در حرمت غنا وارد است از برای ارباب انصاف و بصیرت کمتر از آنچه
مذکور شد هم کافیست و بدانکه اکثر علما و لغویین غنا را تفسیر کرده اند
بترجیع اوازی که شنونده را بطرب آورد و ترجیع را تفسیر کرده اند بتکریر
و حرکت دادن اواز در گلو و طرب را گفته اند که آن حالتی است که آدمی را

از خوشحالی واندوه حاصل میشود و بعضی از لغویین وعلما بمحض ترجیح اکتفا
کرده اند و بطرب آوردن را در آن اخذ نکرده اند و غنا در فارسی سرود را
میگویند و جمیع خواننده‌گی را در فارسی سرود میگویند و در میان عرب
الحال هم میشنویم که کسی را که میخواهند میگویند تغنّ یعنی غنا بکن پس
ظاهر شد از انچه گذشت که هر خواننده‌گی که در تحریر او از باشد و این کس را
بحزن یا فرح آورد حرام است مگر انچه استثنا خواهد شد و اگر بطرب
هم نیاورد بمذهب جمع کثیری حرام است و چنین فردی ظاهر نمی باشد
زیرا که مطربی که گفته اند مراد اینست که آن نوع از او از زشانش این باشد
که بطرب آورد و اگر نه گاه باشد که کسی بهم نرسد که از هیچ اوازی بطرب
نیاید چنانچه اگر عسل را تعریف کنند که چیز شیرینیست که آدمی از آن محظوظ
و بلذت میشود و اگر بندرت کسی را عسل بد آید خلل در آن تعریف ندارد
بلی یکقسم اواز هست که اصل جوهر او از خوشی دارد اگر قرآن را باستر بخوانند
و تحزینی در صوت بکنند که در صدا حزنی بهم رسد امّا تکریر او از و
تحریر در آن نباشد ان ظاهر غنا نیست و اینکه در بعضی احادیث وارد
شده است که قرآن را بحزن بخوانید بر اینمعنی محمول است و همچنین
احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ائمه علیهم السّلام بحزن تلاوت میفرمودند
در بعضی احادیث که وارد شده است که ترجیع او از بکن بقرآن بان
احادیث معارض مقاومت نمیتوانند کرد و محمول بر تقیه است
و کسی از علما اندیشه ایم که قرآن را در باب غنا استثنا کرده باشد و بدانکه
اکثر علما احدی خواندن را برای خواننده شتر استثنا کرده اند و چون
در مستند ش ضعفی هست بعضی از علمای ما انرا نیز حرام میدانند
و همچنین خلافست در حدی زنی که غنا کند در عروسیها برای زنان
و مردان در میان ایشان داخل نشوند و جمعی از علما این را حلال

دانسته اند

دانسته اند وابن ادریس وعلامه در تذکره این را نیز حرام دانسته اند ولیکن
حلیتش حدیث معتبر دارد وهمچنین نوحه زنان در ماتمها اگر دروغ نگویند
تجویز کرده اند اکثر علما واحادیث دارد وشیخ علی علیه الرحمه ذکر کرده است
که بعضی از علما مرثیه حضرت امام حسین صلوات الله علیه جایز داشته اند
بتحریر خواندن واحتیاط در دین انست که از همه اینها اجتناب نمایند بمقتضای
عموم احادیث بسیاری که گذشت لمعه دهم در بیان ذکر است بدانکه
ذکر در لغت یاد کردنست ویاد کردن خدا انواع دارد یکی یاد خداست در
هنگام معصیتی که خواهد مرتکب انشود وخدا را بیاد آورد وبرای خدا ترک
آن نماید دویم یاد خداست در وقت طاعاتی که خدا را بیاد آورد وبسبب آن
مشقت طاعات بر او آسان شود بجا آورد سیم یاد خداست در هنگام رفاهیت
ونعمت که وفور نعمت او را از یاد خدا فراموش نکند وشکران نعمت بجا آورد
چهارم یاد خداست در هنگام بلا ومحنت که در آن حالت بخدا تضرع
نماید وبران بلا صبر کند پنجم ذکر الهی است بدانکه تفکر در صفات کمالیه
الهی ودر آلاء نعمای او بکند وتفکر در دین حق ومعانی قرآن واحادیث رسول
واهل بیت او علیهم السلام وتفکر در امور آخرت ومکارم اخلاق وعیوب
نفس وسایر اموری که خدا فرموده است اینها همه ذکر الهیست ششم
ذکر بزبانست وآن انواع دارد مثل مذاکره علوم حق در آیات واخبار
ودرس گفتن اینها وذکر آنچه سابقا مذکور شد وفضائل اهل بیت را بیان
کردن وقرآن خواندن ودعا خواندن واسماء الهی که از شارع متلقی شده است
مداومت فرمودن امّا باید که باد ابی باشد که پسندیده شارع است و
بعنوان بدعت نباشد ودل آگاه باشد از آنچه بر زبان جاری میگردد
وبراین مضامین احادیث متواتره وارد شده چنانچه بسند معتبر
از حضرت رسول ص منقولست که هرکه اطاعت خدا میکند یاد خدا

بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش کم باشد و هر که معصیت
خدا کند خدا را فراموش کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش بسیار باشد
و بسندهای معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که دشوارترین
اعمال سه چیز است انصاف دادن برای مردم از نفس خود که از برای مردم از
نفس خود نه پسندی مگر چیزی را که برای نفس خود از مردم می پسندی و با برادران
مومن مواسات نمودن در مال و برادرانه رفتار نمودن در میان خود و ایشان قسمت
نمودن و ذکر خدا بر همه حال کردن نه سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ
اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ گفتن است و بس بلکه وقتی که چیزی بر تو وارد شود که
خدا فرموده باشد بجا آوری و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدا نهی فرموده
باشد ترک نمائی و در حدیث دیگر فرموده که در توریة نوشته است که ای فرزند
آدم مرا در هنگام غضب خود یاد کن تا ترا یاد کنم در هنگام غضب خود
و حضرت امام موسی ع فرمود که هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح
و خسته نمیکند مثل زیارت برادران مومن از برای خدا و بدستی که دو مومن
که با یکدیگر ملاقات میکنند و خدا را یاد مینمایند و بعد از آن فضایل ما اهل
بیت را یاد میکنند گوشتهای روی شیطان تمام میریزد و از بسیاری آبی که با و
میرسد بفریاد می آید که ملائکه آسمانها و خازنان بهشت حال او را میدانند
و بر او لعنت میکنند و هیچ ملک مقربی نمیماند مگر آنکه او را لعنت میکند
پس بر زمین می افتد و ماندروانده شده و بسند معتبر از حضرت امیر
المومنین ع منقولست که صبر دو صبر است یکی در هنگام مصیبت و آن
نیکو و جمیل است و بهتر از آن صبر بر ترک چیزهائیست که خدا حرام
کرده است و ذکر خدا دو ذکر است یکی ذکر در هنگام مصیبت و بهتر
از آن یاد خدا در وقتی که حرامی بر تو وارد شود که مانع از آن گردد و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که هر قومی که در مجلسی مجتمع شوند و خدا را یاد نکنند و ما را

یاد نکنند

یاد نکنند انجلس در روز قیامت باعث حسرت ایشان خواهد بود پس فرمود
که یاد ما از جمله ذکر خداست و یاد دشمنان ما از جمله یاد شیطان است و در حدیث دیگر فرمود
که صاعقه نمیرسد بکسی که ذکر خدا کند پرسیدند که ذاکر کیست فرمود که کسی که
صدا بقرآن بخواند پس چون حقیقت ذکر معلوم شد بدانکه دو نوع ذکر
در میان صوفیه شایع گردیده که هر دو بدعتست و بهترین عبادات میدانند
و خلاصه اوقات عمر خود را در آن ضایع میکنند و مردم را گمراه میگردانند اول
ذکر جلی و آن مشتمل بر چند چیز است اول آنکه این نحو عبادت از شارع ملتقی نشده است
و در روایات و اخبار کیفیت ذکر جلی برخلاف این وارد شده است زیرا که حق سبحانه
و تعالی فرموده است که اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ یعنی
بخوانید پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی بدرستی که حق تعالی دوست نمیدارد
اشخاصی را که از حد اعتدال بیرون میروند و جای دیگر میفرماید که وَاذْكُرْ
رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ
وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ که ترجمه اش اینست که یاد کن پروردگار خود را در خاطر
خود از روی زاری و ترس و پست تر از بلند گفتن در اول روز و آخر روز
و مباش از جمله غافلان و نقل کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
شنید که جمعی فریاد برآورده اند بتکبیر و تهلیل ایشان را منع بلیغ نمود و
فرمود که بدرستی که ندا نمیکنند کسی را که نشنود یا دور باشد و باسانید صحیحه
منقولست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت موسی از خداوند
خود سوال نمود که ای پروردگار من تو نزدیکی بمن که بروش نزدیکان با تو
راز گویم یا دوری که چون ترا بخواهم بلند بخوانم خطاب رسید که من همنشین
آنکسی ام که مرا یاد میکند یعنی فریاد درکار نیست و بسند معتبر منقولست
که حضرت صادق ع فرمود که شیعه ما جماعتی اند که در خلوت و پنهانی
خدا را بسیار یاد میکنند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که

حق سبحانه وتعالی میفرماید که هرکه مرا آهسته و پنهان یاد نماید من او را علانیه
یاد میکنم و بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقولست که
هرکه خدا را در پنهانی یاد کند پس خدا را بسیار یاد کرده است بدرستی که منافقان
خدا را آشکارا ذکر میکردند و در پنهانی ذکر نمیکردند خدا در وصف ایشان
فرمود که بریای مردم کار میکنند و یاد خدا نمیکنید مکرا ندکی و حضرت امام
محمد باقر علیه السلم فرمود ذکری که آدمی در خاطر خود بکند ثواب او از بغیر از
خدا کسی نمیداند از برزکواری آن ذکر پس ازین آیات و احادیث معلوم شد
که باین نحو فریاد کردن و خدا را ذکر کردن در شرع پسندیده نیست و در
تعریف بدعت دانستی که اینقسم امور که از شارع وارد نشده است خوب
دانستن و بعنوان عبادت کردن بدعت است دویم انکه تحریرها و غنا
میکنند و ذکر را بتصنیفها بر میگردانند و در میان ان اشعار عاشقانه
و محبانه بنغمه و ترانه میخوانند و این باجماع علماء ما حرام است چنانچه دانستی
در باب غنا قطع نظر از اعمال شنیعه که در ضمن آن میکنند از دست برد
زدن بنغمه و صول و خدا کفار را در قران بامذمت فرموده است و رقص
کردن که شرعا مذموم است و عقل هم هر کس حکم بقباحت آن میکند سیم
انکه این اعمال را در مساجد میکنند و شعر خواندن در مسجد مذموم است
چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که فرمود
که اگر بشنوید کسی در مسجد شعر میخواند بگویید باو که خدا دهنت را بشکند
مسجد را برای قران خواندن ساخته اند و ایضا نهی کرده اند از اواز بلند
کردن در مسجد و اکثر ایشان این اعمال را در شب و روز جمعه واقعه میسازند
و شعر خواندن در شب مطلقا مکروه است و روز جمعه نیز مکروهست
چنانچه در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هرکه در روز
جمعه یک بیت شعر بخواند نصیب و بهره او از ثواب امروز همان بیت

خواهد

خواهد بود وچون بایشان میگوئی کہ این اعمال بدعت وشریعت جواب میگویند
کہ ما را از تقرب دیگر حاصل میشود وفریادها میکنند ومانند حیوانات کف
میکنند واین را در نظر عوام کالانعام از کمالات خود مینمایند ودر باب قرب پیشتر
معلوم شد کہ این چیزها نیست کہ ما بوهم خود می یابیم وراه قرب منحصر است
در راه متابعت شرع وآن حرکاتی کہ از ایشان صادر میشود وحالش نام میکنند
برچند قسم است یک قسم آنست کہ خیالات باطله در نفس ایشان از عشق
مجاز هست واین صداهای خوش را کہ شنید ند انمعنی طغیان میکند وباعث
اضطراب ایشان میشود وآن خصوصیتی بایشان ندارد کہ در مجلس شراب
وساز وتنبک هم آن شور ووجد رقص میباشد چنانچه بسند معتبر
از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست کہ از آبای طاهرین خود صلوات الله
علیهم روایت فرمود کہ شیطان بنزد انبیا می آمد از زمان آدم تا هنگامی
کہ حضرت عیسی مبعوث شدند وبا ایشان سخن میگفت وسوالها از
ایشان میکرد وبحضرت یحیی زیاده از پیغمبران دیگر انس داشت روزی
حضرت یحیی باو فرمود کہ ای ابومره مرا بتو حاجتیست گفت قدرت تو از آن
عظیمتر است کہ حاجت ترا در توان نمود انچه خواهی سوال نما تا کہ انچه فرمائی
مخالفت نخواهم کرد حضرت فرمود کہ میخواهم کہ دامها وتلهای خود
کہ بنی آدم بآن صید مینمائی بمن نمای لمنعون قبول کرد وبروز دیگر وعده
کرد چون صبح روز دیگر شد حضرت یحیی در خانه نشست ومنتظر او
بود ناگاه دید کہ صورتی در برابرش ظاهر شد رویش مانند روی میمون
وبدنش مانند خوک وطول چشمانش در طول رویش وهمچنین دهانش
در طول رویش وذقن ندارد ورویش ندارد وچهار دست دارد دو دست
در سینه ودو دست در دو پهلوی او دستها بی بایش در پیش انگشتان بایش
در عقب وقبائی پوشیده وکمربندی بر روی آن بسته وبر آن کمربند رشتها

عرض نمودم جمعی هستند که هرگاه چیزی از قرآن یاد کردند یا کسی بر ایشان
خواند بیهوش میشوند و چنین مینمایند که اگر کسی دست و پای ایشان را ببرد
باخبر نمیشوند حضرت فرمود که سبحان الله این از شیطان است خدا ایشان را
باین امر نفرموده است چیزی که بر بان ما مورشده اند و بکار ایشان می آید
نرمی و رقت و گریه و ترس آقای عزیز شاهدی برای بدعت بودن این اطوار
ازین بهتر نیست که یک کس از شیعه و سنی و صوفی و غیر صوفی نقل
نکرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم و اصحاب کرام ایشان و راویان اخبار ایشان و علماء
ملت ایشان هرگز مطربی داشته اند و برای ایشان زمزمه میکرده است
یا حلقه ذکری منعقد میساختند و یا اصحاب خود را بان امر میکرده اند
و اگر این عبادت چنین اهتمام در شان آن می بود چرا ایشان با صحاب خود نفرموده اند
بلی بدعتها شیرین میباشد و عبادتها بر نفس گران نمی باید که اگر بخواه فاضل
عادل بگویند که متواتر است که حضرت امام جعفر صادق ع فرموده است
که هرکه در شب جمعه نماز جعفر بگذارد گناهانش آمرزیده میشود و فضائل
نامتناهی دارد نه هزار کس یک کس بان رغبت نمیکند و اگر بسقعه بگذرند
که چند جلف فریاد کنند که یا رب من یا رب من در حلقه ایشان داخل میشوند
برغبت تمام تا صباح برمی جهند تو خود با نفس خود اندیشه نمیکنی
که کدام روز نفس تو چنین راغب بخیرات بود و چرا در یک امر خیر دیگر
این اهتمام را ندارد و از انصاف مکذر هرگاه از اهل بیت رسالت صلوات
الله علیهم السلام و قریب هزار حدیث در دعاها و اعمال شب جمعه و روز جمعه
وارد شده باشد چنانچه ابن طاوس علیه الرحمه کتابی در خصوص اینمطلب
نوشته است و دران دعاها و اعمال چندین هزار راه قرب و بندگی تعلیم
کرده باشند و تو بهیچیک نظر نکنی و تمام آنشب و روز را در چیزی صرف

نمائی

نمائی که تمام علماء عصر گویند که حرام است و خود اعتراف داشته باشی که خدا
نفرموده است در روز قیامت چه عذر خواهی گفت و بچه حجت امید ثواب
خواهی داشت و در هنگامی که میروی تعقیب نماز بخوانی چون اصل تعقیب سنت است
چند بدعت بآن ضم میکنی که مبادا از توسنت خالصی بعمل آید نعوذ بالله
مستحق ثواب شوی زیرا که بتمسک ببرکت اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم
ترتیب بصد هزار بیت از مناجات و دعا و تعقیب و اذکار و اوراد منقولست
که همه را ترک میکنی و اوراد قبیحه که چند سنی جمع کرده اند میخوانی که بحسب معنی
ربطه ندارد و بحسب عربیت و اعراب اکثرش غلط است اخر این چند جا هم
سنی مناجات ذکر خدا را بپیشوایان دین و برگزیدگان رب العالمین و افصح
فصحای روی زمین میدانند پیغمبران آرزو میکردند که تابع ایشان باشند
و داخل شیعهٔ ایشان باشند و تو از تنگ می آیدکه پیروی ایشان کنی و بایشان
اورا این نغمه و آهنگ میخوانی که شاید که غنا بعمل آید و از گناه خالی نباشد
و منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و گفت دعائی
اختراع کرده ام حضرت فرمود اختراع خود را بگذار انچه میگویم بخوان
دویم ذکر خفی است و ذکر خفی بانحائی که سابقا مذکور شد خوبست
و بهترین عبادات که دل آدمی بپیوسته بیاد خدا باشد بتفصیلی که گذشت
امّا آن نحو خاصی که ایشان اختراع کرده اند هیچ محصوصی است
و چنین هیاتی را تا بسند معتبری از شارع نرسیده باشد بعنوان عبادت
کردن بدعتست چنانچه در تعریف بدعت دانستی و در هیچ حدیثی
از احادیث شیعه آن هیات وارد نشده است و در کتب حدیث سنیان
ندیده ایم و ایشان نقل میکنند که این را معروف کرخی از حضرت
امام رضا علیه السلام روایت کرده است و این بچندین وجه باطلست اول انکه
معروف کرخی معلوم نیست که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیده

واینکه میگویند که دربان حضرت بوده است البته غلط میباید باشد زیرا که جمیع
خدمتکاران وملازمان آنحضرت را از سنی وشیعه در کتابهای رجال ضبط
کرده اند وسنیان متعصبی که بخدمت تردد داشتند وروایت حدیث
میکرده اند نامشان را ذکر کرده اند اگر اینمرد دربان آنحضرت میبود البته نقل
میکردند دویم انکه بر طریقت آن را در تذکرهای داود طائی نقل کرده اند
واحوال او معلوم است که از متعصبین اهل سنت بوده است وهرگز توسلی
بخدمت ایمه نداشته است سیم انکه سندی که باعتماد ایشان باو منتهی میشود
ودرین باب جمعی دران سند هستند که اگر قبایح اعتقادات واعمال ایشان را
ذکر کنیم مناسب نیست مانند سید محمد نوربخش که معلوم است از کتب
صوفیه که دعوی کرد من مهدی صاحب الزمانم وکفت اتفاق اهل دل برین
شده است وغیر او از جماعتی که همیشه بتعصبات وبدعتها معروفند چهارم
انکه آنچه از مشایخ ایشان شنیدیم انواع مختلفه دارد ذکر خفی که هر
طائفه بیک نوعی انرا از بیران خود اخذ کرده واگر منقول باشد یکی ازانها
منقول خواهد بود پنجم انکه اینچنین عبادتی را که بهترین عبادت میدانند
ومیگویند پیش ازانها ازان قرب حاصل میشود ایمه ما علیهم السلام چرا نمیکردند
وبهمین معروف کرخی میگفتند ویک کس دیگر از اصحاب نمیگفتند
واگر میگوئید که دیگران قابل نبودند هرگاه درمیان صدهزار کس
از اصحاب حضرت امام رضاء همین یکی معروف قابل بود وبزرگان اصحاب
قابل نبودند پس شما را چه دلیل بر تعلیم مینماید ششم انکه هرگاه چنین سیر یک
معروف قابل بود وسلمان وابوذر قابل نبودند چرا از ایشان بهتر خواهد
بود پس بایست که بازای یک صد حدیث بلکه هزار حدیث که درشان سلمان
وارد شده است دو حدیث هم درشان معروف وارد میشد ویک کس
او را از خواص آنحضرت میشمرد هفتم انکه بر تقدیری که این وارد شده

چرا نمیکردند

بیان تحقیق

بیان حدیث مجهولی خواهد بود و شرط دین داری نیست که عمل چندکه متواتر
باشد از ایمه ترک کنند و مرتکب عملی شوند که مجهولی چند روایت کرده باشند
و ما درین باب بهمین اکتفا میکنیم که تطویل سخن موجب ملالست و اگر کسی خود را
از غرضهای نفسانی و وسواسهای شیطانی محبت جاه و اعتبار این دنیای فانی
مصفا کرده اند و بدیده انصاف نظر نمایند آنچه درین ده لمعه بر وجه اختصار
بیان شد برای هدایت او کافی است و اگر بای تعصب و عناد و لجاجت
بمیان آید زیاده ازین هم فائده نمیدهد چه ظاهر است که این مطلب را
واضح تر از حقیقت مذهب تشیع نمیتوان کرد و اکثر مسلمانان بسبب عناد
و تعصب از دیدن حقیقت آن کورند و از راه تسنن بجهنم میروند و چندین
برابر مسلمانان ارباب مذاهب باطله هستند که بجهنم میروند بکفر و عناد
و اگر شیطان ترا فریب دهد که اکثر عالم باین راه میروند و رفته اند این دلیل
بطلانست نه حقیقت چنانچه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
میفرماید وحشت مکیر از راه هدایت بسبب کمی اهل آن چه اکثر که پیوسته
اهل باطل بسیار بوده اند و اهل حق اندکی بوده اند حق تعالی در اکثر قرآن
قلیل را مدح فرموده است و کثیر را مذمت فرموده است و حق تعالی شاهد
و کفی بالله شهیدا که این ذره حقیر را با هیچیک از سالکان این طریق عداوت
دنیوی نبوده و نیست و از اعتبارات فانی مشارکتی درمیان ما و ایشان
نیست و در نوشتن این امور و بیان این معانی بغیر رضای جناب سبحانی
غرضی نیست و چون غرض دنیوی منظور تواند بود در مخالفت اکثر
خواص و عوام از فضل کریم لایزال چنین امیدوارم که باین مواعظه
وافیه و نصایح شافیه بسیاری از سالکان مسالک ضلالت را هدایت فرماید
و ما و ایشان و جمیع مومنین را بدرجات سعادات و کمالات فایز گرداند
انه علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر طوبی للاصحاب الا کویر یوم القیامة یحملونها

فَيَسْبِقُونَ النَّاسَ اَلَا وَهُمُ السَّابِقُونَ اِلَى الْمَسَاجِدِ بِاِشْعَارٍ وَغَيْرِ الْاَشْعَارِ
يَا اَبَا ذَرٍّ اَلصَّلٰوةُ عِمَادُ الدِّينِ وَاللِّسَانُ اَكْبَرُ وَالصَّدَقَةُ تَمْحُو الْخَطِيئَةَ وَاللِّسَانُ
اَكْبَرُ اَى ابوذر خوشا حال صاحبان لواها وعلمها در روز قيامت كه ان علمها
بر خواهند داشت وبر مردمان بيشى خواهند كرفت بدرستى كه ايشان جماعتى
اند كه سبقت ميكيرند در دنيا برفتن مسجدها ودر سحرها وغير سحرهاى ابوذر
نماز ستون دين است وزبان بزركتر است يعنى آنچه از زبان بزركتر است
صادر ميشود از عقايد حق وشهادتين وذكر خدا بزركتر از نماز است
واين اشاره است بآنچه حق تعالى فرموده است كه اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ
الْفَحْشَآءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَرُ كه بتفسير بعضى از مفسرين مراد اينست
كه نماز نهى ومنع مينمايد از كناهان وبديها ويادخدا بزركتر از نماز است
وتصدق كردن محو مينمايد كناهان را وزبان بزركتر است يعنى آنچه بزبان
صادر ميشود از امر بخيرات ومبرات وبيان علوم وتحقايق بزركتر از تصدق
وفوايدش بيشتر است بدانكه مساجد را حق تعالى خانه خود خوانده است
وچون خداوند عالميان را مكان نميباشد جاهائى را كه محل قرب ورحمت
خود مقرر فرموده انها را خانه خود فرموده است چنانچه اكر كسى از
مخلوقى توقع احسانى دارد بخانه او ميرود پس در مساجد رحمت وفيض
سبحانى زياده از جاهاى ديكر ميباشد ودر نمازهاى واجب جون از زيادتى
مبالغه در واقع انها در مساجد بيشتر است چنانچه در زكوة واجب
بعلانيه دادن آن بهتر است نزد اكر دين حق واجب ودين لازم ادا
نمودن ريا نميبايد باشد ودر نماز سنت وتصدق سنت ظاهر اكثر
احاديث آنست كه مخفى كردن بهتر باشد چنانچه از بعضى احاديث
ديكر ظاهر ميشود كه نماز نافله را در خانه كردن بهتر است واز اين
حديث واز بعضى احاديث ديكر ظاهر ميشود كه نافله شب بلكه

نمازهاى

بجميع

جمیع نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد چون بسیار کسی مطلع بر وی شود یا انکه
نسبت بکسی که از ریا ایمن باشد تمام نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد واکر
از ریا ایمن نباشد در خانه کردن بهتر باشد و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله از جبرئیل پرسیدند
که کدام یک از بقعهای زمین محبوب تر است نزد خداوند عالمیان فرمود
که مسجدهاست بسوی خدا انکسی است که پیش از دیکران داخل شود و
بعد از دیکران بیرون رود و منقولست که در توریة نوشته است
که حق تعالی میفرماید که بدرستی که خانهای من در زمین مسجدهاست
پس خوشحال بنده که در خانه خود طهارت میکرد و مرا در خانه من
زیارت کند بدرستی که زیارت کرده شده البته لازم است که کرامی
دارد زیارت کننده خود را البته بشارت ده کسانی را که در تاریکی شب
بسوی مسجدها می آیند که در روز قیامت ایشانرا نور ساطع خواهد
بود و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که
بر شما باد بدرآمدن در مسجدها بدرستی که اینها خانهای حق تعالی است
در زمین و کسی که با طهارت بمسجد درآید خدا او را از کناهان پاک کرداند
و او را از زیارت کنندکان خود بنویسد پس بسیار در مسجد نماز و دعا
بکنید و در مسجدها در جاهای مختلف نماز کنید که هر که در بقعه در روز
قیامت برای نماز کذارنده شهادت میدهد حضرت رسول صلی الله
علیه وآله فرمود که هر که قران بخواند در مسجد و مسجد خانه او باشد خدا در
بهشت برای او خانه بنا کند و فرمود که چون حق تعالی جماعتی را می بیند
که کناهان بسیار میکنند و سه نفر از مومنان در میان ایشان هست
ایشانرا ندا میکند که ای کروهی که معصیت من بسیار میکنید اکر نه در میان
شما جمعی از مومنان بودند که بمال حلال با یکدیکر مهربانی میکنند و در

در مسجد کردن نوافل خصوصا از نماز شب

در بیان آداب مسجد و اهل مساجد

من ومسجدهای مرا بنماز معمور میکردانند ودر سحرها استغفار میکنند از ترس من
هرائینه عذاب خود را بسوی شما میفرستادم وپروا نمیکردم ز حضرت صادق
فرمود که سه چیز در روز قیامت بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی
که اهل آن در آن مسجد نماز نکنند وعالمی که در میان جاهلان باشد وحرمت
او را ندارند ومصحفی که غبار بر آن نشیند وانرا تلاوت نکنند وحضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که نشستن در مسجد عبادتست مادامی که غیبت
مسلمانان نکنند وحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که
همسایه مسجد نمازش مقبول نیست تا برای نماز واجب در مسجد حاضر نشود
در صورتی که شغلی نداشته باشد وصحیح باشد وبسند معتبر منقولست
از فضل بقباق که حضرت صادق ع فرمود که ای فضل نمی آید بمسجد از هر قبیله
واز هر اهل بیتی مگر بزرك وبجیب ایشان ای فضل بر نمیگردد کسی که
بمسجد میرود بگمان از یکی از سه چیز یا دعائی که بکند خدا بآن سبب او را
داخل بهشت گرداند یا دعائی که بکند وبسبب آن بلای از بلاهای دنیا از او رفع
شود یا برادری از برای خدا بگیرد وفرمود که هر که برود بسوی مسجدی
از مساجد بپای خود را بر هر تر وخشکی که بگذارد برای او تسبیح گویند تا زمین
هفتم وحضرت امیر المومنین ع فرمود که نماز در بیت المقدس با هزار
نماز برابر است ونماز در مسجد جامع وبزرك شهر با صد نماز برابر است
ونماز در مسجد قبیله ومحله با بیست ویك نماز برابر است ونماز در مسجد
بازار با دوازده نماز برابر است ونماز در خانه با یك نماز محسوبست واز حضرت
صادق علیه السلام منقولست که نماز در مسجد الحرام با صد هزار نماز برابر است
ونماز در مسجد پیغمبر در مدینه با ده هزار نماز برابر است ونماز در مسجد
کوفه با هزار نماز برابر است وحضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود که
هر که مسجدی بنا کند خدا خانه در بهشت برای او بنا کند وحضرت

صادق

صادق ع از حضرت رسول ص روایت فرمود که هر که مسجد برای جاروب کند حق تعالی ثواب
یک بنده آزاد کردن برای او بنویسد و کسیکه از خاک روبه مسجد ببرد بقدد
دارو ئی که بچشم می یابد حق تعالی بدو بهر عظیم از رحمت باو کرامت فرماید
و در حدیث دیگر فرمود که هر که مسجد براد در روز پنجشنبه و شب جمعه جارو
کند و بقدر داروی چشم خاک روبه ببرد حق تعالی گناهان تن را بیامرزد
و حضرت صادق فرمود که مسجدهای خود را اجتناب فرمایید از خرید و
فروختن و از داخل شدن دیوانگان و خورد سالان و فریاد زدن برای گم شده
و احکام جاری کردن و حد زدن و صدا بلند کردن و فرمود که هر که آب
دماغ را برای حرمت مسجد فرو برد و بمسجد نیفکند از و موجب دفع
دردهای او گردد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در مسجدی
از مساجد خدا چراغی برافروزد پیوسته ملائکه و حاملان عرش
برای او استغفار کنند تا روشنی از آن چراغ در آن مسجدها باشد و بدانکه
احادیث بسیار در فضیلت تصدق کردن و انواع آن وارد شده است
در این کتاب بایراد چند حدیث اکتفا مینمائیم حضرت امام محمد باقر ع
فرمود که نیکی بپدر و مادر و خویشان نمودن و صدقه دادن فقر را برطرف میکند
و عمر را زیاده میگرداند و هفتاد نوع از مرگ بد را دفع میکند و در
حدیث دیگر فرمود که یک حج بکنم دوست تر میدارم از اینکه هفتاد
بنده آزاد کنم و اگر هدیه بخانه از مسلمانان را گرسنه ایشانرا سیر کردانم
و عریان ایشانرا بپوشانم و روی ایشانرا از سوال خلق نگاهدارم
دوست تر میدارم از اینکه هفتاد حج بکنم و حضرت صادق ع فرمود
که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و رفع نمائید بلاها را از خود بدعا
و روزی را بجانب خود فرود آورید بتصدق و بدرستی که از کام هفصد
شیطان برون می آید که هر یک مانع آن میشوند و هیچ چیز بر شیطان

گران‌تر نیست از تصدق کردن بر مومن و اول بدست خدا در می‌آید یعنی
قبول میفرماید پیش از انکه بدست سایل درآید و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که زمین قیامت همه آتش است بجز از سر سایر مومن
که تصدق او بر وی سایه می‌افکند و حضرت صادق ع فرمود که مستحب است
که بیمار بدست خود بسایل چیزی بدهد و از دعا طلب نماید و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بامداد تصدق نمایید که بلا از آن دور میگردد
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که یهودی بر حضرت رسول
گذشت و گفت السام علیک یعنی مرگ بر تو باد حضرت در جواب فرمود که
بر تو باد صحابه گفتند که بر تو سلام مرگ کرد و مرگ از برای تو طلبید فرمود که
من نیز همان از او درک کردم و امروز ماری سرش خواهد کرید و خواهد مرد
آن یهودی هیزم کش بود پس رفت بصحرا و پشته هیزم جمع کرد و برداشت
بست و برگشت چون بیامد حضرت فرمود که این پشته هیزم را بر زمین گذار
چون بگذاشت ماری در میان آن ظاهر شد که جوبی بدندان داشت حضرت
پرسید که ای یهودی امروز چکار کردی گفت بغیر از این کاری نکرده ام
که دو گرده نان داشتم و یکی را بسایلی دادم و یکی را خود خورده ام حضرت
فرمود که بهمان صدقه خدا آن بلا را از تو دفع کرد که جویده‌هان آن مار را
گرفت پس فرمود که صدقه دفع میتاید مرگهای بد را از آدمی و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که حضرت رسول ص فرمود که هر که خواهد خدا از او
دفع نماید نخوست روزش را باید که در ابتداء آن روز افتتاح نماید بتصدق
و هر که خواهد نخوست شب از او زایل گردد باید که در اول شب افتتاح
نماید بتصدق و از حضرت صادق ع منقول است که حضرت رسول ص فرمود
تصدق پنهان آتش غضب خدا و دشمنان را فرو می‌نشاند و در حدیث
دیگر بعمار ساباتی فرمود که ای عمار تصدق پنهان بلا از تصدق آشکار

وهمچنین

وهیچ‌چیز عبادت پنهان بهتر از عبادت آشکار است ومنقولست که حضرت صادق
علیه السلام چون نماز خفتن میگذاشتند وپاره از شب میگذشت انبانی پر از نان
وگوشت وزر بر دوش خود میگرفتند وبخانهای فقراء مدینه میگشتند وبایشان
قسمت می‌نمودند وکسی الحضرت را نمیشناخت وچون حضرت از دنیا
رحلت نمودند ان خیر از ایشان منقطع شد دانستند که از انحضرت بوده است
وبسند معتبر منقولست که از معلی بن خنیس که شبی تاری که بارشی شده
بود حضرت صادق علیه السلام از خانه بیرون آمدند ومتوجه ظلمهٔ بنی ساعده
شدند ومن آهسته از عقب حضرت روانشدم در اثنای راه چیزی از انحضرت
افتاد فرمود که بسم الله خداوندا برکردان ما در این حال من بر نزدیک آمدم
وسلام کردم فرمود که تو کیستی معلی گفتم بلی فدایتو شوم فرمود که بدست تفحص
نما وآنچه بیابی بمن ده چون دست مالیدم دیدم نان بسیاری بر انکنده
شده است انچه میافتم بحضرت میدادم دیدم انبان بزرگی بر از نان با انحضرت
هست که من نمیتوانم برداشت گفتم فدایتو کردم بده تا من بر سر کیرم فرمود که
من سزاوارترم ببرداشتن از تو ولیکن با من بیا پس چون بظلمهٔ بنی ساعده
رسیدیم دیدیم جماعتی خوابیده اند وحضرت آهسته در زیر بالین هر یک
یک کرده نان ودود وکرده میگذاشتند تا بهمه رسانیدند وبر گشتیم پس
عرض کردم که فدایتو کردم اینها را حق را می‌شناسند وشیعه اند با ایشان
مواسات میکردم در مال خود را مساوی میان خود وایشان قسمت میکردم
حتی در نمک وبدانکه خدا انچیز را خلق نکرده است مگر انکه خزینه داری
وحافظی برای آن مقرر فرموده است بغیر از تصدق که خدا خود از را حفظ
مینماید وبدرستیکه گاه تصدق میفرمود چیزی آنرا در کف سایل میگذاشت
پس بر میداشت ومیبوسید ومی بوئید وباز در دست او میگذاشت بدرستی
که تصدق شب خشم خدا را فرو مینشاند غضب پروردگار را محو میکند گناهان عظیم را

فرمود که شیعه می‌بود ما
که مال

واسان میکرداند حساب قیامت را و تصدق روزمال و عمر را زیاده میکند
بدرستی که حضرت عیسی ع بر کنار دریا گذشت و یک گرده نان از قوت خود را
باب انداخت بعضی از حواریان گفتند یا روح الله چرا چنین کردی
این از قوت تو بود فرمود که چنین کردم که جانوران دریا بخورند و ثواب
نزد خدا عظیم تر است و در حدیث دیگر فرمود تصدق باعث ادای دین
و زیادتی برکت میشود و فرمود که از حضرت رسول ص سوال نمودند که کدام
تصدق بهتر است فرمود تصدق بر خویشی که دشمنی کند و حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمود تصدق را ده برابر ثواب میدهند و قرض را هجده برابر و صله
و احسان برادران مومن را بیست برابر و صله و رحم و اعانت خویشان را
بیست و چهار برابر و بسندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت علی بن
الحسین صلوات الله علیهما انبان نان بر دوش میگرفتند در شب و بخانهای
فقرا میرسانیدند و در هنگام عطا فرمودن رو را میپوشیدند که آنحضرت را
نشناسند و در بعضی روایات است که صدخانه در مدینه بود که در
هر خانه جماعتی بسیار میبودند که معاش ایشان بتصدق شما حضرت
علی بن الحسین میگذشت و نمیدانستند چون حضرت بدار بقا رحلت
فرمود دانستند که آنحضرت می آورده اند و بسیار بود که
بر دهخانها می ایستادند و انتظار میبردند و چون حضرت پیدا می شدند
شادی میکردند که صاحب انبان آمد و در کتب سنی و شیعه روایت کرده اند
که چون حضرت را غسل میدادند بر کتف مبارک آنحضرت پینه مانند
مانند پینه کف بزانوی شتر میباشد از بسیاری بارهای گران که
بر دوش خود بخانه فقرا میبردند از برای فقرا و همسایگان در شبها
اب میکشیدند و منقول است که آنحضرت روزی که روزه میداشتند
میفرمودند که کوسفندی را میکشتند و پاره پاره میکردند و می پختند

کدام

پس چون شام میشد رو را بران دیگ میداشتند واز بوی آن مرق فوق
میافتند پس میفرمودند که کاسها بیاورید واز ابر فقرا و همسایگان
قسمت می نمودند و خود بزنان و خرما افطار میفرمودند ای ابا ذر الدرجة
فی الجنة فوق الدرجة کما بین السماء والارض وان العبد لیرفع
بصره فیلمع له نور یکاد یخطف بصره فیفزع لذلک فیقول ما
هذا فیقال هذا نور اخیک فیقول اخی فلان کنا نعمل جمیعا
فی الدنیا وقد فضل علی هکذا فیقال له انه کان افضل منک عملا
ثم یحمل فی قلبه الرضا حتی یرضی ای ابوذر بلندی درجه بهشت از زمین
دیگر مانند بلندی آسمانست از زمین و مبدرستی که بنده نظر بجانب بالا میکند
نوری از برای او لامع میگردد که از بسیاری روشنی نزدیکست که دیده او را
برباید و کور کند پس ترسان میشود و میگوید که این چیست میگویند که این نور
فلان برادر مومن تست میگوید که ما او در دنیا با یکدیگر عبادت میکردیم
چرا در اینجا اینقدر بر من زیادتی دارد میگویند که او از تو عملش بهتر بود پس
در دل او خشنودی میگذارند که بمرتبه خود راضی باشد و الم نداشته
باشد یا ابا ذر الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر وما اصبح فیها مومن
الا حزینا وکیف لا یحزن وقد وعده الله جل ثناؤه وانه وارد
جهنم ولم یعده انه صادر عنها ولیلقین من امراضا ومصیبات وامورا
یغیظه ولیظلمن فلا ینتصر بتبغی ثوابا من الله تعالی فما یزال فیها حزینا
حتی یفارقها فاذا فارقها افضی الی الراحة والکرامة یا ابا ذر انما
عبد الله علی مثل طول الحزن ای ابوذر دنیا زندان مومنانست و بهشت
کافرانست و هیچ مومنی صبح نمیکند در دنیا مگر محزون و مغموم و
چگونه محزون نباشد و حال آنکه خدا او را وعید فرموده است که وارد
جهنم خواهد شد و وعده نفرموده است که از آن بیرون خواهد آمد و نجات

خواهد یافت و در دنیا ملاقات مینماید و باو میرسد مرضها و دردها و مصیبتها
و امری چند که او را بخشم می آورد و ظلم بر او میکنند و کسی بنصرت و یاری او
نمیکند و در آن مظلوم بودن امید از خدا دارد پس مومن باین جهتها همیشه
در دنیا حزین است تا از دنیا مفارقت نماید پس چون از دنیا بیرون رفت میرسد
براحت و کرامت و نعمتهای ابوذر هیچ عبادتی از عبادتهای خدا ثواب
ندارد مثل درازی و بسیاری اندوه بدانکه حق سبحانه و تعالی دنیا را برای
راحت مومن خلق نکرده است و در خور مراتب ایمان بلا و اخوان بایشان
میرسد و برای دانستن حقیقت این مقال نظر در احوال انبیا و اوصیا و
محبتهای اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله کافیست و بحسب تجربه معلوم است
که هیچ چیز نفس آدمی را اصلاح نمیکند و هموار و ملایم نمیگرداند مانند
بلاها و مصایب و موجب زهد در دنیا و توجه بجناب اقدس ایزدی
میگردد چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر بلاهای عظیم اجر عظیم کرامت میفرمایند
و چون خدا بنده را دوست میدارد او را ببلائی عظیم مبتلا میگرداند پس اگر راضی
باشد او را نزد خدا رضا و خشنودی خواهد بود و اگر سخط آید برای او
سخط الهی خواهد بود و عبد الله بن بکر از حضرت صادق علیه السلام پرسید
که ایا مومن مبتلا میشود بخوره بلیمی و بسی و مثل این مرضها فرمود که
مقرر کرده اند بلا را مگر از برای مومن و در حدیث دیگر فرمود که خدا ایمان
مومن را گرفته است بر این که قولش را قبول نکنند و سخنش را تصدیق ننمایند
و از دشمنش انتقام نتواند کشید و خشم خود را فرو نتواند نشانید
مگر بفضیحت خود نیز اگر در دنیا او ممنوعست از انتقام و در حدیث
دیگر فرمود که مومن از چهار خصلت خالی نمیباشد همسایه که او را
آزار کند و شیطانی که در مقام گمراه کردن او باشد و منافقی که پیروی عیب جوئی

او نماید

او نماید و مومنی که حسد او را ببرد و این اخراز همه بر او دشوارتر است زیرا که افترا
بر او می بندد و مردم قول میکنند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که حق تعالی میفرماید که اگر نه این بود که من شر مردم را میدانم
از بندهٔ مومن خود بر او کهنه نمیگذاشتم که عورت خود را بآن ستر نماید و
که ایمانش کامل شد او را مبتلا میکردانم بضعف قوت و کمی روزی پس اگر بسیار
دلتنگ شد با او بر میکردانم و اگر صبر نمود با او مباهات می نمایم با ملائکه خود و
حضرت صادق علیه السلام فرمود که در کتاب حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه نوشته است که مبتلاترین مردم ببلاها پیغمبرانند و بعد از ایشان اوصیای
ایشان پس هر کس که بعد از ایشان بهتر باشد مبتلاتر است و مبتلا میشود
مومن بقدر اعمال نیکوی خود پس هر که ایمانش درست است و عملش صحیح است
بلایش شدید و صعبست زیرا که حق تعالی دنیا را ثواب مومن قرار نداده است
و عقوبت کافر را در دنیا مقرر نفرموده است و هر که دینش سست است
و عملش ضعیف است بلایش کمست و بلا نزدیکتر است بمومن بر هیز کار
از باران بزمینهای پست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر مومن
در قلهٔ کوهی باشد که البته حق تعالی کسی را بسوی او برمی انگیزاند که او را
آزار کند تا او را ثواب بدهد و بسند صحیح از حضرت محمد باقر علیه السلام
منقولست که حق تعالی دو ملک بسوی زمین میفرستاد در هوا یکدیگر را
ملاقات کردند یکی بدیگری گفت که بچه مطلب میروی گفت حق تعالی مرا
فرستاده است بدریای ایله که یک جبّاری از جبّاران ماهی آزو کرده که
آن ماهی را برانم و بدام صیاد آن جبّار درآورم که برای او شکار کند تا آن
کافر در دنیا بمنتهای آرزوهای خود برسد پس او از دیگری پرسید که ترا
بچه کار فرستاده است گفت مرا بکاری عجیب تر فرستاده است یک
بندهٔ مومنی روزها روزه میدارد و شبها عبادت میکند و دعای او

وصدای او در اسمان معروفست و یکی برای افطار خود بر بارگذاشته است میرود
که دیگ او را سرنگون کند تا ان مومن بسبب ایمانش بنهایت مرتبه ابتلا و امتحان
برسد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی دوستش را در دنیا
نشانه تیر بلای دشمنش گردانیده است و از سماعه منقولست که در خدمت
حضرت صادق علیه السلام بودیم شخصی آمد و از پریشانی با حضرت شکایت
کرد حضرت فرمود که صبر کن که عنقریب خدا فرجی میدهد پس بعد از
ساعتی از انشخص پرسیدند که زندان کوفه چگونه است گفت بسیار زشت
و بدبوست و اهلش بدترین حالی گرفتارند فرمود که تو در زندانی میخواهی
که در راحت و نعمت باشی مگر نمیدانی که دنیا زندان مومنست و در
حدیث دیگر فرمود که خدا را در زمین بندگان خالص هست که هیچ
تحفه بر زمین نمیفرستد مگر انکه از ایشان باز میدارد و هیچ بلائی نمیفرستد
و فرمود که خدا بنده را که دوست میدارد او را فرو میبرد فی دنیا و ما و شما و
شیعیان صبح و شام در بلاییم و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
فرمود که هرگاه خدا بنده را دوست دارد غوطه میدهد او را در بلا
غوطه دادنی و بر او فرو میریزد بلا را ریختنی پس چون دعاء میکند حق تعالی
میفرماید که لبیک ای بنده من من قادرم که انچه میطلبی زود بسویت بفرستم
و شاید اگر از برای تو خیر کنم بهتر است از برایت و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که بر مومن چهل شب نمیگذرد مگر انکه او را امری عارض میشود که باعث
اندوه او شود و بسبب او متذکر و اگاه شود و در حدیث دیگر فرمود
که شخصی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بطعامی دعوت نمود چون
بخانه او در آمدند مشاهده فرموده اند که مرغی بر بالای دیواری تخم
کرد و ان تخم افتاد و در میان راه بر میخی بند شد و بر زمین نیفتاد
و نشکست پس حضرت از حال تعجب نمودند انشخص گفت که این تخم تعجب

میفرماید

مگر انکه بسوی او نمیفرستد

میفرماید بحق آنخدائی که ترا براستی فرستاده است که هرگز نقصانی بمن نرسیده است
حضرت چون این را شنیدند برخواستند و از طعام او تناول نفرمودند
و گفتند که هرکه نقصی باو نرسد خدا او را محتاج نیست و در او خیری
نیست و بدانکه قطع نظر از این بلاها اگر مومن در رفاهیت و نعمت باشد هم
که دنیا سجن او ست زیرا که نسبت بنعمتها و مناز لی که حق تعالی در آخرت
برای او مقرر فرموده است اگر تمام دنیا را باو دهند که برای او زندان است
و اگر کافر بجمیع بلاهای دنیا مبتلا باشد نسبت بان عذابها که در آخرت
برای او مهیا شده است بهشت او خواهد بود چنانچه منقولست که
حضرت امام حسن صلوات الله علیه با جمعی از خویشان و اصحاب با جامهای
فاخر بر اسبان سوار شده براهی میرفتند در عرض راه بر یهودی خارکشی
برخورد و گفت ای فرزند رسول پیغمبر شما گفته است که دنیا زندان مومن
و بهشت کافر است پس چرا تو بآن رفاهیت سواری و من باین محنت
کرفتارم حضرت فرمود که اگر جای مرا در آخرت مشاهده کنی میدانی که این بر من
زندانست و اگر جای خود را ببینی میدانی که اینحال که داری بهشت تست و اما
آنچه جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند که وعید نموده اند که وارد
جهنم شد اشاره است بانکه حق تعالی میفرماید که وَاِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا
كَانَ عَلٰى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِيْنَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظّٰلِمِيْنَ فِيْهَا جِثِيًّا
ترجمه اش اینست بقول اکثر مفسران انست که نیست از شما آدمیان مکر که
وارد جهنم میشود و این ورود مردمان بر جهنم بر ورود کار توجزم و لازم است
و حکم کرده شده است بر آن یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد شد
پس نجات میدهیم پرهیزکاران را و میگذاریم ستمکاران را در آتش در حالتی که
بزانو در آمدگان باشند از شدت و هول آن و بدانکه خلافست که ورود
در اینجا بمعنی دخولست یا انکه نزد جهنم حاضر شوند یا بر روی آن گذرند

بعضی را اعتقاد اینست که ورود بمعنی دخولست وهمه کس از مومن وکافر داخل
جهنم خواهند شد ولیکن بر مومنان برد وسلام خواهد کرد بدین معنی که بایشان
ضرر نخواهد رسانید چنانچه مفسران از جابر بن عبد الله انصاری روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ورود بمعنی دخولست وهیچ
برّ و فاجر نماند مگر آنکه در دوزخ در آید لیکن دوزخ بر مومنان سرد وسلامت
باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام بود وبعد ازان مومنان را بیرون آورند وکافران
دران بگذارند وبعضی گفته اند که مراد از ورود آنست که بر کنار جهنم خواهند شد
واین مضمون بسندی معتبر از حضرت علیه السلام منقولست وحضرت فرمود که
نمیشنوی از عرب که میگوید وارد اب بنی فلان شدیم یعنی بر کنار ان رسیدیم
نه که داخل آن شدیم وبعضی گفته اند که مراد از ورود گذشتن بر صراطست
که بر روی جهنم است واینچه حضرت فرموده اند که وعده بیرون رفتن ازا
نکرده است بنا بر اینکه در این ایه متقیان را وعده نجات فرموده است وهر مومنی
جزم نمیتواند کرد که از جمله متقیانست واکثر مفسران متقی را تفسیر
بمتقی از شرک وکفر والله یعلم یا اباذر من اوتی من العلم ما لا ینبغی له ان
یکون اوتی علم ما لا ینفعه لان الله عز وجل نعت العلماء فقال ان الذین
اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا ویقولون سبحان
ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم
خشوعا یا اباذر من استطاع ان یبکی فلیبک ومن لم یستطع فلیتشعر
قلبه الحزن ولیتباک ان القلب القاسی بعید من الله ولکن لا یشعرون
ای ابوذر هر که را علمی بدهند که باعث خوف وگریه او نشود او سزاوار است
باینکه علمی یافته باشد که ازان منتفع نگردد زیرا که خدای عز وجل وصف
نموده است علما را باینکه فرموده است که انانکه علم بایشان داده بودند
ومتصف بعلم گردیده بودند پیش از نزول قرآن یعنی ایمان داشتند

یخرون

بکتابهای

کتابهای پیغمبران سابق عالم بودند با نها مانند نجاشی واصحاب او وغیر ایشان مثل
سلمان طاب ثراه چون خوانده میشود قران بر ایشان می افتند بر زنهای خود
بسجده و برای تعظیم امر الهی با بجهت شکر بر ایجاز وعدهٔ الهی که در کتب خود
خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله علیه وآله وانزال قرآن وسجده بر زنخ یا
سجده ایشان بوده است پیش از نزول قرآن یا مراد سجدهٔ سر دوست وباین
عنوان تعبیر نمودن برای اینست که ابتدای زنخ از سایر اعضای رو بر زمین
نزدیک میگردد ومیگویند منزه است پروردگار ما از انکه مشرکان باو نسبت
میدهند یا خلف وعد که در کتب سابقه کرده است بدرستی که وعد
پروردگار ما واقع است وتخلف وعده نمی دارد ومی افتند بدقنهای خود
در سجده ومیگویند در حالت سجود زیاده میگردانند شنیدن قرآن خشوع
وفروتنی وتضرع ایشان را ای ابوذر کسی که قادر بر گریه باشد
باید که از خوف الهی بگرید وکسی که قادر نباشد حزن وانده را شعار دل خود
گرداند وخود را بتجهد بگریه بدارد بدرستی که دل سخت با قساوت دور است
از خدا ولیکن بسیاری از مردمان نمیدانند بانکه از جمله صفات حمیده وخصال
پسندیده رقت قلب وتضرع وگریه است وان بکثرت یاد مرگ وعذابهای
الهی واحوال قیامت واحتراز نمودن از اموری که در اخبار وارد شده است که
موجب قساوت قلب است حاصل میشود وعمده اسباب قساوت ارتکاب گناهان
ومعاشرت ومصاحبت اهل دنیا وبدست چنانچه احادیث در این باب گذشت
واقرب راههای تقرب بسوی خداوند عالمیان راه تضرع واستغاثه و
مناجات وگریه موجب حصول حاجات وخلاصی از عقوبات است چنانچه بسند
معتبر از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه منقولست که حضرت
موسی در هنگام مناجات از حق تعالی سوال کرد که الهی چیست جزای کسی که
چشمان او از ترس تو گریان شود وحی رسید که ای موسی روی او را از گرمی آتش

واهوال

نگاه میدارم واز خوف وفزع روز قیامت او را ایمن میگردانم وبسند معتبر منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که مگریستن او را بر اشک پیشوا از خوف
الهی خدا باز ای هر قطره که از دیده او میریزد قصری در بهشت باو کرامت
فرماید که مزین باشد بهر وارید وجواهر ودران قصر از نعمتهای الهی
بوده باشد انچه چشم ندیده باشد وگوش نشنیده باشد وبخاطر کسی خطور
نکرده باشد وحضرت صادق علیه السلام فرمود که بسیار است که میان آدمی
وبهشت زیاده از ما بین تحت الثری تا عرش دوری هست از بسیاری گناهان
پس گریه میکند از ترس الهی واز روی پشیمانی از گناهان تا انکه نزدیک تر میشود
بهشت از یک چشم بهم زدن ودر حدیث دیگر فرمود که چه بسیار کسی که
باهو ولعب خندهٔ او در دنیا بسیار باشد ودر روز قیامت گریه او بسیار باشد
وچه بسیار کسی که در دنیا بسیار بر گناه خود گریه و ترسان باشد ودر
روز قیامت در بهشت شادی وخنده او بسیار باشد ودر حدیث دیگر
فرمود که هیچ چیز نیست مگر انکه او را کیلی ووزنی هست مگر قطرات
اشک که قطره ازان دریاهای اتش را فرو می نشاند وچون چشم کسی بر از
اب شود بر روی او هرگز غبار مذلت وخواری ننشیند وچون بر روی
جاری گردد خدا آن رو را بر اتش جهنم حرام گرداند واگر گریه در میان
امتی گریه کند خدا آن امت را ببرکت آن گریه رحم نماید وحضرت باقر صلوات
الله علیه فرمود که هیچ قطره محبوب تر نیست نزد حق تعالی از قطرهٔ اشکی که
در تاریکی شب از ترس عذاب الهی بیرون اید وغرض ازان غیر خدا نباشد
وبسا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر دیده که
در روز قیامت مگریسته چشم دیده که پوشیده شده باشد از چیزهای
که خدا حرام کرده است ودیده که بیداری کشیده باشد در طاعت الهی
ودیده که گریسته باشد در دل شب از ترس الهی وبسند معتبر از اسحق بن

عمار منقولست که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردیم که میخواهم بگریم و نمی آید
و بسیار آرزو دارم که بعضی از مردگان خود را یاد میکنم که مرا رقت حاصل شود
و گریه بیاید یا خود جایز است این فرمود که بلی ایشان را یاد کن و چون بگریه درآمدی
خدا را بخوان و در حدیث دیگر فرمود که اگر تو را گریه نیاید خود را بگریه بدار
پس اگر اشک بیرون آید مثل سر مگس پس به بسیار خوبست و در حدیث دیگر
فرمود که اگر از امری خوف داشته باشی یا حاجتی بخدا داشته باشی
پس اول تعظیم و حمد و ثنای الهی چنانچه سزاوار است بگو و صلوات بر محمد
و آل محمد بفرست و حاجت خود را بگو پس مطلب بدار اگرچه بقدر سر مگسی
باشد بدرستی که بدرم میگفت که اقرب احوال بنده بخدای عزوجل وقتیست
که در سجده باشد و گریان باشد و حضرت علی بن الحسین صلوات الله
علیهما فرمود که هیچ قطره نزد خدا محبوبتر نیست از دو قطره خونی که در راه
خدا ریخته شود و قطره اشکی که در تاریکی شب برای خدا جاری گردد و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هفت کسند که در سایه عرش الهی
خواهند بود در روزی که سایه بغیر از آن نباشد امام عادل و جوانی که در عبادت
نشو و نما کند و شخصی که بدست راست تصدق کند و از دست چپ مخفی دارد
و شخصی که خدا را در خلوت یاد کند و آب دیده اش از خوف الهی جاری
گردد و شخصی که برادر مومن خود را ببیند و بگوید که ترا از برای خدا
دوست میدارم و شخصی که از مسجد بیرون آید و در نیت او باشد که باز
بسوی مسجد برگردد و شخصی که زن صاحب جمال او را بنزدیکی خود بخواند
او بگوید که من از پروردگار عالمیان میترسم یا باذر یقول الله تبارک
و تعالی لا اجمع علی عبدی خوفین و لا امنین فاذا امننی فی الدنیا
اخفته یوم القیمة و اذا خافنی فی الدنیا امنته یوم القیمة یا باذر
لو ان رجلا کان له کعمل سبعین نبیا لاحتقره و خشی ان لا یجوز

مشتر یوم القیمة یا اباذر ان العبد لیعرض علیه ذنوبه یوم القیمة فیقول
اما انی کنت مشفقا فیغفر له یا اباذر ان الرجل لیعمل الحسنة فیتکل علیها
ویعمل المحقرات حتی یاتی الله وهو علیه غضبان وان الرجل لیعمل
السیئة فیفرق منها فیاتی الله عزوجل امنا یوم القیمة یا اباذر ان
العبد لیذنب فیدخل به الجنة فقلت وکیف ذلک بابی انت وامی یا رسول
الله قال یکون ذلک الذنب نصب عینیه تائبا منه فارا الی الله عز
وجل حتی یدخل الجنة یا اباذر الکیس من ذاب نفسه وعمل لما بعد
الموت والعاجز من اتبع نفسه وهواها وتمنی علی الله عزوجل الامانی ای
ابوذر خداوند عالمیان میفرماید که من جمع نمیکنم بر بنده خود دو خوف را
وجمع نمیکنم برای او دو امن را پس اگر در دنیا از من ایمن است وخایف
نیست در روز قیامت او را میترسانم واگر از من ترسان است در دنیا او را
در روز قیامت ایمن گردانم ای ابوذر اگر کسی مثل اعمال هفتاد پیغمبر داشته
باشد می باید که از احقیر شمارد و ترسان باشد از اینکه مبادا نجات نیابد
از شر روز قیامت ای ابوذر بدرستی که بنده را عرض میکنند بر او گناهان او را
در روز قیامت پس او میگوید که پیوسته ترسان بودم از این گناهان
پس بسبب این خدا او را ایمن گردانید ای ابوذر بدرستی که بنده حسنه
میکند و گناهان میکند و حقیر و سهل میشمارد تا انکه چون روز
قیامت بنزد خدا می آید خدا بر او خشمناک است و بدرستی که شخصی
گناهی میکند و از ان میترسد و در حذر است پس در روز قیامت ایمن نزد خدا می آید
باک ندارد ای ابوذر بدرستی که گناه بنده گناهی میکند و بسبب ان داخل
بهشت میشود ابوذر گفت که چگونه چنین میشود بدرو مادرم فدای تو
باد یا رسول الله فرمود که آن گناه پیوسته در برابر چشمان او ست و از ان
توبه میکند و از عذاب ان بخدا میگریزد و پناه میبرد تا بسبب آن داخل بهشت

میشود

میشود ای ابوذر زیرک کیست که نفس خود را تعب دارد و کار کند برای اهوال
بعد از مرگ و عاجز از ان کسی است که متابعت نفس و خواهشهای او کند و بر خدا
آرزوها کند و متابعت هوا آرزوی بهشت و مراتب عالیه داشته باشد از این
کلمات قدسیه که از سجرهٔ طیبه رسالت صادر گردیده چند ثمره عارفانرا
حاصل میشود ثمره اول خوف و رجاست بدانکه مومن را از اتصاف
باین دو خصلت چاره نیست و می باید که در دل مومن خوف و رجا هر دو
بر وجه کمال بوده باشد و هریک مساوی دیگر باشد و ناامید بودن از رحمت
الهی و ایمن بودن از عذاب الهی از جملهٔ گناهان کبیره است و باید فرق کرد
میان رجا و مغرور شدن و خوف و مایوس بودن بدانکه رجا عبادتست
از امید داشتن بر رحمت الهی و ظن ان بودن و اثار صدق رجا در اعمال ظاهر
میشود پس کسی که دعوای رجا کند و ترک اعمال خیر نماید و کاذبست در ان
دعوی بلکه غره است و از بدترین صفات ذمیمه است مثل انکه اگر زارعی
زراعت نکند و تخم نپاشد و گوید که من امید وارم که این زراعت
برآید این عین سفاهتست نه رجا و امید و اگر انچه در زراعت ضرورت
بعمل اورده و تخم بپاشد و اب بدهد و هر روز بر سر زراعت خود برود
و گوید که امید وارم که حق تعالی کرامت فرماید امید او بجاست و در دعوی
خود صادق است و همچنین در زراعتهای معنوی کسی که اعمال صالحه
با شرایط بجا اورد و بر اعمال خود اعتماد نکند و بر فضل الهی امید وار باشد
او صاحب رجاست و همچنین در خوف اگر خوف او را باعث یاس از خدا
شود و ترک عمل کند این ناامیدی از رحمت الهیست و در مرتبه شرکست
و اگر خوف او را باعث شود که ترک محرمات کند و در عبادات اهتمام
نماید این خوف صادقست زیرا که هر که از چیزی خایف و بترسانست
البته از ان گریزانست و این شق اول بمثل از بابت انست که شخصی نزد شیری

ایستاده باشد ودست در دهان او کند وگوید من از و میترسم پس کسی گرا
گوید که از عذاب الهی میترسم چرا مرتکب امری چند میشوی که موجب عذ
آدمی میباید طبیب نفس خود باشد واگر رجا وامید را بر خود غالب داند
وترسد که موجب سستی در عمل گردد بتفکر در عفو وبابت الهی وتذکر ایات
واحادیث خوف خود را متذکر گرداند واگر خوف بر او غالب شود وترسد
که باین سبب ترک عمل نماید بایات واخبار وتفکر در فضل نامتناهی
خدا خود را امیدوار گرداند وکسی که توهم بکند که نهایت خوف با
نهایت رجا منافات دارد زیرا که محل خوف ورجا یکچیز نیست که بزیادتی
هر یک دیگری کم کرد وبلکه محل رجا جناب ایزدی است واو محض فضل
ورحمتست واز او هیچگونه خوف نمیباشد ومحل خوف نفس آدمی
وشهوات وخواهشها وگناهان وبدیهای اوست پس آدمی از خود
میترسد واز خداوند خود امید میدارد وچندانکه در بدیها وعیوب
خود تفکر مینماید خوفش زیاده میگردد وچندانکه در فضل الهی
ونعمتهای او تفکر میکند امیدش زیاده میگردد چنانچه حضرت
سید الساجدین صلوات الله علیه وآله در بسیار جائی اشاره باینمعنی
فرموده اند که ای مولای من هرگاه گناهان خود را می بینم ترسان میشوم
وچون در عفو تو می نگرم امیدوار میشوم وبر اینمضامین احادیث
وایات بسیار وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقولست که لقمان فرزند خود را وصیت فرمود
که ای فرزند از خدا چنان بترس که اگر ثواب جن وانس داشته باشی
ترا عذاب خواهد کرد واز او چنان امید بدار که اگر با گناه جن وانس بدرگاه
او روی تو را رحم خواهد کرد بعد از آن حضرت فرمود که بدرستی که
که هیچ مومنی نیست مگر آنکه در دل او دو نور هست یکی نور خوف ودیگری

نور رجا که هریك را که با دیگری بسنجند بر ان زیادتی نمیکند و بسند معتبر از اسحق
بن عمار منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای اسحق چنان از خدا
بترس که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند پس اگر گمان میکنی
او ترا نمی بیند کافر می شوی و اگر میدانی که در همه حال تو را می بیند و احوال ترا
میداند و در حضور او معصیت او میکنی پس او را از جمیع نظر کنندگان سهل
تر شمرده و در حدیث دیگر فرمود که هر که از خدا بترسد خدا همه چیز را
از و میترساند و هر که از خدا خایف و ترسان میباشد و هر که از خدا میترسد
نفس او بدینیا رغبت نمیکند و شخصی بخدمت حضرت صادق صلوات
الله علیه عرض نمود که جمعی از شیعیان شما هستند که گناهان میکنند
و میگویند ما امید برحمت خدا داریم حضرت فرمود که دروغ میگویند
شیعه ما نیستند و بار زوهای نفس خود مایل شده اند و گمان میکنند
که امید دارند هر که امید چیزی میدارد از برای تحصیل ان کار میکند
و هر که از چیزی میترسد از ان گریزان میباشد و در حدیث دیگر فرمود که
مومن در میان دو خوف میباشد ترس از گناهان گذشته که نمیداند
که خدا انها را آمرزیده یا نه و ترس از آینده عمرش که نمیداند که چه گناهان
و مهالک کسب خواهد کرد پس او در هیچ روز صبح نمیکند مگر خایف و ترسان
و او را باصلاح نمی آورد مگر خوف حق تعالی و در حدیث دیگر فرمود که
مومن بایمان فایز نمیگردد تا ترسان و امیدوار نباشد و ترسان و امیدوار
نمیباشد تا کار نکند برای انچه از ان میترسد و امید میدارد و از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که حق تعالی شانه میفرماید که اعتماد نکنند عمل کنندگان بر اعمالی
که از برای تحصیل رضای من میکنند بدرستی که اگر سعی کنند و خود را تعب
فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من هر اینه مقصر خواهند

نهم که از خدا ترسد خدا از همه چیز ترساند و هر که از خدا نترسد خدا او را از همه چیز ترساند

بود وبکنه عبادت من نرسیده خواهند بود ومستحق نخواهند بود انچه را
طلب مینمایند از کرامتها وثوابهای من ومستحق بهشت ودرجات عالیه آن
نخواهند بود ولیکن باید که اعتماد ایشان بر رحمت من باشد وامیدوار
فضل من باشند وبگمان نیکی که بمن دارند مطمئن شوند که در اینحال رحمت
من شامل حال ایشان میشود وخشنودی من بایشان میرسد وامرزش
من جامه عفو در بر ایشان میپوشاند بدرستی که منم خداوند بسیار
بخشنده بسیار مهربان ودر حدیث دیگر فرمود که در کتاب علی علیه السلام
نوشته است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بر منبر فرمود که بحق خدا
که بجز او خداوندی نیست که بمومنی خیر دنیا وآخرت نمیرسد مگر بحسن
ظن وبگمان نیکی که بخداوند خود دارد وامیدی که از پروردگار خود
دارد وحسن خلق در معاشرت مردم وترک غیبت مومنان کردن
وبحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که خدا عذاب نمیکند
مومنی را بعد از توبه واستغفار مگر بسبب گمان بدی که بپروردگار خود
داشته باشد ودر امید بخدا تقصیر ننماید وبد خلقی با مردم وعیبت
مومن کردن وبحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که هیچ بنده
گمانش بخدا نیکو نیست مگر انکه خدا بر وفق گمان او با او عمل مینماید زیرا که
حق تعالی کریمست وبدست قدرت اوست جمیع خیرات ونیکیها وحیا
میکند وشرم میدارد از اینکه بنده مومن با او گمان نیک داشته باشد
وبخلاف ظن او با او عمل نماید وامید او را باطل گرداند پس بخداوند خود گمان
نیکو بدارید وثوابهای او وبطاعات وعبادات رغبت نمایید واز حضرت
صادق علیه السلام منقولست که حسن ظن بخدا آنست که امید از غیر خدا
نداری وبترسی مگر از گناه خود واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست
که هر کرا گناهی یا شهوتی رو دهد واز ان اجتناب ننماید از خوف الهی خدا

بر آتش جهنم را حرام گرداند و از فزع اکبر روز قیامت او را ایمن گرداند و آنچه
در قرآن مر عده فرموده است باو کرامت فرماید چنانچه فرموده است کی
وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ کسی که از مقام حساب و ایستادن نزد خداوند
خود بترسد او را دو بهشت هست که حق تعالی باو کرامت خواهد فرمود و حضرت
جعفر بن محمد صلوات الله علیه فرمود که در حکمت آل داود وارد شده است
که ای فرزندادم چگونه بکلام هدایت متکلم میشوی و حال آنکه هشیار
نشده از مستی گناهان و بیماری ای فرزندادم طبیب کرده است دلتو با
قساوت و توقع عظمت بر وردگار خود فراموش کرده که اگر پیش وردگار
خود عالم بودی و عظمت و بزرگواری او را میشناختی همیشه از او ترسان
بودی و وعدهای او را امیدوار بودی بخاره فرزندادم چرا یاد نمیکنی
لحد خود و تنهائی خود را در آن مکان و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که از خدا امیدوار امیدی که ترا بر معاصی جرات ندهد بترس از او
ترسی که ترا از رحمت او ناامید نگرداند و در حدیث دیگر فرمود که خائف
کسی است که خوف الهی برای او زیادتی نگذاشته باشد که سخن گوید
و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که آخر بنده را که حق تعالی امر فرماید که با تش جهنم برند بنده باشد
که چون او را ببرند بجهنم نگاهی بعقب کند پس حق تعالی امر فرماید که برگردانند
برگردانند پس از و سوال نماید که چرا بقفا نظر میکردی گوید خدایا و بیدا
من این گمان نداشتم که مرا بجهنم فرستی فرماید که چه گمان میداشتی
گوید پروردگارا گمان من این بود که گناهان مرا بیامرزی و در بهشت
خود مرا ساکن گردانی پس خداوند جبار تعالی شانه فرماید که ای ملائکه
من بعزت و جلال و نعمتها و بزرگواری و رفعت شان خود سوگند
میخورم که این بنده یکساعت از عمر خود گمان نیک بمن نداشته است

واگر یکساعت بمن اینگمان میداشت او را باتش نمیرسانیدم باین دروغ که میگوید
او را بهشت برید پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر بنده گمان
نیکو ببرورد گار خود داشته باشد خدا با او بگمان او عمل میکند چنانچه
حق تعالی میفرماید که ذٰلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ اَرْدٰیکُمْ فَاَصْبَحْتُمْ
مِنَ الْخٰاسِرِینَ که ترجمه اش اینست که گمان بدیست که ببرورد گار خود
دارید شما را هلاک کرد پس صبح کردید از جمله زیان کاران ثمره دویم
در بیان بعضی از قصص خائفان که تذکر احوال ایشان موجب تنبه
مومنانست قصه اول کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین
صلوات الله علیه روایت کرده است که شخصی با اهلش بکشتی سوار شدند
وکشتی ایشان شکست وجمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن و مرد
که بر تخته بند شدند وبجزیره از جزایر بحر افتاد ودران جزیره مرد براه زن
فاسق بود که از هیچ فسقی نمیگذشت چون نظرش بران زن افتاد گفت
تو از انسی یا جن گفت از انسم پس دیگر با آن زن سخن نگفت وبر او چسپید
وبهیت مجامعت درآمد وچون متوجه این عمل قبیح شد دید که آن زن
اضطراب میکند ومیلرزد وپرسید که چرا اضطراب میکنی اشاره باسمان
کرد که از خدا وند خود میترسم پرسید که هرگز مثل این کار کرده گفت نه
بعزت خدا سوگند که هرگز زنا نکردم گفت تو هرگز چنین کار نکرده چنین
از خدا میترسی وحال انکه باختیار تو نیست وترا بجبر بر این کار داشتم
پس من اولا بیم ترسیدن سزاوارترم بخایف بودن پس برخواست وترک
آن عمل نمود وهیچ با آن زن سخن نگفت وبسوی خانه خود روان شد و
در خاطر داشت که توبه کند وپشیمان بود از کردهای خود در اثنای راه
براهبی برخورد وبا او رفیق شد چون پاره راه برفتند افتاب بسیار گرم شد
راهب با یکدیگر گفت که آفتاب بسیار گرم است دعا کن که خدا ابری فرستد

که ما را

که ما را سایه کند جوان گفت که مرا نزد خدا حسنه نیست و کار خیری نکرده ام
که جرات کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم راهب گفت من دعا کنم تو آمین
بگو چنین کردند بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه
آن میرفتند چون بسیاری راه رفتند راه ایشان جدا شد و جوان براهی
و راهب براهی دیگر رفت و آن بر یا جوان روان شد و راهب در افتاب
ماند راهب باو گفت که ای جوان تو از من بهتر بودی که دعاء تو مستجاب
شد و دعاء من مستجاب نشد بگو که چه کار کرده که مستحق این کرامت
شده جوان قصهٔ خود را نقل کرد راهب گفت که چون از خوف خدا
ترک معصیت او کردی خدا گناهان گذشته ترا آمرزیده است سعی نما
که بعد ازین خوب باشی قصهٔ دویم کلینی بسند معتبر از حضرت جعفر
بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیهما روایت کرده است که
پادشاهی در میان بنی اسرائیل بود و آن پادشاه قاضی داشت و آن قاضی
برادری داشت که بصدق و صلاح موسوم بود و آن برادر زن صالحهٔ
داشت که از اولاد پیغمبران بود و پادشاه شخصی را میخواست که بکاری بفرستد
بقاضی گفت که مرد تقی معتمد را طلب کن که بآن کار بفرستم قاضی
گفت که کسی معتمد تر از برادر خود گمان ندارم پس برادر خود را طلبید و
تکلیف آن امر با و نمود او ابا کرد و گفت من زن خود را تنها نمیتوانم
گذاشت قاضی بسیار اهتمام کرد و مبالغه نمود چون مضطر شد
گفت ای برادر من بهیچ چیز تعلق و اهتمام ندارم مثل زن خود و خاطر
من با و بسیار متعلق است پس تو خلیفهٔ من باش در امر او و با مور او
برس و کارهای او را بساز تا من برگردم قاضی قبول کرد و برادر شر بیرون
رفت و از نزد رفتن شوهر راضی نبود پس قاضی بمقتضای وصیت
برادر مکرر بنزد زن می آمد و از حوایج آن سوال مینمود و بکارها

او اقدام مینمود و محبت زن بر او غالب شد و او را بتکلیف زنا کردن زن امتناع
و با کرد قاضی سوگند خورد که اگر قبول نمیکنی من بپادشاه میگویم که این زن
زنا کرده است گفت انچه میخواهی بکن من این کار را قبول نخواهم کرد قاضی
بنزد پادشاه رفت و گفت زن برادرم زنا کرده است و نزد من ثابت شده
پادشاه گفت که او را اسنکسار کن بیرون آمد بنزد زن و گفت پادشاه مرا امر کرده است
که ترا اسنکسار کنم اگر قبول نمیکنی میکنم ترا نبرم والا ترا اسنکسار میکنم گفت
من اجابت تو نمیکنم انچه خواهی بکن قاضی مردم را خبر کرد و او را بزن را بصحرا
برد و کوی کند و او را اسنکسار کرد تا وقتی که گمان کرد که او مرده است
باز گشت و در ان زن رمقی باقی مانده بود چون شب شده حرکت کرد و از
کوی بیرون آمد و بر روی خود راه میرفت و خود را میکشید تا بدیری رسید
که در انجا دیرانی میبود بر در ان دیر آخوابید تا صبح شد و چون دیرانی در را
گشود او زن را دید و از قصه او سوال نمود زن قصه خود را باز گفت دیرانی
بر او رحم کرد و او را بدیر خود برد و ان دیرانی پسری خورد داشت و غیر ان
فرزند نداشت و مالی و جمعیتی داشت پس دیرانی زن را مدا و اکرد تا بحال
او مندمل شد و فرزند خود را باو داد که تربیت کند و ان دیرانی غلامی
داشت که او را خدمت میکرد و ان غلام عاشق ان زن شد و با او در اویخت
و گفت اگر بعاشرت من راضی نمیشوی جهد در کشتن تو میکنم گفت انچه
خواهی بکن این امر ممکن نیست که از من صادر شود پس ان غلام بیامد و
فرزند دیرانی را بکشت و بنزد دیرانی آمد و گفت این زن زناکاری آورد
و فرزند خود را با و دادی الحال فرزند ترا کشته است دیرانی بنزد زن آمد و
گفت چرا چنین کردی میدانی که من بتو چه نیکی ها کردم زن قصه خود را
باز گفت دیرانی گفت که دیگر نفس من راضی نمیشود که تو در این دیر باشی بیرون
رو و بست درهم خرجی با و داد و در شب او را از دیر بیرون کرد و گفت این

زر را توشه کن و خدا کارساز تست آن زن در آن شب راه رفت تا صبحی بدهی رسید
دید مردی را بر دار کشیده اند و هنوز زنده است از سبب احوال سوال نمود گفتند
که بیست درهم قرض دارد و نزد ما قاعده چنانست که هر که بیست درهم
قرض داشته باشد او را بر دار میکشند و تا ادا نکند او را فرو نمی آرند پس زن
آن بیست درهم را داد و او را از دار خلاص کرد آن مرد گفت که ای زن هیچ کس
بر من مثل تو حق نعمت ندارد و مرا از مردن نجات دادی هر جا که میروی
در خدمت تو می آیم پس هم راه بیامدند تا بکنار دریا رسیدند در کنار دریا
کشتیها بود و جمعی بودند که میخواستند بر آن کشتیها سوار شوند مرد با آن
زن گفت که تو در اینجا توقف نما تا من بروم و برای اهل این کشتیها بمزد کار کنم
و طعامی بگیرم و برای تو آورم پس آن مرد بنزد اهل آن کشتیها آمد و گفت در این
کشتی شما چه متاع هست گفتند انواع متاعها و جواهر و عنبر و سایر چیزها هست
و این کشتی دیگر خالیست که ما خود سوار میشویم گفت قیمت این متاعها
شما چند میشود گفتند بسیار میشود حسابش را نمیدانیم گفت من یکچیزی
دارم که بهتر است از مجموع آنچه در کشتی شما است گفتند چه چیز است
گفت کنیزکی دارم که هرگز بان حسن و جمال ندیده اید گفتند بیا بفروش گفت
میفروشم بشرط آنکه یکی از شما برود و او را به بیند و برای شما خبر بیاورد
و شما از او بخرید گفتند آن کنیز را نداند و زر بمن بدهید تا من بروم او را خواهم و او را تصرف
کنید ایشان قبول کردند و کسی فرستادند خبر آوردند که چنین کنیزی هرگز
ندیده ایم پس آن زن را بده هزار درهم بایشان فروخت و زر گرفت و
چون او برفت و ناپیدا شد ایشان بنزد آن زن آمدند و گفتند برخیز با ما بکشتی
گفت چرا گفتند ترا از آقای تو خریدیم گفت آن آقا من نبود گفتند اگر نمی آیی
ترا بزور میبریم ناچار برخواست و با ایشان بکنار دریا رفت چون بنزدیک
کشتیها رسیدند هیچ یک از ایشان از دیگران ایمن نبودند آن زن را بروی

کشتی متاع سوار کردند و خود همه در کشتی دیگر در آمدند و کشتیها را روان کردند
چون بمیان دریا رسیدند خدا بادی فرستاد و کشتی ایشان با انجماعت غرق
شدند و کشتی زن با متاعها نجات یافت و باد او را بجزیره بر د از کشتی فرود آمد
و کشتی راست و بر کرد انجزیره بر آمد دید مکان خوشیست و آبها و درختان
میوه دار دارد با خود گفت که در این جزیره میباشم و از این آب و میوها میخورم
و عبادت الهی میکنم تا مرگ در رسد پس خدا وحی فرمود بپیغمبری از پیغمبران
بنی اسرائیل که در آن زمان بود که برو بنزد آن پادشاه و بگو که در فلان جزیره
بنده از بندگان من هست باید که تو و اهل مملکت تو نزد او بروید و بگناهان
خود نزد او اقرار کنید و از او سوال کنید که از گناهان شما در گذرد تا من گناهان
شما را بیامرزم چون پیغمبر آن پیغام را بآن پادشاه رسانید با اهل مملکتش
همه بسوی آن جزیره رفتند در آنجا همان زن را دیدند پس پادشاه نزد او رفت و گفت
این قاضی نزد من آمد و گفت زن برادرش زنا کرده است و من حکم کردم
که او را سنگسار کنند و گواهی نزد من گواهی نداده بود میترسم که بسبب آن حرامی
کرده باشم میخواهم که برای من استغفار نمائی زن گفت که خدا ترا بیامرزد بنشین
پس شوهرش آمد و او را نمیشناخت و گفت زنی داشتم در نهایت فضل و صلاح
و از شهر بیرون رفتم و او راضی نبود بر فتن من و سفارش او را برادر خود
کردم چون برگشتم و از احوال او سوال کردم برادرم گفت که او زنا کرد و او را
سنگسار کردیم و میترسم که در حق آن زن تقصیر کرده باشم از خدا طلب کنی
مرا بیامرزد زن گفت که خدا ترا بیامرزد بنشین و او را در پهلوی پادشاه نشانند
پس قاضی پیش آمد و گفت که برادرم زنی داشت و عاشق او شدم و او را تکلیف
بزنا کردم قبول نکرد نزد پادشاه او را متهم بزنا ساختم و بدروغ او را سنگسار
کردم از برای من استغفار کن زن گفت که خدا ترا بیامرزد پس رو بشوهرش کرد
که بنشو پس دیرانی آمد و قصهٔ خود را نقل کرد و گفت در شب انزن را بیرون کرد

میزنم که درنده او را دریده باشد و کشته شده باشد بتقصیر من استغفار کن گفت
خدا ترا بیامرزد بنشین پس غلام آمد و قصهٔ خود را نقل کرده زن بدیرانی گفت
پس گفت خداوند ترا بیامرزد پس اسم مرد را کشیده آمد و قصهٔ خود را نقل
کرد زن گفت که خدا ترا بیامرزد چون او بی سبب در برابر نیکی بدی کرده بود
پس آن زن عابده بشوهر خود رو کرد و گفت من زن توام و آنچه شنیدی
همه قصهٔ من بود و مراد دیگر احتیاجی بشوهر نیست میخواهم که این گشتی
برمال را متصرف شوی و مرا در این جزیره بگذاری که عبادت خدا کنم
می بینی که از دست مردان چه کشیده ام پس شوهر او را گذاشت و گشتی را
با مال متصرف شد و پادشاه و اهل مملکت همگی بر گشتند قصهٔ سیوم
ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله
علیهما روایت کرده است که در بنی اسرائیل شخصی بود که کار او این بود که قبر
مردم را میشکافت و کفن مردگان را می دزدید پس یکی از همسایگان او پیام رشد
و ترسید که بمیرد و آن کفن دزد کفن او را بدزد او را طلبید و گفت من با تو چون
بودم در همسایگی گفت همسایه نیکی بودی بر ایمن گفت بتو حاجتی دارم گفت
بگو که حاجت تو برآورده است پس دو کفن را بیمار بنزد او گذاشت و گفت
هریک را که میخواهی و بهتر است برای خود بردار و دیگری را بگذار که مرا در آن
کفن کنند و چون مرا دفن کنند قبر مرا مشکاف و کفن مرا مبر پس آن بیمار
از گرفتن ابا کرد و بیمار مبالغه کرد تا او کفن بهتر را برداشت و چون آن شخص
مرد او را دفن کردند بنائش با خود گفت که این مرد بعد از مردن چه میداند
که من کفنش را برداشته ام یا گذاشته ام پس آمد و قبرش را شکافت ناگاه
صدائی شنید که کسی بانگ بر او میزند که مکن پس او ترسید و کفن را گذاشت
و برگشت و بفرزندان خود گفت که من چون پدری بودم برای شما گفتند
نیکو پدری بودی گفت حاجتی بشما دارم میخواهم حاجت مرا برآورید گفتند

بگوکه انچه فرمائی چنین خواهیم کرد گفت میخواهم چون من بمیرم مرا بسوزانید
وچون سوخته شوم استخوانهای مرا بکوبید و در هنگامی که باد تندی
آید نصف آن خاکستر را بجانب صحرا باد دهید و نصف دیگر را بجانب
دریا گفتند چنین خواهیم کرد چون مرد انچه وصیت کرده بود بجا آوردند
در انحال حق تعالی بصحرا فرمود که انچه در تست جمع کن و بدریا فرمود که
انچه در تست جمع کن پس آن شخص را زنده کرد و باز داشت و فرمود که
ترا چه باعث شد که چنین وصیتی کردی گفت بعزت تو که از ترس تو چنین
کردم حق تعالی فرمود که چون از خوف من چنین کردی خطایان ترا از تو
راضی میگردانم و خوف ترا بامنی مبدل میسازم و گناهان ترا می آمرزم
قصه چهارم ابن بابویه نقل کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله
علیه وآله باو نظر میفرمود پس او جامهای خود را بپوشید حضرت او را طلبیدند
و فرمودند که ای بندهٔ خدا کاری از تو دیدیم که از دیگری ندیده ام چه چیز
ترا باعث بر این شد گفت ترس الهی مرا باعث این شد و بنفس خود این کردی
چشانیدم که بداند که عذاب الهی را که از این شدیدتر است تاب ندارد
پس حضرت فرمود که از خدا ترسیدهٔ انچه شرط ترسیدنست و بدرستی که
پروردگار تو مباهات کرد بتو با ملئکه سموات پس با ضحا خود فرمود
که بنزدیک اینمردروید تا برای شما دعا کند چون بنزدیک او آمدند گفت
خدا وندا جمع کن امر همه را بر هدایت و تقوی و توشهٔ ما کردان و
بازگشت ما را بسوی بهشت کردان قصه پنجم ابن بابویه از حضرت رسول
صلی الله علیه وآله روایت کرده است که در زمان پیش سه نفر براهی میرفتند
در میان راه ایشان را باران گرفت بغاری پناه بردند ناگاه سنگی از کوه فرود
آمد و در غار را گرفت و راه ایشان را مسدود کرد یکی از ایشان گفت که والله
که شما را از این مهلکه بغیر از راستی نجات نمیدهد بیائید هریک از ما عملی

بدرگاه خدا عرض کنیم که خداوندا اگر راست میگوییم پس یکی از ایشان گفت
که خداوندا اگر تو میدانی که من مزدوری داشتم که برای من کاری کرده بود که
قدری از برنج در عوض بگیرد و مزد خود را نگرفته ناپدا شد پس من آن برنج
را برای او زراعت کردم و حاصل از برای او گاوها خریدم و چون مزد خود را
از من طلب کرد گفتم آنگاوها از آن تست برگفت من از تو اندک برنج طلب
دارم گفتم این گاوها همه از حاصل آن برنج بهم رسیده است و همه را بتصرف
او دادم خداوندا اگر میدانی که انکار از ترس تو کرده ام این بلا را از ما دفع کن
پس اندکی آن سنگ دور شد دیگری گفت که خداوندا اگر میدانی که من پدر
و مادر پیری داشتم و هر شب شیر گوسفندان خود را برای ایشان و عیال
خود می آوردم شبی دیر آمدم و پدر و مادرم بخواب رفته بودند و اهل
و عیال از گرسنگی فریاد میکردند و هر شب تا پدر و مادر نمیخوردند ایشان
نمیدادم پس نخواستم که ایشان را بیدار کنم و نخواستم که پیشتر بفرزندان
دهم و نرفتم که مبادا ایشان بیدار شوند و خواهند و من حاضر نباشم
پس تا صبح با انحال انتظار ایشان کشیدم خداوندا اگر میدانی که این کار را
از ترس تو کرده ام ما را فرج کرامت فرما پس سنگ اندکی دور تر شد سیم گفت
که خداوندا اگر میدانی که من دختر عموئی داشتم و بسیار او را دوست میداشتم
و خواستم او را بفریبم گفت تا صد دینار بیاوری تن در نمیدهم پس صد دینار
بهم رسانیدم و باو دادم و چون راضی شد و در میان پای او نشستم گفت
از خدا بترس مهر خدا بناحق مشکن پس برخواسته و از صد دینار گذشتم
اگر میدانی که از ترس تو کرده ام این بلا را از ما دور گردان پس آن سنگ دور
گردید و بیرون آمدند قصهٔ ششم کلینی بسند معتبر از حسن از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه با جمعی از صحابه نشسته بودند شخصی بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا

وصمه مال
تست وهمه دام

امیرالمومنین با پسری عمل قبیح کردم مرا پاک گردان وحد الهی را بر من جاری کن حضرت
فرمود برو بخانه بلکه جنونی تر اطاری شده است که چنین سخن میگوئی تا انکه
چهار مرتبه آمد وچنین اقرار کرد در مرتبه چهارم که ثابت شد حضرت
فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله مثل تو سه حکم مقرر فرموده است
هر یک را که میخواهی اختیار کن گفت ان سه حکم کدامست فرمود که یا یک
ضربت شمشیر که بر گردنت بزنند یا ترا از کوهی دست و پا بسته بیندازند یا
ترا با تش بسوزانند گفت یا امیرالمومنین کدام دشوارتر است فرمود که با تش
سوزانیدن گفت من انرا اختیار میکنم که دشوارتر است پس امیرالمومنین حضرت
فرمود که مهیا شو که حد را بر تو جاری کنیم پس برخواست و دو رکعت نماز گذارد
وچون فارغ شد گفت خداوندا گناهی کرده ام که میدانی واز عقاب تو ترسیده ام
وبنزد وصی وپسر عم پیغمبرت آمدم واز و سوال نمودم که مرا پاک کند پس او را مخیر
گردانید درمیان سه صفت از عذاب وخداوندا من دشوارتر را اختیار کردم
خداوندا از تو سوال مینمایم که این را کفاره گناهان من گردانی ومرا با تش آخرت
نسوزانی پس گریان برخواست ورفت ودرمیان کوی که از برای او کنده بودند
واتش بر دورش افروخته بودند نشست پس حضرت امیرالمومنین صلوات
الله علیه وآله با اصحاب همگی گریان شدند وحضرت فرمود که برخیزای جوان
که ملائکه اسمانها را وملائکه زمین را بگریه در اوردی وخدا توبه ترا قبول فرمود
برخیز ودیگر چنین کاری مکن فصل هفتم سند معتبر از امام محمد باقر صلوات
الله علیه منقولست که در زن زناکاری درمیان بنی اسرائیل بود که بسیاری
از جوانان بنی اسرائیل را مفتون خود ساخته بود روزی بعضی از این
جوانان گفتند که اگر فلان عابد مشهور این را به بیند فریفته خواهد شد
ان زن چون این سخن را شنید گفت والله که بخانه نروم تا او را از راه نبرم
پس همان شب قصد خانه ان عابد کرد ودر را کوفت وگفت ای عابد مرا امشب

صنف ل

پناه ده که دیر اتیو شب را بروز آورم عابد با نمود زن گفت که بعضی از جوانان
بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته ام و اگر در نمیکشائی ایشان
میرسند و فضیحت من میرسانند چون این سخن را شنید در را کشود پس چون
زن بخانه در آمد جامهای خود را افکند و چون عابد حسن و جمال او را مشاهده
نمود از شوق بی اختیار شد و دست باو رسانید و در حال متذکر شد و دست
از و برداشت و دیگ ریا برداشت که آتش در زیر آن میسوخت رفت و دست
خود را در زیر دیگ گذاشت زن گفت که چکار میکنی گفت دست خود را
میسوزانم بجزای آنکه از من صادر شد پس برون شتافت و بنی اسرائیل را
خبر کرد که عابد دست خود را میسوزاند چون بیامدند دستش تمام سوخته
بود قصهٔ هشتم بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که عابدی در بنی اسرائیل بود شبی زنی میهمان او شد پس شیطان او را وسوسه
کرد و هر چند بر او زور می آورد یک انگشتان از انگشتان خود را با آتش میداشت
تا آن خیال از نفس برون میرفت و پیوسته در اینکار بود تا صبح شد بان
زن گفت که برون رو که بد میهمانی بودی تو از برای من قصهٔ نهم از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که زهد حضرت یحیی علیه السلام در بن مرتبه
بود که بزیارت المقدس آمد نظر کرد بعباد و رهبانان و احبار که بر اهنها از
مو پوشیده اند و کلاهها از پشم بر سر کذاشته اند و زنجیرها در کردن کرده
و بر ستونهای مسجد بسته اند چون اینحالت را مشاهده نمود نزد مادر آمد
و گفت ای مادر از برای من پراهنی از مو و کلاهی از پشم بیاف تا بروم بزیارت
المقدس عبادت خدا بکنم با عباد و رهبانان مادر گفت که صبر کن تا پدرت
پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنم چون حضرت ذکریا آمد سخن یحیی را
نقل کرد ذکریا گفت که ای فرزند چه چیز ترا باعث شد که این اراده نمائی
و تو هنوز طفل خردی یحیی گفت که ای پدر مکر ندیده از من خرد سال تر

جواب صبح

که مرگ را چشیده است گفت بلی پس ذکریا مادر یحیی گفت که آنچه میگوید چنان
کن پس مادر کلاه پشم و پیراهن موی برای او بافت و پوشید و رفت به بیت
المقدس و با عباد مشغول عبادت گردید تا آنکه پیراهن مویدن شریفش را
خورد پس روزی نظر کرد ببدن خود دید که بدنش نحیف شده گریست پس خطاب
الهی باو رسید که ای یحیی یا گریه میکنی از اینکه مدت کاهیده شده است
بعزت و جلال خودم سوگند که اگر یک نظر بجهنم بکنی پیراهن موی خواهی
پوشید بعوض بلاس پس حضرت یحیی گریست تا آنکه از بسیاری گریه رویش
مجروح شد بحدی که دندانهایش پیدا شد چون خبر مادرش رسید با ذکریا
نزد او آمدند و عباد بنی اسرائیل گرد او بر آمدند و او را خبر دادند که روی تو
چنین مجروح و کاهیده شده است گفت من باخبر شدم ذکریا گفت ای
فرزند چرا چنین میکنی من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب سرور من باشد
گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی گفتی که در میان بهشت و دوزخ عقبه
هست
که نمیگذرند از آن عقبه مگر جماعتی که بسیار گریه کنند از خوف الهی گفت
بلی ای فرزند من چنین گفتم جهد کن در بندگی خدا که ترا با مرد یگر امر فرمودند
پس مادر با و گفت که ای فرزند رخصت میدهی که دوپاره نمد از برای تو بسازم
گفت بر و طرف روی خود بگذاری که دندانهایت را بپوشاند و او چشمت را
جذب نماید گفت تو اختیار داری پس آن دوپاره نمد را برای او ساخت و بر روی
گذاشت و استخوانهایش را فشرد از اشک چنان تر شده بود که آب از میان انگشتانش
جاری شد چون حضرت ذکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد و روی بسوی
آسمان کرد و گفت خداوندا این فرزند منست و این آب دیده اوست و تو
ارحم الراحمین هستی پس هر گاه که ذکریا میخواست که بنی اسرائیل را موعظه
بکند بجانب چپ و راست نظر میفرمود پس اگر یحیی حاضر بود بهشت و
دوزخ نمیبرد پس روزی یحیی حاضر نبود شروع بموعظه کرد یحیی سر خود را در
عبائی

وسعی

نام

پیدا آمد و در میان مردم نشست و حضرت ذکریا او را ندید فرمود که حبیب
من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهی هست که از آن
می نامند و در ما بین کوه وادی هست که از اعضایان میکوید زیرا که از غضب
الهی افروخته شده است و در آن وادی چاهی هست که صد ساله راه عمق
و در آن چاه تابوتها و صندوقها و جامها و زنجیرها و غلها از آتش هست چون
یحیی این را شنید سر برداشت و فریاد برآورد که واغفلتاه چه بسیار غافلم از
سکران و برخواست و بیخبرانه متوجه بیابان شد پس ذکریا از مجلس برخواست
و بنزد مادر یحیی رفت و فرمود که یحیی را طلب نما که میترسم که او را نبینی مگر بعد
از مرگ او پس مادر بطلب حضرت یحیی برون رفت تا بجمعی از بنی اسرائیل رسید
ایشان از او پرسیدند که ای مادر یحیی بکجا میروی گفت بطلب فرزندم یحیی
میروم که نام که نام آتش جهنم شنیده و بصحرا رفته است پس رفت تا بجوئی
رسید از او سوال نمود که ای جوانی را باین هیئت و صفت دیدی گفت بلکه
یحیی را میجوئی گفت بلی گفت الحال او را در فلان عقبه گذاشتم که با هایئت
در آب دیده اش فرو رفته بود و سر باسمان بلند کرده میگفت که بعزت
تو ای مولای من که آب سرد نخواهم چشید تا منزلت و مکان خود را نزد
تو نه بینم پس چون مادر بیامد و نظرش بروی افتاد بنزدیک او رفت
و سرش را در میان بستانهای خود گذاشت و او را بخدا سوگند داد که با
او بخانه رود پس با او بخانه رفت و مادر از او التماس نمود که ای فرزند التماس
دارم که پیراهن مو را بکنی و پیراهن پشم بپوشی که آن نرم تر است یحیی
قبول فرمود و پیراهن پشم بپوشید و مادر از برای او عدسی بخت و بخورد
تناول فرمود و خواب او را ربود تا هنگام نماز شد پس در خواب با او
ندا رسید که ای یحیی خانه بر از خانه من میخواهی و همسایه بر از من میطلبی
چون این ندا بگوشش رسید از خواب برخواست و گفت خدا و ندا از

از آتش جهنم و عذاب آن پناه

ل
میخواهی ص

لغزش من درگذر بعزت تو سوگند که دیگر بار سایه بر ظلم بغیر سایه بیت المقدس
و بمادرش گفت که ای مادر پیراهن مو را بیاور و مادر پیراهن را باو داد و در وقتی
که مانع رفتن شود حضرت ذکریا باو گفت که ای مادر یحیی او را بگذار که برده
هوایش را کشوده اند و بعیش دنیا منتفع نمیشود پس برخواست یحیی و پیراهن
موئین و کلاه پشمینه را پوشید و به بیت المقدس رفت و با احیار و رهبانان
عبادت میکرد تا شهید شد قصهٔ دهم ابن بابویه از عروة بن الزبیر روایت
کرده است که گفت که روزی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله با جمعی از صحابه نشسته
بودیم پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر و اهل بیعة رضوان را ابو الدرداء گفت
که ای قوم میخواهید خبر دهم شما را بکسی که مالش از همه صحابه کمتر و عملش بیشتر
و سعیش در عبادت زیاده بود گفتند کیست آن شخص گفت علی بن ابیطالب
پس چون این را گفت همگی رو از وی گردانیدند پس شخصی از انصار باو گفت که
سخنی گفتی که هیچکس با تو موافقت نکرد او گفت من آنچه دیدم گفتم
شما نیز هر چه دیده اید از دیگران بگوئید من شبی در نخلستان بنی النجار بخدمت
آنحضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان خرما
پنهان کردید و او با اندوه و ناله دردناک میفرمود که الهی چه بسیار گناهان
که از دوش من برداشتی و در برابر آن نعمتها فرستادی و چه بسیار بدیها که
از من صادر شد و کرم کردی و رسوا نکردی الهی عمر من در معصیت تو بسیار
گذشت و گناهان من در نامهای اعمال عظیم شد پس من از غیر امرزش تو امیدوارم
و بغیر خشنودی تو ارزو ندارم پس از آن صدا رفتم دانستم که حضرت امیر
المومنین است پس در پشت درختان پنهان شدم و آنحضرت رکعات بسیار
نماز گذاردند و چون فارغ شدند مشغول دعا و گریه و مناجات شدند و از جمله
آنچه میفرمودند این بود که الهی چون در عفو تو و بخشش تو فکر میکنم گناه
من بر من آسان میشود و چون عذاب عظیم ترا بیاد می آورم بلیه خطاها

بر من عظیم میشود آه اگر بخوانم در نامهاء عمل خود کنا هی چند را که فراموش کرده ام
و تو آنها را احصا فرموده پس بگوئی بلا که بگیرید او را پس وای بر چنین کرفته
شده و اسیری که خویشان او را نجات نمیتوانند بخشید و قبیله او بفریادش نمیتوانند
رسید و جمیع اهل محشر را ورحم میکنند پس فرمود که آه از آتشی که حکرها را بریان
میکند آه از آتشی که جمیع احشا را فرو میریزد آه از دریاهائی افروخته از انتهای
جهنم پس بسیار کریستند تا انکه دیکر صدا و حرکت از آنحضرت نشنیدم با خود
کفتم که البته خواب بر آنحضرت غالب شد از بسیاری بیداری نزدیک رفتم که برای
نماز صبح آنحضرت را بیدار کنم چندانکه حرکت دادم حرکت ننمود بمثابه چوب
خشک جسد مبارکش بیحس افتاده بود کفتم انا لله و انا الیه راجعون و دویدم
بجانب خانه آنحضرت و خبر بحضرت فاطمه صلوات الله علیها رسانیدم فرمود
که قصه چون بود عرض کردم فرمود که والله ای ابو در دا این غشی است کم
در غالب اوقات او را از ترس الهی رو میدهد پس آب آوردند و بر روی آنحضرت
پاشیدند و بهوش باز آمد و نظر بسوی من فرمودند که من میکریستم فرمود که از چه
میکریئی ای ابو در دا کفتم آنچه می بینم که تو با خود میکنی فرمود که اکر به بینی که مرا بسوئی
حساب بخوانند در هنکامی که کناهکاران بقین بعذاب خود داشته باشند
و ملائکه غلاظ و شداد بانیه ستد خود مرا احاطه کرده باشند و نزد خداوند جبارم
بدارند و جمیع دوستان در انجا مرا واکذارند و اهل دنیا همه بر من رحم
کنند هراینه در امروز بر من بیشتر رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده
باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست پس ابو در دا کفت که والله که چنین عبادتی
از هیچ یک از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله ندیدم تمره نسیم در مدح مخالفت
نفس و خواهشهای آن و مذمت متابعت هواهای نفسانی بدانکه نفس امّاره
انسان ضررش زیاده از شیطانست چنانچه حق تعالی میفرماید که حضرت یوسف
علیه السلام فرمود که من برستی که نفس امر کننده است ببدی مکر انکه خدا رحم فرماید

ودر جای دیگر میفرماید که هر که از خداوند عالمیان وایستادن در محاسبه نزد او
بترسد و نهی کند نفس را از خواهشهای او پس بدرستی که بهشت ماوای اوست
ودر جای دیگر میفرماید که در قیامت شیطان بکراهان خواهد گفت که مرا بر شما
تسلطی نبود بغیر اینکه شما را خواندم واجابت من کردید پس مرا ملامت مکنید
نفسهای خود را ملامت کنید وبدانکه مجاهده با نفس وشیطان افضل است
از جهاد کردن با دشمنان ظاهر ودشوارتر است از آن ویک ثمره از ثمرات مجاهده
با نفس جهاد با کفار است ومجاهده نفس اینست که بعقل مستقیم با نفس
وارادات آن که مخالفت شرع باشد معارضه نماید وباستعانه الهی وتذکر آیات
واحادیث ومواعظ او را منقاد حق گرداند وتابع شرع سازد مانند اسب
چموشی که از تدبیر وتعلیم رهوار گردانند وتحمل بارهای تکالیف بر آن آسان کردد
وچنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله لشکری بجهاد فرستادند چون برگشتند فرمودند
که مرحبا بجماعتی که جهاد کوچك را بجا آوردند وجهاد بزرك تر بر ایشان باقی
مانده است پرسیدند که یا رسول الله صلی الله علیه وآله جهاد بزرکتر کدامست
فرمود که جهاد نفس پس فرمود که بهترین جهادها جهاد کسیست که جهاد کند
با نفسی که در میان دو پهلوی اوست واز حضرت صادق علیه السلام منقولست
که فرمود که حذر نمائید از هواها وخواهشهای خود چنانچه حذر میکنید
از دشمنان خود بدرستی که هیچ چیز دشمن تر نیست از برای مردان از متابعت
هواهای خودشان وورودکردهای زبانشان واز حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که حق تعالی میفرماید که بعزت
وجلال وبزرکواری وبلند وعلوشان ورفعت مکان خود سوکند که هیچ بنده
اختیار نمیکند خواهش نفس خود را بر خواهش وفرموده من مکر آنکه امور او را
متفرق میسازم ودنیا را بر او مشتبه میکردانم ودل او را بدنیا مشغول میکردانم

نمیرسانم باو مگر انچه از برای او مقدر کرده ام از دنیا و بعزت و جلال و بر رکوا
خودم سوگند که هیچ بنده اختیار نمیکند فرمود امر بر خواهش خود مگر انکه
ملائکه را بحفظ او موکل میکردانم و آسمانها و زمینها را متکفل روزی او میکنم
و تجارت هر تاجر را بسوی او میفرستم و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که نفس را با خواهشهای خود مگذار بدرستی که خواهش نفس در هلاک آنست
و نفس را با هوا گذاشتن موجب ایذا و اضرار نفس است و نفس را از خواهشهای
خود باز داشتن اول دوا و درمان دردهای نفس است یا با ذر ان اول شیء
یرفع من هذه الامة الامانة و الخشوع حتی لا یکاد تری خاشعا ای ابوذر
اول چیزی که از این امت برداشته میشود امانت و خشوع است تا انکه
از هیچ یک از ایشان خشوع و شکستگی و تضرع نمیتوان دیدن بدانکه
امانت عبادت از عفت و رزیدن در اموال و عرضهای مردم است و خیانت
در برابر انست و امانت اشرف صفات کمالست و خیانت موجب نقص و وبال
چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد مگر انکه مردم را امر فرمودند براستی
در سخن و ادا کردن امانت بنیکوکار و بدکار و با ساینده معتبر از انحضرت
منقولست که نظر میکند بطول دادن رکوع و سجود مردم که این چیزیست
که عادت باو کرده اند و اگر ترک کنند وحشت بهم میرسانند و لیکن نظر کنید براست
گوئی و ادا کردن امانت مردم با ایشان و حضرت امام زین العابدین صلوات الله
علیه فرمود که بر شما باد باد کردن امانت مردم بدرستی که اگر کشنده پدرم مرا
امین کند بر شمشیری که بپدرم را با ان کشته باشد و ان شمشیر را بمن بسپارد البته
باو رد مینمایم و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که را امین کنند بر امانتی
و او بصاحبش رد نماید هزار عقد از عقدهای آتش از گردن خود کشوده است
پس مبادرت نمائید باد ای امانت بدرستی که امانتی که بکسی میسپارند ابلیس

صد شیطان را بر او میگمارد از اعوان خود که او را گمراه کنند و وسوسه
نمایند تا او را هلاک کنند مگر کسی که خدا او را نگاه دارد و در حدیث دیگر
فرمود که هر که حق مومنی را حبس نماید خدا در روز قیامت پانصد سال او را
بر پیاده ایستاده بدارد تا انکه نهرها از عرق او جاری شود و منادی از جانب
خدا ندا کند که این ظالمیست که حق خدا را حبس کرده است پس چهار روز
او را سرزنش کنند پس او را بجهنم برند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که ظلم کند بر مزدوری و مزدش را ندهد خدا ثواب عملهای او را حبط نماید
و بوی بهشت را بر او حرام گرداند با اینکه بویش از پانصد سال راه شنیده میشود
و کسی که از همسایه اش یک شبر از زمین را خیانت کند و داخل خانه خود کند خدا
آن زمین را تا هفتم طبقه زمین طوق کند در گردن او در روز قیامت و بیان
هیئت بمقام حساب در آید و فرمود که هر که خیانت کند امانتی را در دنیا
بصاحبش ندهد تا مرگ او را در یابد بر غیر ملت من مرده است و خدا را که
ملاقات نماید از روی خشمناک باشد و فرمود که هر که مال خیانتی را بخرد و داند
که اینها مال خیانتست گناه او مثل گناه انکسی است که آن خیانت را کرده است و فرمود
که هر که حق مسلمانی را حبس کند و بصاحب آن ندهد خدا برکت روزی را بر او حرام
گرداند و فرمود که هر که حق کسی نزد او باشد و صاحبش طلبد و او تاخیر کند و ندهد
هر روز بر او گناه عشاری نوشته میشود و بسند صحیح از امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که هر که چیزی از مال برادر مومنش را بظلم متصرف
شود باو بیندهد پاره از آتش در روز قیامت بر او خود کسب کرده است و بسند
صحیح از حضرت محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که مال مومنی را بغصب متصرف شود پوستر حق تعالی از او روی
رحمت خویش را گردانیده اعمال او را دشمن دارد و او را بر کارهای خیرش ثواب
ندهد تا توبه کند و مالی که گرفته است بصاحبش رد نماید و حضرت امام

محمد باقر

محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که ظلمی بر کسی کند البته خدا او را بگیرد یا در جانش
یا در مالش و ظلمی که در میان بنده و خدا باشد و حق مردم نباشد چون توبه
کند خدا او را می آمرزد و در حدیث دیگر فرمود که ظلم بر سه قسم است ظلمی که
خدا می آمرزد و ظلمی که خدا نمی آمرزد و ظلمی که خدا از را نمیگذارد اما ظلمی که
نمی آمرزد ان شریک از برای او قرار دادنست و اما ظلمی که می آمرزد ظلمیست
که آدمی بر نفس خود بکند میان خود و خدا و اما ظلمی که نمیگذارد و نمیگذرد
وان حق الناس است که مردمان از یکدیگر میطلبند یا اباذر والذی نفس
محمد بیده لو ان الدنیا کانت تعدل عند الله جناح بعوضة او ذراع ما
سقی الکافر منها شربة من ماء یا اباذر الدنیا ملعونة ملعون ما فیها
الا ما ابتغی به وجه الله وما من شیء ابغض الی الله تعالی من الدنیا خلقها
ثم اعرض عنها فلم ینظر الیها ولا ینظر الیها حتی تقوم الساعة وما من
شیء احب الی الله عز وجل من ایمان به وترک ما امر ان یترک یا اباذر ان
الله تبارک وتعالی اوحی الی اخی علیه السلام یا عیسی لا تحب الدنیا فانی لست
احبها وواحب الاخرة فانما هی دار المعاد یا اباذر ان جبرئیل اتانی بخزائن
الدنیا علی بغلة شهباء فقال لی یا محمد هذه خزائن الدنیا ولا ینقصک
من حظک عند ربک فقلت حبیبی جبرئیل لا حاجة لی فیها اذا شبعت
شکرت ربی واذا جعت سالته یا اباذر اذا اراد الله عز وجل بعبد خیرا
فقهه فی الدین وزهده فی الدنیا وبصره عیوب نفسه یا اباذر ما من
عبد فی الدنیا الا اثبت الله الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه وبصره
عیوب الدنیا دائها ودواءها واخرجه منها سالما الی دار السلام
یا اباذر اذا رایت اخاک قد نهد فی الدنیا فاستمع منه فانه یلقی الیک
الحکمة فقلت یا رسول الله من ازهد فی الناس قال من لم ینس المقابر
والبلی وترک فضل زینة الدنیا واثر ما یبقی علی ما یفنی ولم یعد غدا

زهد

زهد

من آیامه وعد نفسه فی ایام بقائه ای ابوذر بحق آن خداوندی که جان محمد بدست
قدرت اوست که اگر دنیا نزد خدا برابر بودی با پر پشه یا پر مگسی کافر را از دنیا
یکشربت آب نمیدادی ای ابوذر دنیا ملعونست وانچه در دنیاست ملعونست
مگر چیزی که مطلب از آن رضای الهی باشد و هیچ چیز را خدا دشمن نمیدارد
مانند دنیا حق تعالی دنیا را خلق فرمود از آن اعراض نمود و نظر لطف بسوی
او نفرمود و نخواهد فرمود تا قیام قیامت و هیچ چیز نزد خدا پسندیده تر
و محبوب تر نیست از ایمان بخدا و ترک کردن چیزی چند که خدا فرموده است
ترک انها ای ابوذر حق تعالی وحی فرمود بپیرادرم عیسی علیه السلام که ای عیسی دست
مدار دنیا را بدرستی که من از دوست نمیدارم و دوست دارا خرت را که باز گشت
همه باخداست ای ابوذر جبرئیل نزد من آمد و خزینهای دنیا را بر این آورد بر اسبی
سوار بود پس گفت ای محمد اینها خزینهای دنیاست بتو میدهم و از بهره تو نزد خدا و نعیم
اخرت تو چیزی کم نمیشود بسبب متصرف شدن خزائن دنیا من گفتم ای حبیب
من جبرئیل مرا احتیاجی باین خزاین نیست هر گاه که سیر میشوم پروردگار
خود را شکر میکنم و چون گرسنه میشوم از او سوال مینمایم ای ابوذر چون خدا
خیر و صلاح بنده را خواهد او را بمسایل دین خود فقیه و عالم میگرداند
و رغبت او را از دنیا برطرف میکند و او را زاهد میکند و او را ببیبهای نفس
خود بینا میکند ای ابوذر هیچ بنده بزهد و ترک دنیا متصف نمیگردد مگر انکه
حق تعالی علوم و حکمتها را در دل او ثابت میگرداند و زبان او را بحکمت و معارف
گویا میسازد و بینا میگرداند او را ببیبهای دردها و دوای دنیا و او را سالم از
کفر و معاصی از دنیا بیرون میبرد و بخانه سلامتی که بهشت باکیزه شرافت است
داخل میگرداند ای ابوذر چون برادر مومن خود را ببینی که ترک دنیا کرده است
و رغبت بآن ندارد سخن او را گوش بده که او حکمت و علوم ربانی را بسوی
تو القا میکند من گفتم که یا رسول الله کیست که زهد او در دنیا بیشتر است

فرمود که

فرمود که کسی که فراموش نکند قبر و پوسیدن و خاک شدن در قبر را و ترک کند زیادتی زینتهای دنیا را و اختیار کند و ترجیح دهد نعمتهای باقی آخرت بر لذتهای فانی دنیا و فردا را از عمر خود حساب نکند و خود را از مردگان شمارد در توضیح این فصل سه باب ایراد مینمائیم باب اول در بیان مذمت دنیا بدانکه هر چند که بدیها و عیبهای دنیا از ان ظاهرتر است که بر احدی مخفی باشد اما چون شیطان در نظر عالمیان انرا مزین ساخته است و غفلت عقل و مشاعر را از ملاحظه قبایح منصرف نموده است ذکر بعضی از مواعظ و امثالی که از مقربان درگاه ذوالجلال وارد شده است موجب بیداری و هشیاری میشود از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی جمیع خیرات را در خانه جمع کرده است و کلید انخانه را زهد در دنیا گردانیده است و فرمود که حرام است بر دلهای شما شناختن شیرینی و لذت ایمان تا ترک دنیا نکنید و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که هیچ خلق معین و یاور دین نیست مانند ترک دنیا و زهد در ان و فرمود که علامت رغبت بثواب اخرت ترک زینتهای دنیاست بدرستی که زهد در دنیا کم نمیکند از انچه خدا از برای اینکس قسمت فرموده است و حرص حریصان در تحصیل دنیا زیاد نمیکند انچه را خدا برای ایشان قسمت فرموده است پس کسی غبن دارد که بهره آخرت را از برای دنیا ترک نماید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله محزون از خانه بیرون آمدند ملکی بر انحضرت نازل شد و کلید گنج های خزائن و گنجهای زمین را از برای انحضرت اورد و گفت ای محمد این کلیدهای گنجهای دنیاست بر وردگارت میفرماید که بگشا خزینهای دنیا را و انچه خواهی بردار و از مرتبه تو نزد ما چیزی کم نمیشود حضرت فرمود که دنیا خانه کسیست که در اخرت خانه نداشته باشد و از برای دنیا جمع میکند کسی که عقلی نداشته باشد ملک گفت که بحق خداوندی که ترا براستی فرستاده است که همین سخن را از ملکی شنیدم که در آسمان

چهارم میگفت در هنگامی که کلیدها را بمن میدادند و در حدیث دیگر فرمود
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشتند بر بز غاله مرده را گوش بزرگ
که در مزبله افتاده بود پس با صحاب خود فرمود که این بز غاله بچندی میارزد
گفتند اگر زنده بود میکدرهم نمی ارزید حضرت فرمود که بحق آن بزود که دنیا
جانمن در دست اوست که دنیا خوارتر است نزد خدا از این بز غاله نزد صاحبش
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هرگاه حق تعالی خیر بنده را خواهد او را
زاهد دنیا میگرداند و بمسائل دین خود او را عالم میگرداند و عیبهای دنیا
با و میشناساند و کسی را که خدا این کرامتها با و بفرماید خیر دنیا و آخرت با و
داده است و فرمود که هیچ کس طلب حق از راهی نکرده است بهتر از راه ترک
دنیا و این ضد آنچیزیست که طلب میکنند دشمنان حق از رغبت در دنیا
پس فرمود که کجاست صرکننده صاحب کرمی که درین چند روزاندک از سر
دنیا بگذرد بدرستی که مژده ایمن را نمییابید شما و حرام است لذت ایمان بر شما
تا زهد در دنیا نورزید و فرمود که هرگاه مومن خود را از محبت دنیا خالی
کند بلند مرتبه و رفیع قدر میشود و لذت و چاشنی محبت الهی را مییابد و او
نزد اهل دنیا چنان است که گویا دیوانه شده است و عقلش مخلوط شده است و لیکن
نه چنین است بلکه شیرینی محبت الهی با دل او مخلوط شده است و باین سبب بغیر
خدا مشغول نمیشود و فرمود که دلی از محبت دنیا و کدورتها صاف و خالص
شد زمین بران دلتنگ میشود تا میل باسمان میکند و بجانب رفعت پرواز
میکند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طلب دنیا با خرت ضرر
میرساند و طلب آخرت بدنیا ضرر میرساند پس بدنیا ضرر رسانید که ان بتر
بضرر رسانیدن [illegible] و بسند معتبر منقولست که جابر جعفی بخدمت
حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود که ای جابر والله که من
محزونم و دل مشغولست جابر گفت فدایتو شوم مشغولی دل و اندوه تو از

چه چیز است دنیا و چه چیز میتواند بود دنیا مکروهست بغیر از طعامی که بخوری یا جامه
که بپوشی یا زنی که با او مقاربت نمائی ای جابر بدرستی که مومنان مطمئن نمیباشند
بدنیا و دل نمی بندند بماندن در دنیا و هیچ وقت از مرگ ایمن نیستند ای جابر
آخرت خانه دایمست و دنیا خانهٔ فنا و نیستی است ولیکن اهل دنیا در غفلت اند
و مومنان پیش ازین زمان دانایان و اهل تفکر و عبرت بودند ایشانرا از یاد خدا
کر نمیکرد چیزهائی که از امور دنیا می شنیدند و کور نمیکرد ایشانرا از یاد خدا چیزهای
که از زینتهای دنیا میدیدند پس چنانچه باین علم فایز شده بودند بثواب آخرت
فایز گردیدند بدان ای جابر که اهل تقوی و پرهیزکاران مونت و خرج ایشان
از اهل دنیا اسانتر است و اعانت و یاری ایشان نسبت بتو بیشتر است اگر تو در
یاد خدا ترا بران یاری میکنند و اگر خدا را فراموش میکنی ترا آگاه میکنند و سیارت
می او رند بیان کنند کانند امرهای خدا را عمل کنند کانند بانها بحبت خدا قطع
محبت از غیر او کرده اند و از دنیا و حشت گرفته اند بسبب طاعت و بندگی آقای
خود بدلهای خود نظر بخدا و دوستی او انداخته اند و میدانند که چیزی که نزد اوست
بمنظور داشتن و دل با و بستن خدا و ند عظیم الشان است پس دنیا را بمنزله
منزلی دان که فرود آئی و یا دکانی یا مالی که در خواب بینی و چون بیدار شوی چیزی
در دست تو نباشد این مثل را برای تو باین سبب بیان کردم که دنیا نزد اهل عقل و علم
از بابت سایه درختیست که لحظه در زیر آن قرار گیری و برطرف شود ای جابر پس حفظ
کن آنچه را خدا امر فرموده است ترا بر عایت آنها از دین و حکمت او و سوال بکن
از آنچه تو نزد او داری از روزی و طلب توفیق بر تکالیفی را که او از تو میطلبد و منقول
که ابوذر گفت که ای طلب کننده علم ترا فرزندان و مال از حال خود مشغول نسازد
بدرستی که روزی که از ایشان مفارقت مینمائی ماتند مهمانی خواهی بود که شب
در خانه بماند و روز بمنزل دیگر رود و دنیا و آخرت بمنزله دو منزلست که از یکی
بار کنی و بدیگری نزول نمائی و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی

بحضرت موسی علیه السلام وحی نمود که ای موسی دلخود را بدنیا مایل مگردان مثل میل کردن
ظالمان و درست مدار دنیا را مانند دوستی کسی که دنیا را پدر و مادر خود اخذ کنند
ای موسی اگر ترا بخود بگذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غالب خواهد شد محبت
دنیا و زینتهای آن ای موسی پیشی بگیر در خیرات و طاعات بر اهل خیر و ترک کن
از دنیا آنچه را بان احتیاج نداری و دیده خود را میفکن بسوی هر که فریب دنیا
خورده است و او را بخود مگذار بدرستی که هر فتنه ابتدای آنجهت
دنیاست و ارزومکن حال کسی را که مال بسیار دارد که با بسیاری مال بسیاری گناه
میباشد بسبب حقوق واجبی که خدا بر مال او دارد و آرزو مکن حال کسی را که مردمان
از و راضی اند تا آنگاه که خدا از او راضی است و آرزو مکن حال کسی را که مردم اطاعت
او مینمایند بدرستی که اطاعت کردن مردم او را و متابعت او نمودن بر خلاف
حق باعث هلاکان او و متابعان اوست و در حدیث دیگر فرموده که حضرت امیرالمومنین
صلوات الله علیه بعضی از اصحاب خود نوشتند که وصیت میکنم ترا و خود را
بتقوی و پرهیزکاری که معصیت او حلال نیست و امید از غیر او نمیتوان داشت
و بی نیازی حاصل نمیشود مگر بفضل او و بدرستی که کسی که از مناهی خدا بپرهیزد
عزیز و با قوت و سیر و سیراب میشود و عقلش از عقول دنیا برتر میشود پس بدانش
با اهل دنیاست و دل و عقلش مشغول معاینه اخرت است فرو می نشاند بنور دانش
محبت آنچه را چشمهایش می بیند از زینت دنیا پس حرام دنیا در نظر او بخس
و قبیح شده است و از شبهای دنیا اجتناب میکند و از حلال خالص نیز خود را
متفرز میسازد مگر بقدر ضرورت از بارهای نانی که بیشتش بآن قوت یابد و عبادت
تواند کرد و جامه که عورت خود را بآن بپوشاند از هر قسم که بیابد اگر چه کهنه
و درشت باشد و بر آن قدر ضرورت که دارد نیز اعتماد ندارد بلکه اعتماد و امید
او بر خالق اشیاست و چندان جد و سعی در عبادت میکند که دیدهای او
ظاهر گردیده است و دیدهای او در سرش فرو رفته است پس خدا بعوض آنچه

از قوت

از قوت خود در عبادت خدا صرف کرده است قوتی از جانب خود بیدن او کرامت فرموده
و عقل او را شدید و محکم گردانیده است و آنچه در آخرت برای او مقرر فرموده زیاده
از آنست که در دنیا باو عوض داده است پس ترک کن دنیا را که محبت دنیا آدمی را
از حق کور و کر و کنگ میکند و کردن را ذلیل میگرداند و تدارک در بقیه عمر خود
و تاخیر مکن عمل را بفردا پس فردا بدرستی که هلاک شدند آنان که پیش از تو بودند
بطول امل و آرزوهای و تاخیر اعمال حتی آنکه مرگ ناگاه بایشان رسید و ایشان
غافل بودند پس بر بیوه‌ها ایشان را برداشتند و قبرهای تاریک شکل نقلشان
فرمودند و فرزندان و اهالی ایشان را ترک نموده بحال خود پرداختند پس بخدا از خلق
منقطع شو با اولی ترک دنیا کرده و بپرورگار خود پیوسته و با عزمی درست که
دران سستی و شکستگی نباشد خدا ما را و ترا اعانت نماید بر طاعت خود و توفیق
دهد ما را و ترا بر چیزی چند که موجب خشنودی اوست و از حضرت امام رضا
صلوات الله علیه منقولست که عیسی بن مریم علیه السلام گفت که ای بنی اسرائیل
آزرده مباشید بر آنچه از دنیای شما فوت میشود چنانچه اهل دنیا آزرده میباشند
از فوت دین خود اگر دنیای ایشان سالم باشد و حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه فرمود که چگویم در وصف خانه که اولش مشقت و عناست و آخرش
نیستی و فناست و در حلالش حسابست و در حرامش عقابست هر که
غنی میشود در آن مفتونست و هر که محتاج میشود محزونست و هر که
از برای انسی میکند بدستش نمی آید و هر که ترکش میکند رو با و می آورد و
هر که خواهد از احوال آن عبرت گیرد و بینا شود او را بعیوب خود بینا میکند
و کسی که برغبت بسوی آن نظر نماید کورش میکند و در خطبه دیگر فرمود
که نظر کنید بسوی دنیا بدیده زهد و از آن اعراض نمائید بخدا سوگند که بعد از
اندک زمانی ساکنان خود را که رحل اقامت در آن افکنده اند بیرون میکند
و آنان که بنعمتهای آن مغرور گردیده ایمن اند بفجایع و مصیبتها مبتلا میگرداند

انچه از دنیا پشت کرد و رفت برنمیگردد و آنچه آینده است نمیتوان دانست که چه
مقدار است که انتظار آن نوان برد شادی و سرورش امیخته است باندوه
وحزن وحلاوت وقوت شجاعانش املیست بسستی وضعف پس فریب
نخورید شمارا بسیاری انچه شمارا خوش میآید از زینتهای انکه اندك زمانی
باشما خواهد بود خدا رحم کند کسی را که احوال دنیا تفکر نماید وعبرت گیرد
پس بعیبهای دنیا بینا شود انچه از دنیا در پیش است عنقریب از ان اثری
نمانده است وانچه از اخرت در پیش بزودی میرسد وزوال ندارد وبرعمر
اعتماد مکن که هرچه بعد در میآید بزودی بسر میآید وآنچه اینده است
بزودی حاضر میشود ونزدیکست ودر خطبه دیگر فرمود که شمارا
حذر میفرمایم از دنیا بدرستی که ان شیرینست وسبز وخوش اینده است
مردم را محب خود میگرداند باندکی از لذتهای عاجل که بایشان میرساند و
باندك زینتی خودرا خوش مینماید وامیدها وارزوها از زیور خود ساخته است
وبحیله وفریب خودرا زینت کرده است نعمت وزینت آن بقا ندارد واز
مصیبتهای آن ایمن نمیتوان بود فریب دهنده است ضرر رساننده است
مانع از خیرات است بزودی زایل میگردد وفانیست ساکنانش را میخورد
راه روانش را راه میزند هیچکس از ان برنیتی راسته نشد مگر انکه بعد از ان
او را عبرت دیگران گردانیده وروبکسی نیاورد براحت مگر اینکه پشت کرد
بسوی او وبه محنت چه بسیار کسی که بر او اعتماد کرد ودل او را بدرد آورد وچه بسیار
کسی که بان مطمئن شد واورا بر زمین زد بسی صاحب شوکت را بخواری انداخت
وبسی صاحب بخوت را ذلیل ساخت پادشاهیش مذلتست وعیشش ناگوار
وشیرینیش تلخست وغذایش سمست زنده اش در معرض موتست وصحیحش
در عرصهٔ بلاست پادشاهیش بزودی برطرف میشود وعزیزش مغلوب
میگردد وکسی که از ان بسیار جمع کرده منکوب میشود وکسیکه بان پناه برده

مخذول میشود ایا شما نیستید در مسکنها و منزلهای جماعتی که پیش از شما بوده اند
که عمرشان از عمرهای شما دراز تر بوده و اثار ایشان پیشتر بالقی مانده و امیدهای
ایشان دراز تر بوده و لشکر و تهیهٔ ایشان فراوان تر بوده است دنیا را پرستیدند
چه پرستیدنی و انرا اختیار کردند چه اختیار کردنی پس چون بدرفتند توشه
ندادکه بمنزل رسند و مرکوبی ندادکه ایشانرا بجائی رساند هیچ شنیده شد یکی
دنیا جائی فدای ایشان کرده باشد و یا ایشانرا اعانتی کرده باشد و یا ایشانرا
اعانتی کرده باشد یا ایشان مصاحبت نیکو کرده باشد بلکه بر ایشان فرود
آورد بلاهای کرانرا و سست کرد بنیاد ایشانرا یا مال حوادث کرد اینک و باز نمود
مرگ را بر ایشان بدرستی که دیدند جزای منکر یرا که داد جمعی را که منقاد او
بودند و انرا اختیار میکردند و امد اقامت در آن داشتند که چون خواستند
که ازان مفارقت ابدی کنند توشه نداد بایشان بغیر از کرسنگی و تشنگی و نفرستاد
ایشانرا مگر بتنگی و تاریکی و برای ایشان حاصل نکرد مگر ندامت و پشیمانی یا چنین
بیوفائی را اختیار میکنید و یار خود می پندارید و دل بان می بندید و بران حرص
میورزید پس بد خانه ایست برای کسیکه ازو متهم نداند و ازان در ترس و اندیشه نباشد
پس بدانید و خود هم میدانید که این دنیا را ترک خواهید کرد و ازان بخانه دیگر
خواهید کوچید و بند بکنید در این دنیا از احوال جمعی که میگفتند که کی قوتش
از ما بیشتر است ایشانرا بقبرها بردند و در زیر خشت و خاک پنهان کردند
و همسایه استخوانها پوسیده شدند پس ایشان همسایه چند ندکه بفریاد
یکدیگر نمیرسند و دفع ضرری از یکدیگر نمیتوانند نمود و در یکجا مجتمع اند
و هر یک تنها و فرد ند و همسایه یکدیگر ند و از یکدیگر دورند نزدیک اند
که بزیارت یکدیگر بیایند و مجاورانند بنزدیک یکدیگر نمی آیند حلیمان و
بردبارانند که گمان نیست ایشان برطرف شده است و جاهلانند که حسدها ایشان
مرده است از ضرر ایشان ترسی نیست و دفع ضرری از ایشان متوقع نیست

پشت زمین را بدرید کرده اند بزیر زمین و از وسعتها بتنگی رفته اند و از روشنائی بدد
رفته بظلمت قرار گرفته اند و باز بزمین برخواهند گشت بنحوی که مفارقت کرده اند
پابرهنه و عریان و با اعمال خود باز خواهند گردید بسوی حیوة دایمی و خانه باقی
چنانچه حق تعالی فرماید کما بدانا اول خلق نعیده ایشان را برخواهیم
گردانید وعدی ایست برما الا نتم و البته چنین خواهیم کرد و ابن بابویه علیه
الرحمه روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله از سفری
مراجعت میفرمودند اول بخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها تشریف میبردند
و مدتی میماندند و بعد ازان بخانه زنان خود میرفتند پس در بعضی از سفرها
که حضرت فاطمه رفته بود دست رنج و قلادهٔ و دو گشوارهٔ از نقره ساخته
و پردهٔ در خانه او یختند چون حضرت مراجعت فرمودند و بخانه فاطمه
داخل شدند و صحابه بر در خانه توقف نمودند و احوال را مشاهده فرمودند
غضبناک بیرون رفتند و بمسجد درآمدند و بر منبر نشستند حضرت
فاطمه گمان بردند که برای آن زینتها حضرت رسول صلی الله علیه وآله چنین بغضب
آمدند پس کردن بندد و دست رنجها و گوشوارها را کندند و پرده را کشودند
همه را نزد حضرت فرستادند و با کنیزی که اینها را برد گفتند که بگو که دختر
سلام میرساند میگوید که اینها را در راه خدا بده چون بنزد آنحضرت آوردند
سر مبارک فرمود که گرد آنچه میخواستم بدرش فدای او باد دنیا از محمد و آل محمد
و کرد دنیا در خوبی نزد خدا برابر پر پشه میبود خدا در دنیا کافری را شربتی
از آب نمیداد پس برخواستند و بخانه حضرت فاطمه داخل شدند و روایت
کرده اند که روزی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در بعضی از باغهای
بیلی در دست داشتند و اصلاح اشجار میفرمودند ناگاه زنی پیدا شد در نهایت
حسن و جمال و گفت ای فرزند ابو طالب اگر مرا تزویج نمائی تراغنی میکنم
از این مشقت و ترا دلالت میکنم بگنجهای زمین و تا زنده باشی پادشاهی خواهی

داشت

داشت حضرت فرمود که نام تو چیست گفت نام من دنیاست حضرت فرمود که برگرد
و شوهری غیر از من طلب کن که ترا در من بهره نیست و بار مشغول بسیار زدن
شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که غافل ترین مردم در دنیا کسیست
که از تغیر احوال دنیا پند نگیرد و قدر کسی در دنیا عظیم تر است که دنیا را نزد او
قدری نباشد و فرمود که حق تعالی وحی فرمود بدنیا که تعب انداز کسی را که
ترا خدمت کند و خدمت کن کسی را که ترا ترک کند و فرمود که رغبت در دنیا
موجب بسیار حزن و اندوهست و زهد در دنیا موریث راحت دل و بدنست
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که محبت دنیا سر جمیع گناهان و خطاهاست
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ از امت من از جهار خصلت
سالم نماند بهشت او را واجب میشود هر که سالم باشد از داخل شدن در دنیا
و متابعت خواهشها و شهوت شکم و شهوت فرج باب دویم در بیان تمثیلی
چند که پیشوایان دین در مذمت دنیا برای تنبه غفلت زدگان مسالک حضرت
بیان فرمودند تمثیل اول در بیان آنکه هر چند آدمی بدنیا بیشتر مشغول میگردد
خلاصی از آن دشوارتر است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمود که مثل کسی که حریص است بر جمع دنیا از بابت مثل
کرم ابریشم است که هر چند ابریشم بر خود بیشتر تند راه در و بیش بسته تر
میشود و خلاصیش مشکل تر است تا جری که در آن میان از غم میمیرد
پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که از جمله موعظهائی که حضرت لقمان
پسرش را فرمود این بود که ای فرزند مردم دنیا را برای اولاد خود جمع کردند
بیش از تو و نمانند آنها که جمع کردند باقی ماند و نه کسانی که برای ایشان جمع میکردند
و بدرستی که تو بنده مزدوری که بکاری چند ترا امر کرده اند و مزدی برای آنها
بر ایتو وعده کرده اند پس عمل خود را تمام کن و مزد خود را بگیر و مباش
در این دنیا از بابت کوسفندی که در زراعت سبزی بیفتد و بخورد تا فربه

شود واورا بکشند وهلاکش در فرو بهی آن باشد ولیکن دنیا را بمنزلهٔ پلی دان که بر نهری
بسته باشند که از آن پل گذری واز آن گذاری وهرگز بسوی آن برنگردی دنیا را خراب
بگذار وعمارت مکن بدرستی که ترا امر بآبادانی آن نکردند وبدانکه فردا چون
نزد حق تعالی بایستی از چهار چیز از تو سوال خواهند کرد از جوانیت که در چه چیز
انرا کهنه کردی واز عمرت بگذرد به چیز انرا فانی کردی واز مالت که از کجا اکتسب
کردی ودر کجا خرج کردی پس مهیا شو وتهیه جواب خود را بکن ومخزون مباش
از انچه از تو فوت میشود از دنیا بدرستی که اندك دنیا بقا ندارد وبسیارش بلاها
بسیار دارد پس تهیه آخرت خود را بکن وسعی کن در بند کی وپرده غفلت را
از رو بکشا وخود را در معرض نیکیها واحسانهای پروردگار خود در آور ودر دل
خود توبه را تازه کن وتا فارغی در عمل وعبادت سعی کن پیش از انکه اجل در تو
آورد وقضاهای الهی بر تو جاری شود ومرگ میان تو وآنچه اراده داری
حایل گردد تمثیل دویم در بیان انکه هر چند تحصیل دنیا بیشتر مینمائی حرص
بر ان زیاده میشود بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
که مثل آب شور دریاست که هر چند آدمی بیشتر میخورد تشنه تر میشود تا هنگامی
که او را بکشد تمثیل سیم در بیان انکه ظاهر دنیا خوش آینده وباطنش کشنده است
بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که در کتاب حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه وآله نوشته است که مثل دنیا مثل مار کشنده است
که پوستش در نهایت نرمی وملایمتست وشکمش پر است از زهر کشنده عاقل
از زهرش حذر مینماید وطفل نادان بنرمی وخط وخالش میل میکند وبان
بازی میکند تمثیل چهارم در بیان وفا وسرعت انقضای دنیا حضرت رسول
صلی الله علیه وآله فرمود که مرا چه کار است با دنیا مثل من ودنیا مثل سواره
که در روز بسیار گرمی بدرختی برسد ودر سایه آن درخت قیلوله کند وبرود
وآن درخت را بگذارد تمثیل پنجم در بیان بی وفائی دنیا از حضرت امام موسی کاظم

علیه السلام

علیه السلام منقولست که دنیا از برای حضرت عیسی علیه السلام متمثل شد در صورت
زن ازرقی حضرت ازان پرسید که چند شوهر کرفتی کفت بسیار پرسید
که همه ترا طلاق کفتند کفت نه بلکه من ایشان را کشتم حضرت عیسی فرمود که وای
بر حال شوهرهای باقی مانده ات چرا عبرت نمیکیرند از حال شوهرهائی
که کشته شده ات تمثیل ششم در بیان کیفیت نجات از دنیا از حضرت امام
موسی علیه السلام منقولست که حضرت لقمان علیه السلام پسرش وصیت فرمود که ای
فرزند دنیا دریائیست عمیق و کروه بسیار درین دریا غرق شده اند پس باید که
کشتی تو در این دریا تقوی و پرهیزکاری باشد و آنچه در این کشتی پر کنی از
توشه و متاع ایمان و اعمال صالحه باشد و باید بادبان توکل باشد که بدون توکل
بر خدا انکشتی براه نمیرود و ناخدای انکشتی عقل باشد و معلم ان علم باشد
و عنانش صبر باشد تمثیل هفتم در بیان پستی دنیا و انکه سربلندی در این خانه
پست ضرر میرساند از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست
که دنیا بمثابه خانه ایست که سقفش را پست پوشیده باشند اگر سربلند میکنی
و تکبر مینمائی سرت بر سقف میخورد و میشکند و اگر سر بزیر می افکنی و تواضع
و شکستکی میکنی بسلامت بدر میروی تمثیل هشتم در بیان سوء عاقبت
دنیا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که مثل دنیا مثل طعامیست
لذیذ است که آدمی تناول مینماید و در هنکام خوردن لذیذ است و چون
بمعده رسید منتن و بدبو میشود و هر چند طعام لذیذتر و چربتر و
شیرین تر است مدفوعش بدبوتر و کثیفتر است و از آن و مفسده و خوردنش
بیشتر است و درد و الم بر اکلش بیشتر مترتب میشود و همچنین
از دنیا هر چند بیشتر و بهتر انرا متصرف میشوی در هنکام مردن
که وقت دفع انست بدی و ضررش بیشتر ظاهر میشود یا مانند خانه
که در زیر آن زند هر چند متاع آنخانه بیشتر و نفیس تر است حسرت حاضر

پشتر است همچنین در زد اجل که بر خانه مال میزند هر چند از دنیا پشتر جمع کرده است
الم مفارقتش شدید تر و صعبتر است تمثیل نهم در بیان انکه دنیا و اخرت
با یکدیگر جمع نمیشوند و محبت دنیا مانع تحصیل خیرات و سعادات است از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که مثل صاحب دنیا مثل کسی است که در میان
آب راه رود و چنانچه هر که در آب راه میرود البته قدمش تر میشود همچنین
هر که داخل دنیا میشود البته آلوده میشود و دروغ میگوید کسیکه دعوی
مینماید که من داخل دنیا میشوم و از ان احتراز مینمایم و منقولست که حضرت عیسی
علیه السلام فرمود که بحق و راستی بشما میگویم که چنانچه بیمار که بسوی طعام نظر
میکند از مرض و الم بآن میل نمینماید همچنین بیمار محبت دنیا لذت و شیرینی
عبادت و بندگی را نمی یابد بحق و راستی بشما میگویم که اسپ را تا سواری نکنی
و نرم نکنی خموشی آن برطرف نمیشود و همچنین تا دل را نرم نکنی بیاد مرگ
و مشقت عبادت فنا و تش برطرف نمیشود و منقاد حق نمیگردد تمثیل دهم
در ذکر تمثیلاتی که مشتمل است بر توضیح عبرهای بسیار از دنیا و در اینمقام قصه
بلوهر و یوذاسف را که مشتمل بر حکم شریفه انبیا علیهم السلام و مواعظ لطیفه
حکما است ایراد مینمائیم و چون بر فواید بی نظیر محتوی و مشتمل است بسبب
طول قصه ناظران این کتاب را از برکات آن محروم نمیگردانیم ابن بابویه علیه الرحمه
و الرضوان در کتاب کمال الدین و تمام النعمه بسند خود از محمد ذکریا روایت کرده است
که پادشاهی بود در ممالک هندوستان با لشکر فراوان و مملکت وسیع و نهایت
عظیم از زود در نفوس رعیت او قرار گرفته بود و پیوسته بر دشمنان ظفر مییافت
و با اینحال حرص عظیم داشت در شهوتها و لذتهای دنیا و لهو و لعب و از
متابعت هواهای نفسانی دقیقه فرو نمیگذاشت و محبوب ترین و خیرخواه
ترین مردم نزد او کسی بود که او را بر اعمال ناشایست ستایش مینمود و قبایح
او را در نظر او زینت میداد و دشمن تر و بدخواه ترین مردم نزد او کسی بود

که اورا بترک اینها امر میفرمود و او در حداثت سن و ابتدای جوانی بمنصب
فرمان روائی فایز گردیده بود و صاحب رای اصیل و زبان بلیغ بود
و در تدبیر امور رعیت و ضبط احوال ایشان بغایت عارف بود و چون مردم
اورا باین اوصاف شناخته بودند لاجرم همگی منقاد او گردیده بودند و
هر سرکش و رای او را خاضع و مطیع بود و لشکر او جمع گردیده بود مستی
جوانی و مستی سلطنت و جهانبانی و بیهوشی شهوت و خودبینی و ظفر یافتن
او بر دشمنان و اطاعت و فرمان برداری اهل مملکتش موجب طغیان
و زیادتی آن مستیها گردیده بود پس تکبر و تطاول مینمود و مردمانرا حقیر
میشمرد و سبب و فور مدح و ستایش مردم اعتمادش بر تمامی عقل و رای
خود زیاده میشد و او را اهمتی و مقصودی بغیر از دنیا نبود و بآسانی
او را میسر میشد آنچه را میطلبید و میخواست از دنیا ولیکن فرزند پسر
نمیشد او را و جمیع فرزندان او دختر بودند و پیش از پادشاهی او
امر دین در مملکت او شیوع تمام داشت و اهل دین بسیار بودند پس شیطان
دشمن دین و اهل دین را در نظر او زینت داد و الهمت بر اضرار ایشان کما
و از ترس زوال ملک خود ایشانرا از مملکت خود دور گردانید و بت پرستانرا
مقرب خود گردانید و برای ایشان بتهارا از طلا و نقره ساخت و ایشانرا
بتفضیل و تشریف بر دیگران داد و بتهای ایشان را سجده کرد پس چون مردم
ایخال را از و مشاهده نمودند مسارعت نمودند بعبادت بتان و استخفاف
باهل دین پس روزی پادشاه سوال نمود از حال شخصی از اهل بلاد خود
که امر در اقرب عظیم و منزلت بسندیده نزد پادشاه بود و غرض پادشاه
آن بود که با و استعانت جوید بر بعضی از امور خود و با و احسان نماید
جواب گفت که ای پادشاه اولیاس خواهش دنیا را از بر کنده و از اهل دنیا خلوت
اختیار کرده و بعبادت بوسته است پس این سخن بر پادشاه بسیار گران آمد

او را طلب نمود که چون حاضر شد و نظرش بروی افتاد او را در زی عبادت
و زهاد دید او را منع کرد و دشنام داد و گفت تو از بندگان من و از عیان و اشراف
اهل مملکت من بودی خود را رسوا کردی و اهل و مال خود را ضایع گذاشتی
و تابع اهل بطالت و زیانکاری شدی و خود را دیدم میان مردم مضحکه
و مثل ساختی و حال آنکه ترا برای کارهای عظیم خود مهیا کرده بودم
و میخواستم بتو استعانت جویم بر اموری که مرا پیش آید عابد گفت که
ای پادشاه اگر مرا بر تو حقی نیست ولیکن عقل ترا بر تو حق هست پس پیشتو
سخن مرا بی آنکه بخشم ائی بعد از این امر کن بآنچه خواهی بعد از فهمیدن آنچه
میگویم و تفکر نمودن در آنها بدرستی که ترک تامل و تدبر دشمن عقلست و حا
میشود میان آدمی و فهمیدن اشیاء پادشاه گفت که آنچه خواهی بگو عابد
گفت میترسم از تو ای پادشاه که ایا عتاب تو با من برای گناهست که بر نفس
خود ضرر رسانیده ام یا در خدمت تو تقصیری و جرمی دارم پادشاه گفت
که جرم تو بر نفس خود نزد من بدترین گناهانست و من چنین نیستم
که هر کس از رعیت من که خواهد خود را هلاک کند او را بخود واگذارم بلکه
هلاک کردن خودش نزد من مثل آنست که دیگری از رعیت مرا هلاک
کرداند و چون من اهتمام در امر رعیت دارم حکم میکنم بر تو از برای تو و موا
مینمایم ترا بر ایتو زیرا که ضایع کرده خود را عابد گفت که ای پادشاه از حسن ظنی
که بتو دارم گمان دارم که مرا مواخذه ننمائی مکر بحجتی که بر من تمام سازی
و حجت جاری نمیشود مکر نزد قاضی و محاکمی و کسی از مردم بر تو قاضی نیست
ولیکن نزد تو قاضیان هستند که تو حکم ایشان را جاری میسازی و من
ببعضی از ان قاضیان راضیم و از بعضی بترسانم پادشاه گفت که کدامند
آن قاضیان که میگوئی عابد گفت که امّا آن قاضی که من بحکم او راضیم عقل
و امّا قاضی که از و بترسانم هوا و خواهشهای نفس تست پادشاه گفت که

آنچه خواهی

انچه خواهی بکو و راست بکو خبر خود را من که در چه وقت این را بتو راست ساخ
و بکراه کردانید ترا عابد گفت که اما خبر من بدرستی که در حداثت سن سخنی شنیدم
و در دلم جا کرد آن سخن مانند دانه که بکارند و پیوسته نشو و نما کرد تا در حتی
شد چنانچه می بینی و بر تقصیر جنان بود که از شخصی شنیدم که میگفت که نادان
امریرا که اصل ندارد و بکار نمی آید جزی میدهد و بان اعتقاد دارد و امریرا که
اصل دارد و بکار می آید ناچیز و باطل می انکارد و تا آدمی امر باطل و ناچیز را
ترک ننماید بان امر ثابت و اصیل نمیرسد و کسی که نیکو نه بیند و ادراک ننماید
حقیقت ان امر حق و ثابت را ترک ان ناچیز و باطل بر او کوارا نمیشود و ان امر
اصیل و باقی آخرت است و ان امر ناچیز و باطل دنیا است پس چون این کلمه حق را شنیدم
در نفس مستقر کردید زیرا که چون تامل کردم حیات دنیا را مرک یافتم و تو نکری
دنیا را فقر و درویشی دیدم و شادی دنیا را اندوه دانستم و صحت دنیا را بیماری
شناختم و قوت دنیا را ضعف دانستم و عزت دنیا را خواری دیدم و چگونه حیات
انمرک نباشد و حال انکه زندگی آن برای مرد نیست و آدمی در آن زندگانی یقین
بمردن ندارد و بی اعتماد است بر زندگی و پیوسته مترصد رحلتست و چگونه
توانکری دنیا فقر و درویشی نباشد و انکه آنچه از دنیا برای او حاصل میشود
برای اصلاح آن بچیز دیکر محتاج میشود بلکه بچیزهای بسیار احتیاج بهم میرساند
که برای آن چیز اول ناچار است از انها مثل انکه آدمی برای سواری بچهارپائی
محتاج میشود پس چون حصول آن نمود محتاج میشود بعلف آن و بمترو
و طویله و یراق ضروری انچهارپا و بسبب هریک از اینها بچندین چیز دیکر
محتاج میشود پس کی بنهایت میرسد حاجت کسی که بر این حال باشد و چگونه
شادی دنیا اندوه نباشد و حال انکه دنیا چشم هرکس را که بحصول مطلوبی
روشن کردانید در کمین اوست که چندین برابر آن خوشحالی اندوه و غم باو
میرساند چنانچه اگر کسی بوجود فرزندی شادی میشود آنچه اندیشه میبرد

اندوه در مرگ آن فرزند و بیماری او و بر اکندگی احوال او چندین برابر اشتداد
که باو رسیده است بسبب وجود او و اگر بمالی خوشحالی کرد از بیم تلف نمال
اندوه بر او راه میابد زیاده از سرور و شادمانی که بآن مال بهم رسانیده است پس هر گاه
حال دنیا چنین باشد سزاوارترین مردم بتراک دنیا کسیست که شناخته باشد
دنیا را برای اینحال و چگونه تواند درستی دنیا بیمارزی نباشد و حال انکه تن درستی
در دنیا از اخلاط اربعه است و صحیح ترین اخلاط و خجل ترین انها در حبوت
خونست و در هنگامی که آن قوی تر است و اعتماد آدمی بران بیشتر است
سزاوارتر است آدمی از آن بمرگ ناگاهان و دردم کلو و طاعون و مرگی و خوره
و دردهای سینه و چگونه قوت دنیا ضعف نباشد و حال انکه اسباب
قوت همگی موجب ضرر و هلاک بدنند و چگونه عزت دنیا خواری نباشد
و حال انکه هرگز کسی عزتی در دنیا ندیده است که بعد از ان خواری و مذلتی
نباشد و ایام عزت کوتاهست و ایام خواری دراز پس سزاوارترین مردم بمذمت
دنیا کسیست که اسباب دنیا برای او گشوده باشند و حاجتهای خود را از دنیا
یافته باشد زیرا که در هر شب و هر روز و هر ساعت و هر لحظه ترسانست
از انکه آفتی بمال او برسد و او را فانی گرداند یا بناگاه بلائی بخویشتن و دو
او برسد و ایشان را بر باید یا فتنه بر جمعیت او برخورد و یغارت برد یا مصیبتی
در رسد و بناهای او را از بیخ بر کند یا مرگ او را در رسد و او را از یاد آورد
و از مفارقت هر چیزی که بآن بخلد میورزید دردی بر دل او گذارد
پس مذمت میکنم تو را ای پادشاه دنیائی را که انچه را عطا کرد باز
میگیرد و وبال انرا بر گردن آدمی میگذارد و بر هر که جامه پوشانید از او میکند
و او را عریان میگرداند و هر که را بلند کرد پست میکند و بجزع و بیتابی
می افکند و عاشقان و طالبان خود را ترک میکند و بشقاوت و محنت
میرساند کمراه کننده است کسی را که اطاعت او کند و مغرور آن شود و غدار

وبازی دهنده است هرکس را که ایمن باشد ازان واعتماد بران داشته باشد بدرستی که
دنیا مرکبی است سرکش وبدرک ومصاحبیست خاین وبیوفا وراهیست لغزنده
ومنزلیست درغایت کوی وبستی گرانی دارنده ایست که کرامی نداشته است کسی را
مگر انکه عاقبت خوار کرده است واو محبوبیست که هرگز محبت بکسی نداشته است
باان وفا میکند وانعذر ومکر میکند وبا آن کسی از است میکوبند وان دروغ میگوید
وفا میکنند باآن ودروعده وآنخلف وعده میکند بگست باکسی که با آن راست
بازی کنده است باکسی که مطمئن خاطر است بان دراثنای اینکه طعام وغذا
میدهد هرکسی را ناکاه اورا طعمهٔ دیگری میگذارد ودرهنگامی که اورا خدمت
میکند ناکاه اورا خادم دیگران میگرداند ودراثنای اینکه میخندانداورا ناکاه براو
خندد ودرزمانی که اورا بردیگران شماتت میفرماید ناکاه براوشماتت میکند ودراثنای
انکه اورا بردیگران میگریاند ناکاه دیگرانرا براو میگریاند کاه دستش را بعطا میگشاید
وکاهی بسوال ودرعین عزت ذلیل میگرداند ودرهنگامی که اورا مکرم دارد باهانت
ومذلت میرساند ودراثنای برزگی حقیر میسازد ودراثنای رفعت بپستی
میاندازد بعدازاندك فرمان برداری نافرمانی میکند وبعدازسرور بحزن و
اندوه میافکند وبعدازسیری بگرسنگی مبتلا میگرداند ودراثنای زندگی میمیراند
دراثنای زندگی میمیراند پس اف باد بر خانه که حالان این باشد وکرداران بر اینمنوال
بوده باشد تاج سروری برسر میگذارد صبحگاهی دروی اورا برخاك مذلت
میمالد شبانگاه صبح دستش را بدست رنج طلا زینت میدهد وشام دستش را
در بند میکشد بامداد بر تخت پادشاهی مینشاند پسین بزندانش میکشاند
شب فرش مخمل برایش میگستراند وروز برخاك خاریش می نشاند در اول
روز الات لهو ولعب برایش مهیا میکند ودراخر روز نوحه گرانرا بسوی اش
میدارد شب اورا بجائی میدارد که اهلش باو تقرب میجویند وروی اورا
بخشتی می افکند که اهلش ازو گریزان میشوند بامداد اورا خشتبو میدارد

وملازمت کرده شده است که
ولازم همگنان گشته است

وسپانگاه او را چیقه کند دیده میکرداند پس آدمی در دنیا پیوسته در بیم سطوتها
وقهرهای انست واز بلاها وفتنهای آن نجات ندارد برخوردار میگردد نفس
از چیزهای تازه دنیا ودیده از امور خوشنما آینده دنیا ودست از جمعیت واز
اسباب دنیا پس بزودی مرگ درمیرسد ودست خالی میماند ودیده خشک
میشود وگذشتنی میگذرد وباطل شدنی باطل میشود وهلاک میشود انچه
هلاک میشود ودنیا جمعی را که هلاک کرد دیگران را بعوض ایشان میگیرد
وهرکس را بدل هرکس راضی میشود واز رفتن کسی پروا ندارد وگروهی را مرگ خانها
گروهی جا میدهد وواماندهٔ جمعی را بجمعی میخوراند واز اذل را بجای افاضل
وعاجزان را در مکان دوراندیشان عاقل می نشاند وگروهی را از تنگی عیش
بفراخی نعمت میکشاند واز پیاده روی بر مرکب می نشاند واز شدت بنعمت
واز تعب باستراحت میرساند پس چون ایشان را غرق این نعمتها وراحتها
گرداینده ناگاه منقلب میشازد احوال ایشان را ولباس نعمت را از ایشان میکند
وقوت ایشان را بعجز مبدل میکرداند وایشان را بنهایت بدحالی وفقر واحتیاج
مبتلا میکرداند واما انچه گفتی ای پادشاه در ضایع گرداینیدن من اهل خود را
وترک کردن ایشان خطا گفتی من ضایع نکرداینده ام اهل خود را وترک ایشان
نکرده ام بلکه پیوند کرده ام با ایشان وهر چیز بریده ام برایشان ولیکن مدتی
بریده من پرده جهل وغفلت آویخته بود وگویا دیدهٔ مرا سحر وجادو
بسته بودند اهل وغریب را از یکدیگر نمیشناختم ودوست ودشمن خود را
نمیدانستم پس چون پرده سحر از پیش دیدهٔ من برخواست ودیده من
صحیح وبینا گردید تمیز کردم میان دوست ودشمن ویار وبیگانه ودانستم که
انهائی را که اهل ودوست وبرادر واشنا میشمردم جانوران درنده بودند
که همگی در مقام اضرار من بودند وهمت ایشان بردریدن ودرخوردن من
مصروف بود ولیکن مرا بت ایشان مختلف بود در ضرر رسانیدن

بحسب اختلاف قوت وضعف پس بعضی مانند شیر بودند در تندی وشدت
وبعضی مانند کرگ بودند در غارت کردن وبعضی مانند سگ بودند در فریاد
زدن وبعضی مانند روباه بودند در حیله ورزی پس همگی را مقصود اضرار
من بود لیکن از راههای مختلفای پادشاه بدرستی که تو با این عظمت که
داری از ملک وپادشاهی وبسیاری فرمانبران اهل ولشکر وحوالی وحواشی
واطاعت کنندگان اگر نیک نظر نمائی در حال خود میدانی که تنها وبیکسی وبیکیار
ودوست نداری از جمیع اهل روی زمین را که میدانی که جمعی فرمان بردار
تو نیستند از جمیع طوایف دشمن تواند واین جمعی که رعیت وفرمان بردار تواند
حسودی چند نداز اهل عداوت ونفاق که دشمنی ایشان مرترا سی زیاده است
از عداوت جانوران درنده وخشم ایشان مرترا از طوایف دیگر که مطیع
تو نیستند بیشتر است پس اگر نیکو تامل نمائی ونظر کنی در حال جمعی که
یاری دهندگان وخویشان تواند می یابی که ایشان جمعاند که کار ترا میکنند
برایمزد وهمگی در مقام اینند که کار را کمتر کنند ومزد را بیشتر بگیرند
وچون نظر نمائی بمخصوصان وخویشان بسیار نزدیک خود گروهی را
میابی که ترا جمیع مشقت وزحمت وکار وکسب خود را برای ایشان برخود
گذاشته ونسبت بایشان بمنزله غلامی کردیده که انچه کسب کند قدری
مقرر باقای خود دهد وبا اینحال هیچیک از ایشان از تو راضی نیستند هرچند
جمیع مالخود را برایشان قسمت نمائی واگر مقرری از ایشان بازگیری البته با تو
دشمن خواهند شد پس معلوم شد ترا ای پادشاه که بیکس وتنهائی وبیمال
واسبابی ولیکن من پس بدرستی که صاحب اهل ومال وبرادران ودوستانم
که مرا نمیخورند وبرای خوردن مرا نمیخواهند من دوست ایشانم وایشان
دوست منند وهرگز دوستی میان من وایشان برطرف نمیشود وایشان
ناصح وخیرخواه منند ومن ناصح وخیرخواه ایشانم ونفاق درمیان من

وایشان نیست ایشان بمن راست میگویند ومن بایشان راست میگویم
ودروغ درمیان ما نمی باشد ویاری یکدیگر میکنیم ودشمنی درمیان ما نیست
ودر بلاها یکدیگر را فرو نمیگذاریم طلب مینمایند خیر وخوبی را که اگر من
با ایشان طلب نمایم خوف آن ندارند که من بر ایشان غلبه کنم وخیر ایشان را
باز گیرم وتنها ئی متصرف شوم بلکه اخیر بهم میرسد بی انکه از دیگری
کم شود وآن خیر سعادت آخرویست وباین سبب درمیان ما وایشان
فسادی ونزاعی وحسدی نیست ایشان برامین کار میکنند ومن برای
ایشان کار میکنم بسبب اخوت وبرادری ایمانی که هرگز بر طرف شدن
ندارد واین یاری از میان ما هرگز زایل نمیگردد اگر من گمراه شوم هدایت
من میکنند واگر نابینا شوم دیده ام را نوری بخشند واگر دشمنی قصد من
کند حصار منند واگر تیری بسوی من آید سپر من میشوند ویاری دهند کان
منند اگر از دشمنی ترسم من وایشان در فکر خانه ومسکن نیستیم وخواطر
از ازدل بر کرده ایم وذخیرها واسباب دنیا را ترک کرده ایم وبرای اهل
دنیا گذاشته ایم پس در کثرت مال با کسی نزاع نمیکنیم وبر یکدیگر ظلم نمیکنم
ودشمنی وحسد وعداوت که لازمهٔ دنیاست از میان ما بر خواسته است
پس اینجماعت ندای پادشاه اهل وبرادران وخویشان ودوستان من
که من دوست میدارم ایشانرا واز دیگران قطع کرده ام وبایشان پیوند
کرده ام وترک کرده ام جماعتی را که بدیدهٔ حادو رسیده بایشان نظر
میکردم چون ایشان را شناختم وسلامتی جستم در ترک ایشان ای
پادشاه اینست حقیقت دنیائی که خبر دادم ترا که ناچیز است واینست
ونسب وحسب دنیا وعاقبتش آنست که شنیدی چون دنیا را باین اوصاف
شناختم ترک آن کردم وشناختم امر اصیل باقی را که آخرت است واورا
اختیار کردم اگر خواهی ای پادشاه که تعریف کنم برایتو آنچه را دانسته ام از

اوصاف

از اوصاف اخرت که آن امر باقیست پس مهیا شنیدن آن شو تا بیشتر غیر انچه
شنیده باشی پس این سخنان پادشاه را هیچ فایده نبخشید و گفت دروغ میگوئی
و چیزی نیافته و بغیر تعب و رنج مشقت بهره نبرده بیرون رو و در مملکت
من معاش کن که تو خود فاسدی و دیگران نیز فاسد میگردانی و متولد شد در این
ایام از پادشاه بعد از انکه ناامید شده بود فرزند نرینه بسری که مذیده بودند
اهل روزگار مثل و مانند او در حسن و جمال و چندان از حصول ان فرزند
شاد شد که نزدیک بود که از غایت سرور هلاک شود و گمان کرد که تا انگه در
ایام بعبادت انها مشغول بود ان فرزند را باو نبخشیده اند پس جمیع خزائن
خود را بر منجمانها قسمت نمود و امر کرد مردم را بعیش و شادی یکسال
و ان پسر را یوذاسف نام نهاد و جمع کرد دانشمندان و منجمان را برای ملاحظه
طالع مولود او و بعد از تامل و ملاحظه عرض کردند که از طالع این فرزند
چنین ظاهر میشود که از شرف و منزلت بمرتبه رسد که هیچکس با نمرتبه
نرسیده باشد هر گز در زمین هند و همگی منجمان بر این سخن اتفاق کردند
الا یکی از منجمان که گفت گمان مرا نیست که این شرف و بزرگی که در طالع
این پسر است نیست مگر بزرگی و شرف اخرت و گمان میبرم که بشوی
اهل دین و عباد بوده باشد و در مراتب اخروی صاحب درجات عالیه
بوده باشد زیرا که این شرافتی که در طالع او مشاهده میکنم بشرافتهای
دنیا نمیماند پس پادشاه از این سخن چندان محزون گردید که نزدیک بود
که شادی او بحصول ان فرزند باندوه مبدل گردد و منجمی که این سخن از ان
صادر شد نزد پادشاه از جمیع منجمان معتمد تر و راستگوتر و دانا تر بود
پس امر کرد که شهر یرا برای ان پسر خالی کردند و جمعی را که اعتماد بر ایشان
داشت از دایگان و خدمتکاران برای او مقرر فرمود و سفارش نمود بایشان
که در میان خود سخن مرگ و اخرت و اندوه و مرض و فنا و زوال مذکور

نسازند تا انکه زبان ایشان بترک سخنان معتاد شود و اینمعانی از خاطر ایشان محو گردد
و امر کرد ایشانرا که چون ان پسر بحد تمیز رسید ازاین باب سخنان نزد او مذکور
نسازند که مبادا در دل او تاثیر کند و باین دین و عبادت راغب گردد و مبالغه
تمام در اجتناب ازاین قسم سخنان و عدم منکرات نمود تا بحدی که هر یک را
بر دیگری جاسوس و نگهبان کرد و در ان هنگام خشم پادشاه براهل دین و عبادت
زیاده گردید از ترس انکه مبادا پسر او را بجانب خود راغب گردانند و ان پادشاه را
وزیری بود که متکفل امور او گردیده بود و جمیع تدابیر سلطنت را متحمل گردیده
بود و با او خیانت نمیکرد و با او دریغ عرض نمینمود بر خیر خواهی او و هیچ چیز را
اختیار نمیکرد و در هیچ امری از امور او سستی و تکاهل نمیورزید و هیچ کاری
از کارهای او را ضایع و مهمل نمیگذاشت و با این حال مرد لطیف الطبع
خوش زبانی بود و بخیر و خوبی معروف بود و همگی رعیت از او خشنود
بودند و او را دوست میداشتند ولیکن امرا و مقربان پادشاه حسد او را
میبردند و بر او توقف مینمودند و قرب و منزلت او نزد پادشاه بر طبع ایشان
گران بود روزی از روزها با پادشاه بعزم شکار بیرون رفت و ان وزیر
در خدمت او بود پس وزیر در میان دره بمردی رسید که زمین گیر شده
در پای بر درختی افتاده بود و یارای حرکت نداشت وزیر از حال او سوال نمود
گفت جانوران درنده مرا ضرر رسانیده اند و با این حال افکنده اند پس وزیر
بر او رقت کرد امر کرد گفت که ای وزیر مرا با خود دار و محافظت نمای بدرستی
که از من نفع عظیم خواهی یافت وزیر گفت که من ترا محافظت می نمایم هرچند
امید نفعی از تو نباشد ولیکن بگو که از تو چه منفعت متصور است که مرا
بان وعده میکنی یا کاری میگذاری یا عملی داری امر گفت که من رخنه سخن را
می بندم که از راه سخن بر صاحبش فسادی مترتب نشود پس وزیر بسخن او
اعتنائی ننمود و امر فرمود که او را بخانه برند و معالجه او نمودند تا انکه بهبود از

میطلبیدند صح

بهبود از زمانی

تدبیر هام

بعد از زمانی امرای پادشاه شروع در حیله کردند برای دفع وزیر و برانداختن او
تا انکه برای همگی باین قرار گرفت که پنهانی یکی از ایشان بپادشاه گفت این وزیر
طمع دارد بملک تو که بعد از تو پادشاه شود و بپوستر احسان و نیکی میکند
بمردم و قضیه این مطلب را درست میکند اگر خواهی که صدق اینمقال بر تو
ظاهر گردد بوزیر بگو که مرا اراده ساختن کردیدن است که ترک پادشاهی کنم
و باهل عبادت بپیوندم پس هرگاه این سخن را باوزیر میگوئی از شادی
و سرور او باین اراده راستی سخن من بر تو ظاهر میگردد و این تدبیر را برای
این کردند که رقت قلب او را میدانستند و در هنگام ذکر فنای دنیا و مرگ
میدانستند که اهل دین و عبادت را تواضع بسیار میکند و محبت بسیار
بایشان دارد پس چنین کمان بردند که از این راه بر وزیر ظفر یابند پس پادشاه
گفت که اگر من از وزیر چنین حالی مشاهده کنم دیگر با او سخن نگویم و جزم
کنم بر استی تو و سخن تو پس وزیر بخدمت پادشاه آمد پادشاه گفت تو میدانی
که چه مقدار حرص داشتم بر جمع دنیا و طلب ملک و پادشاهی و در این
وقت یاد کردم ایام گذشته خود را هیچ نفعی از آن با خود نمییابم و میدانم
که آینده نیز مثل گذشته خواهد بود و عنقریب همگی زایل خواهد گردید
و در دست من هیچ چیز نخواهد بود مانده و اکنون اراده دارم که از برای تحصیل
آخرت سعی تمام نمایم مثل آن سعی که برای تحصیل دنیا میکردم و میخواهم که باهل عبادت
ملحق شوم و پادشاهی را باهلش واگذارم ای وزیر رایتو در این باب چیست پس
وزیر از استماع این سخنان رقت عظیم کرد و گفت ای پادشاه آنچه باقیست و زوال
ندارد اگرچه بدشوار بدست آید سزاوارتر است بطلب کردن و هرچه فانی است
و اگرچه باسانی بدست اید سزاوارتر است بترک کردن ای پادشاه نیکو رائی
دیدی و امیدوارم که حق تعالی برایتو شرف دنیا و آخرت را جمع کند پس
این سخن بسیار کران آمد بر پادشاه و کینه او در دل گرفت اما اظهار نکرد

ولیکن وزیر اثار کرانی طبع و انحراف مزاج از چهره پادشاه استنباط نمود و بخانه غمگین و محزون بازگشت و بدانست که سبب این واقعه چه بود و گفت این مکر را برای او ساخته بود و فکرش بچاره این کار نمیرسید پس تمام شب از دلگیری و تفکر خوابش نبرد پس بیادش آمد سخن انمرد که میگفت که من شکاف سخن را میدانم و او را طلب نمود و گفت تو یکروز میگفتی که من رخنه سخن را سد میکنم انمرد گفت که مکر باینگونه چیزی محتاج شده وزیر گفت بلی خبر میدهم ترا که من مصاحب این پادشاه بودم پیش از پادشاهی و در زمان سلطنت و فرمان روائی و درین مدت از من دلگیری بهیچ رسانید زیرا که میدانست که من خیرخواه و مشفق اویم و در همه امور خیر او را بر خود اختیار میکنم و لیکن در این روز او را از خود بسیار منحرف یافتم و گمان ندارم که بعد ازین با من بر سر شفقت آید انمرد گفت که از برای این بی توجهی هیچ سببی و علتی گمان میبری گفت بلی دی شب مرا طلبید و آنچه گذشته بود نقل کرد انمرد گفت که اکنون رخنه این سخن را دانستم وان رخنه را سد میکنم که فسادی ازان حاصل نشود انشاء الله تعالی بدان ای وزیر که پادشاه گمان برده است بتو که میخواهی که پادشاه دست از سلطنت بردارد و تو بجای او متصرف شوی چاره اش انست که چون صبح شود جامها و زینتهای خود را بیندازی و کهنه ترین لباس عبادت کنند گان را در پوشی و موی سر خود را بتراشی و باین حال بدر خانه پادشاه روی بدرستی که پادشاه ترا خواهد طلبید و از علت این فعل از تو سوال خواهد نمود پس جواب بگو که همان چیز است که دیروز مرا بان میخواندی و سزاوار نیست که کسی چیزی را برای دوست و مصاحب خود نپسندد و خود با او موافقت ننماید و بر مشقت آن صبر نکند و گمان من آنست که آنچه بان دعوت نمودی دیروز محض خیر و صلاح است و بهتر است از اینحالی که داریم ای پادشاه

من مهیا شده ام هر وقت که اراده میفرمائی برخیز که متوجه انکار شویم پس وزیر
بفرموده امر دعا نمود و بسبب ان از دل پادشاه بدر رفت آنچه با و گمان برده بود
پس پادشاه امر فرمود که جمیع عباد را از بلاد او بیرون کنند و وعید کشتن نمود
ایشانرا و همگی گریختند و مخفی شدند پس پادشاه روزی بعزم شکار بیرون رفت
بر دو شخص افتاد از دور امر باحضار ایشان فرمود چون پا و ثاق ایشانرا دو عابد
بودند با ایشان گفت که چرا از بلاد من بیرون نرفتید ایشان گفتند که رسولان
تو امر ترا بما رسانیدند و اینک ما عزم بیرون رفتن داریم پادشاه گفت که چرا
پیاده میروید ایشان گفتند که ما مردم ضعیفیم و چهارپا و توشه نداریم باین
سبب دیر از ملک تو بیرون رفته ایم پادشاه گفت که کسی که از مرگ میترسد چنین
شتاب میکند در بیرون رفتن بی توشه و مرکب ایشان گفتند که ما از مرگ نمیترسیم
بلکه ترسیدن ما از مرگ است پادشاه گفت که چگونه از مرگ نمیترسید
و حال آنکه خود میگوئید که رسولان تو آمدند و وعده کشتن بما دادند و ما اینک
در عزم بیرون رفتیم همین است گریختن از مرگ ایشان گفتند که گریختن ما از مرگ
نه از ترس مرگست گمان مبر که ما از تو میترسیم ولیکن از این میگریزیم که مبادا خود را
بدست خود و بکشتن دهیم و نزد خدا معاقب گردیم پس پادشاه در غضب شد
و فرمود که آن دو عابد را با آتش سوختند و امر کرد بکرفتن عابدان و اهل دین
در مملکت خود و فرمود که هر جا که ایشانرا بیابند با آتش بسوزانند پس رئیسان
بت پرستان همگی همت خود را مصروف گردانیدند بر طلب عباد و زهاد
و جمعی کثیر از ایشان را با آتش سوختند و باین سبب شایع شد در مملکت هند
که مردکان خود را با آتش بسوزانند تا امروز باقی مانده است این سنت
در میان ایشان و در جمیع ممالک هند قلیلی از عباد و اهل دین ماندند
که بخواستند که از ان بلاد بیرون روند و غایب و مخفی شدند تا که شاید
قلیلی از مردم را که قابل دانند هدایت نمایند پس بزرگ شد پسر پادشاه

ونشو ونما کرد با نهایت قوت و قدرت و حسن و جمال و عقل و علم و کمال ولیکن
هیچ چیز از اداب با و تعلیم ننموده بود ندمگر چیزی چند که پادشاهان بآن
محتاج میباشند از اداب ملوک و ذکر مرگ و زوال و فنا و نیستی نزد او مذکور
نساخته بودند و حق تعالی بآن بیش از دانش و دریافت و حفظ مرتبه کرامت
فرموده بود که عقلها در ان حیران بود و مردم ازان تعجب مینمودند و پدر او
نمیدانست که از بخالت و مرتبه آن پسر خوشحال باشد یا آزرده زیرا که میترسید
که این فهم و قابلیت باعث حصول آن امر شود که ان منجمان دانا در شان او خبر
داده بودند پس چون پسر بفراست دریافت که او را در ان شهر محبوس کرده اند
و از بیرون رفتن او مضایقه مینمایند و از گفت و شنید مردم بکنار او را منع
مینمایند و پاسبانان بحراست و حفظ او قیام نموده اند شکی در خاطر او
راه یافت و در سبب آن حیران ماند و ساکت شد و در خاطر خود گفت که اینجماعت
صلاح مرا بهتر میدانند و چون سن و تجربه اش زیاده شد و عقلش افزونتر
شد با خود اندیشه کرد که اینجماعت را بر من فضیلتی در عقل و دانائی نیست
و مرا در امور تقلید ایشان نمودن سزاوار نیست پس اراده کرد که چون پدرش
بنزد او آید این امر را از او سوال نماید و باز اندیشه کرد که این امر البته از جانب پدر
من است و او مرا بر این سر مطلع نخواهد گردانید پس با یکه از کسی معلوم کنم
که امید استکشاف این امر از او داشته باشم و در خدمت او مردی بود که از
سایر خدمتکاران مهربان تر بود نسبت با و و پدر پادشاه با او انس زیاده از
دیگران داشت و امید داشت که این خبر را از او معلوم تواند نمود پس ملاطفت
و مهربانی را نسبت با و زیاده کرد و در شبی از شبها بانهایت هموار و ملاطفت
با او اغاز سخن کفتن کرد و گفت تو مرا بمنزله پدری و مخصوص ترین مردمی
بمن و بعد از ان سخن را کاه از روی تطمیع و کاه از روی تهدید میگفت
تا انکه گفت که گمان من آنست که پادشاهت بعد از پدر بمن تعلق خواهد

داشت

داشت ودر خیال تو نزد من یکی از دو حال خواهی داشت یا منزلت و قرب تو نزد
من از همه کس بیشتر خواهد بود یا بد حال ترین مردم خواهی بود نزد من امرد
گفت که من بچه سبب خوف این داشته باشم که بدترین مردم باشم نزد تو گفت
اگر امری از تو سوال کنم حقیقت آنرا بمن گوی و از دیگران معلوم من شود پدر گفت
عفو ها که بر آن قادر باشم از تو انتقام بکشم امید آثار صدق از فحاوی کلام پسر
پادشاه استنباط نمود و یافت که وفا بوعدهٔ خود خواهد نمود پس حقیقت
حال را تمام از گفته بنهان و سبب منع کردن پدر او را از بیرون رفتن و از مردم
بیگانه نزد او آمدن عرض نمود پسر پادشاه او را شکر فرمود و تحسین نمود
و این سر را اخفا کرد تا روزی که پدر نزد او آمد گفت ای پدر اگرچه من کودکم اما تحقیق
که میدانم و می بینم خود را و اختلاف احوال خود را و میدانم که بپوسته بر این حال
نخواهم ماند و تو نیز بر این منوال پایدار نخواهی ماند زود باشد که روزگار ترا
از حال خود بگرداند پس اگر مراد تو اینست که امر فنا و زوال و نیستی را از من مخفی
داری این امر بر من پوشیده نیست و اگر حبس کرده مرا از بیرون رفتن و مرا تابع
مرا از آمیزش مردم که تا مشتاق نشود نفس من بغیر این حالت که دارم پس بدان
که نفس من بقرار است از شوق آنچیزی که میان من و آن حایل شده بجزی که هیچ
خیال دیگر بغیر آن ندارم و دلمن بهیچ چیز بغیر آن آرام نمیگیرد و خاطر من از هیچ
چیز دیگر منتفع نمیشود و هیچ امر دیگر الفت نمیگیرد ای پدر مرا از این زندان
خلاصی ده و بگو که در بیرون رفتن من چه مفسده دانستی تا من از آن احتراز
نمایم و رضای ترا بر همه چیز اختیار نمایم چون پادشاه از پسر این سخنان را
استماع نمود دانست که او از حقیقت احوال آگاه گشته است و حبس و منع
او موجب زیادتی حرص و خواهش او بر خلاص میگردد پادشاه گفت ای
پسر مطلب من از منع کردن تو این بود که ازاری بتو نرسد و چیزی که مکروه
طبع تو باشد بنظر تو نیاید و نه بینی مگر چیزیرا که موافق طبع تو باشد و

مگر چیزیرا که باعث سرور خوشحالی تو گردد و هر گاه خواهش تو در غیر اینست من
هیچ چیز را بر رضایت تو اختیار نمیکنم پس امر کرد پادشاه که پسر را سوار کنند با نهایت
زینت و دور گردانند از راه او هر امر ناخوشی و قبیحی را و در تمام راه برای او اسباب
لعب و طرب را از دف و نی و غیر ان مهیا کنند پس چنین کردند و او سوار شد
و بعد ازان بسیار سوار میشد روزی موکلان از او غافل شدند بر راهی
عبور نمود و دو کس را از گدایان دید که یکی از انها ورم کرده بود بدنش و رنگش
زرد شده بود و آب و رنگش رفته بود و منظرش بسیار قبیح و سمج گردیده بود
و دیگری نابینا گردیده بود و کسی دست او را گرفته براه میبرد چون پسر پادشاه
ایشانرا دید بر خود بلرزید و از حال ایشان سوال نمود گفتند که ایضا صاحب
ورم دردی در اندرون دارد که این حالت در او ظاهر گردیده است و آن دیگری
آفتی بدیدهای او رسیده است و نورش بر طرف شده است پرسید که
ایا این کوفتها و علتها در میان مردم بسیار میباشد گفتند بلی گفت ایا کسی
هست که از این بلاها ایمن باشد گفتند نه پس در آن روز غمگین و محزون
و گریان بخانه باز آمد و بنزد خود و پادشاهی بدرش در نظر او بسیار سهل
شده بود و چند روز در اینخیال و اندیشه بود بعد از چند روز دیگر سوار
شد در اثنای راه مرد پیری را مشاهده نمود که از پیری مخنی شده بود و هیاتش
متغیر گردیده موهایش سفید شده بود و رنگش سیاه شده بود و پوستهای
بدنش در کشیده شده بود و گامهایرا کوتاه میگذاشت از ضعف پیری از
دیدن او بسیار متعجب شد و از حال او پرسید گفتند اینحالت بپرسید گفت
در چند وقت آدمی باینمرتبه میرسد گفتند در صد سال یا مثل آن پرسید که
بعد از این دیگر چه حال میباشد گفتند مرگ گفت پس آدمی انچه از عمر خواهد
برای او میسر نیست گفتند نه بلکه در اندک وقتی باینحال میشود گفت می بینی
پس پسر پادشاه گفت که ماه سی روز است و سال دوازده ماهست و انقضاء

عمر صد سالست پس چرا زود تمام میکند روز ماه را و چه زود باخر میرساند
ماه سالرا و چه بسرعت فانی میگرداند سال عمر را پس بخانه باز گردید
و این سخن را مکرر میگفت و در تمام شب خواب نکرد و او دل زنده پاك
و عقل مستقیم داشت که بفکر امری که می افتاد از آن غافل نمیشد و فراموش
نمیکرد پس باین سبب حزن و اندوه بر او غالب شد و دل بر ترك دنیا و خواهشهای
دنیا گذاشت و با نحال باید رخود مدارا میکرد و حال خود را از او مخفی میداشت
ولیکن هر که سخنی میگفت گوش میداد که شاید سخنی بشنود که موجب هدایت
او گردد پس روزی خلوت کرد با آن مردی که راز خود از و پرسیده بود و از او
پرسید که ایا کسی را میشناسی که حال او غیر حال ما باشد و طریقهٔ دیگر غیر
طریقهٔ ما داشته باشد ایمرد گفت بلی جماعتی بودند که ایشانرا سخنان و
علمها بود که دیگران آشنائی بانها نبودند ولیکن مردم با ایشان عناد
ورزیدند و دشمنی کردند و ایشانرا با تش سوختند و پادشاه همگی ایشانرا
از ملك خود بیرون کرد و معلوم نیست که کسی از ایشان در بلاد ما ظاهر
باشد زیرا که از ترس پادشاه خود را پنهان کردند و انتظار فرج می کشند
که تا چون بعنایت الهی امر دین رواج گیرد ظاهر شوند و خلق را هدایت نمایند
و بوسته دوستان خدا در زمان دولتهای باطل چنین بوده اند و سنت
و طریقه ایشان همین بوده است پس چون پادشاه دلش بسیار تنك شد برای
این خبر و حزن و اندوه او بطول کشید و مانند کسی بود که چیزرا کم
کرده باشد که بدون آن چاره نداشته باشد و در تفحص آن باشد و اوازهٔ
عقل و علم و کمال او و تفکر و تدبر و فهم و زهد و ترك دنیای آن پسر در
اطراف عالم منتشر شد و این خبر بمردی رسید از اهل دین و عبادت
که او را بلوهر میگفتند در زمین سرندیب و او مردی بود عابد و حکیم و دانا
پس بدریا نشست و بجانب سولابط آمد و قصد در خانه پسر پادشاه کرد

عابد بگفتند و مرتاض بدانکه چه بود مذهب و طلب
نخست میکرد ندی

ولباس اهل عباد از خود انداخت و در زی تجار برآمد و آمد و شد میکرد بدر خانهٔ
پسر پادشاه بودند و تردد داشتند پس چون بر حکیم ظاهر شد که آنمرد که
صاحب سر پسر پادشاه بود تقرب او زیاده از دیگران است سعی در آشنائی
او نمود و در خلوتی با او گفت که من مردی ام از سود اگران سراندیب و چند روز است
که باین ولایت آمده ام و متاعی دارم بسیار گران بها و پر قیمت و بسیار نفیس و صاحب
قدر اعتمادی میخواستم که این را با او اظهار کنم و ترا برای اظهار این معنی پسندیدم
و متاع من بهتر است از گوگرد احمر که اکسیر است و کور را بینا میکند و کر را
شنوا میگرداند و دوای همهٔ دردها است و از ضعف آدمی را ایمن آورد و از دیوانگی
حفظ میکند و بر دشمن یاری میدهد و کسی را سزاوارتر ندیدم باین متاع
از این جوانی که پسر پادشاه است اگر مصلحت دانی وصف این متاع عزیز او ذکر
کن اگر متاع من بکار او آید مرا بنزد او ببر تا با او بنمایم و اگر متاع مرا نه پسندد قدر آن را
خواهد داشت آن مرد بحکیم گفت که تو سخن میگوئی که ما هرگز این نوع سخن
از کسی نشنیده ایم و نه گوگرد و عاقل مینمائی ولیکن مثل من کسی تا حقیقت چیزی را
نداند نقل نمیکند تو متاع خود را بمن بنما اگر قابل عرض دانم بخدمت پسر پادشاه
عرض نمایم حکیم گفت که من مردی ام طبیب و در دیدهٔ تو ضعفی مشاهده
میکنم میترسم که اگر بمتاع من نظر نمائی دیدهٔ تو تاب دیدن آن نیاورد و ضایع شود
ولیکن پسر پادشاه دیده اش صحیحست و جوانست و بر دیدهٔ او این خوف
ندارم نظری بکند بمتاع من اگر او را خوش آید در قیمت با او مضایقه نمیکنم
و اگر نخواهد نقصانی و تعبی برای او نخواهد بود و این متاع عظیمیست
و کنجایش ندارد که پسر پادشاه را از این محروم گردانی و این خبر را با او بگوئی
پس آنمرد بنزد پسر پادشاه رفت و خبر بلوهر را عرض کرد پسر پادشاه
در دلش افتاد که همان مطلبی که دارد از بلوهر حاصل میشود و گفت چون شب شود
البته آن مرد تاجر را بنزد من آورد تا بنمائی و را بیاورد و گفت این چنین امر عظیمی را سهل

تا آنکه دست جهان آگاه دوستان و یاران او

نقوت

نمیتوان شمرد پس امر داد مرکب بلوهر را که مهیا شود برای ملاقات پسر پادشاه بلوهر
با خود برداشت سید یرا که کتابها، خود را در آن سبد گذاشته بود و گفت متاعهای
در این سبد است پس او را برد بخدمت پسر پادشاه و چون داخل شد سلام
کرد و پسر پادشاه در نهایت تعظیم و تکریم سلام او را جواب گفت و امر کرد
بیرون رفت و حکم بخلوت در خدمت پسر پادشاه نشست و گفت ای پسر
پادشاه مرا زیاده از غلامان و بزرگان اهل بلادت تحیت فرمودی پسر پادشاه
گفت که ترا برای این تعظیم کردم که امیدواری عظیم از تو دارم حکیم گفت که اگر
تو اینگونه با من سلوک کردی پس بدستی که پادشاهی بود در بعضی از آفاق
زمین که بخیر و خوبی معروف بود روزی با لشکر خود براهی میرفت در عرض
راه دو کس را دید که جامهای کهنه پوشیده بودند و اثر فقر و درویشی بر ایشان
افتاد از مرکب فرود آمد و ایشانرا تحیت فرمود و با ایشان مصافحه کرد
چون وزرا این حال را مشاهده نمودند بسیار عمگین شدند و نزد برادر پادشاه
آمدند چون او بسیار جرأت داشت در خدمت پادشاه در سخن گفتن
و گفتند که امروز پادشاه خود را خوار و خفیف کرد و اهل مملکت خود را
رسوا کرد و خود را از مرکب انداخت برای دو مرد پست بی قدر سزاوار نیست
که او را ملامت نمائی بر این عمل که دیگر چنین کاری نکند برادر پادشاه بگفته
وزرا عمل نمود پادشاه را ملامت نمود پادشاه در جواب سخنی گفت که او را معلوم
نشد که بسمع رضا شنید یا از سخن او رنجید و برادر بخانه خود باز گشت و چند
تا روز بر این گذشت پس پادشاه امر کرد منادی خود را که او را منادی مرگ
میگفتند تا ندای مرگ در در خانه برادر در دهد و طریقه آن پادشاهان
چنین بود که هر که را اراده کشتن او داشتند چنین میکردند پس از این ندا نوحه
و شیون در خانه برادر پادشاه بلند شد و او جامهٔ مرگ پوشیده در خانهٔ
پادشاه آمد و میگریست و موی ریش خود را میکند چون پادشاه مطلع

او را طلب نمود حاضر شد بر زمین افتاد و فریاد و اویلاه و وامصیبتاه بر آورد و بلند گردید
دست خود را بتضرع و زاری بادشاه او را نزد خود خواند و گفت ای بیخرد جزع
میمانی از منادی که ندا کرده است بر در خانه تو یا مر مخلوقی که خالق تو نیست
و برادر تست و بتحقیق میدانی که گناهی نزد من نداری که مستوجب کشتن
باشی با اینحال مرا ملامت میکنی که چرا بر زمین افتادم در هنگامی که منادی
پروردگار خود را دیدم و من دانا ترم از شما بگناهانی که نزد پروردگار خود
دارم بر و که من دانستم که وزرای من ترا بر انگیخته اند و فریب داده اند و زود
باشد که خطای ایشان بر ایشان ظاهر گردد پس امر کرد بادشاه که چهار
تابوت از چوب ساختند و امر فرمود که دو تا را بطلا زینت کردند و دو تا را
بر قیر اندودند پس دو تابوت قیر را از طلا و یاقوت و زبرجد مملو ساخت
و دو تابوت طلا را از مردار و خون و فضله و موی پر کرد و سر هر دو را محکم
بست پس جمع نمود وزرا و اشراف را که گمان میبرد که ایشان او را بر اینعمل ملامت
کردند و تابوتها را بایشان عرض نمود و فرمود که اینها را قیمت کنید ایشان
گفتند که بحسب ظاهر حال و در یافت ما این دو تابوت طلا قیمت ندارند بسبب
پستی و زبونی پس بادشاه گفت که این حکم شما بر ای آن مرتبه پستی است از علم
که شما دارید و ایشان اشیا را بآن علم میدانید پس امر فرمود که تابوتهای قیر را
گشودند بسبب جواهر بسیاری که در اینها بود خانه روشن شد پس گفت
مثل این دو تابوت مثل آن دو کسیست که شما حقیر و خوار شمردید لباس
ایشان را سهل دانستید و حال انکه باطن ایشان پر بود از علم و حکمت و راستی
و نیکوئی و سایر صفات کمال که اینها بمعنوی بسیار بهتر است از یاقوت
و مروارید و سایر جواهر پس امر فرمود که تابوتهای طلا را گشودند اهل مجلس
از کثافت و رذالت و بخر در اندرون اینها بود بر خود بلرزیدند و از گند
و تعفن اینها متاذی شدند پس بادشاه گفت که این دو تابوت مثل قو

در یافتن فضائل و خوبی
و ان دو تابوت قیر را نمادند

که زینت یافته است

که زینت یافته است ظاهر است ایشان بجامه ولباس وباطن ایشان مملواست
از انواع بیماری از جهل وکوری ودروغ وظلم وسایر اقسام شرارت که بسی
رسواتر وشنیع تر وبدنماتر است ازاین مردارها پس همه وزرا واشراف گفتند
که منظور تورا یافتیم وخطای خودرا فهمیدیم وبند کرفتیم ای پادشاه
بعد ازان بلوهر کفت که این بود مثل تو ای پسر پادشاه دران تحیت و
اکرامی که مرا فرمودی پسر پادشاه تکیه زده بود چون این سخن راشنید
راست نشست وکفت زیاده کن مثل را برای من ای حکیم بلوهر کفت که
دهقانی بیرون می آورد تخم نیکوئی را برای کشتن پس چون کفی ازان
برکرفت وپاشید بعضی ازان دانها برکنار راه می افتد وبعد ازاندك
زمانی مرغان انرا میربایند وبعضی ازان برسنکی می افتد کم اندك خاکی برروی
ان نشسته است پس سبز میشود وبحرکت می آید وچون ریشه اش بسنك
رسید خشك میشود وباطل میکردد وبعضی ازان بر زمین پرخاری می
افتد که چون میروید وخوشه میکند ونزدیك میرسد ببار دادن خارها
برآن می بیچد وانرا ضایع وباطل میکند وآنچه ازان تخم برزمینی افتاد که پاك
هرچند اندکی باشد سالم میماند وبرومند میکردد ای پسر پادشاه دهقان
مثل حامل حکمتست وتخم مثل انواع سخنان حکمتست واما آنچه افتاد بر کنار
راه ومرغان انرا ربودند مثل آن سخنیست که برکوش خورد ودردل اثر نکند
واما آنچه برسنك افتاد وسنك ریشه اش خشك کرد مثل آن سخنیست
که کسی انرا بشنود وخوش آید اورا ودل بآن بدهد ودریابد وبفهمد انرا
اما ضبط ان ننماید ومالك ان نشود واما آنچه روئید وخارانرا باطل کردانند
مثل سخنیست که شنونده انرا دریابد وضبط نماید وچون هنکام آن شود
که بآن عمل نماید وچون هنکام آن شود که بآن عمل نماید خار وخاشاك
شهوات وخواهشهای نفسانی اورا مانع کردد از عمل نمودن بآن وان حکمت

را باطل کرداند و امّا آنچه سالم ماند و بیار آمد مثل سخن ایست که عقل از اد دریابد
و حافظه از اضبط نماید و عزم نیکو از اجاری ساخته بعمل آورد و این در وقتی
میشود که ریشه شهوات و خواهشها و صفات ذمیمه را از دل برکنده باشد
و مصفا کردانیده باشد نفس خود را از بدیها پس او را سف گفت که ای حکیم من
امید وارم که از تخم حکمتی که در دلمن کشتی از ان قسم باشد که نمو کند و سالم
باشد و نفع دهد و افت نداشته باشد پس مثلی برای دنیا و فریب خوردن
اهل دنیا بیان فرما بلوهر گفت که شنیده ام که مرد پیر فیل مستی در قفا بود و از ان
میگریخت و فیل از پی او میشتافت تا انکه نزدیک باو رسید ناگه مضطر شد
و خود را در چاهی دراویخت و دو شاخ در کنار انجاه روئیده بود در انجا چنگ
زد و پاهای او بر سر ماری چند واقع شد که در میان انجاه سر بر آورده بودند
و چون بان دو شاخ نظر کرد دید که دو موش بزرگ مشغول بکندن
ریشهای ان دو شاخ یکی سفید و دیگری سیاه و چون نظر بزیر پای
خود کرد دید که چهار افعی از سوراخهای خود سر بیرون کرده اند و چون
نظر بقعر چاه انداخت دید که اژدهائی که دهان کشاده که چون در چاه
در افتد او را فرو برد چون سر بالا کرد دید که در سر ان دو شاخ اندکی از عسل
الوده است پس مشغول شد بلیسیدن ان عسل و لذت و شیرینی ان عسل
او را غافل کردانید از ان مارها که نمیداند که چه وقت او را خواهند گزید
و از فکر ان اژدها که نمیداند حال او چون خواهد بود وقتی که در کام ان در افتد
امّا انچاه حاه دنیاست که پر است از افتها و بلاها و مصیبتها و ان دو شاخ
عمر آدمیست و ان دو موش شب و روز اند که عمر او را بزودی از پی می کنند
و فانی میکنند و ان چهار افعی اخلاط چهارگونه اند که بمنزله زهرهای کشنده اند
از سودا و صفرا و بلغم و خون که نمیداند ادمی که در چه وقت بهیجان می آیند که
صاحب خود را هلاک کنند و ان اژدها مرگست که منتظر است و پیوسته در طلب

ادمی است وان عسل کران فریفته او شده بود واز همه چیزاورا غافل کردانیده بود لذتها
وخواهشها ونعمتها وعیشهای دنیاست ازلذت خوردن واشامیدن وبوییدن
ودیدن وشنیدن ولمس کردن یوذاسف گفت که این مثل بسیار عجیب است وبسی
مطابقست باحوال دنیا دیگر مثلی بفرما تا برای دنیا واهل آن که فریب انرا خورده اند
وسهل وحقیر میشمارند در دنیا چیزی چند راکه بایشان نفع می بخشد بلوهر گفت
که نقل کرده اند که مردیرا سه رفیق بود که ان مردیکی ازایشانرا برگزیده بود بر جمیع
مردم وبرای خاطراو مرتکب سختیها وشدتهای بسیار میشد وبرای او خودرا
بمهلکها می افکند وشب وروز در کاراو مشغول بود ورفیق دویم در منزلت نزد او
از اول پست تر بود امّا دوست میداشت اورا کرامی وملاطفت میفرمود
باو وخدمت واطاعت او مینمود وهرگز از او غافل نبود ورفیق سیم را اجفا میکرد
وحقیر میشمرد وبرخاطرش گران بود وان رفیق از محبت ومال او بهره نداشت
مگر اندکی ناگاه امیررا واقعهٔ رو داد که محتاج باعانت آن رفیقان شد ومیان
غضب پادشاه در رسیدند که اورا بحضور پادشاه ببرند امیر دبناه ببرد برفیق
اول وگفت که میدانی که من ترا چگونه برگزیده بودم وهمگی اوقات خودرا صرف
تو مینمودم امروز روزیست که مرا بتو احتیاج افتاده است چه مرد
از تو بمن میتواند رسید رفیق گفت که من مصاحب تو نیستم ومرا مصاحبان
دیگر هستند که کرفتار ایشانم وامروز ایشان سزاوارترند بمن از تو نزد من لیکن
دو جامه هست که ازان منتفع نمی توانی شد شاید آن دو جامه را بتو دهم
پس امیر دبناه برد برفیق دویم وگفت بر تو معلوم است مکرمت وملاطفت
نسبت بتو وپیوسته مسرت وشادی ترا طلب مینمودم وامروز روز احتیاج
منست بتو نزد تو چه نفع هست برایمن ازرفیق یکه گفت انقدر بکار خود گرفتارم
که بتو نمیتوانم پرداخت خود فکری از برای خود بکن وبدانکه اشنائی میان من
وتو بریده شد والحال طریقهٔ من غیر طریقهٔ تست شاید که من کاری چند

با تو رفاقت کنم نفعی ازان بتو عاید نگردد بعد ازان برگردم و مشغول امری چند شوم که با ها
اهتمام پیش از تو دارم پس بناء برد برفیق سیم که با او جفا میکرد و او را حقیر میشمرد
و بلو التفات نداشت در ایام وسعت و راحت و با و گفت که من بسی از تو شرمنده ام
و منفعلم ولیکن احتیاج و اضطرار مرا بسوی تو آورده است یاد در این روز
چه نفع بمن میرساند گفت همراهی و محافظت تو مینمایم و از تو غافل نمیباشم پس
بشارت باد ترا و چشمت روشن باد که من مصاحبی ام که ترا فرو نمی گذارم و
دلگیر مباش از تقصیری که در باب احسان و ملاطفت من کرده بدرستی که
انچه از تو بمن عاید شده است برایتو ضبط نمودم بلکه بهمین راضی نشده ام بجهت
از برای تو کرده ام و نفعها بسیار بهم رسانیده ام اکنون چندین برابر انچه بمن داده
از برای تو نزد من موجود است بشارت باد ترا که امید وارم که انچه نزد منست از
تو باعث رضای پادشاه گردد از تو در این روز باعث خلاصی تو شود از این بلیه
عظیم که ترا در پیش آمده است پس انمرد چون احوال از رفیقان را مشاهده نمود
گفت نمیدانم بر کدام یک از این دو امر حسرت بیشتر خورم بر تقصیری که در باب
رفیق نیک کرده ام یا بر رنج و مشقتی که در کار رفیق بد برده ام پس بلوهر گفت
که رفیق اول مالست و رفیق دویم اهل و فرزندان و رفیق سیم عمل صالح یوذاسف
گفت این سخنیست حق و ظاهر پس دیگر مثلی بفرما برای دنیا و اهل دنیا که فریب
ازا خورده اند و دل بدو بسته اند بلوهر گفت که یک شهری بود که عادت مردم
آنشهر آن بود که مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا میکردند
و بر خود یک سال پادشاه و فرمان فرما میکردند و آنمرد چون بر احوال
ایشان مطلع نبود گمان میبرد که همیشه پادشاه ایشان خواهد بود چون
یکسال میگذشت او را از شهر خود عریان و دست خالی و بی چیز بدر میکردند
و ببلا و مشقتی مبتلا میشد که هرگز بخاطرش خطور نکرده بود و پادشاهی
او در ایمدت موجب وبال و اندوه و مصیبت او میگردید پس اهل آن شهر

در یکسال مرد غریبی را بر خود امیر و پادشاه کردند امرد بفراستی که داشت دید که در میان
ایشان بیگانه و غریبست باین سبب با ایشان انس نمیگرفت و طلب نمود مرد یرا
که از مردم شهر خودش بود و از احوال ان شهر باخبر بود و در باب معاملهٔ خود
با اهل انشهر با او مصلحت کرد امرد گفت که بعد از یکسال اینجماعت ترا از این شهر
بیرون خواهند کرد و بفلان مکان خواهند فرستاد صلاح تو در انست
که انچه میتوانی و استطاعت داری از اموال و اسباب خود در این عرض سال
بیرون فرستی بان مکانی که ترا بعد از سال بانجا خواهند فرستاد که چون
بانجا روی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیّا باشد و همیشه در راحت
و نعمت باشی پس آن پادشاه بفرمودهٔ انشخص عمل نمود و چون سال بگذشت
و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید و بعیش و نعمت روزگار
میگذرانید پس بلوهر گفت که ای پسر پادشاه من امید وارم که تو امردی
باشی که بعد ریاضات و بیگانگان انس بگیری و پادشاهی چند روزه فریب نخوری
و من انکس باشم که برای دانستن صلاح خود طلب کرده باشی و من ترا راهنمائی
میکنم و احوال دنیا و اهل انرا بتو میشناسانم و ترا مدد و معونت میکنم یوذاسف
گفت که راست گفتی ای حکیم بدرستی که من همان پادشاه عزیزم و تو انکسی
که من بیوسته در طلب او بودم پس وصف کن از برای من احوال اخرت را که جان
خود سوگند میخورم که انچه در باب دنیا گفتی محض صدق و واقعست
و من نیز از احوال دنیا امری چند مشاهده کرده ام که دانسته ام زوال و فنای
انرا و ترک آن در خاطرم قرار گرفته و در نظرم بسیار حقیر و بیقدر گردیده است
بلوهر گفت که ای پسر پادشاه ترک دنیا کلید درهای سعادت اخرتست پس
هر که طلب اخرت نماید و درش را که ترک دنیاست بیابد بزودی بادشاهی آن
نشاه را میابد و چگونه نرهد نوزی در دنیا و حال انکه حق تعالی چنین
عقلی بتو کرامت کرده است و می بینی که دنیا هر چند بسیار باشد جمع کردن

ان برای این بدیهای فانیست و بدن نه ثبات دارد و نه قوام و هیچ ضرری را از خود
دفع نمیتواند کرد و کرمی او را میگذارد و بیرودت او را منجمد میسازد و بادهای سموم
او را از هم میپاشد و آب غرقش میکند و آفتاب میسوزاندش و هوا تحلیلش
میبرد و جانوران درنده او را میدرند و مرغان بمنقار او را سوراخ میکنند
و با هن بریده میشود و بصدمها درهم میشکند و قطع نظر از عوارض خارجی
مجبولیست مرکب از انواع بیماریها و دردها و المها و مرضها و در کردن این بلاهاست
و منتظر اینهاست و بیوسته از اینها ترسانست و سلامتی خود را باحتمال میداند و ایضا
بهمت آفت قرینست که از اینها خلاصی ندارد هیچ بدنی یعنی گرسنگی و تشنگی و
گرما و سرما و درد و ترس و مرگ و اما آنچه از آن سوال نمودی از امر آخرت پس
بدرستی که امید دارم که آنچه را ادراک یابی درین دنیا بسیار یابی در آخرت یوذاسف
گفت که گمان میبرم که این جماعتی که بدیدم ایشان را با تش سوزاند و از بلاد خود
اخراج کرد اصحاب و یاران تو بودند و طریقهٔ ترا داشتند گفت بلی یوذاسف
گفت که شنیده ام که جمیع مردم اتفاق کرده بودند بر عداوت و مذمت ایشان
بلوهر گفت چنین بود یوذاسف گفت که ایا سبب این چه بود ای حکیم بلوهر گفت
اما آنچه گفتی در باب گوی مردم نسبت با ایشان چه توانند گفت در باب جماعتی
که راست گویند و دروغ نگویند و دانا باشند و جاهل نباشند و از ایشان
بمردم نرسد و نماز بسیار کنند و خواب کم کنند و روزه گیرند و افطار کم کنند
و با انواع بلاها مبتلا شوند و صبر نمایند و تفکر نمایند در احوال دنیا و عبرت گیرند
و در امال و عیال نبسته باشند و طمع در مال و اهل مردم نداشته باشند یوذاسف
گفت که چگونه اهل دنیا در عداوت ایشان متفق شدند و حال آنکه در میان خود
کمال اختلاف و نزاع دارند بلوهر گفت که مثل ایشان در این باب مثل سگی چند
مختلف و در نکارنگ که مردار جمع شده باشند برای خوردن مردار و بر روی
یکدیگر میافتند و بر یکدیگر میزنند و درین هنگام مردی بنزدیک ایشان رسد

همگی دست از نزاع برمیدارند و متفق میشوند و بر امرد حمله می آورند و بر روی
او می جهند و فریاد میکنند با انکه امرد را با مردار ایشان کاری نیست و با ایشان
منازعه در ان حیف ندارد ولیکن چون امرد را پاکانه و غریب دیدند از طور
خود از او وحشت میکنند و با یکدیگر انس و الفت میکنند و با یکدیگر
اتفاق میکنند هر چند پیشتر در میان خود نزاع و اختلاف داشتند پس
بلوهر گفت که ان مردار مثل متاع دنیاست و ان سگهای دیگر انمثل
انواع اهل دنیاست که برای دنیا با یکدیگر نزاع میکنند و خون یکدیگر را
میریزند و مالهای خود را برای تحصیل اعتبارات انصرف مینمایند و ان شخصی
که سگان بر او حمله می اورند و او را بیجهت ایشان کاری نیست مثل صاحب
دینی است که ترک دنیا کرده است و از دنیا بکنار رفته است و با ایشان در امر دنیا
منازعه ندارد و دنیا را با ایشان گذاشته است و با انحال اهل دنیا با او دشمنی
میکنند برای همکانکی که از ایشان دارند ای پسر پادشاه اگر تعجب میکنی تعجب کن
از اهل دنیا که جمیع همت ایشان مصروفست بر جمع دنیا و بسیاری ان
و مفاخرت کردن باعتبارات ان و غلبه جستن دران و چون کسی را
دیدند که دنیا را در دست ایشان گذاشته است و از دنیا دوری کرده است
با او منازعه و خشم و غضب پیشتر دارند از جماعتی که با ایشان بر سر دنیا منازعه
میکنند پس چه حجت باشد اهل دنیا را در منازعه اینجماعت یونداسف گفت
ای حکیم بر سر مطلب من آی و از انکونه سخن بگوی بلوهر گفت که چون طبیب
مهربان بیند که بدن را اخلاط فاسد ضایع کرده است و خواهد که بقوت بدن
کند و انرا قریب گرداند اول مبادرت نمی نماید بغذاهائی که مورث قوت و مولد
گوشت و خونست زیرا که میداند که با وجود اخلاط فاسده در بدن این غذاهای
مقوی باعث قوت مرض و زیادتی فساد بدن میشود و نفعی برای قوت
نمی بخشد بلکه اول او را امساك و پرهیز میفرماید و برای دفع اخلاط فاسده

دواها که او تدبیر میکند
چون اخلاط فاسده

را از بدن او زایل گرداند باو تجویز طعامهای مقوی میکند و درین هنگام مزهٔ
طعام را میابد و فربه میشود و قوت می یابد و متحمل بارهای گران میتواند شد
بمشیت الهی بوذاسف گفت ای حکیم مرا خبر ده از چگونگی اکل و شرب خود بلوهر
گفت که حکما نقل کرده اند که پادشاهی بود با مملکت وسیع و لشکر بسیار
و مال بیشمار و برای زیادتی ملک و مال متوجه جنگ و قتال شد با پادشاه
دیگر و با جمیع لشکر و اسباب و اسلحه و اموال و زنان و فرزندان بجانب
ملک آن پادشاه روان شد و بعد از انعقاد معرکهٔ قتال پادشاه مخالف
بر او ظفر یافت و بسیاری از ایشان را کشتند و پادشاه با بقیه لشکر
منهزم شدند و با زن و فرزندان خود میگریخت تا چون شب در آمد در
نیستانی که در کنار نهری بود با عیال خود بنهان شد و اسپان خود را رها کرد
که مبادا با آواز اسپان دشمن بر مکان ایشان مطلع گردد و شب همه را بنهایت
خوف دران نیستان بسر بردند و هر لحظه صدای سم اسپان دشمن
بگوش ایشان میرسید و موجب زیادتی خوف ایشان می گردید و چون صبح شد
در انجا محصور ماندند که بیرون نمیتوانستند آمد زیرا که عبور از ان نهر ممکن
نبود و از ترس دشمن بجانب صحرا بیرون نمیتوانستند آمد پس او و عیالش
در انجای تنگ ماندند بنهایت آزار و مشقت از سرما و ترس و گرسنگی
و طعامی و توشه با خود نداشتند و فرزندان خورد او از سرما و گرسنگی
میگریستند و فریاد میکردند و در روز در انجا حال ماندند تا انکه یکی از فرزندان
او ازین شدت هلاک شد او را در آب انداختند و دیگر روز دیگر بر انجا گذشتند
پس ان پادشاه با زن خود گفت که ما همه مشرف بر هلاک شده ایم اگر بعضی
از ما بمیرد و بعضی بماند بهتر است از اینکه همه بمیریم مرا بخاطر رسیده که یکی
از این طفلان را بکشیم و او را قوت خود و باقی طفال خود کنیم تا خدا ما را
ازین بلیه نجاتی بخشد و اگر این امر را بتاخیر اندازیم همگی طفلان لاغر و ضعیف

میشوند که

میشوند که از گوشت ایشان سیر نتوان شد و چندان ضعیف شویم که اگر فرجی رود
از غایت ضعف طاقت حرکت نداشته باشیم پس اترن رائی بادشاه را بسندید
و یکی از فرزندان خود را کشتند و در میان گذاشتند گوشت او را خوردند بلوهر گفت
ای پسر پادشاه چه گمان داری در چنین حالی باینمرد مضطر ایا بسیار خواهد
خورد از بابت کرسنه که بطعام فراوانی رسد یا اندکی خواهد خورد ماننده
مضطری که بضرورت لقمهٔ را خورد یوزاسف گفت بلکه گمان من اینست
که اندکی از نهار با نهایت دشواری خواهد خورد حکیم گفت که خوردن و
اشامیدن من در دنیا بهمین نحواست یوزاسف گفت که ای حکیم بگو که این
امری که تو مرا بسوی آن میخوانی ایا چیزیست که مردم از بعقل خود یافته اند و بر هم
چیز اختیار کرده اند از برای خود یا حق سبحانه و تعالی مردم را بآن خوانده است
و اجابت او کرده اند بلوهر گفت که این امری که من ترا بآن دعوت مینمایم از آن
بلند تر و لطیف تر است که از اهل ذهن ناشی تواند شد یا ایشان بعقل خود
تدبیران توانند کرد زیرا که کار اهل دنیا اینست که مردم را با عمال دنیا و زینتها
و عیش و رفاهیت و وسعت و نعمت و لهو و لعب و خواهشها و لذتهای آن
بخوانند بلکه اینچه من بگویم امریست که کافهٔ اطوار اهل دنیا دعوتیست آسمانی
از جانب حق تعالی ظاهر و هویدا و هدایتست براه راست که اعمال اهل دنیا را
درهم میشکند و مخالف طریقه ایشانست و زشتی و بدی اعمال ایشان را
ظاهر میگرداند و ایشان را از هوا و هوس و خواهشهای خود بعبادت
پروردگار خود میکشاند و کسی که ادراک این امر نموده و خدا او را هدایت
نموده است این امر نزد او بسیار ظاهر و روشنست ولیکن از غیر اهلش
مخفی میدارد و پنهان میگرداند از آنکه حق تعالی حق را ظاهر و هویدا
گرداند بعد از پنهانی و خفا و دین حق را رفعت بخشد و بلند گرداند و مذاهب
باطله جهل و فساد را پست گرداند و بر خاک مذلت نشاند یوزاسف گفت

راست گفتی ای حکیم بلوهر گفت که بعضی از مردم هستند که به فطرت مستقیم و فکر
درست پیش از آمدن پیغمبران حق را می یابند و بان راغب میگردند و بعضی هستند
که بعد از بعثت پیغمبران و شنیدن دعوت ایشان اطاعت مینمایند و توای پسر
پادشاه انکسی که بعقل و فراست خود رو بمقصود اصلی کرده یوذاسف گفت که
ایا جمع دیگر هستند که غیر از گروه شما که مردم را بترک دنیا خوانند بلوهر گفت
که در این بلاد جمعی هستند که بزبان اظهار حق مینمایند و اعمال ایشان با عمال اهل
حق نمیماند و باین سبب راهها و ایشان مختلف شده است یوذاسف گفت
که بچه سبب حق تعالی شما را بحق سزاوار تر کردانیده است از ایشان و حال انکه
ان امر غریب آسمانی از یک محل و منبع بشما و ایشان رسیده است بلوهر گفت که
جمیع راههای حق از جانب خدا است و حق تعالی جمیع بندگان را بسوی خود خواندند
پس جمعی قبول کردند و بشرایط انعمل نموده اند و دیگر از ایشان راه حق بفراموده الهی
هدایت نموده اند ظلم میکنند و دقیقه از دقایق شرع و دین را فرو نمیگذارند
و جمعی دیگر قبول کرده اند اما از اجنانچه باید بر پا نمیدارند و بشرایط ان عمل
نمینمایند و باهلش نمیرسانند و ایشان را در اقامت حق و عمل نمودن بشرایع
ملت عزمی و اهتمامی نیست پس ارباب ملت و قوانین شریعت را ضایع میکنند
و بر طبقهای ایشان کرانست و فرق در میان این دو گروه بسیار است زیرا که کسی
که دین را ضایع کند مثل کسی نیست که از محافظت نماید و کسی که امور ملت را
فاسد گرداند مثل کسی نیست که انها را باصلاح آورد و کسی که بر شدتها صبر نماید
در راه حق مثل کسی نیست که جزع کند و بسبب انها ترک حق نماید و از اینجهت است
که ما بحق سزاوار تریم از انجماعت یا بلوهر بر سر این سخن آمد و گفت بر زبان آنجماعت
جاری نمیشود امری از امور دین و ترک دنیا و دعوت نمودن مردم بسوی خدا
مگر انکه فراگرفته اند انها را از اهل حق چنانچه ما از ایشان اخذ کرده ایم ولیکن
فرق در میان ما و ایشان انست که ایشان بدعتها در دین احداث کرده اند و

طالب

طالب دنیا کردیده اند و دل بر اعتبارات ان بسته اند و تفصیل اینحال و حقیقت اینمقال
انست که پیوسته سنت الهی چنین جاری بود که پیغمبران را بسوی خلق می فرستاد
در هر قرنی از قرنهای گذشته بزبانهای مختلف که خلایق را بدین حق دعوت مینمودند
و چون دین ایشان رواج میگرفت و اهل حق با ایشان میگرویدند همه بر یک امر
امر مستقیم میبودند و راه حق واضح بود و دین و شریعت آن پیغمبر در میان
ایشان ظاهر بود و هیچگونه اختلاف و نزاع در میان ایشان نبود و چون ان پیغمبر
رسالتهای پروردگار خود را تمام بخلق میرسانید و حجت الهی را بر ایشان تمام میکرد
و معالم دین و احکام شریعت را برای ایشان برپا میداشت و ظاهر میکرد اجل
ان پیغمبر منتهی میشد حق تعالی او را بجوار رحمت خویش میبرد و اندك زمانی
بعد از رحلت آن پیغمبر است و بر طریقهٔ او میماندند و دین او را تغییر نمیدادند
و بعد از مدتی مردم تابع شهوتهای نفسانی گردیده بدعتها در ان دین احداث
میکردند و اهل جهالت بر اهل علم غالب میشدند و عالم و فاضل کامل کمتر میان
ایشان بود از خوف و بیم ضرر اهل جهل خود را پنهان میکرد و علم خود را ظاهر
نمیکرد و چنان بود که نامش را نمیدانستند و بمنزل و ماوای او راه نمیبردند
و قلیلی از ایشان که در میان مردم بودند اهل جهل و باطل ایشان را سبك میشمردند
و باین سبب روز بروز علم پنهان میشد و جهل ظاهر میگردید و هر چند
قرنها بیشتر میگذشت و بعد از عهد ان پیغمبر زیاده میشد جهالت زیاده
میشد تا بحدی که مردم بغیر جهل راهی نداشتند و جهال غالبتر میشدند
و علما کمتر و مخفی تر میشدند پس معالم دین الهی و احکام شریعت ان رسول را
تغییر میدادند و از جاده شریعت منحرف میگردیدند و با اینحال دست
از کتاب و دین بر نمیداشتند و اقرار بکتاب الهی مینمودند اما با تبدیل و تاویلات باطله
موافق غرضهای خود معانی ان را تحریف میکردند و اصل دین را دعوی میکردند
و حقیقت ان را ترك مینمودند و احکام شریعت را ضایع میکردند و باین سبب

پیوسته اختلاف درمیان اهل دین بهم رسیده است پس هر صفتی و عبادتی که
پیغمبران آورده اند در اصل ان با ما اجماعت موافقت داریم ولیکن در کیفیت
واحکام وسیرتشان با ایشان مخالفیم ودر هر امری که مخالفت ما نموده اند
ما را بر ایشان حجتهای واضح هست وبر بطلان طریقه ایشان گواهان
عادل داریم از کتابهای که خدا فرستاده است ودر دست ایشانست پس
هریک از ایشان که بحکمتی متکلم میشود انچه ما است بر ایشان وانچه
از آثار دین وکلمات حکمت بیان میکنند گواه ما است بر بطلان ایشان زیرا که
ان صفات همه موافق سیرت وصفت وطریقه ما است ومخالف آداب
وطریقهٔ ایشانست پس از کتاب الهی نمیدانند مگر لفظی را واز یاد خدا
نمیدانند مگر اسمی را وحقیقت دین را نمیدانند که از ابر یاد توانند داشت
یوذاسف گفت که چرا پیغمبران در بعضی زمانها مبعوث میشوند
ودر بعضی زمانها مبعوث نمیشوند ودر بعضی زمانها مبعوث نمیشوند
وچرا در هر عصری پیغمبری نمیباشد بلوهر گفت که مثل این پادشاهیست
که زمین خرابی داشته باشد که هیچ اباداتی دران نباشد وارادهٔ تعمیر واباداتی
ان زمین نماید ومرد کاردان ساعی امین خیرخواهی را بان زمین فرستد
وانرا امر نماید که ان زمین را اباد ان کند واصناف درختان بکارد وانواع
زراعتها بعمل اورد ودرخت مخصوصی چند وتخم معنی چند باو دهد
ومبالغه نماید که بغیر انچه پادشاه فرموده دیگر چیزی در ان زمین بعمل
نیاورد وبفرماید که دران زمین نهری جاری کرداند وحصاری بر کرد
ان زمین برآورد واز فساد وخرابی مفسدان انرا محافظت نماید پس انمرد
بیاید وانزمین را بجلیه اباداتی درآورد وموافق فرموده پادشاه درختان
وزراعات بکارد ونهری بسوی ان جاری کرداند ودرختان وزراعتها
بروید ویکدیگر متصل گردد وبعد از اندک زمانی ثمر در امرک در رسد

وکسورا

یکی را خلیفه و جانشین خود نماید و وفات کند پس جمعی بعد از او بهم رسند
و اطاعت آن جانشین نکنند و در خرابی آن زمین بکوشند و هرش را بر کنند و بخشکد
درختان و زراعتهای آن زمین پس چون خبر شود بپادشاه از نافرمانی ایشان
و خرابی آن زمین رسولی دیگر تعیین نماید که احیای آن زمین کند و اصلاح
نماید و با ابادانی اول برگرداند و براین منوالست فرستادن حق پیغمبران و
انبیا را که چون یکی رفت و بعد از او امور مردم فاسد شد باز دیگری را برای
اصلاح ایشان میفرستد یونز اسف گفت که ایا انچه انبیا و رسل از جانب
حق تعالی می آورند مخصوص جمعیست یا شامل جمیع خلقست بلوهر
گفت که هرگاه انبیا و رسل از جانب خدا مبعوث گردیدند جمیع مردم را
دعوت مینمایند پس هرکه اطاعت ایشان کرد داخل زمره ایشان میگردد
و هرکه نافرمانی ایشان کرد از ایشان نیست و هرگز خالی نمیباشد زمین از
فرمان برداری که در جمیع امور اطاعت حق تعالی نماید از پیغمبران و اوصیای
ایشان و برای این امر مثلیست که مرغی بود در ساحل دریا که از اقدم میناسید نتخم
و تخم بسیار میگذاشت و پسی حریص و راغب بود بر جوجه برآوردن و بسیاری
از او در بعضی از زمانها از او میسر نبود تعیش نمودن دران جزیره پس چاره
خود را دران می دید که جلای وطن نموده بزمین دیگر سفر کند تا انزمان
منقضی شود و از خوف انکه مبادا نسل ان منقطع گردد و تخمهای خود را
متفرق گرداند بر اشیان مرغان دیگر پس انمرغان تخم از با تخمهای خود در زیر
بالگرفتند و جوجهای انمرغ نیز با جوجهای مرغان دیگر برآمدند و چون
مدتی برآمد ان جوجها با جوجها قدم الفت گرفتند و در میان ایشان
موانست بهم رسید و چون ایام فرار قدم از وطن خود منقضی شد بهوای
خود مراجعت نمود و شب بسر زمین خود درآمد و بر اشیانهاء انمرغان
عبور مینمود و او از خود را بگوش جوجهاء خود و جوجهاء دیگر

میرسانید پس جوجهای آن چون صدایش را شنیدند از بی آن رفتند و جوجهای
مرغان دیگر که الفت گرفته بودند بجوجهای آن از بی ایشان رفتند و انچه
از مرغان جوجه ان نبودند و با جوجه ان الفت نداشتند از پی او از آن
نرفتند و چون قدم محبت فرزند بسیار داشت جوجهای خود و جوجهای
دیگر از آنکه اینی جوجها پیش آمده بودند رام خود کرد اینید و با خود الفت
داد همچنین پیغمبران دعوت الهی را بر همه مردم عرض مینمایند و اهل حکمت
و عقل اجابت ایشان مینمایند زیرا که فضیلت و رتبه حکمت را میدانند
پس مثل آنمرغ که او از زد مرغان دیگر را مثل پیغمبر انست که همه مردم را براه
حق میخوانند و مثل آن تخمها که متفرق کرد اینید بر اشیانها مثل حکمتست و
انجوجها که از تخمهای انمرغ حاصل شدند مثل علما و دانایانیست که بعد از
غیبت پیغمبر ببرکت او بهم میرسند مثل سایر جوجها که با جوجهای انمرغ
الفت گرفتند مثل جماعتیست که اجابت دعوت علما و حکما و دانایان
مینمایند قبل از بعثت پیغمبران زیرا که حق تعالی پیغمبران را بر جمیع خلق
بفضیل داده است و از برای ایشان از حجتها و براهین و معجزات کرامتی
چند مقرر فرموده است که بدیگری نداده است تا انکه رسالات ایشان
در میان مردم ظاهر گردد و حجتهای ایشان در میان مردم ظاهر
گردد و حجتهای ایشان بر خلق تمام شود و لهذا بعد از بعثت پیغمبران
جمعی میگرویدند بایشان که پیشتر اجابت علما و دانشمندان اهل دین نمیکردند
و این برای انست که حق تعالی دعوت پیغمبران را نور و روشنی و وضوح و تاکید
دیگر داده است که در دعوت دیگران نیست یوذاسف گفت که ای حکیم تو
گفتی که انچه پیغمبران می آورند کلام الهیست یا کلام خدا و ملائکه شبیهست
بکلام مردم بلوهر گفت که نمی بینی که چون مردم میخواهند که بعضی از حیوانات
یا مرغان بفهمانند که نزدیک اینید یا دور شوند یا رو کنند و بیشتر کنند و حیوانات و مرغان

سخن ایشان را نمی فهمند صدائی چند برای فهمانیدن انها از صفیر و اصوات وضع
میکنند که بان وسیله مطلب خود را با ایشان بفهمانند و اگر بلغت خود سخن گویند
انها نخواهند فهمید همچنین بندگان چون عاجزند از فهمیدن کنه کلام
جناب مقدس ایزدی و ملائکه و دانستن حقیقت و کمال و لطف مرتبه
ان سخن لهذا شبیه بسخنان ایشان کلام خود را با ایشان فرستاده با انسخنان
که در میان ایشان شایعست حکمت را با ایشان فهمانیده است مانند ان
اوازهائی که مردم برای فهمانیدن حیوانات و مرغان وضع کرده اند
و بانسان ایشان این مصطلحاتی که در میان ایشان جاریست دقایق حکمت را
برای ایشان واضح و لایح گردانیده است و حجت خود را بر ایشان تمام کرده است
بین کلمات و اصوات برای حکمت و علوم و حقایق بدنیست و مسکنیست
و حکم و حقایق برای کلمات و اصوات جا نیست و روحیست و لیکن
اکثر مردم بغور و کنه کلام حکمت نمیتوانند رسید و عقل ایشان بان احاطه
نمیتواند نمود بان سبب تفاوت و تفاضل میان علما در علم میباشد و هر عالمی
علم را از عالم دیگر اخذ نموده است تا انکه منتهی میشود بعلم الهی که از او بخلق
رسیده است و بعضی از علما را انقدر از علم و دانش کرامت میفرماید که او را
از جمله نجات می بخشند و تفاوت مراتب ایشان بقدر زیادتی علم ایشان است
و نسبت مردم بعلوم و حقایق که از انها منتفع میشود در تقویت ابدان و تمشیت
امور معاش خود و دیده ایشان از دیدن قرص افتاب عاجز است مثل
دیگر این حکمتها و علوم یا مانند چشمه ایست که ابش جاری و ظاهر باشد و منبعش
معلوم نباشد که مردم از اب ان چشمه منتفع میشوند و حیوق می یابند و با
و منبع ان بی نمیبرند مثل دیگر ما مانند ستاره های روشنست که مردم از نور انها
هدایت میابند و نمیدانند که از کجا بر می آید و در کجا پنهان میشود و بر ستاره که
حکمت و علم حق شریفتر و رفیعتر و بزرگتر است از جمیع انچه ما از ایشان

و با این ما مثال

وصف کردیم وتنبیه نمودیم کلید درهای جمیع خیرات وخوبیها است وموجب
نجات ورستگاری از جمیع شرور وبدیها است ایجا است که هرکه ازان بیاشامد
هرگز نمیرد وشفای جمیع دردها است که هرکه خود را بان آمداوا نماید هرگز خسته
نگردد در راه راستیست که هرکه بان راه برود هرگز گمراه نشود ریسمان محکمیست
از جانب خدا اویخته که هرگز گسسته نمیشود وهرکه در دست دارد ازاهرگز کور
نگردد وهرکه جنگ دران زند رستگار گردد وهدایت یابد وپیوند او با حق
هرگز نگسلد یونانی اسف گفت که چرا این حکمت وعلم که ازابا بین درجه از فضل
وشرف ورفعت وقوت ومنفعت وکمال ووضوح وصف کردی جمیع مردم
ازان منتفع نمیگردند حکیم گفت که مثل حکمت مثل آفتاب است که بر جمیع مردم
از سفید وسیاه وکوچک وبزرگ طالع میگردد پس هرکه خواهد ازان منتفع
گردد نفع خود را ازان منع نمینماید واز دور ونزدیک هرکه باشد او را از روشنی
خود محروم نمیگرداند پس اگر کسی نخواهد از آفتاب منتفع شود او را بر آفتاب
حجتی نخواهد بود زیرا که آفتاب منع فیض خود از کسی نکرده است وهمچنین
حکمت درمیان مردم که همه کس را احاطه کرده است ومنع فیض ونفع خود
از کسی نکرده است ولیکن انتفاع مردم ازان بتفاوتست چنانچه مردم در انتفاع
بنور آفتاب برسر قسمند بعضی بینایند ودیده روشن دارند از ضوء آفتاب
بروجه کمال انتفع میبابند واشیا را بآن می بینند وبعضی کورند واحساس
نور نمیکنند بحدی که اگر چندین آفتاب بتابد ازانها بهره نمیبرند وبعضی
ضعیف البصر ند که نر ایشان از انور میتوان شمرد ونه بینا همچنین سخن
حق وکلام حکمت آفتابیست که بر دلها میتابد بعضی که صاحب بصیرتند
ودیده دل ایشان روشنست انرا می یابند وبانعمل مینمایند واز اهل علم حکمت
ومعرفت میگردند وبعضی که دیدهٔ دل ایشان کوراست بسبب انکار حق سخن
حق را قبول نمیکنند وبا وعمل نمینمایند مانند انکور بچشم ظاهر که از آفتاب بهره

نمیبرد وبعضی که دلهای ایشان بانهتای نفسانی بیمار گردیده ودیده دل ایشان را
ضعیف وکند کرده است از نور خورشید علم وحکمت بهرهٔ ضعیفی میبرند
وعلم ایشان پست وعمل ایشان اندکست وچندان تمیز میان نیك وبد وحق
وباطل نمیکنند وبدانکه اکثر مردم در پیدائی خورشید علوم ومعارف کورانند
که ازان هیچ بهره نمیبرند یونس گفت که ایا کسی میباشد که اول سخن حق
را بشنود اجابت ننماید وانکار کند وبعد از مدتی اجابت کند وقبول نماید
بلوهر گفت بلی حال اکثر مردم نسبت بحکمت چنین است یونس گفت
آیا پدرم هرگز ازین سخنان حکمت چیزی شنیده است بلوهر گفت که گمان
ندارم که شنیده باشد شنیدن درستی که در دل او جا کرده باشد وخیرخواه
مهربانی در این باب باو سخن گفته باشد یونس گفت که چرا حکماء در پیدائی
مدید پدرم را بر اینحال گذاشتراند وامثال این سخنان حق را باو نگفته اند
بلوهر گفت که زیرا که ایشان محل سخن خود میدانستند وبسا باشد که ترك
کنند گفتن سخن حکمت را با کسی که از پدر تو بهتر شود وطبعش ملایم تر باشد
وبیشتر قبول کند برای اینکه اورا قابل آن سخن ندانند وبسیار است
دانائی با کسی در تمام عمر معاشرت نماید ودر میان ایشان نهایت انس ومودت
ومهربانی باشد ومیان ایشان در هیچ چیز جدائی نباشد الا در دین وحکمت پس آن
حکیم دانا غم خورد بر او وبرای حال او غمگین باشد وبسبب اینکه او را قابل ندانند
اسرار حکمت را باو نگوید چنانچه نقل کرده اند که پادشاهی بود در نهایت
عقل وفطرت ومهربان بود برعیت وپیوسته در اصلاح ایشان میکوشید
وبامور ایشان میرسید وان پادشاه وزیری داشت موصوف بر صدق
وراستی وصلاح ودر اصلاح امور رعیت اعانت او مینمود ومحل اعتماد
ومشورهٔ او بود ووزیر در کمال عقل ودین داری وورع وپرهیزکاری
بود وبترك دنیا راغب بود وبخدمت علما وصلحا ونیکان بسیار رغبت مینمود

وسخنان حق از ایشان فراگرفته بود وفضل وبزرگی ایشان را دانسته بود ومحبت
ایشان را بدل وجان قبول کرده بود واورا نزد پادشاه قرب ومنزلت عظیم بود و
پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمیداشت ووزیر نیز با پادشاه برابر نمیتوانست
سلوک مینمود ولیکن از امر دین واسرار حکمت ومعارف چیزی بر او اظهار
نمینمود وبر اینحال سالها با یکدیگر گذرانیدند ووزیر هرگاه که بخدمت
پادشاه می آمد بظاهر سجده بتان میکرد وتعظیم ایشان مینمود وغیر آن
از امور باطل ولوازم کفر را ارتکاب مینمود از برای تقیه وحفظ نفس
خود از ضرر پادشاه ووزیر از اشفاق ومهربانی که بان پادشاه داشت بسیار
از گمراهی وضلالت او دلگیر وغمگین بود تا انکه روزی با برادران خود که اهل
دین وحکمت بودند در باب هدایت پادشاه مشوره نمود ایشان گفتند
که در حذر باش که مبادا تاثیری در او نکند وضرر بتو واهل دین تو برساند
پس اگر یابی که قابل هدایت هست وسخن در او تاثیر خواهد کرد در امر دین
با او سخن بگو واز کمالات حکمت او را آگاه ساز واگر نه با او سخن مگوی که موجب
ضرر او بتو واهل دین تو میگردد زیرا که پادشاهان مغرور نمیبایدشد
واز قهر ایشان ایمن نمیباید بود وبعد از آن بپوسته ووزیر در این اندیشه
بود وبپادشاه اظهار خیرخواهی واخلاص مینمود ومنتظر فرصت بود که
محل مناسبی او را نصیحتی کند واورا هدایت نماید وپادشاه با آن کفر وضلالت
در نهایت هواری وملایمت بود وبپوسته در مقام رعیت پروری واصلاح
امور وتفقد احوال ایشان بود وبعد از مدتی که حال میان پادشاه ووزیر
بر اینمنوال گذشت شبی از شبها بعد از انکه ثلث شب گذشته بود همگی در خواب رفته بودند
پادشاه با وزیر گفت بیا سوار شویم ودر این شهر بگردیم وببینیم که احوال
مردم چونست ومشاهده نمائیم واثار باران نهاری را که در این ایام بر ایشان
باریده است وزیر گفت بلی بسیار نیکست وهر دو سوار شدند ودر نواحی

غایت

شهر

شهر میگشتند و در اثنای سیر بمزبله رسیدند و نظر پادشاه بروشنی افتاد که از طرف
امزبله میتافت بوزیر گفت که از بجا این روشنائی میباید رفت که خبر این را معلوم
کنیم پس از مرکب فرود آمدند روان شدند تا رسیدند بسقبی که از انجا روشنی
میتافت چون نظر کردند مرد درویش بد قیافه دیدند که جامهای بسیار کهنه
پوشیده از جامهائی که در مزبلها اندازند و متکائی از قضله و سرگین برای خود
ساخته بران تکیه زده است و در پیش روی او ابریق سفالین پر از شراب کذائی
و طنبوری در دست کرفته میتوازد و زنی در زشتی خلقت و بدی هیئات
و کهنکی لباس شبیه بخود ش در برابرش ایستاده است و هر کاه که شراب
میطلبد از زن ساقی او میشود و هر کاه که طنبور مینوازد از زن برایش میرقصد
و چون شراب مینوشد زن او را تحیت میکند و ثنا میکوید بنوعی که پادشاه ان را
ستایش کند و او نیز زن خود را تعریف میکند و سیدة النسا میخواند
او را و بر جمیع زنان تفضیلش میدهد و آن هر دو یکدیکر را بحسن و جمال
میستایند و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب عیش میکنند پادشاه
و وزیر مدتی مدید چنین بر پا ایستاده بودند و در حال ایشان نظر میکردند و از لذت
و شادی ایشان از انحال کشف تعجب مینمودند و بعد ازان برکشتند و پادشاه
بوزیر کفت که کمان ندارم که ما و تو را در تمام عمر اینقدر لذت و سرور و خوشحالی
رو داده باشد که این مرد و زن از زندکانی خود دارند و در این شب و کمان دارم
که هر شب و کمان دارم که هر شب در این کار باشند پس وزیر چون این
سخن اشنا را از پادشاه شنید فرصت غنیمت شمرد و کفت ای پادشاه
میترسم که این دنیای ما و شما پادشاهی تو و این بهجت و سرور که باین لذتهای
دنیا داریم در نظر انجماعتی که پادشاهی دایمی را میدانند مثل این مزبله
و این دو شخص نماید و خانهای ما که سعی در بنا و استحکامش میکنیم در
نظر ما مینماید و ببیهای ما نزد انکسانی که پاکیزکی و نضارت و حسن و جمال

معنوی را فهمیده اند چنان نماید که این دو بدیقه ریشت در نظر ما مینمایند
وتعجب انسعادتمندان از لذت وشادی ما بعیشهای دنیای مذموم ما نند تعجب
ما باشد از لذتهای این دو شخص بحال ناخوشی که دارند پادشاه گفت که ایا میتوانی
جمعی را که باینصفت که بیان کردی موصوف باشند وزیر گفت بلی پادشاه
گفت که کیستند ایشان وزیر گفت که ایشان جمعی اند که بدین الهی گرویده اند
وملک وپادشاهی اخرت ولذت انرا دانسته اند وبسوسته طالب سعادتهای اخرتند
پادشاه گفت که ملک اخرت کدامست وزیر گفت که آن نعیم ولذتیست که شدت
وجفا بعد ازان نمیباشد وتونکریست که بعد ازان فقر واحتیاج نمیباشد
وشادیست که در عقب آن هرگز اندوهی نیست وصحتیست که بیماری از
پیش نیست وخشنودیست که هرگز باو وخشم زایل نمیگردد وایمنی است
که بترس مبدل نمیشود وزندگیست که مرگ بعد ازان محالست وپادشاهی
بی زوالست اخرت خانه هستی وبقاست ودار زندگی وحیوة بی انتهاست
تغیر احوال دران نمیباشد حذا از ساکنان دار اخرت برداشته است درد
وپیری وتعب وجفا وبیماری وکرسنکی وتشنکی ومرگ را ای پادشاه انیست
صفت ملک اخرت که بیان کردم پادشاه گفت که ایا برای داخل شدن انخانه
وفایز شدن بان سعادت فرزانه راهی ووسیله وسببی وحیله میدانی
وزیر گفت بلی انخانه مهیاست برای انکه هرکه انرا ازرهش طلب نماید وهرکه
ازدرکاهش بدراید البته بان ظفر مییابد پادشاه گفت که تو چرا مرا پیش
ازین بچنین خانه راه ننمودی واوصاف انرا برمن بیان نمیکردی وزیر گفت
که از جلالت وهیبت پادشاهی توحذر میکردم پادشاه گفت که اکر این امری
که تو وصف کردی البته واقع باشد سزاوار نیست که ما انرا ضایع کنیم وخود را
ازان محروم کردانیم وسعی در تحصیل آن ننمائیم بلکه باید جهد کنیم تا خیر
انرا مشخص نمائیم ویا نظفر یابیم وزیر گفت که رخصت میفرمائی که مکرر وصف

اخرت را برایتو بیان کنم تا یقین تو زیاده گردد پادشاه گفت که بلکه ترا امر میکنم
شب و روز در ایکار باشی و نگذاری که سر امر دیگر مشغول گردم و دست از این
سخن برنداری بدرستی که این امر عجیب غریبست که از اسهل نمیتوان شمرد
و از چنین امر عظیمی غافل نمیتوان شد بعد ازین سخنان وزیر و پادشاه
راه نجات پیش گرفته بسعادت ابدی فایز گردیدند یوذاسف گفت که من
از اندیشه این راه نجات بهیچ امر دیگر مشغول نخواهم شد تا از ایدست آورم
و با خود چنین اندیشه کرده ام که در میان شب با تو بگریزم هر وقت که اراده
رفتن نمائی بلوهر گفت که کجا ترا طاقتان هست که با من بیائی و کجا
صبر میتوانی کرد بر رفاقت و مصاحبت من و حال انکه مرا خانه و ماوائی
نیست و چهارپای و بار برداری ندارم و مالک نقره و طلائی نیستم و از وقت
چاشت و شامی با خود بر نمیدارم و بغیر این کهنه پوشیده ام جامهٔ ندارم و
در شهرها قرار نمیگیرم مگر اندك زمانی و از شهر بشهر میگردم و هر گز از منزلی
کردهٔ نانی با خود بمنزل دیگر نمیبرم یوذاسف گفت که امید وارم که انکسی
که بتو توانائی صبر بر این احوال داده است بمن نیز کرامت فرماید بلوهر گفت
که اگر البته مصاحبت مرا اختیار میکنی و بغیر این راضی نمیشوی مانند تو انکسی
خواهی بود که دارای مادی ان مرد فقیر را اختیار نمود یوذاسف گفت که
انقصه را بیان فرما که چون بوده است بلوهر گفت که نقل کرده اند که جوانی
بود از فرزندان اغنیا و دختر عمّی داشت صاحب ثروت و مال و حسن
و جمال و پدرش اراده نمود که ان دختر را بعقد او در آورد و انجوان از یتیمعنی
کراهت داشت و عدم رضای خود را به پدر اظهار نمود و پنهانی از شهر
بیرون رفت و متوجه شهر دیگر شد و در عرض راه کذار انجوان بخانه
مرد فقیری افتاد و در در انخانه دختر زیبا دید که ایستاده است و دو جامه
کهنه در بر دارد آن دختر او را خوش آمد و از او سوال نمود که تو کیستی

گفت من دختر مرد بزرگی ام که در اینجا نه میباشد ان جوان نزد پدر را طلب نمود
وچون پدر آمد دختر او را برای خود خواستگاری نمود آن مرد گفت که تو از
فرزندان اغنیا و توانگرانی و دختر فقرا و مسکینان را نمیتوانی خواست
جوان گفت که دختر تو مرا بسیار خوش آمده است و دختر صاحب حسب
ومال وجمال را میخواستند که من تزویج نمایند من ازان گریخته ام برای انکه ازا
نمیخواستم و دختر تو را پسندیده ام دختر خود را در عقد من در اور که انشاء الله
از من خیر و نیکو عمشاهده خواهی نمود و مخالفت رضایتو نخواهم بود مرد پدر
گفت که چگونه دختر خود را بتو دهم وحال انکه راضی نمیشوم که دختر ما را
از پس ما بیرون بری و گمان ندارم که اهل تو هم راضی باشند که این دختر را
نزد ایشان بری جوان گفت که من نزد شما میمانم و دختر شما را بیرون نمیبرم
مرد پدر گفت که پس زینت خود را بیفکن و جامه در خور ما در پوش و بخانه زیب و ۳
ما در آی انجوان چنین کرد و چند گهنه از جامهای ایشان گرفته پوشید و
با ایشان نشست پس آنمرد پدر از احوال او سوال نمود با او صحبت میداشت
که تا عقل و دانشش را بیازماید تا انکه بر او ظاهر شد که عقلش کامل است
وانکار را از روی سفاهت و بیخردی نکرده است پس با و گفت که چون تو ما را
اختیار نمودی و بما راضی شدی و در پیشی ما را پسندیدی برخیز و با من
بیا پس او را بسر دا بر برد چون جوان بان سرداب در آمد دید که در پشت
خانه ان مرد پر خانها و مسکنها است در نهایت وسعت و غایت زیبائی
که در مدت عمر خود مثل انها ندیده بود و از ابر سر خزانها بر دکه انچه آدمی
بان محتاج میباشد در انها مهیا بود و از ابر سر خزانها بر دکه انچه ادمی بان
محتاج میباشد در انها مهیا بود پس کلید تمام خزاین خود را با نجوان داد
و انچه خواهی بکن که نیکو جوانی هستی تو و انجوان بسبب ترک خواهش
بتمام خواهشها رسید یو ناسف گفت که امید وارم که من نیز مثل انجوان

گفت همو انجنان وصاکن کرده
و انگاه و است انخلق نیز کرده
و انشاء الله با خواست

باشم وطریقهٔ او را اختیار نمایم وامر دین عقل بخود او را آموده تا بر او اعتماد نمود و چنین
میبایم که تو نیز در مقام تفتیش و امتحان عقل من هستی بفرما که در باب عقل
من چه چیز بر تو ظاهر گشته است بلوهر گفت که اگر این امر بدست من میبود
از امتحان عقل تو بمجرد دیدن اکتفا میکردم ولیکن بر گردن من لازم گردیده است
متابعت سنت وطریقه که پیشوایان هدایت و امامان طریقت برای ما مقرر ساخته اند که در استعلام توفیق هر کس بنهایت باید رسید و راز های
مکنون سینها را بلطایف حیل و تجارب استعلام باید نمود و من میترسم
که اگر مخالفت سنت ایشان نمایم احداث بدعتی در راه حق کرده باشم و من
امشب از پیش تو میروم و هر شب بدر خانهٔ تو میایم پس تو با خود تفکر نما
و بسیار تدبر بکن و هر چیز را زود تصدیق مکن و بهر فکری زود راضی
مشو تا آنکه بعد از تامل و تانی و تفکر بسیار حقیقت آن امر بر تو ظاهر گردد
و در حذر باش که مبادا هوا های و شبهه های شیطانی ترا از حق بکیباند و بباطل
میل دهد و در مسائلی که ترا در آن شبهه عارض شود بعد از تامل بسیار با من مطارحه
کن و هر گاه که عازم بیرون رفتن شوی مرا اعلام بخش و در این شب بهمین اکتفا
نموده یوز اسف را وداع نمود و بیرون رفت و شب دیگر بنزد او آمد و بر او
سلام کرد و او را دعا کرد و از جملهٔ دعا های او این بود که سوال میکنم از خداوندی
که اول است و قبل از همه اشیا بوده است و هیچ چیز از او نبوده است و راه او را نمی
یابد و عظیم و بزرگوار تر نیست که عظمت او را نهایت نیست و یکتا و بیکانه است
که احدی در خداوندی با او شریک نیست و قاهر تر نیست که او را همتا نیست
از تو پیدا و رنده تر نیست که در آفرینش کسی را شریک خود نساخته است و قادر
و توانا تر نیست که ضدی هرگز نداشته است صمد تر نیست که همه کس را باو احتیاج
و مانندی و شبهی ندارد و پادشاهی نیست که در پادشاهی معاونی ندارد
که ترا پادشاه عادل گرداند و بپیشوا و هادی اهل دین سازد و بگرداند ترا قاید مردم

دار نخواهی یافت که از من بشنوی
نبایکیرد از دروغ تو عقل تفکر نما

و بعد از هر چیز که او را دیده و هیچ چیز نا دیده
نمانده و گفته است که هر گز نخواهد
و معارضی نخواهد

بسوی تقوی و پرهیزکاری و روشنی بخش مردم از کوری و ضلالت و گمراهی
و ترک دنیا و زهد دنیا ترا کرامت فرماید و ترا دوست دار صاحبان عقل
و خرد و دشمن ارباب بطالت و جهل گرداند تا آنکه برساند ما و ترا بآنچه
وعده فرموده است بر زبان پیغمبرانش از درجات عالیه بهشت و منازل
رفیعه رضا و خشنودی بدرستی که امید ما از خداوند خود ظاهر و
هویداست و خوف و ترس او در دل ما مکنون و مخفیست و دیده‌های
ما بسوی کرامت او باز است و کردنهای ما نزد اطاعت او خاضع و ذلیلست
و جمیع امور ما بتوفیق و هدایت اوست پس یوذاسف را از استماع این
سخنان رقت عظیم حاصل شد و رغبت او بسوی خیر و کمال بسی زیاده گردید
و از کمال حکمت و دانائی آن حکیم متعجب گردید برسید که ای حکیم مرا خبر ده که
از عمر تو چند سال گذشته است گفت دوازده سال یوذاسف از این سخن
متعجب شد و گفت فرزند دوازده ساله طفل میباشد و من ترا در سن
کهولت و شصت سالگی می بینم حکیم گفت از ولادت من نزدیک بشصت
سال گذشته است ولیکن تو از عمر من سوال نمودی و عمر زندگانی نیست
و زندگی نمیباشد مگر در دین حق و عمل بخیرات و ترک دنیا و ازان زمان که
با بینائی آلا موصوف گردیده ام تا حال دوازده سالست و پیش ازان بسبب
جهالت و قلت عمل از بابت مردگان بودم و ایام مرا از عمر خود حساب نکنم
پس پادشاه گفت که ای حکیم چگونه کسی که میخورد و می آشامد و حرکت میکند
مرده می نامی حکیم گفت که برای آن مرده اش میخوانم که با مردگان شریکست
در نام هم میباید موافق ایشان باشد یوذاسف گفت که هرگاه تو این
حیوة ظاهر را حیوة نمیدانی و بآنقسم زندگانی چندان مسرور نیستی
میباید که بر طرف شدن این حیوة راهم مرگ ندانی و ازان کراهیت
نداشته باشی با وجود حیوة معنوی که داری بلوهر گفت که اگر باین زندگانی

اعتنا میفرمودم و از زوال این کراهت میداشتم خود را بچنین مهلکه نمی افکندم
که نزد تو ایم با وجود آنکه میدانم که پدر تو چه مقدار بر اهل دین ما خشم
دارد و در مقام اضرار و دفع ما است پس از اینجا بدان که این مرگ را مرگ نمیدانیم
و این زندگی را حیوة نمیشماریم و از مرگ کراهت نداریم و چگونه رغبت بحیوة
داشته باشد کسی که ترک لذتهای خود از ان زندگی کرده باشد و چگونه گریزد
از مرگ کسی که نفس خود را بدست خود کشته باشد ای پسر پادشاه مکرنه بینی
که انان که در دین کامل گردیده اند چیزهائی را که مردم زندگی دنیا را برای انها
میخواهند از اهل و مال ترک کرده اند و از مشقت عبادت چندان متحمل
شده اند که جز بمرگ از ان نمی اسایند و فارغ نمیگردند پس کسی که از لذتهاء
زندگانی متمتع نگردد زندگانی بچه کار او می آید و کسی که او را راحت نباشد
مگر از مرگ گریزان باشد یوذاسف گفت که راست میگوئی ای حکیم ایا مسرور
میشوی که فردا مرگ ترا دریابد بلوهر گفت که اگر امشب مرگ را بیابم خوشتحال
تر میشوم از انکه فردا بمن رسد بدرستی که کسی که نیکی پدر را همید وجزای
هر یک را نزد حق تعالی دانست البته ترک میکند عمل بد را از بیم عقاب و بعمل می اورد
عمل نیک را بامید ثواب و کسی که یقین بوجود خداوند یکانه دارد و بوعدهاء
او تصدیق کرده است البته مرگ را دوست میدارد برای امید وایمنی که بعد از
مرگ از فضل پروردگار خود دارد و دنیا را نمیخواهد و از ان کراهت دارد
از ترس انکه مبادا بشهوتهای دنیا فریفته گردد و مرتکب معصیت حق تعالی
شود پس مرگ را بر زندگی نمیخواهد که از شرفتنه دنیا امین گردد و بسعادت
عقبا فایز شود یوذاسف گفت که چنین کسی که تو میگوئی کجا یش دارد که
پیش از اجل خود را هلاک کرده اند برای امید نجات و رسیدن بسعادات
ای حکیم برای ما مثلی بیان فرما از برای اهل این روزگار و اهتمام ایشان در عبادت
بتهای خود بلوهر گفت که مردی باغی داشت که در ابادانی ان میکوشید و سعی

جواز مرگ

تمام درخدمتکاران باغ مینمود ناگاه روزی کنجشکی را دید که بر روی درختی
از درختهای بستان او نشسته و میوه از او میخورد ازان بخشم آمد و تلهٔ نصب
کرد تا کنجشک را شکار کرد و چون قصد کشتن آن نمود حق تعالی بقدرت
کاملهٔ خود آن کنجشک را بسخن درآورد و بصاحب باغ گفت که تو همت بر
کشتن من گماشته و در من آنقدر کوشت نیست که ترا از گرسنگی سیر گرداند یا از
ضعف قوت بخشد بیا تا ترا هدایت کنم بامری که از برای تو بهتر باشد از کشتن
من گفت ان چه چیز است کنجشک گفت که مرا رها کن تا ترا سه کلمه تعلیم نمایم
و سه نصیحت کنم که اگر انها را حفظ نمائی از برای تو بهتر باشد از اهل و مال
تو آنمرد وعده کرد که چنین خواهم کرد مرا خبر ده ازان سخنان کنجشک گفت
انچه بتو میگویم حفظ نما و عمل کن اندوه مخور بر انچه از تو فوت شود و باور
مکن چیزی را که محالست و از عقل دور است و طلب مکن چیزی را که بدست تو نیاید
و تحصیل ان نتوانی نمود انمرد چون انسخنان را شنید کنجشک را رها کرد پس
پرواز نمود و بر شاخ درختی نشست و با انمرد گفت که اگر بدانی که از رها کردن
من چه چیز از دست تو بدر رفته است هرائینه خواهی دانست که آنچه چیز
بسیار عظیم گرانمایه محروم گشته انمرد گفت که ان چه چیز است کنجشک
گفت که اگر مرا میکشتی از حوصلهٔ من مروارید بیرون می اوردی بقدر
تخم قاز و بسبب آن در تمام عمر بینیاز میشدی و سرمایهٔ عظیم بهم میرسانیدی
انمرد چون این سخن شنید از رها کردن آن ندامت بسیار برد و غمگین شد
ولیکن اظهار ننمود و گفت از گذشته سخن مگو که گذشته گذشت بیا تا من ترا
بخانه برم و ترا گرامی دارم و جای نیکو برای تو تعین نمایم کنجشک گفت ای جاهل
من میدانم که چون بر من ظفر یابی مرا بنگاه نخواهی داشت و از ان سخنان
که من بفدای خود بتو گفتم هیچ منتفع نشدی من نگفتم که بر گذشته تاسف
مخور و امری که شدنی نیست تصدیق مکن و انچه را بان نتوانی رسید طلب مکن

نمایم ل

والحال تواند وه میخوری برامری که گذشته است واز دست تو بدر رفته است وطلب
میکنی بازگشتن مرا بسوی خود ومیدانی که ترا میسر نمیشود وبتصدیق میکنی
که در چنین دان من مروارید باشد بقدر تخم قار وحال انکه جمیع بدن من
بقدر تخم قار نیست بلوهر گفت که همچنین این گروه که اورا بتها بدست خود
ساخته اند ومیگویند که اینها ما را خلق کرده اند وخود محافظت ان بتها
مینمایند از ترس اینکه مبادا دزدها بتها ببرد وگمان میکنند که بتان حافظ و
نگه دارنده ایشان اند واموال ومکاسب خود را خرج اصنام میکنند وگمان
میکنند که بتان رازق ایشانند پس طلب مینمایند از بتان چیزی چند را که
از ایشان حاصل نمیگردد وبانها نمیرسند وبامری محال که عقل حکم ببطلان
میکند تصدیق مینمایند پس آنچه بر صاحب باغ لازم بود از سفاهت وملامت
برایشان نیز لازم می آید یوذاسف گفت راست میگوئی ای حکیم بدرستی که
من همیشه حال این بتها را بعقل خود میدانستم وهرگز میل عبادت شان
نکردم وامید چیزی از ایشان نداشتم پس خردمند مرا از چیزی که مرا بسوی
آن میخوانی وبرای آن خود را بسنده میدانی چه چیز است بلوهر گفت که مراد
از دینی که من ترا بان میخوانم برد وچیز است یکی شناخت حق جل وعلا و
دیگری عمل نمودن بامری چند که موجب خشنودی اوست یوذاسف گفت
که حق تعالی را چگونه باید شناخت حکیم گفت که ترا دعوت مینمایم که بشناسی
خداوند خود را باینکه یکتاست وشریک ندارد وهمیشه در یکانگی
خود بر وجه کار بود وانچه غیر اوست همگی تربیت کرده شده اوست وآفریدگار
وانچه غیر اوست همه مخلوق واو آفریده اویند وآنکه او قدیمست وهرچه
غیر اوست حادث است واو صانع اشیاست وهرچه غیر اوست مصنوع
وساخته شده اوست وانکه او تدبیر کننده امور است وجمیع اشیا غیر
او تدبیر کرده شده اویند واو باقیست وانچه غیر اوست فانیست واو

عزیز است وغیر او خوار و ذلیل است وانکه او خواب ندارد و غافل نمیشود و نمیخورد
و نمی آشامد و ضعیف نمیشود و کسی بر او غالب نمیشود و عاجز نمیگردد و بخبر
میباشد و آسمان و زمین و هوا و صحرا و دریا و جمیع اشیا در تحت قدرت و فرمان
اویند و انکه اشیا را از کتم عدم بیاده بدن خلق نموده است و همیشه بوده است
و پیوسته خواهد بود و فنا و زوال بر او راه ندارد و محل حوادث نمیباشد
و احوال مختلفه در او بهم نمیرسد و بگذشتن زمانها تغیری در او حادث
نمیشود و از حالی بحالی نمیگردد و هیچ مکانی از او خالی نیست و هیچ مکانی
نیست و نسبتش بجمیع مکانها مساویست و بمکانی نزدیکتر از مکان
دیگر نیست دانائیست که هیچ چیز بر او مخفی نیست توانائیست که هیچ چیز
از قدرت او بیرون نیست و باید که بدانی که مهربان و رحیم و عادلست
و برای اطاعت کنندگان خود ثوابها مهیا کرده است و برای عاصیان
عقابها مقرر فرموده است و باید که عمل نمائی باموری که موجب رضا
و خشنودی او میگردد و اجتناب نمائی از چیزهائی که باعث غضب و خشم
او میشود یوذاسف گفت که کدام عملست که موجب رضای خداوند
یکانه آفریننده اشیا میگردد بلوهر گفت که رضای الهی در انست که اطاعت
او کنی و معصیت و نافرمانی نکنی و بمردم برسانی انچه را توقع داری
که ایشان بتو برسانند و از مردم باز داری انچه را میخواهی که ایشان از تو
باز دارند و عدالت نمودن با خلق موجب خشنودی اوست و متابعت
آثار انبیا و رسل نمودن و از سنت و طریقه ایشان بدر نرفتن عین رضای
پروردگار است یوذاسف گفت که ای حکیم دیگر باره در باب زهد و ترک
دنیا سخن بگو و مرا از احوال آن باخبر گردان بلوهر گفت که چون در دنیا
دنیا را که دار تغیر و زوال و تقلب احوال است و دیدم اهل دنیا را که پیوسته
در دنیا نشانه تیرهای مصایب و نوایب و بلاها ایند و همگی در کمند

و فنا ایند

وفایند و دیدم صحت دنیا را که بعد از ان بیماری هست و جوانیش ببری و غنا
و توانگریش بفقر و در ویشی مبدل میگردد و فرحش باندوه و عزش بذلت
و راحتش بشدت منقلب میگردد و امنیتش بخوف و حیاتش بموت منتهی
میشود و دیدم که عمرها بسیار کوتاهست و مرگ در کمین است و قدر اندازان
تقدیرات ایزدی تیرهای قضا بسوی هرکس در کمان بوستراند و بدنها در نهایت
ضعف و سستی و ناتوانیند و را هیچ بلائی امتناع و ابا ندارند و دفع هیچ بلیه
از خود نمیتوانند کرد از مشاهده این احوال بیقین دانستم که دنیا منقطع و را
کهنه میگردد و فانی میشود و بانچه از دنیا دیدم دانستم احوال انچه را ندیدم
و از ظاهر دنیا حال باطنش را معلوم کردم و واضح و مخفی و استکار و نهانش
را شناختم و از گذشته اش احوال آینده اش را مشخص کردم پس چون دنیا را
شناختم ازان حذر کردم و چون بعیبهای ان پی بردم اشتیاق ازان گریختم ای
یوناسف می بینی کسی را در دنیا در پادشاهی و نعمت و شادی و راحت و
وعیش و رفاهیت که مردم بر حال او رشک میبرند در شادی جوانی و طراوت
بدن و شادمانی رشک فرمانروای عالمیان است و زیبائی سلطنت و کامرانی
و صحت بدن و فراغ خاطر و وسعت ملک و نعمت که ناگاه دنیا از و برمیگردد
در هنگامی که در عین سرور و بهجت و زینت و راحتست از همه احوال
خوش وقت تر است پس بدل میکند عزتش را بذلت و شادیش را باندوه
و نعمتش را ببد حالی و توانگریش را ببد ویشی و فراخی نعمتش را بتنگی
و شدت و جوانیش را ببیری و رفعتش را ببستی و حیاتش را بموت
پس او را می افکند در سوراخی تنگ بر وحشت تنها و بکس و غریب
هم از دوستان جدا میگردد و ایشان از او مفارقت مینمایند و برادران
و یاران او را و امیگذارند و از ایشان حمایتی نمیابد و فریب خورده بود
از دوستی دوستان و در اینحال دفع مضرتی از و نمینمایند و عزت و ملک

وپادشاهی واهل ومال اورا بغارت میبرد انکسی که بعد از او بر سریر ملک می نشیند
وچنان از خاطرها فراموش میگردد که گویا هرگز در دنیا نبوده وهرگز نامش بر
زبانها جاری نگردیده وهنرهای او را متزلتی در دنیا نبوده وهرگز مالک بهره از
زمین نگشته پس ای پسر پادشاه دنیا را خانه خود مدان ومسکن خویش قرار
مده ومزارع ومساکن او را ترک کن اف بر و وتف بر روی او باد یوذ اسف گفت
که اف بر دنیا وبر کسی که فریب او را بخورد با این رسوائی احوال آن ورقت نمود وگفت
ای حکیم دیگر سخنی بگو که سخن تو شفای دردهای سینهٔ منست بلوهر
گفت که بدرستی که عمر بسی کوتاهست وشب وروز بزودی او را طی میکنند
ورحلت از دنیا بزودی او را طی میکنند ورحلت از دنیا بزودی وسرعت دست
میدهد وعمر هرچند دراز باشد آخر مرگ میرسد وهرگز در دنیا رحل اقامت
انداخته البته بسفر آخرت رحلت مینماید پس آنچه جمع کرده است برای آینده میشود
وآنچه برای دنیا سعی کرده ضایع میشود وبناهائی که محکم ساخته خراب میگردد
ونامش از زبانها ویادش از خاطرها برطرف میشود وحشمتش کم میشود ویدنش
میپوسد وشرفش خواری پستی مبدل میگردد ونعمتهای دنیا وبال او میشود وکسبهای
دنیا باعث زیانکاری او میگردد پادشاهی او بمیراث بدیگران میرسد وزوجاتش
بخواری مبتلا میشوند وزنانش را دیگران بر تصرف درمی آورند واما آنهائی
وبیمانهایش شکسته میشود واثارش مندرس میگردد ومالش را قسمت میکنند
وبساطش را بریچینند ودشمنانش شاد میشوند وملکش خراب میشود
وتاج سلطنتش را دیگری بر سر مینهد وبر سریر دولتش دیگری می نشیند
واز خانهای خود بیرونش میبرند برهنه وخوار وبیمعاون ویار تا گودال قبرش
می افکند در تنهائی وغربت وتاریکی ووحشت وبیخبری ومذلت از خویشان
جدا گشته ودوستان او را تنها گذاشته که هرگز از آن وحشت بدر نمی آید
واز آن غربت نمی اساید بدان ای پسر پادشاه که مرد عاقل دانا را سزاوار است

که در سیاست و تادیب نفس خود مانند امام عادل دور اندیش باشد که تادیب میکند
عامه خلق را و باصلاح می آورد امور رعیت را و امر میفرماید ایشانرا باموری که
صلاح ایشان در انهاست و نهی میفرماید ایشانرا از چیزهای که باعث فساد
ایشان است و عقاب میکند کسی را که مخالفت و عصیان او ورزد و نوازش
میکند کسی را که فرمان او برد همچنین سزاوار است که عاقل نفس خود را
تادیب کند در جمیع اخلاق و خواهشها و شهوتهای او و بدارد او را بر اموری
که باو نفع می بخشد هرچند از انها کراهت داشته باشد و بر او دشوار باشد
و جبر نماید او را بر اجتناب کردن از اموری که باو ضرر میرساند و باید که برای
نفس خود ثواب و عقابی مقرر سازد که چون امر خیری از او صادر شود خوشحال
و مسرور گردد و چون امر شری از او صادر شود دلگیر و محزون گردد و نفس خود را
ملامت نماید و از جمله چیزهائی که لازمست بر صاحب عقل انست که نظر نماید
و تفکر کند در اموری که بر او وارد میشود و بعد از تفکر انچه را موافق حق
و صواب داند بان عمل نماید و انچه خطا داند ترک نماید و خود را از ان منع
نماید و باید که خود را از ان منع نماید و باید که خود را و علم و رای و دانش خود را
حقیر شمارد تا بر او عجب و خود بینی مستولی نگردد و بداند که حق تعالی
مدح فرموده است اهل عقل را و مذمت کرده است اهل جهل و خود بینی را
و بعقل هر چیز را ادراک میتوان نمود بتوفیق الهی و بجهل هلاک میشوند
مردم و معتمدترین چیزها نزد صاحبان عقول انچیزیست که عقل ایشان
ادراک آن نموده باشد و تجربهای ایشان بان رسیده باشد و بصیرتهای
ایشان از ان دریافته باشد در هنگامی که ترک هوا و خواهشهای نفسانی کرده
باشند و عقل با هوای نفس ممزوج نباشد و صاحب عقل را سزاوار نیست
که انچه را از عمل چیز محافظت تواند نمود و بعمل تواند آورد حقیر شمارد و ترک
کند هرگاه قدرت نداشته باشد بر زیاده بر آن بلکه انچه از اعمال خیر میسر

نست

ومقدور گردد میباید که غنیمت شمارد واین یکی از حربهای مخفی وسلاحهای پنهانی شیطا
که نمی بیند وادراک نمینماید انرا مگر کسی که نیکو در مکرهای او تدبر نماید واز این مکر
بسلامت نمیرهد مگر کسی که حق تع او را نگاهدارد واز جملهٔ سلاحها وحربهای
کشندهٔ تر از حربهای دیگر اوست یکی انکار عقل است که در دل مرد عاقل وسوسه
مینماید که تو عقل وبصیرتی نداری واز عقل واز دانائی نفع بتو عاید نمیگردد
وغرضش از این وسوسه انست که محبت علم وطلب علم از خاطر او بیرون
کند ودانش وکمال را در نظر او سهل نماید وزینت دهد برای او ومشغول شدن
بغیر علم را از لهو ولعب دنیا پس اگر آدمی از این راه فریب او را خورد ومتابعت
او نمود بر او ظفر مییابد ودیگر آنرا از دستاویزهائی مشکل واگر در این باب قبول
وسوسهٔ او نمود وفریب او را نخورد وعقل خود را بر شیطان غالب گردانید بحربهٔ
دیگر قصد او مینماید باینکه چون آدمی اراده عملی از اعمال خیر وقصد تحصیل
کمالی از کمالات کرد که عقلش بآن احاطه نموده وقادر بر تحصیلش هست بر او
عرض مینماید بسیاری از اعمال وکمالات وعلوم را که فوق طاقت وادراک
اوست تا او را بسبب عدم ادراک آنها غمگین ودلتنگ گرداند وباین سبب
او را وسوسه میکند که عقل تو ضعیف است وطاقت ادراک این امور
ندارد وبدریافت تو اعتمادی نیست پس عبث خود را رنج میفرمائی
وثمرهٔ علم بر تو مترتب نمیشود وباین وسیله او را باز میدارد از تحصیل کمالی چند
که در خور حوصله وطاقت اوست وباین حربه وسلاح بسیاری از
مردان این میدان را بر زمین افکنده است واز فضایل وکمالات محروم
گردانیده است پس ای یوذاسف بر حذر باش از شر شیطان وترک مکن
طلب علومی را که نمیدانی ودر آنچه دانسته فریب شیطان را مخور که عمل
باینها نمائی بدرستی که تو در خانه سالکی که شیطان بالوان حیلهای گوناگون
بر اهل این خانه مستولی گردیده است وبانواع مکرها ایشان را گمراه گردانیده

شیطان در حربهای دیگر است که کشنده تر است

است

وبعض

وبعضی را بردها بر گوشها و عقلها و دلهای ایشان او نیخته است که ادراک حق نمی کنند
و بر ضلالت خود مانده اند و بهر چیز که جاهلند طلب علم آن نمینمایند مانند حیوانات
و بدرستی که عامهٔ خلق را مذهبها و طریقهای مختلف هست بعضی از ایشان سعی تمام
در ضلالت خود مینمایند بحدی که خون و مال مردم را بر خود حلال کرده اند
و گمراهی و باطل خود را در لباسهای حق بمردم مینمایند که دین مردم را بر ایشان
مشتبه گردانند و زینت میدهند ضلالت خود را در نظر جمعی که ضعیف
العقلند و از دین حق ایشان را باز میگردانند پس شیطان و لشکرهای او
اهتمام تمام میورزند در هلاک گردانیدن مردم و گمراهی ایشان و ایشان را
ملال و سستی در این کار نمیباشد و عدد لشکر شیطان را بغیر از حق تعالی
کسی احصا نمیتواند نمود و جز بتوفیق و عون الهی و جنگ زدن در متابعت
دین حق رفع گمرهای ایشان نمیتوان نمود پس از خدا سوال مینمائیم که
ما را بتوفیق طاعت خود گرامت فرماید و بر دشمنان خود ما را بضرت دهد
بدرستی که باری بر ترک معاصی و فعل طاعات از جانب حق تعالی است و بدون
توفیق او امری میسر نمیگردد یوزاسف گفت که ای حکیم حق تعالی سبحانه
و شانه را برای من بنحوی وصف کن که ایشان نزد من ظاهر گردد که گویا
او را می بینم بلوهر گفت که خدای عزوجل دیدنی نیست و بدیدن موصوف
نمیگردد و عقلها بکنه وصف او نمیرسند و زبانها با نچه سزاوار مدح
و ستایش اوست قیام نمیتوانند نمود و بندگان احاطه بعلمهای او نمیتوانند
کرد مگر چیزی چند را که او تعلیم ایشان نماید بر زبان پیغمبرانش از انچه از صفات
کمالیه خود و غیر آن بیان کرده است و وهمهای خلایق ادراک عظمت
پروردگاری او نمیتوانند نمود جناب مقدس او از ان رفیع تر و منیع تر و
بزرگوار تر و لطیف تر و پاکیزه تر است که عقلها و وهمها از نزدیک بارگاه جلال
و کبریای او مغرقند و شناسائیش توانند کرد پس بتوسط پیغمبران از علوم

خود بر مردمان ظاهر گردانیده است آنچه خواسته وصلاح ایشان را دران دانسته
واز وصف ذات وصفات مقدس خود بیان فرموده است آنچه اراده فرموده
وعقلهای خلایق طاقت ادراک ان نداشته است وایشان را بر شناخت خود ودریافت
پروردگاری خود راهنمائی فرموده است بایجاد واشیا از کتم عدم ومعدوم
گردانیدن آنچه ایجاد فرموده یونا اسف گفت که چه حجت هست بر وجود
پروردگار بلوهر گفت که هرگاه بر بنای امر مصنوع ساخته شده را وضع بنای
ان کسی راکه او را ساخته است البته عقل تو حکم میکند که کسی ان را ساخته است
همچنین اسمان وزمین وآنچه درمیان انهاست دلالت میکنند بر صانع
که ایشان را ساخته وافریده است وچه حجت ازان قوی تر وظاهر تر میباشد
یونا اسف گفت که بفرما ای حکیم که ایا بقضا وقدر الهی است آنچه بمردم
میرسد از بیماریها ودردها وفقر واحتیاج ومکروهات یا نه بلوهر گفت
که اینها همه بقضا وقدر حق تعالی است یونا اسف گفت که بفرما که کارهای
بد وکناهان مردم بقضا وقدر است یا نه بلوهر گفت که حق تعالی از اعمال
سیه ایشان مبراست زیراکه ثواب عظیم برای مطیعان مقرر فرموده وعقاب
شدید در جزای عاصیان وعده نموده یونا اسف گفت که بفرما که کیست از
ترین مردم وکیست ظالم ترین مردم وکیست زیرک ترین مردم وکیست احمق
ترین مردم وکیست شقی ترین مردم وکیست سعادتمند ترین مردم بلوهر
گفت که عادل ترین مردم کسی است که برای مردم انصاف از نفس خود بیشتر دهد
وجابر تر وظالم ترین مردم کسی است که ظلم وجور خود را عدل داند وعدل اهل
عدل را جور وظلم شمارد وزیرک ترین مردم کسی است که تهیه واستعداد
خود را درست کند وبی خرد ترین مردم کسی است که همگی همت خود را صرف
دنیا نماید وکناهان وخطاها کار او باشد وسعادت مند ترین مردم کسی است
که عاقبت اعمال او بخیر باشد وشقی ترین مردم کسی است که ختم اعمال او بخیر

که موجب غضب وخشم پروردکار او گردد پس حکیم گفت که کسی که با مردم بنحوی
معامله نماید وجزا دهد ایشانرا که اگر با او آن نحو معامله نمایند وجزا دهند او را
باعث هلاک وضرر او گردد او خداوند خود را بخشم آورده ومخالفت رضای
او نموده است وکسی با مردم چنان معامله نماید که اگر با او معامله نمایند باعث
صلاح او باشد او مطیع خداوند خود است وبتوفیق تحصیل رضای الهی
یافته واز غضب او اجتناب نموده است بعد ازان گفت که زینهار که امر نیک
وحسن را بدشمار هرچند از دربدان بینی وکار قبیح وبد را نیک مدان
هرچند در نیکان مشاهده نمائی یونوا سف گفت که بفرما که کدام یک از مردم
سزاوارترند بسعادت وکدام یک از ایشان سزاوارترند ببدبختی وشقاوت بلوهر
گفت که سزاوارترین مردم بسعادت کسی است که بطاعتهای الهی عمل
نماید وامر ومعاصی او اجتناب کند وسزاوارترین مردم بشقاوت کسیست
که معصیتهای الهی را بجا آورد وطاعتهای الهی را ترک نماید وشهوتهای نفس
خود را بر رضای الهی اختیار کند یونوا سف گفت که کدام یک از مردم خدا را
فرمان بردارترند بلوهر گفت که انکس که پیشتر متابعت فرموده الهی کند
ودر دین حق سخرباشد واز گناهان واعمال قبیحه از همه کس دورتر باشد
یونوا سف گفت که بیان فرما حسنات وسیات را بلوهر گفت که حسنات
صدق وراستی نیت وگفتار وکردار راست وسیات بدی نیت وبدی گفتار
وکردار است یونوا سف گفت که نیکی وصدق نیت کدام است بلوهر گفت
که اعتدال ومیانه روی در قصد وهمت است یونوا سف گفت که چیست
بدی گفتار وگفت دروغ گفتن یونوا سف گفت که چیست بدی کردار
گفت معصیت پروردکار نمودن یونوا سف گفت که بفرما که چگونه
حاصل میشود میانه روی در قصد وهمت گفت باین که پیوسته متذکر
زوال وفنای دنیا باشی وهمت کماری بر ترک اموری که موجب غضب الهی

کدام است یونس آسف کفت که سخاوت و جوانمردی صرف کردن مال است
و وبال اخروی میکردد یونس آسف کفت که سخاوت چیست موجب کرامی بودن کفت که
در راه رضای الهی یونس آسف کفت که چه چیز است موجب کرامی بودن کفت که
تقوی و پرهیزکاری از انچه خدا ازان نهی فرموده است یونس آسف کفت که
کدام است بخل کفت که منع کردن حقوق از اهلش و کرفتن اموال از غیر محلش
پرسید که حرص کدام است کفت میل کردن است بسوی دنیا و نظر انداختن
بسوی چیزهائی که باعث فساد این کس میشود و عقاب الهی بر انها مترتب
میشود پرسید که راستی کدام است کفت که انست که خود را فریب ندهی
و با خود دروغ نکوئی پرسید که حماقت کدام است کفت انست که دل بدنیای
فانی ببندی و اخرت که دایم و باقیست ترک نمائی پرسید که دروغ چیست
کفت انکه ادمی با خود دروغ کوید و خود را بان فریب دهد و پیوسته هوا
و شهوت نفس خود مشغوف و خوشحال باشد و امور دین خود را تاخیر اندازد
بطول امل پرسید که کدام یک از مردم کامل ترند در صلاح و شایستکی کفت
ان کس که عقلش کامل تر است و نظر در عواقب امور بیشتر میکند و دشمنان
خود را بهتر میشناسد و خود را از شر ایشان بیشتر محافظت مینماید پرسید
که ان عاقبت که کفتی در ان نظر می باید کرد چیست و ان دشمنان که کفتی از ایشان
حذر می باید کرد کیستند که عاقبت اخرتست و ان دشمنان حرص و غضب
و حسد و حمیت و شهوت و ریا و لجاجت در باطل است پرسید که کدام
یک ازین دشمنان که شمردی قوی تر است و احتراز ازان دشوار تر است کفت
در حرص بخشنودی نمی باشد و موجب بشدت غضب میکردد و در غضب
حزم غالبست و شکر اندک و کم و موجب عداوت و دشمنی بسیار میکردد
و حسد موریث فساد دین و بدکمائی بخدا و ندخود میکردد و حمیت باعث
لجاجت عظیم و کناهان شنیع میشود و کینه سبب طول عداوت و سلب
رحم و مشفقت و شدت قهر و سطوت می باشد و ریا از همه مکری بدتر است

وبسیار مخفی می باشد واز همه دروغها بدتر است ولجاجت زود آدمی را در
خصومت عاجز میکند وحجت را قطع مینماید پرسید که کدام یک از مکرهای
شیطان در هلاک کردن مردم تمام تر وتاثیرش بیشتر است گفت آنکه بسبب
شهوات نفسانی بر مردم مشتبه ومخفی گرداند نیک وبد را وثواب وعقاب را
وعواقب امور ناشایست را پرسید که حق تعالی چه قوت بآدمی کرامت فرموده است
که بآن تواند غالب شد بر این صفات ذمیمه واعمال قبیحه وخواهشهای هلاک
کننده گفت آن قوت عقل وعلم است وعمل کردن بهر دو وصبر کردن نفس
بر ترک خواهشهای خود وامید داشتن بثوابهائی که در شرع وارد شده است
وبسیار یاد کردن فنای دنیا ونزدیکی مرگ وپیوستن در حذر بودن که بسبب
امور فانی دنیا امور باقی آخرت ازین کس فوت نشود وعبرت گرفتن از عاقبتهای
بدی که بر امور کذشتهٔ دنیا مترتب گردیده وخود را براداب وسنن اهل عقل
داشتن ونفس را از عادتهای بد باز داشتن وبعبادتهای نیک خلقهای حسن
عادت فرمودن وطول امل را از خود دور کردن وصبر بر شدایدنمودن وبقدر
کفاف از روزی قانع شدن وبقضای الهی راضی بود وتفکر در شدت عقوبات
آخرت نمودن وتسلی دادن خود بر چیزهای که در دنیا از آدمی فوت میشود
وترک ارتکاب اموری که باتمام نمیرسد وبنا شدن با موری که باز کشت
او بناهاست از امور آخرت وراه سعادت را براه ضلالت اختیار نمودن
وبیقین دانستن که بر کار خیر وشر ثواب وعقاب هست ودانستن
حقوق الهی وخلق ونیک خواه مردم بودن نفس را از متابعت هوا
ومرتکب شدن شهوتها نکاهداشتن وکارها را از روی فکر وتدبر
کردن که اکر فسادی بر آن مترتب شود چون تفکر وتدبر نموده معذور باشد
اینهاست قوتها ولشکرهائی که باین ها بران دشمنان غالب میتوان شد
یوذاسف گفت که کدام یک از اخلاق پسندیده تر ونایاب تر است بلوهر گفت

که تواضع و فروتنی و نرمی سخن با برادران مومن پرسید که کدام عبادت بهتر است گفت
که دل بیاد خدا و محبت او داشتن پرسید که کدام خصلت افضل است گفت محبت
صالحان پرسید که کدام سخن بهتر است گفت امر بمعروف و نیکیها و نهی از منکر
و بدیها پرسید که کدام دشمن است که دفعش دشوارتر است گفت کناهان پرسید که
کدام یک از فضیلتها افضل است گفت که راضی شدن بانچه کافی باشد از روزی
پرسید که کدام یک از آداب بهتر است گفت ادابی که از دین و شرع ظاهر شود
پرسید که کیست که جفاکارتر است گفت پادشاه ظالم و دلی که در آن رحم نباشد
پرسید که چه چیز است که بنهایت نمیرسد گفت که چشم صاحب حرص که هرگز
از دنیا سیر نمیشود پرسید که کدام است چیزی که عاقبتش از همه چیز بدتر است
گفت متابعت رضای مردم نمودن در چیزی که موجب غضب الهی است
پرسید که کدام چیز است که زود تر از حالی بحالی میگردد و ثبات نمیدارد
گفت دل پادشاهان که کارهای ایشان برای دنیا باشد پرسید که کدام یک از کناهان
رسواتر است گفت پیمان الهی را شکستن و با خدا مکر کردن پرسید که چه چیز است
که زودتر منقطع میگردد گفت محبت عاشق پرسید که کدام چیز خاسرتر است
گفت مال دروغ گو پرسید که چه چیز است که بیشتر پنهان میباشد گفت بدی
ریاکننده که مردم را بظاهر خود فریب دهد پرسید که چه چیز شبیه تر است
باحوال دنیا گفت خوابهای پریشان پرسید که کدام یک از مردم پسندیده تر است
گفت انکس که کمانش بر برورد کار خود نیکوتر باشد و ترک محرمات الهی بیشتر
نماید و عقلش از یاد خدا و یاد مرگ و کوتاهی عمر کمتر باشد پرسید که چیز کدام
دنیا بیشتر موجب روشنی چشم و خوشحالی میگردد گفت فرزند صالح
صاحب ادب و زن سازگار موافق که یاور باشد بر تحصیل اخرت پرسید
که کدام درد است که علاجش مشکل تر است در دنیا گفت فرزند بد و زن بد
که خلاصی از این دو بلا نمی شود پرسید که کدام آسایش و راحت بیشتر است

گفت راضی بودن آدمی بهره خود در دنیا و در تحت حمایت و فرمان پادشاهان صالح
بودن یوذاسف گفت که ای حکیم خاطر خود را با من دار که میخواهم که از تو سوال نمایم
از چیزی که اهتمام من بآن از همه چیز بیشتر است بعد از آنکه حق تعالی مرا بکار
خود بینا گرداند و دانستم از امور خود چیزی چند را که نمیدانستم و روزی کرد
مرا از امور دین چیزی چند را که از آنها نا امید بودم بلوهر گفت که بپرس از آنچه
خواهی یوذاسف گفت مرا خبر ده از حال کسی که در طفولیت بپادشاهی رسیده
باشد و دین او بت پرستی باشد و بلذات دنیا پیوسته پرورش یافته باشد
و بآنها معتاد شده باشد و در نعمت و راحت نشو و نما کرده باشد تا سن پیری
و در مدت عمر خود خدا را نشناخته باشد و یک لحظه خود را از شهوات و لذت
نفس باز نداشته باشد بلکه پیوسته همت او مصروف باشد بر آنکه هر لذتی را بنهایت
رساند و اقتضای مراتب هر شهوتی را تحصیل نماید و خواهشهای نفس را بر همه
چیز ترجیح دهد و رشد و صلاح خود را در غیر آنها نداند و چندانکه عمرش
زیاده شود حرصش بر این امور زیاده گردد و بدنیا فریفته تر گردد و آن دین
باطل در نفسش راسخ تر گردد و اهل دین باطل خود را دوست تر دارد و امر آخرت را
نداند و غافل باشد از آن و فراموش کرده باشد از اسباب قساوت قلب و بدی
نیت و فساد اعتقاد و روز بروز عداوتش زیاده گردد نسبت بجماعتی که
مخالف دین او بند و بر دین حق ثابت اند و از ترس او حق را اظهار نمی نمایند و از
ظلم و عداوت او خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند ایا چنین شخصی
با این اوصاف را امید هست که در اخر عمر آن مذهب باطل را ترک نماید و از آن
اعمال قبیحه نجات یابد و میل کند بجانب امری که فضیلت آن ظاهر است و حجت
حقیت آن واضح است و فواید و بهرها در آن بسیار است یعنی اختیار نماید آنچه را
تو میدانی از دین حق و برسد بمرتبه که گناهان گذشته اش آمرزیده شود و امید
ثوابهای اخروی داشته باشد بلوهر گفت که دانستم که صاحب این اوصاف

گیست و دانستم که این سوال را برای چه کردی یوذاسف گفت که این دریافت
و فراست از تو بعید نیست باآن مخصوص گردانیده بلوهر گفت که صاحبان
اوصاف پادشاه است که بدر تو است و باعث تو بر این سوال محبتی است که با او
داری و اهتمامی است که در امر او بعمل میآوری بسبب شفقت بر پدر و رعایت
حق او از ترس آنکه مبادا معذب شود و در آخرت بعذابهای حق تعالی مثل او را
وعده فرموده است و میخواهی که مثاب شوی در این اهتمام و اداکنی حقی را که حق تعالی
برای پدر تو لازم گردانیده است از شفقت بر او و گمان دارم که در خاطر داری
که نهایت سعی و کد و اهتمام بجا آوری و در هدایت پدر خود و خلاصی
او از هولهای عظیم و عذابهای نامتناهی و رسانیدن او بسلامت و راحت
و نعمت ابدی که حق تع در ملکوت سموات برای مطیعان مقرر فرموده است
یوذاسف گفت که یک حرف را خطا نکردی و آنچه در خاطر من بود بیان
فرمودی پس آنچه اعتقاد داری در امر پدرم بیان فرما که میترسم که او را امر
در رسد و بحسرت و ندامت گرفتار شود و در هنگامی که پشیمانی او را هیچ ثمره
نبخشد و از من هیچ نفعی با او نتواند رسید پس مرا در این امر صاحب یقین گردان
و این عقده را از خاطر من بکشا که بسیار عمگین ام در این امر و چاره اش را نمیدانم
بلوهر گفت که اعتقاد ما در این باب آنست که هیچ مخلوقی را از رحمت پروردگار
خود دور نمیدانیم و هیچکس را ناامید از لطف و احسان او نمیکردانیم و امید
هدایت هر کس داریم تا زنده است هر چند سرکش و طاغی و گمراه باشد زیرا که
حق تعالی خود را برای ما وصف فرموده است بر حمت و مهربانی و شفقت و
ما این نحو او را شناخته ایم و باین اوصاف ایمان باو آورده ایم و امر فرموده است
جمیع عاصیان را باستغفار و توبه و باین سبب با امیدواری عظیم در حصول
مقصود تو داریم اگر مشیت الهی بآن تعلق گرفته باشد و بدان ای یوذاسف
که نقل کرده اند که پادشاهی بود در زمانهای گذشته که حیث علم و دانش او در

افاق منتشر گردیده بود وبسیار ملایم ومهربان وعادل بود برعیت خود وبسوی
در اصلاح ایشان میکوشید ومدتی درمیان ایشان بانهایت خیر وصلاح وخوبی
زندگانی وجهان بانی کرد پس چون اجل او درسید وبدار بقا رحلت نمود رعیت
براو بسیار جزع کردند واورا فرزندی نبود اما یکی از زنان او حامله بود ومنجمان
وکاهنان حکم کردند که این فرزند بسزاست ایشان کسی را برخود بادشاه نکردند
وانتظار ولادت ان پسری بردند ووزرای بادشاه سابق امور مملکت را
جاری میساختند پس موافق قول منجمان پسری متولد شد واهل آن مملکت بشادی
وسروری که ایشانرا از تولد ان پسر حاصل شد تا یکسال لهو ولعب وسازها و
انواع تنعمات تعلیق کردند وبفسوق ومعاصی روزگار گذرانیدند تا انکه جمعی از
علما ودانشمندان وحق شناسان که درمیان ایشان بودند بآن گروه گفتند
که ای فرزندان عطیه بود که حق تعالی بشما کرامت فرموده بود وسزاوار این بود
که در برابر این نعمت شما حق تع را شکر کنید که معطی این نعمتست شما بازایی
شکر او کفران کردید ومخالفت او نمودید شکر شیطان کردید واورا راضی
کردید وخدا را بخشم اوردید اگر اعتقاد شما این است که غیر خدا این نعمت
را بشما عطا کرده است پس شکر او بکنیدان گروه درجواب گفتند که ما این
عطیه را از خدا میدانیم واو برما باین نعمت منت گذاشت علما گفتند
که پس اگر میدانید که خدا این نعمت را بشما کرامت فرموده پس چرا اورا
بخشم میاورید ودشمن او راضی میکنید رعیت گفتند که ای دانایان الحال
انچه ما را باید کرد بفرمایید تا نصیحت شما را قبول کنیم وبفرموده شما عمل نمائیم
علما گفتند که میباید ترک نمائید متابعت شیطان را در خوردن مسکرات
ومشغول گردیدن بسازها ولهو ولعب وبطاعات وعبادات طلب خوشنودی
بروردگار خود بکنید وچند برابر انچه شکر شیطان واطاعت او کرده اید
شکر خداوند خود بجا اورید تا حق تع گناهان شما را بجا مرزد رعیت در

جواب ایشان گفتند که بدنهای ما تاب تحمل جمیع انچه شما فرمودید ندارد علما گفتند
که ای اصحاب جهالت وضلالت چگونه اطاعت کردید کسی را که هیچ حق بر شما ندارد
ومعصیت میکنید کسی را که حق واجب لازم بر شما دارد وچون بود که قوت دارند
بر فعل کارهائی که سزاوار نبود واظهار ضعف وناتوانی میکنید در اعمالی که
نیکو وپسندیده وسزاوار است ایشان گفتند که ای پیشوایان علم وحکمت شهوتها
در نفس ما عظیم وقوی گردیده است ولذتهای دنیا بر ما غالب شده وچون
این دواعی در نفس قویست کارهای بد بر ما اسان شده ومتحمل مشقتهای
انها میتوانیم شد ونیات خیر در نفس ما ضعیف است وبان سبب مشقت طاعات
بر ما گران ودشوار است پس از ما راضی شوید که بتدریج روز بروز بعملهای از
اعمال ناشایست خود برگردیم وبطاعات روآوریم وبار بر ما گران میکنید علما گفتند
که ای گروه بی خردان شما فرزندان اهل جهالت وبرادران اهل ضلالت وشبیه
ایشانید لهذا شقاوت وبدبختی بر شما اسانست وسعادت وفیروزی
بر شما گران رعیت گفتند که ای دانایان پیشوایان حکیمان رهنما از سر زنش شما
بامرزش پروردگار خود پناه میبریم واز شدت وعنف شما ببردبار عفو الهی
میگریزیم پس شما سرزنش مکنید ما را بضعف وسستی وعیب مکوئید ما را بگناهان
وبستی زیرا که پروردگار ما کریم ومهربان وامرزنده است پس اگر اطاعت او
نمائیم از گناه ما عفو میفرماید واگر اطاعت کنیم عبادات ما را مضاعف
میگرداند پس ما سعی میکنیم در عبادت وبندگی وبقدر امکان از ما مخالفتها
کرده ایم وبروی خواهشهای خود نموده ایم تا انکه حق تعالی ما را بارزوهای
دنیا وعقبا برساند وبر ما رحم فرموده خلعت مغفرت بر ما بپوشاند چنانچه
بی طلب ما بر ما لباس هستی پوشانیده واز ظلمت اباد عدم بساحت وجود کشانیده
پس چون چنین گفتند علما اقرار صدق ایشان نمودند وبگفته ایشان راضی
شدند پس ایشان یکسال تمام روزه داشتند ونماز وعبادت کردند ومالها

در راه خدا صرف کرده اند وچون یکسال منقضی شد کاهنان گفتند که انچه
این گروه برای این مولود کردند دلالت براین میکند که این پادشاه مدتی فاجر
وبدکردار باشد ومدتی صالح ونیکوکردار گردد ودر زمانی جبار متکبر باشد و
بعد ازان تواضع وشکستگی شیوه او گردد ومنجمان نیز با ایشان در این قول
اتفاق نمودند ازایشان پرسیدند که این حال را از کجا دانستید وچگونه بر شما
ظاهر شد کاهنان گفتند که چون این رعیت بسبب این مولود در اول مشغول
لهو وباطل شدند ودر اخر بعبادت وبندگی روآوردند دانستیم که این مولود
نیز حالش چنین خواهد بود ومنجمان گفتند که چون در مولود او زهره
وشتری هر دو در قوت بودند وچون زهره تعلق باهل طرب وبطالت
دارد وشتری تعلق باهل علم وعبادت دانستیم که این دو حالت در او خواهد
بود پس ان طفل در نهایت قوت وتنومندی وقدرت نشو ونما کرد وچون
نشاۀ پادشاهی یافت اغاز بدمستی وبطالت ولهو ولعب وظلم وجور
وفساد وتعدی وتطاول نمود ومحبوبترین مردم نزد او کسی بود که در این
امور با او موافقت نماید ودشمن ترین مردم نزد او کسی بود که از اعمال او کناره کند و
او را نصیحت نماید ومغرور شده بود بجوانی وظفر بر مطالب ونصرت بر دشمنان
وبخوت وخود بینی وسرور وشادی او بنهایت رسید وانچه میخواست و
ارزو داشت از دنیا وشنیدنیها تا انکه بسن سی ودو سالگی رسید پس جمع
کرد زنان بسیار وپسران بیشمار را که از اولاد پادشاهان نزد او جمع شده بودند
وبرگزیدان حرم خود را از کنیزان باحسن وجمال واسپان نفیس ومرکبان فاخر
وکنیزان وخدمت کاران خاص خود را همگی حاضر نمود وفرمود که خود را بانواع
لباسها والوان زینتها بیارایند وامر فرمود که مجلسی در مقابل مطلع افتاب
از برای او بنا کنند که زمینش از صفحهای طلا باشد واصناف جواهر در ان
کار برند وطول ان مجلس صد وپست زرع وعرض ان شصت زرع باشد

معجم قوانین

زیج باشد و فرمود که سقف و دیوارهای انرا بطلا زینت دهند و بالوان جواهر
مرصع گردانند و امر فرمود که انچه در خزاین او بود از نفایس اموال و جواهر
و اسباب بیرون آورند و در مجلس او بترتیب بچینند و فرمان داد که جمیع
لشکری و امرا و سپهسالاران و نویسندگان و بیساولان و دربانان و اشراف
و بزرگان و علما و دانشمندان اهل مملکت او همگی با نهایت زیب و زیور حاضر
شوند و فرمود که شجاعان عسکر و دلیران لشکرش بر اسپان نفیس او سوار
شوند و از برای هر صنف امرا و وزرا و لشکری و رعایا و عامه خلق مکانی
مقرر فرمود که صفها برکشند و در جاهای خود قرار گیرند و غرض او این بود که
بر منظر رفیعی برآید و عظمت بارشاهی و اسباب سلطنت و جمعیت
خزاین و وسعت مملکت و کثرت جنود و عساکر خود را بنظر درآورد تا
سرور و عیش و طرب او زیاد گردد پس چون چنین مجلسی را مرتب ساختند
بمجلس درآمد و بر تخت خود بالا رفت و بر تمام اهل مملکت خود مشرف شد و همگی
او را سجده کردند و او از مشاهدهٔ آن اسباب بایان و کثرت مطیعان و فرمان
برداران سرور عظیم حاصل کرد پس ببعضی از غلامان خاص گفت که مملکت
و رعیت خود را بر احسن وجوه مشاهده نمودم و شاد گردیدم اکنون میخواهم
که منظر خویش را بنظر درآورم و از مشاهدهٔ جمال خود مسرور گردم پس اینبنده
طلب نمود در اثنای انکه در آن آئینه تفکر میکرد مشاهده صورت خود می نمود
نظرش بر موی سفیدی افتاد که در میان موهای ریش او ظاهر گردیده
بود مانند زاغ سفیدی که در میان زاغهای سیاه نمودار باشد از مشاهدهٔ
اینحال بسیار خایف و هراسان و غمگین و ترسان گردید و اثر اندوه بر چهرش
ظاهر شد و شادیش بانده مبدل گردید و با خود اندیشه کرد که این نشانه
ایست که جوانی باخر رسیده و ایام سلطنت و کامرانی بنهایت انجامیده و این
موی سفید رسول ناامیدیست که خبر زوال پادشاهی را بر من میخواند

وپیش اهنك مرك است كه خبر مردن وپوشیدن رابگوش جانم میرساند هیچ درمانی
مانع ان نتوانست شد وهیچ نگهبانی دفع آن نتوانست نمود ناگاه من رسید
وخبر مرك وزوال پادشاهی را بمن رسانید وبزودی سرور مرا باندوه بدل خواهد
کرد وشادی وعیش مرا زایل خواهد کرد اینك وبنای قوت وتوانائی مرا درهم
خواهد شکست وحصارهای محکم ولشکرهای فراوان برای دفع این نفعی
نخواهند بخشید این است رساننده جوانی وقوت وزایل کننده توانگری وعزت
اینست برانندهٔ جمعیت عزیزان وقسمت کننده میراث میان دوستان
ودشمنان این است باطل کننده عیشها ومکدر سازندهٔ لذتها وخراب کننده
عمارتها ومتفرق سازندهٔ جمعیتها اینست پست کننده صاحبان رفعت وخوار
کننده اصحاب عزت وشکوت اینك در رسیده وبار خود را فرود آورده در خانه
من ودام خود را برای صید من گسترده در کاشانه من پس ان پادشاه که در
محملها بردوش گرفته بردوی تختش رسانیده بودند پای برهنه از تخت خود
فرود آمد ولشکری خود را جمع نمود ومعتمدان خود را نزدیك خود خواند
وگفتای گروه من چگونه پادشاهی بودم شما را وبا شما چه نوع سلوك کردم
ودر ایام دولت من شما بر چه حال بودید ایشان در جواب گفتند که ای
پادشاه پسندیده اطوار نیکوکردار حق نعمت بر ما بسیار داری واز شکر
تو عاجزیم واینك جانهای خود را در راه فرمان برداری تو گذاشتیم انچه
میخواهی بفرما که بجان قبول میکنیم پادشاه گفت که دشمنی که از او نهایت بیم
وخوف دارم بسرای من در آمد وهیچیك از شما او را مانع نشدید تا بر من
مستولی گردیده با انکه شما معتمدان من بودید وبشما امیدها داشتم ایشان
گفتند که ای پادشاه آن دشمن در کجاست واورا میتوان دید یا نه پادشاه گفت
که خودش دیده نمیشود اما اثار وعلامات او را میتوان دید ایشان گفتند
که ما برای دفع دشمنان تو مهیا کردیده ایم وحق نعمتهای ترا فراموش نکرده ایم

ودرمیان ما صاحبان عقل وتدبر بسیار اند دشمن خود را بما بنما تا دفع شر او از
تو بکنیم پادشاه گفت که من فریب عظیم از شما خورده بودم وخطا بر شما اعتماد
کرده بودم وشما را بمنزلهٔ سپری میدانستم برای دفع دشمنان خود وملکهای کرانمایه
بشما بخشیدم وشما را بر همه کس برگزیدم وشما را بخود اختصاص تمام دادم
که مرا از شر دشمنان حفظ وحراست ومنع وحمایت نمائید وبرای اعانت
ویاری شما بر این امر شهرهای محکم بنا کردم وقلعهای استوار کرده ایدم واسلحهٔ
که برای دفع اعادی درکار است بشما عطا کردم وغم تحصیل مال وروزی را
از شما برداشتم که شما را اندیشهٔ بغیر از محافظت من نباشد وگمان من این بود
که با وجود شما آسیبی بمن نخواهد رسید ویا انکه شما بر کردهٔ من باشید رخنه
بر بنیان وجود من راه نخواهد یافت واکنون با وجود جمعیت شما چنین
دشمنی بر من ظفر یافته است اگر این از سستی وضعف شماست که قدرت بر دفع
ان ندارید پس من در استحکام کار وفکر روزکار خود خطا کرده ام که شما را با این
ضعف یاور خود گردانیدم واگر شما قادر بر دفع ان بودید وغافل شده اید
پس شما خیر خواه ومشفق من نبوده اید ایشان گفتند که این پادشاه چیزی
که ما طاقت دفع ان داشته باشیم بسلاح وحرب واسپان وقوت وقهر
خود بمشیت الهی نخواهیم گذاشت که ضرران بتو رسد تا ما حیوة داریم و
اما چیزی که بدیده در نیاید ما علم بان نداریم وقوت ما بدفع ان وفا
نمیکند پادشاه گفت که ایا من شما را نگفتم برای اینکه دفع دشمنان از من
بکنید گفتند بلی پادشاه گفت که پس از چه قسم دشمنان مرا محافظت میتوانید
از دشمنی که بمن ضرر رساند یا دشمنی که ضرر بمن نتواند رسانید گفتند از
دشمنی که ضرر رساند پادشاه گفت که ایا از هر دشمن ضرر رساننده نگاه
میدارید یا از بعضی دشمنان ضرر رساننده گفتند از هر دشمنی که ضرر رساند
پادشاه گفت که اینک رسول مرگ در رسید خرخرابی ویوسیدگی بدن وزوال

وبادشاهی بمن میدهد وی گوید که من میخواهم که انچه تو ابادان کرده ویران کردانم
وانچه بنا کرده خراب میکنم وانچه جمع کرده پراکنده کنم وانچه باصلاح اورده
فاسد کنم وانچه اندوخته قسمت کنم وکردهای ترا برهم زنم وتدبیرهای ترا باطل
کردانم واین رسول خبر اورده است از جانب مرگ که عنقریب دشمنان را بر تو
شاد خواهم کرد واز فنای تو دردها وکینهای سینهٔ ایشانرا دوا خواهم کرد
وزود باشد که لشکر ترا پراکنده کنم وانس ترا بوحشت مبدل کنم وترا بعد
از عزت خوار کردانم وفرزندان ترا یتیم کنم ومتفرق سازم جمعیت تورا
وبمصیبت تو بنشانم برادران واهل بیت وخویشان ترا وپیوندهای بدن
ترا ازهم بپاشم ودشمنان ترا در خانهای شما بنشانم ان گروه گفتند که ای پادشاه
ما ترا از بشر مردم وجان نوران درنده وحشرات زمین محافظت می توانیم
نمود اما مرگ وکهنگی وزوال را ما چارهٔ نمی توانیم کرد وقوت دفع ان نداریم
واز خود نیز ان را دفع نمیتوانیم نمود بادشاه گفت که ایا چارهٔ برای دفع این
دشمن هست گفتند نه بادشاه گفت که دشمنان دارم ازین دشمن خوردتر
ایا دفع انها می توانید کرد گفتند کدا منداانها گفت دردها وبلاها وغمها
والمها گفتند ای پادشاه اینها بتقدیر خداوند عظیم الشان قادری نازل
میشود که اسباب شان از بدن ونفس برانگیخته می شود وهیچکس بر دفع
انها قادر نیست وبحاجب ودربان وحارس ونگهبان ممنوع نمیگردند
بادشاه گفت که ایا قادر هستند بر دفع اموری که بقضا وقدر الهی بر من
مقدر شده است گفتند ای پادشاه کیست که پنجه در پنجهٔ قضا افکند و
مغلوب ان نگردد وکیست که با قدر حق تعالی ستیزه نماید ومقهور ان نشود
بادشاه گفت که پس هرگاه شما چاره قضا وقدر نمی توانید نمود وجمیع امور
بقضا وقدر است پس چه نفع از شما بمن میتواند رسید ایشان گفتند که
ما اگر قدرت بر دفع قضا وقدر نداریم وتو توفیق یافته بحقایق امور بی پرده

کرا نچه میگوئی حقیقت اکنون بگو که چه اراده داری پادشاه گفت که اراده دارم
که بعوض شما اصحاب و یاران بگیرم که مصاحبت ایشان با من دایمی باشد و وفا
در عهد و پیمان ایشان باشد و برادری ایشان با من همیشه باقی باشد و مرا
پیوندی و ایشانرا قطع نکند و بعد از مندرس شدن بدن صحبت من
و ایشان باقی باشد و مرا بعد از مرگ تنها نگذارند و در زندگی ترک یاری من
هرگز ننمایند و از من دفع نمایند ضرر چیزی را که شما از دفع آن عاجز بید که آن
مرگست گفتند ای پادشاه کیستند این جماعت که اوصاف ایشانرا بایشان
کردی گفت ایشان گروهی چند ند که ایشانرا برای اصلاح شما فاسد کرده ایم
گفتند که احسان خود را از ما باز گیر و با ما و ایشان هر دو نیکی و لطف
کن که ما پیوسته اخلاق ترا پسندیده و کامل و مهربانهای ترا عظیم و شامل
یافته ایم گفت صحبت شما سم قاتلست و اطاعت شما موجب کری و کوریست
و موافقت شما زبانرا لال میگرداند گفتند چرا چنین است ای پادشاه گفت
زیرا که مصاحبت شما با من در بسیاری ملک و اموال اسباب دنیاست و موافقت
شما با من در جمع خزاین و اسباب عیش و نعمتها و اطاعت شما مرا در امور
که موجب غفلت از امور آخرتست و شما مرا از فکر آخرت دور افکندید
و دنیا را در نظر من زینت دادید اگر خیر خواه من می بودید مرگ را بیاد من
می آوردید و اگر بمن مشفق و مهربان می بودید زوال و نیستی و فنا را
در خاطر من جا می دادید و امر بقا را برای من تحصیل می نمودید و مرا با مر فانی
مشغول نمی ساختید بدرستی که آنچه شما نفع من میدانید برای من ضرر است
و آنچه گمان دوستی میکنید محض دشمنی است و جمیع اموری که شما برای من
تحصیل کرده اید همه را بشما گذاشتم و مرا بانها حاجتی نیست و بکار من نمی آید
گفتند ای پادشاه پسندیده افکار نیکو کردار سخن ترا فهمیدیم و عزم کردیم
که آنچه بفرمائی اجابت کنیم و ما را اصلا بر تو حجتی نیست زیرا که حجت تو تمام و غالب

ل
داریم ح

ولیکن ساکت شدن مادر برابر سخن تو موجب فساد مملکت ما و باطل شدن دنیای
ما و شماست دشمنان ما میگردد و بر ما بسیار کار دشوار شده است و در چارهٔ
کار خود حیران شده ایم بسبب تغییر رائی که تو را ساخ کردیده و این امری که تازه
بران عازم شدهٔ پادشاه گفت که انچه شما را بخاطر میرسد بگویید و ایمن باشید
از ضرر من و هر حجت که دارید بیان فرمائید و از من بیم و ترس مدارید که من
تا امروز مغلوب حمیت و تعصب بودم و امروز بر هر دو غالبم و تا امروز هر دو
بر من مسلط بودند و اکنون بر ایشان مسلط کردیده ام و تا امروز پادشاه
شما بودم و لیکن بنده بودم امروز از بندکی آزاد شدم و شما را نیز از فرمان برداری
خود آزاد کردم گفتند کیست آنکه تو در زمان فرمان فرمائی و ما بنده او بوی
گفت من در ان زمان بنده خواهشهای نفسانی خود بودم و مقهور و مغلوب
جهل و نادانی گشته بودم و بندکی و فرمان برداری شهوتهای خود میکردم امروز
این بندکیها و اطاعتها را از خود بریدم و سر بشت سر خود افکندم و آزاد شدم گفتند
بکوای پادشاه که اکنون چه عزم داری گفت عزم دارم که بقدر ضرورت
قناعت نمایم و در خلوتی مشغول تحصیل آخرت خود کردم و دنیاء فریبنده را
ترک نمایم و این بارهای کران را از پشت خود بیندازم و مهیای مرک شوم و تهیه
سفر آخرت را بکیرم که اینک ببیک مرک در رسید و میکوید که فرموده اند
که از تو جدا نشوم و با تو باشم تا مرک خود در رسد گفتند ای پادشاه ان پیک
که از جانب مرک آمده است که ما او را نمی بینیم و او مقدم مرکست گفت اثار
مرک این موی سفید است که در میان موهای سیاه ظاهر کردید و بانک زوال
و فنا در میان جمیع جوارح و اعضا داده و همه اجابت او نموده اند و اما مقدمهٔ
مرک آن ضعف و سستی و شکستکی است که این موی سفید نشانهٔ آنست کفتند
ای پادشاه چرا مملکت خود را باطل میکنی و رعیت خود را مهمل و سرکردان میکذاری
و از وبال و کناه این نمی ترسی که این کروه را معطل و ضایع بکذاری مکر نمیدانی که

نیکیها

بهترین ثوابها باصلاح آوردن امور خلق است و سرنیکها و بهترین عبادتها متابعت
امر و جماعت است و چگونه نمی ترسی که گناه کار باشی و حال انکه در ضایع کردن
عامه خلق گناه تو زیاده از ان ثوابیست که در اصلاح نفس خود از خدا توقع داری
ایا نمی دانی که بهترین عبادتها عملیست که دشوارترین عملها سیاست رعیت است
بدرستی که تو این پادشاه بعدالت در میان رعیت سلوک کرده و پوستر
تبد پر صواب خود اصلاح امور ایشان نموده و بقدر انچه امور ایشان بصلاح
پوستر تو مستحق مزد و ثواب گردیده ای پادشاه صلاح این گروه در دست تست
و اکنون میخواهی که ایشانرا بگذاری که فاسد شوند و از فساد ایشان گناه بتو اید
میشود زیاده از ثوابی که بسبب اصلاح خود بتنهائی تحصیل مینمائی مکر نمیدانی
کدای پادشاه علما و دانشمندان گفته اند که هر که شخصی را ضایع و فاسد کند موجب
فساد نفس خود کرده و هر که شخصی را باصلاح آورد موجب صلاح نفس
خود شده و کدام فساد ازین شامل تر و بیشتر میباشد که تو ترک و رها کنی جمیع
این رعیت را که تو پیشوای ایشانی و بدیگری از میان گروهی که تو باعث انتظام
امور ایشانی زینهار که از خود میفکن لباس سلطنت را که وسیلهٔ شرف دنیا و
اخرت تست پادشاه گفت که فهمیدم انچه گفتید و ادراک کردم انچه بیان کردید
اکر من پادشاهی را در میان شما اختیار کنم برای اینکه عدالت در میان شما
جاری سازم و از خدا مزد طلب نمایم در اصلاح شما و داشتن شما بخیرات و
خوبیها بی اعوان و یاران که با من همراهی کنند و بی وزرا که بعضی از امور را
متکفل شوند و ایشان نیز در ان مطلب خیر و معاون من باشند کمان
ندارم که بر تنهائی چنین مطلبی را در میان شما براه تواتم برد و حال انکه همکی
شما ما یلید بدنیا و راغب کردیده اید بشهوتها و لذتهای آن و با اینحال شما
اکر من در میان شما باشم از حال خود ایمن نیستم که مایل کردم بدنیائی که اکنون
امید دارم که از ان ترک نمایم و با اهلش واکذارم و فریفته آن کردم تا هنکامی

ناگاه مرگ در رسد مرا از تخت پادشاهی بزیر زمین رساند و بعد از چند گاهی جامهای حریر
و دیبا و لباسهای مطرز بطلا جامهٔ خاک در من پوساند و بعوض جواهر گرانبها
سنگ و کلوخ بر من افشاند و بعد از منال و شیعه در قبر تنگ ساکن گرداند
و بپوشاند من بعد از خلع لباس مکرمت جامهٔ مذلت و خواری پس در انجا تنها
تنهای بیکس و هیچکس از شما با من نباشد و مرا از ما دانی بدر برید و بمحل
خرابی و ویرانی تنها بیندازید و بدن مرا بجانوران زمین از مورچه و غیران وا
گذارید که گوشت و پوست مرا بخورند و بدن من تمام کرم و مردار گندیده
شود و از عزت از من بیکانه و خواری با من یار کردد و دوست ترین شما نسبت
من دران حال کسی باشد که زود تر مرا دفن کند و مرا با کردهای بد خود واگذارد
و برود و دران حال بغیر حسرت و ندامت ثمره براین دوستان و یاران مترتب نشود
و شما مرا بپوشتر وعده میکردید که دشمنان ضرر رساننده را از من دفع می نمائید
و اکنون اعتراف می نمائید که نفعی از شما بمن نمیرسد و قادر بر دفع ضرری از من
نیستند و چارهٔ برای من نمیدانید پس ای گروه من امروز چارهٔ کار خود میکنم
چون شما با من مکر کردید و دامهای فریب برای من گسترده بودید و خود را
از مکر شما نجات میدهم ایشان گفتند که ای پادشاه نیکوکردار ما آن نیستیم
که پیشتر بودیم چنانچه تو آن نیستی که پیشتر بودی انکس که ترا از حال بد بحال
نیک آورده حال ما را نیز متبدل ساخته و راغب بخیر و خوبی گردانیده پس توبه
ما را قبول فرما و خیر خواهی ما را ترک مفرما پادشاه گفت که تا شما بر سر قول
خود هستید من در میان شما می باشم و هر گاه که بر خلاف این وعده عمل نمائید
از میان شما بیرون میروم پس ان پادشاه در ملک خود ماند و لشکری او همگی
بسیرت او عمل نمودند و بعبادت و بندگی حق تعالی مشغول گردیدند پس
حق تعالی ارزانی و فراوانی در بلاد ایشان کرامت فرمود و دشمن ایشانرا
مخذول گردانید و مملکت ان پادشاه زیاده شد و سی و دو سال دیگر براین

سیرت نکو در میان ایشان پادشاهی کرد و برحمت ایزدی پیوست و تمام عمر او پنج
و چهار سال بود که نصف آنرا بظلم و فساد گذرانید و نصف دیگر را بصلاح و سداد
یوزاسف گفت بشنیدن این مثل بسی مسرور گردیدم ازاین باب مثل دیگر بفرما
که موجب زیادتی خوشحالی میگردد و شکر الهی را زیاده بجا آورم بلوهر گفت
که نقل کرده اند که پادشاهی بود از پادشاهان فاسق و در میان رعیت او
شدت و مسکنی و تفرقه و پراکندگی بود و دشمنان بر ایشان مستولی بودند
بسبب فسق و فساد ایشان و این پادشاه را پسری بود در نهایت صلاح
و سداد و حق شناسی و خدا ترسی و آن رعیت را بخوف الهی و پرهیزکاری
از گناهان راغب میگردانید و امر میفرمود ایشانرا بیاد کردن خدا در جمیع
احوال و پناه بردن باو در دفع دشمنان و رفع شدائد و چون پدرش از
دنیا رفت او بر سریر سلطنت مستقر گردید حق تعالی دشمنان او را منکوب
گردانید و رعیتش بر فاهیت و امنیت مجتمع گردیدند و ملکش آبادان و
معمور گردید و امور پادشاهیش منتظم شد و وفور این نعمتهای بی پایان
باعث طغیان و فساد و غفلت او گردید بحدی که بندگی خدا را ترک کرد و نعمتهای
خدا را کفران می نمود و هرکه با او عناد می ورزید مسارعت بقتلش می نمود
بر اینحال پادشاهی او بطول انجامید روز بروز فساد او در رعیت او زیاده
می شد تا انکه همگی فراموش کردند دین حق را که پیش از پادشاهی او داشتند
و آنچه او امر میفرمود از باطل و ظلم همگی اطاعت او می نمودند و در ضلالت و
مسارعت می کردند و بر این حال ماندند تا انکه فرزندان ایشان بر این جهالت
و بطالت نشو و نما کردند و عبادت الهی از میان ایشان بالکلیه برطرف شد
و نام مقدس الهی بر زبان ایشان جاری نمیشد و در خاطر ایشان خطور
نمیکرد که خداوندی و معبودی بغیر ان پادشاه دارند و آن پادشاه
در حیوة پدرش با خدا عهد کرده بود که اگر او پادشاه شود اطاعت الهی بنحوی

بکند که فوق طاقت همه کس باشد پس چون بپادشاهی رسید غرور سلطنت آن
نیت را از خاطرش محو نمود و مستی فرمان روائی چندان او را بیهوش کرده چشم
نکشود و بجانب حق اصلا نظر نیفکند و در میان امرای او مردی صالح بود که قرب
و منزلتش نزد آن پادشاه زیاده از دیگران بود و دلش بسیار بدرد آمد و دل
تنگ شد از آن گمراهی و ضلالت و مستی و بطالت که در آن پادشاه می دید
و میخواست که بپادشاه بیاد آورد بیمانی را که او با خداوند خود کرده بود و او را
پند دهد و نصیحت کند ولیکن از شدت دولت و غفلت او حذر می نمود و جرات
نمیکرد و از اهل دین و صلاح در مملکت آن پادشاه کسی نمانده بود بغیر او و یک
شخص دیگر که در اطراف مملکت آن پادشاه مختفی بود کسی نام و نشانش را نمی دانست
پس روزی آن مرد مقرب جرات کرد و کله مرده پوسیده برداشت و در جامه
پیچید و بمجلس پادشاه در آمد و چون بر جانب راست پادشاه نشست
آن کله را بیرون آورد و در پیش خود گذاشت و با او سخن می زد تا آنکه ریزهای
استخوان تمام آن مجلس را کثیف کرد و پادشاه از این عمل بسیار در خشم شد
و اهل مجلس همگی متحیر شدند و جلادان شمشیرها کشیدند و منتظر فرمان
پادشاه بودند که چون اشاره نماید او را پاره پاره کنند و پادشاه با آن شدت
غضب و خشمی که او را از جا بدر آورده بود ضبط خود می نمود و امر بقتل
او نفرمود و پادشاهان آن زمان شیوه ایشان این بود که با وجود تکبر
و تجبر و کفر و ضلالت نهایت حلم و بردباری می نمودند و مبادرت بسیاست
و تادیبها نمیکردند برای تالیف دلهای رعیت و آبادانی مملکت زیرا که انحراف
قلوب ایشان موجب تزلزل بنیان سلطنت میگردد و خرابی مملکت
موجب نقصان مال و خراج پادشاهان میشود باین سبب پادشاه
ساکت ماند تا از مجلس برخواست و آن مرد دو روز دیگر در مجلس
پادشاه همان عمل کرد و پادشاه با او هیچ در آن باب سخن نگفت چون آن مرد

دیدکه پادشاه از شیبان کار هیچ نپرسید در روز چهارم همان کلاه را برگرفت با تراب
وقدحها از خاک وچون بمجلس درآمد وباکلاه ان کرد که هر روز میکرد ترازو را
برگرفت ودر یک کفه آن درم میگذاشت ودر کفه دیگر خاک ریخت ان قدر
که برابر آن درم شد پس ان خاک را در چشم ان کلاه ریخت ویک کف خاک
برداشت ودر دهان آن کلاه ریخت دران حال پادشاه را دیگر طاقت
صبر نماند وبیتاب شد وگفت میدانم که باعث جرات تو بر این اعمال در مجلس
من زیادتی قرب ومنزلت است که نزد من داری ومیدانی که ترا عزیز وگرامی
میدارم واز تو می گذرانم چیزی چند را که از دیگران نمی گذرانم وگمان دارم
که درین اعمال غرضی ومطلبی داری پس آن مرد در رو در افتاد وپای پادشاه را
بوسه داد وگفت ای پادشاه ساعتی رو بمن دار وعقل خود را همگی متوجه
من گردان که با تو سخنی دارم بدرستی که مثل سخن حکمت مثل تراست که اگر
بر زمین نرم نیندازند می نشیند وجا میکند واگر بسوی سنگ سخت اندازند
تاثیر نمیکند وجائی که بر میگردد وهمچنین کلمه حق ماند باران است که اگر
بر زمین نرم یا کیره که قابل زراعت باشد ببارد از آن گیاه میروید واگر بر زمین
شوره ببارد ضایع می شود وبدرستی که در مردم هوا وخواهشهای مختلف می
باشد وپیوسته در دل آدمی عقل نورانی با خواهشهای نفسانی معارضه
ومجادله مینماید پس اگر خواهش نفس بر عقل غالب گردید حق را قبول
واز جا بدر می آید وسفاهت وتندی میکند واگر عقل بر شهوات نفس
غالب شد آدمی حق را می یابد واو را لغزشی وخطائی حاصل نمیشود وبدانکه
من از هنگام طفولیت تا حال دوست دار دانش وعلم بودم وبتحصیل علوم
راغب بودم وبر همه چیز اختیار مینمودم پس هیچ علمی نماند مگر انکه از آن
بهره وافی اخذ نمودم تا انکه روزی در میان قبرستان میگردیدم این کلمه پوسیده
را دیدم که بیرون افتاده بود از قبرهای پادشاهان چون بپادشاهان محبت

عظیم دارم از مشاهدهٔ این کلهٔ بر اینحال وجد اکردیدن ان از بدن و افتادن آن بخاک
مذلت وخواری پس متاثر شدم پس انرا برداشتم و در برکرفتم و بخانهٔ خود بردم
و دیبا و حریر بر آن بوشانیدم و کلاب بر آن پاشیدم و بر روی فرش نیکو
کذاشتم و با خود کفتم که اکر این کله از سرهای پادشاهانست این اکرام در آن
تاثیر میکند و بجسن و جمال خود بر میکردد و اکر از سرهای فقرا و درویشان است
بر همین حال می ماند و اکرام من بآن نفعی نمیرساند پس چند روز با او چنین
سلوک کردم و در اکرام و احترام و زینت آن اهتمام کردم هیچ تغیر در آن نشد
و هیچ جمال انرا حاصل نکردید چون دیدم که کرامی داشتن در آن تاثیری نمیکند
طلبیدم یکی از غلامان خود را که از سایر غلامان نزد من کم قدر تر بود و فرمودم
که خواری بیش از پیش بآن سر رسانید دیدم که اینحالت نیز در آن هیچ تاثیر
نکرد دانستم که اکرام نمودن و اهانت فرمودن نسبت بحال آن سر یکسانست
پس چون اینحالت را در آن مشاهده کردم به نزد حکما و دانایان رفتم و از احوال
آن کله از ایشان سوال نمودم ایشان نیز علمی باحوال آن نداشتند و چون
میدانستم که پادشاه منتهای دانش و علم و معدن بردباری و حلمست
بنزد تو آمدم که سوال نمایم و از جان خود می ترسیدم و جرات سوال نمی نمودم
تا انکه سوال خود فرمودی اکنون التماس دارم که مرا خبر دهی که این کله
سر پادشاهانست یا کدایان و ببرستی که چون در مانده شدم در تفکر
در حال این کله با خود اندیشه کردم که دیده پادشاهان را هیچ چیز پر نمیکند
و حرص ایشان بمرتبه ایست که اکر تمام زیر آسمان را بتصرف در آورند
بآن قانع نمیکردند همت بر تسخیر بالای آسمان میکمارند و دیدهٔ این کله را
که ملاحظه کردم از وزن یک درم خاک پر شد و همچنین نظر کردم
بدهان این کله که اکر دهان پادشاهان باشد بهیچ چیز پر نمیشود چون ملاحظه
کردم از یکمشت خاک پر شد پس اکر میکوئی که این سر مسکینی است محبت

تمام بتو میگم کہ این را از قبرستان پادشاهان برداشتہ ام و اگر باور نمیکنی میروم
وکلهای پادشاهان و مسکینان همه را بیرون می آورم و نزد تو حاضر میکردانم
اگر فهم نیلتی و فرقی در کلهای پادشاهان بر من ظاهر میسازی من بگفته
تو قایل می شوم و اگر میگوئی کہ این کلہ سر پادشاهی است پس بدان کہ این پادشاه
کہ این کلہ اوست از شوکت پادشاهی و زینت و رفعت و عزت مثل اینجا
تو داری در حال حیوة خود داشتہ است و اکنون با اینحال رسیدہ و نمی بینند
بتوای پادشاه روزی را کہ تو نیز با اینحال افتادہ باشی و پامال دوست و دشمن
گردیدہ باشی و با خاک یکسان شدہ باشی و کرم بدنت را خورده باشد و جمعیت
بتنهائی و عزتت بخواری بدل شدہ باشد و ترا در خانہ جا دهند کمتر از جهار
زرع و بادشاهیت را بمیراث ببرند و باد تو از میان مردم برود و عملهایت تو تمام برهم خورد
و فاسد شود و هر کہ را اکرامی داشتہ باشی خوار کردد و هر کرا خوار کردہ باشی کرامی
کردد و دشمنان تو شاد کردند و یارانت کریزان شوند و خاک بر رویت بریزند
و بجائی کہ رفتار شوی کہ اکرترا وازدهند نشوی و اکرترا اکرامی دارند نیابی و اکرترا
خوار کردانند بخشم نیائی و فرزندانت یتیم کردند و زنانت بیکس شوند و کاه باشد
کہ شوهران دیکر دیکر بکیرند پس پادشاه از استماع این سخنان هراسان شد
و اشك از چشمش فرو ریخت و فریاد و اویلاه برآورد و بسیار بکریست و چون
آن مرد دید کہ سخنش در پادشاه تاثیر کرد دیکر از امثال این سخنان بسیار کفت
پس پادشاه کفت کہ خدا ترا جزاء خیر دهد و این جمعی کہ بر کردن من برآمده اند
از بزرکان خدا ایشانرا بیلای بد کرفتار کرداند بجان خود سوکند میخورم کہ
مطلب تو فهمیدم و بخیر خود بینا کردیدم پس ترك شهوات و معاصی نمود
بطاعات و خیرات راغب کردید و آوازهٔ نیکی و صلاح او در افاق منتشر شد
اهل فضل و علم از همه طرف رو باو آوردند و عاقبتا و بخیر و صلاح انجامید
و بر اینحال ماند تا از دنیا مفارقت نمود یوداسف کفت کہ دیکر از این کونہ مثلی

بفرما بلوهر گفت نقل کرده اند که در ازمنه گذشته پادشاهی بود بسیار خواهش داشت
که از او فرزندی حاصل شود و بهر گونه علاجی که گمان میبرد برای این مطلب خود را
معالجه می نمود و فائده نمی بخشید تا آنکه در اخر عمر یکی از زنان او حامله گردید
و پسری از او متولد شد پس چون چون نشو و نما کرد و براه افتاد روزی کامی
برداشت و گفت بروز معاد و باز گشت خود جفا میکنید پس کام دیگر برداشت
و گفت برخواهید شد و کام سیم برداشت و گفت بعد از ان خواهید مرد پس
بحال خود باز گشت و بطور اطفال مشغول بازی و لهو شد پادشاه از مشاهده
اینحال بسی متعجب شد و منجمان و علما را طلبید و حال آن فرزند را نقل کرد و گفت طالع
فرزند مرا ملاحظه نمایید و در این اطوار تامل کنید و احوال او را برای من بیان کنید
و آن گروه انقدر در استعلام احوال او اندیشه کردند که مانده شدند و از احوال او
چیزی استنباط نتوانستند نمود پس چون پادشاه دانست که ایشان نیز در امر
او حیران اند او را بدایگان داد که بشیر دادن او مشغول شدند و یکی از آن
منجمان گفت که این طفل پیشوائی از پیشوایان دین خواهد شد پس پادشاه
نگهبانان بر آن فرزند گماشت که از او جدا نشوند تا آنکه ان پسر بسن شباب
رسید روزی خود را از دست پاسبانان خلاص کرد و ببازار آمد ناگاه نظرش
بر جنازه افتاد پرسید که این چه چیز است گفتند او میت که مرده است پرسید
که چه چیز باعث مرگ او شده است گفتند که پیر شد و ایام عمرش بسر آمد تا جائی
در رسید و مرد پرسید که بیشتر صحیح و زنده بود و می خورد و می آشامید
و راه میرفت گفتند بلی چون پاره دیگر راه رفت نظرش بر مرد پیری افتاد و ایستاد
و از روی تعجب نظر بسیار بر او میکرد و ملاحظهٔ احوال او می نمود پس پرسید
که این چه چیز است گفتند که مرد پست که سن بسیار دارد و پیری او را دریافته
و اعضا و قوایش ضعیف و باطل گردیده است پرسید که این مرد اول طفل
بوده و باینحال رسیده است گفتند بلی پس ازان در گذشت ناگاه بمرد بیماری

رسید از حال او پرسید گفتند مرد یست بیمار شده گفت اول صحیح بوده و بعد ازان بیمار شده است
گفتند بلی گفت والله که اگر شما راست میگوئید انچه میگوئید همهٔ مردم عالم دیوانه اند ناگاه
برسر آن مرد با سبانان بفکر ان پسر افتادند و تفحص کردند او را در خانه نیافتند
اول نهالی بوده از زمین روئیده بعد ازان بزرگ شده و درختی شده بعد ازان ببریده اند
و دیوارهای اینخانه بلند کرده اند و این چوب را بر روی انها انداخته اند و در این
سخن بودند که پادشاه فرستاده نزد موکلان که ملاحظه کنید که پسر من کو پاشده
و بسخن آمده است گفتند بلی سخن میگوید و سخنی چند میگوید از باب سخنان سودا
و وسواسیان پس چون ان سخنان بپادشاه نقل کردند علما و سخنان را بار دیگر طلبید
و از حال او سوال نمودا یشان حیران ماندند مگر همان مبحث اولکه باز گفت که او پیشوا
و رهنمای اهل دین خواهد بود پادشاه را سخن او خوش نیامد پس بعضی از دانایان
گفتند که ای پادشاه اگر زنی را بتزویج او درآوری اینخالت سودا از او زایل میگردد
و عاقل میشود و بکار خود بینا میشود پادشاه سخن ایشانرا پسندید و
تفحص نمود در اطراف زمین و زنی را نهایت حسن و جمال که از او بهتر نتواند
بود برای او بهم رسانید و بعقد او درآورد برای زفاف و مجلسی اراست و سازندگان
و نوازندگان و یارنی گران بسیار جمع کردند و هریک بکار خود مشغول گردیدند
چون نغمها و ترانهای ایشان بلند گردیده پسر پرسید که این صداها چیست
گفتند که اینها ارباب نغمه و ترانه و لهو و لعب و یارنی و طرب اند که برای عروسی تو
ایشانرا جمع کردند که خاطر تو شاد گردد پسر ساکت شد و جواب نگفت
و چون شب شد پادشاه زنان پسر را طلب نمود و گفت من فرزندی غیر
این پسر ندارم و بسیار او را عزیز میدارم میخواهم که چون ترا بنزد او ببرند بشیوهٔ
مهربانی و ملاطفت و با فسون شیرین زبانی و حسن مصاحبت دل او را
بسوی خود مائل گردانی پس چون زن را بنزد او بردند و خلوت شد زن
بنزدیک او رفت و شروع در مهربانی و ملاطفت نمود و پرده حیا را از پیش

بیاورا مدند و او را گرفته
بخانه برده چون بخانه
درآمد پرسید پس
نظر شرح چون بخانه رفتند
پرسید که او را این چوب با چگونه
بوده است گفتند

برداشت

برداشت ودست درگردنش درآورد پسر گفت که شتاب مکن که شب دراز است
وایام صحبت بسیار است خدا بر تو مبارک گرداناد این مواصلت را صبر کن تا بخوریم
وبیاشامیم وبصحبت مشغول شویم پس آن جوان مشغول طعام خوردن
شد وآن مشغول شراب خوردن گردید وان قدر صبر کرد آن جوان که مست
از آن گردید وبخواب رفت پس دربانان وپاسبانان را غافل کرد واز خانه بیرون
آمد وبشهر درآمد ودر کوچها میگردید تا آنکه پسری هم سن خود از اهل
آن شهر بدست آورد وجامهای خود را انداخت وبعضی از جامهای آن پسر را
پوشید که کسی او را نشناسد وآن پسر را برداشت وبا یکدیگر از آن شهر
بیرون رفتند ودر تمام آن شب راه رفتند وچون نزدیک صبح شد ترسیدند
که از عقب ایشان بیایند وایشان را بیابند در کوشکی پنهان شدند وچون
صبح شد وخدمتکاران پسر پادشاه بنزد دختر آمدند او را در خواب یافتند
وپسر را ندیدند از عروس احوال داماد را پرسیدند گفت الحال نزد من بود ومن بخواب
رفتم نمیدانم بکجا رفته است چندانکه او را طلب کردند نیافتند پس چون شب
درآمد پسر پادشاه با رفیق خویش بیرون آمده رو براه آوردند وپیوسته
چنین میکردند که روزها مخفی میشدند وشبها طی مسافت مینمودند تا
آنکه از مملکت آن پادشاه بیرون رفتند وبملک پادشاه دیگر داخل شدند
وآن پادشاه را دختری بود در نهایت حسن وجمال واز بسیاری محبتی
که بآن دختر داشت عهد کرده بود با او که او را بشوهر ندهد مگر بکسی که او
بپسندد وارادهٔ نماید وباین سبب عزت بسیار رفیع وعالی برای او بنا کرده
بودند که بر شارع عام مشرف بود که آن دختر پیوسته در آنجا نشسته بود ومیدید
مردم که از آن شارع عبور مینمودند نظر میکرد که اگر کسی را بپسندد بدر خود را
اعلام نماید که او را بعقد او درآورد ناگاه نظرش بر پسر پادشاه افتاد که
با انجامهای کهنه با رفیق خود سیر میکند وچون نور نجابت صوری ومعنوی

از جبین جوان پسر طالع بود محبت او در دل آن دختر قرار گرفت و کسی نزد پدر فرستاد
که اینک من کسی را برای شوهری خود اختیار کرده ام اگر مرا بکسی تزویج خواهی
کرد باید جوان بده والا بدیگری راضی نخواهم شد در اینحال مادر دختر بزنها و آمد
با و گفت که دخترت شخصی را پسندیده است برای شوهری خود و میگوید که
بدیگری راضی نخواهم شد مادر بس از استماع این سخن مسرور گردید و او نیز
نظر کرد و آن پسر را مشاهده نمود و بسرعت تمام بخدمت پادشاه رفت و حقیقت
حال را عرض نمود پادشاه نیز خوشحال شد و بقصر دختر برآمد و گفت ای جوانرا
بمن بنمایید چون او را نشانه داد او را مشاهده او نمود از قصر فرود آمد
و تغییر لباس نمود و نزد پسر آمد و با او سخن گفت و از احوال او سوال نمود که تو کیستی و از کجا
آمده گفت ترا با من چه کار است و چه سوال از من میکنی من مردی ام از فقرا و مساکین
پادشاه گفت تو غریب می نمائی و رنگ تو برنگ مردم این شهر نمیماند پسر گفت من غریب
نیستم پادشاه هر چند سعی نمود که او را بر استی احوال خود بیان فرماید او نمود و بیان
احوال خود نکرد پس پادشاه جمعی را موکل او گردانید که از احوال او باخبر باشند
بنحوی که او نداند و مطلع باشند که بکجا میرود و در کجا قرار میگیرد و بحجره سرای
خود باز گشت و گفت جوانی را دیدم در نهایت عقل و فراست و گویا پسر پادشاهی
و چنان می بایم که او را میل و خواهشی نباشد با نچه شما او را برای آن میخواهید پس
کس بطلب او فرستاد که او را حاضر گردانند ملازمان پادشاه بنزد او آمدند نگفتند
که پادشاه ترا میطلبد پسر گفت که مرا با پادشاه چه کار است و برای چه مرا میخواهد
که مرا با و حاجتی نیست و او مرا نمی شناسد ملازمان بسخن او کوش نکردند و باکراه
او را بمجلس پادشاه حاضر ساختند و پادشاه او را بر کرسی نشاند و پادشاه
فرمود که دختر و زنش پس پرده آمدند پس گفت که ای جوان ترا برای کار خیری
طلبیده ام دختری دارم و ترا برای شوهری خود پسندیده و میخواهم ترا بعقد
او در آورم و از فقر و بی چیزی بر و امکن که ما ترا غنی میگردانیم و شرافت و بزرگی

ورفت بتو از زان میدارم پسر گفت که مرا با نجا میگوئی احتیاجی نیست ای پادشاه
اگر میخواهی برایتو مثلی بیان کنم پادشاه گفت بگو آن جوان گفت که نقل کرده اند
که پادشاهی بود و پسری داشت و آن پسر مصاحبان و دوستان داشت روزی
امضا حبان طعامی مهیا کردند و پسر پادشاه را بضیافت طلبیدند چون
بمجلس ایشان در آمد بشراب خوردن مشغول شدند تا انکه همگی مست
شدند و افتادند پسر پادشاه در نصف شب از خواب بیدار شد و هوای
اهل خانه خود بر سرش افتاد بیرون آمد که بخانه خود باز گردد و هیچ یک از ان
مصاحبان را بیدار نکرد و مستانه براه می آمد در عرض راه گذارش بر قبری
افتاد در عالم مستی و بیهوشی چنین بنظرش آمد که ان قبر خانه اوست پس داخل آن قبر
شد و کفن مرده بمشامش رسید از غایت بیهوشی و بی خبری گمان کرد که بوهای
خوشیست که در خانه برای او مهیا کرده اند و استخوانهای پوسیدهٔ در آن قبر
بنظرش آمد گمان کرد که فرشهای بزرگانه است که در منزل برای او گسترده اند و دیدکه
مردهٔ تازه در آن قبر دفن کرده اند و متعفن گردیده چنان بخیالش در آمد که
معشوقهٔ اوست دست تنگ بر گردن او در آورد و تمام شب او را می بوسید و با
او بازی میکرد چون صبح شد و بهوش باز آمد و نظر کرد دست خود را در گردن مردهٔ
گندیده دید و جامهای خود را با نواع کثافات از جرک و یم و خون آلوده یافت
و از کند بیتاب شد و از ان حال وحشت عظیم بهم رسانید بیرون آمد و با
نهایت بدحالی متوجه شهر شد و از شرمندگی و انفعال ان حال ناخوش
خود را از مردم پنهان میکرد تا بخانه خود در آمد و بسی شاد شد که کسی او را
بر ان حال مشاهده نکرد پس جامهای خود را افکند و خود را پاکیزه گردانید
و جامهای نو پوشید و ببوهای خوش خود را خشبو کرد خدا ترا عمر دهد
ای پادشاه گمان داری که کسی چنین حالی بر او گذشته باشد دیگر با ختیار
خود چنین جائی میرود و چنین حالرا اختیار می نماید پادشاه گفت نه پسر گفت

حالش نیز مثل حال آن پسر پادشاه است پس پادشاه بجانب زن و دختر التفات
نمود و گفت نگفتم که این جوان با نجه شما میخواهید رغبت نمی نماید مادر دختر
گفت که اوصاف و کمالات دختر مرا چنانچه باید بیان برای او نکردی و باین
سبب باو رغبت ننمود اگر رخصت می فرمائی من بروم و با او سخن بگویم
پادشاه با آن پسر گفت که زن من میخواهد که برابر تو آید و با تو سخن بگوید
و تا امروز بحضور کسی سخن نگفته پسر گفت که اگر خواهد بیاید پس زن
بیرون آمد و نشست و گفت این معامله را ممکن که حق تعالی خیر فراوان
و نعمت بی پایان بسوی تو فرستاده و در چنین نعمتی سزاوار نیست قول
کن که دختر خود را بعقد تو در آورم نه درستی که اگر ببینی که بر دختر کار چه بهره
از حسن و جمال و زیبائی و رعنائی و کمالی باو کرامت فرموده قدر این نعمت را
خواهی دانست و اگر او را اختیار نمائی محسود عالمیان خواهی شد پس بسوی
پادشاه کرد و گفت میخواهی برای این حال مثلی بیان کنم پادشاه گفت بلی
ان جوان گفت که چهل دزدان با یک دیگر اتفاق کردند که بخزانه پادشاه
روند بدزدی پس نقبی زدند و از زیر دیوار خزانه داخل شدند متاعها دیدند
که هرگز ندیده بودند و در میان انها سبوی بزرگی بود از طلا و مهری از طلا
بران زده بودند با یک دیگر گفتند که در میان متاعهای این خزانه ازین
سبو بهتر چیزی نیست از طلا ساخته اند و مهر طلا بران زده اند و انچه
در این سبوست البته از سایر امتعه این خزانه بهتر خواهد بود پس آن
سبوی طلا را برگرفتند و بردند بر نخستانی و همگی همراه بودند که مبادا بعضی
خیانت کنند پس در آن سبو را گشودند چند افعی کشنده در ان سبو
بود و بر آن جماعت حمله کرده اند و همگی را کشتند خدا ترا عمر دهد پادشاه
گمان داری که کسی که احوال آن جماعت را شنیده باشد و حال آن سبو را
داند دیگر بر سر آن سبو می رود پادشاه گفت نه پسر گفت که حال من همین

حالاست پس دختر بپادشاه پدر خود گفت که مرا رخصت فرما که بیرون ایم و با سخن
گویم زیرا که اگر ببیند که حق تعالی چه مرتبه از حسن و نیکوئی و دلبری و زیبائی
بمن عطا فرموده البته با ختیار و قبول خواستگاری خواهد کرد پادشاه
گفت که دختر من میخواهد که بحضور تو آید و بی حجاب با تو سخن گوید و تا امروز
در برابر کسی نیامده و با بیگانه سخن نگفته آن جوان گفت که اگر خواهد بیاید پس
آن دختر با نهایت حسن و جمال و غنج و دلال از پرده بیرون خرامید و با آن
پسر گفت که ایا هرگز کسی مثل من دیده در نیکوئی و خوش روئی و بهجت و نضارت
و حسن و طراوت و من ترا پسندیده ام و محبت ترا بجان خریده ام با من جفا
مکن و چون من فراق خود مبتلا مکن جوان روی بپادشاه کرد و گفت
میخواهی برایت و مثل که شاهد حالمن باشد بیاورم پادشاه گفت بلی جوان گفت
که نقل کرده اند که پادشاهی بود دو پسر داشت پس این پادشاه را با پادشاه
دیگر محاربه روداد و در حربگاه یکی از آن دو پسر اسیر آن پادشاه دیگر شد پسر
فرمود که آن پسر را در خانه حبس کردند و حکم فرمود که هر که بر او بگذرد
سنگی بر او زند و آن پسر بر این حال مدتی در حبس ماند پس برادران پسر
به پدر خود گفت که رخصت ده مرا که بروم بجانب برادر خود شاید بحیله
او را خلاص توانم کرد پادشاه گفت برو و آنچه خواهی از اموال و امتعه و اسباب
با خود بردار پس تهیه سفر خود را درست کرد و اسباب و امتعه بسیار و نان
خواسته و نوازنده بشمار با خود برداشت و متوجه ملک آن پادشاه شد
و چون نزدیک بشهر آن پادشاه رسید پادشاه از قدوم او با خبر شد
و مردم شهر را امر فرمود که او را استقبال نمایند و در بیرون شهر منزل مناسبی
برای او تعیین فرمود و چون پسر پادشاه در آن منزل قرار گرفت متاعها خود را
گشود و غلامان خود را امر فرمود که با مردم مشغول خرید و فروش شوند
و در سودا و معامله با ایشان مساهله ننمایند و متاعها را بقیمت وارزان

ان پادشاه دیگر

بایشان بفروشند وچون همکی مردم شهر بمعامله مشغول شدند پسر پادشاه اینرا
غافل کرد وتنهائی بشهر درآمد وزندان برادر خود را دانسته بود بزندان زندان
آمد وسنگریزه برداشت ودران زندان افکند که معلوم نماید که برادرش چیزه
دارد یانه چون سنگ ریزه براو خورد فریاد برآورد وگفت کشتی مرا اسیر زندان
بانان برسر او جمع شدند وپرسیدند که چرا فریاد کردی وتراچه پیش آمد که
فزع نمودی ودر اینمدت ما ترا عذابها وسیاستهای عظیم کردیم ومردم برتو
سنگهای گران انداخته اند وجزع نکردی وفریاد ننمودی اکنون از سنگریزه
این مرد چرا بفریاد آمدی گفت تنها بیکانه بودند ومرا نمی شناختند واین مرد
اشنا مینماید پس برادرش بمنزل خود بازگشت وبمردم شهر گفت که فردا نیز بیائید
که متاعی برشما بگشایم که هرگز مثل آنرا ندیده باشید چون روز دیگر شد
تمام مردم شهر بسوی او شتافتند برای سودا پس فرمود که متاعهای اورا برای
ایشان گشودند وسازندها ونوازندهای وبازی گران ولعب بازان وبانگ
طرب واصحاب لهو ولعب را فرمود که هریک بپیشوه مردم را مشغول کرداند
وچون دید که مردم همکی مشغول خرید وسودا وعیش وتماشا گردیدند نسبت
روز گذشته عمل نموده مخفی بشهر درآمد وبزندان برادر داخل شد وزنجیرها
وبندهای اورا برید وگفت غم مخور ترا مداوا میکنم وجراحتهای ترا مرهم میگذارم
واورا برگرفته از شهر بیرون آورد وبر جراحتهای او مرهم گذاشت وچون اندکی
باصلاح آمد وقدرت حرکت بهم رسانید اورا بر سر راه آورد وگفت برو از این
راه که ببدریا میرسی وکشتی مهیا کردم براستوران کشتی بنشین وبجانب وطن
خود روانه شو چون آن برادر محبوس قدری راه آمد بطالع منحوس خود
راه گم کرد ودر چاهی درافتاد که دران چاه اژدهای عظیمی بود ودر آن چاه
درختی بود چون نظر بآن درخت افکند دید که بر سر درخت دوازده غول
ماوی دارند وبر ساق درخت دوازده شمشیر برهنه تعبیه کرده اند وی

بایست بران درخت بالا رود تا از چاه و از درها نجات یابد پس سعی بسیار
کرد و بانواع حیلها از ساقان درخت بالا رفت و خود را بشاخی از شاخهای آن
ان درخت رسانید و بصد افسون از ان غولان خلاصی یافت خود را براه
رسانید و ببر یار رسید و بر کشتی سوار شد و بخانه خود رسید خدا عمر ترا
دراز کند ای پادشاه گمان داری که چنین کسی دیگر باختیار خود بچنین
جائی بر گردد و خود را بچنین مهلکه بیفکند پادشاه گفت نرجوان گفت
که حال من نیز مثل حال ان جوان است که حالش را شنیدی پس پادشاه وزن
و در اینحال آن پسری که رفیق پسر پادشاه شده بود نزد پسر پادشاه آمد و سر
در گوش او کذا است و گفت هرگاه تو این دختر را قبول نمیفرمائی التماس دارم
که برای من خواستگاری نمائی شاید بنکاح من در آورند پسر پادشاه
بپادشاه گفت که رفیق من میگوید که اگر پادشاه مصلحت میداند این سایهٔ
مرحمت را بر سر من افکند و دختر خود را بعقد من در آورد پس گفت که
این رفیق من بآن می ماند که مردی رفیق جمع شده بودند پس همگی بکشتی نشستند
و کشتی را روانه کردند چون پارهٔ راه رفتند کشتی ایشان شکست نزدیک
جزیرهٔ که در انجا غولان بسیار بودند و رفیقان آن مرد همگی غرق شدند
و او را دریا بآن جزیره افکند و آن غولان بر دریا مشرف شده بودند و
نظر میکردند پس غولها مادهٔ نزدیک آن مرد آمد و او را دید و عاشق
او شد و خود را بنکاح او در آورد و با او صحبت داشت تا صبح و چون صبح
شد و اینمرد را کشت و قسمت کرد اعضای او را میان یاران و مصاحبان
خود و بعد از زمانی مثل این واقعه رو داد شخص دیگر را که بان جزیره افتاد
و دختر پادشاه غولان عاشق او شد و او را برد و دران شب تا صبح او را
تکلیف مباشرت می نمود و اینمرد چون از واقعهٔ آن مرد سابق خبر داشت
تا صبح از ترس خواب نمیکرد و چون صبح شد و آن غول بتهیه قتل او برخاست

و دختر همگی از رفیقان آن جوان نمایوس شدند

مثلاً

آن مرد گریخت و خود را بساحل دریا رسانید اتفاقا کشتی در کنار آن جزیره حاضر
شده بود پس فریاد زد اهل آن کشتی را و بایشان استغاثه نمود ایشان بر او رحم
کردند و او را سوار کشتی کردند و با خود بردند و او را با اهلش رسانیدند و
چون صبح شد غولان بجانب آن غول آمدند و پرسیدند که چه شد آن
مردی را که با او شب بروز آوردی گفت از من گریخت غولان تکذیب او نمودند
و گفتند البته او را تنها خورده و با حصه ندادهٔ ما ترا در عوض او میکشیم اگر
او را حاضر نیاری نزد ما پس آن غول بنا چار بر روی آب سفر کرد تا بخانهٔ آن
مرد آمد و بنزد او نشست و گفت این سفر تو چون گذشت گفت در این سفر
بلای عظیمی رو داد و حق تع بفضل خود مرا از آن نجات بخشید و قصهٔ
غولان را با او نقل کرد آن غول گفت که اکنون مشخص از ایشان خلاص شده و
خاطر جمع کرده گفت بلی گفت من همان غولم که شب نزد من بودی و آمده ام
که ترا ببرم آن مرد شروع بتضرع و استغاثه کرد و آن غول را سوگند داد که
از کشتن من بگذرد که من بعوض خود ترا بکسی دلالت میکنم که بهتر از من باشد
آن غول بر او رحم کرد و التماسش را قبول نمود و با یکدیگر بخانهٔ پادشاه رفتند
و غول گفت ای پادشاه سخن مرا بشنو و میان من و این مرد محاکمه کن من زن
اینمرد را و او را بسیار دوست میدارم و او از من کراهت دارد و از صحبت
من دوری میکند ای پادشاه موافق حق میان من و اینمرد حکم کن چون پادشاه
آن زن را بانهایت حسن و جمال مشاهده نمود بسیار پسندید و او را
فریفته او شد و آن مرد را بر خلوت طلبید و گفت اگر تو این زن را نمیخواهی من
او را گذار که من بسیار فریفته و عاشق او شدم گفت هرگاه پادشاه را میل صحبت
او هست من دست از او بر میدارم و الحق لیاقت صحبت پادشاه دارد
و چنین کسی مناسب پادشاهان است و امثال ما مردم فقیر قابل صحبت او
نیستیم پس پادشاه او را بخانه برد و شب با او عیش کرد و چون سحر پادشاه بخواب

رفت غولها را کشت و پاره پاره کرد و گوشت او را بجزیره برده میان یاران خود
قسمت نمود ای پادشاه ایا گمان داری کسی را که چنین حالی داند باز باین موضع بر گردد
و خود را گرفتار آن غولان کرداند پادشاه گفت نه چون ان پسر این سخنان را از
پسر پادشاه شنید گفت من از تو جدا نمیشوم و این دختر را نمیخواهم و بکار
من نمی آید پس هر دو از پادشاه مرخص شدند و بیرون آمدند و بپوستند عبادت
حق تعالی میکردند و در اطراف زمین سیاحت می نمودند و از احوال
جهان عبرت میگرفتند تا انکه حق تعالی بوسیلهٔ ایشان گروه بسیار را براه
دین هدایت فرموده و درجهٔ ان پسر بسیار بلند شد و اوازهٔ علم و عبادت
و زهد و ورع و کمالات او در افاق عالم منتشر شد پس بفکر بد خود افتاد
که او را از ضلالت و گمراهی نجات بخشد و رسولی نزد پدر خود فرستاد
و چون رسول نزد پدر آمد گفت که فرزندت سلامت میرساند که حق تعالی
ما را بدین حق هدایت فرموده و ما بتوفیق الهی گروه بسیار را براه حق در
اورده ایم و به بندگی الهی راه نمائی کرده ایم سزاوار نیست که تو در این جهالت
و ضلالت بمانی و از این سعادت محروم گردی پس پدر قول نمود با اهل
بیت خود بخدمت او مشتافت و بدین او درآمد و طریقه او را پیش گرفتند
و بسعادت اخروی فایز گردیدند چون بلوهر سخن را بابنجار رسانید یوذاسف
وداع نمود و بمنزل خود مراجعت کرد و چند روز دیگر بخدمت او تردد می نمود
تا انکه دانست که ابواب خیر و فلاح و هدایت و صلاح بروی او گشاده شد
براه حق و دین مبین هدایت یافته پس او را بالکلیه وداع نمود و از ان دیار
بیرون رفت و یوذاسف تنها و دلگیر و غمگین ماند تا انکه هنگام آن شد که
بجانب اهل دین و عبادت رود و عامهٔ خلق را هدایت نماید پس حق تعالی
ملکی از ملائکه را بسوی او فرستاد و در خلوت بر او ظاهر شد و نزد او ایستاد
و گفت بر تو باد خیر و سلامتی از جانب ایزدی بهر ستی که توانستانی بر میان بهتا

وحیوانات گرفتار شده که همگی بفسق وظلم وجهالت وضلالت گرفتار ند امدام
بسوبتو با تحیت وسلام از جانب حق جل وعلی که پروردگار وخداوند جمیع
خلایق است فرستاده است مرا بسوبتو که ترا بشارت دهم بکرامتهای الهی
وبتو تعلیم نمایم امری چند را که بر تو پنهان نست از امور دنیا وآخرت پس بشارت
مرا قبول کن ومشوره مرا اختیار نما واز گفته من بیرون مرو ولباس دنیا را از خود
بیفکن وشهوتهای دنیا را از خود دور کن وترک کن پادشاهی زایل وسلطنت
فانی را که ثبات ودوام ندارد وعاقبت آن بخز پشیمانی وحسرت نیست وطلب
کن پادشاهی را که زوال ندارد وشادی را که هرگز منقضی نمیشود وراحتی را که هرگز
متغیر نمیگردد واست کوباش در اقوال وافعال وعدالت را پیشه خود کن بدرستی
که تو پیشوا وامام مردم خواهی بود که اینها را بسوی بهشت دعوت نمائی چون
یوذاسف از ملک آن بشارتها را شنید بسجده درافتاد وحق تع را شکر کرد وگفت
من انچه را پروردگارم فرماید اطاعت میکنم واز فرموده او تجاوز نمی
نمایم پس انچه صلاح من میدانی مرا بان عمل فرما که ترا حمد میکنم وپروردگار
خود را که ترا برای اصلاح من فرستاده شکر میکنم زیرا که او بمن رحم ومهربانی
فرموده ومرا از شر دشمنان دین نجات بخشیده ومن پیوسته در اندیشه
همین امر بودم که تو برای ان نازل گردیدی ملک گفت که من بعد از چند روز
دیگر نزد تو خواهم آمد وترا بیرون خواهم برد مهیا باش از برای بیرون رفتن
پس یوذاسف عزم بیرون رفتن را با خود درست کرد وهمگی همتش را بر ان مقصور
بود وهیچکس را بر اینمعنی مطلع نساخت پس چون وقت بیرون رفتن درآمد
آن ملک در نصف شب بر او نازل شد در هنگامی که مردم همه در خواب بودند
وگفت برخیز که دیگر تاخیر جایز نیست یوذاسف برخواست وافشای آن را بهیچ
نفرمود وبغیر از وزیر خود وچون خواست که سوار شود جوان زیبا روئی
که حاکم بعضی از بلاد ایشان بود نزد او امد واو را سجده کرد وگفت کجا میروی

ای پسر پادشاه که ما را در این ایام شدت و تنگی روی خواهد داد و ببدرستی
که تو مصلح احوال رعیت و دانا و کامل بودی رعیت و ملک و بلاد خود را
میگذاری و ما را بحمت می انداری نزد ما باش که از امروز ذکر تو متولد
شده تا حال ما با سایش و فراوانی و نعمت گذرانیده ایم و بلائی و افتی و تنگی
بما نرسید یوذاسف او را تسلی فرمود سلکت گردانید و گفت تو در بلاد خود
باش و با اهل مملکت خود نیکو سلوک نما و با ایشان مدارا کن و مرا با نجا که
فرستاده اند می باید رفت و بامری که فرموده اند عمل می باید نمود اگر تو مرا در آن
امر مدد و همراهی نمائی از عمل من بهره و نصیبی خواهی داشت این را بگفت
و سوار شد و افتد در راه که مامور شده بود که سواره برود رفت و بعد از ان اسپ مرکب
فرود آمد و پیاده براه افتاد و وزیر اسپ او را میکشید و با واز بلند میگریست
و بی تابی میکرد و میگفت که بچه رویه روی مادر ترا به بینم و چه جواب با یشان
بگویم و ایا بچه عذاب مرا سیاست کنند و بچه خواری مرا بکشند و تو چگونه
طاقت سختی و مشقت و آزار خواهی داشت که هرگز بآن عادت نکرده و چگونه
بر وحشت و تنهائی صبر خواهی کرد که هرگز یک روز تنها نبوده و بدن
نازک تو چون تاب گرسنگی و تشنگی و بر روی خاک و کلوخ خوابیدن
خواهد داشت پس یوذاسف او را سلکت گردانید و تسلی داد و اسپ و کرسند
خود را باو بخشید و زیر بر پای یوذاسف افتاد و پاهایش را می بوسید
و میگفت ای سید اقای من مرا وا مگذار و با خود ببر هر جا که میروی که مرا
بعد از تو کرامتی و حرمتی در میان این قوم نخواهد بود و اگر مرا بگذاری و
با خود نبری بصحراها پرون خواهم رفت که آدمی در انجا نباشد باز دیگر یوذاسف
اسفا و را دلداری نمود و تسلی فرمود و گفت بدی بخاطر خود راه مده که ان شاء الله
ضرری بتو نخواهد رسید و بغیر خیر و خوبی نخواهی دید و من کسی نزد پادشاه
خواهم فرستاد و سفارش ترا با و پیغام خواهم کرد که ترا کرامی دارد و با تو

نیکی و احسان نماید پس یوزاسف جامهای پادشاهانه را برکند و بوزیر بخشید
و گفت جامهای مرا بپوش و با و داد یاقوت کرانیهائی را که پوستین بر سر میزد و
بوزیر گفت که اسباب و مرکب و لباس مرا بردار و نزد پادشاه رو و چون برسی
او را از روی تعظیم سجده کن و این یاقوت را با و بده و سلام مرا با و و بهمگی امرا
و اشراف برسان و بگو با ایشان که چون من در حال دنیای فانی و آخرت باقی
نظر کردم و در میان آنها مردد شدم و در باقی رغبت کردم و فانی را ترک کردم
و چون اصل و حسب خود را دانستم و دوست و دشمن خود را شناختم
و تمیز میان یار و بیگانه کردم دشمنان و بیگانگان را ترک کردم و با اصل
و حسب خود پیوستم و بدانگه بدیدم چون این یاقوت را می بیند خاطرش
جمع میگردد و خوش حال میشود و چون جامهای مرا در بر تو می بیند یاد می آورد
مرا و محبت مرا نسبت بتو و اینمعنی او را نافع میشود از بیگانه اسیری و مکروهی
برساند پس وزیر بسوی شهر برگشت و یوزاسف رو براه آورد تا آنکه بصحرای
کشاده رسید و درخت عظیمی در آنجا دید که بر لب چشمه رسته چون بنزدیک
آمد چشمهٔ دید بنهایت صفا و پاکیزگی و درختی مشاهده نمود در غایت
نیکوئی و رعنائی که هرگز بآن خوبی درخت ندیده بود و آن درخت شاخهای
بسیار داشت و چون میوه آن درخت را بچشید از جمیع میوهای عالم شیرین
تر یافت و دید که مرغان بیحد و احصا بر آن درخت جمع آمده اند از مشاهدهٔ
آن احوال بسی شاد شد و در زیر آن درخت ایستاده و با خود تعبیر اینحال میکرد
پس تشبیه نمود درخت را بر بشارت نبوت که باو رسیده بود و چشمهٔ آب را
بعلم و حکمت و مرغان را بر دوی که نزد او جمع شوند و از او حکمت و دانش آموزند
و باو هدایت یابند یوزاسف در این اندیشه بود که ناگاه چهار ملک را دید که
در پیش روی او پیدا شدند و براه افتادند و او از عقب ایشان روان شد پس
او را بلند کردند بسوی آسمان و حق تعالی از علوم و معارف آنقدر بر او افاضه

نمود که احوال نشاهٔ اولی که عالم ارواحست ونشاهٔ وسطی که عالم ابدانست ونشاهٔ اخری
که قیامت است همگی براو ظاهر گردید واحوال امور آینده را دانست پس اورا
بزمین فرود آوردند ویکی از جهار ملک را حق تع مقرر فرمود که سوستر با او
باشد ومدتی دراین بلاد ماند ومردم را بحق هدایت کرد بعد ازآن برگشت
بزمین سولا بطلکه مملکت پدرش بود چون پدرش خبر قدوم اورا شنید
با اشراف امرا واعیان مملکت باستقبال او بیرون آمد واورا اکرامی داشتند
وتوقیر وتعظیم او نمودند وخویشان ودوستان ولشکریان واهل ان
بلاد جمیع بخدمت او آمدند وبر او سلام کردند ونزد او نشستند پس سخنان
بسیار با ایشان گفت وموانست ومهربانی نسبت بهمگی نمود وگفت کوشهای
خودرا بامن دارید ودلهای خودرا از غرضهای فاسد فارغ سازند برای
استماع سخنان حکمت ربانی که نوربخش جانهاست وقوت یابید بعلمی که دلیل
وراهنمای شماست براه نجات وعقلهای خودرا از خواب غفلت بیدار
سازید وبفهمید سخنی را که جدا کنندهٔ حق وباطل وضلالت وهدایتست
وبدانید که انچه من شمارا بان دعوت می نمایم دین حقست که حق تع برانبیا ورسل
فرستاده است در قرنهای گذشته وخدا مارا دراین زمان بان دین امتیاز داده
ومخصوص گردانیده بسبب رحمت وشفقت ومهربانی که بر من وسایر اهل
دین زمان وامتابعت این دین خلاصی از اتش جهنم حاصل میشود وبدرستی
که کسی بآسمان ها نمیرسد ومستحق دخول بهشت جاوید نمیگردد مگر بایمان
وعمل صالح پس جهد کنید دراین دو امر تا دریابید راحت دایمی وجنت
ابدی را وهر که از شما ایمان اورد باید که ایمان او برای طمع زندگانی دنیا یا امید
پادشاهی زمین یا طلب عطاها وبخششهای دنیوی نباشد بلکه باید ایمان
شما برای تحصیل ملکوت سموات وپادشاهی نشاهٔ باقی اخرت وامید
خلاص از عذاب الهی وطلب نجات از ضلالت وگمراهی ورسیدن براحت

واسایش اخرت باشد زیرا که ملک زمین و پادشاهی ان زایل و فانیست و لذتهای
ان بزودی منقطع میگردد پس هرکه فریب دنیا و لذت انرا خورد بزودی هلاک
میشود و رسوا میگردد در هنگامی که نزد جزا دهندهٔ روز جزا بایستد بدرستی
که او جزا میدهد مکر بحق و عدالت و بدانید که مرگ قرین بدنهای شماست
و پوستر در کین شکار جانهای شماست که از بدنها بربایید و بدنها را سرنگون
در گورها در اندازد و بدانید که چنانچه مرغ قادر بر زندگانی و نجات از شر
دشمنان نیست از امروز تا فردا مگر بقوت بینائی و دو بال و دو پا همچنین
ادمی قادر بر جویهٔ ابدی و نجات دایمی نیست مگر بایمان و اعمال صالحه و نیات
حسنه پس اندیشه کنید و تفکر نمائید ای پادشاه و ای گروه اکابر و اشراف
در انچه شنیدید و بعقل درست بفهمید و از دریا عبور کنید تا کشتی حاضر
و مهیاست و میتوانید گذشتن و راه را قطع کنید مادام که رهنما و توشه
و مرکب دارید و در این ظلمت باد تا چراغ دارید غنیمت شمارید و منزلها
طی کنید و بمعاونت اهل دین و عبادات برای خود گنجها بیندوزید و شریک
ایشان شوید در اعمال صالحه و عبادات شایسته و نیکو متابعت ایشان نمائید
و مددکار ایشان باشید و شاد کردانید ایشان را بکردارهای نیک خود تا شما را بعالم
نور و سرای سرور رسانند و فرایض و واجبات الهی را محافظت نمائید و با ادب
و شرایط بجا اورید و بر املها و ارزوهای دنیا اعتماد مکنید و بپرهیزید از
شراب خوردن و زنا کردن و از سایر اعمال قبیحه که حق تعالی از انها نهی فرموده است
که انها هلاک کننده جان و تبر بدند بپرهیزید از حمیت و تعصب و غضب و
عداوت و انچه را راضی نباشید که نسبت بشما واقع شود نسبت بهیچ کس
واقع مسازید و دلهای خود را از صفات ذمیمه طاهر و مصفا گردانید
و نیتهای خود را خالص درست سازید تا چون شما را اجل دریابد بر راه
راست باشید پس از انجا سفر کرد و بشهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت

فرمود تا اخر بشهر کشمیر رسید پس زمین کشمیر را ابادان کرد و تمام مردم ان ولایت
راهدایت نمود و در انجا ماند تا انکه اجلش در رسید و روح پاکش از بدن
خاکی مفارقت نموده بعالم انوار پیوست و قبل از فوتش شاگردی از شاگردان
خود را طلبید که او را بیاید میگفتند و پیوسته در خدمت و ملازمت
ان بزرگوار می بود و در علم و عمل کامل گردیده بود و وصیت کرد باو و گفت
پرواز روح من بعالم قدس نزدیک شده است باید که فرایض الهی را در میان
خود محافظت نمائید و از حق بباطل میل مکنید و چنگ زنید بعبادت
و بندگی الهی پس باید را امر فرمود که برای مدفن او عمارتی بسازد و سر خود را
بجانب مغرب گذاشت و پای خود را بجانب مشرق دراز کرد و بعالم بقا رحلت
فرمود ای عزیزان قصه شریفه که بر حکم طریقه و امثال وافیه مشتملست
و گنجیست از گنجهای حکمت ربانی گردر مواعظ و حکمتهای ان نیکو تامل و
تدبر نمائی دیده بصیرت در ان نظر کنی برای قطع محبت دنیا و رفع علایق
ان و دانستن معایب ان کافیست و حکمتی که حکیمان الهی برای مردم بیان
می فرموده اند انیقسم حکمتها و سخنان حق بوده است که موجب نجات
از عقوبات و فوز بمثوبات و زهد دنیا و رغبت باخرت میگردیده است
نه دانستن مسئله هیولی و صورت و مانند ان که موجب تضیع عمر
و تحصیل شقاوت ابدی گردد چنانچه حق تع لقمان را بحکمت وصف فرمود
و از حکمتهای او که نقل نموده معنی حکمت ظاهر میشود که چیست و حکیم
کیست امید که حق تع جمیع مومنان را عقل مبرا از شهوتها و دیده بینا و گوش
شنوا و زبان بحقایق و معارف گویا کرامت فرماید تا از بیمعارف و حکمتها
منتفع گردند بار سیم در بیان معنی دنیاست بدانکه اکثر عالم مذمت
دنیا می کنند و خود گرفتار ان هستند و بسیار است که امر حقی را دنیا نام میکنند
و از ان مذمت می نمایند و امر باطل را ترک دنیا نام می کنند و خود را بان میستایند

پس تحقیق معنی دنیائی که مذمت آن در شرع وارد شده است باید که نمود تا حق
و باطل از یک دیگر ممتاز شود بدانکه مردم از دنیا چند معنی فهمیده اند و انها خطا است
اول حیوه دنیا و زنده بودن در این نشاه است و نه چنین است که زندگانی
در این نشاه بد باشد یا انکه این را دشمن باید داشت بلکه آرزوی مرگ
کردن و طلب آن نمودن خوب نیست و مذموم است و کفران نعمت الهی است
بلکه انچه مذموم است این است که آدمی این زندگانی را برای امور باطل
خواهد یا انکه اعتماد بسیار بر این زندگی داشته باشد و آرزوهای دور و
دراز کند و مرگ را فراموش کند و بسبب ان اعمال صالحه را بتاخیر اندازد
و مبادرت باعمال بد نماید بآرزوی این که اخر توبه خواهم کرد یا کارهای دور
و دراز پیش گیرد و اموال بسیار جمع نماید و مساکن رفیعه و اسباب بسیار
برای خود تحصیل نماید بسبب اعتمادی که بر تسویلات شیطان بزعم
ناقص خود دارد و باین سبب از اموری که بکار اخرت می اید غافل شود
و پیوسته عمر خود را صرف تحصیل این امور نماید برای استمتاع دنیا و از مرگ
کراهت داشته باشد بسبب تعلقی که با ولاد و اموال و اسباب خود بهم رسانیده
و زندگانی دنیا را برای این خواهد که از اینها متمتع شود یا از فدا کردن خود
در راه خدا برای محبت زندگی ابا نماید و ترک جهاد کند یا ترک طاعات و
عبادات کند برای اینکه مبادا اعضا و جوارح و قوتهای او ضعیف شود
این چنین زندگانی را برای این امور خواستن دنیاست و بد است و موجب
شقاوتست اما اصل زندگانی این نشاه مایه تحصیل سعادت ابدیست
و جمیع معارف و عبادات و علوم و کمالات و خیرات و سعادات در این
زندگانی بهم میرسد و زندگانی را برای تحصیل این امور خواستن و از
خدا طلب نمودن مطلوبست چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام
میفرماید که خداوندا مرا عمر ده مادام که عمر من صرف طاعت تو شود و مرگ

که عمر من چرا کاه شیطان کردد و متابعت او نیام بزودی قبض روح من کن
پیش از انکه مستحق غضب و عقاب تو کردم و در دعاها طلب درازی عمر
بسیار است و منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
شنید ند که شخصی مذمت دنیا میکند فرمود ند که ای مذمت کنندهٔ دنیا
که فریفتهٔ آن کردیده و بازی آن را خورده ایا فریبنده را میخوری و بعد از ان
مذمتش میکنی دنیا می تواند که جرم و کناه را بر تو ثابت کند و تو بران جرم
اثبات نمیتوانی کرد که ترا غافل کردانیده از احوال خود و بچه چنین ترا فریب داد
و حال انکه قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیده ایشان ترا بتو نمود و
بخوابکاه مادران تو در زیر خاک ترا عبرت فرمود و چه بسیار بیمار ان را متوجه
معالجهٔ ایشان شدی و بدست خود بیمارداری ایشان کردی که برای ایشان
کردی که برای ایشان شفا طلب مینمودی و طبیبان بر سر ایشان حاضر میکردی
و اشفاق و مهربانی تو هیچ نفع بایشان نه بخشید و چند انکه حیله کردی
بمطلب خود نرسیدی و چند انکه سعی کردی ایشان را از چنک اجلها
نتوانستی کرد پس دنیا چون ترا فریب داده است و حال انکه حالات بیماران
مثلی برای حال تو کردانیده که تو از حال او و بر حال خود آکاه شوی و از نفع نکردنی
چاره و تدبیر در حال او و بر حال خود پند کیری و بمردن او مردن خود را بیاد اوری
بدرستی که دنیا نیکوخانه ایست برای کسی که پندهای انرا باور کند خانه عافیتی است
برای کسی که در احوال آن تدبر نماید و بفهمد و خانه توانکریست برای کسی که
توشهٔ آخرت خود را ازان بر کیرد و محل تنبه و آکاهی است برای کسی که از
اوضاع ان پند کیرد و دنیا محل پیغمبران خدا است و وحیهای الهی در اینجا نازل
کردیده و ملائکه حق تع در این خانه عبادت کرده اند و دوستان خدا
در این نشأه خدا را پرستیده اند و بر تبهٔ محبت فایز کردیده اند و بندکان
خالص خدا در دنیا سود اکریها کرده اند و با عمال خود رحمت الهی را خریده اند

بهشت را بسوداهای خود برده اند پس کی مذمت دنیا میتواند کرد و حال
پوسته مردم را از جدائی خود خبر میدهد و او از بلند ندای نیستی و فنای
خود را در میان مردم میزند و بدی خود را و اهلش را برای مردم بزبان حال
بیان میکند و ببلاها و دردها و مشقتهای خود بلاهای اخرت را برای
مردم مثل میزند و بلذتها و شادیهای خود عیشها و راحتهای اخرت را بر هم
میشناساند و ایشان را مشتاق آنها میگرداند ببین کسی را بعافیت میدارد
و بامداد بمصیبت و محنت می اندازد کاه امیدوار میگرداند و کاه می ترساند
و کاهی تخویف مینماید و کاهی حذر میفرماید پس جمعی که پندهای او را
نشنیده اند و از موعظهای آن کاه نکرده اند در روز ندامت و حسرت
او را مذمت خواهند کرد و کروهی که از آن پندها کرفته اند و از آن توشها برداشته اند
در روز قیامت ان را مدح خواهند کرد زیرا که انچه دنیا بیاد ایشان اورده او را
متذکر و اکاه شدند و انچه از فنا و نیستی و بدیهای خود بایشان کفت باور
کردند و بتصدیق آن نمودند و از موعظهای او پند کرفتند و فایده بردند دویم
دینار و درهم و اسباب و اموالست و اینها نیز چنین نیست که هر قسمی از آن دنیا باشد
چنانچه سابقا مجملی از آن مذکور شد بلکه انچه از آن آدمی را از خدا غافل کرداند
و بسبب تحصیل آن مرتکب آن مرتکب محرمات کردد یا محبت بسیار بان داشته
باشد که بان سبب در راه خدا انرا صرف ننماید و حقوق الهی را از آن ادا نکند
از دنیاست و بد است امّا برای کسی که آن را وسیلهٔ تحصیل اخرت کرداند
از بهترین چیزهاست چنانچه حق تع بسیار جاها در قران ستایش فرموده
که مالهای خود را در راه خدا صرف می نمایند و بهشت را از آن می خرند پس
اینها مایهٔ ایست برای تحصیل سعادت اخرت و اصل اینها بد نیست بلکه محبت
اینها داشتن و بسبب آن ترک اخرت نمودن بد است چنانچه از حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم منقولست که فرمود که نیکو یاوریست تو انکری برای

عصا

تحصیل تقوی و پرهیزکاری و در احادیث بسیار از حضرت امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست که فرمودند که نیکو باوریست
دنیا بر تحصیل آخرت و بسند صحیح منقولست که شخصی بخدمت حضرت
صادق علیه السلام آمد و عرض نمود که ما طلب دنیا مینمائیم و دوست میداریم
که دنیا روبما آورد حضرت فرمود که برای چه میخواهی از گفت که میخواهم که صرف
خود و عیال خود نمایم و بآنخویشان خود را نوازش کنم و بتصدق کنم در راه خدا
و بوسیله آن حج و عمره بجا آورم حضرت فرمود که این طلب دنیا نیست طلب
آخرتست و در احادیث معتبره وارد شده است که دنیا دو دنیاست دنیائی
هست که آدمی را بآخرت می رساند و دنیائی هست که ملعونست و در این باب
اخبار بسیار است و بعضی را در لمعات بیان کردیم سیوم منتفع شدن از
دنیا و معاشرت کردن با مردم و خانها و اسباب نفیس داشتن و جامهای
فاخره پوشیدن است و تحقیق آنها نیز در لمعات گذشت پس هر کاه
دانستی که دنیا آنها نیست که عوام بعقل ناقص خود دنیا نام میکنند
و دنیا و آخرت با یکدیگر بسیار مشتبه میباشد زیرا که پادشاهی حضرت
سلیمان ع بحسب ظاهر دنیا می نماید و عین آخرتست و عبادت کافران
و ستمکاران و اعمال صاحبان بدعت و عبادت مرائیان آخرت
می نماید و عین دنیاست پس باید که اول دنیا و آخرت را معلوم کنی و حقیقت
هر دو را بدانی پس از دنیا رو بگردانی و بآخرت روکنی و اگر نبادانی براه روی
کاه باشد که از آخرت رو بدنیا آری پس بدانکه چنانچه از آیات و اخبار
معلوم میشود که دنیا امریست مرکب از جمیع اموری که آدمی را از خدا
و محبت او و تحصیل آخرت باز دارد و دنیا و آخرت در برابر یکدیگرند
پس هر چیزکه باعث قرب بخدا میشود و موجب ثواب آخرت میگردد
آن آخرتست اگرچه بحسب ظاهر از کارهای دنیا باشد و هر چیزکه بر خلاف

این باشد وهر چیزکه دنیاست پس بسا باشد که تاجری تجارت کند وغرض
او تحصیل نفقه واجب یا اعانت محتاجین وتحصیل نوابها اخروی باشد
وان تجارت وعین اخرت باشد وبحسب ظاهر عوام اورا طالب دنیا گویند
وبسیار باشد که شخصی پیوسته عبادت کند که عبادت او بدعت باشد با
غرض او ازان عبادت تحصیل مال واعتبار دنیا باشد ان عبادت او عین
دنیاست وگاه باشد که عابدی بظاهر ترک دنیا کرده باشد ودر کناری
نشسته باشد وجامهای پشمینه پوشیده باشد وغرض او مکر وفریب باشد
وخدا منظورش نباشد وهر تاری از تارهای خرقه او دام تزویری باشد
برای تسخیر دلهای مردم وریسمان وحدتش کمندی باشد برای جذب جمعیت
وکثرت مریدان وپیوسته مشغول بدعتی چند باشد که موجب ورزه
وبال او گردد وبمردم نماید که من ترک دنیا کرده ام واحوال او عین دنیا باشد
وعلم که اشرف کمالاتست بسیار باشد که عالمی ازو وسیله دنیای خود سازد
واز جمیع اشقیا بدتر باشد وبسیار باشد که فقیری که مال نداشته باشد
محبت مال زیاده ازکسی داشته باشد که مال بسیار داشته باشد وتعلق
بان نداشته باشد پس معلوم شد که دنیا واخرت خصوصیت بوصفی
وعملی وجماعتی ندارد وقاعده کلیش همان است که بیان کردیم وسابقا معلوم
شد که ان قانون را از شریعت مقدس نبوی میتوان دانست پس انچه
از شرع ظاهر شود که خدا خواسته وطلبیده موجب خشنودی او وموکد
اگر باشرایط واخلاص بجا اورند آن اخرتست خواه نماز باشد وخواه تجارت
باشد وخواه مجامعت باشد وخواه معاشرت مردم باشد ودنیا ان
چیزیست که غیر اینها باشد وان بر چند قسم است دنیای حرامی مبتلا
کرادمی بسیار در عقاب آن مستحق عقوبات الهی میگردد وان بیان مبنی
که مرتکب یکی از محرمات الهی گردد خواه در عبادت وخواه در معاشرت

وخواه

وخواه در جمع اموال وارتکاب مناصب وغیران ودنیای مکروهی میباشد
که مرتکب امری چند شود که خدا ازینها نهی وکراهت فرموده وحرام نکرده
وتحصیل زیادتیهای اموال ومساکن واسباب مرحلال کمالاتی را از کمالات محروم
گرداند ووسیله تحصیل اخرت نگردد ازاین بابست ودنیای مباح مرتکب لذتهای
مباح شدن راست وغیران از چیزهائی که نه خدایان امر فرموده ونه نهی کرده
بلکه حلال گردانیده وایشان نیز غالب اوقات چون مانع تحصیل کمالات وسعادات
اخرویست بقسم دویم برمیگردد وگاه باشد که کسی اینها را بر نیتهای صحیح
وسیلهٔ عبادتی وسعادتی گرداند وبقصد قربت واقع سازد وعبادت
شود واکثر مباحات را بقصد قربت عبادت می توان کرد وگاه باشد
که کسی ترک این مباحات را بلکه مستحبات را بنادانی پیش خود عبادتی قرار
دهد وازا ترک دنیا نام کند وبسبب ان معاقب شود که بدعتی در دین کرده باشد
چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که زهد
در دنیا آن نیست که مال خود را ضایع کنی ونه اینکه حلال را بر خود حرام کردانی
بلکه زهد وترک دنیا انست که اعتماد تو بر انچه در دست داری زیاده
نباشد از اعتماد تو بر خدا واز حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست
که فرمود که زهد در دنیا انست که طول امل را از خود دور کردانی وبنعمتهای
خدا استکر کنی واز محرمات الهی بپرهیزی واز حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام پرسیده اند از معنی زهد فرمود که انست که محرمات الهی را ترک
نمائی وحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که مردم بر سر قسمند
زاهد وصابر وراغب امّا زاهد پس اندوه وشادی دنیا از دل او ببرفته
پس بچیزی از دنیا که او را حاصل شود شاد نمیشود وبر چیزی از دنیا که از
او فوت شود تاسف نمی خورد ومحزون نمیشود وامّا صابر پس از روی
دنیا در دل او هست وچون میسرش شد نفس خود را لجام میکند

ومنع می نمایند ازان برای عاقبت بدی که از دنیا میدانند و باین سبب او را دشمن میدا
و اثار راغب در دنیا پس پروا ندارند که از کجا دنیا را اخذ نماید و از حلال یا حرام
و پروا نمیکنند که در تحصیل دنیا عرضش باطل شود یا نفسش هلاک شود
پس اینجماعت در گرداب دنیا افتاده اند و دست و پا میزنند و اضطراب می کنند
پس کسی که خواهد که ترک دنیا نماید باید که تحصیل علم اول بکند و معلوم
کند که خدا کدام علم را طلبیده و کدام طریقه را پسندیده و اثار پیغمبر و
اهل بیت صلوات الله علیهم را تتبع نماید یا از اهلش معلوم کند و سنت
و طریقه ایشان را بیش گیرد و واجبات و سنتها را بعمل اورد و محرمات و مکروهات
را ترک نماید و در هر امری از امور ملاحظه نماید که شارع در آن باب چه تکلیف
نموده از بعمل اورد و مباحات خود را بر نیتهای صحیح چنانچه در باب نیت بیان
کردیم بعبادت برگرداند و چون در ارتکاب امور شهوات نفسانی و وساوس
شیاطین جن و انس معارض او می میکردند و باید که بتوسل جناب مقدس
ایزدی و تفکر در قوانین شریعت نبوی و تحمل مشقت طاعات نفس را رام
و منقاد شرع گرداند و خیالاتی که مخالف شرعست در هر باب بمعارضه و
مجادله از نفس بیرون کند تا براه حق هدایت یابد و ترک دنیا کرده باشد و الا زینهار
اکثر تارکان دنیا طالبان دنیایند و بسبب جهالت و نادانی خود را موفق
می دانند و بتفصیل این مطلب موقوفست بر بیان تفاصیل اداب و سنن
و طریقه اهل بیت علیهم السلام و آن در این کتاب میسر نمیشود انشاء الله کتابی
جدا در این باب نوشته شود و عرض از ذکر این مجمل این بود که اکثر عوام از این
راه فریب میخورند که کسی را که بر وضع غریبی مخالف وضعهای متعارف
می بینند بی انکه ملاحظه کنند که ان وضع موافق شرع است و پسندیده
حق است متابعت می نمایند و بسبب ان گمراه میشوند که شاید که کسی را
که خدا هدایت او را خواسته باشد باین کلمات هدایت یابد اما اکثر ان

جمعی که صلالت در نفس ایشان قرار گرفته باینها هدایت نمی یابند و باعث زیادتی
رسوخ ایشان در باطل میگردد و والله یهدی من یشاء الی صراط المستقیم یا
باذر ان الله تبارک وتع لم یوح الی ان اجتمع المال ولکن اوحی الی ان سبح بحمد
ربک وکن من الساجدین واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یا باذر انا البس
الغلیظ واجلس علی الارض والعق اصابعی واترک الحمار بغیر سرج واردف
خلفی فمن رغب عن سنتی فلیس منی یا باذر حب المال والشرف یذهبان بدین
الرجل من دینکما ضاریان فی زریبة الغنم فاغارا فیها حتی اصبحا فما ازا بقیا منها
ای ابوذر حق تع بسوی من وحی نفرستاد که من مال جمع نمایم ولیکن بسوی من وحی
فرستاد که تسبیح کن پروردگار خود را و او را منزه دان و به پاکی یاد کن از هر چیز
که در ذات وصفات وافعال شایسته او نیست وتسبیح را با حمد پروردگار
خود بجا آور که او را بر جمیع نعمتها که بتو کرامت فرموده بزبان ودل واعضا و
جوارح شکر نمائی یا انکه چون توفیق تسبیح یابی او را از جانب خدا بدان واو را
بران نعمت شکر کن واز جمله نمازگذارندگان باش یا از جمله سجده کنندگان با
در نماز وغیر نماز وعبادت پروردگار خود بکن برحالی تا وقتی که در رسد ترا
مرگ متیقن است رسیدن آن بهتر زنده از مخلوقات یعنی تا زنده ترک بندگی
مکن ای ابوذر من جامهای کهنه می پوشم وبر روی خاک می نشینم وانگشتان
خود را میلیسم در هنگام طعام خوردن وبر الاغ بی زین وپالان سوار میشوم
ویکریز با خود ردیف میکنم پس هر که سنت مرا ترک نماید واز ان کراهت
داشته باشد از من نیست ای ابوذر محبت مال وشرف وبرزگی دنیا ودین
ادمی را بیشتر تلف وضایع میکنند از تلف کردن دو گرگ بسیار گرسنه
درنده که در رمه گوسفندی شب درایند وتا صبح غارت کنند این دو
گرگ ازان گوسفندان چه چیز باقی خواهند گذاشت همچنین این دو گرگ
درنده که یکی محبت مال است ویکی محبت جاه در آن شب تاز غفلت وجهالت

دین ادمی را چنین بغارت می برند وچون بردهای غفلت را از دیده بر میگیرند
بعد از مرگ وصیح اکاهی طلوع میکند وبمقتضای الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا
از خواب غفلت بیدار میشوند معلوم میشود که چه ضررها بدین رسانیده اند
این کلمات شریفه مشتمل است بر بیان سر خصلت اول محبت مال وجمع
کردن درهم ودینار از روی حرص واین بدترین صفات ذمیمه است و
موجب ارتکاب محرمات وظلم وطغیان وفساد میشود وچون دل را بیک
محبوب پیش نمیباشد این محبت باعث این میشود که محبت الهی را از دل بیرون
میکند وسوستر در جمیع کارها منظور او همین می باشد وهمین است معنی
مال پرستیدن چنانچه در باب نیت بیان کردیم وعلاج این خصلت باین
میشود که بعد از توسل بجناب مقدس الهی در فنا ونیستی دنیا تفکر نماید
وملاحظه نماید که انچه جمع میکند بکار او نمی آید وانچه را در راه خدا صرف
میکند ابد الاباد بکار او خواهد امد ودر عظمت رتبه علم وعبادات وکمالات
واثاری که در دنیا واخرت بر انها مترتب میشود فکر کند تا بر او معلوم شود
که این امر سهل یا طلب را که بر زودی از دست جدا میشود مانع تحصیل ان قسم
کمالات ابدی که همیشه با این کس خواهد بود نمی تواند نمود وتامل نماید در
عقوبتهائی که خدا برای کسب حرام مقرر فرموده ودر اینکه مال حلال
را هم حساب میباید داد ودر ثواب صرف کردن در راه خدا که یک را ده
وهفتصد هزار عوض میدهد در روزی که دست ادمی از جمیع چیزها
ووسیلها کوتاه شده است وبداند که حق تعالی ضامن رزقست واعتماد بر او
نه بر مال وعبرت گیرد از احوال جمعی که مالهای بسیار جمع کردند وهیچ
بکار ایشان نیامد وبالش از برای ایشان ماند وجمعی متوجه عبادت
وتحصیل اخرت شدند وروزکار ایشان باحسن وجوه گذشت چنانچه
حضرت صادق علیه السلام فرمود کسی که یقین داند که حساب قیامت

حقست جمع مال چرا میکند و در حدیث دیگر فرمود که در میان بنی اسرائیل در
زمانی قحط عظیم بهم رسید بحدی که قبرهای مردها را شکافتند و کوشتهای
ایشان را خوردند در یکی از آن قبرها لوحی یافتند که بر آن نوشته بود که من فلان
بغنیم و قبر مرا فلان حبشی نبش خواهد کرد بداند که آنچه را پیش فرستاده بودیم
یافتیم و آنچه را صرف کرده بودیم بر وجه طاعت سود بردیم و آنچه از عقب خود
گذاشتیم زیان کردیم و با نفعی نداد و از عبد الله عباس منقولست که اولاد درهم
و دینار بر آنکه بر روی زمین سکه زدند شیطان را بر اینها نظر افتاد پس برداشت
و بر دیده گذاشت و بر سینهٔ خود گرفت و از شادی فریادی زد و اینها را بر گرفت
و گفت شماها باعث روشنی چشم منید و میوهٔ دل منید و بنی آدم که شما را دوست
دارند دیگر پروا ندارم از اینکه بت نه پرستند و من از ایشان همین کافیست که شما را
دوست دارند و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که جمع نمیشود
مال مگر بچهار خصلت زشت بخل بسیار و امل دور و دراز و حرص که برادری
غالب باشد و قطع کردن رحم و اختیار کردن دنیا بر آخرت و منقولست بسند معتبر
از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بصحابه فرمودند که کدام یک از شما
مال وارث را از مال خود دوستر میدارید گفتند یا رسول الله ص هیچیک از ما چنین نیستیم
و فرمود که بلکه همه اینحال دارید بعد ازان فرمود که فرزندان من اند
من ایا از مال بغیر از تو هست که طعامی را بخوری و فانی کنی و جامه را بپوشی و کهنه
کنی یا مالی را تصدق کنی و از برای خود ذخیره کنی و آنچه غیر اینهاست مال وارث است
و در حدیث دیگر فرمود که هیچ تکلیفی بر بندگان دشوارتر نیست از بیرون
کردن حقوق اموال و فرمود که دینار و درهم هلاک کرد جمعی را که پیش از
شما بودند و شما را نیز هلاک خواهند کرد و فرمود که هر که محبت این دو سنگ
را بر محبت خدا ترجیح دهد با اینها محشور خواهد شد و از حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که سر چیزیست که باعث

فتنه وضلالت مردم میشود اول محبت زنانست وان شمشیر شیطان است دویم
شراب خوردنست وان تله شیطان است سیم محبت دینار و درهم است وان
نیز دام شیطان است پس کسی که زنان را دوست دارد بباطل از زندگانی خود
منتفع نمیشود و کسی که شراب را دوست دارد بهشت بر او حرام است و کسی
که دینار و درهم را دوست دارد بنده دنیاست و فرمود که حضرت عیسی
علیه السلام می فرمود که دینار دزد دینست و عالم طبیب دردهای دین است
پس چون میبیند که طبیب درد را بسوی خود میکشد او را متهم دارید و بر
عالمی که محبت دینار و درهم داشته باشد اعتماد مکنید و بدانید که هر کاط او خیر
خود را نخواهد خیرخواه دیگران نخواهد بود دویم محبت جاه و اعتبارات
باطل دنیاست و اینضرش نسبت بخواص زیاده از محبت دینار و درهم است
و در نفس مخفی میباشد و بسیار کسی باشد که گمان کند که این معنی را از نفس
خود زایل کرده و بعد از مجاهده بسیار بر او ظاهر شود که در نفس او این معنی
کامل است و این نیز از اسهات صفات ذمیمه است و اخلاص در اعمال را باطل
میکند و آدمی را مردم پرست میکند و بمالک عظیمه می اندازد و هر تکبر طلب
باطل میکرداند و دین حق را و خدا را در نظر سهل میکند و اعتبارات دنیا را
در نفس قوی میکند و بتدریج آدمی را بکفر میرساند و علاج این نیز بعد از
توسل بجناب مقدس ایزدی انست که در بیماحصلی مردم تفکر نماید و بتفکر
صحیح بیابد که ایشان مالک ضرر و نفع او نیستند در دنیا و آخرت کار او
با پروردگار اوست و بداند که اعتبارات دنیا فانیست و بزودی زایل میشود
و عبرت گیرد از احوال جمعی که دینار و روز ایشان را بر میدارد و بزودی بر خاک
مذلت می اندازد و بعد از مردن ان اعتبارات وبال ایشان خواهد بود و اعتبارات
واقعی که از علم و عمل بهم میرسد هرگز زوال ندارد و پیوسته با قیست و در
احادیث اهل بیت علیهم السلام که در این باب وارد شده است تفکر نماید و از

مناصب

پند های ایشان منعطف کرد چنانچه منقولست که از حضرت امام زین العابدین
صلوات الله علیه پرسیدند که کدام عمل نزد حق تع افضل است فرمود که
هیچ عملی بعد از معرفت خدا و رسول و ایمه صلوات الله علیهم بهتر از دشمنی
دنیا نیست و بدرستی که دنیا را شعبهای بسیار هست و گناهان از این شعبها
بسیار هست پس اول معصیتی که خدا را کردند تکبر بود در هنگامی که
شیطان از سجده حضرت آدم علیه السلام ابا نمود و تکبر کرد و از جمله کافران شد
دیگر حرص بود که آدم و حوا را باعث شد که با اینکه حق تعالی با ایشان فرمود که
از هر چه خواهید از میوهای بهشت بخورید و نزدیک شجره منهیه مروید
که از جمله ستمکاران بر خود خواهید بود اگر از آن تناول نمایید پس با انکه احتیاج
بمیوهٔ آن درخت نداشتند خوردند و این معنی در میان فرزندان ایشان
بهم رسید تا روز قیامت چنانچه می بینی که اکثر انجزهائی که فرزندان آدم
مرتکبانها میشوند هیچ چند است که بانها احتیاج ندارند دیگر حسد بود
که از فرزند آدم قابیل صادر شد که برادر خود را کشت از روی حسد و رشک
پس از اینها شعبها بهم رسید از محبت زنان و محبت دنیا و محبت ریاست و
بزرگی و محبت راحت و محبت سخن گفتن باطل و محبت رفعت و تفوق
بر مردم و محبت بسیاری اموال و اسباب پس اینها هفت خصلت بدند
و همگی جمع شده اند در محبت دنیا پس چون پیغمبران و علما این را
دانستند گفتند که محبت دنیا سر همه بدیها و گناهانست و دنیا دو
دنیاست یک دنیائی که آدمی را کافی باشد و زیاده بر آن ملعونست و نپسندند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که طلب نماید ریاست
و سرکرده بودن را هلاک میشود و در حدیث دیگر فرمود که دو گرسنه
بیرهیزند از جماعتی که ریاست میطلبند و بزرگی را بر خود می پسندند
والله که صدای گفش بر پشت کسی بلند نمیشود بباطل مگر انکه خودش

هلاک می شود و دیگر از اهلاک میکند و بسند صحیح منقولست که حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام شخصی را نام بردند و فرمودند که او ریاست را دوست
میدارد بعد ازان فرمودند دو گرگ درنده که در گله گوسفندی بیفتند که شبان
شان حاضر نباشد ضرر بان گله نمیرساند ان مقدار که طلب ریاست
ضرر بدین مسلمانان میرساند و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق
علیه السلام فرمود که هر که سر داری و ریاست مردم کند ملعونست و هر که
طلب او نماید ملعونست و هر که در خاطر خود از او داشته باشد و محبت
او در دلش باشد ملعونست و بسند صحیح از محمد بن مسلم منقولست که
حضرت صادق علیه السلام فرمود که گمان مکنید که من نیکان و بدان شما را
نمی شناسم والله که بدترین شما کسیست که دوست دارد که مردم از پی او راه
روند و سر کرده ایشان باشد بدرستی که چنین کسی یا دروغ گوست یا بی
عقل است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که از
چیزی که خدا را بان معصیت کردند شش خصلت بود محبت دنیا
و محبت ریاست و محبت طعام و محبت زنان و محبت خواب و محبت
راحت و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که بسفیان
بن خالد فرمود که زینهار که طلب ریاست مکن که صعلکان را طلب نکرده مگر انکه
هلاک شد او گفت فدایت گردم پس ما همه هلاک شده ایم زیرا که هیچ یک
از ما نیست مگر انکه می خواهد که نامش مذکور شود و مردم نزد او بیایند
و حدیث از او اخذ نمایند حضرت فرمود که ان مراد نیست که تو میدانی
بلکه آنست که شخصی را بغیر از امام بحق از برای خود پیشوا قرار دهی و
انچه از پیش خود گوید تصدیقش نمائی و مردم را بمتابعت گفتار او بخوانی
سیم تواضع و فروتنی و شکستگی است نزد خدا و خلق و رفع تکبر از خود
نمودن و این از بهترین صفات کمالست زیرا که ممکن ناچیز و فانی و ذلیل است

وعزت ورفعت وبزرگواری مخصوص خداوند عالمیانست وچندانکه آدمی
شکستگی بیشتر میکند خدا او را بلندتر میکند وقابل کمالات بیشتر میشود
چنانچه خاک باعتبار پستی وشکستگی که دارد معدن صدهزار از الوان معادن و
نباتات ومیوها وگلها وشقایق گردیده وازان انسان بظهور آمده که
انواع کمالات ومعارف وحقایق تواست ومسجود ملئکه سموات گردیده و
اشرف مخلوقات درمیان ایشان بهم رسید وانشی که کارآن سرکشی و
ورفعت ونخوت بود ازان شیطان بهم رسید ومردود ازلی وابد شد پس
آدمی میباید که در جمیع امور از پوشیدن وخوردن واشامیدن ونشستن
وبرخواستن وبامردم معاشرت کردن وبندگی پروردگار خود کردن در مقام
تواضع وشکستگی باشد ودر امری رفعت طلب نباشد وتفوق در ان امر را
نطلبد ونظر باصل ونسب وحسب خود بکند وملاحظه نماید که اصلش
منی کندیده بوده ودر مدتی غذایش خون حیض بوده وبعد ازان تا زنده
حاصل انواع کثافات وغباسات است از خون بلغم وصفرا وسودا وبول و
غایط که هریک ازینها که از او جدا میشود خود ازینها نفرت میکند واخر
کارش انست که جیفه کندیده میشود که هیچ خبر ازان متعفن تر نمیباشد
وتمام بدنش جرک وریم وکرم میشود اینها کثافتهای بدن آدمی است وکثافت
روح بسبب اخلاق ذمیمه وجهل ونادانی بصد هزار مرتبه ازینها بدتر
است پس چنین کسی را کمال است که بنقص وعجز وشکستگی خود همیشه
اعتراف داشته باشد وچندانکه آدمی کامل تر میشود علم او ببستی
وزبونی وبیمارگی او بیشتر میشود وتواضع وفروتنی او بیشتر میشود
چنانچه از اطوار انبیا واوصیا علیهم السلام معلوم است وچون شکستگی
کار بنده است ورفعت وبلندی کار خداوند است چندانکه بنده
در کار خود بیشتر می افزاید خداوند کار خود را فزون تر میکند واورا

واورا بلند تر میکند واگر خواهد که خود را بلند کند چون کار او نیست چندانکه سعی
میکند پست تر میشود چنانچه در خبر صحیح از حضرت صادق ع منقولست
که حق تعالی بدو ملک موکل گردانیده که هر که از برای خدا تواضع و فروتنی کند
اورا بلند کنند و هر که تکبر کند اورا پست و ذلیل کنند و در حدیث دیگر فرمود
که حق تعالی بحضرت داود علیه السلام وحی نمود که ای داود چنانچه نزدیک ترین
مردم نزد من تواضع کنند کانند هیچ‌ین دور ترین مردم از من متکبرانند و در
حدیث دیگر فرمود که حق تع وحی فرمود بحضرت موسی علیه السلام که ای موسی
میدانی که چرا ترا از میان سایر مردم برگزیدم و کلیم خود گردانیدم و موسی فرمود
که بجهة سبب حق تع وحی فرمود که در میان مردمان نظر کردم نیافتم کسی را که
مذلت و شکستگی او نزد من زیاده از تو باشد ای موسی وقتی که نماز میکنی
بهلوی روی خود را نزد من بر خاک میگذاری و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که از جمله تواضع انست که در مجالس بن پست تر از مکان
خود راضی شوی و بهر که برخوری پر او سلام کنی و ترک جدل کنی هر چند
محق باشی و نخواهی که مردم ترا ستایش کنند بر پرهیزکاری خدا و بسند معتبر از
حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که تواضع انست که از حق مردم ادا کنی
انقدر که میخواهی که از حق تو ادا کنند و در حدیث دیگر منقولست که از حضرت
پرسیدند که کدام است اندازهٔ تواضع که بنده هر گاه بآن متصف گردد او را
متواضع گویند فرمود که تواضع را درجات بسیار هست از جملهٔ آنها انست که
آدمی قدر خود را بشناسد و خود را بلند تر از مرتبهٔ خود قرار ندهد و دل
از کبر و عجب سالم دارد و نخواهد که بکسی برساند مگر چیزی را که خواهد مردم
باو برسانند و اگر بدی از مردم ببیند تدارک آن بنیکی و احسان بکند و
خشم خود را از مردم فرو خورد و از بدیهای مردم عفو کند و خدا نیکوکاران را
دوست میدارد و در حدیث معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام

نظر فرمود و بشخصی از اهل مدینه گذر برای خود چیزی خریده بود و خود برداشته
بخانه می برد چون آن شخص حضرت را دید شرم کرد حضرت فرمود که برای
عیال خود خریده و از برای ایشان برداشته بخانه برسانی والله که اگر من از زیان
اهل مدینه نمی ترسیدم دوست میداشتم که خود چیزی بخرم و از برای ایشان
ببرم و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که روزی حضرت علی بن الحسین
صلوات الله علیهما گذشتند بر جماعتی که مبتلا بخوره بودند و حضرت
بر الاغی سوار بودند و ایشان مشغول بچاشت خوردن بودند حضرت را
تکلیف کردند بطعام خود حضرت فرمود که اگر من روزه نبودم اجابت
شما می نمودم چون حضرت بخانه تشریف فرمودند که طعام نیکوئی برای اورد ندم
ایشان مهیا کردند و ایشان را طلبیدند و با ایشان طعام تناول فرمودند
و منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه حضرت امام حسن را
علیه السلام وصیت فرمودند که بر تو باد بتواضع و فروتنی که از بهترین عبادات است
و بسا باید بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هیچکس
تواضع و شکستگی نکرد مگر اینکه خدا او را بلند مرتبه گردانید و حضرت علی
بن الحسین صلوات الله علیهما فرمود که حسبی نیست هیچ قرشی و عربی را
بی تواضع و بسند معتبر منقولست از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که چون
حضرت نوح بکشتی نشستند و آنچه در کار بود در آنجا جا دادند کشتی مامور شد
بهر جا که خدا فرماید برود پس بنزد خانه کعبه رفت و هفت شوط طواف
نمود آن طواف نسا بود و دیگر روان شد پس حق تع وحی فرمود بکوهها
که من کشتی بندهٔ خالص خود نوح را بر یکی از شما ها قرار خواهم داد پس همه
سر بلندی و کردن فرازی کردند و هر یک را گمان این بود که کشتی بر روی
آن خواهد نشست و جودی که تل بلند اشرفست و نزد شماست تواضع
و شکستگی کرد و گفت من باین بستی کمر کی قابل انم که کشتی بر روی من قرار گیرد

پس کشتی بامر الهی آمد و سینه خود را بر جودی گذاشت پس در آن وقت حضرت
نوح بخدا استغاثه نمود بزبان سریانی یا ماری انقن یعنی ای پروردگار ما را
باصلاح او رو بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در
هنگامی که حضرت جعفر بن ابیطالب در حبشه بود نجاشی پادشاه حبشه
روزی جعفر و یارانش را طلب نمود چون بنزد او آمدند دیدند که بر روی
خاک نشسته و جامهای کهنه پوشیده است جعفر فرمود که چون او را
بر آن حال مشاهده نمودیم ترسیدیم پس چون دید که رنگهای ما از خوف متغیر شد
گفت که شکر و سپاس میکنم خداوندی را که حضرت پیغمبر را بر دشمنان نصرت
داده و دیده او را روشن گردانیده میخواهید شما را بشارت دهم گفت بلی ای
پادشاه گفت که در این ساعت یکی از جاسوسان من از جانب ولایت شما آمد
و خبر آورد که حق تعالی پیغمبر شما را بر دشمنان یاری داد و دشمنان او را هلاک کرد
و فلان و فلان و جمعی از اسیران بدر را نام برد که اسیر کشتند و ملاقات ایشان
در وادی واقع شده بوده است که از بدر می نامند و درختان اراک بسیار در آنجا
هست و گویا آن موضع الحال در نظر منست که اقائی داشتم از بنی حمزه و گوسفندان
او را در آن وادی می چرانیدم پس جعفر گفت ای پادشاه پس چرا بر خاک نشستی
و این جامهای کهنه را پوشیدی گفت ای جعفر از جمله ادابی که حق تعالی بحضرت عیسی
فرستاده آنست که بدرستی که از جمله حقوق الهی بر بندگان آنست که چون خدا
بایشان نعمتی تازه کرامت فرماید ایشان تواضع و شکستگی بدرگاه او بر ند پس
چون حق تعالی چنین نعمتی بپیغمبر ما کرامت فرموده که من این فروتنی و شکستگی
نزد خدا اظهار می نمایم پس چون این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید
باصحاب خود فرمود که بدرستی که صدقه باعث زیادتی و کثرت مال میشود
پس بسیار تصدق کنید تا خدا شما را رحم فرماید و تواضع موجب زیادتی
رفعت میگردد پس تواضع و شکستگی پیشه خود کنید تا خدا در دنیا و آخرت

شما را

شما را بلند مرتبه گرداند و از مردم عفو کردن سبب زیادتی عزتست پس از جرمهای مردم
عفو نمائید تا خدا شما را عزیز و غالب گرداند و از حضرت امام حسن عسکری صلوات
الله علیه منقولست که شان و منزلت انکس نزد خدا عظیم تر است که حق برادران
مومن خود را بیشتر رسناسد و حرمت ایشان را بیشتر دارد و کسی که در دنیا
فروتنی و تواضع کند برای برادران خود او نزد حق تع از جمله صدیقانست
و از شیعه خاص حضرت امیر المومنین است صلوات الله علیه و بدرستی که
پدری و پسری از مومنان بخانه حضرت امیر المومنین علیه السلام وارد شدند
پس حضرت برخواستند و ایشان را اکرامی داشتند و در صدر مجلس ایشان را
جا دادند و نزد ایشان نشستند و طعامی فرمودند که برای ایشان حاضر
کردند و چون ایشان تناول کردند قنبر طشت و ابریق چوبی آورد و دست
مالی که دست خشک کنند پس حضرت برخواستند و ابریق را گرفتند که آب
بدست پدر بریزند او بر خاک افتاد و گفت یا امیر المومنین من چون راضی
شوم که خدا ببیند که تو آب بر دست من ریزی و حضرت فرمود بنشین
و دست بشو که میخواهم که خدا ببیند که برادر مومن تو خدمت میکند ترا تا
حق تعالی او را در بهشت کرامت فرماید مثل ده برابر اهل دنیا از خدمتکاران
و غلامان پس نمرد نشست حضرت فرمود که قسم میدهم ترا بحق عظیم که بر تو دارم
که با اطمینان خاطر دست بشوئی چنانچه اگر قنبر دست ترا می شست مطمئن
میبودی پس چون حضرت فارغ شدند ابریق را بمحمد بن حنیفه داد و فرمودند
کدای فرزند اگر این پسر با پدرش همراه نمی بود آب بر دست او میریختم ولیکن خدا
راضی نیست که پدر و پسر را در حرمت مساوی گردانند چون با یکدیگر باشند
پس چون پدر آب بر دست پدر ریخت و باید که پسر آب بر دست پسر بریزد پس
محمد حنیفه آب بر دست پسر ریخت پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
فرمود که هر که متابعت امیر المومنین کند در این باب شیعهٔ اوست حقا

وبسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که جامهٔ حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله کهنه شده بود شخصی دوازده درهم بخدمتشان حضرت آورد
بهدیه حضرت فرمودند که یا علی این درهم را بگیر و برای من جامه بخر که بپوشم
حضرت بیازار رفتند و بآن دوازده درهم پیراهنی خریدند و نزد حضرت
رسول صلی الله علیه وآله آوردند حضرت فرمودند که یا علی جامهٔ ازین پست تر
مراخوش تر می آید گمان داری که صاحبش پس گیرد حضرت امیرالمومنین فرمود که
ببینم شاید راضی شود و بیازار رفتند و گفتند که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله این جامه را نپسندیدند و جامهٔ ازین کم قیمت تر میخواهند اگر راضی هستی
جامه را بگیر و زر را بده اینمرد راضی شد و زر را داد حضرت آنرا بخدمت حضرت
رسول صلعم آوردند و جناب مقدس نبوی بآن حضرت بالتفات متوجه بازار
شدند در عرض راه کنیزکی را دیدند که نشسته است و گریه میکند حضرت
رسول صلی الله علیه وآله از او پرسیدند که سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله
صاحب من چهار درهم بمن داد که برای او چیزی بخرم و گم کردم و اکنون از
ترس بخانه نمی توانم رفت حضرت چهار درهم را باو دادند و فرمودند که
بخانه خود برگردد و بیازار تشریف بردند و پیراهنی بچهار درهم خریدند و پوشیدند
و حمد الهی فرمودند و چون از بازار بیرون آمدند مرد عریانی را دیدند که میگوید
که هر که بر من جامه بپوشاند حق تع از جامهای بهشت براو بپوشاند حضرت
آن پیراهن را کندند و بسایلداد دند و بیازار برگشتند و پیراهن دیگر بچهار
درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی فرمودند و بجانب منزل روان شدند
و در عرض راه دیدند که همان کنیزک نشسته است از او پرسیدند که چرا بخانه
نرفته گفت یا رسول الله دیر کرده ام و می ترسم که مرا بزنند حضرت فرمودند
که پیش باش و راه خانه را بمن بنما تا بیایم و ترا شفاعت کنم و حضرت رفتند
تا بدر خانه ایشان ایستادند و فرمودند السلام علیکم ای اهل خانه ایشان

جواب نگفتند بار دیگر فرمودند باز جواب نگفتند دربار سیم گفتند علیک السلام
یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته حضرت فرمود که چرا در مرتبه اول و
دویم جواب من نگفتید گفتند چون سلام ترا شنیدیم از برای برکت خواستیم
که سلام تو بر ما زیاده گردد حضرت فرمود که این کنیزک دیر بخانه آمده است
او را آزار مکنید ایشان گفتند یا رسول الله از برای قدم تو او را آزاد کردیم حضرت
فرمود که الحمد لله من هیچ دوازده درهمی را ندیدم که برکتش از این دوازده
درهم بیشتر باشد خدا با این رزد و مومن را بپوشاند و یک بنده را آزاد
گرداند و بسند معتبر منقولست از محمد بن مسلم که روزی بخدمت حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه رفتم حضرت طعام تناول میفرمودند مرا
تکلیف نمودند و بعد ازان فرمودند که مگر کاری که حضرت رسول ص
از روزی که مبعوث شدند تا روزی که از دنیا رفتند هرگز تکیه زده چیزی
تناول فرموده اند گفت نه والله که هرگز چشمی ندیده بخضرت تکیه در حال طعام
خوردن تکیه فرموده باشند بعد ازان فرمود که گمان داری که بخضرت از
نان گندم سه روز پی در پی سیر تناول فرموده باشند نه والله که سه روز متوالی
از نان گندم سیر نشدند از روزی که مبعوث برسالت شدند تا وقتی که برحمت
ایزدی پیوستند من نمیگویم که حضرت را این مقدور نبود بلکه پادشاه بود که
بیک کس صد شتر عطا میفرمود اگر می خواستند که سیر بخورند و طعامهای
لذیذ تناول فرمایند میتوانستند و بدرستی که جبرئیل کلید گنجهای زمین
را برای بخضرت آورد سه مرتبه و مخیر گردانیدند آن حضرت را در قبول و رد
و گفت که اگر قبول کنی خدا از درجه تو در قیامت چیزی کم نخواهد کرد و در
هر مرتبه ان حضرت تواضع و شکستگی نزد خدا را اختیار فرمود و هرگز
از بخضرت چیزی سوال نکردند که بفرماید که نه بلکه اگر بود عطا می فرمود
و اگر نبود میفرمود که چون بهم رسد خواهیم داد و هرگز چیزی را از جانب حق تعالی

عطا نفرمود که عطای او را امضا نکنند و گاه بود که بهشت را ضامن میشدند
و عطا میفرمودند و حق تعالی برای او تسلیم مینمود محمد بن مسلم میگوید
که بعد از آن حضرت دست مرا گرفتند و فرمودند که امام شما حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه بر دوش بندگان طعام تناول می فرمودند و مردم نان میخریدند
و گوشت طعام میفرمودند و بخانه میرفتند و خود نان و زیت تناول میفرمودند
و پیراهن کنده سنبلانی میخریدند و بهترش را بغلام خود می پوشانیدند
و زبون تر را خود میپوشیدند و اگر استینها از انگشتان میگذشت می بریدند
و اگر پیراهن از کعب بلند تر بود کوتاه می کردند و هرگز دو امر بر آنحضرت وارد
نشد مگر آنکه آنچه بر بدن دشوار تر بود اختیار می فرمودند و پنج سال یاد
مریم کردند و از برای خود اجری بر روی اجری و خشتی بالای خشتی نگذاشتند
و هرگز زمینی را با قطاع خود نگرفتند و سرخ و سفیدی از آن حضرت بمیراث
نماند مگر هفتصد درهم که از عطاهای آنحضرت زیاده بود که میخواستند
برای اهل خود کنیزکی بخرند و هیچکس طاقت عبادت آنحضرت نیاورد و حضرت
علی بن الحسین صلوات الله علیهما مطالعه میفرمودند کتاب احوال حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه را و بر زمین میگذاشت و میفرمود کی طاقت این
عمل دارد و بسند دیگر منقول است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
روزی ببزازی رفتند و فرمودند که دو جامه بمن بفروش آن مرد گفت
که یا امیر المومنین آنچه شما میخواهید من دارم که چون دیدند که آن شخص حضرت را
نشناخت بدکان دیگر رفتند که پسری در آن دکان بود حضرت را میشناخت
و دو جامه خریدند یکی بسی درهم که بحساب این زمان صد و هفتاد
و چهار دینار میشود و یکی را بدو درهم پس بقنبر فرمودند که آن را که
درهم خریده ایم تو بردار و آنرا که بدو درهم خریده ایم من می پوشم قنبر
گفت یا امیر المومنین علیه السلام که بهتر است تو بآن سزاواری که بر منبر میروی

می نشستند و بر دوش بندگان

ودر حضور مردم خطبه میخواند حضرت فرمود که تو جوانی وجوانان را خواهش
این امور میباشد ومن از خدا شرم میدارم که در پوشش خود را بر تو زیادتی
دهم واز حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که میفرمود که از انچه
میپوشید بغلامان خود بپوشانید وازانچه میخورید بایشان بخورانید
چون پیراهن را پوشید تا استینش را کشید تا دراز بود بریدند وفرمودند
که کلاهی برای فقرا ازان بدوزند پس چون بدران بسر بدوکان امد یافت
که حضرت بان دوکان تشریف آورده بوده اند وجامه خریده اند دو
درهم را برداشت وبخدمت انحضرت آمد وعرض کرد که پسر من شما را نشناخت
بود دو درهم از شما نفع کرفته است حضرت فرمود که بر قیمتی راضی شدیم
وخریدیم دیکر چیز را پس نمیکیریم ومنقولست که روزی عمرو بن حریث
درهنکام چاشت بخدمت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
امد دید که قضه انبانی آورد که مهر مبارک حضرت بران بود وچون
کشودند از انجا نان خشک بر سبوسی بیرون آورد عمرو کفت که ای قضه
چرا این را در انبه نبخته وپاکیزه نکرده کفت بیشتر میکردم مرا نهی فرمود و
کاهی طعام لذیذی در این همیان داخل میکردم برای همین اکنون همیان بران
میزنند پس حضرت آن نان خشک را کرفتند ودر کاسه ریزه کردند وآب بران ریختند
ونمک بران پاشیدند وتناول فرمودند بعد ازان فرمودند که ای عمرو اجل
نزدیک شده است ودست بر محاسن مبارک کشیدند وفرمودند که این
محاسن را برای خوردن باتش جهنم اشنا نمیکنم واین مرا کافیست و
در حدیث دیکر منقولست که شنوید بن غفله در روز عیدی بخدمت
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه وآله امد دید که نان خشکی وارد
باشیر بخته نزد حضرت کذاشته است کفت یا امیر المومنین در روز عید
چنین چیز را نزد خود کذاشته فرمود که این عید است برای کسی که از کناه

امر زنده باشد وحضرت صادق صلوات الله علیه وآله فرمود که حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه هیزم وآب بدوش خود بخانه می آوردند وخانه را
جاروب میکردند وحضرت فاطمه علیها السلام اسیا میکردند وخمیر میکردند
ونان می پختند وبسند دیگر مرویست که حضرت در کوفه خرمائی خریده
بودند وبر کنار رداکرده بودند وبخانه می بردند اصحاب چون دیدند که او
مبادرت نمودند از انحضرت بگیرند وبخانه رسانند حضرت فرمود که صاحب
عیال سزاوارتر است بباراینشان برداشتن از دیگران وبروایت دیگر فرمود که
از کمال کامل چیزی کم نمیشود که نفعی خود بعیال خود برساند ودر روایت
دیگر وارد شده است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در هیچ وقت
پای برهنه میرفتند ونعلین را بدست چپ میگرفتند در عید فطر واضحی
که بمصلی میرفتند ودر روز جمعه که بنماز میرفتند ودر هنگام عیادت
بیماری یا تشییع جنازه میرفتند ومیفرمودند که چون برای خدا میرویم
میخواهیم که پابرهنه باشیم ومنقولست که پیاده وتنها در بازارها راه میرفتند
واگر کسی که راه کم کرده بود بر سر راهش می رسانیدند واگر ضعیفی بر میخورد
اعانتش میفرمودند واگر از مردم بازاری کسی قرا نرا غلط میخواند می ایستادند
تا تعلیمش میفرمودند واین آیه را می خواندند که مضمونش این است که
ما خانه آخرت را برای جماعتی مقرر فرموده ایم که بلندی وفساد
در زمین نطلبند وعاقبت نیکو برای پرهیزکارانست ومنقولست
که ابراهیم بن العباس گفت که ندیدم ونشنیدم کسی را که افضل از حضرت
امام رضا علیه السلام باشد هرگز با کسی بخلاف آداب معاشرت نفرمود
وهرگز سخن کسی را قطع نمی فرمود که در میان سخن او سخن گوید تا آنکه
وهرگز حاجت سائلی را رد نمی نمود وهرگز در حضور کسی پای دراز نفرمود
ودر مجلس تکیه نمیفرمود وهرگز خدمتکاران وغلامان خود را

نمیداد و هرگز در خنده آنحضرت صدا ظاهر نمیشد و غلامان و مهتران و در با نام
وخدمت کاران خود را بپوستند بر سر خوان خود می نشانید و خواب بسیار
کم می فرمود و اکثر شبها را تمام بعبادت احیا میفرمود و روزه بسیار میداشت
و تصدق بسیار می نمود و اکثر تصدقات آنحضرت در شبهای تار بود
و از محمد بن عباد منقولست که حضرت امام رضا صلوات الله علیه در
زمستان تابستانها بر روی پلاس و جامهای کنده می پوشیدند و چون بمجلس تابستانها بر روی حصیر می نشستند و در
مردم می آمدند زینت میفرمودند و روایت کرده اند که روزی حضرت امام
رضا صلوات الله علیه داخل حمام شدند شخصی در حمام بود که آن حضرت را
نمی شناخت بحضرت خطاب کرد که بیا مرا کیسه بکش حضرت مبادرت
فرمودند و مشغول کیسه کشیدن او شدند بعد از زمانی مردم در آمدند
و حضرت را شناخت و مشغوله معذرت شد حضرت دلداری او
فرمودند و مشغوله بودند تا کیسه او را تمام کشیدند و اخبار در بیان
تواضع ایشان زیاده ازان است که در این کتاب احصا توان نمود قالَ
قُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ الْخَائِفُونَ الْخَاضِعُونَ الْمُتَوَاضِعُونَ الذَّاكِرُونَ اللهَ
كَثِيرًا هُمْ لَسَيِّقُونَ النَّاسَ إِلَى الْجَنَّةِ فَقَالَ لَا وَلَكِنْ فُقَرَاءُ الْمُسْلِمِينَ
فَإِنَّهُمُ الْمَغْبُونُونَ رِقَابَ النَّاسِ فَيَقُولُ لَهُمْ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ كَمَا أَنْتُمْ حَتَّى
تُحَاسَبُوا فَيَقُولُونَ بِمَ تُحَاسَبُ فَوَاللهِ مَا مَلَكْنَا فَنَجُورَ وَنَعْدِلَ وَلَا
أُفِيضَ عَلَيْنَا فَنَقْبِضَ وَنَبْسُطَ وَلَكِنَّا عَبَدْنَا رَبَّنَا حَتَّى دَعَانَا فَأَجَبْنَاهُ
ابوذر گفت که بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله عرض کردم که
یا رسول الله ایا جمعی که از خدا خایف و ترسانند و بپوستند در مقام خضوع
و مذلت و انقیاد ند نزد خداوند خود و در مقام تواضع و شکستگی ثابتند
با خدا و خلق و یاد خدا بسیار میکنند ایشان پیش از دیگران داخل بهشت
خواهند شد حضرت فرمود که نه ولیکن فقراء مسلمانان پیش از دیگران

داخل بهشت خواهند شد بدرستی ایشان در محشر باز کردن مردم خواهند
گذاشت وصفهای ایشان را خواهند شکافت و روی بهشت روانه خواهند
شد پس خازنان بهشت بایشان خواهند گفت که باستید تا حساب شما را
بکنند ایشان در جواب خواهند گفت که بچه چیز ما را حساب میکنند ما حکومت
و پادشاهی و منصبی نداشتیم که از ما بپرسند که عدالت کرده ایم یا جور و ظلم
کرده ایم و مال زیادتی بما نداده بودند که ما را حساب کنند که عطا کرده ایم یا نگاه
داشته ایم ولیکن در دنیا عبادت پروردگار خود کردیم تا وقتی که خدا ما را بسوی
خود خواند اجابت او کردیم و از دنیا بیرون آمدیم بدانکه احادیث در مدح فقر
و فقرا و همنشینی ایشان و حرمت داشتن ایشان و مذمت اهانت و خواری
ایشان بسیار است و احادیث نیز در مذمت فقر وارد شده است و همچنین
در باب غنا احادیث بر مدح و مذمتان وارد شده است و اکثر محققین
جمع میان این احادیث باین نحو کرده اند که فقری که ممدوح است فقر الی
الله است و فقری که مذموم است فقر الی الناس است و غنائی که ممدوح است
غنای نفس است و غنائی که مذموم است غنای بکثرت مال است که با حرص
و طمع باشد و از بعضی احادیث ظاهر میشود که فقری که مذموم است
انست که آدمی در دین تنگ مایه باشد و تحقیق این مقام انست که هر
چیز که حق سبحانه و تع در دنیا خلق فرموده و در میان مردم مقرر ساخته
همه لطف و رحمتست و چون عالم تکلیف و اختیار است هر چیز را دو جهت
هست و حق تع آن چیز را برای جهت خیر مقرر فرموده و مردم وسیله
جهت شر میگردانند مثل آنکه مال را حق تع در دنیا خلق فرمود که آن را
وسیلهٔ قوت و عبادات و تحصیل سعادات گردانند و جمعی بسبب ترک
آن بانواع کمالات فایز گردند پس اگر مال نمی بود قوت بر عبادات بهم نمی رسید
و ثوابی که بر تصدیقات و خیرات مرتب میشود حاصل نمیشد و اگر مال

نمی بود

نمی بود ثوابی که بر ترک مال حاصل می شود حاصل نمی شد ولیکن این مال یافته
هم ساخته است که بر آن تحصیل انواع شرور و بدیها می توان نمود و این جهت را
دران برای این مقرر فرموده است که بر ترک آن مثاب شوند اما جمعی که ازا
وسیله غیر آن کاری میکنند که برای آن مخلوق شده است و باعث شقاوت
ایشان میشود پس هر جا که مذمت مال و غنا واقع شده است بسبب
ان جهت شریست که دران هست و مردم ازا جهت شر میکنند و اگر نه اصل
ان جهت را حق تع برای وسیله جزی مقرر فرموده است و هر جا که مدح
ان واقع شده است بسبب ان جهات خیریست که دران هست و همچنین
فقر و احتیاج وسیله ایست برای تحصیل سعادات که آدمی بر مشقت
ان صبر نماید و ثوابهای عظیم فایز گردد و رو بخدا اورد و از خدا طلب نماید
و بسبب ان او را قرب حاصل شود و محتاج بمحرمات نشود و از برای خدا
ترک نماید و باعلی درجه زهد و ورع برسد ولیکن کاهست که بر آن
صبر نمیکنند و بسبب آن مرتکب سوال از مخلوق میشوند و ان از بدترین
نقایص و عیبها است و کاهی بسبب آن مرتکب محرمات میشوند و کاهی
بسبب ان بخداوند خود بدگمان میشوند و نسبت جور و ظلم بخدا میدهند
و بسبب ان کافر میشوند چنانچه در حدیث وارد شده است که فقر نزدیکست
کفر باشد پس معلوم شد که اصل فقر نعمت و رحمتست ولیکن کاهست
که آدمی باختیار خود ازا وسیله شقاوت میکرداند پس هر جا که مدح وارد
شده است جهت خیرش را مدح فرموده اند و هر جا که مذمت وارد شده است
جهت شرش را مذمت فرموده اند ولیکن چون نسبت باکثر نفوس فقر
و احتیاج موجب صلاح است و غنا و تونگری موریث طغیان و فساد
لهذا مدح فقر بیشتر وارد شده است و مذمت غنا بیشتر فرموده اند
چنانچه حق تع میفرماید که بدرستی که آدمی طغیان بهم میرساند چون

خود را مستغنی و بی نیاز دید یا گمان کرد که بی نیاز است و فقیر را درین آیه نکته
بخاطر رسیده که چون محالست که آدمی بی نیاز شود بلکه هر چند غنی تر میشود
احتیاجش بیشتر میشود لهذا نفرمود که وقتی که مستغنی میشود بلکه
فرمود که وقتی که خود را مستغنی دانست و گمان کرد که مستغنی شده است
و همچنین عبادات را حق تعالی برای این مقرر فرموده است که وسیلهٔ سعادت
گردانند گاه باشد که کسی عبادتی را وسیلهٔ شقاوتی گرداند و معاصی را
برای این مقرر فرموده که ترک آنرا وسیلهٔ سعادت گردانند یا اگر به غفلت
از ایشان صادر شود بتوبه و ندامت ازان بمراتب عالیه کمالات فایز گردند
اگر معصیت نمی بود کی مردم بترک آن مثاب میشدند و آن شکستگی و انکسار
و عجز توبه کاران از کجا بهم میرسید و اگر ترک اولای حضرت آدم ع و حضرت
داود ع و سایر انبیا علیهم السلام نمی بود و آن گریها و زاریها که موجب قرب و کمالات
نامتناهی گردید از کجا حاصل می شد چنانچه واقع شده است که اگر شما گناه
نمیکردید و قادر بر گناه نبودید خدا خلق دیگر میفرمود که قادر بر گناه
باشند و گناه از ایشان صادر شود و سخن درینجا بسیار نازک میشود و
عقلها اکثر از ادراک این معنی قاصر است مجملا اگر درست تفکر نمائی که هر چیز
که حق تعالی درین عالم مقرر فرموده همه عین صلاح بندگانست و همه
لطف و رحمتست ولیکن بندگان بغیر مصرفش صرف میکنند مثلا اگر
بزرگی خانه برای کسی بفرماید و دیوان خانه نفیس برای او مقرر سازد
و اسباب ریزی درانجا بفرماید که برای او بسازند و انواع ما یحتاج او از مساکن
بسازند اگر دیوان خانه را آب ریزش کند و ابریز را مسکن خود کند و بروند میان
ابریز بنشیند از صاحب خانه تقصیری نخواهد بود و درین مسایل که از فروع
مسائل قضا و قدر است تفکر نفرمودن و مجمل دانستن که حق تع علیم و حکیم
و ظالم نیست و انچه میکند عین عدالت و حکمتست اولی است زیرا که تفکر

در این باب موجب لغزشها است و عقل اکثر مردم بآن احاطه نمیتواند کرد و ایمه علیهم السلام
ما را از تفکر در این باب نهی فرموده اند و چون جمع میان اخبار بر وجه اجمال
بیان شد بعضی از اخبار را نیز نقل کنیم بسند معتبر از حضرت جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که فقراء مومنان در بالاخانهاء بهشت خواهند
گردید و نعم خواهند فرمود پیش از اغنیاء ایشان بچهار سال بعد ازان فرمود
که برایتو مثلی بیان کنم مثل فقر و اغنیا از بابت مثل دو کشتی است که بر عشاری
بگذرد و نظر کند یکی را به بیند که خالیست و هیچ چیز ندارد میگوید که این را
روان کنید که برود و نظر کند بدیگری به بیند که پر از متاعست میگوید که این را
نگاه دارید تا عشورش را حساب کنیم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که دو چیز است که فرزندادم انها را کراهت دارد مرگ را کراهت دارد و راحت مومن
از بلاها و فتنها در مرگست و از کمی مال کراهت دارد و هر چند مال کمتر است
سبک تر است و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که هلاک کرد
مردمان را دو چیز خوف درویشی و فقر و طلب بزرگی و فخر و بسند معتبر از
حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که خفیف و سبک
مشمارید فقیران شیعیان علی بن ابیطالب و فرزندانش را بدرستی که یکی
از ایشان در قیامت شفاعت میکند مثل ربیعه و مضر را که دو قبیله
از قبایل عرب و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که مصیبتهاء
دنیا عطاهای حق تع است و فقر را حق تع برای مومن در خزائن خود
میفرماید و در حدیث دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود
که فقر امانیست که حق تع بخلق می سپارد کسی که از اینها نان دارد خدا
او را مثل ثواب کسی میدهد که روزها روزه باشد و شبها بعبادت
ایستد و کسی که از اظهار نیاید بکسی که قادر باشد بر قضای حاجت او و نکند
بس بدرستی که او را بشمشیر و نیزه کشته است ولیکن بسبب جراحتی که بدل او

رسانیده او را کشته است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر چند ایمان
آدمی زیاده میشود تنگی معیشت او بیشتر میشود و فرمود که اگر نه این بود که مو
در طلب روزی بر خدا الحاح میکردند هر آینه ایشان را از حالی که دارند بحالی
تنگ تر و دشوار تر منتقل میفرمود و فرمود که حق تعالی دنیا را بکسی عطا نفرمود
مگر برای حسرت و از کسی دور نفرمود مگر برای آزمایش و در حدیث دیگر فرمود
که حق تعالی برای شیعیان ما در دولتهای باطل مقرر نفرموده است مگر
قدر قوت ضروری ایشان را اگر خواهند بمشرق روند و اگر خواهند بمغرب
روند زیاده ازین بدست شان نمی آید و در حدیث دیگر فرمود که حق تع
در روز قیامت التفات میفرماید بسوی فقرای شیعیان ما مانند کسی که
معذرت از جمیع خواهد و در حدیث دیگر ما مانند برادری که از برادری عذر
طلب و میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که شما را فقیر نکردانیدم
در دنیا برای اینکه شما نزد من خوار و ذلیل بودید و امروز خواهید دید که با
شما چه لطفها خواهم فرمود هر کس بشما در دار دنیا توشه داده است و سنگی
بشما کرده است دستش را بگیرید و داخل بهشت کنید پس یکی از فقرا
گوید که پروردگارا اهل دنیا در دنیای خود عیشها کردند زنان خوب خواستگاری
نمودند و جامهای ملایم نفیس پوشیدند و طعامهای لذیذ خوردند و
در خانهای نفیس نشستند و بر اسبان مشهور بر قیمت سوار شدند ما امروز
بما عطا کن آنچه بایشان عطا فرموده بودی حق سبحانه و تع در جواب فرماید
که برایتو و هر یک از یاران و امثال تو از فقرا مقرر ساخته ام هفتاد برابر آنچه
با اهل دنیا عطا فرموده بودیم از روزی که دنیا را آفریدیم تا هنگام انقضای
دنیا و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است که روزی شخصی مالداری
که جامهای پاکیزه در بر داشت بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله
آمد و نشست و بعد از او مرد بر بنائی که جامهای چرکین پوشیده بود آمد

ودر

در پهلوی او مرد غنی نشست آن مرد جامهای خود را جمع کرد و از زیر دامن او کشید
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ترسیدی که از فقر او چیزی بتو بخشید
گفت نه فرمود که ترسیدی که از تو نگری تو چیزی باو برسد گفت نه فرمود
که پس ترسیدی که جامه ات کثیف و چرکن شود گفت نه فرمود که پس چرا
چنین کردی گفت یا رسول الله مرا قرین بدی هست که آن شیطان یا نفس
اماره است که هر قبحی را در نظر من زینت میدهد و هر حسن و نیکوئی را
در نظر من قبیح و زشت می نماید و اینک تدارک این عمل بنصف مال خود را
باین مرد فقیر عطا کردم حضرت از آن مرد بریشان پرسیدند که قبول میکنی
گفت نه آن غنی از او پرسید که چرا قبول نمیکنی گفت نه آن غنی از او پرسید که چرا
قبول نمیکنی گفت میترسم که بآن بلا مبتلا شوم که تو مبتلا شدی و در حدیث
دیگر فرمود که حق تع بحضرت موسی وحی فرمود که ای موسی هرگاه ببینی
که فقر روبتو آورده است بگو مرحبا بشعار صالحان و چون ببینی که توانگری
روبتو آورده است بگو که گناهی کرده ام که خدا مرا در دنیا بعقوبت آن گرفتار کرده
و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که خوشا حال
مساکین که بر فقر خود صبر کنند ایشانند جمعی که ملکوت آسمان و زمین را
مشاهده میکنند و فرمود که ای گروه مساکین بفقر خود راضی و خشنود
باشید و چنان کنید که خدا از دل شما رضا را بیابد تا حق تع شما را ثواب عظیم
بدهد بر فقر شما و اگر چنین نکنید چندان ثواب نخواهید داشت و از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که چون روز قیامت
شود منادی ز جانب حق تع ندا کند که کجایند فقرا پس گروهی بسیار از مردم
برخیزند پس حق تع ندا فرماید که ای بندگان من کوشیدید لبهای بر روی کار
ما پس فرماید که شما را در دنیا فقیر نکردیم برای اینکه رتبه شما نزد من پست
بود ولیکن میخواستم که درجه شما را امروز بلند کنم بروید و روهای مردم

را ملاحظه کنید و هر کس که بشما نیکی و احسانی کرده است آن احسانرا نمبن کرده است
از جانب من شما بهشت را بمکافات عمل ایشان بدهید و از محمد بن الحسین
حراز منقولست که حضرت صادق علیه السلام میفرمود که ایا بیاد ارید که مروی
میوها و غیر انها از چیزهائیکه میفروشند که قادر بر خریدن آن ها نیستی
از رو میگفتم بلی فرمود که بعدد هر چیز که می بینی و قدرت بر خریدن آن
ندای یک حسنه در نامه عملت می نویسند و بسند معتبر صحیح از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون روز قیامت میشود گروهی
از مردم از صحرای محشر بر می خیزند و می ایند تا در بهشت و در را میکوبند قیامت ۵
پس خازنان بهشت بایشان میگویند که شما کیستید میگویند که ما ایم
فقرا بایشان میگویند که ایا بر شما حساب میخواهید که داخل بهشت شوید
میگویند که چیزی بما نداده بودید که ما را بر آن حساب کنید در اینحال از جانب
رب العزت ندا رسد که راست میگویند ایشانرا داخل بهشت کنید و حضرت
امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمود که حق تع میفرماید که من تو انگرانرا
غنی نکرده ام برای اینکه نزد من کرامی بودند و فقیرانرا فقیر نکردانیدم برای اینکه
نزد من بمقدار بودند ولیکن فقیرانرا وسیله ابتلا و امتحان اغنیا گردانیدم
و اگر فقرا در دنیا نمی بودند اغنیا مستوجب بهشت نمی شدند و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که مالداران شیعیان ما امینان مایند بر محتاجان
ایشان پس از برای ما فقرا را محافظت نمایید تا خدا شما را محافظت نماید
و بسند صحیح منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
فرمود که فقر و بی چیزی مومنانرا بیشتر زینت میدهد از لجام نقشی
که عذارا سب را زینت دهد و در حدیث دیگر فرمود که فقر مرکب بزرگانست
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که فقر مرگ سرخست راوی عرض کرد
که فقر از دنیا رود درهم را میفرماید فرمود که نه ولیکن مراد فقر از قلبیست

واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هرکه سبك شمارد وخفیف
کند فقیر مسلمانی را بدرستی که حق خدا را سبك شمرده است وخدا او را در روز
قیامت خفیف وسبك میدارد مگر اینکه از این عمل توبه کند وهرکه فقیر
مسلمانی را اکرامی دارد چون خدا را در روز قیامت ملاقات نماید از او راضی
باشد وحضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمود که هرکه ملاقات نماید فقیر
مسلمانی را وبا او سلام کند برخلاف سلامی که باغنیا میکند چون در قیامت
خدا را ملاقات نماید یعنی بمقام حساب ایمن از او در خشم باشد یا اباذر
اِنَّ الدُّنْیا مَشْغَلَةٌ لِلْقُلُوبِ وَالْاَبْدانِ وَاِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالی سائِلُنا
عَمَّا نَعِّمْنا فی حَلالِهِ فَكَیْفَ بِنَا نَعِّمْنا فی حَرامِهِ یا اباذَرٍّ اِنّی قَدْ رَغَوْتُ اللهَ
جَلَّ ثَناؤُهُ اَنْ یَجْعَلَ رِزْقَ مَنْ یُحِبُّنی الْكَفافَ وَاَنْ یُعْطِیَ مَنْ یُبْغِضُنی كَثْرَةَ
الْمالِ وَالْوَلَدِ ای ابوذر بدرستی که دنیا مشغول کننده دلها وبدنهاست از یاد
خدا وکار خدا وبدرستی که حق تع از ما سوال خواهد کرد از انچه تنعم کرده ایم در
حلال او پس چگونه از ما سوال ننماید از انچه تنعم کرده باشیم در حرام او ای
ابوذر من از خدا سوال کردم که بگرداند روزی هرکس را که مرا دوست دارد
بقدر کفاف وعطا فرماید بکسی که مرا دشمن دارد بسیاری مال وفرزند بدانکه
این حدیث دلالت میکند بر اینکه بر حلال نیز حساب میباشد وسابقا احادیث
گذشت که بر صرف کردن حلال مومنان از حساب نمیکند وممکنست که مراد
از مومنان در اینجا مومنان خالص باشند ودر اینجا مراد از اینکه از ما سوال میکنند
این باشد که از بعضی از افراد مسلمانان سوال میکنند یا انکه مراد از حساب
نکردن آن باشد که نقاش از حساب ایشان باز ای آن نمی کنند ومراد از سوال
کردن این باشد که تفحص انها میفرماید وبدانکه احادیث در مدح کفاف
بسیار واقع شده است چنانچه منقولست از حضرت علی بن الحسین
صلوات الله علیه که رسول خدا صلی الله علیه وآله گذشتند بشبانی که شتری چند

داشت او می چرانید واز او شیر طلبید ند در جواب گفت که انچه در بستانهای
شتران است چاشتگاه مردم قبیله است وانچه در ظرفهاست بسین میخورند
حضرت فرمود که خداوندا مال و فرزندش را بسیار زیاد کن پس گذشتند
بشبان دیگر که گوسفندان خود را میچرانید واز او شیر طلبیدند او انچه
در بستانهای گوسفندان بود دوشید و با انچه در ظرفها بود بخدمت
حضرت فرستاد و یک گوسفند نیز بهدیه فرستاد و گفت این نزد ما حاضر
بود واگر زیاده احتیاج هست دیگر بفرستیم حضرت فرمود که خداوندا
بقدر کفاف او را روزی بده بعضی از اصحاب عرض کردند که یا رسول الله
برای انکسی که سوال تراو کرد دعائی فرمودی که ما همه از تو میخواهیم و برای
ان کسی که حاجت تراو برد دعائی فرمودی که همهٔ ما از ان کراهت داریم
حضرت فرمود که انچه از دنیا کم باشد و کافی باشد بهتر است از انچه زیاد
باشد و او را از یاد خدا غافل گرداند خداوندا محمد ص و ال محمد ص را بقدر کفاف
روزی بده و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوندا روزی کن محمد ص و ال
محمد ص را دوست دارد عفت از محرمات و شبهات و کفاف در روزی کن کسی را
که دشمن محمد ص و ال محمد ص باشد بسیاری مال و فرزند و بسند دیگر از حضرت
صادق صلوات الله علیه منقولست که خداوند عز و جل میفرماید که بندهٔ
مومن من محزون میشود از نیکه من روزی را برای او شکست تنگ میکنم
و حال انکه باعث زیادتی قرب او میشود بسوی من و خوشحال میشود بنده
مومن من که روزی را برا و فراخ گردانم و حال انکه باعث دوری او میشود از
من و در حدیث دیگر فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بدرستی که
خوشحال ترین مردم و مقرب ترین ایشان نزد من بندهٔ مومنیست که بهره
عظیم از صلاح داشته باشد و نیکو عبادت بروردگار خود کند و

وهر که محمد ص و ال محمد ص را

ودر پنهانی بندگی خدا کند ودر میان مردم کم نام باشد وانگشت نما باشد و
روزی او بقدر کفاف باشد وصبر کند بر او وبزودی مرگ او را در رسد
ومیراثش کم باشد وگریه کنند کمتر باشند یا اباذر طوبی للزاهدین فی
الدنیا الراغبین فی الآخرة الذین اتخذوا ارض الله بساطا وترابها فراشا
وماءها طیبا واتخذوا کتاب الله شعارا ودعاء دثارا یقرضون الدنیا قرضا
یا اباذر حرثت الآخرة العمل الصالح وحرثت الدنیا المال والبنون ای ابوذر
خوش حال جمعی که زهد در دنیا اختیار نموده اند وترک لذات دنیا کرده اند
وبسوی آخرت واعمالی که موجب سعادات آخرتست رغبت نموده اند
ایشان گروهی اند که زمین خدا را بساط خود ساخته اند وخاک زمین را فرش
بستر خود قرار داده اند واز بوی خوش باب قناعت کرده اند که خود را باب
از بوهای بد پاک می کنند وکتاب خدا را براهن تن خود کردانیده اند وپیوسته
تلاوت میکنند وبان عمل می نمایند ودعا وتضرع بدرگاه حدا لباس خود
ساخته اند که هرگز از خود جدا نمیکنند ودنیا را از خود بر میاندازند بر بدنی با انکه
قرض میدهند دنیا را قرض دادنی که در آخرت عوض بگیرند ای ابوذر زراعت آخرت
عمل صالح است وزراعت دنیا مال وفرزندان حضرت در اینجا اشاره فرموده اند
بتفسیر آن ایه که من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید
حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من نصیب وترجمه اش اینست که
هرکه اراده نماید در دنیا کشت آخرت را یعنی عملی چند را موجب ثواب آخرت
باشد درین نشاه تحصیل نماید وتخم ایمان در بستان دل بکارد وباب اعمال
صالحه را بر ورش دهد تا عرصه قیامت حاصل از بردارد زیاده کنیم برای او
در کشت او یعنی بدهیم او را بعوض آن ازده تا هفتصد وزیاده بر آن یا انکه
او را توفیق زیادتی خیرات کرامت کنیم وهرکه اراده نماید زراعت وکشت دنیا را
یعنی در اعمال وافعال بسته غرضش تحصیل دنیا باشد میدهیم او را بهره ونصیبی

از دنیا بقدر مقتضای حکمت و مصلحت او را در آخرت بهره نخواهد بود
و حاصلش اینست که هر که عملی برای آخرت کند در عمل خود موفق میشود
و میاری من برکات آن بروزه کار او عاید میگردد و در آخرت حسنات
او مضاعف میشود و هر که عمل او از برای دنیا باشد روزی مقدر او میرسد
امّا نه بروجهی که مدعای او باشد و مانند شیطان ثواب خود را در دنیا
می یابد و او را در آخرت هیچ بهره نخواهد بود لهذا افعال حرامیان و اشخاص
بدعت در دنیا چند روزی بمدد شیطان بایشان نفعی میرساند و در آخرت
محرومند و جمعی که نیت خود را برای خدا خالص کرده اند غالبا اوقات در دنیا
بر اعمال ایشان ثمرهٔ مترتب نمیشود تا مزد خود را در آخرت کامل بیابند و
در دنیا عمل ایشان مشوب باغراض فاسده دنیوی نباشد زیرا که هیچ
عملی را حق تع بی مزد نگذارده است حتی کافران هند که رنجها و ریاضات
شاقه برای امور فاسدهٔ دنیا میکشند و چنانچه می شنویم بآن مطلب فاسد
میرسند مثل آنکه میخواهند که ایشان از اکتشاف سفلیات حاصل شود و کاهست
بار مطلب خود می رسند چون از سعادت آخرت محرومند و بسا باشد
که مسلمانی از روی اخلاص خدا را سالها عبادت کند حق تع این معنی را باو ندهد
زیرا که او را در آخرت ذخیره فرموده و مصلحت او را در این نمیداند که در دنیا
این را باو بدهد زیرا که غالب اینست که این معنی باعث انانیت و عجب او
میشود و از خدا باز میماند حتی آنکه در حدیث وارد شده است که ایمان چون
مومن کامل میشد حق تع راه خواب دیدن را هم از او مسدود میگرداند
و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که بدرستی
اگر مومن نیکی کم میکند مردم شکر او بیشتر میکنند و احسان او در میان خلق
مشهور میشود زیرا که چون از برای خدا میکند نیکی و معروف او باسمان
بالا میرود و در زمین بهن میشود و نیکی و احسان کافر او را شکر میکنند

زیرا که معروف ونیکی او از برای مردم است در میان مردم منتشر میشود و
باسمان بالا میرود ومقبول الهی میگردد ودر حدیث دیگر از حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
کافران نعمت میکردند وشکر احسان او نمیکردند با اینکه حق نعمت واحسان
بر قریشی وعربی وعجمی داشت وکی کس معروف ونیکیش بر خلق زیاده از
آنحضرت بود وهمچنین ما اهل بیت را کفران میکنند وشکر نیکی واحسان
ما را مرعی نمیدانند ونیکان مومنان نیز چنین اند که احسانها وخوبیهای
ایشان را کسی شکر نمیکند وایضا منقولست که مفضل بن عمر بخدمت حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که جمعی از علماء عامه که نزد
ما اند میگویند که چون حق تع بنده را دوست داشت ملکی از اسمان برای
رفعت شان او ندا میکند که خدا فلان شخص را دوست میدارد شما او را
دوست دارید پس محبت او در دلهای مردم می افتد وهر بنده را که دشمن
داشت منادی از اسمان ندا میکند که حق تع فلان شخص را دشمن میدارد
شما او را دشمن دارید پس عداوت او در دلهای مردم می افتد چون این را گفتم
حضرت راست نشستند وسه مرتبه بدست اشاره فرمودند وگفتند
نه چنین نیست که ایشان میگویند ولیکن چون حق تع بنده را دوست
داشت مردم را از زمین وامیگذارد که بعداوت ودشمنی او مشغول میشوند
وبدو را میگویند پس انها گناه کار میشوند وموجب ثواب واجر او
میشود وچون بنده را دشمن دارد او را محبوب مردم میگرداند که بناحق
مدح او کنند واو ومدح کنندگان او هر دو گناه کار باشند بعد ازان
فرمود که کی نزد خدا محبوب تر از حضرت یحیی بن زکریا بود مردم با او
عداوت کردند تا او را کشتند وکه نزد خدا محبوب تر از حضرت علی بن ابیطالب
بود از مردم ان آزارها کشید که میدانید وکه نزد خدا محبوب تر از حضرت

حسین بن علی علیهما السلام بود مریم ازار او کردند تا او را شهید کردند و بدانکه در این
فقرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشعار فرموده اند بر فضیلت قرآن
بر دعا زیرا که فرموده اند که قرآن را شعار خود گردانیده اند و دعا را دثار خود
گردانیده اند و شعار جامه ملاصق بدن را میگویند و دثار را بر جامه
دیگر که بر بالای آن بپوشند اطلاق می کنند و جامه ملاصق بدن اختصاص
بادمی بیشتر میباشد و احادیث در این باب اختلافی دارد از بعضی احادیث
افضلیت قرآن ظاهر میشود و از بعضی افضلیت دعا و بعضی چنین
جمع کرده اند که اگر معنی قرآن را یابد قرآن بهتر است و اگر نه دعا و بعضی
بر عکس گفته اند و آنچه این خاکسار را بخاطر میرسد آنست که نسبت
باحوال مختلف می باشد و آدمی می باید که طبیب نفس خود باشد و در هر
حالی آنچه مناسب او داند او را بدان بدارد و گاه هست که آدمی را حالتی
بهم میرسد که قرآن آدمی را بیشتر مرغوب است و گاه هست دعا آدمی بیشتر
باصلاح می آورد و گاه هست که از میان دعاها دعای خاصی آدمی را باعث
قرب میشود مثل آنکه گاه هست که آدمی در مقام خوف است اگر خوف بسیار
دارد مناسب است که دعاهای که مشتمل بر تخویفست بخواند تا چون
ماده اش مستعد شد ماست باعث کمال آن صفت گردد و اگر خوف بسیار
بیاس می انجامد و همچنین در باب رجا و سایر صفات نفسانی و همچنین
در باب قرآن خواندن و بسیار است که آدمی امید یا دعائی را مکرر خوانده است
و چندان در او تاثیر نکرده است و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد
چندان در او اثر میکند که فوق آن متصور نیست و چندان از آن معارف
بر او فایض میشود که احصا نمی توان نمود و در این باب سخن بسیار است
و عرصه سخن تنگست اگر خدا خواهد در محل مناسب بیان شود انشاء الله تع
یا باذ ذرا ربی اخبرنی فقال وعزتی وجلالی ما ادرک العابدون درک

دارد دعاء رجا بخواند که خوف نیاورد

البكاء عندي وإني لأبني لهم في الرفيق الأعلى قصرا لا يشركهم فيه أحد قال
قلت يا رسول الله أي المؤمنين أكيس قال أكثرهم للموت ذكرا وأحسنهم
له استعدادا يا أبا ذر إذا دخل النور القلب انفسح القلب واستوسع
قلت فما علامة ذلك بأبي أنت وأمي يا رسول الله قال الإنابة إلى دار الخلود
والتجافي عن دار الغرور والاستعداد للموت قبل نزوله ای ابوذر بدرستی
که پروردگار من مرا خبر داد و فرمود که بعزت و جلال خودم سوگند میخورم
که نمی یابند عابدان از هیچ عمل انچه از گریه می یابند نزد من از ثواب و قرب بدرستی
که من از برای ایشان بنا میکنم در اعلای مراتب بهشت در جوار بیغمبران
و مقربان خود قصری را که هیچکس در آن قصر و مرتبه با ایشان شریک نباشد
ابوذر گفت که عرض کردم که یا رسول الله ص کدام یک از مومنان زیرک تر و عاقل
ترند فرمود که انان که یاد مرگ بیشتر میکنند و تهیه انرا نیکوتر درست
میکنند ای ابوذر چون نور در دل آدمی داخل شد ان دل کشاده و فراخ
میشود ابوذر گفت که علامت این حالت چیست پدر و مادرم فدایتو
باد یا رسول الله ص فرمود که علامت منور بودن و کشادگی دل میل
آدمی است بسوی اخرت که خانه جاویدست و رجوع کردن بکاری
که برای ان خانه بکار آید و پهلو تهی کردن از دنیا که خانه فریب و مکر و غفلت است
و مستعد و مهیا شدن برای مرگ پیش از انکه در رسد بدانکه احادیث
در باب فضل گریستن برای خدا بسیارست و از عقل و شرع معلوم است
که تضرع بدرگاه بی نیاز موریث سعادت دنیا و اخرت است و گریه را
مراتب بسیار هست و هر کسی در خور مرتبه خود از ان بهره می برد یکی
میگرید و ان از خدا میطلبد و دیگری خلاصی جهنم میطلبد و دیگری
بهشت میطلبد و دیگری قرب میطلبد تا بمرتبه محبان که از هر قطره
صد هزار لذت می برند و هیچ لذتی را با این برابر نمیکند و چنانچه در اخرت

کسی شریک قصر ایشان نیست در دنیا نیز کسی از لذت ایشان خبر ندارد و لحادیث
در باب یاد مرگ کردن و باعمال صالحه مهیای ورود آن شدن که چون بدست
آدمی را حسرت نباشد نیز گذشت و معنی دل را نیز بیان کردیم و روشنی دل
بعلم و معرفت و محبت و نیات صادقه و صفات حسنه می باشد زیرا که
چنانچه روشنیهای ظاهری دیدهٔ ظاهر را بینا میکند که تمیز کند میان اشیا
و حقیقت الوان و اشخاص را بداند و راههای ظاهر را کم نکند همچنین
علم و معارف موجب این است که دیدهٔ دل بینا شود و نفس ناطقهٔ انسانی
که از آن تعبیر بقلب می کنند تمیز میان نیک و بد بکند و راه حق را بیابد و کم
نکند و همچنین هریک از صفات حسنه و نیات صحیحه که او را باعمال شایسته
راه نمائی می نمایند بمنزلهٔ چراغی و مشعلی یا کلبه خورشیدی اند برای نفس و بیان
انوار دردلهای کاملان چراغانیست از علم و معرفت و انواع کمالات
روحانی و کشادگی درک نمایند از استعداد قبول علوم حق و معارف الهی
زیرا که دلهای اشقیا مانند ظرفیست میان پر که گنجایش هیچ چیز ندارد شنیده
باشد لهذا هیچ هدایتی در آن داخل نمی شود و قبول هیچ حقی نمیکند
و دلهای مومنان در گنجایش معارف مختلف است بسبب کمال و نقص ایشان
در مراتب ایمان بعضی از یابت بیالاتریست که گنجایش اندکی از علوم
و معارف دارد و اگر زیاده از قدر حوصلهٔ اش بر آن بریزند از سر بدر میرود
و از بسیاری عبادات و کمالات وسعت زیاده میشود و استعداد قبول
معارف بیشتر میشود تا انکه بمنزلهٔ دریائی میشود که هرچند نهرهای
حقایق بر او بریزند مطلقا او را از جا بدر نمی آورد و آن انوار معنوی بسبب
این کشادگی میشود و این کشادگی سبب ادراک قبول حق میگردد که قبایح
دنیا و بدیها را بداند و ترک انها نماید و محاسن اعمال حسنه و درجات رفیعه
اخرت و کمالات معنوی را دانسته طالب انها میشود و بتحصیل انها

خودرا

خود را مستعد مرگ گرداند یا باذر اتق الله ولا ترى الناس انك تخشى الله فيرون
وقلبك فاجر یا باذر لیکن لك فی کل شیء نیة حتی فی النوم والاکل یا باذر
لیعظم جلال الله فی صدرك ولا تذکره الا عند الخبر اللهم اخزه وعند الخیر اللهم
اخزه کما یذکره الجاهل عند الکلب ای ابوذر از مناهی خدا به پرهیز واز
خدا بترس و بمردم چنین منما که از خدا می ترسی برای اینکه ترا کرامی دارند دلت
ما بین بفجور و بدیها باشد ای ابوذر باید که ترا در هر کاری که کنی نیت قربتی
باشد که جمیع کارها را از برای خدا کنی حتی خواب کردن و چیزی خوردن را
ای ابوذر باید که در سینهٔ تو جلال و بزرگواری خدا عظیم باشد و خدا را بسیار
یاد کنی چنانچه جاهلان سگ را که دیدند میگویند که خداوندا انرا خوار کن
وچون بخوك برخورند میگویند که خداوندا انرا خوار کن احادیث در مذمت
ریا در اول کتاب ایراد نمودیم و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه
منقولست که حضرت عیسی ع بحواریان فرمود که بحق و راستی میگویم
که بکار شما نمی آید که ظاهر خود را نیك کنید که خوش آینده باشد و دلهای شما
فاسد باشد و پوست بدن خود را پاکیزه کنید و دلهای شما کثیف و پر چرك
باشد میباشید از بابت عزیزی که آرد خورد را از خود برون میکند و غربال
وسبوس را در میان خود نگاه میدارد همچنین شما کلام حکمت را از دهان
خود برون می آورید برای مردم و کینه و بدیها را در سینه خود نگاه میدارید
ای بندهاء دنیا مثل شما چرا غست که مردم را روشنی میدهد و خود را
می سوزاند ای گروه بنی اسرائیل در مجالس علما خود را در آورید و اگر چه
باید کسر انو راه روید خود را بان مجالس برسانید بدرستی که حق تعالی
زنده میکند دلهای مرده را بنور حکمت چنانچه زنده میکند زمینهای
مرده را بباران های درشت قطره و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه منقولست که خوشا حال بنده گمنامی که مردم اعتنا بشان

کما یذکره الجاهل عند الکلب

او نکنند و او مردم را نشناسد و مردم او را نشناسند و حق تع او را شناسد
و از او خشنود باشد این جماعت چراغهای راه هدی اند که حق تع ببرکت
ایشان دفع میکند هر فتنهٔ تاریک کننده که مردم را بشبهه اندازد و برای
ایشان میکشاید در هر رحمتی را ایشان فشائی اسرار ایمه خود نمیکنند
و جفاکار و ریاکننده نیستند و بدانکه کسی که عظمت الهی در نفس او
مستقر گردیده و پستی دنیا و اهل دنیا بر او ظاهر شده و قدر اوقات
عمر عزیز خود را دانسته در هر امری که تا رضای خدا در آن نداند و نیابد
که بکار آخرت او می آید متوجه آن کار نمیشود و عمر خود را ببطالت ضایع
نمیکند پس اگر خواهد چیزی بخورد چون منظور اصلی او تحصیل سعادت
آخرتست برای این طعام میخورد که از عبادات الهی ضعیف نشود و او را قوت
بندگی بهم رسد و اگر این معنی بحسب واقع منظور باشد و محض گذرانیدن
خاطر نباشد طعام خوردن او باین نیت عبادت میشود و این طعام
همه نور میشود و قوتی که از آن حاصل میشود صرف بندگی خدا میشود
و همچنین خواب را برای این میکند که در هنگام عبادت حضور قلب داشته
باشد و عمل بفرموده الهی کرده باشد تا بدن و عقل او ضعیف نشود
و اگر بهیت الخلا میرود برای این میرود که خود را از کثافات و نجاسات پاکیزه
کند که در وقت عبادت مطهر و مصفا باشد و با حضور قلب نماز تواند
کرد و مجملی از تحقیق این مقام در اول کتاب گذشت و در این مقام جناب مقدس
نبوی باین معنی اشاره فرموده اند که باید ترا در هر کاری نیتی باشد و هیچ
کار را بی نیت قربت بجا نیاوری حتی در خواب کردن و طعام خوردن
و از خمر حضرت فرموده اند که باید عظمت الهی را ملاحظه نمائی و خدا را
در مقامهای سهو ذکر نکنی مراد اینست که از روی بی اعتنائی در هیچ مقام
خدا را یاد نکنی بی انکه غرض تو یاد خدا یا توسل باو باشد و اگر نه گذشت

كه ذكر خدا در هر حال خوبست و در احاديث وارد است كه در صغير و كبير امور
بايد كه بخدا متوسل باشند و از او استعانت جويند و جميع حاجات خود را
از خود و بزرك از او سوال نمايند و اينمعنى عين تعظيم الهيست كه خود را و قدرت
و توانائى خود را ناچيز داند و در جميع امور خود را محتاج خداوند خود داند
و بداند كه كوچك و بزرك نزد او يك نسبت دارد و تفصيل اينمعنى ان شاء الله
بعد ازين مذكور خواهد شد يا باذر ان لله ملائكة قياما من خيفته ما
رفعوا رؤسهم حتى ينفخ في الصور النفخة الاخرة فيقولون جميعا
سبحانك و بحمدك ما عبدناك كما ينبغي لك ان تعبد و لو كان لرجل عمل
سبعين نبيا لاستقل عمله من شدة ما يرى يومئذ و لو ان و لدا صب من
من غسلين في مطلع الشمس لفلت منه جماجم في مغربها و لو زفرت جهنم
زفرة لم يبق ملك مقرب و لا نبي مرسل الا خر جاثيا لركبتيه يقول رب
نفسي نفسي حتى ينسى ابراهيم اسحق عليهما السلام يقول يا رب انا خليلك ابراهيم
فلا تنسى اى ابوذر بدرستى كه حق تعالى را ملكى چند هست كه بپوستر ايستاده اند
از خوف الهى و سر بالا نميكنند تا روزى كه در صور بدمند ميدان اخر كه همكى
خلق بآن زنده ميشوند پس جميع ملائكه در انحال ميگويند كه خداوندا ترا منزه
ميدانيم از جميع نقايص و عيبها و از اينكه عبادت ما قابل درگاه تو باشد و ترا
بر جميع نعمتها شكر ميكنيم و عبادت تو نكرده ايم چنانچه سزاوار است كه
ترا عبادت كنند و اگر شخصى عمل هفتاد پيغمبر داشته باشد هر ايئنه عمل خود را
سهل خواهد شمرد از شدت احوالى كه در انروز مشاهده مينمايد و اگر دلوى
از غسلين جهنم كه چرك و ريم اهل جهنم است كه قرنها در ديگهاى جهنم جوشيده است
در مشرق افتاب بريزند هر ايئنه از حدت و حرارتش بجوش آيد مغز سرها تا
كه در مغرب افتابند و چون جهنم در صحراى محشر بخروشد و بصدا ايد نماند
احدى نه ملك مقربى و نه پيغمبر مرسلى مگر انكه بزانو در افتند و هريك استغاثه

کنند که پروردگارا نفس مرا رحم کن و مرا نجات ده و همه در اندیشه خود باشند
حتی ابراهیم خلیل خدا اسحق فرزند خود را فراموش کند و بحال خود مشغول
باشد و گوید که ای پروردگار من خلیل تو ام ابراهیم مرا در این روز از رحمت خود
فراموش مکن و لطف خود را از من باز مگیر بدانکه از جمله عقاید یکی اقرار
بانها واجبست و از ضروریات مذهبست و انکار انها کفر است اقرار کردن
بهشت و دوزخست و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ الحال موجودند
چنانچه بسند معتبر منقولست که ابو الصلت هروی از حضرت علی بن موسی
الرضا صلوات الله علیه سوال نمود که بهشت و دوزخ ایا اکنون موجود هستند
فرمود که بلی و بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را داخل بهشت شدند
و جهنم را مشاهده فرمودند در شب معراج ابو الصلت عرض نمود که جمعی میگویند
که حق تعالی مقدر فرموده است که موجود سازد بهشت و دوزخ را و هنوز
خلق نفرموده است حضرت فرمود که جمعی که این سخن را میگویند از ما
نیستند و ما از ایشان نیستیم و کسی که انکار خلق بهشت و دوزخ کند در
تکذیب پیغمبر کرده است و تکذیب ما کرده است و هیچ بهره از ولایت ما ندارد
و همیشه در اتش جهنم خواهد بود و بعد از ان حضرت استدلال بایات
و احادیث فرموده اند که دلالت بر خلق انها میکند و بسند معتبر از محمد بن
مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که والله که بهشت تعالی
نیست از ارواح مومنان از روزی که خدا انرا خلق فرموده است و جهنم
خالی نیست از ارواح کفار بدکردار از روزی که خدا انرا خلق فرموده است
و ایات و اخباری که دلالت بر اینمطلب کنند بسیار است و باید اعتقاد داشت
که کفار مخلدند در عذاب جهنم و عذاب ایشان هرگز برطرف نمیشود و
سنیان و غیر ایشان از فرقهای که غیر شیعه اثنی عشری اند هریک که در مذهب
خود متعصب و راسخند و عقل ایشان کامل است و حجت بر ایشان تمام

شده است ایشان نیز در جهنم مخلد خواهند بود و اگر عقل ایشان ضعیف باشد
و در مذهب باطل خود راسخ نباشند و محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند
مثل زنان و جمعی که ضعیف العقلند و چندان تمیز میان حق و باطل نمی
توانند کرد حال ایشان موقوف است بامر الهی و ممکنست که حق تع بفضل خود
ایشانرا از جهنم نجات دهد و فساق و صاحبان کناهان کبیره از شیعیان اثنی
عشری ایشان مستحق شفاعت و رحمت هستند و ممکنست که حق تع
بفضل کامل خود ایشانرا بیامرزد و بجهنم نبرد و اگر بجهنم روند البته مخلد
نخواهند بود و اخر نجات می یابند و داخل بهشت میشوند و کسی که منکر
ضروری از ضروریات دین باشد مثل وجوب نماز و روزه و حج و زکوة و
بهشت
و دوزخ و معاد جسمانی و غیرانها از اموری که ضروری دین شده است و
هر که صاحبان دینست از اشنیده است او کافر است و مرتد است و مخلد
در اتش جهنم است هر چند بحسب ظاهر اظهار اسلام کند و تفصیل این کلام
را اینمقام کنجایش ندارد و بسند صحیح از ابو بصیر منقولست که خدمت حضرت
صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که ای فرزند رسول مرا بترسان از عذاب
الهی که دلم بسیار هشیار است بهم رسانیده است فرمود که ای ابو محمد مستعد
باش برای زندکانی دور رو در ازکه زندکانی اخرتست که از انها نهایت نیست
و فکران زندکانی را بکن و تهیه انرا درست کن و بدرستی که جبرئیل روزی نزد
حضرت رسول صلی الله علیه و اله امد روی ترشی کرده و اثار اندوه از چهره اش
ظاهر بود و پیش ازان هرکاه که می امد متبسم و خندان و خوشحال می امد
پس حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون
امدی جبرئیل کفت که امروز دمهای اتش را که بر اتش جهنم میدمیدند از دست
کذاشتند فرمودند که دمهای اتش جهنم چیست ای جبرئیل کفت ای محمد
حق تع امر فرمود که هزار سال بر اتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال

دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه
و تاریک و اگر قطره از زقوم که عرقا اهل جهنم و جرک و ریم فرجهای زناکار انست
که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای
اهل دنیا بریزند هر آئینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از
زنجیری که هفتاد ذرعست و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از
گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر برهنه از براهنهای اهل آتش را در میان زمین
و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بدن آن هلاک شوند چون جبرئیل این ها را
بیان فرمودند حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریه در آمدند پس حق تعالی
ملکی فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند شما را و میفرماید
که من شما را ایمن گردانیدم از اینکه گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس
بعد از آن هر گاه که جبرئیل بخدمت آنحضرت می آمد متبسم و خندان بود پس
حضرت صادق علیه السلام فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را
زیاد شدند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم از زیاد شدند و چون اهل جهنم
داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند
پس چون بکنار جهنم رسیدند ملک کرزهای آهنین بر کاسه ایشان میکوبند تا
بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن
ایشان می پوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تاثیر کند پس حضرت باو بصیر گفت
که آنچه گفتم ترا کافیست گفت بس است مرا و کافی است و بسند معتبر از عمرو بن
ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که اهل جهنم
در آتش فریاد میکنند مانند سگان و کرکسان که فریاد کنند از شدت گرسنگی پس بایشان میرسد
از الم عذاب الهی چیزهای داری ای عمرو بگو هی که ایشان را مرگ نمیباشد که از عذاب
نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و کر و سنگ
باشند و کران و کنگان و کوران باشند و رویهای ایشان سیاه شده باشد

محروم ونادم وپشیمان وغضب کرده بر ودد کار خود رحم بر ایشان نکنند و
عذاب ایشانرا تخفیف ندهند واتش بر ایشان افروزند واز حمیم کرم جهنم
بعوض اب ایشامند واز زقوم جهنم بعوض طعام خورند وبقلابهای
اتشین بدنهای ایشانرا درند وگرزهای اهن بر سر ایشان کوبند وملائکه بسیار
غلیظ بسیار شدید ایشانرا در شکنجه دارند وبر ایشان رحم نمی کنند وبر
روی ایشان را در اتش میکشند وباشیاطین ایشانرا در زنجیر میکشند
ودر غلها وبندها ایشان را مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان
مستجاب نمیشود اگر حاجتی طلبند بر اورده نمیشود این است حال جمعی
که بجهنم میروند ومنقولست در تفسیر این ایه که حق تع میفرماید که چهار
معاند را بعد از زندگانی دنیا بجهنم می برند وبخورد او میدهند از انی که روان
شود از پوست وگوشت اهل جهنم از چرک وریم وزردابه که از تعن دوزخیان
چکد وبتکلیف ورنج تمام جرعه جرعه میخورد انرا وبگلویش فرو نمیرود
از غایت تلخی وکندگی واز همه طرف مرگ باو میرسد وبحال مرگ می باشد واز زیر
مرگ میکند ولیکن او را مرگ نمیباشد ونمی میرد وبعد از رسیدن هر عذابی عذاب
سخت تر برای او هست وفرمود که ابلیس دید که جهنم را چون نزدیک ادمی اورند
رویش بریان میشود وپوست وگوشت رویش در ان میریزد پس چون میخورد
جمیع امعاو احشایش پاره پاره میشود وبزیرش می ریزد واز هریک از ایشان
مانند رود خانه از چرک وریم روان میشود وان قدر می کریند که از اب دیده
ایشان نهرها جاری میشود ودر وهای ایشان جوها بهم میرسد بعد از ان
اشک منقطع میشود وخون بجای اشک می بارند بحدی که کشتیها در اب
دیده ایشان جاری میتوان کرد واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که جهنم را هفت دراست از هریک در فرعون وهامان وقارون که کنایه از ابو
بکر وعمر وعثمان است داخل میشوند واز یکدر مشرکان وکافران داخل می شوند

می شوند از انجماعتی که هرگز ایمان بخدا نیاورده اند و از یك در بنی امیه داخل میشوند
که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان دران در شریك نیست و یك در دیگر
باب نطاست و یك در دیگر باب سقرات و یکدر دیگر باب هاویه است که
هرکه ازان داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میروند پس جهنم جوشی میزند
و ایشانرا بطبقه بالای جهنم می افکند پس از هفتاد سال دیگر فرو میروند ابد
الاباد در جهنم حال ایشان اینست و یك در دریست که ازان در دشمنان ما و
هرکه با ما جنك کرده و هرکه یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگ
درهاست و گرمی و شدتش از همه بیشتر است و منقولست از ابن عباس
که دو یهودی بخدمت حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه مدند و پرسیدند
که بهشت و دوزخ در کجایند حضرت فرمود که بهشت در آسمانست و جهنم
در زمین است و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق صلوات الله علیه
پرسیدند از معنی قول فرمود که دره ایست در جهنم که دران هفتاد هزار خانه است
و در هر خانه هفتاد هزار بورتست و در هر بورتی هفتاد هزار مار سیاه است
و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این
در گذاری می افتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا هست یك
جزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آنرا باب خاموش کرده اند
و باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن
نداشت و بدرستی که جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد
که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع
ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم آن بزانوی استغاثه در آیند و در حدیث
دیگر منقولست که عساق وادیست در جهنم که دران سیصد و سی قصرست
و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه جمعی از اویه است و در هر
زاویه ماریست و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است و در هر نیش

هر عقربی

هر عقربی بسیصد و سی سوی زهر است و اگر یکی از ان عقربها زهر خود را بر جمیع
اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافیست و در حدیث دیگر منقولست که
درکات جهنم هفتست مرتبه اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای
تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش می اید و مرتبه دویم نطی است
که حق تع در وصفان میفرماید که بسیار کشنده است دست و پای مشرکان را
یا پوست سر ایشان را بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده بر حق و روگردانیده
از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را
از ان ادا نکرده مرتبه سیم سقر است که حق تع در وصفان میفرماید که سقر
اتشی است که باقی نمی گذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را
بلکه همه را میسوزاند و باز حق تع ان اجزا را باز میگرداند و اتش دست بر میدارد
و باز میسوزاند و اتشیست بسیار سیاه کننده پوست کافر از اینجا ظاهر و هویدا
برای ایشان و بر ان موکل اند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملئکه و مرتبه چهارم
حطمه است که از ان شرارها جدا میشود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زرد
که بر هوا میروند و هر که را در ان افکنند او را درهم میکشند و میکوبد مانند
سرمه و روح از ایشان مفارقت نمی نماید و چون مانند سرمه ریزه شدند
حق تعالی ایشان را بحالت اول بر میگرداند و طبقه پنجم ها ویه است که در اینجا کروهی
هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان
میرسد ظرفی از اتش بر میگیرد که مملوست از چرک و خون و عرقی که از بدنهای
ایشان جاری شده مانند مس گداخته و بایشان میخوراند پس چون بنزدیک
روی ایشان می اورد پوست و گوشت روی ایشان در اخر میریزد از شدت حرارت
ان چنانچه حق تعالی میفرماید که برای ستم کاران اماده کرده ایم اتشی را که
احاطه کند بایشان سرا پرده های ان و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان
میرسند بابی که مانند مس گداخته باشد که چون بسر دهان ایشان برند

بریان کند روهای ایشان از بدشراب پست مهل بلای از برای ایشان و بدتکیر کاهیت
اتش از برای ایشان و هر کدام درها و بیاندازند هفتاد سال در اتش فرو رود و هر
چند که پوستش بسوزد حق تع بدل آن پوست دیگر بر بدنش برویاند و طبقه
ششم سعیر است که در آن سیصد سرا پرده از اتش هست و در هر سرا پرده سیصد
قصر است از اتش و در هر قصری سیصد خانه از اتش هست و در هر خانه سیصد
نوع از عذاب مقرر است و در انجا مارها و عقربها از اتش هست و کندها و زنجیرها
و غلها از اتش برای اهل ان طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق سبحانه و تع میفرماید
که مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها و اتش افروخته و طبقه هفتم
جهنم است که فلق در انجاست و ان چاهیست در جهنم چون انرا میکشایند
جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود
کوهیست از مس در میان جهنم و انا مار و در خانه ایست از مس کداخته که بر در
ان کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام
موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که در جهنم وادی هست که ان را
سقر و نامند که از انروز که خدا ان را خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر
خدا انرا رخصت فرماید که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر اینه جمیع
اهل دنیا در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میکنند از حرارت
و گند و بدی کثافت ان وادی و اینرا خدا در انجا برای اهلش مهیا فرموده اند
از عذاب خود و در ان وادی کوهیست که جمیع اهل ان وادی پناه میکنند
بخدا از گرمی و تعفن و کثافت ان کوه و عذابهای که خدا در انجا برای اهلش مقرر
فرموده و در ان کوه درّه هست که اهل ان کوه بخدا استعاذه مینمایند
از گرمی و گند و کثافت ان درّه و عذابهای ان و در ان دره چاهی هست که اهل
ان دره از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید ان چاه بخدا پناه میبرند
و در ان چاه ماری هست که جمیع اهل ان چاه از خباثت و تعفن و کثافت

آن مار و اینچ خدا در نیشهای آن از زهر مقرر فرموده بخدا استعاذه می نمایند و در
شکم ان مار هفت صد و قست کرانها جای هیچ کس از امتان گذاشته است و دو
کس از این امت اما آن هیچ کس قابیل است که برادر خود را کشت و نمرود است که با
ابراهیم منازعه کرد و گفت که من میمیرانم و زنده میگردانم و فرعون است که دعوی
خدائی کرد و یهود است که یهود را گمراه کرد و بولس است که نصاری را گمراه کرد
و از این امت دو اعرابیند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و
بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمودند که شبی که معراج میرفتم در عرض راه صدای مهیبی
شنیدم که از ان خایف شدم جبرئیل گفت که شنیدی یا محمد گفتم بلی گفت که این
سنگی بود که هفتاد سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودیم اکنون بقعر آن
رسیده است فرمود که بعد از ان دیگر انحضرت را خندان ندیدند تا از دنیا
مفارقت فرمود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون داخل آسمان
اول شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد تا انکه رسیدم بملکی از ملائکه
که از ان عظیم تر ملکی ندیده ام با هیأتی بسیار منکر و غضبناک چنانکه ظاهر
بود از انچه ملائکه دیگر از تحیت و دعا نسبت بمن بجا آوردند و لیکن نخندید و
خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت از جبرئیل پرسیدم که این کیست که
من از دیدن او بسیار ترسان شدم گفت که خازن جهنم است و هرگز نخندیده است از روزی که
حق تعالی او را والی جهنم گردانیده است تا حال هر روز خشم و غضبش بر
دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده میگردد و خدا این ملک را خواهد فرمود
که انتقام از ایشان بکشد و اگر با کسی بخنده ملاقات کرده بود یا بعد از این میکرد
البته بروی تو میخندید و از دیدن تو اظهار فرح میکرد پس من بر او سلام
کردم و رد سلام بمن نمود و مرا ببشارت بهشت داد پس من بجبرئیل گفتم چون

هابیل ص

او بمن چه اورده

جمیع اهل سموات اورا اطاعت میفرمودند که بفرما که آتش دوزخ را بمن بنماید
جبرئیل گفت که ای مالک بجهنم آتش جهنم را پس برده را برگرفت و دری از درهای
جهنم گشود ناگاه از آن زبانه بآسمان بلند شد و ساطع گردید و بخروش آمد که من
دریم شدم پس گفتم ای جبرئیل بگو که برده را بیندازد فی الحال مالک امر فرمود
انزبانه را که بجای خود برگرد پس برگشت و در حدیث دیگر وارد شده است در
تفسیر این آیه که حق تع میفرماید که بریده شده است برای کافران جامه‌های
از آتش که این آیه برای بنی امیه نازل شده است که آتش را فراگیرد چنانچه جامه
ادمی را فرا میگیرد پس لب زیرین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد
ولب بالای ایشان بمیان سر ایشان برشد و بعد از این آیه حق تعالی میفرماید
که بریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که بگذارد از غایت حرارت اینکه در شکم
ایشانست از احشا و امعا و پوستهای ایشان را و برای ایشان گرزهای آهن
اماده کرده اند که هرگاه که خواهند بروند بیندازند آتش از کثرت شدت والم بر
ایشان را بآن گرزها در آتش و گویند بایشان که بچشید عذاب آتش سوزان را
و در حدیثی وارد شده است که اگر گرزی از آن گرزها را در زمین گذارند و جمیع
انس و جن جمع شوند و خواهند که آنرا بردارند نتوانند برداشت و از حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که برای اهل معصیت
نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای ایشان
را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند
و وجهها از آتش برای ایشان بریده برایشان بسته اند و در میان عذابی گرفتارند
که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم بر روی ایشان بسته اند پس هرگز
آن درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی برایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از
ایشان برطرف نمیشود عذاب ایشان بوسترشدیداست و عقاب ایشان
همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر میآید

استغاثه میکنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند او در جواب میگوید
که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از آن استعاذه مینمایند
و آنجای هر متکبر جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر متکبری که
ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد علیهم السلام داشته
باشد و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است
که در دریائی از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش
از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد
و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت تر است و حال آنکه عذاب
او از همه سهل تر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق چاهی است
در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه مینمایند و از خدا طلب
نمود که نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید و در آنجاه
صندوقیست از آتش که اهل آن جاه از کرمی و حرارت آن صندوق
استعاذه مینمایند و آن تابوتیست که در آن تابوت شش کس از بنی آدم
و شش کس از پیغمبران جا دادند اما شش کس اول پسر آدم است که برادر
خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری
که گوساله پرستی را در دین خود کرد و آنکسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه
کرد و آن کسی که نصاری را بعد از پیغمبرشان گمراه کرد و اما شش
کس اخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معویه و سرکرده خوارج نهروان و
ابن ملجم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که اگر در این
مسجد صد هزار نفر یا زیاده از آن باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن
بایشان برسد هر اینه مسجد و هر که در آنست بسوزد و فرمود که در جهنم
مارها هست بکندگی گردن شتران که یکی از ایشان که میگذرد کسی را چهل قرن

یا چهل سال بدان میماند و عقربها هست بدرشتی اشتر که اثر گزیدن انها نیز اینقدر
از مدت میماند و از عبد الله عباس منقولست که جهنم را هفت دراست
و بر هر دری هفتاد هزار کوهست و در هر کوهی هفتاد هزار در است و در
هر دری هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است
و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است
که طول هر ماری سه روزه راه است و نیشهای ان مارها بمثابه طولانیست
می اید نزدیک فرزندادم و میگیرد بلب چشمان و لبهای او را و جمیع پوست
و گوشت او را از استخوانهایش می کند پس چون میگریزد از ان مارها در
درهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در ان نهر فرو میرود و بسند
معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که حق تعالی هیچکس را
خلق نفرموده است مگر انکه منزلی در بهشت و منزلی در جهنم برای او مقرر
فرموده پس چون اهل بهشت در بهشت قرار میگیرند و اهل جهنم در جهنم
ساکن میشوند منادی ندا میکند اهل بهشت را که نظر کنید بسوی جهنم پس
پس مشرف میشوند و نظر میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشان را در جهنم
بایشان مینمایند که این منازلیست که اگر معصیت الهی میکردید داخل این
منازل میشدید پس چندان ایشان را فرح و شادی رو دهد که اگر مرگ در بهشت
باشد بمیرند از شادی انکه از چنین عذابی نجات یافته اند پس منادی ندا
کند اهل جهنم را که بجانب بالا نظر کنید چون نظر کنند منازل ایشان را در بهشت
و نعمتهائی که در انجا مقرر شده بایشان بنمایند و بگویند بایشان که اگر اطاعت الهی میکردید
این منازل را متصرف میشدید پس ایشان را حالی رو دهد از اندوه که اگر مرگ
باشد بمیرند پس منازل اهل بهشت را در جهنم ببرند کاران دهند و اینست
تفسیر این ایه که حق تع در شان اهل بهشت میفرماید که ایشانند وارثان
که بمیراث ملامی برند بهشت را و در ان مخلد و بابدار خواهند بود و بسند صحیح

مدت هفتاد هزار سال است و در

منازل اهل جهنم را در بهشت
بد نیکوکاران دهند

از حضرت

از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که چون اهل بهشت داخل
بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم درایند منادی از جانب رب العزت ندا کند که
ای اهل بهشت وای اهل جهنم اکر مرك بصورتی از صورتها درآید خواهید شناخت
او را کویند نه پس بیاورند مرك را بصورت کوسفند سیاه سفیدی و در میان
بهشت و دوزخ بدارند و بایشان کویند که بهبندایین مرکست پس حق تع امر
فرماید که او را ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید
بود و شما را مرك نیست وای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرك نخواهید بود و
این روزیست که خداوند علمیان فرموده است که ترسان ایشان را از روز حسرت
و غافلند حضرت فرمود که مراد ازین روز است که حق تع اهل بهشت و جهنم را
فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرك ایشان را بنا شد که در آن روز
اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع کردد یا اباذر
لَوْ اَنَّ اِمْرَاَةً مِنْ نِسَاءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اِطَّلَعَتْ مِنْ سَمَاءِ الدُّنْیَا فِی لَیْلَةٍ ظَلْمَاءَ
لَاَضَاءَتْ لَهَا الْاَرْضُ اَفْضَلَ مِمَّا یُقْضَی بِالْقَمَرِ لَیْلَةَ الْبَدْرِ وَلَوْ جَدَّدَتْ
بَشَرَهَا جَمِیعُ اَهْلِ الْاَرْضِ وَلَوْ اَنَّ ثَوْبًا مِنْ ثِیَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ نُشِرَ الْیَوْمَ فِی
الدُّنْیَا لَصَعِقَ مَنْ یَنْظُرُ اِلَیْهِ وَمَا حَمَلَتْهُ اَبْصَارُهُمْ ای ابوذر اکر زنی از زنان
اهل بهشت از آسمان اول مشرف شود و در دنیا نظر کند در شب تاری هر آینه زمین
از نور جمال او روشن شود بهتر از آنکه روشن میشود از ما مشب چهارده
و هر آینه بوی خوش او برسد بمشام جمیع اهل زمین و اکر حاجبهٔ از حاجبهای
اهل بهشت را امروز در دنیا بکشایند هر آینه هر که بسوی ان نظر نماید
و مدهوش شود و دیدهٔ او تاب دیدن ان نیاورد و بیسند صحیح از ابوبصیر
منقولست که بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه عرض نمودم
که یابن رسول الله چیزی چند از اوصاف بهشت بفرما که مرا مشتاق کردانی
فرمود که ای ابومحمد بدرستی که بوی بهشت را از هزار سال راه میشنوند و پس ترین

و دوزخی که کار هرش مقتضی شده
باشد و بایان نرسیده باشد
و ایشان از آن

اهل بهشت را ان قدر مید هند که اگر جمیع انس وجن در منزل او وارد شوند و
از طعام واز شراب او بخورند همه را کافی باشد واز او چیزی کم نشود وسهل ترین
اهل بهشت چون داخل بهشت میشود سر باغ بنظر او می اید چون داخل
باغ نیست تر میشود در آن مشاهده مینماید از زنان وخدمتکاران وبهرها
ومیوها ان قدر که خدا خواهد پس چون حمد وشکر الهی بجا می اورد میگوید
باو که بجانب بالا نظر کن چون نظر میکند در انجا نعمت وکرامتی چند مشاهده
می نماید که در باغ اولی ندیده است پس گوید که پروردگارا این را از من کرامت
فرما خطاب رسد که اگر این را بدهیم شاید که باز دیگری را بطلبی او گوید که
نه همین مرا کافیست واز این بهتر نمیباشد پس چون بآن حدیقه در اید وسرت
وشادی او عظیم شود سپاس وشکر الهی بجا اورد پس خطاب رسد که در
جنة الخلد را بروی او بگشائید چون در را بگشایند اضعاف انچه در بهشت
دویم دیده بود در انجا مشاهده نماید وفرح وسرورش مضاعف گردد وبگوید
پروردگارا مرتبه است حمدی که احصای آن نتوان نمود که منت نهادی بر من
بهشتها ونجات بخشیدی مرا از اتش ابو بصیر گفت که چون این بشارتها را
شنیدم گریستم وگفتم فدایتو شوم دیگر بفرما وشوق مرا زیاده گردان فرمود
که ای ابو محمد در بهشت نهری هست که در دو طرف ان هفت کنیزان از زمین
روئیده است چون مومن بیکی از ان کنیزان بگذرد او را خوش اید او را از زمین
می کند وحق تع بجای او دیگری میرویاند ابو بصیر گفت فدایتو گردم دیگر بفرما
فرمود که مومن را در بهشت هشتصد دختر باکیزه وچهار هزار زن ثیب و
دو زن از حور العین کرامت میفرماید ابو بصیر گفت هشتصد دختر باکیزه
باو می دهند فرمود که بلی هر گاه که با هریک از انها مقاربت مینماید باکره اند
گفت فدایتو گردم حور العین را از چه چیز خلق کرده اند فرمود که از تربت
نورانی بهشت مخلوق شده اند که مغز ساقهای ایشان از زیر هفتاد حله نمایان

وچگر مومن

وحکر مومن آئینه حورالعین است وحکر حورالعین آئینه مومنست که از غایت
لطافت وصفا چهره خود را در آن مشاهده مینماید گفت فدایتو گردم ایا حور
العین را سخنی هست که بآن تکلم نمایند فرمود که بلی سخنی میگویند که هرگز
خلایق بآن خوشی سخن نشنیده اند گفت سخن ایشان چیست گفت میگویند
که ما ایم خالدات که پیوسته خواهیم بود و مردن ما را نمی باشد وما ایم
تنعم کنندگان و شاد مانان که هرگز ما را اندوه و بد حالی نمیباشد وما ایم
که در سرای خلد پیوسته مقیمیم و هرگز از آن بدر نمیرویم وما ایم که پیوسته
راضی و خشنودیم و در هیچ حال بغضب و خشم نمی ایم خوشا حال
کسی که از برای ما خلق شده است و خوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده ایم
ما ایم انان که اگر یک تار زلف ما را در میان آسمان بیاویزند نوران دیده ها را
خیره کند و بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقولست
که فرمود که بهشت راهشت دراست از یک در پیغمبران و صدیقان داخل
میشوند و از در دیگر شهیدان و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیا
و دوستان ما داخل می شوند و من می ایستم بر صراط و دعا میکنم و میگویم
خداوندا بسلامت بگذران شیعیان و دوستان مرا و هرکه ما را یاوری
کرده است و با امامت من اعتقاد داشته است در دار دنیا در آن حال ندا
از صفتهای عرش الهی در رسد که دعای ترا مستجاب کردیم و ترا شفاعت دادیم
در شیعیان تو پس هر یک از شیعیان و دوستان من و آنان که یاوری من کرده اند
و با دشمنان من جهاد کرده اند بگذار یا بگفتار شفاعت کنند هفتاد هزار
کس از همسایگان و خویشان و دوستان خود را و از در هشتم سایر مسلمانان
داخل میشوند از انجماعتی که اقرار بشهادتین داشته باشند در دل ایشان
بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد و بسند صحیح از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقولست که فرمود که بدرستی که حق تعالی در بهشت

سجانه

برای بندگان مومن خود در هر جمعه کرامتی مقرر فرموده پس چون روز
جمعه میشود حق تع ملکی را نزد بنده مومن میفرستد با دو حله چون
ان ملک ببر بهشت با مومن میرسد بدربانان میگوید که از مومن رخصت
بگیرید تا من نزد او روم پس دربانان نزد مومن می آیند و میگویند که فرستاده پروردگار
بر در ایستاده و رخصت میطلبد پس او بزبان خود میگوید که مرا چه باید کرد ایشان
میگویند که ای سیّد و بزرگ باجیّ ان خداوندکه بهشت را بتصرف تو داده
کرامتی برایتو از این بهتر نیست که بر پروردگار تو پیک و رسول نزد تو فرستاده
پس ملک در آید و ان دو حله را پیش او برد مومن یکی را بر کمر بندد و یکی را بر
دوش او شود و بیاید تا وعدگاه رحمت و کرامت پس چون در انجا مومنان
همگی مجتمع گردند حق تع نوری از انوار جلال و معرفت خود بر ایشان تجلی
فرماید پس ایشان بسجده در آیند خطاب رسد که ای بندگان من سر بردارید
که امروز روز سجده و عبادت نیست مشقت و کلفت طاعت و تکلیف را
از شما برداشتم پیش ایشان گویند که ای پروردگار ما چه چیز از این بهتر میباشد
که با کرامت کرده بهشت را با ما عطا فرموده جواب فرماید که بشما عطا کردیم هفتاد
برابر انچه اکنون دارید از جمیع نعمتها پس در هر جمعه مومن بر میگردد
با هفتاد هزار برابر انچه داشت بیش از ان جمعه و اینست که حق تع میفرماید
که نزد ما زیادتیهای رحمت و کرامت هست و روز مزید روز جمعه است و شبش
بسیار سفید و پر نور است و روزش بسیار نورانی است پس بسیار خدا را در این
شب و روز تنزیه کنید مانند گفتن سبحان الله و بزرگی یاد کنید بمثل گفتن
الله اکبر و لا اله الا الله بسیار بگویید و حمد و ثنای الهی بسیار بکنید بگفتن
الحمد لله و غیران از ثناهای خدا و صلوات بر محمد و ال محمد بسیار بفرستید
پس چون بنده مومن از وعده گاه بر میگردد بهر چیز که میگذرد از از
نور خود روشن میکند تا انکه نزد زنان خود می آید زنانش میگویند که بحق

اعتقاد او ندیده که بهشت را بر ما مباح کرده است ای سید ما هرگز ترا بحسن
امرد نزدیده ایم او در جواب گوید که از تجلی نور جلال پروردگار خود نور
و بها و حسن یافته ام بعد ازان حضرت فرمود که زنان بهشت رشک
نمیدارند و حایض نمیشوند و بد خوئی نمیدارند راوی گفت که فدایتو گردم
میخواهم از جزی سوال نمایم و شرم میکنم ازان یا در بهشت غنا می باشد
فرمود که بدرستی که در بهشت درختی هست که حق تع امر میفرماید
بادها را که بران درخت وزند و ان را بحرکت می آورند و ازان نغمه چند
صادر میشود که خلایق هرگز بخوبی آن نشنیده اند پس حضرت فرمود که
ان جزاء کسیست که در دنیا ترک شنیدن غنا از ترس الهی کرده باشد راوی
میگوید که گفتم فدایتو گردم دیگر بفرما از اوصاف بهشت فرمود که حق تع
بهشتی پید قدرت خود خلق فرموده است که هیچ چشمی ان را ندیده و مخلوقی
بران مطلع نگردیده پروردگار عالم هر صبح ازا میگشاید و میفرماید که شمیم
و بوی خوش خود را براهل بهشت زیاد بفرست این است که حق تعالی میفرماید
که پس نمیداند نفسی انچه مخفی شده است برای ایشان از چزها ئی که موجب
روشنی چشم و سرور ایشان است بجزای کارهای خیری که در دنیا میکردند
و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که طوبی درختیست
در بهشت که اصلش در خانه پیغمبر ما است و هیچ مومنی در بهشت نیست مگر انکه
در خانه او شاخی ازان درخت هست که در خواهش هر چیز که در خاطرش
در اید آن شاخ برای او حاضر می سازد و اگر سوار تند روی در سایه آن درخت
صد سال بتازد ببدر نمیتواند رفت و اگر کلاغی از زیر آن درخت پرواز کند
آن قدر که پر شود و از پری بیفتد بیالای آن درخت نرسد پس سعی نماید
در تحصیل چنین کرامتی و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که
در بهشت درختی هست که از بالایش حلها میروید و از پائینش اسپان

ابلق زین و لجام کرده بیرون می‌آید که بالها دارند و سرکین و بول ندارند پس
دوستان خدا بران اسبان سوار میشوند و انها پرواز میکنند بهر جائی که ایشان
خواهند پس میگویند جماعتی که در مرتبه از ایشان پست ترند که پروردگار ما
چه عمل این بندگان ترا بچنین کرامتی رسانیده است خداوند جلیل فرماید که ایشان
شبها بعبادت بر میخواستند و خواب بسیار نمیکردند و روزه میداشتند
و در روز جز نمیخوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمی ترسیدند و
بصدقه مینمودند و بخل نمی ورزیدند و بسند صحیح از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقولست که طوبی درختیست در خانه حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه و در خانه هر شیعهٔ شاخی ازان درخت هست
و بیک برگ آن یک امت را سایه می افکند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه صلوات الله علیها را بسیار میبوئید
و این امر بر طبع عایشه گران بود روزی دراین باب اعتراض کرد حضرت فرمودند
که ای عایشه شبی که مرا معراج بردند داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزدیک
درخت طوبی برد و میوهٔ ازان درخت بمن داد و تناول نمودم پس حق تع
ان میوه را نطفهٔ کرد در صلب من و چون بزمین آمدم با خدیجه مقاربت
نمودم او بفاطمه حامله شد پس هر مرتبه که فاطمه را می بویم بوی درخت
طوبی از او میشنوم و در حدیث دیگر فرمود که فاطمه حوری سیرت انسی
صورتست و هر گاه که مشتاق بوی بهشت میشوم فاطمه را میبویم که از
او بوی بهشت بشنوم و از عبد الله عباس منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که حلقه در بهشت از یاقوت سرخست و بر روی
صحیفه طلا او یخته پس هر گاه که آن حلقه را بر صحیفه میکوبند صدا میکند
که یا علی و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا بمعراج بردند داخل

بهشت شدم در انجا ملکی چند دیدم که بناها میکردند یک خشت از طلا و یک
خشت از نقره و گاه دست باز میگرفتند گفتم بایشان که چرا گاهی مشغول
میباشید و گاهی دست باز میگیرید گفتند دست باز میگیریم انتظار خرجی میکشیم
پرسیدم که خرجی شما چیست گفتند گفتن مومن در دنیا این کلمات را
سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ هرگاه این کلمات را میگوید
ما از برای او بنا میکنیم چون ترک میکند ما ترک میکنیم و از جابر بن عبد الله
انصاری منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر در بهشت
نوشته است که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِیٌّ اَخُو رَسُولِ اللهِ یعنی علی برادر رسول
خدا است و این را بر در بهشت نوشته اند بیش از انکه اسمان و زمین را بیافرینند
بدو هزار سال و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله فرمود که حق تع در بهشت عمودی از یاقوت سرخ خلق
فرموده است و بر سر آن هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار
غرفه است انرا برای جمعی خلق کرده است که در دنیا از برای خدا با یکدیگر دوستی
و بزیارت یکدیگر روند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است
که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
سوال نمود از تفسیر این ایه کریمه که حق تع میفرماید لٰکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ
لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِیَّةٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ وَعْدَ اللهِ لَا یُخْلِفُ
اللهُ الْمِیعَادَ که ترجمه ظاهرش اینست که لیکن انانکه پرهیزند از مناهی پروردگار
خود و از عذاب او حذر نمایند برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفها
که از بالای آن غرفها منزلها و غرفهای ازان رفیع تر هست که بر غایت استحکام
بنا شده جاری میشود از زیر ان غرفهای غرفهای بهشت حق تعالی اینمنازل
و درجات را بمتقیان وعده فرموده و خلاف نمیکند خدا وعده خود را
سوال نمود که برای کیان غرفها را بنا کرده اند یا بچه چیز بنا کرده اند یا رسول الله

حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که یا علی این غرفها را حق تع بنا کرده است
برای دوستانش بمروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای ان هاالماند
طلاست و بنقره منقش و مزین ساخته اند و هر غرفه هزار در دارد
از طلا و بر هر دری ملکی دربانست و دران غرفها فرشهای عالی بروی
یک دیگر کسترده اند که بسیار بلند شده است از حریر و دیبا بر نگهای مختلف
و در میان ان فرشها مشک و عنبر و کافور بهشت پر کرده اند پس چون
مومن را در بهشت باین منازل در آورند تاج پادشاهی و کرامت بر سرش
گذارند و حلها مُطرز از طلا و نقره در او بپوشانند و در زیر تاج اکلیل
مکلل بیاقوت و مروارید در او بپوشانند پس چون مومن بر تخت خود
بنشیند تخت از شادی بحرکت اید و بر خود ببالد پس چون مومن در منازل
خود قرار گیرد رخصت طلبد ملکی که موکلست بباغهای او که در اید و
او را تهنیت بکوید بکرامتهای الهی پس گویند بان ملک خدمتکاران
مومن از کنیزان و غلامان که در اینجا رضائی باش که دوست خدا بر تخت
خود تکیه فرموده و زوجهٔ حور العین مهیای ملاقات او شده صبر کن
تا دوست خدا از شغل خود فارغ شود پس حوریهٔ که برای او در این
منزل مهیا کرده اند از خیمهٔ خود بیرون اید و رو بتخت مومن بخرامد
و کنیزانش بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد بافته
بیاقوت و مروارید و زبرجد و حلهای ریش را بمشک و عنبر رنگین کرده باشند
و بر سرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلا مکلل بیاقوت و مروارید
در پا کشیده و بند نعلین از یاقوت سرخ ارا ستر پس چون بنزدیک
دوست خدا رسد و اراده نماید که از شوق برای او برخیزد و گوید که ای
دوست خدا امروز روز تعب و مشقت تو نیست برخیز که من از برای
تو ام و تو از برای منی و چون بنزد او اید با یکدیگر معانقه نمایند با نضد سال

بگذشته و هفتاد حله پوشیده باشد بافته
بیاقوت و مروارید و یاقوت سرخ

از سالهای دنیا که هیچ یک از ملال حاصل نشود پس نظر کردن حوریه افکند در گردنش
طوقی مشاهده نماید از یاقوت سرخ و در وسطش لوحی باشد که بر آن لوح نوشته
باشد که تو ای دوست خدا محبوب منی و من محبوب توام شوق من برای تو
بنهایت رسیده و شوق تو برای من بنهایت رسیده پس حق تع هشتاد هزار ملک
بفرستد که او را تهنیت بهشت بگویند و حوریه را بتزویج او در آورند پس چون
بدر اول از درهای بهشت آن مومن رسند گویند بملکی که بر آن در موکل است که
که برو و از دوست خدا رخصت طلب نما که خداوند عالمیان ما را فرستاده است
که او را تهنیت و مبارک باد بهشت بگوئیم آن ملک گوید که باشید که تا من
بحاجب بگویم تا بمومن عرض کند که شما آمده اید پس آن ملک بیاید بنزد حاجب
و میان او و حاجب سه باغ فاصله باشد و بگوید که بر در سرا هزار ملک ایستاده اند
که پروردگار عالمیان ایشان را بتهنیت دوست خود فرستاده و ایشان رخصت
دخول میطلبند حاجب گوید که بر من بسیار دشوار است که در اینحال رخصت
دخول کسی بر دوست خدا بطلبم و او با زوجهٔ حوریهٔ خود خلوت کرده است
و میان حاجب و مومن دو باغ فاصله است پس حاجب اید بنزد قیم و گوید که
بر در سرا هزار ملک ایستاده اند که جناب ربّ العزت ایشان را برای تهنیت
فرستاده رخصت از برای ایشان از دوست خدا بطلب پس قیم اید بنزد خدمتکاران
خاص و گوید که رسولان خداوند جبار بر در بار ایستاده اند و ایشان هزار ملکند
که حق تع ایشان را برای تهنیت فرستاده بولی خدا عرض کنید چون ایشان عرض
کنند رخصت فرماید که داخل شوند پس ایشان بیایند بنزد غرفه و آن غرفه
هزار در باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس چون ان ملائکه را رخصت
دخول غرفه بدهد هر ملکی از دری را که بان موکلست بگشاید پس قیم
هر ملکی را از دری از درهای بغرفه در آورد و هر یک از ایشان رسالت بروردگار
خود را برسانند و اشاره باین حالتست انچه حق تع میفرماید که والملئکة

يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ كه ترجمه اش
اينست كه ملائكه داخل شوند بر ايشان از هر دري از درهاى منازل ايشان وگويند
كه سلام الهى بر شما باد بسبب آنچه بر مشقتهاى طاعات وترك معاصى وبلاها
ومحنتها صبر كرديد در دار دنيا پس چه نيكوست عاقبت اين سراى شما واشاره
باين كرامتست آنچه حق تع در سورهٔ هل اتى فرموده است كه وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ
رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا وچون نظر نمائى در بهشت خواهى ديد نعمتهاى
عظيم كه در وصف نگنجد وملكى بزرك ومتسع يا پادشاهى عظيم حضرت فرموده كه
مراد اين نعيم وپادشاهى است كه حق تع بدوست خود كرامت ميفرمايد كه ملائكه
از جانب حق تع شانه بر سالت بنزد او مى آيند وبى رخصت بر او داخل نميشوند
پس فرمود كه نهرها از زير مساكن ايشان جاريست چنانچه حق تع ميفرمايد
كه تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ ومیوها بايشان نزديك است بحيثيتى كه هر
ميوه را كه مومن طبعش بان مايل شود بدهان خود آن نشسته تواند كرفت چنانچه
تقدير كرده است بى انكه حركت كند بدستى كه انواع ميوها بسخن مى آيند
وبدوست خدا ميكويند هريك از ايشان كه اول مرا تناول فرما پيش
از انكه ديكرى را تناول نمائى وفرمود كه هيچ مومنى در بهشت نيست مكر انكه
او را باغهاى بسيار هست بعضى دار بست كرده وبعضى درختانش بر زمين خوابيده
ونهرها باو كرامت كرده اند از شراب ونهرها از شير ونهرها از عسل وچون دوست
خدا غذايى را ميل نمايد بى انكه بكويد آنچه خواهش كرده نزد او مى آورند وكاهى
با برادران مومن خود خلوت ميكنند وصحبت ميدارند وكاهى بديدن
يكديكر ميروند ودر باغهاى خود تنعم ميكنند وسير مينمايند وهواى بهشت
بوستر مانند هواى ما بين طلوع صبح است وطلوع افتاب وازان بسيار
نيكوتر وخوش اينده تر وهر مومنى را هفتاد زوجه از حوران ميدهند
وچهار زن از ادميان وساعتى با حوريه صحبت ميدارد وساعتى با زنان دنيا

از اب ونهرها

120

وساعتی خلوت میکنند با خود و بر کرسیها تکیه زده اند و با یکدیگر صحبت میدارند
وگاه هست که مومنی بر تخت خود تکیه داده ناگاه شعاع نوری او را فرا میگیرد
و در اینجا بخدمتکاران خود میگوید که این شعاع تابان از کجا بود ایشان میگویند
که این نور حوریه ایست که هنوز تو او را ملاقات نکرده از خیمه خود سر بیرون
کرد و بتو نظر کرد از شوق لقای تو خواهان تو شده است و محبت تو بر او غالب
گردیده و چون ترا دید که بر تخت تکیه داده از کثرت شوق و فرح متبسم
شد و آن شعاعی که مشاهده نمودی و نوری که ترا فرا گرفت از سفیدی و
صفا و پاکی و نزاکت و نداهای او بود پس دوست خدا گوید که او را رخصت
دهید که از منزل خود فرود آید و نزد من آید چون دوست خدا این را فرماید
هزار غلام و هزار کنیز مبادرت نمایند و این بشارت را بحوریه برسانند و او
از خیمه خود فرود آید و هفتاد حله مطرز بطلا و نقره و مزین بمروارید
و یاقوت و زبرجد و ملون بمشک و عنبر بر نگهای مختلف در بر داشته
باشد و از لطافت بحدی باشد که مغز استخوان ساقش از زیر هفتاد حله
نماید و قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض کتفهایش ده ذرع باشد و چون
نزدیک دوست خدا رسد خادمان ظرفهای طلا و نقره پر از یاقوت و مروارید
و زبرجد بیاورند و نثار او کنند و دست در کردن یکدیگر در آورند مدتها و
ایشان از ملاقا حاصل نشود بعد از نقل این حدیث حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه فرمود که بهشتهائی که حق تع در قرآن یاد فرموده جنت عدن است
و جنت الفردوس و جنت نعیم و جنت المأوی و در میان این بهشتها خدا
بهشتهای دیگر هست و میان من از جنتها و باغستانها نهایت ندارد هر چه
خواهند و در انها تنعم میکنند بهر رویش که خواهد و هر چه که مومن در بهشت
خواهد طلب کردنش همین است که بگوید سبحانک اللهم همین که این را گفت
خادمان مبادرت مینمایند و انچه خواهد بدون طلب نزد او حاضر میسازند

چنانچه حق تع میفرماید که دَعْوٰیهُمْ فِیهَا سُبْحَانَکَ اللّٰهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلَامٌ
یعنی خواندن ایشان در بهشت خدایا چنین را که خواهند چنانچه ازاین
حدیث ظاهر میشود وباین وجه باشد که سُبْحَانَکَ اللّٰهُمَّ یعنی بیکبار
یاد میکنم ترا از هر چه لایق کبریای تو نیست وتحیت ودرود ایشان
در بهشت بر یکدیگر سلام است حضرت فرمود که معنی تحیت خدمتکاران
برایشان سلام است وآخر دَعْوٰیهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ واخر
دعاء ایشان آنست که بگویند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ حضرت فرمود که
مراد انست که انچه را طلب نمودند وبرای ایشان حاصل شد وازان لذت
خود را یافتند از جماع وخوردن واشامیدن بعد از انکه فارغ شدند
حمد الهی بجای آورند وبسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که حضرت پرسیدند از تفسیر این ایه که فِیهِنَّ خَیْرَاتٌ حِسَانٌ
فرمود که ایشان زنان مومن عارف شیعه اند که داخل میشوند وایشانرا
بمومنان تزویج می نمایند وانجا که فرموده است که حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِی
الْخِیَامِ مراد حوران بهشتند که در نهایت سفیدی اند ومکانهای ایشان
باریکست ودرمیان خیمهای درویاقوت ومرجان نشسته اند وهر خیمه
چهار در دارد وبر هر دری هفتاد دختر پاکیزه رسیده ایستاده اند که دربان
ایشانند وهر روز از خدا کرامتی برای ایشان میرسد وایشانرا برای این بهشتیان
خلق فرموده که مومنانرا بایشان بشارت فرماید وبسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمود که گمان نیک بخدای
خود داشته باشید بدرستی که بهشت راهشت درست وعرض هر دری
چهل سال راهست واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هیچ
درختی در بهشت نیست مگر انکه ساقش از طلاست وفرمود که اهل
بهشت رابول وغایط نمیباشد بلکه بعرقی از ایشان دفع میشود از مشک

خشبو تر و فرمود که اهل بهشت را هر روز حسن و جمال و صفا و طراوت زیاده
میشود چنانچه اهل دنیا را هر روز پیری و قباحت منظر زیاده میگردد و فرمود که
پست ترین اهل بهشت را هشتاد هزار خادم میدهند و بود و در مرتبه از منازل
عالیه بهشت برای او مقرر میسازند و بسند معتبر منقول است که ملحدی بحضرت
حضرت صادق علیه السلام آمد و سوالهای بسیاری نمود و بعد از جواب شنیدن
مسلمان شد از جمله سوالهای او این بود که چگونه است که اهل بهشت هر میوه
که از درختان بهشت تناول مینمایند باز آن میوه بهمان هیئت برمیگردد
فرمود که مثل او مثل چراغ است که هر چند از آن چراغ برافروزند از نور
او چیزی کم نمیشود اگرچه عالم از آن پر از چراغ شود پرسید که چون میشود
که اهل بهشت میخورند و می آشامند و ایشان را فضله نمی باشد فرمود که زیرا
غذای ایشان نازک و لطیف است و از ثقل نمی باشد بلکه از بدن ایشان
بعرق خوشبو دفع میشود پرسید که چونست که هر چند حوری را وطی
میکنند باکره می یابند او را فرمود که از طینت طیب و پاکیزه مخلوق شده است
و با واقع و جراحتی نمیرسد و در سوراخ او چیزی داخل نمیشود و حیض
و کثافات از او دفع نمی شود پس پیوسته رحم بیک دیگر چسپیده است و بغیر
از هنگام مقاربت کشوده نمیشود لهذا چنین است پرسید که چون
میشود که مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان باشد فرمود که در هوائی که در
میان آب صافی بیندازی که یک نیزه عمق آن باشد بسبب لطافت می نماید و بسند
معتبر از عبد الله بن الاعلی منقول است که بخدمت بلال موذن حضرت رسول صلی الله
علیه و آله رسیدم و از وصف بهشت از او سوال نمودم بلال گفت از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله شنیدم که حصار بهشت یک خشت آن از طلاست و یک
خشت از نقره و یکخشت از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسید که درهای
بهشت از چه چیز است بلال گفت که درها همه تمثال است باب الرحمه از یاقوت

بجای کلمه میان آن مشک ی آن
خوشبو کافور نه مکگل ها
حصار آنیاقوت

سرخست وباب الصبر در کوچکست یک لنگ از یاقوت سرخ وحلقه ندارد
وباب الشکر از یاقوت سفید است ودو لنگ دارد وسعت آن در پانصد سال
راهست وآن در را صدائی وناله هست که میگوید که خداوندا اهل مرا بمن
رسان وباب البلا که جمعی که در دنیا ببلاها مبتلا کردیده اند مانند مصیبتها
ودردها ومرضها وجزء وغیر آن از آن در داخل میشوند از یاقوت زرد است
ویک لنگست وبسیار کسی که از این در داخل شود زیرا که اجر بلاها را
بجزع ضایع میکنند که دیگر بفرما که امّا در بزرک بس بندکان شما
خدا که ترک دنیا کرده اند واز محارم الهی ورع داشته اند وبسوی خدا
رغبت داشته اند وخدا را انیس خود ساخته اند آن در داخل میشوند برسید که
چون داخل بهشت میشوند چه کار میکنند کفت بکشتیها می نشینند ودر
دو بحر عظیم بهشت سیر میکنند وکشتی از یاقوت است واز کشتی رایان
میرانند از مروارید است ودر آن کشتیها ملئکه از نور هستند وجلهای
سبز بسیار در بر دارند پرسید که اسم آن نهر چیست کفت جنت الماوی
پرسید که ایا در میان آن بهشت بهشت دیکر هست کفت جنت عدن
در وسط آن واقعست وحصارش از یاقوت سرخست وسنکریزه اش
از مروارید است پرسید که ایا دیکر بهشتی هست کفت بلی جنة الفردوس
هست پرسید که حصارش از چه چیز است کفت دیوارش وغرفهایش
همه از نوریست که حق تع خلق فرموده ای عزیز وسعت رحمت الهی اینست
وشدت وغضب الهی انکه شنیدی واین عیشهای بصد هزار کدورت
آلوده این دو روزهٔ فانی قابل این نیست که خود را از چنین رحمتی محروم
کردانی وبچنان عذابی وشدت مبتلا کردانی وهیچکس را راه نجاتی بغیر
عمل صالح نداده اند واز شریف ووضیع وعالم وجاهل وپیر وجوان عمل
صالح طلبیده اند اکر برحمت الهی خاطر جمع میکنی کاه باشد که من وتوفایل

رحمت نباشیم واگر بشفاعت اعتماد میکنی چرمیدانی که قابل شفاعت هستی واگر
میگوئی که شیعه ام کدام یک از اوصاف شیعه یا از کجا میدانی که شیعه
بمعنی بر واست در چه چیز متابعت پیشوایان خود چنانچه باید کرده ایم بارزوها
وغفلتها عمر خود را فانی میکنیم وچون مرگ در رسید پشیمانی چاره ندارد
اخر فکر نمیکنی که این بدن که تاب کرمی افتاب ندارد چگونه طاقت ان عذاب
خواهد داشت واگر خاری بدستت میرود یا زنبوری بر تو نیش میزند فریاد
میکنی چگونه تاب تحمل زهر آن مارها وعقربها خواهی داشت امید که حق تع
جمیع مومنان را از خواب غفلت وحیرت اگاه سازد وبراه نجات وطریقه
سعادت هدایت فرماید بمحمد وآله الطاهرین یا اباذر اخفض صوتک عند
الجنائز وعند القتال وعند القرآن یا اباذر اذا تبعت جنازة فلیکن عملک
فیها التفکر والخشوع واعلم انک لاحق بها ای بوذر صدای خود را پست کن
نزد جنازها ونزد قتال با دشمنان ونزد خواندن قرآن ای بوذر چون از پی
جنازه روی باید که کار تو در ان وقت تفکر وخضوع وشکستگی باشد
که تفکر نمائی در فنای دنیا واز حالات جنازه متنبه شوی وبدانی که عنقریب
با و ملحق خواهی شد بدانکه ممکنست که مراد از پستی صدا اهسته سخن گفتن
باشد در این سه وقت چون هنگام تنبه واگاهیست وفریاد زدن دلالت
بر غفلت وبی باکی میکند یا کنایه باشد از ترک سخن گفتن بغیر ذکر خدا وغا
چنانچه منقولست از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه غنیمت
شمارید دعا را در پنج موطن نزد خواندن قرآن ونزد گفتن اذان ونزد امدن
باران ونزد ملاقات صف مسلمانان با صف کافران ونزد عاکردن
مظلومان که فضاء مظلوم را هیچ چیز مانع نمیشود تا بعرش میرسد واحتمال
دارد که کنایه از ساکت شدن مطلق باشد چون نزد جنازه ووقت قتال
هنگام تفکر واعتبار است پس باید در دل تفکر کنند وبیاد خدا باشند ونزد

خواندن قران باید ساکت باشند وگوش دهند زیرا که ظاهر ایه کریمه وبعضی احادیث
انست که در هنگامی که دیگری قران خواند واجبست خاموش شدن وگوش دادن
وحرامست سخن گفتن واکثر علما را اعتقاد انست که وجوبش مخصوص کسیست
که اقتدا به پیش نماز کرده باشد وقرات بلند خواندن واجبست خاموش شدن
وگوش دادن واگر واجب نباشد البته سنت موکده هست گوش دادن وخاموش
شدن هر وقت که قران خوانند وثواب عظیم دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت
صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد
بدون انکه بخواند حق تع یک ثواب برای او ثبت نماید ویک گناه از نامهٔ عملش
محو فرماید ویکدرجه برای او در بهشت بلند گرداند ودر خصوص جنازه
احتمال دارد که مراد ترک جزع وفریاد ونالهٔ کردن باشد که منافی صبر ورضا بقضا
چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که در وصیت است که خدا از شما
میدارد یکی فریاد ونالهٔ کردن در مصیبت ودیگری ساز نواختن در هنگامی که
خدا نعمتی کرامت فرماید ومنقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
بمشایعت جنازه میرفتند شنیدند که شخصی از ان جماعتی که مشایعت جنازه
میکنند میخندد فرمود که گویا مرگ را در این دنیا بر غیر ما نوشته اند وگویا حق
الهی در دنیا بر غیر ما واجب شده است وگویا این مردها که می بینم مسافری
چند ند که در اندک زمانی بسوی ما بر میگردند خود ایشان را در قبرها جا میدهیم
ومیراث ایشان را میخوریم وگمان میکنیم که همیشه بعد از ایشان خواهیم بود
فراموش کرده ایم هر واعظی که پند دهنده را با انکه بهر بلیه ومصیبتی گرفتار
شده ایم خوشا حال کسی که نفس خود را ذلیل شمارد وکسبش حلال باشد وطبعش
شایسته باشد وخلقش نیکو باشد وزیادتی مالش را صرف نماید وزیادتی
سخنش را نگاه دارد وشر خود را از مردم دور گرداند وبسنت پیغمبر عمل کند
ومیل ببدعت ننماید یا اباذر اعلم ان فیکم خلقین الضحک معا من غیر عجب

والکسل

وَالْكُلُّ مُعَابٌ مِنْ غَيْرِ سَهْوٍ ای بود زیرا که در میان شما و خلق بدهست خندیدن
عبث در غیر هنگام تعجب و کسل و سستی عبادت دانسته بدون سهو و فراموشی
در این فقره حضرت دو خصلت را مذمت فرموده اند اول بسیاری خندیدن
بعبث و این از غفلت و غرور ناشی میشود و اگر نه کسی که بر احوال خود و کناهان
خود مطلع باشد و از احوالی که در پیش دارد در حذر باشد البته خندهٔ او کم
و حزن او بسیار میباشد چنانچه در باب صفات مومن وارد شده است
که خوشحالی او در روی او و اندوه او در دل اوست و این صفت نیز مذموم است
که آدمی بسته تر ش رو باشد که مردم از او منتفر باشند بلکه مومن می باید که
کشاده رو و متبسم باشد و خوش طبع و مزاح قدری از ان مطلوبست امّا زیاد
در خنده و مزاح هر دو بد است و مذموم است چنانچه بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بسیاری مزاح ابرو را می برد و بسیاری خنده
ایمان را محو میکند و بسیاری دروغها و حسن را می برد و از حضرت صادق
علیه السّلام منقولست که مزاح مکن که نورت را میبرد و در حدیث دیگر فرمود که
حضرت داود بسلیمان گفت ای فرزند زنهار که خنده بسیار مکن که بسیاری
خنده آدمی را در قیامت فقیر میگرداند و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است
که باعث غضب خدا میگردد خواب کردن بدون بیداری و خندیدن
از غیر تعجب و با سیری چیزی خوردن و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که عجب دارم از کسی که یقین با تش جهنم دارد چرا می خندد و فرمود که احتراز
کنید از بسیاری خنده که دل را میمیراند و حضرت صادق علیه السّلام فرمود که چه
بسیار کسی که خنده او در دنیا بسیار باشد از روی لعب و طرب و در روز
قیامت گریه او بسیار باشد و چه بسیار کسی که گریه او بر کناهش بسیار باشد
از خوف عذاب الهی و در بهشت سرور و خندهٔ او فراوان باشد و فرمود که
خندهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم بود که صدا از آن ظاهر نمیشد

ورروزی جماعتی از انصار گذشتند ایشان سخن میگفتند ودهانرا از خنده پر میکردند
فرمود که ای گروه کسی کم از شما که طول امل او را مغرور ساخته باشد ودر اعمال
خیر عملش کوتاه باشد پس باید که بقبرها نظر نماید واز مبعوث شدن قیامت
عبرت گیرد ومرگ را یاد کند که شکننده جمیع لذتهاست وحضرت صادق
علیه السلام فرمود که بسیاری خنده ایمانرا میگدازد چنانچه اب نمک را میگدازد
وفرمود که از جمله التست خندیدن بی وقت نعمت ومکر میفرمود که مؤمن
خودرا بخنده مکشا وحال انکه کارهای رسوا کننده کرده وایمن نیست از
شبیخون مرگ یا عذاب الهی کسی که گناهان کرده است وفرمود که کسی را که
دوست داری با او مزاح مکن ویا او مجادله ومنازعه مکن وفرمود که قهقهه
از شیطانست وبسند معتبر از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقول
که فرمود که زنهار که مزاح بسیار مکنید که باعث حقد وکینه میشود
ومزاح دشنام کوچکست وحضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه بعضی
از فرزندان خودرا وصیت فرمودند که ببرهیز از مزاح که نور ایمانرا میبرد
ومروت وانسانیت را سبک میکند وبسند صحیح از معمر بن خلاد منقولست
که بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم که گاه هست که
شخصی درمیان جماعتی می باشد که مزاح میکنند وخنده میکنند فرمود که باکی نیست تا بفحش
نرسد بعد ازان فرمود که اعرابی بود وبخدمت حضرت رسول صلی الله علیه
وآله می آمد وهدیه می اورد ومیگفت یا رسول الله قیمت هدیه ما را بدهد یعنی
تبسم فرما وحضرت میخندیدند ووقتی که عنبی رومیداد میفرمودند که اعرابی
کجاست کاش می آمد وما را می خنداند واز حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هیچ مومنی نیست مگر انکه در او دعابه هست برسیدند که دعابه چیست
فرمود که مزاح وخوش طبعی ومنقولست از یونس شیبانی که حضرت صادق
علیه السلام از من پرسید که چونست مداعبه ومطایبه شما شیعیان با یکدیگر

تعجب

گفتم کم است فرمود که چنین نکنید که خوش طبعی و مداعیه از حسن خلق است
و تو بر مداعیه سرور و خوشحالی در دل برادر مومن خود داخل میکنی و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بسیار بود که با کسی خوش طبعی میفرمودند که او را
مسرور سازند و در حدیث دیگر فرمود که خندهٔ مومن و تبسم است و پسندیده
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون قهقهه کنی
در خنده چون فارغ شوی بگو اللهم لا تمقتنی یعنی خداوندا دشمن مدار
و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که حضرت یحیی بن
ذکریا علیه السلام بسیار میگریست و خنده نمیکرد و حضرت عیسی ع گاه گاه میگریست
و گاه میخندید و آنچه عیسی ع میکرد بهتر بود از آنچه یحیی میکرد خصلت
دوم کسل و سستی در عبادت است و کسل از صفات منافقان است و از
ضعف ایمان و یقین ناشی میشود و موجب محرومی از سعادت ابدی
میگردد بلکه مومن می باید که در عبادت صاحب نشاط باشد و همواره
متوجه عبادت شود و کارهای خیر را بروی بجا آورد و بتاخیر نیندازد
که در تاخیر آفت بسیار هست چنانچه حضرت صادق صلوات الله
علیه فرمود که پدرم میفرمود که هرگاه ارادهٔ خیری نمائی مبادرت کن
پیش از آنکه نمیدانی بعد ازین چه خواهد شد و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه
قصد کار خیری کنی آنرا بتاخیر میندازید بدرستی که بسیار است که حق تعالی
مطلع میشود بر بندهٔ که او بطاعتی مشغول است میفرماید که بعزت و جلالم
خودم سوگند که بعد ازین عمل ترا عذاب نکنم هرگز و اگر گناهی را قصد کنی
زنهار که آنرا ترک کن که بسیار است که حق تعالی مطلع میشود بر بندهٔ و او
مشغول معصیتی می باید میفرماید که بعزت و جلالم خودم سوگند
که بعد ازین عمل ترا نیامرزم هرگز حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
فرمود که کسی که قصد عمل خیری نماید آنرا بزودی بجا آورد که هر چیز که در آن

مراصع تمقتنی

تا خیریت بشیطان زاد ران مهلتی واندیشه هست و در حدیث دیگر فرمود که خدا
خیر را بر اهل دنیا سنگین کرده است چنانچه در میزان اعمالایشان در قیامت
سنگین راست و شر بر اهل دنیا سبک کرده است چنانکه در قیامت در میزان
اعمالشان سبکست و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که بپرهیز
از دو خصلت از ضجر و دلتنگی و از کسل و بتنبلی بدرستی که اگر صبر میکنی بر
هیچ حق صبر نمیتوانی کرد و اگر کسل میورزی هیچ حق را ادا نمیتوانی کرد و گفت
یا اباذر رکعتان مقتصدتان فی تفکر خیر من قیام لیلة والقلب ساه
یا اباذر الحق ثقیل مر والباطل خفیف حلو ورب شهوة ساعة
تورث حزنا طویلا یا اباذر لا یفقه الرجل کل الفقه حتی یری الناس
فی جنب الله تع امثال الاباعر ثم یرجع الی نفسه فیکون هو احقر
حاقر لها یا اباذر لا تصیب حقیقة الایمان حتی یری الناس کلهم
حمقی فی دینهم عقلا فی دنیاهم ای ابوذر دو رکعت نماز میانه که بسیار
سبک بجا نیاوری که با حضور قلب و تفکر باشد بهتر است از ایستادن
یک شب بعبادت که با فراموشی دل باشد و از انچه کنی و کوئی دلت خبر
نداشته باشد ای ابوذر حق بر طبعها گران است و تلخست و باطل سبک
و اسانست و شیرینست و بسیار است که شهوت یکساعت دنیا مورث
حزن طولانی آخرت میکرد ای ابوذر فقیه نمیباشد آدمی تمام فقه و چنانچه
باید دانا نمیشود تا انکه مردم در جنب جلال و عظمت الهی نزد او بمثابه شتران
نباشند پس رجوع بنفس خود کند و خود را از همه کس حقیرتر شمارد ای ابوذر
بحقیقت ایمان نمیرسی تا همه مردم را چنین ندانی که احمقند در دین خود
و عاقلند در دنیای خود در اول کتاب تحقیق بعضی از شرایط عبادت
و حضور قلب گذشت و بر همگی ظاهر است که کردن و شنیدن حق هر دو
بر آدمی گران و دشوار است چنانچه اکثر عالم اگر کسی خیر ایشان را بایشان

صبر

طول نماز و بسیار

میکوید هرچند کہ دانند کہ صلاح ایشان در راستی آزردہ میشوند و کردہ باطل خواہ
در معاصی شہوات و خواہ در اعمال بدعت بر طبع ایشان کوارا و در کامہا شیرین است
و شنیدن سخن باطل اکثر مردم را خوش می آید چنانچہ خوش آمد کفتن ارباب
عزت را خوش می آید هرچند دانند کہ دروغ است و کارهای بد ایشان را
بہ نیکی یاد کردن و ایشان را بہ چیز و صلاح ستودن ملایم طبع ایشان است هرچند
میدانند کہ این کفتن برای خوبی ایشان و کار ایشان نفع نمیدهد و دفع
عذاب از ایشان نمیکند بدانکہ بی اعتباری بہ شان مردم بودن دو وجہ دارد
یکی ممدوح است و دیکری مذموم انچہ ممدوح است و از ارفع کمالاتست
انست کہ خدا را مالک نفع و ضرر خود داند و مردم را بی دخل داند و در عبادت
ایشان را منظور ندارد و در امر بہ چیزی کہ مرتکب شود از ملامت ایشان پروا نکند
و در جائی کہ میان رضای الهی و رضای مخلوق متردد شود رضای خدا را اختیار
نماید و اینمعنی از راہ شناسائی عظمت حق تع حاصل میشود و چندانکہ یقین
بعظمت او زیادہ میشود این صفت کاملتر میکردد و انچہ مذموم است
انست کہ از راہ تکبر مردم را سہل و بی قدر داند و حقیر شمارد و این از راہ عجب
عجب و خود بینی و غافل شدن از عیوب خود و اعتقاد داشتن بخود ناشی
میشود و این از بدترین صفات ذمیمہ است و حضرت در اینکلام معجز نظام
بهر دو معنی اشارہ فرموده اند کہ مردم را در جنب خدا از باب شتران دانند کہ
در هنکام طاعت الهی ایشان را ملحوظ ندارد چنانکہ اکر کسی در بائی نماز کند و
شتری چند در انجا باشند البتہ ایشان را منظور نمیدارد پس بایدکہ در جنب
عظمت خدا عظمت مردم را سہل دارند و بعد از ان اشارہ بمعنی دویم فرموده اند
کہ چون بخود رجوع کند خود را از همہ کس حقیرتر شمارد یعنی باعث او بر عدم
اعتنای بشان مردم عظیم دانستن خودش نباشد و بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیہ و آلہ منقولست کہ هر کہ صاحب سلطنتی را راضی کند بچیزی

که خدا را نخشم بخشم او ردا زدین خدا بدر میرود و از حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه منقولست که دینی نیست کسی را که عمل کند بطاعت مخلوقی در معصیت
خالق و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که طلب نماید خوشنودی
مردم را بچیزی که موجب سخط الهی میشود حق تعالی چنین کند که آنرا جمیع
که توقع مدح از ایشان دارد مذمت او کنند و در حدیث دیگر فرموده که
بخشم میاورید خدا را بسبب رضای احدی از خلق او و تقرب مجویید
بسوی احدی از خلق بچیزی که موجب دوری از خداست بدرستی که
میان خدا و احدی از خلق وسیله نیست که بسبب او بچیزی برساند یا
شر یرا برگرداند مگر اطاعت او و طلب او و طلب خشنودی او و بدرستی که
طاعت الهی موجب فیروزیست بهر چیزی که طلب نماید و موجب بجاست
از هر شری که از آن حذر کنند و بدرستی که خدا نگاه میدارد از بدیها
کسی را که مطیع او باشد و از عذاب او کسی که معصیت او کند خود را حفظ
نمیتواند نمود و کسی که از خدا گریزد گریزهای نمی یابد بدین که امر الهی بجاری
او نازل میشود و هر چند جمیع خلایق کراهت داشته باشند و حق تعالی
حضرت امیر المومنین و خواص او را مدح فرموده که جهاد میکنند در راه
خدا و نمی ترسند از ملامت ملامت کنندگان و حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه فرموده که از ملامت ملامت کنندگان پروا مکنید تا خدا دفع
شر دشمنان از شما بکند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
حقیر شمارد مومنی را خواه مسکین باشد و خواه غیر مسکینی بسوء حق تعالی
تحقیر او نماید و از او در خشم باشد تا از آن برگردد و احادیث این مطلب بعضی
سابقا مذکور شد و بعضی بعد از این مذکور خواهد شد و آنچه حضرت امیر
فرمودند که مردم را باید احمق در دین و عاقل در دنیا دانست مراد غالب
یا مراد از ناس اهل دنیاست والله یعلم یا باذر حاسب نفسک قبل ان

تحاسب فهو اهون لحسابك غدا وزن نفسك قبل ان توزن وتهيأ للعرض
الاكبر يوم تعرضون لا تخفى على الله منك خافية ای ابوذر محاسبه کن خود
بکن پیش از انکه با تو محاسبه کنند که حساب روز قیامت بر تو اسان شود
ونفس خود را بسنج در مراتب نقص وکمال پیش از انکه در روز حساب ترا
بسنجند ومهیا شو برای عرض اکبر قیامت در روزی که ترا واعمال ترا بر خدا
عرض کنند که هیچ پنهانی از تو بر او پوشیده نیست زیرا که اگر کسی خواهد که
از عذاب الهی نجات یابد وسعادت ابدی فایز گردد باید که از نفس خود ایمن
نباشد وفریب او را نخورد وپیوسته در مقام عیب جوئی او باشد چنانچه
دشمنی عیوب دشمن خود را تفحص نماید زیرا که عیوب در نفس مخفی میباشد
وهر عیبی را که شکافت ودر مقام ازالهٔ آن در آمد چندین عیب دیگر
بر او ظاهر میشود چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول
است که ادمی هیچ عیبی را از خود نفی نمی کند مگر انکه عیب دیگر بر او ظاهر
میگردد باید که پیوسته در مقام محاسبهٔ نفس خود باشد وتفکر وتفحص نماید
که روزی خواهد بود که حساب اعمال او بکنند پس در این روز حساب خود را
با خود درست کند وجواب هر سوال را مهیا کند زیرا که خود را غافل
گردن برای رفع محاسبهٔ اخرت فائدهٔ نمیدهد از بابت مرغی که چون
میروندان را شکار کنند چشم خود را بر هم میگذارد ویداند که این عمر مایهٔ
که باو داده اند که بهر دقیقهٔ از سعادت ابدی تحصیل میتواند نمود پس
در هر روز حساب بگیرد از نفس خود که هر دقیقه را صرف چه کار کرده
اگر صرف طاعتی کردهٔ سودمند ابد شده واگر صرف معصیتی کردهٔ زیان
کار ابد شده واگر صرف هیچ یک نکرده مایهٔ او را تلف وضایع کرده وبر دزد
شیطان داده پس در صورت اول او را تحسین نماید وترغیب بر زیادتی
ان بکند ودر صورت دوم وسیم او را ملامت واز ارکند وهر قدر که مقدور

باشد از او تلافی آن بکند بتوبه و انابه و تدارک آنچه فوت شده بمایه باقی مانده تدارک
گذشته ممکن باشد زیرا که هر زمانی را بهره ایست از اعمال خیر پس عملی که در آن زمان کنی
حق آن زمان را داده اگرچه گذشته از آن بسیار رفته است و اگر قبول نکند با او مجادله
و مجاهده کنی و بتفکرات صحیح و تذکر آیات و اخبار وعده و وعید او را رهوار
گردانی زیرا که نفس ادمی همچنان است اسب کور چموش که سر کشیست که در صحرای رود
که چندین چاه در هر قدمی در جانب چپ و راست راه بوده باشد اگر یک
لحظه از آن غافل میشود وقتی خبر میشود که خود را در قعر چاه ضلالت می بیند
چنانچه در بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که فرمود
که از ما نیست کسی که محاسبهٔ خود نکند هر روز پس اگر عمل خیری کرده باشد
از خدا زیادتی آن را بطلبد و اگر گناهی کرده باشد استغفار و توبه کند و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که فرمود بشخصی که بدرستی که ترا طبیب نفس تو
خود کرده اند و درد را از برای تو بیان کرده اند و علامت صحت را بتو شناسانیده اند
و ترا بدو رهنمائی کرده اند پس نظر کن که چگونه بکار خود قیام مینمائی و در
حدیث دیگر فرمود که دل خود را قرین و مصاحب نیکوکار یا فرزند مهربان
خود دان و عمل خود را پدری دان که متابعت او نمائی و نفس خود را دشمنی
دان که با او مجاهده کنی و مال خود را عاریه دان که باید بصاحبش رد نمائی
و در حدیث دیگر فرمود که نفس خود را حبس کن و منع فرما از چیزی
که بآن ضرر میرساند پیش از آنکه از تو مفارقت نماید و سعی کن که نفس خود را
از کرو بدار او ری چنانکه سعی مینمائی در طلب معاش بدرستی که نفس تو در
گرو کردهای تو است و در حدیث دیگر فرمود که از نفس خود از برای خود
انچه میتوانی بگیر و غنیمت شمار توشه بگیر از نفس خود در صحت پیش از
بیماری و در قوت پیش از ضعف و در حیات پیش از ممات و حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه فرمود که صغیر و خورد نیست جزی که در قیامت

نفع میدهد وصغیر وخورد نیست که در قیامت ضرر میکند پس در اینجا
شمارا خداخبر داده است بمنزله کسی باشد که بچشم خود معاینه دیده باشد
ودر وصیتی که حضرت امام حسن علیه السلام را فرموده میفرماید که
ای فرزند مومن را سه ساعت می باشد در یک ساعت باید ورد کار خود
مناجات میکند ودر ساعت دیگر محاسبه نفس خود میکند ودر ساعت
دیگر محاسبه نفس خود میکند ودر ساعت سیم مشغول لذتی میشود
که حلال باشد واورا بران حمد کنند وحضرت صادق علیه السلام فرمود که نفس
خود را محاسبه کنید پیش از انکه شمارا حساب کنند بدرستی که در قیامت پنجاه
موقفست ودر هر موقفی هزار سال میدارند وحضرت امیرالمومنین صلوات
الله علیه فرمود که کسی نقصهای نفس خود را بروی نکند وتفحص ننماید
هواها وخواهشها بر او غالب میشود وکسی که موسترد نقص باشد
مرگ از برای او بهتر از زندگیست وحضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه
فرمود ای فرزند آدم پوسته احوال تو بچهار چیز میگردد تا دام که واعظی
از نفس خود داشته باشی وواعظ خود باشی وهمت تو بر محاسبه نفس
تو مصروف باشد وخوف الهی را شعار وپیراهن تن خود کرده باشی واندوه را
لباس خود ساخته باشی ای فرزند آدم خواهی مرد ومبعوث خواهی شد
وتراند پروردگار خود بحساب باید خواهند داشت واز اعمال تو سوال خواهند
کرد پس امروز جوابی از برای آن روز مهیا کن یا اباذر استحی من الله فانی والذی
نفسی بیده لاظل حین اذهب الی الغائط متقنعا بثوبی استحی من الملکین
الذین معی یا اباذر احب ان تدخل الجنة قلت نعم فداک ابی وامی قال
فاقصر من الامل واجل الموت نصب عینیک واستحی من الله حق
الحیاء قال قلت یا رسول الله کلنا نستحی من الله قال لیس کذلک الحیاء
ولکن الحیاء ان لا تنسی المقابر والبلی والجوف وما وعی والرأس وما

حوف ومن اراد کرامة الاخرة فلیدع زینة الدنیا فاذا کنت کذلک اصبت
ولایة الله ای ابوذر از خدا حیا کن وشرم بدار بدرستی که من بحق انخدا وندی
که جانم در قبضه قدرت اوست چون بهر بیت الخلا میروم جامه خود را بر سر روی
می پیچم از شرم دو ملک که با منند ای ابوذر میخواهی که داخل بهشت شوی گفتم بلی
پدر و مادرم فدایت و باد فرمود که پس امل از روی خود را در دنیا کوتاه کن
و مرگ را در برابر چشم خود بدار که بسوستر در یاد مرگ باشی و از خدا حیا بدار
چنانکه سزاوار داشتن است گفتم یا رسول الله ما همه از خدا حیا و شرم داریم
فرمود که حیا داشتن چنین نیست ولیکن حیا از خدا انست که فراموش
نکنی قبر و پوسیدن و کهنه شدن در قبر را و فراموش نکنی جوف را و انچه
در جوفست یعنی شکم و فرج را از حرام و شهر نگاه داری و فراموش
نکنی سر را و انچه در سر است یعنی چشم و گوش و زبان و اندیشه و خیال
خود را از معصیت باز داری و بطاعت مصروف گردانی و کسی که کرامت
و بزرگی اخرت را خواهد باید که زینت دنیا را ترک نماید پس هر گاه چنین
باشی ای ابوذر بدرجهٔ ولایت الهی میرسی و دوست خدا میگردی در اینمقام
حضرت سید الانام بچندین خلق از اخلاق کریمه اشاره فرموده اند اول
حیاست و حیا عبارت از تاثر نفس است از امری که قباحت ان امر بر او
ظاهر شود و این باعث انزجار او میگردد از انعمل و این بر دو قسمست یکی
از افضل صفات کمالست و مورث فوز سعادات است و دیگر قصر است و
موجب حرمان از کمالات اما انچه کمالست انست که بعد از انکه بعلم تمیز
میان نیک و بد حق و باطل کرده باشد از خدا و خلق شرم کند در ترک کردن
عبادات و محاسن اداب شریعت و از مرتکب شدن معاصی و قبایح اداب
که از شرع قباحت انها معلوم شده باشد و مجملی از تفسیر حیا در اول کتاب
مذکور شد و ظاهر است که هر متصف بصفت حیا باشد البته هر قبیحی

راکه اراده نماید اگر تفکر نماید که حق تع حاضر است و بر فعل او مطلع است و حضرت
رسول و ایمه معصومین صلوات الله علیهم بر فعل او مطلع میشوند و هر روز
اعمال امت را بر ایشان عرض می نمایند و ملک که پیوسته ملازم او ینند البته بر عمل
او مطلع میشوند و اگر حق تع پرده از او برگیرد ملائکه سموات بر فعل او مطلع
میشوند و در قیامت در حضور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و کروه بیحد
واحصا از ملائکه و سایر عباد رسوا خواهد شد و ایمعنی از روی یقین
و ایمان حالی او گردد البته متوجه ان عمل نخواهد شد و همچنین در فعل طاعات
و اجتناب از حیا مذموم است زیرا که امر حقی را بعقل ناقص خود قبیح شمارد
و ترک ان کند و این از جهل ناشی میشود مثل انکه مسئله بر او مشکل شده است
نمیرسد و حیا میکند و در جهالت میماند یا عبادتی را ترک مینکند برای اینکه
در نظر جمعی از اشقیا بد نماست و این حیا موجب محرومی از سعادات است
و حق تعالی میفرماید که ان الله لا یستحیی من الحق بدرستی که حق تع حیا نمیکند
از بیان حق تع حیا نمیکند از بیان حق و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که حیا دو حیاست حیای عقل است و حیای حماقت حیای
عقل از علم ناشی میشود و باعث علم میشود و حیای حماقت از جهل و نادانی
ناشی میشود و باعث جهالت میگردد و حضرت صادق صلوات الله علیه
فرمود که حیا از ایمانست و ایمان موجب دخول بهشت است و فرمود که
حیا و ایمان هر دو در یک ریسمان بسته اند هر یک که از دی جدا شد دیگر
با او میرود و در حدیث دیگر فرمود که ایمان ندارد کسی که حیا ندارد و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چهار خصلت است که در هر که باشد انها
اگر از سر تا پای او گناه باشد خدا گناهان او را بحسنه بدل میکند راست گوئی
و حیا و حسن خلق و شکر و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که را روی
او تنگ است علم او کم است پس حیای او در [illegible] علم خوب نیست و از حضرت

رسول صلی الله علیه وآله منقولست که از امثال حکما و دانایان بیشتر نمانده است
حکمتی مثل اگر حیا نداری هر چه خواهی بکن یعنی ترک حیا موجب ارتکاب
جمیع قبایح میشود و در حدیث دیگر فرمود که حیا بر دو وجهست یکی از
عقل و سستی رای است و دیگری قوت و اسلامست و ایمانست و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که حضرت عیسی میفرمود که کسی که در خانهٔ بخلوت
نشیند باید که پرده خانه را بیاویزد بدرستی که خوی حیا را در میان خلق
قسمت فرموده چنانکه روزی را قسمت فرموده و ازین حدیث شریف ظاهر
میشود که سنت است که کسی که بر بیت الخلا رود جامه بر سر بیندازد یا بر جایی
که سر و رو را فرا گیرد چون حالت ناخوشیست مناسب حیا انیست که روی
خود را بپوشد یا آنکه چون در این حالت بر عیوب ظاهرهٔ خود از فضلات و
کثافات ظاهری مطلع میشود باید که عیوب باطن و اخلاق ذمیمه و کناهان
خود را یاد کند و از آنها شرم کند که از این کثافتهای ظاهر بدتر است و در دعاهای
آداب خلوت اشاره باینمعنی هست و اکثر علما در آداب خلوت نقل کرده اند که
که سنت است سر را پوشیدن که سر برهنه نباشد و بعضی هر دو معنی را از سنتها
شمرده اند و اینمعنی متضمن آن نیز هست زیرا که در تقنیع که در یک حدیث وارد
شده است سر پوشیدن هم بعمل می آید و فائده بدنی هم دارد که بوهای بد
بدماغ سرایت نکند خصلت دویم عفت شکم است از محرمات و مکروهات و شبهات
و عفت واجب است که از خوردن حرام اجتناب نماید و عفت از چیزهای که
نهی کراهت از آن فرموده اند و از شبهها که بظاهر شرع حلال باشد و احتمال بودن
حرام در میان آنها غالب باشد مثل مال جماعتی که اکثر مکاسب ایشان حرام است
مانند ارباب مناصب مستحب است و این تکلیف از اعظم تکالیف الهی است
و سعی کردن در تحصیل حلال از دشوارترین کارهاست چنانچه وارد شده
که حلال قوت برگزیدگانست و در بعضی اخبار وارد شده است که حضرت

امیر المومنین

شبهه

امیرالمومنین صلوات الله علیه برای همین برانبان غذای خود مهر میزدند که
داخل آن نشود و بدانکه غذاها را در اعمال و آثار و قرب و بعد بخدا مدخلیت
عظیم هست زیرا که قوتهای بدن آدمی از روح حیوانی بخار نیست که از خوف
بهم میرسد و خون از غذاها بهم میرسد پس چون غذای حلال قوت آن باعضا
و جوارح درآمد هریك را بکاری که بسند یده است میدارد و همه آن قوت
صرف عبادات میشود و لقمهٔ حرام که در بدن درآمد و قوت آن باعضا
و جوارح سرایت کرد آن قوتها را از حرام زاده اند و از حرام زاده کار خوب نمی
آید چون سر از دریچهٔ چشم بدر میکند چشم را بمعاصی میدارد که و هزار فساد
میکند اگر سر از دریچهٔ گوش بدر میکند او را بشنیدن انواع باطلها میدارد و همچنین
در جمیع اعضا و جوارح و اگر نطفهٔ میشود فرزندی که از آن حاصل میشود
بیك معنی حرام زاده است و ما اینرا ببدیها میباشد و آن حدیث که واقع شده است
که کسی که راغب است بغیبت مسلمانان حلال زاده نیست ممکنست که بر این معنی
محمول باشد و لقمهٔ حلال همه نور و عبادت و معرفت میشود و موجب
قرب بخدا میشود و دل را منور میکند و اینمعنی بتجربه تر معلوم شده است
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه خواهد دعایش مستجاب
شود باید که کسبش را حلال کند و باید معتبر از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست که بهترین عبادتهای خدا عفیف داشتن شکم
و فرج است و منقولست که شخصی با حضرت عرض نمود که عمل من بسیار
ضعیف است و روزه کم میدارم اما گمان من اینست که نمیخورم مگر از حلال
حضرت فرمودند که کدام عبادت بهتر است از عفت شکم و فرج و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بیشتر چیزی که امت من بسبب آن داخل
جهنم میشوند دو چیز میان تهیست شکم و فرج و بسند معتبر از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله منقولست که هرکه از امن ... از چهار خصلت سالم

حیوانیت و روح

نطفه حرام

سالم باشد بهشت از برای او واجب میشود از داخل شدن در دنیا و متابعت
نمودن هواهای نفس و شهوت شکم و شهوت فرج و بسند معتبر منقولست
که حضرت صادق علیه السلام بنجم فرمود که ای نجم تمام شما شیعیان در بهشت
با ما خواهید بود اما چه بسیار قبحست که یکی از شما وقتی که داخل بهشت میشود
که پرده اش دریده شده باشد و عیبش فاش شده باشد نجم گفت فدایتو شوم
شیعه شما چنین خواهد شد فرمود که بلی اگر شکم و فرج خود را حفظ نکند
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بیشتر چیزی که بر امت خود
می ترسم بعد از خود این کسبهای حرامست و شهوتهای مخفی و ربا و سود
در بیع و قرض و حضرت صادق علیه السلام فرمود که کسی که مالی از غیر حلال کسب
کند و آن مال بحج رود و تلبیه بگوید ندا میرسد باو که لا لبیک و لا سعدیک
یعنی لبیک گفتن تو و سعدیک اجابت کردن و خدمت کردن تو مقبول درگاه
ما نیست اگر مال از حلال کسب کند بحج رود تلبیه بگوید در جواب او لبیک و سعدیک
میگویند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که دنیا بحلال
بر جمعی مشرف شد و حلال را بر ایشان جلوه داد و عرض کرد ایشان حلال محض را
قبول نکردند تا از دنیا رفتند پس بر جماعتی حلال و شبهه را با هم عرض کرد گفتند
ما را بشبهه احتیاجی نیست و حلال را بوسعت صرف کردند و برای جمعی حرام
و شبهه را جلوه داد ایشان گفتند ما را بحرام احتیاج نیست و در شبهه بفراغتی
عیش کردند و خود را بحرام صرف برای جماعتی جلوه داد و از پیش رفتند
با نچه میخواستند نرسیدند و مومن در دنیا میخورد بقدر حاجت مثل کسی که
بخوردن میته مضطر شده باشد و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه فرمود که حرام نمو نمیکند و زیاده نمیشود و اگر نمو کند برکت نمیدارد و
هر چه را در راه خدا انفاق میکند ثواب نمیابد و هر چه از عقب خود
میگذارد توشه او ست بسوی آتش جهنم و بسند معتبر منقولست از

شاعه که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که شخصی از مناصب و عمال بنی امیه
مال بهم رسانیده است و از آن مال تصدق میکند و صله رحم و احسان بخویشان
میکند و حج میکند که خدا آن کارها را بیامرزد و میگوید که خدا فرموده است
که حسنات گناهها را برطرف میکند حضرت فرمود که اینچه از مال مردم تصرف
میشاید گناهست و گناه را برطرف نمیکند ولیکن ثواب گناهها را برطرف
میکند و منقولست در تفسیر این آیه که حق تع میفرماید که وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا
عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا که ترجمهٔ ظاهرش اینست که قصد کردیم
بسوی آنچه کرده بودند از اعمالی که بصورت عمل خیر بود پس گردانیدیم آنرا
مانند ذرّهای پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر برباد داد حضرت
صادق علیه السلام فرمود که والله که اعمال ایشان از جامهای سفید مصری سفیدتر
و نورانی‌تر خواهد بود پس حق تع میفرماید که هَبَاءً مَنْثُورًا پس پراکنده و باطل
میشود برای اینکه چون بحرامی میرسیدند از آن میگرفتند خصلت سیم عفت
فرجست از محرمات و مکروهات و شبهات و این نیز از تکالیف شاقّه اهلیست
و تحقیقش همانست که گذشت که احتراز از زنای صرف واجبست و زنا از
گناهان کبیره است و مکروهاتی که در شرع معلوم شده است عفت از آنها
مستحبست و شبهها بر دو قسمست یکی باعتبار اشکال در مسئله است و
احتراز از آنها تنزیهاً بر مشهور مستحب است و بعضی این احتیاط را واجب
میدانند مگر آنکه طرف حرمت بسیار ضعیف باشد و قسم دیگر بشبهه مال
بر میگردد مثل آنکه برنزشبهه کنیزی خریده باشد یا از شبهه را مهر کرده باشد
یا از را عصب کند و در دادن با قدرت مضایقه کند و زنا بر اعضا و جوارح
منقسم میشود و زنای فرج معلوم است و زنای چشم نگاه کردن بهشیران
بشهوت و بزنان غیر محرمست و زنای گوش شنیدن او از زیست که باعث
شهوت شود و زنای دست دست بازی با نامحرم کردنست و همچنین

در سایر اعضا و انها نیز حرامی و شهوه میدارد چنانچه بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که فرمودند
که هیچ کس نیست مگر انکه بهره از زنا میبابد و زنای چشمان نظر کردن است
و زنای دهان بوسیدن است و زنای دستها لمس کردنست خواه فرج تصدیق
این عضا بکند و خواه تکذیب کند یعنی خواه زنای فرج متحقق شود و خواه
نشود و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که بدترین
مردم در عذاب در روز قیامت مردیست که نطفهٔ خود را در رحمی قرار دهد
که بر او حرام باشد و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست
که فرمود که بپرهیز از زنا که روزی را بطرف میکند و دین را باطل میکند و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که از برای زنا کار شش خصلت می باشد سه عقوبت در
دنیا و سه عقوبت در اخرت اما انچه در دنیاست نور رو را می برد و فقیر میکند
و فناء نیستی را نزدیک میکند و انچه در اخرت است غضب پروردگار است
و در شماری حساب و خلود در جهنم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که چون زنا بعد از من در میان امت بسیار شود مرگ فجاءة بسیار میشود
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت یعقوب بفرزندش میگفت
که ای فرزند زنا مکن که اگر مرغی زنا کند پرهایش میریزد و در حدیث دیگر فرمود
حواریان در خدمت حضرت عیسی علیه السلام جمع شدند و گفتند ای
معلم خیرات ما را ارشاد کن حضرت موسی کلیم خدا شما را امر فرمود
که قسم دروغ بخدا مخورید و من امر میکنم شما را که نه قسم راست بخورید چه
قسم دروغ و موسی پیغمبر خدا شما را امر میکرد که زنا مکنید و من شما را امر میکنم
که در خاطر خود هم زنا مکذارید و چه جای انکه بجا آورید بدبرستی که کسی که
در خاطر خود خیال زنا میکند را بمثابهٔ کسیست که در خانه مزین طلا کاری
آتش برافروزد و دود آن نقش و نگار او زینتها را باطل کند هر چند خانه نسوزد

حضرت عیسی فرمود که

از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بمفضل بن عمر فرمود که ای مفضل میدانی
که چرا گفته اند که هر که زنا بحرمت مردم میکند روزی زنای بحرمتا و نیز حرام
کرد گفت نه فرمود که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود و مردی هم در میان
ایشان بود که بسیار بقصد زنا بنزد زن میرفت در روز اخری که بنزد زن آمد
خدا بر زبان زن جاری کرد که بخانه خود که میروی مرد دیگر را با زن خود خواهی دید
المرد با خاطر مشوش از خانهٔ آن زناکار بیرون آمد و در غیر وقتی که همیشه
بخانه میرفت داخل شد بر حصت ناگاه مرد دیگر را در فرش زن خود دید
و هر دو را بخدمت موسی آورد و در اثنای حال جبرئیل نازل شد و گفت هر که
زنا میکند روزی با حرمتا و نیز زنا میکنند پس حضرت موسی علیه السلام
نظر بایشان کرد و فرمود که عفت بورزید از زنان مردم تا زنان شما با عفت
باشند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که
بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده میشود و عاق پدر و مادر و قطع
کنندهٔ رحم و مرد بر زنا کار نمی شنوند و از حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه منقولست که دروغ میگوید کسی که گمان میکند که حلال زاده است
و زنا را دوست میدارد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که نیکی کنید با پدران
خود تا فرزندان شما با شما نیکی کنند و بورزید از زنان مردم تا عفت ورزند
زنان شما و فرمود که ولد الزنا سه علامت دارد مردم را در حضور ایشان
ازار میکنند و مشتاقست بزنا و بغض ما اهل بیت دارد و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که چهار چیز است که داخل خانه نمیشوند مگر
آنکه خانه خراب میشود و هرگز برکت با دان نمیشود خیانت در امانت
کردن و دزدی و شراب خوردن و زنا کردن و در حدیث دیگر فرمود که
در شب معراج گذشتم بزنی چند که ایشان را بپستانها او یخته بودند پرسیدم
از جبرئیل که ایشان کیستند گفت که اینها زنی چند ند که زنا کرده اند و فرزند

عفت

بهم رسانیده اند و بشوهرهای خود ملحق ساخته اند و مال شوهرها بمیراث بایشان
رسیده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که بحرام
در دبر زنی جماع کند یا با مردی یا بسری اغلام کند خدا او را در روز قیامت
محشور گرداند از مزار کنده ترکه مردم از بوی او متاذی باشند تا بجهنم داخل
شود و خدا از او قبول نکند هیچ عملی را و اعمالش را همه حبط نماید و او را در
تابوتی داخل کند و بفرماید که او را بپیچهای اهن بر آن تابوت ببندند و در آتشی
باشد که اگر یکی از رکهای او را بر جهانیان صد هزار کس بگذارند همه بمیرند
و از هر کس عذابش بیشتر باشد و کسی که زنا کند با زن یهودی یا نصرانی یا مجوسی
یا مسلمان خواه آزاد و خواه بنده خدا بر قبر او سیصد هزار در از جهنم بگشاید
که از آن درها مارها و عقربها از آتش در قبر او داخل شوند و بسوزند تا روز
قیامت و چون محشور شود اهل قیامت از کند فرج او متاذی باشند
تا داخل جهنم شود و کسی که بخانه همسایه نظر کند و نظرش بر عورت
مردی یا کنیزی زنی یا بدن آن افتد خدا او را داخل جهنم کند با منافقانی
که بتتبع امور مخفی مسلمانان میکردند و از دنیا بیرون نرود تا رسوا شود
و در آخرت عیوبش فاش شود و کسی که قدرت بر زنی یا کنیزی که بر او حرام
باشد بهم رساند و از خوف الهی از ترک ننماید حق تعالی آتش جهنم را بر او حرام
گرداند و او را از خوف عظیم قیامت ایمن گرداند و او را داخل بهشت سازد
و کسی که بحرام دست بدست زنی رساند چون بمحشر درآید دستش
در گردنش بسته باشد و کسی که با زن نامحرمی خوش طبعی کند حق تعالی بهر
کلمه هزار سال او را در محشر حبس کند و اگر زنی راضی شود که مردی بحرام
او را در بر گیرد یا ببوسد یا بحرام با او ملاقات نماید یا با او خوش طبعی کند
بر این زن نیز گناه آن مرد باشد اگر مرد او را مجبور ساز د گناه هر دو بر مرد باشد
و کسی که چشمهای خود را از دیدن زنی بحرام خدا در قیامت بر حشمانش

بیضا بوزد و خشمش را بر او از اتش کند تا از حساب خلایق فارغ شود پس بفرماید که او را
بجهنم برند و هر که با زن شوهر داری زنا کند از فرج او مرد و زن بر رود خانه از جراحه
و ریم روان شود با نضد سالک راه و جمیع اهل جهنم از کند ایشان متاذی باشند
و غضب الهی شدید است بر زنی که شوهر داشته باشد و نظر بغیر محرم خود
بکند و اگر چنین کند خدا ثواب اعمالش را حبط نماید و اگر زنی مرد بیگانه را
بغیر از شوهر خود در اورد بر خدا لازم است که او را با تش بسوزاند بعد از انکه
او را در قبر عذاب کرده باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که فرمود که حرمت اغلام زیاده از زناست زیرا که حق تعالی با غلام امتی را هلاک
کرد و کسی را بزنا در دنیا هلاک نکرد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هر که با پسری جماع کند در روز قیامت جنب محشور شود و لهای دنیا
او را هلاک نکند و خدا بر او غضب کند و او را لعنت کند و برای او جهنم را
مهیا گرداند و بد محل بازگشتنی است جهنم برای او و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که مردی که بر پشت مرد دیگر رود عرش الهی بلرزه می آید و مردی که
بگذارد که با او چنین عمل قبیحی بکنند خدا او را بر روی جسر جهنم حبس
نماید تا از حساب خلایق فارغ گردد پس بفرماید که او را بجهنم افکنند و او را
در هر طبقه عذاب کنند تا بطبقه زیرین جهنم رسد و از انجا بدر نیاید و حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که لواط انست که در بائین تر از در با او مباشرت
کند و مباشرت کردن در در بر کفر است بخدا و حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند میخورم
که بر استبرق و حریر بهشت نمی نشیند کسی که مرد در در او وطی کند و حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که چون قیامت قایم شود بیاورند
زنانی را که با مثل خود مساحقه کرده اند جامها از اتش در بر ایشان
در سر و زیر جامها از اتش پوشیده و همچنین از اتش در جوف ایشان داخل

کنند و ایشانرا بجهنم اندازند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه
ببیند پیرابو سد حق تع در روز قیامت لجامی از آتش بر سر او کند خصلت
چهارم نگاه داشتن چشم است از محرمات و مکروهات و از چشم مفاسد
عظیمه در نفس آدمی راه میابد بلکه ذریعهٔ اکثر معاصی چشم است و از اینجا
خیال بسیاری از معاصی در نفس حاصل میشود و نظر کردن بزنان نامحرم
و بفرج غیر زن و متعه و کنیزی که بملک یا بتحلیل و طیش حلال باشد و اطفال
بسیار خورد حرام است و همچنین نظر کردن بر پسران ساده و مزلف بالذت
و شهوت حرام است و موجب عشق مجازی که بحقیقت کفر است میگردد
زیرا که بت پرست میشود و در جمیع احوال ان معشوق در نظرش میباشد
و از خدا دور میشود و هر فسق یا کفری که معشوقش او را بان مامور سازد
اطاعت میکند چنانچه بسند معتبر منقول است که از حضرت صادق
صلوات الله علیه پرسیدند از عشق حضرت فرمود که دلهائی که از یاد الهی خالیست
حق تعالی محبت غیر خود بان دلهای چشانید و بسند معتبر از حضرت سبحانه ص
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که زنها را که حذر نمائید و بپرهیزید از
نظر کردن و صحبت داشتن با فرزندان سادهٔ اغنیا و پادشاهان که فتنهٔ
ایشان بدتر است از فتنه دختران که در پردها می باشند و از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که نظر کردن تیریست از تیرهای زهر آلودهٔ شیطان
و هرکه ترک کند نظر حرامی را از برای خدا در عوض بدهد حق تع ایمانی که
کرامت فرماید که طعم و لذت ان ایمان را بیابد و در حدیث دیگر فرمود که
مکرر نظر کردن شهوات را در دل آدمی میکارد و از برای فتنه آدمی و فریفته
شدن او همین نظر کردن کافیست و در حدیث دیگر فرمود که ایمن نباشد
انجماعت که نظر بر پشت سر زنان مردم می افکنند از اینکه مردم نیز بعقب
زنان ایشان کنند و از جملهٔ زشتیها که بداست و موجب فساد میشود از

روی خواهش نظر کردن بزینتهای دنیا واهل دنیاست که باعث میل بدنیا ومرتکب
شدن محرمات میگردد چنانچه حق تع میفرماید که وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا
مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ
وَأَبْقَىٰ وخلاصه مضمونش اینست که باز مکن چشمان خودرا ونظر مکن بسوی
چیزهائی که متمتع وبرخوردار ساختیم بایشان چیزها صنفی چند از اصناف
همردم را از زینت وبهجت زندگانی دنیا تا ببازمائیم ایشانرا در انچیزها وروزی
پروردگار تو که روز بروز بتو میرساند یا روزی غیر متناهی که در اخرت برای تو
مقرر ساخته یا روزیهائی معنوی از معارف وکمالات برای تو بهتر است از مالهای
فانی بی اعتبار دنیا که بایشان متمتعند وباقی تر وبا بنده تر است وتکالیف زبان
وکوش وسایر انچه سر بانها محیط است بعضی گذشت وبعضی انشاء الله
در محل مناسب بیان خواهد شد یا باذر یکفی من الدعاء مع البر ما یکفی
الطعام من الملح یا باذر مثل الذی یدعو بغیر عمل کمثل الذی یرمی بغیر
وتر ای ابوذر کافیست از دعا با نیکی واعمال خیر آن قدر که طعام را کافیست
از نمک ای ابوذر مثل انکسی که دعا میکند بی انکه عمل صالحی داشته باشد مانند
مثل کسیست که تیر اندازد بی زه توضیح وتنویر ایضا طالب عالیرا بوسیلهٔ
سه پنج بحصول می بیوندد پنج اول در بیان فضیلت دعا وفوایدانست بدانکه
افضل عبادات ونزدیک ترین راههای رب بنده بجناب قاضی الحاجات طریقه
دعا وتضرع ومناجات است وبکثرت دعا ومناجات یقین بذات وصفات
کمالیه الهی زیاده میگردد وتوکل وتفویض بجناب مقدس او بیشتر میشود
وموجب قطع طمعها وعلایق از خلق میشود وهمین طریقه از جمیع انبیاء
صلوات الله علیهم منقولست که بعد از ادای فرایض وسنن بوسیله
تضرع ومناجات بوده اند خصوصا حضرت سید الساجدین صلوات الله
علیه چنانچه حق تعالی میفرماید که وقال ربکم ادعونی أستجب لکم إن الذین

يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ يعنى كفت بروردكار شما كه بخوانيد
مرا در جميع مطالب تا دعاى شما را مستجاب كنم بدرستى كه انجماعت كه تكبر مينمايند
وسركشى مى كنند از عبادت من زود باشد كه داخل جهنم شوند با مذلت وخوارى
ودر احاديث بسيار از ائمه اطهار عليهم السّلام منقولست كه مراد از عبادت
در اين آيه دعاست پس حق تع اول امر بدعا فرموده ودر ثانى وعده استجابت
نموده وبعد از ان دعا را عبادت شمرده وترك دعا را تكبر خوانده وبرتركش وعده
دخول جهنم فرموده ودر موضع ديگر ميفرمايد كه وَاِذا سَاَلَكَ عِبادِي عَنِّي
فَاِنِّي قَرِيبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ
يَرْشُدُونَ كه ترجمه اش اينست كه چون سوال نمايند از تو بندكان من از صفت
من پس بتحقيق كه من نزديكم و دورى من بكيفيت دعا كردن من كه اهسته دعا كنند بايشان
پس بگو بايشان كه من نزديكم بايشان بعلم واحاطه ولطف ورحمت مستجاب
ميكردانم دعاى دعا كننده را در هنگامى كه مرا خواند پس بايد كه بندكان اجابت
كنند مرا در دعا كردن كه از ايشان طلبيده ام يا انكه چون من اجابت ميكنم
در دعا بايد كه ايشان اجابت من كنند در جميع تكاليف من وبايد كه ايمان
آورند بوعده من در اجابت دعا تا ايمان خود ثابت باشند شايد كه راه
راست يابند وبرشد وصلاح خود پى برند وبسند معتبر منقولست كه از حضرت
محمد باقر صلوات الله عليه پرسيدم كه كدام عبادت بهتر وافضل است حضرت
فرمود كه هيچ عبادتى بهتر نيست نزد حق تع از انكه از او سوال نمايند واز
رحمتهاى غير متناهى كه نزد اوست طلب نمايند وهيچ كس نزد خدا شمن تر
وبدتر نيست از كسى كه تكبر كند از عبادت الهى كه دعاست واز عطاها ورحمتهاى
الهى سوال ننمايد واز مسير بن عبد الله العزير منقولست كه حضرت صادق
صلوات الله عليه فرمود كه اى مسير دعا بكن ومكو كه هر كه چه مقدر شده است
خواهد شد بدرستى كه نزد خدا منزلتى هست كه بآن نمى توان رسيد مكر

بدعا و مسئلت و اگر کسی دهان خود را بندد و دعا نکند و سوال ننماید از خدا چیزی
باو نمیدهند پس بطلب تا عطا کنند ای مسیر هر که دری را بسیار میکوبد و البته
بر رویش میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که هر که از فضل خدا سوال ننماید
فقیر میشود و فرمود که بر شما باد بدعا بدرستی که شما را قرب بخدا حاصل نمیشود
بعبادتی مثل دعا و ترک مکنید طلب کردن حاجت کوچکی را برای خوردن آن
بدرستی که حاجت کوچک و بزرگ همه بدست خداست و در حدیث دیگر
فرمود که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه میفرمود که محبوبترین
اعمال نزد حق تع در زمین دعاست و فرمود که حضرت امیر المومنین علیه السلام
دعاء بسیار میکردند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که دعا حربهٔ مومنست برای دفع دشمنان و عمود دین است که بان دین مومن
برپاست و نور آسمان و زمین است و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که
بصحابه فرمودند که میخواهید دلالت کنم شما را بر حربه و سلاحی که شما را نجات
دهد از شر دشمنان شما زیاده گردانند گفتند بلی فرمود که دعا کنید و بخوانید بزور دکار
خود را در شب و روز بدرستی که حربهٔ مومن دعاست و حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود که بر شما باد بحربه پیغمبران که آن دعاست و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که دعا از نیزه و تیر کارگر تر است و فرمود که دعا رد میکند قضا را هر چند که از آسمان
نازل شده باشد و محکم کرده باشد و فرمود که بسیار دعا کنید که دعا کلید جمیع
رحمتهاست و موجب فیروزی بهمه حاجتها و بکرامتهای الهی نمیتوان رسید
مگر بدعا و هر دری را که بسیار میکوبند البته بر روی آدمی میگشایند و در حدیث
دیگر فرمود که بر تو باد بدعا که شفای جمیع دردهاست و از حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه منقولست که هر گرفتاری که نازل شده مومن نازل گردد و خدا
او را دعا الهام نماید البته آن بلا زود زایل میشود و هر بلائی که بر مومن نازل
شود و توفیق دعا نیابد و ترک کند البته آن بلا بطول انجامد پس بر شما باد بدعا

و روزی شما را

وتضرع بسوی خداوند عالمیان وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که دوا کنید
بیماران خود را بصدقه ودفع کنید انواع بلاها را بدعا وحفظ کنید مالهای خود را
بدادن زکوة بدرستی که هیچ مرغی بدام نمی افتد مگر آنکه بتسبیح خود را ترک نماید
وحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که دفع کنید موجهای بلاها
از خود بدعا پیش از آنکه بلا نازل گردد بحق آنخداوندی که دانه را شکافته
گیاه را از آن بیرون آورده وخلایق را خلق فرموده که بلا بسوی مومن
می آید از سیلی که از بالای کوه بپائین آید وازدویدن اسپان تندرو وهیچ نعمتی
وطراوت عیشی از بندگان برطرف نمیشود مگر بگناهان ایشان واگر استقبال
کنند بلا را بدعا وتضرع واثابت وتوبه برایشان نازل نخواهد شد واگر وقتی که
بلا نازل شود ونعمت از ایشان زایل گردد بخدا پناه برند وتضرع نمایند بانیتهای
درست وسنتی نورزند در عبادت وبندگی وترک گناهان بکنند البته
خدا هر فاسدی را بایشان باصلاح می آورد وهر نعمتی را که از ایشان سلب نموده
بایشان برمیگرداند وحضرت صادق علیه السلام فرمود که سه چیز است که با هیچ
هیچ چیز ضرر نمیکند دعا کردن در هنگام بلاها وشدتها واستغفار کردن بعد از
گناه وشکر کردن در وقت نعمت ودر حدیث دیگر فرمود که حق تعالی دعاهای
مومنان را از جای چند مقرر کرده که گمان نداشته باشند زیرا که بنده هرگاه نداند که دعایش
از کجا میرسد دعا بسیار میکند ودر حدیث دیگر فرمود که هرگز احدی را چیزی عطا
فرمایند او را از چیز محروم نمیکردانند هر که را دعا دادند از اجابت محروم
نمیسازند وهر که را استغفار کرامت کردند توبه اش را قبول میفرمایند وهر که را
شکر عطا کردند نعمتش را زیاده میکنند وهر که را صبر دادند از اجر وثواب محروم
نمیکردانند بحث دویم در توضیح مجملی از شرایط واداب دعا است بدانکه چون
دعا میکاهد سخن گفتن وعرض نیاز کردنست بحضرت قاضی الحاجات
باید که آدمی معنی دعا را بداند وفهمیده وباحضور قلب دعا کند والا اقل الذی

که در حاجت طلبیدن از مخلوقین که در عجز و ناتوانی مثل اویند رعایت مینمایند همان
قدر را در حاجت طلبیدن از خداوند عظیم الشان که خالق و رازق و مالک جمیع
امور اوست رعایت کند و ظاهر است که اگر کسی حاجتی بمخلوقی عرض کند البته
چند چیز را رعایت میکند اول آنکه بداند که چه میگوید و اگر از روی مستی و بیخبری
حرفی گوید یا برزگی و دلش از آنچه گوید خبر نداشته باشد و اگر سیاستش نکنند
بسخنش نیز اعتبار نخواهند کرد پس در هنگام مناجات با خداوند خود باید که
دلش خبر داشته باشد از آنچه بر زبانش جاری میشود و از روی جد و جهد و
اهتمام طلب نماید و بحاجت خود بی اعتنا نباشد چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه منقول است که حق تعالی قبول نمیفرماید دعائی را که از دل غافل صادر
شود و فرمود که چون برای میت خود دعا کنید چنین دعا مکنید که دل شما از آن
غافل باشد و خبر نداشته باشد ولیکن باید که جهد و سعی کنید از برای او در دعا
و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که خدا مستجاب نمیکند دعائی را
که با دل سخت و صاحب قساوت دعا کنند و در حدیث دیگر فرمود که خدا مستجاب
نمیکند دعائی را که با دل فراموشکار غافل کنند پس هرگاه دعا کنید دلخود را با خدا
دارید پس تعیین کنید که دعای شما مستجاب است دویم آنکه کسی را که شخصی برای
دفع شداید با و پناه میبرد البته بپوستر ملازمت او میکند و در غیر حال شدت
با و پناه می برد تا در هنگام شدت و بلائی که رو دهد روی آن داشته باشد
که با و پناه برد همچنین باید که در درگاه خالق در حالت نعمت دعا و تضرع
کند و خدا را بسبب وفور نعمت فراموش نکند تا در حال شدتها و سختیها
که پناه با و برند حاجت بزودی برآورده شود با آنکه هیچ آفتی نیست که بنده را صد
هزار کونه احتیاج در امور دنیا و آخرت بجناب مقدس ایزدی نباشد چنانچه
بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که کسی که پیش از
نزول بلا بپوستر دعا کند چون بلا نازل شود دعایش مستجاب است و ملائکه

میگویند که این صدای آشنائیست دعای او را از آسمان منع نمیکنند و کسی که
پیش از نزول بلا دعا کند بعد از بلا دعایش مستجاب نیست و ملائکه میگویند
که ما این صدا را نمی شناسیم و در حدیث دیگر فرمود که میگویند که پیش از امر تو
کجا بودی و در حدیث دیگر فرمود که کسی که از نزول بلائی ترسد و پیش از
نزول آن بلا دعا کند برای دفع بلا خدا آن بلا را هرگز باو ننماید و در حدیث
دیگر فرمود که کسی که خواهد که دعای او در شدتها مستجاب شود باید که در
هنگام رخاء و نعمت دعا بسیار بکند و بر این مضمون احادیث بسیار است سیم
آنکه کسی که بمخلوقی حاجتی دارد خدمات شایسته برای او میکند که مرضی
طبع او کراهت دارد اجتناب مینماید تا چون حاجتی از او بخواهد برآورده
شود همچنین در درگاه خدا هر که عبادت و بندگی و اطاعت الهی بیشتر
کرده است دعایش باجابت نزدیکتر است چنانچه جناب مقدس نبوی
در این حدیث فرموده اند که دعاء بعمل صالح از بابت تیر انداختن از کمان بی زهست
و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که بهترین دعاها آنست که
صادر شود از سینه پاکیزه از عیبها و صفات ذمیمه و دل پرهیزکار و در زمانیکه
سبب نجات و یا خلاص در این اعمال خلاصی از عقاب حاصل میشود پس
هرگاه فزع و خوف بسیار شود پناه بخداوند خود برید و بسند معتبر منقولست
که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که حق تع میفرماید
که دعا کنید تا دعاء شما را مستجاب کردانم و ما دعا میکنیم و مستجاب نمی شود
حضرت فرمود که دعاء شما برای این مستجاب نمیشود که وفا نمیکنید ببیمانهائی که
حق تعالی از شما گرفته است در عمل نمودن باوامر و ترک نمودن مناهی و حق تع می
فرماید که وفا کنید ببعهد و پیمان من تا وفا کنم بعهد و پیمان شما و الله که اگر شما وفا
کنید از برای خدا خدا نیز وفا میکند از برای شما و از توقیعی بکاتبی منقولست که حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه و[illegible] لد حق تع وحی نمود بحضرت عیسی علی

او باشد و از خبرهائی که

بنیسنا

نبینا وعلیه السلام که بگو بکروه بنی اسرائیل که داخل خانهٔ از خانهای من نشوند مگر بادلهای
طاهر و پاك و دیدهای خاشع و دستهای پاکیزه از کثافت حرام و شبهه و بگو باشان
که بدانند که از هیچیك از شما دعائی مستجاب نمیکنم هرگاه مظلمهٔ کسی نزد او باشد
و در ابواب سابقه گذشت حدیثی که هرگه خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش
را حلال کند و این امر بسی ظاهر است که هرچند آدمی را قرب زیاده میشود دعایش
بقبول نزدیکتر است چنانچه نزد پادشاهان ظاهر هرکه قربش بیشتر است حاجتش
روان تر است و ایضاً چنانچه سابقاً تحقیق کردیم هرچند مناسبت میان فاعل
و قابل بیشتر میشود قابلیت استفاضه زیاده میشود و مانع که از فیض هست
از طرف قابلیت است هرچند قابلی که کامل تر میشود مانع کمتر میشود و قابلیت
رحمت زیاده میشود و فیض بیشتر فایض میشود چهارم از شرایط استجابت
دعا کمال معرفت بخداوند یست که از او حاجت میطلبد و سابقاً مجملی اشاره
کردیم که هرکسی خدا را بقدری از معرفت شناخته و در خور آن معرفت از او فیض
میبرد و از خداوند شناخته خود سوال میکند پس هرقدر که در مراتب قدرت
و رحمت و کرم و عظمت و جلال و سایر صفات کمال تمام تر و کامل تر می شناسد
تاثیرات این صفات باو زیاده عاید میگردد و با بعضی اشاره دارد آن حدیث
که باسانید بسیار منقولست که من نزد گمان بنده خودم که بمن دارد و
هرقدر که گمان او بمن نیکو تر است با او نیکو تر معامله می نمایم و بسند معتبر از
از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که جماعتی از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام سوال نمودند که چه علت دارد که ما دعا میکنیم
و دعاء ما مستجاب نمیشود حضرت فرمود که زیرا که شما کسی را دعا میکنید
که او را نمی شناسید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون دعا
کمان کن که حاجت تو در خانهٔ تست و در حدیث دیگر فرمود که اگر کسی از
شما خواهد که از خدا هر حاجتی که سوال نماید بر سبیل اکمل باید که از همگی مردم مایوس

وناامید باشند و امید از غیر خدا و نداشته باشند پس چون خدا این حالت را از دل او
یابد هر چه سوال کند باو عطا میفرماید و اینمعنی در باب سوال از مخلوقین هم ظاهر است
که هر که عظمت پادشاهی را بیشتر میداند و وسعت ملک و خزانه و کرم او را بیشتر
میداند توقع عطا از او زیاده دارد و پادشاه نیز در خور متوقع او و شناسائی او
باو عطا میکند و در این باب سخن بسیار است و این رساله گنجایش تفصیل ندارد
و پنجم از شرایط استجابت مبالغه و الحاح در دعاست و الحاح نزد مخلوق
باعتبار تنگی حوصله و قلت کرم ایشان بد نماست اما حق تعالی دوست میدارد
بسبب وسعت لطف و رحمت نامتناهی که نزد او در سوال مبالغه و الحاح
نمایند چنانچه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که والله
که الحاح نمی نمایند بنده مؤمنی بر خدا در حاجت خود مگر اینکه حق تعالی
حاجت او را بر می آورد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی مکروه
و دشمن میدارد الحاح کردن مردم را بیک دیگر در سوال و از برای خود این را
پسندیده و دوست میدارد که از او سوال نمایند و از غیر نزد او ست طلب نمایند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی رحم کند بنده را که طلب نماید
از حق تعالی حاجتی را پس الحاح نماید در دعا خواه مستجاب بشود دعای او و خواه
نشود و حضرت جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما فرمود که بنده چون
دعا میکند حق تعالی میفرماید در مقام برآوردن حاجت اوست مادام که استعجال
نکند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی مرا بندگان خود را میداند و در هنگامی
که او را دعا میکنند ولیکن دوست میدارد که حاجتهای خود را بیان کنند و ذکر کنند
نزد او و ششم از آداب دعا مخفی کردانیدن دعاست زیرا که کریمان مخفی حاجت را
طلبیدن دوستر میدارند و دعای پنهان با خلاص نزدیکتر و از ریا دورتر است
چنانچه از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام منقولست که یک دعا که مخفی
بجا آوری بهتر است از هفتاد دعا که اظهار نمائی و علانیه بجا آوری و اگر حاجت

عظیمی داشته باشد و استعانت بدعای مومنان بجوید و در مجامع ایشان دعا کند
نیز خوبست و اگر منظور ناچیز دانستن خود و حقیر شمردن دعای فرد باشد
و از ریا ایمن باشد در مجامع دعا کردن بهتر است و برکات انفاس مومنان و
اجتماع دعای ایشان بسیار است و خود را در میان رحمتهای عامی که بر ایشان نازل میشود
داخل گردانیدن خود عظیم است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که چهل نفر که جمع شوند و دعا کنند البته دعای ایشان مستجاب است و اگر چهل
نفر بهم نرسد چهار نفر که هریک ده مرتبه خدا را در حاجتی بخوانند البته حق تعالی
دعای ایشان را مستجاب میکند و اگر چهار نفر نباشند و یک نفر خدا را چهل مرتبه
در حاجتی بخواند البته خداوند عزیز جبار دعایش را مستجاب میگرداند و در حدیث
دیگر فرمود که چهار نفر جمع نمیشوند برای دعا مگر آنکه وقتی که متفرق میشوند
دعای ایشان مستجاب شده است و فرمود که بدرم را که حاجتی رو میداد
زنان و اطفال را جمع میفرمود و دعا میکرد و ایشان آمین میگفتند و در حدیث
دیگر فرمود که دعا خوانده و آمین گوینده در ثواب شریکند هفتم رعایت نمودن
اوقاتیست که مظنهٔ استجابت دعاست زیرا که حق تعالی بعضی از زمانها و مکانها را در استجابت
دخیل گردانیده است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که طلب
نمایید دعا را در چهار ساعت نزد وزیدن بادها و کردیدن سیاهها یعنی اول پیشین
نزد آمدن باران و نزد ریختن اولین قطره از خون مومن که شهید شود بر زمین
بدرستی که درهای آسمان را در این اوقات میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که
دعا در چهار محل مستجابست در نماز وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر
و بعد از نماز شام و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که غنیمت شمارید
دعا را در چهار وقت نزد خواندن قرآن و نزد اذان و نزد آمدن باران و نزد ملاقات
کردن و وصف برای شهادت و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست
که بهترین وقتها که خدا را بخوانید سحرهاست و منقولست که چون حضرت

صادق علیه السلام اراده طلب حاجتی داشتند نزدیک زوال شمس طلب میفرمودند و چون
این اراده میفرمودند اولا جزئی تصدق میکردند و خود را بوی خوش خوشبو
میکردند و بمسجد میرفتند و حاجات خود را میطلبیدند و حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه فرمود که حق تع از بندگان خود دوست میدارد هر بنده را
که بسیار دعا کند پس بر شما باد بدعا کردن در سحر تا طلوع آفتاب بدرستی که
ساعتیست که درهای آسمان گشوده میشود و روزیها قسمت میشود و
عظیم براورده میشود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که در شب ساعتی هست
که هر که توفیق بیابد که دران ساعت نماز کند و خدا را بخواند البته دعایش مستجابست
در هر شبی که باشد و آن بعد از نصف شبست تا بقدر سدس شب بگذرد و در حدیث
دیگر فرمود که سه وقتست که حاجت بنده از خدا محجوب نمیشود بعد از نماز
واجب و نزد آمدن باران و نزد ظاهر شدن معجزه از حجتهای خدا در زمین
و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که کسی را که بسوی پروردگار
خود حاجتی باشد دو سه ساعت طلب نماید در روز جمعه در ساعتی که زوال
شمس میشود که دران وقت بادها رحمت میوزد و درهای آسمان گشوده
میشود و رحمت الهی نازل میگردد و خروس باوانی میآید و یک ساعت در آخر شب
نزدیک طلوع صبح بدرستی که در سحر دو ملک ندا میکنند از جانب حق تع که ایا کسی
هست که دراین وقت توبه کند تا توبه اش را قبول کنیم ایا کسی هست که سوال کند و باو
عطا کنیم ایا کسی هست که طلب مغفرت کند تا گناهش بیامرزیم ایا کسی هست که
حاجتی داشته باشد عرض کند تا حاجتش را براورم پس اجابت نماید در آن وقت
داعی خدا را طلب نماید روزیها در ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب کم از دخیله
تراست در روزی از سفرها کردن برای تجارت و آن ساعتیست که خدا قسمت
روزی میان بندگان خود میفرماید و فرمود که درهای آسمان را برای شما میگشایند
و در پنج وقت نزد آمدن باران و جهاد فی سبیل الله و نزد اذان و نزد خواندن

بنزد زوال آفتاب و نزد طلوع صبح و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ساعتی که
دران ساعت دعا مستجاب میشود در روز جمعه وقتیست که امام از خطبه
فارغ میشود تا وقتی که مردم بنماز برخیزند و ساعت دیگر آخر روز جمعه است
تا قرب رفتن آفتاب و در حدیث دیگر فرمود که ساعت استجابت اول زوال است
و از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه و آله منقولست که حضرت
فاطمه صلوات الله علیها فرمود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم
که میفرمود که در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی که دران ساعت
از خدا چیزی طلب نماید البته باو عطا میفرماید گفتم یا رسول الله کدام ساعتست
فرمود که وقتی که نصف قرص آفتاب فرو رود پس حضرت امام زین العابدین
علیه السلام فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام بغلام خود میفرمود که برو
بر بلندی و چون ببینی که نصف قرص آفتاب غروب کرد مرا اعلام کن که
من دعا کنم و بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که
بر تو باد بدعا کردن در وقتی که در سجود باشی که بنده در سجود از جمیع احوال
بخدا نزدیک تر است هشتم از شرایط و آداب دعا تضرع و زیادتی مذلت و
شکستگی است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر گاه شما را
وقت بهرسد دعا کنید که دل ارقت حاصل نمیشود مگر وقتی که از برای خدا خالص
گردد و متوجه خدا شود و آن علامت استجابتست و در حدیث دیگر
فرمود که چون بدت تو بچشمت خیره آید و بلرزد و چشمانت گریان شود پس
در دعا اهتمام کن که رحمت الهی متوجه تو گردیده و هنگام اجابت است
و در حدیث دیگر فرمود که اگر از موری خایف باشی یا حاجتی بخدا داشته
باشی پس اول خدا را بزرگی و عظمت یاد کن و براو ثنا کن چنانچه او سزاوار است
و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت خود را بطلب و خود را بگریه
بدار و سعی کن که گریه کنی اگرچه بمقدار سر سوزنی باشد بدرستی که بدرستی میفرمود

بعشوره

کر نزدیکترین حالات بنده بخدا در هنگام ایست که در سجده باشد و گریان باشد
و تضرعاتی که بدست میباشد در حالت دعا موافق احادیث معتبره است که
اگر هنگام رغبت و رجا باشد کف دست را بسوی آسمان کنی چنانچه دست
پیش کسی میداری که چیزی بدستت دهد و اگر حالت خوف و بیم باشد پشت
دستها بآسمان میداری یعنی من از اعمال خود ناامید شده ام و از کثرت
اعمال روی طلب از تو ندارم و در حالت تضرع انگشت سبابهٔ راست را بجا
راست و چپ حرکت میدهی که نمیدانم که از اصحاب یمینم و یا از اصحاب شمال
و از نیکوکاران نام نزد تو یا از بدکاران و در هنگام تبتّل و انقطاع انگشت
سبابهٔ دست چپ را بلند میکنی مانند کسی که بابرام چیزی از کسی طلبد یا اشاره
باینست که نمیدانم که مرا بلند خواهی کرد یا پست خواهی گذاشت و در هنگا
که گریه بسیار شود و اسباب و علامات اجابت ظاهر گردد دستها را از جانب بر خود
بلند میکنی یا از پیش روی خود پیش میبری که گویا حاجتم را داده اند و دست
فرا میکنیم که بگیرم ای عزیز ببین که حق تعالی با آنمرتبه جلال و عظمت و استغنا
و بی نیازی با گدایان خوان احسانش چه نحو سلوک کرده و ایشانرا رخصت
چه کستاخیها داده و بآن رفعت شان خود را چه نزدیک گردانیده باین وسائل
بندگانرا باشنائی خود خوانده و بندگان با نهایت احتیاج و پستی چه مستغنیا
با پروردگار خود سلوک مینمایند و روا از چنین خداوند کریمی که پیوسته خوان
احسانش برای نیکوکار و بدکار کشیده رو میگردانند و روی بحاجتمندان و لئیمان
ممکنات می برند و از رحمتها خداء خود را محروم میگردانند نهایت بدانکه کسی را که حاجتی
بدرگاه بزرگی باشد اول بستاوالان و دربانان آن درگاه را از خود خشنود میگردا
گرد حول مجلس پادشاه او را بآسانی حاصل شود و حاجتش زودتر برآورده شود
چنانچه از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمود که هرگاه احدی
از شما بیمار میشود طبیب را میطلبد و باو چیزی میدهد و اگر حاجتی بپادشاهی

دارد

دارد رشوة بدربانان میدهد پس اگر حاجتی بخدا داشته باشد باید تصدق بکند
خواه کم وخواه بسیار دوم انکه اگر کسی حاجتی دارد کاه هست که درد رکاه هست
که درد رکاه کریمان حاجت دیگران را وسیلهٔ حاجت خود میکند باینکه او احاجت
دیگران را مقدم میدارد تا کرامت کریم را خوش آید که او اهتمام بشان دیگران زیاده از
خود دارد و این معنی موجب زیادتی روائی حاجت اوست یا انکه ان حاجتی که خود
برای دیگران میطلبد پس تا کریم بداند که با وجود احتیاج خود بحاجت
برای دیگران میطلبد پس احاجت دیگران را برای او نیز بروجه اکمل روا کند یا انکه در
هنگام حاجت خواستن دیگران را با خود شریک میکند و این معنی نیز خوش
آیندهٔ طبع کریمانست که آدمی همین در فکر خود نباشد و دیگران را در وقتی که
احسانی باو میرسد فراموش نکند چنانچه حق تع در سورهٔ فاتحه چنین تعلیم
بندگان فرموده است که در عرض عبادت و طلب استعانت دیگران را با خود
شریک کنند و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که چون یکی از شما دعا کند
دعا را عام بکند و مخصوص خود نکرداند که دعا باستجابت نزدیکتر میشود و بسند
معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که چهل مومن را
مقدم دارد و از برای ایشان دعا کند پس از برای خود دعا کند دعاش مستجاب
میگردد و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هیچ دعائی زودتر مستجاب
نمیشود از دعائی غایبی از برای غایبی و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود
که نزدیکترین دعاها باجابت دعای مومنست که از برای برادر مومن خود کند
غایبا از پس ملکی موکلست بدعای او که میگوید آمین و از برای تو خدا دو برابر انچه
از برای برادر خود دعا کردی عطا میفرماید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
دعا از برای برادر مومن خود غایبانه کردن باعث زیادتی روزی میشود و
بلاها را دفع میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هر مومنی
که برای مومنین و مومنات دعا کند خدا بعدد هر مومنی که از شتر است

وخواهد آمد از اول تا آخر دنیا مثل انچه برای ایشان دعا کرده است باو برگرداند و بنده
که بنده را در قیامت شما مرکنند که بجهنم برند پس ملئکه او را گویند که بجهنم برند و در احوال
مومنان و مومنات گویند که پروردگار این بنده در دنیا برای ما دعا میکرد ما را
شفاعت ده در حق او پس خدا ایشان را شفیع او کند و او بشفاعت ایشان
نجات یابد و از ابراهیم بن هاشم منقولست که گفت عبد الله بن جندب را در عرفات
دیدم که هیچکس وقوف را از او بهتر بجا نیاورد پیوسته دست باسمان بلند کرده
و آب دیده اش بر دو طرف رویش جاری بود بحدی که بر زمین میریخت و چون
مردم از وقوف فارغ شدند و برگشتند باو گفتم که هرگز وقوف بخوبی وقوف تو
ندیده ام گفت والله که دعا نکردم مگر از برای برادران مومن خود زیرا که از حضرت
امام موسی کاظم صلوات الله علیه شنیدم که میفرمود که هر که برای برادر مومن خود
دعا کند در غیبت او از عرش او را ندا کنند که از برای تو باد صد هزار برابر انچه از برای
او دعا کردی و نخواستم که صد هزار برابر محقق مضمون را ترک کنیم برای یکی که ندانم
مستجاب میشود یا نه و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقولست
که هر گاه که ملائکه میشنوند که مومنی برای برادر مومن خود دعا میکند
غایبانه یا او را بنیکی یاد میکند باو میگویند نیکو برادری هستی تو از برای
برادر خود دعای خیر از برای او میکنی و او از تو غایبست و او را بنیکی یاد میکنی
حق تعالی بتو عطا فرماید و برابر انچه از برای او دعا کردی و بر تو تنا گفت دو
برابر انچه تو بر برادر خود تنا گفتی و تراست فضل و زیادتی بر او و اگر بشنوند
که برادر خود را بدی یاد میکند و بر او نفرین میکند باو میگویند که بد برادری
هستی برای برادر خود باز ایست از بد گوئی و نفرین او ای انکسی که خدا کناهان
و عیبهای ترا پوشیده است و متوجه احوال خود شو و بعیوب خود نظر کن
و خدا را شکر کن که عیبهای ترا پوشیده است و بدانکه خدا بنده خود را باز
تو میشناسد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون ظلمی بر کسی

واقع شود و او نفرین کند بر کسی که بر او ظلم کرده است حق سبحانه و تعالی میفرماید که شخصی
دیگر هست که گمان میکند که تو بر و ظلم کرده و ترا نفرین میکند اگر میخواهی نفرین ترا
و او را هر دو مستجاب کنم و اگر میخواهی هر دو را تاخیر کنم تا عفو و رحمت من هر دو را
فرا گیرد یازدهم از جمله آداب دعا آنست که خدا را پیش از طلبیدن حاجت
به بزرگواری و عظمت وجود و کرم ستایش کند و نعمتهای او را بر خود
و بر دیگران یاد کند و او را بر آن نعمتها شکر کند چنانچه اگر کسی بنزد بزرگی
میرود که مطلبی عرض کند از آداب نیست که ابتدا شروع بمطلب کند بلکه
آداب آنست که پیش از مطلب او را ستایشی درخور بزرگواری او بکند و
حق تع در سورهٔ کریمهٔ حمد این آداب را تعلیم فرموده است که پیش از عرض
حاجت حمد و ثنا فرموده و خود را بربوبیت و رحیمیت و سایر صفات
لطف و رحمت ستایش فرموده و بعد از آن عبادت را بوسیلهٔ امام الحاجات
عرض کرده زیرا که حاجت طلبیدن را از مغانی درخور توانائی خود کذرانیدن
مناسب است و بعد از آن طلب استعانت و هدایت را تعلیم فرموده
و ایضا حمد الهی بر نعمتهای خود نمودن موافق وعدهٔ الهی موجب مزید
نعمت است و حسن طلبیست که تو خداوندی که پیوسته احسان کرده
اکر اکنون نیز احسان نمائی بعید نیست و نعمتهای خدا را بر دیگران یاد کردن
نیز حسن طلبست که چون بهمه عالم احسان کرده سزاوار است که بمن نیز
احسان کنی چنانچه شخصی نزد بزرگی میرود و قصیدهٔ یا نثری بر او میخواند
و کرمهای او را یاد میکند که بر او نیز کرم کند و لهذا وارد شده است که بهترین
دعاها الحمد لله است و ایضا چون کناهان آدمی موجب محرومی از خیرات
و سعادات است پیش از دعا استغفار از کناهان باید کرد تا موجب رفع
موانع شود و بحمد و ثنا او را قریب بجناب مقدس ایزدی حاصل شود که
حاجتش برآورده شود و بر این مضمون احادیث بسیار است چنانچه

منقولست که مفضل بن عمر بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه عرض نمود
که دعای جامعی تعلیم من فرما حضرت فرمود که حمد الهی بکن که چون حمد الهی
کردی هر که نماز میکند میگوید که سمع الله لمن حمده یعنی خدا مستجاب کرد دعای
حمد کنندگان خود را و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه یکی از شما خواهد
که از خداوند خود حاجتی سوال نماید از حاجتهای دنیا و آخرت باید که ابتدا
کند بثنا و مدح خداوند عالمیان و صلوات بر محمد و آل محمد بعد از ان حاجت
خود را بطلبد و در حدیث دیگر فرمود که اول خدا را بصفات کمال مدح کن
پس ثنا بگو او را بر نعمتها و شکر کن پس اقرار بگناه خود کن بعد از ان سوال کن
و الله که هیچ بنده از گناه بد بر نمی آید مگر باقرار بگناهان خود و در حدیث
دیگر فرمود که هرگاه حاجتی داشته باشید حمد و ثنای پروردگار خود
بگویید بدرستی که کسی که حاجتی از پادشاهی طلب مینماید از برای او مهیا
میکند از ستایش بهترین سخنانی را که بر آن قدرت دارد که او را بآن سخن ستاید
و فرمود که بدرستی که شخصی داخل مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد
و دو رکعت نماز کرد و از خدا حاجتی سوال کرد حضرت فرمود که این بنده تعجیل
کرد بر خداوند خود و دیگری آمد و دو رکعت نماز گذارد و بعد از ان خدا را ثنا
گفت و صلوات بر پیغمبر فرستاد حضرت فرمود که حاجت خود را بطلب
که خدا عطا میفرماید و از دهم از شرایط دعا صلوات فرستادنست بر محمد
و آل محمد زیرا که اگر کسی حاجتی بدرگاه پادشاهی دارد مناسب اینست که تحفه
برای مقربان آن پادشاه بفرستد تا ایشان شفیع او باشند و اگر ایشان هم
شفاعت نکنند چون ان پادشاه مطلع میشود که با ایشان تحفه داده و
مقربان او را نوازش فرموده او را خوش می آید و حاجتش را روا میکند و ایضا
کسی که محبوب بزرگ واریست نزد آن بزرگوار مدح او کردن و از برای او مطلب
طلبیدن هر چند محتاج آن نباشد سبب صلوات موجب قبولی دعا میگردد و نکته

لطیف کامله در این باب بیان شفاعت کبری گذشت و تفصیل این سخن باد در شرح
صحیفه کامله بیان کرده ایم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که دعا محجوب است از آسمان و مستجاب نمیشود تا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد
و در حدیث دیگر فرمود که هر که دعا کند و پیغمبر را یاد نکند دعا بر بالای سرش
ایستاده بال میزند و چون صلوات فرستاد بالا میرود و در حدیث دیگر فرمود که
هر که را بخدا حاجتی باشد اول صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بعد از آن حاجت
خود را بطلبد پس در دعاء خود را ختم کند بصلوات بر محمد و آل محمد بدرستی که خدا
کریمتر است از اینکه دو طرف دعا را قبول فرماید و میان را رد کند و نیز اگر صلوات
بر محمد و آل محمد اثبر مقبولست و رد نمیشود و فرمود که چون نام پیغمبر مذکور
شود بسیار بر او صلوات فرستید که هر که یک صلوات بر او بفرستد خدا
حق تعالی بر او هزار صلوات بفرستد
درهزار صف از ملائکه و هیچ خلقی نماند مگر آنکه بر او صلوات فرستند بسبب
صلوات خدا و ملائکه بر او پس کسی که بچنین رحمتی رغبت ننماید او جاهل
و غافل است و خدا و رسول و اهل بیت از او بیزارند و حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که صلوات بر من و اهل بیت من نفاق را بر طرف میکند و بروایت
دیگر فرمود که صداهای خود را بلند کنید بصلوات بر من که نفاق را زایل میکرداند
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه بگوید
یا ربّ صلّ علی محمّدٍ و آل محمّدٍ صد حاجت او برآورده شود که یکی حاجت
از حاجتهای دنیا باشد و بروایت دیگر فرمود که هیچ عملی در میزان اعمال سنگینتر
از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و بدرستی که شخصی را در قیامت اعمالش را
بمیزان میگذارند سبک می آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله صلوات خود را
در میزان او میگذارد سنگین میشود و بر اعمال بدش زیادتی میکند و بسند معتبر
منقولست که حضرت صادق علیه السلام بصباح بن سیابه فرمود که میخواهی
ترا چیزی تعلیم نمایم که خدا بسبب آن رو ترا از آتش جهنم نگاهدارد گفت

بلی فرمود که بعد از نماز صبح صد مرتبه بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد تا خدا روی
ترا از آتش جهنم نگاهدارد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که هر که در روز جمعه صد مرتبه بر من صلوات بفرستد
حق تعالی شصت حاجت او را برآورد سی حاجت دنیا و سی حاجت آخرت
و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که چون
شب جمعه میشود نازل میشوند از آسمان ملائکه بعدد ذرات هوا با
مورچگان و قلمهای طلا و لوحهای نقره در دست دارند و نمی نویسند تا روز
شنبه عملی را بعد از صلوات بر محمد و آل محمد پس در این شب و روز بسیار
صلوات بفرستید و فرمود که سنت موکده است که در هر روز جمعه بر محمد
و اهل بیت او هزار مرتبه صلوات بفرستد و در روزهای دیگر صد مرتبه
و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که هیچ عملی در روز جمعه
بهتر نیست از صلوات بر محمد و آل محمد و بسند دیگر منقول است که هر که بعد از
عصر در روز جمعه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین
بافضل برکاتک و السلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته حق تعالی صد هزار
حسنه در نامهٔ اعمالش ثبت نماید و صد هزار گناه را محو فرماید و صد هزار
حاجتش را برآورد و صد هزار درجه برای او بلند کند و روایت دیگر است
که اگر هفت مرتبه بخواند خدا بعدد هر آینده حسنه باو عطا فرماید و عملش
در آن روز مقبول گردد و چون در قیامت مبعوث شود در میان دو چشمش
نوری ساطع باشد و در بعضی احادیث این زیادتی هست که و السلام علیه و علیهم
و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته و هر یک را که بخوانند خوب است
و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که هر که قادر باشد بر چیزی که کفاره گناهان
خود را بدهد صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستد که گناهانش را درهم
میشکنند و حضرت امام علی نقی علیه السلام فرمود که حق تعالی ابراهیم را خلیل

صلوات الله و بارکاته علیهم بافضل

خود گردانید

خود کرد آید برای انکه صلوات بر محمد و آل محمد بسیار میفرستاد و بسند معتبر
از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که باین نحو بر محمد و آل محمد
صلوات فرستد که صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع
خلقه علی محمد و آل محمد والسلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته از گناهان
پاک شود مانند روزی که از مادر متولد شده باشد و از حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه بسندهای معتبره منقولست که چون عطسه
کنید بگویید الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته و بسند معتبر
دیگر منقولست که کسی که صدای عطسهٔ کسی بشنود و حمد الهی بکند
و صلوات بر پیغمبر و اهل بیتش بفرستد هرگز بدرد دندان و درد چشم مبتلا
نشود و بسندهای بسیار هست که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که فرمود که هر که صلوات فرستد بر من و بر اهل من صلوات نفرستد بوی بهشت را
نشود با انکه بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده میشود و بسند معتبر
از انحضرت منقولست که بحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود
که بشارت میدهم ترا که جبرئیل مرا خبر داد که کسی که از امت من صلوات بر من
بفرستد و بعد از ان صلوات الله بر او من بفرستد درهای آسمان برای او گشوده
میشود و ملائکه هفتاد صلوات بر او میفرستند و اگر گناهکار باشد گناهانش
میریزد و حق تع میفرماید که لبیک ای بنده من و سعدیک ترا اجابت کردم
و مدد و اعانت تو می نمایم و بملائکه میفرماید که ای ملائکه من شما هفتاد صلوات
بر او فرستادید من هفتصد صلوات بر او میفرستم و اگر بر من صلوات
بفرستد و اهل بیت من صلوات بفرستد میان صلوات او و آسمان هفتاد
حجاب بهم رسد و حق تعالی میفرماید که لا لبیک و لا سعدیک اجابت نمیکنم
و ترا مدد و اعانت نمی نمایم ای ملائکه من دعای او را بالا میاورید مگر اینکه
بپیغمبر من عترت او را ملحق گرداند پس دعاء او پوشیده در حجاب است

ل
بود ماسته

همچنانکه بر اثار درختان میریزد

تا ملحق گرداند بمن اهل بیت مرا و طاهر احادیث معتبره انست که هر وقت که نام
مبارک آنحضرت مذکور شود صلوات بر او و بر آل اطهار او فرستادن واجبست
و در احادیث معتبره وارد است که فرمود که کسی که من نزد او مذکور شوم
و صلوات بر من نفرستد گناهانش آمرزیده نشود پس او دور است از رحمت
الهی و در حدیث دیگر فرمود که بخیل و بدترین بخیلان کسی است که من نزد
او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد و در حدیث دیگر فرمود که هر که
صلوات مرا فراموش کند راه بهشت را گم کرده است و بسند معتبر از مالک
جهنی منقولست که گفت من کاله بدست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
دادم حضرت گرفتند و بو کردند و بریدیهای خود گذاشتند و بعد از آن
فرمودند که هر که کاله را بگیرد و بو کند و بر چشمانش گذارد و بگوید اللهم
صل علی محمد و آل محمد هنوز آن کاله را بر زمین نگذاشته خدا او را بیامرزد
نجم سیم در بیان مستجاب نشدن بعضی از دعاها بدانکه چون حق سبحانه و تعالی
وعده فرموده است که دعاهای بندهای بندگان خود را مستجاب گرداند
البته خلف در وعده الهی نمیباشد پس اینکه بعضی از دعاها اثر استجابتش
ظاهر نمیشود بچند وجه جواب میتوان گفت اول آنکه چون حق تعالی حکیم
علیم است کارهای او البته منوط بحکمت و مصلحت میباشد پس وعده
که فرموده بشروط بحکمتست یعنی اگر مصلحت شما باشد مستجاب میکنم
چنانکه اگر کریمی گوید که هر که از من چیزی میطلبد عطا میکنم و شخصی
بیاید و گوید افعی کشنده بدست من بده یا زهر قاتلی را بده که بخورم و
ان سائل ضرر را نمیداند و دادن تو موجب هلاک او گردد البته عطا
نکردن در چنین حالی بکرام نسبت بلکه عطا کردن جور است و ظاهر است
که اکثر آرزوهای خلایق موجب ضرر ایشان است و نمیدانند و از روی
جهالت سوال مینمایند و حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه

دعای طلب حاجات صحیفه کامله بابتیعنی اشاره فرموده که ای خداوندی که متبدل
نمیشود حکمت او و اسبابها اگر کسی گوید که هرگاه چنین باشد دعا چه فائده
دارد زیرا که هرچه صلاح بندگان در دانست البته حق تع بعمل می آورد جواب
میگوئیم که ممکنست یک امری بدون دعا مصلحت در عطای او نباشد و مصلحت
مشروط بدعا باشد پس امور بر سه قسم است بعضی انست که بدون دعا
مصلحت در عطای آن هست از بدون دعا کرامت میفرماید و بعضی
هست که با دعا نیز مصلحت در دادن آن نیست از اول مطلقا منع میفرماید
و بعضی هست با دعا مصلحت در عطای آن هست و بی دعا مصلحت نیست
چنین امری عطایش موقوف بدعاست و چون آدمی تمیز میان این امور
بعقل خود نمیتواند کرد باید که در جمیع امور محتمله که بعقل خود خوب داند
دعا بکند و اگر حاصل نشود از دعا مایوس نشود و بداند که البته صلاح
او در آنچر نشوده که حق تع دعایش را مستجاب نکرده یا آنکه اصل دعا کردن
عبادتیست بهترین عبادتها و موجب قرب میشود چنانچه حضرت صادق
علیه السلام فرمود که دعا کن و مکو که آنچر شده است خواهد شد بدرستی که
دعا عبادتست و تفصیل این کلام بعد ازین انشاء الله مذکور خواهد شد
وجه دویم آنست که هر چیز را شرطی چند می باشد و مانعی چند می باشد که
تا آن شرایط بعمل نیاید و آن موانع برطرف نشود ثمرهٔ بر آن فعل مترتب نمیشود
مثل آنکه حق تع فرموده که نماز کنید تا شما را بیامرزم نماز را شرایط هست که
اگر بدون آن شرایط بعمل آورد مقبول نیست پس اگر کسی نماز بی وضو بکند نماز
نکرده است و مستحق آمرزش نیست و همچنین مانعی چند از تاثیر میدارد
چنانچه فرموده اند که نماز موجب قربست اگر کسی نماز کند و جمیع قبایح را بجا
آورد تا اثر آن قبایح که موجب بعد و حرمانست مانعست از تاثیر نماز در
قرب و همچنین اگر طبیبی گوید که ریوند مسهلست یعنی اگر با شرایطی که

مقرر است بخورند و چیزی که منافی عمل او باشد بجا نیاورند اسهال میکند پس اگر
کسی
ریوند را بدون سحق که یکی از شرایط عمل آنست یا بابک مثقال تریاک که منافی
عمل است بخورد و عمل نکند گفته طبیب خطا نشده خواهد بود همچنین
دعا را شرایط هست چنانچه سابقا دانستی از تضرع و زاری و اهتمام و
خداشناسی و عبادت و ترک معاصی و خوردن حلال و تقدیم حمد و ثنا
و صلوات و غیر اینها از شرایط و رفع موانع که گذشت پس هر یک از انها که
اخلال کند دعایش مستجاب نشود و منافات با وعدهٔ الهی ندارد و چون
این معنی در ضمن احادیثی که سابقا در باب شرایط مذکور شد بوضوح پیوست
بهمین اکتفا می نمائیم و جزییم انست که گاه هست که حق تع دعائی را مستجاب
میفرماید و مصلحت در تاخیر ان میداند یا برای اینکه در این وقت باو ضرر
میرساند یا میخواهد که او دعا کند و درجات او در مراتب قرب زیاده گردد و اگر
بزودی حاجت او را
و در ترک دعا میکند و بان درجات عالیه فایز نمیگردد
و بسا باشد که حاجت مومنی را مستجاب کرداند و بعد از چندین سال باو دهند
چنانچه منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که ایا میشود که
دعاء کسی مستجاب شود و در رسانیدن باو تاخیر شود فرمود که بلی تا بیست
سال و در حدیث دیگر فرمود که از وقتی که موسی و هارون بر فرعون و قومش
نفرین کردند و حق تعالی فرمود که دعای شما مستجاب شد تا وقتی که خدا و قوم
را هلاک کرد چهل سال گذشت و بسند صحیح منقولست که ابن ابی نصر بخدمت
حضرت امام رضا ع عرض نمود که چندین سالست که از خدا حاجتی
سوال میکنم و روا نمیشود و از دیر شدن اینحاجت در دلم جزیی بهم رسیده
حضرت فرمود که ای احمد زینهار که شیطان ترا از بخود راه مده که ترا از رحمت
خدا نا امید گرداند بدرستی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرمود که بدرستی
که مومن از حق تع حاجتی سوال میکند تا او را مستجاب او را برای اینکه دوست
و خدا تا خیر میفرماید

میدارد

میدارد شنیدن او از دعا و ناله و زاری او را پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که
والله که انچه خدا تاخیر میکند از مومنان منع میفرماید در دنیا و در اخرت
بایشان میدهد بهتر است از برای ایشان از انچه در دنیا بایشان میدهد بدرستی
که حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرمود که سزاوار اینست که دعای مومن در هنگام
نعمت و رضا مثل دعای او باشد در وقت شدت و بلا و چنین نباشد که همین که
باو عطا کنند سست شود و دعا را کم کند پس باید که مومن را هرگز از دعا ملال حاصل
نشود بدرستی که دعا را رتبه و منزلت عظیم نزد خدا هست و بر تو باد بصبر کردن
در بلاها و تنگیها و طلب حلال نمودن و صله رحم کردن و زیرکار که به پرهیز از عداوت
نمودن و معارضه کردن با مردم بدرستی که ما اهل بیت صله میکنیم با کسی که
از ما قطع میکند و احسان میکنیم با کسی که با ما بدی میکند پس والله که در این
امر عاقبت نیکو مشاهده مینمائیم و بدانکه صاحب نعمت در دنیا اگر سوالی کند
و باو عطا کنند دیگر چیزی غیر او سوال خواهد کرد و نعمت الهی در نظر او سهل خواهد شد
و چون نعمت الهی بر مسلمانی بسیار شد او را خطر عظیم هست بجهت حقوقی که
از خدا بر او واجب میشود و بیم آن هست که فریفته شود و حقوق الهی را ادا ننماید
و موجب طغیان او گردد بگو من که اگر من سخنی بتو بگویم اعتماد بر گفته من خواهی
کرد گفتم فدایتو گردم اگر بفرموده تو اعتماد نکنم بگفته که اعتماد خواهم کرد و حال
انکه تو حجت خدائی بر خلق فرمود که پس اعتماد بفرموده خدا بیشتر داشته باش
بدرستی که خدا بتو وعده کرده است یا خدا نفرموده است که چون بندگان
از تو سوال نمایند از حال من بگو که من بایشان نزدیکم مستجاب میکنم دعای دعا
کننده که مرا بخواند و میفرماید که ناامید مشوید از رحمت الهی و میفرماید
که خدا وعده میکند شما را مغفرت عظیم از جانب خود و فضل بسیار پس
باید که اعتماد شما بر خدا زیاده باشد از اعتماد بر دیگران و در خاطر خود راه ندهید
بغیر از گمان نیک بخدا و تدخود تا گناهان شما آمرزیده شود و از حضرت صادق

علیه السلام منقولست که بسیار است که حق تع دعای شخصی را مستجاب میفرماید
و تاخیر می نماید مدتی تا او زیاده دعا کند و در حدیث دیگر فرمود که گاه هست که
بنده دعا میکند پس حق تع میفرماید بدو ملک که موکلند باو که من حاجت
او را مستجاب کردم ولیکن الحال باو مدهید تا دعا کند که من دوست میدارم
که او از بنده من زاری و گاه هست که بنده دعا کند پس حق تع میفرماید که زود حاجتش را
بدهید که من صدای او را دشمن میدارم و در حدیث دیگر فرمود که پیوسته
مومن باخیر و حالت نیکوست و امیدوار رحمت حق تع است مادام که
استعجال نکند که ناامید شود و ترک دعا کند راوی گفت که چگونه استعجال کند
فرمود که استعجال آنست که گوید که اینقدر مدت دعا کردم و اجابت را نمی بینم
و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که روزی
حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در کوه بیت المقدس میگشت که چراگاهی برای
گوسفندان خود پیدا کند ناگاه صدای شخصی بگوشش رسید از پی صدا رفت
دید که شخصی مشغول نماز است و طولش دوازده شبر است چون فارغ شد
حضرت خلیل علی نبینا و علیه السلام از او پرسید که ای بنده خدا از برای که نماز
میکنی گفت از برای خدای آسمان حضرت ابراهیم پرسید که ایا بغیر تو کسی از قوم
تو باقی مانده است گفت نه پرسید که خوراک تو از کجا بدستت می آید گفت
در تابستان میوه این درخت را جمع میکنم و در زمستان بان معاش میکنم
فرمود منزلت در کجاست اشاره بکوهی کرد که در برابر بود حضرت ابراهیم فرمود
که مرا با خود نمی بری که امشب با تو بسر بریم گفت در میان راه آب عظیمی هست
که نمی توان گذشت حضرت ابراهیم فرمود که تو چگونه عبور میکنی گفت بر روی
آب راه میروم حضرت فرمود مرا با خود ببر شاید که خدا من هم این کرامت بمن
کند بر روی آب راه روم چنانکه بتو کرامت فرموده پس عابد دست حضرت را
گرفت و باهم رفتند چون بآب رسیدند هر دو بر روی آب روان شدند

وگذشتند چون بخانه عابد رسیدند حضرت ابراهیم فرمود که کدام روز عظیم تر است
عابد گفت که روز جزا که مظالم بندگان را از یکدیگر میگیرند حضرت فرمود که
بیا که دست برداریم و خدا را بخوانیم که ما را از شر آن روز ایمن گرداند عابد گفت که
دعاء مرا چه میکنی والله که سر ساست که برای مطلبی دعا نمیکنم و هنوز مستجاب
نشده است حضرت ابراهیم فرمود که میخواهی که ترا خبر دهم که برای چه دعاء
ترا حبس کرده اند گفت بلی فرمود که حق سبحانه و تعالی چون بنده را دوست میدارد
دعای او را حبس مینماید و زود بر نمی آورد تا او را بسیار مناجات کند و از جناب
مقدس او سوال نماید و تضرع کند و چون بنده را دشمن میدارد دعایش را زود
مستجاب میکند یا نا امیدی در دل او می افکند که دیگر دعا نکند بعد از ان فرمود
که حاجت تو چه چیز بود گفت که روزی کلاغ کوسفندی بر من گذشت پسری
نیکو روئی با آن کلاغ بود و آن پسر کیسوی مشکبوئی داشت پرسیدم که این کوسفند
از کیست گفت از ابراهیم خلیل الرحمان پس من دعا کردم که خدایا اگر ترا در زمین
خلیلی و دوستی هست بمن بنما ابراهیم فرمود که خدا دعای ترا مستجاب کرد تا
منم ابراهیم دوست خداوند رحمان پس حضرت با او معانقه فرمودند و چون
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مبعوث شدند مصافحه مقرر شد و خبر
چهارم آنست که حق سبحانه و تع بعضی از بندگان را که حاجتی طلبند و صلاح
ایشان در آن نباشد اضعاف مضاعفه احاجت را در دنیا و آخرت بایشان
کرامت میفرماید پس دعای ایشان را رد نفرموده و حاجت ایشان را بروجه
اکمل روا کرده است چنانچه اگر کسی از پادشاهی فلسی طلب نماید و آن پادشاه در
عوض جواهری یا عطا کند که صد هزار تومان قیمت آن باشد هیچ عاقل نمیگوید
که حاجت او را رد کرده است بلکه او را مدح میکنند که اضعاف اضعاف آخر
سایل طلبیده باو عطا فرموده پس درد رگاه پادشاهان اینگدایان جاهل
و سایلان نادان مطالب خسیسه را منظور خود میگردانند و از حق تع سوال

مینمایند وآن کریم علی الاطلاق نعمتهای بی انتها ورحمتهای بیعدد واحصا در برابر
آن عطا میفرماید وقدر انها را نمیدانند واز عدم حصول آن مطلب خسیس
شکایت مینمایند امّا انچه در اخرت بایشان کرامت میفرماید درجات
رفیعه ومراتب عالیه بهشت است که نامزد محرومان حاجات دنیا وناکامان
عرصه زیستی وفنا کرده اند چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام
منقولست که بدرستی که گاه هست که بنده در حاجتی خدا را میخواند وحق تع
میفرماید که اجابت دعاء او را تاخیر کنید که من مشتاق واز او ودعای او یم پس
چون روز قیامت میشود حق تع میفرماید که ای بندهٔ من مرا خواندی در فلان
واجابت ترا تاخیر کردم وفلان ثواب را بعوض برایتو مقرر ساختم ودر فلان
حاجت دیگر مرا خواندی واجابت ترا تاخیر کردم وفلان ثواب عظیم را بعوض
بتو داده ام پس انمومن از بسیاری عطاها وثوابها که مشاهده نماید آرزو کند
که کاشکی هیچ دعای من در دنیا مستجاب نمی شد وامّا انچه در دنیا عطا میفرماید
مراتب قرب وکمالات نامتناهیست که لازمهٔ رحماست ای عزیز بدانکه حق تع بندگان
نادان را از روی غایت لطف ومهربانی باطبع جهول ایشان مدارا مینماید وبدام ودانهٔ
خواهشهای طبع سرکش ایشان از روی حکمت ایشانرا بساحت کبریای خود
میکشاند چنانچه بلا تشبیه کبازی را بادشاهی خواهد شکار کند اگر اول
باو گوید که بیا که من ترا بر سر دست خود میگیرم وشهباز اوج عزتت میگردانم
هیچ فایده در تسخیر او نمیکند بلکه او را بطعمه ودانهٔ اشنائی دام خود میگرداند
وچون قابل شد بر روی دست خویشش جا میدهد وبهر جایش که میفرستد
برودی بر میگردد واگر پدر مهربان طفلی را خواهد که بکسب علم وحقایق
فرستد اگر صد هزار دلیل وبرهان بگوید برای او فائدهٔ نمیکند بلکه او را بجوز
ومویز ووعدهٔ قبای رنگین وعبای رنگین بمکتب اشنا میکند وچون
لذت فهم حقایق وحکمتها را یافت بسیاستهای عظیم او را از ان شغل

باز نمیتوان داشت همچنین این حیوانات عدیم الشعور و طفل طبعان مغرور
چون فضیلتی و کمالی و لذتی و بهره بغیر از خوردنی و پوشیدنی و دینار
و درهم و خیل و حشم و سایر لذات جسمانی نیافته اند حکیم مطلق و کریم لایزال
با نهایت رتبه عظمت و استغنا و جلال ایشان را بدرگاه خود خوانده که هرچه
خواهید از من بطلبید و نمک و آش خود را از من بخواهید و سبزی طعام را
از من بطلبید تا آنکه ازین راه رو بدرگاه او آرند و از بسیاری دعا و توسل و
مناجات با نهایت سبکانگی بمرتبهٔ اشنائی و قرب فایز گردند و لذت مناجات
او بیابند و از خلق رو برتافته در جمیع امور رو باو داشته باشند زهی کرم
بی انتها که بدام و دانه نمک و سبزی بساحت قرب خود میرساند و بوسیلهٔ
خواهشهای نفسانی مقرب حضرت یزدانی میگرداند و آن جاهل نادان
شبهه میکند یا دلگیر است که حاجتم برآورده نشده است اِنَّ الْاِنْسَانَ لَرَبِّهِ لَکَنُوْدٌ
مگر نمیدانی که اصل دعا کردن عبادتیست و دراین ضمن بندگی خدا کرده و
با مالک الملوک مناجات کرده و ثوابها و اخرت تحصیل نموده و با بر بساط قرب
خداوند جبار گذاشته و خداوند عالم را انیس و همراز خود گردانیده و بسمع یقین
و ایمان لبیکها از عرش رفعت شنیده و اگر معنی مناجات و لذت آنرا بفهمی و راز های
نهانی بگوش دل بشنوی و دلداریها و بنده نوازیهای آن محبوب حقیقی را در
هنگام تضرع و دعاء او دریابی حاجتها و آرزوهای خود را بلکه خود را کم
خواهی کرد اگر رخصت دخول مجلس پادشاهان عاجز دنیا بیابی و گوشهٔ چشم
التفاتی از ایشان ببینی تمام حاجتهای خود را فراموش میکنی همهات همهات
جسم خاکی را همین بس نیست که او را با جناب رب الارباب بمشافهه رخصت
مکالمه و عرضهٔ حاجت داده اند و کلیدهای خزائن رحمت را بزبانش
سپرده اند و متکفل امور و مصالح او گردیده اند و حضرت رب العزت
میفرماید که تو دعا کن و خیر خود را من بگذار و او سرکشی میکند و از روی علم

ناقص وجهل کامل خود را بران جناب گستاخی میکند و تحکم مینماید اگر غفلت
عقلها را بر ایشان نکره بود بایست که کسی که این احادیث متواتره را بشنود
که حضرت عزت میفرماید که حاجت او را برمیاورید که من او را از او را دوست
میدارم و مشتاق نالهٔ او یم در نماز حاجت برنیامدن از شوق بکام
دل بمیرد و دیگر دست جانش دامان خواهشی نگیرد چون سخن نازک
شد و عبارت نارساست و مطلب وسیع است سخن را مختصر کرده
ختم میکنیم این مبحث را بذکر جماعتی که دعای ایشان مستجاب است و جمعی
که دعای ایشان مستجاب نیست بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که سه کس اند که دعا کنند که دعای ایشان مستجاب است و
جمعی که دعای ایشان مستجاب نیست بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که سه کس اند که دعا کنند که دعای ایشان مستجاب است
کسی که بحج بیت الله الحرام رود او دعایش مستجاب است پس نیک باحوال
باز ماندگان برسید تا در حق شما دعا کنند و کسی که بجهاد فی سبیل الله رود
پس نیکو خلافت کند در اهل ایشان و کسی که بیمار باشد دعایش مستجاب است
پس او را بخشم میاورید و دلتنگ میکردانید و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که پنج دعاست که از پروردگار عالم محجوب نمیگردد دعای
امام عادل و دعای مظلوم حق تعالی باو میفرماید که البته از برای تو انتقام
میکشم اگرچه بعد از مدتی باشد و دعای فرزند صالح از برای پدر و مادرش
و دعای پدر صالح از برای فرزندش و دعاء مومن از برای برادر مومنش
غایبانه حق تع میفرماید که ترا دوبرابر او کرامت کردم و از حضرت رسول صلی الله
علیه وآله منقولست که بپرهیزید از نفرین مظلوم که دعاء او را از حجابها میگذرانند
تا انکه حق تع بسوی آن نظر میفرماید و میگوید که بلند کنید دعاء او را که
من مستجاب میکنم و بپرهیزید از نفرین بدرکه از شمشیر تندتر است و در حدیث

در صفحه دیگر

ودر حدیث دیگر فرمود که چهار کسند که دعای ایشان رد نمیشود تا آنکه درهای
اسمان برای ایشان کشوده میشود ودعای ایشان بعرش میرسد دعاء پدر از
برای فرزند ونفرین مظلوم بر ظالم ودعای کسی که بعمره رفته باشد تا برگردد و
دعاء روزه دار تا افطار نماید واز حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که سه دعاست که از حق تع محجوب نمیگردد دعاء پدر برای فرزند
اگر با او نیکی کند ونفرین پدر بر فرزند اگر عاق او گردد ونفرین مظلوم بر ظالم
ودعاء مظلوم برای کسی که او را یاری کند وحق او را از ظالم بگیرد ودعای مومنی
که در حق برادر مومنی دعا کند که با او مواساة واحسان کرده باشد برای
خشنودی اهل بیت رسول صلی الله علیه وآله ونفرین که مومن بر کسی کند
که محتاج باو شده باشد ومضطر باشد واو قدرت بر مواسات واحسان
باو داشته باشد ونکند ویسند معتبر دیگر ازان حضرت منقولست که پنج کس اند
که دعای ایشان مستجاب نیست مردی که حق تع طلاق زنش را بدست او
گذاشته وان زن او را آزار میکند ودارد مالی که بهر او را بدهد واو را رها کند
نمیکند وبر او نفرین میکند وشخصی که غلامش سه مرتبه بگریزد واو را نفروشد
وبر او نفرین کند یا چون بار دیگر بگریزد دعا کند که خدا باو کرداند وشخصی که در زیر
دیوار خم شده شکسته گذرد وتند نگذرد ودعا کند که بر سرش نیاید وشخصی
که مالی بکسی قرض بدهد وگواه نگیرد ودعا کند که خدا مالش را باو رساند
وشخصی که قدرت بر طلب روزی داشته باشد ودر خانه خود بنشیند وطلب
نکند وگوید که خدایا مرا روزی بده یا اباذر ان الله یصلح بصلاح العبد ولده
وولد ولده ویحفظه فی ذریته والدور حوله ما دام فیهم ای ابوذر بدستی
که حق تع اصلاح میکند بسبب صلاح ونیکی بنده فرزندانش را وفرزندان
فرزندانش را وحرمت او را رعایت میفرماید در اهل خانهای او ودر خانهای
همسایگان او مادام که در میان ایشان است که بلاها را از ایشان دفع مینماید

وعذاب خود را بر ایشان نازل میکرداند مفاد این کلمات شریفه ترغیب
در صلاح و نیکی و عبادت و پند کیست که کسی که بندهٔ شایستهٔ خداست
برکت او فرزندانش را هم بصلاح و نیکی میدارد که نام خیرش در دنیا و آخرت
باقی بماند و ثمرهٔ نیکی ایشان باو عاید گردد و برکت او دفع بلا از خویشان
و دوستان و همسایگان او میفرماید بلکه ببرکت نیکان دفع بلا از دیار
ایشان میفرماید چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
منقول است که چون حق تع می بیند اهل شهری را که ایشان از حدود حق تجاوز میکنند
در نافرمانی و معصیت و در آن شهر سه کس از مومنان صالح هستند
حق تع ایشان را ندا میفرماید که ای اهل معصیت اگر در میان شما نمیبودند این مومنان
که با یکدیگر بالحلال من دوستی می نمایند و بصلاح نیکی و عبادت خود زمین
و مسجدهای مرا معمور میدارند و در سحرهای از ترس من استغفار می نمایند
هر آینه عذاب خود را بر شما نازل میکردانیدم و پروا نمیکردم یا ابا ذر ان ربک عز
وجل یباهی الملائکة بثلاثة نفر رجل فی الارض تقرء فیوذن ثم یقیم ثم یصلی
فیقول ربک للملائکة انظروا الی عبدی یصلی ولا یراه احد غیری فیزید
سبعین الف ملک یصلون وراءه ویستغفرون له الی الغد من ذلک
الیوم ورجل قام من اللیل فصلی وحده فسجد ونام وهو ساجد فیقول
تعالی انظروا الی عبدی روحه عندی وجسده ساجد ورجل فی زحف
یفر اصحابه ویثبت هو ویقاتل حتی یقتل ای ابوذر ببدرستی که پروردگار
عزیز بزرگوار تو مباهات مینماید با ملائکه بسه نفر اول شخصی که در بیابانی
تنها اذان و اقامه بگوید و نماز کند پس پروردگار تو بملائکه میفرماید که
نظر کنید بسوی بنده من که نماز میگذارد و هیچکس غیر از من او را نمی بیند و
بر نماز او اطلاع ندارد پس حق تع هفتاد هزار ملک فرو میفرستد که بر او
او نماز گذارند و از برای او استغفار نمایند تا فردای امروز دویم شخصی که

در شب برخیزد و نماز شب بگذارد و تنها بسجده رود و در سجده خوابش ببرد در اخبار
حق تعالی بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من که روحش نزد منست و بدنش
در سجده است و سیم شخصی که در جنگی باشد که در راه خدا جهاد کند و رفیقانش
بگریزند و او ثابت قدم بماند و قتال کند تا شهید شود بدانکه احادیث در مدح اخفا
و پنهان کردن عبادت وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که هر چند عبادت مخفی تر است اجرش بیشتر است
و در حدیث دیگر وارد شده است که عمل صالح را چون بنده از خلق پنهان میکند
و مخفی میدارد خدا البته ابرای مردم ظاهر میگرداند که او را در دنیا زینت
بخشد با آنچه ذخیره فرموده است از برای او از ثواب آخرت و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که محبوبترین اعمال نزد حق سبحانه و تعالی نماز است و ان آخر وصیت
پیغمبران است پس چه نیکوست که شخصی غسل کند یا وضو بسازد و وضو را
کامل بجا آورد پس بکناری برود که هیچ انیسی او را نبیند پس حق تعالی بر او
مطلع گردد که گاهی در رکوع است و گاهی در سجود پس بدرستی که بنده هرگاه
سجده کند و سجده را طول دهد شیطان فریاد میکند که وا ویلاه فرزندان
ادم اطاعت خدا نمودند و من عصیان او کردم و ایشان سجده کردند و من
از سجده ابا کردم و احادیث بسیار دلالت میکند بر اینکه عبادات واجبه را
مانند نماز واجب و زکوة واجب و غیر آن علانیه کردن بهتر است که آدمی
متهم بترک واجبات نشود و موجب رغبت دیگران گردد و ابدا ریا در ان بسیار
نمی باشد چون حق واجب لازمیست و در اداء حقوق لازمه چندان
فخری و ریائی نمی باشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق صلوات
الله علیه منقولست که هر چه را خدا فرض و واجب کرده علانیه
کردنش بهتر است از پنهان کردن و هر چه سنت باشد پنهان کردنش بهتر است
از علانیه کردن و اگر کسی زکوة مالش را ببرد و علانیه قسمت نماید هر ائینه

نیکو و جمیل خواهد بود و بر اینمضمون احادیث بسیار است خصوصاً نماز واجب
که بجماعت واقع ساختن و در مساجد و مجامع بجا آوردن فضیلت نا
متناهی دارد پس احادیثی که در باب اخفاء عبادت واقع شده است مراد
از انها عبادتهای سنت است یا مراد انست که ارباب سمعه خود بردم بشنوانند
و افتخار بانها نکنند و انچه در این حدیث وارد شده است چون مشتمل بر اذان
و اقامه است بر نماز سنت حمل نمیتوان نمود زیرا که در نماز سنت اذان اقامت
بدعتست پس حمل میکنیم بر اینکه در صورتی که در چنین صحرائی تنها ماند
باشد و با وجود تنهائی خدا را فراموش نکند و با آداب و شرایط متوجه عبادت
شود حق تع بسبب اینکه اذان و اقامه گفته تدارک او میفرماید و ملائکه را
برای او میفرستد که با او اقتدا کنند تا از ثواب جماعت نیز محروم نباشد
نه اینکه آدمی خود دانسته ترک جماعت کند و بصحرا رود که کسی نباشد
خود را از فضیلت جماعت محروم گرداند و بر اینکه نماز شب سنت و طریقهٔ
پیغمبران و دوستان خداست و مشتمل بر فضائل بی انتهاست و هنگام
راز گفتن با قاضی الحاجات است و چون آدمی را در روز بسیب متوجه شدن
بمشاغل دنیوی تشویش بسیار در خاطر بهم میرسد در اعمال روز حضور
قلب کمتر میباشد و چون مردم نیز بافعال اینکس مطلع میگردند اخلاص
در آن دشوار است و چون آدمی در اول شب خوابید چون برمیخیزد و در
اخر شب نفس از خیالات و وساوس خالیست و حضور قلب اسان
تر است و چون کسی چندان مطلع نیست عمل با خلاص نزدیکتر است
چنانچه حق تع میفرماید که اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ اَشَدُّ وَطْاً وَاَقْوَمُ قِيلاً
که ترجمه اش انست که بدرستی که نفسی که در شب بعبادت الهی قیام مینماید
یا عبادتی که در شب حادث میشود یا ساعتهائی که در شب ناشی میشوند ثبات
قدم و رزیدن در آن دشوار تر است چون ترک خواب نمودن و بعبادت

برخواستن دشوار است یا انکه موافقت دل با زبان در آن بیشتر است و دل خبر
دارد از انچه بر زبان جاری میگردد و سخنش درست تر است یعنی دعوی اخلاص
در بندگی خدا کمی نماید صادق تر است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام در
تفسیر این ایه وارد شده که مراد انست که کدام یک برخیزد از رختخواب خود
و غرضش رضای خدا باشد و غیر او منظورش نباشد با انکه حق تع را در ان
تاریکی شب نورها و فیضها و رحمتها هست که لذت انها را سعیدان میابند
و بر اسانید بسیار از نبی مختار و ایمه اطهار صلوات الله علیهم منقولست
که شرف مومن برخواستن اوست بنماز شب بدرستی که ان سنت پیغمبر شماست
و اداب صالحان پیش از شماست و رفع کنندهٔ دردهاست از بدنهای شما و
فرمود که نماز شب رو را سفید میکند و خوشبو و خوش خو میگرداند و سبب
مزید روزی میگردد و در حدیث دیگر فرمود که مال و فرزندان زینت زندگانی
دنیاست و هشت رکعت نماز که بنده در اخر شب میگذارد زینت اخرتست
و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام
امد و شکایت از احتیاج و بی چیزی کرد و افراط کرد در شکایت تا انکه
نزدیک بود که از کرسنگی شکایت کند حضرت فرمودند که ایا نماز شب
میگذاری گفت بلی حضرت باصحاب التفات نمودند و فرمودند که دروغ
میگوید کسی که دعوی میکند که نماز شب میکنم و در روز کرسنه است حق
تع نماز شب را ضامن قوت روز گردانیده است و حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرمود که نماز شب موجب صحت بدنست و سبب
خشنودی پروردگار میشود و متمسک باخلاق پیغمبر است و متعرض
شدن رحمت الهی است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
گاه هست که بنده برمیخیزد در شب و خواب بر او غالب میشود و او را نخست
راست و چپ میل میدهد و ذقنش بسینه اش میچسبد حق تع امر میفرماید

که درهای آسمان را میگشایند و ملائکه میفرمایند که نظر کنید بسوی بنده من
که چه زحمت بخود میرساند در تقرب جستن بمن در چیزی که بر او واجب
نکرده ایم و از من امید یکی از سه چیز دارد که یا گناهش را بیامرزم یا توبه اش را
تازه کردانم یا روزیش را زیاده کنم آن ملائکه شما را گواه میگیرم که هر سه را باو
کرامت کردم و در حدیث دیگر فرمود که نماز شب رو را نیکو میکند و ادمی را
خوشبو میکند و روزی را زیاده می کند و باعث اداء قرض میشود و غمها را
زایل میگرداند و چشم را جلا میدهد و در حدیث دیگر فرمود که خانهای
که در آن خانها نماز شب میکنند و تلاوت قرآن در نماز شب میکنند اهل
آسمان را روشنی میدهد چنانچه ستارهای آسمان اهل زمین را روشنی
میدهند و بروایت دیگر فرمود که در تفسیر این آیه که حق تع میفرماید که
حسنات و نیکیها و بدیها و گناهان را بر طرف می کنند که مراد اینست که
نماز شب که مومن میکند گناهان روزش را بر طرف میکند و از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هر که را خدا نماز شب روزی فرماید
از مردان یا زنان و برخیزد خالص از برای خدا و وضوی کامل بسازد و از
برای خدا نماز کند با نیت صادق و دل سالم از بدیها و بدن با خشوع و چشم
گریان حق تع در عقب او نیصف از ملائکه مقرر فرماید که عدد انچه در هر
صفی از ملائکه باشند بغیر خدا احصا نتواند نمود و یک طرف و هر صفی
در مشرق باشد و طرف دیگر در مغرب پس فارغ شود بعد از آن ملائکه
از برای او درجات بنویسند و بستند دیگر از انحضرت صلی الله علیه وآله منقولست
که چون بنده در میان شب تاریک بایستد و خدا خود خلوت کند و با او
مناجات کند و راز بگوید حق تع نوری در دل او ثابت گرداند و هر گاه که بگوید
یا ربّ یا ربّ خداوند جلیل بزرگوار او را ندا فرماید لبیک ای بنده از من سوال
کن تا عطا کنم و بر من توکل کن تا امورت را کفایت نمایم پس ملائکه میفرمایند

ای ملائکه نظر کنید بسوی بنده من که بخلوت و تنها بدرگاه من آمده در میان شب
تاریک در هنگامی که بطالون از من غافلند و غافلان در خوابند کواه باشید
که کناه او را امرزیدم و در حدیث دیکر فرمود که جبرئیل پیوسته مرا بنماز شب
وصیت میفرمود تا آنکه کمان کردم که نیکان امت من خواب نخواهند کرد که
مبادا نماز شب از ایشان فوت شود و فرمود که یا علی سه چیز است که موجب
فرح و شادی مومنان است در دنیا ملاقات کردن برادران مومن و افطار
نمودن از روزه و تهجد کردن در اخر شب و فرمود که حق تع ابراهیم را خلیل خود
کردانید برای اینکه طعام بسیار بمردم میخورانید و در شب نماز میکرد در هنکامی
که مردم در خواب بودند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید که شب را بسر
نیاید مکر با نماز وتر و منقولست که شخصی بخدمت امیر المومنین صلوات الله
علیه عرض نمود که یا امیر المومنین من محروم شده ام از نماز شب فرمود که تو
مردی که کناهان ترا در بند کرده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که دو رکعت نماز که در میان شب بکنم محبوبتر است نزد من از دنیا
و انچه در دنیاست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که ما در سلمان
بانحضرت کفت که زنهار که در شب خواب مکن که بسیاری خواب در شب
ادمی را در قیامت فقیر میکرداند و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه آمد و از فضیلت نماز کردن در شب
و قران خواندن دران سوال نمود حضرت فرمود که بشارت باد ترا هر که
در یک شب را از برای خدا نماز کند از روی اخلاص و غرضش محض رضای
الهی باشد حق تع بالنکه فرماید که برای این بنده بنویسید بعدد انچه از اب
رود نیل میرویاند و برک و بعدد هر درختی و بنی و شاخی و خرعی که
بروی زمین میروید و کسی که در یک شب نماز کند حق تع ده دعای او را

ستجاب گرداند و در قیامت نامه‌اش را بدست راستش دهد و کسی که هشت
یک شب را نماز کند خداوند عالمیان ثواب شهیدی که در جنگ ثابت مانده
باشد و با نیت راست و درست جهاد کرده باشد تا شهید شده باشد باو
کرامت فرماید و او را در اهل بیت و یارانش در قیامت شفاعت کرامت
فرماید و هر که هفت یکشب را نماز کند چون از قبرش مبعوث شود روش
مانند ماه شب چهارده باشد و از صراط بگذرد با ایمان و هر که شش یکشب
را نماز کند حق تع او را از توبه کاران بنویسد و گناهان گذشته او را بیامرزد
و هر که پنج یک شبی را نماز کند حق تع او را در قبه ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلم
در بهشت ساکن گرداند و هر که چهار یکشب نماز کند در قیامت داخل اول
فایزان و رستگاران باشد تا از صراط بگذرد مانند باد تند و داخل بهشت
شود بی حساب و هر که سر یک شب را نماز کند هیچ ملکی نماند که از روی
مرتبت او نزد خدا طلب ننماید و در قیامت باو گویند که از هر دری از درهای
بهشت که میخواهی داخل شو و هر که در نصف یکشب نماز کند اگر هفتاد مرتبه
روی زمین بر از طلا کنند و باو دهند با ثواب آن برابری نکند و این عمل
نزد خدا بهتر باشد از آزاد کردن هفتاد بنده از فرزندان اسمعیل و هر که در ربع
ثلث یکشب نماز کند حق تع باو کرامت فرماید از ثواب و حسنه بعدد ریگ
بیابان عالج که حسنه کمتر از کوه احد ده مرتبه سنگین تر باشد و هر که یک شب
تمام را نماز کند که گاهی تلاوت قرآن نماید و گاهی در رکوع باشد و گاهی در سجود
باشد و گاهی در ذکر خدا باشد آنقدر از ثواب باو عطا فرمایند که کمترش
این باشد که بسبب آن از گناهان بیرون آید مانند روزی که مادر متولد
شده باشد و بعد در خلوت خدا حسنات در نامه عملش بنویسند و مثل آن درجات
از برای او بلند کنند و قبر او را حق تع منور گرداند و گناه و حسد را از دل او بردارد
و او را از عذاب قبر پناه دهد و برات بیزاری از آتش جهنم برای او بنویسد

ودر قیامت با ایمان از اهوال قیامت محشور شود و حق تعالی بملائکه فرماید که ای ملائکه
من نظر نمائید ببندهٔ من که یک شب را بعبادت احیا کرد برای طلب خشنودی
من او را در جنة الفردوس اعلی مساکن گردانید و دربان بهشت بدهید صد هزار
حور و در هر شهری جمیع انچه نفوس خواهش آن داشته باشد دیدها از آن
لذت یابد بخاطر کسی خطور نکرده باشد بر او مقرر کنید سوای انچه من از برای
او مهیا کرده ام از کرامتها و مزید الطاف و قرب جناب مقدس خود و در این باب
اخبار بسیار است و کیفیت نماز شب و دعاهای آن در کتابهای دعا و تحدیث
مذکور است باید که بانها رجوع نمایند و والد فقیر علیه الرحمه و الرضوان رسالهای
کبیر و صغیر در این باب تالیف نموده اند باید که انها را تحصیل نمایند و اگر در این
کتاب متوجه کیفیات و احکام عبادات شویم بسیار بطول میکشد یا اباذر
ما من رجل یجعل جبهته فی بقعة من بقاع الارض الا شهدت له یوم
القیمة و ما من منزل ینزله قوم الا و اصبح ذلک المنزل یصلی علیهم او یلعنهم
یا اباذر ما من صباح و لا رواح الا و بقاع الارض ینادی بعضها یا فلانة هل مر بک
ذاکر لله او عبد وضع جبهته علیک ساجدا لله فمن قائلة لا و من
قائلة نعم فاذا قالت نعم اهتزت و ابتهجت و تری ان لها الفضل علی جارتها ای
ابوذر هیچکس پیشانی خود را بر بقعه از بقعهای زمین بر سجده نمیگذارد مگر اینکه
شهادت میدهد آن بقعه زمین بر سجده نمیگذارد مگر اینکه شهادت میدهد آن
بقعه زمین بر سجده او در روز قیامت و هیچ منزلی نیست که جمعی در انجا فرود
اید مگر اینکه چون صبح میشود آن منزل یا بر ایشان صلوات میفرستد اگر عبادت
الهی در آن کرده باشند یا بر ایشان لعنت میکند اگر معصیت خدا بر روی آن
باشند ای ابوذر هیچ صبح و شبی نیست مگر اینکه بقعها و قطعها از زمین بعضی
از انها دیگر را انداء میکنند که ای همسایگان من ایا کسی بر شما گذشت که یاد کند خدای تعالی
را یا بنده پیشانی خود را بر روی شما گذاشت که از برای خدا سجده کرده پس بعضی

بعضا

میکوبند نرو بعضی میکوبند بلی پس آن قطعه زمینی که میکوبد بلی بر خود میبالد
وشادی میکند وافتخار مینماید وخود را بر همسایه‌ها خود تفضیل میدهد
بسبب اینکه عبادت الهی بر روی آن شده بدانکه غفلت آدمی را بنحوی مغرور
گردانیده که جمادات از او هشیارترند وقدر عبادت وبندگی خدا را از او
بیشتر میدانند وتو چه شعور از این احجار بچند وجه میتوان نمود اول انکه محمول بر
حقیقت اش باشد وجمادات را یک نحو شعور ضعیفی بوده باشد چنانچه
حق تع میفرماید که هیچ چیز نیست مگر انکه حق تع را تنزیه وتسبیح میکند و
متلبس بحمد اوست ولیکن شما تسبیح انها را نمیفهمید دویم انکه این سخن بر وجه
تقدیر باشد یعنی اگر شعور میداشتند چنین میکفتند سیم انکه مراد از
قطعهای زمین اهل آن قطعها باشد از ملائکه وصالحین جن که در قطعات
زمین ساکنند وعبادت میکنند وبسند معتبر منقولست که شخصی از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال نمود که آدمی نمازهای نافله را در
یک موضع بجا آورد بهتر است یا تفریق کند ودر مکانهای مختلف واقع
سازد حضرت فرمود که بهتر انست که در جاهای مختلف بجا اورد زیرا که
این مکانها برای او شهادت میدهند در روز قیامت وباسانید معتبره
منقولست که جماعتی که در مجلسی جمع شوند وخدا در آن مجلس یاد نکنند
وصلوات بر پیغمبر وال اطهار او صلوات الله علیهم نفرستند ان مجلس در قیامت
موجب حسرت وویال ایشان خواهد کردید یا اباذر ان الله جل ثناؤه
لما خلق الارض والشجر کذلک حتی تکلم فجرة بنی آدم بالکلمة العظمة
فوهبها الله ولدا فلما قالوا فشعرت الارض وذهبت منفعة الاشجار
ای ابوذر چون حق سبحانه وتع زمین را خلق فرمود وخلق نمود انچه در
زمین است از درختان هیچ درختی در زمین نبود که بنی آدم بتوانند درخت
آیند مگر انکه از ان منفعتی می یافتند وبپوستر زمین ودرخت چنین

برمنفعت بود تا هنگامی که بنی آدم تکلم نمودند بآن کلمهٔ عظیم و ناسزای بزرگ
که گفتند خدا فرزند دارد پس چون این را گفتند زمین بر خود بلرزید و نفع
درختان بر طرف شد حق جل و علا میفرماید که تَکَادُ السَّمٰوٰتُ یَتَفَطَّرْنَ
مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا که ترجمه اش اینست که نزدیکست که آسمانها
از هم شکافته شوند از عظمت و شناعت این سخن و زمین شکافته شود
و در افتند کوهها ریزه ریزه شوند بجهت آنکه خواندند برای خداوند رحمن
فرزندی و سزاوار نیست خدای را که فرزند بگیرد بلکه هر چه در آسمان و زمین است
همه مملوک و بنده اویند و این کلمه شنیعه را کفار قریش گفتند که ملائکه دختران
خدایند و یهود گفتند که عزیز پسر خداست و نصاری گفتند که عیسی پسر
خداست تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و بسند معتبر از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقولست که حق تعالی هیچ درختی را خلق نفرمود مگر آنکه میوه
داشت پس چون مریم گفتند که خدا فرزند گرفته است برای خود نصف درختان
خار بر آورد و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که حق تعالی پیغمبری
از پیغمبران را بسوی قومش فرستاد و چهل سال در میان ایشان ماند و ایشان را
دعوت نمود و هیچ یک از ایشان باو ایمان نیاوردند و ایشان عیدی داشتند
که در آن عید در کنیسهٔ خود جمع میشدند پس آن پیغمبر در یکی از عیدهای ایشان
بکنیسهٔ ایشان رفت و بایشان گفت که ایمان بخدا بیاورید ایشان گفتند که
اگر تو پیغمبر خدائی دعا بکن که خدا میوه بما بدهد برنگ جامهای ما و در
آن روز جامهای زرد پوشیده بودند آن پیغمبر رفت و چوب خشکی حاضر
کردانید و دعا کرد آن چوب سبز شد و میوهٔ زرد آورد و ایشان همگی خوردند
و هر که خورد و نیت این داشت که مسلمان شود بر دست آن پیغمبر خسته
آن زرد آوردها نش شیرین برون می آمد و هر که نیت داشت که مسلمان
نشود خسته تلخ آوردها نش برون می آمد حاصل این سخنان اینست که آدمی

میوهٔ ایشان بر طرف شده و چون شریک ایشان خدا قرار دادند خار شد

کنیسه

بدیهای کفتار و کردار خود را از رحمتهای صوری و معنوی محروم میکرداند
و چنانچه بدیهای بنی آدم نفع درختان ظاهری بر طرف شده بر خار
و خاشاک گردیده همچنین درختهای معنوی از علم و کمالات که از مزارع
دلها و بساتین سینها میروید بی ثمره و کم فایده گردیده چنانچه از انروز
که شیطان تصوف باطل را در میان مردم در آورد و جناب مقدس
ایزدی را باهر خس و خاشاکی محدود انستند زمین دلهای دانایان بر خود
میلرزید و از ثمرات شجرات علم و دانائی ایشان بهره نبردند و جهالت در میان
مردم کمال شد چنانچه حق تع مثل زده است سخن نیکو را بدرخت میفرماید
که اَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ
وَفَرْعُهَا فِی السَّمَآءِ تُؤْتِی اُکُلَهَا کُلَّ حِیْنٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا وَیَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ
لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُوْنَ که ترجمه اش ظاهر لفظش است که آیا نمی بینی
که چگونه بزرد کار تو مثلی زده است کلمه پاکیزه را که ایمان و معارف
حق باشد بدرخت طیب و نیکوی که بیخش محکم باشد و شاخش در آسمان
باشد یا بجانب آسمان کشیده شده باشد که میدهد میوه خود را در هر
هنگامی بازن و مشیت و اراده بزرد کارش و میزند خدا مثلها برای
مردمان شاید که متذکر شوند و بیابند حق را و بعد از این میفرماید که
سخن ناپاک و خبیث که کلمه کفر و عقاید فاسده است مانند درخت
ناپاک تلخیست که از روی زمین بلند شده یا کنده شده و ان را ریشه و
شاخی و ثباتی نیست و وجه انطباق این تمثیل بر عقلا ظاهر است که ایمان
و عقاید حق ریشه اش محکم میباشد و بتشکیکات و تسویلات متزلزل نمیشود
و بزودی بر طرف نمیشود چنانچه ظاهر است که این مذهب حق شیعه
با ان دشمنان قوی که در هر عصری داشته نتوانستند که از ریشه بر کنند
و آن مذهبهای باطل شعله های خس و خاشاک بود که نمایشی کرده و در اندک

روزی مضمحل شد و درخت حق ریشه اش ثابت و محکم است و سر بآسمان رفعت
کشیده و بتوفیق پروردگارش چه میوهای دلنکار نک از انواع عبادات و
معارف و کمالات در هر لحظه و ساعتی برای اهلش میدهد و اشقیا از آنها
محرومند یا باذر ان الارض لتبکی علی المؤمن اذا مات اربعین صباحا
ای ابوذر بدرستی که زمین میگرید بر مومن بعد از فوت او چهل روز همان
احتمالات فقره سابقه در اینجا جاریست با آنکه در اینجا مجاز شایعیست
که مصیبتی را که بعظمت یاد میکنند میگویند که آسمان و زمین بر او میگریند
و این قسم اخبار را متوجه تا ویل شان نشدن و بر ظاهر گذاشتن باحتیاط
اقرب اسب و بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه
منقولست که چون مومنی میمیرد بگریه میکنند بر او ملئکه و بقعهای زمین
که در انها عبادت پروردگار میکرده و درهای آسمان که اعمالش را از آن درها
بالا می برده اند و از فوت او رخنه در اسلام میشود که هیچ چیز آن رخنه را
نمی بندد زیرا که مومنان فقیه و عالم حصارهای اسلامند که اسلام را از
ضرر منافقان و کافران و شیاطین حفظ میکنند چنانچه حصار
شهر اهل شهر را حفظ میکند بدانکه فضیلت مومن زیاده از انست که
حد و احصا توان نمود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه منقولست که خداوند عالمیان را وصف نمیتوان نمود و چگونه
او را وصف توان نمود و حال آنکه در قران میفرماید که وما قدروا الله
حق قدره تعظیم نکردند خدا را و عظمت او را ندانستند آنچه سزاوار عظمت
اوست پس خدا را وصف نمیکنند بقدرتی مگر آنکه او اعظم است از آنچه
ایشان وصف کرده اند و بدرستی که پیغمبر را وصف نمیتوان نمود و چگونه
وصف توان نمود بندهٔ را که حق تع از هفت حجاب او را گذرانید و با او
راز گفت و طاعت او را در زمین مانند طاعت خود گردانید و فرمود که

انچه رسول بفرماید وبرای شما بیاورد اخذ کنید وعمل نمائید وانچه شما را از ان
نهی نماید ترک کنید وفرمود که هرکه اطاعت او کند اطاعت من کرده است و
هرکه نافرمانی او کند عصیان من کرده است وامور دین را باو مفوض کرده اند
وما اهل بیت را وصف نمیتوان نمود وچگونه وصف توان نمود جمعی را که حق تع
هر شک وشبهه وکناهی را از ایشان برداشته وایشان را از جمیع عیبها وبدیها
مطهر گردانیده مومن را وصف نمیتوان نمود وبدرستی که چون مومنی
برادر خود را ملاقات می نماید وبا او مصافحه میکند بوسته حق تع بسوی
ایشان نظر رحمت میفرماید وکناهان از روهای ایشان میریزد چنانچه
برگ از درختان میریزد واز حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که چون دو مومن دست در گردن یکدیگر میکنند رحمت الهی ایشان را فرو
میگیرد وچون یکدیگر را در بر میگیرند از برای محض رضای خدا که غرضی
از اغراض دنیا نداشته باشند بایشان میگویند که کناهان شما امرزیده شد
عمل را از سر گیرید وچون بایک دیگر شروع بسوال میکنند ملئکه کاتبان
اعمال بیک دیگر میگویند که دور شوید از ایشان شاید سری داشته باشند
وخدا سر ایشان را پوشیده است راوی گفت که عرض کردم که پس سخن ایشان را
نمی نویسند واحال انکه حق تع میفرماید که هیچ سخنی نمیگوید مگر انکه نزد او
نگهبانی وحافظ مهیا هست حضرت ماهی کشیدند وگریستند بسیار و
فرمودند که حق تع امر فرموده است بملئکه را که از ایشان دور شوند چون
بایکدیگر ملاقات نمایند برای اجلال وحرمت ایشان واگرچه ایشان نمی یابند
ما نمی نویسند اما عالم السر والخفیات میداند واعمال ایشان وگفتهای ایشان را
حفظ مینمایند واز حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که
حق تع مومن را بسه خصلت کرامت فرموده است عزت در دنیا وغلبه وشکوهی
در اخرت وهیبت در سینهای ظالمان وحضرت امیر المومنین صلوات الله

علیه

علیه فرمود که مومن در رنج نور میگردد داخل شدنش در امور و مجالس نور است
بیرون آمدنش نور است و عملش نور است و سخنش نور است و نظرش
در قیامت بسوی نور است و بسند معتبر منقولست که جمعی از خواص
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شب ماه تابی در خدمت
ان حضرت نشسته بودند گفتند که چه بسیار نیکوست این اسمان و چه
بسیار نیکوست این اسمان و چه بسیار روشن و نورانیند این ستارگان
حضرت فرمود که شما این را میگوئید و چهار ملک عظیم الشان جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل چون بزمین نظر میکنند و شما و برادران مومن
شما را در اطراف زمین مشاهده مینمایند نور شما را در اسمان زیاده از این
کواکب می یابند و ایشان نیز میگویند که چه بسیار نورانیند این مومنان
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بدرستی که مومن در اسمان
معروفست و اهل اسمان او را می شناسند چنانچه ادمی اهل و فرزندان
خود را میشناسد و مومن گرامی تراست نزد خدا از ملک مقرب و بروایت
دیگر فرمود که مومن بنور الهی نظر در چیزها میکند و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که مومن را برای این مومن مینامند که امان میدهد
از جانب خدا از عذاب الهی و خدا امان او را اجازه میفرماید و بدانکه چنانچه
از احادیث معتبره ظاهر میشود اعمال در ایمان دخیلست و بارتکاب
کبایر و ترک فرایض از ایمان بدر میرود چنانچه سابقا بر وجه اجمال باینمعنی
اشاره کردیم و بنده خالص را گاهی تقصیراتی بمومن میکنند و گاهی بشیعه
میگویند و گاهی ولی خدا میگویند و گاهی مومن و شیعه را بر کسی اطلاق میکنند
که اعتقاداتش درست باشد پس مغرور نمی توان شد باحادیثی که در فضیلت
مومن و شیعه و ثوابهای ایشان واقع شده است و اگر کسی رجوع نماید
باحادیثی که در باب صفات مومنان و شیعیان وارد شده است میداند

که مومن جد بسیار کمست چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
مومن نایاب تر است از کوکرد احمر و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که مومن سزاوار است که هشت خصلت در او باشد صاحب
وقار باشد نزد فتنها که حادث میشود و زود کمراه نشود و نزد بلاها صابر
باشد و در هنکام نعمتها شاکر باشد و با بخر خدا باور وزی فرموده قانع
باشد و بر دشمنان خود ظلم نکند و برای دوستان متحمل کناه و وزر نشود
بدن خود را بیوسته در تعب دارد در عبادت و مردم از او در راحت باشند
بدرستی که علم خلیل و دوست مومنست و حلم بردباری وزیر اوست
و صبر بهسار لشکر اوست و رفق همواری برادر اوست و نرمی خلق
و مدارا پدر اوست و از حضرت علی بن الحسین صلوات علیهما منقولست
که مومن خاموشی او برای انست که از کناه سالم باشد و سخن کفتن او برای
انست که بقیمتهای ثواب الهی فایز کردد سخنی که با او با امانت سپارند بدوستان
خود نمیکوید و شهادت خود را از دشمنان مخفی نمیدارد و هیچ کاری از کارهای
خیر را برای ریا نمیکند و هیچ طاعتی را برای حیا ترک نمیکند اکر شکی او را کوشند
از کفتار ایشان می ترسد و استغفار میکند از کناهان که مدح کنندکان او
نمیدانند او را فریب نمیدهد کفتار کسی که بر احوال او مطلع نیست کرا او را
مدح نماید و میترسد از احصای انکسی که اعمال او را ضبط و احصا نموده و
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که مومن در
امر دین خود قویست و بعاقبت امور خود نظر مینماید و با خلق مدارا
میکند و در ایمان بمرتبه یقین رسیده و در علم و یادکرفتن حقایق صاحب
حرص اینست و در امری که موجب هدایت اوست صاحب نشاط است و اعمال
خیر را با استقامت و راستی بجا می آورد و با وقور علم صاحب حلم و بردبا
و با زیرکی صاحب رفق و همواریست و در امور حق صاحب سخاوت

بغنیمتها

وجوانمرد است

فقرها

وجوانمرد یست وبا توانگری میاند رواست واگر فقیر است فقیر را زینت خود
میداند طلب خود را ضایع نمیگرداند وبا قدرت بر انتقام عفو میفرماید و
طاعت خدا میکند وخیر خواه مسلمانان است ومردانه از شهوتها میگذرد
وبا وجود رغبت بمعاصی ورع وپرهیزکاری مینماید ودر جهاد کردن حریص است
وچون بنماز می ایستد دلش مشغول خداست ودر سختیها صبر مینماید واز
فتنها زود از جا بدر نمی آید ودر مکروهات شکیبائی دارد ودر نعمتها شکر
مینماید غیبت نمیکند وتکبر نمینماید وبا خویشان بدی نمیکند ودر نیکیها
سستی نمی ورزد بخلق ودرشت خوئی جشمش براو پیشی نمیگیرد وتا رضای
خدا را در نظر کردن نداند نظر نمیکند وسخنش او را بفضیحت نمی اندازد
کسی برای شکم مرتکب حرام نشود ودر دنیا واخرت رسوا نشود وفرجیش
براو غالب نمی شود که او را بحرام اندازد وحسد مردم را نمیبرد واورا تغیر وسیر
نمیکند واو کسی را بر بلائی باکناهی سرزنش نمی کند واصراف نمیکند ومظلوم
یاری مینماید وبر مسکینان رحم میکند خود را متعجب ومردم را براحت میدارد
وبغرتهای دنیا رغبت نمینماید واز مذلت دنیا جزع وبیتابی نمیکند مردم
همه در کاری چند ند واو پیوسته در غم خود وکار خود است در عملش
نقصی مشاهده نمیشود ودر رایش سستی نمیباشد ودینش را ضایع نمیکند
هرکه از او مشوره میکند او را بخیر راهنمائی میکند ومساعدت وهمراهی میکند
هرکه را از او یاری طلبد واز فحش وبیخردی کناره میکند وبسند معتبر منقول است
که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از حضرت رسول صلی الله علیه
وآله سوال نمود از ضعف مومن که حضرت فرمودند که نیست در
مومن که اگر در او این خصلتها نباشد ایمانش کامل نیست از اخلاق و
انیست یا علی که بنمازها حاضر شوند وبادن زکوة مسارعت نمایند و
مساکین را اطعام نمایند وبر سر یتیمان بشفقت دست بمالند وجامهای

کهنه خود را پاک و پاکیزه دارند و در عبادت دامن بر میان زنند یعنی مردانه
عبادت کنند مومنان جمعی اند که چون سخن گویند دروغ نمیگویند چون
سخن گویند دروغ نمیگویند چون وعده میکنند خلف وعدهٔ نمیکنند
و چون ایشان را امین کنند بر چیزی خیانت نمیکنند و در سخن گفتن راست
گویند و در شبها راهب و متعبد ند و در روزها مانند شیر در حق مردانه
میکوشند و جهاد میکنند در روزها روزه اند و در شبها بعبادت بر پا
ایستاده اند ازار ایشان بمسایگان نمیرسد و کسی که با ایشان همنشینی
کند از ایشان متاذی نمیشود و بر روی زمین بهموار ی راه میروند و کام
برداشتن ایشان بخانه سوه زنا نست و در پی جنازها ست بگرداند خدا ما و
شما را از جمله پرهیزکاران و حضرت صادق علیه السلام فرمود که شیعه علی
جمعی بودند که شکمهای ایشان از کرسنگی بر پشت چسبیده بود و لبهای
ایشان از تشنگی روزه خشک بود صاحب محرابی و دانائی و بردباری بودند
و ترک دنیا و عبادت معروف بودند پس ما را اعانت و یاری کنید در شفاعت
بر هیزکاری از معاصی و اهتمام در طاعات و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه فرمود که مسلمانان انست که مردم از دست و زبان او سالم باشند و مومن
انست که از او امین باشند در مال و جان خود و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که مومنان ملایم طبعان و نرم خویان همواره مانند شتر راهی
که اگر مهارش را کشند منقاد باشد و اگر بر روی سنگ سختش بخوابانند بخوابد
و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که از خلقهای مومنست علم بخدا
و با آنچه خدا دوست میدارد و دشمن میدارد و از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست که روزی حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه منقولست که روزی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در عراق
نماز صبح فرمودند و بعد از نماز مردم را موعظه نمودند و خود کریستند

وایشان زاکریا بیند از خوف الهی بعد ازان فرمودند که والله که جمعی را مشاهده
نمودم در عهد و زمان خلیل خود رسول خدا صلی الله علیه وآله که صبح وشام میکردند
ژولیده مو و کرد الوده و در نهایت لاغری و شکمهای ایشان بر پشت چسبیده
در پیشانی ایشان جای سجود بینه کرده مانند زانوی بز و شبها را برای خدا
بروز می آوردند بسجده و نماز و گاه بر پا ایستاده بودند و گاه در سجده بودند
و تضرع مینمودند در خلاصی خود از جهنم و گویا صدای آتش در گوش
ایشان بود و چون نام خدا از ایشان مذکور می شد میلرزیدند مانند شاخهای
درخت در هنگام وزیدن بادها و با اینحال پوستر خایف و ترسان بودند
واین کروه که می بینم همگی در غفلتند پس بخانه رفتند و دیگر احضرت را کسی
خندان ندید تا بشهادت فایز گردیدند و در حدیث دیگر فرمود که شیعه حقا علیا
که مالهای خود را در ولایت ما بدوستان ما ببذل نمایند و بسبب محبت ما
بایکدیگر محبت کنند و برای احیای امر تشیع یکدیگر را زیارت کنند و چون
بغضب آیند ظلم نکنند و چون کسی را دوست دارند در دوستی از حد نگذرند
نروند و برکت باشند بر همسایکان خود و هر که با ایشان خلیطه نماید از
شر ایشان سالم باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هر که
خدا را شناخت و عظمت او را دانست منع میکند دهانش را از سخن لغو
و شکمش از زیادتی طعام و خود را بمشقت می اندازد بروزه و عبادت صحابه
گفتند که پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ایشان اولیاء الله ودوستان
خدایند حضرت فرمود که بدرستی که اولیاء الله سالک شدند پس میکوشت
ایشان یاد خدا بود و نظر کردند پس نظر ایشان عبرت کرفتن بود و سخن گفتند
پس سخن ایشان حکمت بود و چون در میان مردم راه میروند رفتار ایشان
برکتست از برای مردم اکر اجلهای ایشان که بر ایشان نوشته شده است و مقدر
کردیده است نمی بود روحهای ایشان در بدنهای ایشان قرار نمیکرفت از ترس عذاب

الهی وازشوق ثواب نامتناهی واز حضرت باقر صلوات الله علیه منقولست
که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله سوال نمودند که چه جماعتند نیکان
بندگان خدا فرمود که آن جماعتی که چون حسنه کنند خوشحال شوند
وچون بدی کنند استغفار نمایند وچون بایشان حق تعالی چیزی عطا
نماید شکر کنند وچون ببلائی مبتلا شوند صبر کنند وچون از کسی بخشم
آیند عفو کنند واز حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که بجابر جعفی فرمود که ای جابر ایا همین بس است کسی را که تشیع را بر خود
می بندد که در دعوای محبت ما اهل بیت کند والله که شیعهٔ ما نیست مگر
کسی که اطاعت خدا نماید وتقوی وپرهیزکاری داشته باشد ای جابر
بیشتر شیعیان را نمی شناختند مگر بتواضع وشکستگی وبسیاری ذکر خدا
وبسیاری نماز وروزه وتعهد همسایگان نمودن از فقرا ومساکین وقرض
داران ویتیمان وراستی در سخن وتلاوت قران وزبان بستن از غیبت نیکی
مردم وامینان خویشان بودند در جمیع امور جابر گفت که یابن رسول الله
من کسی را در این زمان باین صفات نمی شناسم حضرت فرمود که ای جابر
باین خیالها از راه مرو همین نسبت مگر دعوی را که گوید من علی را دوست میدارم
وولایت او دارم اگر گوید که رسول خدا را دوست میدارم وحال انکه از حضرت
بهتر از حضرت امیر المومنین است وباعمال او حضرت عمل ننماید وبروی
سنت او نکند این محبت هیچ بکار او نمی آید پس از خدا بترسید وعمل کنید
تا بتوانید ای الهی را بیابید بدرستی که میان خدا واحدی از خلق خویشی نیست
ومحبوبترین بندگان وکرامی ترین ایشان نزد خدا کسیست که پرهیزکاری
از محارم الهی زیاده کند وعمل باطاعت الهی بیشتر نماید والله که تقرب بخدا
نمیتوان جست مگر باطاعت او وما بر انچه از آتش جهنم از برای شما میدانیم
وهیچکس را برای خدا حجتی نیست هرکه مطیع خداست ولی ودوست ماست

وهرکه

وهرکه معصیت الهی میکند او دشمن ماست وبولایت ما نمیتواند رسید مگر
ببرهیزکاری وعمل صالح وبسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول
که نیستند شیعهٔ علی صلوات الله علیه مگر نحیفان رنگ شکستگان لاغر
جسمان خشکیده لبان تهی شکمان بوکی رنگشان متغیر وروهای شان زرد
گردیده چون ظلمت شب ایشانرا فرامیگیرد زمین را فرش خود میگردانند وزمین را
بهپشای خود استقبال مینمائید سجده ایشان بسیار است وآب دیده ایشان
ریزانست ودعا وگریه ایشان فزاوانست درهنگامی که مردم شاهد ندایشان
محزون واندوهناکند واز حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمود
نیست شیعهٔ جعفر مگر کسی که شکم وفرج خودرا از حرام بعفت بدارد وسعی او
درعبادت شدید باشد وبرای امید کار خود کار کند وامید ثواب وترس عقاب
او داشته باشد پس اگر اینجماعت را ببیند ایشان شیعه منند وبسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که فرمود که یا علی خوشا حال
کسی که ترا دوست دارد وای برکسی که ترا دشمن دارد وتکذیب تو نماید دوستان
تو معروفند در آسمان هفتم وزمین هفتم ودرمابین این هردو دوستان
تو اهل دین وورع وهیأت نیکویند وتواضع وشکستگی وفروتنی برای خدا
میکنند دیدهای ایشان خاشعست ودلهای ایشان ترسانست
برای یاد خدا وحق ولایت ترا می شناسند وزبان ایشان بوستر بفضل
تو گویاست واب از دیدهای ایشان ریزانست بسبب محبت ومهربانی
که نسبت بتو وامامان فرزندان تو دارند وخدارا عبادت مینمایند بنحوی
که در قرآن ایشانرا خدا بآن امر فرموده است وبر بهتری که از طریقهٔ پیغامبر برایشان
ظاهر گردیده وعمل مینمایند بآنچه اولوالامر وامامان ایشان امر میفرمایند
وبایکدیگر صله واحسان می نمایند واز یکدیگر دوری نمیکنند وباهم دوستی
میکنند ودشمنی نمیکنند بدرستی که ملائکه برایشان صلوات میفرستند

ودعاء ایشان را امین میکویند وازبرای کناهکاران ایشان استغفار می نمایند ودر مجامع
ایشان حاضر میشوند وبر مرك ایشان کریه میکنند تا روز قیامت ودر روایتی
آمده که شبی حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه از مسجد بیرون امدند
وبجانب صحرای نجف روان شد وشب ماهی بود ودر اثنای راه دیدند که
جمعی از عقب حضرت میروند ایستادند وبرسیدند که کیستید شما کفتند
شیعه توایم یا امیرالمومنین حضرت در روهای ایشان نظر فرمود وکفت
چرا بر شما سیمای شیعیان مشاهده نمیکنم کفتند سیمای شیعیان چیست
یا امیرالمومنین فرمود که روهای ایشان زرد است از بیداری شب چشمهای
ایشان کوروش است از بسیاری کریه پشتهای ایشان خم است از بسیاری
نماز شکمهای ایشان بر پشت چسبیده است از بسیاری روزه لبهای ایشان
خشك است از بسیاری دعا پوستها اثار خاشعان از ایشان هویداست
وحضرت صادق علیه السلام فرمود که مومن بایمان متصف نمیشود تا عقلش
کامل نباشد وعقلش کامل نیست تا دارا وده خصلت نباشد مردم امید
خیر از او داشته باشند واز شرش ایمن باشند وخیر بسیار را از خود اندك شمارد
واندك چیزی از دیکران را بسیار شمارد وانکه از عمل شر خود را بسیار داند وشر
بسیار بسیار دیکران را اندك داند واز حاجتهای بسیار که از او طلب نمایند
دلتنك نشود وملال بهم نرساند از طلب علم در تمام عمرش ومذلت را
دوست تر دارد از عزت وفقر نزد او محبوبتر باشد از تونکری واز دنیا
بقویم ضروری اکتفا نماید ووهم از همه دشوارتر است که هر که را ببیند
کوید که من از من بهتر وپرهیزکارتر است بدرستی که مردم بر دو قسمند شخصی
هست که از او بهتر وپرهیزکارتر است وشخصی هست که از او بدتر وپست تر است
پس چون می بیند آن شخص را که از او بهتر است نزد او تواضع وفروتنی
میکند وسعی میکند که در خوبی باو ملحق کردد وچون می بیند آن شخصی را که

ازاویست تراست میکوید که شاید بدی نیرد ظاهر باشد و نیکیش پنهان باشد
پس چون چنین کند بلند مرتبه می شود و بزرگ اهل زمانش میشود و از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روزی ملاقات نمودند حارثه بن النعمن انصاری را فرمودند که بر چه حال صبح
کرده ای حارثه گفت که صبح کرده ام یا رسول الله با ایمان محقق و ثابت حضرت
فرمود که هر چیز را حقیقتی و دلیلی است حقیقت ایمان تو چیست گفت
دلم از دنیا فسرده شده است و بدینیا رغبت ندارد و ایمان باعث بیداری
شبهای من بعبادت و تشنگی روزهای من بروزه گردیده است و گویا عرش
پروردگار خود را می بینم که برای حساب منصب کرده اند و گویا اهل بهشت را
می بینم که در جهنم معذبند حضرت فرمود که تو مومنی که خدا دلت را
ساخته است بر اینحال ثابت باش خدا ترا ثابت بدارد حارثه گفت که بر نفس
خود از هیچ چیز اینقدر اندیشه ندارم که باعث هلاک من گردد که از چشم
خود حضرت از برای او دعا فرمود بینائی چشمش بر طرف شد و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در بعضی از سفرها می بودند در عرض راه جمعی از سواران بملازمت حضرت
رسیدند و سلام کردند حضرت پرسید شما که کسیتید شما گفتند ما مومنانیم
فرمود که حقیقت و دلیل ایمان شما چیست گفتند بقضاهای الهی راضی
شده ایم و اوامر الهی را منقاد گردیده ایم و امور خود را بخدا تفویض نموده
بر او توکل کرده ایم حضرت فرمود که دانایانند حکیمانند نزدیکست که
از حکمت و دانائی بدرجهٔ پیغمبران برسند پس اگر راست میکوئید بنا
مکنید خانه چند را که بپوشید در انها سکنی نخواهید داشت و جمع
مکنید مالی را که نخواهید خورد و بپرهیزید از مخالفت خداوندی که بازگشت
شما بسوی اوست و اخبار در این باب زیاده از حد و احصاست و بهترین

اخبار این باب حدیث بهمامست که والد و فقیر علیه الرحمه الملک المنان شرح وافی بر آن
نوشته اند امید که حق تع جمیع مومنان را توفیق اکتساب این کمالات و قرین این
سعادات روزی کرداند یا اباذر اذا کان العبد فی الارض فتوضأ او یتیمم
ثم اذن واقام وصلی امر الله عز وجل الملئکة فصفوا خلفه صفا لا یری
طرفاه یرکعون برکوعه ویسجدون بسجوده ویؤمنون علی دعائه یا اباذر
من اقام ولم یؤذن لم یصل معه الا ملکاء الاذان معه ای ابوذر چون
بنده در بیابان خالی تنها بوده باشد و وضو بسازد یا تیمم کند اگر اب نداشته
باشد پس اذان و اقامه بگوید و نماز کند رد حق تع ملئکه را امر فرماید که در عقب
او صف بکشند صفی که دو طرف انصف را نتوان دید رکوع کنند ان ملئکه
با رکوع او و سجود کنند با سجود او و امین گویند نزد دعای او ای ابوذر هر که اقامه
گوید و اذان نگوید با او نماز نکنند از ملئکه مکرر و ملکی که با او می ایستند بدانکه
اذان و اقامه از سنتهاء موکده حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و احادیث
در فضیلت هر دو بحد و احصا است و بعضی از علما در نماز جماعت واجب
دانسته اند هر دو را و بعضی اقامه را در همه نمازها و اذان را در نماز صبح و شام
واجب میدانند و احتیاط در انست که اقامه را مطلقا ترک ننمایند و اذان را
در نماز صبح و شام تا ممکن باشد ترک ننمایند و احتیاط انست که شرایطی که
در نماز رعایت می باید کرد از ایستادن و رو بقبله کردن و با طهارت
بودن و سخن نگفتن و حرکت نکردن همه را در اقامه رعایت بکنند و اذان
و اقامه مخصوص نمازهای واجب بجماعت است و در غیر انها از نمازهای
واجب و سنت بدعتست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که
هر که خالص از برای خدا اذان بگوید حق تع ثواب چهل هزار شهید و چهل
هزار صدیق باو کرامت فرماید و شفاعت او چهل هزار گناه کار داخل بهشت
شوند و بدرستی که چون مؤذن میگوید اشهد ان لا اله الا الله نور هزار ملک

بر او صلوات میفرستند و از برای او استغفار میکنند و در قیامت در سایه
عرش الهی خواهد بود تا حق تع از حساب خلایق فارغ شود و ثواب گفتن
اشهد ان محمد رسول الله را چهل هزار ملک بنویسند و هر که بنماز جماعت
حاضر شود و محافظت نماید بر صف اول و تکبیر اول امام را دریابد و از ارسمانی
نکند خدا ثواب موذنان را در دنیا و آخرت باو کرامت فرماید و بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که ده سال از برای
خدا اذان بگوید حق تع بیامرزد گناهان او را بقدر آنچه دیده اش می بیند
و صدایش در جانب آسمان بلند میشود و هر تر و خشکی که صدای او را بشنوند
تصدیق او نمایند در آنچه میگوید و از ثواب هر کس که در آن مسجد با او بجماعت
نماز میکند بهره باو بدهند و بعدد هر که بصدای اذان او نماز میکند حسنه
بیابد و در حدیث بلال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که موذنان
امینان مسلمانانند بر نماز و روزه ایشان و بر کوشت و خون ایشان از حق تع
جبری سوال نمی نماید مگر آنکه بر ایشان عطا میفرماید و در هیچ امری شفاعت
نمیکنند مگر آنکه شفاعت ایشان را قبول مینماید و فرمود که هر که چهل سال از
برای خدا اذان بگوید خدا او را در روز قیامت با عمل چهل صدیق محشور گرداند
و هر که بیست سال اذان بگوید در قیامت بقدر آسمان اول او را نور کرامت فرماید
هر که ده سال اذان بگوید خدا او را در قبر ابراهیم خلیل ساکن گرداند و هر که یک
سال اذان بگوید حق تع در قیامت گناهانش را بیامرزد اگرچه بسنگینی کوه احد
باشد و هر که خالص از برای رضای خدا برای یک نماز اذان بگوید حق تع گناهان
گذشته اش را بیامرزد و در بقیه عمر او را از گناه حفظ نماید و در بهشت او را
درجه شهیدان جاده و بروایت دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود
که موذن را در ماه بین اذان و اقامه حق تع ثواب شهیدان کرامت میفرماید که
در خون خود دست و پا زند و در حدیث دیگر فرمود که هر که یکسال در شهری

از شهرهای مسلمانان اذان بگویند بهشت او را واجب شود و بسند معتبر منقولست
که هشام بن ابراهیم بحضرت امام رضا صلوات الله علیه شکایت نمود از بیماری
و از اینکه او را فرزند نمی شد حضرت فرمود که صدای خود را در خانه باذان بلند
کن راوی گفت که چنین کردم خدا بیماریم را بصحت مبدل گردانید و فرزندانم
بسیار شدند و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که چون غول
متعرض شما شود اذان بگویید و در احادیث صحیح از حضرت صادق صلوات الله
علیه منقولست که هر که با اذان و اقامه نماز گذارد در عقب او دو صف از ملائکه
نماز کنند و اگر با اقامه تنها نماز کند یک صف از ملائکه در عقب او نماز کنند و در
بعضی از احادیث است که طول هر صفی از ما بین مشرق و مغرب باشد و در بعضی
اخبار وارد شده است که صف کمترش ما بین مشرق و مغرب باشد و بیشترش
ما بین زمین و آسمان و بسند معتبر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست
که هر که اذان و اقامه بگوید دو صف از ملائکه در عقب او نماز کنند و هر که اقامه بگوید
یک ملک از جانب راست و یک ملک جانب چپ او نماز کنند و در حدیث دیگر
از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که اگر با اقامه تنها نماز کند
یک ملک در عقب او نماز کند و جمع میان اخبار باین نحو ممکنست که در وصف
در اذان کامل باشد و یک صف در غیر کامل و اختلاف اقامه محمول باشد بر
اختلاف عذرها که اگر ترک اذان بسبب عذر قوی باشد یک صف با او نماز کنند
و اگر بعذر سهل ترک کرده باشد دو ملک با او نماز کنند و اگر بغیر عذر ترک کرده باشد
یک ملک با او نماز کند و الله تعالی یعلم یا اباذر ما من شاب یدع لله الدنیا و لهوها
و اهرم شبابه فی طاعة الله الا اعطاه الله اجر اثنین و سبعین صدیقا
یا اباذر الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین ای ابوذر هر جوانی که ترک
کند از برای خدا دنیا و لهوهای دنیا و جوانی خود را بپیری رساند در طاعت
الهی البته حق تعالی باو عطا فرماید ثواب هفتاد و دو صدیق را ای ابوذر کسی

خدا را یاد کند در میان غافلان مثل کسی باشد که جهاد کند در میان گریختگان
صدیق کسی را میگویند که تصدیق بپیغمبران و متابعت ایشان در افعال و اقوال
بیشتر و بیشتر از دیگران بکند و این قسم احادیث که در باب ثواب اعمال
وارد شده است بدو وجه توجیه میتوان نمود اول انکه مراد صدیق از امتهای
دیگر باشد یعنی ثواب یکجوان صالح این امت برابر است با ثواب هفتاد و دو صدیق
از امتهای دیگر دویم انکه هر عمل موجب استحقاق قدری از ثواب میگردد حق تع
بفضل خود اضعاف انرا کرامت میفرماید پس مراد انست که انچه حق تعالی بانجوان
تفضل میفرماید برابر است با ثواب استحقاق هفتاد و دو صدیق و وجوه دیگر
نیز میتوان گفت چون این دو وجه ظاهر بود بهمین اکتفا کردیم و بسند معتبر از
حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که سه کسند که حق تع ایشانرا
بجناب داخل بهشت میکند امام عادل و تاجر راست کو و پیری که عمر خود را
در طاعت الهی صرف نموده باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هفت کسند که در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که بغیر ان سایه
نیست امام عادل و جوانی که در عبادت الهی نشو و نما کرده باشد و شخصی که دلش
بمسجد متعلق باشد وقتی که بیرون اید از مسجد تا باز برگردد و دو شخص که در
طاعت الهی با یکدیگر باشند تا مفارقت نمایند و شخصی که در خلوت خدا را
یاد کند و اب از چشمانش جاری گردد از خوف الهی و شخصی که زن صاحب
حسنی او را بحرام بسوی خود بخواند و او از ترس الهی مرتکب ان نشود و
شخصی که تصدق بدهد مخفی که دست چپش نداند که از دست راست چه
چیز داده است و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که
قران بخواند و او جوان و با ایمان باشد قران با گوشت و خون او مخلوط گردد
و حق تع او را با رسولان نیکوکار از ملئکه محشور گرداند و قران در قیامت
از جانب او حجت تمام کند و گوید خداوندا هر عمل کننده مزد عمل خود را یافت

من مورد عمل کسنده خود را میخواهم پس حق تع دو حله از حلهای بهشت در او
پوشاند و تاج کرامت بر سر او گذارد پس بقران خطاب فرماید که ایا راضی شدی
قران گوید که زیاده ازین از برای او امید داشتم پس حق تعالی برات ایمنی را بدست
راستش دهد و برات مخلد بودن در بهشت را بدست چپش دهد و او را
داخل بهشت کنند پس باو گویند که یک ایر بخوان و یکدرجه بالا رو پس بقران
فرماید که راضی شدی گوید که بلی و کسی که بر او حفظ قران دشوار باشد و مکرر
خواند تا حفظ کند حق تع این ثواب را مضاعف باو کرامت فرماید و بسند
معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که کسی که در میان
غافلان بیاد خدا باشد مانند کسی است که بعوض گریختگان جهاد کند و کسی
بعد از گریختن لشکر جهاد کند بهشت از برای او واجب است و احادیث بر این
مضامین بسیار است یا اباذر لجلیس الصالح خیر من الوحدة و الوحدة خیر من
الجلیس السوء و املاء الشر خیر من السکوت یا اباذر لا تصاحب الا مومنا و لا یاکل طعامک
الا تقی و لا تاکل طعام الفاسقین یا اباذر اطعم طعامک من تحبه فی الله
و کل طعام من یحبک فی الله عز و جل ای ابوذر همنشینی با مصاحب
صالح و نیکو بهتر است از تنهائی و بهتر است از خاموشی و خاموشی بهتر است از سخن
بد گفتن بدانکه املا در لغت بمعنی است که شخصی سخنی بگوید که دیگری بنویسد
و حضرت در اینجا گفتن شر را باین عبارت تعبیر فرمودند برای اشعار بانکه
انچه از سخنان لغو و باطل میگوئی برکاتبان اعمال خود املا میکنی که ایشان بنویسند
چنانچه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که بشخصی که سخنان
لغو میگفت که ای مرد برکاتبان خود نامه املا میکنی ای ابوذر مصاحبت
مکن مگر با مومن و نباید طعام خود را بخورانی مگر پرهیزکار و مخور
طعام فاسقان را ای ابوذر بخوران طعام خود را بکسی که از برای خدا او را
دوست داری بخور طعام کسی را که از برای خدا ترا دوست دارد بدانکه بحب

تجربه معلوم است که مصاحبت را در اخلاق و اعمال دخل عظیم هست پس باید که
آدمی در مصاحبت نیکان اهتمام نماید که شاید اطوار مرضیهٔ ایشان در او تاثیر نماید
و با اخلاق پسندیدهٔ ایشان متصف گردد و از مصاحبت بدان احتراز نماید که
مبادا بدیهای ایشان در او تاثیر کند و مصاحبان بد که شیاطین انسند ضرر
بیشتر میرسانند از شیاطین جن زیرا که آدمی از مشاکل و مجانس خود بیشتر
اغواء شیاطین انس میشود چنانچه از حضرت امام موسی صلوات الله علیه
منقولست که حضرت عیسی گفت که مصاحبت بد همنشینی خود را
بدرد خود مبتلا میگرداند و قرین بد آدمی را هلاک میکند پس ببینید که با که
همنشینی میکنید و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که
پدرم حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که ای فرزند با پنج
کس مصاحبت و همزبانی و رفاقت مکن گفتم ای پدر ایشان را بمن بشناسان
فرمود که زنهار که با دروغ گو مصاحبت مکن که مانند سراب ترا فریب میدهد
و نزدیک را برای تو دور میگرداند و دور را برای تو نزدیک میگرداند و با فاسق مصاحبت
مکن که ترا بیک لقمه یا کمتر میفروشد و دیگری را اختیار میکند و زنهار که با بخیل
مصاحبت مکن که ترا در مال خود فرو میگذارد و یاری نمیکند در هنگامی
که نهایت احتیاج داری و زنهار که با احمق مصاحبت مباش که اگر خواهد
بتو نفع رساند ضرر میرساند و زنهار که با قطع کننده رحم مصاحبت
مکن که حق تعالی در سه جای قرآن او را لعنت فرموده و بسند صحیح از حضرت
صادق صلوات الله علیه منقولست که مصاحبت مکنید با صاحبان بدعتها
و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آدمی بر دین یار و همنشینی خود است و بسند
معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که مکرر در خطبها
میفرمودند که مسلمانان را سزاوار آنست که اجتناب نمایند از برادری شش طایفه

بیشتر فرو میکند تا
از غیر مشاکل و مجانس خود

فاجران بی باک واحمقان ودروغ گویان امّا بد کار بی پروا پس زینت میدهد
برای تو کارهای بد خود را ومیخواهد که تو مثل او باشی وترا اعانت نمیکند
بر امر دین تو وبر کاری که در قیامت بکار تو آید ونزدیکی او موجب جفا و
خلاف ادبست وصحبت او سبب قساوت دل می شود وآمد شد او نزد
تو موجب عار وبد نامی تست وامّا احمق پس او هرگز ترا بخیری دلالت
نمیکند وامید دفع شری از او نمیتوان داشت هر چند سعی کند هم از او
نمی آید وگاه باشد که خواهد بتو نفع رساند وضرر برساند پس مردن
او بهتر است از زندگی او وخاموشی او بهتر است از حرف گفتن او و
دوری او بهتر است از نزدیکی او وامّا دروغ گو پس در مصاحبت او هیچ
عیشی برای تو گوارا نیست سخن ترا بدروغ بمردم نقل میکند واز مردم بدروغ
سخن بتو نقل میکند وهر دروغی را که تمام کرد از پی آن دروغ دیگر ابتدا میکند
تا بحدی که اگر کسی راستی گوید باور نمیتوان کرد ودر میان مردم بنقل کذب
دشمنی می افکند وکینها در سینها میرویاند پس از خدا بپرهیزید وملاحظه
نمائید که با که مصاحبت میکنید وحضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
فرمود که متابعت کن کسی را که ترا میگریاند وخیر خواه تست ومتابعت مکن
کسی را که ترا می خنداند وترا عیب میدهد وعن قریب باز گشت همه بسوی
خداست وحضرت صادق علیه السّلام فرمود که محبوبترین برادران من
بسوی من کسیست که عیبهای مرا بمن بگوید وحضرت صادق علیه السّلام
فرمود که صداقت ودوستی حدی چند دارند که در هر که انها نیست او
بهره از صداقت ندارد اول انکه اشکار ونهان او با تو موافق باشد دویم انکه
زینت ترا زینت خود داند وعیب ترا عیب خود داند سیم انکه اگر حلوه متی
یا مالی بمرسانند با تو تغیر سلوک نکند چهارم انکه از تو منع ننماید هر چه را
بر آن قدرت داشته باشد پنجم خصلتی است که جمیع خصلتهای گذشته

در اجتماع است انست که ترا در حوادث روزگار که رو دهد وانگذارد و از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله منقولست که سعادت مندترین مردم کسیست که با نیکان
مردم خلط نماید و منقولست که حواریان از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند
که با که همنشینی کنیم فرمود که با کسی که بیاد خدا آورد شمارا دیدن او و در علم شما
بیفزاید سخن گفتن او و شمارا رغبت با خرت گرداند کردار او و حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که هر که خود را بمحل تهمت میدارد ملامت نکند کسی را که
گمان بد باو میبرد و هر که سر خود را پنهان دارد اختیارش بدست خود است و
هر سری که از دو کس بیازد و لب در گذشت فاش میشود و کارهای برادر مومن
خود را حمل بر محمل نیک کن تا محمل تابی و سخنی که از او صادر شود بر معنی بدی حمل
مکن تا محمل خیر از برای آن یابی و بر یاد برادران نیک بسیار از ایشان تحصیل
کن که ایشان تهیه اند در هنگام نعمت و سپر اند در هنگام بلا و در امری که خواهی
مشوره کن با کسی که از خدا بترسند و برادران خود را بقدر پرهیزکاری ایشان دوست
دارد و از زبان بد بپرهیزید و از نیکان ایشان بر حذر باشید و اگر شمارا بنیکی
امر کنند مخالفت ایشان نمائید که بطمع نیفتند در بدیها و در حدیث دیگر از
انحضرت پرسیدند که بدترین مصاحبان کیست فرمود که کسی که معصیت
خدا از تو زینت دهد و در حدیث دیگر فرمود که همنشینی با بدان موروث
بدگمانی نیکانست و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که نظر کن هر که را
بینی که نفعی در دین بتو نمیرساند اعتماد بر آشنائی او مکن و بصحبت او رغبت
منما بدرستی که آنچه غیر خداست همه باطلست و کاری که برای خدا نیست
عاقبتش نیکو نیست و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که سر
کس اندکه مجالست ایشان دلرا میمیراند مجالست مردم بست و فی و سخن گفتن
با زنان و همنشینی اغنیا و مالداران و حضرت صادق صلوات الله علیه
فرمود که چهار چیزاست که ضایع میشود بیطالت دوستی که صرف بوفا کنی

باجمع

ونیکی و احسانی که بکسی کنی که شکر تو نکند و علمی که بکسی کوئی که گوش ندهد و بسی
که بکسی سپاری که حفظ نکند و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود
که با اغنیا همنشینی مکن بدرستی که کسیکه با ایشان همنشینی میکند او را که با
ایشان می نشیند چنان میداند که خدا را بر او نعمتها هست و چون باره نشست
همکان میکند که خدا هیچ نعمت بر او ندارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که چهار چیز است که دل را میمیراند کناه بعد از کناه و با زنان بسیار سخن گفتن
و با احمق مجادله کردن که او گوید و تو کوئی و بخیر بر نگردد و مجالست نمودن
با مردکان پرسیدند که کیستند مردکان فرمود که هر مالداری که نعمت او را
طاغی کرده باشد و بدانکه اطعام مومنان فضیلت بسیار دارد و اطعام
بسیار میباید کرد شاید که دران میان مومنی باشد و فضیلت اطعام مومن را
دریابد چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که مومن گرسنه را اطعام نماید حق تع او را از میوهای بهشت اطعام نماید
و هر که مومن عریانی بپوشاند حق تع از استبرق و حریر بهشت بر او بپوشاند
و ملائکه بر او صلوات فرستند مادام که از آن جامه رشته باقی باشد و هر که
مومن تشنه را شربت آبی بخوراند خدا از شراب ختوم بهشت باو بخوراند و کسی که
اعانت مومنی کند یا غم از او زایل کرداند حق تع او را در سایهٔ عرش خود
جا دهد در روزی که بغیر سایهٔ عرش نباشد و بسند معتبر از حضرت امام
علی نقی صلوات الله علیه منقولست که حضرت موسی بن عمران علی نبینا
و علیه السلام از خداوند خود سوال نمود که الهی چه چیز است جزای کسی که
مسکینی را اطعام نماید خالص از برای رضای تو خطاب رسید که یا موسی
در روز قیامت امر میکنم منادی را که در میان خلایق ندا در دهد که او از
کردهای خداست از آتش جهنم و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که سه چیز است که موجب رفع درجات مومن میکردد

آزادم

بهمه کس سلام کردن و طعام بمردم خوراندن و در شب در هنگامی که مردم در
خوابند نماز کردن و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که هرکه
مومنی را سیر کند بهشت برای او واجب شود و فرمود که من شخصی از
مومنان را اطعام کنم نزد من بهتر است از اینکه صد هزار کس یا زیاده از غیر
ایشان را اطعام کنم و بسند صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هرکه سه نفر از مسلمانان را اطعام نماید حق تع او را از سه بهشت اطعام
نماید در ملکوت آسمان از جنة الفردوس و جنة عدن و طوبی که درختیست
در بهشت که حق تع در جنة عدن بدست قدرت خود غرس نموده و از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه مومنی را اطعام نماید تا او را
سیر گرداند هیچ یک از خلق خدا احصای ثواب او را نتوانند نمود نه ملک
مقرب و نه پیغمبر مرسل مگر خداوند عالمیان بعد از این فرمود که از جمله
چیزهائی که مغفرت را واجب و لازم می گرداند اطعام مسلمانان گرسنه است
و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه
مومنی را شربتی از آب دهد در جائی که قدرت بر آب داشته باشد حق تع بهر
شربتی هفتاد هزار حسنه باو کرامت فرماید و اگر جای باشد که کم آب باشد
چنان باشد که ده بنده از فرزندان اسمعیل را آزاد کرده باشد و بسند معتبر
از حسین بن نعیم منقولست که حضرت صادق علیه السلام از من پرسید
ای برادران مومن خود را دوست میداری گفتم بلی فرمود که بفقیران ایشان
نفع میرسانی گفتم بلی فرمود که بر تو لازمست که دوست داری کسی را
که خدا او را دوست میدارد والله که تا ایشان را دوست نداری نفع بایشان
نمیتوانی رسانیدن ای ایشان را بمنزل خود دعوت مینمائی گفتم بلی هر وقت
که چیزی میخورم البته دو کس یا سه کس یا کمتر یا بیشتر از ایشان یا من میباشند
فرمود که فضل ایشان بر تو زیاده است از فضل تو بر ایشان گفتم فدایت گردم

طعام خود را ایشان میخوراند و بر بساط خود ایشانرا می نشانیم و فضل ایشان
بر من عظیم تر است و گفت بلی چون ایشان داخل خانه تو میشوند داخل میشوند
بهمراه زشت گناهان تو و عیال تو و چون بیرون میروند می برند گناهان تو و عیال
ترا و در حدیث دیگر فرمود که داخل میشوند بار وزری فراوان و بیرون
میروند با مغفرت گناهان تو و در حدیث دیگر فرمود که هر که مومن مالداری را
طعام بخوراند برابر است با اینکه یکی از فرزندان اسمعیل را از کشتن خلاص
کند و هر که مومن محتاج را اطعام نماید چنانست که صد کس از فرزندان
اسمعیل را از کشتن خلاص کرده باشد و در حدیث دیگر فرمود که اطعام
یک مومن نزد من بهتر است از آزاد کردن ده بنده و ده حج و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نهی فرمود از اجابت نمودن فاسقان بطعام ایشان یا اباذر
اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ لِسَانِ کُلِّ قَائِلٍ فَلْیَتَّقِ اللهَ اِمْرُءٌ وَلْیَعْلَمْ مَا یَقُولُ
یَا اَبَا ذَرٍّ اُتْرُکْ فُضُولَ الْکَلَامِ وَحَسْبُکَ مِنَ الْکَلَامِ مَا تُبْلِغُ بِهِ حَاجَتَکَ یَا اَبَا ذَرٍّ
کَفَی بِالْمَرْءِ کَذِبًا اَنْ یُحَدِّثَ بِکُلِّ مَا یَسْمَعُ یَا اَبَا ذَرٍّ مَا مِنْ شَیْءٍ اَحَقُّ بِطُولِ
السِّجْنِ مِنَ اللِّسَانِ ای ابوذر حق تعالی نزد زبان هر گوینده است یعنی بر
گفتار هر کس مطلع است پس باید که آدمی از خدا بترسد و بداند که چه میگوید
که مبادا چیزی بگوید که موجب غضب الهی گردد ای ابوذر ترک کن سخنهای
زیادتی و لغو را و کافیست ترا از سخن آنقدر که بسبب آن بحاجت خود
برسی ای ابوذر از برای دروغ گفتن آنکس همین بس است که هر چه بشنود
نقل کند ای ابوذر هیچ چیز سزاوارتر نیست بر بسیار محبوس داشتن و
زندان کردن از زبان و سخن در فضل سکوت و ترک سخن باطل سابقا مذکور
شد و اینجا حضرت فرمودند که هر شنیده را نقل کردن دروغست
ممکنست که مراد آن باشد که بجزم نقل کنند دروغ است بلکه اگر نقل
کند باید که بقایلش نسبت دهند چنانچه بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین

صلوات

صلوات الله علیه منقولست که چون حدیثی یا سخنی نقل کنید از نسبت دهید
بانکسی که بشما حدیث کرده است که اگر حق باشد ثواب آن از شما باشد و اگر باطل
و دروغ باشد کناهش بر او باشد و محتملست که مراد آن باشد که نزد مردم
دروغ گو میشوید و بکذب مشهور میشوید هر چند وقتی که بقایلش
نسبت دهید دروغ نیست امّا کسی که بسیار سخن نقل کرد و دروغ برآمد
اعتماد بر قولش نماند و ممکنست که مراد آن باشد که می باید که سخنی که نقل
کنید ماخذش را معلوم کنید و از مردمی که بر قول شان اعتمادی نیست
سخن نقل نکنید که حرفهای بی اصل را شنیدن و نقل کردن بمنزلهٔ دروغست
در قباحت و شناعت و الله تع یعلم یا اباذر اِنَّ مِنْ اِجْلالِ اللهِ تع اِکْرامَ
ذِی الشَّیْبَةِ الْمُسْلِمِ وَ اِکْرامَ حَمَلَةِ الْقُرْآنِ الْعامِلِینَ بِهِ وَ اِکْرامَ السُّلْطانِ
الْمُقْسِطِ ای ابوذر از جملهٔ اجلال و تعظیم حق سبحانه و تع است کرامی داشتن
مسلمانی که ریشش سفید شده باشد و کرامی داشتن حاملان قرآن که باحکام
قرآن عمل نمایند و کرامی داشتن پادشاه عادل مضامین این کلمات شریفه
در ضمن سر بنبوع روشن میکردد بنبوع اولی در بیان اکرام پیران مسلمانست
بدانکه کرامی داشتن مسلمانان همکی لازم است خصوصاً پیران ایشان
چون موی سفید اثر رحمت الهیست و حق تع انرا حرمت میدارد پس حرمت
داشتن آن تعظیم امر الهی نمودن است چنانچه در خطب و احادیث
بسیار وارد شده است که رحم کنید خردان خود را و توقیر نمائید پیران
خود را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بتجهیل و تعظیم
نمائید مشایخ و پیران خود را که از تعظیم خدا است تعظیم ایشان و بسند
معتبر از آنحضرت منقولست که هر که فضل و حرمت مرد پیری را بداند و
او را توقیر و تعظیم نماید حق تع او را از فزع اکبر روز قیامت ایمن کرداند
و از حضرت صادق علیه السّلام بسند معتبر منقولست که سه چیز

که بحق و حرمت ایشان حایل نمیباشد مگر منافقی که نفاقش معروف و ظاهر
باشد کسی که در اسلام ریشش سفید شده باشد و حامل قرآن و امام عادل
در حدیث دیگر فرمود که هر که مومنی را کرامی دارد او خدا را کرامی داشته و
بعد از او آن مومن را و هر که استخفاف کند بمومن ریش سفیدی کسی را بر او
بگمارد که پیش از مردن با و استخفاف نماید و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حق تع کرامی میدارد مرد هفتاد ساله را و شرم میکند
از پیر هشتاد ساله که او را عذاب کند و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات
الله علیه منقولست که هر که چهل سال عمر کرد از دیوانگی و خوره و پیسی خدا
او را ایمن میگرداند و هر که پنجاه سال عمر کرد خدا حسابش را در قیامت سبک
و آسان میکند و چون شصت سال رسید اهل آسمان او را دوست میدارند و چون
هشتاد سال رسید حق تع امر میفرماید که حسناتش را بنویسند و کناهانش
را ننویسند و چون نود سال رسید کناهان گذشته و آینده اش را می آمرزند
و مینویسند که او اسیر خداست در زمین و او را شفیع میگردانند در اهل
بیتش و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که او کسی که
موی سفید در ریشش بهم رسید حضرت ابراهیم علیه السلام بود و چون دید گفت
خداوندا این چیست وحی آمد که این نور است و موجب توقیر است گفت
خداوندا زیاده گردان و در حدیث دیگر فرمود که هر که یکموی سفید در ریش
او بهم رسد در اسلام انموی سفید نوری خواهد بود برای او در قیامت ینبوع
دویم در بیان فضیلت قرآن و حامل آن و بعضی از فضایل آیات و سوراست
و این مشتمل است بر چند ساقه ساقه اول در فضیلت قرانست از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر گاه ملتبس شود بر شما فتنها مانند
پارهای شب تاریک بر شما باد بقرآن بدرستی که قرآن شفاعت کننده ایست
که شفاعتش را قبول میکنند و باهر که مجادله نماید و حجت بر او تمام کند

خدا او را توبه روزی میکند و
چنین هفتاد سال زیست

تصدیقش

تصدیقش مینماید وهرکه ازاو پیشوای خود گرداند واورا بهشت میرساند وهرکه
ازاو بهشت سرانداز دوبآن عمل ننماید واورا بسوی جهنم میراند راه نمائیست که
بهترین راهها دلالت میکند وکتابیست که دران تفصیل وبیان جمیع
احکام هست ازاظاهریست وباطنی است ظاهرش احکام الهیست و
باطنش علوم نامتناهی است ظاهرش اینده است وباطنش عمیق است
ازاینجهت وکواکب هستند که براحکام الهی ودلیلند وبرآن نجوم دیگر هستند
که مردم رابآن احکام میرسانند یعنی ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم که
علم قرآن نزدایشان است عجایب قرآنرا احصا نمیتوان نمود وغرایبش آن
هرگز کهنه نمیشود درآن چراغهای هدایت افروخته است وانوار حکمت
ازان ظاهراست راهنماست بسوی آمرزش گناهان کسی راکه ازان بیاید
اوصاف آمرزش رابس بایدکه هرکه دیده خودرا درقرآن بجولان درآورد
ودیدهٔ دلخودرا برای مطالعهٔ انوارآن بکشاید تا ازهلاک نجات یابد
وازورطهای ضلالت خلاص شود بدرستیکه تفکر نمودن موجب زندگانی
ودلهای بینا ودرتاریکهای جهالت نور تفکر راهنماست پس نیکو خودرا خلاص کنید
ودرفتنها خودرا مگذارید ودرحدیث دیگر فرمود که قرآن هادیست درضلالت
وبیان کننده است درکوری جهالست ودست گیرنده است درلغزشها
ونوراست درظلمتها وظاهرکننده بدعتهاست ونگاهدارندهٔ ازمهالکست
ودرگمراهیها راهنماست وبیان کنندهٔ فتنهاست ورساننده است ازدنیا
باخرت وکمالدین شمادرقرانست وهیچکس ازان عدول ننمود مگر بسوی
اتش وحضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که خداوند عزیز جبّار
کتاب خودرا بسوی شما فرستاده است راست گوئیست که بوعدهای
خودوفا مینماید ومشتملست براحوال واخبار شما واخبار گذشتها واخبار
آیندها واخبار آسمان وزمین اگر انکسی که عملش رامیداند شمارا خبر دهد

باشد
باانچه در قرانست از اخبار غیب وعلوم بی انتها تعجب خواهید کرد وباستا
متواتره از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که فرمود که از میان
شما میروم ودو چیز عظیم درمیان شما میگذارم یکی کتاب خدا که ریسمانیست
او یخته از اسمان بزمین ودیگر عترت واهل بیت من پس ببینید که با ایشان
چگونه سلوک وحرمت خواهید داشت ساقیه دویم در بیان فضیلت
حواصد کردانشان
حامل قرانست نسبند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست
که دیوانها که در قیامت حساب میکنند سه دیوانست دیوان نعمتها
ودیوان حسنات ودیوان گناهان پس چون دیوان نعمت ودیوان حسنات
را برابر کنند نعمتها تمام حسنات را فرا گیرد ودیوان گناهان باقی ماند
پس فرزندادم را طلبند که گناهانش را حساب کنند در اینحال قران بهترین
صورتها بیاید ودر پیش او مرد روان شود وگوید خداوندا منم قران واین بنده
مومن تست که خود را تعب میانداخت بتلاوت من ودر درازی شب
مرا بترتیل میخواند وچون مرا در تهجد میخواند اب از دیده اش جاری میشد
خداوندا او را راضی کن چنانکه مرا راضی کرده پس خداوند عزیز جبار فرماید
کرامی بنده مومن دست راست را بگشا پس پر کند حق تعالی او را از رضا وخشنودی
خود ودست چپش پر کند از رحمت خود پس باو گوید که اینک بهشت بر تو
مباحست قران بخوان وبالا رو پس هر یک ایه که بخواند یک درجه بالا رود
ودر حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بقران خطاب فرماید که بعزت و
جلالی خود مرسوگند که امروز کرامی دارم هر که ترا گرامی داشته وخوار کنم هر که
ترا خوار کرده ونسبند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست
که فرمود که قران را یاد گیرید بدرستی که قران در قیامت می آید نزد حامل
خود بصورت جوان بسیار خوش رو ومیگوید که منم آن قرانی که سبب
من شبها بیدار می بودی ودر روزها سبب روزه خود را تشنه میداشتی

وسبب

وبسبب کثرت تلاوت من اب دهانت خشک میشد و آب دیده ات جاری
میشد امروز با توام هر جا که میروی و هر که تجارت کرده امروز از بی تجارت
خود میرود و من بعوض تجارت جمیع تا جرانم برایتو بشارت باد ترا که بزودی
کرامت الهی بتو میرسد پس تاجی می آورند و بر سرش میگذارند و نامه امان
از عذاب را بدستش راست میدهند و نامه مخلد بودن در بهشت را
بدست چپش میدهند و دو حله بر او می پوشانند و با و میگویند که قرآن
بخوان و بالا رو بعدد هر آیه بدرجه بالا میرود و پدر و مادرش را دو حله می
پوشانند اگر مومن باشند و میگویند با ایشان که این برای انست که بفرزند ان
خود تعلیم قرآن کردید و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما فرمود که
بر شما باد بقرآن بدرستی که حق تع بهشت را یک خشت از نقره خلق فرموده
و بجای کاه مشک خوشبو و بعوض خاک زعفران و بجای سنگریزه مروارید
در آن مقرر کردانیدند و درجاتش را بعدد آیات کردانیدند پس کسی که قرآن خوانده
باشد با و میگویند که بخوان و بالا رو و هیچ کس در بهشت درجه اش از او بالاتر
نیست مگر پیغمبران و صدیقان و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که اشراف و بزرگان امت من حاملان قرآنند و جمعی که در شب عبادت
میکنند و در حدیث دیگر فرمود که حاملان قرآن بزرگان اهل بهشتند و فرمود
که خدا عذاب نمیفرماید دلی را که قرآن را حفظ نماید و بسند معتبر از حضرت
صلی الله علیه و آله منقولست که اهل قرآن در اعلای درجات بهشتند بعد از
پیغمبران پس ضعیف و حقیر مشمارید اهل قرآن را و حق ایشان را اسهل مدانید
که ایشان را نزد حق تع منزلت رفیع هست سابقه سیم در بیان صفات
قرای قرآن و اصناف ایشانست بدانکه حامل قرآن را بر چند معنی اطلاق
میکنند و چند قسم میباشد اول آنست که لفظ قرآن را درست یاد گیرد و این
اول مراتب حاملان قرآنست و در این مرتبه تفاضل بزیادتی علم قرات و دانستن

اداب و محسنات قراءت می باشد و بزیادتی حفظ کردن و در خاطر داشتن
سوره و ایات قرانی و فهمیدانستن معانی قرانست و در زمان سابق
چنین مقرر بوده است که قاریان قران تعلم معانی نیز می نموده اند و اینمرتبه
از دانستن لفظ بالاتر است و تفاضل در این مرتبه بزیادتی و نقصان فهم
معانی قران از ظهور و بطون میباشد سیم عمل نمودن باحکام قران و متخلق
شدن باخلاقیست که قران بر مدح انها دلالت دارد و خالی شدن از صفاتیست
که بر مذمت انها دلالت دارد پس حامل حقیقی قران کسیست که حامل
الفاظ و معانی قران گردیده باشد و بصفات حسنه ان خود را اراسته باشد
و بدانکه قران خوان احسان معنوی خداوند رحمن است چنانچه از حضرت
رسول صلی الله علیه و اله منقولست که القران مائدة الله یعنی قران خوان
نعمت خداست و خوان کریمان جامع میباشد و در خور هر کس نعمت
دران میباشد سبزی و تره میدارد و الوان حلوا و نفایس میدارد لهذا
هیچکس نیست که از قران بهره نداشته باشد جمعی کثیر از راه کتابت
میدارد لهذا هیچکس نیست که از قران بهره نداشته باشد جمعی کثیر از
راه کتابت لفظش بهرهای دنیوی و اخروی می برند حتی انکسی
که مرکبش را بعمل می اورد و از کسی که کاغذش را میسازد و ان کاتبی که
مینویسد و کارفرمائی که مزد میدهد و غیر ایشان از جماعتی که در کتابت
قران دخیل میباشند اگر از برای خدا کند بهرهٔ دنیا و اخرت میبرند و اگر
از برای دنیا کند بهرهٔ دنیوی میبرند و جمعی از متعلمین و تعلم لفظش بهرهای
دنیوی و اخروی میبرند و صاحبان هر علم از علوم نامتناهی را بهرهٔ
از قران هست چنانچه صرفی از وجوه تصاریف و اشتقاقاتش
استنباط مینماید و نحوی از انحاء ترکیبش استشهاد مینماید و معانی
بیانی از نکات غریبه اش فایده مند میشود و اصحاب بلاغا از برکات

ایات

ایات کریمه اش بتلاوت کردن ونوشتن نفع می یابند وارباب مطالب دنیوی واخروی
باایات وسورش پناه می برند ومطلب خود را میابند ویک راه اعجاز قرآن
تاثیرات غریبه ایات وسور داشت وارباب تکسیر واصحاب عدد و
غیرایشان همه بقران پناه می برند وازراه معانی غریبه اش جمیع صاحبان
علوم مختلفه منتفع میشوند از متکلم وحکیم وفقیه واصحاب ریاضی
وصاحبان علوم اخلاق وطبیان واصحاب اکسیر ومنشیان وشعرا
وادبا وغیرایشان از جماعتی که از ظاهر قرآن بهره دارند واز هر بطنی
از بطون قران جمعی که قابل آن هستند از اصحاب عرفان وارباب ایقان
فواید وحکم ومعارف نامتناهی میابند پس حامل کامل قران مجید جمیع
اند
اگر جمیع بهرهای قرانرا بروجه کمال داشته باشند وایشان حضرت رسول
صلی الله علیه وآله واهل بیت کرام او صلوات الله علیهم اجمعین اند بر آنکه
معلوم است باحادیث متواتره که لفظ قران مخصوص ایشانست و
قران تمام کامل نزد ایشان است وعلوم قرانی که در میانست هم باتفاق
منسوبست بحضرت امیرالمومنین ع منقولست وایضا احادیث متواتره واردست
که معنی قرانرا کسی بغیر ایشان نمیداند وعلم ماکان ومایکون تا روز
قیامت وجمیع شرایع واحکام در قران هست وعلمش نزد ایشان مخزونست
وقرانرا هفت بطن یا هفتاد بطن است وعلم جمیع ان بطون نزد ایشان است
وهمچنین عمل نمودن بجمیع احکام وشرایع قران مخصوص ایشانست
چون از جمیع خطاها معصومند بجمیع کمالات بشری متصفند
وایضا اکثر قران در مدح ایشان ومذمت مخالفان ایشان است چنانچه
وارد شده است که ثلث قران درشان ماست وثلث آن در مذمت دشمنان
ماست وثلث دیگر فرایض واحکام است بمعنی نیز ظاهر است که مدح
هر صفت کمالی که در قران واقع است بمدح صاحب آن صفت برمیگردد

وصاحبان صفت بروجه کمال ایشانند ومذمت هر صفت نقصی که وارد شده است
بمذمت صاحبان آن صفات برمیگردد دلکه دشمنان ایشانند وچون قرآن
شخصی نیست قایم بذات بلکه عرضیست که در محال مختلف ظهورات
مختلف میدارد چنانچه پیوسته در علم واجب الوجود بوده واز انجا در لوح
ظاهر گردیده واز انجا بروح حضرت جبرئیل منتقل گردیده واز جانب
خدا بلا واسطه وبواسطهٔ جبرئیل در نفس مقدس نبوی ظاهر گردیده
واز انجا بقلوب اوصیا ومومنان درآمده ودر صورت کتابتی ظهور
نموده پس اصل قرآن را حرمتیست وبسبب آن در هر جاکه ظهورش زیاده است
موجب حرمت است بیشتر گردیده پس هر گاه آن نقشهای مرکب ولوح
وکاغذی که بران نقش بسته وجلدی که مجاور انها گردیده با اینکه پس
ترین ظهورات اوست انقدر حرمت بانها بخشیده باشد که اگر کسی خلاف
ادابی نسبت بانها بعمل آورد کافر میشود پس قلب مومنی که حامل قرآن
گردیده حرمتش زیاده از نقش وکاغذ قرآن خواهد بود چنانچه وارد
شده است که مومن حرمتش از قرآن بیشتر است واز مضامین واخلاق
حسنهٔ قرآن هر چند در مومن بیشتر ظهور کرده موجب احترام او زیاده
گردیده هر چند خلاف آن اوصاف از نقایص ومعاصی واخلاق ذمیمه
ظهور کرده موجب بنقصان ظهور قرآن ونقص حرمت گردید پس
این مراتب ظهورات قرآن واوصاف ان زیاده میگردد تا چون بمرتبه
جناب بارفعت نبوی واهل بیت کرام او میرسد مرتبه ظهورش نهایت
میرسد چنانچه در وصف حضرت رسول صلی الله علیه وآله وارد شده است
که کان خلقه القرآن یعنی خلق او بحضرت قرآن بود حقیقتی ایشانند که محل
لفظ قرآن ومعنی قرآن واخلاق قرآنند چنانچه دانستی که قرآن چیزرا
میگویند که نقش قرآن در آن باشد ونقش کامل قرآن بحسب معنی

ظهور کرده آن محل را حرمت بخشیده ودر هر جاکه

از آداب

بلکه از حقیقت نظر بنی قرآن

ولفظ در قلوب مطهره ایشان حاصل است چنانچه حضرت امیرالمومنین
صلوات الله علیه بسیار میفرمودند که منم کلام الله ناطق و اینست معنی
ان حدیث که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود در حدیث طولانی
که قران بصورت نیکوئی بصحرای محشر خواهد آمد و شفاعت حاملان
خود خواهد کرد راوی پرسید که ایا قران سخن میتواند گفت حضرت تبسم
نمود و فرمود که خدا رحم کند ضعیفان شیعیان ما را که انچه از ما می شنوند
تسلیم میکنند و اذعان مینمایند و بعد ازان فرمود که نماز شخصی است و
صورتی دارد و خلقتی دارد و امر و نهی میکند راوی میگوید که صورت
من متغیر شد و گفتم این سخن را در میان مردم نقل نمیتوانم کرد حضرت
فرمود که هر که ما را بنمارنشناسد حق ما را نشناخته و انکار حق ما کرده
بعد ازان فرمود که میخواهی سخن قرا زا بتو بشنوانم گفت بلی فرمود که در قرانست
که نماز نهی میکند از فحشا و منکر و ذکر خدا بزرگتر است حضرت فرمود که چون
نماز نهی میکند پس سخن میگوید و فحش او مردی چند ند و ما ایم ذکر خدا و
ما بزرگتریم چون این مطلب در اخبار اهل بیت علیهم السلام بسیار حدیثست
اگر زیاده ازین توضیح نمائیم اصوب است بدانکه هر چیز را صورتی و معنی
و جسدی و روحی هست خواه اخلاق و خواه عبادات و خواه غیر انها
و جمعی که حشویه اند بظاهرها دست زده اند و با ازان بدر نمیگذارند
و خود را از بسیاری از حقایق محروم گردانیده اند و جمعی بواطن و معانی
چسپیده اند و از ظواهر دست برداشته اند و بسبب این ملحد شده اند
و صاحب دین انست که هر دو را بیمع یقین بشنود و هر دو را از غافل
نماید مثل انکه بهشت را صورتیست که عبارت از در و دیوار و درخت
و انهار و حور و قصور است و معنی بهشت کمالات معارف قرب
و لذات معنویست که در بهشت صوری میباشد حشوی میگوید

که در بهشت بغیر لذت خوردن و اشامیدن و جماع کردن معنی ندارد
ملحد میگوید که بهشت در و دیوار و درختی نمیدارد بهمان لذتهای معنوی را
باین عبارات تعبیر کرده و باین سبب منکر ضروری دین گردیده و کافر شده است
امّا صاحب یقین میداند که هر روحقست و در ضمن ان لذتهای صوری
لذتهای معنوی حاصل میشود چنانچه در اول کتاب اشاره باین معنی کردیم
و همچنین در باب صراط واقع شده است که صراط دین حقست و واقع
شده است که اهل بیت صراط مستقیمند و وارد شده است که صراط محبت
علی بن ابیطالب است و واقع شده است که صراط جسریست بر روی جهنم
همه حقست زیرا که صراط اخرت نمونهٔ صراط دنیاست و در دنیا فرموده اند
که بر صراط دین حق ولایت اهل بیت مستقیم می باید بود و از چپ و راست
بنده شعبهای بسیار از مذاهب مختلفه و کناهان کبیره هست که هر کدام
انها میشود از این صراط بدر میرود و این صراط راهیست در نهایت باریکی
و دقت و نازکی و کمینگاهها دارد که شیاطین بر آن رخنها در کمین نشسته اند
و عقبها از عبادات شاقه و ترک معاصی دارد که بسیار کسی از ان عقبها
از عبادات شاقه و ترک معاصی دارد که بسیار کسی از ان عقبها را کم کرده اند
نمونهٔ این صراط بعینه صراط اخرت است که در نهایت باریکی و دقت
دشوار یست و بر روی جهنم میگذارند پس کسی که پیوسته در این صراط
مستقیم بوده در این صراط راست بهشت میرود و هر که بسبب اعتقاد
فاسدی یا کبیره هلاک کنندهٔ از این صراط بدر رفته بهمان عقبه و کمینگاه
که میرسد پایش از ان صراط میلغزد و بجهنم می افتد و همچنین مارها
و عقربهای دوزخ صورت اخلاق ذمیمه است و درختها و حور و قصور
صورت و ثمرهٔ افعال حسنه است و همچنین نماز را در دنیا روحی
و بدنی هست بدن نماز ان افعال مخصوص است و روح نماز ولایت

علی بن ابیطالب و اولاد اوست و کار روح انست که جسد را باقی میدارد و منشاء
حرکات و آثار بدن میگردد پس نماز بی ولایت چون موجب کمالی نمیگردد و باعث
قرب نمیشود و از عذاب نجات نمی بخشد مانند بدن مرده است پس ولایت
روح انست و چون نماز کامل از ایشان صادر میشود و اگر از دیگری
صادر شود ببرکت ایشان میشود پس بقای نماز بایشانست باین سبب
خود روح نمازند و چون وصف نماز در ایشان کامل گردیده و خلق ایشان
شده گویا با نماز متحد ند پس همچنان که لفظ انسان را بر بدن آدمی و بر
روح گویا بدن هر سه اطلاق مینمایند همچنین نماز را بر این افعال و بر آن
ذوات مقدسه و بر ان ذوات با اتصاف باین صفت اطلاق مینمایند
پس نماز که در آن واقع میشود ظاهرش که این افعالست مراد است و باطنش
که ولایت است مراد است و منافات با یکدیگر ندارند و جمعی از ملاحدهٔ
اسمعیلیه بسبب اینکه این احادیث را نفهمیده اند انکار عبادات کرده اند
و کافر شده اند و میگویند نماز کنایه از شخصی است و روزه کنایه از شخصی است
و این اعمال در کار نیست و جمعی از حشویه بجانب تفریط افتاده انکار این
احادیث کرده اند و رد کرده اند و همچنین ایمان چون بحضرت امیرالمومنین
کامل گردیده و آنحضرت بروح کمال آن متصف است و بقای ایمان
ببرکت آنحضرتست و ولایتش رکن عظیم ایمان است و ایمان در جمیع
اعضا و جوارحش سرایت کرده و پیوسته از آثار و افعالش انوار ایمان
مشاهده میشود اگر ایمان بر آنحضرت اطلاق کنند در بطن قرآن بعید نیست
و همچنین مخالفان ایشان در باب کفر و معاصی چنین اند پس روح و معنی
و محل حقیقی صلوة و ایمان و زکوة و غیرها از عبادات علی بن ابیطالب و
فرزندان اویند و روح و معنی و محل حقیقی فحشا و منکر و کفر و فسوق
و عصیان ابوبکر علیه اللعنه و عمر و عثمان و سایر دشمنان ایشانند که بسبب

کفر و معاصی باقی مانده و در ایشان کامل بوده و همچنین کعبه را حرمت داده اند
برای اینکه محل فیوض الهی و معبد دوستان خدا است و دلهای ایمه معصومین
و دوستان ایشان که محل معرفت و محبت و یاد خدا است از کعبه اشرف است
و کعبه حقیقی ایشانند امّا نباید که کسی انکار حرمت این کعبه ظاهر کند
یا انکار حج کند تا کافر شود بلکه میباید که اول بکعبهٔ ظاهر رود و
بعد ازان بکعبه باطن رود و از انوار هر دو بهره مند شود چنانچه
باسانید معتبره از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام و امام محمد
باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که این سنگها را برای این بنا
کرده اند که مردم بیایند بطواف و بوسیلهٔ این طواف بخدمت ما برسند
و معالم دین خود را از ما یاد گیرند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند زیاده
از اینمعنی را در اینمقام بسط نمیتوان داد امّا اگر ادراک اینمعنی درست نمود
بسیاری از مشکلات اخبار بر تو ظاهر میگردد و معنی نهی کردن نماز
را می فهمی که هم نماز خودش در کسی که کامل شده موجب قرب میشود و از
معاصی و متابعت ارباب معاصی نهی میفرماید و منع میکند و هم ایمهٔ
معصومین که روح نماز ندهی میکنند بلکه همان معنی نمازی که در ایشان
کامل گردیده و موجب اعلای مراتب قرب ایشان گردیده بزبان ایشان متکلمست
و ترا منع مینماید زیاده ازین سخن در اینمقام نازک گفتن موهم معانی
کفر لعین میشود رجوع میکنیم بنقل اخباری که در وصف حاملان
قران وارد شده است بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که قاریان قران بر سه قسمند یکی شخصیست که قران خوانده است
و از اسرار دینای خود کرده است و وسیله جلب فواید و اموال از بادشاهان
گردانیده است و بقران بر مردم استطاله و زیادتی و فخر میکند و شخصی دیگر
آنست که قران خوانده است و حروف آنرا حفظ و ضبط نموده و حدود

واحکامش

واحکامش را ضایع ساخته است وهمچنین در راست کردن لفظش سعی
مینماید خدا این جماعت را در میان حاملان قران بسیار نکند وشخصی
دیگر است که قران خوانده ودوای قرانرا بردردهای دل خود گذاشته و
شبهایش را بقران بیدار داشته وبسبب قران روزها تشنه مانده بروزه داشتن
وبقران بر پا ایستاده است در مساجد وجاهای نماز ودر شبها پهلو از رخت
خواب تهی کرده است بسبب قران پس ببرکت اینجماعت خداوند عزیز جبار
رفع مینماید بلاها را وباینجماعت غلبه میدهد مسلمانانرا بر دشمنان وباینجماعت
حق تعالی باران آسمان میفرستد والله که اینجماعت در میان قاریان قران کمتر از
گوگرد احمر وبسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که
سزاوارترین مردم بر تخشع وتضرع در آشکار وپنهان حامل قران است
وسزاوارترین مردم در پنهان واشکار بنماز وروزه حامل قرانست بعد ازان
باو از بلند ندا فرمودند که ای حامل قرآن بسبب قران تواضع وفروتنی کن
تا خدا ترا بلند مرتبه گرداند وبقران طلب عزت از مردم مکن که خدا ترا ذلیل
میگرداند ومتزین شو بقرآن از برای خدا تا خدا ترا زینت بخشد وترا برای
مردم زینت خود مکن که خدا ترا معیوب وبدنام گرداند بدرستی که هر که
قرانرا ختم نماید چنانست که گویا پیغمبری را در میان دو پهلوی او جا داده اند
بدون آنکه وحی بر او بیاید وکسی که تمام قرانرا خوانده باشد سزاوار است برای او
انست که با جاهلان جهالت نکند ودر میان جمعی که بغضب می آیند او
بغضب نیاید وزود از جا بدر نرود بلکه باید عفو کند وبپوشاند ودر گذرد
وحلم کند از برای تعظیم قرآن وکسی را که قران باو عطا کرده باشند وگمان
کند که خدا بکسی از خلق چیزی بهتر از آنچه باو کرامت فرموده داده است
از اموال واسباب دنیا پس بتحقیق که عظیم شمرده است چیزهائی را که خدا
حقیر شمرده است وحقیر دانسته است چیزیرا که خدا تعظیم کرده است

از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هر که قرآن را بخواند و یا حوا
قران حرامی بیاشامد یا محبت دنیا و زینتهای آنرا بر قرآن اختیار کند مستوجب
غضب الهی گردد مگر آنکه توبه کند و اگر بی توبه بمیرد در قیامت قرآن بر او حجت
خود را تمام کند که او را عذری نماند ساقیه چهارم در بیان آداب خواندن قرآ
آن مشتمل است بر شرایط بسیار اول ترتیل در قرائت است چنانچه حق تع
میفرماید که وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ترتیل کن در قرائت قرآن ترتیل کردنی
و ترتیل قدری از آن واجبست و قدری مستحب ترتیل واجب بحسب مشهور
آنست که حروف قرآن را از مخارج ادا نماید و حفظ احکام وقف و وصل
بکند که کلمه را مستقل یکدیگر نخواند و فاصله در میان بقطع نفس
یا سکت طویل نکند کلمه اول را ساکن نخواند بکلمه اخر آن را باول کلمه لاحق
ووصل کند و اگر وقف کند بر کلمه وقف بحرکت نکند چنانچه منقولست
که از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه سوال نمودند از معنی ترتیل حفظ
وقفهاست و ادا نمودن حرفهاست از مخارج و ترتیل مستحب شمرده خواند
قرآنست بحیثیتی که حروف در یک دیگر داخل نشود که خوب ممتاز نشود
و بسیار هم پاشان نخواند که حروف از هم پاشد و اتصال کلام برطرف
شود بنهایت صفات حروف و مدها و اقسام وقفها که از کتب قرائت
تفاصیل انها معلوم میشود و اینمعنی از اینجا دانسته میشود که حضرت فرموده اند
میتوان کرد در حدیث دیگر از حضرت منقولست که از تفسیر ترتیل پرسیدند
فرمود که حروف را خوب ظاهر کردن و تند مخوان بخوی که عربان شعر را
میخوانند و از هم مپاش حرفها را مانند ریگی که پاشند ولیکن بفزع و خوف
آورید تا بکوشید بخواندن قرآن دلهای سخت را و چنان نباشد که همت بر آخر
سوره گمارید و تند بخوانید که زود تمام شود دویم بتدبر و تفکر خواندن و
متوجه معانی آن گردیدن و برقت و خشوع خواندنست و باید که از مواعظ

فرمود که ترتیل

و بتانی خواندنه

قران متذکر شود و از احوال گذشتگان عبرت گیرد و چون بایه رحمتی رسد
از خدا بطلبد و چون بایه عذابی بر سد استعاذه نماید چنانچه باسانید معتبره از
حضرت امیر المومنین و سایر ائمه صلوات الله علیهم منقولست که چیزی
نیست در قراءتی که در آن تدبر نباشد و از حضرت صادق صلوات الله
علیه منقولست که قران بحزن نازل شده است پس از ابحزن بخوانید و از
حفص منقولست که حضرت امام موسی الکاظم صلوات الله علیه از شخصی
پرسید که بقائی در دنیا را میخواهی گفت بلی فرمود که چرا گفت از برای خواندن
قل هو الله احد پس حضرت بعد از زمانی فرمودند که ای حفص هر که را بینی
دوستان و شیعیان ما بمیرد و قران نداند در قبر او را حق تعالی تعلیم قران میفرماید
تا درجات او را بلند گرداند زیرا که درجات بهشت بقدر ایات قرانست بقا
میگوید که بخوان و بالا رو پس هر ایه که میخواند یک درجه بالا میرود و حفص
گفت که کسی را ندیدم خوفش با امیدش زیاده از انحضرت باشد و چون
قران میخواند بحزن و اندوه میخواند و بخوبی میخواند که گویا بمشافهه با کسی
خطاب میکند و از رجاء بن ضحاک منقولست که حضرت امام رضا صلوات
الله علیه در راه خراسان چون بمیان رخت خواب بیرفتند تلاوت بسیار
میفرمودند و چون بایه میرسیدند که در آن ذکر بهشت یا دوزخ بود
میگریستند و از خدا سوال بهشت و استعاذه از جهنم مینمودند
و چون در نماز سورهٔ قل هو الله احد میخواندند بعد از احد اهشته میگفتند
الله احد و چون سوره را تمام میکردند سه مرتبه میگفتند کذلک الله ربنا
و چون سوره قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لفظ کافرون میگفتند
اهشته یا ایها الکافرون و چون از سوره فارغ میشدند سه مرتبه میفرمودند
ربی الله و دینی الاسلام و چون از سوره والتین والزیتون فارغ میشدند
میخواندند که بلی و انا علی ذلک من الشاهدین و چون سوره لا اقسم بیوم القیمة

میخواندند بعد از فارغ شدن میفرمودند سبحانک اللهم بلی وچون از سوره
فاتحه فارغ میشدند میفرمودند که الحمد لله ربّ العالمین وچون سبّح اسم
ربک الاعلی میخواندند بعد از اعلی میفرمودند اهسته که سبحان ربی الاعلی
وهر جا که جای قران کریا ایها الذین امنوا میخواندند اهسته میفرمودند
لبّیک اللهمّ لبّیک وبسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
منقولست که هر گاه یکی از مسبّحات را خوانید بگویید سبحان الله الاعلی
ومسبّحات سوره چند ند که در اولشان یسبح یا سبح است وچون بخوانید
که ان الله وملئکته یصلّون علی النبی صلوات بفرستید خواه در نماز باشید
وخواه در غیر نماز وچون سوره والتین خوانید در اخرش بگویید وانا
علی ذلک من الشاهدین وچون قولوا امنا بخوانید بگویید امنا بالله و
تتمه ایه را بخوانید تا مسلمین وبسند معتبر دیگر منقولست که حضرت
امام رضا صلوات الله علیه در هر سه روز یک ختم قران میفرمودند
ومیگفتند که اگر خواهم در کمتر از سه روز ختم میتوانم کرد ولیکن بهیچ
ایه نمیگذرم هرگز مگر انکه در معنی آن ایه تفکر مینمایم ودر سبب نزولش
تامل میکنم وبیاد می آورم که در چه وقت نازل گردیده لهذا در هر سه روز
یک ختم میکنم وبسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که چون سوره قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لا اعبد ما تعبدون
میگفتند اعبد ربی وبعد از تمام سوره میفرمودند که دین من الاسلام علیه
امورت انشاء الله واز حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما منقو
که آیات قرانی خزینهای حکمت ربانیست پس در هر خزانه را که میگشائی
باید که در ان نظر نمائی وتفکر جواهر معانی وحکمتها را بیرون آوری ودر دیگر
دیگر از انحضرت منقولست که فرمود که هر که در ما بین مشرق ومغرب
بمیرند بعد از انکه قران با او باشد وحشت بهم نمیرساند چون آنحضرت

مالک یوم الدین را میخواندند تکرار میفرمودند بحدی که نزدیک بود که هلاک
شوند والحق چگونه وحشت بهم نرساند کسی که انیس او خداوند عالمیان
باشد وچون خواهد سخن بگوید با خداوند خود سخن گوید ومناجات
کند واز گوید واگر خواهد کسی با او سخن گوید قران بخواند که گاهی خدا با او
خطاب فرماید وخود را مخاطب بآن خطابها دانسته لبیک در جواب
گوید وگاهی پیغمبران با ایشان سخن گویند وخطابهای ایشان را چنان داند که
از ایشان میشنوند بلکه انچه که پیغمبران با ایشان سخن گفته اند گوئی
کری چند بوده اند وکسی که گاهست مخاطب بخطاب ایشان بیشتر است زیرا که
خطابهای ایشان برای جمیع عالمیان عامست وگاهی حق تع برای او قصه میخواند
واحوال گذشتگان را برای آن نقل میکند واز شادی این کرامت نزدیک است که
قالب تهی کند وگاهی خوان نعمتهای الوان بهشت از برایش میکشد وانکه عادت
چون از نعمتهای بهشت برای این لذت می برد که از دوست با او میرسد از عده آن
نیز همان لذت می برد بلکه بیشتر ومحبان نشاه شراب طهور بهشت را در این
نشاه بیشتر مییابند وگاهی اوصاف خود را برای او بیان میفرماید واورا
در گلستانهای صفات کمالیه خود بسیر میدارد وگاهی در گلستان رحمانیت
بتکلیف سیر میکند که چه خوانها مملو از الوان نعمت برای کافر ومسلمان
کشیده وچه نعمتهای خفی وجلی بر عاصیان وگناهکاران دارد وگاهی بسیر
گلستان رحیمیت میفرستد که چه لطفهای خاص وشفقتهای بی اندازه
نسبت بدوستان خود فرموده وگاهی بسیر بوستان رازقیت می برد واورا که
هیچ برگ وگیاهی نیست که بهره خاصی از خوان رازقیت او نداشته باشد حتی
از برگ ضعیفی که در نهتهای درختیست قدری از روزی برای او مقدار است
که از ریشه که در زمین فرو رفته ودهان گشاده از خاک بدهان خود
میکشد چه قدر بآن برسد وزیاده وکم نرسد وگاهی بسیر گلستان قدرتها

میبود وگاهی

نامتناهی درهای گنجینهای علوم و معارف نامتناهی را بر رویش میگشاید
و از انواع جواهر حقایق انچه دیده اش تاب آورد بر او عرض می نماید و همچنین
در جمیع صفات جلال و جمال و رفعت و کمال و گاهی احوال دوستان خود
و کمالات ایشان را برای او نقل میکند و از بنده نوازی های خود امیدوار میگرداند
که دوستان چندین هزار سال گذشته را احوال ایشان را بچه مهربانی نقل
میفرماید و نعمتها که خود با ایشان عطا فرموده ایشان را بانها می ستاید و بیان
شکیبائی ایشان و مشقتها که در راه او کشیده اند میفرماید و بعد از ان بیان
تدارک فرمودن خود مینماید و از بیان فرمودن وسعت حلم و مزید کرمهای خود
نسبت بگذشتها دستگاه امید را وسیع میگرداند زهی پروردگار کریم که با غایت
لطف و مدارا مانند پدر مشفق و ادیب مهربان برای تکمیل بندگان و گاهی
بوعدهٔ حور و قصور و طعام و شراب تطمیع مینماید و گاهی بوعید انواع
زجر و عذاب تهدید میفرماید پس کسی که از روی تنبه و اگاهی و تفکر
قران خواند و درهای گلستانها فیض نامتناهی یزدانی بر روی عقل او مفتوح
گردیده باشد و دیدهٔ دلش را نور ادراک معارف داده باشند در هر صفحه
از صفحات قران که نظر میفرماید گلستانی از شقایق حقایق برایش
مرتب ساخته اند و چراغانی از الوان انوار معارف و هدایت برایش
مهیا کرده اند و محفلی مملو از دوستان و برگزیدگان خدا برای انس و الفت
او نشانیده اند و انواع نعمتهای روحانی و اصناف لذتهای عقلانی برایش
حاضر ساخته اند و قدحهای مردانه از شراب طهور لطف و محبت
برایش برگردانده اند میزبانش خداوند مهربانست و مصاحبان پیغمبران و اوصیا
و صدیقان در چنین بزمی اگر کسی از شادی نمیرد و وحشت چرا گیرد نسیم
باطهارت بودنست در هنگام تلاوت چنانچه از محمد بن الفضیل منقولست
که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض نمودم که من قران میخوانم

و مرا بوا میکرد

ومرا بول میکرد و برمیخیزم و بول میکنم و استنجا میکنم و برمیگردم و شروع بتلاوت
میکنم حضرت فرمود که مکن تا وضو نسازی و این شرط بر سبیل استحبابست
بلکه ظاهر احادیث معتبره آنست که جنب و حایض را نیز تلاوت غیر سورهای سجده
مستحبست و بعضی زیاده از هفت آیه مکروه دانسته اند و زیاده از هفتاد
آیه گفته اند کراهتش بیشتر است ولیکن احادیث صحیحه دلالت دارد بانکه
هرچه قدر از قرآن که خواهند میتوانند خواند بغیر از سورهای سجده و تلاوت
سورهای سجده واجب بر ایشان حرامست چهارم استعاذه است و خلافی
نیست در اینکه هر وقت که شروع بقراءت کنند استعاذه مستحب است
و در کیفیت آن میان قرا خلافی هست و مشهور میان علماء شیعه یکی از
دو صورتست اول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این میان سنی و شیعه
مشهورتر است دویم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در
بعضی از روایات شیعه بعد از این و اعوذ بالله ان یحضرون وارد شده است
و در بعضی از روایات استعیذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع
العلیم وارد شده است و در بعضی بجای استعیذ اعوذ وارد شده است
و در بعضی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو الفتاح العلیم
وارد شده است و این دو وجه اول اشهر و اولی است پنجم رو بقبله بودنست
چنانچه منقولست که بهترین مجالس آنست که آدمی رو بقبله باشد و
بعضی دیگر از آداب در کتب تفسیر قراءت مذکور است و ذکر آنها در اینمقام
موجب تطویل میگردد سابقه پنجم در کیفیت ختم قرآنست بسند معتبر
منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه عرض نمود که من در یکشب قرآن ختم میکنم حضرت فرمود که مرا
خوش نمی آید که در کمتر از یک ماه ختم کنی و بسند معتبر منقولست
که ابو بصیر بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که من قرآن را در یک

شب ختم کنم فرمود که نه گفت در دو شب فرمود که نه تا بر شش شب رسانید
حضرت اشاره فرمودند که بلی بعد ازان فرمودند که جمعی که پیش از شما بودند
قرانرا در یکماه و کمتر ختم میکردند ببرسی که قرانرا تند نمی باید خواند بنحوی
که حروفش کم شوند در یکدیگر ولیکن بترتیل میباید خواند و چون بایه کذری
که در آن یاد بهشت باشد توقف کن و از خدا بهشت را سوال کن و چون بایه
کذری که در ان ذکر اتش باشد توقف کن و استعاذه کن بخدا از اتش جهنم
پس ابو بصیر پرسید که در ماه رمضان در یکشب ختم بکنم فرمود که نه پرسید
که در دو شب ختم بکنم فرمود که نه پرسید که در سه شب ختم بکنم اشاره
فرمود که بلی ماه رمضان را حق و حرمت دیگر هست که ماههای دیگر ان
شباهت ندارند و در ان ماه نماز یکی بسیار یکی و بسنده معتبر دیگر منقولست
که از انحضرت سوال نمودند که در چند روز قرانرا ختم کنیم فرمود که بیخ قسمت
کنید یا هفت قسمت و نزد من قرانی هست که دوازده قسمت کرده اند و علی بن
المغیره بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه عرض نمود که بدرم از حدت
سوال نموده بود از ختم کردن قران در هر شب حضرت فرموده بود ند که بلی
و بدرم در ماه مبارک رمضان چهل ختم میکرد و من گاهی چهل ختم میکنم
و گاهی زیاده و گاهی کمتر بقدر انچه فراغ و مجال داشته باشم پس چون روز
فطر میشود یک ختم را از برای حضرت رسول صلی الله علیه و اله قرار میدهم
و یکی را از برای حضرت امیر المومنین و یکی را از برای حضرت فاطمه و یکی از
برای هر یک از ایمه و یکی از برای شما تا حال پوسته چنین کرده ام چه ثواب
از برای من خواهد بود بسبب اینعمل حضرت فرمود که خدا بسبب این عمل چنین
خواهد کرد که در قیامت تو با ایشان باشی راوی گفت الله اکبر چنین ثواب
برای من خواهد بود حضرت سه مرتبه فرمود که بلی ساقیه ششم در ثواب
تعلیم و تعلم و حفظ قران است بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله

علیه منقولست که هر که حافظه اش کم باشد و قرآنرا بمشقت حفظ کند حق تعالی
دو اجر باو کرامت میفرماید و در حدیث دیگر وارد که سزاوار نیست که مومن
بمیرد مگر آنکه قرآنرا یاد گرفته باشد یا مشغول یاد گرفتن باشد و در حدیث
دیگر فرمود که هر که یاد گرفتن قرآن بر او دشوار باشد و بمشقت یاد گیرد او را دو
اجر است و بسند معتبر از یعقوب یاسر منقولست که بخدمت حضرت
صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که مرا غمها روی داده که آنچه در خاطر
داشتم فراموش کردم حتی بسیاری از قرآنرا نیز فراموش کرده ام چون نام قرآنرا
بردم حضرت دافع غم و خوف حاصل شد و فرمود که بدرستی که شخصی که قرآن فراموش
کرده است سوره از قرآن از ان سوره در قیامت از درجه بلندی از درجات
بهشت بر او مشرف میشود و میگوید که السلام علیک او در جواب میگوید
که و علیک السلام تو کیستی میگوید که من فلان سوره ام که مرا ضایع کردی
و ترک نمودی اگر من متمسک میشدی و مرا از دست نمیدادی امروز ترا
باین درجه میرسانیدم بعد ازان فرمود که بر شما باد بیاد گرفتن قرآن بدرستی که
جمعی قرآنرا یاد میگیرند که ایشانرا قاری بگویند و جمعی قرآنرا یاد میگیرند که
با او از خوش بخوانند تا مردم بگویند که خوش اوازند و در این دو طایفه چیزی نیست
و جمعی قرآنرا یاد میگیرند که شب و روز در نمازها بخوانند و بپر و اندازند که
کسی بداند یا نداند و احادیث بسیار موافق این حدیث در مذمت فراموش
کردن قرآن واقع شده است و ظاهر بعضی فراموش کردن لفظ است و
ظاهر بعضی ترک عمل نمودن بمعانی ان و معنی دویم ظاهر است که بداست
و اول اگر از روی بی اعتنائی باشد بداست و اگر بی اختیار بسبب ضعف
حافظه از خاطرش محو شود قصور ندارد و بعضی احادیث که وارد شده است
که قصور ندارد بر اینمعنی محمولست چنانچه از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که هر که قرآنرا یاد گیرد و عمدا فراموش کند چون بحشر

درآید دستش در گردنش بسته باشد و خدا بعد دهزار ملکی بر او مسلط گرداند
که در آتش جهنم قرین او باشد مگر آنکه خدا او را بیامرزد و فرمود که نیکان شما کسانی هستند
اند که قرآن یاد گیرند و یاد دهند و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
منقولست که بدرستی که حق تعالی گاه هست که قصد میفرماید عذاب
اهل زمین را که یکی از ایشان را استثنا نفرماید بسبب بسیاری گناهان
ایشان پس چون نظر میفرماید بر ایشان که قدم بر میدارند بسوی نمازها
و اطفالی که قرآن یاد میگیرند ایشان را رحم میفرماید و عذاب را از ایشان تاخیر
مینماید ساقیر هفتم در ثواب قرائت قرآنست بسند معتبر از صادق
علیه السلام منقولست که قرآن عهد و نامهٔ الهیست بسوی بندگان پس
سزاوار اینست که هر مسلمانی در فرمان الهی نظر نماید و هر روز پنجاه آیه بخواند
و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که خانه که در آن قرآن خوانده
میشود و یاد خدا در آن میشود برکت در آن خانه بسیار میشود و ملئکه
در آنجا حاضر میشوند و شیاطین از آنخانه دور میشوند و روشنی میدهد
آنخانه اهل آسمان را چنانچه کواکب روشنی میدهند اهل زمین را و خانه
که در آن قرآن خوانده نمیشود یاد خدا نمیکنند در آن خانه برکت کمست
و ملئکه از آنخانه دوری میکنند و ملئکه در آن خانه حاضر نمی باشند
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خانه که در آن مسلمانی قرآن خواند
اهل آسمان آنخانه را بیکدیگر مینمایند چنانچه اهل دنیا ستارهای روشن را
بیکدیگر مینمایند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقولست که هر که قرآن ایستاده در نماز بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی
صد حسنه در نامهٔ عملش بنویسد و اگر نشسته در نماز بخواند بهر حرفی
پنجاه حسنه برایش بنویسد و اگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه
برایش بنویسند و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که فرمود که چه چیز

مانع میشود تا جزان تجار که مشغولند در بازار از اینکه چون بخانه برگردند بخوانند
تا سوره از قرآن بخوانند تا حق تع بجای هر ایده حسنه از برای ایشان بنویسد
وده گناه از ایشان محو نماید واز بشیر بن غالب منقولست که حضرت امام
حسین صلوات الله علیه فرمودند که هر که ایه از کتاب خدا ایستاده بخواند
حق تع بهر حرفی حسنه از برای او بنویسد واگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی
ده حسنه از برایش بنویسد واگر گوش دهد قرانرا بهر حرفی حسنه از برایش
بنویسد واگر در شب قرانرا ختم نماید ملئکه تا صبح بر او صلوات فرستند واگر
در روز ختم کند ملئکه کاتبان اعمال تا شام بر او صلوات فرستند والبته بعد از
ختم قران یک دعای مستجاب از برای او هست وختم قرآن از برای او بهتر است
از ما بین اسمان وزمین که بر از ثواب باشد راوی عرض نمود که اگر قران نخوانده
باشد چکند فرمود که حق تع بخشنده وکریمست اگر چه بر میداند بخواند
خدا او را این ثواب میدهد واز حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که هر که در مکه ختم کند قرانرا از جمعه تا جمعه یا پیشتر یا کمتر وختمش در روز
جمعه باشد حق تع از اجر وثواب از برای او بنویسد از اول جمعه که در دنیا
بوده است تا اخر جمعه که خواهد بود وهمچنین اگر روزهای دیگر ختم
نماید ونیز معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست هر که در هر
شبی ده ایه بخواند او را از غافلان ننویسند واگر در شبی بنجاه ایه بخواند
او را از ذاکران بنویسند واگر صد ایه بخواند او را از قانتان بنویسند واگر تو
ایه بخواند او را از خاشعان بنویسند واگر سیصد ایه بخواند او را از رستگاران
وفایزان بنویسند واگر پانصد ایه بخواند او را از جماعتی بنویسند که سعی
بسیار در عبادت کرده باشند واگر هزار ایه بخواند برای او قطاری از نیکی
بنویسند که هر قطاری پانزده هزار مثقال از طلا باشد وهر مثقالی بیست و
چهار قیراط باشد وقیراط کوچکش مثل کوه احد باشد وقیراط بزرگش مثل

ما بین زمین و آسمان و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقولست
که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بی انکه بخواند حق تع برای او حسنه بنویسد
و گناهی از او محو نماید و درجه برای او بلند گرداند و کسی که حرفی از قرآن را یاد گیرد
حق تع ده حسنه برای او بنویسد و ده سیئه از او محو نماید و ده درجه برای او
بلند گرداند و فرمود که نمیگویم که هر بار این باو این ثواب میدهند بلکه هر حرفی
مانند باو تا هر که حرفی از قرآن را نشسته در نماز بخواند خداوند عالمیان بنجاه حسنه
برای او ثبت نماید و بنجاه گناه از او محو فرماید و بنجاه درجه از برای او بلند گرداند
و هر که حرفی را ایستاده در نماز بخواند حق تع صد حسنه برای او ثبت نماید و صد
سیئه از او محو فرماید و صد درجه برای او بلند گرداند و کسی که قرآن را ختم نماید
حق تع باو یکدعای مستجاب عطا فرماید از برای دنیا یا آخرت و حضرت امام
موسی کاظم صلوات الله علیه فرمود که اگر کسی بایستد از قرآن بناه برد از سر دشمنان
اگر از مشرق تا مغرب دشمن او باشند از شر همه ایمن گردد اگر با یقین و اعتقاد
بخواند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شخصی بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله شکایت نمود درد سینه خود را حضرت فرمود که بخواند
قرآن طلب شفا کن زیرا که حق تع میفرماید که قرآن شفای دردهائیست که
در سینهاست و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست
که هر که صدا بخواند از هر جای قرآن که باشد و بعد از ان هفت مرتبه یا الله
بگوید اگر بر سنگی دعا کند خدا از انرا شکافد و بسند معتبر از حضرت امام
موسی کاظم ع منقولست که هر که از بلیه ترسد و صدا بخواند از هر جای
قرآن که خواهد بعد از ان بگوید اللهم اکشف عنی البلاء سه مرتبه خدا
آن بلا را رفع نماید و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که
که هر چیز را بهاریست و بهار قرآن ماه مبارک رمضان است ساقیه هشتم
در بیان فضیلت تلاوت از قرآن و نگاه داشتن قرانست از حضرت

نمایه

جعفر بن محمد صلوات الله علیه منقولست که هر که از مصحف تلاوت از چشمش
برخوردار شود و عذاب پدر و مادرش را تخفیف دهند هر چند که کافر
باشند بروایت دیگر فرمود که ستمیدارم که در خانهٔ مصحفی باشد که حق
تع ببرکت آن مصحف شیاطین را از آن خانه دفع نماید و در حدیث دیگر فرمود
که سه چیز هست که بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهلش
در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جهال باشد و حرمتش را نگاه ندارند
و مصحفی که او یخته باشد و غبار بر آن نشسته باشد و از آن تلاوت ننمایند
و از اسحق منقولست که بآنحضرت عرض نمود که من قرآن را در حفظ دارم
از خاطر بخوانم بهتر است یا نظر در مصحف کنم و بخوانم فرمود که از مصحف
بخوان بهتر است مگر نمیدانی که نظر کردن در قرآن عبادتست و در حدیث
دیگر فرمود که شش چیز است که مومن بآنها منتفع میشود بعد از مرگش
فرزند صالحی که از برای او استغفار نماید و مصحفی که از او بماند که تلاوت
نمایند و چاهی که از برای خدا بکند و درختی که از برای خدا بنشاند و صدقه
ای که جاری گرداند و سنت نیکوئی که بگذارد که بعد از او مردم بآن سنت
عمل نمایند و در حدیث دیگر مناهی نبی صلی الله علیه و آله وارد است که نهی فرمود از
اینکه قرآن را باب دهن محو نمایند یا باب دهان بنویسند و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که نظر بروی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
کردن عبادتست و نظر بروی پدر و مادر بمهربانی و شفقت کردن عبادتست
و نظر بمصحف کردن عبادتست و نظر بکعبه کردن عبادتست ساقیه فهم
در بیان فضایل و فواید بعضی از آیات و سوره کریمهٔ قرآنیست سورة
الفاتحه بسند معتبر منقولست که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم نزد یکتر است باسم اعظم الهی از سیاهی چشم
بسفیدی چشم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که

هر که را علتی عارض شود در همان وقت هفت مرتبه سورهٔ حمد را بخواند اگر
علتش بر طرف شود اکتفا نماید و اگر نه هفتاد مرتبه بخواند و من ضامنم
از برای او عافیت را و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که سورهٔ حمد را بخواند حق تع بعدد هر ایه که از اسمان
نازل شده است ثواب باو کرامت فرماید و از حضرت امام حسن
عسکری صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که من قسمت کردم سوره فاتحة
الکتاب را میان خود و بندهای خود پس نصفان سوره از منست و
نصفان از بندهٔ منست و انچه بنده از من دران سوره سوال مینماید
باو عطا میفرمایم پس چون بنده میگوید بسم الله الرحمن الرحیم
حق تعالی میفرماید که ابتدا کرد بنده من بنام من و بر من لازم است که کارهای
او را باتمام رسانم و در جمیع احوال بر او برکت فرستم پس چون بگوید الحمد لله
رب العالمین حق تع فرماید که بندهٔ من حمد من کرد و دانست که نعمتها که
نزد اوست همه از جانب منست و بلاها که از او دور شده است همه بتطول
و احسان منست ای ملائکه شما را گواه میگیرم که از برای او اضافه کردم نعمتهای
دنیا و نعمتهای اخرت را و دفع کردم از او بلاهای دنیا را از او دفع کرده ام پس
چون الرحمن الرحیم میگوید حق تع میفرماید که بندهٔ من بر امن شهادت
داد که من رحمن و رحیمم ای ملائکه شما را گواه میگیرم که بهرهٔ او را بسیار
کردم و نصیب او را از عطای خود عظیم گردانیدم و چون گوید مالک یوم
الدین خداوند عالم فرماید که ای ملائکه گواه میگیرم شما را که چنانچه
اعتراف کرد که من مالک روز جزایم من در روز حساب حساب او را
اسان کنم از گناهانش درگذرم و چون ایاک نعبد گوید حق جل و علی فرماید
که راست گفت بندهٔ من مرا عبادت کرد و پس گواه میگیرم شما را که او را بر این

اخر بر چنانچه بلاهای

عبادت

عبادت ثوابی کرامت فرمایم که جمیع مخالفان او آرزوی منزلت او نمایند و چون
وَاِیَّاکَ نَسْتَعِینُ گوید حق تع فرماید که بندهٔ من بمن استعانت جست و
التجا بمن آورد گواه میگیرم شما را که در جمیع امور او را اعانت نمایم و در
جمیع شداید بفریاد او رسم و در روزها بلاها و سختیها دست او را بگیرم
پس چون اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ بگوید تا آخر سوره حق تعالی فرماید که
آنچه از من طلبید باو کرامت کردم و آنچه آرزو کرد باو عطا نمودم و آنچه
از او ترسید او را ازان ایمن گردانیدم و بسند دیگر منقولست که سورهٔ
حمد را بر روی هفتاد مرتبه بخواند مگر آنکه اندرد ساکن میشود و بسند
معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که اگر کسی سورهٔ حمد
را بر میتی هفتاد مرتبه بخواند و روح باو کردد عجب نخواهد بود و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که را سورهٔ
حمد عافیت ندهد هیچ چیز او را عافیت نمیدهد و ایضا منقولست که حضرت
صادق علیه السلام ببعضی از اصحاب خود که شکایت از تب کرده فرمود که ازبند
پراهنت بکشا و سر در کریبانت کن و اذان و اقامت بگو و هفت مرتبه سورهٔ
حمد را بخوان انشخص چنان کرد بزودی شفا یافت و در حدیث دیگر منقولست
که شخصی از صداع با حضرت شکایت کرد حضرت فرمود که دست خود را
بگذارید بر موضعی که درد میکند و سورهٔ حمد و ایة الکرسی را بخوانی و بگو الله
اکبر و الله اکبر و لا اله الا الله الا الله و الله اکبر اجل و اکبر مما اخاف و احذر و
اعوذ بالله من عرق نعار و اعوذ بالله من حر النار سورة البقر و سوره
آل عمران بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که هر که سوره بقر و آل عمران را بخواند این دو سوره در قیامت
بر سر او سایه افکنند مانند دو ابر یا دو عبا و بسند معتبر از حضرت امام علی
بن الحسین صلوات الله علیهما منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

بیان ثواب
سورة البقر
و سورة آل
عمران

فرمود که هر که چهار بار از اول سوره بقره و ایة الکرسی تا العلی العظیم بادو ایه
بعد ازان و سه ایه اخر سوره بقره بخواند بدی در خود و در مالش نه بیند و
شیطان نزدیک او نیاید و قرآن فراموش نکند و از حضرت امام رضا علیه
السلام منقولست که هر که ایة الکرسی را در وقت خواب بخواند از فالج ایمن
گردد و هر که بعد از نماز بخواند هیچ صاحب نیشی با و ضرر نرساند و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که یکمرتبه
ایة الکرسی بخواند حق تع از او بر گرداند هزار بلا از بلاهای دنیا و هزار بلا
از بلاهای آخرت که سهلترین بلاها دنیا فقر و احتیاج باشد و کمترین
بلاهای اخرت عذاب قبر باشد و منقولست که ابوذر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله سوال نمود که کدام ایه عظیم ترین ایاتیست که بر تو نازل گردیده است
فرمود که ایة الکرسی و بسند معتبر منقولست که شخصی بحضرت صادق
علیه السلام از تب شکایت کرد حضرت فرمود که ایة الکرسی را در ظرفی بنویس
و باب حلزون بخور و از حضرت امام موسی صلوات الله علیه منقولست
که یکی از بدریم شنید که کسی سورهٔ فاتحه میخواند و میگفت که شکر خدا که مرد یافت
بعد ازان شنید که قل هو الله میخواند فرمود که ایمان آورد و ایمن شد
بعد ازان شنید که سوره انا انزلناه میخواند فرمود که تصدیق پیغمبر
کرده امرزیده شد بعد ازان شنید که ایة الکرسی میخواند فرمود که به پیغمبر
نازل شد برات بیزاری این مرد از جهنم و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه منقولست که کسی که چشمش آزاری داشته باشد
ایة الکرسی بخواند و در خاطر خود قرار دهد که بر طرف میشود بتوفیق
الهی عافیت می یابد انشاء الله و هر که پیش از طلوع افتاب یازده مرتبه
سوره قل هو الله احد و یازده مرتبه سوره انا انزلناه و یازده مرتبه ایة
الکرسی بخواند خدا مالش را از تلف حفظ نماید و چون کسی خواهد

از خانه

از خانه بیرون رود چند آیه از عمران را یعنی ان فی خلق السموات والارض تا آخر سوره
یا آیة الکرسی و سوره انا انزلناه و سورهٔ حمد بخواند که موجب برآمدن حاجتهای
دنیا و آخرت میگردد و بسند معتبر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که صد مرتبه آیة
الکرسی بخواند چنان باشد که مدت حیوة خود عبادت کرده باشد و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تع فرمود که بتو و امت تو گنجی از
گنجهای عرش خود را کرامت کرده ام فاتحة الکتاب و خاتمه سورهٔ بقره یعنی
من الرسول تا آخر سوره و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست
که فرمود که گمان ندارم که کسی در اسلام عقلش کامل شده باشد و شبی بدون
خواندن آیة الکرسی بسر آورد بعد ازان فرمود که اگر بدانید که چه فضیلت دارد
در هیچ حالی از ان ترک ننمائید بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا خبر
داد که آیة الکرسی را از گنج زیر عرش بمن کرامت کرده اند و به پیغمبر دیگر چنین کرامتی
نداده بودند بعد ازان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که از
امروز که این را از حضرت شنیده ام تا حال یکشب ترک خواندن ان نکرده ام
سر مرتبه میخوانم در هر شبی یکمرتبه بعد از نماز خفتن پیش از نافله و بسند
معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که بعد از نماز واجب
آیة الکرسی بخواند تا وقت نماز دیگر در امان خدا باشد و در حدیث دیگر منقولست
که فرمود که یا علی بر تو باد بتلاوت آیة الکرسی بعد از نماز فریضه بدرستی که محافظت
و مداومت نمی نماید بر خواندن ان مگر پیغمبری یا صدیقی یا شهیدی و بسند
معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون حق
امر فرمود که سوره فاتحه و آیه شهد الله و آیة الکرسی و آیه قل اللهم مالک الملک
را بزمین آورند ایشان در عرش الهی در آویختند و گفتند پروردگارا ما را بکجا
میفرستی نزد اهل خطاها و گناهکاران میفرستی حق تع وحی فرمود بایشان که

برو ید بزمین بعزت وجلال خود سوگند میخورم که هرکه از آل محمد وشیعیان شما هارا
تلاوت نماید بعد از نمازهای واجب آلبته بسوی او نظر نمایم بنظر مخصوص خود یعنی
الطاف خاصهٔ خود را شامل حال او گردانم هر روز هفتاد نظر و در نظر کردنی
هفتاد حاجت او را برآورم و او را بقول کنم هرچند معصیت بسیار کرده باشد
و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی علیه السلام منقولست که اشجع سلمی خدمت
صادق علیه السلام عرض نمود که من بسیار سفر میکنم و در بیابانهای مخوف
واقع میشوم میخواهم چیزی تعلیم من فرمائی که موجب امنی من گردد حضرت
فرمود که هرگاه که خوف بر تو غالب گردد دست راست خود را بر بالای
سر خود بگذار و با واز بلند این آیه را بخوان أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ
أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ اشجع گفت
که چون بسفر رفتم بوادی رسیدم که میگفتند جن در انجا بسیار است بناگاه
شنیدم که شخصی میگوید که بگیرید دزد من آیه را خواندم دیگری گفت که چگونه
بگیریم و حال آنکه پناه بایه طیبه برد سورة النساء از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه منقولست که هرکه سوره نساء را در هر جمعه بخواند از ضغطه
قبر ایمن گردد سورة المایده بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که هرکه سوره مایده را در هر روز پنجشنبه بخواند ایمانش
بظلم وگناه آلوده نشود و هرگز بخدا مشرک نشود سورة الانعام بسند
معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که سوره انعام یک
دفعه نازل شد و هفتاد هزار ملک از مشایعت کردند تا نزد حضرت
رسول صلی الله علیه وآله آوردند پس این سوره را تعلیم و تعظیم نمائید و بدرستی
که در اینکه اسم اعظم الهی در هفتاد موضع این سوره هست و اگر مردم بدانند
که در قراءت آن چه فضیلت و ثواب هست هرگز ترک ننمایند قراءت آن را و از
عبد الله عباس منقولست که کسی که سوره انعام را هر شب بخواند در روز قیامت

سورة النسا

سورة المايدة

سورة الانعام

از جملهٔ ایمنیان باشد و بدیده خود هرگز جهنم را نبیند و بسند معتبر
از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که سورهٔ انعام را یکدفعه
نار ساختند و هفتاد هزار ملک مشایعت ان کردند و او را بلند کرده
بودند بتسبیح و تکبیر و تهلیل تا نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند
پس هرکه این سوره را بخواند ان هفتاد هزار ملک تسبیح بگویند از برای
او تا روز قیامت و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که اگر علتی داشته باشی که خوف هلاک ازان داشته باشی سوره انعام را
بخوان که مکروهی بتو نمیرسد ازان علت سورة الاعراف بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه سوره اعراف را در هر
ماه بخواند در روز قیامت از جمله جماعتی باشد از دوستان خدا که حق تعالی
درشان ایشان فرموده که خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک
نمیشوند و اگر در هر جمعه بخواند او را در قیامت حساب نکنند و بدرستی
که ایات محکمات دران بسیار است پس قراءت این سوره را که ترک نتواند
که گواهی میدهد در قیامت برای کسی که آن را خوانده باشد و بسند معتبر
از اصبغ بن نباته منقولست که روزی حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه فرمود که بخوان خداوندی که محمد را براستی فرستاده است
و اهلبیتش را گرامی داشته است که انچه مردم طلب نمایند از احراز از برای
سوختن یا غرق شدن یا دزدی یا گریختن چهارپا یا کنیز یا غلام
البته در قرآن هست پس هرکه خواهد از من سوال نماید پس شخصی
برخواست و گفت یا امیر المومنین صلوات الله علیه چیزی از قرآن
بمن تعلیم نما که مرا ایمن گرداند از سوختن و غرق شدن فرمود که این دو
ایه را بخوان اِنَّ وَلِیِّیَ اللّٰهُ الَّذِیْ نَزَّلَ الْکِتٰبَ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصّٰلِحِیْنَ
وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ وَالْاَرْضُ جَمِیْعًا قَبْضَتُهٗ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَ

وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِيّٰتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ هر کس این دو ایه را بخواند
از سوختن و غرق شدن ایمن شود پس شخصی خواند و اتش در خانه همسایگانش
افتاد و او سالم ماند و بخانه او اتش نیفتاد پس شخصی دیگر برخواست و گفت
یا امیر المومنین چهارپائی دارم و جموشی میکند و من ازان می ترسم حضرت
فرمود که در گوش راستش این ایه را بخوان وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ
طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس انشخص چنین کرد چهارپایش نرم و هموار شد
شخص دیگر برخواست و گفت یا امیر المومنین در آن زمینی که من میباشم
حیوانات درنده بسیارند و بخانه من داخل میشوند و تا حیوانی را ضایع
نکنند بدر نمیروند حضرت فرمود که این دو ایه را بخوان لَقَدْ جَاءَكُمْ
رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ
رَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ان مرد این دو ایه را خواند دیگر درندها در خانه اش نیامدند
شخص دیگر برخواست و گفت یا امیر المومنین در شکم من صفرائی بهم رسیده است
یا ایه هست که موجب شفا گردد حضرت فرمود که بی انکه درهم و دینار
خرج کنی در شکم خود ایة الکرسی بنویس و بشوو ان اب را بخور که این
دخیره باشد در شکم تو و باعث شفا میگردد بقدرت الهی شخصی دیگر
برخواست و گفت یا امیر المومنین برای گم شده چیزی بفرما حضرت
فرمود که دو رکعت نماز بگذار در هر رکعت سوره یس بخوان و بعد ازان
بگو یا هَادِيَ الضَّالَّةِ رُدَّ عَلَيَّ ضَالَّتِي امید چنین کرد حق تعالی گم شده اش را
باو برگردانید پس شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المومنین بنده
از من گریخته است فرمود که این ایه را بخوان أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ
مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ
لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ چون این ایه را

خواند غلامش برگشت پس شخص دیگر برخواست گفت یا امیرالمومنین حرزی
برای دزدی بفرما که دزد مال مرا بسیار میبرد در شب حضرت فرمود که چون
بمیان رخت خواب میروی این دو ایه بخوان قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ
تا آخر سورهٔ بنی اسرائیل بعد از ان حضرت فرمود که کسی شب در بیابانی تنها
باشد و این سخنه را که اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ تَبٰرَكَ
اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِینَ بخواند ملئکه او را محافظت و حراست نمایند و شیاطین
از او دور شوند پس شخصی این را شنید و شبی بده خرابی افتاده و شب
در انجا ماند و فراموش کرد که این ایه را بخواند چون خوابید دو شیطان
آمدند و یکی دهانش را کرفت و رفیقش باو کفت که دست از او بردار و او را
مهلت ده چون چون دست برداشت نمرد بیدار شد و این سخنه را
خواند آن شیطان که دهانش را کرفته بود بدیکری کفت که من دست
برداشتم و این را خواند خدا پدنیت را بر خراست و نکهبانیش بکن تا صبح
چون صبح شد بخدمت امیرالمومنین صلوات الله علیه امد و کفت که در سخن
تو شفا و راستی دیدم و حال شب خود را نقل کرد و بعد از طلوع آفتاب بان
محل که شب خوابیده بود و برگشت اثر موی شیطان بر زمین ظاهر بود که
موی خود را بر خاک کشیده بود و رفته بود سورة الانفال و سورة التوبه از
حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که سوره انفال و سوره
براة را در هر ماه بخواند هرکز نفاق بر او را نیابد و از شیعه حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه باشد سوره یونس از حضرت صادق صلوات
الله علیه منقولست که هر که سوره یونس را در هر دو ماه یا سر ماه یکبار
بخواند بیمان نیست که از جملهٔ جاهلان کرد و در قیامت از جملهٔ مقربان
باشد سوره هود از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که هر که سورهٔ هود را در هر جمعه در هر جمعه بخواند حق تع او را در قیامت

خال مالد الخالج

سوره الانفال

سوره التوبه

سوره یونس

در زمرهٔ پیغمبران مبعوث گرداند و در قیامت گناهی از او ظاهر نشود و بسند
معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که هر که از غرق
ترسد این آیات را بخواند بسم الله مجریها و مرساها ان ربی لغفور
رحیم بسم الله الملک الحق المبین و ما قدروا الله حق قدره والارض
جمیعا قبضته یوم القیامة والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون سوره یوسف از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سوره یوسف را در هر روز یا در هر شب بخواند چون در قیامت
مبعوث شود صورت او مانند جمال حضرت یوسف باشد و در آن روز
با او فزعی و خوفی نرسد و از نیکان بندگان صالح باشد سورة الرعد
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بسیار سوره رعد را بخواند
هرگز صاعقه باو نرسد و اگرچه ناصبی باشد و اگر مومن باشد او را داخل بهشت
گرداند بحساب و شفاعت او را قبول فرماید در اهلیت و برادران او
سوره ابراهیم و سورة الحجر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
سوره ابراهیم و سوره حجر را در دو رکعت نماز در هر جمعه بخواند هرگز با او
و دیوانگی و بلیه عظیمی نرسد سوره النحل از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سورهٔ نحل را در هر ماه بخواند و در دنیا بقرض مبتلا نشود و هفتاد
نوع از بلا از او دور گردد که سهل ترانها دیوانگی و خوره و پیسی باشد باشد
و مسکن او در جنة عدن باشد که در میان بهشتها واقع است سوره
بنی اسرائیل از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره بنی اسرائیل را
در هر شب جمعه بخواند نمیرد تا قایم آل محمد صلوات الله علیه را دریابد و
از اصحاب او باشد و منقولست که عمر بن حنظله بحضرت صادق علیه السلام
شکایت نمود از صداع حضرت فرمود که دست بر بالای سرت بگذار
و این دو آیه را بخوان قل لو کان معه آلهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العر

سبیلا واذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول رایت المنافقین
یصدون عنک صدودا سورة الکهف از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هرکه سورهٔ کهف را در هر شب جمعه بخواند نمیرد مگر شهید
و خدا او را در زمرهٔ شهدا محشور گرداند و در قیامت با شهیدان باشد
و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هرکه سوره کهف را در هر شب
جمعه بخواند کفاره گناهان باشد که از جمعه تا جمعه دیگر کرده است و در روایت
دیگر وارد شده است که کسی که در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند
همین ثواب داشته باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست
که هرکه این قل انما انا بشر مثلکم را تا آخر سوره بخواند در وقت خواب
از خوابگاه او تا کعبه نوری ساطع گردد که میان آن بر پا باشد از ملائکه و
استغفار از برای او کنند تا صبح و در حدیث دیگر از حضرت صادق
علیه السلام وارد شده است که هرکه این سوره را در وقت خواب بخواند در هر وقت
که خواهد بیدار شود سورهٔ مریم از حضرت صادق ع منقولست که هرکه
مداومت نماید بر سورهٔ مریم نمیرد تا آنچه خواهد در خود و مال و فرزند
ببیند و در آخرت با او بدهند مثل ملکی که حضرت سلیمان در دنیا داشت
سورهٔ طه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ترک نکنید سوره
طه را که خدا این سوره را دوست میدارد و هرکه این سوره را میخواند دوست
میدارد و کسی که بر قراءتش مداومت نماید حق تع در قیامت نامه اش بدست
راستش دهد و او را و برکناهانی که در اسلام کرده است حساب نکند
و در آخرت به قدر رمز با و عطا فرماید که او راضی شود سورة الانبیا
از حضرت صادق ع منقولست که هرکس سوره انبیا را بخواند از روی
محبت و خواهش در باغستانهای بهشت با همه پیغمبران رفاقت کند و در
دنیا در نظر مردم با هیبت باشد سورة الحج از حضرت صادق علیه السلام مروی

که هرکه سوره حج را در هر سه روز یکمرتبه بخواند در آن سال توفیق حج بیابد و اگر
در آن سفر بمیرد داخل بهشت شود راوی گوید که پرسیدم که اگر سنی باشد چونست
فرمود که عذابش تخفیف یابد سورة المومنین از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هرکه در هر جمعه سوره مومنین را بخواند حق تعالی خاتمه او را
بخیر گرداند و در فردوس اعلی منزلش با منزل پیغمبران باشد سورة النور از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که فرمود که حفظ نمائید اموال و فروج خود را
از حرام بتلاوت کردن سورهٔ نور و باین سوره زنان خود را نیز از حرام حفظ
نمائید بدرستی که هرکه این سوره را در هر شب یا در هر ماه روز مداومت
نماید هیچیک از اهل خانهٔ او زنا نکند تا او بمیرد و چون بمیرد هفتاد هزار
ملک تا قبر او را مشایعت نمایند که همه از برای او دعا کنند و استغفار نمایند
تا بقبر ش گذارند و بسند معتبر منقولست که شخصی از وجع و ضعف چشم
بحضرت موسی علیه السلام شکایت نمود حضرت فرمود که این نور را سه مرتبه
در جامی بنویس پس از آن بشوی در شیشه ضبط کن و مکرر بدیده بکش راوی
گفت که صد میل کمتر کشیدم که دیده ام صحیح تر از اول شد سورة الفرقان از حضرت
امام موسی علیه السلام منقولست که ترک مکن تلاوت سوره فرقان را بدرستی که
هرکه در هر شب این سوره را بخواند حق تع او را حساب و عذاب نکند و منزلش
در فردوس اعلی باشد سورة الطواسین از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هرکه سوره طس را در شب جمعه بخواند از اولیا و دوستان خدا باشد و در حفظ
و حراست الهی باشد و در دنیا فقیر و بدحالی باو نرسد و در آخرت از بهشت
باو انقدر بدهند که راضی شود و زیاده از رضای او باو عطا فرمایند و حق تع
صد زن از حور العین باو کرامت فرماید سورة العنکبوت و سورة الروم
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه سورهٔ عنکبوت
و سورهٔ روم را در شب بیست سیم ماه مبارک رمضان بخواند و الله که

از اهل بهشت است و در این حکم استثنا نمیکنم و نمی ترسم که خدا در این سوگند
بر من گناهی بنویسد و این دو سوره را نزد حق تع منزلت عظیم هست سورهٔ
لقمان را در شب بخواند حق تع در آن شب ملکی چند موکل گرداند بر او که
او را از شیطان و لشکرهایش حفظ کنند تا صبح شود و اگر در روز بخواند
او را از شیطان و لشکرش حفظ نمایند تا شب سورة السجده از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که سجده را در هر شب جمعه بخواند حق تعالی
در قیامت نامهٔ اش را بدست راست او دهد و او را حساب نفرماید
هر چند گناه کار باشد و در بهشت از رفقاء محمد و اهل بیت او صلوات
الله علیهم بوده باشد سورة الاحزاب از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سوره احزاب را بسیار تلاوت نماید در قیامت در جوار حضرت
رسول صلی الله علیه و آله باشد بعد ازان فرمود که در سورهٔ احزاب فضایح
بسیاری از مردان و زنان قریش و غیر ایشان بود و بسیار دراز تر از سورهٔ بقره
بود ولیکن کم کردند و تحریف دادند سوره سبا و سورهٔ فاطر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ سبا و سورهٔ فاطر را در شب بخواند
وار شب در حفظ و حراست الهی باشد و اگر در روز بخواند در انروز مکروهی
باو نرسد و حق تع از خیر دنیا و اخرت انقدر باو کرامت فرماید که در خاطرش
خطور نکرده باشد و از رویش باو نرسیده باشد و بسند معتبر از حضرت
امام موسی کاظم ع منقولست که هر که در وقت خواب این ایه را بخواند
که اِنَّ اللّٰهَ یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ اَنْ تَزُوْلَا وَلَئِنْ زَالَتَا اِنْ اَمْسَكَهُمَا
مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهٖ اِنَّهٗ كَانَ حَلِيْمًا غَفُوْرًا خانه بر سرش خراب نشود
و بسند دیگر منقولست که شخصی از اهل مرو بخدمت حضرت صادق
علیه السلام شکایت نمود از درد سر حضرت فرمود که نزدیک بیا پس دست مبارک
بر سر او گذاشتند و این ایه را خواندند اِنَّ اللّٰهَ یُمْسِكُ تا اخر ایه سوره یس

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که کسی که سوره لقمان

از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر چیز را قلبیست و قلب قرآن سورهٔ
یس است هر که این سوره را در روز پیش از شام بخواند در آن روز از بلاها محفوظ
باشد و خدا او را روزی فراوان عطا فرماید تا شام و کسی که در شب پیش از
خواب بخواند حق تع هزار ملک را با او موکل گرداند که او را از شر شیطان
مرجود و هر آفتی حفظ نمایند و اگر در روز بمیرد حق او را داخل بهشت گرداند
و در غسل او سی هزار ملک حاضر شوند که استغفار از برای او کنند و مشایعت
او نمایند تا قبرش با استغفار و چون در لحدش گذارند ان ملئکه در میان
قبرش ساکن گردند و عبادت الهی کنند و ثواب عبادت ایشان را او باشد
و قبرش را فراخ کنند تا چشم کار کند و او را ایمن گردانند از فشار قبر و
پوسته از قبر او نوری ساطع باشد تا اطراف آسمان تا وقتی که از قبر بیرون
آید پس چون حق تع او را از قبر بیرون آورد ان سی هزار ملک با او باشند و
مشایعت او نمایند و با او سخن گویند و بر رویش خنده کنند و هر خیری
او را بشارت دهند تا او را از صراط و میزان بگذرانند و او را در مقام قرب
محلی بدارند که هیچ خلقی قریبش از او بیشتر نباشد مگر ملائکه مقرب و پیغمبران
مرسل و او با پیغمبران باشد نزد حق تع و در هنگامی که مردم اندوه داشته
باشند او اندوه نداشته باشد و در حالتی که مردم جزع نمایند او جزع نکند
پس پروردگار عالم با او خطاب فرماید که ای بنده مومن هر که را خواهی
شفاعت کن که شفاعت ترا قبول می نمایم و هر سوالی که خواهی از من بکن که سوالت را
رد نمیکنم پس او شفاعت کند و خدا قبول نماید و او سوال کند و خدا عطا فرماید
و دیگر از او حساب نکند و با دیگران در مقام حسابش
باز ندارند و مذلت و خواری در آن صحرا با او نرسد و هیچ گناهی از گناهان
او را نگیرند پس نامهٔ خود را بگیرد و بجانب بهشت روان شود پس مردم
تعجب کنند که سبحان الله این بنده را هیچ گناه نبوده و از رفیقان پیغمبر آخر الزمان

صلی الله

صلی الله علیه وآله باشد وبسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که هرکه در عمر خود یکمرتبه سوره یس را بخواند حق تع بعدد هر خلقی که در دنیا
و هر خلقی که در آخرتست و هر خلقی که در آسمانست بعدد هریک از ایشان
دو هزار حسنه از برای او بنویسند و دو هزار هزار گناه از او محو فرماید
و بفقر و قرض و خانه بر سرش فرو آمدن و تعب و مشقت و دیوانگی
و خوره و وسواس و دردهای ضرر رسانند مبتلا نشود و حق تع سکرات
و اهوال مرگ را از او تخفیف دهد و خود قبض روح او نماید و ضامن
شود از برای او فراخی روزی را و در قیامت او را شاد گرداند و چندان
ثواب با و کرامت فرماید که او راضی شود و حق تع خطاب فرماید
بملئکه اسمانها و زمین که من از فلان بنده راضی شدم برای او استغفار
نمائید و بسند دیگر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام
از بواسیر شکایت نمود حضرت فرمود که یس را با عسل بنویس و حل کن
و بخور و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که از
برای دفع لکهای سفید و برص که در بدن بهم رسد سورهٔ یس را بعسل
بنویسند و بیاشامند سورة الصافات از حضرت صادق علیه السلم منقولست
که هرکه سورهٔ صافات در هر روز جمعه بخواند بپوشد از جمیع افتها و
بلاها محفوظ باشد و در دنیا روزیش فراخ باشد و ببدن و مال و فرزند
مکروهی نرسد نه از شیطان مردود و نه از جبار معاند و اگر در انروز
یا در آن شب بمیرد خدا او را شهید بمیراند و مبعوث گرداند و با شهیدان
او را داخل بهشت گرداند و در درجه شهیدان او را جا دهد و بسند معتبر
از سلیمان جعفری منقولست که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه بفرزند خود قاسم فرمود که برخیز ای فرزند و بر بالای سر پدرت
سوره والصافات صفا را بخوان تا تمام کنی او شروع بخواندن کرد چون

چون باین ایه اهم اشد خلقا ام من خلقنا رسید قبض روحش شد چون
جامه بر روی میت کشیدند و بیرون آمدند و یعقوب بن جعفر بحضرت
عرض کرد که ما چنین میدانستیم که برای سانی جان کندن سوره یس
می باید خواند و شما فرمودید که والصافات بخوانیم حضرت فرمود که سوره
صافات را بر سر هر کس که بشدت جان کندن گرفتار باشد بخوانند البته
حق تعالی راحتش را نزدیک میگرداند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤ
صلوات الله علیه منقولست که هر که از کردن عقرب ترسد این ایات را
بخواند سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من
عبادنا المؤمنین و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه منقولست که کسی که خواهد که اورا در قیامت بکیل وافی ثواب
کامل بدهند باید که بعد از هر نماز این ایه را بخواند سبحان ربک رب العزة
عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و در حدیث
دیگر وارد شده است که از هر مجلس که برخیزند این ایه را بخوانند کفاره کناهان
آن مجلس میگردد سوره ص از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که هر که سوره ص را در شب جمعه بخواند حق تع از خیر دنیا و اخرت انقدر
باو عطا فرماید که هیچ احدی از خلق عطا نفرموده باشد مگر پیغمبر
مرسلی یا ملک مقربی و او را داخل بهشت گرداند و هر که را او خواهد از
اهل خانه اش حتی خادمی که او را خدمت میکرده است سورة الزمر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره زمر را بخواند حق تع
شرف دنیا و اخرت باو کرامت فرماید و او را عزیز گرداند بمال و خویشان
بحدی که هر که او را ببیند از او مهابتی در دلش بهم رسد و بدنش را بر آتش
جهنم حرام گرداند و در بهشت از برای او هزار شهر بنا کنند که در هر شهری
هزار قصر باشد و در هر قصری صد حوریه و از چشمها و حوران درختان

ومیوها انچه در قران وصف فرموده باو کرامت فرماید سورة المومن از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هرکه سوره حم مومن را در
هر شب بخواند حق تع گناهان گذشته و اینده او را بیامرزد و ایمان را از او سلب
نماید و اخرت را بهتر از دنیا گرداند برای او سوره حم السجده از حضرت
صادق صلوات الله علیه منقولست که هرکه سوره حم سجده را بخواند حق تع
در قیامت او را نوری عطا فرماید که افتد که چشم کار کند و او را سرور و شادی
در انروز کرامت فرماید و در دنیا بحالی باشد که دیگران ارزوی حالا و کنند
سوره حم عسق از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هرکه مداومت نماید
بر تلاوت سورهٔ حمعسق چون در قیامت مبعوث شود روی او مانند
برف سفید باشد و مانند افتاب نورانی باشد و چون بنزد عرش اید
حق تع فرماید که ای بنده من مداومت نمودی بر قراءت حمعسق و نمیدانستی
که چه ثواب دارد اکرمنزلت ان سوره و ثوابش را میدانستی هرگز از خواندن
ان ملال بهم نمیرسانیدی و اکنون جزای خود را خواهی دانست ای ملائکه
او را داخل بهشت گردانید و از برای او قصری مقرر ساختم از یاقوت سرخ
و درها و کنگرها و درجهایش از یاقوت سرخست و از لطافت از اندرون
برون را میتوان دید و از برون و اندرون را میتوان دید و دران قصر دختران
باکره جوان از حور العین و هزار کنیز و هزار غلام از بیسران کوشواره در کوش
ما سوسته در حسن یا بنده باو عطا کرده ام سورت الزخرف از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هرکه مداومت نماید بر قراءت
سوره حم زخرف خدا او را در قبر از جانوان زمین و از فشارش قبر ایمن گرداند
و چون او را بمقام حساب بیاورند ان سوره بیاید و بامر الهی او را داخل
بهشت گرداند سورة الدخان از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقولست که هرکه سوره دخان را در نمازهای واجب و سنت بخواند

حق تع او را در زمره امنان مبعوث گرداند و او را در سایهٔ عرش خود جا دهد
و حساب او را آسان کند و نامهٔ او را بدست راست او دهد و بسند معتبر
منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه عرض
نمود که چگونه شب قدر را بشناسم فرمود که چون ماه مبارک رمضان
بیاید هر شب صد مرتبه سوره دخان را بخواند چون شب بیست و یم
شود تصدیق خواهی نمود بانچه سوال نمودی سورهٔ الجاثیه از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ جاثیه را بخواند ثوابش انست
که جهنم را نبیند و او از خروشش را نشنود و با رسول خدا صلی الله علیه
و آله بوده باشد سورة الاحقاف از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که در هر شب یا در هر جمعه سورهٔ احقاف را بخواند در دنیا خوفی
باو نرسد و از فزع روز قیامت ایمن گردد و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که سورهای حم ریاحین بهشتند پس چون توفیق خواندن
انها بیابید خدا را حمد و شکر بسیار بکنید که توفیق تلاوت انها بشما کرامت
فرموده است بدرستی که بنده که از خواب برخیزد و در نماز حم بخواند از دهان
نسیمی خوشبوتر از مشک خوشبو و عنبر بیرون آید و بدرستی که حق تع
رحم میکند تلاوت کننده و خوانندهٔ این سورها را و رحم میکند همسایگان
و آشنایان و مصاحبان و خویشان او را در روز قیامت عرش و کرسی
و ملائکه مقربان برای او استغفار مینمایند سورهٔ محمد صلی الله علیه و آله
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ الذین کفروا را
بخواند گناه نکند و در دین خود هرگز شک بهم نرساند و بفقر هرگز
مبتلا نشود و هرگز از پادشاهی خوفی باو نرسد و همیشه از شک و کفر
محفوظ باشد تا بمیرد و چون بمیرد حق تع هزار ملک بقبر او فرستد
که نماز کنند و ثواب نماز ایشان را او باشد و چون از قبر بیرون آید آن

هزار ملک او را متابعت نمایند تا او را بجا ایمنان از خوفهای قیامت دارند و در
امان خدا و رسول باشد سورة الفتح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
حفظ نماید اموال و زنان و بندهای خود را بخواندن سورهٔ انا فتحنا بدرستی
که کسی که برخواندن این سوره مداومت نماید در روز قیامت منادی از جانب
رب العزت او را ندا میکند که همه خلایق بشنوند که تو از بندگان مخلص
منی ای ملائکه او را ملحق گردانید ببندگان شایسته من او را داخل بهشت
جاوید کنید و از شراب سربمهر بهشت که کافور ممزوجست باو بخورانید سورة
الحجرات از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که سورهٔ حجرات
را بخواند در هر شبی یا در هر روزی در بهشت از جماعتی باشد که بزیارت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله مشرف میشوند سوره ق از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید برخواندن سورهٔ قاف
در نمازهای واجب و سنت خدا روزی او را فراخ گرداند و نامه اش را بدست
او دهد و او را حساب آسان بکند سوره الذاریات از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ ذاریات در روز یا در شب بخواند خدا
امر معیشت او را باصلاح آورد و وسعت دهد روزی او را و او منور گرداند
قبر او را بچراغی که نور بخشد تا روز قیامت سورة الطور از حضرت امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست که هر که سوره طور را بخواند
حق تعالی خیر دنیا و آخرت را برای او جمع نماید سورة النجم از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که سوره نجم را در هر شب یا در هر روز بخواند در
میان مردم بخیر و نام نیک تعیش نماید و کناهانش امرزیده شود و محبوب
دلهای مردم گردد سوره اقتربت از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
هر که سوره اقتربت الساعة را بخواند چون از قبر بیرون آید برناقهٔ از ناقهای
بهشت سوار شود سورة الرحمن از حضرت صادق علیه السلام منقولست که

ترک مکنید قراءت سوره رحمن را و خواندن او را در نماز بدرستی که این سوره در دار فنا
قرار نمیگیرد و حق تع این سوره را در روز قیامت بر بهترین صورتها در نهایت
خوشبوئی بصحرای محشر حاضر میگرداند و می آید و در محل قرب و کرامت
می ایستد حق تع با و خطاب کند میفرماید که در زندگانی دنیا تو را در نماز میخواند
و مداومت می نمود خواندن ترا میگوید خداوندا فلان و فلان پس حق تع
روحهای ایشان را سفید میگرداند و می فرماید که هر که را خواهید شفاعت
نمائید پس ایشان انقدر که خواهند شفاعت می نمایند پس با ایشان میگوید
که داخل بهشت شوید و در هر جا که خواهید ساکن شوید و بسند معتبر
از انحضرت منقولست که مستحبست که بعد از نماز صبح در روز جمعه سوره
الرحمن را بخوانی و هر مرتبه که بگوئی فبای آلاء ربکما تکذبان بگوئی لا بشئ
من آلائک ربنا نکذب و در حدیث معتبر دیگر فرموده که هر که سوره الرحمن را
بخواند و در هر مرتبه که بگوید فبای آلاء ربکما تکذبان بگوید لا بشئ من آلائک
ربنا نکذب اگر در شب بخواند و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر
در روز بخواند و در آن روز بمیرد شهید مرده باشد سوره الواقعه از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که در شب جمعه سوره واقعه بخواند خدا
او را دوست دارد و مردم را دوست او گرداند و در دنیا بدرد و فقر و احتیاج
نبیند و بهیچ آفتی و بلائی مبتلا نشود و از رفقاء حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه باشد این سوره مخصوص انحضرت است و بسند
معتبر دیگر از انحضرت منقولست که هر که مشتاق بهشت و وصف آن
باشد سوره اذا وقعت را بخواند و هر که خواهد وصف جهنم را ملاحظه
نماید سوره الم تنزیل السجده را بخواند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه منقولست که هر که سوره واقعه را در هر شب پیش از آنکه بخوابد
بخواند در قیامت روی او مانند ماه شب چهارده نورانی باشد و بسند

دیگر از اسمعیل بن عبد الخالق منقولست که حضرت صادق علیه السلم فرمود
که بدرم بعد از نماز خفتن دو رکعت نماز نشسته میکرد ند و در آن دو رکعت صد آیه
می خواندند و میفرمودند که هر که این دو رکعت را بکند و صد آیه در این دو رکعت
بخواند او را در آن شب از غافلان ننویسند و اسمعیل گفت که حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه در این دو رکعت و تیره سوره اذا وقعت و قل هو الله احد
میخواندند سورة الحدید و سورة المجادله از حضرت صادق علیه السلم منقولست
که هر که سورهٔ حدید و سورهٔ مجادله را در نماز فریضه بخواند و مداومت
نماید خدا او را عذاب نکند و در خویش و اهلش بد حالی و احتیاج نبیند
سورة الحشر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که سورهٔ
حشر را بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجب
و اسمانهای هفتگانه و زمین های هفتگانه و هوا و باد و مرغان و درختان
و کوهها و افتاب و ماه ملئکه همه بر او صلوات فرستند و از برای او استغفار
کنند و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد باشهادت مرده باشد سورة الممتحنه
از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما منقولست که هر که سورهٔ
ممتحنه را در نمازهای واجب و سنت بخواند خدا دل او را بایمان امتحان نماید
و دیده اش را نور بدهد و خود و فرزندانش بدیوانگی و فقر مبتلا نشوند سورة
الصف از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که مداومت
نماید بر خواندن سورهٔ صف در نمازهای واجب و سنت خدا او را در صف
ملئکه و انبیا جا دهد سورة الجمعه و سورة المنافقین از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقولست که واجب و لازم است بر هر که از شیعه ما باشد
که در نماز شام و خفتن شب جمعه سوره جمعه و سبح اسم ربک الاعلی بخواند
و در نماز ظهر سوره جمعه و منافقین بخواند چون چنین کند چنان باشد
که بعدد حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمل نموده باشد و ثواب او نزد خدا

بهشت باشد سورة التغابن از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه
سورهٔ تغابن را در نماز واجبی بخواند ان سوره در روز قیامت شفیع او باشد
و گواه عادلی باشد که شهادت دهد برای او و نزد کسی که شهادت او را قبول فرماید
و از او جدا نشود تا او را داخل بهشت گرداند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هرکه سورهای مسبحات را همه پیش از خواب بخواند نمیرد تا
حضرت قایم آل محمد علیهم السلام را ادراک ننماید و اگر بمیرد او را در جوار حضرت
رسول صلی الله علیه و آله جا دهند سورة الطلاق و سورة التحریم از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هرکه سوره طلاق و تحریم را در نماز واجبی بخواند
خدا او را در قیامت پناه دهد از خوف و اندوه و از آتش جهنم عافیت یابد
و او را داخل بهشت کند بسبب تلاوت کردن و محافظت نمودن حرمت این
دو سوره زیرا که این دو سوره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اند سورة
الملک از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه سوره تبارک الذی را
در شب در نماز واجب پیش از خواب بخواند پیوسته در امان الهی باشد تا صبح
شود و در روز قیامت در امان الهی باشد تا داخل بهشت شود و بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که سورهٔ ملک را
که از عذاب قبر منع میکند و نامش در توریت سورة الملک است هرکه در شب
بخواند بسیار عبادت و تلاوت کرده نیکوکار است و در آن شب از غافلان
ننویسند بدرستیکه من در نماز وتیره بعد از نماز خفتن نشسته میخوانم و بدرم
در روز و شب هر دو میخواند و هرکه این سوره را بخواند چون نکیر و منکر بقبر او
درایند چون از جانب پایش بیایند با هایش بایشان گویند که شما را از جانب ما
راهی نیست زیرا که این بنده هر شب و روز بر پای ایستاد و سورهٔ ملک را میخواند
و چون از جانب شکمش بایشان خطاب نمایند که شما را از جانب من راهی نیست بدرستیکه
این بنده در من جاداده بود سورهٔ ملک را چون از جانب زبانش بیایند بایشان

کویدکه شمارا ازجانب من راهی نیست زیراکه این بنده هرشب وروز سورهٔ ن والقلم
ملک را میخواند و بر من
جائز نمیشمارد سورهٔ ۶۸
ازحضرت صادق علیه السّلام منقولست که هرکه سوره ن والقلم رادر فریضه
یا نافله بخواند خدا اورا ایمن گرداند ازاینکه هرگز بفقر مبتلا شود وچون بمیرد
منقولست
اورا ازفشار قبر نجات دهد سورة الحاقه ازحضرت صادق علیه السّلام
که بسیار بخوانید سورهٔ حاقه را بدرستی که خواندن آن درفرایض ونوافل ازایمان
بخدا ورسول است زیراکه این سوره درواقعهٔ حضرت امیرالمومنین علیه السّلام و
معویه علیه اللعنه نازل شده است وهرکه این سوره را بخواند ایمان ازاو برطرف
نشود تاهنگام مردن سورة المعارج ازحضرت صادق علیه السّلام منقولست
که بسیار بخوانید سوره سال سایل راکه هرکه این سوره را بسیار بخواند حق تع
درقیامت ازهیچ گناه او سوال ننماید واورا در بهشت بارسول الله صلی الله علیه
وآله ساکن گرداند سوره نوح ازحضرت صادق علیه السّلام منقولست که هرکه
ایمان بخدا وخواندن قران دارد باید که خواندن سوره نوح را ازبرای خدا در نماز
واجبی وسنتی بخواند خدا اورا در مساکن نیکوکاران ساکن گرداند وسه بهشت
نوادر شمایل بدیدار میشتابد که
هرینده کدام سوره را
دیگر اورا اکرامت فرماید ودویست حوریه وچهار هزار زن باو تزویج فرماید
سورة الجن ازحضرت صادق علیه السّلام منقولست که هرکه سورهٔ جن را بسیار
بخواند دردنیا ازچشم جنیان ودمیدنها وسحر ومکر ایشان محفوظ باشد
ودر بهشت ازرفقاء حضرت رسول صلی الله علیه وآله باشد سورة المزمل ازحضرت
صادق علیه السّلام منقولست که هرکه سوره مزمل را در نماز خفتن یا در نماز شب
بخواند شب وروز وآن سوره هرسه شاهد وگواه او باشند درقیامت وخدا
اورا بازندگانی نیکو زنده دارد بمردن نیکو بمیراند سورة المدثر ازحضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هرکه در نماز واجب سوره مدثر را
بخواند برخدا لازمست که اورا درجوار حضرت رسول صلی الله علیه وآله جا دهد
ودرزندگانی دنیا هرگز شقاوت او را درنیابد سورة القیمه ازحضرت صادق

صلوات الله علیه منقولست که هرکه مداومت نماید بسوره لا اقسم وبآن
عمل نماید خدا او را با رسول خدا صلی الله علیه وآله محشور گرداند در بهترین
صورتها و انحضرت او را بشارت فرماید و بر رویش خندد تا از صراط
و میزان او را بگذراند سورة الدهر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقولست که هرکه سورهٔ هل اتی علی الانسان را در صبح پنجشنبه بخواند
خدا باو هشتصد دختر باکره و چهار زن و حور العین کرامت فرماید
و با حضرت رسول صلی الله علیه وآله باشد و بسند معتبر از علی بن عمر
منقولست که بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رفتم در روز سه
شنبه حضرت فرمود که دیروز ترا ندیدم گفتم که نخواستم که در روز
دوشنبه حرکت کنم حضرت فرمود که هرکه خواهد که خدا او را از شر
روز دوشنبه نگاهدارد باید که در رکعت اول نماز صبح انروز سوره هل اتی
علی الانسان بخواند جناب حق تع در آن سوره میفرماید که پس خدا
ایشانرا نگاهدارد آن روز باستقبال ایشان فرستاد نضرت و خوشحالی
و سرور و شادی را و در حدیث رجا ابن ضحاک وارد شده است که حضرت
امام رضا صلوات الله علیه در صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در رکعت
اول سوره هل اتی علی الانسان میخواندند و در رکعت دوم سوره هل اتیک
حدیث الغاشیه و سورة المرسلات و سورة النبا و سورة النازعات
از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که هرکه سورهٔ والمرسلات
را بخواند حق تع میان او و حضرت رسول صلی الله علیه وآله آشنائی پیدا کند
و هرکه هر روز سوره عم یتساءلون را بخواند از دنیا نرود تا توفیق زیارت
کعبه یابد و هرکه سوره نازعات را بخواند نمیرد مگر سیراب و مبعوث نشود
مگر سیراب و داخل بهشت نشود مگر سیراب سورهٔ عبس و سوره کورت
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه سوره عبس و تولی و سوره

از الشمس

اذا الشمس کورت را بخواند در حفظ الهی باشد از خیانت و در سایر کرامت و رحمت
الهی باشد تا زنده باشد سورة الانفطار و سورة المطففین و سورة الانشقاق
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه سوره اذا السماء نفطرت
و سوره اذا السماء انشقت را در فریضه و نافله بسیار بخواند خدا هیچ حاجت
او را رد نماید و او را هیچ مانع از خدا دور نکرداند در آخرت و پوستهای او
نظر بکرامتهای الهی نماید و خدا نظر رحمت بدو نماید تا از حساب خلایق فارغ
شود و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که هرکه در نماز واجب سورهٔ ویل
للمطففین بسیار بخواند حق تعالی در قیامت برات امنی از آتش جهنم باو کرامت
فرماید و او را بی حساب بهشت برد سورة البروج از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هرکه سورهٔ والسماء ذات البروج را در فرایض بخواند
سوره پیغمبرانست حق تعالی او را در قیامت با پیغمبران و مرسلان و
صالحان محشور گرداند و با ایشان او را بازدارد سورة الطارق از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هرکه سوره والسماء والطارق را در فرایض
بخواند او را در قیامت نزد خدا قدر و منزلت عظیم باشد و از رفقای پیغمبران
باشد در بهشت سورة الاعلی از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هرکه سوره سبح اسم ربک الاعلی را در فرایض یا نافله بخواند در روز قیامت
باو گویند که از هر دری از درهای بهشت که میخواهی داخل شو سورة الغاشیه
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه مداومت نماید بر خواندن
سوره هل اتیک حدیث الغاشیه در قیامت برات امنی از عذاب جهنم باو کرامت
فرماید سورة الفجر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بخوانید
سوره فجر را در نمازهای فریضه و نافله که آن سوره حضرت امام
حسین است صلوات الله علیه و هرکه این سوره را بخواند در بهشت
در جوار آنحضرت باشد سورة البلد از حضرت صادق علیه السلام
منقولست

چون

در نماز واجب یاد سنت خدا او را
فراگیرد بر حمت خود در دنیا
و آخرت و روز

که هرکه سوره لا اقسم بهذا البلد را در نماز واجب بخواند در دنیا از جمله صالحان
معروف شود و در آخرت معروف
معروف گردد که او را منزلت عظیم نزد حق تع هست و در قیامت از رفقای پیغمبران
و شهیدان و صالحان باشد سورة الشمس و سورة اللیل و سورة الضحی
و سورة الم نشرح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه بسیار بخواند
در روزی یا در شبی سورهٔ والشمس و ضحیها و سوره واللیل اذا یغشی
و سوره و ضحی و الم نشرح را هر چند که نزد او حاضر باشد در قیامت برای
او شهادت بدهند حتی مو و پوست و گوشت و خون و عروق و عصبها
و استخوانها و جمیع اعضای او و حق تع بفرماید که من شهادت شما را
قبول کردم انبرای بنده خودای ملائکه ببرید او را بهشت و هر جا که او اختیار
نماید باو عطا کنید کو را باد فضل و رحمت از برای بنده من سورة التین
از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هرکه سورهٔ والتین را در فرایض و
نوافل خود بخواند عطا فرمایند از بهشت باو هر جا که بپسندد و سورة
العلق از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هرکه در روز یا در شب سورهٔ
اقراء باسم ربک را بخواند در آن روز یا در آن شب بمیرد چنان باشد که
شهید مرده باشد و خدا او را با شهیدان محشور گرداند و چنان باشد
که در راه خدا در میان لشکر رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد کرده باشد
سورة القدر بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که هرکه انا انزلناه فی لیلة القدر را بلند بخواند چنان باشد که شمشیر کشیده
باشد و در راه خدا جهاد کند و اگر آهسته بخواند هزار گناه از گناهان او را محو
نمایند و روایت دیگر از آن حضرت منقولست که هرکه سورهٔ انا انزلناه را در نماز
فریضه بخواند منادی از جانب حق تع او را ندا فرماید که خدا گناهان گذشته
ترا آمرزیده عمل را از سر گیر و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
منقولست که هرکه پیش از طلوع آفتاب قل هو الله احد و انا انزلناه را بخواند در آن

روز بگناهی مبتلا نشود هر چند سعی نماید شیطان و بسند معتبر
از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که بدرستی که
حق تعالی یاد در روز جمعه هزار نفخ و نسیم از رحمت خود هست هر بنده
را انچه خواهد عطا فرماید پس هر که سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر
را بعد از عصر روز جمعه صد مرتبه بخواند حق تع هزار نفخ رحمت را
مثل انرا باو عطا فرماید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
چون ماه مبارک رمضان در آید در هر شب هزار مرتبه سورهٔ انا انزلناه را
بخواند و چون شب بیست و سیم سود دل خود را محکم بدارد و گوشهای
خود را بگشاید از برای شنیدن عجایب از انچه نرا خواهی دید و بسندهای
معتبر از انحضرت منقولست که اگر کسی در شب بیست و سیوم ماه مبارک
رمضان سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را هزار مرتبه بخواند چون صبح
شود یقین او شدید و محکم شده باشد باعتراف نمودن بچزی چند که
مخصوص ما است از غرایب فضایل و نیست این مگر بسبب چزی که خواهی
مشاهده نماید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
که هر که جامهٔ نوی بپوشد و سورهٔ انا انزلناه را سی و شش مرتبه بخواند و
در هر مرتبه چون برسد بتنزل الملئکة اندکی آب بردارد و بر جامه بیاشد
باشیدن سهلی پس دو رکعت نماز در آن جامه بکند و دعا کند و بگوید الحمد لله
الذی رزقنی ما اتجمل به فی الناس و اواری به عورتی و اصلی فیه لربی و احمد
الهی بکند بپوشد در فراخی نعمت باشد تا انجامه کهنه شود و بسند معتبر
منقولست که چون حضرت امام رضا علیه السلام جامهٔ نوی می پوشیدند
قدحی از آب میطلبیدند و ده مرتبه سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر
و ده مرتبه سوره قل هو الله احد و ده مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بر آن
ظرف میخواندند و بعد از آن انرا بر جامه می پاشیدند و میفرمودند که هر که

هر که پیش از پوشیدن جامه چنین کند پوسته در فراخی عیش باشد مادام
که تاری از ان جامه باقی باشد و بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین
صلوات الله علیه منقولست که چون حق تع جامه نوی بکسی عطا فرماید
باید که وضو سازد و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعة سوره های حمد و
ایة الکرسی و قل هو الله احد و انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند بعد ازان
حمد کند خداوندی را که عورت او را بجامه پوشیده و او را در میان مردم
زینت بخشیده و کلمهٔ لا حول و لا قوة الا بالله بسیار بگوید و کسی که چنین
کند در جامه معصیت خدا نکند و بعد دهر تاری که در ان جامه باشد
خدا ملکی موکل گرداند که تقدیس خدا کند و از برای او استغفار نماید
و بر و دعا و ترحم کند و در روایت دیگر وارد شده است که هر که قدحی بر گیرد
و آبی در ان قدح بریزد و سی و پنج مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بر ان قدح بخواند
و آب را بر جامه خود بپاشد پوسته در وسعت باشد تا ان جامه کهنه شود
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از برای عوذه
از بلا سبوی تازهٔ میگیری و از آب بر میکنی و من سی مرتبه سوره انا انزلناه
فی لیلة القدر را بر ان سبو میخوانی پس آن سبو را می اویزی و از ان آب
میخوری و وضو می سازی و پیش از انکه آبش تمام شود دیگر آب بر رویش
میریزی و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق
علیه السلام عرض نمود که هشت دختر مرا بهم رسیده و روی پیر تا حال
ندیده ام دعا فرما که خدا مرا پسری کرامت فرماید حضرت فرمود که
چون مینشینی که مشغول جماع شوی دست راست خود را بر طرف
راست ناف زن بگذار و هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخوان و بعد ازان
مشغول شو و چون حمل ظاهر شود در هر شب هر وقت که از پهلو بپهلو
گردی باز دست بر جانب راست نافش بگذار و هفت مرتبه آن سوره را

بخوان

بخوان انشخص گفت که چنین کردم هفت سپر از بی یکدیگر خدا مرا روزی کرد و بسند
معتبر منقولست از ابی عمر رکه گفت بسیار حالم پریشان شد از فقر و احتیاج
بخدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه نوشتم حال خود را حضرت
فرمود که مداومت کنی قراءت بر سورهٔ انا ارسلنا نوحا الی قومه من یک سال خواندم
واثری ندیدم بار دیگر بخدمت حضرت نوشتم حال خود را و عرض کردم
که از خواندن ان سوره نفعی بمن نرسید حضرت بمن نوشتند که از ایکسال
خواندهٔ کافیست الحال سورهٔ انا انزلناه را بخوان من چنین کردم بعد از
اندك وقتی ابن ابی داود قرضم ادا کرد و وظیفهٔ برایمن و عیالم مقرر کرد
وبیصره فرستاد و یا بصد درهم برایمن مقرری قرار داد من از بصره نامه
نوشتم بخدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه و بعلی بن مهزیار
دادم و فرستادم و در ان نامه نوشتم که بپدرت حال خود را عرض نمودم
و بمن چنین نوشتند و عمل کردم و حالم خوب شده است میخواهم
بفرمائی که ایا الکتفا کنم در خواندن سورهٔ انا انزلناه بخواندن در نمازها
واجب و سنت یا در غیر نمازها هم باید خواند و اندازه اش را بفرمائی که چه
مقدار باید خواند حضرت نوشتند که هیچ سورهٔ از قرآن ترك مکن
نه کوچك و نه بزرك و از خواندن انا انزلناه در شبانه روزی صد مرتبه
کافیست و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه
علیه منقولست که هر که بعد از نماز عصر ده مرتبه سورهٔ انا انزلناه بخواند
مثل اعمال جمیع خلایق از ثواب باو کرامت فرمایند و بسند معتبر منقولست
که حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه چون در ماه تازه داخل میشدند
در روز اول ماه دو رکعت نماز میکردند و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه
قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه فی لیلة القدر
میخواندند و بعد از نماز پانجم میسر بود تصدق مینمودند و سلامتی ان

ماه را باین عمل میخرید ند و بسند معتبر منقولست که ابو علی بن راشد بخدمت
حضرت امام علی نقی علیه السلام عرض نمود که شما بمحمد بن الفرج نوشته بودید که
بهترین سورهائی که در نماز واجب خوانند انا انزلناه و قل هو الله احد است
و بر من دشوار است که این دو سوره را در نماز صبح بخوانم حضرت فرمود که
بر تو گران نباشد که والله فضیلت در این دو سوراست و بسند صحیح منقولست
که جمیری بخدمت حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه نوشت که از آبای شما بما
رسیده است حدیثی که عجب دارم از کسی که انا انزلناه در نماز شش میخواند
چگونه نمازش مقبول میشود و روایت دیگر رسیده است که نمازی که
در آن قل هو الله احد بخوانند مزکی و مقبول نیست و روایت دیگر رسیده است
که هر که در نمازهای واجبش سوره همزه را بخواند خیر دنیا را او میدهند
پس ایا جایز است که حمزه را بخواند و ان دو سوره را ترک نماید حضرت
در جواب نوشتند که ثواب این سورها که بشمار رسیده است حق است
و اگر سورها را که ثوابی در ان سوره بشمار رسیده باشد ترک کنید و قل هو الله
و انا انزلناه بخوانید از برای فضیلت این دو سوره ثواب این دو سوره را می
یابید با ثواب ان سورها که ترک کرده اید و اگر غیر این دو سوره را بخوانید
هم جایز است و نماز شما تمام و کامل است و لیکن ترک افضل کرده خواهید
بود سورة البینه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سوره
لم یکن را بخواند از شرک بیزار گردد و دین پیغمبر صلی الله علیه و آله برای او
کامل شود و در قیامت داخل مومنان کامل مبعوث شود و خدا او را
حساب ننماید حساب آسان شود سورة الزلزله بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که ملازمان خود را بیاموزید که بخوانند در سوره
اذا زلزلت الارض زلزالها بدرستی که هر که در نمازهای نافله این سوره را
بسیار خواند هرگز خدا او را بزلزله و بصاعقه و بافتهای عظیم دنیا مبتلا

نکردانند

نگرداند و او را باین افتها نمیراند و در وقت جان کندن ملک برزکوار ی از جانب پروردگارش
نزد او بیاید و بر بالای سرش بنشیند و بملک موت از جانب حق تع بگوید که
برفق و مدارا سر کن با دوست خدا که خدا را بخواندن سورهٔ اذا زلزلت بسیار
یاد میکرد و آن سوره نیز این سفارش بملک موت کند پس ملک موت گوید که
حق تعالی مرا چنین امر فرموده است که سخن او را بشنوم و اطاعت او بکنم و تا
مرا امر نکند قبض روحش ننمایم پس ملک موت نزد او باشد تا پرده از پیش
دیدهٔ آن مومن برگیرند و جای خود را در بهشت ببیند و بعد از دیدن
او را امر نماید که قبض روحم بکن پس ملک موت در نهایت ملایمت و آسانی
فیض روح او بکند و هفتاد هزار ملک روح او را مشایعت کنند و بزودی
بهشت رسانند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که چهار مرتبه اذا زلزلت
بخواند چنانست که تمام قرآن را خوانده است سورة العادیات از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید بر خواندن سوره والعادیات با حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه محشور شود و در بهشت از رفقای آنحضرت
باشد سورة القارعه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست
که هر که سورهٔ قارعه را بسیار تلاوت نماید خدا او را از فتنه دجال در دنیا
و از حرارت جهنم در آخرت امان بخشد سورة التکاثر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که سوره الهکم التکاثر را در نماز واجب بخواند
حق تعالی ثواب صد شهید برای او بنویسد و هر که در نافله بخواند خدا
ثواب پنجاه شهید برای او بنویسد و در نماز واجبش چهل صف از ملائکه
با او نماز کنند و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که هر که سورهٔ الهکم التکاثر را در وقت خواب
بخواند خدا او را از عذاب قبر نگاهدارد سورة العصر از حضرت رسول

صلی الله علیه وآله منقولست که هرکه سورهٔ والعصر را در نمازهای نافله بخواند
خدا او را روز قیامت با روی نورانی و دندان خندان و چشم روشن
و خوشحال مبعوث گرداند تا او را داخل بهشت گرداند سورهٔ الهمزه از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هرکه سورهٔ ویل لکل همزة را در نمازهای فریضه
بخواند خدا فقر را از او دور گرداند و روزی او را فراخ گرداند و او را بمرگ بد نمیراند
سورهٔ الفیل و لایلاف از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه در
نمازهای واجب سورهٔ الم تر کیف را بخواند برای او شهادت دهند در قیامت
هر دشت و کوهی و کلوخی که او از جملهٔ نمازگذارندگانی بوده است و حق
تعالی ندا فرماید که راست گفتید شهادت شما را قبول کردم ای ملائکه او را
بحساب داخل بهشت کنید که من او را و عمل او را دوست میدارم و ایضاً
از آنحضرت منقولست که هرکه سورهٔ لایلاف را بسیار تلاوت نماید چون
مبعوث شود بر اسبی از اسبان بهشت سوار شود تا بر سر مائده نور
بنشیند بدانکه مشهور میان علما آنست که یکی از این دو سوره را تنها
در نماز واجب نمیتوان خواند بلکه اگر خوانند باهم میباید خواند و همچنین
حکم والضحی و الم نشرح سورهٔ الماعون از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هرکه سورهٔ ارایت الذی یکذب بالدین را در نمازهای فریضه
و نافله بخواند از جماعتی باشد که خدا نماز و روزه ایشان را قبول فرموده است
و او را در قیامت با عمال دنیا حساب نکنند سورهٔ الکوثر را از حضرت
جعفر بن محمد صلوات الله علیهما منقولست که هرکه سورهٔ انا اعطیناک
الکوثر را در نمازهای فریضه و نافله بسیار بخواند در قیامت او را از حوض
کوثر آب دهند و او را در زیر درخت طوبی در جوار حضرت رسول صلی الله
علیه وآله جا دهند سورهٔ الحجد از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
هرکه سورهٔ قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را در نماز فریضه بخواند

خدا او را

خدا اورا و پدر و مادرش را و فرزندان پدر و مادرش را بیامرزد و اگر شقی باشد نام
او را از دیوان اشقیا محو نماید و در دیوان سعدا بنویسند و او را در زندگانی دنیا
سعادتمند بدارد و او را شهید بمیراند و شهید مبعوث گرداند بسند معتبر
صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که پدرم میفرمودند که قل
هو الله احد ثلث قرآنست و قل یا ایها الکافرون ربع قرآن و بسند معتبر
از آنحضرت منقولست که هرکه وقتی که برخیزد خواب رود قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله احد بخواند حق تع بیزاری از شرک از برای او بنویسد و بسند
معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در سفری نماز کردند و ما با آنحضرت اقتدا کردیم
در رکعت اول قل یا ایها الکافرون خواندند و در رکعت دویم قل هو الله احد چون
فارغ شدند فرمودند که از برای شما ثلث قرآن و ربع قرآن را خواندیم و بسند صحیح
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ترک مکن خواندن قل هو الله احد و
قل یا ایها الکافرون را در هفت نماز نافله صبح و دو رکعت اول نافله پیشین و دو رکعت
نافله اول شام و دو رکعت اول نماز شب و نماز احرام و نماز صبح اگر هوا بسیار روشن
شده باشد و سوره طوال را نتوان خواند و نماز طواف و در روایت دیگر وارد
شده است که در این نمازها همه در رکعت اول قل هو الله احد میخواند مگر در نافله
صبح که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون میخواند سورة النصر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هرکه سورهٔ اذا جاء نصر الله و الفتح را در نماز فریضه
یا نافله بخواند خدا او را بر جمیع دشمنان نصرت دهد و چون از قبر بیرون
آید با او نامهٔ باشد گویا همه آن نامه امان از صراط و از آتش جهنم و صدای جهنم
بوده باشد و بر هر حبر که بگذرد او را بشارت بر نیکی دهند تا داخل بهشت
شود و از برای او دنیا از اسباب خیر آنقدر حق تع بگشاید که بخاطرش
خطور نکرده باشد و از روی آن نداشته باشد سورهٔ تبت از حضرت صادق

علیه السلام منقولست که چون سورهٔ تبت یدا ابی لهب را بخوانید لعن و نفرین کنید
بر ابو لهب که او از جملهٔ تکذیب کنندگان بود و تکذیب پیغمبر و آنچه او آورده است
می نمود سورة التوحید بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سوره قل هو الله احد را یکمرتبه بخواند حق تع بر و بر اهلش برکت فرستد و
هر که دو مرتبه بخواند حق تع بر و بر اهلش برکت فرستد و هر که سه مرتبه بخواند
خدا در بهشت دوازده قصر از برای او بنا کند و کاتبان اعمال یکدیگر گویند که
بیائید برویم و بقصرهای برادر خود نظر کنیم و هر که صد مرتبه بخواند خداوند
عالمیان گناهان بیست و پنج ساله او را بیامرزد بغیر از خون ناحق و مال مردم
و کسی که چهارصد مرتبه بخواند خدا او را اجر چهارصد شهید کرامت فرماید از
شهدائی که اسپان ایشان را پی کرده باشند و خون شان را ریخته باشند و
کسی که هزار مرتبه در یک شبانه روز بخواند نمیرد تا جای خود را در بهشت
نبیند یا دیگری برای او ببیند و بسند معتبر دیگر از ان حضرت
منقولست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر سعد بن
معاذ نماز کردند فرمود که هفتاد هزار ملک بر و نماز کردند که جبرئیل در
میان ایشان بود از جبرئیل پرسیدم که بچه عمل مستحق این شده بود که
شما بر و نماز کنید گفت بسبب آنکه قل هو الله میخواند ایستاده و نشسته و سوار
و پیاده و در رفتن و در برگشتن و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که هر که صد مرتبه قل هو الله احد را در وقت خواب
بخواند خدا گناهان پنجاه ساله او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که فرمود که خود را حفظ نمائید از شر مردم
بخواندن سورهٔ قل هو الله احد و بجانب راست خود کن و بخوان و بجانب
چپ روکن و بخوان و بجانب راه خود روکن و بخوان و روی بشت سر کن
و بخوان و بجانب بالای سر نظر کن و بخوان و بجانب پائین نظر کن و بخوان

حق تعالی او و اهل بیتش و همسایگانش
برکت دهد و هر که قل هو الله
مرتبه بخواند

واگر خواهی که نزد حاکم جابری بروی چون نظرت بر او افتد سر مرتبه بخوان و هر یک
مرتبه که بخوانی انگشت را عقد کن از دست چپ و انگشتان را چنین نگاهدار
تا از نزد او بیرون آئی و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که یک روز
بر و بکند رو بیخ نماز بکند و در آن پنج نماز بکند و در آن پنج نماز قل هو الله احد بخواند
با و خطاب کند که ای بنده خدا تو از نماز گذارندگان نیستی و بسند دیگر منقولست
از آنحضرت که هر که بر او یکهفته بگذرد و قل هو الله احد در ان هفته نخواند
و بمیرد بر دین ابو لهب مرده باشد و در حدیث دیگر فرموده که هر که او را
مرضی پیش آید یا شدتی رو دهد و قل هو الله احد از برای دفع ان نخواند
او از اهل آتش است و در حدیث دیگر فرمود که هر که ایمان بخدا و روز قیامت
داشته باید که بعد از نماز واجب خواندن قل هو الله احد را ترک ننماید بدرستی که
هر که بعد از نماز فریضه قل هو الله احد بخواند خدا با و خیر دنیا و آخرت کرامت
فرماید و گناه او و پدر و مادر او و فرزندان پدر و مادر او را بیامرزد و بسند
صحیح از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که هر که سورهٔ قل هو الله
احد بعد از نماز صبح یازده مرتبه بخواند در انروز گناهی بر او لازم نشود
هر چند بینی شیطان بر خاک مالیده شود و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که کسی که بر خت خواب رود یازده مرتبه سورهٔ قل هو الله
احد بخواند خدا خانه او و خانهای همسایگانش را حفظ نماید و بسند معتبر
از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که هر که در وقت
خواب قل هو الله احد بخواند حق تعالی پنجاه هزار ملک موکل گرداند که او را
حراست نمایند در انشب و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در وقت
خواب سورهٔ قل هو الله احد را بخواند گناه پنجاه سال او آمرزیده شود و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که یک مرتبه قل هو الله

را بخواند جنان باشد که ثلث قرآن و ثلث توریه و ثلث انجیل و ثلث زبور را خوانده
باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تع بعوض فدک بحضرت
فاطمه علیها السلام اطاعت تب را کرامت فرمود که رتب مطیع الحضرت
باشد پس هر که حضرت فاطمه و فرزندان او را دوست دارد و تبی بهم رساند
هزار مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند و بحق فاطمه سوال نماید روا تب
بامر الهی زایل میگردد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمودند هر که را صداعی یا غیر آن عارض شود و
دستهای خود را بکشاید و سوره فاتحه و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس
و قل اعوذ برب الفلق بخواند و دست بر روی خود بکشد آن از او برطرف شود
سورة المعوذتین سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که سبب نزول معوذتین آن بود که حضرت رسول صلعم تب بهم رسانید ند جبرئیل
این دو سوره را آوردند و تعویذ انحضرت کردانید و بسند معتبر از حضرت
صادق منقولست که حضرت صادق علیه السلام امامت کردند در نماز شام و
معوذتین خواندند و بعد از فارغ شدن فرمودند که این دو سوره از قرائت
و از حضرت امام رضا علیه السلام بسند معتبر منقولست که هر که در حد صبا
و طفولیت تعهد نماید در هر شبی خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس را هر یک سه مرتبه و قل هو الله احد را صد مرتبه و اگر نتواند
پنجاه مرتبه حق تع از او دور گرداند دیوانگی و مرضهائی را که عارض اطفال
میشود و استسقا و فساد معده و غلبه خون را تا سن بلوغ مادام که تعهد و مداومت
براین نماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که در سر رکعت
وتر معوذتین و قل هو الله احد بخواند باو خطاب کنند که ای بنده خدا
بشارت باد ترا که خدا وتر ترا قبول کرد و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که بعد از نماز جمعه سوره حمد را یکمرتبه و هر یک از معوذتین

وقل هو الله احد را هفت مرتبه و ایه الکرسی و ایه سخره و آخر سوره برائت لقد جاءکم
رسول من انفسکم تا آخر سوره هر یک را یکمرتبه بخواند کفاره کناهان او باشد
از جمعه تا جمعه و از معمر بن خلاد منقولست که در خدمت حضرت امام
رضا صلوات الله علیه بودم در راه خراسان و وکیل خرج از حضرت بودم
مرا امر فرمود که غالیه راست کن چون راست کردم و در شیشه کردم حضرت
را بسیار خوش آمد پس فرمود که ای معمر چشم حقست از برای دفع تاثیر
چشم در کاغذی سوره حمد و قل هو الله احد و معوذتین را بنویس و در غلاف
شیشه غالیه بگذار و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که تاثیر
چشم زدن حقست و ایمن نیستی که چشم تو در خودت یا در دیگری تاثیر
کند پس اگر از تاثیر چشم ترسی سه مرتبه بگو ما شاء الله لا قوة الا بالله العلی
العظیم و اگر یکی از شما را زینتی کند که خوش آینده باشد چون از منزل خود بیرون
رود اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند که از چشم یا وضرر
نرسد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که کسی که در خواب ترسد
در وقت خواب معوذتین و ایه الکرسی بخواند بنبوع سیم در بیان مجملی
از احوال سلاطین و امرا و معاشرت نمودن با ایشان و عدل و جور ایشان
و ذکر آن در چند جدول باری میکردد جدول اول در بیان عدل و جور ایشان
بدانکه عدل ملوک و امرا از اعظم مصالح ناس است و عدل و صلاح ایشان
موجب صلاح جمیع عباد و معموری بلاد است و فسق و جور ایشان موجب
اختلال نظام امور اکثر طالمیان و میل اکثر ناس بطور ایشان میکردد چنانچه
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسند معتبر منقولست که دو صنفند
از امت من که اگر ایشان صالح و شایسته اند امت من نیز صالح اند و اگر ایشان
فاسد اند امت من نیز فاسد اند صحابه پرسیدند که کیستند ایشان یا رسول الله
فرمود که فقها و امرا و بسند دیگر منقولست از آنحضرت که فرمود که دو کسند

لاحول

قلمی

که شفاعت من بایشان نمیرسد صاحب سلطنت که ظلم و جور و تعدی کند
و کسی که در دین غلو کند و از دین بدر رود و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمود که امید نجات دارم از برای جمیع از این امت که حق
ما را شناسند مگر یکی از سه طایفه صاحب سلطنتی که جور کند و کسی که
بخواهش خود بدعتها در دین کند و فاسقی که علانیه گناهان کند و پروا نکند
و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که در قیامت
آتش جهنم با سه کس سخن خواهد گفت یا امیر المومنین و قاری و صاحب
مال با امیر خواهد گفت که ای انکسی که خدا ترا سلطنت و استیلا داد بر زیر
دستان خود عدالت نکردی پس او را میرباید مانند مرغی که دانهٔ کنجد را برباید
و بقاری میگوید که ای انکسی که خود را در نظر مردم زینت بخوبی میدادی
و در حضور الهی معصیت او نمودی پس او را می رباید و بمال دار میگوید
ای انکسیکه خدا بتو دنیای واسع و مال بسیار داده بود و اندکی از انرا
از تو قرض طلبید و ندادی و بخل ورزیدی پس او را می رباید و از حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که بر دین خود حذر نمائید از
صاحب سلطنتی که گمان کند که طاعت او طاعت خداست و معصیت او
معصیت خدا ست و دروغ میگوید زیرا که طاعت مخلوق جایز نیست در معصیت
خالق و طاعتی لازم نیست از برای کسی که معصیت خدا کند و وجوب
اطاعت مخصوص خدا و رسول و اولوالامر است که ائمهٔ معصومین اند
و حق تع بر ای این امر فرموده است باطاعت رسول زیرا که او معصوم و
مطهر است از گناه و امر بمعصیت نمیکند و امر باطاعت اولوالامر نموده است
برای انکه ایشان معصوم و مطهرند از بدیها و گناهان و مردم را امر
بمعصیت نمیکنند و در حدیث دیگر از انحضرت منقولست که فرمود که
در جهنم اسیائی هست که در کردش است برسیدند که چه چیز را خورد میکنند

یا امیر المومنین

یا امیرالمومنین فرمود که علماء فاجر و قاریان فاسق و جباران ظالم و وزیران
خائن و روسا و سرکردهای کذاب را و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی
کس را بشش خصلت عذاب می نماید عریانرا بتعصب و اربابان و اصحاب
مزارع را بتکبر و امرا و سلاطین را بجور و ستم و فقها و علماء را بحسد و تاجرانرا
بخیانت و اهل دنیا دوست را بادانی جهالت و باسانید معتبره از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که آنحضرت فرمود که هفت کس را من لعن
کردم و هر پیغمبر اجابت کرده شده که پیش از من بوده است بر ایشان لعنت
کرده اند کسی که در کتاب خدا چیزی زیاد کند و کسی که قضا و قدر خدا را تکذیب
نماید و کسی که مخالفت سنت من نماید و بدعت پیدا کند در دین و کسی که از
عترت من چیزی را حلال گرداند از ظلم بر ایشان و غضب حق ایشان که خدا حرام
گردانیده است و کسی که بجبر تسلط بر مردم بهم رساند برای آنکه عزیز کند
جمعی را که خدا ایشانرا ذلیل گردانیده و ذلیل گرداند جمعی را که خدا ایشانرا عزیز
گردانیده و کسی که اموال مشترک مسلمانانرا بر تنهائی متصرف شود و این را حلال
داند و کسی که حرام داند امری را که خدا حلال گردانیده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که اول کسی که داخل جهنم میشود امیر صاحب سلطنت که عدل
نکند و مالدار بیست که حق خدا را ندهد و فقیر بیست که فخر و تکبر کند و بسند
معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که چون والیان دروغ
میگویند و حکم ناحق میکنند باران از آسمان محبوس میشود و چون پادشاهان
جور و ظلم میکنند دولتشان پست میشود و چون مردم منع زکوه می نمایند
جهار پایان هلاک میشوند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که امیر نمیشود کسی بر ده کس یا زیاده مگر آنکه چون او را بقیامت بیاورند
دستش در گردنش غل باشد پس اگر نیکوکار و ظلم نکرده باشد دستش را
و اگر بدکار و ظالم باشد غل دیگر بر او می افزایند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت

منقولست که هرکه سرکردهٔ جماعتی شود و درمیان ایشان نیکو سلوک نکند
خدا او را درکنار جهنم هر روزی که حاکم ایشان بوده است هزار سال حبس نماید
و بسند معتبر منقولست که زیاد فدی بخدمت حضرت صادق علیه السلام
آمد حضرت ازا و پرسید ندکه ای زیاد از جانب این خلفای خود والی شده
گفت بلی یابن رسول الله مرا مروتی هست که مالی جمع نمیکنم و انچه بهم
میرسانم با برادران مومن خود مواسات میکنم و برادرانرا با ایشان صرف میکنم
حضرت فرمود اگر چنین میکنی در هنگامی که نفس ترا بظلم بر مردم خواند
و قدرت برایشان داشته باشی یاد او رقدرت خدا بر عقوبت تو در روزی
که انچه بر مردم کرده از ظلم از ایشان کذشته است و کناهش برایتو باقی ماند
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خدا برای کسی که
سلطنتی باو داده مدتی از بشبها و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است
پس اکر در میان مردم عدالت میکنند حق تعالی امر میفرماید ملکی را که بفلک
دولت ایشان موکلست که فلک ایشانرا دیر بکرداند باین سبب دراز
میشود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان و اکر ایشان جور
و ظلم میکنند و عدالت نمیکنند امر میفرماید که زود بکرداند پس بزودی
روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان منقضی میشود و بسند
معتبر منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود بنوف
یکالی را که وصیت مرا قبول کن و هرکز نقیب و سرکرده و صاحب حکم و عشار
و تمغاجی مشو و بسند معتبر منقولست که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود
که عدالت نیکی کردن علامت و دوام نعمتست و بسند معتبر از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقولست که سرکسند که ایشان مقرب ترین خلق خواهند
بود نزد حق تعالی در روز قیامت تا خدا از حساب خلایق فارغ کردد شخصی
که قدرتش در حال غضب باعث نشود که ظلم کند بر کسی که زیر دست او است

و شخصی که

وشخصی که درمیان دو کس حکم کند یا راه رود یکجو بطرف هیچ یک میل نکند و شخصی
که حق را بگوید خواه بر خود و خواه از برای خود و خواه از برای دیگری و بسند معتبر از حضرت
منقولست که عدل شیرین تر و گواراتر است از آبی که تشنه بیابد و چه بسیار فراخ است
و موجب وسعت و رفاهیت میگردد عدل اگر چه اندکی باشد و در حدیث دیگر
فرمود که عدالت از عسل شیرین تر و از کره نرم تر و از مشک خوشبو تر است و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که پدرم در وقت فوت مرا وصیت فرمود که
ای فرزند زینهار زینهار از ظلم کسی که یاوری بر تو بغیر از خدا نیابد و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که صبح کند و قصد ظلم کسی در خاطر نداشته
باشد خداوند گناهان او را در آن روز ببیامرزد مگر آنکه خونی را بناحق بریزد یا مال
یتیمی را بحرام بخورد و یا آسایندهٔ صحیحی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که بپرهیز از ظلم که ظلمات روز قیامت یعنی موجب تاریکی در آن روز میگردد
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ احدی ظلم
نمیکند مگر آنکه خدا او را بسبب آن ظلم مبتلا میگرداند در خود او یا در مال او یا در
فرزندان او و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی نمود به پیغمبری از پیغمبران
که در مملکت پادشاه جباری بود که برو بنویس این جبار را بگو که من ترا طاملا
نکرده ام بر ریختن خونها و گرفتن اموال مردم بلکه ترا برای این قدرت داده ام
که بازداری از من صدای مظلومان را زیرا بدرستی که من ترک نخواهم کرد فریاد رسی
ایشان را در ظلمی که بر ایشان شده است اگر چه کافر باشند و در حدیث دیگر فرمود
که مظلوم از دین ظالم بیشتر میگردد از آنچه که ظالم از مال مظلوم میگیرد
بعد از آن فرمود که کسی که بدی بمردم میکند بداند که بدی بنسبت با و هم واقع
خواهد شد بدرستی که نمی درود فرزند آدم مگر آنچه را که میکارد و هیچکس
از تلخ شیرین ندرویده و از شیرین تلخ ندرویده است و از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرمود که بد توشه ایست برای روز قیامت تعدی نمودن

وظلم کردن بر مردم و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام محمد
باقر علیه السلام آمد و گفت که از زمان حجاج تا حال من والی مردم شده ام آیا توبهٔ من
مقبول هست حضرت جواب نفرمودند بار دیگر اعادهٔ سوال کرد حضرت
فرمودند که توبهات مقبول نیست تا بهرصاحب حقی حقش را ادا ننمائی و از
حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هرکه بر کسی ظلمی کرده
باشد و او را نیابد که تدارک نماید برای او استغفار نماید تا کفاره آن ظلم
شود حد دوم در بیان کیفیت معاشرت ارباب حکمت با رعایا و حکم ست
بیان حقی چند که رعایا بر ایشان دارند بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین
صلوات الله علیه منقولست که حق رعیت بر پادشاه انست که پادشاه بداند
که ایشان برای این رعیت و شده اند که ایشانرا خدا ضعیف گردانیده و او را
قوت داده است پس واجبست بر او که در میان ایشان عدالت و سلوک
کند و از برای ایشان مانند پدر مهربان باشد و اگر از ایشان بجهالت چیزی
صادر شود ببخشد و مبادرت بعقوبت ایشان ننماید و شکر کند خدا را در ان
قوتی که او را بر ایشان داده است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هرکه متولی امری از امور مسلمانان شود و عدالت ننماید و در خانهٔ
خود را نگشاید و پرده و حجاب از میان خود و مردم دفع نکند و در امور
مردم نظر ننماید و بکارهای ایشان نرسد بر خدا لازم است که خوف او را
در قیامت با ایمنی مبدل گرداند و او را داخل بهشت کند و بسند معتبر
منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نزد عمر بن عبد العزیز
رفتند او گفت که مرا موعظه کن حضرت فرمود که ای عمر درهای خانهٔ
خود را بگشا و در میان خود و مردم حاجبی قرار مده و مظلومان را یاری
کن و مظالم مردم را بایشان رد کن و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه منقولست که هر والی که محتجب شود از مردم که کار نیازمندان ایشان

نکند حق تعالی در قیامت حوایج او را برنیاورد و اگر هدیه از مردم بگیرد دزدی کرده است
و اگر رشوه بگیرد مشرک است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
متولی امری از امور مسلمانان بشود و ایشان را ضایع بگذارد خدا او را ضایع
بگذارد و در این باب احادیث بسیار است و چون نعامهٔ خلق فایده ندارد
در این باب بهمین اکتفا می نمایم و کسی که اداب امرا و حکام را خواهد رجوع
نماید بنامهای شافیه که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بعمال او و امراء
اطراف نوشته اند خصوصاً نامه مطولانی که برای مالک اشتر نوشته و نامهٔ
که بسهل ابن حنیف و بمحمد بن ابی بکر نوشته اند و بدانکه حق تعالی هر کس را در این
دنیا سلطنتی داده چنانچه منقولست که کلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیته
و در قیامت از سلوک او با رعیتش سوال خواهد فرمود چنانچه پادشاهان
بر رعایای خود استیلا داده و امر او وزرا را بر بعضی از رعایا استیلا داده و ارباب
مزارع و اموال را بر جمعی از بزرگران و اصحاب بیوت و خدم و ازواج
و اولاد را بر غلامان و کنیزان و خدمتکاران و زنان و فرزندان حکم و
زیادتی کرامت فرموده و او را واسطه رزق ایشان گردانیده و علما را را
طالبان علم ساخته و ایشان را رعیت علما گردانیده و هر کس را بر بعضی از
حیوانات مسلط گردانیده و هر شخص را بر قوی و اعضا و جوارح خود والی
ساخته که ایشان را بامری ندارد که موجب عقوبت و مضرت ایشان در آخرت
نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز محکوم هر کس ساخته و امر بر عایت
انها نموده پس هیچ کس در دنیا نیست که بهره از ولایت حکومت نداشته
باشد و جمعی در تحت فرمان او داخل نباشند و در معاشرت با هر صنفی
از ایشان عدلی و جوری میباشد و بهر کس در خور انچه او را استیلا
داده اند نعمتی با و کرامت نموده اند و در خود ان نعمت شکر از او طلبیده اند
و شکر هر نعمتی موجب مزید و فور آن نعمت میگردد و شکر هر یک از انها انست

که بنحوی که خدا فرموده با انها معاشرت نماید و حقوقی که حق تع برای
ایشان مقرر فرموده رعایت نمود و چون چنین کند حق تع ان نعمت
را زیاده میگرداند و اگر کفران کند سلب مینماید چنانچه بادشاهان اگر در
قدرت و استیلاء خود شکر کنند و رعایت حال رعیت و حقوق ایشان
بکنند ملک ایشان پاینده میماند والا بزودی زائل میگردد چنانچه گفتند
اند ملک با کفر باقی میماند و با ظلم باقی نمیماند و همچنین در باب کسی
که صاحب غلامان و خدمتکاران باشد اگر بر ایشان ظلم کند و حق
ایشان را مرعی ندارد بزودی استیلای او بر ایشان برطرف میشود و اگر
عالمی با رعیت خود بدسلوک نماید بزودی علم را از او سلب مینمایند والا
عملش را می افزایند و اگر اذی باعضا و جوارح خود را بمعاصی الهی بدارد
بزودی اعضا ببلاها مبتلا میشوند و از او زایل میشود انتفاع از انها و
عقاب و ثواب اخرت از برای هر یک از رعایت و عدم رعایت این حقوق
ثابتست و اگر کسی بتفصیل این حقوق را خواهد رجوع نماید بحدیث طویلی
که از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه در باب حقوق وارد شده است
و ترجمه کرده الدقیر علیه الرحمه و الغفران در شرح من لا یحضره الفقیه آن حدیث را
نموده اند که بر جمیع حقوق مشتمل است و این رساله زیاده از این بسط
ندارد جذ و اسیوم در بیان ثواب اعانت مومنان و ادخال سرور در قلب
ایشان و رفع ظلم از ایشان نمودنست و مذمت کسی که قادر بر نفع ایشان
باشد و بایشان نفع نرساند بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که تبسم بروی برادر مومن کردن حسنه است و خاشاکی
از روی او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد خدا محبوبتر نیست
از داخل کردانیدن سرور و خوشحالی بر مومن و در حدیث دیگر فرموده که حق تع
بحضرت موسی وحی نمود که ای موسی مر ایندگان هستند که بهشت را

کنجایش ۳

برای ایشان مباح میکنم و ایشانرا در بهشت حاکم و مختار میکنم موسی گفت
پروردگارا ایشان چه جماعتند فرمود که کسی که برادر خود را خوشحال کند
بعد ازان حضرت فرمود که مومنی بود در مملکت پادشاه جبّاری و او در
مقام ایذاء آن مومن در آمد و آن مومن گریخت و بیلاوستر ک رفت و یکی
از مشرکان پناه بردان مشرک او را بخانه در آورد و با او مهربانی کرد و او راضیافت
نمود چون آن مشرک مرد حق تع باو وحی نمود که بعزت و جلال خود سوگند
که اگر ترا در بهشت جایی بودی ترا در بهشت ساکن میگردانیدم ولیکن بهشت
حرامست بر کسی که با شرک مرده باشد ولیکن ای آتش او را بترسان اما مسوزان
آرامش مکن و در دو طرف روز روزی او را خدا میفرستد سایل پرسید
که از بهشت میفرستد فرمود که از هر جا که خدا خواهد میفرستد و باساید
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تع وحی نمود بحضرت
داود ع که بدرستی که بنده از بندگان من حسنه میکند و بسبب ان بهشت را
برای او مباح میگردانم داود ع گفت خداوندا آن حسنه کدامست فرمود
که بنده من مومن من خوشحالی و سروری داخل کرداند اگرچه بیک دانهٔ خرما باشد
داود گفت که خداوندا سزاوار است کسی را که ترا شناسد که امید خود را از تو
قطع نکند و بسند معتبر دیگر از حضرت منقولست که هر که مومنی را خوشحال
کند حضرت رسول را خوشحال کرده است و هر که حضرت رسول را خوشحال و
مسرور گرداند خدا را مسرور و خشنود گردانیده است و همچنین اگر مومن را
غمگین و آزرده کند خدا و رسول را بخشم آورده است و در حدیث دیگر فرمود
که محبوب ترین اعمال نزد حق تع ادخال سرور است بر مومن باینکه در گرسنگی
او را سیر گرداند یا گرفتاری و غمی را از خاطر او دفع نماید یا قرضش را ادا کند و از سدیر
صراف منقولست که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم حق مومن
نزد انحضرت مذکور شد حضرت رو بمن کردند و فرمودند که میخواهی برایتو

بیان کنم رتبهٔ و منزلت مومن را نزد خدا گفتم بلی فرمود که چون حق تع قبض
روح بندهٔ مومن میفرماید و ملک که بر او موکل بوده اند باسمان میروند
و میگویند پروردگارا این بندهٔ تو نیکو بندهٔ بود و بطاعت تو مسارعت مینمود
و از معصیت تو احتراز میکرد و قبض روح او نمودی ما را بعد از او بچه چیز
امر میفرمائی خداوند عظیم الشان فرماید که بروید بدنیا و نزد قبر بندهٔ من
باشید و تحمید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من بکنید و ثواب انها را برای بندهٔ من
بنویسید تا او را از قبر مبعوث گردانم پس فرمود که میخواهی دیگر بگویم از فضیلت
مومن گفتم بلی فرمود که چون حق تع مومن را از قبر مبعوث میگرداند با او
از قبرش مثالی و صورتی بیرون می آید و پیش او روان میشود پس مومن
هر هولی از اهوال قیامت را که می بیند ان مثال با او میگوید که جزع مکن و
مترس و اندوهناک مشو و بشارت باد ترا بسرور و کرامت از جانب حق تع و با او
می آید تا بمقام حساب و حق تع او را حساب اسان میفرماید که او را ببهشت میفرماید امر ح
برند و با ان مثال در پیش او میرود پس مومن با او میگوید که خدا ترا رحم کند تو چه
نیکو مصاحبی بودی که با من از قبر بیرون آمدی پیوسته مرا ببشارت میدادی
بسرور و کرامت از جانب خدا تا انکه مرا ببهشت رسانیدی تو کیستی ان مثال
گوید که من ان سروری ام که بر برادر مومن خود داخل کردی در دنیا خدا مرا ازان سرور
خلق نموده که ترا ببشارت دهم و بسند معتبر از مشمعل منقولست که سالی
بحج رفتم و بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه رسیدم فرمود که از کجا
می آئی گفتم بحج آمده بودم فرمود که میدانی که حج چه ثواب دارد گفتم نه مگر انکه
بفرمائی فرمود که بنده چون هفت شوط طواف اینجا میکند و دو رکعت نماز
طواف میگذارد و سعی در میان صفا و مروه میکند حق تعالی از برای او شش هزار
حسنه مینویسد و شش هزار سیئه از او محو می نماید و شش هزار درجه از برای
او بلند میکند و هزار حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت او را برمی آورد گفتم فدایتو وشش

است
کردم چه بسیار است این ثواب فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بچیزی که ثوابش ازین بیشتر
گفتم بلی فرمود که قضای حاجت مومن بهتر است از ده حج و در حدیث دیگر فرمود
که هر که حاجت مومنی را برآورد حق تع او را ندا فرماید که بر منست ثواب تو
و راضی نمیشوم از برایتو بغیر بهشت و بسند معتبر از مفضل منقولست
که حضرت صادق ع فرمود که بشنو آنچه میگویم و عمل نمایان و خبر ده بیان
علیه و بلند مرتبگان برادران مومنت را گفتم فدایتو گردم کیستند ایشان
فرمود که انهائی که رغبت می نمایند در قضاء حوایج برادران مومن خود بعد
ازین فرمود که هر گاه حاجت برادر مومن خود را روا کند حق تعالی در
قیامت صد هزار حاجت او را روا کند که یکی از انها دخول بهشت باشد و یکی
دیگر آن باشد که خویشان و اشنایان و برادران خود را که ناصبی نباشند
داخل بهشت کند و در حدیث دیگر منقولست که بمفضل فرمود که حق تع
جمعی از خلقش را برگزیده است از برای قضای حوایج فقیران شیعیان ما که
ثواب ایشانرا بهشت کرامت فرماید اگر میتوانی خود را از بضاعت کن و بتوانی
دیگر فرمود که قضا حاجت مومن بهتر است نزد من از بیست حج که در
هر حجی که صاحبش صد هزار درهم صرف نماید و بسند معتبر از حضرت
امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که کسی که برادر مومنش در حاجتی
نزد او بیاید او رحمتیست از خدا که بجانب او فرستاده است پس اگر قبول
کند موجب دوستی و ولایت ما میگردد و ولایت ما ولایت خدا موصوف
و اگر او را رد کند و حاجتش را برنیاورد و قدرت بر آن داشته باشد حق تع
در قبرش بر او مارهای از اتش مسلط گرداند که ابهامش را گزند تا روز قیامت خواه
در قیامت خدا او را عذاب کند و خواه بیامرزد و اگر ان طالب حاجت او را
معذور ندارد حالش بدتر خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که مومنی که حاجتی از برادر مومنش برآورد شود و قدرت

برروا کردن حاجتان نداشته باشد ودلش غمگین شود برای اینکه قدرت
برقضای حاجت برادر مومن خود ندارد حق تع بسبب آن غم واهتمام اورا
داخل بهشت گرداند واز حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست
که خدا را در زمین بندگان هست که سعی میکنند در قضای حاجتهای مردم
ایشان ایمنانند در روز قیامت وهرکه برادر مومن خود را خوشحال وشاد
گرداند خدا دل اورا در قیامت فرح وشادی کرامت فرماید واز حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هرکه راه رود در حاجت برادر
مومنش هفتاد ویک هزار ملک بال بر حمت براو بگسترانند وهر قدمی که
بردارد حسنه حق تع در نامهٔ عملش بنویسد وگناهی از او کم کند ودرجه
از برای او بلند گردد وچون از حاجت او فارغ شود ثواب حج وعمرهٔ باو کرامت
فرماید واز حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که هرکه اغاثه نماید
ویفریاد رسد برادر مومن غمگین مضطر خود را در هنگامی که بسیار بمشقت
وسختی افتاده باشد وغم اورا زایل گرداند واغاثت او نماید بر برآوردن
حاجتش حق تع برای او واجب گرداند هفتاد و رحمت را که یکی رحمت
امور معیشت دنیای اورا باصلاح آورد وهفتاد ویک رحمت دیگر از
برای او ذخیره نماید که بآنها رفع نماید از او فزعها واهوال روز قیامت را
ودر حدیث دیگر فرمود که هرکه اغاثت نماید مومنی را حق تع از او دفع
نماید هفتاد وسه کرب ومشقت را یکی را در دنیا وهفتاد ودو کرب از کربها
عظیم قیامت در هنگامی که همه کس مشغول حال خود باشند ودر حدیث
دیگر فرمود که کسی که خشم ومشقتی از خاطر برادر مومن بر یشان خود
بردارد حق تع حاجتهای دنیا واخرتش را برآورد وکسی که عیب مومنی را بپوشاند
حق تعالی هفتاد عیب از عیبهای دنیا واخرت او بپوشاند وخدا در اغاثت
مومنست مادام که مومن در اغاثت برادر مومن خود است پس منتفع

شوید

شوید بموعظها و رغبت نمائید در خیرات و بسند معتبر دیگر فرمود که هر که
ترک یاری برادر مومن خود بکند و قدرت بر آن داشته باشد البته خدا او را
در دنیا و آخرت خوار گرداند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هر که از مومنی شدتی و المی از شدتهای دنیا را بردارد حق تع هفتاد و دو
والم از شدتها تا آخرت را از او رفع نماید و هفتاد و دو شدت از الم و المهای
دنیا را از او دور گرداند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چهار
کسند که حق تع در قیامت نظر رحمت بسوی ایشان میفرماید کسی که
شخصی از او چیزی خریده باشد و پشیمان شود و رد کند و او قبول نماید و کسی
که مضطری را بفریاد رسد و کسی که بندهٔ را آزاد کند و کسی که غریبی را کدخدا
کند و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که هر که روا نماید از
مسلمانان ضرر مالی یا ضرر آبروئی یا ضرر دشمنی را خدا گناهان او را بیامرزد
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که شخصی را ملئکه در قبرش زنده
کردند و نشانیدند و گفتند که ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت
طاقت ندارم ایشان یکی کم کردند گفت طاقت ندارم همچنین کم میکردند
تا بیک تازیانه رسید و گفتند از این یک تازیانه چارهٔ نیست پرسید که بچه
سبب این تازیانه را بر من میزنید گفتند برای آنکه روزی بی وضو نماز
کردی و بر ضعیفی گذشتی و او را یاری نکردی پس تازیانه از عذاب بر او زدند
که قبرش پر از آتش شد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که
هر مسلمانی که مسلمانی نزد او بیاید در حاجتی و او قادر بر قضای آن حاجت
باشد و نکند حق تعالی او را در قیامت سرزنش و تعییر شدید بکند و
باو بگوید که برادر مومن تو آمد نزد تو در حاجتی که قضای آن حاجت را
بدست تو گذاشته بودم و قادر بر آن بودی و نکردی بسبب کمی رغبت
و خواهش ثواب آن بعزت خود سوگند که بسوی تو نظر نمیکنم

درهیچ حاجتی خواه ترا عذاب کنم وخواه بیامرزم ودر حدیث دیگر فرمود
که حق تع سوگند بذات مقدس خود خورده است که خایبی را در جوار
رحمت خود جا ندهد سایل پرسید که خاین کیست فرمود که کسی که از مومنی
ذخیره نماید درهمی را یا منع نماید از او چیزی از امور دنیا را راوی گفت که پناه
می برم بخدا از غضب او حضرت فرمود که حق تع سوگند خورده است که
سه طایفه را در بهشت ساکن نگرداند کسی که بر خدا رد کند و سخن خدا را
قبول ننماید یا کسی که سخن امام حقی را رد نماید یا کسی که حق مومنی را حبس نماید
راوی گفت که از زیادتی مال خود با و بدهد فرمود که از جان خود و روح
خود با و بدهد و اگر جان خود و روح خود با و بدهد و اگر جان بخل کند
بر برادر مومن خود یعنی مال خطیر عرض و اعتبار خود نماید و حاجت او را
برنیاورد شیطان در نطفهٔ او شریک شده بوده است و در حدیث دیگر
فرمود که هر که منع نماید از مومنی چیزی را که بآن محتاج باشد از مومن و او قادر
باشد که آن چیز را از جانب غیر خود و برساند حق تع او را در صحرای محشر بدارد
با روی سیاه و چشمان ازرق و دستها در گردن بسته پس گویند که این
خایبی است که با خدا و رسول خیانت کرده است بعد ازان فرماید که او را
بجهنم برند و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هر که منع کند
صاحب حاجتی را و قادر بر قضاء حاجت او باشد مثل گناه عشاری بر او
لازم شود پرسیدند که گناه عشار چیست فرمود که در هر شب و روزی خدا
و ملائکه و جمیع خلق او را لعنت میکنند و کسی که خدا او را لعنت کند او را
یاوری نیست جد و اجتهاد در بیان مذمت تحقیر و ایذای مومنان و
راندن ایشان از درگاه خود و دشنام دادن و اهانت نمودن و زدن و
سایر انواع ظلمست بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که میان او و مومنی حاجتی باشد که مانع از دخول او گردد حق تع میان

او و بهشت

او و بهشت هفتاد هزار حصار مقرر فرماید که از هر حصاری تا حصاری
هزار سال راه باشد و بسند معتبر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه
منقول است که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مومنان بودند سه نفر
از ایشان در خانه بودند و با یکدیگر سخنی داشتند ان مومن دیگر بر در خانه
آمد و در را کوفت غلامی برون آمد پرسید که مولای تو کجاست گفت
در خانه نیست انمومن برگشت غلام چون نزد مولا آمد از او پرسید
که بود که در میزد گفت فلان مومن بود گفتم که در خانه نیست ان مولا
ساکت شد و پروا نکرد از برگشتن ان مومن و غلام خود را ملامتی نکرد
بر آنکار و هیچیک ازان سه نفر آزرده نشدند از برگشتن انمومن و مشغول
سخن خود شدند چون روز دیگر شد بامداد انمومن باز بر در خانه ایشان
آمد دید که ایشان از خانه برون آمده اند و بجانب مزرعه خود میروند
بر ایشان سلام کرد و گفت من باشما بیایم گفتند بلی و عذری از او نخواستند
از برگشتن روز گذشته و انمومن مرد پریشان محتاج فقیری بود در اثنا
راه ناگاه ابری بر بالای سر ایشان پیدا شد گمان کردند که باران خواهد بود
بسرعت روان شدند ناگاه منادی از میان ابر ندا کرد که ای آتش ایشانرا
بگیر و من جبرئیلم رسول خداوند عالمیان ناگاه آتشی از میان ابر نازل شد
و آن سه نفر را ربود و سوخت و آن مرد فقیر ترسان و حیران و متعجب
مانده و سبب آن واقعه را نسبت پس برگشت و بخدمت حضرت یوشع
آمد و قصه را نقل کرد یوشع گفت که خدا بر ایشان غضب کرد بعد از انکه
از ایشان راضی بود که نسبت بتو کردند و واقعه ایشانرا نقل فرمود آنمرد
گفت من ایشانرا حلال کردم و از ایشان عفو نمودم یوشع فرمود که اگر
این عفو تو پیش از نزول عذاب بود نفع میکرد اما در این ساعت نفعی
نمیکند و شاید بعد ازین نفع بایشان برساند و بسند معتبر از حضرت امام

محمد باقر علیه السلام منقولست که هر مسلمانی که بزد مسلمانی بیاید بزیارت او یا حاجتی
باو داشته باشد و او در خانه باشد و رخصت ندهد که او داخل خانه شود
و برای او بیرون نیاید پوسته در لعنت خدا باشد تا آنمومن راملاقات
نماید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که
نظر کند بسوی مومنی که او را بترساند خدا او را بترساند در روزی که پناهی و
سایه بغیر از سایه رحمت او نباشد و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که بترساند مومنی را بسلطنت و استیلای خود
برای اینکه مکروهی باو برساند و بترساند خدای او در آتش جهنم است و اگر
بترساند و مکروه را برساند در جهنم با فرعون و آل فرعون باشد و در حدیث
دیگر فرمود که هر که اعانت نماید بر ضرر مومنی بنصف کلمه در قیامت چون
در آید حق تع در میان دو چشمش نوشته باشد که او ناامید است از رحمت
من و یاسا بسند معتبر منقولست که حق تع میفرماید که هر که بندهٔ مومن
مرا ذلیل گرداند چنانست که علانیه با من محاربه و جنگ کرده است و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که در جهنم کوهی
هست که از آن را صعدا میکوبند و در صعدا میکوبند و در صعدا وادی
هست که از آن را سقر مینامند و در سقر جاهی هست که از آن را لهبت میکوبند هر
وقت که پرده از آن جاه برمیگیرند اهل جهنم از ذکر می آن بفریاد می آیند و در آن
جاهست منازل جبّاران و بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین صلوات
الله علیه منقولست که حلال نیست مسلمانی را که مسلمانی بترساند و
بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که دستی
بر مومنی زند که او را ذلیل گرداند یا طمانچه بر روی او زند یا چیزی نسبت
باو واقع سازد که کراهت از آن داشته باشد ملائکه او را لعنت کنند تا او را
راضی گرداند و توبه و استغفار کند پس زنهار که تهدید مکنید در ایذای احدی

از خلق شاید کما و مومن باشد ندانید و بر شما باد تبانی و نرمی و تندی کردن از
حربهای شیطانست و هیچ چیز نزد خدا محبوبتر نیست از حلم و نرمی و تانی و
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که بر روی مسلمانی طپانچه
بزند حق تعالی در قیامت استخوانهای او را از هم بپاشد و آتش را بر او مسلط
گرداند و او را علی کرده با آتش جهنم برند و هر که تازیانه در پیش پادشاه جایری
یا حاکم ظالمی بدست گیرد خدا آن تازیانه را در قیامت ماری کند که طولش
هفتاد ذرع باشد و در جهنم بر او مسلط گرداند و کسی که سعی نماید در ضرر
مومنی بسوی ظالمی و بداورا بکوید و یا او مکروهی برسد حق تع اعمالش را حبط
نماید و اگر مکروهی یا ازاری باو برسد خدا او را در طبقه‌ها مان در جهنم جا دهد
و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسید که چه حال دارد صاحب حکمی که جور کند بر رعیت
خود و اصلاح حال ایشان ننماید و یا مر الهی در میان ایشان عمل ننماید فرمود که
چهار رسم شیطان و قابیل و فرعون خواهد بود و از حضرت صادق صلوات الله
علیه منقولست که شخصی که مومنی را بکشد بنا حق در وقت مردن با و میگویند
که اگر خواهی یهودی بمیر و اگر خواهی نصرانی و اگر خواهی مجوسی بمیر و نپسند
معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که گناه کارترین مردم
نزد خدا کسیست که کسی را بنا حق بزند یا بکشد و در حدیث دیگر فرمود که
شما را فریب ندهد حال کسی که دست بخون مسلمانان گشوده بدرستی که
او رکشنده هست که هرگز نمیرد که آن آتش جهنم است و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که آدمی در دین خود هست مادام که مرتکب
خون حرامی نشود و کسی که عمدا مومنی بکشد توفیق توبه نمی یابد و از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که شخصی را در قیامت
خواهند آورد با قدر مجمر از خون پس او گوید والله که من کسی را نکشته ام

وشریك در خون کسی نکشته ام حق تع باو فرماید کر فلان بنده مرا یاد
کردی و از سخن شهرت کرد و باعث کشتن او شد و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست کر سه کسند که داخل بهشت نمیشوند کسی که خوی
بریزد یا شراب بخورد یا سخن چینی بکند و از حضرت امام محمد باقر علیه
منقولست که اول چیزی کر حق تع دران حکم میفرماید در قیامت خون
مسلمانانست پس او امر به دو پسر آدم را حاضر میکنند و در میان ایشان
حکم میکنند دیگر هر کر خونی کرده باشد دیگر میان مردم دیگر حکم میکنند
وکشته شده قاتل خود را می آورد و خونش بر روی او میریزد و میگوید
که این مرا کشته پس او انکار نمیتواند کرد در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی
وحی فرمود بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام کر بگو بکروه بنی
اسرائیل کر زینهار کر اجتناب نمایند از کشتن کسی بغیر حق کر هر یك مرتبه
کسی را در دنیا میکند من در جهنم او را صد هزار مرتبه میکشم مثل آن کشتن
و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست کر هر کر مومنی را
بعمد بکشد خدا جمیع گناهان کشته شده را بر کشنده اش بنویسد و کشته
شده از گناهان بدر آید و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست
کر فرمود کر بحق خداوندی کر مرا بحق فرستاده است کر اگر جمیع اهل آسمان
و زمین شریك شوند در خون مسلمانی یا راضی باشند بان خدا همه را
بروی در آتش جهنم افکند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
کر شخصی در قیامت نزد شخصی بیاید در هنگامی کر مردم در حساب
باشند و او را بخون آلوده کند او گوید کر ای بنده خدا مرا با تو چکار
بود گوید کر در فلان روز یك کلمه گفتی و اعانت بر کشتن من کردی جدول
پنجم در حقوق پادشاهان و رعایت نمودن ایشان و دعا کردن
برای صلاح ایشان و متعرض سطوات ایشان نشدنست بدانکه

پادشاهانی

پادشاهانی که بدین حق باشند ایشانرا بر رعیت حقوق بسیار هست که حفظ
و حراست ایشان می نمایند و دفع دشمنان دین از ایشان میکنند و دین
و جان و مال و عرض ایشان بحمایت پادشاهان محفوظ میباشد پس ایشان
را دعا باید کرد و حق ایشانرا دعا باید کرد و حق ایشانرا باید شناخت خصوصا
در هنگامی که بعدالت سلوک نمایند چنانچه حضرت در بعضی حدیث شریف
فرموده اند که از اجلال و تعظیم خداست تعظیم پادشاه عادل اگرچه
ظاهر اش اینست که مراد امام و منسوبان آنحضرت باشند چنانچه
در بعضی حدیث دیگر همین مضمون وارد شده است و بجای سلطان عادل
امام عادل واقع شده است اما حدیث عام بعد ازین مذکور خواهد شد
و اگر پادشاهان برخلاف نهج صلاح و عدالت باشند دعا برای اصلاح
ایشان می باید کرد یا خود را اصلاح مینباید نمود که خدا ایشانرا باصلاح
آورد زیرا که دلهای پادشاهان و جمیع خلایق بدست خداست و مطلق
پادشاهان جایر و ظالمانرا نیز رعایت می باید کرد و تقیه از ایشان واجب است
که خود را از ضرر ایشان حفظ کنند و خود را مورد قهر ایشان نسازند چنانچه
حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در حدیث حقوق میفرماید
که حق پادشاه بر تو انست که بدانی که خدا ترا فتنه او ساخته و او را امتحان نموده
که بر تو استیلا و سلطنت داده است و بدانی که بر تو لازمست که خود را
در معرض غضب و خشم او در نیاوری که خود را بهلاک اندازی و شریک گناه
او باشی در آنچه نسبت بتو واقع میسازد از اضرار و عقوبت و بسند معتبر
از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که چون نمرود حضرت
ابراهیم علی نبینا و علیه السلام را بعد از انداختن با تش از ملک خود بیرون
کرد داخل ملک پادشاهی از پادشاهان قبط شد و صندوقی ساخته بود
و حضرت ساره را در صندوق کرده بود که کسی را نظر بر او نیفتد در ملک

آن پادشاه بعشاری رسید چون آمد که عشور مال حضرت ابراهیم را بگیرد گفت
در صندوق را بگشا تا که ببینم در صندوق چه چیز هست حضرت ابراهیم
فرمود که هر چه خواهی حساب کن و عشورش را بگیر او گفت که راضی
نمیشوم تا در صندوق را نگشائی چون صندوق را گشود برسید که
این کیست فرمود که زن من و دختر خالهٔ منست عشار چون حسن
و جمال او را مشاهده نمود حقیقت حال را با پادشاه عرض نمود پادشاه
گفت همه را بحضور او رجوع حضرت ابراهیم بمجلس پادشاه داخل شد
پادشاه گفت که در صندوق را بگشا فرمود که حرمت من و دختر خالهٔ را
من در این صندوقست و هر چه با خود دارم فدا میدهم که در صندوق را
باز نکنم پادشاه مبالغه نمود و در صندوق را گشود و چون حسن و جمال
ساره را مشاهده نمود دست دراز کرد حضرت ابراهیم فرمود خداوندا
دست او را از حرمت من حبس کن در حال دست پادشاه خشک شد
که نتوانست بساره رساند و نتوانست که بسوی خود برگرداند پادشاه
گفت که خدایتو با دست من چنین کرد ابراهیم گفت بلی خداوند من
صاحب غیرتست و حرام را دشمن میدارد و او حایل شد میان من و تو
و حرمت من گفت دعا کن که خدا دست مرا برگرداند اگر اجابت تو کند
من متعرض زن تو نشوم حضرت دعا فرمود دستش صحیح شد باز که
نظر کرد بساره دست دراز کرد باز حضرت ابراهیم دعا کرد دستش خشکید
تا سه مرتبه چنین شد در مرتبه سیم که دستش برگشت حضرت ابراهیم را
تعظیم و تکریم بسیار نمود و گفت بهر جا که خواهی برو اما از تو حاجتی
طلب دارم ابراهیم فرمود که چه حاجتست گفت کنیزک قبطی خوش روی
عاقلی دارم میخواهم رخصت فرمائی که او را بساره دهم که خدمت او کند
پس حاجر ما در اسمعیل را بساره بخشید و حضرت ابراهیم روانه شد و

پادشاه

پادشاه بمشایعت ابراهیم بیرون آمد و ابراهیم پس میرفت و پادشاه از عقب میرفت
از برای تعظیم حضرت ابراهیم در اثنای راه وحی رسید بحضرت ابراهیم
بایست و پیش روی پادشاه جبار راه مرو حضرت ایستاد و بپادشاه
گفت که خداوندم در این ساعت بمن وحی فرمود که ترا تعظیم کنم و مقدم
دارم و از عقب تو راه روم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند
تو مهربان و بردبار صاحب کرمست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بحضرت امیر المومنین صلوات الله علیهم وصیت نمود که هشت کسند که
اگر ذلیل و خوار بشوند ملامت نکنند مکر خود را کسی که بسفرها حاضر بشود
که او را نخوانده باشند و میهمانی که بر صاحب خانه تحکم کند و کسی که طلب خیر
از دشمنان خود نماید و کسی که از لئیمان طلب فضل و احسان نماید و کسی که خود را
در میان دو کس داخل کند در سری که در میان ایشان باشد و او را داخل
در ان سر نکرده باشند و کسی که استخفاف نماید بپادشاه و صاحب سلطنتی
و کسی که در جائی نشیند که اهلیت نشستن در انجا نداشته باشد و کسی که
با کسی سخن گوید که او گوش ندهد و از او سخن نشنود و از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقولست که سه کسند که هر گه با ایشان مغالبه و منازعه
میکند ذلیل میشود و به پدر و مادر و پادشاه و قرض خواه و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید
که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و من خلق کرده ام پادشاهان را
و دلهای ایشان در دست مدنست پس هر گروهی که اطاعت من میکنند دلهای
پادشاهان را بر ایشان مهربان میکنم و هر قومی که معصیت من میکنند دلهای
پادشاهان را بر ایشان بخشم می آورم پس مشغول مشوید بنفرین و دشنام
ایشان و توبه کنید بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشان را بسوی شما
میدهم و مهربان گردانم و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله

علیه منقولست که چون حق تع خیر رعیتی را میخواهد بر ایشان پادشاه عادلی
میگمارد وازبرای او وزیر عادل مهیّا ومیسر میگرداند وبسند معتبر از
حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که بشیعیان خود فرمود
که ای گروه وشیعیان خود را ذلیل مکنید بترک اطاعت پادشاه خود
پس اگر عادل باشد دعا کنید که خدا او را باقی بدارد واگر جایر وظالم باشد
از خدا سوال نمائید که او را اصلاح نماید بدرستی که صلاح شما در صلاح
پادشاه شماست وبدرستی که پادشاه عادل بمنزله پدر مهربانست پس
بخواهید از برای او آنچه از برای خود میخواهید ودشمن دارید از برای او آنچه
از برای خود دشمن میدارید واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست
که هر که اطاعت پادشاه نمیکند اطاعت خدا نکرده است زیرا که حق تعالی
میفرماید که خود را بهلکه میندازید وبسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که متعرض پادشاه جایری شود وبسبب
ان سببیه مبتلا شود خدا او را بر آن بلا جزا دهد وبر آن شدت او را
صبر عطا نفرماید جدول ششم در بیان مفاسد قرب پادشاهان وعدم
اعتماد بر تقرب ایشان ونهی از اعانت ظالمان وراضی بودن بظلم
ایشان وخوردن طعامهای ایشان ومدح کردن ایشانست بدانکه
تقرب ملوک وامرا موجب خسران دنیا وعقباست ودر دنیاء دوروزی
اعتباری الوده بصد هزار مذلت ومحنت هست وبزودی بر طرف
میشود ودر دنیا منکوب ودر آخرت مغضوب میماند واز برای
دانستن این امر مشاهده احوال مختلفه ارباب دولت وسرعت
انقضای دولتهای ایشان کافیست واگر کسی بر احوال ایشان اطلاع
داشته باشد میداند که در عین اعتبار یک لحظه رفاهیت ندارند
وحسرت بر حال فقرا وبیچارها می برند ومفاسد قرب ایشان بسیار است

اول اعانت ایشان در ظلم نمودن چه بسیار ظاهر است که بسیاری خلطه با
ایشان بدون اعانت ایشان در بعضی از ظلمها میسر نمیشود دویم میل قلبی
و محبت ایشان چه بکثرت معاشرت دوستی و محبت بهم میرسد و حق
تعالی میفرماید که رکون و میل مکنید بسوی ظالمان که آتش شما را مس میکند
و اخبار در نهی از مودة و دوستی ایشان بسیار است سیم راضی بودن بافعال
قبیحه ایشان و این نیز بکثرت معاشرت حاصل میشود و کسی که بظلمی
راضی میشود در ظلم شریک است چهارم آنکه میبیند بکثرت ملاحظه
و مشاهده اطوار ناپسندیده ایشان قبایح افعال ایشان از نظر محو میشود
بلکه مستحق مینماید و موجب میل و رغبت بنکس بآن اعمال و افعال میشود
و بزودی بنکس بآنها مبتلا میشود پنجم آنکه در مجالس ایشان نام متعارف
بودن خوش نما نیست بحسب عرف و تعارف مجالس ایشان است که هر باطلی
که بگویند و هر قبیحی که اراده نمایند ایشان را مدح و تحسین کنند و این عین
نفاق و افترا بر خدا و رسولست ششم آنکه اگر ظلمی در مجالس ایشان شود
منع نمیتوان نمود عرفا و کسی که خواهد مصاحب هم مشرب باشد موید
نیز میباید بگوید و در این ضمن ترک نهی از منکر بعمل می آید که از جمله گناهان
کبیره است هفتم آنکه بقای ایشان را بر ظلم میخواهد تا خود نزد ایشان معزز
باشد یا بسبب محبت ایشان عزت ایشان را میخواهد و این نیز جایز نیست
هشتم آنکه درخانهای شبهه ایشان داخل میباید شد و بر بساطهای شبهه
ایشان راه میباید رفت و از لقمهای شبهه ایشان می باید خورد و اینها
همه موجب قساوت قلبست بلکه بکثرت خلطه و مصاحبت علیم بحرمت
انها بهم میرسد و بی شبهه حرام میشود و باز می باید تصرف کرد و اغماض
نمود و مفاسد دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر انها ندارد و بر این
مضامین احادیث بسیار است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام

منقولست که بخیل را راحت نمیباشد و پادشاهان را وفا نمیباشد و دروغ
گو را مروت نمیباشد و سفیه و بیخرد را برزکی نمیشاید و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که پادشاهان از جمیع
مردم بی وفاترند و دوست و یار ایشان از همه کس بکتراست و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر دوستی داشته باشی
و بولایت و حکومتی برسد او را ببرده یک از آنچه بیشتر با او سلوک میکرده
بیاید بس او دوست بدی نیست برایتو و بسند معتبر از حضرت امام
موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که چهار چیز است که دل را فاسد
میکنند موجب قساوت قلب میشوند و نفاق را در دل میرویانند چنانچه
آب درخت را میرویاند لهو و ساز و غنا شنیدن و فحش گفتن
و در خانه پادشاهان رفتن و طلب صید کردن و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که هر که ملازم پادشاهان شود منقص میگردد و هر
قدر که پادشاه نزدیکتر میشود از خدا دورتر میگردد و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که صاحب ورع و پرهیزکار است که از محارم الهی پرهیزد
و از شبهها اجتناب نماید و آنکه از شبهها اجتناب ننماید بحرام میافتد بادانی
و کسی که منکر را ببیند و انکار آن نکند با آنکه قادر بر آن باشد پس دوست
داشته است که خدا معصیت کنند و هر که دوست دارد که خدا را معصیت
کنند با خدا بعداوت دشمنی کرده است و کسی که بقای ظالمان را خواهد پس
دوست میدارد که خدا را معصیت کنند و حاصل آنکه حق تعالی جهد کرده است
خود را بهلاک کردن ظالمان و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه منقولست که ظالم کننده و کسی که در ظلم اعانت او مینماید و کسی که
بظلم او راضیست هر سه شریکند در ظلم و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام فرمود بکروه بنی اسرائیل

وجود دالذت
نمیباشد

کراعانت

کدا عانت مکنید ظالم را بر ظلم که فضل شما باطل میشود و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که هر که مدح کند پادشاه جایری را و نزد او فروتنی
و شکستگی کند از برای طمع دنیا قرین ان ظالم باشد در جهنم و هر که دلالت
کند ظالمی را بر ظلمی قرین ها مان باشد در جهنم و هر که از جانب ظالمی خصومت
کند یا اعانت او نماید چون ملک موت نزد او بیاید بگوید بشارت باد ترا
بلعنت خدا و اتش جهنم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حاضر مباشید در مجلسی که پادشاه جایری بظلم و عدوان
کسی را زند یا بکشد یا ظلمی بر او کند اگر یاری او نکنید زیرا که یاری و نصرت
مومن بر مومن واجبست در هنگامی که حاضر باشد و اگر حاضر نباشد
و مطلع نشوید بر شما حجت تمام نخواهد بود و بسند معتبر از محمد بن مسلم
منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام روزی گذشتند دیدند که
من نزد قاضی از قاضیان مدینه نشسته ام چون روز دیگر بخدمت انحضرت
رفتم فرمود که انچه مجلس بود که دیروز نشسته بودی گفتم فدایتو گردم ان
قاضی مرا اکرام مینماید و گاهی نزد او می نشینم حضرت فرمود که چه چیز
ترا ایمن گردانیده است از اینکه لعنتی بر او نازل شود از جانب خدا و جمیع اهل
مجلس را فرا گیرد و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در وقت وفات
حضرت امام حسن صلوات الله علیه را وصیت فرمود که صالح را دوست
دار برای صلاحش و فاسق را مدار اگر چه دین خود را از شر او حفظ
نمائی و در دل او را دشمن دار و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
هر که ظالمی را معذور دارد در ظلمش خدا مسلط گرداند بر او کسی را که
بر او ظلم کند و اگر دعا کند برای دفع ان ظلم دعایش را مستجاب نکند و
او را بر ان ظلم بودن اجر ندهد و بسند معتبر از انحضرت منقولست
که اعوان ظالمان در قیامت در سرا پرده های اتش خواهند بود تا حوتع

لعنتی

از حساب خلایق فارغ شود و در حدیث دیگر فرمود که از جمله رکون بظلم است
که بنزد پادشاه جایری برود و آنقدر حیات او را خواهد که دست بکیسه
کند و یا او عطا کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که چون روز قیامت میشود منادی از جانب حق تع ندا میکند که کجایند
ظالمان و اعوان ظالمان و هر که لیقه در دوات ایشان گذاشته یا سر
کیسه گاری ایشان بسته یا مدی بایشان داده ایشان را با ظالمان محشور
کنید و فرمود که هیچ بنده نزد پادشاهی مقرب نمیشود مگر آنکه از خدا دور
میشود و هیچ بنده مالش زیاده نمیشود مگر آنکه حسابش دشوار میشود
و هیچ بنده اتباعش زیاده نمیگردد مگر آنکه شیاطین او بیشتر میشوند
و در حدیث دیگر فرمود که زینهار که احتراز ننماید از درگاه پادشاهان و حواشی
و حواشی ایشان که هر که بدرگاه ایشان و حواشی و اتباع ایشان نزدیکتر است
از خدا دورتر است و هر که پادشاه را بر خدا اختیار ننماید خدا ورع را از او برد
و او را حیران گرداند و از حضرت صادق علیه السلام بسند معتبر منقول است که
فرمود که حفظ ننمائید دین خود را بورع و پرهیزکاری و تقویت کنید دین
خود را بتقیه و مستغنی شوید بخدا از طلب نمودن حاجتها از پادشاهان
و بدانید که هر مومنی که خضوع و شکستگی اظهار کند نزد صاحب سلطنتی
یا کسی که در دین مخالف او باشد از برای طمع آنچه در دست اوست از دنیا
خدا او را کم نام گرداند و او را دشمن دارد و بخود واگذارد و اگر چیزی از دنیا
او بدستش ایدی حق تع برکت را از آن چیز بردارد و هر چه از آن مال در حج و عمره
و بنده آزاد کردن صرف نماید او را ثواب ندهد و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر که اعانت نماید ظالمی را بر مظلومی پیوسته حق تع از او در
غضب و خشم باشد تا دست از آن اعانت بردارد جدول هفتم در بیان
جهتی چند است که بان جهات بخانه حکام و امرا میتوان رفتن بدانکه

گاه هست که معاشرت با ایشان و تردد کردن بخانهای ایشان واجب میشود
بسببی چند اول از اول تقیه چنانچه سابقا مذکور شد پس اگر کسی از ندیدن
ایشان خوف ضرر نفس یا مال یا عرض داشته باشد برای دفع آن ضرر دیدن
ایشان لازم است و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بخانه خلفای
بنی امیه و بنی عباس علیهم اللعنه و منسوبان ایشان بسبب تقیه تردد
مینموده اند و ملاطفت و مدارا با ایشان میفرموده اند دویم آنکه بقصد
این رود که دفع ضرری از مظلومی بکند یا نفعی بمومنی برساند و باین سبب
نیز گاهی واجب و لازم میشود چنانچه احادیث گذشت در باب فریاد رسی
مظلومان و قضاء حوایج مومنان و بلکه اگر کسی قادر بر دفع ظلمی از مومنی
باشد و رعایت عزت و اعتبار خود بکند و متوجه آن نشود شریک آن
ظلم خواهد گردید و حق تعالی او را ذلیل خواهد کرد چنانچه در احادیث وارد
شده است که هر چیز را زکوتیست و زکوة جاه و اعتبار آنست که از آن صرف
قضاء حوایج برادران مومن کند و چنانچه بدادن زکوة مال زیاده میشود
بصرف کردن جاه و عزت خود در راه خدا آن نیز زیاده میشود همچنانچه
بترک زکوة مال تلف میشود و همچنین بترک صرف کردن اعتبار بر طرف میشود
و خدا ذلیل میگرداند چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم
صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که بمن
برسانید حاجت کسی را که قادر بر رسانیدن حاجت نباشد حق تعالی در روز
قیامت قدمش را بر صراط ثابت بدارد و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست
که فرمود که اگر کسی از کوهی بزیر افتد و پاره پاره شود دوست تر میدارم از آنکه
متولی عملی از اعمال ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان راه روم مگر
از برای آنکه غمی از مومنی بردارم یا اسیر و محبوسی را خلاص کنم یا قرض مومنی را
ادا نمایم بدرستی که کمتر چیزی که باعوان ظالمان میکند آنست که بر دست ایشان

بود و معاف خواهد

کسی نمیتواند حاجت خود را بمن برساند و
بدرستی که کسی بصاحب بساط نتواند
برساند حاجت کسی را

سر ایده از آتش میزند تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود ای برادر اگر
متولی عملی از اعمال ایشان بشوی با برادران مومن خود احسان کن که
شاید باعث تخفیف گناه تو شود و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که هیچ جباری نیست مگر آنکه با او مومنی میباشد که خدا بسبب
او مومن دفع ضرر آن جبار از شیعیان مینماید و بهر مومن آخرت
کمتر از جمیع مومنان خواهد بود بسبب مصاحبت آن جبار و بسند معتبر
از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که خدا را بادشاهان ستمکار
میباشند که بسبب ایشان دفع ضرر از دوستان خود مینماید پس اگر بقصد
هدایت ایشان اگر قابل هدایت باشند نزد ایشان برود که شاید یکی از ایشان را
هدایت نماید یا عبرت از احوال بگیرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حضرت لقمان بخانه قضاة و بادشاهان و امرا و
سلاطین میرفت و ایشان را موعظه میکردند و بر ایشان ترحم میکردند بسبب
بلائی که ایشان بآن مبتلا گردیده اند و دل باعتبارات فانی دنیا بسته اند
و عبرت از احوال ایشان میگرفت و از اطوار ایشان چیزی چند اخذ مینمودند
که بآن غالب میشدند بر نفس و مجاهده با هوا و خواهشهای نفس میکرد
ای عزیز بدانکه این وجوهی که مذکور شد با وجوه دیگر که ذکرش موجب
طول کلام است کاه هست که غرض واقعی آدمیست و اکثر اوقات نفس
غرضهائی فاسد و خیالات باطل خود از محبت جاه و عزت و اعتبار و مال
و منصب را باین صورتها در نظر آدمی جلوه آورد و او را فریب میدهد و
گمان میکند که برای خداست اما چون بسنجاند معلوم میشود که غرض
محض دنیا بوده است و در اینقسم امور هواهای نفسانی با اغراض صحیحه
انسانی بسیار مشتبه میشود پس بزودی فریب نفس و شیطان را نباید
خورد و خود را در معرض چنین مهالک بدر نباید انداخت هذا ما الله و جمیع

المومنین الی مسالک المتقین یا اباذر لا یزال العبد یزداد من الله بعدا ما یبنی
خلقه ای ابوذر پیوسته آدمی از خدا دور میشود مادامکه آدمی خلقش
بد است بدانکه خلق صفتی راسیخ میگوید که ملکه نفس وحالی آن شده باشد
واخلاق حسنه نزد حق تع بهتر است از اعمال حسنه وهمچنین خلقهای
بد نزد خدا بدتر است از عملهای بد وبسا باشد که صاحب خلق بدی عبادت
بسیار کند وصاحب خلق نیکی آن عبادت را نکند ودرجه او نزد خدا رفیع
تر باشد وبر اخلاق اعتماد می باشد چون حالی نفس شده وبزودی ازان منفک
نمیشود وبر اعمالی که بواعث انها ملکات نفس نشده باشد اعتمادی نیست و زود
متبدل میشود وخلق فطری میباشد که حق تع در اصل فطرت نفس را
چنین خلق فرموده باشد وکسی نیز می باشد وان بکثرت ممارست بر اعمال
خیر حاصل میشود مثل انکه سخاوت در بعضی از مردم فطریست که چنین
خلق شده اند وبعضی هستند که در طبع شان بخل هست که اگر مقام ازاله
آن دریابد ازاله اش باین میشود که مکر خود را بدارد بر احسان کردن وبر
نفس خود زور آورد بملاحظه ثواب وعقاب وتفکر در حسن احسان
نمودن وقبیح بخل ورزیدن وهر چند پیشتر از او صادر میشود بر نفس
آسان تر میشود تا انکه حالی نفس میشود که بالطبع مایل میشود بسخاوت
وگریزان میشود از بخل وباین مرتبه که رسید خلق میشود وهمچنین گاه
هست که جمع طبعشان بحسب اصل خلقت بسخاوت مایلست وخود را
باغواء شیطان بر بخل میدارند تا حالی ایشان میشود وهمچنین در سایر
اخلاق حسنه وان کسی که صاحب خلق حسنی شده است کمالش بیشتر است
اما انکسی که بمشقت بر خود میگذارد امر را چون بر او دشوار تر است از پختگی
ثوابش ممکن است که زیاده باشد وخلق حسن که در احادیث وارد شده است
گاهی بر مطلق صفات حسنه که ملکه نفس شده باشد اطلاق میکنند و گاهی

برخصوص معاشرت باخلق اطلاق میکنند وهمچنین خلق سئ وبدانکه
بدخلقی بدترین صفات ذمیمه است وپیوسته خود واکثر خلق ازاو در
ازارند وخوش خلقی بهترین صفات حسنه است وجمیع معایب را
میپوشاند واز اعظم ارکان ایمانست چنانچه بسند صحیح از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که از مومنان کسی ایمانش کامل تر است
که خلقش نیکوتر است واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست
که در روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن خلق نیست واز حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هیچ عملی نزد حق تعالی محبوب تر نیست از اینکه
مرد مومن را فراگیرد بخلق نیکوی خود ودر حدیث دیگر فرمود که خلق نیکو آدمی
را میرساند بدرجه کسی که روزها روزه دارد وشبها بعبادت خدا ایستد
واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست بیشتر چیزی که امت من
بسبب آن داخل بهشت میشوند پرهیزکاری از محرمات الهی وخلق
نیکوست واز حضرت صادق علیه السلام منقولست که خلق نیکو گناهان را
میگدازد چنانچه آفتاب یخ را میگدازد وفرمود که نیکی کردن بخلق و خلق
نیک با مردم معاشرت نمودن خانها را معمور وابادان میکند وعمرها را
دراز میکند ودر حدیث فرمود که بدرستی که خلق عطیه ایست از جانب حق تعالی
که بخلق خود عطا میفرماید وبعضی ازان سجیه وطبیعت آدمی است
وبعضی آنست که آدمی بنیت وعزم خود در ایشان میدارد راوی پرسید
که کدام یک بهتر است حضرت فرمود که سجیه را چنین خلق کرده اند وغیر آن
نمیتوان کرد وصاحب نیت وعزم صرف میکند بسبب اطاعت خدا و
خود را بجبر بر نیکی خلق میدارد این بهتر است وثوابش بیشتر است وبروایت
دیگر فرمود که حق تعالی بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهد فی سبیل الله کرامت
میفرماید وبسند معتبر از علا بن کامل منقولست که حضرت صادق

علیه السلام

علیه السلام فرمود که چون با مردم خلط نمائی اگر توانی چنین کن که با هر که مخالطه
کنی دست تو بر بالای دست او باشد و احسان تو با او زیاده باشد از احسان
او بتو و بر ستی که گاه هست که بنده در عبادت تقصیری دارد و خلق
نیکوئی دارد خدا او را بآن خلق نیکو بمرتبه درجهٔ جماعتی میرساند که
روزها روزه میدارند و شبها عبادت میکنند و در حدیث دیگر فرمود که
روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند کنیزکی
از انصار آمد و کنار جامهٔ حضرت را گرفت حضرت برخواستند که شاید
سخنی یا کاری داشته باشد چون برخواستند او ساکت شد و هیچ نگفت
پس حضرت نشستند باز دست بکنار جامهٔ حضرت دراز کرد باز حضرت
برخواستند تا سه مرتبه چنین کردند در بار چهارم که حضرت برخواستند
اندکی از کنار جامهٔ حضرت جدا کرد و روان شد صحابه آن کنیزک را ملامت
کردند که چرا اینقدر آزار از حضرت کردی و چه کار داشتی گفت در خانه
ما بیماری بود و مردم از خانه مرا فرستاده بودند که پارهٔ از جامهٔ آنحضرت
از برای شفا بگیرم چون دست گذاشتم حضرت برخواستند پس حیا کردم
که بگیرم و نخواستم که حضرت را تکلیف نمایم یا رخصت بگیرم در آخر
خود جدا کردم و روان شدم و باسانید بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که بدی خلق فاسد میکند ایمان و اعمال خیر را چنانچه سرکه عسل را ضایع
میکند و فرمود که کسی که خلقش بد است خود را بسوزش در عذاب دارد
و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که توبهٔ
صاحب خلق بد مقبول نمیشود زیرا که اگر یک گناه توبه میکند بگناهی
از آن بدتر گرفتار میشود و در حدیث دیگر فرمود که مومن هموار و نرم
و ملایم و باسماحت و صاحب خلق نیکوست و کافر درشت و غلیظ و بد
خلق و متحیر است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود حق تعالی

دین اسلام را برای شما شیعیان پسندیده است پس بنیکو مصاحبت نمائید
با آن بسخاوت و حسن خلق و در حدیث دیگر آنحضرت پرسیدند که چه
چیز است اندازه خلق نیکوی فرمود که آنست که بهلوی خود را نرم کنی که کسی
از بهلوی تو از آن نرنجد و سخت را ملایم و نیکو کنی و چون برادران مومن
خود را بخوش روئی و خوشحالی با ایشان ملاقات نمائی و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان نزد
من آمد گفت یا محمد بر تو باد بحسن خلق که خیر دنیا و آخرت با حسن
خلقست و فرمود که شبیه ترین شما بر من کسیست که خلقش نیکوتر
باشد و در حدیث دیگر فرمود که نزدیکترین شما بمن در قیامت کسیست که
خلقش نیکوتر باشد و با اهلش بهتر سلوک نماید و از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه منقولست که فرمود که شما نمیتوانید که همه مردم را بمال
خود فراگیرید پس همه را فراگیرید بخوش روئی و نیکو ملاقات نمودن و در
حدیث دیگر بتوقع بخالق فرمود که خلق خود را نیکو کن تا خدا حسابت را
سبک کند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون خبر
فوت سعد بن معاذ انصاری را بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانیدند
حضرت با صحابه بجنازه او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند نزد
او تا از غسل فارغ شدند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بکفش
و بی را بطریق اضحاک مصیبت از پی جنازه او روان شد و کاهی جانب راست
تابوت را میگرفتند و کاهی جانب چپ را و چون بنزد قبرش گذاشتند حضرت
داخل قبرش شدند و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشتند و خشت
براو چیدند و بگل رخنهای خشتها را مسدود کردند و چون بیرون آمدند
و خاک بر قبرش میریختند فرمودند که میدانم که بدن سعد خواهد پوسید
امّا حق تعالی دوست میدارد که بنده که کاری کند محکم بکند و در هنگامی که

حضرت

حضرت قبرش را هموار میکردند مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد بهشت از برای
تو حضرت فرمود کدای مادر سعد خاموش باش و جزم مکن بر پروردگار
خود بدرستی کہ بسعد در قبر فشارش رسید چون حضرت برگشتند صحابہ
پرسیدند کہ یا رسول اللہ در جنازہ سعد کاری چند کردی کہ در جنازہ ہیچکس
ندیدم کہ چنین کنی در جنازہ اش بی ردا و کفش رفتی فرمود کہ ملئکہ را دیدم
کہ در جنازہ او صاحب تعزیہ اند و بی ردا و کفش آمدہ اند من نیز باسی ملئکہ کردم
گفتند کہ کاهی جانب راست جنازہ را میگرفتی و کاهی چپ را فرمود کہ دستم
بادست جبرئیل بود هر جا را کہ او میگرفت من میگرفتم گفتند کہ خود در غسلش
حاضر شدی و بر جنازہ اش نماز کردی و بدست خود در لحدش گذاشتی و بعد ازان
فرمودی کہ او فشارش قبر رسید فرمود کہ برای این فشارش قبر باو رسید
کہ با اهل و یار انس بخلق میکرد و حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود
کہ دو خصلت است کہ در مسلمانی جمع نمیشوند بخیل بودن و بخلق بودن

یا اباذر الکلمة الطیبة صدقة وکل خطوة تخطوها الی الصلوة صدقة
یا اباذر من اجاب داعی اللہ واحسن عمارة مساجد اللہ کان ثوابہ من اللہ
الجنة فقلت بابی انت وامی یا رسول اللہ کیف نعمر مساجد اللہ قال لا ترفع
فیها الاصوات ولا یخاض فیها بالباطل ولا یشتری فیها ولا یباع واترک
اللغو ما دمت فیها فان لم تفعل فلا تلومن یوم القیمة الا نفسک یا اباذر
ان اللہ تعالی یعطیک ما دمت جالسا فی المسجد بکل نفس تتنفس فیه
درجة فی الجنة وتصلی علیک الملائکة وتکتب لک بکل نفس تنفست
فیه عشر حسنات وتمحی عنک عشر سیات یا اباذر اتعلم فیم انزلت هذه الایة
فقلت لا فداک ابی وامی قال فی انتظار الصلوة خلف الصلوة یا اباذر اسباغ
الوضوء فی المکاره من الکفارات وکثرة الاختلاف الی المسجد فذلکم
الرباط یا اباذر یقول اللہ تبارک وتعالی ان احب العباد الی المستجابون

خطوت

عنک

فی ای شیء انزلت هذه الایة
اصبروا وصابروا ورابطوا و
اتقوا اللہ لعلکم صح صح

بجلالی متعلقة قلوبهم بالمساجد والمستغفرون بالاسحار اولیک اذا اراد
باهل الارض عقوبة ذکرتهم فصرفت العقوبة عنهم یا اباذر کل جلوس
فی المسجد لغو الا ثلثة قراءة مصل او ذکر الله او سائل عن علم ای ابوذر
کلمه پاکیزه ونیکو صدقه است یعنی سخنی که بگوئی وبسبب آن نفعی بمومنی
برسد ثواب تصدق دارد یا سخن خوب هرچه باشد از قرآن وادعیه واذکار
وحکم ومعارف همه صدقه است زیرا که چنانچه سابقا دانستی صدقه
هر نعمتی است که از اداء رضای حق تع صرف نماید پس صدقه زبان آنست
که سخنی چند از آن صادر شود که موجب خشنودی حق تع گردد وصدقه
علم آنست که از ابطال باطل نشر بذل کند وصدقه یاد آنست که در تقرب راه
خدا سعی نماید چنانچه بعد ازاین فرمود که هرگاه که بسوی نماز جماعت
رفتن در مسجد یاد مطلق نماز میروی صدقه ایست ای ابوذر هرگاه اجابت
نماید داعی خدا را یعنی موذن را که از جانب خدا مردم را بنماز میخواند ونیکو
آبادان کند ومعمور گرداند مساجد الهی را فرمود که صدا در مسجدها بلند نکنند و
مشغول سخن لغو وباطل نشوند وچیزی نخرند ونفروشند وترک نماسخن
لغو وبی فائده را مادام که در مسجدی واگر چنین بکنی در قیامت ملامت بخواهی
کرد مگر خود را ای ابوذر بدرستی که مادام که در مسجد نشسته حق تع بهر نفسی
که میکشی درجه در بهشت بتو عطا میفرماید وبر تو صلوة میفرستند
ملائکه وطلب رحمت از برای تو می نمایند وبهر نفسی که در مسجد میکشی ده حسنه
در نامه عمل میکنند وده گناه محو مینمایند ای ابوذر میدانی همه که
این ایه در چه چیز نازل شده است اصبروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم
تفلحون که ترجمه اش بقول اکثر مفسران اینست که ای گروه مومنان
صبر کنید بر مشقت طاعات وبر آنچه بشما میرسد از سختیها وشکیبائی
ورزید بر شدائد حضرت باد شمنان دین یا با نفس وشیطان و

حرب

استوار

استوار دارید در میدان محاربه و ساخته و مهیا و آماده باشید در سرحدها
برای دفع دشمنان دین از مسلمانان و بترسید از خدا و بپرهیزید از معاصی
شاید که رستگار شوید ابوذر گفت که عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد فرمودی
که این ایه در باب انتظار کشیدن نماز بعد از نماز نازل شده است یعنی کسی که
از نماز ظهر مثلا فارغ شود و در مسجد بماند و مشغول تعقیب و یاد خدا باشد
تا وقت فضیلت نماز دیگر داخل شود و از اجماعت بجا آورد و در میان این دو
نماز مشغول کار دنیا نشود صبر کرده است بر مشقت طاعت و قدم استوار
کرده است در معارضه نفس و شیطان و خود را مربوط ساخته و بسته است
بر عبادت الهی و اشطار برده که در نماز دیگر با نفس و شیطان بار دیگر مجادله
نماید و مهیای محاربهٔ ایشان بوده است و در کمین شیطان بوده که در حضور
ایمانش رخنه نکند و همچنین در مابین نماز عصر و شام و خفتن و سایر
نمازها اگر کسی را شغل ضروری نبوده باشد و ممکن است که مراد حضرت
این باشد که شامل این عمل نیز هست کوشامل جهاد با دشمنان ظاهر نیز بوده
باشد که این ایه در خصوص این امر نازل شده باشد ای ابوذر وضو را کامل و تمام
با شرایط و اداب و سنتها بجا آوردن در سختیها و هواهای سرد از کفارات است
که موجب کفارهٔ گناهان میگردد و بسیار بمسجدها رفتن و ملازم مساجد بودن
رباطست که حق تع در این آیه بآن امر فرموده است ای ابوذر حق تع میفرماید
بدرستی که محبوب ترین بندگان بسوی من گروهی اند که با یکدیگر دوستی میکنند
بواسطهٔ اینکه من بایشان داده ام ودهای ایشان نسبت است بمسجدها و از گناهان
خود استغفار مینمایند در سحرها اینجماعتند که هرگاه اراده مینمایم که باهل
زمین عذابی بفرستم ببرکت ایشان عقوبت خود را از اهل زمین باز میدارم
ای ابوذر هر نشستنی و بودنی در مسجد لغو و بیفایده است مگر برای سه چیز
نماز گذارندهٔ که در نماز خود قراءت قرآن کند یا کسی که بیاد خدا مشغول باشد

یا کسی که علم و مسایل دین خود را از علما سوال نماید بدانکه هریک از مضامین
مذکوره در احادیث بسیار منقولست و بعضی سابقا مذکور شد در ضمن
بیان فضل مساجد و غیران و بایدکه ممکنات محتاج بمکانند اما هریک خانه
و یک بارگاه تخت و یک کرسی میباشد اما خداوند بی نیاز چون در مکان
نیست و نسبت همه مکانها بآن مساویست برای طالبان عبادت
و معرفت و قرب خویش بارگاهها و منظرها و جلوه گاهها مقرر فرموده
چنانچه بلا تشبیه بادشاهان را عرشی میباشد که جلوهٔ بزرگی و کمال خود را
برای مردمان بران عرش میکنند خداوند ذالجلال را عرشها هست و در هیچ یک
نیست و بهیچیک محتاج نیست یک عرش او جمیع ممکنات است که مستقر
قدرت و عظمت او بیند و در هر ذرهٔ از ذرات ممکنات که نظر میکنی صفات
کمالش بر تو جلوها میکند اثر قدرتش دران ظاهر و اثر علم و حکمتش باهر
و اثر لطف و رحمتش دران هویداست نه بآنمعنی باطلی که آن ملحد میگوید که باهمه
چیز یکیست و همه چیز اوست تعالی شانه عما یقولون بلکه آثار صفات کمالیهٔ خود را در همه
چیز ظاهر گردانیده و در هر چیز که نظر میکنی چندین هزار از آثار قدرت و علم
و لطف و رحمت او مشاهده مینمائی و از این عرشها یک عرش که از همه بزرگتر است
و آثار قدرت او در آن بیشتر است از اعرش عظیم و اعظم فرموده و دوستان
خاص خود را بمشاهدهٔ آن عرش برده و اگر نه نسبت او با آن عرش و زمین
و آسمان و دریا و صحرا یکیست و یک عرش دیگر عرش محبت و معرفت اوست
یعنی دلهای دوستان و مقربانش که آن دلها را برگزیده و مستقر بارگاه عظمت
و جلال محبت و معرفت صفات کمال و جمال خود گردانیده چنانچه منقولست
که دل مومن عرش خداوند رحمانست دیگر برای طالبان عبادت و قرب خویش
بارگاهها مقرر فرموده و آن بارگاهها را مهبط فیضهای بی نهایت و رحمتهای
بی اندازهٔ خود گردانیده بارگاه عظمش عرش اعلاست که خاص الخاص خود را

دانست صح
و یک در کام

بان بارگاه را داده و در زمین بارگاهها مقرر فرموده و بسان بارگاه ناقصان
و عاجزان بطلا و نقره و یاقوت و مروارید نیاراسته زیرا که حسن فانی را ارایشی
نمی باید این رشتهای معیوب خود را بزیورهای دنی می آرایند و چند انکه بیشتر
می آرایند عیب و قباحتشان بیشتر ظاهر میشود ولیکن قادر ذوالجلال
سنگ سیاهی چند را بر روی یکدیگر میگذارد و صدهزار نور معنوی در آن
سیاهی سنگها از فیوض نامتناهی تعبیه میفرماید و عالمیان را از اطراف
و جوانب بدرگاه خود میخواند نه در و بر آن سنگ و خاک میماند و از آن
نورهای معنوی بهرهای نامتناهی می برند اگر خانه کعبه را از یاقوت
یاقوت میساخت مردم بسیر یاقوت میرفتند نه بفرمان حی لا یموت و بزرگواری
و نفاذ حکمش ظاهر نمیشد بعد از ان بارگاهها بسان بارگاه خود بی ساخته
و کم زینت برای مقربان خاص خود مقرر فرموده از نور جلال خود چندان
در آنجا جلوه داده که پادشاهان باشوکت و بخوت چون بان آستانهای
میرسند بی اختیار بخاک می افتند و جبین را فراش از زمین میکنند و کسی را که
اندک بصیرتی باشد میداند که بعوض طلا و مروارید و یاقوت بر آن در و دیوارها
چه نورها و فیضهای روحانی بکار رفته که دیدهٔ عقلها را خیره میکند دیگر
از بارگاههای قریش مساجد است که انها را محل قرب و فیض خود گردانیدهٔ
وَاَنَّ بُیُوتَ فِی الْاَرْضِ الْمَسَاجِدُ در شان آنها فرموده و بر روی بوریاهای
کهنه انها برای دوستان خود که دیده بصیرت شانرا جلا داده فرشهای
زر اندود و در عزت و مکرمت بر روی خز و پرنیان لطف و مرحمت گسترده
و در شبهای تار مشعلهای نور و هدایت در محرابهای عبادت برای ایشان
افروخته است و دلهای ایشان را چنان مایل بان مکان عالیشان گردانیده
که یک تار بوریای کهنه از املاک قیصر و خاقان نمیفروشند و اگر بضرورتی
زمانی دور میشوند مانند ماهی که از اب جدا شده باشد قرار نمیگیرند

تا باز خود را با آن محل انس و راحت رسانند و از جمله فوائد عظیمه مساجد اجتماع
و ملاقات برادران مومنست که با یکدیگر میکردند و در نماز ببرکت یکدیگر
بهره مند میشوند و در سلوک راه یکدیگر را معین میکردند و در نماز
ببرکت یکدیگر بفضیلت جماعت فایز میشوند و نمازها را بجماعت ادا نمودن
از سنتهای موکده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است و
بر آن فوائد بسیار مترتب میشود و بقبول اقربست زیرا که ظاهر است
که اگر شخصی تنها بدرگاه پادشاهی رود حاجتش بحصول آنقدر نزدیک
نیست که با جمعی کثیر برود و این نیز معلوم است که آداب بزرگان نیست
که چند کس که با یکدیگر بدرگاه ایشان روند و عمل یکی شایسته باشد عمل
او را قبول کنند و دیگران را محروم برگردانند و ایضا چنانچه آدمی در نماز یاری
که تنهائی کند بگوش و چشم و زبان و سایر اعضا و جوارح احتیاج دارد
و از هریک کاری می آید که از عضو دیگر نمی آید و از مجموع اینها مطلوب بعمل
می آید همچنین در میان افراد انسان کامل من جمیع الوجوه نایابست پس
جمعی که در یکجا مجتمع میشوند یکی علوم دارد و یکی بر هیز کاری دارد و یکی
رقت دارد و یکی شکستگی دارد و یکی حضور قلب دارد و همچنین سایر صفات
چون همه باهم در عبادت شریک شدند و عمل خود را یکی کردند مجموع تمام
الاجزائی بهم میرسد که خاصیتشان قبول و استجابت دعا و قرب و سایر فوائد
عظیمه است و ایضا بتجربه و اخبار معلوم است که این شرکت موجب کسب کمالات
از یکدیگر میشود و دلها را هم بیکدیگر راهی بهم میرسد چنانچه بتجربه ظاهر
شده است که اگر یک صاحب وقتی در میان جماعتی که با یکدیگر نماز کنند باشد
همه را برقت می آورد و یک فائده دیگر انست که این جمعیت لشکر صف بسته
آراسته اند در برابر شیطان و لشکرهای او که جرأت نمیکنند که بر ایشان مسلط
شوند چنانچه وارد شده است که رخنه در میان صفهای مکذارید که

شیطان جا میکند و ایضا مرویست که جدا از صف تنها نایستید که گرگ کوسفند
از گله جدا مانده را میخورد و فواید نماز جماعت بی نهایتست و بذکر اینها سخن بطول
میکشد در این باب بذکر چند حدیث در فضیلت جماعت و تعقیب اکتفا می
نمائیم بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که صفوف
امت من در زمین مانند صفهای ملئکه است در آسمان دیگر گفت یک رکعت نماز
جماعت برابر است با بیست و چهار رکعت که هر رکعتی نزد حق تع محبوبتر باشد
از عبادت چهل سال و در روزی که حق تع اولین و آخرین را برای حساب جمع
نماید هر که قدم بسوی جماعت برداشته باشد خداوند هولهای قیامت را بر
او آسان کند و او را بهشت رساند و در حدیث دیگر فرمود که هر که نماز صبح را
بجماعت بگذارد و بنشیند بر تعقیب و مشغول ذکر الهی باشد تا آفتاب
طالع شود حق تع در جنة الفردوس هفتاد درجه باو کرامت فرماید
که از درجهٔ تا درجهٔ هفتاد سال راه باشد بدویدن اسب فربه تندرو
و هر که نماز ظهر را با جماعت بجا آورد حق تع در جنة عدن پنجاه درجه باو عطا
فرماید که از هر درجهٔ تا درجهٔ پنجاه سال راه باشد بدویدن اسب تندرو و هر که
نماز عصر را با جماعت بکند چنان باشد که هشت نفر از فرزندان اسمعیل را
از بندگی آزاد کرده باشد و کسی که نماز شام را بجماعت بکند ثواب یک حج مبرور
و یک عمره مقبول برای او نوشته میشود و هر که نماز خفتن را بجماعت بکند
ثواب عبادت شب قدر باو عطا فرماید و در حدیث دیگر منقولست
که بصحابه فرمود که میخواهید که شما را دلالت کنم بر عملی که کفاره گناهان
شما باشد و بسبب آن حق تع حسنات شما را زیاده گرداند گفتند بلی یا رسول
الله فرمود که وضو را کامل ساختن با دشواری و شدت سردی هوا و بسیار
گام برداشتن بسوی مسجدها و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و هر که از شما
از خانهٔ خود با وضو بیرون آید و نماز را در مسجد با مسلمانان بجماعت ادا نماید

وبنشینند وانتظار نماز دیگر ببرند ملئکه از برای او دعا کنند که خداوندا او را بیامرز
خداوندا او را رحم کن وبر او رحمت فرست ودر حدیث معتبر دیگر فرمود که
هر که پیش نمازی جماعتی بکند برخصت ایشان وراضی بامامت او باشند ودر
حاضر شدن بنماز رعایت اعتدال نماید ونماز نیکو موافق حال ایشان بجا آورد
حق تع مثل ثواب بجماعت باو عطا فرماید بی انکه از ثواب ایشان چیزی
کم شود وهر که برای خود بسوی مسجدی برود برای نماز جماعت بهر گامی
که بردارد هفتاد هزار حسنه در نامه عملش بنویسند وهفتاد هزار درجه برایش
بلند کنند واگر بر این عمل باشد که بمیرد حق تع هفتاد هزار ملک بر او موکل فرماید
که در قبر او را عبادت کنند ودر تنهائی قبر مونس او باشند واز برای او استغفار
نمایند تا از قبرش مبعوث شود وحضرت رسول صلی الله علیه وآله امیرالمومنین
صلوات الله علیه را وصیت فرمود که سه چیز است که باعث رفع درجات
میشوند کامل ساختن وضو در هواهای سرد وانتظار کشیدن نماز بعد از
نماز ودر شب ودر روز قدم برداشتن بجهت نمازهای جماعت وبسند معتبر
از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت رسول صلی الله
علیه وآله شرط نمود بر همسایگان مسجد که بنماز جماعت حاضر شوند وفرمود
که جمعی که بنماز جماعت حاضر نمیشوند یا این عمل را ترک کنند یا امر میکنم مؤذن
که اذان واقامه بگوید وحضرت امیرالمومنین علیه السلام میفرستم که هر که بنماز
حاضر نشده باشد خانهای ایشان را بسوزانند با ایشان ودر حدیث دیگر
فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر که اذان جماعت را
بشنود در مسجد وبعذری از مسجد بدر رود او منافقست مگر انکه
اراده برگشتن داشته باشد وبسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد
صلوات الله علیهما مرویست که هر که نمازهای پنجگانه را با جماعت ادا
نماید شما گمان نیک باو ببرید وشهادت او را قبول نمائید ودر حدیث دیگر

فرمود که هر که نماز صبح و خفتن را با جماعت بکند پس در امان خداست و هر که
بر او ظلم کند چنان است که بر خدا ظلم کرده است و هر که پیمان او را بشکند پیمان
خدا را شکسته است و بسندهای معتبر منقول است که نماز جماعت برابر
بیست و پنج نماز تنهاست و بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین علیه السلام
منقول است که کسی که انتظار نماز کشد بعد از نماز او از جمله زیران خداست
و بر خدا لازمست که زایر خود را کرامی دارد و آنچه از او بطلبد عطا فرماید
و فرمود که طلب روزی نمایید در ما بین طلوع صبح و طلوع آفتاب که در آن
تاثیرش در روزی زیاده زیاده از سفرها کردنست برای تجارت و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که حق سبحانه و تعالی میفرماید
کهای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از نماز صبح یکساعت و بعد از نماز عصر
یکساعت تا من مهمات ترا کفایت کنم و حاجاتترا برآورم و در حدیث
دیگر فرمود که هر که بعد از نماز صبح در جای نماز خود بنشیند و به یاد خدا
مشغول باشد تا آفتاب برآید حق تعالی او را از آتش جهنم مستور گرداند
و در حدیث دیگر فرمود که ثواب حج بیت الله الحرام با و کرامت فرماید و
کتابهاش را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که حق تعالی نمازهای پنجگانه را در بهترین ساعتها بر شما واجب گردانیده پس
بر شما باد به دعا کردن بعد از نمازهای واجب و از حضرت امیرالمومنین صلوات الله
علیه منقولست که تعقیب خواندن بعد از نماز صبح و نماز عصر موجب زیادتی
روزیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هر دعائی بعد از
هر نماز البته یکدعائی مستجاب هست بعد از آنکه احادیث در فضیلت تعقیب
بسیار است و تعقیبات مخصوص از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و
اهل بیت صلوات الله علیهم بسیار وارد شده است باید که اینها را تحصیل
نمایید و بر اینها مداومت کنند و کسی که اینها را نیاید قرآن خواند و هر ذکری که

داند خواند تواب تعقیب دارد و هر لغتی که داند حاجات و مطالب خود را
از خدا بطلبد بعد از نمازها یا اباذر کن بالعمل بالتقوی اشد اهتماما منك
بالعمل فانه لا یقبل عمل بالتقوی وکیف یقبل عمل لا یتقبل یقول الله
عز وجل انما یتقبل الله من المتقین یا اباذر لا یکون الرجل من المتقین
حتی یحاسب نفسه اشد من محاسبة الشریك شریکه فیعلم من این
مطعمه ومن این مشربه ومن این ملبسه امن حل ذلك ام من حرام
یا اباذر من لم یبال من این اکتسب المال لم یبال الله عز وجل من این ادخله
النار یا اباذر من سره ان یکون اکرم الناس فلیتق الله عز وجل یا اباذر ان
احبکم الی الله جل ثناؤه اکثرکم ذکرا لله واکرمکم عند الله عز وجل اتقاکم
لم وایاکم من عذاب الله اشدکم لله خوفا یا اباذر ان المتقین الذین
یتقون الله عز وجل من الشیء الذی لا یتقی منه خوفا من الدخول فی الشبهة
یا اباذر من اطاع الله عز وجل فقد ذکر الله وان قلت صلوته وصیامه
وتلاوته للقرآن یا اباذر ان اصل الدین الورع ورأس الطاعة یا اباذر کن ورعا
تکن اعبد الناس وخیر دینکم الورع یا اباذر فضل العلم خیر من فضل
العبادة واعلم انکم لو صلیتم حتی تکونوا کالحنایا وصمتم حتی تکونوا
کالاوتاد ما ینفعکم الا بورع یا اباذر ان اهل الورع والزهد فی الدنیا هم
اولیاء الله حقا ای ابوذر باید که اهتمام کردن تو بعمل با تقوی زیاده باشد
از اهتمام تو باصل عمل و بسیاری ان بدرستی که اندك نیست عملی که با تقوی
و پرهیزکاری باشد و کم نیست عملی که مقبول درگاه الهی باشد و عمل
با تقوی مقبولست چنانچه حق تع میفرماید که خدا قبول نمیفرماید عملها را
مگر از متقیان و پرهیزکاران ای ابوذر آدمی از متقیان نمیشود تا محاسبه
نفس خود نکند شدیدتر و بدقت تر از محاسبه کسی که شریکی در مال شریک خود را
میکند تا انجه بسبب محاسبه نفس از احوال خود آگاه شود و بداند که خوراش

اکتب

از کجا بهم میرسد و اشامیدنش از کجاست و پوشش از کجا و میرسد یا از حلال بهم
میرسد یا از حرام پس سعی کند که اینها همه از حلال باشد ای ابوذر کسی که پروا نکند
مالش را از کجا کسب میکند و از حرام پروا نداشته باشد حق تعالی پروا نکند که او را
از کجا داخل جهنم کند ای ابوذر کسی که خواهد که کرامی ترین مردم باشد پس تقوی
را پیشهٔ خود کند و از خدا بپرهیزد ای ابوذر محبوب ترین شما نزد حق تعالی جل و علا
کسیست که خدا را بیشتر یاد کند و کرامی ترین شما نزد حق سبحانه و تعالی کسی است
که پرهیزکاری از برای خدا بیشتر کند و کسی که از شما بیناتش از عذاب الهی بیشتر
که ترس خدا بیشتر داشته باشد ای ابوذر متقیان جماعتیند که از خدا بترسند
و احتراز مینمایند از مرتکب شدن چیزهائی که از انها اجتناب لازم نیست و حلال است
از ترس انکه مبادا در شبهه داخل شوند ای ابوذر هر که اطاعت خدا میکند در غیر
طاعات و ترک محرمات پس بتحقیق که یاد خدا و ذکر خدا بسیار کرده است هر چند
نماز و روزه و تلاوت قرانش کم باشد ای ابوذر اصل دین ورع و ترک محرمات است
و سر دین طاعت خداست ای ابوذر صاحب ورع باش تا عابد ترین مردم باشی
و بهترین اعمال دین شما ورع از منهیات خداست ای ابوذر فضیلت علم
زیاده و بهتر از فضیلت عبادت است و بدانکه اگر انقدر نماز کنید که مانند
کمان خم شوید و ان قدر روزه بدارید که مانند زه کمان باریک شوید
بشما نفع نخواهد کرد مگر با ورع ای ابوذر انان که ورع از محرمات و ترک شبهات
و زهد و ترک دنیا اختیار کرده اند ایشان بحق و راستی اولیا و دوستان
خدایند بدانکه تقوی سرمایهٔ جمیع سعادات است و یکی از اعظیم
از شرایط قبول طاعات است چنانچه نص قرآن بران دلالت کرده است
و تقوی در اصلاح خود را محافظت نمودن و نگاهداشتن است از
هر چه در آخرت ضرر باو می رساند و مراتب ان بسیار است مرتبهٔ اول تقوی
از شرک و کفر است که موجب خلود در جهنم میشود و بدون این مرتبه هیچ

علی وعبادتی صحیح نیست مرتبهٔ دویم تقوی از جمیع محرمات وازترک جمیع
واجبات است مرتبه سیم تقوی از فعل مکروهات وازترک مستحبات است و
این مرتبه بتدریج کامل میگردد تا بمرتبه که متوجه غیر معبود حقیقی شدن
منافی این مرتبه است واین مرتبه است واین دو مرتبه که هریك بر مراتب بسیار مشتمل
در کمال وقبول عمل دخیلند وهر چند آدمی در این مراتب کاملتر میشود عملش
بقبول نزدیکتر میگردد وفواید واثار از قرب ومحبت ومعرفت وانصاف باخلاق
حسنه بیشتر براعمالش مترتب میشود وبا ینمرتبه اخر اشاره است بانچه حق تعالی
فرموده است کما اتقوا الله حق تقاته از خدا بپرهیزید چنانچه سزاوار تقوی
وپرهیزکاریست وورع بحسب معنی نزدیك است بتقوی وکاهی ورع را
برترك محرمات اطلاق میکنند وکاهی برترك محرمات وشبهات وکاهی
برمعانی تقوی نیز اطلاق میکنند واز حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از
تفسیر این ایه کما اتقوا الله حق تقاته حضرت فرمود که حق تقوی وپرهیزکاری
انست که خدا را اطاعت نمایند ومعصیت او نکنند وپیوسته در یاد خدا
باشند وخدا را در هیچ حالی فراموش نکنند وشکر نعمت او نمایند وکفران نکنند
واز حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه پرسیدند که کدام عمل بهترین
اعمالست فرمود که تقوی وپرهیزکاری وپسندیده معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که اندك عملی که با تقوی باشد بهتر است از عمل بسیاری
که بی تقوی باشد راوی پرسید که چگونه میشود عمل بسیاری که بی تقوی باشد
فرمود که مثل شخصی که طعام بسیار اطعام میکند وبهمسایگانش نیکی
واحسان میکند وپیوسته میهمانان بخانه اش میاید اگر حرامی او را میسر شود
مرتکب میشود اینست عمل صالح بدون تقوی وعمل اندك با تقوی انست
که انفاق که او میکند از طعام واحسان وخیرات نمیکند اما چون اندکی
از درهای حرام بر او گشوده شد داخل آن نمیشود وپسندیده معتبر منقولست

که عمرو بن سعید بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که من بعد از سالها شما را
ملازمت میکنم میخواهم مرا وصیتی بفرمائید که بان عمل نمایم حضرت فرمود
ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و ورع نمودن از منهیات خدا
وسعی و اهتمام نمودن در عبادات و بدانکه اهتمام در عبادت نفع نمیکند
مگر با ورع و پرهیزکاری و در حدیث دیگر فرمود که از خدا بپرهیزید
و حفظ کنید دین خود را بورع که نمیتوان رسید بانچه نزد حق تعالی است
از ثوابها و درجات رفیعه مگر بورع و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که در شمار ترین عبادتها ورعست و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که بابی الصباح فرمود که چه بسیار کسست در میان
شما که متابعت جعفر نماید از اضحاب من نیست مگر کسی که ورعش
شدید عظیم باشد و از برای خالق و افرید کارش عبادت کند و امید ثواب
از او داشته باشد اینها صفت اصحاب منند و از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه منقولست که حق تعالی میفرماید که ای فرزند آدم اجتناب کن از انچه
بر تو حرام گردانیده ام تا بپرهیزکارترین مردم باشی و از حضرت صادق علیه السلام
پرسیدند که صاحب ورع از مردمان کیست فرمود که کسی که بپرهیزد
از چیزهائی که خدا حرام کرده است و در حدیث دیگر فرمود که ما آدمی را
مومن نمی شماریم مگر انکه جمیع اوامر ما را متابعت نماید و اراده و خواهش او
ما داشته باشد و از جمله متابعت و اراده امر ما ورع و پرهیزکاریست
پس ورع را زینت خود گردانید تا مورد رحمت الهی گردید و بورع دفع
کید و مکر دشمنان ما از خود بکنید تا خدا شما را بلند مرتبه گرداند و در حدیث
دیگر فرمود که صاحب ورع ترین مردم کسیست که نزد شبهها توقف نماید
و از شبهه احتراز کند و عابد ترین مردم کسی است که فرایض و واجبات الهی را
بجا آورد و زاهد ترین مردم کسیست که حرام را ترک نماید و عابد

ترین مردم کسیست که گناهان را ترک نماید و از حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه منقولست که هر که ما را دوست دارد باید که باعمال ما عمل نماید و استعانت
جوید بورع بدرستی که بهترین چیزی که در امر دنیا و آخرت باو استعانت توان
جست ورعست و فرمود که شکر هر نعمتی ورع از محارم الهی است و از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که بر شما باد بورع و ترک محرمات و
شبهات بدرستی که ورع دینی است که ما پیوسته ملازم آن می باشیم و خدا را
بآن عبادت میکنیم و از اراده مینمائیم از موالیان و شیعیان خود پس ما را
بتعب میندازید در شفاعت خود باینکه مرتکب محرمات شوید و بر
ما دشوار باشد شفاعت شما یا بآذر من لم یات یوم القیمة بثلث فقد
خسر قلت وما الثلث فداك ابی وامی قال ورع یحجزه عما حرم الله
عز وجل علیه وحلم یرد به جهل السفیه وخلق یداری به الناس ای
ابوذر هر که در روز قیامت نیاید باسه خصلت پس بتحقیق که او خاسر و زیان
کار است ابوذر گفت آن سه خصلت چه خصلتهاست پدر و مادر من فدای تو
باد فرمود که ورعی که او را مانع شود از مرتکب شدن چیزهائی که حق تع
بر او حرام گردانیده است و حلمی که بآن رد کند و دفع نماید جهالت و سفاهت
بخرد او را و خلقی که بآن مدارا نماید با مردم بدانکه حلم و بردباری نمودن و خشم
خود را فرو خوردن و خشم خود را فرو خوردن و از تندیهای مردم عفو بدیهاو
نمودن از صفات پیغمبران و ایمه صلوات الله علیهم او دوستان خداست
و عقل و شرع بر حسن و نیکی این صفات جمیله شهادت داده است چنانچه
بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که در خطبه
فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را ببهترین خلقهای دنیا و آخرت
عفو نمایید از کسی که بر شما ظلم کند و صله و نیکی کنید با کسی که از شما قطع
کند و احسان کنید با کسی که با شما بدی کند و عطا کنید بکسی که شما را

محروم گرداند و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقولست که
چون روز قیامت حق تع اولین و آخرین را در یک زمین جمع نماید منادی
ندا کند که کجایند اهل فضل پس گروهی از مردم برخیزند ملئکه بایشان
گویند که چه چیز بود فضل شما گویند که ما صله میکردیم با کسی که از ما
قطع میکرد و عطا میکردیم بکسی که ما را محروم میکرد و عفو مینمودیم از عطاء
کسی که با ما ظلم میکرد پس بایشان گویند که راست گفتید داخل بهشت
شوید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بخشیمانی و عفو
بهتر و آسانتر است از بخشیمانی بر عقوبت و از حضرت علی بن الحسین
صلوات الله علیه منقولست که هیچ جرعهٔ نزد من محبوبتر نیست از جرعهٔ
خشمی که فرو برم و صاحبش را بآن مکافات نکنم و حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز موجب خوشحالی
و روشنی چشم پدر تو نمیشود مانند جرعهٔ خشمی که عاقبتش صبر است
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ بنده خشم خود را فرو
نمی خورد مگر انکه حق تع عزت او را در دنیا و آخرت زیاده میگرداند و
حق تع فرموده است در مقام مدح جماعتی که آن جماعتی که خشم خود را
فرو میخورند و عفو میکنند از مردم و خدا دوست میدارد نیکوکاران را
و حق تع او را زیاده بران عزت در آخرت ثواب عظیم کرامت میفرماید
و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که خشمی را
فرو خورد و قدرت بر انتقام داشته باشد حق تع در قیامت دل او را پر
کند از امنی و ایمان و رضا و خشنودی و بسندهای معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که صبر کن بر جور دشمنان نعمت خدا بر خود
بدرستی که مکافاتی از برای کسی که در حق تو معصیت خدا میکند بهتر
ازین نیست که تو در حق او اطاعت خدا کنی و از حضرت علی بن الحسین

صلوات الله علیهما منقولست که فرمود که خوش می آید مرا کسی که حلمش در هنگام
غضب او را دریابد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حق
تع دوست میدارد صاحب حیای و صاحب حلم بردبار را و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تع هرگز کسی را بجمالت و تند
خوئی عزیز نکرده است و هرگز کسی را بحلم و بردباری ذلیل نکرده است و
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حلم بس است معین و یاور آدمی
و اگر صاحب حلم نباشی خود را بر حلم بدار و در حدیث دیگر فرمود که چون
در میان دو کس منازعه میشود دو ملک نازل میشوند و بآن یکی که سفاهت
و تندی و هرزه گوئی کرده میگویند که گفتی و گفتی و خود سزاواری آنچه را
گفتی و عنقریب جزای گفتهای خود را خواهی یافت و بآن دیگری که حلم کرده
میگویند که حلم کردی و صبر کردی و بزودی خدا ترا خواهد آمرزید اگر حلم
خود را باتمام رسانی و آن دیگری هم ترک حلم کرد و هرزهای او را جواب گفت
آن دو ملک ببالا میروند و ایشان از بکاتبان اعمال میگذارند و در حدیث دیگر
فرمود که ما اهل بیتیم که مروت ما آنست که عفو میکنیم از کسی که بر ما ظلم
کند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حضرت عیسی
بحضرت یحیی نصیحت فرمود که هرگاه مردم در حق تو بدی میگویند که تو
باشد بدانکه گناهی را بیاد تو آورده اند از آن گناه استغفار کن و اگر بدی گویند
که تو نباشد بدانکه بی تعب تو از برای تو ثوابی نوشته شده است و حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که سر کسند که می باید از سر کس انتقام
نکشد شریف و بلند مرتبه از وضیع و دون مرتبه و حلیم و بردبار از سفیه
و نیکوکار از فاجر بدکردار و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که سر حضلت است که در هر که باشند حق تع او را از حور العین تزویج نماید
بهر نحوی که خواهد فرو خوردن خشم و صبر کردن بر شمشیر در راه خدا و شخصی

کمال حرامی او را میسر شود و از برای خدا ترک نماید و در حدیث دیگر فرموده که
سه خصلت است که در هر که باشند ان خصلتها ایمان را در خود کامل گردانیده است
کسی که صبر کند بر ظلم و خشم خود را فرو نشاند از برای خدا و عفو کند و از تقصیر
مردم بگذرد حق تع او را داخل بهشت کند بی حساب و شفاعت کند در مثل
ربیعه و مقرر کرده اند عظیم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که هر که خود را نگاه دارد در هنگام خواهش و در هنگام ترس و در هنگام
غضب حق تع بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که سه خصلت است که هر که این سه خصلت در او
نباشد از من نیست و از خدا نیست یعنی که امت پسندیده من و بنده خاص
خدا نیست پرسیدند که آن خصلتها چیست فرمود که حلمی که بآن رد کند
جهالت و بخردی جاهلان را و خلق نیکی که بآن در میان مردم تعیش نماید
و ورعی که او را مانع شود از ارتکاب معصیتهای خدا و در حدیث دیگر
فرمود که عفو کردن از مردم موجب زیادتی عزت است پس عفو کنید تا حق تع
شما را عزیز گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که خشمی را فرو خورد حق تع
دلش را پر از ایمان کند و هر که از ظلمی که بر او واقع شده باشد عفو نماید حق تع
او را در دنیا و آخرت عزیز گرداند و بسند معتبر منقول است که از حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه پرسیدند که کدام یک از خلق قوی تر و توانا
ترند فرمود که هر که حلیم تر و بردبار تر است پرسیدند که بردبارترین مردم
کیست فرمود که هر که هرگز بغضب نیاید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که سزاوارترین مردم بعفو کردن کسیست که قدرتش بر عقوبت
بیشتر باشد و اندیشترین مردم کسیست که خشم خود را بیشتر فرو
خورد و بسندهای معتبر منقول است در تفسیر صفح جمیل که حق تع بآن
امر فرموده است که مراد انست که عفو کنی بی انکه عتاب کنی صاحب

جرم را و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه منقولست که
حضرت موسی علیه السلام از حق تع سوال نمود که الهی چه چیز است جزای
کسی که صبر نماید بر آزار مردم و دشنام ایشان در راه رضای تو فرمود که
او را اعانت مینمایم در هولهای روز قیامت و بسند معتبر از حضرت
امام رضا صلوات الله علیه منقولست که حق تع به پیغمبری از پیغمبران
وحی فرمود که چون صبح بیرون میروی اول چیزی که بر نظرت می آید
از بخور و دویم را که می بینی از بیوشان و سیم را قبول کن و چهارم را مایوس
از خود مکن و از پنجم بگریز چون صبح شد و بیرون آمد کوه عظیمی را دید
که از برابرش می نمود ایستاد و متفکر شد که حق تع فرموده است که این
را بخور و حیران ماند بعد ازان با خود اندیشه کرد که البته حق تع مرا امر
نمیکند بچیزی که من طاقت آن نداشته باشم پس بجانب ان کوه روانه شد
که از بخورد هر چند نزدیکتر میرفت ان کوه کوچک تر میشد تا چون بزیر آن
رسید از ابقدر لقمه یافت از خورد چون خورد آنقدر لذت ازان یافت
که هرگز از هیچ چیز نیافته بود دیگر باره راه رفت طشت طلائی دید چون
مامور شد که از بیوشاند کوی و از انرا در خاک پنهان کرد روانه شد چون
بعقب نظر کرد دید که آن طشت از خاک بیرون افتاده و ظاهر شده
گفت آنچه خدا فرموده بود کردم دیگر مرا کاری نیست چون باره دیگر
راه رفت مرغی را دید که از عقبش باز می آید و قصد شکار آن مرغ نموده
و مرغ با و پناه آورد چون حق تع امر فرموده بود که از را قبول کند آستین
خود را کشود تا مرغ داخل آستین او شد پس باز از عقب رسید و گفت شکار
مرا از دست من گرفتی و من چند روزاست که بی این شکار میدوم چون
حق تعالی امر فرموده بود که از را مایوس نگرداند باره از گوشت ران خود را برید
و نزد آن افکند چون باره دیگر راه رفت گوشت مردار کند دیده کرم افتاده را

دید

دید چون مامور شده بود که از آن بگریزد گریخت و برگشت شب در خواب با و گفتند
که آنچه مامور شده بودی دانستی که آنها چه بود گفت نه گفتند که آن کوه بی
صورت غضب بود بدرستی که آدمی که غضبناک شد خود را نمی بیند و از بسیاری
غضب قدر خود را نمی شناسد و چون خود را ضبط کرد و قدر خود را شناخت
و غضبش ساکن شد و عاقبتش مثل آن لقمه طیب و لذیذ است که خوردی
و اما آن طشت پس آن عمل صالحست که چون بنده از امیر میپوشاند و مخفی
میکرداند حق تع البته از اظاهر میکرداند برآنکه در دنیا او را زینت دهد
با آنچه از برای او ذخیره می نماید از ثواب آخرت و اما مرغ پس آن مثل شخصیست
که ترا نصیحت میکند باید که نصیحت او را قبول نمائی و اما باز پس آن مثل شخصی است
که از تو حاجتی طلب مینماید او را مایوس مکن و اما گوشت مردار کند یده غیبت است
ازان بگریز ای عزیز اگر خواهی فضیلت حلم و کظم غیظ را بدانی نظر کن
باحوال پیغمبران خدا که از امتهاء خود چه مشقتها کشیدند و از دریشتهای
خود کمراهان بچه آزارها متحمل شدند و حلم فرمودند خصوصاً حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله که از کفار قریش و غیر ایشان چه خشونتها دیدند
و یکرتبه بر ایشان نفرین نکردند و آن معدن آداب و مفخر اولوالالباب باخلاق
عرب چگونه سلوک فرموده اند و ازان جماعت چه بی ادبیها و گستاخیها
نسبت بآنجناب صادر شد و حضرت عفو فرمودند چنانچه نقل کرده اند
که روزی آنحضرت براهی میرفتند اعرابی آمد از پشت سر ردای آن حضرت
را کرفت و کشید چندانکه اثر آن در گردن مبارک حضرت ماند و گفت ای محمد
عطائی بمن بده حضرت رو بسوی او کردند و تبسم فرمودند و با و عطای
جزیل نمودند مقارن اینحال حق تع در لغت آنجناب فرستاد که انک لعلی خلق
عظیم بدرستی که تو بر خلق عظیمی و بآن بدیها که کفار قریش با آنحضرت
کرده بودند چون در فتح مکه اسیر آنحضرت شدند و همه در مسجد الحرام

بچربه وسلاح حاضر شدند حضرت بردر کعبه ایستادند وهر یک از ایشان
منتظر عقوبتها بودند پرسیدند که با ما چه خواهی کرد فرمود که ان میکنم
که یوسف با برادرانش کرد و بر شما ملامتی نیست واگر مسلمان شوید خدا
شما را می آمرزد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقولست که آن زن یهودیه را که گوسفند را از برای حضرت رسول صلی الله
علیه وآله بزهر بریان کرده بود که حضرت را هلاک کند بخدمت حضرت آوردند
حضرت فرمود که چرا چنین کردی گفت که با خود چنین اندیشه کردم که
اگر پیغمبر است با وضرر نخواهد رسانید واگر پادشاه است مردم را از او
راحت میدهم وبآن عمل حضرت از او عفو فرمودند وبسند معتبر
از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که یهودی چند دینار
از حضرت رسول صلی الله علیه وآله میطلبید روزی آمد وطلب نمود
حضرت فرمود که ای یهودی حاضر ندارم که بدهم گفت ای محمد ص
از تو جدا نمیشوم تا از تو بگیرم حضرت فرمود که پس من نزد تو می نشینم
تا بهم رسد پس حضرت در همان موضع با او نشستند تا ظهر شد ونگذاشت
که حضرت بنماز روند نماز ظهر را همان جا کردند وبا او نشستند تا وقت نماز
عصر را نیز در انجا ادا فرمودند وبا او نشستند تا نماز شام وخفتن را نیز
در همان موضع کردند وشب در انجا ماندند تا صبح ونماز صبح را نیز در انجا
کردند ویهودی ملازم آنحضرت بود وجدا نمیشد وصحابه او را تهدید
ووعید می نمودند حضرت بصحابه فرمود وگفت چه میخواهید از او گفتند
یا رسول الله ص یهودی ترا اینقدر زمان حبس کرده است حضرت فرمود
که خدا مرا مبعوث نکرده است که ظلم کنم بر کسی که در امان باشد
ونه بر کسی که در امان نباشد چون روز بلند شد یهودی شهادت گفت
ومسلمان شد وگفت نصف مال خود را میدهم که در راه خدا صرف نمائی

والله کریم

والله که من اینکار را برای این کردم که پیغمبری تو بر من ظاهر شود زیرا که دفعت
ترا در توریة خوانده ام که محمد بن عبدالله رسول من هو ولد آدم و مکه است و محل
هجرت او مدینه است و درشت خو نیست و غلیظ نیست و صدا بر روی
مردم بلند نمیکند و فحش و دشنام نمیگوید و اینک من شهادت میدهم
که خدا یکیست و تو پیغمبر فرستادهٔ اوئی و اینک مال من برای تست هرچه
خواهی در مال من بکن و آن یهودی مال بسیار داشت بعد ازان حضرت
امیر المومنین ع فرمود که فراش حضرت رسول صلی الله علیه و آله عبا
و بالش نکیه حضرت پوستی بود که در میانش لیف خرما پر کرده بودند شبی
ان عبا را دو تا کردند برای آنحضرت که راحت بیشتر باشد چون صبح شد
فرمود که دی شب بسبب نرمی فراش دیر بنماز بر خواستم دیگر تکیر بینداز ید
و حضرت امیر المومنین ع چه محنتها از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و از اضحاب خود کشیدند و در هنگام قدرت از همه عفو فرمودند چنانچه
در جنگ جمل همه شمشیر بر رویش کشیدند و اصحابش را کشتند و مجروح
کردند همین که دست بر ایشان یافت عفو فرمود و عایشه را با نهایت حرمت
بمدینه فرستاد و هفتاد زن با آن ملعونه همراه کرد و مروان بن الحکم را
با آن از زخمها که بآنحضرت رسانیده بود زخمها کرد و عبدالله بن زبیر را با آن
شدت عداوت و از زخمها که بآنجناب رساند هم زخمها که گفت بعد از اسیر
شدن زخمها کرد و همچنین در باب اصحاب مروان و غیر ایشان و بعد از ضربت
زدن ابن ملجم او را امر بکشتن نفرمود و حضرت امام حسن علیه السلام را وصیت
فرمود که او را یک ضربت بیش مزنید و گوش و بینی او را مبرید و از طعام و شرابی
که من میخورم باو هم بدهید و چندین هزار خارجی در میان اصحابش بودند
و ان مخنث ایمان را بکفر علانیه نسبت میدادند و کنایها میگفتند و عفو میفرمود
و متعرض ایشان نمی شد و نقل کرده اند که روزی آنحضرت در بازار خرما

فروشان میگذشتند کنیزکی را دیدند که گریه میکند پرسیدند که چرا گریه میکنی
گفت مولای من مرا فرستاده بود که یک درهم حرما بخرم و از نیم درخریدم
و چون بردم ایشان نپسندیدند الحال بر پیش او برده ام و او نیم درهم قبول نمیکند
حضرت فرمودند که ای بنده خدا این کنیز کیست و اختیاری ندارد درهمش
را رد کن و حرما را بگیر آنمرد حضرت را شناخت و برخواست و دستی در میان
سینه آنحضرت زد مردم باو گفتند که امیر المومنین است آنمرد بلرزه آمد و
رنگش زرد شد و حرما را گرفت و درهم را پس داد و گفت یا امیر المومنین از من
راضی شو فرمود که چون حق مردم را بمردم رسانیدی بسی از تو راضیم ویلایت
منقولست که آنحضرت غلامی داشتند مکرم او را طلبیدند و او جواب نگفت دیگر
چون بیرون آمدند دیدند که در بیرون ایستاده است فرمودند که چرا جواب
نگفتی گفت تنبلی مرا مانع شد از جواب گفتن و از عقوبت شما ایمن بودم
حضرت فرمودند که حمد و سپاس خداوندی را که مرا چنین کرده که خلقش
از عقوبت من ایمنند و در همان ساعت غلام را آزاد کردند و بروایت دیگر
منقولست که چون حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بخنک عمرو
عبد ود رفتند در دفعهٔ اول که بر او ظفر یافتند شمشیر بر او نیزدند صحابه
بعضی حضرت را طعن کردند که فرصت را فوت کرد حضرت رسول صلی الله فرموده
علیه و آله که سبب توقف و تاخیر را بیان خواهد کرد از برای شما چون بار
دیگر حضرت را بر او ظفر یافتند و او را کشتند و برگشتند حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از علت توقف و تاخیر سوال فرمودند حضرت
فرمودند که او در اول فحش کفت و آب دهان بر روی من انداخت ترسیدم
که مبادا کشتن او از روی غضب باشد و مرا دنفس نیز از برای خدا بس او را
گذاشتم تا غضبم فرو نشست و خالص از برای خدا او را کشتم و بروایت
دیگر منقولست که روزی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه زدی

دیدند

دیدند که مشک آبی بر دوش دارد و می برد مشک را از او گرفتند و با او رفتند تا
بجائی که او میخواست برساند و در راه از احوال او سوال نمودند گفت که علی بن
ابی طالب شوهر مرا ببعضی از سرحدها فرستاد و او کشته شد و یتیمی چند
نزد من گذاشت و من چیزی ندارم و مضطر شدم که خدمت مردم میکنم
و حضرت برگشتند و در آن شب اضطراب داشتند تا صبح شد زنبیل
بزرگی را برداشت و گوشت و خرما و انواع طعامها کردند و روبخانه آن زن
روان شدند بعضی از اصحاب التماس کردند که بما دهید همراه شما بیاوریم
فرمود که کسی که حامل وزر من در آخرت نخواهد بود و چون بخانه آن زن
رسیدند در را کوفتند زن گفت که کیست فرمود که من آن بنده ام که دیروز
مشک را برایت برداشتم در را بگشا که برای اطفال تو چیزی آورده ام آن زن گفت
که خدا از تو راضی شود در میان من و علی بن ابیطالب حکم کند چون در را
گشود حضرت فرمودند که میخواهم من کسب ثواب بکنم یا بگذار که من
خمیر کنم و نان بپزم و تو اطفال را محافظت نما یا من اطفال را محافظت نمایم
و تسلی کنم و تو نان بپز گفت من در نان پختن صاحب وقوف ترم شما اطفال
را گرد آوری کنید پس آن زن آرد را خمیر کردند و حضرت گوشت را بختند و
گوشت و خرما و غیر آن لقمه میکردند و بدهان اطفال میگذاشتند و هر
لقمه که بایشان میدادند میفرمودند که ای فرزند علی بن ابیطالب بر احلال
کن و چون خمیر برآمد زن گفت که ای بنده خدا بیا و تنور را برافروز حضرت
متوجه برافروختن تنور شدند در آن حال زنی با خانه آمد و حضرت را
شناخت و با آن زن گفت که این امیر مومنان و پادشاه مسلمانان است که تو اخدمت
میکنند پس آن زن دوید بخدمت آنحضرت و فریاد برآورد که من از شرمندگی
چگونه بیرون آیم که در حق تو تقصیر کردم و بروایت دیگر منقول است که ضرار
بن حمزه بنزد معویه علیه اللعنه آمد و معویه با او گفت که علی را برای ما وصف

کن گفت که مرا معاف دار از این امر معویه گفت که معاف نمیدارم ضرار گفت
والله که صاحب اندیشهای دور و دراز بود و در راه خدا قوی و تنومند بود
آنچه میفرمود همه حق بود و آنچه حکم میکرد همه عدل بود بوستر شهرهای
علوم الهی از جوانبش جاری بود و سخنان حکمت از اطراف و نواحیش
می جوشید از دنیا و زینتهای آن وحشت مینمود و بشبها و تاریکهای آن شب
انس میگرفت والله که بوستر آب دیده اش روان بود و فکرهایش دور
و دراز بود بوسته در تفکر بود و دست را حرکت میداد و با خود مخاطبها
میفرمود و با پروردگار خود مناجات می نمود از جامها هر چه درشت
تر بود او را خوشتر می آمد و از خوردنیها هر چه لذتش کمتر بود بر او گوارا تر بود
والله که در میان ما مثل یکی از ما ها بود و خود را بر ما زیادتی نمیداد و چون
بنزد او میرفتیم ما را نزدیک خود می نشانید و هر گاه که سوال میکردیم جواب
میفرمود و با انکه با ما این روش سلوک میفرمود از مهابت و جلالت او با او
سخن نمیتوانستیم گفت و از عظمت و شوکت او نظر بر رویش نمیتوانستیم کرد
چون تبسم میفرمودند دندانهای مبارکش مانند مروارید ظاهر میشد اهل دین
و ورع را تعظیم میفرمود و مساکین و درویشان را دوست میداشت مردم
صاحب قوت و دولت طمع نمیکردند از او کسی را بجانب ایشان نماید و
ضعیفان و بیچاره گان از عدالتش مایوس نبودند قسم میخورم بخدا که
در بعضی از شبها او را امید یدم در عین تاریکی شب که در محراب ایستاده
بود و نزد پروردگار خود استغاثه میکرد مانند کسی که ماری با عقربی
او را گزیده باشد و گریه میکرد مانند کسی که مصیبت عظیمی باو رسیده
باشد و گویا در گوش منست که میگوید ای دنیا آمده که متعرض
من شوی و مرا مشتاق خود کنی هیهات هیهات برو دیگری را فریب بده که مرا
با تو کاری نیست و ترا سر طلاق گفته ام و مرا بتو رجوعی نیست عمر تو کوتاه هست

وامر تو سهلست وآرزوهایتو بسیار است آه آه از کمی توشه و درازی سفر
و وحشت و تنهائی راه و عظمت اهوالی که بر آنها وارد میباید شد پس آب
چشم معویه در اینحال بر ریش نجسش جاری شد و خروش از اهل مجلس
برخواست و معویه گفت که والله که ابو الحسن چنین بود که میگوئی بگو که
از مفارقت او چه حال داری گفت از یاب کسی ام که فرزند یکانه اش کشته باشد
پس برخواست و گریان از مجلس آن ملعون بیرون آمد و بسند معتبر
منقولست از ابو ذر که جعفر بن ابی طالب کنیزکی از حبشه از برای حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه بهدیه آوردند که چهار هزار درهم قیمت آن
بود و در خانه اخضرت خدمت میکرد روزی حضرت فاطمه صلوات الله
علیها داخل شدند دیدند که سر حضرت امیر المومنین ع در دامن آن کنیز است
حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که چیزی واقع شد حضرت فرمود که
نه والله ای دختر ای محمد صلی الله علیه وآله هیچ واقع نشده است حضرت فاطمه
علیها السلام فرمود که مرا رخصت ده که بخانه پدر خود روم فرمود که اختیار
داری و ماذونی چون متوجه خانه حضرت رسول صلی الله علیه وآله شدند
جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد بر سر دکارت سلام میرساند و میفرماید
که این فاطمه بشکایت علی می آید در باب علی چیزی قبول مکن در اینحال
حضرت فاطمه رسید حضرت رسول فرمود که آمده که شکایت علی را بکنی
فرمود که بلی بر یکدیگر فرمود که برگرد و بگو که من برضای تو راضیم هر چند
بر من دشوار باشد حضرت فاطمه برگشتند و سر مرتبه مفاد این سخن را
فرمودند حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که شکایت مرا نخلیدی من
وصیت من کردی من از شرمندگی اخضرت چون کنم خدا را گواه گرفتم ای فاطمه
که این کنیزک را از برای خدا آزاد کردم و چهار صد درهم که از عطاهای من زیاده
آمد تصدق کردم بر فقیران اهل مدینه پس جامهٔ پوشیدند و نعلین در پا کردند

مرا بر روی سینه اش

ومتوجه خدمت حضرت رسول صلعم شدند در آنحال جبرئیل نازل شد وگفت
یا محمد پروردگارت سلام میرساند ومیفرماید که بعلی بگو که بهشت را بتو
داده بسبب آنکه کنیزك را از برای خشنودی فاطمه آزاد کردی واختیار جهنم
را بتو گذاشتم برای چهار صد درهم که تصدق کردی پس هر که را خواهی برحمت
داخل بهشت کن وهر که را خواهی بعفو من از جهنم بیرون آور پس در آن وقت
حضرت امیرالمومنین فرمود که منم قسمت کنندهٔ بهشت ودوزخ وبروایت
دیگر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه وآله حضرت فاطمه علیها السلام دیدند که عبای کهنه از
قبل بجاهای شتر دربر دارد ودر اثنای شیر دادن فرزند خود بدست مبارك
خود اسیا میکند حضرت گریان شدند وفرمودند که ای فرزند صبر کن
بر تلخیها ومشقتهای دنیا بر حلاوتها وراحتهای آخرت حضرت فاطمه
صلوات الله علیها فرمود که یا رسول الله حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او وشکر
میکنم او را بر احسانهای او ودر اینحال حوتیه بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله
این آیه فرستاد که زود باشد که پروردگارت تو را از کرامتهای خود بتو آنقدر بدهد
که تو راضی شوی وبسند دیگر منقولست که شاهی در مدینه حضرت امام
حسن صلوات الله علیه را دیده میرفتند زبان بلعن وطعن حضرت گشود چون
فارغ شد حضرت امام حسن صلوات الله علیه روی باو کردند وبر او سلام کردند
وتبسم کردند وفرمودند که ای شیخ گمان دارم که تو غریبی وشاید بر تو اشتباهی
شده باشد اگر تو انگری خواهی ترا توانگر میگردانیم وهر چه سوال میکنی بتو عطا میکنم
واگر راه هدایت میخواهی ترا رهنمائی میکنم واگر مرکب سواری میخواهی بتو میدهم
واگر کسی سیرت میکنم واگر عریانی ترا میپوشانم واگر محتاجی ترا غنی میکنم
واگر رانده شده ترا پناه میدهم وهر حاجتی که داری برمی آوریم اگر بیائی بخانهٔ
ما وتا هنگام رفتن میهمان ما باش از برای تو بهتر است زیرا که ما خانه کشاده داریم

آنحضرت

واینچه میخواهی از مال واسباب میراست چون آن شامی این نوع مکالمه را
شنید گریست وگفت گواهی میدهم که تو خلیفه خدائی در زمین ودانستم
که خدا بهتر میداند رسالت وخلافت را بکه دهد وتو پدرت دشمن
ترین خلق بود ید نزد من والکنون تو محبوب ترین خلق خدائی نزد من وبا خود
بخانه آنحضرت برد وتا در مدینه بود مهمان آنحضرت بود واز دوستان
ودوستداران اهل بیت علیهم السلام شد ودر روایتی وارد شده است که در میان
محمد بن الحنیفه وحضرت امام حسین صلوات الله علیه مباعده بود محمد بن
الحنیفه بحضرت امام حسین علیه السلام نوشت که ای برادر پدر من وتو علی بن ابیطالبست ومادر
تو فاطمه دختر حضرت رسول صلی الله علیه وآله است واگر تمام عالم پر از
طلا میشد ومادر من مالک آنها میبود بفضل مادر تو نمیرسید همین که
نامه مرا میخوانی بزودی نزد من بیا تا مرا راضی کنی که تو اولائی بفضل و
احسان از من والسلام حضرت چون نامه را خواندند بزودی بدیدن
او مبادرت نمودند ودیگر میان ایشان چیزی واقع نشد واز حضرت
علی بن الحسین صلوات الله علیهما منقولست که چون با حضرت امام حسین علیه السلام
صلوات الله علیه فرمود لعنة الله علی من قتلک بکربلا میرفتیم در هیچ منزلی
فرود نمی آمدیم باز نمیکردیم مگر آنکه آنحضرت یحیی را یاد میکردند
ودر روزی فرمودند بسبب خواری وبی اعتباری دنیا نزد خدا سر
حضرت یحیی را بهدیه نزد زن فاحشه از فاحشهای بنی اسرائیل بردند
واز وفور حلم آنحضرت جود وکرم آنبود که با آنکه فرزندان وبرادران
ودوستان آن جناب علی را در برابرش شهید کردند وحق تعالی ملائکه
آسمان وزمین وجن ووحوش وطیور وجمیع مخلوقات را در فرمان
آنحضرت کرده بود بر ایشان نفرین نکرد وعذاب را برای ایشان
نطلبید وبروایتی سیصد وشصت زخم وبروایت دیگر هزار وهفصد

وبروایت دیگر صد و هشتاد زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر بدن
مبارکش رسید و باز آن گروه اشقیا ترحم میفرمود و در هدایت ایشان
سعی مینمود و بقوت ربانی و روز بازوی اسد الهی گروهی از ایشان را
بشمشیر و نیزه بجهنم فرستاد چنانچه در بعضی روایات آمده است
که هزار و نهصد و پنجاه کس را بدست مبارک خود کشت بغیر آنجماعت
که مجروح گردانید و بسیند دیگر منقولست که چون آن عالیجناب بشهادت
فایز گردید نود و دو زخم شمشیر و نیزه بر بدن مبارک آنحضرت بود
و اثرها بود از حضرت
امام زین العابدین صلوات الله علیه از سبب آن پرسیدند فرمودند
که این اثرها و بیها از بسیاری برداشتن بارهای گران و ابناهای سنگین
بود که شبها بر دوش مبارک خود بخانهای بیوه زنان و یتیمان و مسکینان
می بردند و در روایت دیگر وارد شده که حضرت امام حسین صلوات
علیه در جای تاریکی که نشسته بودند از نور جبین و گردن آن آفتاب برج
امامت میدانستند که آنحضرت در آنجا نشسته اند و بسند معتبر منقولست
که روزی کنیزکی آب بر دست حضرت امام زین العابدین صلوات الله
علیه میریخت ابریق از دستش افتاد و سر مبارک آنحضرت را مجروح
کرد حضرت سر بالا کردند آن کنیزک گفت که حق تع میفرماید که الکاظمین
الغیظ فرمود که خشم خود را فرو خوردم باز گفت والعافین عن الناس
فرمود که خدا از تو عفو کند که من عفو کردم باز گفت والله یحب المحسنین
فرمود که برو که ترا آزاد کردم از برای خدا و بروایت دیگر منقولست که کنیزی
از کنیزان آنحضرت کاسهٔ را شکست که در آن کاسه طعامی بود از ترس
رنگش زرد شد حضرت فرمود که برو که ترا آزاد کردم از برای خدا و بروایت
دیگر وارد شده است که شخصی آنحضرت را دشنام داد غلامان آنحضرت
قصد او کردند حضرت فرمود که بگذارید ش که آنچه از بدیهای ما پوشیده است

زیاده ازانست که بما نسبت میدهند پس روباشخص کردند و فرمودند
که ایا ترا بما حاجتی هست انمرد خجل شد حضرت فرمود که جامه باهزار درهم
باو عطا کردند انمرد گریان شد و برگشت و فریاد میکرد که گواهی میدهم که
تو فرزند رسول خدائی و بروایت دیگر منقولست که شخصی انحضرت را
دشنام داد حضرت فرمود که ای جوان عقبه بسیار دشواری در آخرت
در پیش داریم اگر تن ازان عقبه خواهم گذشت از گفتهٔ تو بر و انذارم و اگر
در آن عقبه حیران خواهم ماند من بدتر مرا از انچه تو میگوئی و در روایت
آمده است که شخصی با انجناب ناسزا میگفت و حضرت ملتفت او
نمیشدند آن ملعون گفت که ترا میگویم حضرت فرمود که من از تو عفو
میکنم و میگذرانم و بسند دیگر منقولست که حضرت علی بن الحسین
علیهما السلام غلام از ادکردهٔ داشتند که سرکار بعضی از مزارعه انحضرت
بود روزی با نمزرعه وارد شدند دیدند که خرابی و فساد بسیار در آن
مزرعه کرده است یکتا زیانه بر او زدند و بعد از زدن نادم شدند چون
بخانه برگشتند بطلب آن غلام فرستادند چون غلام حاضر شد دید
که حضرت جامه از بدن مبارک دور کرده اند و تازیانه در پیش انحضرت
گذاشته است گمان کرد که حضرت ارادهٔ سیاست و تنبیه او دارد بسیار
ترسان شد حضرت تازیانه را برگرفتند و بدست او دادند و فرمودند
که امروز از من بغیر شیء صادر شد که هرگز از من صادر نشده بود بگیر
این تازیانه را و بقصاص آن بر من بزن غلام گفت که ای مولای من گمان
این بود که مرا دیگر عقوبت خواهی کرد و مستحق نیستم آنچه را نسبت بمن
بجا آوری باز حضرت مبالغه فرمود او گفت بخدا پناه می برم از چنین
عملی و شما را حلال کردم باز مکرر فرمود که و چون آن غلام راضی نشد فرمود
که چون این را نمیکنی بتو بخشیدم

وایضا منقولست که روزی جمعی در خانه حضرت میهمان بودند غلام بریانی که
در تنور بود بیرون آورد و خواست که بتعجیل بر سر سفره آورد خوان از
دستش افتاد و بر سر طفل صغیر حضرت خورد و آن پسر کشته شد و غلام
متحیر و مضطرب گشت امام علیه السلام چون اضطراب غلام را دیدند
گفتند تو عمدا اینعمل نکردی و مضطرب مباش ترا آزاد کردم و متحیر مشو از
روی بشاشت طعام را بحضار خورانیده بعد ازان بدفن طفل مشغول
شد و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت بر جماعتی گذشتند
شنیدند که غیبت حضرت میکنند ایستادند و فرمودند که اگر راست
میگوئید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئید خدا شما را بیامرزد و بسند
معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام غلامی از غلامان
خود را بکاری فرستادند دیر برگشت حضرت از عقب بیرون آمدند
دیدند که خوابیده است بر بالای سرش نشستند و باد زنی که در دست
داشتند او را باد زدند تا بیدار شد فرمودند که ای فلان والله
که ترا نیست که شب و روز هر دو بخوابی شب از برای تو و روز از برای ما
و از سفیان منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلام
رفتم رنگ مبارک حضرت را متغیر یافتم پرسیدم که چرا احوالشما
متغیر است فرمود که من منع کرده بودم کنیزان و مردم خانه را که بر بام بالا
نروند داخل خانه شدم و دیدم که کنیزکی که تربیت یکی از فرزندان من
میکرد بر بزد بامی بالا میرود و آن پسر را بر دوش دارد چون مرا دید لرزید
طفل از دستش افتاد و فوت شد و من از برای مردن طفل متغیر نیستم
از برای ترسی که از من بر ان کنیز مستولی شد متغیرم بانکه حضرت
در انخالد و مرتبا باو فرموده بودند که ترا آزاد کردم از برای خدا بر تو باکی
نیست و در روایتی وارد شده است که شخصی از حاجیان در مدینه بخواب

رفت چون بیدار شد همیان زرش را نیافت گمان کرد که دزدیده اند بیرون
آمد حضرت صادق صلوات الله علیه را دید که نماز میکنند حضرت را
نشناخت بحضرت گفت که تو همیان مرا برداشتی حضرت فرمود که چند
زر در آن همیان بود گفت هزار دینار حضرت او را بخانه بردند و هزار
دینار باو دادند امّا زر چون بخانهٔ خود برگشت همیان زر خود را یافت
برگشت و بخدمت حضرت آمد بعذرخواهی و زر را پس آورد حضرت
فرمود که چیزی که از دست ما بدرفت دیگر بدست ما بر نمیگردد بعد ازان
امّا پرسید که این پسر کوار حمید اطوار کیست گفتند جعفر صادق است
گفت چنین کاری کاین شأن اوست و حضرت امام موسی کاظم در کظم
غیظ و حلم مشهور آفاق گردیده و اخبار مکارم اخلاق او بمسامع
خاص و عام رسیده و هریک از ائمه ما صلوات الله علیهم بجمیع محاسن
شیم و محامد خصال مقبول خاص و عام بوده اند و دوست و دشمن بجمیع
کمالات ایشان معترف اند و آب دریاها اگر مداد شوند از عهدهٔ ذکر فضایل
ایشان بیرون نمی توانند آمد و انشاء الله اگر اجل مهلت دهد در خاطر هست
که کتابی در بیان سیر و سنن ایشان نوشته شود و غرض از ذکر این چند
حدیث این بود که ملاحظه نمائی که پیشوایان تو کرا زیدهٔ مکونات اند در حلم
و بردباری و شکستگی چگونه بوده اند و با خلق بچه نحو سلوک میکرده اند
تا با ایشان تاسی نمائی و باد نخوت و غرور را از سر بدر کنی و کولهٔ شیطان
نخوت را از پشت خود بیندازی و تو که حرمت خود را نگاه می باید داشت و علم را خفیف
نمی باید کرد و فلان عمل مناسب شأن ما نیست و اعانت فلان مومن موجب
نقص قدر ماست نعوذ بالله من وساوس الشیطان و شروره یا باذر ان شرّ ان
یکون اقوی الناس فتوکل علی الله و ان شرّ ان تکون اکرم الناس فتقی الله
و ان شرّ ان تکون اغنی الناس فکن بما فی ید الله عزوجل اوثق منک

بما فی یدیك یا اباذر لو ان الناس کلهم اخذوا بهذه الایة لکفتهم ومن یتق الله
یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
ان الله بالغ امره یا اباذر یقول الله جل ثناؤه وعزتی وجلالی لا یوثر عبد
هوای علی هواه الا جعلت غناه فی نفسه وهمومه فی الاخرة وضمنت
السموات والارض رزقه وکففت علیه ضیعته وکنت له من وراء تجارة
کل تاجر ای ابوذر اگر خواهی که قوی ترین مردم باشی پس توکل کن بر خدا واگر
خواهی که کرامی ترین مردم باشی تقوی را پیشه کن وبپرهیز از خدا واگر خواهی
که غنی تر و بی نیاز ترین مردم باشی پس اعتماد دار بر انچه نزد خداست ودر
دست قدرت اوست بیشتر داشته باش از انچه در دست تست ای ابوذر
اگر همه مردم باین ایه اخذ کنند وعمل نمایند آیشان را کافیست وترجمه
ظاهر لفظ آیه اینست که هر که بترسد از خدا وبپرهیزد از مناهی او وصاحب
درجه تقوی شود حق تع مقرر فرماید برای او راه بیرون شدی وچارهٔ
در هر کار و در هر امر از امور دنیا و آخرت او و روزی دهد او را از جائی
که گمان نداشته باشد و بخاطرش خطور نکند و هر که توکل کند بر حق تع
وکارهای خود را باو گذارد پس خدا کافیست برای او و بس است از جهت
تمشیت وکفایت مهمات او و بدرستی که حق تع امور و ارادات خود را بر
وجه کمال بتمشیت میرساند و از برای هر چیز اندازهٔ مقرر فرموده است
موافق حکمت و مصلحت ای ابوذر حق تع میفرماید که بعزت وجلالم
خود سوگند میخورم که اختیار نمی نماید بنده خواهش و فرمودهٔ مرا بر
خواهشها و هواهای نفسانی خودش مگر انچه غنای او را در نفس
او میگذارم و نفس او را غنی و بی نیاز میگردانم از خلق و چنان میکنم
که فکر و اندیشه و هم از برای امور آخرتش باشد و آسمانها و زمین را
ضامن روزی او میگردانم و معیشت او را بر او گوارا می آورم و برای او مهیا

میگردانم

میکردانم و تجارت هر تجارت کننده را سوی او میرسانم پس من از برای او هستم
بعوض انکه تجارت تاجران باطل را ترک کرده و رضای مرا اختیار نموده بدانکه
توکل و تفویض و رضا و تسلیم ارکان عظیمه ایمانند و آیات و اخبار در فضیلت
این اخلاق بسیدیده فوق حد و احصا است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که سر طاعت خدا صبر است و راضی بودن از خدا در انچه بنده
خواهد یا کراهت از آن داشته باشد و چون راضی شود البته انچه خیر است
برای او میسر خواهد شد و در حدیث دیگر فرمود که خدا شناس ترین
مردم کسیست که بقضای الهی بیشتر راضی باشد و در حدیث دیگر فرمود که
حق تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی نمود که بنده مومن خود را
هر چیز که از او منع مینمایم البته خیرش در انست پس باید که راضی باشد
بقضای من و صبر کند بر بلای من و شکر کند نعمتهای مرا تا او را از جمله صدیقان
بنویسم نزد خود و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که سزاوار
ترین خلق تسلیم نمودن و راضی شدن بقضاهای حق تعالی کسیست که خدا را
شناخته باشد و کسی که بقضای خدا راضی میشود قضا بر او جاری میشود
خدا اجرش را عظیم میگرداند و کسی که از قضاء الهی بخشم میاید قضا
بر او جاری میشود و اجرش بر طرف میشود و بروایت دیگر منقولست
که از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدند که بچه چیز مومن را
میتوان شناخت که او مومن است فرمود که بمنقاد بودن او امر الهی
و راضی بودن بهر چیز بر او وارد شود از خوشحالی و آزردگی و در حدیث
دیگر فرمود که هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله در امری که واقع میشد
نمیفرمود که کاش بر وجه دیگر میشد و در حدیث دیگر فرمود که حکویم
کسی مومن باشد که از قسمتهای پروردگارش بخشم آید و منزلت
خود را حقیر شمارد و حال انکه اینها از جانب خدا برای او مقرر شده است

ومن ضامنم از برای کسی که در خاطرش بجز رضا و خشنودی حق تع در نیاید که چون
دعا کند البته دعایش مستجاب شود و بسند معتبر دیگر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقول است که حق تع میفرماید یکی ای فرزند آدم اطاعت
من کن در آنچه ترا بآن امر میفرمایم و بیاد من مده چیزی را که صلاح تو در آنست
که من از تو بهتر میدانم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول
که غنا و عزت میکردند و هر جا که توکل را می یابند در آنجا قرار میگیرند و وطن
میکنند و در حدیث دیگر فرمود که حق تع بحضرت داود علی نبینا و علیه السلام
وحی نمود که بنده بر من توکل و اعتماد ننماید و روا از خلق بگرداند و من از نیت
او بیایم که راست میگوید پس اگر آسمانها و زمینها و آنچه در آسمانهاست
با او در مقام کید و مکر در آیند البته از برای او بدر روی و راه خلاصی
مقرر سازم و هر بنده که متوسل باجدی از خلق شود و همکی اعتماد خود را
بر او کند و من از دل او این را بیابم البته اسباب و وسیلهای آسمانها را از دست
او قطع نمایم و راههای زمین را بر او ببندم و پروا نکنم که در کدام وادی
هلاک شود و در حدیث دیگر فرمود که هر که متوجه امری چند شود که
خدا دوست میدارد البته حق تع متوجه امری چند شود که او دوست
میدارد و برای او مهیا گرداند و هر که طلب عصمت و نگاهداری از خدا
بکند خدا او را محافظت نماید و کسی که حق تع متوجه احوال او گردد و او را
نگاهدارد پروا نکند اگر آسمان بر زمین افتد یا بلیه از آسمان نازل شود
و عالم را فرو گیرد زیرا که او بسبب تقوی داخل گردهٔ امنان خداست از هر
بلائی نمی بینی که خدا میفرماید که اِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی مَقَامٍ اَمِینٍ بدرستی که
متقیان در مقامند صاحب ایمنی و بسند معتبر منقول است که حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که امید با نچه گمان نداری بیشتر
داشته باش از آنچه گمان داری بدرستی که حضرت موسی رفت که برای

اهلش

اهلش اتش بیاورد کلیم خدا شد و بمرتبه پیغمبری فایز شد و ملاکه سبا بقصد
ملک برون آمد و بشرف اسلام مشرف شد و سحرهٔ فرعون بقصد عزت
فرعون بیرون آمدند و با ایمان برگشتند و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت موسی بن عمران علیه السلام
گفت ای پروردگار من مرا می بری و اطفال صغیر را میگذاری حق تع
فرمود که ای موسی راضی نیستی که من روزی دهندهٔ و نگاهدارندهٔ
ایشان باشم گفت بلی ای پروردگار من تو نیکو وکیلی و نیکو کفالت کنندهٔ
و بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقولست
که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند باید که عبرت
بگیری بکسی که در طلب روزی یقین او بخدا قاصر باشد و نیت و اعتمادش
ضعیف باشد باینکه تفکر نماید که حق تع او را خلق فرموده و در سر
حالت او را روزی داده است که هیچ یک از آن سه حالت او را کسی وصیله و جایزه
میسر نبوده پس بداند که البته در حال چهارم هم او را روزی کرامت خواهد
فرمود اما حالت اول در شکم مادر او را در محل استقرار و راحت جا داد
در جائی که نه سر ما با وصنر میرسانید و نه کرما و در انجا او را روزی داد
دیگر از انجا بیرون آورد او را روزی بقدر کفایت او از شیر مادر برای او
جاری گردانید که موجب تعیش و قوت و نشو و نمای او گردد و او را در این
حال حیله و قوتی نبود و باز چون از شیرش باز گرفتند پدر و مادر را برای
او مهربان گردانید و از کسب پدر و مادر روزی را برای او مقرر فرمود که
بانهایت مهربانی و مرحمت و شفقت صرف او نمایند و او را بر خود
اختیار کنند تا انکه چون بزرگ شد و عاقل شد و قدرت بر کسب روزی
بهم رسانید کار را بر خود تنگ گرفت و کمانهای بد بر پروردگار خود برد
و حقوق خدا را در مال خود انکار کرد و ادا ننمود و روزی را بر خود و بر عیالش

تنگ گرفت از ترس آنکه مبادا روزی بر او تنگ شود و یقینش سست شد بعوض
دادن خدا آنچه را در راه او صرف نماید در دنیا و آخرت بر چنین بنده
بد بنده ایست ای فرزند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
شیطان گفت که پنج کسند که مرا در باب ایشان حاره و حیله نیست
و سایر مردم در قبضه منند کسی که بخدا متوسل شود بنیت درست
و در جمیع امور خود بر او توکل نماید و کسی که تسبیح و ذکر خدا در شب و روز
بسیار کند و کسی که از برای برادر مومن بر سند و آنچه را از برای خود
می پسندد و کسی که در هنگامی که مصیبتی باو برسد جزع نکند و کسی که
بقسمت خدا راضی باشد و از برای روزی غم نخورد و بسند معتبر از
حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت صادق علیه السلام
احوال یکی از اصحاب خود را پرسیدند اهل مجلس گفتند که او بیمار است
حضرت بعیادت او رفتند و بر بالای سرش نشستند او را قریب بوفات
یافتند فرمودند که گمان خود را نیکو کن بخداوند خود گفت که گمان من بخدا
نیکوست امّا غم من از برای دختر است و غم اینها مرا بیمار کرده است حضرت
فرمود که انکسی را که از برای مضاعف گردانیدن حسنات و محو کردن
گناهان از او امید واری از برای اصلاح حال دختر انت نیز باو امیدوار
مگر نمیدانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون از اصل
سدرة المنتهی گذشتم و بشاخها و برگهای آن رسیدم دیدم از بعضی برگها
پستانها آویخته و غیر از اینها نمیچکد و از بعضی عسل و از بعضی روغن
و از بعضی آرد و از بعضی جامه و از بعضی میوه بجانب زمین میریزد
در خاطر خود گفتم که ایا اینها بکجا میرود و جبرئیل همراه من نبود که
از او سوال نمایم زیرا که از درجه و مرتبه او گذشته بودم پس حق تعالی در دل
من ندا در داد که ای محمد اینها را در این مکان رفیع رویا نیده ام که دختران

و پیران امت را بانها غذا و روزی دهم بگوئید پیدرهای دختران که بر فقر و فاقه
ایشان دلتنگ نباشند که من چنانچه ایشانرا کرده ام روزی میدهم و پسند
معتبر از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقولست که حق تع بحضرت
داود علیه السلام وحی نمود که ای داود تو اراده مینمائی و من اراده می نمایم و نمیشود
مگر آنچه من اراده مینمایم پس اگر منقاد ارادهای من می شوی و راضی بانچه
می باشی آنچه مراد تست بتو عطا فرمایم و اگر راضی نمیشوی ترا تعب می
اندازم در سعی نمودن در تحصیل مراد خود و آخر نمیشود مگر آنچه اراده نموده ام
پسندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تع فرموده
که هر که راضی بقضای من نیست و بتقدیرات من ایمان ندارد پس خدای بغیر از
من طلب نماید و از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقولست که کسی
که بقسمت خدا راضی نشود بدنش براحت می افتد و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که دنیا را بنوبت و باندازه قسمت کرده اند پس انچه از برای تو
مقرر کرده اند هر چند ضعیف باشی بتو میرسد و آنچه از بلا بر تو مقرر شده است
بقوت خود دفع نمیتوان کرد و هر که قطع کند امید خود را از آنچه از او فوت
شده است بدنش براحت می افتد و هر که بروزی خدا راضی شود پیوسته
خوشحال و چشم روشن می باشد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که بنده در میان بلا و قضا و نعمت الهیست پس در بلای خدا صبر بر او واجبست
و در قضای خدا تسلیم و رضا واجبست و در نعمت خدا شکر واجبست
و بدانکه احادیث در فضیلت این خصال حمیده و تحریص و ترغیب بر اینها
بسیار است و مجملی از تحقیق معانی اینها لازمست بدانکه توکل عبارتست از آنست
که آدمی امور خود را بپروردگار خود بگذارد و از او امید خیرات و دفع شرور
داشته باشد و بداند که هر چه واقع میشود و اگر خدا خواهد که نفعی بکسی
برسد هیچ کس منع آن نفع از او نمیتواند کرد و خدا قدرتش از همه کس بیشتر است

خلق ح

بتقدیر الهی میشود ه

واگر چیزی و نفعی را از کسی منع نماید و نخواهد که باو برسد جمیع عالم اگر متفق
شوند باو نمی توانند رسانید و تفویض نیز نزدیک باینمعنی است و باید که باین
سبب از مخلوقین مایوس شود و رضای ایشانرا بر رضای خدا اختیار نکند
و در جمیع امور بر خود و بر دیگران اعتماد نکند و همگی اعتمادش بر خدا باشد
و این اعلای مراتب یکانه پرستیست که قدرت و تصرف و تدبیر را مخصوص
خداوند و قدرتهای مخلوقین را همه مقهور قدرت حق تعالی داند چنانکه
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شرک خفی تر است
در آدمی از جای پای موچه و از جمله شرکست انکشتر را از انگشت باز انگشت
دیگر گردانیدن از برای اینکه امری بیادش بماند و مثل این از چیزهای دیگر
و اینمعنی برای این شرکست که اعتماد بر خداوند خود نکرده و بر او توکل
نکرده است و بر انگشتر و گردانیدن آن اعتماد کرده است و حاصل آنست
که هر دو گردانیدن از خدا و متوسل شدن و اعتماد نمودن بر غیر او یکمرتبه
از مراتب شرکست و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از جبرئیل سوال نمودند از معنی توکل بر خدا جبرئیل فرمود که توکل
بر خدا جبرئیل فرمود که توکل آنست که بدانند که مخلوقین ضر و نفع
نمیرسانند و در عطا و منع مستقل نیستند و از مخلوقین مایوس شوند
پس چون بنده چنین شد از برای غیر او کاری نکند و امید نمیدارند و از غیر
او نمی ترسد از غیر او و طمع از غیر او نمیکند اینست معنی توکل و از
حضرت امام رضا صلوات الله علیه سوال نمودند از معنی توکل فرمود که
توکل آنست که چون دانستی که خدا با تست از غیر او نترسی و معنی رضا
بقضا آنست که بعد از انکه توکل بر خدا کرده باشد و در هر بلایی بآنچه مو
فرموده خداست عمل کرده باشد دیگر آنچه واقع شود از عافیت و بلا و شدت
و رخا بداند که البته خیر آن در آن چیزیست که واقع شد زیرا که این امر

بتقدیر

بتقدیر الهی واقع شده وحق تع قادر بر رفع این امر بوده وحق تع ظالم نیست که
خواهد که بر او ظلم کند و بخیل نیست که نخواهد که چیزی باو برسد و نادان
نیست که مصلحت او را نداند و باید که او بیاد خدا دهد و عاجز نیست که آنچه
خیر است باو نتواند رسانید پس کمال ایمان باین صفات کمالیه الهی مقتضی
آنست که بر هر چه از جانب خدا باو رسد از صمیم قلب راضی باشد و جزع و
شکایت نکند و بداند که عین خیر و صلاح اوست چنانچه بسند معتبر
منقولست از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سوال نمودند از
تفسیر وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ حضرت فرمود که توکل بر خدا چند
درجه دارد و از جمله درجهای توکل آنست که در جمیع امور خود بر خدا توکل
نمائی پس آنچه بکند از او راضی باشی و بدانی که او در خیر تو تقصیر نمیکند
و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانی که این امر بحکم و فرمان او واقع شده است
پس توکل بر خدا کن و تفویض امر خود باو کن و در جمیع امور بر او اعتماد داشته
باش و تسلیم عبارت از آنست که آنچه از خدا و رسول و ایمه باو برسد از احکام
اوامر و نواهی و غیرانها بر طبعش گران نباشد و همه را حسن و نیک داند
و در عمل کردن بانها منقاد و ذلیل باشد و سرکشی نکند و از احکام الهی ناراضی
نباشد چنانچه حق تع بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب فرموده
در ایه که مضمونش اینست که نمیحق بر وردکار تو ایمان نمی آورند و مومن
نیستند با نحضرت تا آورده تا انکه ترا حکم گردانند در هر منازعه که میان
ایشان واقع شود پس چون حکم کنی در میان ایشان در نفس خود حرجی
و دشواری و دلتنگی نیابند در آنچه حکم کرده و تسلیم کنند و منقاد شوند
تسلیم کردن نیکو و بدانکه باین سبب این صفات از اصول ارکان ایمانند
که اکثر اعمال و اخلاق بانها بسته است زیرا که توکل در کسی که کامل شد از
خلق مایوس میشود و بسبب آن اکثر معاصی را که از راه امید بمخلوقین

بهم میرسد ترک می نماید و از برای خشنودی ایشان معصیت خدا را
اختیار نمی نماید و مداهنه در دین نمیکند و در جاری کردن فرمودهای
الهی جرات می نماید و از خوف برطرف شدن نفع مخلوق ترک امر بمعروف
و نهی از منکر نمیکند و برای خوش آمد ایشان احکام خدا را تغییر نمیدهد
و چون روزیرا از خدا دانست در تحصیل روزی مرتکب حرام نمیشود
و در سوال خود را نزد خلق ذلیل نمیکند و رفته رفته خدا در نظرش عظیم
میشود و مخلوق تمام میشود و چون خدا را معطی خود میداند بسوی او
بسبب هر نعمتی که باو میرسد محبت خدا در دلش زیاده میشود
و فواید این خصلت بی نهایتست و چون بقضای الهی راضی شد و
دانست که این امور از جانب خداست و محض خیر اوست او را راحت
و اطمینان حاصل میشود و در بلاها جزع نمیکند و صابر بلکه
شاکر میباشد و المها او را حیران نمیکند و از عبادت خدا باز نمیدارد
و با مردم دشمن نمی شود که چرا بمن عطا نکردند و بمحبت مردم مفتون
نمیشود بسبب عطای سهلی که باو بکنند که خدا را فراموش کند و حسد
مردم نمی برد که چرا زیاده از او دارند و با مردم منازعه و مجادله در امور
دنیا نمیکند و با همه مصافا و محبت خدائی بهم میرساند و عبادتش
از ریا خالص میشود و از تغییر احوال روزگار دلگیر نمی باشد چنانچه
منقولست که از بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت چه حالی
داشته باشد کسی که اسمانها بر رضای او کردند و زمین بر رضای او ساکن باشد
و هرچه در اسمانها و زمینها واقع شود همه بتجویز و رضای او شود گفتند
خوش دعوای بلندی میکنی گفت ما در روز اول دانستیم که انچه خداوند
قادر حکیم میکند همه خیر و نیک و صلاح است و باین سبب رضای
خود را با رضای او موافق کردیم و زمام امور خود را باو گذاشتیم و اراده

خود را با ارادهٔ او پیوستیم دیگر آنچه میشود برضا و خواهش ما میشود
و فواید این خصلت نیز نامتناهیست و چون احکام الهی را منقاد شدی
شک و شبهه از خاطرت بیرون میرود و آنچه از خدا و حجتهای او بتو میرسد
از آیات و اخبار بتسلیم و انقیاد قبول میکنی و چون و چرا که عمدهٔ رخنهای
شیطانست از ایمان دور میکنی و این رکن عمدهٔ ایست از ارکان ایمان و اکثر
خلق بسبب ترک این خصلت گمراه شده اند و سابقا مجملی مذکور شد و
باید دانست که توکل نه اینمعنی دارد که در خانه را بروی خود ببندی و در خانه
بنشینی و دست از کار کسب برداری و بگوئی توکل کرده ام زیرا که این حکمت
نه توکل و نه انست که خود را بچاه اندازی یا در مهلکها افکنی و بگوی
که توکل کرده ام بلکه توکل انست که سابقا نیز اشارهٔ کردیم که سعی خود را چنانچه
خدا فرموده است و براهی که او فرموده است و بقدری که او فرموده است
بجا آوری و طلب حرام نکنی و ترک واجبات و مستحبات نکنی و زیاده از
قدر ضرورت بحرص جمع نکنی و با وجود سعی اعتماد بر کسب خود
نداشته باشی و بدانی که اگر خدا خواهد چشم و گوش و زبان و دست
و پا و عقل و روح و سایر قوی و اعضای ترا میتواند گرفت پس سعی
تو باسباب و آلات اوست و بدانی که اگر خدا ترا براه نفع تو هدایت نفرماید
تو عاجزی و این مشتری که بر دوکان تو می آید بدانی که رزاق حقیقی
از روز اول چنین مقدر کرده است پیش از خلق تو بچندین هزار سال
که امروز این مشتری بدر دکان تو بیاید و ده یازده شئ امروز تواز
نفع سودای او بتو برسد و اگر بدکان نمی رفتی بتو نمیرسد و با وجود رفتن
بدکان اگر خدا نمیخواست ان چند کس بدر دکان تو نمی آمدند و اگر خدا
بدل ایشان دیگر نمی انداخت دست بکیسه نمیکردند آن زر را بتو دهند
چنانچه فرموده اند که در دکان خود را ببند و بساط خود را بهم کن

وبر خدا توکل کن واگر ترک طلب ضروری کنی اثم وگناهکاری واگر خود را
بدست خود بمهلکه اندازی خلاف فرموده خدا کرده ومستحق عقاب
میشوی زیرا که خدا فرموده است که تقیه بکن وحفظ نفس بکن
وچون بسفر روی با رفیق برو وچون بیمار شوی بطبیب برو امّا با وجود
اینها بدانکه اگر خدا حفظ نمیکرد آن حفظ تو بیفائده بود چه ظاهر است
که جمعی زیاده بر آن محافظت میکنند وبناگاه کشته میشوند وبسیار است
که با هزار نفر بسفر میروند ومال شان بغارت میرود وکسته میشوند وصد
طبیب حاذق بر سر شان می آیند وهمه خطا میکنند ومیمیرند با اینکه
این اسباب حفظ وحرب وسلاح ورفیق وخلق کردن طبیب ومهربان
کردن او ومشفق گردانیدن نفر وملازم که حمایت اینکس کنند همه از خدا است
وهمچنین در باب حفظ کردن مال واسباب وامتعه وحیوانات نباید
انها را بمیان صحرا انداخت وتوکل کرد بلکه باشرایط حفظ توکل میباید
کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ترک
مکن طلب روزی را از حلال بدرستی که معین تست بر دین تو وبای
چهار پایت را ببند وتوکل بر خدا کن وهمچنین در باب عبادت وبندگی
خدا سعی خود را بکن وتوکل بر خدا کن وبعد از انکه کردی بدانکه اعضاء
وجوارح ومشاعر وقوی وروزی ومسکن ولباس وقوت وقدرت
وسایر چیزها که اینها موقوف بوده بر انها همه از خدا بتو رسیده وهدایت
الهی را نیز درکار نمود چنین بدان امّا قدرت خود را بالکلیه نفی مکن ومعاصی
را از خود بدان ومعترف بگناه وبدی خود باش وخود را مستحق عقاب
بدان واز مسئله قضا وقدر همین قدر بدان که پیشوایان دین برای تو
بیان کرده اند ودر زیاده از این فکر مکن که موجب ضلالت وکم رایتی
است وایمه صلوات الله علیهم ما را از این نهی کرده اند وکم کسی در این مسئله

فکر کرده است از قول علما و غیر ایشان که گمراه نشده باشند و یکی از فروع
خصلت تسلیم اینست که در مسایل مشکله که عقل از احاطه بانها قاصر
باشد در مقام تسلیم و انقیاد باشند و بانچه مجمل فرموده اند بنحوی که
فرموده اند که ایمان بیاورند و مانند شیطان بچون و چرا ملعون
ازلی و ابدی نشوند در این باب سخن بسیار است و این رساله که بروجه استعجال
باشد گنجایش احوالنوشته میشود کجایش زیاده ازین سخن ندارد و اگر در این
نوشتها خطائی رود امید عفو از برای خود و هر که خواند از کرم بروردگار
کریم خود دارم و بشفاعت رسول ص و ایمه صلوات الله علیهم که بکرامت
در هر باب پناه برده ام امیدوارم و الحمد لله علی نعمائه علینا و علی جمیع
خلقه کما هو اهله یا اباذر لو ان ابن آدم فر من رزقه کما یفر من الموت
لادرکه رزقه کما یدرکه الموت یا اباذر الا اعلمک کلمات تستفعل
الله عز و جل بهن قلت بلی یا رسول الله قال احفظ الله تجده امامک
تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة و اذا سالت فاسئل الله عز
و جل و اذا استعنت فاستعن بالله فقد جری القلم بما هو کائن الی
یوم القیمة فلو ان الخلق کلهم جهدوا ان ینفعوک بشیء لم یکتب لک
ما قدروا علیه و لو جهدوا ان یضروک بشیء لم یکتبه الله علیک ما قدروا
علیه فان استطعت ان تعمل لله عز و جل بالرضا و الیقین فافعل
و ان لم تستطع فان فی الصبر علی ما تکره خیرا کثیرا و ان النصر مع
الصبر و الفرج مع الکرب و ان مع العسر یسرا ای ابوذر اگر فرزندان
بگریزند از روزیش چنانچه میگریزد از مرگ هر اینه روزی او را دریابد چنانچه
مرگ او را دریابد ای ابوذر ایا ترا تعلیم کنم کلمه چند که حق تعالی ترا بانها
منتفع گرداند ابوذر گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که
ای ابوذر حرمت الهی را در اوامر و نواهی او نگاهدار تا خدا را پیش روی
خود

فاضیق ۳

یابی یعنی هر امری که صلاح تو در آن باشد پیش از آنکه متوجه آن امر شوی
خدا برایتو میسر گرداند و خود را بشناساند بخدا و راه اشنائی میان
خود و خدا بگشاد در حالت رخا و نعمت و باینکه در اینحال خدا را عبادت
کنی و دعا کنی و بسبب وفور نعمت پروردگار خود را فراموش نکنی تا
در هنگام شدت و بلا خدا ترا بشناسد یعنی در سختیها چون پناه باو
بری دعایت را مستجاب گرداند و هرگاه خواهی چیزی از کسی سوال کنی
از خداوند عزیز جلیل سوال کن و اگر خواهی از کسی استعانت جوئی بخداوند
خود استعانت بجو بدرستی که قلم تقدیر الهی جاری شده است بآنچه
واقع خواهد شد تا روز قیامت پس اگر جمیع خلق جهد کنند و سعی نمایند
که نفع رسانند بتو بیک چیزی که از برای تو نوشته نشده باشد بر آن قادر
نیستند و اگر جهد کنند که ضرری رسانند بتو بچیزی که خدا بتو نوشته باشد
قدرت بر آن ندارند پس هر عبادتی را که بتوانی بکن از برای خدا با آوری
با رضا و خشنودی از قضاهای خدا و یقین بقضا و قدر یا احوال
آخرت پس بکن و از خلق بپرهیز و هر چه را نتوانی کرد پس صبر کن بکاری
که در صبر کردن بر مکروهات و بلاها خیر و نفع و ثواب بسیار هست و بکاری
که نصرت و یاری حق تعالی با صبر میباشد و فرح و راحت بعد از کرب و الم
می باشد و بدرستی که با هر دشواری و شکیبائی و راحتی در دنیا یا در آخرت
می باشد و حق تعالی همین فقره را در سوره الم نشرح برای تسلی بپیغمبرش
نازل گردانیده است و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلم
ربانی میدانستند که او نوزده بچه مشقتها و شدتها گرفتار خواهد شد
بسبب جور منافقان امتش تعلیم او فرمودند که تا تواند اظهار حق کند
و در هنگامی که عاجز شود صبر کند و او را تسلی فرمودند که صبر بر آن مشقتها
آسان شود بر او و بداند که بعد از آن شدتها راحتهای عظیم هست و بآنچه

فرمودند

فرمودند ابوذر عرض نمود چنانچه در اول کتاب مذکور شد و بدانکه صبر از جمله
فروع رضا بقضاست و موجب فرح و راحت دنیا و عقبا و ثوابهای
بی انتهاست و بهترین صبرها صبر بر مشقت ترک گناهانست که بر نفس
بسیار دشوار و گرانست و بعد از ان صبر بر مشقت کردن طاعاتست و
بعد از ان صبر بر مشقت کردن طاعاتست و بعد از ان صبر بر بلاها و مصیبتها
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صبر از ایمان
بمنزلهٔ سر است از بدن چنانچه بجدائی سر بدن بر طرف میشود
بچان میکردد همچنین بر وقتن صبر ایمان بر طرف و ضایع میشود
و این مضمون در اخادیث بسیار وارد شده است و بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که بهشت محفوفست
بمکاره و صبر بر مکاره پس هر که صبر کند بر مکاره در دنیا داخل بهشت
میشود و جهنم محفوفست بلذتها و شهوتها و خواهشها پس هر که
بنفس بدهد لذتها و خواهشهای او را داخل جهنم میشود و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که چون مومن را داخل قبر میکنند نمازها
از جانب راستش می ایستد و زکوت از جانب چپش و نیکی و احسان
بپدر و مادر و غیر ایشان بر او مشرف میشود بر بالای سرش و صبر در
کناری می ایستد پس چون منکر و نکیر داخل قبرش میشوند که از او
سوال کنند صبر بنماز و زکوة و نیکی میکوید که شما مدد صاحب خود
بکنید و اکر شما عاجز شوید من او را در می یابم و الخ و صیتم او را
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که زمانی خواهد آمد
که در ان زمان ملک و پادشاهی میسر نشود مکر بکشتن و بجبر و تکبر
و توانکری میسر نمی شود مکر بغصب کردن مال مردم و بخل
ورزیدن و محبت و دوستی مردم حاصل نشود مکر ببیرون

رفتن ازدین ومتابعت هواها وخواهشهاء ایشان پس کسی آن زمان از دریا
وصبر کند بر فقر یا انکه قادر باشد بر غنی شدن بغضب وبخل وصبر کند
بر دشمنی مردم نسبت باو بسبب تابع حق بودن وحال انکه قادر باشد بر
کسب محبت ایشان بمتابعت نمودن هواهای ایشان وصبر کند بر مذلت
با انکه قادر باشد بر عزت بمتابعت اهل باطل حق تع ثواب پنجاه صدیق که
تصدیق من کرده باشند باو کرامت فرماید وحضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه فرمود که بدرم در هنگام وفات مرا در بر گرفت وگفت ای فرزند
صبر کن بر حق هر چند که تلخ باشد واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست
که صبر بر سه قسمت صبر بر طاعت وصبر از معصیت وصبر بر مصیبت
پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا انکه بشکیبائی نیکو الم آن مصیبت را از خود
رد کند حق تع برای او سیصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه ما بین
آسمان وزمین باشد وکسی که صبر کند بر مشقت طاعت الهی حق تعا
از برای او ششصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه مانند منتهاء
زمین باشد تا ابتدای عرش وکسی که صبر کند بر ترک معصیت حق تع
برای او نهصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه مانند ما بین
منتهای زمین باشد تا منتهای عرش واز حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که از مومنان ببلائی مبتلا شود وصبر کند حق تع باو
مثل ثواب هزار شهید کرامت فرماید ونیز معتبر از حضرت رسول
صلی الله علیه وآله منقولست که چون حق تع در قیامت جمیع خلایق
را در یک زمین جمع کند منادی از جانب حق تع ندا کند که جمیع خلایق
بشنوند که کجایند اهل صبر پس گروهی از مردم برخیزند پس استقبال
کنند ایشان را گروهی از ملئکه ویا ایشان گویند که بر چه چیز صبر کردید
شما ایشان گویند که ما نفسهاء خود را بر مشقت طاعت الهی صبر میگر
مودیم

وبر مشقت ترک معصیت صبر کردیم پس منادی از جانب حق تع ندا کند که
بندگان من راست میگویند بگذارید ایشان را که بحساب بهشت روند و بدانکه
یقین اعلای درجات ایمانست ویقین را بر چند معنی اطلاق میکنند اول
یقین بقضا و قدر است بحدی که بر آن آثار مترتب شود و مورث انقطاع
بخدا و توکل و تفویض بر رضا و تسلیم کردد و چنانچه از حضرت صادق ع
منقولست که هر چیز را اندازه وحدی هست راوی گفت فدایت شوم که را
حد توکل فرمود که اندازه وحد توکل یقین است وحد یقین آنست که از
غیر حق تع نترسی و در حدیث دیگر فرمود که از صحت یقین آدمی آنست
که راضی نکند مردم را بچیزی که موجب خشم حق تع کردد و ملامت نکند
مردم را بر چیزی که خدا با و نداده است بدرستی که رزق را نمیکشاند حرص
حریص و مرد نمیکند رو نه بر اکراهت کسی که نخواهد و اگر کسی از روزی بکرد
چنانچه از مرك میکریزد هر آینه روزی او را دریابد چنانچه مرك او را دریابد
یابد بعد ازان فرمود که بدرستی که حق تع بعدالت خود روح و راحت
وشادی را در یقین و رضا قرار داده است و اندوه و حزن را در شك و
آنرا کی از قضاهای الهی مقرر فرموده است و فرمود که عمل اندکی که بر آن
مداومت نمایند و با یقین باشد بهتر است از عمل بسیاری که بر غیر حالت
یقین باشد و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که هیچکس
از شما مزهٔ ایمان را نمییابد مکر انکه بداند که آنچه با و میرسد از نعمت و بلا
غیر آن چون مقدر شده است البته از او در نمیکذرد و آنچه از او میکذرد
و آنچه او میکذرد و با و نمیرسد چون مقدر نشده است ممکن نیست که
بسعی او یا دیکران با و برسد و ضرر رساننده خداست و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در زیر
دیوار شکسته خم شده نشسته بود و در میان مردم حکم میفرمودند شخصی

وقع رساننده م

بحضرت گفت این دیوار شکسته است در زیر این منشیند حضرت فرمود که
هر کس را اجلش حفظ میکند پس چون حضرت برخواستند و از زیر دیوار
بیرون آمدند دیوار فرو آمد بعد ازان حضرت صادق علیه السلام فرمودند
که حضرت امیر المومنین ازین باب کارها بسیار میکردند اینست مرتبه
یقین و از سعید بن قیس منقولست که در جنگ گاه نظر کردم دیدم که
شخصی همین دو جامه پوشیده و در میان معرکه است پس اسب را پیش
راندم دیدم که حضرت امیر المومنین است گفتم یا امیر المومنین بجنین
معرکه با اینقدر دشمن یکتن بر اهن آمده فرمود که بلی ای سعید هر هست
البته حق تع چند ملک بر او موکل فرموده است که اعمالش را می نویسند
و دو ملک با او هستند که او را محافظت می نمایند از انکه از کوهی بزیر افتد
و از سایر بلاهای کشنده پس چون قضای الهی نازل شد و اجلش رسید او را
بهر بلائی وامیگذارند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که قنبر
غلام حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه آنحضرت را بسیار دوست
میداشت و از نبی آنحضرت میرفت که مبادا ضرری از دشمنان با آنحضرت
برسد در شب ماهتابی آنحضرت بیرون رفتند نظر بعقب کردند قنبر
را دیدند پرسیدند که چه کار داری گفت آمده ام که از پشت سر شما بیایم که
مبادا آسیبی بشما برسد حضرت فرمود که مرا از اهل آسمان حراست میکنی
یا از اهل زمین گفت که بلکه از اهل زمین میخواهم که ترا حراست نمایم فرمود که
اهل زمین ض[illegible] نمیتوانند رسانید تا مقدر آسمانی نباشد برگردید پس
قنبر برگشت دویم یقین بثواب و عقاب آخرتست بحدی که اثرش بروز
کمال در اعضا و جوارح ظاهر گردد چنانچه از بعضی روایات حاصل شده ظاهر
میشود که در وصف یقین خود گفت که گویا که می بینم که عرش الهی را برپا
کرده اند برای حساب و گویا با اهل بهشت متنعم می بینم و گویا اهل جهنم را

وهگاه که حضرت از خانه بیرون
می آمدند شمشیر برمیداشت

در جهنم می بینم چنانچه سابقا گذشت سیم یقین در جمیع امور است که
که بانها ایمان می باید آورد و ایمان در هر چیز که بحد کمال رسید و اثرش بر اعضا
و جوارح ظاهر گردید و از شوایب خالص شدن را یقین میگویند چنانچه
از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که ایمان افضل است از
اسلام بیک درجه و تقوی افضلست از ایمان بیک درجه و یقین افضل است
از تقوی بیک درجه و هیچ چیز در میان بنی آدم کمتر از یقین قسمت نشده است
و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تفسیر
یقین را از جبرئیل پرسیدند جبرئیل فرمود که یقین آنست که مومن از برای
خدا چنان عبادت کند که گویا او را می بیند پس اگر او خدا را نمی بیند خدا او را
می بیند و آنست که بیقین بداند که آنچه باو میرسد البته از او دور نمیگذرد
و آنچه از او دور میگذرد البته باو نمیرسد و از حضرت امام رضا علیه السلام
سوال نمودند از معنی یقین فرمودند که توکل کردن بر خداست و تسلیم کردن
و منقاد شدن از برای خداست و راضی شدن بقضای خداست و تفویض
کردن امور است بسوی خدا و از یکی از صحابهٔ حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه منقولست که گفت روزی در جنگ صفین حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه تهیه لشکر میفرمودند و بر اسب دیگر حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله سوار بودند و ذوالفقار را خود بر او بخته بودند و نیزهٔ حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را در دست داشتند و معویهٔ ملعون در برابر آنحضرت
بر اسبی سوار بود و اسبش علف میخورد و آهسته بیشه میرفت پس شخصی از
اصحاب آنحضرت عرض نمود که باخبر باشید و خود را محافظت نمائید که
مبادا این ملعون ناگاه ضرری بشما برساند حضرت فرمود که از شقاوت
و کفر این ملعون بعید نیست زیرا که شقی ترین قاسطان و ملعون ترین جماعت
که بر امامان هدایت خروج کرده اند ولیکن اجل کافیست برای حراست

هیچ احدی از خلق نیست مگر انکه با او ملکی چند هستند که او را محافظت مینمایند از
اینکه بجاهی بیفتد یا دیواری بر سر او خراب آید یا بدی باو برسد پس چون وقت اجلش
برسید او را واگذارند یا هر چیز که برای او مقدر شده است از بلاها و همچنین
من وقتی که هنگام اجلم میشود بر انگیخته میشود شقی ترین این امت و
ریشم را از خون سرم خضاب خواهد کرد عهدیست که از حضرت
رسول بمن رسیده است و وعده ایست که دروغ نمی باشد و اینمعنی
اخر چون شاملترین معانیست یقین را بر اینمعنی حمل کردن ظاهر تر است
و اجادیثی که بر معنی اول و دوم دلالت میکنند بر این حمل می توانکرد آماد
بیان یک فرد است از افراد یقین و چون در بیان معنی ایمان مجملی از این
معانی بوضوح پیوسته در این مقام همین اکتفا می نمائیم یا اباذر استعن
بغنی الله فقلت ما هو یا رسول الله قال غداء یوم و عشاء لیلة فمن قنع
بما رزقه الله یا اباذر فهو اغنی الناس ای ابوذر مستغنی شو بغنا و توانگری
که خدا بتو کرامت فرماید و باو بخشد قانع شو و خود را محتاج مردم مکن
تا خدا ترا غنی و بی نیاز کرداند ابوذر گفت که غنای الهی کدام است یا رسول الله
فرمود که جاشت یکروز و شام یکشب یعنی همین که خدا این را بتو ببخشد
خود را غنی بدان و دیگر محتاج خلق مشو و از ایشان سوال مکن تا این را
داری پس هر که قانع شود باو خدا باو روزی کرده است او غنی ترین مردم است
بدانکه غنا و بی نیازی بدون قناعت حاصل نمیشود و غنا بی نیازی نفس است
و بسیار است که کسی بغنای نفس و قناعت مال الغنی است و بر خدا توکل دارد
و طبعش مایل بمال و جمع مال نیست و از مردم مایوس است و بسیار است که
کسی مالک خزانیست و باعتبار حرص عجز و تذلل هر دم بیشتر میکند
و سعی در تحصیل مال بیشتر میکند و در خود خواهش و میل نفسش از هم
کس محتاج تر است بلکه غالب اوقات چنین است چنانچه گذشت که دنیا

از بابت آب شور دریاست که هرچند بیشتر میخورند تشنه‌تر میشوند همچنین
طالب دنیا هرچند بیشتر جمع میکند حرصش بیشتر میشود و بسند معتبر
منقولست که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که هرکه راضی میشود
از دنیا بآنچه او را کافیست پس اندک چیزی از دنیا او را کافیست و کسی که
راضی نمیشود از دنیا بآنچه او را کافیست تمام دنیا او را کافی نیست و از
حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هرکه از خدا بنده‌گی از معاش
راضی شود خدا از او بنده‌گی از عمل راضی میشود و در حدیث دیگر فرمود که هرکه
قانع شود بآنچه خدا روزی او کرده است او از غنی‌ترین مردم است و احادیث
در این باب بسیار است و ما بهمین قناعت مینمائیم و کسی که همین قدر
او را کافی نباشد زیاده از این هم او را کافی نخواهد بود یا اباذر ان الله عزّ وجلّ
یقول انی لست کلام الحکیم اتقبّل ولکن همّه وهواه فیما احبّ وارضی جعلت
صمتَه حمدًا لی ووقارًا وان لم یتکلّم یا اباذر ان الله تبارک وتعالی
لا ینظر الی صوَرکم ولا الی اموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم واعمالکم
یا اباذر التقوی ههنا التقوی ههنا واشار الی صدره ای ابوذر خدای عز
وجل میفرماید من سخن حکیم را قبول نمیکنم که بزبان کلمات حکمت گوید و دلش
از آنها خبر نداشته باشد و بآنها عمل ننماید ولیکن قصد او و خواهش او را
قبول میکنم پس اگر همت و خواهش او در چیزیست که من دوست میدارم
و می‌پسندم من خاموشی او را حمد خود میگردانم بجهت خود قبول میکنم و
وقار او میدانم هرچند سخن نگوید ای ابوذر بدرستی که حق تعالی نظر نمیکند
بصورتهای شما و نه بمالهای شما ولیکن نظر میکند بدلهای شما و
عملهای شما ای ابوذر تقوی در اینجاست و اشاره بسینهٔ خود فرمودند
بدانکه مفاد این کلمات شریفه همانست که سابقا مذکور شد در تحقیق
نیت و غیر آن که اصل در ذکر و شکر و حمد و حکمت و معرفت و تقوی همه

تقوی در اینجاست

آن امریست که در دل آدمی قرار میگیرد و بمحض زبان حکمتی را بیان کردن که
آدمی خود بآن متصف نباشد و دل انسان خبر نداشته باشد ریاست
و از برای خدا نیست و نفعی بحال او و دیگران هیچیک نمیکند و اگر آدمی
بآن کلمات حکمتی که تکلم بآنها مینماید متصف باشد و حالی او شده باشد
سخنش حکمتست و مردم منتفع میشوند خاموشیش حکمتست و افعال
و اطوارش همه واعظ مردمند و جمیع اعضا و جوارحش بزبان حال بحکمت
گویا ایند و از دلش چشمهای حکمت میجوشد و بر زبان و سایر اعضا و جوارح
جاری میشود و فیض آن چشمها بعالمیان میرسد و از دیدنش عالمی
هدایت می یابند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که شما اعیان
مردم باشید براه خدا بغیر زبانهای خود بلکه باعمال خود بکنید از برای خدا
کنید مردم را راغب بخیرات گردانید و همچنین تقوای حقیقی آنست که
از دل ناشی شود و کمال ایمان و تصدیق بزرگواری خدا و امور آخرت و نهایت
درجهٔ خوف و رجا موجب پرهیزکاری او شده باشد از برای خدا در اشکار
و پنهان و اگر خوف تشنیع خلق باعتراض فاسده دنیا باعث ترک معاصی
یا فعل طاعات گردد آن محض شرک و ریاست نه پرهیزکاری و تقوی و خوف تقوی را
بدان نسبت داده است و فرموده است که تعظیم شعایر الهی از تقوی
دلهاست و چون مثل این سخنان مکرر بتفصیل مذکور شده است و بسط این
سخن بسیار بطول می انجامد در این باب سخن را مجمل میگذاریم یا اباذر اربع
لا یصیبهن الا مومن الصمت و هو اول العبادة و التواضع لله سبحانه
و ذکر الله تع علی کل حال و قلة الشیء یعنی قلة المال یا اباذر هم بالحسنة
و ان لم تعملها لکیلا تکتب من الغافلین یا اباذر من ملک ما بین
فخذیه و ما بین لحییه دخل الجنة قلت یا رسول الله انا لنوخذ بما ننطق
به السنتنا قال یا اباذر و هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصا

لستهم انك لا تزال سالما ما سكت فاذا تكلمت كتب لك او عليك يا اباذر
ان الرجل ليتكلم بالكلمة في المجالس ليضحكهم بها فيهوى في جهنم
ما بين السماء والارض يا اباذر ويل للذي يحدث فيكذب ليضحك به
القوم ويل له ويل له يا اباذر من صمت نجا فعليك بالصدق لا
تخرجن من فيك كذبة ابدا قلت يا رسول الله فما الذي توبة الرجل
يكذب متعمدا فقال الاستغفار والصلوات الخمس تغسل ذلك
ای ابوذر چهار خصلتست که نمی یابد کم ایمان چهار خصلت را و متصف بانها
نمی گردد مگر مومن کامل خاموشی و ان اول عبادتهای خداست
وتواضع وشکستگی نزد حق تع یا از برای خدا از دل خلق وذکر و یاد خدا
کردن بر هر حال و کم چیزی یعنی کمی مال و فقر و درویشی ای ابوذر قصد کن
حسنه را و کار خیر را هر چند که از ایعمل نیاوری تا نوشته نشوی از جمله
غافلان ای ابوذر کسی که مالک شود و حفظ نماید آنچه در میان دو ران
اوست یعنی فرجش را از حرام و آنچه در میان دو لحیه اوست یعنی زبانش
از لغو و باطل داخل بهشت میشود ابوذر پرسید که یا رسول الله ایا مراخذ
می نمایند بآنچه گویا میشود بآن زبانهای ما حضرت فرمود که ای ابوذر
مگر مردم را می اندازد بر روی در آتش جهنم چیزی بغیر از دروکردهای زبانهای
ایشان بدرستی که تو بپوستر سلامتی از شر زبان مادام که ساکتی پس چون
سخن گفتی اگر سخن خیر میگوئی از برای تو ثواب نوشته میشود و اگر سخن بد
میگوئی بر تو گناه نوشته میشود ای ابوذر بدرستی که شخصی که در مجلسی
تکلم مینماید بکلمه که اهل آن مجلس را بخنداند پس بسبب آن فرو میرود
در طبقات جهنم بقدر ما بین آسمان و زمین ای ابوذر وای بر کسی که سخن
گوید و دروغ گوید برای انکه جماعتی بخندند وای بر او وای بر او وای بر او
جهنم از برای او ای ابوذر هر که خاموش شد نجات یافت و اگر سخن گوئی

برتو باد براست کوئی واز دهان خود بیرون مکن دروغی را هرگز ابوذر گفت
که یا رسول الله چه چیز است توبه کسی که عمدا دروغ گوید فرمود که استغفار
نمودن و نماز بجا آوردن لوث این گناه را میشویند بدانکه صدق و راست
گوئی از جمله صفات جامعه است که بر اکثر صفات و اعمال حسنه
اشتمال دارد زیرا که صدق در گفتار میباشد و در کردار می باشد راستی
گفتار آنست که با خدا و خلق و هیچ سخنی دروغ نگوید و کردارش مخالف گفتار
نباشد پس یکی از لوازم صدق آنست که هرگز مرتکب هیچ گناهی نشود و ترک
هیچ طاعتی نکند زیرا که مومن دعوی میکند که من بزرگی خدا را میدانم
و یقین به بهشت و دوزخ دارم راستی این سخن مقتضی آنست که هرگز
معصیت نکند زیرا که هر معصیتی منافات با یقین به بزرگواری و یقین
به بهشت و دوزخ دارد و یکی دیگر از لوازم صدق آنست که مستحبی را
ترک نکند و مکروهی را بفعل نیاورد زیرا که کسی نیست که دعوای این نکند
که ما تابع رضای الهی میبشیم و از بدیها گریزانیم و ایضا تصدیق بهشت
و عظمت الهی و اطلاع او بر دقایق امور مقتضی آنست که هیچ آنچه
در خدمت عظیمان مخلوقین از برای رعایت عظمت ایشان و توقع
نفع قلیلی از ایشان مرتکب خلاف آداب و ترک اولی نمیشوند پس
در حضور پادشاه پادشاهان و اعظم عظما باید که مرتکب هیچ ترک
اولائی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل شود و فواید و منافع نامتناهی
بیشتر عاید گردد پس هم ترک اولائی بلکه متوجه غیر جناب مقدس او
شدن منافات با این تصدیق دارد و ایضا آدمی در هر روزی قلاده مرتبه
میگوید نزد خدا که ترا عبادت میکنم و پس استعانت از تو میجویم و پس
اگر یک معصیت بکند که عبادت شیطانست یا در یک امر متوجه
غیر خدا شود و یاری از غیر خدا بجوید در این دعوی کاذب خواهد بود

وهمچنین اظهار ورع نمودن بریا و عبادت را در حضور مردم بشرایط
بجا آوردن و در خلوت روش دیگر بودن و سایر افعالی که اخلاص
در آنها نباشد دروغ فعلیست زیرا که آدمی را باین فعل اظهار حالی که
از برای خود میکند که متصف بآن نیست و اگر کسی از این راه ملاحظه
نماید میداند که جمیع اخلاق افعال حسنه بصدق و راستی برمیگردد
وحق تعالی مدح صادقان بسیار نموده است که خدا با راست گویان است
وهمچنین کذب و دروغ اصل اکثر صفات ذمیمه است و ظاهر بسیاری
از اخبار و بعضی از اضحاک آنست که از گناهان کبیره است و از بسیاری
اخبار ظاهر میشود که دروغ را بجد و بخوش طبعی و هزل گفتن هر دو حرام است
امّا بعضی از افراد صدق هست که بد است و بعضی از افراد کذب هست
که خوبست بلکه واجب میشود کاهی مانند راستی که باعث ضرری
شود بمومنی یا موجب کشتن نفس محترمی شود همچنین راستی را حرام است
گفتن و دروغی که باعث نجات مومنی شود از کشتن یا از حبس یا از ضرری
واجبست گفتن وهمچنین اگر مالی را مومنی بما یا ما نت سپرده است
وظالمی از ما میطلبد ما را واجب است که انکار کنیم بلکه قسم هم میتوانیم
خورد که مالی از آن نزد من نیست و در چنین جاها اگر توریه توان کرد لازم است
باینکه قصد کند که مالی که مرا بتو می باید داد نزد من نیست و مانند این و همچنین
نزد عشاری یا ظالمی یا حاکمی که باقرار او مواخذه کنند و مالی از او فوت شود
جایز است دروغ گفتن و در اصلاح میان دو مومن هم دروغ گفتن جایز است
شاید بهر یک نقل کنیم که دیگری حرف خبر شما میکند و تعریف شما میکرد
وهر چند او مذمت کرده باشد و دشنام داده باشد و همچنین بخواهر دروغ
کرده اند در خلف وعده کردن با زنان که توقعات از این کس زیاده کنند هر چند
اطلاق دروغ بر اینمعنی مجاز است و در ضمن احادیث بعضی از این نقائص

ظاهر خواهد شد بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
زبانش راست گوست عملش پاکیزه و مقبولست و در حدیث دیگر فرمود که
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه صاحب امر نهی به شدت در حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بر استی سخن و ادا کردن امانت و در حدیث دیگر
فرمود که اول کسی که راست گو را تصدیق می نماید خداست و بعد از ان
خودش که میداند که راست میگوید و از حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه منقولست که زینت سخن راست گوییست و در حدیث دیگر فرمود که
راست بگویید که خدا با راست گویانست و از دروغ اجتناب نمایید که دروغ
از ایمان دور است بدرستی که راست گو بر لب وادی نجات و کرامت است و
دروغ گو بر کنار خواری و هلاکست و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله
علیهما منقولست که بفرزندان خود میفرمود که بپرهیزید از دروغ در امر
کوچک و بزرگ خواه بجد گویید و خواه بهزل و خوش طبعی بدرستی که کسی که
دروغ کوچک میگوید بر دروغ بزرگ جرات بهم میرساند تا بر خداوند
بزرگ وارد جرات کرده است که مخالفت او نموده است مگر نمیدانید که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بپوستر بنده راست میگوید
تا خدا او را صدیق مینویسد و بنده بپوستر دروغ میگوید تا خدا او را
کذاب می نویسد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقولست که حق تع برای بدیها قفلها کرده است و در دروغ بدتر است از
شراب و در رشد دیگر فرمود که دروغ باعث خرابی ایمانست و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که دروغ بر خدا و رسول از کناهان کبیره است
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که اول کسی که دروغ گو را
تکذیب مینماید خداست دیگر دو ملکی که بر او موکلند و با او می باشند
دیگر خود میداند که دروغ میگوید و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین

صلوات الله علیه

صلوات الله علیه منقولست که هیچ بنده مزهٔ ایمان نیابد تا ترک ننماید دروغ را جد و هزلش را و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام فرمود که هر که دروغ بسیار میگوید بها و حسنش برطرف میشود و در حدیث دیگر فرمود که حق تع دروغ گویان را بفراموشی مبتلا کرده است که زود رسوا شوند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سخن بر سر قسمت راست و دروغ و اصلاح میان مردم راوی عرض کرد که کدامست اصلاح میان مردم فرمود که آنست که شخصی شنیده است که شخصی بدی در حق او گفته است و از او آزرده شده است تو میگوئی که من از او شنیده ام که او ترا بنیکی یاد میکرد بخلاف آنچه از او شنیدهٔ و در حدیث دیگر فرمود که خدا دوست میدارد دروغ را در اصلاح و در حدیث دیگر فرمود که دروغی را از صاحبش سوال خواهند کرد در روز قیامت مگر دروغی که در یکی از سه چیز باشد کسی که در جنگ گاه خواهد که با دشمنان مکری کند که بر ایشان غالب شود چون از برای مصلحت و نیست بر او گناهی نیست یا کسی که در میان دو کس خواهد اصلاح کند بهر یک چیزی میگوید که نزاع از میان ایشان برطرف شود و کسی که وعدهٔ با اهل خود میکند و مصلحت نمیداند و نمیخواهد که بآن وفا کند و در حدیث دیگر فرمود که هر که اصلاح کند هر چه گوید دروغ گو نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سه محلست که دروغ گفتن در آنها حسن و نیکوست مکری که در جنگ کند یا وعدهٔ که با زن کند یا اصلاحی که در میان مردم کند و سه محلست که راست گفتن در آنها قبیح است سخن چینی کردن که باعث دشمنی مردم شود و کسی را از حوالی اهلش بچیزی خبر دادن که باعث آزردگی او شود و تکذیب کردن شخصی را که چیزی نقل کند و دروغ باشد و احادیث در باب صمت بیشتر مذکور شد و تهدیدی که در باب خندانیدن مردم

واقع شده است ممکنست که محمول باشد بر صورتی که دروغی گوید یا
مسلمانی کند و باید دانست که از جملهٔ چیزهائی که مذموم است بلکه
دغدغهٔ حرمت در آن میشود نقل دروغ است مانند قصهٔ حمزه
و سایر قصهای دروغ چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که بدترین روایتها روایت دروغ است بلکه قصهای راستی که لغو
باطل باشد مانند شاه نامه و غیر آن از قصهای مجوس و کفار بعضی
از علما گفته اند که حرامست چنانچه در بعضی از کتب معتبرهٔ امامیه
مسطور و مرویست از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که بحضرت نقل
نمود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که ذکر علی بن
ابیطالب عبادتست و من علامات المنافق ان یتنفر من ذکره و یختار استماع
القصص الکاذبة و اساطیر المجوس علی استماع فضائله ثم قرأ علیه السلام
و اذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالاخرة و اذا
ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون فسئل صلوات الله علیه عن تفسیرها
قال اما تدرون ان رسول الله علیه السلام کان یقول اذا ذکر واعلی بن ابیطالب
فی مجالسکم فان ذکره ذکری ذکر الله فالذین اشمأزت قلوبهم عن ذکره
و استبشروا عن ذکر غیره اولئک الذین لا یؤمنون بالاخرة ولهم عذاب
مهین یعنی یاد کردن علی بن ابیطالب عبادتست و از علامات منافقست
که میرمد و تنفر مینماید از یاد کردن او و اختیار میکند شنیدن قصهای
دروغ و افسونهای مجوس را بر شنیدن فضایل آنحضرت بعد ازان
امام علیه السلام خواندند این آیه را که اذا ذکر الله وحده تا آخر
پس پرسیدند از آنحضرت صلوات الله علیه از تفسیر این آیه فرمود که
آیا نمیدانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود که یا علی بن ابیطالب را
در مجلسهای خود پس بدرستی که یاد کردن علی بن ابیطالب یاد کردن

منست

منست ویاد کردن من یاد کردن خداست پس انکسانی که میرهد وکرفته میشود
ودلهای ایشان از یاد کردن علی بن ابی طالب وشادمان میشوند از یاد کردن
غیر او ایشان انانند که ایمان ندارند باخرت ومر ایشان عذابی راست خوار
کننده وابن بابویه در کتاب اعتقادات آورده است که سُئِلَ عَنِ الْقِصَاصِ
لِمَحَلِّ الْاِسْتِمَاعِ لَهُمْ فَقَالَ لَا وَقَالَ مَنْ اَصْغَى اِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَاِنْ
كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللّٰهِ فَقَدْ عَبَدَ اللّٰهَ وَاِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنْ اِبْلِيسَ فَقَدْ
عَبَدَ اِبْلِيسَ یعنی پرسیدند از حضرت صادق ع از قصر خوانان که آیا
کوش دادن بایشان حلالست انحضرت فرمود که نه حلال نیست فرمود که
هر کس که کوش بدارد بناطقی پس بتحقیق که او را پرستیده پس اکر از خدا سخن
کوید یعنی راست وحق کوید آن کوش کننده خدا را پرستیده واکر از ابلیس
سخن کوید یعنی سخنان دروغ وباطل کوید پس آن کوش کننده ابلیس را پرستید
وکلینی همین مضمون را از امام محمد باقر ع روایت کرده است یا اباذر
اِیَّاكَ وَالْغِيبَةَ فَاِنَّ الْغِيبَةَ اَشَدُّ مِنَ الزِّنَا قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ لِمَ ذَاكَ بِاَبِي
اَنْتَ وَاُمِّي قَالَ لِاَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي فَيَتُوبُ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَالْغِيبَةُ لَا تُغْفَرُ
صَاحِبُهَا يَا اَبَا ذَرٍّ سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ وَاَكْلُ لَحْمِهِ مِنْ مَعَاصِي
اللّٰهِ وَحُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَمَا الْغِيبَةُ قَالَ ذِكْرُكَ
اَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ فَاِنْ كَانَ فِيهِ ذَاكَ الَّذِي يُذْكَرُ بِهِ قَالَ
اِعْلَمْ اَنَّكَ اِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا هُوَ فِيهِ فَقَدِ اغْتَبْتَهُ وَاِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ
بُهِتَّ يَا اَبَا ذَرٍّ مَنْ ذَبَّ عَنْ اَخِيهِ الْمُسْلِمِ الْغِيبَةَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللّٰهِ عَزَّ
وَجَلَّ اَنْ يَعْتِقَهُ مِنَ النَّارِ يَا اَبَا ذَرٍّ مَنِ اغْتِيبَ عِنْدَهُ اَخُوهُ الْمُسْلِمُ وَهُوَ
يَسْتَطِيعُ نَصْرَهُ فَنَصَرَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَاِنْ خَذَلَهُ وَهُوَ
يَسْتَطِيعُ نَصْرَهُ خَذَلَهُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ توضیح ایمطالب در ضمن
چند فصل بعمل میاید فصل اول — در بیان مذمت غیبت وحرمت آنست

بدانکه در حرمت غیبت مسلمانان در میان علما خلافی نیست و اخبار و احادیث
متواتره بر حرمت آن دلالت دارد و ظاهر بعضی از احادیث آنست که از جمله گناهان
کبیره است و جمعی از علما نیز کبیره میدانند و ظاهر این حدیث شریف که
حضرت فرمود که زنا بدتر است دلالت میکند بر انکه از اکبر کبایر است و
از جمیع گناهان شیوعش بیشتر است زیرا که صفات ذمیمه که باعث
غیبت می باشد از حسد و کینه و عداوت در اکثر خلق بر وجه کمال میباشد
و خصوصیتی به پیر و جوان و عالم و جاهل و وضیع و شریف ندارد بوجه
ظاهر است که هر کس را دشمنی و هم چشمی و هم کاری می باشد و مانعی که در گناهان
دیگر می باشد در اینجا نیست زیرا که مانع اکثر ناس در عدم ارتکاب گناهان
یا قباحت عرفیست یا عدم قدرت و در این گناه قباحت بالکلیه برطرف
شده است بلکه یکجور از اجزای استعداد درین رذائل اینست که
کسی خوش نقل و شیرین زبان و جریء و نترس باشد و غیبت را بوجه
کمال تواند کرد و ابلیس شیطان لباسها برای تجویز این عمل سیاه کرده است
که اهل علم و صلاح در آن لباسها پخته و ناصحانه و مشفقانه غیبت
میکنند از روی نهایت محبت دین داری و خدا ترسی و عدم قدرت
نیز درین گناه نیست زیرا که احتیاج بزری و پولی و معینی و آلتی ندارد
و سخن گفتن در نهایت آسانی نیست و باین سبب هاشیوعش از جمیع
گناهان بیشتر است با انکه تهدید و تحذیر در این گناه زیاده از گناهان
دیگر وارد شده است چنانچه حق تع فرموده است که یا ایها الذین امنوا
اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم
بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا
الله ان الله توّاب رحیم ای گروه مومنان اجتناب نمائید و ترک کنید
بسیاری از گمانها را بدرستی که بعضی از گمانها گناهست و تجسس و تفحص

عیبهاء مردم مکنید وغیبت مکنید بعضی از شما بعضی را یعنی یکدیگر را غیبت مکنید
وبدی یاد مکنید وایا دوست میدارد احدی از شما که گوشت مردهٔ برادر
مومن خود را بخورد پس بتحقیق از خوردن گوشت مردهٔ برادر خود کراهیت
دارید پس از غیبت نیز کراهیت داشته باشید که در آن مرتبه است وبترسید
وبپرهیزید از عقوبات الهی بدرستی که حق تع بسیار قبول کننده توبها است و
بسیار مهربانست ببندگان وبسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که بگوید در شان مومنی چیزی را که چشمهایش دیده باشد
وگوشهایش شنیده باشد پس او داخلست در این جماعت که حق تع در مذمت
ایشان فرموده است که اِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ اَنْ تَشِیعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِینَ اٰمَنُوا
لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ یعنی آنان که دوست میدارند که فاش شود خصلتهای
بد وعیبها در شان جماعتی که ایمان آورده اند مر ایشان راست عذابی دردناک
ودر حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که غیبت
دین مسلمان را تندتر وزودتر فاسد میگرداند از خوره که در اندرون آدمی
بهم رسد وفرمود که نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادتست مادام
که غیبت مسلمانی نکند وبسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که روایتی بر مومنی کند روایتی که خواهد در آن تقلل
عیب او را ظاهر گرداند ومروتش را درهم شکند که از دیدهای مردم
او را بیندازد خدا او را از ولایت خود بیرون کند وبولایت شیطان
داخل کند پس شیطان او را قبول نکند یعنی خدا او را در حمایت ندارد و
یاری نکند واو را بشیطان واگذارد ودر روایت دیگر منقولست که از
آنحضرت پرسیدند از تفسیر این حدیث که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله فرمود که عورت مومن بر مومن حرامست فرمود که مردان نیست
که عورت ظاهرش را ببیند بلکه مراد آنست که سرش را فاش کند عیبش را

تفحص کنی و نقل کنی و او را رسوا کنی و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که هر که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد ننشیند
در مجلسی که در آن مجلس امامی را دشنام دهند یا مسلمانی را غیبت کنند و در حدیث
دیگر فرمود که هر که مسلمانی را غیبت کند روزه اش باطل میشود و وضوش
میشکند و در قیامت از او گندی ظاهر خواهد شد بدتر از گند مردار که
اهل محشر همه از گند او متاذی شوند و اگر پیش از توبه بمیرد مرده خواهد
بود بر حالتی که حلال داند چیزی را که خدا حرام کرده است و فرمود که هر که تطول
و احسان کند بر برادر مومنش در غیبتی که بشنود که در مجلسی که او را مذمت میکنند
باینکه مانع شود و رد آن غیبت کند حق تعالی از او هزار نوع از بدی را در دنیا
و آخرت دفع کند و اگر رد نکند و حال انکه قادر بر رد باشد مثل گناه
آن غیبت کننده بر او لازم شود هفتاد مرتبه بدانکه باطل شدن روزه
و وضو را حمل بر این کرده اند که کمال روزه و وضو نیش زایل میشود نه اینکه
باید قضا یا اعاده کردن و بسند صحیح دیگر از حضرت منقول است که
سزاوارترین مردم بگناه کار بودن سفیه بیخردی است که غیبت مسلمانان
کند و ذلیلترین مردم کسیست که مردم را خوار کند و بسند معتبر منقول است
که شخصی بحضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما گفت که فلان شخص شما را
نسبت میدهد باینکه گمراهید و صاحب بدعتید حضرت فرمود که
حق همنشینی این شخص را رعایت نکردی که سخن او را بما نقل کردی و حق
ما را رعایت نکردی که از برادر ما چیزی بما نقل کردی و حق ما را رعایت
نکردی که از برادر ما چیزی بما نقل کردی که ما نمیدانستیم بدرستی که مومن
همه را در خواهد یافت و در روز بعث همه در یکجا حاضر خواهیم شد
و وعده گاه همه قیامتست و خدا در میان همه حکم خواهد کرد و نیز
گفته اند که احتراز کن از غیبت کردن آن ناخوش سگان جهنم است و بدانکه کسی که

ذکر صبور

ذکر عیوب مردم بسیار میکند این بسیار گفتن گواهی میدهد که در او عیب بسیار هست

و بسند معتبر منقولست از علقمه که عرض کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که یابن رسول الله یفرمائی که کیست که گواهیش را قبول نمیتوانکرد حضرت فرمودند که ای علقمه هر که بر فطرت اسلام باشد گواهیش جایز و مقبولست گفتم که قبول نمیتوان کرد شهادت کسی را که گناهان کند فرمود که ای علقمه اگر شهادت اینها را نتوان کرد پس قبول نمیتوان کرد مگر شهادت پیغمبران و اوصیای ایشان را زیرا که ایشان معصومند و پس نه سایر خلق پس هر که را بچشم خود نبینی که گناهی میکند و دو گواه بر او شهادت ندهند که گناهی کرده است او از اهل عدالت و ستر است و گواهیش مقبولست هر چند در واقع گناهکار باشد و هر که او را غیبت کند بر گناهی مخفی او از ولایت خدا بیرونست و در ولایت شیطان داخلست بتحقیق که پدرم روایت نمود از پدرانش که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که غیبت مومنی کند بخصلتی که در او باشد خدا در میان ایشان در بهشت هرگز جمع نکند و هر که غیبت کند مومنی را بخصلتی که در او نباشد عصمت ایمانی از میان ایشان منقطع گردد و آنکه غیبت کرده است در آتش باشد همیشه و بد جایگاهیست جایگاه او و بسند دیگر منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بنوف بکالی فرمود که اجتناب کن که از غیبت کردن خورش سگان جهنم است بعد ازان فرمود که ای نوف دروغ میگوید کسی که گمان میکند که او از حلال روزی داده شده است و گوشت مردم را بغیبت میخورد و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که غیبت مردم میکنی تا غیبت میکنند و از برای برادر مومن خود گوی مکن که خود آن گوی می افتی و هر کار که میکنی با مردم جزای خود را می یابی و در حدیث دیگر منقولست که از صفات منافقان

وکیست که گواهیش را قبول نمی توان کرد

انست که اگر مخالفت ایشان میکنی ترا غیبت میکنند و بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که روزه دارد در عبادت خداست مادام
که غیبت مسلمانی نکند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که
کسی که برادر مومنش را در پس او مدح کند و در پشت سرش غیبت او کند
عصمت ایمانی از میان ایشان برطرف میشود و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که غیبت کند برادر مومن خود را بی انکه عداوتی
در میان ایشان باشد پس شیطان در نطفهٔ او شریک شده بوده است
و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که زینهار
که اجتناب نمائید از غیبت مسلمان بدرستی که مسلمان غیبت برادر مومن
خود نمیکند و حال انکه خدا در قرآن او را نهی فرموده است و فرموده که هر که
بگوید از برای مومنی سخنی که خواهد که مروت و قدر او را در هم شکند
خدا او را حبس کند در طینت خبال یعنی در جائی که چرک و ریم فرجهای زنا
کاران در انجا جمع میشود تا از عهدهٔ آن سخن بیرون آید و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که حوتع دشمن میدارد خانه پر کوشت را
و کوشت فربه را بعضی از اصحاب عرض کردند که یابن رسول الله ما دوست
میداریم کوشت را و خانهای ما از کوشت خالی نمی باشد حضرت فرمود
آن مراد نیست که فهمیدید مراد از خانه پر کوشت خانه ایست که در انخانه
کوشتهای مردم را بغیبت میخورند و کوشت فربه صاحب تجبر و متکبریست
که در راه رفتن خیلا و تکبر کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که بپرهیزید از گمان بد بمردم بردن بدرستی که گمان بد
بدترین دروغهاست و برادران باشید در راه خدا چنانچه خدا شما را
بان امر فرموده است و بلقبهای بد یکدیگر را یاد مکنید و تجسس و تفحص
عیبهای مردم مکنید و فحش یکدیگر را مکوئید و غیبت یکدیگر مکنید

مسلمان صح

و نزاعه مکنید و دشمنی مکنید و حسد یکدیگر را مبرید بدرستی که حسد ایمان را
میخورد چنانچه آتش هیزم خشک را میخورد و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که یاد کنید برادر مومن خود را در هنگامی که از شما غایب
باشد باحسن وجوهی که میخواهید که او شما را بان وجه یاد کند در وقتی
که شما از او غایب باشید و در حدیث دیگر فرمود که هیچ ورعی نافع تر نیست
از اجتناب کردن از محارم الهی و خود را باز داشتن از آزار مسلمانان و غیبت
ایشان و در حدیث دیگر منقولست که حق تع وحی فرمود بحضرت موسی
بن عمران علی نبینا و علیه السلام که صاحب غیبت اگر توبه کند آخر کسی خواهد
بود که داخل بهشت شود و اگر توبه نکند اول کسی خواهد بود که داخل جهنم
شود و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
چهار کس را میرسانند باهل جهنم باز اری که خود دارند و از حمیم جهنم
بخوردایشان میدهند و واویلاه و واثبورا فریاد میکنند و اهل جهنم بعضی
ببعضی میگویند که چرا این چهار طایفه ما را آزاری که خود داریم یکی از ایشان
شخصیست که در تابوتی از آتش آویخته است و یکی شخصیست که امعایش
از اندرونش میکشند و یکی شخصیست که چرک و خون از دهانش جاریست
و یکی شخصی است که گوشت خود را میخورد پس از حال صاحب تابوت
می پرسند که این بدبخت چرا اینقدر آزار ش بما میرساند میگویند که او
مرده بود و مالهای مردم در گردنش بود و چیزی هم از او نمانده بود که حق
مردم را ادا کنند بعد ازان می پرسند از حال کسی که امعایش را میکشند
میگویند که بر وا نمیکرد از بول بهر جای بدنش که میرسید پس می پرسند
از حال کسی که از دهانش چرک و خون جاریست میگویند که او نظر میکرد
و هر سخن بدی که از مردم می شنید نقل میکرد و بایشان نسبت میداد
بعد ازان می پرسند از حال کسی که گوشت خود را می خورد که این بدبخت

از او میرسانند با این ۳

چرا ازارش بما میرسد باازاری که ما خورداریم میگویند که این کوشت مردم را
بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و احادیث در این باب بسیار است ما
بنقل احادیثی که سندش معتبر بود اکتفا نمودیم فصل دویم در بیان معنی
غیبت است و بعضی بنزدیک بهمین عبارت تعریف کرده اند که در اینجا
واقع شده است که یاد کردن مومنست در حال غیبت او بنحوی که اگر
او بشنود خوشش نیاید و آزرده شود و اکثر تعریف غیبت چنین کرده اند
که تنبیه کردنست در حال غیبت انسان معین یا انکه در حکم معین
باشد بر امری که اگر واقف باشد کراهت داشته باشد که آن امر را باو نسبت دهند و آن
امر در او باشد و آن امر را بحسب عرف نقص و عیب شمارند خواه این
تنبیه بگفتن باشد و خواه باشاره کردن باشد و خواه بکنایه باشد
و خواه بتصریح و خواه بنوشتن و قید کردیم بانسان معین از برای انکه
اگر معین نباشد غیبت نیست مثل انکه گوید یکی از اهل این شهر چنین
عیبی دارد این حرام نیست مگر انکه بنحوی گوید که بقرینه سامع بیابد که آن
غیبتست هر چند نام نبرد و در حکم معین آنست که گوید که زید و عمرو
یکی از ایشان فلان عیب را دارد و بعضی این قسم سخن را غیبت آن هر دو
شخص میدانند زیرا که هر یک را در معرض این احتمال در آوردن نقص
شان اوست و اگر بشنود آزرده میشود و اینکه گفتیم که آن امر در او باشد
برای اینست که بهتان بدو رود زیرا که مشهور اینست که غیبت و بهتان
غیر یکدیگرند هر چند بهتان بدتر است و غیبت آنست که بر یان عیبی کند
که در او باشد و بهتان آنست که عیب از برای او اثبات کنند که در او نباشد
چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از جمله
غیبت انست که در شان برادر خود بگوئی چیزی که خدا بر او پوشیده است
و از جمله بهتان آنست که در حق برادر مومن چیزی بگوئی که در او نباشد

وگاه هست که غیبت را بر معنی اطلاق میکنند که شامل بهتان نیز هست چنانچه
بسند معتبر از داود بن سرحان منقولست که حضرت صادق علیه السلام پرسید مرا
از غیبت فرمود که آنست که برادر مومن بدی را نسبت دهی که او نکرده باشد
یا انکه بدی را از او فاش کنی که خدا بر او پوشانیده باشد و بگواه ثابت نشده
باشد نزد حاکم شرع که حدی بر او لازم شود و قید کردیم که آن امر بحسب
عرف باشد عیب برای انکه اگر ما کمالی از برای کسی اثبات کنیم و او بدش آید
غیبت نیست مثل انکه میگوئیم که فلان شخص نماز شب میکند و او
بدش می آید امّا الرعیب باشد هر قسم عیبی که باشد که ذکرش باعث ازدیاد
او شود غیبت است خواه در خلقت بدنش و خواه در اخلاقش و خواه
در اعمالش و خواه در نسبش مثل انکه گویند که دائی زاده است یا جولاه
زاده است مگر عیوب ظاهره که بعد ازین بیان خواهد شد و از تعریف
ظاهر شد که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست پس اگر بکنایه گویند هم
غیبت است مثل انکه حرف کسی مذکور شود بگوید الحمد لله که ما بمحبت
ریاست مبتلا نیستیم و غرضش کنایه باشخص باشد که ان مبتلاست یا انکه
گوید که خدا ما او را از محبت دنیا نجات دهد و غرضش اثبات این عیب باشد
برای او و خود را برای او دفع مظنهٔ شریک کند و امثال این سخنان از تلبیسهائی
که در باب غیبت شایع گردیده است که در ضمن وحمد و ثنای الهی و
اظهار شکستگی و فروتنی خود و ناصح مردم بودن بروجه اتم و اکمل عیوب
مردم را فاش میکنند و همچنین ظاهر شد که مخصوص گفتن نیست بلکه اگر مدت
شخصی را بدیگری بنویسند داخلست در غیبت کسی را باشارهٔ چشم
یا ابرو یا دست اظهار کنند یا در حرف یا در راه رفتن یا غیر آن از اشارات
و حرکات اظهار نقص شخصی کنند و تقلید او نمایند غیبت است

همچنین اگر عیب

فصل سیوم در بیان قدری چند از غیبت که علماء استثنا کرده اند

وآن ده قسمست اول تظلم مظلومست که بر کسی ظالمی ظلمی کرده باشد و او نزد
شخصی آید و اظهار ظلم آن ظالم کند این شخص رفع آن ظلم از او بکند و این
قسم را علما تجویز کرده اند که تظلم کردن مظلوم و شنیدن آن شخص هر دو
جایز است امّا در صورتی که آن شخص قادر بر رفع آن ظلم باشد و غرضش
از شنیدن رفع ظلم باشد و عرض قایل نیز همین باشد و نزد همان شخص که
توقع این نفع از او دارد بگوید و نزد دیگران نگوید دوم نهی از منکر است
که شخصی بدی از کسی میداند و میخواهد که باین گفتن و نقل کردن
شاید او ترک نماید و این مشروطست بشرایط نهی از منکر که بداند که
فعل آن شخص بد است و منکر است و تجویز تاثیر بکند و خوف ضرر نداشته
باشد و بکمتر از این داند که او برطرف نمیکند پس اگر نداند که آن کاری که
او میکند بد است باینکه مثلا مسئله خلافی باشد و احتمال دهد که او
برای مجتهدی عمل کند که آن فعل را حلال داند مذمت او بر این فعل را ترک
نمی باید گفت و همچنین اگر خوف ضرری ببدن او یا مال او یا غرض او
یا احدی از مومنین و مومنات داشته باشد جایز نیست گفتن و همچنین
اگر ممکن باشد که در خلوت او را نصیحت کند و داند که با او نصیحت او برطرف
میکند جایز نیست که او را در مجالس رسوا کند و با تحقیق شرایط باید که
سعی کند که غرض او رضای الهی و ترک معصیت خدا باشد و عداوتها
و کینها و حسدها باعث نباشد که نهی از منکر را وسیله تدارک کینه خود
کرده باشد و غرض باطل خود را در نظر مردم چنین صورت دهد
مهم آنست که بعنوان فتوی خواهد که از عالمی مسئله بپرسد و در ان ضمن
مذمت کسی مذکور شود مثل انکه می پرسد که پدر من مال مرا برداشته است
آیا من میتوانم با او دعوی کنم و در این فرد هم تا ممکن باشد که بنحوی سوال
کند که نفهمد که پدر خودش مراد است یا اینکه گوید که اگر پدری با فرزند

چنین معامله غوده باشد چون است می باید چنین کند و اگر باین نحو بیان
نتوان کرد می باید سعی کند که بغیران عالم دیگری نشنود حمار مرنصیحت
مستنیر است مثل انکه شخصی باکسی مشوره میکند که مال خود را بفلان شخص
قرض بدهم یا بمضاربه بدهم یا نه یا از خر خود را میخواهم با و بتجویز نمایم
دراین واجبست که انچه خیر او داند بگوید که متکی او ترک می نماید بهمین
اکتفا نماید و اگر او راضی نشود مکرر بتفصیل همان عیبی که درهمان معامله دخیلست
بگوید و زیاده ازان نگوید و اگر ازاو سوال نماید و باعتبار اخوت و خیرخواهی
او را منع کند از معامله با آن شخص از برای خدا خوبست و در صورتی که ضرر
عظیم باو میرسد از معامله آن شخص بنحو سایر بدعت از باب بدعاست که
ضرر بدین مردم رسانند و مردم را فریب دهند و گمراه کنند بیان بدعت
ایشان کردن واجبست و مردم را منع از متابعت ایشان کردن لازم است
خصوصا بر علما چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه به بینید اهل
ریب و بدعتها را بعد از من پس اظهار کنید بیزاری از ایشان و ایشان را
دشنام بسیار بدهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگوئید
بلکه اگر ضرر و رشوری بهتان هم نسبت بایشان بگوئید تا طمع نکنند در
فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان حذر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد
نگیرند تا حق تعالی از برای شما نسبت این دفع بدعت حسنات بسیار بنویسد
و بلند کند درجات شما را در آخرت و در حدیث صحیح دیگر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که مصاحبت مکنید با اهل بدعت و با ایشان همنشینی
مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود چنانچه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که آدمی بر دین دوست خود است و احادیث
دراین باب بسیار است و بعضی دیگر باب بدعت گذشت و ضرر هیچ

ترویج
واکوه انذکه بجهل بگوید

طائفه نسبت بایمان واهل ایمان مثل ضرر ارباب بدعت نیست زیرا که کفار بجهت
چون کفر ایشان ظاهر است مردم از ایشان احتراز مینمایند اما ارباب بدعت
چون در لباس مسلمانانند وتبضیع وریا خود را از اهل خیر مینمایند ومردم
فریب ایشان را میخورند پس بر علما وغیر ایشان واجبست که اظهار بطلان
ایشان بکنند ودر خرابی بنیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت بمتابعت
ایشان گمراه نشوند ششم بیان خطای اجتهاد مجتهد دین است بی مجتهدی
اختیار کرده باشد ومجتهد دیگر رای او را خطا داند جایز است که بیان
خطای او بکند ونگاید بر بطلان رای او وبگوید چنانچه همیشه علمای
سلف رضوان الله علیهم بیان خطای معاصرین وعلمای گذشته میکرده اند
واین باعث نقص هیچیک از ایشان نیست وهریک بسعی جمیل خود که
در احیای دین کرده اند وماجورند اما می باید که بقدر ضرورت از بیان
خطای در آن مسئله اکتفا نمایند ومبالغه در تشنیع ومذمت نکنند
وغرض محض بیان حق ورضای الهی باشد وحقد وحسد واغراض باطله
دیگر باعث نباشد ودر اینجا شیطان راهها وحیلها بسیار است هفتم
بیان جرح راویان احادیث است چنانچه علمای عما در کتابهای رجال
مذمت بعضی از راویان نموده اند بر حفظ سنت وشریعت وتمیز میان
صحیح وغیر صحیح ومعتبر وغیر معتبر از احادیث چون غرض دینی متعلق است
باین امر لهذا تجایز دانسته اند هشتم انکه شخصی بوصفی مشهور باشد
که آن صفت در ظاهر شد وبرای تمیز ومعرفت او را بآن وصف ذکر
کنند مثل فلان اعرج یا اعمی یا اشل یا اعور وبعضی مطلقا تجویز کرده اند ذکر
این عیوب ظاهره را وبعضی گفته اند که در هیچ صورتی جایز است که تمیز
انشخص منحصر در ذکر آن وصف باشد واحتیاط در آنست که تا ممکن
باشد بعبارتی نگویند که اگر او بشنود آزرده شود وموجب نقص او باشد

عرفا مثل اینکه بگویند فلان کوره زیرا که بجای این عبارت عبارت دیگر میتوان
گفت که مستلزم تحقیر او نباشد و استحسان این فرد مجملا بعضی از اخبار
معتبره دلالت دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله
علیه منقولست که غیبت آنست که در حق برادر خود چیزی بگوئی که
خدا بر او پوشیده است اما اگر امری کند او ظاهر باشد مانند حدت و
غضب و مبادرت در امور پس آن غیبت نیست و بهتان آنست
که چیزی بگوئی که در او نیست نهم غیبت جماعتیست که گناهان را علانیه
مرتکب باشند و تظاهر بانها نمایند مانند ارباب مناصب چون که مناسب
ایشان فسق و علانیه مرتکب انها هستند پس اگر همان گناه را علانیه
میکنند و هم همه میدانند و ایشان بروای هم از گفتن انها ندارند بگویند
البته غیبت نیست مثل اینکه بگویند که فلان شخص حاکم فلان شهر است
اگر آن شخص بشنود او را خوش می آید و در غیبت ما خوداست که اگر او کراهت
داشته باشد و اگر گناهی را بعلانیه کند و از ذکرش آزرده شود مثل اینکه کسی
در میان مجامع گناهی را میکند و اخفا نمیکند اما اگر آن گناه را ذکر کنند آزرده
میشود این نیز مشهور آنست که غیبت نیست اما اگر او را مذمت کنند بعیبهای
دیگرش که مخفی باشد بیان کنند یا انکه متجاهر بعضی از گناهان باشد خلاف
ودور نیست که مذمتش بر آن گناهی که علانیه میکند توان کرد هر چند بیش
نهی از منکر متحقق نباشد اما گناهان مخفیه را ذکر نکردن اولی و احوط است
و بر استثناء این فرد مجملا احادیث بسیار وارد است چنانچه بسند معتبر
از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که هر که در غیبت
کسی او را بچیزی یاد کند که در او باشد و مردم دانند گناه او را غیبت نکرده است
و اگر بچیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت کرده است و اگر او را بچیزی یاد
کند که در او نباشد بر او بهتان زده است و بسند معتبر از حضرت صادق

منقولست

صاحب بدعتی که داعی بسوی بدعت خود باشد و فاسقی که علانیه

علیه السلام که هرگاه فاسق مجاهره بفسق کند و علانیه گناه کند او را حرمت
نیست و غیبت او حرام نیست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست که سه کسند که ایشان را حرمتی نیست فسق
کند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حرمت
فاسق از همه کس کمتر است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که هرکه با مردم معامله کند و ظلم بر ایشان نکند
و با ایشان سخن گوید و دروغ نگوید و با ایشان وعده کند و خلف وعده
نکند پس او مروتش کامل گردیده و عدالتش ظاهر شده و برادریش واجب
گردیده و غیبتش حرام گردیده است و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام مثل این مضمون منقولست و یک فرد دیگر تر دیک باین فرد علماء
استثنا کرده اند و هرگاه دو کس بر عیب شخصی مطلع شده باشند و از
یکدیگر تکرار کنند بدون انکه ثالثی مطلع شود اگر گفته اند که غیبت
نیست و بعضی این را جایز نداشته اند و احتیاط در ترکست دهم انکه
جمعی مطلع شوند بر گناهی که موجب حد و تعزیر شرعی باشد و عدد ایشان
انقدر باشد که بگواهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود جایز است که نزد حاکم
شرع شهادت دهند نه نزد سایر ناس و حکام جور فصل چهارم در حکم
شنیدن غیبت است و مشهور میان علما اینست که اگر قصد تصدیق کند یا گوش
دهد از روی رضا و خواهش او نیز در گناه مثل غیبت کننده است چنانچه
از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که شنونده غیبت یکی
از دو غیبت کننده است و ظاهر بعضی از احادیث معتبره و کلام بسیاری
از علما آنست که تا ممکن باشد می باید در آن غیبت بکند و منع کند و برادر
مومن خود را یاری کند و اگر نتواند بر خیزد و اگر قدرت بر خواستن هم نداشته
باشد بدل کراهت داشته باشد و راضی بآن نباشد چنانچه بسند معتبر

از حضرت

از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که برادر مومن او را
نزد او غیبت کند و او را نصرت و یاری کند خدا او را در دنیا و اخرت
یاری کند و هر که او را یاری نکند و دفع غیبت از او نکند و حال انکه قدرت
بر نصرت و اعانت او داشته باشد خدا او را پست کند در دنیا و اخرت
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که رد کند غیبت را
از عرض برادر مومن خود انعمل برای او بجای کرد از اتش جهنم و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و
آله فرمود که هر که رد کند از عرض برادر مسلمان خود خدا بهشت را برای
او بنویسد البته و بعضی از علما گفته اند که هر گاه شخصی غیبت کند
شخصی را و ما ندانیم که آن شخص استحقاق غیبت دارد یا نه جایز نیست که
کوشیده را نهی کنیم و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال مسلمانان محمولست بر
صحتست و گاه باشد که غرض صحیحی در این غیبت داشته باشد و نهی کردن
او ایذای مسلم است و تا معلوم نشود که انچه او میکند فسق است ایذای
او جایز نیست و دور نیست که در این باب بتفصیلی قایل توان شد که
اگر قائل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد منعش
توان کرد و اگر قایل از اهل صلاح و ورع باشد و بنای اکثر امورش بر بدترین
باشد و محامل صحیحه درباره او بسیار باشد اگر ممکن باشد او را بروجه حسنی
باز دارند که او آزرده نشود با اینکه توجهی برای فعل آن شخص غایب پیدا کنند
یا بنحوی دیگر بکنند والا ساکت شوند و حکم بفسق قایل نکنند و در این باب
رعایت احتیاط همه ما ممکن از طرفین لازمست والله یعلم فصل پنجم
در کفاره غیبت و توبه از آنست و شرایطی که در توبه های دیگر معتبر است
و گذشت در اینجا نیز معتبر است و چون حق الناس است باید که نزد هر کس که
هتک عرض او کرده است تا ممکن باشد او را بذکر جمیل یاد کند و آن معایب را

از خاطر انها بدر کند و در باب ابرای ذمت از او طلبیدن احادیث اختلافی
دارد چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که غیبت
بدتر از زناست پرسیدند که چرا یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودکه مرد زناکار
زناکار توبه میکند و خدا توبه اش را قبول میکند و غیبت کننده توبه اش
مقبول نیست تا انکه صاحب حق او را حلال نکند و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند
که کفارهٔ غیبت چیست فرمود که آنست که استغفار کنی از خدا از برای او
هرگاه که او را یاد کنی و بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که کفارهٔ غیبت آنست که استغفار کنی از برای کسی که غیبت او کرده و جمع
میان این احادیث باین نحو کرده اند که اگر صاحب حق شنیده باشد و ممکن
از او ابرای ذمه خواستن می باید طلبید و اگر نشنیده باشد یا اگر شنیده باشد باشد
باشد ابراء ذمه از او نتوان طلبید باینکه مرده باشد یا غایب باشد از برای او
استغفار باید کرد و احتیاط آنست که اگر نشنیده باشد هم از او حلیت بطلبند
مگر انکه باعث از دیاد او شود و ایذای او باشد و اگر در این صورت تحمل از او
ابراء ذمه نتوان طلبید که او آزرده نشود و ندانند احوط آنست که ترک نکنند
و الله تع یعلم فصل ششم در مذمت بهتان و تهمت ساختن مومنان و گمان
بد بردن بایشان است بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هرکه مومنی یا مومنهٔ را بهتان زند بچیزی که در او نباشد حق تع او را در طینت
خبال بدارد تا از عهده بیرون آید پرسیدند که طینت خبال چیست
فرمود که چرکی است که از فرجهای زناکاران بیرون می آید و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هرکه بهتان زند بر مومنی
یا مومنهٔ و بگوید در حق او چیزی که در او نباشد خدا او را بدارد در روز قیامت
بر تلی از آتش تا از عهده سخن خود بیرون آید و در حدیث دیگر فرمود که زنهار که

بپرهیزید از گمان بد بمردم بردن که گمان بد بدترین دروغهاست و بسند معتبر
منقولست که از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه پرسیدند که میان
حق و باطل چه قدر فاصله است حضرت فرمود که چهار انگشت را گذاشتند
برمیان چشم و گوش بعد ازان فرمود که هر چه را بچشم خود می بینی حقست
و انچه را بگوش خود می شنوی اکثرش باطلست و بسند معتبر دیگر از
آنحضرت منقولست که هر که متهم دارد برادر مومن خود را ایمان در دلش
میگداز چنانکه نمک در اب میگداز و در حدیث دیگر فرمود که هر که
متهم سازد برادر دینی خود را حرمت ایمانی از میان ایشان زایل میگردد
و بسندهای معتبر از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقولست
که کارهای برادر مومن خود را بر محمل نیک حمل کن تا وقتی که دیگر محملی نیابی
و گمان بد مبر بکلمه که از برادر مومن است صادر شود تا محمل خیری از برایش
یابی و در حدیث دیگر فرمود که از برای کارهای برادر خود عذری طلب
پس اگر عذری نیابی باز طلب کن شاید بیابی و بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه منقولست که تجسس مکنید در حکم کردن بدی
شیعیان ما که اگر یک قدم ایشان میلغزد قدم دیگر ایشان ثابت میماند
و از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقولست که خوشا حال
کسی که مشغول سازد او را عیبهای خودش از عیبهای مردم و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که نزدیک ترین احوال آدمی بکفر آنست که با کسی برادری کند
در دین و عیبها و لغزشها و گناهان او را حفظ کند که یک روزی
او را بانها ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقولست که فرمود که ای گروهی که بزبان مسلمان شده اید و
ایمان بدل شما نرسیده است مذمت مکنید مسلمانان را و تتبع عیبهای

و بعد ازان چهار انگشت دارم

که هر که م

مخفی مسلمانان بکند خدا عیبهای او را تتبع کند و هر که خدا عیبهای او را
تتبع کند او را رسوا کند اگرچه در میان خانه اش باشد و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که کناهی مومنی را
فاش کند چنان باشد که خود آن کناه را کرده باشد و هر که مومنی را بر کناهی
سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن نشود و در حدیث دیکر منقولست که حضرت
صادق علیه السلام فرمود که هر که مومنی را ملامت و سرزنش کند خدا او را
در دنیا و آخرت سرزنش و ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که همین بس است عیب از برای آدمی که نظر
کند بعیبی چند از مردم که در خودش هست و از انها غافل است و ملامت
کند مردم را بر امری چند که خود ترک انها نمی تواند کرد و از ارتکند کسی را که
با او همنشینی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که اکر شخصی بر دست راست تو باشد و بر امری ورای
باشد و بدست چپ تو بیاید در حق او بغیر سخن خیر مکو و از او بیزاری
مجو تا همان سخن را بار دیکر از او نشنوی بدرستی که دلها در میان بندو
انکشت از انکشتان قدرت خداست بهر نحو که میخواهد میکرداند
یکساعت چنین و یک ساعت چنین و بسیار است که بنده توفیق
خیر میابد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که نفس
خود را دشمن دارد نه مردم را خدا او را در روز قیامت از ترس عظیم ایمن
کرداند بدانکه هیچ انسان کمان بد بمردم بردن بداست خود را هم در مواضع
تهمت داشتن و در معرض کمانهای بد مردم در آوردن بداست چنانچه
بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که بدرم
میفرمود که ای فرزند هر که با مصاحب بد مصاحبت میکند سالم
نمیماند و هر که در جای بد داخل میشود متهم میکردد و هر که زبان خود را

مالک

مالك نيست بشيماني ميكشد وحضرت امير المومنين صلوات الله عليه در هنگام
وفات وصيت وفرمود كه اى فرزند زينهار كه ببرهيزار محلهاى تهمت
وازمجالسى كه كمان بد باهلش مى برند بدرستى كه همنشينى بد فريب ميدهد
كسى راكه با او مى نشيند ونسبت معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه وآله اينست
كه سزاوارترين مردم بتهمت كسى است كه با اهل تهمت همنشينى ميكند واز
حضرت امير المومنين صلوات الله عليه منقولست كه هركه خود را در محل
تهمت بدارد ملامت نكند كسى راكه كمان بد باو ميبرد وبراين مضمون احاديث
بسيار است فصل هفتم دربيان مذمت حسد است كه منشاء اصلى غيبت در
واكثر ناس همين است بدانكه حسد بدترين صفات ذميمه نفسانيست واول
معصيتى كه حق تعالى را در زمين كردند معصيت شيطان بود وباعث
حسد بود ومشهور اينست كه اظهار شرف از كناهان كبيره است ومنافى عدالت
واصلش از كناهان قلب وامراض نفس است وآدمى در دنيا نيز باصل اين خصلت
معذبست واكثر ملكات بد چنين است كه آدمى قطع نظر از عقوبت آخرت
در دنيا نيز بآن معذبست وحسد آنست كه زوال نعمت را از محسود خواهد
واكر اين را براى خود مثل آنچه او دارد يا بيشتر خواهد واز داشتن او مضايقه ندارد
باشد
اين غبطه است واكر در صفات حسنه باشد ممدوحست وصاحب حسد
چون زوال نعمت را از محسود ميخواهد هركس راكه در نعمتى مى بيند آزرده است
از اينكه اين نعمت را او چرا دارد واين ممكن نيست كه نعمت خدا از همه كس برطرف
شود لهذا او هميشه از خلق بدخود در شكنجه محنتست وهمچنين صاحب
حرص ميخواهد كه جميع مالهاى عالم از او باشد واينمطلب هركز او را ميسر نيست
لهذا بوسته در المست وصاحب خلق بد پيوسته با خلق در منازعه
واين ميسر نميشود كه هميشه او غالب باشد لهذا بوسته در تعبست
وجميع اخلاق سيئه چنين اند وصاحب حسد بايد تفكر نمايد كه صاحبان

نعمتها از مقدار و چیزی کم نکرده اند و خداوندی کران نعمتها را با آنها داده
است کران نعمتها را با و دهد بی انکه از انها چیزی کم کند و بداند که چیز او در انها
نبوده که با و نداده است و اگر با و میداد از برای او وبال بود فکر کند که این
حسد بردن و غم خوردن بجسود او هیچ ضرر بمن میرساند و صرر دنیا
و عقبا بخود ش میرساند و با این تفکرات صحیح بخدا متوسل میشود و با
نفس معارضه و مجادله کند تا حق تع او را از این صفت ذمیمه نجات بخشد
که هیچ صفت بحسب عقل و شرع از این بدتر نیست چنانچه بسندهای
معتبر از ائمه صلوات الله علیهم منقولست که حسد ایمان را میخورد چنانچه
اتش هیزم را میخورد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که حق تع بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وحی فرمود
که ای پسر عمران حسد مردم را مبر بر انچه عطا کرده ام انها را از فضل
خود و نظر خود را بسوی انها میفکن و نفس خود را از برای انها مفرست
بدرستی که کسی که حسد مردم می برد دشمن نعمتهای منست و منع کننده
قسمتهای منست که قسمت کردم میان بندگان خود و کسی که چنین باشد
من از او نیستم و او از من نیست بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که مومنین غبط میکند اما حسد نمی برد و منافق حسد
می برد و غبط نمیکند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت لقمان پسر خود را
وصیت فرمود که حسود را سرور اسر علامتست چون غایب شد غیبت
میکند و چون حاضر شد تملق میکند و چون مصیبتی بهم رسید
شماتت میکند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسود را راحت
نمی باشد یا اباذر لا یدخل الجنة قتات قلت و ما القتات قال النمام
یا اباذر صاحب النمیمة لا یستریح من عذاب الله عز و جل فی الاخرة
ای ابوذر داخل بهشت نمی شود قتات ابوذر پرسید که کیست فرمود

قاعده است که اضعاف

کر نمام و سخن چین کسی نماء مردم را نزد یکدیگر نقل کند کر در میان ایشان
عداوت پیدا کند ای ابوذر صاحب نمیمه و سخن چین راحت نمی یابد از
عذاب خدا در آخرت و بسند صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
کر بصحابه فرمودند کر میخواهید خبر دهم شما را بدترین شما گفتند بلی
یا رسول الله فرمود کر جماعتی اند کر راه میروند در میان مردم سخن چینی
و جدائی می افکنند میان دوستان و طلب میکنند عیبها برای جماعتی کر بری اند
از عیبت و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
کر بهشت حرامست بر سخن چینانی کر در میان مردم نمامی کنند و بسند
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست کر چهار کسند کر
داخل بهشت نمیشوند کاهن کر خبر از جن میدهد و منافق و کسی کر
مداومت کند بر خوردن شراب و سخن چین و در حدیث دیگر فرمود
کر حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام در حالی کر با خداوند حوائج مناجات
میفرمود نظر کرد شخصی را در زیر عرش الهی دید گفت پروردگارا این کیست
کر عرش تو بر او سایه کرده است خطاب رسید کر این نیکوکار بود بپدر و
مادر و نمامی نمیکرد و بسند معتبر منقولست کر حضرت رسول صلی الله
علیه و آله نهی فرمود از سخن چینی و کوش دادن بآن و فرمود تمام
داخل بهشت نمیشود و فرمود کر حق تعالی میفرماید کر بهشت را حرام
کرده ام بر کسی کر غیبت بر مردم بسیار کذارد و بر بخیل و نمام و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست کر سه کسند کر داخل
بهشت نمیشوند کسی کر خون مسلمانان بریزد و شراب خوار و سخن
چین و بسند صحیح منقولست کر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود کر در شب معراج زنی را دیدم کر سرش مانند بدن خر و هزار
هزار نوع از عذاب معذب بود صحابه پرسیدند کر عمل او چه بود

مغت صح

خوك بود و بدنش مانند

که مستحق آن عذاب شده بود فرمود که سخن چین و دروغ گو بود یا باذر من کان
ذَا وَجْهَيْنِ وَلِسَانَيْنِ فِي الدُّنْيَا هُوَ ذُو لِسَانَيْنِ فِي النَّارِ ای ابوذر هر که صاحب وجهین ۲
دو رو و دو زبان باشد در دنیا پس او صاحب دو زبان باد و زبانه خواهد
بود در آتش جهنم بدانکه از جمله صفات منافقان آنست که با مردم بزبان
نیک و روی خوش ملاقات نمایند و اظهار محبت کنند و در غیبت ایشان
در مقام عداوت باشند و مذمت ایشان کنند و این خسیس ترین
صفات ذمیمه است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که بد بنده ایست بنده که صاحب دو رو و دو زبان باشد
در حضور مبالغه نماید و در مدح و در غیبت کوشتا و را خورد و اگر عطائی
باو کنند حسد برد و اگر بلائی مبتلا شود او را واگذارد و یاری او نکند
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که ملاقات
کند مسلمانان را بدو رو و دو زبان چون در صحرای محشر خاصر شود دو زبان
از آتش داشته باشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که کردم دو رو در قیامت می آید یکزبان از پشت سر و یک زبان
از پیش رو آویخته که از هر دو زبانش آتش شعله کشد تا آتش افتد آتش ۲
بعد از ان نذا کنند در آن صحرا که ایست که در دنیا دو رو و دو زبان
داشت تا در روز قیامت باین صفت معروف شود و در حدیث دیگر
منقولست که حق تعالی بحضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام وحی فرمود
که یا عیسی باید که زبان تو در پنهان و آشکار یکی باشد و همچنین دلت
باید که یکی باشد ترا می ترسانم از بدیهای نفس خودت و من عالم بسبدیهای
نفس سزاوار نیست دو زبان در یکدهان و دو شمشیر در یک غلاف و
دو دل در یک سینه و دو خیال در یک نفس یا باذر ایاک الجالس بالامانة و
افشاء سر اخیک خیانة فاجتنب ذلک واجتنب مجالس العشرة

ای ابوذر مجالس می باید با امانت باشد و حرفی که در آنجا مذکور نشود که احتمال
ضرری نسبت بصاحبان مجلس داشته باشد نقل کردن آن حرف در جائی
نقل کنند و افشا کردن سری که برادر مومن در نهانی بتو گفته باشد و راضی
بنقل آن نباشد خیانتست پس اجتناب کن از فاش کردن راز برادران خود
و اجتناب کن از مجلسی که خویشان بایکدیگری نشینند و بد مردم را میگویند
یا افتخار بدران میکنند یا بنفاق بایکدیگر می نشینند و چون جدا شوند
راز یکدیگر را فاش میکنند بدانکه آداب مجلس و مصاحبتها بسیار است
و عمده آداب مجالس آنست که رازهای آن مجلس را فاش نکنند که مفاسد
عظیمه براین مترتب میشود و حرفهای مخفی در میان مصاحبان بسیار
میگذرد که اعتماد بر دوستی و آشنائی کرده از یکدیگر مخفی نمیدارند و
گاه باشد که ذکرش موجب قتل نفوس و تلف اموال و احداث عداوتهای عظیم
شود و این نیز قسمیست از سخن چینی و همچنین سری که برادر مومنی با نیکس
بسپارد امانتی است از او و او را نقل کردن بدترین خیانتهاست زیرا که چنانچه
تو سر برادر خود را نگاه نداشتی آن دیگری هم سر ترا نگاه نخواهد داشت و آن
دوست را هم دوستیست و دوست دوست گاه باشد که دشمن اینکس
باشد و در آنوقت زمانی سخن او را فاش میشود بلی اگر غرض دینی متعلق باشد
بذکر کردن آنچه در آن مجلس گذشته است جایز است نقل کردن چنانچه از
حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که آنچه در مجلس میگذرد امانتست
مگر سه مجلس مجلسی که در آن خون بحرام ریخته شود و مجلسی که در آن فرج
را بحرام حلال کنند و مجلسی که در آن مالی را بناحق و حرام ببرند و از حضرت
امام موسی صلوات الله علیه منقولست که سه کسند که در سایهٔ عرش الهی اند
در روزی که بغیر سایهٔ عرش سایه نیست شخصی که برادر مومن خود را داخل
کند یا او را خادمی بدهد یا سری از اسرار او را بپوشاند و بدانکه چنانچه کتمان

اسرار مومنان لازم است کتمان اسرار خود نیز لازم است و مردم را بر امور مخفی
خود کرا از امنای انها خوف ضرری باشد زود بزود مطلع نمی باید کرد
و بر هر دوستی اعتماد نمی توان کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه منقولست که هر که سر خود را بنهان داشت اختیار بدست
اوست و هر سری که از دو کس تجاوز کرد فاش میشود و بعضی گفته اند که مراد
آنست که هر سری که از دو لب آدمی در گذشت فاش میشود از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که بعضی از اصحاب خود فرمود که مطلع مکن دوست
خود را بر سر خود مگر بر چیزی که اگر دشمنت شود بدان ضرر نرسد زیرا که دوست یکروز
دشمن میشود و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست
با دوست خود بمواری دوستی کن شاید که روزی دشمن تو باشد و با دشمن
خود بمواری دشمنی کن شاید که روزی دوست تو باشد یا اباذر تعرض
اعمال اهل الدنیا من الجمعة الی الجمعة فی یومین الاثنین والخمیس فیغفر
لکل عبد مومن الا عبدا کانت بینه وبین اخیه شحناء فیقال اترکوا
اعمال هذین حتی یصطلحا یا اباذر ایاک وهجران اخیک فان العمل
لا یتقبل مع الهجران یا اباذر انهاک عن الهجران وان کنت لا بد فاعلا
فهجره ثلثة ایام تحملا فمن مات منهما هاجرا لاخیر کانت النار اولی به
ای ابوذر عرض میکند اعمال اهل دنیا را بر خدا انچه کرده اند از جمعه تا جمعه
در روز دوشنبه و پنجشنبه پس می آمرزند گناه هر بنده مومنی را مگر
بنده که میان او و برادر مومنش کینه و عداوتی بوده باشد پس میگویند
که واگذارید عمل این دو مومن را تا با یکدیگر صلح کنند و کینه از میان ایشان برطرف شود
ای ابوذر بپرهیز از دوری کردن از برادر مومن خود با آنکه بدرستی که با هجران
و دوری از برادر مومن عمل مقبول نمیشود ای ابوذر ترا نهی میکنم از هجران از
برادر مومن و اگر بنا چار دوری کنی تا سه روز تمام مکن و کسی که سه روز از برادر

صلحاء

مومن خود بخشم وغضب کناره کند ودر آن سر روز با غال نمیرد آتش جهنم
اولاست باو ویسند معتبر منقولست کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ
وآلہ فرمود کہ میخواهید کہ خبر دهم شما را بدترین مردم گفتند بلی یا رسول
اللہ فرمود کہ بدترین مردم کسیست کہ مردم را دشمن دارند ویسند دیگر
منقولست کہ حضرت امیر المومنین ع بفرزندان خود فرمود کہ ای فرزندان
زینهار کہ بر هیچ یک از دشمنی کردن با مردم زیرا کہ ایشان از دو قسم بیرون
نیستند یا عاقلیست کہ مکر میکند بشما و شما را بمکر مغلوب میگرداند
یا جاهلیست کہ بزودی در برابر معارضہ و سفاهت میکند و در حدیث
دیگر وارد است کہ چهار چیز اند کہ اندک انها بسیار است اتش اندکی
ازان بسیار است و عداوت اندکی ازان بسیار است و خواب اندکی ازان
بسیار است و بیماری اندکی ازان بسیار است ویسند معتبر از حضرت رسول
صلی اللہ علیہ وآلہ منقولست کہ هر کہ هم واندوه او بسیار است بدنش
پوستر بیمار است و هر کہ خلقش بد است خویش پوستر در عذابست
و هر کہ با مردم منازعہ بسیار میکند مروت و انسانیتش بر طرف میشود
و کرامت و عزتش زایل میگردد بعد ازان فرمود کہ پوستر جبرئیل مرا
نهی میکرد از منازعہ کردن با مردم چنانچہ مرا نهی میکرد از شراب خوردن
و بت پرستیدن ویسند معتبر از حضرت صادق علیہ السلام منقولست
کہ هر کہ عداوت در دل مردم میکارد آنچہ میکارد درو میرود و در حدیث
دیگر فرمود کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود کہ جبرئیل مرا وصیت
کرد کہ زینهار با مردم مخاصمہ و منازعہ مکن کہ عیبها را ظاهر میکند و عزت
را بر طرف میکند ویسند معتبر از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ
منقولست کہ هجرت و دوری زیاده از سر روز نمی باشد ویسند
معتبر از حضرت صادق علیہ السلام منقولست کہ دو کس جدا نمیشوند

دارد و مردم او را دشمن

از یکدیگر با آن تردی مگر انکه یکی مستوجب بیزاری از رحمت خدا و لعنت الهی
میگردد و گاه باشد که هر دو مستحق گردند شخصی عرض کرد که فدات شوم
مظلوم چرا مستحق لعنت گردد فرمود که زیرا که برادر مومن خود را نمی خواند
بصلح و احسان و از سخن زشت او تغافل نمیکند از پدرم شنیده ام که
که میفرمود که چون دو کس با یک دیگر منازعه کنند و یکی بر دیگری جور
و زیادتی کند باید که مظلوم برگردد بسوی آن دیگری که بر او ظلم کرده است
و بگوید که ای برادر مومن بر تو ظلم کرده ام تا هجران از میان او و برادرش
قطع شود بدرستی که حق تعالی حکم کننده عادلست و حق مظلوم را از
ظالم خواهد گرفتن و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که هرگاه دو مسلمان که از یکدیگر دوری کنند و سر روی
بران حال بمانند و صلح نکنند از اسلام بدر میروند و از میان ایشان ولایت
برطرف میشود و هر یک از ایشان که سبقت گیرد در سخن گفتن با برادرش
در روز قیامت زودتر داخل بهشت شود و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که پیوسته شیطان خوشحالست مادام که دو مسلمان
از یکدیگر کناره میگیرند چون با یکدیگر ملاقات کردند زانوهایش
بلرزه می آید و بندهایش از هم جدا میشود و فریاد میکند که وای بر من ای
چه مصیبت بود که بر من آمد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که چون حق تعالی اراده دوست میدارد اصلاح میان مردم را
در هنگامی که فساد و نزاع در میان ایشان باشد و نزدیک گردانیدن
ایشانست بیکدیگر در هنگامی که از هم دور گردیده اند و در حدیث دیگر
فرمود که در میان دو کس اصلاح کنم نزد من بهتر است از اینکه دو دینار
تصدق نمایم یا اباذر من احبان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوء مقعده
من النار یا اباذر من مات و فی قلبه مثقال ذرة من کبر لم یجد ریح الجنة

الا ان يتوب قبل ذلك فقال رجل يا رسول الله اني ليعجبني الجمال حتى ودوت ان
علاقة سوطي وقبالا نعلي حسن فهل يرهب علي ذلك قال كيف تجد قلبك
قال اجده عارفا للحق مطمئنا اليه قال ليس ذلك بالكبر ولكن الكبر ان تترك
الحق وتتجاوزه الى غيره وتنظر الى الناس والا ترى ان احدا عره ضرك عرضك
ولا دمه كدمك يا اباذر اكثر من يدخل النار المستكبرون فقال رجل وهل
ينجو من الكبر احد يا رسول الله قال نعم من لبس الصوف وركب الحمار حلب
العنز وجالس المساكين يا اباذر من حمل بضاعته فقد برئ من الكبر يعني
ما يشتري من السوق يا اباذر من جر ثوبه خيلاء لم ينظر الله عز وجل اليه
يوم القيمة يا اباذر من رفع زيله وخصف نعله وعفر وجهه فقد برئ
من الكبر يا اباذر من كان له قميصان فليلبس احدهما وليكس في الاخر
اخاه يا اباذر سيكون ناس من امتي يولدون في النعيم ويغذون به همتهم الوان
الطعام والشراب ويمدحون بالقول اولئك شرار امتي يا اباذر من ترك لبس
الجمال وهو يقدر عليه تواضعا لله عز وجل فقد كساه حلة الكرامة يا اباذر
طوبى لمن تواضع لله تع في غير منقصة واذل نفسه في غير مسكنة وانفق
ما لا جمعه في غير معصية ورحم اهل الذل والمسكنة وخالط اهل الفقه و
الحكمة طوبى لمن صلحت سريرته وحسنت علانيته وعزل الناس شره طوبى لمن
عمل بعلمه وانفق الفضل من ماله وامسك الفضل من قوله يا اباذر البس الخشن
من الثياب والصفيق من الثياب لئلا يجد الفخر فيك مسلكا اى ابوذر هركه
دوست دارد كه مردم دربرابرش بايستند پس جاى خود را در آتش جهنم مهيا
كند و بداند كه از اهل جهنم است اى ابوذر هركه ببيرد و در دلش بقدر سنكينى
ذره از كبر باشد بشنود بوى بهشت را مگر انكه پيش از مردن توبه كند پس
شخصى گفت يا رسول الله مرا خوش مى ايد جمال و دوست ميدارم زينت را
حتى انكه مى خواهم كه علاقه تازيانه ام و بند نعلم نيكو باشد ايا سبب اين حال

بر من خوف این هست که تکبر داشته باشم حضرت فرمودند که دل خود را
چگونه می یابی گفت دل خود را عارف و دانا می یابم بحق و اطمینان و قرار دارد بسوی
حق و از قبول حق ابا ندارد و شک و تزلزل در آن نیست فرمود که پس اینحال
کبر نیست ولیکن کبر اینست که حق را ترک کنی و از حق در کذری بسوی غیر
و نظر کنی بمردم و چنین دانی که هیچ کس عرضش مثل عرض تو نیست و خونش
مثل خون تو نیست یعنی خود را در هر باب بر مردم زیادتی دهی و مردم را
حقیر شماری ای ابوذر اکثر جماعتی که داخل آتش جهنم میشوند متکبرانند
پس شخصی عرض کرد که ایا از کبر کسی نجات دارد یا رسول الله فرمود که بلی
کسی که پشم بپوشد و بر الاغ سوار شود و بز را بدست خود بدوشد و
با مسکینان و فقیران همنشینی کند ای ابوذر هر که بضاعت خود را یعنی
چیزی که از بازار برای عیال خود میبرد خود بردارد بری میشود از تکبر ای
ابوذر هر که جامهٔ خود را بر زمین بکشد از روی خیلا و تکبر حق تع نظر
رحمت بسوی او نکند در روز قیامت ای ابوذر هر که دامن جامهٔ اش را
بردارد یا اینکه جامه را کوتاه بدوزد یا اگر بلند باشد بر زند و بر زمین
نکشد چنانچه متکبران عرب میکرده اند و نعلش پینه بزند و رویش
را نزد خدا بر خاک بمالد بتحقیق که بری میشود از کبر ای ابوذر هر که دو برادر
داشته باشد باید که یکی را خود بپوشد و یکی را برادر مومن خود بپوشاند
ای ابوذر زود باشد که جمعی در میان امت بهم رسند که در نعمت و لذت
متولد شوند و بغذاهای لذیذ و نعمتها نشو و نما کنند و سوسترهمت
ایشان مصروف باشد بر تحصیل کردن و خوردن الوان طعامها و شربتها
و مردم ایشانرا بسخنان و اشعار مدح نمایند ایشان بدان امت مانند
ای ابوذر هر که ترک نماید جمال و زینت را و حالانکه قدرت بر ان داشته
باشد از روی تواضع و فروتنی از برای خداوند عزیز جلیل خدا بر او

حله کرامت بپوشاند ای ابوذر خوشا حال کسی که تواضع و شکستگی کند از برای خدا
نزد مردم بی انکه او را منقصه باشد و نقص دنیائی باعث آن شکستگی شده
باشد یا بدون انکه در ان تواضع نقصی در دین او بهم رسد یا بدون انکه
مذلتی در آن شکستگی برای او باشد یا بدون انکه جنایتی کرده باشد و یا آن
سبب تذلل نماید و ذلیل کرداند نفس خود را نه مذلتی که از راه مسکنت
و احتیاج باشد و انفاق کند و صرف نماید مالی را که جمع کرده باشد در غیر
معصیت خدا و رحم کند بر اهل مذلت و خواری و مسکنت و مخالطه
و مصاحبت کند با اهل فقر و دانائی و حکمت خوشا حال کسی که بصلاح
و نیکی باشد نهان او و نیکو باشد علانیه او و دور کرداند از مردم شر و بدی
و ضرر خود را خوشا حال کسی که عمل نماید بعلم خود و انفاق نماید زیادتی
مال خود را در راه خدا و نگاهدارد زیادتی سخن خود را ای ابوذر لباسهای
درشت بپوش و جامهای کنده در بر کن تا فخر و تکبر بتو راه نیابد چون
اکثر مطالب این فقرات شریفه سابقا بوضوح پیوست بقیه مطالب
را بشود چند مصباح ایضاح مینماید مصباح اول در مذمت تکبر است
قدری از این مطلب در بیان معنی تواضع مذکور شد بدانکه تکبر بدترین
صفات ذمیمه است و موجب مذلت دنیا و آخرت میگردد و کفر و عناد
کفار هر قومی از روی تکبر صادر شده است و اول معصیتی که خدا را کردند معصیت
شیطان بود که تکبر کرد از سجده حضرت آدم و ملعون ابد شد چنانچه
حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه در خطبه قاصعه میفرماید
که حمد و سپاس خداوندی را که لباس خود کرداند عزت و کبریا را و این دو
صفت را از برای خود اختیار نمود و قرق خود کرداند و بر غیر خود حرام
کرد و این دو صفت را از برای خود برگزید و لعنت خود را مقرر ساخت
برای کسی از بندگان که با او در این دو صفت منازعه نماید پس اول مرتبه در این

باب ملائکه را امتحان فرمود با اینکه عالم بود باضمیر دلهای ایشان مخفی
بود پس فرمود که من بشری خلق میکنم از گل پس هرگاه خلقت او را درست
کنم و از روح خود در او بدمم همه از برای او سجده کنید از روی تعظیم
پس ملائکه همه سجده کردند بغیر از ابلیس که حجت او را دریافت و افتخار
کرد بر آدم بخلق خود و تعصب کرد بر آدم بسبب اصل خود که اصل من از
آتش است و اصل آدم از خاک است و من از او بهترم پس والله که او پیشوای
متعصبان شد و سلف متکبران گردید که اول متکبر اساس تعصب را
او گذاشت و با خدا نزاع کرد و ردای تجبر که مخصوص خداست پوشید
لباس تعزز را و از سر افکند قناع تذلل و انقیاد را آیا نمی بینید که خدا
چگونه او را بسبب تکبر حقیر گردانید و بسبب ترفع او را پست کرد و در دنیا
او را ملعون گردانید و در آخرت آتش جهنم از برای او مهیا کرده و اگر خدا
میخواست که آدم را از نوری خلق کند که روشنی او دیدها را خیره کند و
ضیاء او عقلها را حیران گرداند و بوی خوش او نفسها را تنگ کند میتوانست
کرد و اگر چنین میکرد هر اینه گردنها برای او خاضع میگردید و اطاعت
بر ملائکه آسان می شد ولیکن حق تعالی ابتلا میفرماید خلقش را ببعضی
از چیزها که اصلش و علتش بر ایشان مخفیست تا آنکه باز مایش مطیع
و عاصی از یکدیگر جدا شوند و تکبر از ایشان زایل گردد و خیلاء از ایشان
دور شود پس عبرت بگیرید بآنچه حق تعالی با ابلیس کرد بسبب تکبر در هنگامی که
نافرمانی کرد اعمال طویله او که می بسیار او را احباط کرد با آنکه شش هزار سال
عبادت خدا کرده بود بر سبیل که سالم میماند بعد از شیطان بآن عبادت
اگر مثل آنکبر او را بعمل آورد پس حذر نمائید از این دشمن خدا که شما را ابتلا
خود مبتلا گردانده و بپرهیزید از مکرها و حیلهای او و تذلل و اطاعت را
بر سر خود بکشید و تعزز و تجبر را در زیر پای خود در آورید و تکبر را

از کردنهای خود بیفکنید و تواضع را سلاح و حربه خود کنید در دفع دشمن خود
شیطان و لشکرهای او بدرستی که او و از هر امتی لشکرها و اعوان و پیادگان
و سواران هست و مباشید از بابت قابیل که تکبر کرد بر برادر خود بدون
فضلی که خدا از برای او مقرر ساخته باشد بلکه عظمت را بر خود بست و حسد را
در خود برد و حمیت در دلش آتش غضب را بر افروخت و شیطان یاد کبر و
در دماغش دمید و برادر خود را کشت و به ندامت ابدی گرفتار شد و
گناه کشندگان را تا روز قیامت بر خود لازم گردانید پس از خدا بترسید و
دشمنی با نعمتهای خدا مکنید و حسد مبرید بر فضل صاحبان فضل
و عبرت بگیرید با نچه رسید بمتکبران امتهای پیش از شما از عذابها و غضبهای
الهی و پند بگیرید از قبرهای ایشان که روها و پهلوهای ایشان را بر خاک
گذاشته اند و پناه بگیرید بخدا از چیزهای که موجب کبر است چنانچه از بلاهای
دهر پناه میگیرید بدرستی که اگر خدا رخصت تکبر را برای احدی از خلقش
میداد هر آینه از برای پیغمبران و رسولانش رخصت میفرمود و لیکن
حق سبحانه از نوع تکبر را از برای ایشان نپسندیده و تواضع و فروتنی را برای
ایشان پسندیده و پهلوهای روی خود را بر زمین میگذاشتند و روی
خود را نزد خدا بر خاک میمالیدند و بال رحمت و مسکنت برای مومنان
میگستراینیدند و جماعتی بودند که در زمین ایشان را ضعیف می شمردند
و خدا ایشان را ممتحن ساخته بود بگرسنگی و مبتلا گردانیده بود بمشقتها
و بمحنت میداشت ایشان را تا ترس و بیم از دشمنان و هر بوتهٔ مکروهات
ایشان را مصفی و خالص میگردانید پس خشنودی و غضب خدا را از مردم بسیاری
مال و فرزندان مرانید زیرا که غنا و توانگری فتنهٔ الهیست و فقر و درویشی
امتحان خداست بدرستی که حق تعالی امتحان میفرماید بندگان متکبرش را
بدوستان خود که در نظر ضعیف و حقیر می نمایند و بتحقیق که موسی

بن عمران وبرادرش هارون داخل شدند بر فرعون وبپراهنهاء پشم
پوشیده بودند وعصاها در دست داشتند پس شرط کردند از برای
اوکه اگر مسلمان شود ملکش باقی وعزتش دایمی باشد فرعون گفت
که تعجب نمیکنید از این دو مرد ضعیف که از برای من سرط دوام عزت
وبقای ملک میکنند وخود با این حالند از فقر ومذلت چرا دست
رنجهای طلا در دست ندارند چون طلا جمع کردن آن در نظرش
عظیم بود وجامهٔ پشم وپوشیدن آن در دیده اش حقیر می نمود واگر
حق تعالی میخواست در هنگامی که پیغمبر انش را مبعوث میکرد اینکه از برای
ایشان گنجها ومعدنهاء طلا بگشاید ودباغها وبستانها بایشان عطا
فرماید ومرغان آسمان ووحشیان زمین را برایشان جمع آورد هر آینه
میکرد واگر چنین میکرد ابتلا وامتحان برطرف میشد واستحقاق وجزا نمی ماند
وانها که قبول رسالتها وایشان میکردند اجرهای امتحان کرده شدگان را
نمیداشتند ومومنان استحقاق ثوابهاء نیکوکاران بهم نمیرسانیدند
ولیکن حق تعالی پیغمبران را باغرضهاء قوی فرستاد وبحالی ایشان را داشت که
که بظاهر در نظرها ضعیف نمایند باقناعتی که دیدها ودلها بر بود از بی
نیازی ایشان وبا فقری که گوشها وچشمها مملو بود از محنتهاء ایشان واگر پیغمبران
صاحب قوتی می بودند که هیچکس قصد ضرر ایشان نتواند کرد وبا عزت
وغلبه می بودند که هیچکس نتواند شد وملک وپادشاهی میدانستند
که مردم گردنها بسوی ان دراز کنند وبطمع مال وعزت از اطراف عالم بسوی
ان پادشاه بار بندند هر اینه اطاعت ایشان بر خلق بسیار آسان بود
واز تکبر کردن ایشان دور بود وهر اینه ایمان می آوردند یا از ترسی که ایشان
را قهر مینمود یا از طمع ورغبتی که ایشان را مایل میکرد اینچنین پس نیتها
برای خدا خالص نمی شد وحسنات میان رضای خدا وخواهشهاء نفس

مشترک

مشترک می بود ولیکن حق تع میخواست که متابعت پیغمبران او و تصدیق بکتابهای
او و خشوع نزد ذات مقدس او و شکستگی در اطاعت امر او و منقاد شدن
نزد طاعت او امری چند باشند مخصوص او و خالص از برای او که شائبه
دیگر با انها مخلوط نشود و هر چند امتحان و اختیار بیشتر است ثواب
و جزا عظیم تر است نمی بینید که حق سبحانه و تع از اولین و آخرین را
از آدم تا خاتم امتحان کرده است بسنگی چند که ضرر و نفعی بظاهر
نمیرسانند و نمی بینند و نمی شنوند و انها را خانه خود نام کرده و محترم
گردانیده و بقای انها را موجب صلاح خلایق گردانیده و آن خانه را در
سنگستانی گذاشته از همه جای زمین ناهموار تر در دره بسیار تنگ
در میان کوههای درشت و ریگهای نرم که عبور از هر دو مشکلست
و چشمها و جاههای کم آب و شهرهای دور از یکدیگر که در ان وادی هیچ
حیوانی نشود و نمانیتواند کرد حق تعالی آدم و ذریتش را که متوجه انخانه
شوند در هر جا که باشند و طی کنند بیابانهای خالی و درههای عمیق را و
بر پاهای خود ژولیده مو و گرد آلوده بر گرد آنخانه بدوند و طواف
کنند در حالتی که جامهای معتاد خود را کنده باشند و بدور انداختن موها
خلقت خود را قبیح کرده باشند و این ابتلائیست عظیم و امتحانیست دشوار
که حق تعالی از اسباب رحمت و وسیلهٔ جنت نه در گردانیده است و اگر
میخواست بیت الحرام و مشاعر عظام را در باغستانها و نهرها
و زمینهای نرم و هموار قرار دهد که اشجارش بسیار و میوهایش نزدیک
و شهرها و بناهایش متصل بیکدیگر باشد و راهش همه ابادان و معمور
باشد می توانست کرد ولیکن چون امتحان کمتر بود ثواب کمتر می بود و اگر
اساس خانه کعبه و سنگهای بنایش از زمرد سبز بود یا از یاقوت سرخ
با نور و روشنی و ضیاء هر اینه راه شک از دلها بستر میشد و مجاهدهٔ

بس امر کردم

شیطان از دلها بر میخواست وخلجان شك از خاطرها بر طرف می شد
ولیکن حق تع امتحان میفرماید بندگانش را بانواع شدایدوازایشان
بندگی میطلبد باالوان مجاهده ومبتلا میسازد ایشانرا باقسام مکاره
برای اینکه تکبر را از دلهای ایشان برون کند وتذلل وانقیاد را در نفوس
ایشان جاده‌د واین عبادتهای صعب را درهای کشوده گردانیده است
بسوی فضلش وسببهای مهیا گردانیده ساخته است برای عفوش
واز این باب است انچه حرام است فرموده است حق تع بندگان مومنش را
بسی ازها وزکوتها ومشقت روزها در روزهائی که واجب گردانیده است
برای اینکه اعضا وجوارح ایشانرا ساکن گرداند وذلیل سازد ودیدهای
ایشان را خاشع گرداند ونفوس ایشانرا ذلیل گرداند ودلهای ایشانرا
بست گرداند خیلا وتکبر را از ایشان بردارد بسبب اینکه روهای کریم
خود را بر خاك بمالند نزد خدا از روی تواضع وفروتنی وبهترین جوارح
واعضای خود را بر زمین گذارند از روی تصاغر وشکستگی وشکمها بر پشتها
بچسبید از روزه برای تذلل وانقیاد امر الهی با انچه در زکوة هست از صرف
کردن میوهای زمین وغیر آن بر فقرا ومساکین نظر کنید با انچه در این اعمال
حق تعالی مقرر فرموده است از کندن وبر انداختن بادهای فخر وتکبر
چون خطبه فساد بسیار طولانیست حاصل مضمون چند فقره را
در اینمقام درج کردیم برای کثرت فواید این مضامین عالیه اگر کسی خواهد
بر مفاسد تکبر کما هو حقه مطلع گردد باید که سراسر آن خطبه شریفه
مطالعه فرماید ونسبت معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام
پرسیدند از ادنای مراتب الحاد وفرمود تکبر ادنای مراتب الحاد است ودر حدیث
دیگر فرمود که کبر در بدن آن خلق می باشد از هر جنسی که باشند وکبریای
خداست یعنی مخصوص اوست که هر که با خدا منازعه کند در ردای او خدا

زیاده

زیاده کند بستی او را و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است
که عزت ردای خداست و کبریا ازار خداست هر که چیزی از این دو صفت را بر خود
به بندد خدا او را سرنگون در جهنم افکند و در حدیث دیگر فرمود که
بهشت ص کسی که داخل نمی شود که در دل او بقدر سنگینی ذره از کبر باشد و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که در جهنم وادی هست برای متکبران
که از اسقر میگویند شکایت کرد بحق تع از بسیاری که می خورد و سوال کرد
رخصت نفس کشیدنی را پس چون نفس کشید جهنم از نفس او سوخت
و در حدیث دیگر فرمود که حق تع متکبران را در روز قیامت بصورت مورچه‌های
ریزه خواهد کرد که با ما لا یخلایق باشند تا حق تع از حساب خلایق فارغ
شود و بروایت دیگر فرمود که هیچ بنده نیست مگر آنکه در سرش لجامی
هست و ملکی از او در دست دارد پس اگر تکبر میکند آن ملک بر دهانش
پست شو خدا ترا میزند که پست کند پس پوسته تر نزد خود از همه کس عظیم تر است و در دیده
مردم از همه کس حقیر تر است و اگر تواضع و فروتنی میکند خدا او را بلند میکند
و آن ملک با او میگوید که بلند شو خدا ترا بلند گرداند پس او پوسته حقیر
ترین مردم است در نفس خود و رفیع ترین خلقست در دیده مردم مصباح
دوم در بیان انواع تکبر است بدانکه تکبر خود را بزرگ دانستن و اظهار
کبریا و عظمت کردن و بزرگی را بر خود بستن است و این انواع میدارد یک
نوعش که از همه بد تر است موجب کفر است و در بسیاری از احادیث
تکبر را بآن تفسیر کرده اند دانست که تکبر کند از بندگی خدا و از تابع شدن
پیغمبران و اوصیا و علما و اهل حق و از انقیاد و متابعت حق و از بقبول
کردن فضیلت جماعتی که حق تع ایشان را تفصیل داده است مانند تکبری
که کفار میکردند از متابعت پیغمبران و منافقین میکردند از متابعت
پیغمبران و منافقین میکردند از متابعت اوصیای ایشان باعتبار آنکه

نخوت ایشان مانع بود از اینکه تابع شخصی شوند که بحسب عقل ناقص
و دیدهای کور ایشان از ایشان حقیرتر است و اقرار بفضیلت او بکنند
چنانچه در خطبه قاصعه گذشت نوع دیگر سر حقیر شمردن مردم است
و خود را از دیگران بهتر دانستن نوع دیگر ش که از نوع سابق حاصل
میشود خانهای رفیع ساختن است برای اظهار زیادتی و جامهای
نفیس پوشیدن و بر اسبان نفیس سوار شدن و خادمان بسیار داشتن
بقصد تفوق و رفعت بر امثال و اقران و فقرا و مساکین نوع دیگر
آنست که از مردم توقع تواضع و شکستگی نمایند و خود نسبت بایشان
توقع کنند و طبعشان مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و خواهش
عزت و رفعت داشته باشند و در راه رفتن و نشستن و برخواستن
و سایر حرکات و سکنات تمکین و وقار بر خود بندند و کردن بکشی
کنند و در مجالس بالا نشینی طلبند و از اعمال چیزی که منافی وقار ایشان است
ابا نمایند و این انواع همه بیکدیگر نزدیکست و بر یکدیگر بسته اند
و انواع دیگر هست که بایشان بر میگردد و اخبار بر ایشان بسیار است
چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
اعظم افراد کبر آنست که سفاهت شماری حق را و حقیر شماری مردم را
پرسیدند که سفاهت شمردن حق کدامست فرمود که آنست که جاهل
باشی بحق و طعن کنی بر اهل حق را و در حدیث دیگر منقولست که شخصی
با حضرت عرض نمود که من طعام نیکو میخورم و بوی خوش می بویم
و بر اسب نفیس سوار میشوم و غلامان از بی خود می برم ایا در اینها تجبر
و تکبر هست حضرت فرمود که جبار ملعون آنست که مردم را حقیر
داند و حق را جهالت شمارد راوی گفت که من حق را جهالت نمی شمارم
امّا تحقیر مردم را نمیدانم فرمود که کسی که مردم را سهل شمارد و تجبر

وزیادتی برایشان کند وست جبار و در حدیث دیگر فرمود فرمود که داخل بهشت
نمیشود کسی که بقدر سنگینی یک جو خردل از کبر در دلش باشد که راوی گفت
انا لله وانا الیه راجعون فرمود که چرا استرجاع میکنی عرض نمود که برای
ایکه میفرمائی و حال انکه کسی نیست که نداشته باشد فرمود که دست
نفهمیدی تکبری که من گفتم مراد انکار حق است و سند معتبر منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله روزی بر جماعتی گذشتند که در یکجا
مجتمع شده بودند حضرت پرسیدند که برای چه در اینجا جمع شده اند
گفتند دیوانه در اینجا هست و از روی صرع و جنون حرکات میکند فرمود
که این مجنون نیست بلکه مبتلا شده است ببلائی مجنونی که سزاوار است
که او را مجنون گویند آنست که در راه رفتن خود بتبختر کند و بسبب عجب
براست و چپ خود نظر کند و بر خود بالد و دوشها و پهلوهای خود را
متکبرانه حرکت دهد و تمنای بهشت از خدا نماید با انکه مشغول معصیت
خدا باشد و مردم از شر شر ایمن نباشند و امید خیر از او ندارند باشد
اینست دیوانه و انکه شما میگوئید مبتلاست و در حدیث دیگر از انحضرت
منقولست که در وقتی که امت بتبختر راه روند دستها را در راه رفتن دراز
کنند و غلامان فارسی و رومی خدمت ایشان کنند جنگ و نزاع در میان
ایشان بهم خواهد رسید و بدفع یکدیگر مشغول خواهند شد و سند
دیگر منقولست که انحضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت
از هزار سال راه شنیده میشود و نمیشنود رائحه عاق پدر و مادر و قطع
کننده رحم و پیر زناکار و کسی که جامه خود را بخیلا و تکبر بر زمین کشد
و کسی که مردم را فتنه کند و گمراه کند و کسی که منت بسیار بر مردم گذارد
و صاحب حرص که از دنیا سیر نشود و سند دیگر از انحضرت منقولست
که هر که بنائی کند از برای ریا و سمعه حق تعالی در روز قیامت تا نخانرا تا هفتم

استرجاع ۱۲

طبقه زمین طوقی کند از آتش و در گردن او افکند و بعد از آن او را در جهنم
انداز صحابه گفتند که یا رسول الله چگونه است بنا کردن بر ریا و سمعه فرمود
که آنست که زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباهات و مفاخرت
بر دیگران و نهی فرمود از اینکه کسی از روی خیلا و تکبر راه رود و
فرمود که هر که جامه بپوشد و در آنجا مرتکب کبر کند خدا او را از کنار جهنم
فرو برد و قرین قارون باشد در جهنم زیرا که او اول کسی است که خیلا
و تکبر کرد و بسبب آن خدا نزا و خانه اش را بزمین فرو برد و هر که
اختیال میکند با خدا منازعه کرده است در جبروت خدا و فرمود که
هر که بغی و تطاول کند بر فقیری یا او را حقیر شمارد حق تع او را حشر نماید
در روز قیامت بقدر موریهای ریزه بصورت آدم تا داخل جهنم
شود مصباح سیم در علاج تکبر است بدانکه علاج کبر بچند چیز
میشود اول متفکر در ذنات اصل خود و عاقبت خود و خست احوال
و تزلزل بنیان بدن و عدم اعتماد بر حیوة و در معرض فنا و نیستی
بودن و تامل در بدیها و صفات ذمیمه و ناتوانی و جهل و نادانی خود
میشود جنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقولست که عجب دارم از متکبر فخر کننده و حال آنکه از نطفه خلق شده است
و در آخر جیفه و مردار کنده میشود و در میان این دو حال نمیداند
که با او چه میکنند چه بر سر او می آید و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه منقولست که عجب دارم از فرزندادم که اولش نطفه است
و آخرش مردار کنده و در میان این دو حال ظرف بول و غایطست
و با اینحال تکبر میکند دویم بمداومت امری چند که موجب ملکه تواضع
مثل پست نشستن در مجالس و صحبت داشتن با فقرا و مساکین
و ترک صحبت اغنیا و مرتکب کارها شدن که منافی تکبر است چنانچه

منقولست

منقولست که کسی از کبر ترسد یا خادم با خادم خود چیزی بخورد و گوسفند را
بدست خود ببوشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هرکه کربان خود را پینه کند و بر نعلین خود پینه زند و چیزی که از بازار
خرد خود بخانه بردازکبر ایمن میشود سیم تفکر در اینست که تکبر نتیجه
خلاف مقصود آدمی میدهد زیرا که در تکبر عزت مطلوب می باشد
و بخبر صادق و بتجربه معلوم است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل
ترین خلقند و متواضعان عزیز ترین خلقند و ایضا تفکر نماید در اطوار
پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی می نمودند و متذکر شود آیاتی
را که در مذمت تکبر وارد شده است و برخی از این سخن در باب تواضع مدد
شد مصباح چهارم اصلاح سریره است یعنی باطن خود را نیکو کردن
و اکتفا بنیکی ظاهر ننمودن چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بآنچه
اشاره فرموده و در پنهان بد بودن و باطن را بد داشتن و ظاهر را بنیکی آراستن
شعبه ایست از نفاق چنانچه از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
منقولست که بشوف بکالی فرمود که ای یوسف زنهار که چنین مباش که
خود را برای مردم زینت دهی بنیکها و چون تنها باشی از خدا برو انکنی در معصیتها
اگر چنین کنی خدا ترا رسوا کند در روز قیامت و در حدیث دیگر از آنحضرت
منقولست که هرکه پنهان خود را اصلاح کند حق تع اشکار او را اصلاح
نماید و هرکه میان خود و خدا اصلاح نماید حق تع میان او و مردم اصلاح
نماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که هرکه ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان عملش در قیامت سبک خواهد
بود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هرکه پنهان دارد
چیزی را که خدا ازان خشنود میشود خدا برای او ظاهر گرداند چیزی را که موجب
سرور و خوشحالی اوست و هرکه پنهان دارد امری را که موجب غضب الهیست

حق تعالی ظاهر گرداند چیزی را که باعث خواری اوست و در حدیث دیگر وارد شده که
هر که خود را برای مردم زینت دهد بچیزهائی که خدا دوست میدارد و در نهان را
و در پنهان از خدا بپردازد و کاری چند کند که خدا دشمن میدارد و در نهان را در قیامت
چون خدا را ملاقات نماید از او درخشم باشد و احادیث بر این مضمون
بسیار است و بدانکه آدمی مامور است باینکه ظاهر و باطن خود را هر دو نیکو
کند و باید که سعی کند که باطن خود را در نیکی موافق ظاهر گرداند نه اینکه
ظاهر را بد کند مثل باطن باید تا از باطن کند یا خود را در معرض تهمتها
در آورد که خلق خدا بد گمان شوند چنانچه بملامتیه از صوفیه نسبت
میدهند زیرا که گناه اشکار بدتر از گناه پنهانست و گناه پنهان زودتر امرزیده
میشود و از گناه اشکار و احادیث در این باب بسیار است و بعضی گذشت
و عقل نیز حکم میکند که بنده که معصیت آقا را در خلوت کند آقا انقدر از او
درخشم نمیشود مثل انکه رسوا و علانیه روبی بر او در حضور مردم کند و خود را
عاصی آقا بهمه کس بشناساند و ایضا نهی از متهم ساختن خود و داخل شدن
در مواطن تهمت بسیار است و در این فصل نیز احادیث در این باب گذشت
مصباح پنجم در بیان شمائل پوشیدنست بدانکه احادیث در باب پوشیدن
اختلافی دارد و در احادیث مذمت بسیار پوشیدن بوسی بسیار واقع شده است
و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذمت میکند و بعضی که دلالت بر مدح
میکند محمول بر تقیه است و این حدیث شریف و بعضی از اخبار دیگر دلالت
بر وجه جمعی میکند که اگر از برای تواضع و شکستگی کاهی در هنگام عبادت
یا غیر آن پوشند یا از برای دفع سرما یا از برای اینکه ازار از بر نیاید قصور
ندارد امتداد و مت بر این نمودن و این را لباس مخصوص خود گردانیدن
و باین سبب خود را بر دیگران ترجیح دادن و این را جهت امتیاز خود ساختن
بد است و مذموم است چنانچه از فقره بعد از این ظاهر میشود و بسند معتبر

از حضرت

از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که بپوشید جامهٔ
پنبه بدرستی که آن لباس رسول خدا صلی الله علیه وآله ولباس ما اهل بیت
وحضرت رسول صلی الله علیه وآله جامه موو پشم پوشیدند مگر بسبب
عذری وعلتی ودر حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که جامه پشم وموو را نمی باید پوشید مگر بسبب علتی واز حضرت رسول
صلی الله علیه وآله منقولست که هیچ چیز است که تا مردن ترک نمی کنم بر
روی زمین با بندگان چیزی خوردن وبر خر جل بالان دار سوار شدن
وبز را بدست خود دوشیدن وپشم پوشیدن وبر اطفال سلام کردن
تا سنتی گردد بعد از من واز محمد بن حسین بن کثیر منقولست که دیدم که
حضرت صادق علیه السلام جبه صوفی باد وبر اهن کنده پوشیده اند
از سبب احوال پرسیدم فرمود که پدرم محمد پوشید وما چون میخواهیم که
نماز کنیم کنده ترین جامها خود را می پوشیم واز اکثر احادیث معتبره که
در باب زینت ولباس حضرت رسول وائمه صلوات الله علیهم بنظر رسیده
وبعضی را در لمعات ذکر کردیم ظاهر میشود که لباس معهود ومتعارف
ایشان غیر پشم وصوف بوده است واگر بعضی اخبار دلالت کند که کاهی بر سبیل
ندرت میپوشیده اند بر یکی از چند وجه محمولست که در این باب
ودر لمعات بیان کردیم یا اباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف
فی صیفهم ورشتاهم یرون ان لهم الفضل بذلک علی غیرهم اولئک
یلعنهم ملائکة السموات والارض یا اباذر الا اخبرک باهل الجنة قلت
بلی یا رسول الله قال کل اشعث اغبر ذی طمرین لا یوبه له لو اقسم علی الله لابره
ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در تابستان
وزمستان وگمان کنند که ایشان را بسبب این پشم پوشیدن فضل وزیادتی
بر دیگران هست این گروه را لعنت میکنند ملائکه اسمانها وزمین ای ابوذر

ایا ترا خبر دهم باهل بهشت ابوذر گفت بلی یا رسول الله فرمود که هر پیچیده
موی گرد آلوده که دو جامهٔ کهنه پوشیده باشد و مردم او را حقیر شمارند
و اعتنا بشان او نکنند اگر بر خدا قسم دهد در امری خدا قسم او را البته
قبول فرماید و حاجتش را رد ننماید بدانکه چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بوحی الهی بر جمیع علوم آینده و رموز غیبیه مطلعند و بیان
مدح تواضع و شکستگی و ثنا بوشی نمودند و میدانستند که جمعی از
اصحاب بدعت و ضلالت بعد از این حضرت بهم خواهند رسید که در
این لباس تزویر و مکر مردم را فریب دهند لهذا متصل بآن فرمودند که
جماعتی بهم خواهند رسید که علامت ایشان اینست که بجنین
لباسی ممتاز خواهند بود آن گروه ملعونند تا مردم فریب ایشانرا
نخورند و غیر فرقهٔ ضالهٔ مبتدعهٔ صوفیه دیگر کسی این علامت را ندارد
و این یکی از معجزات عظیمهٔ حضرت رسالت پناهی است که از وجود
ایشان خبر دادند و سخن را در مذمت ایشان مقرون باعجاز ساخته اند
که کسی را شبهه در حقیقت این کلام معجز نظام نماند و هر که با وجود این
ایه بینهٔ انکار نماید بلعنت خدا و رسول گرفتار گردد و اینکه حضرت فرمودند
از پشم پوشی منشاء لعن ایشان همین نیست بلکه چون اینجناب بوحی
الهی میدانستند که ایشان شرع آنحضرت را باطل خواهند کرد و اساس
دین آنحضرت را خراب خواهند کرد و در عقاید بکفر و زندقه گرایند
خواهند شد و در اعمال ترک عبادات الهی کرده بمخترعات بدعتهای خود
عمل نمود و مردم را از عبادت باز خواهند داشت لعن ایشان فرموده
و این هیئت و لباس را علامتی برای ایشان بیان فرموده که بان علامت
ایشان شناسند ای عزیز اگر عصابهٔ عصبیت از دیده بکشائی و بعین
انصاف نظر نمائی همین فقره که در اینحدیث شریف وارد شده است برای

ظهور بطلان طایفه مبتدعهٔ صوفیه کافیست قطع نظر از احادیث بسیار
که صریحا و ضمنا بر بطلان اطوار و اعمال ایشان و مذمت مشایخ و اکابر
ایشان وارد شده است و اکثر قدما و متاخرین علماء شیعه رضوان الله
علیهم مذمت ایشان کرده اند و بعضی کتابها بر رد ایشان نوشته اند مثل
علی بن بابویه که نامها بحضرت صاحب الامر صلوات الله علیه مینوشته
و جواب باو میرسیده و فرزند سعادتمندش محمد بن بابویه که رئیس محدثین
و محدثین شیعه است و بدعای حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شده
و ان دعا مشتمل بر مدح اوست و مثل شیخ مفید که علماء مذهب
شیعه بوده و اکثر محدثین و فضلاء نامدار از شاگردان اویند و توقیع
حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه برای او بیرون آمده مشتمل بر
مدح او داد کتابی مبسوط بر رد ایشان نوشته و مثل شیخ طوسی که
شیخ و بزرگ طایفه شیعه است و اکثر احادیث شیعه با و منسوبست
و مثل علامه حلی رحمة الله علیه که در علم و فضل مشهور آفاق است و مثل
شیخ شهید و شیخ علی در کتاب مطاعن مجومیه و فرزند او شیخ حسن
در کتاب عمدة المقال و شیخ عالی قدر جعفر محمد بن مشهدی در ریستی در کتاب
اعتقاد و ابن حمزه در چند کتاب و سید مرتضی رازی در چند
کتاب و زبدة العلماء و المتورعین مولا احمد اردبیلی قدس الله ارواحهم
و شکر الله مساعیهم و غیر ایشان از علماء شیعه رضوان الله علیهم
و ذکر سخنان این فضلاء عظیم الشان و اخباری که در این مطلب ایراد
نموده اند موجب تطویل مقالست انشاء الله کتابی علیحده در این مطلب
نوشته شود پس اگر اعتقاد بر وزجزاداری امروز حجت خود را درست
کن که چون فرداحق تعالی از تو حجت طلبد جواب شافی و عذر پسندیده
داشته باشی و امید اینم بعد از ورود احادیث صحیحه از اهل بیت رسالت

وشهادت این بزرگواران از علماء شیعه رضوان الله علیهم بر بطلان این مدعی
ایشان در متابعت ایشان چه عذر خواهی داشت یا خواهی گفت که متابعت
حسن بصری کردم که چندین حدیث در لعن او وارد شده است یا متابعت
سفیان ثوری کردم که با امام جعفر صادق علیه السلام دشمنی میکرده است
و پیوسته معارض حضرت می شده است و بعضی از احوال او را
در اوایل این کتاب را بیان کردیم یا متابعت غزالی را عذر خود خواهی
گفت که یقین ناصبی بوده و میگوید در کتابها خود که بهمان معنی که
مرتضی علی امامت من هم امام و میگوید که هر کس که یزید را لعنت میکند
گناهکار است و کتابها در لعن او در شیعه نوشته مانند کتاب المنقذ
من الضلال و غیر آن متابعت برادر ملعونش را احمد غزالی را حجت خواهی
کرد که میگوید که شیطان از اکابر اولیاء الله است یا ملای رومی را شفیع
خواهی کرد که میگوید این ملجم را حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
شفاعت خواهد کرد و بهشت خواهد رفت و حضرت امیر با او گفت که
تو گناهی نداری چنین مقدر شده بود و تو در آن علی مجبور بودی
و میگوید چون که پرنکی اسیر رنک شد موسی با موسی در جنگ شد و
در هیچ صفحه از صفحهای مثنوی نیست که اشعار بیهوده یا وحدت موجود
یا سقوط عبادات یا غیر اینها از اعتقادات فاسده نگوید باشد و چنانچه
مشهور است که برادرش متولد از ندساز و دف زن بود در
عبادت مبدأ نستر اند یا بناه بمحیی الدین خواهی برد که هر زهایش را در اول
و اخر این کتاب شنیدی و میگوید جمعی از اولیاء الله هستند
که رافضیان را بصورت خوک می بینند و میگوید بمعراج که رفتم
مرتبه علی را از مرتبه ابوبکر و عمر و عثمان پست تر دیدم و ابوبکر را علیه اللعنه
در عرش دیدم چون برگشتم بعلی گفتم که چون بود که در دنیا دعوی میکرد

که من از انها

کہ من از انہا بہترام الحال کہ دیدم مرتبہ ترا کہ از ہمہ پست تری و از غیر او و از این
باب ترزیقات بسیار دارند کہ متوجہ انہا شدن موجب طول سخن میشود
و اگر از دعواهای بلند ایشان فریب میخوری اخر فکر نمیکنی کہ بلکہ از برای
حب دنیا اینہا را بر خود بندہ اگر خواهی او را امتحان کنی او کہ دعوای این
میکند کہ من جمیع اسرار غیبی را میدانم و همہ چیز بر من منکشف میشود
و شبی دہ بار بعرش میرود مر یک مسئلہ از مشکلات نماز یا یک مسئلہ
مشکل از میراث و غیر آن و یک حدیث مشکل از او بپرس اگر انہا را
راست میگوید این راهم براستی بیان میکند چنانچہ بسند صحیح از
حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام منقول است کہ علامت کذاب
و دروغ گو آنست کہ ترا خبر میدهد بچیزهائی آسمان و زمین و مشرق
و مغرب و چون از حلال و حرام خدا مسئلہ از او می پرسی نمیداند آخر
این مردی کہ دعوی میکند کہ مسئلہ غامض و وحدت موجود را فهمیده ام
و عقلهای جمیع فضلا از فهمیدن آن قاصر است چرا یک معنی
سهلی را اگر بنجاه مرتبہ خاطر نشین او کنند نمی فهمد و انہائی کہ دقایق
معانی را می فهمند انچہ او فهمیده است چرا نمی فهمند و باز هر گاه
خود معترف باشند کہ کشف با کفر جمع میشود کفار هند صاحب
کشف می باشند پس بر تقدیر کہ کشف ایشان واقعی باشد و تراهم فریب
نداده باشد کی دلالت بر خوبی ایشان میکند و چون دستگاه این
سخن بسیار وسیع است و قلیلی کہ برای ضلالت طالبان باطل کافی
باشد در او این کلمات و در لمعات و در چند موضع دیگر بیان کردم در این
موضع اختصار نموده ختم میکنم این فصل را بایراد حدیثی چند کہ فی
الجمله مناسب این مطلب است شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت
کرده است کہ در بصره حضرت امیر المومنین صلوات الله علیہ بر حسن

بصری گذشتند واو وضو میساخت فرمودند که وضو را کامل بجا آور
حسن گفت یا امیر المومنین دیروز جماعتی را کشتی که شهادت بین میگفتند
ووضو را کامل میساختند حضرت فرمود که پس چرا بمردانها نیامدی
گفت والله که در روز اول غسل کردم وحنوط بر خود پاشیدم وسلاح
پوشیدم وهیچ شک نداشتم که تخلف ورزیدن از عایشه کفر است
در عرض راه کسی را ندا کرد که بکجا میروی برگرد که هر که میکشد وهر که
کشته میشود بجهنم میرود من ترسان برگشتم ودر خانه نشستم در روز
دویم باز بمدد عایشه مهیا شدم وروانه شدم ودر راه همان ندا شنیدم
وبرگشتم حضرت فرمود که راست میگوئی میدانی که آن منادی که بود گفت نه
فرمود که آن برادرت شیطان بود وبتو راست گفت که قاتل ومقتول النار
عایشه در جهنمند ودر حدیث دیگر روایت کرده است که حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه بحسن بصری خطاب فرمود که در هر امتی
سامری باشد وسامری این امت توئی که میگوئی جنان نمی باید کرد وچند
قصه طولانی در میان حضرت امام زین العابدین وامام محمد باقر علیهما
السلام باو نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او میکند وبسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حسن اگر خواهد بجانب
راست برود واگر خواهد بجانب چپ که علم یافت نمیشود مگر نزد ما
اهل بیت بدانکه یکی از اکابر صوفیه که اکثر احادیث از او است وخود را
باو منسوب میسازند حسن بصری است که مجملی از احوالش مذکور شد
ویکی از مشایخ ایشان عباد بصریست ودر باب طعانت وغیر آن بعضی
از بدیهای ومعارضات آن ملعون را ذکر کردیم وبا حضرت علی بن الحسین
صلوات الله علیهما در باب جهاد وغیر آن معارضه نموده وبر آن حضرت
طعن زده ودر کتاب کافی بسند معتبر از فضیل منقولست که روزی

عباد بصری

عباد بصری بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و حضرت طعام تناول میفرمودند
و بر دست تکیه نموده بودند عباد گفت که مگر نمیدانی که پیغمبر از این نحو
طعام خوردن نهی کرده است بعد از چند مرتبه که این هرزه را گفت حضرت
فرمود که والله که هرگز پیغمبر از این نهی نفرمود و ایضا بسند صحیح روایت کرده است
که حضرت صادق علیه السلام بعباد بن کثیر بصری صوفی خطاب فرمود که ای
عباد باین مغرور شده که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته بدرستی
که حق تعالی در کتاب خود میفرماید که ای گروه مومنان از خدا بپرهیزید
و قول سدید بگوئید یعنی باعتقاد درست قایل شوید تا خدا اعمال شما را
باصلاح آورد ای عباد بدانکه خدا عمل ترا قبول نمیکند تا بحق قایل نشوی
و ایمان نیاوری در کتاب احتجاج از ثابت بنانی روایت کرده است که
گفت من با جماعتی از عباد بصره مثل ایوب سجستانی و صالح مزی و عتبه
و حبیب فارسی و مالک بن دینار و ابو صالح اعمی و جعفر بن سلیمن و رابعه
و سعدانه بحج رفته بودیم چون داخل مکه شدیم آب بسیار بر اهل مکه تنگ
شده بود و از تشنگی بفریاد آمده بودند بما پناه آوردند که برای ایشان دعا
کنیم ما نزدیک کعبه آمدیم و مشغول دعا شدیم و چندانکه تضرع نمودیم
اثری ظاهر نشد ناگاه جوان محزون گریانی پیدا شد و چند شوط طواف
کرد بعد ازان رو بما کرد و یکیک ما را نام برد گفتیم لبیک ای جوان گفت
ایا در میان شما کسی هست که خدا او را دوست دارد گفتیم ای جوان بر ما مست
دعا و برخواست اجابت گفت دور شوید از کعبه که اگر کسی در میان شما
میبود که خدا او را دوست میداشت البته دعایش را مستجاب میکرد چون
دور شدیم بتر دکعبه سجده در آمد و گفت ای سید و آقای من بحرمتی که بمن
داری ترا سوگند میدهم که اهل مکه را آب ده هنوز سخن آنحضرت تمام
نشده بود که ابری پدید آمد مانند دهنهای مشک آب از ابر روان شد

پس از اهل مکه پرسیدیم که این جوان که بود گفتند علی بن الحسین است بدانکه
اینجماعت نزد صوفیه از اکابر اولیاء الله اند و امام زمان خود را نشناخته اند
و مناظرات و منازعات طاؤس یمانی با حضرت امام محمد باقر ع در کتب
حدیث بسیار است و این شهر آشوب روایت کرده است که چون حضرت
صادق علیه السلام بکوفه تشریف آوردند و در زمان منصور دوانیقی
و از ائمه ملعون مرخص شده بمدینه مراجعت میفرمودند مردم بمشایعت
آنحضرت بیرون آمدند و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم در میان اینجماعت
بودند و اینجماعت پیش میرفتند ناگاه بشیری رسیدند که بر سر راه ایستاده
بود ابراهیم ادهم گفت که باشید تا جعفر بیاید بایستیم که با این شیر چه
میکند چون حضرت تشریف آوردند بنزدیک شیر رفتند و گوشش را گرفته
از راه دور کردند و رو باینجماعت کرده فرمودند که اگر مردم را طاعت حق تع
بکنند چنانچه حق اطاعت اوست هر آینه بار خود را بر این شیر بار میتوانند
کرد و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده است که جماعتی از متصوفه
در خراسان نزد حضرت امام رضا علیه السلام آمدند و گفتند امیر المومنین ع
یعنی مامون ملعون فکر کرد امر خلافتی که در دست او بود شما اهل بیت را
سزاوارتر دانست به پیشوای مردم بودن و ترا بهترین اهل بیت یافت لهذا
امر خلافت را بتو رد کرد و امامت کسی را میخواهد و میطلبد که طعامهای
غیر لذیذ بخورد و جامهای کنده بپوشد و بر الاغ سوار شود و بعیادت
بیماران برود حضرت فرمود که حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام
پیغمبر بود و قباهای دیبا مطرز بطلا می پوشید و بر تکیه گاه آل فرعون
تکیه میکرد و در میان مردم حکم میفرمود چیزی که از امام میطلبند قسط
و عدالتست که چون سخن گوید و چون حکم کند بعدالت حکم کند و چون
وعده کند وفا بوعده خود بکند بدرستی که خدا این پوششها نفیس

وخورشهای لذیذ را حرام نکرده است بس این ایه را تلاوت فرمود قُلْ مَنْ حَرَّمَ
زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ که ترجمه اش اینست
که بگوای محمد کیست که حرام کرده است زینتهائی را که خدا برای بندگان
ظاهر فرموده و بیرون آورده و روزیهای پاکیزه را و از این باب حدیث در
لمعات بسیار ذکر کردیم و شیخ طوسی علیه الرحمه والرضوان در کتاب غیبت
فرموده است که جمعی دعوای نیابت حضرت صاحب الامر صلوات الله
علیه کردند بدروغ و رسوا شدند زیرا که آنها که نایب بودند معجزات بردست
ایشان جاری میشد از جانب معصوم که آنها مردم را بنیابت ایشان رامیدانستند
اول کذابان شریع بود که دعوای نیابت کرد بدروغ و رسوا شد و فرمان حضرت
بلعن او بیرون آمد شیخ فرموده که هرا و ن بن موسی تلعکبری میگفت
که بعد از دعوای نیابت کفر و الحاد از او ظاهر شد و هریک از اینها دعوای
نیابت میکردند اول بر امام دروغ می بستند و دعوای نیابت میکردند
تا مردم ضعیف العقل بایشان بگروند دیگر ترقی میکردند در شقاوت
تا بقول حلاجیه قایل می شدند حسین بن منصور حلاج بود و بسند
معتبر از هبة الله بن محمد کاتب روایت کرده است که چون حق تع خواست
که حلاج را رسوا کند و او را خوار گرداند او پیغام فرستاد بابی سهل بن اسمعیل
نوبختی که از معتبران شیعه بود بگمان اینکه او نیز مثل دیگر فریب او را
خواهد خورد و در آن مراسله اظهار وکالت حضرت صاحب الامر
علیه السلام چنانچه رایش بود که او مردم را باین نحو فریب میداد و بعد از آن
دعواهای بلند میکرد و اظهار الوهیت می نمود ابو سهل فریب او را
نخورده و در جواب گفت که من از تو امری را سوال نمینمایم که در جنب آنچه
تو دعوی می نمائی بسیار سهل است و آن امر اینست که من کنیزان را
بسیار دوست میدارم و بسیار بایشان مایلم و بسیاری از ایشان را

چنانکه ابو جعفر سلمغانی و امثال او
مشهور شد و بعد ذکر کرده است
او جمله کذابان ۱۲

خود جمع کرده ام و باین سبب هر جمعه می باید حضاب کنم که سفیدی
موهای من از ایشان مخفی باشد و اگر نه ایشان از من دوری میکنند میخواهم
چنین کنم که ریش من سیاه شود و بخضاب محتاج نباشم اگر چنین
کنی من مطیع تو میشوم و بجانب تو می آیم و مردم را بمذهب تو دعوت
مینمایم چون حلاج آن جواب را شنید دانست که در آن مر اسله خطا
کرده است دیگر جواب نگفت و ساکت شد و این قصه را ابو سهل در
مجالس نقل میکرد و مردم میخندیدند و موجب زیادتی رسوائی او شد
بعد از این حدیث قصه رندی و بیرون کردن علی بن بابویه او را از قم
نقل فرموده است که بر او لعنت کرد و او را از قم بخواری و مذلت اخراج
نمود و بعد از این در ضمن قصه شلمغانی که یک کذاب دیگر است نقل کرده
که مادر ابی جعفر شلمغانی روزی بر روی بای ام کلثوم دختر محمد بن عثمان
عمری که از نواب حضرت صاحب الامر علیه السلام بود افتاد و می بوسید
پرسید که چرا چنین میکنی گفت چرا چنین نکنم که تو فاطمهٔ زهرائی
که زیرا که روح بیغمبر صلی الله علیه و آله بدن بدر تو منتقل شده بود و
روح علی بدن ابی القاسم حسین بن روح منتقل شده است و روح
فاطمه بدن تو ام کلثوم این سخن انکار بسیار کرده بنزد حسین بن روح
که از سفراء عظیم الشان حضرت صاحب الامر علیه السلام بود آمد و این
سخن را نقل کرد این روح گفت که زنها را رکد دیگر بنزد ازن مرو آشنائی
با او بر طرف کن که آنچه زن گفته است کفر و الحاد است که آن ملعون
شلمغانی در دل این جماعت جا داده است که آشکار شود بر او دعوای انکه
خدا با او متحد شده است چنانچه نصاری در باب مسیح علیه السلام میگویند
و تجاوز کند بگفته حلاج لعنة الله تا اینجا از کتاب غیبت شیخ
طوسی رحمه الله نقل شد و شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاج

نقل کرده است

نقل کرده است که فرمان حضرت صاحب الامر علیه السلام ظاهر شد بر دست حسین
بن روح بلعن جماعتی که یکی از ایشان حسین بن منصور حلاج بود ای عزیز
غرض از ذکر چند حدیث که از بسیار باندکی اکتفا نمودم این بود که اگر بدیدهٔ
انصاف نظر کنی و بفکر صحیح تامل نمائی باین قلیلی که برای تو ذکر کرده ام
بر تو ظاهر میشود که این گروه بپوستر مخالف ایمه صلوات الله علیهم بوده اند
و علمای کبار و راویان اخبار شیعه که در اعصار ایشان و قربت باعصار
ایشان بوده اند و از احوال ایشان زیاده از من و تو اطلاعی داشته اند و
دانش و علم و فهم ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است از ایشان
بیزاری اظهار نموده حکم بکفر و الحاد ایشان کرده اند اگر دانسته طریق
اهل بیت را ترک مینمائی و راه ضلالت ایشان را اختیار میکنی گناه تو را بدیگری
نخواهند نوشت هدانا الله و ایاکم الی الصراط المستقیم خاتمه بدانکه
چون اذکار و ادعیه بسیار از ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم منقولست
و اکثر اهل بدعت مردم را باذکار و اورادی که از مشایخ سنی خود دارند
تحریص و ترغیب مینمایند همه کس را دست بکتابهای مبسوط نمیرسد
که علمای ما در این باب تالیف نموده اند خواستم که این کتاب را بذکر
بعضی از فضایل ازکار منقوله ختم نمایم که موجب مزید انتفاع طالبان
حق از این کتاب گردد و این مستمل است بر دو باب باب اول در بیان
فضایل ذکاریست که مخصوص بوقتی نیست و در آن چند فصل است
فصل اول در فضیلت تسبیحات اربع است تسبیحی معتبر از حضرت امام
حسن صلوات الله علیه منقولست که جمعی از یهود بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آمدند و اعلم ایشان از مسئلهٔ چند سؤال نمود
و چون جواب شنیدند مسلمان شدند از جملهٔ آن مسئلها این بود که
پرسید که یا محمد مرا خبر ده از کلماتی که حق تعالی انها را برای حضرت هنبول

علیه السلام اختیار نمود در هنگامی که خانه کعبه را بنا کرد حضرت فرمود که بلی این
کلمات بود سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یهودی پرسید
که چه ثواب دارد که این کلمات را بگوید حضرت فرمود که چون بنده سبحان الله
میگوید با او تسبیح میگویند آنچه در زیر عرش اند پس بگویند تسبیح انها را
عطا میکند و چون الحمد لله میگوید حق تع نعیم دنیا را با و کرامت میفرماید
و وصل میکند او را بنعیم اخرت و این کلمه ایست که چون اهل بهشت داخل
بهشت میشوند این کلمه را میگویند و سخنانی که در دنیا میگفتند همه
منقطع میشود بغیر این سخن و اما لا اله الا الله پس بهشت جزای آنست
چنانچه حق تع میفرماید که هل جزاء الاحسان یعنی نیست جزای لا اله
الا الله مگر بهشت یهودی گفت راست میگوئی ای محمد و بسند معتبر
دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هر که بسبحان الله
میگوید حق تع برای او درختی در بهشت غرس مینماید و کسی که الحمد لله
میگوید درختی برای او میکارد و کسی که لا اله الا الله میگوید درختی برای
او میکارد و کسی که الله اکبر میگوید درختی برای او غرس مینماید شخصی
از قریش بحضرت عرض کرد که پس ما در بهشت درخت بسیاری داریم حضرت
فرمود که بلی ولیکن بپرهیزید از اینکه آتشی بفرستید که ان درختان را بسوزاند
زیرا که حق تع میفرماید که ای گروه مومنان اطاعت نمائید خدا و رسول را
و باطل مکنید عملهای خود را و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه منقولست که فقرا بخدمت حضرت رسول صلی الله
علیه وآله آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا را مالی هست که بان بنده ازاد
کنند و ما نداریم و اینها را مالی هست که بان حج کنند و ما را نیست و ایشان
مالی دارند که بان تصدق کنند و ما نداریم و ایشان مال دارند که بوسیله
آن در راه خدا جهاد کنند و ما نداریم حضرت فرمود که هر که صد مرتبه

الا الاحسان

الله اکبر

الله اکبر بگوید بهتر است از صد بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه سبحان الله
بگوید بهتر است از صد شتر با خود بردن بحج که بکشند انها را از برای خدا و هر که
صد مرتبه الحمد لله بگوید بهتر است از صد اسب که زین و لجام کرده مردم را
سوار کنند و بجهاد فرستند و هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید کسی از
او در آن روز عملش بهتر نباشد مگر کسی که زیاده از صد مرتبه بگوید پس
چون این خبر باغنیا رسید ایشان نیز این اعمال را بجا آوردند فقرا بخدمت
حضرت آمدند و گفتند که اغنیا این کارها را نیز کردند حضرت فرمود
که این فضل خداست هر که میخواهد عطا میفرماید و بسند معتبر از حضرت
امام رضا صلوات الله علیه منقولست که حق تع بر خود واجب کرده است
که هر مومنی که صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله
و صد مرتبه لا اله الا الله بگوید و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد پس
بگوید اللهم زوجنی من الحور العین البته حق تع حوریه در بهشت باو
کرامت فرماید و این با نصد کلمه مهر آن حوریه باشد پس از اینجهت حق تع
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی فرمود که مهر زنان مومنه را با نصد
درهم سنت کرده اند و بسند معتبر منقولست که بسیار بگوید لا اله
الا الله و الله اکبر را هیچ چیز نزد خدا محبوبتر از این دو کلمه نیست و بسند
معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که سبحان الله
نصف میزان اعمالست و الحمد لله پر میکند میزان را و الله اکبر ما بین آسمان
و زمین را پر میکند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که بسیار بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر بدرستی که این کلمات می آیند در روز قیامت با خیرات و ثوابهای
عظیم که از پیش رو و عقب خود دارند و انها نیند باقیات صالحات یعنی
امور شایسته که از برای آدمی باقی میماند نفع انها و حق تع فرموده است که

باقیات صالحات بهتر و پاینده تر است از متاعهای زندگانی دنیا و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلم منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روزی با اصحاب خود التفات نموده فرمودند که برای خود سپرها اخذ کنید
و مهیا سازید صحابه گفتند که مگر دشمنی بما رو آورده است که سپر از برای
دفع ضرر ایشان مهیا می باید کرد فرمود که نه ولیکن از برای دفع آتش
جهنم از خود بگوئید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که هر که بگوید
سبحان الله از روی تعجب حق تعالی بتسبیح مرغی خلق فرماید که منقار او
را بانی بوده باشد و در میان ملائکه مسبحات بتسبیح الهی کند تا روز قیامت
و همچنین است الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر فصل دوم در ثواب
تهلیل است و ثواب انواع آن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
حق تعالی بحضرت موسی علیه السلم خطاب فرمود که اگر آسمانها و ساکنان آن
و زمینهای هفتگانه در یک کفه ترازو باشد و لا اله الا الله در کفه دیگر باشد
اینکلمه بر انها زیادتی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تلقین کنید
مردهای خود را در وقت جان کندن لا اله الا الله که گناهان را خراب
میکند و در هم میشکند صحابه گفتند که یا رسول الله کسی که در صحت
بگوید چون است حضرت فرمود که این بیشتر باعث در هم شکستن و
برطرف شدن گناهان میشود بدرستی که لا اله الا الله مونس مومنست
در حال حیات و نزد موت و در هنگام مبعوث شدن بدرستی که جبرئیل
بمن گفت که یا محمد در قیامت جمعی را خواهی دید که از قبرها روسفید
مبعوث میشوند و با واز بلند میگویند لا اله الا الله و الله اکبر و
جمعی روسیاه مبعوث میشوند و فریاد میکنند یا ویلاه یا ثبورا ه

وبسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که قیمت بهشت
لا اله الا الله وبسند دیگر از انحضرت منقولست که هر که لا اله الا الله
بگوید برای او درختی در بهشت بکارند از یاقوت سرخ که ریشه اش
در مشك سفید باشد ومیوه اش از عسل شیرین تر واز برف سفید تر
واز مشك خشبو تر باشد ودر آن درخت میوها باشد بشکل پستان
دختران باکره که چون شکافته شود هفتاد حله از میان او بیرون آید و
از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که هر بنده مسلمانی
که لا اله الا الله بگوید آن کلمه التبه بالا رود وهر سقفی را بشکافد وبهر گناهی
از گناهان او که برسد محو نماید تا چون بحسنات او برسد قرار گیرد وبسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هیچ عملی ثوابش
عظیمتر از شهادت لا اله الا الله نیست وبسند معتبر از حضرت رسول
صلی الله علیه وآله منقولست که بهترین عبادتها گفتن لا اله الا الله است
وبسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه
لا اله الا الله بگوید عمل او در آن روز بهترین اعمال مردم باشد مگر کسی که بیشتر
از او این کلمه را گفته باشد وبسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که فرمود که هر عبادتی را اندازه هست که بآن منتهی میشود مگر ذکر حق تعالی
که از احدی نیست که بآن منتهی شود چنانچه حق تعالی نماز را
واجب گردانیده است کسی که انها را ادا نماید بحد شرع رسانیده است و
همچنین کسی که روزه ماه رمضان را بگیرد فرضش را ادا کرده است وکسی
که یکمرتبه حج کند اندازه اش بعمل آمده است بغیر ذکر و یاد خدا که حق تعالی
از آن باندك راضی نشده است واندازه ونهایتی برای آن مقرر نساخته است
بعد ازان این آیه را خواندند یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه
بکرة واصیلا که ترجمه ظاهر لفظش اینست که ای گروه مومنان یاد کنید

خدا را یاد کردن بسیار و تسبیح و تنزیه کنید او را در بامداد و بسین پس نهایتی
برای ذکر مقرر نساخت بعد ازان فرمود که پدرم بسیار یاد خدا میکرد
یا اوکه راه میرفتم مشغول ذکر بود و چون با او طعام میخوردیم او را مشغول
ذکر میدیدیم و چون با مردم سخن میگفت سخن گفتن او را از یاد خدا باز نمیداشت
و پیوسته می دیدم که زبانش بکامش چسبیده بود و مشغول ذکر لا الٰه
الا الله بود و در صبح ما را جمع میکرد و امر میکرد که مشغول ذکر و یاد
خدا باشیم تا طلوع آفتاب و میفرمود که هر که قران میتواند خواند
قران بخواند و هر که قران نمیتواند خواند ذکر خدا بکند و خانه که در ان
قران میخوانند و یاد خدا میکنند برکت آنخانه بسیار میشود و شیطان
از انخانه دوری میکند و ان خانه روشنی میدهد اهل اسمان را چنانچه ستاره های
روشن اهل زمین را روشنی میدهند و خانه که در آن قران خوانده نمیشود
و یاد خدا در آن نمی کنند برکت آنخانه کم است و ملائکه از ان خانه دوری
میکنند و شیاطین در انخانه حاضر می باشند و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که ایا شما را خبر دهم بهترین اعمال شما که بیشتر موجب
رفع درجات شما گردد نزد خدا و نه شما مقبولتر باشد و بهتر باشد
از برای شما از دینار و درهم و بهتر باشد از برای شما از اینکه با دشمنان دین ملاقات
کنید و بکشید و کشته شوید گفتند بلی فرمود که یاد خدا بسیار کنید پس
فرمود که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و پرسید
که بهترین اهل این مسجد کیست فرمود که هر که ذکر خدا بیشتر کند و
فرمود که هر که را خدا زبان ذکر کننده عطا فرماید پس بدرستی که نیکی دنیا
و آخرت باو کرامت فرموده است و بسند معتبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که هر که خدا را بسیار یاد کند خدا او را
دوست دارد و هر که ذکر خدا بسیار کند حق تعالی دو برات برای او بنویسد

یکی بزاری از آتش جهنم و یکی بزاری از نفاق و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که لا اله الا الله از روی اخلاص بگوید داخل بهشت
شود و اخلاص او آنست که این کلمهٔ طیبه او را مانع شود از مرتکب شدن هر چیز
که خدا حرام کرده است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که
هر که لا اله الا الله بگوید بی غیر وجه تعجب خدا از آن کلمه مرغی خلق فرماید
که تا روز قیامت بر بالای سر گویندهٔ آن کلمه بال زند و ذکر خدا کند و ثوابش
از او باشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که تلقین کنید مردهای خود را لا اله الا الله بدرستی که هر که آخر کلامش
لا اله الا الله باشد داخل بهشت میشود و بسند معتبر از حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که چون حضرت نوح عم داخل کشتی
شد حق تع باو وحی فرمود که هر وقت که خوف غرق شدن داشته باشی
هزار مرتبه لا اله الا الله بگو و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که جبرئیل نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت
یا محمد خوشا حال کسی که از امت تو بگوید لا اله الا الله وحده وحده
و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که
هر که صد مرتبه بگوید لا اله الا الله الحق المبین خداوند عزیز جبار
او را پناه دهد از فقر و وحشت قبر او را با انس مبدل گرداند و بسبب تو
او گردد و چنان باشد که در بهشت را کوبد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت
منقولست که هر که هر روز سی مرتبه این تهلیل را بخواند روا کند بتوانگری
و بشت کند بدرویشی و فقر و در بهشت را بکوبد و بسند معتبر از آنحضرت
منقولست که هر که روز بانزده مرتبه این تهلیل را بخواند لا اله الا الله
حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة
و رقا حق تع روی رحمت خود را بسوی او بدارد و از او روی لطف

نمودم

برساند تا او را داخل گرداند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله حق تع برای او هزار هزار حسنه بنویسد و بروایت
دیگر هزار هزار حسنه برای او ثبت نماید و بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که هر روز ده مرتبه این دعا را
بخواند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها احدا صمدا
لم یتخذ صاحبة و لا ولدا بنویسد حق تع شانه از برای او چهل و پنج هزار
حسنه بلند کند و محو کند از نامه کناهان او چهل و پنج هزار کناه و بلند کرداند
از برای او چهل و پنج هزار درجه و در روایت دیگر وارد شده است که اینها
حرزی باشد برای او در انروز از شر شیطان و مردم صاحب سلطنت
و در آن روز کناه کبیره او را نگذارند و بروایت دیگر وارد شده است که هر که
در روزی اینها بخواند حق تع برای او چهل و پنج هزار درجه بلند گرداند
و چنان باشد که در انروز دوازده مرتبه قرآن را ختم کرده باشد و حق تع در بهشت
خانه برای او بنا فرماید فصل سیم در فضیلت تسبیح است و بسند معتبر
از یونس بن یعقوب منقولست که از حضرت صادق علیه السلام سوال نمود
که کسی که صد مرتبه سبحان الله بگوید و ذکر بسیار کرده است کرده و عمل
فرموده خدا در اینکه امر بذکر کثیر نموده کرده است فرمود که بلی و بسند
صحیح از آنحضرت منقولست که هر که بگوید سبحان الله و بحمده و سبحان الله
العظیم و بحمده حق تع سه هزار حسنه از برای او ثبت نماید و سه هزار بهشت
کناه از او محو فرماید و سه هزار درجه از برای او مرتفع گرداند و مرغی در
از برای او خلق نماید که تسبیح الهی کند و ثواب تسبیحش از او باشد و حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که چون بنده سبحان الله میگوید
جمیع ملئکه بر او صلوات میفرستند و بسند معتبر از حضرت صادق

علیه السلام

علیه السلام منقولست که هر که سی مرتبه بگوید سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده
روی کند بتوانگری و پشت کند بتوانگری و پشت کند از فقر و بگوید در بهشت را
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که بگوید سبحان الله
و بحمده ایزد تع برای او هزار هزار حسنه بنویسد و هزار هزار گناه از او محو نماید
و هزار هزار درجه برای او بلند کند و هر که زیاده بگوید خدا ثوابش را زیاده
گرداند و هر که استغفار نماید خدا گناهش را بیامرزد و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که در هر روز سی مرتبه سبحان الله
بگوید حق تع از او دفع نماید هفتاد نوع از بلا که سهل ترازانها فقر باشد
و بسند دیگر همین مضمون از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
منقولست و بسند دیگر از انحضرت منقولست که سبحانه و تع چون نور
مقدس نبوی را خلق نمود او را در حجاب القدرة دوازده هزار سال ساکن
گردانید و در آنجا انحضرت این تسبیح می گفت سبحان ربی الاعلی در حجاب
العظمه یازده هزار سال ماندند و این تسبیح میگفتند سبحان عالم السر
در حجاب المنته ده هزار سال ماندند و این تسبیح را میگفتند سبحان من
هو قایم لا یلهو و در حجاب الرحمة هزار سال ساکن بودند و این تسبیح را
می گفتند سبحان الرفیع الاعلی و در حجاب السعادة هشت هزار سال
بودند و این تسبیح را میگفتند سبحان من هو دایم لا یسهو و در حجاب الکرامة
هفت هزار سال با این تسبیح مشغول بودند سبحان من هو غنی لا یفتقر
و در حجاب المنزلة شش هزار سال این تسبیح میگفتند سبحان العلیم الکریم
و در حجاب الهدایة پنج هزار سال ماندند و این تسبیح میفرمودند سبحان
ذی العرش العظیم و در حجاب النبوة چهار هزار سال ساکن شدند
با این تسبیح سبحان رب العزة عما یصفون و در حجاب الرفعة سه هزار
سال ماندند و این تسبیح میگفتند سبحان ذی الملک و الملکوت و در حجاب

الهیه دو هزار سال بودند و خدا را این تسبیح می نمودند سبحان الله و بحمده و در حجاب
الشفاعه هزار سال این تسبیح اشتغال داشتند سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ
فصل چهارم در فضیلت تحمید است و انواع محامد بسیند معتبر منقول
است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که کدام عمل نزد خدا بهترین اعمال
فرمود که حمد آوردن و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول
است که هر که بگوید الحمد لله شکر جمیع نعمتهای خدا را کرده است و بسند معتبر
از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که هر که را خدا نعمتی کرامت فرماید حمد الهی بکند و هر که روزی
او دیر برسد استغفار کند و هر که را اندوهی رو دهد یا کار دشواری پیش آید
بگوید لا حول و لا قوة الا بالله و بسند معتبر دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام
منقول است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را مرگی رو
میداد که موجب سرور بود میفرمود که الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات
و چون مرگی رو میداد که موجب الم بود می فرمود که الحمد لله علی کل حال و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله هر روز جمعه حمد الهی میکردند سیصد و شصت مرتبه بعدد
رگهای بدن باین حمد که الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون کسی را ببیند که
ببلائی مبتلا گردیده است سه مرتبه این تحمید را آهسته بخواند که او نشنود
الحمد لله عافانی مما ابتلاک به و لو شاء فعل بعد ازین فرمود که هر که این
تحمید را بخواند هرگز بآن مبتلا نشود و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام مرویست که هر که بگوید الحمد لله کما هو اهله کاتبان اعمال از نوشتن
باز میمانند و میگویند خداوندا ما غیب را نمیدانیم یعنی حمد یرا که تو سزاوار
ثواب آن را میدانیم حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که آنچه بنده من گفت

الذی

شما بنویسید و توابش بر منست و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست که
هر که هر روز هفت مرتبه بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی کُلِّ نِعْمَةٍ کَانَتْ اَوْ هِیَ کَائِنَةٌ شکر
نعمتهای گذشته و آینده را ادا کرده است فصل پنجم در فضیلت استغفار است
بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که خود را
خوشبو و معطر گردانید باستغفار تا برسوانکند شما را بوهای بد گناهان
و در حدیث دیگر فرمود که استغفار روزی را زیاده میکند و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بهترین دعاها استغفار است
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون بنده استغفار
بسیار کند صحیفهٔ عملش که بالا میرود سپید رخشد و نور میدهد و از حضرت
علی بن الحسین علیه السلام منقولست که هر که بگوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَاَتُوبُ اِلَیْهِ
او متکبر و جبّار نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقولست که استغفار کردن و گفتن لا اله الا الله بهترین عبادتهاست
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در مجلسی که می نشستند هر چند که اندکی می نشستند
برنمیخواستند تا بیست و پنجم تبه استغفار نمیکردند و بسند معتبر
دیگر از انحضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هفتاد
مرتبه میفرمودند که استغفر الله هفتاد مرتبه میفرمودند که اتوب الی
الله و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که گناهی
میکند هفت ساعت او را مهلت میدهند پس اگر این استغفار را سه مرتبه
خواند بر او نمینویسند اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیَّ الْقَیُّومَ
وَاَتُوبُ اِلَیْهِ و بسند دیگر از انحضرت منقولست که هر که در روزی صد مرتبه
بگوید استغفر الله حتی تع هفتصد گناه او را بیامرزد و چیزی نیست
در بندهٔ که در روزی هفتصد گناه بکند و بسند صحیح از حضرت امام

جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر مومنی که در هر شبانه روزی
چهل گناه کبیره بکند و بپشیمانی بگوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِی لَا اِلٰهَ
اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ بَدِیعُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ ذُوالْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ وَاَسْئَلُهُ اَنْ
یُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ یَتُوبَ عَلَیَّ اِنَّهُ حق تع آن گناهان را بیامرزد
وچیزی نیست در بندهٔ که در شبانه روزی زیاده از چهل گناه کبیره بکند
وبسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله
علیه وآله در هر روز وشبی صد مرتبه توبه واستغفار میکردند با انکه
گناهی هرگز از انحضرت صادر نمیشد فصل ششم در فضیلت اذکار
متفرقه است بسند صحیح از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
منقولست که فرمود که عجب دارم از کسی که او را خوفی از دشمنی یا غیر آن باشد
چرا پناه باین کلمه نمی برد که حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَکِیلُ زیرا که حق تع میفرماید
که ان جماعتی که این کلمه را گفتند برگشتند با نعمتی عظیم از جانب خدا و
فضل بسیار و بایشان نرسیدی وعجب دارم از کسی که غمی او را عارض میشود
چرا پناه نمی برد باین کلمه که حضرت یونس در شکم ماهی گفت که لَا اِلٰهَ اِلَّا
اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّٰالِمِینَ زیرا که حق تع بعد ازاین میفرماید
که پس ما دعای یونس را مستجاب کردیم واو را نجات از غم دادیم وچنانکه او را
نجات دادیم همچنین نجات میدهیم مومنان را وعجب دارم از کسی که دشمنان
در مقام مکر باشند با او چرا پناه نمی برد باین آیه که اُفَوِّضُ اَمْرِی اِلَی اللّٰهِ
اِنَّ اللّٰهَ بَصِیرٌ بِالْعِبَادِ زیرا که حق تع میفرماید که چون مومن آل فرعون این
کلمه را گفت خدا او را حفظ کرد ونگاهداشت از بدیهای آنچه مکر نسبت باو کردند
بودند وعجب دارم از کسی که اراده مال ومتاع دنیا داشته باشد چرا پناه
نمی برد باین کلمه که مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ زیرا که حق تع میفرماید که برادر
مومن ببرادر کافر گفت که چرا داخل باغ خود که شدی این کلمه را نگفتی

اگر مرا چنین می بینی که مال و فرزندم از تو کمتر است پس شاید پروردگار من بهتر
از بهشت تو بمن عطا فرماید و شاید حق تع در مقام جزم اطلاق میکند و بسند
معتبر از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که شخصی بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شکایت نمود از وسوسهٔ سینه و بسیاری قرض
و احتیاج حضرت فرمود که مکرر این کلمات را بخوان توکلت علی الحی الذی
لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی
الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا بعد از اندک وقتی ایمرد بخدمت
حضرت آمد و گفت برکت ان دعا حق تع وسوسهٔ سینهٔ مرا برطرف کرد و
قرض مرا مودی ساخت و روزی مرا فراخ گردانید و بسند صحیح دیگر از آنحضرت
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت آدم بحق تع
شکایت کرد وسوسه خاطر و اندوه را جبرئیل نازل شد و گفت یا آدم بگو
لا حول و لا قوة الا بالله چون آدم این کلمه را گفت وسوسه و اندوه از او
برطرف شد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که نعمتهای الهی بر او بسیار شود بگوید الحمد لله رب العالمین و کسی
که فقر و احتیاج بر او زیادتی کند بسیار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم بدرستی که این کلمه گنجیست از گنجهای بهشت و درآن شفا
از هفتاد و دو درد هشت که کمترانها هم واندوهست و بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که در شب معراج حق تع بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله وحی نمود که بتو عطا میکنم دو کلمه از خزینهای عرش
خود لا حول و لا قوة الا بالله و لا منجا منک الا الیک و بسند معتبر از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که گفتن لا حول و لا قوة
الا بالله موجب شفا از نود و نه درد است که سهلترانها غم و اندوهست
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که را اندوهی عارض شود

بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و در حدیث دیگر منقولست
که ابوذر گفت که حضرت رسول ص وصیت نمود که این کلمه را بسیار
بگویم و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که هر روز
صد مرتبه لا حول ولا قوة الا بالله بگوید حق تع هفتاد نوع از بلا را دفع
نماید که سهل ترانها وهم و اندوه باشد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت
منقولست که هر که دعا کند و ختم کند دعاء خود را بگفتن ما شاء الله لا حول
ولا قوة الا بالله البته دعاء او مستجاب شود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت
منقولست که هر که هفتاد مرتبه بگوید ما شاء الله لا حول ولا قوة الا
بالله حق تع بگرداند از او هفتاد نوع از انواع بلا را که کمترانها ان باشد که
دیوانه شود و بسبب دیوانگی هلاک شود و در حدیث دیگر از آنحضرت
منقولست که خدا را ملکی هست موکل بآسمان اول و اسمعیل نام دارد چون
بنده هفت نوبت میگوید یا ارحم الراحمین آن ملک میگوید که ارحم الراحمین
صدای ترا شنید هر حاجت که داری بطلب تا عطا کند و بسند صحیح
از آنحضرت منقولست که هر که ده مرتبه بگوید یا الله حق تع باو خطاب
فرماید که لبیک چه حاجت داری و همچنین اگر ده مرتبه یا رب بگوید
همین خطاب کند او را و ایضا بسند صحیح از آنحضرت منقولست که هر که
بگوید یا رب الله انقدر که یک نفس او وفا کند باو خطاب فرماید حق تع
که لبیک حاجت خود را بگو و در حدیث دیگر فرمود که بعضی از فرزندان
پدرم بیمار شد پدرم بر او گذشت و فرمود که ده مرتبه بگو یا الله که هیچ
یک از مومنان ده مرتبه این کلمه را نمیگوید مگر آنکه پروردگار عالم
میفرماید که لبیک ای بنده من حاجت خود را سوال کن و بسند معتبر
از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که فرمود که پدرم را در خواب
دیدم که فرمود هر گاه بشدتی و سختی گرفتار شوی بسیار بگو یا رؤف

یا رحیم

یا رحیم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بعضی از اصحاب
خود فرمود که میخواهی که بتو تعلیم کنم اسم اعظم الهی را بخوان سورهٔ حمد و سورهٔ
قل هو الله احد و آیة الکرسی و سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را پیش رو و بقبله
کن و هر حاجت که داری از خدا بطلب و بسند معتبر از حضرت امام رضا
علیه السلام منقولست که اسم اکبر خدا است یا حیّ یا قیّوم و بروایت دیگر از حضرت
علی بن الحسین صلوات الله علیه منقولست که این دعا مشتمل است که این دعا
مشتمل است بر اسم اعظم یا الله یا الله یا الله و حدک و حدک لا شریک
لک انت المنان بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام و ذو الاسماء
العظام و ذو العز الذی لا یرام و الحکم الدائم لا الٰه الا هو الرحمن
الرحیم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین بعد از خواندن این دعا هر حاجتی
که داری بطلب و بسند معتبر از سکین بن عمار مرویست که گفت شبی
در مکه خوابیده بودم که شخصی بخواب من آمد و گفت برخیز که شخصی
خدا را در زیر میزاب باسم اعظم رب الارباب میخواند بیدار شدم و بخواب
رفتم پس بار دیگر مرا صدا زد و همان سخن را گفت بیدار شدم و باز بخواب
رفتم در مرتبه سیم مرا صدا زد که برخیز که موسی بن جعفر علیه السلام خدا
باسم اعظم میخواند در زیر میزاب سکین میگوید که برخواستم و غسل
کردم و چون بنزد حجر آمدم شخصی را دیدم که جامهٔ خود را بر سر پیچیده
و در سجده است در پست سر او شنیدم این دعا میخواند یا نور یا
قدوس سه مرتبه یا حیّ یا قیوم سه مرتبه یا حی لا یموت سه مرتبه یا حیّ
حین لا حی سه مرتبه یا حی لا الٰه الا انت سه مرتبه اسالک بلا الٰه الا انت
سه مرتبه اسالک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم الغفور المبین سه مرتبه سکین
گفت که او حضرت مکرر این دعا را خواندند تا من حفظ کردم و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر مومنی

عمل خاصان اینست

که این کلمات را بخواند من ضامن او یم در دنیا و آخرت اما در دنیا پس ملک را او را
بشارت دهند در هنگام مردن و اما در آخرت پس حق تع بعد هر کلمه
خانه در بهشت باو کرامت فرماید دعا اینست یا اسمع السامعین و
یا ابصر الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین و یا احکم
الحاکمین باب دویم در بیان اذکاری که مخصوص وقتی چند اند
واین باب مشتمل بر چند فصلست فصل اول در تعقیب نماز صبح و نماز
شام است و اذکاری که در صبح و شام باید خواند بسندهای معتبر
از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که چون از نماز شام فارغ
شوی از جای خود حرکت مکن و با کسی سخن مگو تا صد مرتبه بگوئی بسم الله
الرحمن الرحیم لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و همچنین صد مرتبه
بگو بعد از نماز صبح بدرستی که هر که در این دو وقت این را بخواند حق تع
از او دفع کند صد نوع از انواع بلا را که کمترین آنها خوره و پیسی و شر شیطان
و شر پادشاهان باشد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که
صد مرتبه این کلمات را بخواند بعد از نماز صبح باسم اعظم الهی نزدیکتر
از سیاهی چشم بسفیدی چشم بدرستی که اسم اعظم در این کلمات داخل
و بچندین سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که این کلمات را
بعد از صبح و نماز شام هفت مرتبه بخواند حق تع از او هفتاد نوع از بلا را
دفع کند که کمترش قولنج و پیسی و دیوانگی و خوره باشد و اگر نامش در نامه
اشقیا باشد محو کند و در نامه سعدا ثبت نماید و در روایت دیگر سه مرتبه
واقع شده است باهمین ثواب و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که صد مرتبه بعد از صبح بگوید ما شاء الله کان لاحول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم در آن روز نزند امیر را که مکروه او باشد
و بسندهای معتبره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

منقولست که هر که پیش از طلوع افتاب و پیش از غروب آفتاب ده مرتبه این
تهلیل را بخواند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی
ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء
قدیر کفاره گناهان او باشد در انروز و بروایت دیگر خدا را ملاقات نکند
بنده بهتر از عمل او مگر کسی که مثل عمل او را کرده باشد و در روایت دیگر وارد
شده است که سنت و اجب است که این تهلیل را ده مرتبه بگویند اعوذ بالله
السمیع العلیم من همزه و اعوذ بالله ان یحضرون الشیاطین ان الله هو
السمیع العلیم و فرموده که اگر این دو ذکر را در این دو وقت فراموش کنی
قضا کن چنانچه نماز را قضا میکنی و احادیث در فضیلت این دو ذکر
بسیار است و بسند معتبر دیگر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که هر که در وقت طلوع صبح ده مرتبه این تهلیل را بگوید
که گذشته و ده مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و سی و پنج نوبت
الحمد لله بگوید او را در آن صباح از غافلان ننویسند و اگر همین اذکار را
در انشب بخواند از غافلان ننویسند و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که در وقت شام صد مرتبه الله اکبر بگوید
چنان باشد که صد بنده آزاد کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید پیش از
برآمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب حق تعالی ثواب صد بنده آزاد
کردن در نامه عملش بنویسد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در فرزند آدم سیصد و
شصت رگ هست و هشتاد رگ از آنها ضرر کست و صد و هشتاد
رگ دیگر ساکن که اگر یکی از رگهای متحرک ساکن شود یا یکی از رگهای
ساکن متحرک گردد او را خواب نمی برد لهذا حضرت رسول صلی الله علیه

است و در روایتی دیگر
الشیاطین

سبحان الله وسی و پنج نوبت
لا اله الا الله وسی و پنج نوبت

وآله در صبح وهر شام سیصد وشصت مرتبه می گفتند الحمد لله رب العالمین
کثیرا علی کل حال وبسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که
در صبح چهار مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین بتحقیق که شکر آنروز را ادا کرده است
وهمچنین اگر در شام چهار مرتبه بگوید شکر آن شب را ادا کرده است وبسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله بر شخصی گذشتند که باغ خود را درخت میکشت حضرت
ایستادند وفرمودند که میخواهی ترا دلالت کنم بر درختی که اصلش
ثابت تر ومیوه اش زودرس تر وینکو وباقی تر باشد گفت بلی فرمود که هر صبح
وشام بگو سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله اکبر تا آنکه حق تعالی
بعدد هر تسبیحی ده درخت در بهشت بتو کرامت فرماید از انواع میوها
وبسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که در صبح این دعا بخوان
اصبحت بالله مومنا علی دین محمد وسنة نبی علی وسنة دین الاوصیاء
وسنتهم امنت بسرهم وعلانیتهم وشاهدهم وغائبهم واعوذ بالله
مما استعاذ منه رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی والاوصیاء صلوات
الله علیهم وارغب الی الله فیما رغبوا الیه ولا حول ولا قوة إلا بالله
وبسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که
هر که در صبح وشام سه نوبت بگوید رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا
وبمحمد صلی الله علیه وآله نبیا وبالقرآن بلاغا وبعلی امام وبالاوصیاء
من ولده ائمة التسبیح برحق تعالی لازم است که در روز قیامت او را راضی گرداند
وبسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که هر بنده که قبل از طلوع آفتاب این دعا بخواند الله اکبر الله اکبر کبیرا
وسبحان الله بکرة واصیلا والحمد لله رب العالمین کثیرا لا شریک
له وصلی الله علی محمد وآله ملکی مبادرت نماید واین دعا را در میان بال

خود بگیرد و باسمان برد چون باسمان اول در آید ملئکه با او گویند که چه چیز با خود
داری در جواب گوید که شخصی از مومنان باین کلمات تکلم نموده کلمات را
برایشان بخواند ملئکه گویند که خدا رحم کند آن کسی را که این کلمات را خوانده است
و گناهان او را بیامرزد پس بهر اسمانی که گذرد ملئکه از او سوال کنند و
چون جواب گوید همین دعا کنند و همچنین حملهٔ عرش نیز برای او دعا کنند
و آنملک این کلمات را ببرد و در دیوان کنوز که اعمال خالص مومنان در انجا مثبت است
ثبت نماید و بسند عالی از ابو حمزه ثمالی منقولست که از حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه سوال نمود از تفسیر انچه حق تع در شان حضرت ابراهیم
فرموده که حقوق الهی و اوامر اورا وافی و تمام ادا نمود حضرت فرمودند
چون صبح میکرد سه مرتبه میگفت اَصْبَحْتُ وَرَبِّی مَحْمُودٌ اَصْبَحْتُ لَا اُشْرِكُ
بِاللّٰهِ شَیْئًا وَلَا اَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا وَلَا اَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِیًّا و همچنین در شام
سه مرتبه میفرمود و اگر در شام خواند بجای اصبحت در هر دو جا امسیت
می باید گفت و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که حضرت نوح علیه السلام در هر صبح و شام ده مرتبه این دعا را
میخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُشْهِدُكَ اَنَّهُ مَا اَصْبَحَ بِی مِنْ نِعْمَةٍ اَوْ عَافِیَةٍ فِی دِینٍ اَوْ دُنْیَا
فَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِیكَ لَكَ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَیَّ حَتّٰی تَرْضٰی وَبَعْدَ
الرِّضَاءِ بِاَیِّ سَبَبٍ حق تع او را عبد شکور فرمود یعنی بنده بسیار شکر کننده
و اگر در شام خواند چنین بگوید اَنَّهُ مَا اَمْسٰی بِی مِنْ نِعْمَةٍ و بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که در صبح انگشتر
عقیق در دست راست خود داشته باشد و پیش از انکه باحدی نظر کند
نگین عقیق را بکف دست خود بگرداند و آن نگین نظر کند و سورهٔ اِنَّا
اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ بخواند پس اینده را بخواند که اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ وَحْدَهُ لَا شَرِیكَ
لَهُ وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَاٰمَنْتُ بِسِرِّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَانِیَتِهِمْ وَظَاهِرِهِمْ

وباطنهم وآخرهم حق تع او را در انروز از شر جمیع بلاهای اسمان
وزمین حفظ نماید وبسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست که هرکه
بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه استغفار بکوید خدا او را بیامرزد اگرچه
هفتاد هزار گناه کرده باشد وبسند معتبر از حضرت امیر المومنین
علیه السلام منقولست که هرکه در وقت شام سه مرتبه بکوید سبحان
الله حین تمسون وحین تصبحون ولله الحمد فی السموات والارض
وعشیا وحین تظهرون هیچ خیری در انشب از او فوت نشود وجمیع
شرور وبدیها از انشب از او دفع شود وهمچنین اگر در صبح سه مرتبه
بخواند هیچ خیری در انروز از او فوت نشود وجمیع شرور انروز
از او دور گردد وبسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که هرکه بعد از نماز شام سه مرتبه بکوید الحمد لله الذی یفعل ما یشاء
ولا یفعل ما یشاء غیره حق تع باو خیر بسیار کرامت فرماید وبسند
صحیح منقولست از حضرت صادق صلوات الله علیه که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله فرمود که چون بمعراج رفتم ملائکه مرا دعائی تعلیم
نمودند که هر صبح وشام میخوانم اللهم ان ظلمی اصبح مستجیرا بعفوک
وذنبی اصبح مستجیرا بمغفرتک وذلی اصبح مستجیرا بعزتک وفقری اصبح
مستجیرا بغناک ووجهی البالی اصبح مستجیرا بوجهک الباقی الذی لا
یفنی وبسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که
شبیه هذلی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمد وگفت یا
رسول الله صلی الله علیه وآله من پیر شده ام وقوتم ضعیف شده است
از اعمالی که عادت کرده بودم بانها از نماز وروزه وحج وجهاد پس مرا کلماتی تعلیم فرما
که حق تع مرا بانها نفع دهد وسبک کن بر من یا رسول الله حضرت فرمود که لا تعاد
این سخن را تا انکه سه مرتبه این کلام را اعاده نمود حضرت گفت که بر تو هیچ درختی

وکلوخی نماند مگر انکه گریست بسبب ترحم بر تو پس چون نماز صبح بکنی ده
مرتبه بگو سُبْحَانَ اللهِ العَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ العَلِيِّ
العَظِيمِ بدرستی که حق تعالی ترا عافیت میدهد بسبب این ذکر از کوری و
دیوانگی و خوره و فقر و ضعف پیری گفت یا رسول الله این برای دنیاست
از برای آخرت چه چیز باید خواند فرمود که بعد از هر نماز بگو اَللّٰهُمَّ
اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ وَأَفِضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَانْشُرْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَأَنْزِلْ
عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ بعد از ان فرمود که اگر این دعا را عمداً ترک نکند تا از دنیا
برود در قیامت هشت در بهشت را از برای او بگشایند که از هر دری
که خواهد داخل شود و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که هر که هر روز بیست و پنج نوبت بگوید
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ حق تعالی
بعدد هر مومنی که گذشته است و خواهد آمد تا روز قیامت حسنه در
نامهٔ اعمال او بنویسد و گناه از او محو کند و درجه از برای او بلند گرداند و بسند
معتبر از هلقام منقولست که بخدمت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما
عرض نمود که دعائی تعلیم من نما که جامع مطالب دنیا و آخرت باشد حضرت
فرمود که بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب بگو سُبْحَانَ اللهِ العَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ
أَسْتَغْفِرُ اللهَ وَأَسْئَلُهُ مِنْ فَضْلِهِ هلقام گفت که من بدحال‌تر و پریشان
تر از جمیع اهل بیت خود بودم و ببرکت این دعا امروز حال من از همه بهتر
است و شیخ طوسی علیه الرحمه والرضوان در تعقیب نماز صبح فرموده که
صد نوبت بگوید أَسْتَغْفِرُ اللهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ و صد نوبت بگوید اسئل الله
العافیة و صد نوبت بگوید أَسْتَجِيرُ بِاللهِ مِنَ النَّارِ وَأَسْئَلُهُ الْجَنَّةَ و صد
نوبت بگوید اسئل الله الحور العین و صد نوبت سوره قل هو الله
احد بخواند و صد نوبت بگوید صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و صد نوبت

بگویید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم وده مرتبه آیة الکرسی وده نوبت سوره انا انزلناه
بخواند وده نوبت این دعا بخواند اللهم اقذف فی قلوب العباد محبتی
وضمن السموات والارض رزقی والق الرعب فی قلوب اعدائک منی
وانشر رحمتک لی واتم نعمتک علی واجعلها موصولة بکرامتک ایای
واوزعنی شکرک واوجب لی المزید من لدنک ولا تنسنی ذکرک ولا
تجعلنی من الغافلین فصل دوم در اذکار واد عیه که عقب هر نماز باید
خواند بدانکه بهترین تعقیبات تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها ست سی وچهار الله اکبر وسی وسه الحمد لله وسی وسه سبحان الله وبعد
ازان یک مرتبه لا اله الا الله چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام منقولست که عبادت کرده نمیشود خدا بتحمیدی که بهتر
باشد از تسبیح فاطمه علیها السلام واگر ازان چیزی بهتر می بود حضرت
رسول صلعم انرا بفاطمه عطا میفرمود وبسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هرکه تسبیح فاطمه علیها السلام را در هر روز عقب هر نماز
بخواند محبوبتر است نزد من از اینکه هزار رکعت نماز در هر روز بکند ودر حدیث
دیگر فرمودند که هرکه تسبیح فاطمه علیها السلام را بخواند وبعد ازان لا اله
الا الله بگوید کناهانش امرزیده شود وبسند صحیح از انحضرت منقولست
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله باصحاب خود فرمود که آنچه
دارید از جامها وظرفها اگر جمع کنید وبروی هم گذارید بآسمان
میرسد گفتند نه یا رسول الله فرمود که میخواهید شما را دلالت کنم بر عملی
که اصلش در زمین است وشاخش در آسمان گفتند بلی یا رسول الله
فرمود که هریک از شما که از نماز واجب خود فارغ شود سی نوبت بگوید
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بدرستی که اصل این

نوبت صح

کلمات در زمین است شاخ شاد در آسمان است ودفع میکند سوختن
وغرق شدن وخانه خراب شدن وبچاه افتادن ومرگهای بد را
از خواننده خود وایشانند باقیات صالحات وبسند معتبر دیگر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که چهل مرتبه این تسبیحات
اربع را بعد از هر نماز فریضه بخواند پیش از آنکه پای خود را از قبله
بگرداند هر حاجتی که از خدا سوال کند باو عطا فرماید وبسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هر که بعد از نماز فریضه
پیش از آنکه پاهای خود را از حالت تشهد تغییر دهد سه مرتبه گوید
أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
وَأَتُوبُ إِلَيْهِ حق تعالی گناهان او را بیامرزد اگرچه مثل کف
دریاها باشد وبسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه مرویست که فرمود که کمتر چیزی که مجزیست از دعا
بعد از نماز فریضه اینست که بگوئی اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ
خَيْرٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَرٍّ أَحَاطَ بِهِ
عِلْمُكَ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَافِيَتَكَ فِي أُمُورِي كُلِّهَا وَأَعُوذُ بِكَ
مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ وبسند معتبر دیگر منقولست که
محمد بن راهویه بخدمت حضرت امام موسی علیه السلام نوشت که میخواهم که
دعائی تعلیم من فرمائی که بعد از هر نماز بخوانم وحق تعالی بسبب
خواندن آن خیر دنیا واخرت را برای من جمع نماید حضرت نوشتند
که أَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَعِزَّتِكَ الَّتِي لَا تُرَامُ وَقُدْرَتِكَ الَّتِي لَا
يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَمِنْ شَرِّ الْأَوْجَاعِ كُلِّهَا وبسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که بعد از نماز واجب سی مرتبه سبحان الله گوید

بر بدن کناهی نماند مکر آنکه بریزد و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه منقول است که کسی که خواهد که چون از دنیا بیرون رود
از کناهان پاک باشد مانند طلای سرخ و مظلمه احدی در ذمه او نباشد
که از وطلب نماید که بعد از نمازهای پنجکانه دوازده مرتبه قل هو الله
احد بخواند پس دست خود را بجانب آسمان کشاید و بکوید اللهم انی
اسالک بانک مالک الملک الظاهر الطاهر المبارک اسالک باسمائک العظیم
وسلطانک القدیم یا واهب العطایا یا مطلق الاسارای یا فکاک
الرقاب من النار اسالک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان
تعتق رقبتی من النار و ان تخرجنی من الدنیا امنا و تدخلنی
الجنة سالما و ان تجعل دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاحا
و آخره صلاحا انک انت علام الغیوب بعد از ان فرمود
که این از دعاهای مخفی است که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله تعلیم نمود و امر فرمود که تعلیم حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما نمایم و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله فتح مکه نمودند نماز ظهر را نزد حجر الاسود با اصحاب خود ادا نمودند
و چون سلام گفتند سه مرتبه دست برداشتند و سه مرتبه الله اکبر گفتند
پس اینچنین دعا خواندند لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده
و اعز جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت
و هو علی کل شیء قدیر پس رو با صحاب خود کردند و فرمودند که ترک
مکنید این سه تکبیر و این دعا را بعد از هر نماز واجب بدرستی که هر که بعد از نماز
نماز این را بخواند بتحقیق که ادا کرده است آنچه بر و واجب است از شکر و طاعت
اسلام و اهل اسلام و بسند صحیح منقول است که از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که

بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله عليه عرض كردم كه چگونه صلوات و سلام
بعد از نماز واجب حضرت رسول صلى الله عليه واله ميبايد فرستاد
حضرت فرمود كه بگو السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته
السلام عليك يا محمد بن عبد الله السلام عليك يا خيرة الله السلام
عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك يا امين الله
اشهد انك رسول الله واشهد انك محمد بن عبد الله واشهد انك قد
نصحت لامتك وجاهدت في سبيل ربك وعبدته حتى اتاك اليقين
فجزاك الله يا رسول الله افضل ما جزى نبيا عن امته اللهم صل على
محمد وال محمد افضل ما صليت على ابراهيم وال ابراهيم انك حميد
مجيد وموافق حديث معتبره ميباشد بعد از هر نماز كويد اللهم صل على
وال محمد واعذنا من النار وارزقنا الجنة وزوجنا من حور
العين وبسند معتبر منقولست از حضرت امام جعفر صادق عليه السلم
كه از جاى نماز خود بر نخواستند تا چهار مرتبه لعن نميكردند
پس بايد كه بعد از هر نماز اللهم العن ابا بكر وعمر وعثمان ومعوية وعايشة وحفصة وهند
وبعضى از تعقيبات در باب فضايل سور وايات قرانى كذشت ودر باب
صلوة نيز بعضى مذكور شد ودر اين كتاب چون بتقريب مذكور ميشود بهمين كفا
مينمايم فصل سيوم در تعقيب مخصوص نماز ظهر است بسند معتبر از حضرت
امير المومنين صلوات الله عليه منقولست كه حضرت رسول صلى الله عليه واله بعد از
نماز ظهر اين دعا ميخواندند لا اله الا الله العظيم الحليم لا اله الا الله رب
العرش الكريم والحمد لله رب العالمين اللهم اني اسالك موجبات
رحمتك وعزائم مغفرتك والغنيمة من كل خير والسلامة من كل اثم
اللهم لا تدع لي ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا كربا الا نفسته
ولا سقما الا شفيته ولا عيبا الا سترته ولا رزقا الا بسطته ولا دينا

واقر العلم

الا قضيته ولا خوفا الا امنته ولا سوءا الا صرفته ولا حاجة هي لك
فيها رضا ولي فيها صلاح الا قضيتها يا ارحم الراحمين امين يا رب
العالمين فصل چهارده در بيان تعقيب مخصوص نماز عصر است بسند معتبر
از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام منقولست كه هر كه هر روز بعد از نماز
عصر هفتاد مرتبه استغفار بكند حق تعالى هفتصد گناه او را مي آمرزد واگر
او هفتصد گناه نداشته باشد از گناهان پدرش بيامرزد واگر
پدرش هم آنقدر گناه نداشته باشد از گناهان مادرش وگرنه
از گناه برادرش وگرنه از گناهان خواهرش و
همچنين باقي خويشان هر كه با او نزديكتر است و در حديث
ديگر هفتاد و هفت مرتبه استغفار وارد شده است و ثواب
عظيم براي آن مرتبه بعد از نماز عصر سوره انا انزلناه خواندن وارد شده
بسند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه وآله منقولست كه هر كه
بعد از نماز عصر يكمرتبه بگويد استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي
القيوم الرحمن الرحيم ذا الجلال والاكرام واسأله ان يتوب علي توبة
عبد ذليل خاضع فقير بائس مسكين مستكين مستجير لا يملك لنفسه نفعا
ولا ضرا ولا موتا ولا حيوة ولا نشورا حق تعالى امر فرمايد كه صحيفه گناهان
او را بدرند هر چند كه گناه در ان بسيار باشد فصل پنجم در بيان تعقيب مخصوص
خفتن است بسند معتبر از حضرت امام محمد تقي صلوات الله منقولست كه هر كه بعد از نماز خفتن
هفت مرتبه سوره انا انزلناه في ليلة القدر را بخواند در ضمان الهي باشد تا صبح و شيخ طوسي
رحمه الله عليه نقل كرده است كه مستحب است بعد از نماز خفتن خواندن سوره قل هو الله احد
وقل اعوذ برب الناس وقل اعوذ برب الفلق هر يك را ده مرتبه و تسبيحات اربعه ده مرتبه اللهم
صل على محمد وآل محمد ده مرتبه فصل شانزدهم در بيان سجده شكر است بدانكه از جمله سنتهاي
مؤكده است بعد از هر نماز سجده شكر و فضايل اين سجده در احاديث بسيار
حتى انكه بسند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقولست كه در سجده شكر واجب

بر هر مسلمانی که نماز خود را بپایان تمام میکنی و خداوند خود را خوشنود میگردانی
و ملئکه را بتعجب می آوری بدرستی که بندهٔ که نماز میکند و بعد ازان سجدهٔ
شکر بجا می آورد حق تع حجاب از میان بنده و ملئکه بر میدارد و میفرماید
کرای ملئکه نظر کنید ببندهٔ من که فرض مرا ادا کرد و عهد مرا تمام
کرد بعد ازان شکر نعمت مرا بجا می آورد ای ملائکه جزا ثواب او را از من
ملئکه میگویند که پروردگارا رحمت خود را شامل حال او گردان باز
میفرماید که دیگر چه چیز باو عطا کنم میگویند که پروردگارا بهشت
خود را باو عطا کن باز میفرماید که دیگر چه چیز باو کرامت فرمائیم میگویند
که امور او را کفایت کن همچنین حق تع سوال می نماید و ملائکه جواب میگویند
تا انکه هیچ چیز نماند که علم ملائکه باو احاطه کند مگر انکه آن را میگویند
باز چون حق تع سوال مینماید ایشان میگویند که پروردگارا علم ما ازین زیاده
احاطه نکرده است پس حق تع فرماید که من شکر او میکنم چنانچه او شکر من
کرد و روی فضل و احسان خود را بسوی او میدارم و او را در مراتب معرفت
خود کامل میگردانم و بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر
صادق صلوات الله علیهما منقولست که حق سبحانه و تع بحضرت موسی
علیه السلام خطاب فرمود که ای موسی میدانی که چرا ترا از میان بندگان خود
برگزیدم و کلیم خود گردانیدم گفت ندای پروردگار من خطاب رسید که من
چون نظر کردم نفس ترا از بندگان خود از همه کس ذلیل تر یافتم هرگاه از نماز
فارغ میشوی دو طرف روی خود را نزد من بخاک میگذاری پس حضرت
موسی سجده درآمد و پهلوهای روی خود را از روی تذلل بر خاک
نزد پروردگار خود حق تع باو وحی نمود که سر بردار ای موسی و دست خود را
بر موضع سجود بمال و بر روی و بر بدن خود بمال که باعث ایمنی تو میگردد از
هر بلائی و دردی و افتی و بدانکه اقل سجدهٔ شکر آنست که سر بسجده گذارد

وسه مرتبه بگوید شکرا لله چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
وایضا از انحضرت منقولست که صد مرتبه عفوا بگوید یا صد مرتبه
شکرا و اگر در سجدهٔ اول صد مرتبه عفوا یا العفو العفو بگوید و بعد از ان
جانب راست را بر زمین گذارد و هر دعا و هر ذکری که داند بخواند مثل یا الله
یا ربّاه یا سیّداه و همچنین بطرف چپ رو را بر زمین گذارد و چنین دعائی
یا ذکری بخواند پس بار دیگر بپیشانی را بر زمین گذارد و صد مرتبه شکرا شکرا
بگوید خوبست و این سجده برخلاف سجده‌های نماز سنت است که دست‌ها
را بر زمین بخواباند و سینه و شکم را بر زمین برساند و ایضا مستحبست که
حاجات خود و برادران مومن خود را طلب نماید و در تضرع و زاری و مناجات
تقصیر ننماید و بسیار طول بدهد چنانکه در احادیث معتبر وارد شده است
که بنده در هیچ حالت قرب او بیش از زیاده نیست از حالتی که در سجود کردن باشد
و ائمه ما صلوات الله علیهم سجده‌های بسیار طولانی بجا می آوردند خصوصا
حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که بعد از نماز صبح بسجده میرفتند
و روز که بلند میشده است سر از سجده برمیداشتند و اگر در حالی بوده‌اند
که مشغول هدایت خلق نمی توانستند شد اکثر احوال در سجده مشغول مناجات
بوده‌اند و همچنین اصحاب کبار ایشان این طریق را داشتند حتی انکه نقل
کرده‌اند که بعضی از ایشان آن قدر طول میداده‌اند سجده را که مرغ در پشت
ایشان آشیان میکذاشته و دعاهای سجده از اهلبیت صلوات الله علیهم
بسیار منقولست و این کتاب گنجایش ذکر انها ندارد و بهترین انها آنست که
کلینی بسند حسن روایت کرده است که عبد الله بن جندب از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام سوال نمود از دعائی که در سجدهٔ شکر بخواند حضرت فرمود که
چون بسجده میروی بگو اللّٰهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ وَاُشْهِدُ مَلٰئِکَتَکَ وَاَنْبِیائَکَ
وَرُسُلَکَ وَجَمیعَ خَلْقِکَ اَنَّکَ اَنْتَ اللّٰهُ رَبّی وَالْاِسْلامُ دینی وَمُحَمَّدٌ نَبِیّی وَعَلِیٌّ

والحسن

والحسن والحسين او علي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر
وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي والحجة بن الحسن ائمتي
بهم اتولى ومن اعدائهم اتبرأ پس بكو اللهم اني انشدك دم المظلوم سه مرتبه
اللهم اني انشدك بابوائك على نفسك لاعدائك لتهلكنهم بايدينا وايدي
المومنين اللهم اني انشدك بابوائك على نفسك لاوليائك لتظفرنهم
بعدوك وعدوهم ان تصلي على محمد وعلى المستحفظين من ال محمد سه مرتبه
بكو اللهم اني اسئلك اليسر بعد العسر سه مرتبه بعد ازان بهلوى راست
بر زمين ميگذارى وميگوئى يا كهفي حين تعييني المذاهب وتضيق
علي الارض بما رحبت ويا بارى خلقي رحمة بي وكنت عن خلقي غنيا صل
على محمد وعلى المستحفظين من ال محمد سه مرتبه پس جانب چپ رو را
بر زمين ميگذارى وميگوئى يا مذل كل جبار ويا معز كل ذليل قد ترى حالي
بلغ بي مجهودي سه مرتبه پس بار ديگر سر را بسجده ميگذارى وصد مرتبه
ميگوئى شكرا شكرا ودر روايت ديگر وارد شده است كه حضرت امام
موسى صلوات الله عليه در سجدهٔ اول هزار مرتبه العفو العفو ميگفتند
ودر حديث ديگر وارد شده است كه آنحضرت در سجود ايشان دعا ميخواندند
اعوذ بك من نار حرها لا يطفى واعوذ بك من نار حديدها لا تبلى واعوذ بك
من نار عطشانها لا يروى واعوذ بك من نار مسلوبها لا يكسى ودر حديث
ديگر مرويست كه حضرت امير المومنين ع در سجده ايشان دعا ميخواندند ارحم
ذلي بين يديك وتضرعي اليك عمي ووحشتي من الناس وانسي بك يا كريم
فصل هفتم در بيان اذكاريست كه در هنگام خواب بايد خواند بدانكه
مستحبست كه در هنگام خوابيدن باوضو باشد وبجانب راست بخوابد
رو بقبله وسورهاى وآياتى كه در باب فضايل قرآن مذكور شد بخواند و
بهترين اذكار در اين وقت تسبيح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله عليها است

چنانچه در سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که چون آدمی شب در جای خود میخوابد ملک بزرگواری و شیطان متمردی
بسوی او میایند پس ملک باو میگوید که روز خود را ختم کن بخیر
و شب خود را افتتاح کن بخیر و شیطان باو میگوید که روز خود را ختم کن
بگناه و شب خود را افتتاح کن بگناه پس اگر اطاعت ملک کرد و بتسبیح
حضرت فاطمه صلوات الله علیها را در وقت خواب خواند ملک آن
شیطان را میزند و از او دور میکند و او را محافظت و نگاهبانی میکند تا بیدار
شود پس باز شیطان می آید و او را امر میکند که ختم شب و افتتاح روز
بگناه بکند و ملک او را بخیر امر کند پس اگر اطاعت ملک کرد و بتسبیح حضرت
فاطمه علیها السلام را خواند ملک شیطان را از او دور میکند و حق تعالی عبادت
تمام آن شب را در نامهٔ عملش مینویسد و بسند معتبر از حضرت امام علی النقی
صلوات الله علیه منقولست که فرمود که ما اهل بیت را در هنگام خواب
ده خصلت میباشد باطهارت می باشیم و بدست راست میخوابیم و دست
راست را در زیر سر میگذاریم و بتسبیح حضرت فاطمه علیها السلام میخوانیم و روی بقبله
میخوابیم و سورهٔ حمد و آیة الکرسی و آیه شهد الله را میخوانیم پس هر که چنین
کند بهرهٔ خود را از ثواب در آن شب برده است و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که در وقت خواب یازده مرتبه سورهٔ
انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند حق تعالی یازده ملک بر او موکل گرداند که
او را حفظ نمایند تا صبح از شر شیطان رجیم و بسند معتبر دیگر از آن حضرت
منقولست که هر که در وقتی که بر رخت خواب میرود یازده مرتبه سوره قل
هو الله احد را بخواند گناهان او امرزیده شود و او را شفیع کند در
همسایگان خود و اگر صد مرتبه بخواند گناهان آینده او را تا پنجاه سال
آمرزیده شود و در حدیث دیگر فرمود که کسی که در خواب ترسد در وقت

خواب سوره قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و آیة الکرسی
بخواند و بسند صحیح از انحضرت منقولست که هر که در وقت خواب
سه نوبت بگوید الحمد لله الذی علا فقهر و الحمد لله الذی بطن
فخبر و الحمد لله الذی ملک فقدر و الحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیاء
و هو علی کل شئ قدیر از گناهان برون آید مانند روزی که از مادر متولد
شده بود و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در
هنگام خواب آیة الکرسی میخواندند و بعد ازان میفرمودند بسم الله
امنت بالله و کفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی
و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که کسی که
خواهد که در میان شب بیدار شود در وقت خواب اینها بخواند اللهم
لا تنسنی ذکرک و لا تومنی و لا تجعلنی من الغافلین و انبهنی لاحب الساعات
الیک ادعوک فیها فتستجیب لی و اسالک فتعطینی و استغفرک فتغفر لی
انک لا یغفر الذنوب الا انت یا ارحم الراحمین فرمود که چون اینها را بخواند
حق تعالی ده ملک بسوی او بفرستد که او را بیدار کنند پس اگر بیدار شود
فبها و اگر بیدار نشود حق تع ایشانرا امر فرماید که از برای او استغفار نمایند و
اگر در انشب بمیرد شهید مرده باشد و اگر بیدار شود هر حاجتی که از حق تع
بطلبد باو عطا فرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که چون آنکس در شب از پهلو بپهلو گردد سنت است که بگوید الحمد لله و
الله اکبر و سید ابن طاوس علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که کسی که خواهد که حضرت رسول صلعم را در خواب بیند
بعد از نماز خفتن غسل کند و چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سوره
حمد یکمرتبه و صد مرتبه آیة الکرسی بخواند و بعد از نماز هزار مرتبه صلوات بر محمد
و آل بفرستد و بر جامه پاکی بخوابد که حلال و حرامی را بر روی آن جامه وطی نکرده باشد

ودست راست خود را بر زیر رخ راست خود بگذارد و صد مرتبه بگوید سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله و صد مرتبه بگوید
ماشاء الله و بخواب رود که اخضرت را در خواب بیند و سید مذکور
نقل کرده است که اگر کسی خواهد حضرت امیر المومنین علیه السلام را در خواب
ببیند در وقت خواب اینده را بخواند اللهم انی اسالک یا من له لطف
خفی و ایادی باسطة لا تنقضی اسئلک بلطفک الخفی الذی ما لطفت
به الا کفوان تربتی مولای امیر المومنین علیه السلام فی منامی و بسند معتبر
دیگر روایت کرده است کسی که خواهد میت خود را در خواب ببیند باطهارت
بخوابد و تسبیح حضرت فاطمه صلوات الله علیها بخواند پس اینده را بخواند
اللهم انت الحی الذی لا یوصف بالایمان یعرف منه منک بدت الاشیاء
بریک تعوذ فما اقبل منها کنت ملجاء و منجا و ما ادبر منها لم یکن ملجا و لا منجا
منک الا الیک فاسئلک بلا اله الا انت و اسئلک بسم الله الرحمن الرحیم
و بحق حبیبک محمد صلی الله علیه و آله سید النبیین و بحق علی خیر الوصیین
و بحق فاطمة سیدة النساء العالمین و بحق الحسن و الحسین الذین جعلتهما
سیدی شباب اهل الجنة علیهم اجمعین السلام ان تصلی علی محمد و ال محمد و ان
تریحنی و تتوفنی فی الحال التی هو علیها اجنین گوید مولف این کتاب کبیر برکات اهلبیت
رسالت صلوات الله علیهم اجمعین و اذکار و ادعیه و اوراد و اعمال و عبادات
آنقدر هست که مجلدات بسیار را حصا نمیتوان نمود پس اگر کسی راه بندگی
خدا خواهد از سنت آنقدر هست که از عهده صد هزاریک آن بدر نمیتوان
آمد پس چه حاجت است بمن تکب شدن اعمال بدعت که از مشایخ اهل سنت
بجمعی از جاهلان و بیخردان بمیراث رسیده و آنچه این فقیر در این کتاب بر سبیل
اجمال از هزاریک و از بسیار اندک آورده ام اگر کسی بانها عمل نماید تمام وقتها را
فرا میگیرد مجملا طریقهٔ اهلبیت رسالت صلوات الله علیهم مضبوط و معلوم است

و کسی که

وکسی کہ راہ متابعت ایشان را خواهد واضح وظاهر است واول چیزی کہ از اعمال
ایشان مبالغہ بسیار در آن نموده اند وبر همه اعمال ترجیح دارد نماز پنجاه
ویک رکعتست کہ هفده رکعت آن نماز پنجگانہ است وباقی هشت رکعت
نافلہ پیشین است کہ پیش از نماز ظهر میباید کرد وهفت رکعت نافلہ
پیشین عصر است کہ پیش از فریضہ عصر میباید کرد وچهار رکعت نافلہ شام
کہ بعد از نماز شام میباید کرد ودو رکعت نماز وتیر است کہ بعد از نماز
خفتن نشسته میکنند وبیک رکعت حساب میشود وهشت رکعت
نماز شب بادو رکعت نماز شفع ویک رکعت وتر کہ بعد از نصف شب
میباید کرد ودو رکعت نافلہ صبح است کہ پیش از نماز صبح میباید کرد واین
نافلها هر دو رکعت را بیک سلام میباید کرد واینها در فضیلت وتاکید
ثانی مرتبہ واجبات تند کہ حضرت رسول صلی الله علیه وآله همیشه بر اینها
مداومت می نموده اند واگر ترک شود مانند واجبات قضا می باید کرد دیگر
از جملہ سنن آنحضرت روزۂ هر ماه سه روز است یعنی پنجشنبه اول ماه
وچهارشنبه اول ماه ازده میان وپنجشنبه اخر ماه وتمام ماه مبارک
شعبان کہ حضرت رسول در این روزه بودند تا از دنیا مفارقت نمودند
واین سه روز نیز اگر ترک شود قضا میباید کرد دیگر از اعمال موکده کہ قضا
نامتناهی در آن وارد شده است نماز جعفر طیار است وان چهار رکعتست
بدو سلام ومستحب است کہ در رکعت اول سوره حمد واذا زلزلت الارض بخواند
ودر رکعت دویم سوره حمد وعادیات ودر رکعت سیوم سوره حمد واذا جاء
نصر الله ودر رکعت چهارم سوره حمد وقل هو الله احد واگر در رکعتی سوره
قل هو الله احد بخواند خوبست وبعد از سوره در هر رکعتی پانزده مرتبه بگوید
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر در هر رکوعی ودر هر سر برداشتن
از رکوع ودر هر سجودی وهر سر برداشتن از سجود، مرتبه بگوید وسنتست

کرد در سجده اخر بعد از تسبیحات اید عا بخواند سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقَارَ
سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ اِلَّا لَهُ سُبْحَانَ
مَنْ اَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ سُبْحَانَ ذِي الْمَنِّ وَالنِّعَمِ سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ
سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ وَالْفَضْلِ سُبْحَانَ ذِي الْقُوَّةِ وَالطَّوْلِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ
بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَبِاسْمِكَ الْاَعْظَمِ وَكَلِمَاتِكَ
التَّامَّاتِ الَّتِي تَمَّتْ صِدْقًا وَعَدْلًا اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ بَعْدَ اَنْ حَاجَاتِ
خود را از حق تع بطلبد و چون از نماز فارغ شود تسبیح حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله علیها بخواند و در احادیث معتبر وارد شده است که هر که
این نماز را بکند گناهان او آمرزیده شود اگرچه کف دریاها و ریگ بیابان
گناه داشته باشد و دوازده هزار حسنه از برای او بنویسند که هر حسنه بزرگتر
از کوه احد باشد و این نماز را در هر وقت میتوان کرد و بجای نافله شب و
روز میتوان کرد و در حدیث است که هر شب یا هر روز بکن و اگر نتوانی
هر هفته یک مرتبه بکن و اگر نتوانی ماهی یک مرتبه بکن و اگر نتوانی ماهی
یک مرتبه بکن و اگر نتوانی سالی یکمرتبه بکن و در شب و روز جمعه فضیلت
این نماز زیاده از سایر ایام است و در حدیث معتبر وارد شده است که
اگر کسی را حاجت ضروری باشد اصل نماز را بکند بی تسبیحات و تسبیحات
را در راه بخواند و اگر کسی آن دعا را نداند و بخواند ثواب نماز را دارد و اگر کسی با دعاها
و آداب دیگر در کتب دعا مثبت است واقع سازد بهتر است دیگر نماز حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه و آن چهار رکعتست بدو سلام در هر
رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد می باید خواند و در احادیث معتبره
وارد شده است که هر که این نماز را بکند چون فارغ شود میان او و خدا
گناهی نمانده باشد و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه
منقولست که هر که دو رکعت نماز بکذارد و در هر رکعتی بعد از حمد شصت

مرتبه

۵۲۶

مرتبه قل هو الله احد بخواند چون فارغ شود کناهش امرزیده شده
باشد دیگر نمازها و دعاها و اعمال بسیار است و از کتب مبسوطه
علما طلب باید نمود با یجاخته مسکینم کتاب عین الحیوة را و از الطاف
عمیمه واهب العطایا امید وارم که این بحر فیوض ربانی و این
سرچشمه آب زندگانی موجب حیوة جاودانی برادران ایمانی
وفیض بخش اقاصی و دانی گردد و تا روز جزا فیض طالبان
هدایت ربانی و تشنه لبان زلال معرفت سبحانی از این چشمه
سلسبیل و عین بخبیل منقطع نگردد شاید که بایں وسیله
این غریق بحر خطایا و گناهان و پامال نفس و هوا و شیطان
از لوث معاصی پاک گردد و چون پیوسته خاک راه اهل ایمان
و خادم اصحاب علم و عرفان بوده شاید که در روز حساب
بایشان ملحق شود ملتمس از برادران ایمانی آنست که چون
از این خوان نعمتهای روحانی بهره و
از این شراب حقایق و معانی جرعه بر گیرند
در حیوة و مماة این حقیر خاکسار
ذره بمقدار را از دعای
طلب مغفرت و ستار
و رفع درجات
محروم نگردانند